



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

اسلام

دین صلح و گفتگو با ادیان



«جلد اول - دوم»

محمد امینی گلستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اسلام دين صلح و گفتگو با اديان

نويسنده:

محمد اميني گلستاني

ناشر چاپي:

سپهر آدين

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۳	اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	جلد ۱
۱۳	تقدیم
۱۴	اشاره
۱۵	فهرست موضوعات
۲۴	پیشگفتار
۳۰	مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب
۳۲	تالیفات چاپ شده از مؤلف
۳۲	اشاره
۳۳	خواب سیده سکینه خانم طباطبائی
۳۵	کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف
۳۹	بخش ۱ - دانستن مطالبی که ضرورت دارد
۳۹	۱ - گفتگو راه حل مشکلات
۴۰	۲ - پیشینه تفاهم و گفت و گوی ادیان
۴۱	۳ - پیش شرط های گفت و گو
۴۴	۴ - راه و رسم بحث و گفتگو و جایگاه آن در قرآن
۵۶	۵ - اهانت به معتقدات مردم ممنوع
۶۱	۶ - آیا ادیان یهود و نصارا جهانی بود یا به منطقه خاص؟
۶۴	۷ - مشترکات ادیان الهی
۶۵	۸ - وظیفه تو اجبار کردن نیست
۶۶	۹ - رابطه اسلام با پیروان ادیان
۶۸	۱۰ - فلسفه بعثت انبیاء و تشریح دین

- ۷۵ ..... ۱۱ - اسلام دین تمام شرایع آسمانی از آدم تا انقراض عالم.
- ۷۹ ..... ۱۲ - بهترین آیین الهی، اسلام است
- ۸۳ ..... ۱۳ - جنگ چرا؟! .....
- ۸۵ ..... ۱۴ - آیا جنگ مشکلی را حل می کند؟! .....
- ۸۷ ..... ۱۵ - کیفیت رفتار اسلام با اقوام مختلف جهان .....
- ۸۹ ..... ۱۶ - بر رسی دوسند مهم و تاریخی .....
- ۸۹ ..... اشاره .....
- ۹۲ ..... توجه به اسلام در متن مصوب این شورا .....
- ۹۳ ..... ۱۷ - جنجال سخنان پاپ بندیکت شانزدهم درباره اسلام .....
- ۹۵ ..... ۱۸ - واکنش ها .....
- ۹۹ ..... ۱۹ - فرق دین با شریعت؟ .....
- ۱۰۱ ..... ۲۰ - حدود و میزان وجوب تبلیغ .....
- ۱۰۴ ..... ۲۱ - تکلیف به اندازه توان و استطاعت .....
- ۱۰۷ ..... بخش ۲ - تشریح سرگذشت ادیان ابراهیمی و اهل کتاب .....
- ۱۰۷ ..... اشاره .....
- ۱۰۷ ..... ۱ - اهل کتاب کیانند؟ .....
- ۱۱۰ ..... ۲ - دعوت ادیان ابراهیمی (یهود و نصارا و مسلمان) را به سوی وحدت .....
- ۱۱۳ ..... ۳ - تفاوتها و شباهتهای دینی سه اهل کتاب یهود اسلام و مسیحیت .....
- ۱۱۶ ..... ۴ - اگر به توره و انجیل عمل کنند نجات می یابند .....
- ۱۱۹ ..... بخش ۳ - اهل کتاب اول یهود (کلیمیان). .....
- ۱۱۹ ..... اشاره .....
- ۱۱۹ ..... ۱ - ولادت حضرت موسی علیه السلام .....
- ۱۳۹ ..... ۲ - یهود دو گروهند، مهربان و خشن .....
- ۱۴۰ ..... ۳ - در قرآن کریم بیشترین نام از انبیاء حضرت موسی علیه السلام است .....
- ۱۴۳ ..... ۴ - پیش گوئی قرآن درباره یهود .....
- ۱۴۴ ..... ۵ - گفتارهایی از یهود و نصارا .....

- ۶ - عقاید و باورهای گروهی از یهود ----- ۱۵۰
- ۷ - کارشکنیها و فعالیتهای تخریبی علیه مسلمانان ----- ۱۵۵
- ۸ - دوست نداشتن یهود و نصارا! ----- ۱۶۳
- ۹ - رفتار مسالمت آمیز پیامبر (صلی الله علیه وآله) با یهود ----- ۱۷۰
- ۱۰ - صبر و مدارای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر بدرفتاری یهود ----- ۱۷۲
- ۱۱ - فرازی از مواد صلح نامه بین مسلمانان و یهود: ----- ۱۷۵
- ۱۲ - محورهای مشترک یهود و نصارا) ----- ۱۷۸
- ۱۳ - احادیثی از حضرت موسی علیه السلام ----- ۱۸۱
- ۱۴ - تعدادی از یهودیان مسلمان شده ----- ۱۸۸
- کیفیت ارتحال حضرت موسی کلیم علیه السلام و اینکه قبر آن نبی مکرم ----- ۲۰۵
- بخش ۴ - أهل کتاب دوم نصارا (مسیحیان). ----- ۲۱۱
- اشاره ----- ۲۱۱
- نصارای مهربان و نرم دل زمان پیامبر اسلام ----- ۲۱۲
- ۱ - والدین حضرت مریم علیها السلام ----- ۲۱۵
- ۲ - امتیازات حضرت مریم علیها السلام در قرآن و اسلام ----- ۲۱۹
- ۳ - آیاتی که در قرآن کریم نام (مریم) به روشنی ذکر گردیده. ----- ۲۲۶
- ۴ - نام عیسی علیه السلام چند بار در قرآن آمده است: ----- ۲۳۴
- ۵ - تولد مسیح در قرآن و انجیل: ----- ۲۳۵
- ۶ - مریم و تولد حضرت عیسی از نظر قرآن ----- ۲۳۶
- ۷ - سرنوشت حضرت مریم علیها السلام پس از تولد حضرت عیسی علیه ----- ۲۴۴
- ۸ - آیا آیین مسیح (علیه السلام) تا پایان جهان باقی خواهد بود؟ ----- ۲۴۶
- ۹ - معجزات حضرت عیسی علیه السلام ----- ۲۴۷
- ۱۰ - سرنوشت حضرت عیسی علیه السلام. ----- ۲۴۸
- ۱۱ - داستان حضرت عیسی (علیه السلام) ----- ۲۵۱
- ۱۲ - چرا در قرآن عیسی کلمه نامیده شد؟ ----- ۲۵۲
- ۱۳ - سخنان برگزیده و کلماتی از حضرت عیسی علیه السلام ----- ۲۵۶

- ۱۴ - ارتباط پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان ..... ۲۵۸
- ۱۵ - نخستین مهاجران اسلام به حبشه ..... ۲۶۰
- ۱۶ - رفتار مسالمت آمیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان ..... ۲۶۴
- ۱۶ - برنامه هاو برخوردها و رفتار پیامبر با مسیحیان ..... ۲۶۵
- ۱۷ - دیدار با مسیحیان در مکه ..... ۲۷۰
- ۱۸ - دیدار و مباحله با مسیحیان نجران ..... ۲۷۰
- ۱۹ - متن نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ..... ۲۷۱
- ۲۰ - (اثرات نامه) ..... ۲۷۲
- ۲۱ - دعوت به مباحله ..... ۲۷۴
- ۲۲ - صلحنامه رسول خدا بانجرانیه ..... ۲۷۶
- ۲۳ - دیدار با عداس مسیحی ..... ۲۷۹
- ۲۴ - دیدار با عدی بن حاتم طایی ..... ۲۷۹
- ۲۵ - سؤالات گوناگون و پاسخ آنها ..... ۲۸۰
- ۲۶ - کتاب مقدس و تناقضات ..... ۲۸۱
- ۲۷ - حواریون چه کسانی هستند؟ ..... ۲۸۸
- ۲۸ - علت اشتهار سریع پیروان حضرت عیسی (علیه السلام) ..... ۲۹۴
- ۲۹ - اسلام و مسیحیت ..... ۲۹۷
- ۳۰ - تفاوت اسلام و مسیحیت ..... ۳۰۱
- ۳۱ - تفاوت اسلام و مسیحیت از دیدگاه شهید مطهری ..... ۳۰۳
- ۳۲ - تفاوت های موجود میان دیدگاه اسلام و مسیحیت در مورد ..... ۳۰۴
- ۳۳ - اصول مشترک بین اسلام و مسیحیت ..... ۳۰۹
- ۳۴ - مغایرتهای بین اسلام و مسیحیت ..... ۳۱۲
- ۳۵ - دلایل تحریف مسیحیت و برتری اسلام چیست؟ ..... ۳۱۳
- ۳۶ - پیروانان تو تا قیامت بالای سر آنهاست ..... ۳۲۷
- ۳۷ - نظر قرآن درمورد تحریف انجیل ..... ۳۳۰
- ۳۸ - نام بردن سه معبد در قرآن ..... ۳۳۹



- ۳۹ - کارشناس مذهبی: ..... ۳۴۰
- ۴۰ - نگاهی دیگر به سخنان پاپ بندیکت شانزدهم ..... ۳۴۲
- ۴۱ - ادعاهای یهود و نصارا ..... ۳۶۶
- ۴۲ - انجمن نویسندگان متعهد فرانسه که گردهمایی هایی را ..... ۳۶۸
- ۴۳ - احادیث حضرت عیسی علیه السلام ..... ۳۷۰
- ۴۴ - قسمتی از سخنان حکمت امیر حضرت مسیح (ع) ..... ۴۰۲
- ۴۵ - تعدادی از مسیحیانی که مسلمان شدند ..... ۴۱۴
- بخش ۵ - اهل کتاب سوم (صابئین) اند ..... ۴۹۳
- اشاره ..... ۴۹۳
- ۱ - صابئان کیانند؟ ..... ۴۹۶
- ۲ - عقاید صابئان ..... ۴۹۸
- ۳ - اطلاعاتی پیرامون آیین صابئین مندایی و آداب و رسوم دینی آنها ..... ۴۹۹
- ۴ - (صابئین) قوم و دین فراموش شده ..... ۵۰۳
- بخش ۶ - اهل کتاب چهارم زرتشت (مجوس). ..... ۵۰۶
- اشاره ..... ۵۰۶
- دین زرتشت چه دینی است؟ ..... ۵۱۴
- منابع کتاب ..... ۵۱۸
- جلد ۲ ..... ۵۶۲
- مشخصات کتاب ..... ۵۶۲
- اشاره ..... ۵۶۲
- فهرست موضوعات ..... ۵۶۴
- بخش ۷ - اسلام و قرآن ..... ۵۷۰
- اشاره ..... ۵۷۰
- ۱ - رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله جهانی و برای همه مردم دنیاست ..... ۵۷۰
- ۲ - ظهور معجزات انبیاء سلف بادرست رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۵۷۵
- ۳ - اگر یکی از بت پرستان از تو درخواست پناهندگی کند به او پناه ده ..... ۵۷۸

- ۴ - محورهای گفت و گوی پیروان ادیان با مسلمانان، ..... ۵۷۹
- ۵ - یکی از عجایب روزگار معرفی شخصیت رحمت برجهانیان راه به ..... ۵۸۰
- ۶ - سخنان ۱۲۴ نفر از دانشمندان و بزرگان عالم در باره اسلام و قرآن ..... ۵۸۸
- ۷ - قرآن در نگاه سران کفر، دانشمندان و سیاستمداران ..... ۶۳۴
- ۸ - اولین قانون اساسی جهان ..... ۶۳۷
- ۹ - پیمان نامه سیاسی مدینه ..... ۶۴۰
- ۱۰ - بیان دیگر در رابطه با منشور مدینه. .... ۶۴۸
- ۱۱ - ترجمه قانون اساسی و متن پیمان مدینه ..... ۶۵۰
- ۱۲ - فرق اسلام و ایمان ..... ۶۵۷
- ۱۳ - سرعت افزایش روی آوردن به اسلام در سیاهان آمریکا ..... ۶۶۰
- ۱۴ - سخنان بزرگان دنیا درباره مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) ..... ۶۶۲
- ۱۶ - سخنان بزرگان از ادیان دیگر در مورد امام حسین (علیه السلام) و عاشورا ..... ۶۹۱
- ۱۷ - سخنان تعدادی از سایر بزرگان غیر شیعی ..... ۷۰۳
- ۱۸ - امتیازات حضرت فاطمه زهراء نسبت به حضرت مریم علیهماالسلام ..... ۷۰۷
- ۱۹ - احادیث زیبا برای تبیین و تبرک از رسول خدا (صلی الله علیه و آله). ..... ۷۲۲
- بخش ۸ - برخورد و رفتار پیامبر اسلام با مشرکین و بت ..... ۷۴۷
- اشاره ..... ۷۴۷
- ۱ - نگاه قرآن به کافران، مشرکان و بی دینان ..... ۷۴۷
- ۲ - مسیر و کیفیت رفتار و برخورد با این اقوام ..... ۷۵۱
- ۳ - رفتار مسالمت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار قریش: ..... ۷۶۰
- ۴ - تحریم اقتصادی و اجتماعی قریش بر مسلمانان ..... ۷۶۳
- ۵ - پیمان صلح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (با مشرکان مکه) ..... ۷۶۶
- ۶ - فرمان عفو عمومی و اعلام آزادی ..... ۷۶۸
- ۷ - شدت عمل توأم با نرمش! ..... ۷۷۰
- ۸ - ترجمه قسمت اول احتجاج رسول خدا با گروهی از مشرکین و بت ..... ۷۷۲
- ۹ - قسمت دوم احتجاج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مشرکین قریش ..... ۷۸۶

- بخش ۹ - از احتجاجات ۱۴ معصوم علیهم السلام ..... ۸۰۱
- اشاره ..... ۸۰۱
- بعضی از احتجاجات أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام ..... ۸۰۱
- احتجاج حضرت رضا علیه السلام بر أهل کتاب و مجوس و رئیس صابئین ..... ۸۲۰
- بخش ۱۰ - گروه منافقین و چند مطالب دیگر ..... ۸۴۸
- اشاره ..... ۸۴۸
- مدارای آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نسبت به منافقین ..... ۸۶۰
- پیکار با کفار و منافقان مرحله نهائی ..... ۸۶۳
- اشاره ..... ۸۶۳
- شفقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر غلامان ..... ۸۶۴
- رحم و مهربانی سرور کائنات بر حیوانات ..... ۸۶۵
- برخی از حیواناتی که نامشان در قرآن آمده بنویسید. .... ۸۶۶
- ادیان غیر آسمانی بودائی و هندوئی و شینتو و سیکادیان ..... ۸۶۷
- تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین های بودیزم و هندوئیسم: ..... ۸۶۷
- تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین هایی همچون آیین شینتو و سیکادیان ..... ۸۶۸
- تقدم دعوت بر جنگ: ..... ۸۶۹
- مکانیزم های اجرایی دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ..... ۸۷۱
- بخش ۱۱ - نامه های پیامبر به زمامداران جهان ..... ۸۷۹
- سیره تبلیغی رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۸۷۹
- نامه های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ..... ۸۸۰
- آغاز نامه ها و نگارش آنها ..... ۸۸۴
- آموزه های دینی در نامه ها ..... ۸۸۵
- اوضاع جهان در روز ابلاغ رسالت ..... ۸۸۶
- بخش ۱۲ - پیمان نامه و (عهدنامه) های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ..... ۸۸۸
- اشاره ..... ۸۸۸
- صلح حدیبیه و گزایشات جهان شمول ..... ۸۸۹

- ۱ - سفیر پیامبر در دربار ایران ..... ۸۹۱
- ۲ - پیک اسلام در سرزمین روم (قیصر) ..... ۸۹۷
- اشاره ..... ۸۹۷
- قیصر از حالات پیامبر تحقیق می کند ..... ۸۹۹
- تأثیر نامه پیامبر در قیصر ..... ۹۰۱
- ۳ - پیک اسلام در سرزمین خاطره ها «حبشه» ..... ۹۰۲
- اشاره ..... ۹۰۲
- نامه نجاشی به پیامبر ..... ۹۰۶
- ۴ - پیک اسلام در سرزمین مصر (مقوقس) ..... ۹۰۹
- ۵ - نامه به حارث بن ابی شمر غسانی ..... ۹۱۶
- ۶ - ششمین سفیر در سرزمین یمامه ..... ۹۱۸
- بخش ۱۳ نوشته های پیامبر صلی الله علیه و آله بعنوان ..... ۹۳۷
- اشاره ..... ۹۳۷
- پیمان یا قانون اساسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شهر مدینه ..... ۹۳۹
- متن عربی پیمان مدینه: ..... ۹۴۱
- ترجمه پیمان مدینه ..... ۹۴۶
- متن پیمان ۵۲ و ۵۹ ماده ای در روایت دیگر ..... ۹۵۳
- بخش ۱۴ - دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام ..... ۹۸۱
- اشاره ..... ۹۸۱
- مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب ..... ۱۰۱۵
- تالیفات چاپ شده از مؤلف ..... ۱۰۱۸
- خواب سیده سکینه خانم طباطبائی ..... ۱۰۱۸
- کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف ..... ۱۰۲۱
- منابع کتاب ..... ۱۰۲۴
- درباره مرکز ..... ۱۰۷۱

## اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان

### مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی گلستانی، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور: اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان [کتاب] / محمد امینی گلستانی اردبیلی، با همکاری طاهر امینی گلستانی.

مشخصات نشر: قم: سپهر آذین، 1396 -

مشخصات ظاهری: 2ج.

شابک: 350000 ریال ج. 3-31-6920-600-1:978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: اسلام و ادیان دیگر

موضوع: Islam -- Relations

موضوع: صلح -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع: Peace -- Religious aspects -- Islam

شناسه افزوده: امینی گلستانی، طاهر، 1349 -

رده بندی کنگره: BP227/الف75الف5 1396

رده بندی دیویی: 297/47

شماره کتابشناسی ملی: 4711231

ص: 1

جلد 1

تقدیم

ثواب این کتاب را به ارواح تمامی ذوی الحقوق، خاصّه والدین بزرگوار و فرزند عزیز جوانمرگم مرحوم حجّه الاسلام دکتر حاج حسن امینی گلستانی و ارواح تمام فراموش شدگان از شیعیان امیرمؤمنان علی علیه السلام، اهداء می نمایم خداوند قبول نماید انشاءالله. امینی گلستانی.

## اشاره

نام: اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان.

مؤلف: محمد امینی گلستانی.

ناشر: مؤلف.

تلفن مؤلف: همراه (09123793915)

نوبت چاپ: اول.

تاریخ چاپ:

قطع وزیری.

تیراژ: 2000.

قیمت.

چاپخانه: قم.

حقوق طبع شرعاً، قانوناً، اخلاقاً، مخصوص مؤلف است.

ص: 2

محمد امینی گلستانی اردبیلی 1

باهمکاری: حجه الاسلام دکتر حاج طاهر امینی گلستانی 1

تقدیم 2

پیشگفتار 8

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب 14

تالیفات چاپ شده از مؤلف. 16

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی 17

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف 19

1 - گفتگو راه حل مشکلات 23

2 - پیشینه تفاهم و گفت وگویی ادیان 24

3 - پیش شرط های گفت وگو 25

4 - راه و رسم بحث و گفتگو و جایگاه آن در قرآن 28

5 - اهانت به معتقدات مردم ممنوع. 40

6 - آیا ادیان یهود و نصارا جهانی بود یا به منطقه خاص؟ 45

7 - مشترکات ادیان الهی 48

8 - وظیفه تو اجبار کردن نیست 49

9 - رابطه اسلام با پیروان ادیان 50

10 - فلسفه بعثت انبیاء و تشریح دین 52

11 - اسلام دین تمام شرایع آسمانی از آدم تا انقراض عالم. 59

12 - بهترین آیین الهی، اسلام است 63

13 - جنگ چرا؟! 67

14 - آیا جنگ مشکلی را حل می کند؟! 69

15 - کیفیت رفتار اسلام با اقوام مختلف جهان 71

ص: 3



16 - بررسی دوسند مهم و تاریخی 73

توجه به اسلام در متن مصوب این شورا 76

17 - جنجال سخنان پاپ بندیکت شانزدهم درباره اسلام 77

18 - واکنش ها 79

19 - فرق دین با شریعت؟ 83

20 - حدود و میزان وجوب تبلیغ 85

21 - تکلیف به اندازه توان و استطاعت 88

1 - اهل کتاب کیانند؟ 91

2 - دعوت ادیان ابراهیمی (یهود و نصارا و مسلمان) را 94

به سوی وحدت و عقائد مشترک 94

3 - تفاوتها و شباهتهای دینی سه اهل کتاب یهود اسلام و مسیحیت 97

4 - اگر به توراه و انجیل عمل کنند نجات می یابند 100

1 - ولادت حضرت موسی علیه السلام 103

2 - یهود دوگروهند، مهربان و خشن 122

3 - در قرآن کریم بیشترین نام از انبیاء حضرت موسی علیه السلام است 123

4 - پیش گوئی قرآن درباره یهود 126

5 - گفتارهایی از یهود و نصارا 127

6 - عقاید و باورهای گروهی از یهود 133

7 - کارشکنیها و فعالیتهای تخریبی علیه مسلمانان 138

8 - دوست نداشتن یهود و نصارا! 146

9 - رفتار مسالمت آمیز پیامبر (صلی الله علیه وآله) با یهود 153

10 - صبر و مدارای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر بدرفتاری یهود 155

11 - فرازی از مواد صلح نامه بین مسلمانان و یهود: 158

12 - محورهای مشترک یهود و نصارا) 161

13 - احادیثی از حضرت موسی علیه السلام 164

14 - تعدادی از یهودیان مسلمان شده 171

کیفیت ارتحال حضرت موسی کلیم علیه السلام 187

ص: 4

- و اینکه قبر آن نبی مکرم در کجاست 187
- نصارای مهربان و نرم دل زمان پیامبر اسلام 194
- 1 - والدین حضرت مریم علیها السلام 197
- 2 - امتیازات حضرت مریم علیها السلام در قرآن و اسلام 201
- 3 - آیاتی که در قرآن کریم نام (مریم) به روشنی ذکر گردیده. 208
- 4 - نام عیسی علیه السلام چند بار در قرآن آمده است: 216
- 5 - تولد مسیح در قرآن و انجیل: 217
- 6 - مریم و تولد حضرت عیسی از نظر قرآن 218
- 7 - سرنوشت حضرت مریم علیها السلام پس از تولد 226
- حضرت عیسی علیه السلام چه شد؟ 226
- 8 - آیا آیین مسیح (علیه السلام) تا پایان جهان باقی خواهد بود؟ 228
- 9 - معجزات حضرت عیسی علیه السلام 229
- 10 - سرنوشت حضرت عیسی علیه السلام. 230
- 11 - داستان حضرت عیسی (علیه السلام) 233
- 12 - چرا در قرآن عیسی کلمه نامیده شد؟ 235
- 13 - سخنان برگزیده و کلماتی از حضرت عیسی علیه السلام 238
- 14 - ارتباط پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان 240
- 15 - نخستین مهاجران اسلام به حبشه 242
- 16 - رفتار مسالمت آمیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان 246
- 16 - برنامه ها و برخوردها و رفتار پیامبر با مسیحیان 247
- 17 - دیدار با مسیحیان در مکه 252

18 - دیدار و مباحثه با مسیحیان نجران 252

19 - متن نامه رسول خدا 253

20 - (اثرات نامه) 254

21 - دعوت به مباحثه 256

22 - صلحنامه رسول خدا بانجرانیها 258

23 - دیدار با عداس مسیحی 261

ص: 5

- 24 - دیدار با عدی بن حاتم طایی 261
- 25 - سؤالات گوناگون و پاسخ آنها 262
- 26 - کتاب مقدس و تناقضات 263
- 27 - حواریون چه کسانی هستند؟ 270
2. حواریون از دیدگاه قرآن و اسلام: 274
- 28 - علت اشتها سریع پیروان حضرت عیسی (علیه السلام) 276
- 29 - اسلام و مسیحیت 279
- به نظر می رسد عوامل زیر در متهم نمودن اسلام به خشونت 279 مؤثر بوده اند: 279
- 30 - تفاوت اسلام و مسیحیت 283
- 31 - تفاوت اسلام و مسیحیت از دیدگاه شهید مطهری 285
- 32 - تفاوت های موجود میان دیدگاه اسلام و مسیحیت 286
- در مورد شخصیت حضرت عیسی (علیه السلام) 286
- 33 - اصول مشترک بین اسلام و مسیحیت 291
- 34 - مغایرتهای بین اسلام و مسیحیت 294
- 35 - دلایل تحریف مسیحیت و برتری اسلام چیست؟ 295
- 36 - پیروانان تو تا قیامت بالای سر آنهاست 309
- 37 - نظر قرآن در مورد تحریف انجیل 312
- 38 - نام بردن سه معبد در قرآن 321
- 39 - کارشناس مذهبی: 322
- 40 - نگاهی دیگر به سخنان پاپ بندیکت شانزدهم 324

41 - ادعاهای یهود و نصارا 348

42 - انجمن نویسندگان متعهد فرانسه که گردهمایی هایی را 350

43 - احادیث حضرت عیسی علیه السلام 352

44 - قسمتی از سخنان حکمت امیز حضرت مسیح (ع) 3840

45 - تعدادی از مسیحیانی که مسلمان شدند 396

پروفسورهایی که مسلمان شدند 397

ص:6

44 - لیست مشاهیری که مسلمان شده اند 459

1 - صابئان کیانند؟ 471

2 - عقاید صابئان 473

3 - اطلاعاتی پیرامون آیین صابئین مندایی و آداب 474

و رسوم دینی آنها 475

4 - (صابئین) قوم و دین فراموش شده 478

دین زرتشت چه دینی است؟ 489

منابع کتاب 493

ص: 7

قبل از مطالعه کتاب به چند نکته و مطالب ذیل توجه نمایند.

- 1

تمام ادیان الهی و آسمانی، پیروانان خود را، به برادری و زندگی مبتنی بر صلح و مسالمت آمیز، دعوت کرده اند و آنان را وادار نموده، از خشونت و بغض و عداوت و کدورت، دوری نمایند.

روی این اصل اجازه هیچگونه بدرفتاری و تحقیر و توهین و اهانت به همدیگر را، نداده اند.

در این کتاب سعی و کوشش شده است از کتاب های آسمانی برادران اهل کتاب و اعمال و رفتار پیامبران بزرگوارشان علیهم السلام خاصه از آخرین آنها (قرآن کریم) و آورنده آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله، مطالبی جمع آوری شود که اتباع و پیروانان عزیز این ادیان حتی بت پرستها و مشرکین که از نسل یک پدر و مادر (آدم و حوا علیهما السلام) هستیم، با اجرا و سرمشق قرار دادن آنها، این جنگ و خونریزی و کدورت های نژادی و قومی و دینی و مذهبی و ریاست طلبی، قرنهای گذشته را در خاک فراموشی، دفن کرده، به محبت و عشق و علاقه و دوستی و زندگی سالم و آرامش و دوست داشتنی، رو آورده، عمر کوتاه این دار فانی را پایان برده و از این جهان زود گذر، رخت بر بسته، به سوی ابدیت و جاودانگی حرکت نمائیم.

- 2

در اصول دین و ضروریات آن هیچگونه تغییری از حضرت آدم علیه السلام تا انقراض عالم، وجود ندارد و امکان پذیر نیست.

مثلا هیچکس نمی تواند ادعا کند که خدا شریک دارد یا ارسال سفیر (انبیاء) لازم نیست، یا قیامتی وجود نخواهد داشت.

ص: 8



در ضروریات دین: چه کسی میتواند بگوید: ظلم و ستمگری خوبست، یا تجاوز به حق دیگران یا ناموس مردم یا عاق والدینی و. و. خوبست.

ولی تغییر و نسخ، در زمان هر پیغمبر صاحب شریعت، در فروع بوده است (تفصیل این سخنان، هر یک در جای خود، خواهد آمد.

خداوند در آیه مبارکه 19 آل عمران فرموده: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ**

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

با یک جمله کوتاه، مسئله را روشن نموده است که «دین» نزد خدا فقط اسلام است.

و در آیه 85 آل عمران هم تکلیف همه را معین نموده و به جهانیان اعلام می دارد، (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) هرکس جز اسلام دینی را انتخاب نماید از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت هم از زیانکاران میباشد.

پس در جهان غیر از اسلام دینی قبول درگاه حق نیست و مورد قبول نخواهد بود.

اما از نظر شریعت و مذهب، مطابق اقتضای هر زمان، از نظر احکام و اعجاز، تغییر و تبدیل هست، مثلاً در زمان حضرت موسی علیه السلام، سحر و جادو رواج داشت، او را با عصای اژدهائی و ید بیضا، فرستاد و در زمان حضرت عیسی علیه السلام علم پزشکی رایج بود، او را باشفای کور مادرزاد و زنده کردن مرده ها و. و. و.

مبعوث نمود و در زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله، فصاحت و بلاغت، رایج بود، با اعجاز قرآن کریم که تمام مردم را، به آوردن حتی مثل آن را، تا انقراض عالم، فرا خوانده که هنوز کسی نتوانسته است، حتی یک سوره آن را بیاورد.

روشن شد که تمام صاحبان ادیان در اصول تابع یک مرکز هستند و نژاد همه

انسانها هم به یک پدر و مادر (آدم و حوا)، برمی گردد، پس چرا این اولاد آدم، به جان هم افتاده، زندگیشان را فلج کرده و همدیگر را از بین برده و نابود، می سازند؟!.

- 3

بعضی از گردانندگان کلیسا مانند (کاردینال راتزینگر پاپ بندیکت شانزدهم) و امثال او، و از نویسندگان عادی بعضی از ادیان، (شخصیت رحمت بر عالمیان حضرت محمد صلی الله علیه و آله)، را به خشونت و جنگجویی متهم کرده و او را، یک فرد خطرناک معرفی می نمایند، آیا از رفتار و کردار آنحضرت اطلاعی ندارند یا دارند و اعمال غرض می کنند؟!

در سرتاسر قرآن کریم می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا) یعنی رسالت پیامبر اول مژده دادن و اگر پذیرفته نشد ترساندن است.

مشابه این آیه زیاد است. پس وقتی که مأموریت او تبشیر و مژده دادن است چگونه آنحضرت را خشن و جنگجو قلمداد می کنند؟!

این کتاب با آوردن مطالب از کتابها و نوشته های خود ادیان، این تهمت بی اساس را رفع نموده و از رفتار و برخوردهای محبت آمیز آن حضرت، آگاه می سازد.

- 4

بشر در انتخاب راه خود، آزاد و مختار است، و در تشکیلات الهی از نظر تکلیف، هیچگونه اجبار و اکرا و زورگویی، وجود ندارد.

اسراء: 15 مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا هُر كَس هِدَايَتِ شُوْد، بَرَاي خُوْد هِدَايَتِ يَافْتَه؛ وَ آن كَس كه گمراه گُردد، به زيان خُوْد گمراه شده است؛ وَ هِيچ كَس بار گناه ديگري را به دوش نَمي كشد؛ وَ ما هرگز (قومي را) مجازات نخواستيم كرد، مگر آنكه پيامبري مبعوث كرده باشيم تا وظيفشان را بيان كرده و اتمام حجت نماييم كه در روز قيامت و پاى حساب، نگويند خدايا چرا كسي را نفرستادي تا خواسته و نخواستۀ هـاى ترا بـراى ما روشن و بيان نمايد و تكليف ما را روشن نمايد.

- 5

تمام جنگهای زمان پیامبر بدون استثنا، تحمیلی و دفاعی یا بخاطر عهد شکنی تعداد مشخص از مشرکان یا اهل کتاب و وفانکردن به عهدشان بود (از لشکر کشی

ص: 10

مشرکین قریش در جنگ بدر و سال آینده جنگ احد و سال بعد جنگ خندق و تا آخر که روی تقوی طلبی یا علت های دیگر، آنحضرت را، به دفاع وادار نمودند.

و همچنین بیعت شکنی و اعلام جنگ آنها بعد از رحلت آن حضرت، و بوجود آوردن سه جنگ (جمل و صفین و نهروان) را به امیر مؤمنان علیه السلام تحمیل نمودند و حتی در میدان جنگ هم آن حضرت خیلی نصیحت و سعی در شروع نشدن جنگ نمود و تا آنها جنگ را آغاز نکردند، حضرت به جنگ اقدام نکرد و دست به اسلحه نبرد، و امام حسن علیه السلام هم در اثر لشکر کشی و اعلام جنگ معاویه در نیمه راه اقدام به صلح نمود و دوست نداشت، کشت و کشتار پیش آید.

امام حسین علیه السلام پس از بیوفائی دوازده هزار نامه ای اهل کوفه و قبول نشدن هیچکدام از پیشنهاد آن حضرت 1 - برگشتن به مدینه، 2 - رفتن به سرحدی دور دست، 3 - حتی رفتن خود به نزد یزید. مجبور به دفاع و در نهایت منجر به شهادت آن حضرت گردید.

- 6

پیشنهاد و رفتارهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در دوران رسالت خود با طرف مقابل، قبول یکی از چهار مورد بود، 1 - دعوت به ایمان و قبول دین اسلام. 2 - دادن جزیه (مالیات) برای حفظ امنیت کشور که آنها هم در آن زندگی می کردند و در سایه کشور اسلام، آزادانه زندگی نمایند و به دستورات دینی خود عمل نمایند و کسی مزاحم آنها نشود. 3 - در صورت قبول نکردن یکی از این دو اصل، عدم ایجاد مزاحمت و کارشکنی بر خلاف مصالح کشور، و با امنیت کشور بازی نکرده باشند. 4 - ولی اگر برای نا امن کردن جامعه، دست به کار شوند، دولت اسلام باید آماده دفاع شود و اگر در اثنای جنگ هم پشیمان شوند، باز اسلام با آغوش باز، آنها را می پذیرد نمونه هایش رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امیر مؤمنان علیه السلام بود، بدون معطلی قبول می کردند و آتش جنگ خاموش می شد مانند امام حسن علیه السلام که در وسط راه صلح کردند و از خونریزی، جلوگیری نمودند.

یعنی در هر عصر و زمان و در هر جای روی زمین، مخالفان یا دشمنان دولت، از پذیرفتن یکی از این چهار مورد، برایشان، راه دیگری وجود ندارد، زیرا هیچ دین و مذهب یا رئیس و فرمانده، قبول نمی کند کسانی در مملکت او زندگی کنند، نه

ص: 11

مالیات دهند و نه از قوانین آن تبعیت نمایند و نه زیر فرمان او باشند و ایجاد نا امنی کنند، او هم نظاره گر باشد.

ما برای نمونه موردی را در تاریخ اسلام پیدا نمی کنیم، پیامبر رحمت به فرد یا قومی بگوید که باید اسلام را بپذیرد یا آماده جنگ باشد، مگر اینکه سه مورد بالا را رد کند و دست به اسلحه ببرد و امنیت منطقه را بهم بریزد.

- 7

طبق شهادت تاریخ، رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها با دعوت روبرو، یا با دفاع و جنگ، اسلام را پیش نبرد، بلکه نامه های زیاد به پادشاهان و رؤسای ممالک و قبایل، فرستاد و آنها را به اسلام دعوت نمود.

البته تعداد زیاد از این نامه ها برای دعوت به اسلام فرستاده شده علاوه بر نوشته هایی که برای عمّال و حکام، برای راهنمایی کشور داری یا مسائل فقهی و مذهبی، ارسال گردیده است و این نامه ها در پیشبرد اسلام، اثرهای زیاد داشت.

و بخاطر پیشرفت دین نبی مکرم اسلام در سراسر گیتی و فراگیری آداب آن توسط مردم اقصا نقاط جهان، مخالفان آن حضرت را واداشته تا با افترا به این پیامبر عظیم الشان و نفی صفات خوب او، وی را در جهان منفور سازند که یک نمونه آن سخنان اهانت آمیز پاپ بندیکت شانزدهم در سفر به آلمان و حرکت اخیر برخی از مطبوعات اروپایی مانند دانمارک و نروژ در اهانت به ساحت پاک این نبی مکرم و ساخت فیلم هایی مانند «فتنه»، نمونه هایی از هزاران مورد آن در تاریخ است.

چون این نوع پیشامدها حاکی از بی اطلاعی از حالات پیامبر اسلام و یا غرض ورزی و تعصب جاهلیست، این حقیر در این کتاب «اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان» اسنادی را با بیان موارد گوناگون از رفتارها و تعامل و گفت و گو از جانب نبی اکرم صلی الله علیه و آله با صاحبان عقائد و ادیان مختلف جهان بررسی کرده ام، تا بر این شبهه که اغلب از سوی غربیان و دیگران مطرح می شود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله، پیامبرِ خشونت است، خط بطلان کشیده و صلح طلب و طرفدار گفت و گوی سالم و حامی اقلیت های دینی بودن آن حضرت را به اثبات برسانم.

- 8

این کتاب با همکاری پسر عزیزم حجّه الاسلام آقای دکتر حاج طاهر امینی

ص: 12

نتیجه:

آنچه از مطالعه بیطرفانه این کتاب به دست می آید و به خوبی می توان فهمید این است که برخلاف تبلیغات وسیعی که گاه در غرب، بر علیه اسلام و بخصوص نبی اکرم صلی الله علیه و آله مطرح می شود، مشخص می شود که آن حضرت نه تنها جنگ طلب نبودند، بلکه حتی در اوج قدرت خود نیز همواره بر صلح تأکید داشتند. حتی اگر مخالفان حاضر به پذیرش اسلام نمی شدند، آن حضرت سعی می نمودند برای هزینه تأمین امنیت کشور، با گرفتن جزیه صلح را برقرار کنند و حتی الامکان از جنگ پرهیزند، و همواره تلاش ایشان بر منطق گفت و گو بود و این همان سیره ای است که هم اکنون نیز مسلمانان، بخصوص شیعیان، بر آن تأکید دارند.

شرح و توضیح مطالب فوق را، متعاقباً، با دلایل و مدارک متقن هر دین و شریعت از نظر عزیزان می گذرانم ولی این خلاصه ها را در نظر داشته باشید و بخاطر بسپارید تا به آنجا برسیم.

لطفاً قبل از ورود به مطالعه کتاب، سخنان و اظهار نظرهای 124 نفر از بزرگان و دانشمندان و پروفیسوران ادیان مختلف جهان در باره اسلام و قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله را، در بخش 7 - اسلام و قرآن زیر شماره 6 مطالعه و بخاطر بسپارید.

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل روستای گلستان.

تخصص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (43). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف از مراجع و غیرهم (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهم قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل نزدیک شهرستان (نیر) به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملانی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدو زانی و غیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خوبی و سید محسن حکیم و مراجع دیگر و شیخ مجتبی لنگرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی و سید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر و غیره)، استفاده نموده ام. و در تاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیبه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده ام. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته ام.

مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و

2- احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4- تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

5- اگر عمری باقی باشد در فضای حیاط آن حوزه علمیه خواهران، تأسیس نمایم انشاءالله.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده ام.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته ام. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر و کارهای مربوط به روحانیت شده ام. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدم.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، دوباره به آنجا رفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره ها و کاشیکاریهای آنرا انجام دادم.

در این سفر باز در سرعین و اطراف، به کارهای امور خیر شروع و ادامه دادم از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد، و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که اگر عمری باقی باشد، تأسیس حوزه علمیه برادران و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایم انشاءالله.

2 - در زادگاهم روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساندم.

3 - در سال 1382 مسجد مجللی در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 - احداث غسل خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 - با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمودم.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته ام، که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانم.

## تالیفات چاپ شده از مؤلف

### اشاره

1 - سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 - سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دو جلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی و اقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

ص: 16



در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر مجالس روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و در نهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضا علیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم در مجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا (یعنی من) روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هرهفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود: به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء الله مورد قبول آن آخرین امید شیعیان، قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقسام مختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدلله.

3 - از مباحله تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباحله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان با سرگذشت پنج تن آل عبا علیهم السلام و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه

السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 - والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار و گفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمایی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 - کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثم أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بيت في ذلك الزمان الا وفيه شيطاناً أریل).

کلمه اریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن اریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی اُمّتی یُخربون قباب الأئمه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!! دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرماها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایت لعن الله المتشبهین من الرّجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرّجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری. پیشگوئی

های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر از نزدیکان نسبی و سببی ام و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و بیلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1480 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - جلد اول «ولایت شرط قبولی اعمال» در 320 صفحه در باره ولایت امیر مؤمنان و شاید ائمه علیهم السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

12 - شرح دعاهای روزانه ماه مبارک رمضان در 328 صفحه که طی مصاحبه نشریه حوزه علمیه قم با اینجانب ضبط و هر روز در اینترنت پخش گردید.

13 - جلد دوم «ولایت شرط قبولی اعمال» در 510 صفحه زیر چاپ.

14 - کتاب «اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان» در 2 جلد (همین کتاب) که برای چاپ آماده می شود.

### کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا - درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در باره امیر مؤمنان و فاطمه زهراء علیهما السلام و به زیر سؤال بردن آنها در عمل نکردن به این دلایل و اسناد خودشان.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی از منبرهای 55 ساله مؤلف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنندگان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/6/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی ام را می نویسم.

7 - دعای عرشیان بفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 - مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 - نوادر - روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کَشکول در 5 جلد.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهای درباره وی.

13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

14 - یاد داشته‌های انترنتی ام در سایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله (مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) بخش می‌شود و هنوز هم ادامه دارد.

15 - متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون در دو جلد.

16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.

17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 - ولایت شرط قبولی اعمال جلد دوم.

19 - اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضخیم.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمکران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، در پایگاه اندیشوران قم به سی دی ریخته می‌شود که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

ص: 21

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين، والصّٰلموه والسّٰلام على سيّد الانبياء والمرسلين و خاتم التّبيّين ابي القاسم محمد صلى الله عليه وآله وسلّم وعلى آله الطّيبين الطّاهرين، سيّما على خاتم الاوصياء بقيّته الله في الارضين و حجّته على عباده، روى وأرواح العالمين لتراب مقدّمه الفداء، واللّعنه الدّائمة الابديّه على أعدائهم أجمعين من الان الى قيام يوم الدّين.

ص: 22

1 - گفتگو راه حل مشکلات

با مطالعه و بررسی تاریخ بشریت از آدم علیه السلام تا کنون، نتیجه ای که به دست می آید، اینست که آن همه جنگها و قتل عامها و نابود شدن یک صد میلیون نفر، در جنگهای اول و دوم و چند صد هزار نفر کشتار هیروشیما و ناکازاکی و صدها هزار نفر قتلهای صلیبی و به آتش کشیدن شهرها و قتل عام چنگیزخان مغول اهل نیشابور و.

و. وسیله مغولها و کله منار تیمور لنگها، به جامعه و زندگی انسانها، نه خوشبختی آورد و نه آرامش.

الان هم این رسم جنائی و قدرت طلبی و خود برتر بینی و لشکر کشی ها، در یمن و عراق و سوریه و فلسطین و افغانستان و قتل عام مسلمان ها در میانمار و افکار غلط اسلام ستیزی در اروپا و آمریکا و در جاهای متعدد دیگر دنیا، ادامه دارد و بشریت را به محو نابودی، می کشاند و تا این افکار غیر انسانی و ستم و ظلم، ادامه دارد، این بیچاره گی ها هم، ادامه خواهد داشت.

اگر نظری به ثروتهای عظیم مادی و نیروهای فراوان انسانی که امروز در دنیای بشریت بر اثر انحراف از این تعلیمات ادیان آسمانی، به صورت سلاحهای مرگبار و کشمکشهای بی دلیل و کوششهای ویرانگر، نابود می گردد، بیفکنیم و اگر درست بیندیشیم، که این همه هزینه ها و اموالی که برای تخریب دنیایه کار می رود، هرگاه بیشتر از ثروتهائی که در مسیرهای سازنده مصرف می شود نباشد از آن هم کمتر نیست.

امروز مغزهای متفکری که برای تکمیل و توسعه و تولید سلاحهای جنگی و کشمکشهای استعماری کار می کند، قسمت مهمی از نیروهای ارزنده انسانی را تشکیل می دهد، و چقدر نوع بشر به این سرمایه ها و این مغزهایی که بیهوده از بین می رود، برای رفع نیازمندیهایش محتاج است، و چقدر چهره دنیا زیبا و خواستنی و جالب بود اگر همه اینها در راه آبادی به کار گرفته می شدند.

پس اگر بنی آدم راه صحیح و عاقلانه و خدا پسندانه دوم (گفتگو) و جدال احسن را انتخاب و با شرایطش، سرمشق زندگی خود قرار میداد و در آینده نیز قرار دهد، افراد بشر مسلّم، طعم خوشبختی را چشیده و مزه آرامش و سعادت را خواهد چشید.

پروردگار عالمیان هم به تمام انبیاء و فرستادگان خودش، همین راه را انتخاب نموده و آنها را مأمور و وادار ساخته، تا آنجا که امکان دارد، از این مسیر استفاده نمایند و با مردم رفتار مسالمت آمیز داشته باشند و با رحمت و رأفت و محبت، آنها را به عبودیت و بندگی خدا، فرا خوانند.

در زیر شماره 6 پیشگفتار، در این باره توضیح مختصر دادم و در ادامه، هم، بحث مفصلی خواهیم داشت انشاءالله و نیز شرح مفصل در باره (گفتگو) و تحقیقات در این مورد را که فرزند عزیزم حجه الاسلام آقای دکتر حاج طاهر امینی گلستانی، زیر عنوان «دانشگاه باقر العلوم علیه السلام» انجام داده، در آخر این کتاب، ص 863 مطالعه نمائید.

## 2 - پیشینه تفاهم و گفت وگویی ادیان

در قرآن کریم، سوره ها و آیات فراوانی به چشم می خورد که اختصاص به ادیان گذشته دارد؛ همانند سوره های ابراهیم، یونس، نوح، مریم، بنی اسرائیل و انبیاء.

خصوصیت و کشمکش های به وجود آمده در طول تاریخ، بین طرفداران ادیان بدین جهت صورت گرفته است که پیروان ادیان از مبانی اولیه خود دور گشته و مبلغان و پیشوایان ادیان به خاطر منافع شخصی شان به این خصومتها دامن زده و از این راه به اهداف مادی شان رسیده اند.

قرآن کریم، رابطه ادیان با یکدیگر و رابطه اسلام با ادیان را در بسیاری از آیات، مورد بحث قرار داده است، از این نگاه می توان قرآن مجید را به عنوان بهترین کتاب برای تفاهم ادیان معرفی نمود.



### 3 - پیش شرط های گفت وگو

قبلا گفتیم: انسانها، ملتها، ادیان و فرهنگ ها برای فهم یکدیگر و رسیدن به تعامل مثبت و هم اندیشی، نیازمند گفت وگو هستند، اما گفت وگو پیش شرط هایی دارد که رعایت آنها ضرورت دارد و بی آن به نتیجه مطلوب نمی انجامد.

مهم ترین پیش شرط هایی که قرآن برای گفت وگویی سازنده و ثمربخش لازم دانسته عبارت است از:

#### 1 - استناد به علم و نه پندار

در هنگام بحث و گفتگو باید در مورد آن قسمت از بحث، خود دانا و صاحب علم باشد نه با شک و تردید.

قرآن کریم در نکوهش از افراد ناآگاه که بدون علم و دانش درباره مسائل فکری و اعتقادی گفت وگو می کنند چنین بیان می دارد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» حج / 3

بعضی از مردم، بی هیچ دانشی درباره خدا گفت وگو می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» حج / 8

و گروهی از مردم، بدون هیچ دانش و هیچ هدایت و کتاب روشنی بخش، درباره خدا گفت وگو می کنند.

علامه طباطبایی ذیل این دو آیه می فرماید: آیه اول، درباره پیروان جاهل است و منظور از آیه دوم، پیشوایان و سردمداران ناآگاه اند که بدون دلیل و برهان و بر اساس تعصب، در این موارد به بحث و گفت وگو می پردازند.

#### 2 - حق گرایی

حقیقت گریزی و لجاجت در برابر حق، مایه انحراف است، تا جایی که در

صورت ناتوانی و شکست در گفت و گوها از حربه هیاهو و جار و جنجال بهره جسته بدین سان سعی می کنند تا منطق و استدلال را نشنوند.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْأَلُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَكْفُرُونَ» فصلت/ 26 کافران گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا پیروز شوید.

### 3 - پرهیز از خشونت

پیش شرط اساسی دیگری که در گفت و گو می توان از آن یاد کرد، احترام گذاشتن به دیدگاه ها و نقطه نظرات دیگران است. خالی ساختن ذهنیت پیش ساخته خود و احترام به دیدگاه دیگران به گفت و گو جان بخشیده و آن را بارور می سازد. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«وَلَا تَسْأَلُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسَّأَلُوكَ اللَّهُ عَا دُواً بَغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» انعام/ 108

چیزهایی را که آنان به جای خدا می خوانند دشنام ندهید، که آنان نیز بی هیچ دانشی از روی کینه توزی به خداوند دشنام دهند. این چنین عمل هر قومی را در چشمانشان آراسته ایم. پس بازگشت همگان به سوی پروردگارشان است و او همه را از کارهایی که کرده اند آگاه می سازد.

### 4 - آزاد اندیشی

یکی دیگر از پیش شرط ها آزاد اندیشی است؛ قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» زمر/ 17

(خطاب به پیامبر) ص پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند. آنان، کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند.

ص: 26

قرآن کریم نه تنها انسانها را تشویق و ترغیب به گفت و گو می کند که گوش دادن به سخنان دیگران و انتخاب و پیروی نمودن از بهترین آنها را از ویژگیهای انسانهای هدایت شده از سوی خداوند و خردمندان معرفی می کند.

## 5- در نظر گرفتن نقاط مشترک

گفت و گو اگر بر محور تفاوتها و مخالفتها بنا شود، نتیجه ای جز خصومت و لجاج ندارد، بنابراین هرگاه گفت و گو در جهت یافتن نقطه های مشترک باشد به تعامل می انجامد.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» آل عمران/ 64

بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سخنی که میان ما و شما یکسان است تکیه کنیم که:

جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و برخی از ما بعض دیگر را به خدایی نگیرد؛ پس اگر از این پیشنهاد سرباز زدند و اعراض کردند، بگوئید: شاهد باشید که ما مسلمانیم (نه شما).

... قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» عنکبوت/ 46 با اهل کتاب، جز به روشی که از همه نیکوتر است گفت و گو نکنید؛ مگر کسانی از آنان که ستم کردند، و [ به آنها ] بگوئید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم و خدای ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم.

خداوند در اول آیه پس از دستور مؤمنان به گفت و گوی نیکو، آنان را مکلف می کند تا در گفت و گو در جست و جوی نقاط مشترک باشند:

«و قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ».

طبیعی است که در گفت و گوها، هر چه نقاط مشترک مورد بحث قرار گیرد، به همان میزان دیدگاه ها به هم نزدیک تر شده، زبان همدیگر را بهتر فهمیده و به حقیقت زودتر می رسند.

#### 4 - راه و رسم بحث و گفتگو و جایگاه آن در قرآن

در باره بحث و گفتگو و کیفیت آن، در کتاب های مختلف، مطالب گوناگون و اظهار نظرهای متنوع، ابراز گردیده است که در اینجا به قسمتی از آنها، اشاره می شود.

برای بحث بهترین روش را برگزینید

در قرآن کریم گفت و گو و مذاکره برای رسیدن به تفاهم، جایگاه خاص و ویژه ای دارد. بیشترین سوره ها و آیات قرآن کریم درباره نحوه مجادله و گفت و گوهای پیامبران الهی با مخالفان، گفت و گوهای پیروان ادیان با یکدیگر و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با پیروان سایر ادیان می باشد.

از میان آیات قرآنی چندین آیه در این زمینه صراحت بیشتری دارند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مؤمنان به آن حضرت، مأمور گفت و گوی شایسته با اهل کتاب و پیروان سایر ادیان می شوند.

در قرآن کریم امر نموده:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُنْتَهِنِينَ»

نحل/ 125

مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با بهترین شیوه با آنان گفت و گو نما، زیرا پروردگارت به کسانی که از راه او منحرف شده اند آگاه تر است و هدایت یافتگان را بهتر می شناسد.

علامه طباطبایی ذیل آیه مورد بحث چنین بیان می دارد:

شکی نیست در اینکه از آیه استفاده می شود که این سه قید، یعنی «حکمت» و «موعظه» و «مجادله» همه مربوط به طرز سخن گفتن است.

در آیه دیگر، خداوند مؤمنان را از گفت و گوی همراه با خشونت بازداشته چنین بیان می دارد:

عنکبوت: 46 وَ لَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

ص: 28

در آیات قبل از این آیه، بیشتر سخن از نحوه برخورد با بت پرستان لجوج و جاهل بود که به مقتضای حال با منطقی تند، با آنها سخن می گفت، و معبودانشان را سست تر از تارهای عنکبوت معرفی می کرد، و در آیه مورد بحث، سخن از مجادله با اهل کتاب است که باید به صورت ملایمتر باشد، چه اینکه آنها حداقل بخشی از دستوره‌های انبیاء و کتب آسمانی را شنیده بودند و آمادگی بیشتری برای برخورد منطقی داشتند که با هر کس باید به میزان عقل و دانش و اخلاقش سخن گفت و با احترام برخورد نمود.

چون بحث با رعایت احترام طرف مقابل و بدون غرض، انسان را به نتایج مطلوب می رساند، اما برعکس آن، جز ایجاد نفرت و ناراحتی: ثمری نخواهد داشت.

منظور در آیه فوق بحث و گفتگوهای منطقی است.

تعبیر به «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روشهای صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنا بر این مفهوم این جمله آن است که الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن که در یک جمله کوتاه یک دنیا معنی نهفته است.

اینها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله برتری جوئی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف تاثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است.

حتی بسیار می شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده، زودتر انعطاف نشان می دهد چرا که

انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقمند است.

درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را به صورت سؤال و استفهام طرح می کند، تا جوابش را از درون فکر مخاطب بجوشد و آن را از خود بداند.

ولی هر قانونی استثنائی هم دارد، از جمله همین اصل کلی در بحث و مجادله اسلامی در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود، و یا طرف مقابل آنچنان مست و مغرور باشد که این طرز برخورد انسانی، بر جرأت و جسارتش بیفزاید لذا در دنبال آیه به صورت یک استثناء می فرماید: مگر کسانی از آنها که مرتکب ظلم و ستم شدند (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) .

همانها که بر خود و دیگران ظلم کردند و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند تا مردم به اوصاف پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آشنا نشوند.

آنها که ظلم کردند و فرمانهای الهی را در آنجا که بر خلاف منافعشان بود زیر پا گذاردند.

آنها که ظلم کردند و خرافاتی همچون مشرکان به میان آوردند، مسیح یا عزیز را فرزند خدا خواندند.

و بالاخره آنها که ظلم کردند و بجای بحث منطقی دست به شمشیر برده و متوسل به زور شدند و به شیطنت و توطئه چینی پرداختند.

و در آخر آیه یکی از مصداقهای روشن مجادله به احسن را که می تواند الگوی زنده ای برای این بحث باشد به میان آورده، می فرماید: بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است، و در برابر او تسلیم هستیم.

چه تعبیر زیبا و چه آهنگ جالبی؟ آهنگ وحدت و ایمان به همه آنچه از سوی خدای واحد نازل شده، و حذف همه تعصبها، و ما و شماها، و بالاخره توحید معبود و تسلیم بی قید و شرط در برابر (الله).

این یک نمونه از مجادله به احسن است که هر کس بشنود مجذوب آن می شود، و نشان می دهد اسلام گروه گرا، و تفرقه طلب نیست، آوای اسلام آوای وحدت است و تسلیم بودن در برابر هر سخن حق.

نمونه های این بحث در قرآن فراوان است، از جمله نمونه ای است که امام صادق علیه السلام در حدیثی به آن اشاره کرده، می فرماید: مجادله به احسن، مانند مطلبی است که در آخر سوره (یس) در مورد منکران معاد آمده است، هنگامی که استخوان پوسیده را در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند: چه کسی قدرت دارد آن را احیا کند؟ فرمود: يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ... همان خدائی که روز نخست آن را آفرید، زنده می کند، همان خدائی که از درخت سبز، برای شما آتش بیرون می فرستد.

آیه بعد به عنوان تاکید بر اصول چهارگانه ای که در آیه قبل آمد، می فرماید: این گونه ما کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم (وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ).

آری این قرآن بر اساس وحدت معبود، وحدت دعوت همه پیامبران راستین تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان حق، و مجادله با بهترین شیوه ها نازل شده.

سپس می افزاید: کسانی که پیش از این کتاب آسمانی به آنها داده ایم (و به راستی به آن پایبند و معتقدند) به این کتاب ایمان می آورند (فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ).

چرا که هم نشانه های آن را در کتب خود یافته اند، و هم محتوایش را از نظر اصول کلی هماهنگ با محتوای کتب خود می بینند.

البته می دانیم همه اهل کتاب (یهود و نصاری) به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند، بنا بر این جمله فوق، اشاره به آن گروه مؤمنان واقعی و حق جویان خالی از تعصب است که نام اهل کتاب تنها شایسته آنها است.

بعد می افزاید: گروهی از اینها (از اهل مکه و مشرکان عرب) نیز به آن ایمان می آورند (و مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ).

و در پایان در مورد کافران هر دو گروه می گوید: آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ).

با توجه به اینکه مفهوم جحد آنست که انسان، به چیزی معتقد باشد و آن را انکار کند مفهوم جمله فوق این می شود که حتی کفار در دل به عظمت این آیات معترفند و نشانه های صدق و راستی را در جبین آن می نگرند، و

راه و رسم پیامبر صلی الله علیه و آله و زندگی پاکیزه و پیروان پاکبخته او را دلیلی بر

اصالت آن می شمردند اما به خاطر لجاجت و تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان، و یا برای حفظ منافع نامشروع زودگذر به انکار برمی خیزند.

به این ترتیب قرآن موضع گریهای اقوام مختلف را در برابر این کتاب آسمانی مشخص می کند: در یک صف اهل ایمانند، اعم از علمای اهل کتاب و مؤمنان راستین و مشرکانی که تشنه حق بودند و حق را یافتند و دل به آن بستند، و در صف دیگر منکران لجوجی که حق را دیدند اما همچون خفاشان خود را از آن پنهان داشتند، چرا که ظلمت کفر جزء بافت وجودشان شده و از نور ایمان وحشت دارند قابل توجه اینکه این گروه قبلاً نیز کافر بوده اند، ولی تاکید مجدد بر کفرشان ممکن است به این جهت باشد که قبلاً اتمام حجت بر آنها نشده بود، کفر حقیقی الان است که بر آنها اتمام حجت شده و با علم و آگاهی صراط مستقیم را رها کرده در بیراهه گام می زنند.

سپس به یکی دیگر از نشانه های روشن حقانیت دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که تاکید است بر محتوای آیه گذشته اشاره کرده می گوید: تو قبل از نزول قرآن هرگز کتابی را نمی خواندی، و هرگز با دست خود چیزی نمی نوشتی مبادا دشمنانی که در صدد ابطال دعوت تو هستند گرفتار شک و تردید شوند (و بگویند آنچه را او آورده نتیجه مطالعه کتب پیشین و نسخه برداری از آنها است) (وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ). تو هرگز به مکتب نرفتی و خط نوشتی، اما با اشاره وحی الهی، مساله آموز صد مدرس شدی!

چگونه می توان باور کرد، شخصی درس نخوانده و استاد و مکتب ندیده با نیروی خودش کتابی بیاورد و از همه جهان بشریت دعوت به مقابله کند و همگان از آوردن مثل آن عاجز شوند؟ آیا این دلیل بر آن نیست که نیروی تو از قدرت بی پایان پروردگار مدد می گیرد؟ و کتاب تو وحی آسمانی است که از ناحیه او بر تو القاء شده است؟ توجه به این نکته لازم است که اگر کسی بگوید ما از کجا بدانیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هرگز به مکتب نرفت و خط نوشت! در پاسخ می گوئیم: او در محیطی زندگی کرد که با سواد در آنجا بسیار محدود و معدود بود به طوری که می گویند در تمام شهر مکه بیش از 17 نفر قدرت بر خواندن و نوشتن نداشتند در



چنین محیطی اگر کسی درس بخواند، مکتبی ببیند محال است بتواند کتمان کند، در همه جا مشهور و معروف می شود، و استاد و درسش شناخته خواهد شد.

چنین شخصی چگونه می تواند ادعا کند پیامبر راستین است اما دروغی به این آشکاری بگوید؟ بخصوص اینکه این آیات در مکه در مهد نشو و نمای پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده آنها در برابر دشمنان لجوجی که کوچکترین نقطه ضعفها از نظرشان مخفی نمی ماند.

در آیه بعد نشانه های دیگری برای حقانیت قرآن بیان می کند، می گوید: این کتاب آسمانی مجموعه ای است از آیات بینات که در سینه های صاحبان علم قرار می گیرد (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ).

تعبیر به آیات بینات بیانگر این واقعیت است که نشانه های حقانیت قرآن در خود آن به چشم می خورد و در پیشانی آیات می درخشد، و دلیل آن با خود آن است.

در حقیقت همچون آیات تکوینی است که انسان از مطالعه آن بدون نیاز به چیز دیگر به حقیقت پی می برد؟ این آیات تشریحی نیز از نظر ظاهر و محتوی چنان است که خود دلیل صدق خویش است.

از این گذشته، طرفداران این آیات و طالبان و دلدادگان آن، کسانی هستند که بهره ای از علم و آگاهی دارند، هر چند دستشان تهی و پایشان برهنه است.

به تعبیر روشنتر یکی از طرق شناخت اصالت یک مکتب بررسی حال مؤمنان به آن مکتب است، اگر گروهی نادان یا شیاد، دور کسی را گرفتند به نظر می رسد که او نیز از همین قماش باشد، اما اگر کسانی که اسرار علوم در سینه های

آنها نهفته است اعلام وفاداری به مکتبی کردند دلیل بر حقانیت آن است، و ما می بینیم گروهی از علمای اهل کتاب و شخصیت های با تقوای ممتازی همچون ابوذرها و سلمان ها، مقدادها و عمار یاسرها و شخصیت والائی همچون علی علیه السلام حامیان و عاشقان این مکتب بودند.

در روایات زیادی که از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده این آیه به ائمه اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است، این نه به معنی انحصار است، بلکه بیان مصداق روشنی است برای (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)

و اگر می بینیم در بعضی از روایات، تصریح شده به اینکه منظور خصوص امامان است در حقیقت اشاره به مرحله کامل علم قرآن می باشد که در اختیار آنها است و هیچ مانعی ندارد که علما و دانشمندان بلکه توده های فهمیده مردم بهره ای از این علوم قرآن داشته باشند.

ضمناً این آیه نشان می دهد که علم و دانش منحصر به آنچه در کتاب و از محضر استاد می خوانند و می آموزند نیست، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله طبق صریح آیات گذشته به مکتب نرفت و خط نوشت ولی برترین مصداق (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) بود، پس در ماورای علم رسمی، علمی است برتر و والاتر که از سوی پروردگار به صورت نوری در قلب آدمی القاء می شود که العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و این جوهره علم است، و علوم دیگر پوسته علم.

در پایان آیه اضافه می کند: آیات ما را جز ستمگران از روی عناد انکار نمی کنند

(و ما یجحد بایاتنا الا الظالمون).

چرا که نشانه های آن روشن است: پیامبر امّی و درس نخوانده آورنده آن است.

آگاهان اندیشمند، مؤمنان به آن هستند.

از این گذشته خود آن نیز مجموعه آیات بینات (سخنانی با محتوای روشن و آشکار) می باشد.

و در کتب پیشین نیز نشانه های آن آمده است.

با اینهمه آیا کسی جز آنها که بر خویشتن و بر جامعه ستم می کنند آن را انکار می نماید؟ (تکرار می کنیم که تعبیر به جحد در موردی است که انسان چیزی را می داند و بر خلاف علمش انکار می کند).

به دو نکته توجه کنید.

1 - نگار من که به مکتب نرفت!...

درست است که خواندن و نوشتن برای هر انسانی کمال محسوب می شود ولی گاه شرائطی پیش می آید که نخواندن و نوشتن کمال است.

و این در مورد پیامبران مخصوصاً خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله کاملاً صدق

می کند، چه اینکه اگر دانشمندی درس خوانده، و فیلسوفی آگاه و پر مطالعه ادعای نبوت کند و کتابی ارائه دهد به عنوان یک کتاب آسمانی در چنین شرائطی ممکن است وسوسه و تردیدهایی پیش بیاید که آیا این کتاب و مکتب مولود اندیشه های خود او نیست؟.

اما اگر ببینیم از میان یک قوم عقب افتاده یک انسانی که هرگز محضر استادی را درک نکرده، کتابی نخوانده، و صفحه ننوشته، برخاست، کتابی به عظمت عالم هستی، با محتوایی بسیار بلند و عالی، ارائه داد، در اینجا خیلی خوب می توان درک کرد که این تراوش مغز او نیست، بلکه وحی آسمانی و تعلیم الهی است.

در آیات دیگر قرآن نیز روی (أمی) بودن پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه شده، سه چند تفسیر برای کلمه (أمی) ذکر کرده اند که از همه روشنتر درس نخوانده است.

اصولا در محیط حجاز درسی نبود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بخواند و معلمی نبود که از محضرش استفاده کند، تعداد کسانی که فقط سواد خواندن و نوشتن داشتند در تمام مکه در مردان از 17 نفر تجاوز نمی کرد می گویند از زنان نیز تنها یک نفر بود که خواندن و نوشتن می دانست.

طبیعی است که در چنین محیطی که ابتدائی ترین مرحله علم (خواندن و نوشتن) اینقدر کمیاب و محدود است ممکن نیست کسی درس خوانده باشد و مردم از آن آگاه نشوند و اگر کسی با قاطعیت ادعا کرد من هیچ درسی نخوانده ام و کسی آن را انکار نکرد دلیل روشنی بر صدق گفته او است، و به هر حال این وضع خاص پیامبر صلی الله علیه و آله که در آیات فوق آمده برای تکمیل اعجاز قرآن و قطع بهانه های بهانه جوین بسیار مؤثر و مفید بود، آری او عالم بزرگ و بی نظیری بود که فقط در مکتب وحی درس خوانده بود.

تنها بهانه ای برای بعضی مانده این است که پیامبر قبل از دوران نبوتش یکی دو سفر به شام کرد (برای مدتی کوتاه که مشغول انجام برنامه تجارت بود) می گویند شاید در این یکی دو سفر با علمای اهل کتاب تماس گرفته و مسائل را از آنها دریافت داشته است! دلیل سستی این ادعا در خودش نهفته است که اینهمه تاریخ پیامبران و احکام و قوانین و مقررات و معارف عالی را چگونه ممکن است که انسان درس نخوانده و مکتب نرفته به این زودی از افرادی بشنود و به خاطر بسپارد و در

مدت 23 سال پیاده کند؟ و در برخورد با حوادثی که بی سابقه و غیر منتظره بود عکس العمل لازم نشان دهد و این درست به آن می ماند که بگوئیم فلان لیست بزرگ تمام علوم و فنون طب را در آن چند روزی آموخت که در فلان بیمارستان ناظر حال مداوای بیماران وسیله پزشکان بود، این سخن به شوخی شبیه تر است! توجه به این نکته نیز لازم است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رسیدن به مرحله نبوت احتمالا توانائی بر نوشتن و خواندن از طریق تعلیمات الهی داشت هر چند در هیچ تاریخی دیده نشده است که او از این علم و دانشش استفاده کرده باشد، چیزی را از رو بخواند و یا با دست خود نامه ای بنویسد، و شاید پرهیز پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام عمرش از این کار باز برای این بود که دستاویزی به دست بهانه - جویان ندهد.

تنها موردی که در بعضی کتب تاریخ و حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله خودش مطلبی را نوشت در ماجرای صلح حدیبیه است که در مسند احمد آمده است: پیامبر شخصا قلم به دست گرفت و صلحنامه را نوشت.

ولی جمعی از علمای اسلام این حدیث را انکار کرده اند و آن را مخالف صریح آیات فوق می دانند، هر چند به عقیده بعضی صراحتی هم ندارد، زیرا این آیات ناظر به وضع پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نبوت است چه مانعی دارد که بعد از نیل به مقام نبوت استثنا در یک مورد خطی بنویسد که آن خود معجزه ای محسوب می شود.

ولی به هر حال در چنین مساله ای تکیه کردن بر خبر واحد دور از حزم و احتیاط و مخالف چیزی است که در علم اصول اثبات شده، هر چند این خبر چنانکه گفتیم مشکلی ایجاد نکند.

## 2 - راه نفوذ در دیگران

برای تسخیر دلها و نفوذ سخن حق در افکار دیگران تنها توسل به استدلال قوی و نیرومند کافی نیست، نحوه برخورد با طرف، و شیوه بحث عمیقترین اثر را

در این مرحله می گذارد، چه بسیارند کسانی که در بحثها دقیق و موشکاف، و بر مسائل علمی مسلط و آگاهند، اما چون از شیوه جدال احسن و بحثهای سازنده آگاه نیستند کمتر در گفتگو با دیگران موفق به نفوذ در قلب آنها می شوند.

حقیقت این است که اقناع عقل و فکر به تنهایی کافی نیست، باید عواطف نیز اقناع گردد که نیمی از وجود انسان را تشکیل می دهند.

به تعبیر دیگر نفوذ در مرحله خود آگاه روح انسان به تنهایی کفایت نمی کند باید در مرحله ناآگاه که بخش مهم روح را تشکیل می دهد نیز نفوذ کرد.

از بررسی حال پیامبران مخصوصاً حال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام بخوبی استفاده می شود که این بزرگواران برای تحقق بخشیدن به اهداف تبلیغی و تربیتی خود از اخلاق اجتماعی و اصول روانشناسی و انسانی ترین شیوه های نفوذ در قلبها استفاده می کردند.

طرز برخورد آنها با مردم چنان بود که به سرعت آنها را به سوی اهداف خود جلب و جذب می کردند، گرچه بعضی میل دارند به این امور همیشه جنبه اعجاز دهند اما چنین نیست، اگر ما هم، سنت و روش و شیوه بحث آنها را در برخورد با دیگران به کار بندیم، به سرعت می توانیم در آنها اثر بگذاریم و در اعماق جانشان نفوذ کنیم.

قرآن با صراحت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گوید: *فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ* : به خاطر رحمت الهی است که نسبت به آنها نرمخو شده ای که اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند (آل عمران - 159).

از این آیه به خوبی روشن می شود که روش پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز تحمیل فکر و عقیده نبوده است، بلکه کوشش و مجاهدت داشته که حقایق بر مردم روشن شود و سپس آنان را به حال خود وامی گذاشته که خودشان تصمیم لازم را در پیروی از حق بگیرند.

بسیار دیده شده است که بعضی بعد از ساعتها بحث و گفتگو نه تنها پیشرفتی در مذاکرات خود حاصل نمی کنند بلکه طرف را در عقیده باطل خویش راسختر و متعصب تر می بیند، دلیل آن این است که از روش جدال به احسن استفاده نشده است.

خشونت در بحث، برتری جوئی، تحقیر طرف مقابل، اظهار کبر و غرور، عدم احترام به افکار دیگران، و عدم صمیمیت در بحثها همه از اموری است که

باعث شکست انسان در بحث می شود، لذا در مباحث اخلاق اسلامی بحثی تحت عنوان تحریم جدال و مرء می بینیم که منظور از آن بحثهائی است که در آن روح حقجوئی و حق طلبی نباشد، بلکه هدف از آن پرخاشگری و برتری طلبی و به کرسی نشاندن سخن خویش است! تحریم جدال و مرء گذشته از جنبه های معنوی و اخلاقی، برای همین است که در اینگونه بحثها هرگز پیشرفت فکری حاصل نمی شود.

به هر حال مجادله و بحث با دیگران گاهی جدال به احسن است و آن بحثی است که شرایطی که در بالا گفتیم دقیقا در آن رعایت شود، و گاهی به غیر احسن است و آن در صورتی است که امور بالا به دست فراموشی سپرده شود.

این گفتار را با ذکر چند روایت گویا و آموزنده پایان می دهیم.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: لا- یستکمل عبد حقیقه الا یمان حتی بدع المرء و ان کان محقا: هیچکس حقیقت ایمان را به طور کامل درک نمی کند مگر اینکه مرء را ترک گوید، هر چند حق با او باشد.

در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر خدا سلیمان به فرزندش گفت: یا بنی ایاک و المرء، فانه لیست فیه منفعه، و هو یهیج بین الاخوان العداوه: پسر! از جدال پرهیز، زیرا نه تنها سودی در آن نیست، بلکه آتش دشمنی را میان برادران شعله ور می سازد.

و نیز از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: ما ضل قوم بعد ان هداهم الا اوتوا الجدل: هیچ گروهی پس از هدایت گمراه نشدند مگر اینکه از راه جدال و بحثهای پرخاشگرانه و برتری جویانه، که حقیقت در آن دنبال نمی شود وارد شدند. باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: 16 ص: 299 بعد.

در کتاب احتجاج طبرسی نقل شده است: روزی گروهی از محبین آل محمد صلی الله علیه و آله نزد امام حسن عسکری علیه السلام حاضر شده و گفتند: ای فرزند رسول خدا، در همسایگی ما فردی از دشمنان اهل بیت زندگی می کند که پیوسته موجب آزار ما شده و در تفضیل خلفای ثلاثه بر امیر المؤمنین علیه السلام دلالتی ذکر می کند که ما در پاسخ آنها می مانیم.

امام علیه السلام فرمود: فردی را به سوی شما می فرستم تا او را مجاب کرده و دلائلش را باطل نماید. سپس یکی از شاگردانش را مأمور ساخت تا در مجلس بحث آنان با فرد مزبور حاضر شده و به گفتارشان گوش دهد، و هنگامی که از او تقاضای سخن نمودند تا حد امکان در بطلان سخن و پوچی اعتقاد آن فرد کوشیده و کاملاً مجابش کند.

او نیز از جای برخاسته و به همراه آنان در مجلس بحثشان حاضر گشته و بهمان شیوه امام علیه السلام وارد بحث شده و او را بسختی شکست داده و مجاب نمود.

از این پیروزی اصحاب و دوستان اهل بیت بقدری خوشحال شدند که جز خدا ندانند، و به همان اندازه مخالفین و معاندین محزون و شکسته گشتند. و وقتی نزد امام بازگشتند فرمود: اهل آسمان به جهت شکست و مغلوب شدن آن دشمن خدا بیش از شما مسرور شدند، و ابلیس و یاران مستکبرش چندین برابر مخالفین، محزون و مغموم گشتند، و فرشتگان آسمانها و عرش و کرسی برای این شخص غالب طلب رحمت و مغفرت نموده، و برای آن دشمن مخالف لعن و نفرین کردند، و خداوند همه را مستجاب فرمود.

از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است: روزی در محضر امام صادق علیه السلام بحثی به میان آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجادله و مباحثه در دین نهی نموده است. امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بطور مطلق از مجادله نهی نفرموده است، بلکه از آن سخن و گفتگویی که نیکوتر نیست منع نموده، آیا این فرمایش خداوند را نشنیده اید که فرموده:

«و با اهل کتاب جز به شیوه ای که نیکوتر است مجادله مکنید - (سوره عنکبوت):

46)، و باز فرموده: (مردم) رابا حکمت - گفتار درست و استوار - و پند نیکو به راه پروردگارت بخوان، و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن - (سوره نحل: 125).

علما و دانشمندان مذهبی، جدال احسن را از لوازم دین شمرده و گفتگوی غیر احسن را ممنوع دانسته اند. و خداوند همان را بر شیعیان ما حرام داشته است.

و همچنین درباره کیفیت تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر، نیز راههای گوناگون وجود دارد که رعایت آنها، ضروریست، مانند آرامش، ادب، و احترام و

ترک جدال غیر أحسن و نفوذ در روحیه طرف مقابل و. و. و. و بالاتر از همه در نظر گرفتن رضای خدای متعال است که در بحثهای رسول خدا صلی الله علیه و آله این کتاب، مشروحا، مطالعه خواهید نمود.

اما اگر کسی بر خلاف این اوامر، اقدام نماید علاوه بر اینکه به نتیجه دلخواه نمی رسد، خدا را هم از خود ناراضی کرده است.

## 5 - اهانت به معتقدات مردم ممنوع.

از آنجائی که دین مقدس اسلام، از سوی خدای عالمیان، دین جهانی و برای عموم مردم جهان تعیین و اعلام شده است، بدینجهت به تمام اعمال و رفتار و کیفیت ادامه زندگی بنی آدم، هم نظارت دارد و هم تعیین تکلیف و هم راهنمایی به ابعاد صحیح آن.

می دانیم که عقائد و معتقدات هر فرد و گروهی برای خود محترم و با ارزش است. خواه صحیح و آسمانی باشد مانند ادیان کلیمیت و مسیحیت و جز اینها. یا من در آورده ها و غلط مانند بت پرستی و گاو پرستی و آفتاب و آتش پرستی و غیرها.

دین مقدس اسلام برای حفظ ارزشها و احترام به اعتقادات مردم، به هیچکس اجازه تحقیر یا اهانت به مخالفان اسلام را (از هر نژاد یا طبقه ای) باشد نمی دهد و کوچک شمردن آنها را، ممنوع اعلام می دارد.

حتی بر مبلغین هنگام تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر، اجازه نمی دهد که با کلمات و گفتارهای ناشایست و یا با خشونت و زور گوئی، با طرف مقابل، روبرو شود، زیرا اگر این عمل ها همراه تبلیغ باشد، نتیجه برعکس و سبب ایستادگی و مقاومت طرف خواهد بود.

در این باره به دستور صریح و روشن خدای توانا در قرآن مجید دقت نمائید.

سوره انعام آیه 108 وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (معبود) کسانی را که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید مبدا آنها (نیز) از



روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند، این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می کردند آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد).

در باره منطقی بودن تعلیمات اسلام و لزوم دعوت از راه استدلال، نه از راه اجبار، در آیات قبل دستور داده، و در این آیه تاکید می کند که هیچگاه بتها و معبودهای مشرکان را دشنام ندهید، زیرا این عمل سبب می شود که آنها نیز نسبت به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم و ستم و جهل و نادانی انجام دهند.

از بعضی روایات استفاده می شود که، جمعی از مؤمنان بر اثر ناراحتی شدید که از مساله بت پرستی داشتند، گاهی بتهای مشرکان را به باد ناسزا گرفته و به آنها دشنام می دادند، قرآن صریحا از این موضوع، نهی کرد و رعایت اصول ادب و عفت و نزاکت در بیان را، حتی در برابر خرافی ترین و بدترین ادیان، لازم می شمارد دلیل این موضوع، روشن است، زیرا با دشنام و ناسزا نمی توان کسی را از مسیر غلط باز داشت، بلکه به عکس، تعصب شدید آمیخته با جهالت که در اینگونه افراد است، سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لجاجت افتاده، در آئین باطل خود راسختر شوند، سهل است زبان به بدگوئی و توهین نسبت به ساحت قدس پروردگار بگشایند، زیرا هر گروه و ملتی نسبت به عقائد و اعمال خود، تعصب دارد همانطور که قرآن در جمله بعد می گوید ما این چنین برای هر جمعیتی عملشان را زینت دادیم.

و در پایان آیه می فرماید: بازگشت همه آنها به سوی خدا است، و به آنها خبر می دهد که چه اعمالی انجام داده اند.

در روایات نیز تاکید شده با پیروانان هر دین و مذهبی. محترمانه برخورد کنیم و مؤدبانه رفتار نمائیم. معلوم است اگر ما بتها و آتش و آفتاب تابعین آنها را.

سبب نمائیم آنها هم خدای ما را سبب خواهند نمود. پس وظائف مبلغین. تبلیغ با ادب و احترام و با برخورد انسانی و روبرو شدن با اخلاق حسنه می باشد.

در آیه مبارکه خدای متعال با کلمه (كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ) که تزئین اعمال آنها را به خود نسبت داده. بنا به تعبیر علمی سببیت از ناحیه خداست اما ایجاد سبب

بوسیله افراد و خود انسانها و وسوسه شیطان است.

در آیات قرآن در 8 مورد زینت دادن اعمال زشت و بد یا به شیطان نسبت داده و در 10 مورد به صورت فعل مجهول (زُيِّنَ) آمده و در 70 محل تکرار شده و در دو مورد به خدا نسبت داده شده که به توضیح علمی بالا معنای هر سه مورد روشن می شود.

در اینجا به سه نکته باید توجه کرد:

1 - در آیه فوق، زینت دادن اعمال نیک و بد هر کس را در نظرش، به خدا نسبت داده شده، ممکن است این موضوع برای بعضی مایه تعجب گردد که مگر ممکن است خداوند عمل بد کسی را در نظرش زینت دهد؟! پاسخ این سؤال همان است که بارها گفته ایم که این گونه تعبیرات، اشاره به خاصیت و اثر عمل است، یعنی هنگامی که انسان کاری را به طور مکرر انجام دهد، کم کم قبح و زشتی آن در نظرش از بین می رود، و حتی به صورت جالبی جلوه گر می شود، و از آنجا که علت العلل و مسبب الاسباب و آفریدگار هر چیز خدا است و همه تاثیرات به خدا منتهی میشود این گونه آثار در زبان قرآن گاهی به او نسبت داده می شود.

و به تعبیر روشنتر جمله زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ چنین معنی می دهد که آنها را گرفتار نتیجه سوء اعمالشان کردیم، تا آنجا که زشت در نظرشان زیبا جلوه کرد.

و از اینجا روشن می شود اینکه در بعضی از آیات قرآن زینت دادن عمل به شیطان نسبت داده شده نیز منافاتی با این موضوع ندارد، زیرا شیطان آنها را وسوسه به انجام عمل زشت می کند و آنها در برابر وسوسه های شیطان تسلیم می شوند و سرانجام گرفتار عواقب شوم عمل خود می گردند، و به تعبیر علمی، سببیت از ناحیه خدا است اما ایجاد سبب بوسیله این افراد و وسوسه های شیطانی است.

2 - در روایات اسلامی نیز منطبق قرآن در باره ترک دشنام به گمراهان و منحرفان، تعقیب شده و پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستور داده اند همیشه روی منطبق و استدلال تکیه کنند و به حربه بی حاصل دشنام نسبت به معتقدات مخالفان، متوسل نشوند.

3 - گاهی ایراد می شود که چگونه ممکن است بت پرستان نسبت به خدا بدگوئی کنند در حالی که آنها غالباً اعتقاد به الله (خدا) داشتند و بت را شفیع بر

درگاه او می دانستند؟ ولی اگر ما در وضع عوام لجوج و متعصب دقت کنیم خواهیم دید که این موضوع چندان تعجب ندارد، این گونه افراد هنگامی که ناراحت شوند، سعی دارند طرف را به هر قیمتی که شده است ناراحت کنند، حتی اگر از طریق بدگویی به معتقدات مشترک طرفین باشد آلوسی دانشمند معروف سنی، در تفسیر روح المعانی نقل می کند که بعضی از عوام جاهل هنگامی مشاهده کرد بعضی از شیعیان، سب شیخین می کند، ناراحت شد و شروع به اهانت به مقام علی علیه السلام کرد، هنگامی که از او سؤال کردند چرا به علی علیه السلام که مورد احترام تو است اهانت می کنی؟ گفت: من می خواستم شیعه ها را ناراحت کنم زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده تر از این موضوع برای آنها ندیدم! و بعد او را به توبه از این عمل وادار ساختند.

فحش پشت سر معاویه و عکس العمل امیر علیه السلام

در نهج البلاغه می خوانیم که علی علیه السلام به جمعی از یارانش که پیروان معاویه را در ایام جنگ صفین دشنام می دادند می فرماید: انی اگره لکم ان تکونوا سبائین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان أ صوب فی القول و ابلغ فی العذر. من خوش ندارم که شما فحاش باشید، اگر شما به جای دشنام، اعمال آنها را برشمردید و حالات آنها را متذکر شوید (و روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمائید) به حق و راستی نزدیکتر است و برای اتمام حجت بهتر.

(نهج البلاغه بخش خطبه ها کلام 206).

می بینیم آن حضرت حتی بدگویی به دشمن سرسختش معاویه هم به صورت سب و فحش اجازه نمی دهد. در بعضی از روایات آمده که فرمود. من دوست ندارم . زبان دوستانم به فحش عادت نماید. پس مبلغین محترم ما موظف به تبلیغ با رفتار و کردار نیک اند.

اهانت عرب شامی به امام حسن علیه السلام

یک نفر از اهل شام که با تربیت معاویه بزرگ شده و به خاندان مولا امیر مومنان علیه السلام تا حد کفر بد بین بود.

روزی تصمیم گرفت به مدینه آمده هر که از فرزندان آن حضرت را پیدا کند او را

سب و فحش های زشت دهد اگر او را کشتند (به عقیده خودش) شهید می شود وگرنه ثواب بزرگی به دست آورده با موفقیت بر می گردد.

با این عقیده پس از طی مراحل وارد مدینه گشت و اتفاقاً هنگام اتمام نماز ظهر بود. دید گروهی از مسجد بیرون آمدند و اطراف یک شخصیتی را گرفته اند.

پرسید این شخص کیست؟ گفتند: فرزند امیر مؤمنان و نوه رسول خداست گفت.

(عجب) بین خدا از این خاندان چقدر بدش می آید که من با چه منظوری آمده ام و که را به مقابل من آورد.

با همان وضع خاک آلودگی راه، در برابر حضرت ایستاد و هرچه از دهنش می آمد. به حضرت گفت. اطرافیان گفتند یابن رسول الله اجازه دهید او را ساکت کنیم (وزبانش را از حلقومش در آوریم)؟!.

فرمود. کار نداشته باشید. آن مرد آنقدر ناسزا گفت و خسته شد و گفت حسن بن علی این فحش ها را نمی شنوی بتو می گویم دستور دهید اطرافیانت مرا بکشند و من در راه رضای خدا شهید شوم!!!.

فرمود یا اخالعرب می بینم تازه از راه رسیده و خسته ای (و هنوز گرد راه را از خود دور نساخته ای) اگر به منزل احتیاج داری برای منزل دهم اگر به عیال نیاز داری برای عیال اختیار کنم و اگر به خرجی محتاجی برای پول دهم اگر کسی برایت ظلم کرده بگو از ستمگرت انتقام بگیرم (چرا اینقدر آشفته و عصبانی هستی)؟!.

حضرت اینگونه که با او برخورد کرد عرب خود را به پای حضرت انداخت و گفت: عجب الله اعلم حیث يجعل رسالته خدا خودش خوب می داند کدام خاندان لایق رسالت است به آنها داده است یابن رسول الله درشام شما را برای ما. ستمگر و کافر و آدمکش معرفی کرده بودند به خدای لایزال از شام که بیرون آمدم برای شما و خاندانت. در زیر آسمان و روی زمین از من دشمن تر نبود و الان بر می گردم و در زیر آسمان و روی زمین کسی برای شما دوستدارتر از من پیدا نمی شود.

پس اخلاق نیک و برخورد خوب در تسلیم نمودن طرف مقابل. نقش اساسی و موفقیت و نتیجه گیری خوب دارد.

## 6 - آیا ادیان یهود و نصارا جهانی بود یا به منطقه خاص؟

قرآن کریم از پیامبران و امتهای زیادی یاد کرده، اما ادیانی که بیش از همه به آنها توجه کرده ادیان یهودیت، مسیحیت، و کمی هم از مجوس و صابئین است. قرآن کریم از این ادیان به عنوان ادیان الهی نام برده است.

حال این سؤال پیش می آید: آیا همه این ادیان، جهانی و عام بود یا منطقه و قوم مخصوصی؟

در میان ادیان مطرح شده در قرآن فقط درباره دین اسلام صراحت دارد که این دین برای زمان و مکان خاصی فرستاده نشده، بلکه شامل همه ملتها و جاری در همه زمانهای آینده خواهد بود:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» سبأ/ 28. و ما تو را جز به سمت بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» انبیاء/ 107 و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» اعراف/ 158

بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، همان خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن اوست، معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد، و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

برخی معتقدند که دین پیامبران اولوا العزم همانند حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام عمومیت داشته و محدود به یک منطقه و قوم خاص نبوده است. هر چند آیات زیادی در قرآن است که دین حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام را به قوم بنی اسرائیل منحصر دانسته است.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» ابراهیم/ 5

همانا موسی را با آیات خود فرستادیم تا قوم خود [ بنی اسرائیل ] را از تاریکی به سوی روشنایی بیرون کشد.

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ» صف/ 6

هنگامی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم.

در مقابل این دیدگاه، مرحوم علامه طباطبایی دیدگاه دیگری دارد؛ ایشان در این باره می فرماید:

آیات و روایات و نیز سیره و روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیانگر این است که شریعت حضرت موسی و عیسی علیه السلام عمومی بوده است. از جمله در قرآن کریم آمده است: «(إِذْ هَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) طه/ 43

حضرت موسی علیه السلام فرعون و قبطیان را که ساکن مصر بودند، دعوت به پیروی از شریعت خود نمود و حال آن که مسلماً آنها از بنی اسرائیل و قبطیان نبودند، بلکه درست در مقابل قبطیان و بنی اسرائیل هستند. و از جمله آن که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیین یهود و مسیحیت را که در بلاد عرب بود و اعراب در مکه و مدینه و حبشه و سایر نقاط بر این دو دین مسلماً از بنی اسرائیل نبودند آیین رسمی می شناخت و با آنها معامله اهل کتاب می نمود، در صورتی که اگر شریعت حضرت موسی و عیسی علیه السلام اختصاص به بنی اسرائیل داشت، باید تدین اعراب قبل از اسلام به دین یهود و نصارا غلط باشد و مورد امضای رسول الله صلی الله علیه و آله قرار نگیرد. و دیگر آن که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران آماده مباحله شد و اعلام مبارزه عرفانی نمود؛ حال آن که نصارای نجران همگی عرب بودند. در پاسخ آیاتی که به آنها استدلال شده است، می توان گفت که فرستاده شدن به سوی بنی اسرائیل غیر از اختصاص داشتن به آنان است (حسینی تهرانی، محمد حسین، مهر تابان، انتشارات باقر العلوم، 267).

اما صاحب نظران مسلمان و غیرمسلمان بسیاری بر این باورند که بجز دین مقدس اسلام، همه ادیان گذشته محدود به زمان و مکان خاص بوده اند. (مودودی، ابو الأعلى، مبادی اسلام و فلسفه احکام، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، انتشارات شفق، 1342 ش، 108).

(رابرت ا. هیوم) که خود یک مسیحی متعصب است، اسلام و مسیحیت را

«مسیحیت، تنها دین عالم است که هر یک از افراد بشر را به صورت فرزند یک «خدای پدر» به حساب می آورد، و مسیحیت تنها دینی است که به دنبال رستگاری فردی و اجتماعی از طریق خدمت اشتراکی است از لحاظ جهانی بودن نیز، اسلام یکی از سه دین جهانی عالم است، که دو دین دیگر، بودایی و مسیحیت می باشند در میان یازده دین زنده جهان، اسلام نیز مانند مسیحیت، تنها ادیانی هستند که هر سه خصوصیت جهانی بودن، توحیدی بودن و بنیانگذاری خاص را دارا می باشند رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالکریم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1369 ش، 294.

«برنارد لوئیس» نویسنده کتاب «برخورد تمدنها» اسلام را از لحاظ تمدنی مورد بحث قرار داده و آن را اولین دین و تمدنی به حساب می آورد که جهانی می باشد.

«بر خلاف تمدن هایی که از نظر قومی به حوزه خاص منحصر بودند، اسلام، چه از نظر معتقدات و چه از نظر بپیش و جاه طلبی، دین جهانی محسوب می شد، تمدن اسلامی بر خلاف تمدن های مشابه دیگر اولین تمدنی است که می توان نام جهانی روی آن گذاشت؛ زیرا در سه قاره دنیا مردم مختلف و فرهنگها و نژادهای مختلف را دربرمی گرفت اتمدن اسلامی نژادهای مختلف را از سیاه و سفید، سرخ پوست و زردپوست را یکجا در بر می گرفت و از نظر جغرافیایی مرزهای آن از جنوب اروپا تا قلب آفریقا و در آسیا تا ماورای سرحدات هند و چین توسعه یافته بود. (برنارد لوئیس، برخورد تمدنها، ترجمه بهمن دخت اویسی، نشر و پژوهش فرزانه، 1380 ش، 8.

وی درباره محدودیت دین مسیحیت با صراحت می نویسد:

با اینکه اهداف و ادعاهای مسیحیت جهانی بود، اما اساساً یک دین اروپایی باقی مانده بود، و حتی جنگهای صلیبی نیز برای بازستاندن و دفاع از قلمرو مسیحیان درگرفته مسیحیت خلاصه می شد به دینی متعلق به یک نقطه نسبتاً کوچک دنیا که ساکنان آن از یک نژاد و یک فرهنگ بودند و به یک قوم به هم پیوسته تعلق داشتند. (برنارد لوئیس، برخورد تمدنها، ترجمه بهمن دخت اویسی، نشر و پژوهش فرزانه، 1380 ش، 9).

البته این اظهار نظرها، زیاد مقرون به صواب نیست، زیرا ما دین حضرات موسی و عیسی علیهما السلام را، مانند دین مقدس اسلام، عام و جهانی می دانیم و معتقد به آنیم.

## 7 - مشترکات ادیان الهی

ادیان الهی مطرح در قرآن کریم، اشتراکات فراوانی دارند که عمده ترین آنها عبارتند از:

1. اعتقاد به مبدأ واحد که آفریننده همه آفرینش و حاکم بر زمین و زمان است.

2. اعتقاد به اصالت وحی الهی و پیامبرانی که از سوی خداوند برای هدایت بشر آمده اند.

3. اعتقاد به روز واپسین و وجود بهشت و جهنم.

4. اعتقاد به بازخواست از انسان در روز رستاخیز.

علاوه بر آنچه ذکر شد، اسلام، یهود و مسیحیت، درباره حضرت ابراهیم علیه السلام نظر مشترک دارند و وی را «پدر مؤمنان» می شناسند. متون مقدس دین یهود و مسیحیت، حضرت ابراهیم را به عنوان «دوست خدا» معرفی می کنند. (رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، 245.

در قرآن کریم نیز این عناوین به حضرت ابراهیم علیه السلام اختصاص یافته است:

و جاهدوا فی الله حقّ جهاده هو اجتبیکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملّه اَیکم ابراهیم هو سمّیکم المسلمین من قبل و فی هذا حج/78

و در راه خدا چنان که باید جهاد کنید. او شما را برگزید و برایتان در دین هیچ تنگنایی پدید نیاورد. کیش پدرتان ابراهیم است. خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان نامید.

مرحوم طبرسی و علامه طباطبایی، ذیل این آیه دلیل اختصاص عنوان «پدر» به حضرت ابراهیم علیه السلام را چنین بیان داشته اند:

علت اینکه ابراهیم علیه السلام را پدر همه نامیده است این است که احترامش بر همه مسلمانان واجب است برخی گویند: عرب، فرزند اسماعیل، و بیشتر عجم،



فرزند اسحاق و این دو فرزندان ابراهیم اند.

و اگر ابراهیم علیه السلام را پدر مسلمین خوانده بدین جهت است که او نخستین کسی است که به خدا اسلام آورد؛ همچنان که فرموده:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»

«و اتخذ الله ابراهيم خلیلاً» نساء/ 125 و خداوند ابراهیم را به دوستی خود برگزید.

## 8 - وظیفه تو اجبار کردن نیست

قبلاً به عرض رسید که آورنده ادیان آسمانی هیچکدام، موظف نبودند، دیشان را به زور و اجبار به اجتماع یافردی، تحمیل کنند و بقبولانند، فقط مأمور به روشنگری و دعوت و آگه ساختن مردم بودند تا برایشان اتمام حجت شود که بپذیرد یا نپذیرد.

انعام 104 قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ دلائل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد، کسی که (بوسیله آن حق را) ببیند به سود خود اوست و کسی که از دیدن آن چشم بپوشد به زیان خود اوست، و من شما را اجبار نمی کنم.

انعام 107 - وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ . اگر خدا می خواست (همه به اجبار ایمان می آوردند و هیچ یک) مشرک نمی شدند و ما تو را مسئول (اعمال) آنها قرار ندادیم و وظیفه نداری آنها را مجبور (به ایمان) سازی.

در این آیه، بار دیگر این حقیقت را تأیید می کند که خداوند نمی خواهد آنها را به اجبار وادار به ایمان سازد و اگر می خواست همگی ایمان می آوردند و هیچکس مشرک نمی شد (و لو شاء الله ما اشركوا) و نیز تأکید می کند تو مسئول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنها به ایمان، مبعوث نشده ای (و ما جعلناك عليهم حفيظا).

و تو برای آنها وکیل نیستی (به اجبار وادار به ایمان کنی) (و ما انت عليهم وکیل).

تفاوت حفیظ و وکیل در این است که حفیظ به کسی می گویند که از شخص یا چیزی مراقبت کرده و او را از زیان و ضرر حفظ می کند، اما وکیل به کسی می گویند

که برای جلب منافع برای کسی تلاش و کوشش می نماید.

شاید نیاز به تذکر ندارد که نفی این دو صفت (حفیظ و وکیل) از پیامبر صلی الله علیه و آله به معنی نفی اجبار کردن بر دفع زیان یا جلب منفعت است و گر نه پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق تبلیغ و دعوت به کارهای خیر و ترک کارهای شر این دو وظیفه را در مورد آنها به صورت اختیاری انجام می دهد.

لحن این آیات از این نظر بسیار قابل ملاحظه است که ایمان به خدا و مبانی اسلام هیچگونه جنبه تحمیلی نمی تواند داشته باشد، بلکه از طریق منطق و استدلال و نفوذ در فکر و روح افراد باید پیشروی کند، زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم این است که مردم حقایق را درک کنند و با اراده و اختیار خویش آن را بپذیرند.

قرآن بارها در آیات مختلف روی این حقیقت تاکید کرده و بیگانگی اسلام را از اعمال خشونت باری همانند اعمال کلیسا در قرون وسطی و محکمه تفتیش عقائد و امثال آن اعلام می دارد.

## 9 - رابطه اسلام با پیروان ادیان

رابطه اسلام با ادیان دیگر را، با توجه به آیات قرآن کریم، می توان این گونه در نظر گرفت.

رابطه مسالمت آمیز و هم زیستی

اسلام تمامی پیروان ادیان گذشته را به مسالمت و پیروی از مبانی مشترک فراخوانده است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان پیامبر رحمت برای جهانیان، مأموریت پیدا می کند تا با بهترین شیوه با پیروان ادیان دیگر به گفت و گو پردازد.

قرآن رابطه صلح آمیز و آشتی جویانه اسلام با پیروان سایر ادیان را این گونه بیان می دارد.

ص: 50

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أُولِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ . آل عمران/ 64

بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سخنی که میان ما و شما یکسان است تکیه کنیم که:

جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و برخی از ما بعضی دیگر را به خدایی نگیرد؛ پس اگر از این پیشنهاد سر باز زدند و اعراض کردند، بگوئید: شاهد باشید که ما مسلمانیم، نه شما.

این آیه شریفه، علاوه بر دعوت صریح به تفاهم و مسالمت ادیان به این نکات توجه جدی دارد:

1. به دنبال نقاط مشترک رفتن و سعی و تلاش جهت رسیدن به تفاهم با پیروان ادیان.

2. پیشگامی اسلام در ایجاد وحدت و تفاهم با سایر ادیان.

3. بیان شفاف مواضع در گفت و گوها.

4. کوتاه نیامدن از مواضع اصولی و ارزشی خود، در عین تلاش برای یافتن نقاط مشترک.

5. تلاش برای دستیابی به بعضی از نقاط مشترک؛ در صورت دست نیافتن به همه اهداف.

6. ترک مجادله؛ در صورت اقامه برهان و دلیل و عدم دستیابی به کمترین هدف.

در این مرحله، یعنی مرحله تلاش برای رسیدن به نقاط مشترک، روی سخن با تمامی پیروان ادیان است.

اسلام نه تنها با اهل کتاب این گونه برخورد دارد، که حتی مشرکان را نیز زیر پوششی از رحمت و عطف قرار داده به مسلمانان چنین سفارش می کند: اگر آنان تمایل به (ملاقات و) پناهندگی شما پیدا کردند، شما نیز به این کار رضایت دهید؛ زیرا که چه بسا در اثر روابط دوستانه، آنان به راه حق رهنمون شوند.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ . توبه/ 6

و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه بده تا سخن خدا را بشنود.

در مرحله صلح جویی و رابطه مسالمت آمیز، اسلام پیروان دیگر ادیان را به توحید و تقوای پیشگی دعوت نموده و آنان را در این راه تشویق و ترغیب می نماید.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ . مائده/ 65

اگر اهل کتاب ایمان آورده پرهیزکاری پیشه سازند، حتماً گناهانشان را می بخشیم.

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ آل عمران/ 110

و اگر اهل کتاب ایمان آورند قطعاً برای آنان بهتر است.

روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برخورد با مردم به این صورت بوده است که به سخنان تمامی افراد با دقت گوش می داد، اما درباره بی صداقتی آنان که صادقانه سخن نمی گفتند، تنها سکوت می نموده و با اتخاذ چنین روشی، احترام افراد و اشخاص را حفظ می کرد و در عین حال، تنها به مؤمنان اعتماد داشته و سخنان آنان را مورد تصدیق قرار می داد (توبه 16).

## 10 - فلسفه بعثت انبیاء و تشریح دین

ما انسانها بعد از آنکه وجود خالق یکتا و آفرینش تمام موجودات را با قدرت او، با دلایل عقلی و نقلی، قبول کرده و معتقد شدیم و پذیرفتیم که چشم و اعضای مادی ما، توان دیدن خدا را ندارد و از طرفی هم باید از دستورات و قوانین کشوری و مادی و معنوی او، آگاه شویم، لازم بود میان او و بندگانش، سفیر و واسطه و پیام آورانی وجود داشته باشد، که فرامین و دستورات او را به ما برسانند و ابلاغ نمایند، تا در روز حساب نگوئیم خدایا، چرا نظرات و خواسته های خود را به ما نرساندی و حالا ما را به پای میز محاکمه کشاندی؟!، بدینجهت در قرآن کریم می فرماید:

1 - اسراء: 15 مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا  
اسراء: 15.

هر کس هدایت شود، برای خود هدایت یافته؛ و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است؛ و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد؛ و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا

وظایفشان را بیان کرده و اتمام حجت نماید.

به مفاد جمله آخر و ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا توجه و دقت نمائید.

2 - طه: 134 وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَىٰ أَوْ لَوْلَا أَنْ نَخْزَىٰ أَوْ لَوْلَا أَنْ نَخْزَىٰ أَوْ لَوْلَا أَنْ نَخْزَىٰ أَوْ لَوْلَا أَنْ نَخْزَىٰ أَوْ لَوْلَا أَنْ نَخْزَىٰ  
از آن (که قرآن نازل شود (با عذابی هلاک می کردیم، (در قیامت (می گفتند:)) پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم!))

3 - قصص: 47 وَ لَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ هِرْكَاهُ  
(پیش از فرستادن پیامبری (مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می رسید، می گفتند:

« پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم!؟.

بدین خاطر خدای مهربان، میان خود و بندگانش، پیامبران و فرستادگانی را اعزام نموده و از خواسته های مثبت و منفی خود، ما را مطلع ساخت و اتمام حجت نمود. و تمام این فرستادگان و سفیران خود را بدون استثنا، از شخصیت های درجه یک و ممتاز هر زمان، انتخاب و اعزام کرده است تا مردم از بد سابقگی آنها استفاده کرده و زبان به اعتراض نگشایند.

4 - انعام: 8 وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْلَا أَنْزَلْنَا مَلَكَ الْقَضِيَّ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ انعام: 8 (از بهانه های آنها این بود که (گفتند:)) چرا فرشته ای بر او نازل نشده (تا او را در دعوت مردم به سوی خدا همراهی کند؟!)) (ولی اگر فرشته ای بفرستیم، (و موضوع، جنبه حسنی و شهود پیدا کند، (کار تمام می شود؛ (یعنی اگر مخالفت کنند، (دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد (و همه هلاک می شوند).

5 - انعام: 9 وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ انعام: 9 و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، حتماً وی را بصورت انسانی درمی آوردیم؛ (باز به پندار آنان، (کار را بر آنها مشتبه می ساختیم؛ همان طور که آنها کار را بر دیگران مشتبه می سازند!

6 - انعام: 37 وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ كَذَلِكَ نَقُولُ انعام: 37 (از طرف

پروردگارش بر او نازل نمی شود؟!»، بگو: «خداوند، قادر است که نشانه ای نازل کند؛ ولی بیشتر آنها نمی دانند!»

7 - یونس: 20 وَيَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقَدِ لَئِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَاتْتَضِرُّوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ می گویند: «چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟!»، بگو: «غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او) (است! شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم! (شما در انتظار معجزات بهانه جویانه باشید، و من هم در انتظار مجازات شما!))»

8 - رعد: 7 وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ رعد: 7 کسانی که کافر شدند می گویند: «چرا آیه (و معجزه ای) (از پروردگارش بر او نازل نشده؟!»، توفیق بیم دهنده ای! و برای هر گروهی هدایت کننده ای است؛ و اینها همه بهانه است، نه برای جستجوی حقیقت!)»

9 - كهف: 15 هُوَ لَأَيُّ قَوْمٍ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنِ يَدَيْهِمْ أَظْلَمَ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا. این قوم ما هستند که معبودهایی جز خدا انتخاب کرده اند؛ چرا دلیل آشکاری (بر این کار) (نمی آورند؟! و چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟!))

10 - طه: 133 وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى گفتند: «چرا (پیامبر) (معجزه و نشانه ای از سوی پروردگارش برای ما نمی آورد؟! (بگو: (آیا خبرهای روشنی که در کتابهای (آسمانی) (نخستین بوده، برای آنها نیامد؟!))

11 - طه: 134 وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنُخْزَى اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) (با عذابی هلاک می کردیم، (در قیامت) (می گفتند: «پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم!))

12 - طه: 135 قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى بگو: «همه (ما و شما) (در انتظاریم! (ما در انتظار وعده پیروزی، و شما در انتظار شکست ما! (حال که چنین است، انتظار بکشید! اما بزودی می دانید چه کسی از اصحاب صراط مستقیم، و چه کسی هدایت یافته

13 - فرقان: 21 وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا وَ كسانی که امیدی به دیدار ما ندارند (و رستاخیز را انکار می کنند (گفتند:)) چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و یا پروردگاران را با چشم خود نمی بینیم؟! آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند!

14 - قصص: 47 وَ لَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ هرگاه (پیش از فرستادن پیامبری (مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می رسید، می گفتند:

« پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟! »

15 - قصص: 48 فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عَدْنِهِمْ قَالُوا لَوْلَا أَوْتِيَتْهُمُ الذِّكْرُ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ وَلِي هُنكَامِي كِه حَقِّ از نزد ما برای آنها آمد گفتند:)) چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این پیامبر داده نشده است؟! مگر بهانه جویانی همانند آنان، معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند:)) این دو نفر [ موسی و هارون] دو ساحرند که دست به دست هم داده اند (تا ما را گمراه کنند (و ما به هر دو کافریم))؟!)

16 - عنكبوت: 50 وَقَالُوا لَوْلَا- أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ گفتند:)) چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟! بگو:)) معجزات همه نزد خداست (و به فرمان او نازل می شود، نه به میل من و شما ؛) من تنها بیم دهنده ای آشکارم!

17 - بقره 118 وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (118) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (بقره 119)

118 - افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و آیه و نشانه ای بر خود ما نازل نمی کند؟ پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند دلها و افکارشان

مشابه است، ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه ها را برای اهل یقین (و حقیقت جویان) روشن ساخته ایم.

119 - ما تو را به حق برای بشارت و تهدید (مردم جهان) فرستادیم و تو مسئول گمراهی دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی.

بهانه دیگر: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟!

به تناسب بهانه جوئیهای یهود در نخستین آیات فوق، سخن از گروه دیگری از بهانه جویان است که ظاهراً همان مشرکان عرب بودند، می گوید: افراد بی اطلاع گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و چرا آیه و نشانه ای بر خود ما نازل نمی شود در حقیقت این گروه که قرآن از آنها به عنوان الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (آنها که نمی دانند) یاد کرده، دو درخواست غیر منطقی داشتند:

1 - چرا خداوند مستقیماً با ما سخن نمی گوید؟

2 - چرا آیه ای بر خود ما نازل نمی شود؟ قرآن در پاسخ این ادعاهای لجوجانه و خودخواهانه می گوید: پیشینیان آنها نیز همین گونه سخنان داشتند، دلها و افکارشان مشابه است، ولی ما آیات و نشانه ها را (به مقدار کافی) برای آنها که حقیقت جو و اهل یقین هستند روشن ساختیم.

اگر برآستی منظور آنها درک حقیقت و واقعیت است، همین آیات را که بر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار او است، چه لزومی دارد که بر هر یک از افراد مستقیماً و مستقلاً آیاتی نازل شود؟ و چه معنی دارد که من اصرار کنم باید خدا مستقیماً با خود من سخن بگوید؟! نظیر این سخن را در سوره مدثر آیه 52 نیز می خوانیم: بل یرید کل منهم ان یؤتی صحفاً منشره: هر یک از آنها انتظار دارند اوراق متعددی از آیات بر آنها نازل گردد! چه انتظار بیجائی؟ اصولاً این کار، علاوه بر اینکه هیچگونه ضرورتی ندارد بر خلاف حکمت پروردگار است زیرا اولاً اثبات صدق پیامبران برای همه مردم از طریق آیاتی که بر خود آنها نازل می شود کاملاً ممکن است.

ثانیاً - نزول آیات و معجزات بر هر کس ممکن نیست، یکنوع شایستگی و آمادگی و پاکی روح لازم دارد، این درست به آن می ماند که تمام سیم های شبکه وسیع برق یک شهر (اعم از سیمهای قوی و بسیار نازک) انتظار داشته باشند که



همان برق فوق العاده نیرومندی که به نخستین کابل‌های قوی منتقل می‌شود به آنها

نیز منتقل گردد، مسلماً این انتظار، انتظار غلط و نابجائی است، آن مهندسی که

آن سیم‌ها را برای انجام وظائف مختلف تنظیم نموده سهم همه آنها را منظور کرده، بعضی بلاواسطه از مولد برق نیرو می‌گیرند و بعضی با واسطه با ولتاژهای مختلف.

آیه بعد روی سخن را به پیامبر کرده و وظیفه او را در برابر درخواست معجزات اقتراحی و بهانه جوئیهای دیگر مشخص می‌کند می‌گوید: ما تو را به حق برای بشارت و انذار (مردم جهان) فرستادیم (انا ارسلناک بالحق بشیراً و نذیراً).

تو وظیفه داری دستورات ما را برای همه مردم بیان کنی، معجزات را به آنها نشان دهی و حقایق را با منطق تبیین نمائی، و این دعوت باید توأم با تشویق نیکوکاران، و بیم دادن بدکاران، باشد، این وظیفه تو است.

اما اگر گروهی از آنها بعد از انجام این رسالت ایمان نیاوردند تو مسئول گمراهی دوزخیان نیستی.

به دو نکته توجه نمائید:

#### 1 - دل‌های آنها همانند یکدیگر است

در آیات فوق خواندیم که قرآن می‌گوید: این بهانه‌گیرها تازگی ندارد، اقوام منحرف پیشین نیز همین حرفها را داشتند، گوئی دل‌های آنها درست همانند هم ساخته شده، این تعبیر اشاره به این نکته نیز می‌باشد که گذشت زمان و تعلیمات پیامبران می‌بایست این اثر را گذارده باشد که نسل‌های آینده سهم بیشتری از آگاهی پیدا کنند و سخنان بی‌اساسی که نشانه نهایت جهل و نادانی است کنار بگذارند، اما متأسفانه این گروه از این برنامه تکاملی هیچگونه سهمی نبرده‌اند همچنان در جا می‌زنند، گوئی تعلق به هزاران سال قبل دارند و گذشت زمان کمترین تکانی به فکر آنها نداده است.

#### 2 - دو اصل مهم تربیتی

- بشارت و انذار یا تشویق و تهدید بخش مهمی از انگیزه‌های تربیتی و حرکت‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد، آدمی هم باید در برابر انجام کار نیک تشویق شود، و هم در برابر کار بد کیفر بیند تا آمادگی بیشتری برای پیمودن مسیر اول و گام

تشویق به تنهایی برای رسیدن به تکامل فرد یا جامعه کافی نیست، زیرا انسان در این صورت مطمئن است انجام گناه خطری برای او ندارد.

فی المثل می بینیم: پیروان کنونی مسیح علیه السلام عقیده به (فداء) دارند، و معتقدند حضرت مسیح علیه السلام فدای گناهان آنها گردیده، حتی رهبرانشان گناه سنگین بهشت به آنها می فروشند و گناه گناهشان را از طرف خدا می بخشند! مسلماً چنین جمعیتی به آسانی مرتکب گناه می شود.

در قاموس کتاب مقدس می خوانیم: ... فدا نیز اشاره به کفاره خون گرانهای مسیح است که گناه جمیع ماها بر او گذارده شد و گناهان ما را در جسد خود بر صلیب متحمل شد! مسلماً این منطق نادرست افراد را در ارتکاب گناه جسور می کند.

کوتاه سخن اینکه: آنها که تصور می کنند تنها تشویق برای تربیت انسان (اعم از کودکان و بزرگسالان) کافی است، و باید تنبیه و تهدید و کیفر را به کلی شست و کنار گذاشت، سخت در اشتباهند، همانگونه که افرادی که پایه تربیت را تنها بر ترس و تهدید می گذارند و از جنبه های تشویقی غافلند نیز گمراه و بیخبرند.

این هر دو گروه در شناخت انسان در اشتباهند، چرا که توجه ندارند که انسان مجموعه ای است از بیم و امید، از حب ذات و علاقه به حیات، و نفرت از فناء و نیستی، ترکیبی است از جلب منفعت و دفع ضرر، آیا انسانی که ابعاد روح او را این دو تشکیل می دهد ممکن است پایه تربیتش تنها روی یک قسمت باشد.

مخصوصاً تعادل میان این دو لازم است که اگر تشویق و امید از حد بگذرد باعث جرئت و غفلت است، و اگر بیم و انذار بیش از اندازه باشد نتیجه اش یأس و نومیدی و خاموش شدن شعله های عشق و تحرک است.

درست به همین دلیل در آیات قرآن، نذیر و بشیر یا انذار و بشارت در کنار هم قرار گرفته، حتی گاهی بشارت بر انذار مقدم است، مانند آیه مورد بحث، (بَشِيرًا وَ نَذِيرًا) و گاه به عکس، نذیر بر بشیر تقدم یافته، مانند آیه 188 سوره اعراف *إِنَّا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ* : من بیم دهنده و بشارت دهنده و بشارت دهنده ام برای افرادی که ایمان می آورند.

هر چند در اکثر آیات قرآن، بشارت مقدم داشته شده این نیز ممکن است به خاطر این باشد که در مجموع، رحمت خدا بر عذاب و غضب او پیشی گرفته است (یا من سبقت رحمته غضبه). تفسیر نمونه ج: 1 ص: 422 بعد با تغییرات.

## 11 - اسلام دین تمام شرایع آسمانی از آدم تا انقراض عالم.

از آیات و احادیث استفاده می شود، اصول و اساس و قوانین مهم تمام ادیان و شرایع، از آدم تا خاتم بلکه تا انقراض عالم، یکیست و قابل تغییر و نسخ نیست، یعنی اصول دین، توحید، نبوت، معاد، و تعداد زیاد از ضروریات مانند اطاعت از خدا و رسل و ظلم نکردن و کشین ناحق و عاق والدین نشدن و به ناموس دیگران تجاوز نکردن و اجحاف نکردن در حق دیگران و. و. هیچکدام قابل نسخ یا تغییر نمی باشد.

آنچه که انبیاء بزرگ هرکدام در زمان خود، به مردم ارائه داده اند، کیفیت تبلیغ و برخورد با مشرکان و معاندان و همچنین تعیین تکالیف و ابلاغ آنها است،

حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین، همگی مردم را به خداشناسی و اعتقاد به نبوت و قبول معاد، و تسلیم شدن در برابر آنها، دعوت می کردند و اساس و پایه شریعتشان نیز همین بود و لی برای اثبات صحت و درستی این گفته ها و به کرسی نشاندن آنها، مطابق خواسته هر زمان، اعجاز و کارهای غیر عادی، انجام می دادند، تا حقیقت خود و حقیقت دینشان را، به اثبات رسانده و به جماعت، بقبولانند.

مثلا در زمان حضرت موسی علیه السلام سحر و جادو در میان مردم، رواج داشت و خداوند عصای او را اژدها کرد و ید بیضاء، به او عطا نمود، تا با بلعیدن و نابود ساختن مار و عقرب های، ساحران و اظهار عجز و تسلیم شدن آنان، صحت دعوت و حقیقت ادعایش را، به اثبات برساند که دیگران از آوردن مشابه آن عاجز و ناتوان بودند.

در زمان حضرت عیسی علیه السلام، علم طب و پزشکی به اوج خود رسیده بود، خداوند بادست او به بیماران پسی و خوره ای لا علاج، شفا داد و با ساختن

عدسه چشم از گل و قدرت دید دادن به آن و مرده را زنده کردن و جز اینها را، معجزه او قرار داد تا متخصصان در آن علم را، به زانو در آورده و تسلیم خود نماید.

در زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله فصاحت و بلاغت و غیره رواج داشت، خدای توانا با بعثت شخص اُمّی و بی سواد و استاد ندیده و فرستادن قرآن کریم، جن و انس را حتی به آوردن مثل یک سوره آن را تا روز قیامت، دعوت کرده که اگر بیاورند، حرفش را پس می گیرد و از ادعای نبوت خود صرف نظر کرده و کنار می کشد، اما تا به امروز، جامعه بشریت در برابر این دعوت، به زانو نشسته و عاجز مانده و بزرگان این فن در طول چهارده قرن، اظهار عجز نموده و ناتوان مانده اند.

بطوری که فصیح ترین افراد زمان خود حضرت، در برابر آن شگفت زده شده و با گفتن (إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ): مدثر / 24 نیست این مگر سحر اثر کننده.)

نام سحر و جادو روی آن گذاشتند و نسبت دادند.

یا در هر شریعت و دینی، در بعضی از فروع آن، طبق خواسته هر زمان، نسخ و تغییراتی بوده، مانند حلّیت یادگرفتن مسلمانان علم سحر و جادو را در زمان حضرت موسی علیه السلام حتی با آمدن فرشتگانی مانند هاروت و ماروت که (در قرآن مجید سوره بقره آیه 102 جریان آنها را، در بابل عراق بیان نموده).

بریاد گرفتن آن اجازه داده شده بود اما در زمان حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله یاد گرفتن آن بعلت عدم نیاز، حرام شده و از رده خارج گردید.

البته اینها در فروع هر دین و مذهب هست، اما در اصول و ضروریات هیچگونه تغییری از حضرت آدم تا انقراض عالم، وجود ندارد و امکان پذیر نیست به مفاهیم و مضامین چند آیه ذیل دقت نمائید.

1 - خداوند در آیه مبارکه 19 آل عمران فرموده: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) همانا دین نزد خدا اسلام است.

2 - و آیه 85 آل عمران به جهانیان اعلام می دارد

3 - (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) هرکس جز اسلام دینی را انتخاب نماید از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت هم از زیانکاران میباشد، پس در جهان غیر از اسلام دینی قبول درگاه حق نیست و مورد قبول نخواهد بود. چنانکه

4 - حضرت نوح علیه السلام که خود از انبیای قدیم و صاحب شریعت است در آیه 72 سوره یونس می گوید: فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسَلِّمِينَ : پس اگر (از دعوت من (رو گردانید من که از شما درخواست مزد نکردم مزد من بر خداست و من مامورم از مسلمین باشم.

اسلام به معنای عام، نام تمام شرایع و ادیان آسمانی است و قدمت آن به قدمت تاریخ است. که حضرت نوح علیه السلام هم به قبول آن مأموریت داشت.

اما اسلام و مسلمانی به معنای خاص نامیست که حضرت ابراهیم علیه السلام نام گذاری کرده است.

5 - در آیه 78 سوره حج می فرماید: ... وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ... و در دین برای شما عسر و حرجی قرار نداده ملت (و دین) پدرتان ابراهیم است او قبلاً شما را مسلمان نامیده و مطلب نوظهوری نیست.

6 - یا در آیه سوره 130 بقره فرموده: وَ مَنْ يَرْعُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ... هرکس از ملت (و دین) ابراهیم گریزان شود (او نیست) مگر کسی که خود را به سفاهت (و بی عقلی) زده است.

7 - و آیه 134 بقره: قَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ گفتند: یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید!! بگو بلکه تابع ملت درست ابراهیم شوید او از مشرکان نبود. (یعنی شما و راهتان غیر مستقیم و به شرک منتهی می شود که قابل تبعیت نیست).

8 - و آیه 95 آل عمران. قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً. وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. بگو خدا راست می گوید: پس به ملت راست (و بی پیچ و خم) ابراهیم تبعیت کنید که از شرک دهندگان نبود.

9 - و آیه 125 نساء: وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَ جَهَّهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً. و کیست دینش بهتر از کسی باشد که رو (فکر و توجهش) (را به خدا متوجه ساخته و خوبی کننده است و از ملت بدون پیچ و خم ابراهیم تبعیت کرده و خدا هم ابراهیم را، برای خود دوست اخذ نموده است.

حال نوبت می رسد به خود رسول گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله که چه مأموریت دارد و خدا به او چه می فرماید:

10 - آیه 161 انعام: قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. بگو خدای من مرا به راه راست هدایت نموده دین محکم (و پا برجای) و درست ابراهیم و او از شرک دهندگان بخدا نبود. 161 بگو نمازم و حجم و زندگیم و مرگم برای خدای عالمیانست

11-162 لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ که شریک ندارد و به این مامورم و من نخستین تسلیم شونده هستم.

12 - و آیه 123 سوره نحل: ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. سپس به تو وحی نمودیم اینکه تابع ملت مستقیم ابراهیم باشی که از مشرکان نبود.

عزیزان بی غرض و منصف لحن آیات فوق را با دقت کامل و علمی، بررسی کنند و ببینند که آیا دین اسلام ما که از اسلام ابراهیمی غیر منسوخ است و حتی قسمتی از دستورات فرعی و احکامش هم همان فروع ابراهیمی است مانند حج و قبله - نماز - زکات - مبارزه با کفر و شرک - ختنه کردن و سایر احکام حنیفیه و غیره از عصر اسلامی حضرت ابراهیم باقی مانده است. که 4400 سال سابقه دارد.

تاریخ بمعنای سابقه حضور یک ملت (ملت ابراهیم) در بستر زمان برای اسلام و مسلمانان 4400 سال ثبت کرده است و از این لحاظ اسلام ابراهیمی، حدود 2400 سال، پیش از میلاد مسیح و حدود 1000 سال پیش از حضرت موسی سابقه حضور در سرزمین فلسطین حجاز عراق و غیره دارد.

با در نظر گرفتن مطالب فوق، یهود یا صهیونیسم چگونه ادعا می کند که ما پیش از مسلمانان ساکنین این سرزمین های فلسطین هستیم و با این ادعای بی اساس هر چند روزی بازور و ستم و کشتار انسانها و زنان و بچه های بیگناه، بخشی از زمین های متعلق به آنها را تصرف کرده و تصاحب می نمایند و هر روز برای آنها، درد سر و ناراحتی های گوناگون، ایجاد می کنند.

پس تاریخ 1436 هجری قمری، تاریخ اسلام نیست تاریخ هجرت آن حضرت از مکه به مدینه است نه تولد اسلام.

از آیات فوق بطور صریح استفاده می شود که تاریخ تولد اسلام به معنی خاص، به زمان حضرت ابراهیم علیه السلام اما بمعنای عام به زمان حضرت آدم علیه السلام برمی گردد.

البته در این مورد بحث زیادست و گفتنی ها فراوان و بیش از این مزاحم شدن، غیر صحیح.

پس نتیجه اینکه اسلام بمعنای عام (در اصول و ضروریات) از آدم تا انقراض عالم یکیست و بمعنای خاص اسلام ابراهیمی و بمعنای خاص الخاص اسلام محمدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین می باشد.

توجه: از بحث فوق برداشت غلط پیش نیاید که (پس صاحبان شریعت تابع یکدیگرند و خود استقلال ندارند؟!!!). نه منظور این نیست، بلکه هرکدام از این بزرگواران در دین خود استقلال دارند اما همه اینها در تبلیغ و بسط اصول یک مأموریت دارند و در فروع با احکام و نیاز و خواست زمان هرکدامشان که شریعت و مذهب است، مستقل هستند و بس.

به مفاهیم آیات ذیل دقت نمائید که قرآن مجید اسلام را به معنی وسیعی تفسیر کرده است.

## 12 - بهترین آیین الهی، اسلام است

آل عمران 83 أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (83) قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (84) وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران 85)

83 - آیا آنها غیر از آیین خدا را می طلبند؟! (آیین او همین اسلام است) و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر

(فرمان) او تسلیم اند، و همه به سوی او باز گردانده می شوند.

84 - بگو: به خدا ایمان آوردیم، و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده، و آنچه به موسی و عیسی (و

دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است، ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم، و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم.

85- و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت، از زیانکاران است.

در این آیات بحث در باره اسلام آغاز می شود و توجه اهل کتاب و پیروان ادیان گذشته را به آن جلب می کند.

در آیه نخست می فرماید: آیا آنها غیر از دین خدا (دین دیگر) می طلبند؟ آیین او همین اسلام است (أفغیر دین الله بیغون). (قبلا خواندیم دین پیش خدا، اسلام است).

سپس می افزاید: تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند چه از روی اختیار یا اجبار اسلام آورده اند (و در برابر فرمان او تسلیم اند) و همه به سوی او بازگردانده می شوند بنابر این اسلام آیین همه جهان هستی و عالم آفرینش است

در اینجا قرآن مجید اسلام را به معنی وسیعی تفسیر کرده و می گوید: تمام کسانی که در آسمان و زمین اند و تمام موجوداتی که در آنها وجود دارند مسلمان هستند یعنی در برابر فرمان او تسلیم اند زیرا روح اسلام همان تسلیم در برابر حق است منتها گروهی از روی اختیار (طوعاً) در برابر قوانین تشریحی او تسلیم اند و گروهی بی اختیار (کرها) در برابر قوانین تکوینی او.

توضیح اینکه: خداوند دو گونه فرمان در عالم هستی دارد یک سلسله از فرمانهای او به صورت قوانین طبیعی و ما فوق طبیعی است که بر موجودات مختلف این جهان حکومت می کند و همه آنها مجبورند در برابر آن زانو زنند و لحظه ای از این قوانین سرپیچی نکنند و اگر فرضاً سرپیچی کنند ممکن است محو و نابود گردند.

پس یک نوع تکوینی: یعنی اسلام و تسلیم در برابر فرمان خدا است، بنابر این اشعه آفتاب که به دریاها می تابد و بخار آب که از دریا بر می خیزد و قطعات ابر که به هم می پیوندند دانه های باران که از آسمان فرو می ریزد، درختانی که بر اثر آن نمو می کنند و گلها که در پرتو آن شکفته می شوند همه مسلمان اند زیرا هر کدام در برابر قانونی که آفرینش برای او تعیین کرده است تسلیم اند.

نوع دیگر تشریحی: از فرمان خدا هست که فرمان تشریحی نامیده می شود



یعنی قوانینی که در تشریح آسمانی و تعلیمات انبیاء وجود داشته است تسلیم در برابر آنها جنبه اختیاری دارد و تنها افراد با ایمان هستند که به خاطر تسلیم در مقابل آنها شایسته نام مسلمان می باشند البته سرپیچی از این قوانین نیز بالمال دست کمی از سرپیچی از قوانین آفرینش ندارد که این هم باعث انحطاط و عقب ماندگی و یا نابودی است.

و از آنجا که جمله (أسلم) در آیه فوق اشاره به معنی وسیع اسلام است که هر دو قسمت را در بر می گیرد و لذا می فرماید: جمعی از روی اختیار تسلیم می شوند

(طوعاً) مانند مؤمنان و جمعی از روی اجبار (کرها) مانند کافران نسبت به قوانین تکوینی، بنابر این معنی آیه این است که کافران با این که از قبول اسلام در برابر بخشی از فرمانهای خدا سرباز زده اند ناچار به قبول بخش دیگر شده اند، پس چرا آنها در برابر همه قوانین الهی و دین و آیین حق یک باره تسلیم نمی شوند.

احتمال دیگری که در تفسیر آیه می باشد و بسیاری از مفسران آن را ذکر کرده اند و در عین حال منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد این است که افراد با ایمان در حال رفاه و آرامش از روی رغبت و اختیار به سوی خدا می روند، اما افراد بی ایمان تنها به هنگام گرفتاری و مشکلات طاقت فرسا به سوی او می شتابند و او را می خوانند و با این که در حال معمولی شریک هائی برای او قایل می شوند در آن لحظات سخت و حساس جز او کسی را نمی شناسند و نمی خوانند.

از آنچه گفته شد معلوم شد که (مَن) در جمله (من فی السموات و الارض) هم شامل موجودات عاقل می شود و هم غیر عاقل، و به اصطلاح این واژه که مخصوص موجودات عاقل است به عنوان تغلیب به معنی گسترده تری اطلاق شده است و (طوعاً) اشاره به موجودات عاقل و مؤمن است و (کُره) اشاره به کافران و موجودات غیر عاقل.

در آیه بعد خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله (و همه پیروان او) دستور می دهد که نسبت به همه تعلیمات انبیاء و پیامبران پیشین، علاوه بر آنچه را پیغمبر اسلام نازل شده ایمان داشته باشند.

می فرماید: (بگو: ایمان به خدا آوردیم و به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (پیامبران تیره های بنی اسرائیل) نازل شده و آنچه به

موسی و عیسی و همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است نیز ایمان آوردیم ما در میان آنها فرقی نمی گذاریم و ما در برابر او تسلیم هستیم.

آری ما هیچ فرقی میان آنها از نظر اسلام و حقانیت، قایل نیستیم، همه را به رسمیت می شناسیم، همه رهبران الهی بوده اند و همگی برای هدایت خلق مبعوث شده اند و ما در برابر فرمان خدا از هر نظر تسلیم هستیم و بنابر این دست تفرقه اندازان را به این وسیله کوتاه می کنیم.

و بالاخره در آخرین آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: (هر کس غیر از اسلام آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است.) (و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین).

جمله (یتبع) از ماده ابتغاء به معنی تلاش و کوشش است که هم در موارد شایسته و هم ناشایسته به کار می رود و در هر مورد تابع قرآنی است که در آن مورد وجود دارد به این ترتیب از مفهوم عام (اسلام) به عنوان یک اصل کلی که همان تسلیم در مقابل حق است، به مفهوم خاص آن یعنی آیین (اسلام) منتقل می شود که نمونه کامل و اکمل آن است و می گوید: امروز جز آیین اسلام از هیچ کس پذیرفته نیست، پس در عین احترام به همه ادیان الهی برنامه امروز، اسلام است، اسلامی که حد اقل 4400 سال از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام، قدمت دارد.

همانگونه که دانشجویان دوره دکترا در عین احترام به تمام دروسی که در مقاطع مختلف تحصیلی مانند ابتدائی، راهنمایی و دبیرستان و دوره لیسانس خوانده اند تنها درسی را که باید دنبال کنند همان دروس سطح بالای مقطع نهایی خودشان است و پرداختن به غیر از آن جز زیان و خسران چیزی نخواهد داشت و آنها که با تقلید نابجا و تعصب جاهلی و مسائل نژادی و خرافات خود ساخته، پشت به این آیین کنند بدون شک گرفتار زیان و خسران خواهند شد و جز تأسف و ندامت از سرمایه های عمر و حیات که بر باد داده اند نتیجه ای نخواهند گرفت.

جمعی از مفسران گفته اند که این آیه در باره دوازده نفر از منافقان نازل شده که اظهار ایمان کرده بودند و سپس مرتد شدند و از مدینه به مکه بازگشتند آیه نازل شد و به آنها اعلام کرد که هر کس جز اسلام را بپذیرد زیانکار است.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: روز قیامت اعمال را

یک به یک (در دادگاه الهی) می آورند هر کدام خود را معرفی می کند یکی می گوید من نمازم، دیگری می گوید من روزه ام و... و سپس اسلام را می آورند و می گوید:

پروردگارا! تو سلامی و من اسلام، خداوند می فرماید:... امروز به واسطه

(مخالفت با) تو مؤاخذه می کنم و به تو پاداش می دهم.

### 13 - جنگ چرا؟!

جنگ مرحله نهائی از مراحل چهار گانه، دعوت و تبلیغ است، وقتی که قبول دین و جزیه و زندگی مسالمت آمیز رد شد، نوبت به جنگ و پیکار، می رسد تا تکلیف روشن و یکسره شود و اگر در اثنای جنگ، طرف مقابل، از جنگ دست بردارد، کشت و کشتار متوقف شده و یکی از مراحل سه گانه قبل، به مورد اجراء گذاشته خواهد شد.

در بعضی از روایات می خوانیم هنگامی که مسلمانان در مکه بودند مشرکان پیوسته آنها را آزار می دادند، و مرتباً مسلمانان کتک خورده با سرهای شکسته خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می رسیدند و شکایت می کردند (و تقاضای اذن جهاد داشتند) اما پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها می فرمود: صبر کنید، هنوز دستور جهاد به من داده نشده تا اینکه هجرت شروع شد و مسلمین از مکه به مدینه آمدند، خداوند آیه ذیل را که متضمن اذن جهاد است نازل کرد و این نخستین آیه ای است که در باره جهاد نازل شده.

حج: 39 اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ

حج: 40 الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَّامَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

حج: 39 به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند؛ و خدا بر یاری آنها تواناست.

حج: 40 همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می گفتند:

«پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر

دفع نکنند، دیرها و صومعه ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می کند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

در این آیات نخست می گوید: خداوند به کسانی که جنگ از طرف دشمنان بر آنها تحمیل شده اجازه جهاد داده است، چرا که آنها مورد ستم قرار گرفته اند

سپس توضیح بیشتری در باره این ستمدیدگانی که اذن دفاع به آنها داده شده است می دهد، و منطق اسلام را در زمینه این بخش از جهاد روشنتر می سازد می گوید: همان کسانی که به ناحق از خانه و لانه خود اخراج شدند بعد به یکی از فلسفه های تشریح جهاد اینچنین بازگو می کند: اگر خداوند از مؤمنان دفاع نکند، و از طریق اذن جهاد بعضی را به وسیله بعضی دفع ننماید، دیرها و صومعه ها و معبدهای یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد (وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا).

آری اگر افراد با ایمان و غیور دست روی دست بگذارند و تماشاچی فعالیت های ویرانگرانه طاغوتها و مستکبران و افراد بی ایمان و ستمگر باشند و آنها میدان را خالی بینند اثری از معابد و مراکز عبادت الهی نخواهند گذارد، چرا که معبدها جای بیداری است، و محراب میدان مبارزه و جنگ است، و مسجد در برابر خود کامگان سنگر است، و اصولاً هر گونه دعوت به خدا پرستی بر ضد جبارانی است که می خواهند مردم همچون خدا آنها را بپرستند! و لذا اگر آنها فرصت پیدا کنند تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد.

این یکی از اهداف تشریح جهاد و اذن در مقاتله و جنگ است.

و در پایان آیه بار دیگر وعده نصرت الهی را تکرار و تاکید کرده می گوید:

به طور مسلم خداوند کسانی که او را یاری کنند و از آئین و مراکز عبادتش دفاع نمایند یاری می کند (وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ).

و بدون شک این وعده خدا انجام شدنی است چرا که او قوی و قادر و غیر قابل شکست است (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ).

تا مدافعان خط توحید تصور نکنند در این میدان مبارزه حق و باطل، و در برابر

انبوه عظیم دشمنان سر سخت تنها و بدون تکیه گاهند.

#### 14 - آیا جنگ مشکلی را حل می کند!؟

جنگ برای تحکیم قدرت و توسعه ریاست و آقا بالاسر بودن و زیر پا گرفتن بینوایان و امثال اینها، نه مشکل گشاست و نه پسندیده و نه به جانی می رسد.

تاریخ این همه سرگذشت فرمانروایان ستمگر و جنگهای بی امان اقوام را به تصویر کشیده و به دست ما داده، می بینیم، این همه کشت و کشتارها، نتیجه مطلوب اساسی نداشته و در طول تاریخ در هر چندگاهی تکرار شده و دست به دست گشته و فردا باز روز از نو و روزی از نو شده و سپری گردیده و باز به دست فراموشی سپرده شده است.

تنها جنگی که مشکلی را حل می کند، جنگ برای پیشبرد فرمان خدا و پیاده کردن قانون او، در روی زمین و میان بندگان خداست، آنهم پس از طی مراحل سه گانه (که قبلا توضیح داده شد).

خلاصه عزیزان تمام ادیان آسمانی خاصه دین مقدس اسلام، از شروع جنگ بیجا، و به آتش کشیدن زندگی مردم و بهم زدن آرامش جامعه، مخالف است و مورد تنفر، مگر ضرورتی پیش آید (مانند دفاع و در جای خود نشانیدن دشمن).

زیرا: ثروتهای عظیم مادی و نیروهای فراوان انسانی که امروز در دنیای بشریت بر اثر انحراف از تعلیمات ادیان آسمانی، به صورت سلاحهای مرگبار و کشمکشهای بی دلیل و کوششهای ویرانگر، نابود می گردد، اگر بیشتر از محل های سازنده مصرف می شود نباشد از آن هم کمتر نیست.

امروز مغزهای متفکری که برای تکمیل و توسعه و تولید سلاحهای جنگی و کشمکشهای استعماری کار می کند، قسمت مهمی از نیروهای ارزنده انسانی را تشکیل می دهد، و چقدر نوع بشر به این سرمایه ها و این مغزهایی که بیهوده از بین می رود، برای رفع نیازمندیهایش محتاج است، و چقدر چهره دنیا زیبا و خواستنی و جالب بود اگر همه اینها در راه آبادی به کار گرفته می شدند.

در آیات فوق به دو قسمت مهم از فلسفه های جهاد اشاره شده است:

1 - دفاع مظلوم در برابر ظالم که حق مسلم طبیعی و فطری و عقلی او است، تن به ظلم ندهد و در برابر ستمگر قدّ خم نکند، برخیزد و فریاد کند، و دست به اسلحه برد، ظالم را بر سر جای خود بنشانند و دست آلوده او را از حقوق خود کوتاه سازد.

2 - جهاد در برابر طاغوت‌هایی است که قصد محو نام خدا را از دلها و ویران ساختن معابدی که مرکز بیداری افکار است دارند.

در برابر این گروه نیز باید بپا خواست تا نتوانند یاد الهی را از خاطره ها محو کنند، مردم را تخدیر نموده، بنده و برده خویش سازند.

این نکته نیز قابل توجه است که ویران کردن معابد و مساجد، تنها به این نیست که با وسائل تخریب به جان آنها بیفتند و آنها را در هم بکوبند، بلکه ممکن است از طرق غیر مستقیم وارد شوند و آنقدر سرگرمیهای ناسالم فراهم سازند و یا تبلیغات سوء کنند که توده مردم را از معابد و مساجد، منحرف نمایند و به این ترتیب آنها را عملاً به ویرانه ای تبدیل کنند.

در آخرین آیه که تفسیری است در مورد یاران خدا که در آیه قبل وعده یاری به آنها داده شده است چنین می گوید: آنها کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند (الَّذِينَ إِن مَكَّانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ).

آنها هرگز پس از پیروزی، همچون خودکامگان و جباران، به عیش و نوش و لهو و لعب نمی پردازند، و در غرور و مستی فرو نمی روند، بلکه پیروزیها و موفقیتها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می دهند آنها پس از قدرت یافتن تبدیل به یک طاغوت جدید نمی شوند، ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است چرا که صلوه (نماز) سمبل پیوند با خالق است، و زکات رمزی برای پیوند با خلق، و امر به معروف و نهی از منکر پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود و همین چهار صفت برای معرفی این افراد کافی است

و در سایه آن سایر عبادات و اعمال صالح و ویژگیهای یک جامعه با ایمان و

## 15 - کیفیت رفتار اسلام با اقوام مختلف جهان

اخلاق و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، بر انکار ملیت ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده است و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت ها و ادیان دیگر؛ چه در قلمرو حکومت اسلامی و چه در خارج از آن، محفوظ بوده است.

یکی از دلایل سیره فوق، نامه هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای گروهی از سران و زمامداران نوشته و از این طریق موجودیت آنان را به رسمیت شناخته است. دلیل دیگر، پیمان نامه های بسیاری است که در دوران حکومت و قدرت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آن حضرت با ملت های مختلف امضا شده است و در تمامی موارد تا هنگامی که ملت های غیر مسلمان به پیمان خود وفادار بوده اند، دولت اسلامی نیز پیمان صلح را نقض نمی کرده است؛ زیرا نقض پیمان از دیدگاه اسلام، گناهی بزرگ و غیر قابل گذشت است.

خلاصه: در اندیشه سیاسی اسلام، صلح و همزیستی به عنوان اساسی ترین اصل در مناسبات بین المللی منظور گردیده و به همین دلیل در حقوق اسلامی بهره برداری از فرصت های مناسب برای تحکیم و برقراری شرایط و پیمان های صلح در روابط خارجی جامعه اسلامی پیش بینی شده است. اسلام برای تحقق بخشیدن و گسترش حالت صلح در میان ملت ها و جلوگیری از بروز روابط خصمانه و درگیری های خونین، نه تنها برای قراردادهای و معاهدات بین المللی ارزش حقوقی فوق العاده قائل شده، بلکه اصولاً ملت ها و گروه های دیگر را نیز برای انعقاد پیمان های صلح دعوت کرده و به جامعه اسلامی توصیه نموده است که در این زمینه همواره پیش قدم باشند و از هر نوع کوششی برای برقراری و تحکیم مبانی و شرایط و نیز گسترش آن در جامعه بشری دریغ نمایند و از امکانات خویش برای تحقق بخشیدن به این آرمان اسلامی و انسانی استفاده نمایند و در بسیاری از موارد، این توصیه به حد تکلیف و وظیفه الزامی رسیده و عقد قراردادهای صلح از

وظایف دولت های مسؤول و صلاحیت دار اسلامی به شمار رفته است و این وظیفه در مواردی که تمایلی از طرف دول و گروه های غیر مسلمان نسبت به عقد قراردادهای صلح احساس می شود، تأکید بیشتری می یابد.

تمایل شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به انعقاد پیمان های همکاری و صلح

با مطالعه سیره و زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله، به روشنی می توان به دست آورد که چگونه در فرهنگ بعثت، انسان ها محور احترام اند. هر قبیله جایگاه بایسته خود را می یابد. به آزادی انسان توجه شده است و برای زورگویی و تحمیل جایی نیست.

آن حضرت تمایل داشت با انعقاد پیمان ها و تأکید به همه در لزوم وفای به قراردادها، زمینه های تیرگی روابط و فلسفه جنگ و ستیز از بین برود. انعقاد پیمان، نه تنها با مهاجران قریش، قبیله «اوس» و قبیله «خزرج»، بلکه برای قبایل مختلف یهودی نیز این امکان را فراهم نمود تا در کنار امت اسلامی، زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. روح این پیمان ها همچون (منشور مدینه) تأمین وحدت اسلامی است با پیوند قبیله های مختلف و تأمین صلح، آزادی و امنیت برای همه مردم به رغم اختلاف در هر زمینه، حتی در باورهای دین.

(با تعبیراتی از دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. اسلام و حقوق بین الملل عمومی ج 1، ص 399).

عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم، ج 3، ص 505).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حتی قبل از بعثت، بر اصل تنظیم روابط عادلانه میان قبایل، بر پایه پیمان اصرار میورزید و مکرر می فرمود:

لقد شهدت فی دار عبد الله بن جدعان حلفاً ما أحبّ أن لی به حمر النعم و لو دعیت به فی الإسلام لأجبت. (عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی (تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم)، ج 3، ص 503؛ از سیره ابن هشام ج 1، ص 34؛ البدایه و النهایه؛ ج 2، ص 291)

من در خانه عبدالله بن جدعان، در جاهلیت شاهد بستن پیمان مشترک جهت حمایت از مظلومان، میان نمایندگان قبایل مختلف عرب بودم، و چنان بر این پیمان دل بسته بودم که حاضر نبودم در ازای نقض آن، صاحب پر بهاترین شتران باشم. اگر در اسلام به چنین پیمانی دعوت شوم، فوراً اجابت خواهم کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در راه مکه، پیش از برخورد با قریش و بسته شدن پیمان حدیبیه، بارها می فرمود:



«لا يسألوني خطه يعظمون فيها حرمة الله إلا أعطيتهم إياها»

از من وسیله ای که موجب تعظیم به حدود الهی است، نخواهند خواست، مگر این که بی درنگ به آن ها خواهیم داد.

(عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی) تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم (، ج 3، ص 503؛ از سنن ابی داود، ج 3، ص 113).

نیز آن حضرت، از پیمان صلحی که مسلمانان بعدها با «روم» می بستند، پیشاپیش خبر داد: إِنَّ الرّوم سيصالحكم صلحاً أمنأً. رومیان با شما به صلحی توأم با امنیت اقدام خواهند کرد.

## 16 - بررسی دوسند مهم و تاریخی

### اشاره

که، بیانگر رأفت و رحمت و رفتار نیک و قابل ملاحظه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال سوم هجرت و رفتار آن حضرت در اوج قدرت خود با مسیحیان و متن مصوّبه شورای دوم واتیکان در سال 1962 میلادی، یعنی بعد از گذشت قرن‌ها از پیمان نامه آنحضرت را به دقت مورد توجه قرار دهید و بدون تعصب و دور از بد بینی قضاوت نمائید و ببینید (تفاوت ره زکجاست تا به کجا).

#### 1 - متن پیمان نامه پیامبر به مسیحیان

شاید بهترین دلیل بر رفتار رحمت و رأفت آمیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همین پیمان نامه باشد که در سوم محرم سال دوم هجری درباره رابطه مسلمانان با مسیحیان در مسجدالنبی، انشاء نمودند و امام علی علیه السلام آن را نوشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را مهر کردند. بخش هایی از پیمان چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. این عهدی است که محمدبن عبدالله، فرستاده خدا، برای تمام مسیحیان نوشته است. این نامه ای است که آن را محمدبن عبدالله برای همه مردم نوشته تا آنان را بشارت دهد و انذار کند... تا

برای مردم بر خدا بعد از نبی حجتی نباشد، و خداوند عزیز و حکیم است. این نامه را نوشت برای اهل ملت او، و برای هر کسی که در مشرق یا مغرب زمین، مسیحی است، دور باشد یا نزدیک، عرب فصیح باشد یا عجم، شناخته شده باشد یا ناشناخته. این نامه عهدی است برای آنان، و هرکس عهدی در آن را بشکند و با آن مخالفت کند و از آنچه امر شد تعدی کند، همانا عهد خدا را شکسته و میثاق خدا را نقض کرده و دین خدا را مسخره کرده و او مستوجب لعنت است، چه از حاکمان باشد یا از مسلمانان مؤمن...

برای مسیحیان است، آنچه برای من، نزدیکان من، ملت من و طرف داران من است.

مثل این است که آنان رعیت و اهل ذمه من هستند. ما هرگونه اذیت کردن آنان را منع می کنیم....

هیچ اسقفی لازم نیست اسقفیت خود را تغییر دهد. هیچ راهبی لازم نیست که از رهبانیت خود دست کشد. هرکس در صومعه هست، بماند. هرکس در گردش است، بگردد. هیچ بنایی از کلیساها و محل تجارت آنان نباید خراب شود، و هیچ چیز از مال کلیساها نباید در بنای مسجد و منازل مسلمانان وارد شود. هرکس این کار را بکند، عهد خدا را شکسته و با رسول او مخالفت ورزیده است.

بر راهبان و اسقفان، نه جزیه است نه غرامت، و من ذمه آنان را در هر جا که باشند، حفظ می کنم؛ در خشکی یا بیابان، در شرق یا غرب، در جنوب یا شمال، آنان در ذمه و میثاق من هستند و از هر بدی در امان اند. و همچنین هرکس که در کوه ها یا مواضع مبارک، عبادت می کند، این گونه است و از محصول زراعتشان خراج و زکات نگیرد....

با آنان مگر به چیز خوب مجادله نکنید... هرکس با عهد خدا مخالفت ورزد و برخلاف آن عمل کند، میثاق خدا را مخالفت کرده و با رسول خدا مخالفت ورزیده است... کسی تا دنیا زنده است نباید به این عهد مخالفت ورزد تا دنیا به آخر برسد.

افرادی مثل ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، ابوالدرداء، ابوهریره، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبدالله، سعد بن معاذ، سعد بن عباد، ثابت بن نفیس و زید بن ثابت شاهد بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله مفاد این پیمان نامه را بیان فرمودند و علی بن

ایطالاب علیه السلام هم آن را نوشتند.

نقل است که اصل نسخه این پیمان نامه که سلطان سلیم آن را به دست آورد، در دیر طور مصر موجود است. در چندین جا نیز اصل بحث به چاپ رسیده است؛ از جمله در سال 1630 م در پاریس به زبان عربی با ترجمه لاتین، در سال 1655 م در لندن به عربی و لاتین و در 28 شوال 1298 ق (22 سپتامبر 1881) در مصر. 3

2 - مهمترین مصوبات شورای دوم واتیکان

مهمترین و برجسته ترین مصوبات این شورا درباره نظام نامه خشک کلیسای کاتولیک بود که باعث بیشترین درگیریها بین کلیسا و مردم شده بود. شورای دوم واتیکان این نظام نامه را این گونه اصلاح نمود:

1. نقش ممتاز کتاب مقدس در ایمان کلیسا مورد تأکید قرار گرفته و در مورد آموزه « مکاشفه الهی » (از حالت بازتری برای مطالعه پژوهشگران کتاب مقدس حمایت شد.

2. در مورد آموزه نماز و عبادت در عشای ربانی استفاده از زبان محلی به جای زبان لاتین مجاز شمرده شد.

3. قواعد شبانی کلیسا در جهان معاصر تلاش برای تطبیق کلیسا با تمدن و فرهنگ جهان امروز را در دستور کار خود قرار داد..

Britannica Encyclopedia of

( p , ( Encyclopedia Britannica INC, 2006 1128 .

4. همه مسیحیان، روحانی قلمداد شدند.

5. برای تلاش پیگیر در جهت وحدت میان مسیحیان، پیمان بسته شد.

6. تعهد جدی در ارتباط با مبارزه برای برقراری عدالت، صلح و حقوق بشر داده شد.

7. وجود نجات الهی برای پیروان سایر ادیان به رسمیت شناخته شد.

شناخت مسیحیت: رسول زاده، عباس و باغبانی، جواد، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1389، چاپ اول، ص

375.

ص:75

متن مصوبه شورای دوم کلیسا در مورد مسلمانان نیز قابل توجه است. در این سند که به عنوان Nostra Actate معروف است، می خوانیم:

«کلیسا همچنین برای مسلمانان، احترام فراوانی قایل است. آنان خدایی را عبادت می کنند که یکتاست.... آنان می کوشند که به طور مطلق خودشان را به دستورات غیبی الهی تسلیم کنند.

در حالی که آنان عیسی را خدا نمی دانند او را به عنوان یک پیامبر احترام می گذارند و همچنین به مادر باکره اش عنایت خاصی دارند و گاه از روی اخلاص به او متوسل می شوند. در طول قرن‌ها نزاعها و اختلافات بسیاری بین مسیحیان و مسلمانان رخ داده است. شورای واتیکانی اعلام می کند و از همه می خواهد که گذشته را فراموش کنند و تأکید می نماید به تلاش برای تفاهم متقابل و یکپارچه.

مسیحیان باید به مسلمانان به دیده احترام بنگرند و به آنان ارج بگذارند.

مسلمانان و مسیحیان خدای واحدی را می پرستند که آفریدگار آسمان و زمین است، توانا و مهربانست و با بشر سخن گفته است. مسلمانان در تسلیم و خضوع کامل در برابر فرمان های خداوند، حتی فرمان های نهانی او کوشا هستند هر دو دین، ایمان خود را به ایمان ابراهیم مستند می نمایند. هر دو گروه در انتظار روز داوری و رستاخیزند. مسلمانان بر زندگی اخلاقی تأکید دارند و به نماز و زکات و روزه برای تقرب به خداوند توسل می جویند. (وان وورست، رابرت وان، مسیحیت از لابلای متون، ترجمه جوادباغبانی وعباس رسول زاده، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1384 چاپ اول، ص 519 و 520).

حال با توجه به دو مورد بالا پس از گذشت قرن‌ها از محبت و رأفت پیامبر اسلام و رفتار محبت آمیز آنحضرت با مسیحیان، افرادی مانند پاپ بندیکت شانزدهم، پیدا می شود، آنحضرت را به خشونت و دینش را باشمشیر به وجود آمده معرفی می نماید.

مطالب ذیل را مطالعه نمائید.

در پی اظهارات پاپ بندیکت شانزدهم، رهبر کاتولیک های جهان، در روز سه شنبه 12 سپتامبر 2006، در دانشگاه رگنسبورگ آلمان ایجاد شد. پاپ مدرک دکترای الهیات خود را نیز از این دانشگاه دریافت کرده بود. وی در نطق خود که درباره (عقیده، منطق و بازتابها در دانشگاه) بود. سخنانی از یک امپراتور مسیحی قرن چهاردهم مانوئل دوم قسطنطنیه که به یک مسافر ایرانی گفته بود رانقل کرد:

سخنان پاپ خشم مسلمانان را برانگیخت، وبگاه بی بی سی فارسی

... فردای آن روز، پاپ که در دانشگاه رگنسبورگ در مورد «ایمان، عقلانیت و دانشگاه» سخن می گفت، جمله ای را بر زبان آورد که به سرعت با واکنش مسلمانان روبرو شد. پاپ گفت: که حضرت محمد چیزی جدید را در ادیان وارد کرده بود و آن هم باور به امکان توسعه دین و ایمان از راه شمشیر و خشونت است. و این که مفهوم جهاد، نقطه شروع پروردن نفرت دینی و دست یازیدن به خشونت است و مفهوم جهاد با این تعبیر برای نخستین بار در اسلام شکل گرفته است.

این اظهارات ناسنجیده وی در ارتباط با اسلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن کریم، موج گسترده ای از اعتراضات مسلمانان از رهبران مسلمان را به دنبال داشت. از جمله اندونزی تا سواحل اقیانوس اطلس و یوسف القرادوی و یک مقام ترک و رهبران مسلمان پاکستان و هند و سومالی به این گفته اعتراض کردند. از جمله آن که اعلام کردند برداشت پاپ از قرآن به لحاظ تاریخی نادرست بوده است، و آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» که در زمان اقامت آن حضرت در مکه نازل شده بود، اتفاقاً مدنی است و در زمان اوج اقتدار سیاسی وی نازل شده است، از دید پاپ دور بوده.

کی از مقامات کلیسا به دنبال این اعتراض ها اعلام کرد که مقصود پاپ توهین به دین اسلام نبوده، و تنها به عنصری از این دین اشاره داشته است. اما تظاهرات بر ضد سخنان پاپ دامنه وسیع تری یافت. در کرانه باختری رود اردن دو کلیسا به خاطر انفجار بمب ویران شدند و القاعده اعلامیه ای منتشر کرد و پاپ را به قتل

تهدید کرد. در یکی از این تظاهرات، درگیری هایی بروز کرد که به کشته شدن گروهی انجامید. در ایران نیز اعتراض هایی از این دست شکل گرفت.

به دنبال این اعتراض ها، کاردینالی که سخنگوی کلیسای کاتولیک بود، از سوی پاپ بابت سوء برداشت شدن از گفته هایش ابراز تأسف کرد و با جملاتی که در عمل یک عذرخواهی رسمی بود، سخنان پیشین پاپ را انکار کرد. دو هفته بعد، پاپ سفرای کشورهای مسلمان از جمله ایران و عراق - را به واتیکان دعوت کرد و در نشستی که با ایشان داشت، از احترام کامل و خدشه ناپذیر خود نسبت به همه مسلمانان سخن گفت. اندکی بعد، پاپ یک گام دیگر پیش گذاشت و ادعا کرد که آن چه در آن سخنرانی گفته، نقل قولی از یک متن قرون وسطایی بوده و خودش به آن هیچ اعتقادی ندارد. این بدان معنا بود که سخنان اولیه او که جهاد و جنگیدن در راه خدا را امری نادرست و اشتباه آمیز می دانست، پس گرفته می شد.

کوتاه زمانی بعد، نامه ای سرگشاده به پاپ ارسال شد که در آن سی و هشت تن از علمای طراز اول مسلمان از سراسر جهان پوزش پاپ را پذیرفته بودند. در میان امضا کنندگان این نامه، اسم مفتی اعظم مصر، روسیه، ترکیه، بوسنی، کرواسی، و عمان نیز دیده می شد. دو ایرانی این نامه را امضا کرده بودند که عبارت بودند از آیت الله محمدعلی تسخیری و دکتر سید حسن نصر. سیاست آشتی جویانه پاپ در حین این اعتراض ها و پس از آن همچنان ادامه یافت. در پاییزی که گذشت، واتیکان برای نخستین بار مقاله ای به عربی را در مجله Arabic Saturday منتشر کرد که در آن از زبان نماینده واتیکان در یونسکو به مسائلی در مورد علم و مسائل نژادی اشاره شده بود. پاپ در پایان ماه رمضان همین سال، به مسلمانان جهان پیامی فرستاد و پایان ماه مبارک رمضان را به ایشان تبریک گفت.

هرچند وی بالاخره تحت فشار عقلای قوم در واتیکان به گونه ای به اصلاح اظهارات خود اقدام ورزید، اما رسوب آن سخنان در اذهان کسانی که موضوعات مرتبط با پاپ و تحولات کلیسای کاتولیکی را دنبال می کنند، همچنان باقی خواهد ماند. از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

ترکیه

پس از این سخنرانی پاپ تصمیم به سفر به ترکیه گرفت. رجب طیب اردوغان، نخست وزیر ترکیه، سخنان پاپ را تاسف انگیز و زشت توصیف کرد و در پاسخ به این سوال که سفر پاپ انجام خواهد شد گفت: من اطلاعی ندارم. (نظارت شدید پلیس بر دعای روز یکشنبه پاپ وبگاه بی بی سی فارسی).

پیش از این سفر تظاهرات چند هزار نفری در ترکیه در مخالفت با آن برگزار شد.

تظاهرات علیه سفر پاپ به ترکیه وبگاه بی بی سی فارسی

علی بارداک اوغلو، رییس سازمان امور دیانت ترکیه، اظهارات رهبر کاتولیک های جهان را خصمانه توصیف کرد. بارداک اوغلو به ذکر جنایاتی که جنگجویان صلیبی کلیسای کاتولیک رومی در قرون وسطی علیه مسیحیان ارتدکس و یهودیان و همچنین مسلمانان، مرتکب شده اند پرداخت. (دفاع واتیکان از اظهارات پاپ درباره اسلام وبگاه بی بی سی فارسی)

ایران

سید علی خامنه ای در اولین اظهار نظر رسمی خود نسبت به اظهارات پاپ گفت: (انتقاد شدید آیت الله خامنه ای از پاپ، وبگاه بی بی سی فارسی)

جنبه مهم تر سخنان بسیار تاسف انگیز پاپ، سیاست های استکباری پشت پرده اینگونه اظهارات یعنی کمک به بحران آفرینی مذهبی، قرار دادن پیروان مذاهب مختلف در مقابل یکدیگر و جلوگیری از همکاری ملت ها و پیروان مذاهب الهی است.

پس از این سخنرانی احمد خاتمی، امام جمعه موقت، در خطبه های نماز جمعه از آنچه که اهانت پاپ به اسلام خواند ابراز تاسف کرد. سخنگوی وزارت امور خارجه ایران نیز ضمن تقبیح اظهارات پاپ آن را ناشی از برداشت های سیاسی و مغایر با مفاهیم متعالی و معنوی ادیان الهی دانست. (افزایش خشم مسلمانان از سخنان پاپ)

ص: 79

پلیس در کشمیر تحت کنترل هند روزنامه هایی را که متن سخنانی پاپ را منتشر کرده بودند را جمع آوری کرد تا از بروز هر گونه تنش در این منطقه مورد مناقشه پیشگیری کند.

ابراز تأسف

دربار واتیکان با صدور یک بیانیه که در واکنش به اعتراض مسلمانان به سخنان پاپ منتشر شد، اعلام کرد که رهبر کاتولیکهای جهان، از اینکه سخنان وی، نادرست تعبیر شده ناراحت است. ابراز (تأسف) پاپ از رنجاندن مسلمانان وبگاه بی بی سی فارسی

فدریکو لومباردی، سخنگوی پاپ، گفت: روشن است که نیت پدر مقدس تشویق احترام و گفتگو در قبال سایر ادیان و فرهنگ ها بوده است که این آشکارا شامل اسلام هم می شود. (شناخت هویت و شخصیت این آقای پاپ را در بخش 2 اهل کتاب دوم) مطالعه نمائید.

مجله پگاه حوزه 8 مهر 1385، شماره 192

تحلیلی بر سخنان اخیر پاپ بندیکت شانزدهم/ توهم عقل ستیزی

سخنان پاپ بندیکت شانزدهم، درباره پیوند ایمان و عقلانیت، و هشدار وی از خشونت آمیزی اسلام، هنگامی شنیده می شود که مسلمانان و مسیحیان، گام هایی بس بلند برای گفت و گو و احترام متقابل برداشته اند. گفت و گو در نگاه مسلمانان، از سنت های شریعت و رسالت جهانی اسلام است و قرآن، آیات فراوانی را به حکمت و احترام اختصاص داده است: اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (1؛ سوره نحل، آیه 125؛) ای رسول ما (ما خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق مناظره کن که البته خدای تو کسی را که از راه او گمراه شده و آنکه



هدایت یافته بهتر می داند.

(وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَإِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) سوره عنكبوت، آیه 46؛ و شما مسلمانان را که با یهود و نصارا و مجوس که اهل کتاب اند، جز به نیکوترین طریق بحث و مجادله می کنید؛ مگر با ستمکاران آنها و با اهل کتاب بگوئید که ما به کتاب آسمانی قرآن که بر ما نازل شده و به کتب آسمانی شما و به همه ایمان آوردیم و خدای ما و شما یکی است و ما تسلیم و مطیع فرمان اویم.

قرآن کریم این چنین پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و مسلمانان را بر مناقشه، بحث و گفت و گو بر پایه ایمان دعوت می کند. اندیشمندان مسلمان، این آیات را بر بیرق گفت و گوی درون دینی و برون دینی نگاشته و برافراشته اند.

با همه تلاش اندیشمندان مسیحی و مسلمان برای ایجاد پلی ارتباطی میان این دو دین ابراهیمی، دو عامل عمده، سد راه گفت و گو شده است که یکی از عدم فهم «گفت و گو» بر می خیزد و دیگری در عدم پذیرش «دیگری» ریشه دارد.

گفت و گو، به مثابه ابزاری برای تبلیغ مسیحیت

در آغاز راه گفت و گو، برخی اندیشمندان و مبلغان دو دین بر آن شدند تا ابزار گونه، از این پل ارتباطی سود جویند. آنان که مقتضیات عصری سازی و مدرنیزم را بر نمی تافتند، از گفت و گو، توری برای صید ساختند و به تبلیغ آیین مسیحیت پرداختند. «ژان پل دوم» پاپ پیشین، به کشیشان کاتولیک سفارش می کرد تا گفت و گو را وسیله ای برای افزایش شمار مسیحیان کاتولیک تبدیل سازند. این سفارش تا به امروز، همچنان جامه عمل می پوشد و مسیحیت کاتولیک که خود رانیر و مندتر از مسلمانان می پندارد، بر آن است تا همواره معادله را به سود خود پایان دهد.

دکتر محمد طالبی، اندیشمند فروتن تونس، از این دیدگاه و نگرش هایی از این دست، در کتاب «تأملاتی در قرآن» پرده بر می دارد. (الطالبی، محمد و موريس بوكای، «تأملات فی القرآن».)

آماری که دکتر عز الدین ابراهیم، مستشار فرهنگی امیر امارات به سال 1976 ارائه داد، نشان آن است که بسیاری مسیحیان، گفت و گورا طعمه ای برای صید هر چه بیشتر قرار داده اند. وی که به دعوت از لیبی و وایتکان به همایش اسلام و مسیحیت فراخوانده شده بود، چنین می گوید: امروزه در اندونزی 35 سازمان تبلیغ مسیحیت ایجاد شده که هر یک آنها، در جای جای این کشور ریشه دوانده اند و حتماً در ده ها فرودگاهی که مسیحیان دارند، به تبلیغ دین مسیحیت می پردازند. در شرق و میانه افریقا، ده ها سازمان تبلیغ انجیل و مسیحیت دیده می شوند؛ آیا باید چنین پنداشت که این تعداد موسسه ها و سازمان ها، تنها برای تبلیغ آیین خود در میان 25 درصد ساکنان مسیحی اندونزی بر پا شده اند؟ مسلمانان افریقا 80 درصد کل جمعیت و مسلمانان تانزانیا و کنیا 30 درصد کل جمعیت آن کشورها را تشکیل می دهند. من از روستاهای مسلمان نشین افریقا دیدن کردم و شگفت زده شدم که در کنار هر مسجد، سه کلیسا ساخته شده که در کنار هر یک، موسسه هایی برای آموزش، اطعام و حمایت از ساکنان آن روستاها بنا شده است. به راستی این تبلیغ برای چه کسانی صورت می پذیرد؟ من در این همایش، تنها به این پرسش بسنده می کنم و به جهان مسیحیت و همه کلیساهای آن هشدار می دهم که «گفت و گو» هیچ سودی به همراه نخواهد داشت؛ مگر آنکه «تهاجم تبلیغ مسیحیت» متوقف شود. (ابراهیم، د. غزالدین، کیف نعمل علی ازاله الاحکام الخاطئه و ضعف الثقة التي لا زالت تفرق بیننا، موسسه الطواهر، 15 فبرایر 1976، ص 25.

بی گمان این فهم نادرست از گفت و گو، نه تنها عدم احترام به انسانیت انسان را به همراه دارد، بلکه استعماری دینی فرهنگی است که با استعمار نظامی هماهنگ و هم خون است. پایه های این فهم و آن تبلیغ و سوء استفاده، بر بنیاد ناتوان شماری «دیگری»، به لحاظ مادی و فکری، استوار است. این تهاجمی است فرصت طلبانه که از گرسنگی، برهنگی و تهیدستی مستمندان بهره می جوید و بر کرامت انسان می تازد. (الطالی د. محمد، عیال الله؛ افکار جدیده فی علاقه المسلم بنفسه و بالآخرین، سلسله ثقافه التسامح یرئسها الدكتور عبدالجبار الرفاعی، الناشر: مدین، الطبعه الاولى، 1427 ه / 2006 م، مطبعه سرور، ص 224.

مانع دیگری که فراروی گفت و گوی مسیحیت و اسلام قرار می گیرد، عدم قبول دیگری است. پاپ بندیکت که خشونت را به اسلام نسبت می دهد و ترویج ایمان را از رهگذر زور، بی معنا می خواند و آن را با ذات خداوندی و جوهر روح در تناقض می بیند، در واقع «دیگری» را مقبول نمی دارد و خود به آنچه «دعوت به گفت و گوی صادقانه و صمیمانه و همراه با احترام» می خواند، باور ندارد.

پیش از آنکه به نمونه ای از «عدم پذیرش دیگری» به هنگام گفت و گو اشاره شود، باید به این نکته اساسی اشاره کرد که سخنان پاپ بندیکت شانزدهم را نباید سخن همه مسیحیان و آیین های دیگر مسیحیت بر شمرد، زیرا ساختار هر می کاتولیک ها که پاپ در راس آن قرار دارد و خود را به عنوان نماینده ارشد واتیکان، تنها سلطه دینی ای می داند که حق را بیان و عیان می کند، مورد پذیرش مسیحیان دیگر نیست. از یک سو، کاتولیک ها اکثریت مسیحیت را نمایندگی نمی کنند و از سوی دیگر، مسیحیان پروتستان که بر تعدد صحنه می گذارند، سازمان جهانی کلیساها را که مقر آن ژنو است، بنیان نهاده اند. و در فضایی آزاد، برای وحدت اندیشه و هم رأیی تلاش می کنند و در این راه، همایش های بسیاری را برای گفت و گو سازنده و آزاد میان مسیحیت و اسلام بر پا کرده و کتاب های فراوانی را به چاپ رسانده اند. (الطالبی د. محمد، عیال الله؛ افکار جدیده فی علاقه المسلم بنفسه و بالآخرین، سلسله ثقافه التسامح یرئسها الدكتور عبدالجبار الرفاعی، الناشر: مدین، الطبعه الاولى، 1427 هـ / 2006 م، مطبعه سرور، ص 206 و 207).

## 19 - فرق دین با شریعت؟

درباره فرق میان دین و شریعت به دو فرقی که در کتاب ارزشمند تفسیرالمیزان ج 5، ص 532 535 آمده اشاره می نمایم:

1 - دین و شریعت هر دو در لغت به معنای راهیست که انتخاب شده است ولی از ظاهر قرآن به دست می آید که شریعت اخص و کوتاه تر از معنای دین است.

نخست متذکر می شویم که در قرآن هم دین آمده و هم شریعت. به این دو طائفه

از آیات توجه کنید:

طائفه اول درباره دین:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ : همانا دین نزد خداوند اسلام است. (سوره آل عمران، آیه 19)

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ : هر که جز اسلام دینی بجوید از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است (سوره آل عمران، آیه 15).

طائفه دوم درباره شریعت:

لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ : برای هر یک از شما شرع و راهی قرار دادیم (سوره مائده، آیه 48)

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيْعِهِ مِنَ الْأُمْرِ فَاتَّبِعْهَا : آنگاه ترا بر یک شریعتی از این امر قرار دادیم پیرویش کن (سوره جاثیه، آیه 18)

مقایسه طائفه اول با طائفه دوم می رساند که گویا شریعت راهی است که برای هر یک از ملتها و یا پیامبرانی که بدان مبعوث شده اند آماده شده چون شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد (صلی الله علیه و آله).

ولی دین یک قانون و راه الهی عمومی برای تمام ملتهاست و از این روی شریعت نسخ می پذیرد ولی دین به معنای وسیع خود نسخ نمی پذیرد یعنی این گونه نیست که حکم آن پس از مدتی برداشته شود. دین از اول بوده و بعدا هم خواهد بود. پس خداوند بندگان خود را جز به یک دین که همان اسلام و تسلیم در برابر اوست مکلف نساخته ولی آنان را برای رسیدن به آن هدف به راههای گوناگون انداخته و طبق استعدادهای متنوعشان سنتهای مختلفی برایشان درست کرده که همان شریعت های نوح و ابراهیم و... است.

2- فرق دیگری هم هست و آن اینکه دین به یک نفر و عده ای هر طور که باشند نسبت داده می شود ولی شریعت به یک نفر نسبت داده نمی شود. مگر آنجا که آن یک نفر وضع کننده آن بوده و یا قیام به دست او باشد.

گفته می شود: دین مسلمانان و دین یهود و یا شریعت مسلمانان و یهود، و گفته می شود: دین خدا و شریعت او و دین محمد و شریعت او و گفته می شود دین زید و

دین عمرو ولی گفته نمی شود: شریعت زید و عمرو. (ترجمه المیزان، ج 5، ص 532 تا 534)

3 - شریعت در ادبیات امروزه به معنای احکام و باید و نبایدهای عملی اطلاق می شود بر خلاف دین که تنها به جنبه های معرفتی و نظری اسلام اطلاق می گردد.

البته گاه دین اعم از بخشهای عملی و نظری به کار برده می شود.

## 20 - حدود و میزان وجوب تبلیغ

یکی از فروع دین ما امر بمعروف و دیگری نهی از منکر است که از ضروریات دین و برای بجا آوردن آن، آیات و روایات فراوان داریم که به همه انبیاء و اوصیاء آنها و علما و دانشمندان، خلاصه هر کس بتواند، انجام آن را تا حدودی و باشرایطی، لازم و واجب نموده است.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه: 122). شایسته نیست مؤمنان همگی (بسوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کند (و طایفه ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت بسوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند!

یعنی از جهاد در راه خدا هم، مهم است که باید در هر زمان و مکان، مقتضی باشد، به انجام آن اقدام نموده و مردم را، به سوی خداشناسی و عمل به دستورات او را، دعوت نمایند.

در جهاد ممکن است با قدرت قهاره و زور شمشیر، گروهی را زیر پرچم دین آورد اما اگر آن قدرت مرتفع شود، به حالت اولیه خود برگردند، ولی کسانی که با تبلیغ در مغز و روح آنان، نفوذ شود، هیچ قدرتی نمی تواند او را، از عقیده اش برگرداند و از مغزش، پاک نماید. که نمونه این نوع اشخاص در پیروان ادیان آسمانی، فراوان است، مانند مؤمن آل فرعون خود و خانواده اش که چند نفر بچه هایش را، جلوی چشمانش، به تور آتش انداختند که از دینش برگردد ولی برنگشت تا نوبت به بچه شیرخوارش رسید مادر کمی متزلزل شد، بچه به نطق آمد

ص: 85

(مادر به خود مسلط باش) او را هم به آتش فروزان و خود مادر را نیز به شعله های آتش، انداختند و همگی خاکستر شدند اما از دین خود دست برنداشتند. در تاریخ اسلام نیز از این جان گذشته ها یادند.

با توجه به آیات مربوطه، در قرآن کریم و احادیث ائمه مسلمین و نظریه فقهاء و مراجع، وجوب امر به معروف و نهی از منکر چهار شرط دارد.

1 - امر به معروف و نهی از منکر باید خود به اینها آشنا باشد.

2 - احتمال تأثیر آن در طرف مقابل و عدم لجاجت و مقاومت او داشته باشد،

3 - امر و نهی مفسده ای (ضرر جانی و مالی مهم و آبرویی) برایش نداشته باشد.

4 - کسی که معروف را ترک و یا منکر را انجام می دهد بر ادامه عمل خود، اصرار داشته باشد.

پس آنان که قدرت و توان تبلیغ را داشته باشند و شرایط فوق، موجود باشد، باید به این وظیفه عمل نمایند.

حال لازم است با استفاده از آیات مبارکه بدانیم که حدود و میزان آن تا چه اندازه و دارای چه شرایطی است.

1 - وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَ مَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ وَ اِشْرَافُ نَهْيِ اللَّهِ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَ مَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (انعام 107).

2 - وَ اِنْ مَا نُرِيْبِكَ بَعْضَ الَّذِي نَعْدُهُمْ اَوْ تَتَوَفَّيْنَاكَ فَاِنَّمَا عَلَيْنَا الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ رعد: 40 و اگر پاره ای از مجازاتها را که به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم، یا (پیش از فرا رسیدن این مجازاتها) (تورا بمیرانیم، در هر حال توفیق مأمور ابلاغ هستی؛ و حساب (آنها) برماست.

3 - قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ يونس:

108

بگو: «ای مردم! حق از طرف پروردگارتان به سراغ شما آمده؛ هر کس (در پرتو آن) هدایت یابد، برای خود هدایت شده؛ و هر کس گمراه گردد، به زیان خود گمراه

ص: 86

می گردد؛ و من مأمور (به اجبار) شما نیستم!»

4 - أَفَمَنْ زِينَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ  
فاطر: 8 آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می یابد  
(؟! خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند؛ پس جانت به خاطر شدت تأسف بر آنان از دست  
نرود؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست!

5 - وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ شورا: 6. کسانی که غیر خدا را ولی خود انتخاب کردند،  
خداوند حساب همه اعمال آنها را نگه می دارد؛ و تو مأمور نیستی که آنان را مجبور به قبول حق کنی!

6 - فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ  
فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ شورا: 48 و اگر روی گردان شوند (غمگین مباش) ، ما تو را حافظ آنان (و مأمور اجبارشان (قرار نداده ایم؛ وظیفه تو تنها  
ابلاغ رسالت است! و هنگامی که ما رحمتی از سوی خود به انسان بچشانیم به آن دلخوش می شود، و اگر بلایی بخاطر اعمالی که انجام  
داده اند به آنها رسد (به کفران می پردازند) ، چرا که انسان بسیار کفران کننده است!

7 - فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ غَاشِيَةٌ: 21 پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده ای!

8 - لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ غَاشِيَةٌ: 22 تو سلطه گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی،

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ غَاشِيَةٌ: 23 مگر کسی که پشت کند و کافر شود،

فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ . غَاشِيَةٌ: 24 که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند!

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ غَاشِيَةٌ: 25 به یقین بازگشت (همه) آنان به سوی ماست،

ثم ان علينا حسابهم غَاشِيَةٌ: 26 و مسلماً حسابشان (نیز) با ماست!

و آیات دیگر که آوردن همه آنها بطول می انجامد.

نتیجه: وظیفه ما اتمام حجت و آگاه کردن و آشنا نمودن مردم و طرف مقابل به

وظایف دینی اش می باشد نه به خطر انداختن خود یا دیگران.

## 21 - تکلیف به اندازه توان و استطاعت

در ادیان الهی آسمانی، برای سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت بشر، قوانین و دستورات و راهنمایی های کافی و وافی، انجام گرفته و هیچگونه نقص و نارسائی، باقی نگذاشته و از هر جهت تام و کامل می باشد.

مخصوصاً در دین مقدس اسلام که آخرین دین الهی و تا قیام رستاخیز برای انسان های روی زمین، پیروی از آن را واجب و اجرای احکام و به کار بستن دستورهای آن را لازم کرده است، و با صراحت کامل تمام و کمال آن را اعلام نموده است: «... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...» سوره مانده: آیه 3 امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

و اعلان کرده... وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ... هرکس غیر از اسلام دین دیگری انتخاب (و تبعیت) کند از او پذیرفته نخواهد شد.

پس ما تا دامنه قیامت، باید احکام دین اسلام را، به اجرا در آورده و به دستورات آن سر تعظیم فرود آوریم. اکنون این

سؤال: پیش می آید، آیا ما با قوانین طاق فرسا و سنگین آن، چگونه کنار آئیم و جامه عمل بپوشانیم.

پاسخ: اولاً: در دین اسلام برای نمونه قانونی پیدا نمی شود که اجرای آن طاق فرسا شود.

و ثانياً: آن واجباتی که انجام آن، به نظر فوق العاده یا سنگین می آید، همه را مشروط اعلام نموده است مثلاً در خواندن نماز اگر قدرت ایستادن ندارد نشسته و اگر نشسته ممکن نباشد خوابیده و اگر خوابیده نیز سخت باشد، از قلب بگذرانند، یا روزه اگر ضرر داشته باشد گرفتنش حرام می شود و اگر مریض است تا خوب شدن بخورد یا زن شیر ده نگیرد که برای بچه اش ضرر نرساند یا پیر و ناتوان است روزه نگیرد، مسافراست از روزه گرفتن خودداری نماید.



خلاصه قانون و حکمی پیدا نمی شود که مشروط به امکان بجا آوردنش نباشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با شریعت سهله و سمحه مبعوث شده ام.

و ثالثاً: در چندین آیه قرآن کریم با صراحت و بطور وضوح اعلام نموده است که خداوند متعال آحاد بشر را به هیچوجه تکلیف بالاتر از طاقت و عدم امکان عمل، مکلف و ملزم نکرده است که آنرا بجا آورد و اجرا نماید به چند نمونه از آن آیات که ذیلاً می آوریم و در هر آیه ای به مورد خاص توجه دارد، دقت نمایید.

1- ... وَ عَلَى الْمُؤَلَّدِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا

وُسْعَهَا... بقره / 233.... هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست!...

2- لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا - طاقه لنا به وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بقره: 286 خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایش، تکلیف نمی کند. (انسان،) (هر کار (نیکی) (را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) (کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می گویند: (پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان، (بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!

3- انعام: 152 وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَ بَعَثَ اللَّهُ أَوْفُوا ذِكْرَكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ انعام: 152 وَ به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح (، نزدیک نشوید، تا به حد رشد خود برسد! و حق پیمانانه و وزن را بعدالت ادا کنید! - هیچ کس را، جز بمقدار توانایش، تکلیف نمی کنیم - و هنگامی که سخنی می گوئید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) (بوده باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، تا متذکر شوید!

4 - وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اعراف: 42 و کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند - البته هیچ کس را جز به اندازه توانایش تکلیف نمی کنیم - آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند.

5 - وَ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ مومنون: 62 و ما هیچ کس را جز به اندازه توانایش تکلیف نمی کنیم؛ و نزد ما کتابی است که (تمام اعمال بندگان را ثبت کرده و) بحق سخن می گوید؛ و به آنان هیچ ستمی نمی شود.

6 - لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا طلاق: 7 آنان که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدستند، از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی کند؛ خداوند بزودی بعد از سختیها آسانی قرار می دهد!

و چندین آیه دیگر در این مورد که به وضوح اعلام می دارد که خدای مهربان به بندگانش، هیچ تکلیف مالا یطاق متوجه نساخته بلکه برایشان «الاسلام شریعه سهله سمحه اسلام شریعت آسان و قابل اجراست» را فرستاده است که شکی در آن نیست.

پس عزیزان آنان که با عنوان کردن قوانین طاقت فرسای اسلام، بر علیه این شریعت سهل و آسان، تبلیغ می کنند و می نویسند، یا این دین را خوب نمی شناسند و از محتوای آن، اطلاع ندارند یا مغرض و دشمنی می کنند، مانند آنهایی که در داخل اسلام از عقائد و معتقدات تشیع یا اطلاع ندارند یا مغرضانه و از روی دشمنی، به کفر شیعه حکم می کنند و گروه گروه از این مظلومان دوستداران مظلوم تاریخ علی علیه السلام را قتل عام می کنند و بخاک و خون می کشند.

در این بخش، مطالب متنوع در باره پنج فرقه اهل کتاب با تفکیک فرقه‌ها و بحث‌های جداگانه، نسبت به هر گروهی، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

ابتدائاً ببینیم اهل کتاب از نظر قرآن کریم، کیانند و دعوت جمیع آنها را، به وحدت و زندگی مسالمت آمیز.

### 1 - اهل کتاب کیانند؟

ضروری است هنگام بحث درباره رابطه دولت اسلامی با پیروان مذاهب آسمانی، روشن شود که مراد از اهل کتاب کیانند و آیا روابط مسالمت آمیز اسلام، شامل غیر اهل کتاب هم می‌شود یا نه؟ از نظر اسلام و قرآن کریم، یهودیت، مسیحیت، صابئین، مجوس، و اسلام از ادیان آسمانی بوده و به عنوان دین توحیدی تلقی می‌شوند و از اصالت و حقانیت ذاتی برخوردارند. لذا، اسلام آن‌ها را به عنوان «اهل کتاب» و آیین آسمانی، به رسمیت می‌شناسد، هر چند نسبت به تعالیم آن‌ها نظریات اصلاحی نیز دارد.

قرآن کریم در سه آیه از ادیان توحیدی نام برده است:

1 - بقره 62 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . ( (کسانی که (به پیامبر خدا (ص) ایمان آورده و آنان که به آیین یهود گرویده اند و نصاری و صابئان (پیروان یحیی (هرگاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پاداش شان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و هیچ گونه ترس و اندوهی برای آنان نیست)).

2 - مائده: 69 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ مائده: 69 آنها که ایمان آورده اند، و یهود و صابئان و مسیحیان، هرگاه به خداوند یگانه و روز جزا، ایمان بیاورند، و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین خواهند شد.

3 - حج: 17 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. («مانا کسانی که ایمان آورده اند و یهود و صابئان و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می کند؛ (و حق را از باطل جدا می سازد؛) خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است.»)

با توجه به این دو آیه، اهل کتاب شامل یهودیت، مسیحیت و صابئین (و مجوس) است. با این حال، روابط مسالمت آمیز و صلح جویانه مسلمین تنها با اهل کتاب نیست؛ بلکه شامل غیر مسلمانان از غیر اهل کتاب، که مزاحمتی برای کشورهای اسلامی ایجاد نمی کنند، نیز می شود. گاه تصوّر می شود که غیر مسلمانان تنها به دو گروه تقسیم می شوند: «اهل ذمه» و «محرابین»؛ یعنی گروهی با مسلمانان پیمان همزیستی مسالمت آمیز دارند و گروهی در حال جنگ و نبرد هستند. بنابراین، هر کس اهل ذمه نیست، محارب است و جان و مالش محترم نیست. ولی غیر مسلمانان حداقل چهار گروه اند:

#### 1. اهل ذمه

اقلیت هایی هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی می کنند و مشمول قوانین آن کشورند و حکومت اسلامی متعهد است جان، مال و ناموس آن ها را حفظ کند و از حقوق آنان دفاع نماید. آن ها مالیاتی به حکومت اسلامی می پردازند که همان مالیات را می توان به جای مالیات «جزیه» حساب کرد؛ زیرا «جزیه» از ماده «جزاء» به معنای چیزی است که حکومت اسلامی به عنوان هزینه و پاداش دفاع از آن ها می گیرد.

گروه‌ها یا کشورهای هستند که با مسلمانان در جنگ و ستیزند و از هیچ‌گونه کار شکنی بر ضد آنان کوتاهی نمی‌کنند. این‌ها کافران حربی هستند که مسلمانان هیچ‌گونه تعهدی در مقابل آن‌ها ندارند.

3. معاهد

غیر مسلمانانی هستند که با دولت اسلامی مناسبات دوستی دارند. سفیر مبادله کرده، گاه پیمان‌های تجاری، اقتصادی و فرهنگی دارند و یا از طریق سازمان‌های بین‌المللی در برابر یکدیگر تعهدهایی سپرده‌اند. همه این‌ها مصداق «معاهده» است و باید طبق تعهداتی که دولت اسلامی با آن‌ها به طور مستقیم یا غیر مستقیم، از طریق سازمان‌های بین‌المللی دارد، رفتار نموده و احترام متقابل را رعایت نمایند.

4. مهادن

کشورهایی است که با دولت اسلامی نه در حال جنگ‌اند و نه پیمانی با آن‌ها دارند، نه سفیر مبادله کرده و نه معاهده‌ای بسته‌اند. نسبت به یکدیگر مزاحمتی ندارند. دولت اسلامی در برابر چنین کشورهایی نیز باید رعایت اصول انسانی و اخلاقی را داشته باشند.

بنا بر این، روشن می‌شود که مسلمانان علاوه بر اهل کتاب، با غیر مسلمانانی که از روابط خصمانه پرهیز دارند، مناسبات و روابط دوستانه برقرار می‌کنند. در این میان، «اهل ذمه» از مقام و منزلت بیشتری برخوردارند؛ چه این‌که، اینان در داخل سرزمین‌های اسلامی و در پناه دولت اسلامی زیست می‌کنند و با مسلمانان روابط و داد و ستد بیشتری دارند. قرآن کریم نه تنها از مجادله و آزار و اذیت اینان نهی می‌کند. بلکه اجازه داده است از طعام و غذای آنان استفاده کرده، و با زنان اهل کتاب

ازدواج نمایند:

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَيْنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ... (14) (امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و (هم چنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛ و طعام شما برای آنان حلال؛ و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلال اند؛ هنگامی که مهر آنان را پردازید و پاکدامن باشید؛ نه زناکار، و نه دوست پنهانی و نامشروع گیرید...»

## 2 - دعوت ادیان ابراهیمی (یهود و نصارا و مسلمان) را به سوی وحدت

و عقائد مشترک

وحدت و اتحاد از کلماتیست که مورد آرزوی خیلی از انسانهاست که تحقق پیدا کند، مثلا در صنعت، تجارت، ساخت و ساز، و حتی در برابر دشمن و جز اینها، اگر مصداق داشته باشد خیلی از مشکلات حل و موفقیت در آن کار، به وجود خواهد آمد.

در مسائل دینی و اخروی هم کار بدینگونه است، اگر بخواهیم در کارهای مربوط به آخرت هم موفق باشیم، اگر وحدت و اتحاد در کار باشد، آن کار پیش خواهد رفت، مثلا می خواهیم کارهای خیر انجام دهیم مانند ساختن مسجد و راه عمومی و بیمارستان و مدرسه خیریه و... اگر دست به دست دهیم بدویم، در هزینه و کارکردن تا تهیه نقشه، نتیجه مثبت خواهیم گرفت.

می رسیم به مسائل عقیدتی و اعتقادی، اگر با هر قومی و نژادی و رنگی و زبانی و مکانی، متحد باشیم مثلا در خداشناسی، ایمان به انبیاء و روز قیامت، هیچگونه اختلاف و ناراحتی و فتنه انگیزی، پیش نخواهد آمد و طعم شیرینی آن را خواهیم چشید و با صمیمیت و سلامتی و خوشحالی، به زندگیمان، ادامه خواهیم داد و گرنه، همیشه ناراحت و ضجر و کشت کشتار، مواجه خواهیم بود.

بدینجهت است که پیامبر گرامی اسلام، اهل کتاب (یهود و نصارا) را دعوت به

اتحاد و عقیده وحدت، می نماید تا این تفرقه ها و فتنه ها و زرد و خوردها و غیره، از میان برداشته شود و با کمال آسایش و اخلاص، به زندگی خود ادامه داده و رضایت خدا و رو سفیدی در آخرت را، به دست آوریم انشاءالله.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ آل عمران 64 - بگو: ای اهل کتاب! بیاوید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد.

هر گاه (از این دعوت)، سرباز زنند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم!

قرآن نخستین بار مسیحیان را دعوت به استدلال منطقی کرد و پس از مخالفت دعوت به مباحله نمود و چون دعوت به مباحله به مقدار کافی در روحیه آنها اثر گذاشت به دلیل اینکه حاضر به مباحله نشدند و شرایط ذمه را پذیرفتند بار دیگر از این آمادگی روحی استفاده کرده، مجددا شروع به استدلال می کند - ولی این استدلال با استدالات سابق تفاوت فراوان دارد.

در آیات گذشته دعوت به سوی اسلام با تمام خصوصیات بود ولی در این آیه دعوت به نقطه های مشترک میان اسلام و آیینهای اهل کتاب است روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: بگو: ای اهل کتاب! بیاوید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خداوند یگانه به خدائی نپذیرد

(قل يا اهل الكتاب تعالوا الي كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئا ولا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله).

در واقع قرآن با این طرز استدلال به ما می آموزد، اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس با شما همکاری کنند بکوشید لااقل در اهداف مهم مشترک همکاری آنها را جلب کنید و آن را پایه ای برای پیشبرد اهداف مقدس قرار دهید.

آیه فوق یک ندای وحدت است در برابر تمام مذاهب آسمانی به مسیحیان می گوید: شما مدعی توحید هستید و حتی می گوئید مساله تثلیث (اعتقاد به

خدایان سه گانه) منافاتی با توحید ندارد و لذا قایل به وحدت در تثلیث می باشید.

و همچنین یهود در عین سخنان شرک آمیز عزیر را فرزند خدا پنداشتند مدعی توحید بوده و هستند.

قرآن به همه آنها اعلام می کند: ما و شما در اصل توحید مشترکیم بیاید دست به دست هم داده این اصل مشترک را بدون هیچ پیرایه ای زنده کنیم و از تفسیرهای نابجا که نتیجه آن شرک و دوری از توحید خالص است خودداری نمائیم.

جالب اینکه در این آیه با سه تعبیر مختلف روی مسأله یگانگی خدا تاکید شده است اول با جمله **أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ** (جز خدا را نپرستیم) و بعد با جمله **لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً** (کسی را شریک او قرار ندهیم) و سومین بار با جمله **وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ** (بعضی از ما بعضی دیگر را به خدائی نپذیرد).

ضمناً جمله اخیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که مسیح یکی از افراد انسان و هم نوع ما است نباید او را به خدائی شناخت.

این احتمال نیز وجود دارد که: بعضی از علمای منحرف اهل کتاب از مقام خود سوء استفاده می کردند و حلال و حرام خدا را به دلخواه خویش تغییر می دادند و دیگران از آنها پیروی می کردند.

توضیح اینکه: از آیات قرآن استفاده می شود که در میان علمای اهل کتاب جمعی بودند که احکام خدا را طبق منافع یا تعصبهای خود تحریف می کردند، و از نظر منطق اسلام کسی که از چنین افرادی دانسته پیروی بدون قید و شرط کند یک نوع عبودیت و پرستش نسبت به آنها انجام داده است.

دلیل این موضع روشن است زیرا قانونگزاری و تشریح حلال و حرام مربوط به خدا است هر کس دیگری را در این موضوع صاحب اختیار بداند او را شریک خدا قرار داده است.

مفسران در ذیل این آیه چنین نقل کرده اند که: عدی بن حاتم که قبلاً مسیحی بود و سپس اسلام آورد بعد از نزول این آیه از کلمه **أَرْبَاباً** (خدایان) این چنین فهمید که قرآن می گوید اهل کتاب بعضی از علمای خود را می پرستند، لذا به پیغمبر عرض کرد: ما هیچگاه در زمان سابق علمای خود را عبادت نمی کردیم! پیامبر فرمود: آیا می دانستید که آنها به میل خود احکام خدا را تغییر می دهند و شما



از آنها پیروی می کردید؟ عدی گفت: آری.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این همان پرستش و عبودیت است!

در حقیقت اسلام بردگی و استعمار فکری را یک نوع عبودیت و پرستش می داند و به همان شدتی که با شرک و بت پرستی مبارزه می کند با استعمار فکری که شبیه بت پرستی است نیز می جنگد.

### 3 - تفاوتها و شباهتهای دینی سه اهل کتاب یهود اسلام و مسیحیت

بعضی از قوانین در یهود و اسلام یکی هستند ولی در مسیحیت فرق می کنند. از بین آنها قانون قصاص بیشتر از همه مورد توجه است. قوانین یهود و اسلام بسیار مشابه هم و بر اساس مقابله به مثل هستند ولی این قوانین در مسیحیت به طرز عمیقی متفاوتند. در انجیل آمده که اگر کسی به شما سیلی زد طرف دیگر صورت خود را نیز به سوی او برگردانید تا سیلی دیگری هم به شما بزند! نه تنها بحث مقابله به مثل نیست بلکه صحبت از رحم و عطف است. یا مثلاً در انجیل آمده که دشمنان خود را دوست بدارید و برای آنها دعا کنید. در صورتی که این مسأله به هیچ عنوان مورد تایید تورات و قرآن نیست.

در مورد این قوانین چه می توان گفت؟! آیا چنین چیزهایی وضع قوانین بر اساس آزمون و خطا را تداعی نمی کند؟ ابتدا قانونی وضع شده، بعد تغییر پیدا کرده و به تعبیری تکمیل شده و سپس دوباره به قانون اولی برگردانده شده است.

البته در همین جا نکته ای را روشن کنم که خداوند مقتضیات هر دینی را با توجه به زمانه و شرایط موجود معلوم می کرد که حتی نوع معجزات نیز با توجه به شرایط زمان مشخص می شد به همین دلیل دین در راه خود از اول تا به دین اسلام مراحل تکمیل را سپری کرده و حتی شاید برای شما جالب باشد که در خود ادیان نیز قوانین به صورت تدریجی ارائه می شد که در خود اسلام نیز این نکته را به وضوح شاهد هستیم ولی نکته اینجا است که تکمیل دین را می توان قبول کرد اما تضاد ادیان را نمی توان قبول کرد مثلاً حلیت شراب در مسیحیت و حرمت آن در اسلام که یک نمونه بارز و آشکار آن است و تضادهایی دیگر که این از تحریفی ناشی می شود

که خود بزرگان مسیحیت و یهود بر آن اعتقاد دارند.

تعدادی از تفاوتها به صورت خلاصه:

1. مسیحیت شریعت (فقه) ندارد برعکس که اسلام بخش عمده اش شریعات است.

2. مسیحیت درباره زندگی اجتماعی و شخصی انسان نظری ندارد در حالی که اسلام برای نحوه خواب و حتی غذا خوردن برنامه دارد.

3. اسلام معتقد به لزوم حکومت برای جا افتادن آموزه ها است، مسیحیت چنین اعتقادی ندارد.

4. مسیحیت ادعای سیاسی ندارد گرچه معدودی از متفکران مسیحی مانند آکویناس پاپ - پادشاه را حکومت ایده آل می داند. اما اسلامی که برای نحوه ی ورود به مسجد برنامه دارد برای امری مهم مانند امور سیاسی می شود برنامه نداشته باشد؟!.

5. مسیحیت به دلیل فقدان آموزه های سیاسی از اندیشه های دیگر مانند رواقیون که با آن چندان رابطه ای ندارد وام گرفته و آن را مسیحی می کند.

6. با توجه به اینکه مسیحیت معتقد است انسان به دلیل گناه نخستین خود به زمین آمده و هرچه بر سرش آید حق او و کفاره ی گناهنش است به انسان نگاهی بد بینانه دارد.

7. اندیشه های اسلامی ناب بوده و از قوانین خدا گرفته شده در حالی که متفکرین مسیحی از منبعی چون انواع انجیل ها استفاده می کنند که سخن حوارین است مانند معروف ترین آن یعنی انجیل یوحنا یا نزدیک ترین آن به انجیل اصل یعنی انجیل بارنابا (سخن امام رضا علیه السلام).

8. در اسلام واحدهایی داریم که هر کدام کارکردهای ویژه ای دارند و به نحوی تکثری را ایجاب می کنند مانند؛ مسجد، سلسله روحانیت، حوزه علمیه، مرجعیت شیعه یا حتی مفتی سنی اما در مسیحیت کلیسا حرف اول و آخر است که وقتی پای رابطه دولت و کلیسا پیش می آید مفاهیم مهمی شکل می گیرد و ممکن است دوران سیاه وسطا رقم بخورد.

9. در تفکر مسیحی یک نگاه منفی به مال و ثروت وجود دارد که در دوران روم و

حتی وسطا از آن برای چپاول مردم استفاده می شد در حالی که در اسلام انسان به تلاش و کوشش توصیه شده.

10. اما مسیحیت چون معتقد به گناه نخستین انسان است اعتقاد دارد باید از حکومت تبعیت کرد چون اگر بد باشد کفاره گناه اوست و اگر خوب باشد لطف خدا است. این مسئله شدیداً مورد سوء استفاده قرار گرفت و شاید یکی از دلایلی که حکومت روم مسیحیت را دین رسمی اعلام کرد همین بود تا با کمک آن بحران مشروعیت خود را جبران کند و به آن وجهه ای الهی دهد یعنی تقریباً همان کاری که بنی امیه کرد.

اینها فقط جنبه هایی از تفاوت قرائت امروز از مسیحیت در غرب است و حتی اگر به سوی تفکراتی چون صهیونیسم - مسیحی برویم تفاوتها صد چندان می شود.

به امیدی که اسلام را که در نزد خدا دین همین اسلام است را خوب بشناسیم و با شناخت ائمه که لازمه ورود به قلعه امن لاله الاالله است (بخشی از حدیث امام رضاعلیه السلام در نیشابور معروف به سلسله الذهب).

از نظر قرآن کریم، دین خداوند از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله یکی است، همه پیامبران: در واقع بشر را به یک مکتب دعوت کرده اند، البته پیامبران: در پاره ای از قوانین و شرایع با یکدیگر اختلاف داشته اند، لیکن این تفاوت ها در یک سلسله مسایل فرعی بوده است که به مقتضای زمان و خصوصیات محیط و ویژگی های مردمی که دعوت می شده اند، متفاوت می شده است و همه این شکل های متفاوت به یک حقیقت و به سوی یک هدف بوده است.

تفاوت تعلیمات انبیا با یکدیگر، یا از نوع تفاوت تعلیمات کلاس های عالی تر با پایین تر و یا از نوع تفاوت اجرای یک اصل در شرایط و اوضاع گوناگون بوده است.

به عبارت دیگر: بشر در تعلیمات انبیا مانند یک دانش آموز بوده که او را از کلاس اول تا آخرین کلاس بالا برده اند، این تکامل دین است.

به هر حال، قرآن نام این دین را که پیامبران از آدم تا خاتم مردم را بدان دعوت می کرده اند، «اسلام» نهاده است، البته مقصود این نیست که در همه دوره های دین خدا با این نام خوانده می شده و با این نام در میان مردم معروف بوده، بلکه مقصود این است که حقیقت دین، دارای ماهیتی است که بهترین معرف آن لفظ «اسلام»

است.

پس پیامبران با همه اختلافات فرعی، حامل یک پیام و وابسته به یک مکتب بوده اند، این مکتب تدریجاً بر حسب استعداد جامعه انسانی، عرضه شده تا به آن جا که بشریت به حدی رسید که مکتب به صورت کامل و جامع عرضه شد و چون به این نقطه رسید، نبوت پایان پذیرفت.

با این وصف دین اسلام یک قانون کامل و سیاسی است و با وجود چنین قانونی، رجوع به قوانین ناقص و غیر کامل عقلاً درست نیست.

خلاصه آن که: آیه شریفه: (آل عمران، 85)، اعلام می دارد که ادیان دیگر، با اعلام این که دین اسلام به عنوان آخرین دین است، نسخ شده و از اعتبار ساقط می باشند، البته هر دینی در زمان خود و قبل از نسخ شدن توسط دین بعدی، دین حق بوده و مردم آن زمان باید از آن دین اطاعت می کردند.

#### 4 - اگر به توراه و انجیل عمل کنند نجات می یابند

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (65) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (آل عمران 66)

65 - و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند گناهان آنها را می بخشیم و در باغهای پر نعمت بهشت وارد می سازیم.

66 - و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارشان نازل شده

(قرآن) را برپا دارند از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها میانه رو هستند ولی اکثرشان اعمال بدی انجام می دهند.

به دنبال انتقادات در آیات قبل از این آیه، از برنامه و روش اهل کتاب، در این دو آیه آنچنان که اصول تربیتی اقتضا می کند، قرآن برای بازگرداندن منحرفان اهل کتاب به راه راست، و نشان دادن مسیر واقعی به آنها، و تقدیر از اقلیتی که در میان آنان وجود داشت و با اعمال خلاف آنها همگام نبود، نخست چنین می گوید: اگر

اهل کتاب ایمان بیاورند و پرهیزکاری پیشه کنند، گناهان گذشته آنها را می پوشانیم و از آن صرفنظر می کنیم. (ولو ان اهل الکتاب آمنوا و اتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم).

نه تنها گناهان آنها را می بخشیم بلکه در باغهای بهشت که کانون انواع نعمتهاست آنها را وارد می کنیم، (وَلَاذَحَلْنَا لَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ) این در زمینه نعمتهای معنوی و اخروی است.

سپس به اثر عمیق ایمان و تقوا حتی در زندگی مادی انسانها، اشاره کرده، می گوید اگر آنها تورات و انجیل را برپا دارند و آنرا به عنوان یک دستور العمل زندگی در برابر چشم خود قرار دهند، و به طور کلی به همه آنچه از طرف پروردگارشان بر آنها نازل شده اعم از کتب آسمانی پیشین و قرآن بدون هیچگونه تبعیض و تعصب عمل کنند، از آسمان و زمین، نعمتهای الهی آنها را فرا خواهد گرفت. (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ).

شک نیست که منظور از برپا داشتن تورات و انجیل، آن قسمت از تورات و انجیل واقعی است که در آن زمان در دست آنها بود، نه قسمتهای تحریف یافته که کم و بیش از روی قرائن شناخته می شد، و منظور از (مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ) همه کتابهای آسمانی و دستورات الهی است، زیرا این جمله مطلق است، و در حقیقت اشاره به این است که نباید تعصبات قومی را با مسائل دینی و الهی آمیخت، کتابهای آسمانی عرب و یهود مطرح نیست، آنچه مطرح است دستورهای الهی است و به این بیان قرآن می خواهد تا آنجا که ممکن است از تعصب آنها بکاهد و راه را برای نفوذ در اعماق جانیشان هموار سازد، و لذا تمام ضمیرها در این آیه بخود آنها بازگشت می کند (إِلَيْهِمْ، مِنْ رَبِّهِمْ، مِنْ فَوْقِهِمْ، مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ) همه بخاطر این است که از مرکب لجاجت فرود آیند و تصور نکنند تسلیم در برابر قرآن به معنی تسلیم یهود در برابر عرب است، بلکه تنها تسلیم در برابر خدای بزرگشان است.

شک نیست که منظور از برپا داشتن مقررات تورات و انجیل، عمل به اصول آنها است، زیرا اصول تعلیمات انبیاء در همه جا یکسان است و تفاوت در میان آنها تفاوت کامل و اکمل است و این منافات با آن ندارد که بعضی از احکام آئین قبل را، بوسیله بعضی از احکام آئین بعد نسخ کند.

خلاصه اینکه آیه فوق یکبار دیگر، این اصل اساسی را مورد تاکید قرار می دهد

که پیروی از تعلیمات آسمانی انبیاء تنها برای سر و سامان دادن به زندگی پس از مرگ نیست، بلکه بازتاب گسترده ای در سرتاسر زندگی مادی انسانها نیز دارد، جمعیتها را قوی، و صفوف را فشرده، و نیروها را متراکم، و نعمتها را پر برکت، و امکانات را وسیع، و زندگی را مرفه، و امن و امان می سازد.

ضمنا باید توجه داشت که منظور از جمله: من فوقهم و من تحت ارجلهم آن است که تمام نعمتهای آسمان و زمین، آنها را فرا خواهد گرفت، و این احتمال نیز هست که این جمله، کنایه ای بوده باشد از عمومیت نعمتها همانطور که در ادبیات عرب و غیر عرب، گاهی گفته می شود: فلانکس از فرق تا قدم غرق نعمت شد یعنی در تمام جنبه ها.

و نیز این آیه، پاسخی است به گفتاری که از یهود در آیات قبل از آن خواندیم که اگر می بینید نعمتهای الهی از شما قطع شده، به خاطر این نیست که بخل در ذات مقدس خداوند راه یافته و دست او بسته باشد، بلکه این اعمال شما است که در زندگی مادی و معنوی شما منعکس شده و هر دورا تیره ساخته است و تا شما باز نگردید، اینها نیز باز نگردند.

در پایان آیه، اشاره به اقلیت صالح این جمعیت کرده، می گوید: با اینکه بسیاری از آنها بدکارند ولی جمعیتی معتدل و میانه رو در میان آنها وجود دارند (که حسابشان با حساب دیگران در پیشگاه خدا و در نظر خلق خدا جدا است).

(مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعمَلُونَ).

نظیر این تعبیر در باره اقلیت صالح اهل کتاب، در آیات 159 و 181 سوره اعراف و 75 آل عمران نیز دیده می شود. با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: 4 ص: 454 ببعد.

یکی از دلایل رفتار و برخوردهای حسنه و عدم ایجاد کینه و کدورت، میان پیروان، یهود و اسلام، آمدن نام و ذکر فراوان سرگذشت، حضرت موسی علیه السلام از ولادت تا وفات، در قرآن است که آوردن مشروح آن، در این کتاب مقدور نیست فقط گوشه هائی از آن، ارائه می گردد.

کاهنان به فرعون گفتند سلطنت تو با دست یکی از بنی اسرائیل محو و نابود خواهد شد، گفت: او به دنیا آمده؟ گفتند نه هنوز.

از آنروز دستور داد هر بچه پسری از بنی اسرائیل متولد شود بکشید و مأمور گماشتند و هر روز سه مرتبه به خانه های بنی اسرائیل سر می زدند که مبادا بچه قاچاقی به دنیا بیاید، خداوند حاملگی مادر حضرت موسی علیه السلام را مخفی نگهداشت و بچه در زیر دنده های چپ پنهان بود تا به دنیا بیاید.

فرعون دختری بنام آنیسا داشت و مبتلا به مرض (برص) بود پزشکان هر چه معالجه کردند، اثری نبخشید، باز کاهنان به او گفتند شخصی از دریا آمده او را با آب دهنش شفا می دهد، این حرف نیز در ذهن او مانده بود.

روزی (یوکا بَد) بچه اش را به دنیا آورد، کنار تنور آتشین نشسته بود مأموران از در حیاط وارد شدند، مادر خود را گم کرد و بچه را به تنور آتشین انداخت آنها هم خانه را بازرسی کردند و چیزی ندیدند و برگشتند، مادر به سوی تنور دوید دید بچه اش توی آتش سوزان نشسته و چیزی هم نشده، خداوند در اکثر سوره های قرآن کریم ما جرای حضرت موسی را، مختصر و مفصل بیان کرده و ما فقط به دو سوره اکتفاء می کنیم که در سوره طه و قصص اینگونه شرح می دهد.

### 1 - ولادت حضرت موسی علیه السلام

خلاصه ولادت و سرگذشت

هنگام ولادت موسی - علیه السلام - هر چه نزدیکتر می شد، مادر موسی -

علیه السلام - نگرانتر می گردید، و همواره در این فکر بود که چگونه پسرش را از دست جلا دان فرعون حفظ کند. امداد و لطف الهی موجب شد که آثار حمل در یوکابد مادر موسی - علیه السلام - چندان آشکار نباشد، از سوی دیگر یوکابد با قابله ای دوست بود، و آن قابله به خاطر دوستی، حمل مادر موسی - علیه السلام - را گزارش نمی داد.

موسی - علیه السلام - در مخفیگاه دور از دید مردم متولد شد، در این هنگام نور مخصوصی از چهره موسی درخشید که بدن قابله به لرزه افتاد، همان دم محبت موسی در قلب قابله جای گرفت، قابله به مادر موسی گفت: «من تصمیم گرفته بودم تولد موسی - علیه السلام - را به مأموران خیر دهم (و جایزه ام را بگیرم) ولی محبت این نوزاد به قدری بر قلبم چیره شد که حتی حاضر نیستم مویی از او کم شود.» (قابله از خانه مادر موسی - علیه السلام - بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت، او را دیدند، تصمیم گرفتند به خانه مادر موسی وارد گردند، خواهر موسی (در مورد نام خواهر موسی - علیه السلام -، دو قول است، بعضی گفته اند نام او مریم بود، و به گفته بعضی نام او کلثمه بود) مجمع البیان، ج 7، ص 242؛ بحارالانوار، ج 13، ص 55).

ماجرای یوکابد (مادر موسی) گفت: یوکابد دستپاچه شد که چه کند، در این میان از شدت وحشت، هوش از سرش رفته بود، نوزاد را به پارچه ای پیچید و به تنور انداخت. مأمورین وارد خانه شدند و در آنجا جز تنور آتش ندیدند، تحقیقات از مادر موسی - علیه السلام - شروع شد، به او گفتند: قابله در اینجا چه می کرد؟ یوکابد گفت: «او دوست من است و به عنوان دیدار به اینجا آمده بود.» (مأمورین مایوس شده و از خانه خارج شدند. مادر هنگامی که حال عادی خود را بازیافت به دخترش گفت: نوزاد کجاست؟ دختر گفت: اطلاع ندارم. در این لحظه صدای گریه نوزاد از درون تنور بلند شد، مادر به سوی تنور رفت و دید خداوند آتش را برای موسی خنک و گوارا کرده است، نوزادش را با کمال سلامتی از درون تنور بیرون آورد. ولی باز مادر نگران بود، چرا که یک بار صدای گریه نوزاد کافی بود که جاسوسان را متوجه سازد، متوجه خدا شد و از خدا خواست راه چاره ای پیش روی او بگشاید، خداوند با الهام خود به مادر موسی، او را از نگرانی حفظ کرد (مجمع البیان، ج 7، ص 241؛ بحارالانوار، ج 13، ص 54).



در این مورد از زبان قرآن چنین می خوانیم: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ ما به مادر موسی، الهام کردیم او را شیر بده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا) ی (نیل بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم و او را از رسولان قرار می دهیم. (قصص، 7.

و از امدادهای غیبی دیگر اینکه یوکابد سه ماه مخفیانه به موسی - علیه السلام - شیر داد، در این مدت هیچگاه موسی گریه نکرد و حرکتی که موجب باخبر شدن جاسوسان شود از خود نشان نداد. (4) 4 - مجمع البیان، ج 7، ص 241؛ بحار الانوار، ج 13، ص 54..

- نهادن موسی - علیه السلام - در میان صندوق و افکندن آن به دریا

مادر موسی - علیه السلام - طبق الهام الهی تصمیم گرفت، کودکش را به دریا بیفکند، به طور محرمانه به سراغ یک نفر نجار مصری که از فرعونیان بود آمد و از او درخواست یک صندوقچه کرد.

نجار گرفت: صندوقچه را برای چه می خواهی؟ یوکابد که زبانش به دروغ عادت نکرده بود گفت: من از بنی اسرائیلیم، نوزاد پسری دارم، می خواهم نوزادم را در آن مخفی نمایم. نجار مصری تا این سخن را شنید، تصمیم گرفت این خبر را به جلّادان برساند، به سراغ آنها رفت، ولی آنچنان وحشتی عظیم بر قلبش مسلط شد که زبانش از سخن گفتن باز ایستاد، می خواست با اشاره دست، مطلب را بازگو کند، مأمورین از حرکات او چنین برداشت کردند که یک آدم مسخره کننده است، او را زدند و از آنجا بیرون نمودند. او وقتی که حالت عادی خود را بازیافت، بار دیگر برای گزارش نزد جلّادان رفت، باز مانند اول زبانش گرفت، و این موضوع سه بار تکرار شد، او وقتی که به حال عادی بازگشت، فهمید که در این موضوع، یک راز الهی نهفته است، صندوق را ساخت و به مادر موسی - علیه السلام - تحویل داد. (بحار الانوار، ج 13، ص 54؛ مطابق بعضی از روایات، این نجار همان «حزقیل») یا حزبیل (بود که همین حادثه موجب شد به موسی - علیه السلام - ایمان آورد، و بعدها به عنوان «مؤمن آل فرعون» شناخته گردید که ایمان خود را

پنهان می کرد.) بحار الانوار، ج 13، ص 163).

مادر موسی - علیه السلام - نوزاد خود را در میان آن صندوق نهاد، صبحگاهان هنگامی که خلوت بود، کنار رود نیل آمد و آن صندوق را به رود نیل انداخت، امواج نیل آن صندوق را با خود برد، این لحظه برای مادر موسی، لحظه بسیار حسّاس و پرهیجانی بود، اگر لطف الهی نبود، مادر فریاد می کشید و از فراق نوردیده اش، جیغ می زد و در نتیجه جاسوسان متوجّه می شدند، ولی خطاب «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» (۱) نترس و محزون نباش، ما موسی را به تو برمی گردانیم

6 - قصص، 7.

موسی - علیه السلام - در خانه فرعون

فرعون در کاخ خود بود، و همسری به نام «آسیه» داشت (آسیه اصلاً از نژاد بنی اسرائیل، و از نوه های پیامبران بود، که فرعون با او ازدواج کرد.

قلب مادر را آرام کرد.

آنها فرزندی جز یک دختر) به نام انیسا (نداشتند، و او نیز به یک بیماری شدید و بی درمان «برص» مبتلا بود، و همه طبیب های آن عصر از درمان آن درمانده شده بودند، فرعون در مورد شفای او به کاهنان متوسّل شده بود، کاهنان گفته بودند: «ای فرعون! ما پیش بینی می کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش را به بدن این دختر بیمار بمالند، شفا می یابد. «فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرابی بودند که ناگهان روزی در کنار رود نیل صندوقچه ای را دیدند که امواج دریا آن را حرکت می داد، به دستور فرعون بی درنگ آن صندوقچه را گرفتند و نزد فرعون آوردند، آسیه در صندوق را گشود، ناگاه چشمش به نوزادی نورانی افتاد، همان لحظه محبّت موسی - علیه السلام - در قلب آسیه جای گرفت. وقتی که فرعون نوزاد را دید، خشمگین شد و گفت: (چرا این پسر کشته نشده است؟! آسیه گفت: این پسر از بچه های این سال نیست، و تو فرمان داده ای که پسرهای نوزاد این سال را بکشند، بگذار این کودک بماند. در آیه 9 سوره قصص،

ص: 106

این مطلب چنین آمده: «همسر فرعون) آسیه (گفت او را نکشید شاید نور چشم من و شما شود، و برای ما مفید باشد و بتوانیم او را به عنوان پسر خود برگزینیم. «انیسا دختر فرعون از آب دهان آن کودک به بدنش مالید و شفا یافت، آن کودک را به بغل گرفت و بوسید، اطرافیان فرعون به فرعون گفتند:» به گمان ما این کودک، همان است که موجب واژگونی تخت و تاج تو خواهد شد، فرمان بده او را به دریا بیفکنند، فرعون چنین تصمیم گرفت، ولی آسیه نگذاشت و با به کار بردن انواع شیوه ها، که شاید یکی از آنها شفای دخترش بود، از کشتن موسی جلوگیری نمود.

به هر حال مشیت نافذ پروردگار موجب شد که این نوزاد در درون کاخ فرعون، مهمترین کانون خطر، پرورش یافت. (اقتباس از بحارالانوار، ج 13، ص 54 و 55؛ مجمع البیان، ج 7، ص 241.

مادر موسی به خواهر موسی گفت: «به دنبال صندوقچه برو و ماجرا را پی گیری کن. «خواهر موسی - علیه السلام - دستور مادر را انجام داد و از فاصله دور به جستجو پرداخت، و از دور دید که فرعونیان آن صندوقچه را از آب گرفتند، بسیار شاد شد که برادر کوچکش از خطر آب نجات یافت. طولی نکشید که احساس کردند نوزاد گرسنه است و نیاز به شیر دارد، به دستور آسیه و فرعون، مأمورین به دنبال یافتن دایه حرکت کردند، اما عجیب اینکه چندین دایه آوردند، ولی نوزاد پستان هیچیک از آنها را نگرفت، مأمورین همچنان در جستجوی دایه بودند که ناگهان در فاصله نه چندان دور به دختری برخورد کردند که گفت: «من خانواده ای را می شناسم که می توانند این کودک را شیر دهند و سرپرستی کنند. «آن دختر، خواهر موسی بود، مأمورین که او را نمی شناختند با راهنمایی او نزد مادر موسی - علیه السلام - رفتند و او را به کاخ فرعون آوردند تا به نوزاد شیر دهد، نوزاد را به او دادند، نوزاد با اشتیاق تمام، پستان او را گرفت و شیر خورد، همه حاضران خوشحال شدند، و به مادر موسی - علیه السلام - آفرین گفتند. از آن پس مادر موسی، موسی - علیه السلام - را به خانه اش برد و به او شیر داد. یا به کاخ فرعون رفت و آمد می کرد و به موسی شیر می داد. (به این ترتیب خداوند به وعده اش وفا کرد که به مادر موسی - علیه السلام - فرموده بود:» او را به دریا بیفکن، ما او را به تو

برمی گردانیم. (چنانکه این مطلب، در آیه 13 قصص آمده است.

به گفته بعضی غیبت موسی از مادرش بیش از سه روز طول نکشید. جالب اینکه روزی موسی در دوران شیرخوارگی در آغوش فرعون بود، با دست خویش ریش فرعون را گرفت و کشید و مقداری از موی ریش او کنده شد، و سیلی محکمی به صورت فرعون زد، و به گفته بعضی با چوب کوچکی بازی می کرد با همان چوب بر سر فرعون کوبید. فرعون خشمگین شد و گفت: «این کودک، دشمن من است»، همان دم به دنبال جلّادان فرستاد تا بیایند و او را بکشند. آسیه به فرعون گفت:

« دست بردار، این نوزاد است و خوب و بد را نمی فهمد، برای اینکه حرف مرا تصدیق کنی، یک قطعه یاقوت و یک قطعه ذغال آتشین نزدش می گذاری، اگر یاقوت را برداشت، معلوم می شود که می فهمد و اگر آتش را برداشت، معلوم می شود نمی فهمد، آنگاه آسیه همین کار را کرد، موسی دست به طرف یاقوت دراز کرد ولی جیرئیل دست او را به طرف آتش برد، موسی ذغال آتشین را برداشت و به دهان گذاشت، زبانش سوخت، آنگاه خشم فرعون فرو نشست و از کشتن او منصرف شد. (بحارالانوار، ج 13، ص 56. مطابق بعضی از روایات دیگر روزی موسی - علیه السلام - عطسه کرد. سپس بی درنگ گفت: (الْحَمْدُ لِلَّهِ)، فرعون از شنیدن این سخن عصبانی شد و به موسی سیلی زد، موسی ریش بلند فرعون را گرفت و کشید، فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم گرفت او را به دست جلّادان بسپرد تا او را بکشند، آسیه همسر فرعون، پادرمیانی کرد و به عنوان اینکه موسی کودک است و به کارهای خود متوجه نیست، او را از چنگال فرعون نجات داد. (تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 117.

در اکثر سوره های قرآن کریم، یادی از سرگذشت حضرت موسی علیه السلام، بمیان آمده و در اینجا به دو سوره (طه) و (قصص) اکتفاء می نمایم.

قصص: 7 ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده؛ و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن؛ و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولان قرار می دهیم!.

قصص: 8 (هنگامی که مادر بفرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلماً فرعون و هامان

و لشکریانشان خطاکار بودند.

قصص: 9 همسر فرعون (چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را بعنوان پسر خود برگزینیم!» و آنها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پروراند!).

قصص: 10 (سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت؛ اگر دل او را (بوسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند!

قصص: 11 و (مادر موسی) به خواهر او گفت: «وضع حال او را پیگیری کن!» او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد در حالی که آنان بی خبر بودند.

قصص: 12 ما همه زنان شیرده را از پیش بر او حرام کردیم (تا تنها به آغوش مادر بازگردد)؛ و خواهرش (که بیتابی مأموران را برای پیدا کردن دایه مشاهده کرد) گفت:

«آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!»

قصص: 13 ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند!

خداوند در نقل این جریانها، نکات حساسی را یاد آور می شود.

1 - او را در شکم مادر، پنهان می کند تا کسی از حمل مادر آگاه نشود.

2 - به مادر موسی وحی می کند او را به آب رودنیل بیاندازد.

3 - او را مأمورین از شاخه ای آبی که از رود نیل به حیاط قصر فرعون می آمد، صندوق حامل موسی را گرفتند.

4 - باز کرده می بینند پسری است می خواهد او را نیز بکشد ولی (ملکه) مانع می شود و به فرعون می گوید: این بچه که اسرائیلی نیست او را نور چشم و فرزند خود قرار دهیم.

5 - این پیشنهاد پذیرفته می شود و زنان شیرده را احضار می کنند.

خداوند شیر تمام زنان را به او حرام می کند تا خواهر موسی که آنجا حضور

داشت، مادر را معرفی می کند و با تعیین حقوق ماهیانه، بچه قاجاق بطور رسمی، به مادر تحویل می گردد تا با خیال راحت، او را بزرگ نماید و نکات دیگر که قدرت خدارا بیان می کند.

روزی آنیسا دختر فرعون بچه را در بغل داشت از آب دهن بچه به او چکید و تمام آثار بیماری (برص) از او زایل می شود و اینهم مزید بر علت می شود که از موسی علیه السلام بیشتر مراقبت نماید.

بقیه ماجرا از قرآن کریم.

قصص: 14 و هنگامی که (موسی) نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم؛ و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم!

قصص: 15 او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد؛ ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند؛ یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل)، و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود؛ موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد)؛ موسی گفت: «این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است»

قصص: 16 (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم؛ مرا ببخش!» خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است!

قصص: 17 عرض کرد: «پروردگارا! بشکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود!»

قصص: 18 موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار)؛ ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می زند و از او کمک می خواهد، موسی به او گفت: «تو آشکارا انسان (ماجراجو و) گمراهی هستی!»

قصص: 19 و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد)، گفت: «ای موسی می خواهی! مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی؟! توفقط می خواهی جباری در روی زمین باشی، و نمی خواهی از مصلحان باشی!»

قصص: 20 (در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر [مرکز فرعونیان] آمد و گفت: «ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند؛ فوراً از شهر خارج شو، که من از خیر خواهان توام!»

قصص: 21 موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای؛ عرض کرد: «پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش!»

قصص: 22 و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند!»

قصص: 23 و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید؟!)) گفتند: «ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپانها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیرمرد کهنسالی است (و قادر بر این کارها نیست.)»

قصص: 24 موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم!»

قصص: 25 ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام بر می داشت، گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد.» هنگامی که موسی نزد او [شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: «ترس، از قوم ظالم نجات یافتی!»

قصص: 26 یکی از آن دو (دختر) گفت: «پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است!)»

قصص: 27 (شعیب) گفت: «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست؛ من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت»

قصص: 28 (موسی) گفت: «(مانعی ندارد)، این قراردادی میان من و تو باشد؛

البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم!) و خدا بر آنچه ما می‌گوییم گواه است!»

قصص: 29 هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید! به خانواده اش گفت: «درنگ کنید که من آتشی دیدم! (می‌روم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله‌ای از آتش تا با آن گرم شوید!»

قصص: 30 هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پر برکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان!

قصص: 31 عصایت را بیفکن!» هنگامی که (عصا را افکند و) دید همچون ماری با سرعت حرکت می‌کند، ترسید و به عقب برگشت، و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! ندا آمد: «برگرد و ترس، تو در امان هستی!

قصص: 32 دستت را در گریبان خود فروبر، هنگامی که خارج می‌شود سفید و درخشنده است بدون عیب و نقص؛ و دستهایت را بر سینه ات بگذار، تا ترس و وحشت از تو دور شود! این دو [معجزه عصا و ید بیضا] برهان روشن از پروردگارت بسوی فرعون و اطرافیان اوست، که آنان قوم فاسقی هستند!»

قصص: 33 عرض کرد: «پروردگارا! من یک تن از آنان را کشته‌ام؛ می‌ترسم مرا به قتل برسانند!

قصص: 34 و برادرم هارون زبانش از من فصیحتر است؛ او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند؛ می‌ترسم مرا تکذیب کنند!»

قصص: 35 فرمود: «بزودی بازوان تو را بوسیله برادرت محکم (و نیرومند) می‌کنیم، و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم؛ و به برکت آیات ما، بر شما دست نمی‌یابند؛ شما و پیروانتان پیروزید!»

قصص: 36 هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: «این چیزی جز سحر نیست که بدروغ به خدا بسته شده؛ ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم!»

قصص: 37 موسی گفت: «پروردگارم از حال کسانی که هدایت را از نزد او



آورده اند، و کسانی که عاقبت نیک سرا (ی دنیا و آخرت) از آن آنهاست آگاهتر است! مسلماً ظالمان رستگار نخواهند شد!»

قصص: 38 فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر،) ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خیر گیرم؛ هر چند من گمان می کنم او از دروغگویان است!»

قصص: 39 (سرانجام) فرعون و لشکریانش بدون حقّ در زمین استکبار کردند، و پنداشتند بسوی ما بازگردانده نمی شوند!

قصص: 40 ما نیز او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم؛ اکنون بنگر پایان کار ظالمان چگونه بود!

قصص: 41 و آنان [فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می کنند؛ و روز رستاخیز یاری نخواهند شد!

قصص: 42 و در این دنیا نیز لعنتی بدنبال آنان قرار دادیم؛ و روز قیامت از زشت رویانند!

قصص: 43 و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آنکه اقوام قرون نخستین را هلاک نمودیم؛ کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود، و مایه هدایت و رحمت؛ شاید متذکر شوند!

قصص: 44 تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم؛ و تو از شاهدان نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی گذاردیم)!

قصص: 45 ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، و زمانهای طولانی بر آنها گذشت (که آثار انبیا از دلهایشان محو شد؛ پس تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم)؛ تو هرگز در میان مردم مدین اقامت نداشتی تا (از وضع آنان آگاه باشی و) آیات ما را برای آنها [مشرکان مکه] بخوانی، ولی ما بودیم که تو را فرستادیم (و این آیات را در اختیار قرار دادیم)!

قصص: 46 تو در کنار طور نبودی زمانی که ما ندا دادیم؛ ولی این رحمتی از سوی پروردگارت بود (که این اخبار را در اختیار تو نهاد) تا بوسیله آن قومی را انذار

کنی که پیش از تو هیچ اندازکننده ای برای آنان نیامده است؛ شاید متذکر شوند!

قصص: 47 هرگاه (پیش از فرستادن پیامبری) مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می رسید، می گفتند: «پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟!»

قصص: 48 ولی هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند: «چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این پیامبر داده نشده است؟!» مگر بهانه جویانی همانند آنان، معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند:

«این دو نفر [موسی و هارون] دو ساحرند که دست به دست هم داده اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر دو کافریم؟!»

قصص: 49 بگو: «اگر راست می گویند (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست)، کتابی هدایت بخش تر از این دو از نزد خدا بیاورید، تا من از آن پیروی کنم!»

قصص: 50 اگر این پیشنهاد تو را نپذیرند، بدان که آنان تنها از هوسهای خود پیروی می کنند! و آیا گمراهتر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می شود؟! مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند!

قصص: 51 ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم شاید متذکر شوند!

قصص: 52 کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنان داده ایم به آن [قرآن] ایمان می آورند!

قصص: 53 و هنگامی که بر آنان خوانده شود می گویند: «به آن ایمان آوردیم؛ اینها همه حق است و از سوی پروردگار ماست؛ ما پیش از این هم مسلمان بودیم!»

قصص: 54 آنها کسانی هستند که بخاطر شکیبایشان، اجر و پادششان را دو بار دریافت می دارند؛ و بوسیله نیکبها بدیها را دفع می کنند؛ و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می نمایند؛

قصص: 55 و هرگاه سخن لغو و بیهوده بشنوند، از آن روی می گردانند و می گویند: «اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن خودتان؛ سلام بر شما (سلام وداع)؛ ما خواهان جاهلان نیستیم!»

قصص: 56 تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند؛ و او به هدایت یافتگان آگاهتر است!

قصص: 57 آنها گفتند: «ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم، ما را از سرزمینمان می ربایند!» آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) بسوی آن آورده می شود؟! رزقی است از جانب ما؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند!

قصص: 58 و چه بسیار از شهرها و آبادیهایی را که بر اثر فراوانی نعمت، مست و مغرور شده بودند هلاک کردیم! این خانه های آنهاست (که ویران شده)، و بعد از آنان جز اندکی کسی در آنها سکونت نکرد؛ و ما وارث آنان بودیم!

قصص: 59 و پروردگار تو هرگز شهرها و آبادیها را هلاک نمی کرد تا اینکه در کانون آنها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند؛ و ما هرگز آبادیها و شهرها را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلش ظالم بودند!

قصص: 60 آنچه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است؛ و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا اندیشه نمی کنید؟!

سرگذشت های حضرت موسی علیه السلام بطور فراوان که در سوره های مختلف آمده است، عزیزان به خود قرآن مجید مراجعه نمایند.

طه: 9 و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟

طه: 10 هنگامی که (از دور) آتشی مشاهده کرد، و به خانواده خود گفت:

«اندکی) درنگ کنید که من آتشی دیدم! شاید شعله ای از آن برای شما بیاورم؛ یا بوسیله این آتش راه را پیدا کنم!»

طه: 11 هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که: «ای موسی!

طه: 12 من پروردگار توام! کفشهایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدّس «طوی» هستی!

طه: 13 و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم؛ اکنون به آنچه بر تو وحی می شود، گوش فراده!

طه: 14 من «الله» هستم؛ معبودی جز من نیست! مرا پرست، و نماز را برای یاد

من پیادار!

طه: 15 بطور قطع رستاخیز خواهد آمد! می خواهیم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود!

طه: 16 پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوسهای خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد؛ که هلاک خواهی شد!

طه: 17 و آن چیست در دست راست تو، ای موسی؟!!

طه: 18 گفت: «این عصای من است؛ بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرومی ریزم؛ و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است.»

طه: 19 گفت: «ای موسی! آن را بیفکن.»

طه: 20 پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان ازدهایی شد که به هر سو می شتافت.

طه: 21 گفت: «آن را بگیر و نترس، ما آن را به صورت اولش بازمی گردانیم.»

طه: 22 و دستت را به گریبانت ببر، تا سفید و بی عیب بیرون آید؛ این نشانه دیگری (از سوی خداوند) است.

طه: 23 تا از نشانه های بزرگ خویش به تو نشان دهیم.

طه: 24 اینک به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است.»

طه: 25 (موسی) گفت: «پروردگارا! سینه ام را گشاده کن؛

طه: 26 و کارم را برایم آسان گردان!

طه: 27 و گره از زبانم بگشای؛

طه: 28 تا سخنان مرا بفهمند!

طه: 29 و وزیری از خاندانم برای من قرار ده...

طه: 30 برادرم هارون را!

طه: 31 با او پشتم را محکم کن؛

طه: 32 و او را در کارم شریک ساز؛

طه: 33 تا تو را بسیار تسبیح گوئیم؛

طه: 34 و تورا بسیار یاد کنیم؛

طه: 35 چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای!»

ص: 116

طه: 36 فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد!»

طه: 37 و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم...

طه: 38 آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم...

طه: 39 که: «او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل افکند؛ و دشمن من و دشمن او، آن را برگرداند!»  
و من محبتی از خودم بر تو افکندم، تا در برابر دیدگان [علم] من، ساخته شوی (و پرورش یابی)!

طه: 40 در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای او خواهد بود)!» پس تو را به مادرت بازگردانیدیم، تا چشمش به تو روشن شود؛ و غمگین نگردد! و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی؛ اما ما تو را از اندوه نجات دادیم! و بارها تو را آزمودیم! پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی؛ سپس در زمان مقدر (برای فرمان رسالت) به این جا آمدی، ای موسی!

طه: 41 و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم)!

طه: 42 (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید، و در یاد من کوتاهی نکنید!

طه: 43 بسوی فرعون بروید؛ که طغیان کرده است!

طه: 44 اما بنرمی با او سخن بگویید؛ شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد!

طه: 45 (موسی و هارون) گفتند: «پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد)؛ یا طغیان کند (و نپذیرد)!»

طه: 46 فرمود: «نترسید! من با شما هستم؛ (همه چیز را) می شنوم و می بینم!»

طه: 47 به سراغ او بروید و بگویید: «ما فرستادگان پروردگار توئیم! بنی اسرائیل را با ما بفرست؛ و آنان را شکنجه و آزار مکن! ما نشانه روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم! و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند!»

طه: 48 به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی را) تکذیب کند و سرپیچی نماید!»

طه: 49 (فرعون) گفت: «پروردگار شما کیست، ای موسی؟!»

طه: 50 گفت: «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!»

طه: 51 گفت: «پس تکلیف نسلهای گذشته (که به اینها ایمان نداشتند) چه خواهد شد؟!»

طه: 52 گفت: «آگاهی مربوط به آنها، نزد پروردگرم در کتابی ثبت است؛ پروردگرم هرگز گمراه نمی شود، و فراموش نمی کند (و آنچه شایسته آنهاست به ایشان می دهد)!

طه: 53 همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد؛ و راه هایی در آن ایجاد کرد؛ و از آسمان، آبی فرستاد!» که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم.

طه: 54 هم خودتان بخورید؛ و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید! مسلماً در اینها نشانه های روشنی برای خردمندان است!

طه: 55 ما شما را از آن [زمین] آفریدیم؛ و در آن بازمی گردانیم؛ و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم!

طه: 56 ما همه آیات خود را به او نشان دادیم؛ اما او تکذیب کرد و سرباز زد!

طه: 57 گفت: «ای موسی! آیا آمده ای که با سحر خود، ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟!»

طه: 58 قطعاً ما هم سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد! هم اکنون (تاریخش را تعیین کن، و) موعدی میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو، از آن تخلف نکنیم؛ آن هم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد!»

طه: 59 گفت: «میعاد ما و شما روز زینت [روز عید] است؛ به شرط اینکه همه مردم، هنگامی که روز، بالا می آید، جمع شوند!»

طه: 60 فرعون آن مجلس را ترک گفت؛ و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد؛ و سپس همه را (در روز موعود) آورد.

طه: 61 موسی به آنان گفت: «وای بر شما! دروغ بر خدا نبندید، که شما را با عذابی نابود می سازد! و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نوامید (و شکست خورده) می شود!»

طه: 62 آنها در میان خود، در مورد ادامه راهشان به نزاع برخاستند؛ و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند.

طه: 63 گفتند: «این دو (نفر) مسلماً ساحرند! می خواهند با سحرشان شما را از سرزمینتان بیرون کنند و راه و رسم نمونه شما را از بین ببرند!

طه: 64 اکنون که چنین است، تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید، و در یک صف (به میدان مبارزه) بیاید؛ امروز رستگاری از آن کسی است که برتری خود را اثبات کند!

طه: 65 (ساحران) گفتند: «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می افکنی، یا ما کسانی باشیم که اول بیفکنیم؟!»

طه: 66 گفت: «شما اول بیفکنید!» در این هنگام طنابها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می رسید که حرکت می کند!

طه: 67 موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد (مبادا مردم همراه شوند)!

طه: 68 گفتیم: «ترس! تو مسلماً (پیروز و) برتری!

طه: 69 و آنچه را در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد!»

طه: 70 (موسی عصای خود را افکند، و آنچه را که آنها ساخته بودند بلعید.) ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: «ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم!»

طه: 71 (فرعون) گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است! به یقین دستها و پاهایتان را بطور مخالف قطع می کنم؛ و شما را از تنه های نخل به دار می آویزم؛ و خواهید دانست مجازات کدام یک از ما دردناکتر و پایدارتر است!»

طه: 72 گفتند: «سوگند به آن کسی که ما را آفریده، هرگز تو را بر دلایل روشنی که برای ما آمده، مقدم نخواهیم داشت! هر حکمی می خواهی بکن؛ تو تنها در این زندگی دنیا می توانی حکم کنی!

طه: 73 ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشاید؛ و خدا بهتر و پایدارتر است!»

طه: 74 هر کس در محضر پروردگارش خطاکار حاضر شود، آتش دوزخ برای اوست؛ در آن جا، نه می میرد و نه زندگی می کند!



طه: 75 و هر کس با ایمان نزد او آید، و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند...

طه: 76 باغهای جاویدان بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که همیشه در آن خواهند بود؛ این است پاداش کسی که خود را پاک نماید!

طه: 77 ما به موسی وحی فرستادیم که: «شبانۀ بندگانم را (از مصر) با خود ببر؛ و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا؛ که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا!»

طه: 78 (به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند؛ و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید!

طه: 79 فرعون قوم خود را گمراه ساخت؛ و هرگز هدایت نکرد!

طه: 80 ای بنی اسرائیل! ما شما را از چنگال دشمنان نجات دادیم؛ و در طرف راست کوه طور، با شما وعده گذاردیم؛ و «من» و «سلوی» بر شما نازل کردیم!

طه: 81 بخورید از روزیهای پاکیزه ای که به شما داده ایم؛ و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می کند!

طه: 82 و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم!

طه: 83 ای موسی! چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری، و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟!

طه: 84 عرض کرد: «پروردگارا! آنان در پی منند؛ و من به سوی تو شتاب کردم، تا از من خشنود شوی!»

طه: 85 فرمود: «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت!»

طه: 86 موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا مدّت جدایی من از شما به طول انجامید، یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟!»

طه: 87 گفتند: «ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم؛ بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم!» و سامری اینچنین القا کرد...

طه: 88 و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت پدید آورد؛ و (به یکدیگر) گفتند: «این خدای شما، و خدای موسی است!» و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)!

طه: 89 آیا نمی بینند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی دهد، و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آنها نیست؟!!

طه: 90 و پیش از آن، هارون به آنها گفته بود: «ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته اید! پروردگار شما خداوند رحمان است! پس، از من پیروی کنید، و فرمانم را اطاعت نمایید!»

طه: 91 ولی آنها گفتند: «ما همچنان گرد آن می گردیم (و به پرستش گوساله ادامه می دهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد!»

طه: 92 (موسی) گفت: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند...»

طه: 93 از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟!!

طه: 94 (هارون) گفت: «ای فرزند مادرم! [ای برادر!] ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا به کار نبستی!»

طه: 95 (موسی رو به سامری کرد و) گفت: «تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟!!»

طه: 96 گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند؛ من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم، و اینچنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!»

طه: 97 (موسی) گفت: «برو، که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) بگوئی «با من تماس نگیر!» و تو میعادى (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی! و بین ما آن را نخست می سوزانیم؛ سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم!

طه: 98 معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست؛ و علم او همه چیز را فرا گرفته است! طالبین اطلاع بیشتر به خود قرآن مجید مراجعه نمایند.

مردم دنیا در موارد مختلف و با شرایط گوناگون، از هر قبیله و نژادی، معمولاً به دو دسته تقسیم می‌شوند، 1 - دوست و خیر خواه، 2 - دشمن و بد خواه.

قوم یهود هم نسبت به مسلمانها، از این مسئله مستثنی نبودند و نیستند.

1 - گروهی مورد تمجید و ستایش قرار داده شده اند.

2 - گروهی مورد مذمت و دشمن‌ترین مردم معرفی گردیده اند.

بنابراین قرآن کریم و متون دینی یک جانبه در مورد یهود قضاوت نکرده و همه آنها را دشمن معرفی ننموده است.

روی این اصل خداوند هیچ‌گاه عموم یهودیان را به طور کلی مذمت نکرده و دشمن اسلام نخوانده است بلکه به طور منصفانه یهودیان را به دو دسته تفکیک کرده است:

1 - دسته ای کسانی هستند که قرآن از آنها تمجید و ستایش نموده است.

خداوند در مورد آنها می‌فرماید: (آل عمران، آیه 199). «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ . همانا برخی از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و کتاب آسمانی شما و هم کتاب آسمانی خودشان ایمان آوردند در حالتی که مطیع امر خدا بوده و آیا خدا را به بهائی اندک نمی‌فروشد آنها را نزد خداوند پاداش نیکو است و البته خدا حساب خلق را سریع و آسان خواهد کرد. اهل کتاب در این آیه شامل یهودی‌ها نیز می‌شود.

مانند اکثریت کلیمیان ایران و خاخامهای محقق و دانشمند.

همچنین قرآن کریم در آیه 113 سوره آل عمران که در مورد قوم یهود نازل شده است، می‌فرماید: «لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْتَجِدُّونَ؛ همه اهل کتاب یکسان نیستند. طایفه ای از آنها در دل شب به تلاوت آیات خدا و طاعت حق مشغولند.

2 - دسته دیگر که در پی گمراهی توطئه‌گری علیه مسلمانان هستند و

خورد کردن آنها هستند مانند صهیونیسم و تدروها.

خداوند در قرآن کریم راجع به اهل کتاب که شامل یهود و نصاری می شود به ویژه در آیه 69 سوره آل عمران که بیشتر ناظر به قوم یهود است می فرماید: **وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضَيِّهُمُ لُونَكُمْ**؛ طایفه و گروهی از اهل کتاب (که شامل یهودیان هم می شود) دوست دارند که شما را گمراه کنند. (آل عمران، آیه 69)

اما آنچه که در قرآن کریم سوره مبارکه مائده آیه 82 درباره یهود وارد شده است که: **لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...** هر آینه یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مسلمانان خواهی یافت.

اولاً: تنها یهودیان نیستند که دشمن ترین مردم نسبت به مسلمانان معرفی شده اند بلکه مشرکین هم در کنار آنها ذکر شده اند.

ثانیاً: تمام یهودیان با یکدیگر مساوی نیستند، هرکس از برداشتها و اجتهادهای خود، پشتیبانی و تبعیت می کنند، گروهی، از بررسی و پژوهشهای خود، استفاده کرده، به آن معتقد هستند و گروه دیگر روی دنده لج ایستاده، هیچکس یا گروهی را، قبول ندارند و می گویند: فقط حق با ماست و راه ما صحیح و درست است و با این عقیده از تشخیص خود، دست بردار نبوده و دشمنی می کنند.

پس، یهودیان هم دو گروهند، یکی با تشخیص منصفانه خود، با پیروان سایر ادیان از جمله مسلمانها، با در دوستی و نرمش، زندگی می کنند، دومی با لج و لجبازی و خود برتر بینی، خشونت و کینه توزی ایجاد کرده و هیچکس را جز خود، قبول ندارند.

### 3 - در قرآن کریم بیشترین نام از انبیاء حضرت موسی علیه السلام است

نام این پیامبر خدا 136 بار در قرآن آمده است. اما می دانید چرا نام حضرت موسی علیه السلام این قدر در قرآن تکرار شده است؟ زیرا زندگی آن پیامبر خدا و سرگذشت قوم آن حضرت یعنی مردم یهود درس های بسیار آموزنده ای برای سایر اقوام دارد. خداوند در سوره های مختلفی از آنها یاد کرده و اشتباه های آنان را بیان نموده، تا ما به مشکلات آنها گرفتار نشویم و خطاهای آنها را تکرار نکنیم.

معنای نام حضرت موسی:

این کلمه معرب «موشه» (از آب کشیده شده) در زبان عبری است. وی از پیامبران الوالعزم و صاحب شریعت و کتاب آسمانی است و نام کتاب وی تورات میباشد. او فاتح و منجی قوم بنی اسرائیل از شرّ و ظلم فرعون و فرعونیان است و به پیروان وی یهودی میگویند. داستان زندگی موسی و بنی اسرائیل در سوره ها و آیه های متعددی آمده است، مانند سوره بقره، اعراف، طه، قصص، شعراء و... موسی بین قرن 13-15 قبل از میلاد به دنیا آمد، نام پدرش عمران و نام مادرش یوکابد است. وقایع زندگی موسی بیش از سایر پیامبران در قرآن آمده است.

نام هارون چندبار:

این کلمه عبری و به معنای محبوب است و غیر منصرف میباشد. وی برادر موسی علیه السلام است و در کنار او بود و موسی علیه السلام از خدا خواست که او را وزیرش قرار دهد و خدا درخواست او را اجابت کرد و او را در نبوت شریک موسی علیه السلام قرار داد، از این روی هر دو با هم به سوی فرعون رفتند. کلمه هارون 20 بار در قرآن کریم در خلال سرگذشت موسی ذکر شده است.

در آیین یهود: اگر چه اعتقاد به قیامت و بهشت و جهنم در ادیان ابراهیمی از ضرورت برخوردار است، لیکن برخی از فرقه های یهود در معاد و فراگیر بودن آن انکار و تردید کرده اند. فرقه صدوقیان آن را انکار می نمایند، دیگران در فراگیر بودن آن تردید روا می دارند و می گویند: بیسوادان و آنانی که از تورات بهره ای ندارند، بار دیگر زنده نخواهند شد. نیز گفته اند: آنان که خارج از ارض مقدس فلسطین مدفونند، بهره ای از قیامت نخواهند داشت. دیگران گفته اند: خداوند پیش از قیامت در زیر زمین نقبی می زند و اجساد آنان را به ارض موعود می آورد و در آن جا زنده می شوند.

از جمله اعتقاد آنان در مورد معاد و بهشت و جهنم:

هر که با هر کفنی که دفن شده است، در فردای قیامت با همان کفن محشور می شود.

ص: 124

همه حتی آنانی که در دنیا از نقایص جسمانی برخوردارند، در قیامت کامل محشور می شوند.

لذت دنیا، مانع لذت بهشت و رنج دنیا، موجب وصول به بهشت است.

در قیامت الیاس پیامبر مأمور برپایی قیامت است.

بهشت جای لذت های مادی نیست.

در قیامت خدا و بزرگان بنی اسرائیل داوری می کنند.

معاد هم جسمانی است و هم روحانی، لیکن تنها روح کیفر می بیند.

نیکوکاران در بهشت مخلدند و بدکاران از جهنم رهایی می یابند، جز برخی که مرتکب گناهان خاصی مانند زنا یا محصنه شده باشند. برخی گفته اند: این ها هم در جهنم جاودان نیستند، بلکه پس از دوازده ماه به موجودی دیگر تبدیل می شوند.

بهشت هفت طبقه دارد و هر چه بالا رود، برای آنانی که کارهای خوبشان بیشتر است.

جهنم هفت طبقه دارد و هر چه پایین تر برود، جای افراد بدتر است.

ختنه نشده وارد بهشت نمی شود و ختنه شده وارد جهنم نخواهد شد، مگر کسی که خیلی بد باشد.

آتش جهنم بر دانشمندان تورات اثر نمی کند.

همه در فردای قیامت محکوم می شوند، جز قوم یهود.

روز شنبه جهنمیان استراحت می کنند و عذاب نمی بینند.

در مسیحیت: عقیده این ها عقیده قوم یهود است، جز این که: مسیحیان به زندگانی روحانی در قیامت معتقدند، نه جسمانی.

پس از مرگ داوری خصوصی و جزئی در مورد اعمال بشر به عمل می آید و داوری کلی و نهایی در قیامت است.

کلیسای کاتولیک می گوید: کسانی که پس از قیامت در برزخ تصیفه شوند، به بهشت می روند و بهشت دریافت محضرت خداوند است. کسانی که شایسته این پاداش نیستند، به دوزخ می روند.

کلیساهای اصلاحی (پروتستان) نیز این عقیده را دارند، جز دوره برزخ را.

مسیحیان شرط ورود به بهشت را مختون (ختنه شدن) نمی دانند.

#### 4 - پیش گوئی قرآن درباره یهود

قرآن در آیات 111 و 112 سوره آل عمران سخن از اهل کتاب بخصوص یهود به میان آورده و در رابطه با آنها چند پیش گویی را بیان می کند از جمله:

1. آنها (اهل کتاب، مخصوصاً یهود) هرگز نمی توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أذى سوره آل عمران، آیه 111.

با توجه به این که نیروی اهل کتاب مخصوصاً یهود قوی بود و مسلمین از نظر ظاهر در ضعف بودند این پیشگویی برای زمان آینده آن هم به صورت قاطع جز از طریق وحی ممکن نیست.

2. و اگر با شما پیکار کنند، به شما پشت خواهند کرد (و شکست می خورند سپس یاری نخواهند شد)؛ «وَإِنْ يقاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَذْيَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ» (2).

سوره آل عمران، آیه 111.

این پیش بینی که سرنوشت یهود و سایر اهل کتاب در هر جنگی که بین یاران پیامبر صلی الله علیه وآله و آنها صورت گیرد شکست خواهد بود، نیز چیزی نبود که از طریق عادی میسر باشد.

3. آنها (یهود) هرگز روی پای خود نخواهند ایستاد هر جا یافت شوند مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، و تجدید نظر در روش ناپسند خود، یا با ارتباط به مردم و وابستگی به این و آن ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ (سوره آل عمران، آیه 112).

چنانکه در تاریخ اسلام آمده این سه وعده و بشارت آسمانی در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله تحقق یافت؛ مخصوصاً یهود حجاز اعم از بنی قریظه، بنی نضیر، بنی قینقاع، یهود خیبر و بنی المصطلق پس از تحریکات فراوان بر ضد اسلام و حرکات ایدایی سرانجام همگی شکست خورده و متواری شدند. گر چه در آیات فوق تصریح به نام یهود نشده اما با قراینی که در این آیه و آیات مشابه آن مانند آیه 61 سوره بقره که تصریح به نام یهود در آن شده استفاده می شود که این دو آیه ناظر به

یهود است و مخصوصاً در آیه اخیر می فرماید: تنها در دو صورت است که آنها می توانند مهر ذلت را از پیشانی خود پاک کنند: نخست بازگشت به سوی خدا و ترک عصیان و گناه و فساد در روی زمین: «إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ» و دیگر وابستگی به مردم و اتکای به دیگران: «وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ».

این آیه همان مطلبی است که تا به امروز نیز در زندگی یهود دیده می شود و تاریخ آنها یا حاکی از درگیری و آوارگی و ذلت است و یا وابستگی به قدرت های دیگر و ابزار اجرای مقاصد سوء آنان شدن در عصر اخیر در دوران نازی ها شکل اول دیده می شود و امروز شکل دوم.

از کتاب: پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1386 ه. ش، ج 8، ص 303. تاریخ انتشار: «1392/01/18».

گروهی از قوم یهود از دشمنان دیرینه اسلام به شمار می رود و با رسول گرامی اسلام به جنگ برخاستند و با مشرکان و کفار قریش دست به توطئه های مختلفی زدند. اکنون نیز که قرنهای رسالت پیامبر خاتم می گذرد، اسرائیل یکی از دشمنان سر سخت دنیای اسلام است. صهیونیسم که همان یهودیان افراطی هستند، اکنون کشور فلسطین را اشغال کرده اند و با کمک قدرتهای بزرگ و از جمله آمریکا با مسلمانان به جنگ برخاسته اند و روز قدس در واقع یادآور دشمنی دیرینه یهود با اسلام و مسلمانان است.

## 5 - گفتارهایی از یهود و نصارا

در قرآن کریم و همچنین در تاریخ یهود آمده است که این قوم، به چند چیز ادعا داشتند و آنها را به خود اختصاص می دهند.

1 - مائده: 64 وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ . و یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته است!، دستهایشان بسته باد و بخاطر این



سخن از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد، و این آیات که بر تراز طرف پروردگارت نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید، و در میان آنها عداوت و دشمنی تا روز قیامت افکنندیم، و هر زمان آتش جنگی افروختند آنرا خداوند خاموش ساخت و برای فساد در زمین تلاش می کنند و خداوند مفسدان را دوست ندارد.

در این آیه یکی از مصداقهای روشن سخنان ناروا و گفتار گناه آلود یهود آمده است، توضیح اینکه: تاریخ نشان میدهد که یهود زمانی در اوج قدرت میزیستند، و بر قسمت مهمی از دنیای آباد آن زمان حکومت داشتند، که زمان داود و سلیمان بن داود را به عنوان نمونه می توان یادآور شد، و در اعصار بعد نیز، قدرت آنها با نوسانهائی ادامه داشت، ولی با ظهور اسلام مخصوصا در محیط حجاز ستاره قدرت آنها افول کرد مبارزه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهود بنی النضیر و بنی قریظه و یهود خیبر موجب نهایت تضعیف آنها گردید، در این موقع بعضی از آنها با در نظر گرفتن قدرت و عظمت پیشین از روی استهزاء گفتند: دست خدا به زنجیر بسته شده و به ما بخششی نمی کند.

گوینده این سخن طبق نقل بعضی از مفسران فنحاس بن عاذورا رئیس بنی قینقاع یا نباش بن قیس طبق نقل بعضی دیگر بوده است.

و از آنجا که بقیه نیز به گفتار او راضی بودند، قرآن این سخن را به همه آنها نسبت داده، می گوید: یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته شده! (قالت الیهود ید الله مغلوله) از بسیاری از روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده استفاده می شود که این آیه اشاره به اعتقادی است که یهود در باره مساله قضا و قدر و سرنوشت و تقویض داشتند و معتقد بودند که در آغاز خلقت خداوند همه چیز را معین کرده و آنچه باید انجام بگیرد، انجام گرفته است و حتی خود او هم عملا نمی تواند تغییری در آن ایجاد کند! البته ذیل آیه (بل یداه مبسوطان) بطوری که خواهد آمد همان معنی اول را تایید می کند ولی معنی دوم نیز می تواند با معنی اول در یک مسیر قرار گیرد، زیرا هنگامیکه زندگی یهود بهم خورد و ستاره اقبالشان غروب کرد معتقد بودند این یک سرنوشت است و سرنوشت را نمی توان تغییر داد، زیرا از آغاز همه این سرنوشتها تعیین شده و عملا دست خدا بسته است!! خداوند در پاسخ آنها

نخست به عنوان نکوهش و مذمت از این عقیده ناروا می گوید: دست آنها در زنجیر باد، و به خاطر این سخن ناروا از رحمت خدا بدور گردند. (غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا) سپس برای ابطال این عقیده ناروا می گوید: هر دو دست خدا گشاده است، و هر گونه بخواهد و بهر کس بخواهد می بخشد.

(بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُوقُ كَيْفَ يَشَاءُ) نه اجباری در کار او هست، نه محکوم جبر عوامل طبیعی و جبر تاریخ می باشد، بلکه اراده او بالاتر از هر چیز و نافذ در همه چیز است

قابل توجه اینکه یهود ید را به عنوان مفرد آورده بودند، اما خداوند در پاسخ آنها ید را به صورت تثنیه می آورد و می گوید: دو دست خدا گشاده است و این علاوه بر تاکید مطلب کنایه لطیفی از نهایت جود و بخشش خدا است، زیرا کسانی که زیاد سخاوتمند باشند، با هر دو دست می بخشند، به علاوه ذکر دو دست کنایه از قدرت کامل و شاید اشاره ای به نعمتهای مادی و معنوی، یا دنیوی و اخروی نیز بوده باشد.

بعد می گوید: حتی این آیات که پرده از روی گفتار و عقائد آنان بر می دارد به جای اینکه اثر مثبت در آنها بگذارد و از راه غلط باز گردند، بسیاری از آنها را روی دنده لجاجت می افکند و طغیان و کفر آنها بیشتر می شود.

(وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا) اما در مقابل این گفته ها و اعتقادات ناروا و لجاجت و یکدندگی در طریق طغیان و کفر، خداوند مجازات سنگینی در این جهان برای آنها قائل شده و آن این است که عداوت و دشمنی در میان آنها تا دامنه قیامت افکنده است. (وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

در اینکه منظور از این عداوت و بغض چیست در میان مفسران گفتگو است، ولی اگر ما از وضع استثنائی و ناپایدار کنونی یهود صرف نظر کنیم و تاریخچه زندگی پراکنده و توأم با دربدری آنها را در نظر بگیریم خواهیم دید که یک عامل مهم برای این وضع خاص تاریخی عدم وجود اتحاد و صمیمیت در میان آنها در سطح جهانی بوده است، زیرا اگر اتحاد و صمیمیتی در میان آنها وجود می داشت در طول تاریخ این همه شاهد پراکندگی و بدبختی و در بدری نبودند.

و در قسمت اخیر آیه اشاره به کوششها و تلاشهای یهود برای برافروختن آتش جنگها و لطف خدا در مورد رهائی مسلمانان از این آتشیهای نابود کننده کرده،

می فرماید: هر زمان آتشی برای جنگ افروختند، خداوند آنرا خاموش ساخت و شما را از آن حفظ کرد. (كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ).

و این در حقیقت یکی از نکات اعجاز آمیز زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا یهودیان از تمام مردم حجاز نیرومندتر، و به مسائل جنگی آشناتر، و دارای محکمترین قلعه ها و سنگرها بودند، علاوه بر این قدرت مالی فراوانی داشتند که در پیکارها به آنها کمک می کرد، تا آنجا که قریش برای جلب کمک آنها کوشش می کردند و اوس و خزرج هر کدام سعی داشتند که پیمان دوستی و همکاری نظامی با آنها ببندند، ولی با اینهمه، چنان طومار قدرت آنها در هم پیچیده شد که بهیچوجه قابل پیش بینی نبود، یهود بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع تحت شرایط خاصی مجبور به جلای وطن شدند، و ساکنان قلعه های خیبر و سرزمین فدک تسلیم گردیدند، و حتی یهودیانی که در پاره ای از بیابانهای حجاز سکونت داشتند، آنها نیز در برابر عظمت اسلام زانو زدند نه تنها نتوانستند مشرکان را یاری دهند بلکه خودشان نیز از صحنه مبارزه کنار رفتند.

قرآن اضافه می کند: آنها برای پاشیدن بذر فساد در روی زمین تلاش و کوشش پی گیر و مداومی دارند. (وَيَسَّ عَوْنًا فِي الْأَرْضِ فَسَادًا) در حالی که خداوند مفسدان را دوست نمی دارد. (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ)

بنا بر این قرآن هیچگاه به آنها از نظر نژادی ایراد ندارد، بلکه مقیاس انتقادات قرآن و الگوی سرزنشهای آن اعمالی است که از هر کس و هر جمعیتی صادر می شود و در آیات بعد خواهیم دید که با اینهمه، قرآن راه بازگشت را بروی آنها باز گذاشته است. تفسیر نمونه ج: 4 ص: 449 بعد.

در آیات قرآن بارها باین گونه ادعاهای آنان اشاره شده است،

2 - آیه 111 سوره بقره وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا - مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ آنها گفتند: «هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.» این آرزوی آنهاست! بگو: «اگر راست می گوید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!»

ادعای آنها را در باره اینکه غیر از آنان کسی داخل بهشت نمیشود و بهشت مخصوص یهود و نصاری است بیان کرده و ابطال می نماید

3 - بقره 80 وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ  
گفتند: «هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید.» بگو: «آیا پیمانی از خدا گرفته اید؟! - و خداوند هرگز از پیمانش تخلف  
نمی‌ورزد - یا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟! ادعای یهود را دایر بر اینکه آتش دوزخ جز ایام معدودی به آنان نمی‌رسد  
ذکر نموده و آنها را سرزنش می‌کند

4 - مائده: 18 وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ  
مَنْ يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ يَهُودُ وَنَصَارَى می‌گفتند ما فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم،  
بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند؟، بلکه شما انسانی هستید از مخلوقات او، هر کس را بخواهد (و شایسته بیند) می  
بخشد، و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)

مجازات می‌کند، و حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است از آن او است و بازگشت همه موجودات به سوی اوست.

و در آیه فوق به ادعای موهوم فرزندی خدا و دوستی خاص او اشاره شده است شک نیست که آنها خود را حقیقتاً فرزند خدا نمیدانستند  
تنها مسیحیان، عیسی را فرزند حقیقی خدا میدانند و به آن تصریح میکنند.

ولی منظورشان از انتخاب این نام و عنوان برای خود این بوده که بگویند رابطه خاصی با خدا دارند و گویا هر کس در نژاد آنها و یا جزء  
جمعیت آنها میشد بدون اینکه انجام اعمال صالحی داده باشد، خود به خود، از دوستان و گروه فرزندان خدا می‌شد!

اما میدانیم که قرآن با تمام این امتیازات موهوم مبارزه میکند و امتیاز هر انسانی را تنها در ایمان و عمل صالح و پرهیزکاری او می‌شمرد، لذا  
در آیه فوق برای ابطال این ادعا چنین میگوید: بگو پس چرا شما را در مقابل گناهانتان مجازات میکند؟

(قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ).

یعنی شما خودتان اعتراف دارید که لااقل مدتی کوتاه مجازات خواهید شد، این مجازات گناهکاران نشانه آن است که شما ادعای ارتباط  
فوق العاده با خدا

میکنید تا آنجا که خود را دوستان بلکه فرزندان خدا می شمارید، این ادعائی بی اساس است.

بعلاوه تاریخ شما نشان میدهد که گرفتار یک سلسله مجازاتها و کیفرهای الهی در همین دنیا نیز شده اید و این دلیل دیگری بر بطلان ادعای شما است.

سپس برای تاکید مطلب اضافه میکند: شما بشری هستید از مخلوقات خدا، همانند سایر انسانها (بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ).

و این یک قانون عمومی است که خدا هر که را بخواهد (و شایسته ببیند) می بخشد و هر که را بخواهد (و مستحق ببیند) کیفر میدهد.

(يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ).

از این گذشته همه مخلوق خدا هستند و بنده و مملوک او، بنابراین نام فرزند خدا بر کسی گذاشتن منطقی نیست. (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا).

و سرانجام هم تمام مخلوقات بسوی او باز میگردند (وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

در اینجا سؤالی پیش می آید که در کجا یهود و نصاری دعوی فرزندى خدا کردند (هر چند فرزند در اینجا بمعنی مجازى باشد نه معنی حقیقی).

در پاسخ این سؤال باید توجه داشت که در اناجیل کنونی این تعبیر مکرر دیده میشود از جمله در انجیل یوحنا باب 8 جمله 41 به بعد از زبان عیسی خطاب به یهود میخوانیم: شما کارهای پدر خود را میکنید (یهودیان) به او گفتند: ما از زنا متولد نشده ایم یک پدر داریم که خدا است!، عیسی ایشان را گفت که اگر خدا پدر شما می بود مرا دوست میداشتید در روایات اسلامی نیز در حدیثی از ابن عباس میخوانیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جمعی از یهود را بدین اسلام دعوت کرد و آنها را از مجازات خدا بیم داد گفتند: چگونه ما را از کیفر خدا میترسانی در حالی که ما فرزندان خدا و دوستهای او هستیم!.

در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه مورد بحث، نیز حدیثی شبیه حدیث فوق نقل شده که جمعی از یهود در برابر تهدید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مجازات الهی گفتند: ما را تهدید مکن زیرا ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم، اگر خشم

بر ما کند همانند خشمی است که انسان نسبت به فرزند خود دارد یعنی بزودی این خشم فرو می نشیند!، تفسیر نمونه ج: 4 ص: 328 ببعدها با تغییرات.

البته هر یک از آیات فوق تفسیر و توضیح زیاد دارد برای رعایت اختصار صرف نظر می شود. در ادامه به مطالب ذیل توجه نمائید.

## 6 - عقاید و باورهای گروهی از یهود

1 - دشمنی با مؤمنین:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛ مائده/ 82

به طور مسلم (ای پیامبر) دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت.

2 - اذیت و آزار مؤمنین:

لَتَبْلُغَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسَدَّ مَعَنَ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ آل عمران/ 186

به یقین (همه شما) در اموال و جانهای خود، آزمایش می شوید و از کسانی (یهودیان) که پیش از شما به آنها کتاب (آسمانی) داده شده است و (همچنین) از

مشرکان، سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید (شایسته تر است؛ زیرا) این از کارهای مهم و قابل اطمینان است.

3 - خودخواهی این گروه از یهود

در طول تاریخ یهودیان خود را تافته ای جدا بافته می دانسته اند و همیشه این تصور را داشته که بنده ممتاز خداوند فقط آنها هستند؛ حتی چنین ادعا دارند که ما پسران خدا هستیم و یا می گویند که ما دوستان خاص پروردگار می باشیم؛ چنان که قرآن کریم از زبان آنان نقل می کند: وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ مائده / 18.

ص: 133

و یهودیان و ترسایان (مسیحی ها) گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم! و گرچه منظورشان فرزندان مجازی باشد. همچنین در «تلمود» آمده است: «آنان (یهودیان) به این اصل اساس معتقد بودند که اسرائیل قوم برگزیده الهی است، البته این عقیده کتاب مقدس است که در ادبیات و تفسیرهای دانشمندان یهود به حدّ اعلی گسترش یافته است. تلمود مکرر این مطلب را گوشزد می کند که میان خدا و یهود رابطه ای صمیمی و ناگسستی وجود دارد. (تلمود، ص 79.

به همین جهت در میان یهودیان نوعی خودخواهی و خودپسندی که از اوصاف زشت می باشد، رایج است. (ر. ک. تلمود ص 79.

4. عقیده یهود درباره خداوند:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ؛ مانده/ 64.

و یهود گفتند: «دست خدا) با زنجیر (بسته است)». دستهایشان بسته باد! بلکه هر دو دست) قدرت (او، گشاده است.

5 - طغیان و سرکشی یهود:

وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَتَّعَلْنَ عُلُوقًا كَبِيرًا، فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانُوا وَعْدًا مَفْعُولًا؛ اسراء 4/5

ما به بنی اسرائیل در کتاب) تورات (اعلام کردیم که دوبار در زمین فساد خواهید کرد و برتری جویی بزرگی خواهید نمود. هنگامی که نخستین وعده فرارسد، گروهی از بندگان پیکار جوی خود را بر ضد شما بر می انگیزیم) تا شما را سخت در هم کوبند، حتی برای به دست آوردن مجرمان (خانه ها را جست و جو می کنند و این وعده ای است قطعی.

ص: 134

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً؛ بقره/ 74

سپس دلهای شما) خطاب به یهود (بعد از واقعه سخت شد، همانند سنگ یا سخت تر.

و سوره زمر، آیه 22).

بر پایه شواهد و قرائن فراوان، یهود در طول تاریخ از سنگ دل ترین ملت ها بوده و هست؛ چنان که اگر زمانی بر منطقه ای حاکم می شدند با بی رحمانه ترین شیوه دست به کشتار می زدند. شاید آنان این طور جنگیدن و خونریزی را از تورات تحریف شده گرفته باشند که در اسفار مختلف از آن سخن به میان آورده است از جمله... هیچ کسی را زنده نگذارید و به کسی رحم نکنید. پیر و جوان دختر و زن و بچه همه را از بین ببرید. (ر. ک. کتاب مقدس، سفر حزقیال، 6-5:9).

و در سفر اشعیا نبی این گونه آمده است هر که گیر بیفتد با شمشیر یا نیزه کشته خواهد شد. اطفال کوچک در برابر چشمان والدینشان به زمین کوبیده خواهند شد.

خانه هایشان غارت و زنان بی عصمت خواهند گردید. (سفر اشعیا نبی، 16-10:13).

این بینش و نگرش را خداوند چنین در قرآن به نقد می کشد: چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مرزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید؛ سپس شما به این پیمان اقرار کردید و خود گواهد؛ ولی باز همین شما هستید که یک دیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یک دیگر کمک می کنید؛ و اگر به اسارت پیش شما آیند به دادن فدیة آنان را آزاد کنید؛ با آن که نه تنها کشتن بلکه بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره ای از کتاب تورات ایمان می آورید و به پاره ای دیگر کفر می ورزید. (بقره/ 84 و 85).



وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ؛ بقره/ 55.

و (نیز به یاد آور) هنگامی را که گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکار ببینیم. پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می کردید.

8 - کفران نعمت:

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا؛ بقره/ 61

و (نیز ای یهود! به خاطر آورید (زمانی را که گفتید:)) ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم. از خدای خود بنخواه که از آنچه زمین می رویاند؛ از سبزیجات، خیار، سیر، عدس و پیازش برای ما فراهم سازد.

9 - کشتار انبیا:

وَصُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ؛ بقره/ 61

و مهر ذلت و نیاز بر پیشانی آنها زده شد و باز گرفتار خشم خدایی شدند؛ چون آنان بایات الهی، کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

10 - انداختن نارساییها و مشکلات به گردن رهبری:

وَإِنْ نُصِيبُهمُ سَيِّئَةً يَطِّيرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ؛ اعراف/ 131

وقتی که بدی (به آنها می رسید، می گفتند: «از سوی موسی و کسان اوست».

## 11 - فراموش کردن خدمات دیگران:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبُّونَ آبْنَاءَكُمْ وَيَسَّ تَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ؛ إبراهيم/6

(و) به خاطر بیاورید (هنگامی را که موسی به قومش گفت: نعمت خدا بر خود را به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از) چنگال (آل فرعون رهایی بخشید. همانا شما را به بدترین وجهی عذاب می کردند، پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را) برای خدمتکاری (زنده نگه می داشتند و در این، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود.

## 12 - اذیت و آزار پیشوا و رهبری:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ؛ صف/5

(و) به یاد آورید (هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا آزار می دهید، با اینکه می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟!

## 13 - عهد شکنی:

فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً؛ مائده/13

(بنی اسرائیل را (به خاطر پیمان شکنی، از رحمت خویش دور ساختیم و دلهای آنان را سخت و سنگین نمودیم.

## 14 - تحریف کلام خداوند:

ص: 137

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ؛ مائده/ 13

سخنان) خدا (را از مواضعش تحریف می کنند.

## 7 - کارشکنیها و فعالیتهای تخریبی علیه مسلمانان

1 - تفرقه افکنی بین مؤمنین:

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ توبه/ 107

(گروه دیگر از آنها (کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن) به مسلمانان (و) تقویت (کفر، و تفرقه افکنی میان مؤمنان.

2 - پناه دادن به عناصر ضد الهی:

وَ إِصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ؛ توبه/ 107

(و) مسجد ضرار (کمین گاهی بود برای کسی که از پیش، با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود.

3 - آواره کردن شهروندان:

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ؛ منافقون/ 8

می گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند».

4 - سیاست محاصره اقتصادی:

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا؛ منافقون/ 7

آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند».

ص: 138

5 - عدم خرسندی از مسلمانان مگر با پیروی از یهود:

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ؛ بقره/ 120

هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، تا به طور کامل، تسلیم خواسته های آنها شوی و (از آیین) تحریف یافته آنان، پیروی کنی. بگو (ای پیامبر): هدایت الهی، تنها هدایت است.

صفات و ویژگی های دیگر که از آیات قرآن استفاده می شود از قبیل

6 - ثروت پرستی و مال اندوزی

قرآن کریم حقیقت حال یهود و شدت علاقه آنان را به زندگی مادی دنیا، این گونه توصیف می کند: وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَزَّحٍ حِجْهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ بقره / 96.

آنان را حریص ترین مردم حتی حریص تر از مشرکان بر زندگی) این دنیا و اندوختن ثروت (خواهی یافت (تا آن جایی) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود. در حالی که این عمر طولانی او را از کیفر و عذاب (الهی) باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بیناست.

7 - رباخواری

ربا یکی از محرمات الهی است، که انسان های حریص به دنیا گرفتار آن هستند.

با این که در شریعت موسی و عیسی (علیه السلام) ربا منع شده بود، باز هم یهودیان به آن عمل کرده و اموال خود را به این وسیله آلوده می کردند. قرآن کیفر این رفتار ناپسند ایشان را عذاب دنیوی و اخروی دانسته و می فرماید: فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا وَأَخَذَهُمُ الرَّبُّوا وَقَدْ نُهِوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ نساء / 160 - 161.

ص: 139

(پس به سزای ستمی که از یهودیان سرزد و به سبب آن که) مردم را (بسیار از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه ای را که به آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم و به سبب) ربا گرفتنشان با آن که از آن نهی شده بودند و به ناروا مال مردم خوردنشان و ما برای کافران آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم.»

#### 8 - لجاجت یهود

لجاجت و سرسختی بنی اسرائیل به اندازه ای بود که حتی از گفتن جمله قُولُوا حِطَّةً...؛ بقره / 58.

بگوئید خداوندا گناهان ما را بریز؛ امتناع ورزیدند و به جای آن کلمه نامناسبی به طور استهزاء گفتند.

برای همین قرآن کریم می فرماید: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ . (بقره / 59).

اما کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به سخن دیگری غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند.

در مجمع البیان در ذیل همین آیه نقل شده است؛ گروهی از بنی اسرائیل به جای کلمه «حطه» (به معنی) ریزش گناهان (راغب: ص 122).

از روی مسخره گفتند «حنطه» یعنی گندم. (الطبرسی: ج 1، ص 118).

خداوند متعال هم به سبب این گونه لجاجت ها آنها را به عذاب دردناک خویش گرفتار نمود. البته لجاجت و بهانه جویی های بنی اسرائیل فراوان است که بخشی از آن در سوره بقره آمده است.

#### 9 - پیمان شکنی یهود

یهود از جمله اقوامی است که به پیمان شکنی معروف می باشد. قرآن کریم در

آیات متعددی از نقض پیمان یهودیان سخن به میان آورده است. که بررسی همه موارد رساله جداگانه ای می طلبد به همین جهت به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم.

یکی از موارد مهم نقض پیمان یهودیان نقض پیمان دوازده دستور الهی بود که خداوند در دو آیه به بیان آن پرداخته و می فرماید: وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تَخْرُجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ بقره / 84-83.

؛ و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان احسان کنید، و با مردم (به زبان) خوش سخن بگوئید، و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید؛ آنگاه جز اندکی از شما، (همگی) به حالت اعراض روی برتافتید؛ و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که:

خون همدیگر را مریزید، و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، سپس (به این پیمان) اقرار کردید و خود گواهید.

چنان که ملاحظه گردید ده پیمان از فرمان های الهی در این دو آیه آمده است و با آن که یهودیان بر آن اقرار کرده بودند ولی متأسفانه همه آنها را مورد نقض قرار دادند.

افزون بر این، در سوره مائده، سخن از نقض دو پیمان دیگر نیز آمده است: وَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا مَّائِدَه / 12.

در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت، و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم، و خدا فرمود: من با شما هستم. اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم ایمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید، قطعاً گناهانتان را از شما می زدایم، و شما را به باغ هایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است در می آورم، پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد، در حقیقت از راه راست گمراه شده است. خداوند متعال به همین سبب آنها را از رحمت خویش دور

ساخت و دل های آنان را سخت و سنگین نمود که موجب فراموشی نعمتهای الهی گردید. (مانده 13).

## 10 - ظلم و جنایت یهود

جنایاتی را که گروهی ملت یهود در طول تاریخ انجام داده نمی توان فراموش کرد؛ این روحیه ستمگری را شاید از تورات تحریف شده یاد گرفته اند، یعنی دانشمندان یهود هنگام نگارش تورات، قسمتی از آن را طوری بیان کرده اند که روح ستمگری و تجاوز را در میان قوم خویش رواج دهند تا بتوانند جنایات خویش را توجیه کنند.

عبدالفتاح طباره، در این زمینه چنین می گوید: جنایات یهود در سرزمین عرب به صورتی بود که بدن ها را به لرزه می انداخت و امروز نسل جدید یهود به پیروی از افکار نیاکان خود به جنایات و کشتار وحشتناک دست زده است.

هم چنین گوستاولبون چنین می نویسد: ملت یهود هیچ گاه از جنایات جدا نبوده است آنها اسیران فراوانی می گرفتند، و بدن های آنها را با اژه پاره می کردند و جلو سگ ها می ریختند و مردم شهر از کوچک و بزرگ و پیر و جوان را سر می بردند. (ر. ک. طباره، پیشین ص 111).

قرآن کریم، آنها را آدم کش و قاتل انبیاء معرفی نموده و می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ آل عمران / 21.**

کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را بناحق می کشند، و دادگستران را به قتل می رسانند، آنان را از عذابی دردناک خبر ده.

## 11 - نژادپرستی یهود

ص: 142

روح نژادپرستی یهودیان زاده همان خیال و تصور باطل خودبرتربینی آنهاست که منشأ بسیاری از انحرافات و تصوره‌های باطل از جمله نژاد پرستی گردید تا بدان حد که» گفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی به ما نخواهد رسید. (بقره / 80).

## 12 - دشمنی یهود با دیگر ملل:

چنان که اشاره شد روحیه ستمگری و تجاوز در سرشت گروهی از یهود ریشه دوانیده و موجب شده است تا آنان در تاریخ با هیچ ملتی سرسازش و صلح نداشته و همواره با دیگران در جنگ و دشمنی باشند؛ هم چنان که با انبیای خویش ناسازگاری کرده و نافرمانی از دستورهای آنان را به حد اعلا می رسانده اند. قرآن کریم در مورد این که یهودیان و مسیحیان همدیگر را قبول نمی کردند، می فرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ ؕ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ ؕ . (بقره / 113)؛ یهودیان گفتند: ترسایان (مسیحی ها) بر حق نیستند و ترسایان گفتند: یهودیان بر حق نیستند.

## 13 - خیانت یهود بعد از جنگ احد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اوایل هجرت به مدینه روزهای سختی را می گذراندند، از طرفی تعداد مسلمانان کم و از طرف دیگر فشار دشمنان اسلام بیش از حد بود. به همین جهت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای آسوده خاطر بودن از داخل مدینه با قبایل مختلف یهودیان مدینه عهدنامه هایی نوشتند که مسلمانان را آزار و اذیت نکنند. (ر. ک. المجلسی، ج 19، پیشین، ص 110-111).

با این وجود عده ای از یهودیان مدینه پس از حادثه احد به سوی مکه رفتند تا با مشرکان مکه بر ضد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم پیمان شوند. پس پیمانی را که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان داشتند شکستند. (ر. ک. الطبرسی، ج 3، پیشین، ص 92).

قرآن کریم به این مطلب چنین اشاره می کند: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا نساء - 51.



؛ آیا کسانی را که از کتاب (آسمانی) نصیبی یافته اند ندیده ای؟ که به جبت و طاغوت ایمان دارند، و درباره کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند.

#### 14 - کارشکنی های یهود در مورد اتحاد مسلمانان:

به برکت حضور مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه دو قبیله (اوس) و (خزرج) از جنگ و خونریزی دست برداشتند، و در سایه ایمان به تعالیم اسلامی مانند دو برادر در کنار هم زندگی آرام و پر نشاطی داشتند. این اتحاد و همبستگی، سخت یهودیان را متأثر کرد، تا این که روزی یکی از آنها به نام (شامس) فرصت را برای اجرای طرحی شوم و تفرقه انگیز مناسب دید، و جوانی را مأمور کرد که اتحاد آنان را به هم بزند. این جوان یهودی با بازگویی خاطرات تلخ دوران درگیری و خونریزی بین اوس و خزرج، آنان را سخت به جان هم انداخت که نزدیک بود آتش جنگ بار دیگر میان آنان شعله ور شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نقشه شوم یهودیان پرده برداشت و با پند و اندرز مسلمانان را متوجه این نقشه نمود. (ر. ک. جعفر سبحانی، ج 1، پیشین، صص 468-469).

قرآن کریم در آیاتی از سوره آل عمران به این ماجرا و کارشکنی یهود این چنین اشاره کرده می فرماید: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ آل عمران، 99-100. بگو: ای اهل کتاب چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می دارید، و آن (راه) را کج می شمارید، با آن که خود (به راستی آن) گواهید؟ و خدا از آنچه می کنید غافل نیست. ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از فرقه ای از اهل کتاب فرمان برید، شما را پس از ایمانتان به حال کفر بر می گردانند.

گویا همیشه این طور بوده که گروهی از دشمنان اسلام کارشان نفاق افکندن و تفرقه انداختن میان مسلمانان بوده است. ولی آنچه که مهم و لازم می باشد

هوشیاری مسلمانان در برابر این گونه تفرقه ها می باشد.

#### 15 - جاسوسی علیه مسلمانان:

عده ای از قوم یهود برای ضربه زدن به مکتب نو پای اسلام در مدینه دست به جاسوسی می زدند حتی به نقل مورخان، برخی از احبار یهود به ظاهر اسلام آوردند تا به مقاصدی که دارند برسند، ولی در باطن به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان نداشتند، بلکه در زمره منافقان بودند. (ر. ک، ابن هشام، ج 2، ص 175).

یهودیان جهت دست یابی به اسرار مسلمانان از چنین افرادی استفاده می کردند و اطلاعات راجع به محافل مسلمانان را در اختیار رهبران خود قرار می دادند تا تدبیرات لازم را برای مقابله با مسلمانان طراحی نمایند.

#### 16 - ایجاد بحران اقتصادی:

یکی از اقدامات دشمنان اسلام محاصره اقتصادی بوده و هست. سران یهود مدینه برای این که مسلمانان را از آیین اسلام برگردانند و یا اعتقادات آن ها را تضعیف نمایند، آنان را در بحران اقتصادی شدیدی قرار می دادند؛ به طوری که عده ای از مسلمانان به ویژه مهاجرین به سبب فقر در معرض تهدید مرگ قرار گرفتند.

حتی از دادن امانت هایی که قبل از اسلام به آنان سپرده بودند، خودداری می کردند و برای تبرئه خود به آن ها می گفتند؛ هنگامی بر ما لازم بود امانت شما را برگردانیم که شما اسلام اختیار نکرده بودید. ولی ایمان شما به اسلام، این حقوق را ابطال کرد! (ر. ک. عقیف طباره، پیشین، ص 60).

قرآن کریم به این موضوع چنین اشاره می فرماید: **وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ آل عمران / 75.**

؛ و از اهل کتاب، کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری، آن را به تو برگرداند، و از آنان کسی است که اگر او را دیناری امین شمری، آن را به تو نمی پردازد، مگر آن که دائماً بر (سر) وی به پا ایستی. این بدان سبب است که آنان) به

پندار خود (گفتند: در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست.

و بر خدا دروغ می‌بندند با این که خودشان) هم (می‌دانند. »

چنان که در جواب تقاضای فرستاده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جهت قرض گرفتن از یهودیان گفتند: خدا محتاج و فقیر است ولی ما بی نیاز هستیم (آل عمران / 181).

## 8 - دوست نداشتن یهود و نصارا!

دوست داشتن، یک مسئله قلبی است که تمام موجودات دارای روح، از آن برخوردارند.

حیوان با تمام نژادهای گوناگون و ریز و درشتش و انسان با تمام اشکال و رنگ و زبان و خورد و کلانش، از آن بهره مند است.

چیزی را که انسان آن را دوست دارد، یعنی به او علاقه مند است و راضی نمی‌شود، کوچکترین ناراحتی برای او پیش آید و یا کمترین ضرری به او متوجه شود.

و رفتار خوب و برخورد شایسته نیز، یک امر پسندیده و قابل تقدیر است.

در آیه مبارکه ذیل از دوست داشتن و تکیه گاه قرار دادن اقوام یهود و نصارا مادام که در عقیده خود باقی و پایدارند، نهی می‌نماید اما این نهی از داشتن برخورد و رفتار خوب با آنها، برای جذب و آوردن به سوی اسلام را، نهی نمی‌نماید آنگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، تا آخر عمر با آنها داشت.

مائده: 51 يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (51) فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (52) وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ آفَسُوا بِاللَّهِ جَهْدَ آيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ (53)

51 - ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را تکیه گاه خود قرار ندهید،

آنها تکیه گاه یکدیگرند و کسانی که از شما بآنها تکیه کنند از آنها هستند خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند.

52 - مشاهده می کنی افرادی را که در دل‌هایشان بیماری است در (دوستی با

(آنان بر یکدیگر پیشی می گیرند، و می گویند می ترسیم حادثه ای برای ما اتفاق بیفتد (و نیاز به کمک آنها داشته باشیم) شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از ناحیه خود (به نفع مسلمانان) پیش بیاورد و این دسته از آنچه در دل پنهان داشتند پشیمان گردند.

53 - و آنها که ایمان آورده اند می گویند آیا این (منافقان) همانها هستند که با نهایت تاکید سوگند یاد کردند که با شما هستیم؟ (چرا سرانجام کارشان به اینجا رسید (اعمالشان نابود گشت و زیانکار شدند).

بسیاری از مفسران نقل کرده اند که بعد از جنگ بدر، عباد بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت: من هم پیمانانی از یهود دارم که از نظر عدد زیاد و از نظر قدرت نیرومندند، اکنون که آنها ما را تهدید به جنگ میکنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است من از دوستی و هم پیمانی با آنان برائت می جویم، هم پیمان من تنها خدا و پیامبر او است، عبد الله بن ابی گفت: ولی من از هم پیمانی با یهود برائت نمیجویم، زیرا از حوادث مشکلی میترسم و به آنها نیازمندم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: آنچه در مورد دوستی با یهود بر عباد میترسیدم، بر تو نیز میترسم (و خطر این دوستی و هم پیمانی برای تو از او بیشتر است) (عبد الله گفت: چون چنین است من هم میپذیرم و با آنها قطع رابطه میکنم، آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از هم پیمانی با یهود و نصاری بر حذر داشت.

آیات فوق مسلمانانرا از همکاری با یهود و نصاری به شدت بر حذر میدارد، نخست میگوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصاری را تکیه گاه و هم پیمان خود قرار ندهید (یعنی ایمان به خدا ایجاب میکند که به خاطر جلب منافع مادی با آنها همکاری نکنید. یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء.

اولیاء جمع ولی از ماده ولایت بمعنی نزدیکی فوق العاده میان دو چیز است که به معنی دوستی و نیز به معنی هم پیمانی و سرپرستی آمده است

ولی با توجه به شان نزول آیه و سایر قرائنی که در دست است، منظور از آن در اینجا این نیست که مسلمانان هیچگونه رابطه تجاری و اجتماعی با یهود و مسیحیان نداشته باشند بلکه منظور این است که با آنها هم پیمان نگردند و در برابر دشمنان روی دوستی آنها تکیه نکنند.

مساله هم پیمانی در میان عرب در آن زمان رواج کامل داشت و از آن به ولاء تعبیر میشد.

جالب اینکه در اینجا روی عنوان اهل کتاب تکیه نشده بلکه به عنوان یهود و نصاری از آنها نام برده شده است، شاید اشاره به این است که آنها اگر به کتب آسمانی خود عمل میکردند هم پیمانان خوبی برای شما بودند، ولی اتحاد آنها به یکدیگر روی دستور کتابهای آسمانی نیست بلکه روی اغراض سیاسی و دسته بندی های نژادی و مانند آن است.

سپس با یک جمله کوتاه، دلیل این نهی را بیان کرده میگوید: هر یک از آن دو طایفه دوست و هم پیمان هم مسلکان خود هستند.

(بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) . یعنی تا زمانی که منافع خودشان و دوستانشان مطرح است، هرگز به شما نمی پردازند.

روی این جهت، هر کس از شما طرح دوستی و پیمان با آنها بریزد، از نظر تقسیم بندی اجتماعی و مذهبی جزء آنها محسوب خواهد شد.

(وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ) .

و شک نیست که خداوند چنین افراد ستمگری را که به خود و برادران و خواهران مسلمان خود خیانت کرده و بر دشمنانشان تکیه میکنند، هدایت نخواهد کرد. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) .

در آیه بعد اشاره به عذرتراشی هائی میکند که افراد بیمار گونه برای توجیه ارتباطهای نامشروع خود با بیگانگان، انتخاب میکنند، و میگوید: آنهایی که در دلهایشان بیماری است، اصرار دارند که آنان را تکیه گاه و هم پیمان خود انتخاب کنند، و عذرشان این است که میگویند: ما می ترسیم قدرت به دست آنها بیفتد و گرفتار شویم.

(فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ) .

قرآن در پاسخ آنها میگوید: همانطور که آنها احتمال میدهند روزی قدرت به دست یهود و نصاری بیفتد این احتمال را نیز باید بدهند که ممکن است سرانجام، خداوند مسلمانان را پیروز کند و قدرت به دست آنها بیفتد و این منافقان، از آنچه در دل خود پنهان ساختند، پشیمان گردند.

(فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ).

در حقیقت، در این آیه از دوراه به آنها پاسخ گفته شده است: نخست اینکه این گونه افکار از قلبهای بیمار بر میخیزد و از کسانی که ایمانشان متزلزل و نسبت به خدا سوء ظن دارند و گرنه یک فرد با ایمان این گونه فکر به خود راه نمیدهد، و دیگر اینکه بفرض که چنین احتمالی باشد آیا احتمال پیروزی مسلمین در کار نیست؟ بنابر آنچه ما گفتیم کلمه عسی که مفهوم آن احتمال و امید است، به همان معنی اصلی که در همه جا دارد باقی میماند، ولی مفسران معمولاً

آن را بعنوان یک وعده قطعی در اینجا از طرف خداوند به مسلمانان گرفته اند که با ظاهر کلمه عسی سازگار نیست.

منظور از جمله اوامر من عنده که بعد از کلمه فتح ذکر شده این است که ممکن است در آینده مسلمانان بر دشمنان خود یا از طریق جنگ و پیروزی غلبه کنند و یا بدون جنگ آنقدر قدرت بیابند که دشمن بدون جنگ تسلیم گردد و به عبارت دیگر کلمه فتح اشاره به پیروزیهای نظامی مسلمانان است و امر من عنده اشاره به پیروزیهای اجتماعی و اقتصادی و مانند آن میباشد.

ولی با توجه به اینکه خداوند بیان چنین احتمالی میکند و او عالم و آگاه از وضع آینده است، این آیه اشاره به پیروزیهای نظامی و اجتماعی و اقتصادی مسلمانان خواهد بود.

و در آخرین آیه به سرانجام کار منافقان اشاره کرده میگوید: در آن هنگام که فتح و پیروزی نصیب مسلمانان راستین شود، و کار منافقان بر ملا گردد مؤمنان از روی تعجب میگویند آیا این افراد منافق همانها هستند که این همه ادعا داشتند و با نهایت تاکید قسم یاد میکردند که با ما هستند، چرا سرانجام کارشان به اینجا رسید.

(وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَمْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أُقْسِمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ) و به خاطر همین نفاق، همه اعمال نیک آنها بر باد رفت زیرا از نیت پاک و خالص سرچشمه نگرفته بود، و

به همین دلیل زیانکار شدند، هم در این جهان و هم در جهان دیگر. (حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ).

در حقیقت جمله اخیر، شبیه پاسخ سؤال مقدری است، گویا کسی می‌رسد بالاخره پایان کار آنها به کجا خواهد رسید؟ در جوابشان گفته میشود، اعمالشان به کلی بر باد رفت و خسران و زیان دامنگیرشان شد.

یعنی آنها اگر اعمال نیکی هم از روی اخلاص انجام داده باشند، چون سرانجام به سوی نفاق و شرک روی آوردند، نتایج آن اعمال نیز بر باد میرود

### تکیه بر بیگانه

گرچه در شان نزول آیات فوق سخن از دو نفر یعنی عباد بن صامت و عبد الله بن ابی در میان آمده ولی جای تردید نیست که اینها فقط به عنوان دو شخص تاریخی مورد نظر نیستند، بلکه نماینده دو مکتب فکری و اجتماعی میباشند، یک مکتب میگوید از بیگانه باید برید و زمام کار خود را به دست او نداد و به کمکهای او اطمینان نکرد.

دیگری میگوید: در این دنیای پرغوغا، هر شخص و ملتی تکیه گاهی میخواید، و گاهی مصلحت ایجاب میکند که این تکیه گاه از میان بیگانگان انتخاب شود، دوستی آنها با ارزش است و روزی ثمر بخش خواهد بود.

قرآن مکتب دوم را به شدت میکوبد و مسلمانان را از این طرز تفکر با صراحت و تاکید برحذر میدارد، اما متأسفانه بعضی از مسلمانان، این فرمان بزرگ قرآن را به دست فراموشی سپردند و تکیه گاههایی از میان بیگانگان برای خود انتخاب نمودند، و تاریخ نشان میدهد که بسیاری از بدبختیهای مسلمین از همین جا سرچشمه گرفته است!

اندلس تابلو زنده ای برای این موضوع است و نشان میدهد که چگونه مسلمانان به نیروی خود در خشناترین تمدنها را در اندلس دیروز و اسپانیای امروز به وجود آوردند، اما به خاطر تکیه کردن بر بیگانه چه آسان آنرا از دست دادند.

امپراطور عظیم عثمانی که در مدت کوتاهی همانند برف در فصل تابستان به کلی آب شد، شاهد دیگری بر این مدعا است، در تاریخ معاصر نیز ضربه هائی که

مسلمانان به خاطر انحراف از این مکتب خورده اند کم نیست، اما تعجب در این است که چگونه هنوز بیدار نشده ایم! در هر حال بیگانه، بیگانه است و اگر یک روز منافع مشترکی با ما داشته باشد و در گامهای محدودی همکاری کند سرانجام در لحظات حساس نه تنها حساب خود را جدا میکند، بلکه ضربه های کاری نیز به ما میزند، امروز مسلمانان باید بیش از هر وقت به این ندای قرآن گوش دهند و جز به نیروی خود تکیه نکنند.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به قدری مراقب این موضوع بود که در جنگ احد هنگامی که سیصد نفر از یهودیان برای همکاری با مسلمانان در برابر مشرکان اعلام آمادگی کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را از نیمه راه باز گرداند و کمک آنها را نپذیرفت، در حالی که این عدد در نبرد احد میتواند نقش مؤثری داشته باشد، چرا؟ زیرا هیچ بعدی نداشت که آنها در لحظات حساس جنگ با دشمن همکاری کنند و باقیمانده ارتش اسلام را نیز از بین ببرند.

تفسیر نمونه ج: 4 ص: 408 بعد با تغییراتی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (57) وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (مائده 58)

57 - ای کسانی که ایمان آورده اید، افرادی که آئین شما را بباد استهزاء و بازی می گیرند از اهل کتاب و مشرکان، دوست و تکیه گاه خود انتخاب نکنید، و از خدا پرهیزید اگر ایمان دارید.

58 - آنها هنگامی که (اذان می گوئید و مردم را) (به نماز می خوانید آنرا به مسخره و بازی می گیرند، این بخاطر آن است که آنها جمعی هستند که درک نمی کنند.

در تفسیر مجمع البیان و ابو الفتوح رازی و فخر رازی نقل شده که دو نفر از مشرکان به نام رفاعه و سوید، اظهار اسلام کردند و سپس جزء دار و دسته منافقان شدند، بعضی از مسلمانان با این دو نفر رفت و آمد داشتند و اظهار دوستی می کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد که از این عمل پرهیزید (و در



اینجا روشن می شود که اگر در این آیه سخن از ولایت به معنی دوستی به میان آمده، - نه بمعنی سرپرستی و تصرف که در آیات قبل بود - به خاطر آن است که این آیات شان نزولی جدای از آن آیات دارد و نمی توان یکی را بر دیگری قرینه گرفت).

و در شان نزول آیه دوم که دنباله آیه اول است، نقل شده که جمعی از یهود و بعضی از نصاری صدای مؤذن را که می شنیدند و یا قیام مسلمانان را به نماز می دیدند شروع به مسخره و استهزاء می کردند، قرآن مسلمانان را از طرح دوستی با اینگونه افراد بر حذر داشت.

در این آیه بار دیگر خداوند به مؤمنان دستور می دهد که از انتخاب منافقان و دشمنان به عنوان دوست بپرهیزید، منتها برای تحریک عواطف آنها و توجه دادن به فلسفه این حکم، چنین می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید آنها که آئین شما را به باد استهزاء و یا به بازی می گیرند، چه آنها که از اهل کتابند و چه آنها که از مشرکان و منافقاند، هیچیک از آنان را به عنوان دوست انتخاب نکنید.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ) .

و در پایان آیه با جمله و اتقوا الله ان كنتم مؤمنين، موضوع را تاکید کرده که طرح دوستی با آنان با تقوا و ایمان سازگار نیست.

در آیه دوم در تعقیب بحث گذشته در مورد نهی از دوستی با منافقان و جمعی از اهل کتاب که احکام اسلام را بباد استهزاء می گرفتند، اشاره به یکی از اعمال آنها به عنوان شاهد و گواه کرده و می گوید: هنگامی که شما مسلمانان را به سوی نماز دعوت می کنید، آنرا بباد استهزاء و بازی می گیرند (وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَ لَعِبًا) .

سپس علت عمل آنها را چنین بیان می کند: این بخاطر آن است که آنها جمعیت نادانی می باشند و از درک حقایق بدورند (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ) .

باتغییراتی از تفسیر نمونه ج: 4 ص: 435 ببعده.

با مطالعه منصفانه مطالب گذشته، روشن شد که گروهی از یهودیان با مسلمانان چقدر خشن و بد رفتار بودند و هیچگونه انعطاف از خود، نشان نمی دادند.

قوم یهود در ابتدا، در کنار یکدیگر زندگی می کردند ولی بر اثر عوامل مختلف مثل اختلاف ها، خیانت ها و... این یکپارچگی از بین رفت. عده زیادی سرزمین اصلی خود را ترک کردند و برخی از آنان به سرزمین یثرب مهاجرت نمودند. این عده در این شهر و اطراف آن به ساختن ساختمان ها و قلعه های محکم اقدام نمودند و در آنجا مسکن گزیدند. قبایل معروف یهود عبارت بودند از: «بنی قریظه»، «بنی قینقاع» و «بنی نضیر». این قبایل برای حفظ موجودیت خود، با قبایل عرب، پیمان عدم تعرض بسته و با دادن باج ها، مالیات ها و هدایا رضایت خاطر آنان را جلب می نمودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مهاجرت به مدینه، برای برقراری امنیت و آرامش یک پیمان دفاعی مشترک منعقد ساخت که در آن «اوس» و «خزرج» و «یهود مدینه» شرکت داشتند و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان خارج مدینه پیمان دفاعی جداگانه ای منعقد ساخت. براساس این پیمان، یهود متعهد شدند که علیه مسلمانان اقدام خرابکارانه انجام ندهند و در صورت لزوم از مدینه و مسلمانان دفاع نمایند و در مقابل، پیامبر صلی الله علیه و آله متعهد شد که از حقوق آنان حفاظت نماید و با آنان مانند افراد یک ملت واحد رفتار شود. بدین وسیله، همگان مسؤول حفظ و حراست حقوق یکدیگر گردیدند. (نک: اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، صص 54 58).

یهودیان آزادانه به داد و ستد پرداخته و کالاهای خود را در بازار مسلمین به فروش می رساندند. گسترش اسلام در میان انصار و قبایل اطراف، حسادت یهود و برخی از منافقان را بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله برانگیخت؛ زیرا آنان هرگز فکر نمی کردند که کار محمد تا این حد بالا گیرد و تمام قدرت های محلی را تحت الشعاع قرار دهد. «عبدالله بن سلام» از دانشمندان یهود پس از مذاکره با پیامبر صلی الله علیه و آله به آیین اسلام گروید و خبر اسلام آوردن او موجی از خشم در طوایف یهود پدید آورد. پس از مدتی «مُخیریق» یکی دیگر از دانشمندان یهود به جمع مسلمانان

پیوست و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را وصی و صاحب اختیار اموال خود قرار داد. (سبحانی، جعفر، تاریخ اسلام)، قم: لوح محفوظ و امام عصر (علیه السلام)، 1377، ص 137.)

یهود به علل مختلفی در ابتدا به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان روی خوش نشان دادند و در پیمان دفاعی مدینه شرکت جستند. آنان می خواستند از تشکیلات مسلمین به نفع خود و در مقابل رقبایی که همواره در هراس بودند، سود جویند. از پیامبران یهود در قرآن به نیکی یاد شده بود. در ابتدا «بیت المقدس» قبله اول مسلمین بود. گسترش روزافزون اسلام، موجب شد که این همکاری و همراهی یهود با مسلمانان ادامه نیابد و به روش های مختلفی در تضعیف روحیه مسلمانان کوشش نمایند. پیمان منعقد شده با مسلمانان را نقض نمودند و پنهان و آشکار با دشمنان اسلام همکاری کردند. مسلمانان در برابر اقدامات خرابکارانه و شایعه سازی یهود، هیچ گونه تعرضی نسبت به آنان نداشتند و همواره در حفظ صلح و امنیت مدینه می کوشیدند و اعمال و رفتار تحریک آمیز یهودیان را نادیده گرفته و با عفو و اغماض پاسخ می دادند!

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً در مراسم اجتماعی آنان شرکت می کرد و از آنان قرض می گرفت و به عیادت بیمارانشان می رفت و در مراسم تشییع جنازه یهودیان شرکت و با آنان ابراز همدردی می نمود و مانند یک فرد عادی با آنان معامله می کرد و سایر مسلمانان نیز یهودیان مدینه را هم پیمان و جزو ملت خود می دانستند و رفتارشان براساس همین اصل محکم و استوار بود. (نک: اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، صص 95 و 96.)

یهودیان علاوه بر این که در تجارت، داد و ستد و فعالیت های اجتماعی آزاد بودند، در مراسم عبادی و فعالیت های مذهبی آزادی کامل داشتند. رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت اسلامی و پیام الهی را به همه و از جمله یهودیان ابلاغ می کرد ولی هیچ گاه آنان به ترک دین و عقاید خود مجبور نبودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله خواهان ابلاغ رسالت جهانی خود بود. طبیعی است که چنین امری در محیط آرام و بدون جنگ و خونریزی ممکن است. آن حضرت در اولین فرصتی که برایش پیش آمد و با انعقاد پیمان صلح حدیبیه که باید آن را شاهکار و نقطه عطف سیاست جهانی و به اصطلاح امروزی ها، دیپلماسی

پیامبر، به حساب آورد کار دعوت و ابلاغ رسالت جهانی خود را آغاز کرد و بعد از بسته شدن (پیمان صلح حدیبیه) با کفار مکه و تحکیم پایه های داخلی قدرت، در سال هفتم هجرت، کار دعوت و ابلاغ رسالت جهانی خود را آغاز کرد.

پیامبر با اعزام سفرا و مبلغین تعلیم دیده، مجرب، دنیا دیده و مؤمن و مجاهد همراه با ارسال نامه هایی سرشار از نکته های دقیق سیاسی و تبلیغی، در عرض مدت کوتاهی توانست قلب میلیون ها انسان جاهل، ظالم و بت پرست و ماده پرست و کافر را متوجه خدا کند و این موفقیت در دنیا از بسیاری جهات بی نظیر است. (نک: نجفی، موسی، تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1377)، ج 4، ص 274.

توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد یهود و نصاری یمن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک دستورالعمل ارشادی و حکومتی به « عمرو بن حزم » که او را به یمن فرستاد تا مردم را به تعالیم اسلام فراخواند، نوشت که نسبت به همه اقشار مردم یمن حتی یهود و نصاری، دستورات اسلام را پیاده کند. در فقره 21 این عهد نامه آمده است:

وَإِنَّهُ مِنْ أَسْلَمٍ مِنْ يَهُودِيٍّ أَوْ نَصْرَانِيٍّ إِسْلَامًا خَالِصًا مِنْ نَفْسِهِ وَدَانَ بَدِينِ الْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَهُ مِثْلُ مَا لَهُمْ وَعَلِيهِ مِثْلُ مَا عَلَيْهِمْ؛ وَ مِنْ كَانَ عَلَى نَصْرَانِيَّةٍ أَوْ يَهُودِيَّةٍ فَإِنَّهُ لَا يُرَدُّ عَنْهَا.

هر یهودی و یا نصرانی (مسیحی) که مسلمان شود و اسلام پاک و خالصی اظهار نماید از جمله گروه مومنان و مسلمانان است هر آنچه مسلمانان دارند شامل او نیز می شود و در نفع و ضرر با آن ها شریک است و هر که در یهودیت یا نصرانیت خود باقی بماند هرگز مجبور به ترک دین خود نمی شود. ( ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی، ص 269؛ محمد حمیدالله، مجموعه الوثائق، ص 172 ).

## 10 - صبر و مدارای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر بدرفتاری یهود

پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل بدرفتاری یهودیان صبور بود و از نفاقشان چشم

می پوشید و آن ها را با مسلمانان برابر می گرفت و به آداب و رسوم دینی آنان احترام می گذاشت. بر پیمان هایی که با یهودیان بسته بود، استوار بود و اگر یکی از یهودیان بر خلاف پیمان رفتار می کرد تنها به مجازات او اکتفا می کرد و دیگران را به گناه او نمی گرفت، چنان که ده بار «کعب ابن اشرف» و «سلام بن ابی حقیق» که به مسلمانان خیانت کرده بودند، همین روش را به کار بست و متعرض یهودیان دیگر نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان مدارا می کرد و وقتی پیمان خود را می شکستند و بر آن ها دست می یافت، در مجازاتشان حد اعتدال را نگه می داشت و یا به حکم کسی که یهودیان او را به داوری انتخاب کرده بودند، رضایت می داد.

در واقع رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان خیلی ملایم تر از رفتار وی با مردم قریش و دیگر قبایل عرب بود. (نک: دکتر ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان، 1362، چاپ پنجم، ص 148)

#### 1 - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و بیت المدارس یهود

مدارس و دیگر امکان های متعلق به یهودیان مورد احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان بود. یهودیان آزادانه در این مدارس به فعالیت های تبلیغی و دینی خود مشغول بودند و مسلمانان متعرض آن ها نمی شدند. و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدارس یهود حاضر می شد و با استفاده از استدلال و منطق روشن، با علمای یهود به گفتگو می نشست. خانه هایی که آیین یهود در آنجا تدریس می شد، و کودکان و جوانان در آنجا درس دینی فرا می گرفتند، «بیت المدارس» یا «بیت المدراس» می نامیدند. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر یکی از این مدارس وارد شد و کسانی که در آن جا بودند همه را به آیین خود دعوت کرد. دو نفر از بزرگان یهود به نام های «نعمان» و «حارث» گفتند: بر چه آیینی دعوت می کنی؟ فرمود: روش ابراهیم و آیین او. آنان گفتند: آیین ما اصیل تر از آیین تو است زیرا ابراهیم، خود یهودی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تورات بیاورید تا در این موضوع میان من و شما داوری کند. آنان از آوردن تورات خودداری کردند و وحی الهی (سوره آل عمران، آیه 23) در سرزنش این عده نازل شد. در وقت ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از این مدارس یهودی، گروهی از دانشمندان مسیحی نجران در آنجا حضور داشتند.

در این میان جدال تاریخی میان علمای یهود و مسیحی در گرفت و هر دو گروه کوشش می کردند که ابراهیم را از پیروان آیین خود بدانند؛ (نک: سبحانی، جعفر، منشور جاوید،) قم: توحید، (1375)، ج 6، صص 295 و 296.

اما خدای متعال در این مورد فرمود: (ما كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَ

لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (آل عمران 67):3)

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان (تسلیم حق) بود؛ و هرگز از مشرکان نبود.

این موارد و نمونه های شبیه به آن به خوبی نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله در سیره عملی اش نسبت به پیروان مذاهب، همواره از گفت و گو و جدال احسن برای پیشبرد اهداف مقدسش سود می جست و هیچ زبان به الحاد، تکفیر و بی ارزش بودن ادیان دیگر نمی گشود و بلکه به عکس، از آنان می خواست که به مفاد تورات و انجیل عمل نمایند و داوری تورات را می پذیرفت که نمونه آن گذشت.

2 - علاوه بر آن، پیامبر صلی الله علیه و آله پیروان ادیان دیگر را از این که یکدیگر را بی ارزش و فاقد اعتبار می خواندند سرزنش می نمود. در قرآن می خوانیم:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ... (بقره 113:2)

« یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند، و مسیحیان گفتند:

یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)؛ در حالی که هر دو دسته کتاب آسمانی را می خوانند (و باید از این گونه تعصب ها بر کنار باشند)...

3 - در حیطه اخلاق گرامی آن حضرت صلی الله علیه و آله فرق و تفاوتی میان کافر و مسلمان، دوست و دشمن و خویش و بیگانه وجود نداشت و آن ابر رحمت بر دشت و چمن به طور یکنواخت می بارید. یهود بغض شدید با آن حضرت صلی الله علیه و آله داشت و تک تک وقایع تا زمان وقوع غزوه خیبر شاهد بر این امر است. مثلاً یک بار یکی از یهود در بازار اظهار داشت (سوگند به آن ذاتی که موسی را بر تمام پیامبران برتری داده است). یکی از پرورش یافته گان مکتب نور و پروانه شمع نبوت

آن را شنید و نتوانست آن را تحمل کند. از وی پرسید: آیا بر محمد صلی الله علیه و آله نیز برتری داشت؟ او گفت آری: صحابی از شدت خشم سیلی محکم به سوی او روانه کرد. از آن جا که دشمن نیز به عدل و اخلاق منجی بشریت اعتماد داشت آن یهودی مستقیماً به محضر ایشان رفت و از آن صحابی شکایت کرد. آن حضرت بر صحابی خشم گرفت و او را مورد سرزنش قرار داد (- صحیح بخاری).

4- پسر یکی از یهودیان بیمار شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عیادت وی رفت و او را به اسلام دعوت نمود او به سوی پدرش نگاه کرد گویا هدفش جلب موافقت پدر بود. پدرش گفت: آنچه ایشان به شما می گویند بپذیر چنانچه او مشرف به اسلام شد و با ایمان از دنیا رفت (فروع جاویدان ج 2).

## 11 - فزای از مواد صلح نامه بین مسلمانان و یهود:

1) بسم الله الرحمن الرحيم این نامه ای است از محمد رسول الله به مؤمنان، از قریش، اهل یثرب و همه افراد از هر جا نشأت گرفته و از آنها پیروی کرده، آنها جدا از سایر مردم یک امت واحد را تشکیل می دهند.

2) قریش طبق رسمشان، بنی عوف مطابق رسمشان و بنی ساعده و بنی حرث و بنی جشم و بنی نجار، و بنی عمرو بن عوف و بنی نبیت، بنی اوس هر طایفه ای دیه های پیشین و فدیة اسیران را به عرف و عدالت بین مؤمنان تقسیم و پرداخت خواهند نمود.

بعد از تنظیم پرداخت دیات توسط طوائف مختلف و برقراری مقررات معقول در باب وظائف شخص مسلمانان با یکدیگر، سند به این ترتیب ادامه می یابد.

3) چگونگی جنگ و صلح برای همه مسلمانان یکی خواهد بود، هیچ یک از بین آنان حق ندارد با دشمنان افراد هم دین خود صلح کند، یا با آنها اعلام جنگ کند.

4) از یهودیان هرکس به جمع ما بپیوندد، در مقابل حملات و آزارها از او محافظت خواهد شد و مانند مردم خود ما از یاری و برابری برخوردار خواهد بود،

ص: 158

یهودیان شاخه های مختلف بنی عوف، بنی نجار، بنی حارث، چشم، ثعلبه، اوس، بنی ساعده و بنی شَطِیبه و سایرین که در یثرب سکونت دارند، با مؤمنان در حکم یک امتند.

5 هرکس که به یکی از قبیله ها که این پیمان را پذیرفته اند یا یثرب را مورد حمله قرار دهد در هر دو صورت همه با هم با مهاجم مقابله خواهند کرد، ولی مسلمانان متکفل هزینه جنگی خودشان خواهند بود و یهود متکفل هزینه جنگی خودشان خواهند بود.

6 شهر یثرب برای همه کسانی که این منشور را پذیرفته اند منطقه امن خواهد بود و هر کس از آن بیرون رود یا در آن بماند، در امان است مگر آنکه ستمکار یا گناهکار باشد.

7 مسلمانان در دین خود و یهودیان در دین خود کاملاً آزاد خواهند بود، و موالی و هم پیمانان مسلمین و یهودیان به عنوان افراد تحت الحمایه مورد احترام خواهند بود و مانند مسلمین و یهود از آزادی و مصونیت برخوردار خواهند بود.

8 همه مسلمانان واقعی از هرکسی که به گناه قتل، ظلم، بی نظمی و فساد بین المؤمنین محکوم شده بیزار خواهند بود، هیچ کس مجرم را پناه نخواهد داد حتی اگر نزدیکترین منسوبان او باشد.

9 جز با اجازت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، هیچ کس از آنان حق ندارد از این پیمان خارج شود.

پس از فراهم آوردن سایر تدارکات جهت اداره امور داخلی این سند شگرف به این شرح خاتمه می یابد.

10 همه اختلافاتی که در آینده بین پذیرندگان این منشور بروز کند داوری آن به خواست خدا و پیامبر اسلام واگذار می شود». به این ترتیب رسم کهنه اعراب که فرد مغموم و آزار دیده را مجبور می کرد تا برای گرفتن انتقام یا برقراری اسباب عدالت به خویشاوندان خود متکی باشد، از هم فروریخت و ضربه سختی بر آن وارد ساخت، این پیمان نامه حضرت محمد را قانونگذار کل مردم یثرب قرار داد.

یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع که در حول و هوش مدینه ساکن بودند در آغاز کار در این پیمان منظور نگردیدند، اما با فاصله کوتاهی آنان نیز با



شرائط خاصی صلح نامه با مسلمین را پذیرفتند.

به موجب این قرارداد پیامبر با هر سه گروه پیمان می بندد، که هرگز به ضرر پیامبر و یاران وی قدمی برندارند، و به وسیله زبان یا دست ضری به او نرسانند، اسلحه و مرکب در اختیار دشمنان او نگذارند هرگاه بر خلاف متن این قرارداد عمل کنند، پیامبر در ریختن خون آنها و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آنها، دستش باز خواهد بود، سپس از طرف گروه بنی نضیر، حُئی بن اخطب و از جانب بنی قریظه، کعب بن اسد، و از ناحیه بنی قینقاع، مخیریق امضاء کردند.

در ذیحجه سال ششم که دستورات عظیم از طرف پیامبر اسلام در رابطه با ملت مهاجم مسیحی صادر شد پیامبر اسلام با مسیحیان نجران معاهده صلح امضاء کردند، در حالیکه این قدرت را داشت که آنان را مجبور به عقیده خود نماید.

1 به مسیحیان نجران و سرزمینهای مجاور، امان خدا و ضمانت رسول او بر جان و مال و مذهب ایشان، چه آنها که حاضراند و چه آنها که غایب و نیز دیگران.

2 هیچ دخالتی (در انجام فرایض (دینی یا مراسم دیگر ایشان نخواهد شد.

3 هیچ تغییری در حقوق و امتیازات آنها داده نخواهد شد.

4 هیچ اسقفی از مقام اسقفی خود، هیچ راهبی از صومعه خود، هیچ کشیشی از مقام خود عزل نخواهد شد و از هر چه که تاکنون برخوردار بوده اند کم یا زیاد، برخوردار خواهند بود و هیچ شمایل یا صلیبی نابود نخواهد شد.

5 ستم نکنند و ستم نبینند و همچون ایام جاهلیت حق خوانخواهی را اعمال نخواهند کرد.

6 از ایشان ده یک گرفته نخواهد شد، و نیز ملزم به تهیه تدارکات برای سپاه نخواهند بود بجز سی زره و سی شتر و سی اسب و آن هم بصورت عاریه مضمونه خواهد بود.

7 هر کسی که از آنان مطالبه حقی بکند در کمال انصاف بدون اینکه بر آنان ستم شود یا ستم کننده باشند ملزم به اداء آن خواهند بود».

همان طوری که ذکر شد این صلح نامه در سال ششم هجرت نوشته شد، ولی

اگر آن طور که بعضی ها گفته اند که در سال دهم هجرت نوشته شده است، و این مطلب درست هم باشد، پیمان نامه را ابهت خاصی می‌دهد؛ زیرا در سال دهم هجرت دیگر کسی جرأت مخالفت با پیامبر اسلام را نداشت، ولیکن باز هم پیامبر اسلام به آنان تا این حد اجازه مراسم مذهبی می‌دهد، و عظمت روحی رسول الله را این صلح نامه در اوج قدرت خود نشان می‌دهد. این سند قابل توجه که با کمال دقت در کتب روائی و تاریخی اسلام ثبت شده است، وسعت نظر و آزادگی اندیشه حضرت را نشان می‌دهد. پیامبر گرامی بدان وسیله امتیازات و مصونیتی را که مسیحیان حتی در زمان سلاطین هم کیش خود هم نداشتند، به آنان اعطاء فرمود.

نتیجه: اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دسته اول اهل کتاب (یهود) رفتار مسالمت آمیز و برخورد چشم پوشی مآبانه داشت و در اوج قدرت خود هم اگر کسی عهد شکنی نمی‌کرد و ایجاد مزاحمت و برهم زدن امنیت جامعه نمی‌نمود، بزرگوارانه، رفتار می‌کرد و هیچ کس را به زور وادار به قبولی اسلام نمی‌کرد.

پس آنهایی که این پیامبر رحمت و رؤف را به خشونت و جنگ طلبی، متهم می‌کنند، خود را رسوا و مورد نفرت تاریخ قرار می‌دهند!!!

## 12 - محورهای مشترک یهود و نصارا)

آن گونه که از آیات قرآن کریم بر می‌آید، پیروان ادیان یهود و مسیحیت، همواره با هم اختلاف نظر داشته و در گفت و گوهای خود، یکدیگر را نفی کرده و مورد نکوهش قرار می‌داده اند. گفت و گوهای یهود و مسیحیت، بیشتر بر اساس برتری جویی و طرد و نفی طرف مقابل صورت می‌گرفته است.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ» بقره/ 139

یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ پایه و موقعیتی ندارند و مسیحیان نیز گفتند:

یهودیان هیچ موقعیتی ندارند.

گفت و گوهایی که بر مبنای برتری طلبی و به منظور نفی و طرد صورت گیرد، طبیعی است که هیچ گاه به نتیجه نرسیده و شکافها را عمیق تر خواهد ساخت.

بدین رو در ادامه همان آیه، اختلاف و نزاع پیروان این دو دین را دائمی دانسته که داوری بین آنان را خداوند در روز قیامت انجام خواهد داد:

«فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» خداوند در روز قیامت، در آنچه اختلاف ورزیدند، میان شان داوری خواهد کرد.

این امر نشانگر این واقعیت است که اختلاف یهود و مسیحیت تا قیامت ادامه خواهد یافت و هیچ کدام از مواضع شان دست نخواهند کشید و در گفت و گوها از اصول و معیارهای صحیح سود نبرده و در نتیجه به تفاهم نمی رسند.

پیروان ادیان یهودیت و مسیحیت، در رویارویی با یکدیگر و گفت و گوهاشان، همواره در صدد برشمردن افتخارات و امتیازات موهوم و ساخته ذهن خودشان بودند. هر دو گروه خود را به پیامبران الهی و حضرت ابراهیم منتسب کرده و بدین فخر و مباهات می کردند. قرآن کریم آنان را در این باره نکوهش نموده و از گفت و گوهای بیهوده منع کرده است.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» آل عمران/ 65

ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفت و گو و نزاع می کنید [ و هر کدام او را پیرو آیین خود معرفی می کنید ] درحالی که تورات و انجیل پس از او نازل شده است. آیا اندیشه نمی کنید؟

«هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» آل عمران/ 66

شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاه بودید نزاع و ستیز کردید.

چرا درباره آنچه آگاهی ندارید با هم گفت و گو می کنید؟ و خداوند می داند و شما نمی دانید.

«أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ اللَّهُ» بقره/ 140

آیا می گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان، یهودی یا نصرانی بودند؟ بگو: آیا شما آگاه ترید یا خدا؟

در ارتباط با گفت وگوهای پیروان ادیان یهود و مسیحیت، چند نکته به روشنی در قرآن کریم به چشم می خورد:

1 - بیشتر گفت وگوهای آنان به صورت رو در رو و مستقیم نبوده، بلکه حالت تبلیغاتی داشته که گفته ها و شنیده های همدیگر را نفی و بی پایه تلقی می کرده اند.

2 - این گفت وگوها و ادعاها بیشتر بدون دلیل و برهان بوده و به منظور پاسخ دادن به طرف دیگر بوده است.

3 - برتری طلبی، افتخار به میراث گذشته، داشتن مال و ثروت، قرابت به خداوند، محورهای اصلی در این گفت وگوها می باشد که به طور نمونه به چند مورد اشاره می گردد:

یک. انحصاری بودن بهشت

یهود و نصارا هر دو مدعی انحصاری بودن بهشت برای خودشان بوده اند.

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا» بقره/ 111

آنها گفتند: هیچ کسی، جز یهود و یا نصارا داخل بهشت نخواهد شد.

مفسران ذیل این آیه می نویسند:

این تعبیر به نحو ایجاز است و تقدیر آن چنین است: یهود گفتند: داخل بهشت نمی شود جز یهودی، و نصارا گفتند: داخل بهشت نمی شود مگر نصرانی.

بدون تردید با توجه به اختلاف عمیق و شدید آنان با یکدیگر، هیچ گاه حاضر نبودند تا به نفع طرف مقابل سخن بگویند. در حقیقت، ادعاهای آنها به سود خودشان بوده است.

دو. هدایت ویژه یهود و نصارا

از دیگر ادعاهای آنان این است که خودشان را هدایت یافته، سعادت و هدایت بشریت را در گرو پیروی از آیین خودشان می دانستند.

«وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارًا تَهْتَدُوا» بقره/ 135

گفتند: یهودی یا نصرانی شوید تا به راه راست افتید.

این آیه نیز به صورت ایجاز بیان شده است، در واقع ادعاهای جداگانه یهود و

مسیحیت درباره آیین خودشان است.

سه. فرزندان و دوستان خدا

پیروان یهود و مسیحیت، به عنوان افتخار و امتیاز، خود را فرزندان و دوستان خدا می پنداشتند:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» مانده/ 18

یهود و نصارا گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم.

علامه طباطبایی ذیل این آیه می نویسد:

«شکی نیست که یهودیان ادعای فرزندی حقیقی برای خداوند نکرده اند و به طور جدی خود را فرزند خدای تعالی نمی دانند؛ آن گونه که بیشتر مسیحیان، مسیح را فرزند خدا می دانند. پس اینکه در این جمله حکایت کرده که یهود و نصارا ادعا کرده اند ما فرزندان خدا و دوستان اویم، منظور فرزندی حقیقی نیست، بلکه منظورشان این است که با نوعی مجازگویی، شرافتی برای خود بتراشند. (طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، 5/405).

### 13 - احادیثی از حضرت موسی علیه السلام

1 - الْحَدِيثُ الْقُدْسِيُّ: يَا بَنَ عِمْرَانَ، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ.

خداوند متعال به حضرت موسی فرمود: ای پسر عمران، دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست دارد، ولی هنگامی که شب فرا می رسد همه شب را می خوابد. مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» سحرخیزی «> حدیث شماره: 7135

2 - أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُوسَى! الْفَقِيرُ مَنْ لَيْسَ لَهُ مِثْلِي كَفِيلٌ، وَالْمَرِيضُ مَنْ لَيْسَ لَهُ مِثْلِي طَبِيبٌ، وَالْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ مِثْلِي مُؤَسِّنٌ.

خداوند به حضرت موسی چنین وحی کرد: فقیر کسی است که کفیل و کارسازی مثل من ندارد و بیمار کسی است که طبیبی مانند من ندارد و غریب کسی است که

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای انبیاء «علیهم السلام» < حدیث شماره: 1530

3 - كَانَ فِي صَدْحَفِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَجِبْتُ لِمَنْ آيَقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ بِالدُّنْيَا، وَ عَجِبْتُ لِمَنْ آيَقَنَ بِالنَّارِ كَيْفَ يَصْدَحُكُ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ آيَقَنَ بِالْحِسَابِ كَيْفَ يَعْمَلُ السَّيِّئَاتِ.

در کتاب آسمانی موسی علیه السلام سخن خداوند چنین بود: تعجب می کنم از کسی که یقین به مرگ دارد، چگونه در دنیا (و بخاطر دنیا) (شادمانی می کند؟! در شگفتم از کسی که به آتش دوزخ یقین دارد، چگونه می خندد؟! و در تعجبم از کسی که به حساب، یقین دارد، چگونه گناهان را مرتکب می شود؟!

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای انبیاء «علیهم السلام» < حدیث شماره: 1533

4 - فِيمَا نَاجَى اللَّهَ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ قَالَ: يَا بَنَ عِمْرَانَ! كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي، فَإِذَا جَاءَهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي. أَيْسَ كُلُّ مُحِبِّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ؟...

در مناجات خدا با موسی علیه السلام از جمله چنین بود: دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست می دارد، اما چون تاریکی شب او را فرا می گیرد به خواب می رود) و از مناجات با من غافل می شود. (مگر نه اینکه هر عاشق و دوستداری، خلوت با محبوب خود را دوست می دارد؟!

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای انبیاء «علیهم السلام» < حدیث شماره: 1534

5 - أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ عِبَادِي لَمْ يَتَّقَرُّوا بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ. قَالَ: يَا رَبِّ وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا وَالْوَرَعُ عَنِ مَعْصِيَةِ وَ الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي.

خداوند متعالی به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: به یقین، بندگانم با چیزی به من تقرّب نیافتند که در نظرم محبوب تر از سه خصلت باشد. گفت:

پروردگارا! آن سه خصلت چیست؟ فرمود: ای موسی! زهد و پارسایی در دنیا، پرهیز از نافرمانی های من و گریستن از خوف و خشیت من.

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای انبیاء «علیهم السلام» < حدیث شماره: 1535

6 - كَانَ فِي صَدْحِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَجِبْتُ لِمَنْ اِيْتَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ بِالْدُنْيَا، وَعَجِبْتُ لِمَنْ اِيْتَنَ بِالنَّارِ كَيْفَ يَصْدَحُكَ وَعَجِبْتُ لِمَنْ اِيْتَنَ بِالْحِسَابِ كَيْفَ يَعْمَلُ السَّيِّئَاتِ.

در کتاب آسمانی موسی علیه السلام سخن خداوند چنین بود: تعجب می کنم از کسی که یقین به مرگ دارد، چگونه در دنیا (و بخاطر دنیا) (شادمانی می کند؟! در شگفتم از کسی که به آتش دوزخ یقین دارد، چگونه می خندد؟! و در تعجبم از کسی که به حساب، یقین دارد، چگونه گناهان را مرتکب می شود!)

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای انبیاء «علیهم السلام» < حدیث شماره: 1533

7 - رَوَى أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: اسْتَسْقَى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ اصَابَهُمْ قَحْطٌ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: اِنِّي لَا اسْتَجِيبُ لَكَ وَلَا لِمَنْ مَعَكَ وَفِيكُمْ نَمَامٌ قَدْ اصْرَّ عَلَى النَّمِيمَةِ؛

در روایت آمده که موسی علیه السلام برای بنی اسرائیل که گرفتار قحطی شده بودند، درخواست باران کرد، اما خداوند متعال به او وحی فرمود که: «با وجود شخصسختن چینی که در میان شما هست و به سخن چینی اش ادامه می دهد، دعای تو و دعای همراهانت را اجابت نمی کنم.»

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل چلچراغ (چهل حدیث)» < حدیث شماره: 300529

8 - مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَطَعَ قَرِينَ السَّوِّءِ فَكَأَنَّمَا عَمِلَ بِالتَّوْرَةِ.

موسی علیه السلام: هر که از همنشین بد ببرد، گویی به تورات عمل کرده است!

مسیر این حدیث در کتابخانه: دوستی در قرآن و حدیث < حدیث شماره: 1100432

9 - نَاجِي مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ ارْنِي دَرَجَاتِ مُحَمَّدٍ وَأُمَّتِهِ. قَالَ: يَا مُوسَى إِنَّكَ لَنْ تُطِيقَ ذَلِكَ، وَ لَكِنْ اَرِيكَ مَنْزِلَهُ مِنْ مَنَازِلِهِ جَلِيلَةً عَظِيمَةً فَضَّلْتُهُ بِهَا عَلَيْكَ وَ عَلَي جَمِيعِ خَلْقِي... فَكَشَفَ لَهُ عَنْ مَلَكُوتِ السَّمَاءِ، فَنَظَرَ اِلَى

مَنْزِلِهِ كَادَتْ تَتَلَفُّ نَفْسُهُ مِنْ أَنْوَارِهَا وَقُرْبِهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. قَالَ: يَا رَبِّ بِمَاذَا بَلَّغْتَهُ إِلَى هَذِهِ الْكَرَامَةِ؟ قَالَ: بِخَلْقِ اخْتِصَّصْتُهُ بِهِ مِنْ بَيْنِهِمْ، وَ هُوَ الْإِيثَارُ. يَا مُوسَى لَا يَأْتِينِي أَحَدٌ مِنْهُمْ قَدْ عَمِلَ بِهِ وَقْتاً مِنْ عُمْرِ الْأَسْتَحْيِيَّتِ مِنْ مُحَاسَبَتِهِ، وَبَوَّأْتَهُ مِنْ جَنَّتِي حَيْثُ يَشَاءُ.

حضرت موسی کلیم عرض کرد: بار پروردگارا! درجات محمد و امت او را به من بنمای. فرمود: ای موسی! تو تاب و تحمل آن رانداری، اما یکی از منزلت‌های ارجمند و والای او را که بدان سبب وی را بر تو و همه آفریدگانم برتری داده ام، نشانت می‌دهم... آن گاه ملکوت آسمان را بر موسی علیه السلام آشکار ساخت؛ پس موسی علیه السلام منزلتی را دید که از پرتوهای آن و نزدیکیش به خدا نزدیک بود قالب تهی کند. عرض کرد: خدایا به چه سبب او را به این بزرگواری رساندی؟ فرمود: به سبب خصلتی که از میان بندگانم او را ویژه گردانیدم و آن «ایثار» است. ای موسی! هیچ یک از بندگانم که زمانی از عمر خود را به ایثار گذرانده باشد، بر من وارد نشود، مگر آنکه از حسابرسی او شرم کنم و در هر جای از بهشتم که خواهد او را جای دهم.

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای قدسی «> حدیث شماره: 1603

10 - رُوِيَ أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا رَبِّ ذُنُوبِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا أَنَا عَمِلْتُهُ نَلْتُ بِهِ رِضَاكَ. فَأَوْحَى إِلَيْهِ: يَا بَنَ عِمْرَانَ! إِنَّ رِضَايَ فِي كُرْهِكَ وَلَنْ تُطِيقَ ذَلِكَ... فَخَرَّ مُوسَى سَاجِدًا بَاكِئًا فَقَالَ: يَا رَبِّ خَصَّصْتَنِي بِالْكَلامِ وَلَمْ تَكَلِّمْ بَشَرًا قَبْلِي وَلَمْ تَدُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ أَنَالُ بِهِ رِضَاكَ! فَأَوْحَى إِلَيْهِ: إِنَّ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي.

روایت شده است که حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: بار پروردگارا! مرا به کاری راهنمایی کن که اگر آن را به جای آورم، رضایت تو را به دست آورده باشم.

خداوند به او وحی فرمود که: ای پسر عمران! همانا خشنودی من در ناخشنودی توست و تو طاقت آن را نداری... موسی گریه کنان به سجده افتاد و عرض کرد:

پروردگارا! تو مرا به سخن گفتن با خودت مفتخر نمودی و پیش از من با هیچ بشری سخن نگفتی، اما اکنون مرا به کاری که به سبب آن به رضای تو برسم راهنمایی نمی‌کنی؟! پس خداوند به او وحی فرمود: همانا خشنودی من در خرسندی تو به قضای



مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای قدسی « > حدیث شماره: 1604

11 - فی قِصَّةِ مُوسَى وَ شُعَيْبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى شُعَيْبٍ إِذْ هُوَ بِالْعِشَاءِ مُهَيَّبًا، فَقَالَ لَهُ شُعَيْبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِجْلِسْ يَا شَابُّ فَتَعَشَّ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَعُوذُ بِاللَّهِ . قَالَ شُعَيْبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لِمَ ذَالِكَ؟ أَلَسْتَ بِجَانِعٍ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَى وَ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ يَكُونَ هَذَا عَوَضًا لِمَا سَقَيْتُ لَهُمَا، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ لَا نَبِيْعٌ شَيْئًا مِنْ عَمَلِ الْآخِرَةِ بِمِثْلِ أَرْضِ دَهْبًا. فَقَالَ لَهُ شُعَيْبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَ اللّٰهَ يَا شَابُّ، وَ لَكِنَّهَا عَادَتِي وَ عَادَةُ آبَائِي: تُقْرَى الصَّنِيفَ وَ نُطْعِمُ الطَّعَامَ. فَجَلَسَ مُوسَى يَأْكُلُ.

در داستان موسی و شعیب علیهما السلام آمده است: زمانی که موسی علیه السلام نزد شعیب علیه السلام رفت، شعیب آماده خوردن شام بود، پس به موسی گفت: ای جوان بنشین شام بخور. موسی علیه السلام گفت: پناه به خدا. شعیب علیه السلام گفت: چرا؟ مگر گرسنه نیستی؟ موسی علیه السلام گفت: چرا اما می ترسم این پاداش آب کشیدن از چاه برای آن دو (دختران شعیب) باشد. من از خاندانی هستم که اگر همه زمین پر از طلا شود، چیزی از کار آخرت را به آن نمی فروشیم. شعیب علیه السلام گفت: ای جوان به خدا این پاداش آن کار تو نیست، بلکه میهمان نوازی عادت و رسم من و پدران من است. در این هنگام موسی علیه السلام نشست و شام خورد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای قدسی « > حدیث شماره: 1609

12 - قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ، مَنْ أَهْلَكَ الَّذِينَ تَطْلُطُّهُمْ فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: ... وَ الَّذِينَ يَعْضُبُونَ لِمَحَارِمِي إِذَا اسْتَحَلَّتْ مِثْلَ التَّمْرِ إِذَا جُرِحَ.

حضرت موسی علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا! کسان تو کیانند که در روزی که جز سایه تو سایه ای نیست، آنها رادر سایه عرش خود پناه می دهی؟ خداوند به او وحی فرمود: ... کسانی که هرگاه حرامهای من حلال شمرده شوند،

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای قدسی « > حدیث شماره: 1617

13 - وَعَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي التَّوْرَةِ: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَخَلَقْتُ الْخَيْرَ وَأَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيَّ مَنْ أَحَبُّ، فَطُوبَى لِمَنْ أَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيْهِ، وَأَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَخَلَقْتُ الشَّرَّ وَأَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيَّ مَنْ أَرِيدُهُ، فَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرِيئُهُ عَلَى يَدَيْهِ.

امام صادق علیه السلام فرمود: از جمله آنچه خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود و در تورات بر او نازل کرد، چنین بود: همانا منم خداوند، هیچ معبودی جز من نیست. مردم را آفریدم و خیر و نیکی را هم آفریدم و آن را بر دستان کسی جاری ساختم که دوست می دارم، خوشا به حال آنکه خیر را بر دستان او جاری ساختم. منم خداوند، معبودی جز من نیست. مردم را آفریدم و شر را آفریدم و آن را بر دستان کسی که می خواهم اجرا می کنم، پس وای بر کسی که بادت او آنرا جاری می سازم.

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای انبیاء «علیهم السلام > حدیث شماره: 1520

14 - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى: يَا مُوسَى! لَا تَفْرَحَ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَلَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَانَّ تَرَكَ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! به خاطر ثروت زیاد، خوشحال مشو و در هیچ حالی یاد مرا وامگذار، همانا ثروت زیاد، گناهان را از یاد انسان می برد و ترک یاد خدا سنگدلی و قساوت قلب می آورد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای انبیاء «علیهم السلام > حدیث شماره: 1525

15 - وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُوسَى! ضَعِ الْكِبْرَ وَدَعْ الْفَخْرَ وَادْكُرْ أَنَّكَ سَاكِنُ الْقَبْرِ فَلْيَمْنَعْكَ ذَلِكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ.

خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود: ای موسی! تکبر و فخر را واگذار، و به یاد آور که ساکن گور خواهی شد. این یاد آوری، تو را از شهوات باز بدارد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای انبیاء «علیهم السلام» < حدیث شماره: 1529

مجله بشارت فروردین و اردیبهشت 1387، شماره 64

سخنان پندآموز حضرت موسی

69

ریشه و اساس حکمت و دانش ترس از پروردگار است، پس از خدا بترس تا صاحب علم و دانش شوی.

از ذکر غیبت دیگران بپرهیز؛ که غیبت، همچون آتش، اعمال نیک انسانی را می بلعد.

خنده بیجا مکن که شخصیت تو را در مقابل دیگران بر زمین می زند.

هرگز از سر لجاجت و بدون هدف، دست به کاری که سرانجام نیکی ندارد، نزن.

به هنگام توانمندی، متواضع و بخشنده باش و با زیردستان مهربانی کن.

هر گاه خواستی سخن بگویی، جوانب آن را بسنج؛ تا باعث ناراحتی دیگران نگردی.

از پرحرفی و بیهوده گویی بپرهیز؛ چرا که بر شخصیت تو آسیب رسان است.

دنیا را نزد خود به عنوان پلی برای رسیدن به «مقامات عالیه اخروی» تصور کن و به کمک خرد بیدار، با نفس و هواهای آن به جدال برخیز.

ص: 170

صبر و شکیبایی در کارها تو را به سر حد پیروزی می رسانند که زینت علما و حکما همین است.

از نادان کناره گیر و اگر بر تو دشنام داد، با سکوت و تواضع از کنارش بگذر.

نشانه دانش و بردباری، آن است که هیچ گاه عصبانی نشوی و بر کارها از دریچه عقل نگاه کنی.

کسی که حرصش بر دنیا روزافزون است، با مرگ و مردن نیز روحش از دنیا دل نمی کند. بنابراین، شخص دنیاپرست، انسان زبونی است که راضی به نعمت های الهی نشده و روحش در عالم برزخ نیز در پی دنیا سرگردان است.

دنیا به بی خبران عالم لطمه شدید می زند و می گذرد، انسان بی خبر از آخرت با اعمال شومش به سوی ابدیت می رود و آنجا، در حسرت دانستن و نیک عمل کردن می ماند.

#### 14 - تعدادی از یهودیان مسلمان شده

در طول تاریخ، یهودیان زیادی با علت های مختلف و گوناگون، دین مقدس اسلام را پذیرفته و مسلمان از دنیا رفته اند.

برای اینکه تعداد اینها زیاد و بیرون از امکان ما از آوردن تنها، نامهای آنهاست و برای اینکه این نوشتار از این جهت هم برخوردار باشد، اسامی و کیفیت اسلام آوردن نمونه هائی از آنها، بحث فرقه اول ادیان ابراهیمی و اهل کتاب را به پایان می بریم.

1 - میخائیل چرویسکی «دیروز یا آقای» محمد المهدی «امروز

با عبارت فوق ماجرای بازگشت به خدا و مسلمان شدن خود را بیان کرد

جوان تازه مسلمان از یهودیان افراطی و از شهرک نشینانی بود که به کینه توزی نسبت به اسلام و مسلمانان شناخته می شد. او تروریست معروف، «باروخ گلدشتاین» (عامل قتل عام حرم ابراهیمی در سال 1994 م. که ده ها تن از فلسطینیان را در حال نماز گزاردن به کام مرگ فرستاد) را الگوی رفتاری و فکری خویش قرار داده بود و هم در منش و کنش خود در برخورد با مسلمانان از او پیروی می کرد.

ماجرای مسلمان شدن او که در نوع خود بی نظیر (و حداقل کم نظیر) است را از زبان روزنامه عبری زبان «معاریف» (معارفو) این گونه می خوانیم:

محمد المهدی 33 ساله، اصالتاً از مردم آذربایجان و از یهودیان سرشناس آن سامان است. وی در سال 1993 م. و طی برنامه صهیونیست ها برای کوچاندن یهودیان، وارد سرزمین اشغالی شد و در شهرک یهودی نشین «زکریات اربع» معروف ترین شهرکی که سران افراطیون در آن زندگی می کنند سکنی گزید.

وی از آن رو در شهرک یاد شده ساکن شد که باروخ گلدشتاین الگوی فکری و روحی اش در آنجا زندگی می کرد.

میخائیل خود را با وضع جدید انطباق داد و در شهرک یاد شده خانه ای کرایه کرد و حرفه خود را که ورزش بدنسازی است، آغاز کرد و در شمار فعالان مهم شهرک قرار گرفت. او به جنبش افراطی «کهانان حی» پیوست و به تدریج آوازه اش همه جا پیچید.

خود مهدی درباره آن روزگار می گوید: از آن جا که در خانواده ام در آذربایجان و پس از آن در شهرک کریات اربع با کینه عربها و مسلمانان پرورش یافته بودم، می خواستم برنامه های (صهیونیستی و ضد عرب و مسلمان ستیز) خود را به نحوی عملی کنم.

روزنامه معاریف در ادامه آورده است: مهدی با یادآوری خاطرات گذشته، از این که به سوی خدا بازگشته، خدا را سپاس گفته، ادامه میدهد: درصدد انجام عملیاتی انتحاری در یکی از مساجد شهر «الخلیل» بودم تا با پیروی از گلدشتاین نمازگزاران

پیش از مسلمان شدنم، و پس از شروع عملیات نیروهای مقاومت فلسطینی در اسرائیل، با بزرگان و معتمدان شهرک دیدار کرده، به آنان گفتم: شما بر دیوارهای خانه ها و بر سر درب مغازه هایتان شعار «مرگ بر عربها» را می نویسید، اما این کار سودی ندارد. اگر می خواهید کاری انجام دهید باید همگی دست به هم داده، از آنان «عربها» انتقام بگیریم. بنابراین اگر مرد میدان هستید بدون استثناء به شهر الخلیل رفته تمام ساکنان آن را به کام مرگ بفرستیم!

راهی بسوی خدا توسط جوانی مسلمان

محمد المهدی سخنان خود را اینگونه ادامه می دهد: علی رغم دیدگاه های ضد عرب که در من می جوشید، اما از درون دچار تردید و چالش بودم و به همه چیز، به ویژه حقیقت هستی به دیده شک می نگریستم و پاسخ های خاخام ها (روحانیون یهودی) غالباً مراقب نمی کرد، خصوصاً زمانی که بحث و گفتگو درباره دیگر ادیان، به ویژه اسلام مطرح می شد.

محمد المهدی (میخائیل چرویسکی) با پرده برداشتن از برخی مسائل که در نشست خاخام ها در مورد اسلام مطرح شده است، گفت: خاخام ها عادت کرده اند در هر مناسبتی که از اسلام و پیامبر اسلام سخن به میان آید، به پیامبر اسلام (که درود خدا بر او باد) دشنام دهند و ناسزا گویند.

آن گاه مهدی داستان بازگشت خود را به سوی خدا این گونه بیان کرد: سه سال پیش و در همان ایام به طور اتفاقی در شهر الخلیل با جوانی به نام «ولید زلوم» آشنا شدم و آشنایی ام به این صورت بود که او برای تعمیر اتومبیل من آمده بود. چون به مسلمان بودن او پی بردم اسلحه خود را کشیده، او را به قتل تهدید کردم، اما او رفتاری آرام داشت و خویشتنداری می ورزید. در همان حال مرا به گفتگو فرا خواند. او شیوه ای خردمندانه و اخلاقی نیکو داشت (که مرا تحت تأثیر قرار می داد

مهدی افزود: (به گفتگو پرداختیم و) گفتگوهایمان به درازا کشید. در حقیقت آن جوان مسلمان سبب شد تا زندگی ام دو سال پس از آن گفتگو دستخوش تحول و دگرگونی شود. در آن دوره دو ساله، درباره دین اسلام و مسائل مرتبط به آن تحقیق

پرداختم و پس از آن که چند کتاب فرهنگ لغت عربی خریدم و با زبان عربی آشنا شدم، و به تدریج به عمق اسلام و مفاهیم آن راه پیدا کردم.

سپس از ولید زلوم خواستم تا نماز را به من بیاموزد. کار آموزش (و آشنایی با مفاهیم دینی اسلام) چنان کارساز بود که خود را در اقیانوس حقیقت (که آنک بدان دست یافته بودم) شناور می دیدم، آن سان که آن را همزاد و همراه خود می دیدم.

فرجام کار این بود که زبانم به «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمد رسول الله» گویا شد و به آغوش حیات بخش و سعادت آفرین اسلام درآمدم.

مهدی در ادامه گفت: از سوی شهرک نشینان یهودی با تنگناهای سخت و وصف ناپذیری رو به رو شدم، آن گونه که از ترس کشته شدن به دست یهودیان افراطی، شهرک نشینی را ترک کرده، به آذربایجان بازگشتم، اما رفتار خانواده ام بهتر از رفتار یهودیان افراطی نبود، چرا که از پذیرش فرزند مسلمان شده شان سر باز زدند. به ناچار تصمیم به بازگشت گرفتم، اما این بار نه به «اسرائیل» بلکه به «فلسطین»؛ به روستای «ابوجوش» داخل خط سبز نزدیک قدس اشغالی.

محمد المهدی با برشمردن نعمتهای الهی، یعنی برخورداری از نعمت اسلام، بازگشت به سوی خداوند، و داشتن خانواده ای مسلمان که از همسرش «سینا» (و فرزندانش: «یعقوب عبدالعزیز»، «عیسی عبدالرحمن»، «هیا بنت محمد» و «مریم بنت محمد» تشکیل شده است) خدای را سپاس میگوید و بدین ترتیب گفتگوی وی با روزنامه عبری زبان «معاریف» (به پایان میرسد.

آرزوی های مهدی

محمد المهدی چند آرزوی خود را به این گونه بر می شمرد:

- نام قبلی خود را در شناسنامه اسرائیلی اش عوض کند. او از این کار هیچ انگیزه ای جز زیارت خانه خدا ندارد، چه این که می ترسد، با داشتن نام میخائیل مسئولان عربستان سعودی از ورودش به سرزمین وحی جلوگیری کنند؛

- دوست دارد فرزندانش در مدرسه ای اسلامی تحصیل کنند که حفظ کردن قرآن کریم و پرورش دانش آموزان براساس آموزه های اسلامی، از اولویت های آن مدرسه باشد.

آقای محمد المهدی همچنین از آرزوی بزرگ خود، یعنی نماز گزاردن در مسجد الاقصی، بعد از بازپس گیری آن توسط مسلمانان سخن گفت. وی تأکید کرد: با تمام تنگناها و مشکلاتی که امروزه بر سر راه مسلمانان قرار دارد، اما سرانجام پیروزی از آن مسلمانان خواهد بود. مرجع: روزنامه عبری زبان معاریف - آینده روشن.

حاج امیر::: چهارشنبه 86/6/14::: ساعت 10:11 صبح.

2 - نیایی ضرر میکنی

محلی برای مطرح کردن مطالب خواندنی برای دوستان

داستان یهودی مسلمان شده و آنهم چه اسلامی

در حدود پنجاه سال پیش در جایی در فرانسه، پیر مرد پنجاه ساله ای از اهالی ترکیه، زندگی می کرد که ابراهیم نام داشت، و یک خواربار فروشی را اداره می کرد.

این خواربار فروشی در آپارتمانی واقع بود که خانواده ای یهودی در یکی از واحدهای آن زندگی می کردند. این خانواده پسری داشتند به نام (جاد) که هفت سال بیشتر نداشت.

جاد عادت داشت که هر روز برای خرید مایحتاج منزل به مغازه عمو ابراهیم می آمد، و هر بار هنگام خروج از مغازه از فرصت استفاده می کرد و قطعه شکلاتی را می دزدید. یک روز جاد فراموش کرد که طبق معمول از مغازه شکلات بردارد، اینجا بود که عمو ابراهیم او را صدا زد و به او یادآوری کرد که شکلاتی را که هر روز بر می داشته، فراموش کرده است. جاد که حساسی شوکه شده بود، گمان می کرد که عمو ابراهیم از دزدیهای او چیزی نمی داند، لذا از او خواهش کرد که او را ببخشد، و به او قول داد که دیگر این کار را تکرار نکنند..

عمو ابراهیم گفت: نه، بشرطی تو را می بخشم که به من قول بدهی که هرگز در زندگی دزدی نکنی، و در مقابل می توانی هر روز از مغازه من یک شکلات برداری.

جاد با خوشحالی این شرط را قبول نموداً سالها گذشت، و عمو ابراهیم برای جاد یهودی بمانند پدر، مادر و دوست بود. هر وقت جاد با مشکلی برخورد می



کرد، و یا از حوادث روزگار به تنگ می آمد، به نزد عمو ابراهیم می آمد، و مشکل خود را برای او مطرح می کرد.

عمو ابراهیم هم کتابی را از کتو میز مغازه بیرون می آورد، و به جاد می داد، و از او می خواست، صفحه ای از کتاب را باز کند.

وقتی جاد کتاب را باز می کرد، عمو ابراهیم دو صفحه ای از کتاب را می خواند، و سپس کتاب را می بست، و بدین ترتیب مشکل جاد را حل می کرد. جاد وقتی از مغازه بیرون می آمد، احساس می کرد ناراحتی اش برطرف شده، خیالش راحت شده، و مشککش حل شده است.

سالها گذشت، و رابطه جاد با عمو ابراهیم، آن پیر مرد مسلمان تحصیل نکرده ترک این چنین سپری شد!

بعد از هفده سال، جاد به سن بیست و چهار سالگی و عمو ابراهیم به سن شصت و هفت سالگی رسید. عمو ابراهیم دار فانی را وداع گفت، و قبل از وفاتش صندوقی را برای فرزندانش بجا گذاشت، او در صندوق کتابی را نهاده بود، که همیشه جاد آنرا در مغازه می دید. او به فرزندانش وصیت کرد تا کتاب را به جاد آن جوان یهودی هدیه بدهند. وقتی فرزندانش عمو ابراهیم صندوق را به جاد دادند، او از مرگ عمو ابراهیم باخبر شد، از شنیدن این خبر جاد بسیار ناراحت گردید، چرا که عمو ابراهیم یار و یاور او در حل همه مشکلات بود.

روزها گذشت روزی از روزها برای جاد مشکلی پیش آمد، و بیاد عمو ابراهیم و صندوقی که به او هدیه داده بود افتاد. صندوق را پیدا کرد، و آنرا باز نمود، ناگهان دید که در صندوق همان کتابی است که همیشه آنرا در مغازه عمو ابراهیم باز می کرد، و عمو ابراهیم آنرا می خواند! جاد صفحه ای از کتاب را باز کرد، اما کتاب به زبان عربی بود، و او از زبان عربی چیزی نمی دانست.

او بنزد همکاری از اهالی تونس رفت، و از او خواهش کرد تا دو صفحه از کتاب را برایش بخواند، و او نیز خواند. پس از اینکه جاد مشککش را برای همکار تونسی اش شرح داد، تونسی راه حلی را برای مشککش پیدا کرد! جاد شگفت زده از او پرسید: این کتاب چیست؟

تونسی گفت: این قرآن کریم کتاب مسلمانان است! جاد گفت: چگونه می توانم

مسلمان شوم؟ تونسسی گفت: کافی است شهادتین را بگویی، و از شریعت پیروی کنی! جاد گفت: أشهد ألا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله

جاد الله مسلمان

جاد مسلمان شد، و بخاطر بزرگداشت این کتاب نام خود را (جاد الله قرآنی) گذاشت، و تصمیم گرفت باقیمانده عمر خود را وقف خدمت به این کتاب بزرگ کند جاد الله قرآن را فرا گرفت، و آنرا فهمید، و در اروپا شروع به دعوت دیگران کرد، تا آنجا که تعداد زیادی یهودی و مسیحی را مسلمان نمود.

روزی از روزها در حالی که جاد الله اوراق قدیمی خود را زیر و رو می کرد، قرآنی را که عمو ابراهیم به او هدیه داده بود باز کرد، ناگهان در اول قرآن نقشه ی جهان را دید، بر روی آن نقشه ی قاره آفریقا توجهش را جلب نمود، چرا که روی آن امضای عمو ابراهیم نقش بسته، و در زیر آن این آیه نوشته شده بود: اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ النحل: 125 یعنی: با حکمت و اندرز نیکو (دیگران) را به راه پروردگارت دعوت کن.

جاد الله پی برد که این وصیت عمو ابراهیم است، و تصمیم گرفت آنرا عملی نماید لذا برای دعوت بسوی دین خدا، اروپا را به قصد کشورهای آفریقایی ترک گفت، گفته می شود که کارش آنقدر مبارک و موفقیت آمیز بود که بدست او میلیونها نفر مسلمان شدند.

پایان مسیر

جاد الله قرآنی، این مسلمان واقعی و دعوتگر الهام یافته، سی سال از عمر خود را تماماً برای دعوت بسوی خدا در آفریقا سپری کرد، و میلیونها انسان بدست او مسلمان شدند جاد الله قرآنی در سال 2003 م - 1382 ش در آفریقا بخاطر بیماریهایی که در راه دعوت به اسلام به آن دچار شده بود، از دنیا رفت. او در هنگام وفات 54 سال بیش نداشت، که سی سال آنرا در راه دعوت بسوی خدا صرف کرده بود. خداوند او را غریق آمرزش و قرین رحمت خود بگرداند. داستان هنوز تمام نشده است.

مادریهودی جاد الله قرآنی که استاد دانشگاهست، فقط دو سال پیش در سال

ص: 177

2005 م - 1384 ه ش یعنی دو سال بعد از وفات پسرش در سن هفتاد سالگی مسلمان شد. مادرش می گوید: در طول این سی سالی که پسرش مسلمان شده بود، او دائماً در حال جنگ و جدال با او برای بازگرداندنش به دین یهودیت بوده است.

ولی با وجود تجربه و اطلاعات کافی و قدرت استدلال، نتوانست پسرش را از اسلام بازگرداند، در حالی که عمو ابراهیم، آن پیر مرد مسلمان تحصیل نکرده، توانست قلب فرزندش را شیفته اسلام کند.

چرا جاد الله قرآنی مسلمان شد؟ او میگوید: در مدت هفده سالی که با عمو ابراهیم ارتباط داشتم، حتی یکبار هم به من نگفت (ای کافر) یا (ای یهودی)، یا حتی به من نگفت (مسلمان شو) تصورش را بکنید، هفده سال عمو ابراهیم دندان روی جگر گذاشت، و نه در باره اسلام و نه در باره یهودیت چیزی به او نگفت! واقعاً عجیب است که چگونه یک پیر مرد تحصیل نکرده، دل یک پسر بچه را شیفته قرآن می کند.

یک بار در یکی از ملاقاتها از او سؤال شد که چه احساسی دارد وقتی می بیند میلیونها انسان بدست او مسلمان شده اند؟ در جواب گفت: او هیچ احساس افتخاری نمی کند، چرا که او بگفته خودش بخشی از خوبیهای عمو ابراهیم را جبران می کند.

دکتر صفوت حجازی یکی از دعوتگران مشهور مصری می گوید: در کنفرانسی در شهر لندن پیرامون مسئله دارفور، و راههای کمک به مسلمانان نیازمند و حمایت آنها از خطر تبشیر و جنگ، با یکی از رؤسای قبایل دارفور ملاقات کردم. در گرمای صحبت از او پرسیدم: شما دکتور جاد الله قرآنی را می شناسید؟ رئیس قبیله بلند شد و از من پرسید: مگر شما او را می شناسید؟ گفتم: بله! زمانی که در سوئیس برای معالجه آمده بود، من با او ملاقات کردم. رئیس قبیله بر روی دستهایم خم شد، و به گرمی آنرا بوسید!! به او گفتم: چکار می کنی؟ من کاری نکرده ام که سزاوار این همه محبت باشد! گفت: من دست شما را نمی بوسم، بلکه دستی را می بوسم که دست جاد الله قرآنی را گرفته است!!

از او پرسیدم: مگر تو بدست جاد الله قرآنی مسلمان شده ای؟ رئیس قبیله گفت:

نه! من بدست مردی مسلمان شده ام، که او بدست جاد الله قرآنی مسلمان شده

است!!! تا اینجا داستان تمام شد.

راستش وقتی این داستان را خواندم آنقدر متأثر شدم و آنقدر به حال خود تأسف خوردم، که اشک در چشمانم حلقه زد.. تأسف خوردم از آن جهت که ما در زندگی چه فرصتهای طلایی را در اختیار داشته ایم که می توانستیم، با یک برخورد حکیمانه، یک انسان نامسلمان یا انسان گمراه جویای هدایت، را دگرگون کنیم، و دل او را برای همیشه شیفته عظمت این دین بزرگ نمائیم، اما چنین نکرده ایم، نه تنها چنین نکرده ایم بلکه گهگاهی با رفتارهای غیر حکیمانه و غیر اسلامی خود باعث تنفر دیگران از این دین شده ایم. تأسف خوردم از آن جهت که اینهمه به علم و سواد خود می نازیم، ولی برکت علم و دانش ما به اندازه مثقال اخلاص عموابراهیم تحصیل نکرده و بی ادعا نبوده است. تأسف خوردم از آن جهت که در خانه نشسته ایم و آلمان سرد و نانمان گرم و جایمان نرم است، و انتظار پیروزی اسلام و مسلمین را می کشیم، در حالی که جادالله برای دین خدا همه اینها را پشت سر گذارد، به آفریقا رفت. تأسف خوردم از آن جهت که ما مسلمانان بگفته یکی از بزرگان، همچون ابری هستیم که جلو خورشید اسلام را گرفته ایم، و با نشان دادن چهره ای ناهنجار و زشت از اسلام، دیگران را از دیدن این خورشید تابناک محروم کرده ایم. تأسف خوردم از آن جهت که آآلمانند.

فیلم عموابراهیم و جاد: نکته جالب و کمی عجیب در داستان جاد الله قرآنی و عموابراهیم این است که در سپتامبر سال 2003 یعنی درست بعد از وفات جادالله (سینمای فرانسه از داستان زندگی عموابراهیم و جاد الله، فیلمی ساخت بنام: "Monsieur Ibragim et les fleurs du Coran" یعنی: آقا ابراهیم و گلهای قرآن) به کارگردانی آقای Fran ois Dupeyron قهرمان این فیلم عمر الشریف هنر پیشه معروف مسلمان است که نقش عموابراهیم را بازی می کند، این فیلم در سال 2004 به روی صحنه آمد و جوایز زیادی را در سطح محلی و جهانی کسب کرد.

1+ | نوشته شده در دوشنبه پنجم دی 1390 ساعت 11:32 توسط علی جهانی نمیدونم آخر و عاقبت خودم و بقیه چیه

RSS

ص: 179

تاریخ انتشار: 14 آبان 1394 - ترافیک 10 08 وب سایت 24:09: آیه گارا

تازه مسلمان یهودی اسرائیلی:

ان شاء الله خداوند تمام غیر مسلمانان را به اسلام واقعی هدایت کند

صفحه اول تحت عنوان «سؤال و جواب درباره اسلام» تلاش می کند، عطش یهودیان اسرائیلی را سیراب کند که خواهان آشنا شدن با اصول و مبادی و ارزش های دین اسلام هستند. اما صفحه دوم به نام «سخن روز» هر روز یکی از احادیث نبوی را برای کاربران خود در این صفحه می گذارد.

گرایش روز افزون یهودیان به اسلام؛

137\_1301200

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامعه مبلغین و تازه مسلمانان) یکی از یهودیان ساکن سرزمین های اشغالی که به آیین اسلام درآمده است، دو صفحه جدید در فیس بوک به نام های «سخن روز (و) سوال و جواب درباره اسلام» باز کرده است.

این یهودی به اسلام درآمده اسرائیلی هدف خود از ایجاد این دو صفحه را پاسخ دادن به عطش سیراب ناپذیر یهودیان ساکن «اسرائیل» جهت آشنایی بیشتر درباره دین و مذهب اسلام عنوان کرده که یک میلیارد پیرو در جهان دارد و پیرامون آنها را پیرویان این آیین فراگرفته است.

این دو صفحه ایجاد شده در فیس بوک کنجکاوی بسیاری از کاربران و فعالان فضای مجازی و شبکه های اجتماعی اینترنتی اسرائیلی را ایجاد کرده است.

صفحه اول تحت عنوان «سوال و جواب درباره اسلام» تلاش می کند، عطش یهودیان اسرائیلی را سیراب کند که خواهان آشنا شدن با اصول و مبادی و ارزش های دین اسلام هستند.

اما صفحه دوم به نام «سخن روز» هر روز یکی از احادیث نبوی را برای کاربران

خود در این صفحه می گذارد.

این یهودی اسرائیلی به اسلام درآمده درباره دلیل ایجاد این دو صفحه در فیس بوک توضیح می دهد که یهودیان به ویژه آنهایی که ساکن سرزمین اشغالی هستند، حقایق جاری درباره نزاع فلسطینی ها و اسرائیلی ها را سانسور شده و جهت داده شده دریافت می کنند و اغلب اطلاعات آنها از دین اسلام، اطلاعاتی آمیخته به گرایش ها و جانبداری های سیاسی است.

به همین دلیل این دو صفحه تلاش می کند، ابعادی از اسلام را به کاربران خود ارائه دهد که با آن آشنا نیستند و از آن چیزی نمی دانند، به عنوان مثال احادیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره موضوعات مختلف گذاشته می شود.

چند روز پیش صفحه سخن روز حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گذاشت که در آن درباره مذمت غیبت و نهی آن و گریه بر خطاها و اشتباهاتی که از آدمی سر می زند، سخن گفته بودند (أمسک علیک لسانک و لیسعک بیتک و ابک علی خطیتک).

همچنین حدیثی از پیامبر بزرگوار اسلام درباره آداب غذا خوردن در اسلام در این صفحه گذاشته شده بود تا کسانی که آشنایی چندایی با این دین مبین ندارند، بدانند که پیام آور این دین پیروان خود را اینگونه در خصوص خوردن غذا توصیه کرده اند که با نام خدا غذا را آغاز کن و با دست راست غذا را بخور و به اندازه بخور (سَمَّ الله تعالی، وکُل بيمينک، وکُل مما یلیک).

اگرچه آموزه ها و اصول و مبادی دین اسلام بسیار گسترده و عمیق است، اما کاربران کنجکاو اسرائیلی به این هم بسنده می کنند و این احادیث تعجب بسیاری از آنها را برمی انگیزد.

مسئول اداره این دو صفحه در فیس بوک تاکید می کند که استقبال یهودیان اسرائیلی از این دو صفحه و مطالب ارائه شده در آنها بسیار زیاد و چشمگیر است.

وی که به اسلام درآمده است، می گوید: خدا رو شکر توجه بسیاری از سوی یهودیان ساکن اسرائیل نسبت به آیین اسلام مشاهده می شود و بسیاری از آنها خواهان آشنایی با این دین هستند.

این یهودی اسرائیلی به اسلام درآمده می افزاید: کاربران این دو صفحه خواهان کسب اطلاعات بسیار بیشتری هستند و سوالاتی که در این خصوص مطرح می

کنند، آدمی را شگفت زده می کند.

داستان زنی که این دو صفحه را در فیس بوک راه اندازی کرد، کم اهمیت تر از این دو صفحه نیست. این دو صفحه به عنوان اقدامی شخصی از سوی زنی یهودی ساکن اسرائیل به نام «آیه گارا» راه اندازی شدند.

آیه گارا به عنوان یک یهودی متولد اسرائیل یا همان سرزمین های اشغالی است که پس از آشنایی با دین اسلام، مسلمان شد. وی در خصوص اسلام آوردنش می گوید که 9 سال پیش اسلام آوردم، پس از تحول و بیداری روحی و معنوی که به من دست داد.

آیه گارا می گوید که خواب هایی دیده است که آیاتی از قرآن را در بر می گرفتند، این موضوع موجب شد تا وی در این دین تحقیق و تفحص کند و پس از مدتی به اسلام روی آورد.

وی توضیح می دهد که پس از مدتی با یک روحانی مسلمان آشنا شده و او آموزه ها و اصول دین اسلام را آموخته و پس از آشنایی کامل با آنها به اسلام روی آورده است.

وی به عنوان یک اسرائیلی به زبان عربی مسلط نیست، به همین دلیل برای مطالعات دینی و تحقیقات مذهبی خود درباره اسلام از زبان انگلیسی استفاده می کند، اما تاکید می کند که نمازهای یومیه پنج گانه اش را به زبان عربی می خواند.

آیه گارا ابراز امیدواری می کند که ان شاء الله خداوند تمام غیر مسلمانان را به اسلام واقعی هدایت کند.

وی برای مدتی تلاش کرد، در روستای فلسطینی نشین «جث» (در سرزمین های اشغالی اقامت کند، اما به میان یهودیان اسرائیل بازگشت تا زندگی خود را بین آنها ادامه می هد.

گارا در این باره توضیح می دهد: احساس می کنم که جایم در میان مسلمانان است، اما جامعه مسلمانان در اسرائیل آن قدر باز نیست که افرادی که به تازگی به اسلام روی آورده اند، را بپذیرد و در این راه مشکلات بسیاری وجود دارد که عدم آشنایی با زبان عربی، تاثیر اوضاع سیاسی و امنیتی حاکم بر سرزمین های اشغالی مهمترین آنهاست و این موجب شده تا جوامع مسلمان از ما یهودیان ترس و واهمه

اما گارا تاکید می کند که برای دور شدن از این فضا و غلبه بر مشکلات به ویژه بازتاب های اوضاع سیاسی و امنیتی سرزمین های اشغالی تلاش می کنم که وارد سیاست نشوم، چون واقعا آنچه مورد توجه ماست و در پی آن هستیم، آیین اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

وی در پاسخ به این سوال که در کشورهای مختلف کسانی هستند که اشاعه داده اند، اسلام پیروان خود را به مبارزه با اسرائیل ملزم می کند، آیا این گفته درست است، می گوید: نمی دانم، چون به نظر من خدا از عمق و باطن دل های آنها آگاه است و به همین دلیل نمی توانم، بگویم که آنها برداشت و تفسیر درستی از اسلام دارند یا خیر، اما به این اصل ایمان دارم که هرگونه تجاوزی به بی گناهان و بی دفاعان در اسلام منع شده است.

گارا ادامه می دهد: اسلام آشکارا و صریح به پیروان خود می گوید که آزار و اذیت زنان، کودکان و بی گناهان حرام است و در این خصوص تا آنجا پیش می رود که حتی قطع یک درخت و یا آزار رساندن به یک حیوان در زمان جنگ را منع می کند.

گارا درباره کسانی که خواهان آشنایی با اسلام حقیقی و شناخت اسلام واقعی در منطقه هستند و شرایط موجود و بحران های حاکم بر کشورهای منطقه از جمله کشورهای اسلامی چنین فرصتی را به آنها نمی دهد، می گوید: ببینید شما برای به دست آوردن شناخت کافی از بیماری که به آن دچار می شوید، به چندین پزشک مراجعه می کنید و در پایان تشخیصی را می پذیرید که منطقی تر است، درباره آشنایی با اسلام نیز به نظر من باید سخن همه را شنید و سخنی را که از مابقی منطقی تر است، پذیرفت.

آیه گارا علاقه اش به نشر دین اسلام را پنهان نمی کند، به ویژه وقتی در پایان سخنان خود دعا می کند که ان شاء الله خداوند همه غیر مسلمانان را به اسلام واقعی هدایت کند و یکی از وظایف هر مسلمانی را تبیین و تشریح و نشان دادن چهره واقعی اسلام به خصوص در رفتارها می داند.

منبع: مشرق



به اشتراک بگذارید:

4 - روایت جالب مسلمان شدن یک دختر یهودی 19 ساله در "اسرائیل"

توسط: moradyzade

روایت جالب مسلمان شدن یک دختر یهودی در "اسرائیل"

روزنامه آلموندو در ادامه این مطلب خبر نوشت: این دختر یهودی تبار که (مارو داویدیو بیچی) نام دارد اعلام کرده که در پذیرفتن دین مبین اسلام کاملاً به طور آزادانه تصمیم گرفته و پس از آن حجاب بر سر کرده است.

روزنامه اسپانیایی الموندو از مسلمان شدن یک دختر 19 ساله یهودی در منطقه کرمئیل واقع در شمال فلسطین اشغالی خبر داد و نوشت: این دختر یهودی که از خانواده متعصب راستگرای یهودی است حجاب بر سر می کند و روزانه به قرائت قرآن می پردازد.

به گزارش خبرگزاری قدس این روزنامه در گفتگویی با مارو داویدیو بیچی دختری یهودی تازه مسلمان شده نوشت: از سن 13 سالگی نسبت به قرآن حساس شدم پرسشهای زیادی بود که به دنبال پاسخش می گشتم اما پاسخ ها را در دین خود هرگز نیافتم. برای اولین بار به مسجد رفتم. وقتی از مسجد خارج شدم در قلبم راحتی و سبکباری احساس کردم در مسجد کار خاصی نکرده بودم اما احساس می کردم قلبم پاک و تمیز شده است... کم کم پاسخ پرسشهایم را در دین اسلام یافتم و رسماً به این دین گرویدم.

این دختر یهودی تازه مسلمان شده گفته است: من اعتراف می کنم کاری که کرده ام باعث خشم و نگرانی شدید یهودیان خواهد شد و آنان مرا خائن و دیوانه معرفی خواهند کرد... و حتماً از من می پرسند که چگونه یهودیت را به کناره ی انداخته ام و به دین اجدادم پشت کرده ام... اما من یادم هست که از یک پدر و مادر یهودی متولد شده ام.

مارو ادامه می دهد: والدینم از این اقدام من سرخورده شده اند و من این

وضعیت را می فهمم... اینکه آنها مرا به خیانت متهم می کنند را نیز درک می کنم به رغم این اما من والدینم را ترک نخواهم کرد. بهتر میدانم که با این وضعیت جدید کنار بیایم.

الموندو نوشت: مارو سعی کرده است که پدر و مادرش را نیز مسلمان کند اما ظاهراً پدر مادرش در جواب گفته اند که آنها ازادند هردینی را بپذیرند و بنابراین یهودی می مانند و تمایلی در گرایش به دین دیگر ندارند.

مارو الان شعائر اسلامی را به جا می آورد و تماماً امور مربوط به یهودیت را کنار گذاشته است. او حجاب بر سر دارد و دائماً قرآن تلاوت می کند.

به نقل از این روزنامه اسپانیایی وقوع تحول جدید برای مارو این دختر 19 ساله یهودی برای خانواده اش به مثابه یک زلزله بزرگ است و کافی است مخاطب در جهان بداند که والدین او از یهودیان راستگر و عرب و مسلمان ستیز اسرائیل هستند.

منبع: <http://goftomanedini.com> یکشنبه 20/9/1390-17:7 پسندیدم ارسال به وبلاگ تبیان Username . و سایت پورتان جامع ایران ناز

لیستی که ذیلاً از نظر خوانندگان عزیز می گذرد، شرح حال هر یک از اشخاص، زیر نام خود قرار دارد، هرکس مشروح آنها را طالب باشد، به آدرس سایت بالا در اینترنت مراجعه نمایند.

رده: یهودیان مسلمان شده

از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

زیررده ها

این رده تنها حاوی زیر رده زیر است.

م محمد اسد

صفحه ها

این 20 صفحه در این رده قرار دارند؛ این رده در کل حاوی 20 صفحه است.

ص: 185

آ

آنوسی

ء

ابوایوب انصاری

ابن ربیع طبری

ابن سهل اندلسی

محمد اسد

ب

ابوالبرکات بغدادی

چ

چالا

ر

رشیدالدین فضل الله همدانی

ریحانه دختر زید قرظی

س

احمد سوسه

ش

شبتای زوی

ص

صفیه دختر حیی بن اخطب

ع

عبدالله بن سبا

عبدالله بن سلام

ف

تالی فہیما

ک

کعب الاحبار

یعقوب بن کلس

ص: 186

این صفحه آخرین بار در 21 اوت 2016 ساعت 18:22 تغییر یافته است.

همه نوشته ها تحت مجوز Creative Commons Attribution

### کیفیت ارتحال حضرت موسی کلیم علیه السلام و اینکه قبر آن نبی مکرم

در کجاست

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نام مبارک این پیامبر اولی العزم الهی، "موسی" می باشد و نام پدر و اجدادش تا حضرت ابراهیم علیه السلام، به ترتیب: "عمران، پسر یصهر، پسر قاهت، پسر لوی (لاوی)، پسر یعقوب، پسر اسحاق و پسر ابراهیم علیهم السلام و نام مادر ایشان نیز «یوکابد» است. وی در زمان سلطنت "رامسیس دوم" به دنیا آمد، تاریخ بعث آن نبی بزرگوار به 500 سال پس از حضرت ابراهیم علیه السلام می رسد و در زمان پسر رامسیس دوم، که "منفتاح" نام داشت و او را به "فرعون" می شناسیم، مأمور به دعوت او و سپس از میان برداشتن او گردید. همان فرعونی که در دریا (رود نیل) غرق شد.

در مورد طول عمر ایشان، اقوال متفاوت است، از 123 سال تا 240 سال گفته اند. اما ظاهراً 240 سال موثق تر یا دست کم مشهورتر است.

صندوق - تابوت:

حضرت موسی علیه السلام، در روزهای آخر عمر خود، الواح مقدس تورات، کتاب آسمانی را به انضمام زره خود و یادگارهای دیگر از رسالتش، در میان صندوقی نهاد و آن را به وصی خود "یوشع بن نون" سپرد. مشهور است این همان

صندوقی است که مادرش او را به امر خدا در آن نهاد و به دریا سپرد. در قرآن کریم نیز به این صندوق عظیم الشان، به عنوان دلیل وصایت" یوشع بن نون" و تعیین " طالوت" برای خلافت از سوی خداوند مَنان تصریح شده است، چنان چه می فرماید:

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ. (البقره، 248).

ترجمه: و پیامبرشان (یوشع) به آنها گفت: همانا نشانه فرمانروایی او این است که آن تابوت (صندوق عهدی که موسی را در داخل آن به آب افکنده بودند) نزد شما بیاید که در آن آرامش دلی از جانب پروردگارتان) برای شما (ست و بازمانده ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون به جای نهاده اند (از قبیل عصا و زره و نعلین موسی و الواحی از تورات و عمامه هارون) که آن را فرشتگان حمل می کنند. البته در آن نشانه ای است (از صدق حاکمیت طالوت) برای شما اگر اهل ایمان باشید.

رحلت:

از مجموع روایات موثق و اقوال تاریخی چنین بر می آید که روزی عزرائیل نزد او آمد و گفت: «سلام بر تو ای هم سخن خدا (کلیم الله)».

موسی علیه السلام پس از پاسخ سلام پرسید: تو کیستی؟

گفت: من فرشته مرگ هستم.

موسی: برای چه به اینجا آمده ای؟

عزرائیل: آمده ام تا روح را قبض کنم.

موسی: روحم را از کجای بدنم خارج می سازی؟

عزرائیل: از دهانت.

موسی: چرا از دهانم، با اینکه من با همین دهانم با خدا گفتگو کرده ام؟

عزرائیل: از دست هایت.

موسی: چرا از دست هایم، با اینکه تورات را با این دست هایم گرفته ام؟

عزرائیل: از پاهایت.

موسی: چرا از پاهایم، با اینکه با همین پاهایم به کوه طور (برای مناجات) رفته‌ام؟

عزرائیل: از چشمهایت.

موسی: چرا از چشم هایم، با اینکه همواره چشم هایم را به سوی امید پروردگار کشیده‌ام؟

عزرائیل: از گوش هایت.

موسی: چرا از گوش هایم، با اینکه سخن خداوند متعال را با گوش هایم شنیده‌ام.

خداوند به عزرائیل وحی کرد: «روح موسی علیه السلام را قبض نکن تا هروقت که خودش بخواهد. (این گفتگو حاکی از عبودیت محض ظاهری و باطنی آن حضرت می باشد).

عزرائیل از آنجا رفت، و موسی علیه السلام سال ها دیگری زندگی کرد تا اینکه:

روزی «یوشع بن نون» را طلبید و وصیت های خود را به او نمود، سپس به تنهایی به سوی کوه طور رفت.

در آنجا مردی را دید که مشغول کندن قبر است، نزد او رفت و گفت: «آیا می خواهی تو را کمک کنم؟» او گفت: آری، موسی او را کمک کرد.

وقتی که کار کندن قبر تمام شد، موسی علیه السلام وارد قبر گردید و در میان آن خوابید تا ببیند اندازه لحد قبر، درست است یا نه؟ در همان لحظه خداوند پرده را از جلو چشم او برداشت، موسی علیه السلام مقام خود در بهشت را دید (تا به مرگ خود راضی، خشنود و راغب شود).

پس او عرض کرد: خدایا روحم را به سویت ببر. همان دم عزرائیل روح او را قبض کرد، و همان قبر را مرقد موسی علیه السلام قرار داد، و آن قبر را پوشانید؛ و آن مرد قبر کن، عزرائیل بود که به آن صورت درآمده بود.

در این وقت منادی حق در آسمان، با صدای بلند گفت:

مات موسی کلیم الله، فأی نفس لا تموت؛ موسی کلیم خدا مرد، چه کسی است که نمی میرد؟ (بحار الانوار، ج 13، ص 365 و 366)

شیخ طوسی رحمه الله علیه، در کتاب تهذیب آورده است: رحلت موسی در شب

بیست و یکم ماه رمضان اتفاق افتاد، چنان که حضرت عیسی را نیز در همان شب به آسمان بردند. در روایتی که صدوق نقل کرده، مرگ یوشع بن نون وصی حضرت موسی نیز در همان شب اتفاق افتاد.

قبر حضرت موسی علیه السلام:

در مورد محل دقیق قبر نیز اختلاف نظرهایی وجود دارد. طبق برخی از روایات، قبر حضرت موسی علیه السلام در کوه طور (واقع در نجف اشرف، یا سرزمین سینا) می باشد.

قوم حضرت موسی علیه السلام (بنی اسرائیل)، در زمان حیاتش نیز وقعی برای او قائل نبودند، چنان چه به رغم مشاهده ی انواع معجزات تا غرق شدن فرعون، بارها مرتد و حتی گوساله پرست شدند و بسیار او را آزار می دادند. از این رو در کهولت سن، توجه خاصی به او نداشتند و (طبق روایات) حتی بسیاری او را نمی شناختند، پس برای رحلت و قبر او نیز اهمیت چندانی قائل نشدند که به صورت موثق در تاریخ ثبت گردد. از این رو در منابع یهود، قبر ایشان نامشخص بیان گردیده است.

اما بر پایه برخی روایات ما حضرت موسی در «تیه» وفات کرده است. (بحار الانوار، ج 3، ص 363 به بعد، ح 1 و 8 و 18).

«تیه» بیابانی بی آب و علفی است که در داخل شبه جزیره سینا واقع است و جغرافی دانان عرب آن را صحرای بنی اسرائیل می نامند (المنجد، بخش اعلام، حرف ت).

طبق روایات، از پیامبر اسلام پرسیدند: قبر حضرت موسی در کجاست؟ فرمود:

در کنار جاده اصلی و تل قرمز رنگ (بحار، ج 13، ص 663). در آن زمان در صحرای (تیه)، جاده اصلی و تل قرمز رنگ مشخص بود و مردم آن را می شناختند.

پس براساس این روایت، قبر حضرت موسی در شام است (البته منظور محدوده ی امروزی سوریه نیست).

\*- در پاورقی ص 133 کتاب داستان پیامبران، آمده است که محل دفن حضرت موسی در شش فرسخی بیت المقدس است و این را از کتاب "منتخب التواریخ" نقل کرده است و از کتاب تقویم التواریخ نقل کرده که قبر حضرت موسی علیه السلام در

ص: 190



سایر کتب معتبر تاریخی چون کتاب (تاریخ انبیا، عمادزاده، ج 2، ص 567 و تاریخ انبیا، رسولی محلاتی، ص 480) و... نیز وفات حضرت موسی علیه السلام را در تیه آورده اند؛ و چون ملائک او را دفن کردند، محل دفن همان محل ارتحال ایشان می باشد. بنابراین به طور دقیق نمی توان گفت که قبر حضرت موسی در کجاست، اما کثرت اقوال چنین است که بیان شد.

حضرت موسی چند سال سن دارد و مزار ان حضرت کجاست؟

حضرت موسی علیه السلام بین قرن های 13 تا 15 پیش از میلاد مسیح در مصر به دنیا آمد. نام پدرش بر اساس تورات عموام است که در عربی به صورت عمران در آمده است. نام مادر موسی را نیز یوکابد یا یوکبد نوشته اند. (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ترجمه: پاینده، تهران، اساطیر، چ 5، 1375 ش، ج 1، ص 294). وی از پیامبران اولوالعزم و ملقب به (کلیم الله) می باشد که رهبری قوم یهود را عهده دار شد و ایشان را از مصر و از اسارت مصریان بیرون آورد. خداوند به وسیله او دین یهود را در کوه طور سینا به بنی اسرائیل ارزانی داشت. (نکته جالب توجه آن که: نام آن حضرت 136 بار در قرآن مجید ذکر و در بیست سوره از او سخن گفته شده است). حضرت موسی علیه السلام سرانجام در 120 سالگی (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1371 ش، ج 1، ص 51) در گذشت. مرقد حضرت موسی بن عمران علیه السلام بر یهودیان و حتی در همان زمان بر قوم بنی اسرائیل نیز ناشناخته بود. طبری مورخ معروف در این باره می نویسد: موسی و برادرش هارون هر دو در بیابان مردند. و هیچیک از خلائق جای مرقد او را نداند (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ترجمه: پاینده، ج 1، ص 351؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 363؛ جزائری، قصص الانبیا، ص 308).

در برخی از متون به صورت حدسی مکان هایی مانند: سیحان و یا به صورت عام؛ منطقه شام (حموی، معجم البلدان، ج 2، ص 465؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ترجمه: منزوی، ج 1، ص 211). و طبق اقوالی در کوه نبأ یا نبو، یا کوه (یوو) در سمت شرقی رود اردن. به عنوان آرامگاه موسی علیه السلام معرفی شده اند. جهت مطالعه و کسب اطلاعات

بیشتر می توانید به این منابع مراجعه فرمایید: 1) طبری، تاریخ الامم و الملوک، ترجمه:

ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، 1375 ش، ج 1.2) یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه:

محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، 1371 ش، ج 1.3) مقدسی، محمد بن أحمد، أحسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چ اول، 1361 ش، ج 1. همچنین می توانید به این کتاب ها نیز رجوع کنید: جمعی از مؤلفان، تفسیر نمونه، ج 16؛ رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، ج 2، ص 39.

نام بیست و هفت پیامبر الهی در قرآن ذکر شده است

حضرت آدم / ادریس / نوح / هود / صالح / ابراهیم / اسحاق / اسماعیل / لوط / یعقوب / یوسف / ایوب / شیب / موسی / هارون / اشموعیل / الیاس / الیسع / ذوالکفل / داوود / سلیمان / یونس / زکریا / یحیی / عیسی و مادرش مریم / عزیر - و حضرت محمد صلوات الله علیهم أجمعین.

نام حضرت نوح 3 بار / حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) 5 / حضرت عیسی 33 بار / حضرت ابراهیم 68 بار / حضرت موسی 136 بار در قرآن آمده است.

ص: 192

دومین گروه از اهل کتاب، نصارا (و مسیحیان) می باشند.

گفتنی ها و بررسی ها در باره این گروه، زیادتر از آنست که در این کتاب، آورده شود، در قرآن کریم درباره این خاندان، آیات و گفتارهای اساسی و ممتاز، وجود دارد که هر کدام از آنها مقام و درجه والائی را به افراد سه نفری (مادر مادر - مادر - پسر) این مجموعه بظاهر کوچک اما در واقع، آسمانی و لاهوتی، اختصاص داده است که نمونه هائی از آنها را به عزیزان مطالعه کننده و جامعه بشریت عرضه می دارم امیدوارم با دقت آنها را بررسی کرده و خسته نشوند.

قبل از ورود به مطالب، توجه داشته باشیم که بنا بگفته روایات و تاریخ، مادر گرامی حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، از خاندان سلطنتی قیصر روم و از نواده های «شمعون بن حمون الصفاء معروف به پطرس» از حواریون و وصی حضرت عیسی علیه السلام می باشد که در خواب به دست حضرت فاطمه زهراء علیها السلام و در ظاهر وسیله امام هادی علیه السلام، مسلمان شد و به همسری امام حسن عسکری علیه السلام، انتخاب گردید.

مؤرخین در باره نجابت و ایمان و پاکدامنی و معرفت و. و. و. این بانوی بزرگوار، سخنها گفته و تعریف و تمجیدهای فراوان، از خود به یادگار گذاشته اند که عزیزان برای اطلاعات بیشتر در این مورد، به منابع فراوان آن از قبیل بحار الانوار مجلسی و اصول کافی کلینی و کمال الدین صدوق و وسائل الشیعه حرّ عاملی و جز اینها رضوان الله علیهم أجمعین، مراجعه نمایند.

یعنی آخرین منجی جهان بشریت، و مقتدای حضرت عیسی علیه السلام، در آخر الزمان، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. از مادر خانواده اصیل مسیحیت روم به دنیا آمده آنگونه که امام زین العابدین علیه السلام از مادر اصیل ایرانی قدم به دایره وجود نهاده است، که از افتخارات تابعین و پیروانان این بزرگواران می باشد البته نسب همه مادران امامان از نژاد اصیل و خاندان نجیب و

شاهزادگان جهان و خاصه از بزرگان ایران و روم می باشند، که بظاهر اسیر و برده و کنیز بحساب می آمدند.

## نصاری مهربان و نرم دل زمان پیامبر اسلام

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشَدَّ رُكُوعًا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (82) وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (83) وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (84) فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (85) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (المائدة 86).

82 - بطور مسلم یهود و مشرکان را دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت، ولی آنها را که می گویند مسیحی هستیم نزدیکترین دوستان به مؤمنان می یابی، این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی دانشمند و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند.

83 - و هر زمان آیتی را که بر پیامبر نازل شده بشنوند چشمهای آنها را می بینی که (از شوق) اشک می ریزد بخاطر حقیقتی را که دریافته اند، آنها می گویند:

پروردگارا ایمان آوردیم، ما را با گواهان (و شاهدان حق) بنویس.

84 - چرا ما ایمان به خدا و آنچه از حق به ما رسیده نیاوریم در حالی که آرزو داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد؟!

85 - خداوند آنها را به خاطر این سخن باغهایی از بهشت پاداش داد که از زیر درختان آن نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این جزای نیکوکاران است.

86 - و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها اهل دوزخند.

بسیاری از مفسران از جمله طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی و نویسندگان

المنار در تفسیرهای خود از مفسران پیشین نقل کرده اند که این آیات درباره نجاشی زمامدار حبشه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او نازل شده است و در حدیثی که در تفسیر برهان نقل شده این موضوع مشروحا آمده است.

البته این مقایسه در آیات فوق، بیشتر درباره یهود و مسیحیان معاصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، زیرا یهود با اینکه دارای کتاب آسمانی بودند، بخاطر دلبستگی بیش از اندازه به مادیات، در صف مشرکانی قرار گرفتند که از نظر مذهبی با آنها هیچ وجه اشتراکی نداشتند، در حالی که در ابتدا، یهودیان مبشران اسلام محسوب می شدند و انحرافات همانند تثلیث و غلو مسیحیت را نداشتند، اما دنیا پرستی شدید آنها را به کلی از حق بیگانه کرد، در حالی که مسیحیان آن عصر چنین نبودند.

ولی تاریخ گذشته و معاصر به ما می گوید: مسیحیان قرون بعد درباره اسلام و مسلمین، مرتکب جنایاتی شدند که دست کمی از یهود نداشت.

جنگهای طولانی و خونین صلیبی در گذشته و تحریکات فراوانی که امروز از ناحیه استعمار کشورهای مسیحی بر ضد اسلام و مسلمین می شود چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد، بنابر این نباید آیات فوق را به عنوان یک قانون کلی در باره همه مسیحیان دانست جمله های اذا سمعوا ما انزل الی الرسول... و ما بعد آن، گواه بر این است که این آیات درباره جمعی از مسیحیان معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.

در نخستین آیه یهود و مشرکان در یک صف قرار داده شده اند و مسیحیان در صف دیگر، در آغاز می گوید: سرسختترین دشمنان مومنان، یهود و مشرکان هستند، و با محبت ترین آنها نسبت به مؤمنان مدعیان مسیحیتند.

تاریخ اسلام بخوبی گواه این حقیقت است، زیرا در بسیاری از صحنه های نبردهای ضد اسلامی، یهود بطور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشتند و از هر گونه کار شکنی و دشمنی خود داری نمی کردند، افراد بسیار کمی از آنها به اسلام گرویدند، در حالی که در غزوات اسلامی، کمتر مسلمانان را مواجه با مسیحیان می بینیم و نیز افراد زیادی از آنها را مشاهده می کنیم که به صفوف مسلمین پیوستند سپس قرآن دلیل این تفاوت روحیه و خط مشی اجتماعی را طی چند جمله بیان

کرده، می گوید: مسیحیان معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله امتیازاتی داشتند که در یهود نبود.

نخست اینکه: در میان آنها جمعی دانشمند بودند که به اندازه دانشمندان دنیاپرست یهود در کتمان حقیقت کوشش نداشتند (ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ) و نیز در میان آنها جمعی تاریک دنیا بودند که درست در نقطه مقابل حریصان یهود گام برمی داشتند، هر چند گرفتار انحرافی بودند ولی باز در سطحی بالاتر از یهود قرار داشتند (وَرُهْبَانًا).

بسیاری از آنها در برابر پذیرش حق خاضع بودند و تکبری از خود نشان نمی دادند، در حالی که اکثریت یهود به خاطر اینکه خود را نژاد برتر می دانستند، از قبول آئین اسلام که از نژاد یهود برنخاسته بود سر باز می زدند (وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ)

به علاوه جمعی از آنان (همانند همراهان جعفر و جمعی از مسیحیان حبشه) هنگامی که آیات قرآن را می شنیدند، اشک شوق از دیدگانشان بخاطر دست یافتن به حق سرازیر می شد (وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ).

و با صراحت و شهامت و بی نظری صدا می زدند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، ما را از گواهان حق و همراهان محمد صلی الله علیه و آله و یاران او قرار ده

(يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ).

آنها بقدری تحت تاثیر آیات تکان دهنده این کتاب آسمانی قرار می گرفتند که می گفتند: چگونه ممکن است ما به خداوند یگانه و حقایقی که از طرف او آمده است ایمان نیاوریم در حالی که انتظار داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد.

(وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ).

در دو آیه بعد به سرنوشت این دو طایفه و پاداش و کیفر آنها اشاره شد، نخست می گوید: آنها که در برابر افراد با ایمان، محبت نشان دادند، و در مقابل آیات الهی سر تسلیم فرود آوردند، و با صراحت ایمان خود را اظهار داشتند، خداوند در برابر این به آنها باغهای بهشت را پاداش می دهد که از زیر درختان آن نهرها جاری است و جاودانه در آن می مانند و این است جزای نیکوکاران (فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ)

و در مقابل، آنها که راه دشمنی را پیمودند و کافر شدند و آیات خدا را تکذیب کردند اهل دوزخند (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ). با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: 5 ص: 49 بعد.

پس نتیجه اینکه مسیحیان هم مانند یهود، با گذشت زمان نسبت به مسلمانان دو گروه شدند مهربان و دلگرم، و خشن و دلسرد.

## 1 - والدین حضرت مریم علیها السلام

نام پدر عمران و نام مادر حنه یا حناست.

عمران یا یهو یاقیم بر پایه باور مسلمانان و مسیحیان پدر مریم (مادر عیسی) است. این موضوع در قرآن در آیات 35-36 سوره آل عمران و آیه 12 سوره تحریم آمده است. او یکی از راهبان و بزرگان بنی اسرائیل بود. دلیلی معتبر بر پیامبری عمران نیست.

«حَنَّة» و «أَشْبِیاع» در انجیل به نام ایصابات (الیزابت) گفته شده، دو خواهر برجسته در میان بنی اسرائیل بودند که اشیا با زکریا و حنه با عمران ازدواج کرد و به این ترتیب عمران و زکریا با یکدیگر باجناب شدند.

عمران و حنه دارای فرزند نمی شدند تا اینکه بر پایه روایات حنه که از این موضوع رنج می برد روزی هنگامی که در زیر درختی نشسته بود پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می داد، این موضوع محبت مادرانه او را تحریک کرد و او از خدا از صمیم قلب تقاضای فرزند کرد و دعای او مستجاب شد. بر عمران وحی شد که خداوند فرزند پسری به آن ها خواهد داد و حنه گمان می کرد فرزندشان پسر خواهد بود به همین دلیل نذر کرد که پس از بزرگ شدن فرزندش، او را خدمتگذار مسجد بیت المقدس قرار دهد، اما وقتی مریم به دنیا آمد، حنه آگاه شد که فرزندش دختر است.

مطابق تواریخ، عمران، قبل از تولد مریم از دنیا رفت (یا کشته شد). هنگامی که مریم بزرگ شد، برای خدمتگذاری در مسجد بیت المقدس نیاز به سرپرست داشت، به همین دلیل حنه به نزد علما و دانشمندان یهود رفت و گفت: این هدیه

من به شما، یکی از شما سرپرستی او را برعهده گیرد، و چون هر یک از آن‌ها می‌خواست سرپرست مریم شود در نهایت به قرعه زکریا سرپرستی او را عهده دار شد. باتغییری از اندیشه قم. سرگذشت زکریا و مریم.

زندگی نامه مریم مقدس

مریم، به روایت مسلمانان دختر عمران، خواهر (یا از نسل) هارون و از طایفه لاوی بود ولی به روایت مسیحیان از از طایفه یهودا بود و نسب اش به داوود پادشاه می‌رسید.

مادرش، حتّا نام داشت و دختر ایبا بود که خواهرش ایصابت، همسر زکریا می‌شد.

مریم در ناصره شهری در جلیل به دنیا آمد و در زمان تولّد مریم، پدرش عمران کشته شده بود.

ولادت مریم 5570 سال بعد از هبوط حضرت آدم بوده و تولد حضرت مسیح با توجه به تواریخ دول و ملل روی زمین در آن زمان 5585 سال بعد از هبوط حضرت آدم بوده است.

و بنا به نقل صاحب ناسخ التواریخ، فاصله تولد حضرت مریم و حضرت عیسی 15 سال بوده است و حضرت مریم از سن 13 سالگی به عیسی باردار شده است.

بنابر این، تاریخ تولد مریم، را می‌توان شانزده سال پیش از میلاد تخمین زد.

اگرچه بین سخن دهخدا که بارداری مریم را در سن 18 سالگی ذکر می‌کند با سخن صاحب ناسخ التواریخ اختلاف است، اما قول دوم که بارداری او در سن 13 سالگی باشد، قوی تر به نظر می‌رسد.

با وجود این، با آن که زمان تولد مریم، در کتاب های اسلامی بر پایه ی حدس و گمان استوار هست، ولی بعید از واقعیت نمی‌نماید.

در مورد تولد مریم و سرگذشت او پیش از تولد عیسی مسیح در اناجیل مطلبی نیامده است.

در قاموس کتاب مقدس چنین سخن رفته:

باکره که مادر مسیح و از سبط یهودا و از نسل داود و خویش ایصابت، مادر



یحیی تعمیددهنده که از سبط لاوی و نسل هارون بود و بعد از حوادث طفولیت مسیح یعنی زیارت شبانان و مجوسیان و ختنه مسیح و حاضر نمودنش در هیکل و به مصر رفتن به هیچ وجه مریم باکره بیش از پنج مرتبه در کتاب مقدس (عهد جدید) مذکور نیست.

به روایت قرآن، همسر عمران، در هنگام بارداری، آن چه در رحم داشت، برای خدمت در بیت المقدس نذر کرد.

با این که فرزند عمران، دختر بود، او را در خدمتگزاری معبد آزاد گذاشتند.

حتمه دخترش را مریم به معنی عبادت کننده نام نهاد.

زکریا، شوهر خاله مریم، توانست کاهنان را متقاعد کند تا مریم برای خدمتگزاری معبد سلیمان در اورشلیم ساکن شود.

بر اساس روایت انجیل، مریم یک دختر عادی بود که تنها در روزهای اعیاد یهودیان به اورشلیم و هیکل می رفت.

در زندگی او پیش از سخن گفتن خداوند با وی، هیچ نشانه ای که حکایت از برتری و برگزیدگی او باشد، وجود نداشت.

در انجیل همچنین هیچ اشاره ای بر خدمت کردن مریم در معبد در کودکی و یا بزرگسالی وجود ندارد.

بر اساس اعتقاد مسیحیان، آنچه موجب انتخاب مریم به عنوان مادر و به دنیا آورنده عیسای مسیح بود، صرفاً یک انتخاب بود که از جانب خداوند و با حکمت او انجام گرفت.

در انجیل متی 18:1 (این گفتار غلط و غیر واقعی)، آمده است که: تولد عیسی چنین بود: مریم مادر او به عقد یوسف (نجار) درآمده بود قبل از آنکه به خانه شوهر برود بوسیله روح القدس آستن شد.

و حتی مضحک تر از این، عقیده مورمونها درباره مریم باکره است که می گویند:

مریم و خدا باهم ازدواج کرده بودند!

بدتر از گفته بالا سخنان پائین است.

اورسن پرات چنین می نویسد: عیسی برای داشتن چنان بدن جسمانی نیاز به

داشتن نه فقط مادر بلکه پدر نیز داشت.

به این دلیل پدر و مادر عیسی از نظر جسمانی می بایست به صورت زن و شوهر با هم متحد شده باشند.

مریم باکره در این مدت می بایستی همسر شرعی خدای پدر بوده باشد.

و باز در دنباله همان صفحه آمده است:

همانطور که خدا شوهر اول مریم بود محتمل است که او مریم را به یوسف فقط برای مدتی که در این زمین به سر می برند داد و بعد از قیام دوباره او را بار دیگر به همسری خود خواهد گرفت تا ارواح فناپذیر در ابدیت تولید کنند.

عیسی مسیح 33 ساله بود که به توطئه یهودیان توسط سربازان رومی به صلیب کشیده شد.

تاریخ نگاران اسلامی می نویسند:

مریم در فراق فرزند همواره نالان بود و از خدا می خواست که از این جهان بدر شود و به فرزند عزیزش ملحق گردد.

مدت زندگانی وی 63 سال بود و سپس درگذشت. ناسخ التواریخ، جلد حضرت عیسی، ص 113.

عقیده عیسویان آن است که چون مریم وفات کرد او را به خاک سپردند و بعد از 3 روز زنده شد و از مدفن خود برخاسته به سوی آسمان عروج کرد.

او مانند عیسی همیشه زنده خواهد ماند.

اما علامه مجلسی (قدس سرّه) روایت می کند که:

حضرت مریم را حضرت عیسی علیه السلام غسل داد، چون صدیقه را باید صدیق غسل بدهد. بحار الانوار، ج 43، ص 206، ح 32، باب

7

ولی به گفته یوحنا او زمانی که عیسی را مصلوب می کردند، در آنجا حاضر بود، بلکه به گفته صاحب ناسخ التواریخ 63 سال زندگی کرد.

مورد اخیر حاکی از آن است که پس از مصلوب شدن عیسی، در حدود 15 سال زنده بود.

البته مطالب خلاف واقع در کتاب مقدس و راهنمای آن و سایر نوشته زیاد است که ما از آوردن آنها، صرف نظر کردیم تا وقت عزیزان و مطالعه کننده بیجا ضایع نشود.

ص: 200

### 1 - مهمترین امتیاز این بانو،

پذیرفته شدنش در درگاه خداوند است.

قبلا- گفتیم که (حنه) مادر مریم موقع حاملگی، او را برای خدمت در کلیسا، نذر کرد آل عمران: 36 فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِيسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت)، گفت: «خداوندا! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود - و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد.) من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندانش را از (وسوسه های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم.»

آل عمران: 37 فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ پس خداوند، او «مریم» را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آن جا می دید. از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده ای؟!»، گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد.»

در عبارت دو جمله «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ» پس خداوند، او «مریم» را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و «وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا» و به طرز شایسته ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ دقت کنید که چه مقام با عظمت و ممتازیست که خداوند خود قبول شدن او را در درگاه ربوبیش، اعلام نماید.

2 - برگزیده شدن از سوی خداوند (اصطفاک).

آل عمران: 42 وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَهنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده است و پاک ساخته و بر همه زنان جهان برتری داده است.

امام باقر علیه السلام درباره این آیه می فرماید: برگزیدن حضرت مریم از دو جهت است:

3 - پاک گردانیدن از هر ناپاکی (و طَهَّرَكِ).

و در نهایت، معصوم قرار دادن او. یعنی او را از نسل پیامبران برگزید که در گناهکاری پدران و مادرانش، هیچ احتمالی نیست.

4 - برگزیده شدن او بر زنان عالمیان (و اصطفاک علی نساء العالمین).

ترا به بالاتر از زنان جهان، پسندید و برای مقام عبودیت و بندگی ممتاز گردانید.

(البته آیا حضرت مریم علیها السلام بانوی بانوان عالم است یا حضرت زهراء علیها السلام و همچنین مقایسه امتیازات دیگر این دو بانو، در بخش 7 شماره 18 خواهد آمد).

علامه طباطبایی قدس الله نفسه الزکیه در تفسیر المیزان می فرماید: (این کلمه) از خصایص و جودی حضرت مریم علیها السلام انگشت روی هیچ خصیصه ای به جز ولادت عجیب فرزندش نمی گذارد. این است که (اصطفاء) از هر جهت نیست؛ بلکه آنگونه فرزند آوردن مراد است. اما غیر از کلمه (اصطفاء) کلمات دیگری که در آیات مربوط به آن حضرت آمده، از قبیل تطهیر، تصدیق به کلمات خدا و کتب او، قنوت و محدثه بودن همه از اموری است که اختصاص به آن حضرت ندارد.

(طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1: ص 189، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، 1417 ق. (پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب).

5 - فرستادن فرشتگان به سوی او،

واعطای انواع و اقسام کرامت های مقام قُرب و بندگی به او

پس از برگزید شدن او، فرشتگان به سوی او آمده و گفتند:

آل عمران: 43 يا مَرْيَمُ افْتَتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَازْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ

اکنون در برابر پروردگارت، خضوع و سجده و با رکوع کنندگان، رکوع به جای آور و این در حقیقت، شکرانه ای در برابر آن نعمت بزرگ بود.

و بالاتر و مهم تر از همه اینکه،

6 - حضرت عیسی علیه السلام را بدون پدر

به دنیا آورد و این، سبب تقدم او بر همه جهانیان است.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا مریم را برای ذریه پیامبران برگزید و هر چیز زشتی را از او پاک گردانید و او را بر همه زنان زمان خود برتری داد.

7 - سخن گفتن با فرشتگان

چون مریم بانویی پاک و برگزیده از سوی خداوند بود، فرشتگان بر او نازل می شدند و می گفتند:

ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر همه زنان جهان، برتری داده است این سخن، از بلندی مقام مریم، حکایت می کند. خداوند در جای دیگر می فرماید:

فرشتگان گفتند: ای مریم! همانا خداوند، تو را به کلمه ای از خود بشارت می دهد که نامش، مسیح عیسی بن مریم است و در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است.

سخن گفتن با فرشتگان را در اصطلاح «محدثه بودن» می گویند. پس حضرت مریم نیز «محدثه» بوده است.

8 - خوردن روزی بهشتی

فرستادن رزق بهشتی برای او، بی نیازی از کسب

خداوند، مریم علیها السلام را به شایستگی پذیرفت و به نیکویی، گل وجود او را پرورش داد مریم در لوای سرپرستی زکریا بزرگ شد.

وی آنچنان در بندگی خدا غرق بود، که در 9 سالگی، روزها روزه بود و شب ها

به عبادت می پرداخت.

آنچنان در تقوا و شناخت پروردگار پیش رفت که بر احبار و دانشمندان پارسای آن زمان پیشی گرفت.

خداوند در قرآن می فرماید:

هرگاه زکریا در کنار محراب او قرار می گرفت و برای دیدار او می آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب می دید (که از آن در شگفت می شد) و از او می پرسید:

این غذا را از کجا آورده ای؟ مریم در پاسخ می گفت: این از سوی خداست و اوست که هر کس را بخواهد بی حساب، روزی می دهد.

از روایت ها بر می آید که غذا، گونه ای میوه بهشتی بوده که در زمانی غیر از فصل به بار نشستن آن، در آنجا حاضر می شده است. البته این شگفت نیست که خدا از بنده پرهیزکارش، اینگونه پذیرایی کند.

علامه طباطبایی قدس سرّه در ذیل این آیه شریفه و در توضیح این که چرا خداوند (رزق) را بدون الف و لام آورده است، (... وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا...) می فرماید:

این نکته اشاره به این است که رزق نامبرده، طعام معهود در بین مردم نبوده، همچنان که بعضی هم گفته اند که زکریا در آنجا میوه زمستانی را در تابستان و میوه تابستانی را در زمستان می دید.

مؤید این حکایت، این است که اگر رزق نام برده از طعام های معمول آن روز و طعام موسمی بود، در این صورت، زکریا از پاسخ مریم که این رزق از ناحیه خداست، قانع نمی شد؛

زیرا از ناحیه خدا بودن رزق، اختصاص به رزق مریم ندارد.

رزق همه مردم از ناحیه خداست و جا داشت که زکریا دوباره پرسد:

این رزقی که خدا روزی کرده، به وسیله چه کسی به تو رسیده است؟ چون ممکن است افرادی از مردم که به معبد آمد و شد دارند، برایش آورده باشند.

حال چه هدف خدایی در نظر داشته باشند و چه هدف شیطانی.

پس همین که می بینیم زکریا از پاسخ مریم قانع شده، معلوم می شود رزق نامبرده، رزق معمولی نبوده... و با وجود خود بر کرامت خدایی نسبت به مریم دلالت می کرده... در اینجا بود که او نیز کرامت الهی را طمع کرده از حضرتش

درخواست فرزندی طیب کرد.

## 9 - پاکدامنی

تحریم: 12 وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَوَاتِينِ . وَ هَمَّجِينِ  
به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما را از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و  
از مطیعان فرمان خدا بود!

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

خداوند مثل می زند برای مؤمنان... مریم دختر عمران را که دامن خود را از هر آلودگی، حفظ کرد.

سپس ما از روح خود در او دمیدیم (و نطفه حضرت عیسی را با معجزه الهی در رحم او قرار دادیم) و مریم، کلمات پروردگار خود و همه  
کتاب هایی را که بر پیامبران نازل شده است، تصدیق کرد و از پیروی کنندگان همیشگی حق تعالی گشت.

امام صادق علیه السلام فرمود:

حضرت مریم، خود را از حرام حفظ کرد که مدت آن زیاد بود. این، گواه به پاکی اوست از هرگونه پلیدی.

## 10 - راست گویی بسیار

یکی دیگر از ویژگی های برجسته حضرت مریم علیها السلام، بسیار راستگو بودن ایشان است.

قرآن مجید نیز در این باره شهادت می دهد و می فرماید:

مادر حضرت عیسی (مریم) بسیار راستگو بود.

این ویژگی های برجسته و برخی ویژگی های دیگر، او را شایسته مادری یک پیامبر اولوالعزم قرار داده است.

## 11 - مریم تنها بانوییست که نامش در قرآن کریم آمده؟

ص: 205

نام زنی به صراحت در قرآن نیامده است، جز نام مبارک حضرت مریم مادر حضرت عیسی (علیها السلام). البتّه نام چندین بانو به صورت اشاره در قرآن ذکر شده است؛ مثلاً در آیه 33 سوره احزاب که درباره اهل بیت نازل شده، حضرت زهرا هم مورد نظر بوده است. هم چنین در آیه 71 سوره هود به همسر حضرت ابراهیم بدون ذکر نام اشاره شده است. در آیه های 11 سوره قصص، 23 نمل و 40 آل عمران و آیات بسیاری دیگر نیز از برخی زنان مانند (آسیه بنت مزاحم زن فرعون) بی آن که اسمشان بیاید یاد شده است اما در کل قرآن مجید فقط به نام (مریم) تصریح شده است.

## 12 - در قرآن چند مرتبه از حضرت مریم و حضرت عیسی (علیه السلام)

نام آمده

در بالا گفتیم: در قرآن کریم از اول تا آخر، نام هیچ خانمی به صراحت، ذکر نشده غیر از حضرت مریم علیها السلام که نه تنها یک بار بلکه 34 بار ذکر گردیده و این نشانه ارزش آن بانو، از نظر اسلام و قرآن است.

آنگونه که در بالا گفتیم حالات و سرگذشت بانوانی در قرآن، بیان شده ولی با صراحت نیامده بلکه مثلاً از زن فرعون با عبارت (وامرات فرعون) یاد کرده است با اینکه این خانم از شکنجه دیده گان و شهید شده در راه حق است، ولی نامش به صراحت نیامده است، یا از مادر موسی علیه السلام با عبارت (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) آمده و از بانوان دیگر ولی از حضرت مریم علیها السلام، 34 مرتبه، بصراحت نام برده شده است.

## 13 - سوره مریم، تنها سوره ای که به نام یک بانو است!

سیمای سوره مریم

سوره مریم نوزدهمین سوره ی قرآن، دارای نود و هشت آیه و در مکه نازل شده است. (بعضی دو آیه 58 و 71 را مدنی می دانند) در تفسیر خازن عدد کلمات آن را هفتصد و هشتاد و عدد حروفش را سه هزار و هفتصد گفته اند.

در تفسیر المیزان می خوانیم: خداوند در دو آیه ی آخر این سوره می فرماید:

هدف ما از نزول این سوره، بشارت و انداز است و این هدف در قالب زیبای

ص: 206



نام این سوره از آیه 16 آن گرفته شده، نام مریم 34 بار در قرآن آمده است و خداوند نام هیچ زنی را با اسم خاص در قرآن ذکر نکرده، جز مریم و تنها سوره ای که به نام یک زن در قرآن نامیده شده، همین سوره مریم است.

#### فضیلت سوره

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا و یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل، را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین به تعداد کسانی که (به دروغ و تهمت) برای خدا فرزندی قائل شدند و نیز به تعداد کسانی که فرزند قائل نشدند هر یک از آنها خداوند ده حسنه به او می دهد. (مجمع البیان ذیل آیه).

و نیز در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم هر کس مداومت به خواندن این سوره کند از دنیا نخواهد رفت مگر اینکه خدا به برکت این سوره او را از نظر جان و مال و فرزند بی نیاز می کند. (مجمع البیان ذیل آیه).

این غنا و بی نیازی مسلماً بازتابی است از پیاده شدن محتوای سوره در درون جان انسان و انعکاسش در خلال اعمال و رفتار و گفتار او.

#### محتوای سوره

این سوره از نظر محتوا دارای چندین بخش مهم است:

1 - مهمترین بخش این سوره را قسمتی از سرگذشت زکریا و مریم و حضرت مسیح علیه السلام و یحیی و ابراهیم قهرمان توحید و فرزندش اسماعیل و ادریس و بعضی دیگر از پیامبران بزرگ الهی، تشکیل می دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است.

2 - قسمت دیگری از این سوره که بعد از بخش نخست، مهمترین بخش را تشکیل می دهد مسائل مربوط به قیامت و چگونگی رستاخیز و سرنوشت مجرمان و پاداش پرهیزکاران و مانند آن است.

3 - بخش دیگر مواظظ و نصائحی است که در واقع مکمل بخشهای گذشته می باشد.

4 - بالآخره آخرین بخش، اشارات مربوط به قرآن و نفی فرزند از خداوند و مساله شفاعت است که مجموعاً برنامه تربیتی مؤثری را برای سوق نفوس انسانی به ایمان و پاکی و تقوا تشکیل می دهد.

14 - تکرار نام مریم در قرآن

مریم 33 بار

و مریم 1 بار جمعا 34 مرتبه.

آیاتی که لغت مورد نظر در آنها تکرار شده است:

مریم

3:45-3:45-3:44-3:43-3:42-3:37-3:36-2:253-2:87 -

5:75-5:72-5:46-5:17-5:17-4:171-4:171-4:157-4:156 -

19:16-9:31-5:116-5:114-5:112-5:110-5:78

66:12 - 61:14-61:6-57:27-43:57-33:7-23:50-19:34-19:27 -

### 3 - آیاتی که در قرآن کریم نام (مریم) به روشنی ذکر گردیده.

مریم

2:87 البقره - جزء 1

1 - وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ

و همانا به موسی کتاب [تورات] را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم

ص: 208

فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه های آشکار بخشیدیم و او را با روح القدس تایید کردیم پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد کبر ورزیدید گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید(?? )

2:253 البقره - جزء 3

2 - تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان بودند بعد از آن [همه نوعی] خوراکی می یافت [می] گفت ای مریم این از کجا برای تو [آمده است او در پاسخ می] گفت این از جانب خداست که خدا به هر کس بخواهد بی شمار روزی می دهد (37)

3:42 آل عمران - جزء 3

3 - وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصَّ طِفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصَّ طِفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است 42

3:43 آل عمران - جزء 3

4 - يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ

ای مریم فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما (43)

3:44 آل عمران - جزء 3

5 - ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

این [جمله] از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم و [گر نه] وقتی که آنان قلمهای خود را [برای قرعه کشی به آب] می افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد نزد آنان نبود و [نیز] وقتی با یکدیگر کشمکش می کردند نزدشان

ص:209

3:45 آل عمران - جزء 3

6 - إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ

[ یاد کن ] هنگامی [ را ] که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد در حالی که [ او ] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [ درگاه خدا ] است (45)

3:45 آل عمران - جزء 3

7 - إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ

[ یاد کن ] هنگامی [ را ] که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد در حالی که [ او ] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [ درگاه خدا ] است (45)

4:156 النساء - جزء 4

8 - وَ بَكْفُرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا

و [ نیز ] به سزای کفرشان و آن تهمت بزرگی که به مریم زدند (156)

4:157 النساء - جزء 6

9 - وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ سُبُّهُ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا وَ گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند قطعا در مورد آن دچار شک شده اند و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می کنند و یقینا او را نکشتند (157)

4:171 النساء - جزء 6

10 - يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و در باره خدا جز [ سخن ] درست مگویید مسیح عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگوید [ خدا ] سه گانه است باز ایستید که برای شما بهتر است خدا فقط معبودی یگانه است منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و خداوند بس کارساز است

4:171 النساء - جزء 6

11 - يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و در باره خدا جز [ سخن ] درست مگویید مسیح عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگوید [ خدا ] سه گانه است باز ایستید که برای شما بهتر است خدا فقط معبودی یگانه است منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و خداوند بس کارساز است.

5:17 المائدة - جزء 6

12 - لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است مسلماً کافر شده اند بگو اگر [ خدا ] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است جملگی به هلاکت رساند چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست هر چه بخواهد می آفریند و خدا بر هر چیزی تواناست (17)

ص: 211

13 - لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است مسلماً کافر شده اند بگو اگر [ خدا نیز ] پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود هر دو غذا می خوردند بنگر چگونه آیات [ خود ] را برای آنان توضیح می دهیم سپس بین چگونه [ از حقیقت ] دور می افتند (75)

14 - لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ از میان فرزندان اسرائیل آنان که کفر ورزیدند به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند این [ کیفر ] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [ از فرمان خدا ] تجاوز می کردند (78)

15 - إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتَكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ إِذْ عَلَّمتَكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنفِخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ [ یاد کن ] هنگامی را که خدا فرمود ای عیسی پسر مریم نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور آنگاه که تورا به روح القدس تایید کردم که در گهواره [ به اعجاز ] و در میانسالی [ به وحی ] با مردم سخن گفتمی و آنگاه که تورا کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آنگاه که به اذن من از گل [ چیزی ] به شکل پرنده می ساختی پس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی و آنگاه که مردگان را به اذن من [ زنده از قبر ] بیرون می آوردی و آنگاه که [ آسیب ] بنی اسرائیل را هنگامی که برای آنان حجت‌های آشکار آورده بودی از تو باز داشتم پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند این [ ها چیزی ] جز افسونی

16 - إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْعَى رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ [ یاد کن ] هنگامی را که حواریون گفتند ای عیسی پسر مریم آیا پروردگارت می تواند از آسمان خوانی برای ما فرود آورد [ عیسی ] گفت اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید (112)

17 - قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلِيَانَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ عِيسَى پسر مریم گفت بار الها پروردگارا از آسمان خوانی بر ما فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد و نشانه ای از جانب تو و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگانی (114)

18 - وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ وَ [ یاد کن ] هنگامی را که خدا فرمود ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند پرستید گفت منزه می تو مرا نزیبید که [ در باره خویشتن ] چیزی را که حق من نیست بگویم اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می دانستی آنچه در نفس من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم چرا که تو خود دانای رازهای نهانی (116)

19 - اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَ عَمَّا يُشْرِكُونَ اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مامور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست منزه است او از آنچه [ با وی ] شریک می گردانند (31)

20 - وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَّتْ مِنْ اٰهْلِهَا مَكَانًا شَدِيْقًا وَ دَرِ اِيْنِ كِتَابِ اَز مَرْيَمِ يَادِ كُنْ اَنْكَاهُ كِه اَز كِسَانِ خُوْدِ دَرِ مَكَانِيْ شَرْقِيْ بِه كِنَارِيْ شَتَاْفَتِ (16 )

19:27 مريم - جزء 16

21 - فَاتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهٗ قَالُوْا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا پَسِ [ مَرْيَمِ ] دَرِ حَالِيْ كِه اَوْرَا دَرِ اَعْغُوْشِ گَرْفْتِهٖ بُوْدِ بِه نَزْدِ قَوْمِشِ اَوْرَدْ گَفْتَنْدِ اِيْ مَرْيَمِ بِه رَاْسْتِيْ كَارِ بَسِيَارِ نَاپَسَنْدِيْ مَرْتَكَبِ شُدِهٖ اِيْ (27 )

19:34 مريم - جزء 16

22 - ذٰلِكَ عِيْسٰى اِبْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيْهِ يَمْتَرُوْنَ اِيْنِ اَسْتِ [ مَاجْرَايْ ] عِيْسٰى پَسْرِ مَرْيَمِ [ هَمَانِ ] گَفْتَارِ دَرْسْتِيْ كِه دَرِ اَنِ شَكِ مِي كَنْدِ (34 )

23:50 المؤمنون - جزء 18

23 - وَ جَعَلْنَا اِبْنَ مَرْيَمَ وَ اُمَّهٗ اَيَّهٗ وَ اَوْرَيْنَاهُمَا اِلٰى رَبِّوَهٗ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِيْنٍ وَ پَسْرِ مَرْيَمِ وَ مَادَرْشِ رَا نِشَانِهٖ اِيْ گَرْدَانِيْدِيْمِ وَ اَنِ دُوْرَا دَرِ سَرْزَمِيْنِ بَلَنْدِيْ كِه جَايِ زَيْسْتِ وَ [ دَارَايْ ] اَبِ زَلَالِ بُوْدِ جَايِ دَادِيْمِ (50 )

33:7 الأحزاب - جزء 21

24 - وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّْنَ مِيْثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرٰهِيْمَ وَ مُوسٰى وَ عِيْسٰى اِبْنَ مَرْيَمَ وَ اَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيْثَاقًا غَلِيْظًا وَ [ يَادِ كُنْ ] هَنْگَامِيْ رَا كِه اَزِ پِيَامْبِرَانَ پِيْمَانَ گَرْفْتِيْمِ وَ اَزِ تُوْ وَ اَزِ نُوْحٍ وَ اِبْرٰهِيْمِ وَ مُوسٰى وَ عِيْسٰى پَسْرِ مَرْيَمِ وَ اَزِ [ هَمِهٖ ] اَنَانَ پِيْمَانِيْ اَسْتُوَارِ گَرْفْتِيْمِ (7 )

43:57 الزخرف - جزء 25

25 - وَ لَمَّا ضَرَبَ اِبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا اِذَا قَوْمُكَ مِنْهٗ يَصِدُّوْنَ وَ هَنْگَامِيْ كِه [ دَرِ مَوْرَدْ ] پَسْرِ مَرْيَمِ مَثَالِيْ اَوْرَدْهٖ شُدِ بِنَاگَاهِ قَوْمِ تُوْازِ اَنِ [ سَخْنِ ] هَلْهَلِهٖ دَرِ اِنْدَاخْتَنْدِ [ وَ اِعْرَاضِ كَرْدَنْدِ ]

57:27 الحديد - جزء 27

26 - ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلٰى اٰثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا بِعِيْسٰى اِبْنِ مَرْيَمَ وَ اَتَيْنَاهُ الْاِنْجِيْلَ وَ جَعَلْنَا فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ رَافِقَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً اِبْتَدَعُوْهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ اِلَّا- اِبْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَاتَيْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْهُمْ اَجْرَهُمْ وَ كَثِيْرٌ مِنْهُمْ فَاسِدُوْنَ اَنْكَاهُ بِه دَنْبَالِ اَنَانَ پِيَامْبِرَانَ خُوْدِ رَا

ص:214



پی در پی آوردیم و عیسی پسر مریم را در پی [ آنان ] آوردیم و به او انجیل عطا کردیم و در دل‌های کسانی که از او پیروی کردند رافت و رحمت نهادیم و [ اما ] ترک دنیایی که از پیش خود در آوردند ما آن را بر ایشان مقرر نکردیم مگر برای آنکه کسب خشنودی خدا کنند با این حال آن را چنانکه حق رعایت آن بود منظور نداشتند پس پاداش کسانی از ایشان را که ایمان آورده بودند بدانها دادیم و [ لی ] بسیاری از آنان دستخوش انحرافند (27)

61:6 الصف - جزء 28

27 - وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَ هَنَگَامِي رَا كَه عِيسَى پسر مريم گفتم ای فرزندان اسرائيل من فرستاده خدا به سوی شما هستم تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد گفتند این سحری آشکار است (6)

61:14 الصف - جزء 28

28 - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّا نَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ای کسانی که ایمان آورده اید یاران خدا باشید همان گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت یاران من در راه خدا چه کسانی اند حواریون گفتند ما یاران خداییم پس طایفه ای کفر ورزیدند و کسانی را که گرویده بودند بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند (14)

ومريم

66:12 التحريم - جزء 28

29 - وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَنَاتِينَ وَ مَرْيَمَ دَخَتِ عِمْرَانَ رَا هَمَان كَسِي كَه خُود رَا پاكدامن نگاه داشت و در او از روح خود دمیدیم و سخنان پروردگار

ص: 215

خود و کتابهای او را تصدیق کرد و از فرمانبرداران بود (12)

منابع: سایت قرآنی پارس قرآن، قرآن کریم (ترجمه ی فارسی فولادوند)

بررسی از انجیل

#### 4 - نام عیسی علیه السلام چند بار در قرآن آمده است:

این کلمه معرب کلمه «ایشوع» در زبان عبری است و به معنای مرد بزرگ و مبارک است.

وی از پیامبران اولوالعزم است و کتاب او انجیل میباشد. به پیروان وی مسیحی میگویند. مادر وی مریم از چهار زن بزرگ بهشتی است که بدون شوهر و با تمثیل فرشته الهی (جبرئیل) برابر او باردار شد و در مدتی کوتاه عیسی را به دنیا آورد. و عیسی در گاهواره به سخن آمد و خود را عبدالله، پیامبر و صاحب کتاب معرفی کرد. نام او در قرآن به دو عنوان ذکر شده است: الف. به عنوان عیسی 25 بار، ب. به عنوان مسیح 10 بار. که در سراسر این قضایا که مربوط به او می باشند به تولد او و معجزات و پیشگویی او اشاره شده اما در آیه 48 آل عمران و 156 نساء تصریح دارد که عیسی نمرده و زنده است و بر عقیده به صلیب کشیده شدن او خط بطلان کشیده شده است. طبق برخی از روایات زمانی که یهودیان مخالف میخواستند او را به دار بیاویزند، خدای بزرگ او را نجات داد و فردی مشابه او را به دار آویختند.

شماره آیاتی که نام حضرت عیسی علیه السلام در قرآن کریم آمده بقرار ذیل است:

1. بقره، آیات: 87، 136، 253.

2. آل عمران، آیات: 45، 52، 55، 59 و 84.

3. نساء، آیات: 157، 163، 171.

4. مائده، آیات: 78، 110، 112، 114، 116.

5. انعام 85.

6. مریم، 34.

ص: 216

7. احزاب، آیه 7.

8. شوری، آیه 13.

9. زخرف، آیه 63.

10. صف، آیات: 6 و 14.

همچنین لفظ مسیح نیز که از القاب حضرت عیسی است، 11 بار در قرآن ذکر شده است: آل عمران، آیه 45، نساء، آیات 157، 171 و 172، مائده، آیات 17، 72 و 75، توبه، آیات 30 و 31.

و در دو سوره نیز با عنوان «ابن مریم» آمده است: مؤمنون، 50، زخرف، 57.

گفتنی است که بیشتر یا کمتر ذکر شدن نام پیامبری از پیامبران الهی در قرآن نشانه بیشتر اهمیت داشتن و یا کمتر اهمیت داشتن مقام آن پیامبر در نزد خدا نیست، بلکه بیانگر نکاتی آموزنده است.

## 5 - تولد مسیح در قرآن و انجیل:

انجیل متی (1:18) تا (1:25) تولد عیسی مسیح (علیه السلام) را در زمان هیرودیس چنین روایت کرده است: «مریم (س) مادر عیسی که در عقد یوسف بود، قبل از ازدواج با او به وسیله روح القدس آبستن شد. یوسف که سخت پای بند اصول اخلاقی بود، بر آن شد که نامزدی خود را به هم بزند، اما در نظر داشت این کار را در خفا انجام دهد تا مبادا مریم بی آبرو شود. او غرق در این گونه افکار بود که به خواب رفت. در خواب فرشته ای را دید که به او گفت: یوسف، پسر داوود از ازدواج با مریم نگران نباش. کودکی که در رحم اوست از روح القدس است. او پسری خواهد زایید و تو نام او را عیسی یعنی نجات دهنده خواهی نهاد و او قوم خود را از گناهان شان خواهد رهانید و این همان پیغامی است که خداوند قرن ها قبل به زبان نبی خود اشعیا فرموده بود که بنگرید! دختری باکره آبستن خواهد شد و پسری به دنیا خواهد آورد و او را عمانوئیل خواهید نامید) عمانوئیل به زبان عبری یعنی خدا با ماست (چون یوسف بیدار شد، طبق دستور فرشته عمل کرد و مریم را به خانه اش آورد تا وقتی که او پسرش را به دنیا آورد و یوسف او را عیسی نام نهاد. »

ص: 217

(توجه داشته باشید.)

جریان فوق مخالف آیات قرآن و تنزل دادن مقام حضرت مریم علیها السلام است چون این بانو قبلاً نه با کسی ازدواج کرده و نه دست مردی به او رسیده، او با تحویل داده شدنش به کلیسا، در آنجا نشو و نما کرد و در آنجا با فوت کردن جبرئیل یا روح القدس به گریانش، حامله شده و در بیرون از کلیسا، به دنیا آورده است

تحریم: 12 وَ مَرِيْمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَا نَفْسَهَا فَفَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَوَاتِينِ وَ هَمَّجِنِينَ بِه مَرِيْمَ دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما را از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!

یعنی تمام سرگذشت این بانوی از هر جهت ممتاز، از سوی خدا و زیر نظر او بوده است. جریانهای بعدی را بخوانید.

## 6 - مریم و تولد حضرت عیسی از نظر قرآن

به رموز و امتیازات آیات در باره حضرت عیسی و مادرش علیهما السلام در سوره های مختلف قرآن کریم خاصه در چهار سوره ذیل، دقت کرده و عظمت و بزرگواری این دو شخصیت عالم را به خاطر بسپارید.

آل عمران آیات 35 ببعد.

آل عمران: 35 (به یاد آورید) هنگامی را که همسر «عمران» گفت: «خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرّر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد.

از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی!

آل عمران: 36 ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت)، گفت:

«خداوندا! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود - و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد.) من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندانش را از (وسوسه های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم.»

آل عمران: 37 خداوند، او [مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز

شایسته ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آن جا می دید. از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده ای؟!» گفت: «این از سوی خداست.

خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد.»

آل عمران: 38 در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم)، پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: «خداوندا! از طرف خود، فرزند پاکیزه ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می شنوی!»

آل عمران: 39 و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: «خدا تو را به» یحیی «بشارت می دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [ مسیح ] را تصدیق می کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از هوسهای سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است.»

آل عمران: 40 او عرض کرد: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسرم نازاست؟!» فرمود: «بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می دهد.»

آل عمران: 41 (زکریا) عرض کرد: «پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده!» گفت:

«نشانه تو آن است که سه روز، جز به اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت. (و زبان تو، بدون هیچ علت ظاهری، برای گفتگو با مردم از کار می افتد.) پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ)، بسیار یاد کن! و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو!

آل عمران: 42 و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

آل عمران: 43 ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان، رکوع کن!

آل عمران: 44 (ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم؛ و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای قرعه کشی) به آب می افکندند تا کدامیک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شود، و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او،) با هم کشمکش داشتند، حضور

نداشتی؛ و همه اینها، از راه وحی به تو گفته شد.)

آل عمران: 45 (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای [وجود با عظمتی] از طرف خودش بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود؛ و از مقربان (الهی) است.

آل عمران: 46 و با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میانسال شدن) سخن خواهد گفت؛ و از شایستگان است.»

آل عمران: 47 (مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟!» فرمود: «خداوند، این گونه هر چه را بخواهد می آفریند! هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می گوید: «موجود باش!» آن نیز فوراً موجود می شود.

آل عمران: 48 و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، می آموزد.

آل عمران: 49 و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می گوید:) من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می سازم؛ سپس در آن می دمم و به فرمان خدا، پرنده ای می گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [پسی] را بهبودی می بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و از آنچه می خورید، و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم؛ مسلماً در اینها، نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!

آل عمران: 50 و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می کنم؛ و (آمده ام) تا پاره ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه،) بر شما حرام شده، (مانند گوشت بعضی از چهارپایان و ماهیها،) حلال کنم؛ و نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام؛ پس از خدا بترسید، و مرا اطاعت کنید!

آل عمران: 51 خداوند، پروردگار من و شماست؛ او را بپرستید (نه من، و نه چیز دیگر را)! این است راه راست!»

آل عمران: 52 هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت:

«کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟» حواریان [شاگردان]

مخصوصاً او] گفتند: «ما یاوران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده ایم.

آل عمران: 53 پروردگارا! به آنچه نازل کرده ای، ایمان آوردیم و از فرستاده (تو) پیروی نمودیم؛ ما را در زمره گواهان بنویس!

آل عمران: 54 و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش، نقشه کشیدند؛ و خداوند (بر حفظ او و آیینش،) چاره جویی کرد؛ و خداوند، بهترین چاره جویان است.

آل عمران: 55 (به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: «من تو را برمی گیرم و به سوی خود، بالا می برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می سازم؛ و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار می دهم؛ سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، داوری می کنم.

آل عمران: 56 اما آنها که کافر شدند، (و پس از شناختن حق، آن را انکار کردند،) در دنیا و آخرت، آنان را مجازات دردناکی خواهم کرد؛ و برای آنها، یاورانی نیست.

آل عمران: 57 اما آنها که ایمان آوردند، و اعمال صالح انجام دادند، خداوند پاداش آنان را بطور کامل خواهد داد؛ و خداوند، ستمکاران را دوست نمی دارد.»

آل عمران: 58 اینها را که بر تو می خوانیم، از نشانه ها (ی حَقَّانِیتِ تو) است، و یادآوری حکیمانه است.

آل عمران: 59 مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.)

آل عمران: 60 اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو؛ بنابر این، از تردید کنندگان مباش!

آل عمران: 61 هرگاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباحله

کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

آل عمران: 62 این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است.) و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست؛ و خداوند توانا و حکیم است.

آل عمران: 63 اگر (با این همه شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق) روی گردانند، (بدان که طالب حق نیستند؛ و) خداوند از مفسده جوین، آگاه است.

نساء: 156 ببعده.

و (نیز) بخاطر کفرشان، و تهمت بزرگی که بر مریم زدند.

نساء: 157 و گفتارشان که: «ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم!» در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد. و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند؛ و قطعاً او را نکشتند!

نساء: 158 بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند، توانا و حکیم است.

نساء: 159 و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او [حضرت مسیح] ایمان می آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود.

نساء: 160 بخاطر ظلمی که از یهود صادر شد، و (نیز) بخاطر جلوگیری بسیار آنها از راه خدا، بخشی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود، حرام کردیم.

نساء: 161 و (همچنین) بخاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی شده بودند؛ و خوردن اموال مردم بیاطل؛ و برای کافران آنها، عذاب دردناکی آماده کرده ایم.

نساء: 162 ولی راسخان در علم از آنها، و مؤمنان (از امت اسلام)، به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می آورند. (همچنین) نمازگزاران و زکات دهندگان و ایمان آورندگان به خدا و روز قیامت، بزودی به همه آنان پاداش عظیمی خواهیم داد.

مائده: 71 ببعده.

گمان کردند مجازاتی در کار نخواهد بود! از این رو (از دیدن حقایق و شنیدن



سخنان حق،) نابینا و کر شدند؛ سپس (بیدار گشتند، و) خداوند توبه آنها را پذیرفت، دیگر بار (در خواب غفلت فرورفتند، و) بسیاری از آنها کور و کر شدند؛ و خداوند، به آنچه انجام می دهند، بیناست.

مانده: 72 آنها که گفتند: «خداوند همان مسیح بن مریم است»، بیقین کافر شدند، (با اینکه خود) مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شماست، پرستش کنید! زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است؛ و ستمکاران، یار و یآوری ندارند.

مانده: 73 آنها که گفتند: «خداوند، یکی از سه خداست» (نیز) بیقین کافر شدند؛ معبودی جز معبود یگانه نیست؛ و اگر از آنچه می گویند دست بر ندارند، عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند)، خواهد رسید.

مانده: 74 یا به سوی خدا باز نمی گردند، و از او طلب آموزش نمی کنند؟ (در حالی که) خداوند آمرزنده مهربان است.

مانده: 75 مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند، مادرش، زن بسیار راستگویی بود؛ هر دو، غذا می خوردند؛ (با این حال، چگونه دعوی الوهیت مسیح و پرستش مریم را دارید؟! بنگر چگونه نشانه را برای آنها آشکار می سازیم! سپس بنگر چگونه از حق بازگردانده می شوند!

مانده: 76 بگو: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که مالک سود و زیان شما نیست؟! و خداوند، شنوا و داناست.»

مانده: 77 بگو: «ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (وزیاده روی) نکنید! و غیر از حق نگوئید! و از هوسهای جمعیتی که پیشتر گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید!»

مانده: 78 کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند! این بخاطر آن بود که گناه کردند، و تجاوز می نمودند.

مانده: 79 آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند؛ چه بدکاری انجام می دادند!

مانده: 80 بسیاری از آنها را می بینی که کافران (و بت پرستان) را دوست می دارند (و با آنها طرح دوستی می ریزند)؛ نفس (سرکش) آنها، چه بد اعمالی از پیش برای

(معاد) آنها فرستاد! که نتیجه آن، خشم خداوند بود؛ و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند.

مائده: 81 و اگر به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آنچه بر او نازل شده، ایمان می آوردند، (هرگز) آنان [کافران] را به دوستی اختیار نمی کردند؛ ولی بسیاری از آنها فاسقند.

مائده: 82 بطور مسلم، دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت؛ و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند: «ما نصاری هستیم»؛ این بخاطر آن است که در میان آنها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند؛ و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند.

مائده: 83 و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند، چشمهای آنها را می بینی که (از شوق)، اشک می ریزد، بخاطر حقیقتی که دریافته اند؛ آنها می گویند: «پروردگارا! ایمان آوردیم؛ پس ما را با گواهان (و شاهدان حق، در زمره یاران محمد) بنویس!»

مائده: 84 چرا ما به خدا و آنچه از حق به ما رسیده است، ایمان نیاوریم، در حالی که آرزو داریم پروردگاران ما را در زمره صالحان قرار دهد؟!»

مائده: 85 خداوند بخاطر این سخن، به آنها باغهایی از بهشت پاداش داد که از زیر درختانش، نهرها جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است جزای نیکوکاران!

مائده: 86 و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، همانها اهل دوزخند.

سوره مریم 16 ببعده

مریم: 16 و در این کتاب (آسمانی)، مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد، و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت؛

مریم: 17 و میان خود و آنان حجایی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد!

مریم: 18 او (سخت ترسید و) گفت: «من از شر تو، به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگاری!

مریم: 19 گفت: «من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم!»

مریم: 20 گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده ای هم نبوده ام!»

مریم: 21 گفت: «مطلب همین است! پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است! (ما او را می آفرینیم، تا قدرت خویش را آشکار سازیم؛) و او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما! و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد)!»

مریم: 22 سرانجام (مریم) به او باردار شد؛ و او را به نقطه دور دستی برد (و خلوت گزید)

مریم: 23 درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند؛ (آنقدر ناراحت شد که) گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم، و بکلی فراموش می شدم!»

مریم: 24 ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است!

مریم: 25 و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد!

مریم: 26 (از این غذای لذیذ) بخور؛ و (از آن آب گوارا) بنوش؛ و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار! و هرگاه کسی از انسانها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی هیچ سخن نمی گویم! (و بدان که این نوزاد، خودش از تو دفاع خواهد کرد!)»

مریم: 27 (مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد؛ گفتند:

«ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!

مریم: 28 ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بد کاره ای!!»

مریم: 29 (مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!»

مریم: 30 (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است!

مریم: 31 و مرا - هر جا که باشم - وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده ام،

مرا به نماز و زکات توصیه کرده است!

مریم: 32 و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبار و شقی قرار نداده است!

مریم: 33 و سلام (خدا) بر من، در آن روز که متولد شدم، و در آن روز که می میرم، و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد!»

مریم: 34 این است عیسی پسر مریم؛ گفتار حقی که در آن تردید می کنند!

مریم: 35 هرگز برای خدا شایسته نبود که فرزندی اختیار کند! منزّه است او! هرگاه چیزی را فرمان دهد، می گوید: «موجود باش!» همان دم موجود می شود!

مریم: 36 و خداوند، پروردگار من و شمامست! او را پرستش کنید؛ این است راه راست!

با توجه به آیات فوق و سایر آیات سوره های دیگر قرآن کریم، شخصیت و عظمت این دو مادر و پسر، و شناخت آنان، به دست می آید.

## 7 - سرنوشت حضرت مریم علیها السلام پس از تولد حضرت عیسی علیه

السلام چه شد؟

چنان که در بالا ذکر گردید، قرآن کریم در آیات زیادی از جمله آیات 36-47 سوره آل عمران و آیات 16-35 سوره مریم، از آن حضرت یاد نموده است. در مورد سرگذشت آن حضرت بعد از تولد حضرت عیسی علیه السلام میفرماید:

(فَأَتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهَا قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا)؛ سوره مریم، آیه 27 حضرت مریم فرزندش را در آغوش گرفت و نزد قومش آمد، آنان او را به خاطر این که بدون شوهر دارای فرزند شده بود مورد سرزنش قرار دادند و گفتند: ای مریم کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی! حضرت مریم که روزه سکوت گرفته بود، در

جواب چیز نگفت و اشاره به کودکش کرد تا با او صحبت کنند و از او پرسند.

آنها تعجب کردند و گفتند: (كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا)؛ سوره مریم، آیه 29 چگونه با طفلی که در گهواره است سخن بگوییم؟! ناگهان کودک مریم زبان به سخن گشود و گفت: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا؛ سوره مریم، آیه 20 من بنده خدایم؛ او کتاب آسمانی به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است... بنی اسرائیل وقتی این معجزه بزرگ را از آن حضرت مشاهده کردند، فهمیدند که

حضرت مریم پاک، و از گمانی که آنها برده بودند، مبرا و منزّه است. مجمع البیان، طبرسی، ج 6، ص 419.

بیش از این در قرآن و احادیث معتبر مطلبی در مورد سرنوشت حضرت مریم بعد از تولد حضرت عیسی نیامده است، اما در برخی از کتب قصص قرآن آمده است که حضرت مریم و فرزندش مدت ها با یکدیگر زندگی کردند و به هدایت مردم پرداختند. حضرت مریم علیها السلام به صحرا و کوهستان میرفت و در آن جا به عبادت و نیایش پروردگار میپرداخت. روزی در وادی دمشق در دامنه کوهی مشغول عبادت بود، خسته شد و همان جا خوابید تا رفع خستگی کند، همان دم از دنیا رفت. حوریان بهشتی نزد او آمدند و پارچه سفیدی را بر روی او کشیدند.

حضرت عیسی به سراغ مادر آمد، دید خوابیده است و پارچه سفیدی بر روی او کشیده شده است، او را بیدار نکرد، مدتی صبر نمود، دید بیدار نشد. آهسته کنارش آمد و مادر را صدا زد، جوابی نشنید، فهمید که مادرش جان سپرده است، حضرت عیسی با دلی سوزناک از غم مادر، جنازه او را برداشت و به نزدیک بیت المقدس آورد و در آن جا دفن نمود. قصه های قرآن، محمد اشتهاردی، ص 452

در روایت آمده است که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «چه کسی فاطمه زهرا علیها السلام را غسل داد؟ حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام. قبول این مطلب برای آن شخص سنگین بود و نمیتوانست بپذیرد، حضرت فرمود: همانا فاطمه علیها السلام صدیقه بود، و صدیقه را غسل نمیدهد جز صدیق، آیا نمیدانی که حضرت مریم را غسل نداد مگر حضرت عیسی». بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 14، ص 97

در مورد زندگی و وفات آن حضرت در کتاب های قصص الانبیا مطالب دیگری نیز گفته شده است چون خالی از اشکال نبود از آوردن آنها خود داری کردیم.

پیرامون طول عمر حضرت مریم علیها السلام چند قول ذکر شده است، عده ای بر این باورند که 67 سال پس از عروج عیسی علیه السلام به آسمان زندگی کردند که این قول صحت ندارد و علامه مجلسی میگویند: قبل از عروج عیسی علیه السلام حضرت مریم درگذشتند و حضرت عیسی مادرشان را غسل و کفن کردند و بدن مادرشان را به بیت المقدس انتقال دادند و در آنجا به خاک سپردند. حیاة القلوب، علامه مجلسی، ج 2، ص 1070. و بیشتر مورخین بر این نظریه اعتقاد دارند.

ص: 227

## 8 - آیا آیین مسیح (علیه السلام) تا پایان جهان باقی خواهد بود؟

از بعضی آیات قرآن کریم مانند آیه ذیل، استفاده می شود که آئین حضرت عیسی علیه السلام، تا پایان دنیا خواهد ماند، آیا این برداشت صحیح است یا معنای دیگری دارد که لازم است به مطالب ذیل توجه نمایید.

آل عمران: 55 إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ فِي يَمِينِكَ وَارْفَعْكَ إِلَى سَمَاءٍ مَّا تَشَاءُ وَمِنْ ذُنُوبِهِمْ مَغْفِرَةٌ فَيُنزِلُ فِيهَا صُفُوفًا مِّنَ الْجِبَالِ تَجْرُوعًا فَسَوِّغْ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ لِيَمْلِكُنَّهُمْ يَوْمَ تَأْتِي سَاعَآءَ يَوْمٍ عَشِيرٍ لِّلْكَافِرِينَ

آل عمران: 55 (به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: «من تو را برمی گیرم و به سوی خود، بالا می برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می سازم؛ و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار می دهم؛ سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، داوری می کنم.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (65) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنَ الرِّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (مائده 65)

65 - و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند گناهان آنها را می بخشیم و در باغهای پر نعمت بهشت وارد می سازیم.

66 - و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارشان نازل شده

(قرآن) را برپا دارند از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها میانه رو هستند ولی اکثرشان اعمال بدی انجام می دهند.

طبق مفهوم آیات فوق، و مشابه آنها، یهود و نصاری تا دامنه قیامت در جهان خواهند بود، و همواره این دو مذهب به زندگی خود ادامه خواهند داد، با اینکه در اخبار و روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می خوانیم، که آنحضرت همه ادیان را زیر نفوذ خود در می آورد پاسخ این سؤال از دقت در

روایات مزبور روشن می شود، زیرا در روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می خوانیم که هیچ خانه ای در شهر و بیابان نمی ماند مگر اینکه توحید در آن نفوذ می کند، یعنی اسلام به صورت یک آیین رسمی همه جهان را فرا خواهد گرفت و حکومت به صورت یک حکومت اسلامی در می آید، و غیر از قوانین اسلام چیزی بر جهان حکومت نخواهد داشت ولی هیچ مانعی ندارد که اقلیتی از یهود و نصاری، در پناه حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با شرایط اهل ذمه وجود داشته باشند.

زیرا می دانیم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مردم را از روی اجبار به اسلام نمی کشاند، بلکه با منطق پیش می رود، و توسل او به قدرت و نیروی نظامی برای بسط عدالت، و برانداختن حکومت های ظلم و قرار دادن جهان در زیر پرچم عدالت اسلام است، نه برای اجبار به پذیرفتن این آیین، و گر نه آزادی و اختیار مفهومی نخواهد داشت.

با تغییراتی از تفسیر نمونه ج: 2 ص: 568 بیعد.

پس اگر از یهود و مسیحیت چیزی تا آخر دنیا باقی بماند همان دین اسلام است منتهی با شریعت واقعی عیسی و موسی علیهما السلام زیر نظر حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء خواهد بود.

## 9 - معجزات حضرت عیسی علیه السلام

1 - تکلم در گهواره: در قرآن کریم سوره مریم به تکلم عیسی علیه السلام در گهواره که دال بر عبودیت وی نسبت به خداوند است اشاره شده است.

2 - مسخ: قرآن کریم از لعنت شدن بنی اسرائیل بر لسان داود علیه السلام و عیسی علیه السلام سخن گفته و روایات ما لعنت را به مسخ تفسیر کرده اند. هنگام نزول مائده خداوند فرموده بود که هر کس به آن کفر ورزد او را عذابی سخت

ص: 229

خواهد بود و پس از نافرمانی آنان گروهی از بنی اسرائیل به خوک و خرس و... مسخ گردیده اند.

3 - اخبار از امور غیبی: به گفته قرآن کریم عیسی علیه السلام مردم را از آنچه در منزل ذخیره کرده و آن چه در آینده خواهد خورد خبر می داده است.

4 - خلقت پرنده: در دو موضع از قرآن کریم به این معجزه اشاره شده است در ادامه عبارت باذن الله نیز آمده است.

5 - زنده کردن مردگان: این معجزه هم در کتاب مقدس و هم در قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته است.

6 - شفای بیماران: آیات بسیاری از کتاب مقدس به این معجزه اختصاص یافته است و شفای بیماران در قالب شفای شخص ابرص شفای شخص زمین گیر، مفلوج، کور، کرو لال اشاره شده است قرآن کریم به شفای کور مادر زاد و شخص ابرص) پیس (اشاره نموده است تعبیر قرآن نشان می دهد که معجزه شفای بیماران در موارد متعددی از این پیامبر صادر شده است.

7 - راه رفتن بر روی آب: این معجزه در انجیل و در روایتی از اهل بیت (علیه السلام) نقل شده است معجزاتی که کتاب مقدس به عیسی (علیه السلام) نسبت داده و منابع اسلامی ذکری از آن به میان نیاورده اند عبارت از: خشکانیدن درخت انجیر، معجزه پرداخت پول جزیه به باجگیران، صید کثیر ماهی، خارج کردن دیو از دیوانگان و آرام کردن طوفان.

## 10 - سرنوشت حضرت عیسی علیه السلام.

در باره اینکه حضرت عیسی کجاست؟ در بین ادیان یهود، مسیحیت و اسلام تفاوتی دیده می شود. هر سه دین در باره فرجامین روز این نبی خدا سخن رانده اند.

لیک اختلاف روایت هر سه دین از روز آخر ظهور و حضور عیسی در بین مردمش، موجب میشود که اعتقاد آنها در باره مکان فعلی ایشان نیز متفاوت باشد.

قرآن کریم در آیه 157 سوره نساء بر پندار قوم یهود و عقیده بعضی از فرق



مسیحیت درباره مرگ حضرت عیسی خط بطلان می کشد. در این آیه آمده است:

«گفتند: ما مسیح، پیامبر خدا، را کشتیم. آنها او را نکشتند و دار نزدند؛ بلکه امر بر آنها مشتبه شد. آنان که درباره انتقال حضرت مسیح به عالم بالا اختلاف و گفت و گو می کنند در شک و تردیدند. یقیناً عیسی کشته نشده است؛ بلکه خداوند او را نزد خود برد که او قادر و داناست».

همچنین در قرآن می فرماید: «به یاد آر آن گاه را که خداوند فرمود: ای عیسی، من تو را به قرب خود بالا می برم و از معاشرت کافران پاک می گردانم».

این آیات شریفه، مؤید این هستند که حضرت عیسی علیه السلام کشته نشد، بلکه به آسمان رفت. یهودیان مدعی قتل عیسی علیه السلام بودند و مسیحیان نیز گمان می کردند یهود، عیسی علیه السلام را با دار زدن، کشته اند و پس از قتل، خداوند او را از میان قبر به سوی آسمان برده است.

ناگفته نماند بر اساس آنچه از ظاهر آیات قرآن برمی آید، حضرت عیسی علیه السلام در نزد خداوند متعال زنده است و نخواهد مرد تا همه اهل کتاب به او ایمان آورند.

1 - یهود معتقدند که عیسی کشته شده است. چون یهود ادعا می کرد که مسیح عیسی بن مریم علیهما السلام را کشتند. طبق این باور عیسی زنده نیست که جایی داشته باشد. ولی قرآن کریم ادعای یهود مبنی بر اینکه عیسی را کشتند را رد می کند. «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ، يَقِينًا، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا، وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» نساء: 157 و گفتارشان که:

«ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم!» در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد. و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند؛ و قطعاً او را نکشتند!

نساء: 158 بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند، توانا و حکیم است.

نساء: 159 و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او [

حضرت مسیح [ایمان می آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود.

2 - مسیحیان معتقدند که یهودیان آن جناب را دار زدند و کشتند، ولی بعد از کشته شدنش، خدای تعالی او را از قبرش بیرون آورد و به آسمان برد.

براین اساس مسیحیان معتقدند که عیسی در نزد پدر (همان خدای مسیحیان) در آسمان معنوی قرار دارد. او در دست راست خداست و تاثیرش بر جهان از طریق روح القدس است. بی شک مراد مسیحیت از مسیح نزد خدا باید وجود روحی او باشد نه جسمی.

حال آنکه آیاتی که ملاحظه کردید داستان کشتن و به دار آویختن را به کلی تکذیب می کنند.

3 - مسلمین با استفاده از ظاهر آیه *وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...* معتقدند عیسی ع نزد خدا زنده است و نخواهد مرد تا آنکه همه اهل کتاب به وی ایمان بیاورند. عده ای معتقدند که مراد از (رفع عیسی علیه السلام) به سوی خدا، بالا بردن هم روح و هم جسم عیسی زنده به آسمان است. چون از ظاهر قرآن شریف بر می آید که خدای تعالی عیسی (علیه السلام) را در حالی که زنده بود به آسمان مادی و جسمانی بالا برده و مقام قرب خدای سبحان و محل نزول برکات و مسکن ملائکه مکرم هم همین آسمان مادی است. (ترجمه المیزان، ج 3، ص: 342)

در کتاب عیون أخبار الرضا، از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

امر هیچ یک از انبیاء و حجج الهی بر مردم مشتبه نشد مگر امر عیسی علیه السلام و بس، برای اینکه عیسی (علیه السلام) را زنده به آسمان بردند و بین آسمان و زمین قبض روحش کردند و (بدن بی روح) و (روح بی بدنش) را به آسمان بردند و در آنجا دوباره روحش را به بدنش برگرداندند.

عقیده به معراج

تنها مسلمانان نیستند که عقیده به معراج دارند. این عقیده در میان پیروان ادیان دیگر نیز وجود دارد و درباره حضرت عیسی علیه السلام نیز دیده می شود؛ چنان که در انجیل مرقس باب 6، انجیل لوقا باب 24 و انجیل یوحنا باب 21 می خوانیم که

ص: 232

عیسی به آسمان ها صعود نمود (و به معراج همیشگی رفت).

## عروج عیسی

درباره عروج حضرت عیسی علیه السلام سخنان بسیار گفته اند: بسیاری از مورخان معتقدند: یهودا اسخر یوطی، یکی از حواریون، فریب دنیا را خورد و محل اختفای حضرت عیسی را به یهودیان نشان داد. اما مسلماً یهودیان نتوانستند حضرت را دستگیر کنند و زمانی که وارد آن مکان شدند، خداوند او را به آسمان بالا برد و شخص دیگری که شبیه او بود به دار آویخته شد و او هر چه فریاد زد که من عیسی نیستم، نپذیرفتند. بعضی گفته اند او همان اسخریوطی بوده و بعضی گفته اند او همان مأموری بود که وارد آن مکان شد و هر چه گشت عیسی را نیافت و وقتی بیرون آمد شبیه او شد و دیگران که بیرون بودند او را دستگیر کرده، به دار آویختند.

اما در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «حضرت عیسی به حواریون گفت:

خدای تعالی به من وحی کرده است که مرا در این ساعت نزد خود خواهد برد. کدام یک از شما حاضرید جان خود را فدا کنید و در بهشت با من باشید؟ جوانی از بین آنان برخاست و اعلام آمادگی کرد. پس خدا او را شبیه عیسی کرد و یهود او را دستگیر کرد و به دار آویخت». خلاصه ای از روایات.

## 11 - داستان حضرت عیسی (علیه السلام)

عیسی علیه السلام پس از تولد مدتی گمنام بود و به دیده ها دیده نشد داستان او در تاریخ چگونه است و از کجا آغاز دعوت کرد؟

برای پاسخ به این سؤال می توان از دو منبع استفاده کرد:

نخست منابع مسیحی که عمدتاً اناجیل هستند و چون اناجیل، از نظر زمان نگارش، بعد از حیات زمینی مسیح علیه السلام به رشته ی تحریر درآمده اند، و نیز بخاطر وجود تناقضات فراوان در آنها، بطوری که برخی از آزاد اندیشان مسیحی در مورد موجودیت خارجی حضرت مسیح علیه السلام به ورطه ی تردید افتاده اند، فلذا نمی توانند منبع متقن علمی برای بیان تاریخ زندگی آن حضرت بشمار آیند.

ولی با این همه آنچه درباره ی آن حضرت ذکر شده است چنین است:

حضرت مسیح علیه السلام در دوره ی حکومت هیروُدس بزرگ، در بیت لحم متولد شده است. بعد از جریان تولد و ماجراهای هم زمان با آن، دوران رشد و نموش را در شهر کوچک ناصره گذرانده است. اما در مورد اینکه آیا حضرت مسیح علیه السلام تحت نوعی تربیت دینی پرورش یافته است یا خیر؟ و نیز اینکه آیا حضرت عیسی علیه السلام جزو گروه دینی خاصی در یهودیت بوده یا خیر؟ مطلبی در اناجیل چهارگانه وجود ندارد.

زمان بعثت آن حضرت را چند سال قبل از عروجش (وفاتش) تقریباً بین سالهای 27 و 29 میلادی تخمین زده اند و گفته اند در این سالها جذب موعظه های یحیی تعمید دهنده شده یحیی هم حضرت را در رودخانه ی اردن تعمید داد و بدین وسیله رسالت او آغاز شد. و در مورد محدوده ی تبلیغی او، چنین نوشته اند که حضرت عیسی علیه السلام زمانی را در سلک و مشی خاص، اطراف جلیل و فلسطین شمالی سپری کرد و در آنجا به سبب تعالیم و شفابخشی هایش معروف شده بود.

منبع دومی که می توان از آن استفاده کرد، قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام است که به دلیل خدشه ناپذیر بودن قرآن و روایات متواتر و صحیح منابع خوبی برای مطالعه ی زندگی حضرت مسیح علیه السلام بشمار می آیند. حال به ذکر برخی از آنها می پردازیم. در روایتی از امام رضا علیه السلام تاریخ ولادت حضرت عیسی علیه السلام شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة الحرام بیان شده است. و در روایتی دیگر از امام سجاد علیه السلام در مورد محل تولد آن حضرت چنین آمده است: (حضرت مریم (س) هنگامی که زمان ولادت حضرت عیسی علیه السلام فرا رسید برای وضع حمل از دمشق خارج شد تا به کربلا رسید و در موضع قبر امام حسین علیه السلام وضع حمل کرد). در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام بیت المقدس بعنوان مکان آغاز بعثت حضرت مسیح معرفی شده است. امام صادق علیه السلام نیز در جواب سؤال شخصی چنین فرموده است:

حضرت عیسی علیه السلام هنگامی که در قنذاق بود از طرف خداوند به مقام نبوت رسید و در نتیجه حجت خداوند بود اما هنوز به مقام رسالت مبعوث نشده بود، آیا نشنیده ای این آیه ی قرآن کریم را (إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا...)

از آن هنگام که در آغوش مادر سخن گفت همچنان آیتی برای مردم و رحمتی از جانب خداوند متعال بر حضرت مریم (س) بود تا دو سالگی که در این مدت حجت خداوند بر مردم حضرت زکریا علیه السلام بود (هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام به دو سالگی رسید) حضرت زکریا علیه السلام از دنیا رحلت فرمودند و بعد از او فرزندش حضرت یحیی در سن طفولیت به مقام رسالت مبعوث شد، آیا شنیده ای این آیه ی قرآن کریم را که (یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتِنَاهُ الْهَكْمَ صَبِيًّا) و همچنان حضرت یحیی علیه السلام حجت خداوند بود بر مردم تا زمانی که حضرت عیسی علیه السلام به سن هفت سالگی رسید، هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام هفت ساله شد به دستور خداوند حجت خداوند بر حضرت یحیی علیه السلام و مردم شد. حضرت مسیح بعد از آنکه به مقام رسالت مبعوث شد پیوسته در بیت المقدس زندگی می کرد تا سن دوازده سالگی، در این زمان بود که هردوس ملک از دنیا رفت و حضرت مسیح به همراه مادرش به شام برگشت و در منطقه ی جبل الخلیل در روستایی به نام ناصره سکنی گزید و همچنان در آنجا تا سن سی سالگی که از طرف خداوند مأمور شد برای تبلیغ به طرف بیت المقدس برگردد. در آنجا مانده بودند با توجه به مطالب فوق روشن می شود که، این سخن که آن حضرت مدتی به چشم دیده نشده و... مبانی تاریخی ندارد، نه در منابع اسلامی و نه در منابع مسیحی، همچنین باید گفت بر اساس هر دو منبع حضرت عیسی علیه السلام مدتی در ناصره و بیت المقدس بوده است هر چند در سایر مطالب بین دو منبع مسیحی و اسلامی توافق وجود ندارد.

منابع برای مطالعه ی بیشتر:

1. ترجمه ی المیزان، ج 3، ذیل آیات 42 تا 60، سوره ی آل عمران.

2. تحقیقی در دین مسیح، جلال الدین آشتیانی.

3. تاریخ جامع ادیان، جان. بی. ناس.

منبع: <http://WWW.Kelisavamasjed.parsiblog.com>

**12 - چرا در قرآن عیسی کلمه نامیده شد؟**

ص: 235

در هیچ موردی از آیات قرآنی به طور خاص، به کسی یا چیزی جز حضرت عیسی علیه السلام کلمه گفته نشده، گواينکه به طور عام، به همه مخلوقات الهی کلمات گفته شده است.

قرآن مجید، تنها درباره اوست که می فرماید:

إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ (النساء / 171)

جز این نیست که مسیح، عیسی بن مریم، فرستاده خدا و کلمه اوست که به مریم القاء کرده است.

در ضمن بشارتهایی که به حضرت مریم داده شد، فرشتگان گفتند:

يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (آل عمران / 45)

« ای مریم، خداوند تو را به کلمه ای از خویش که نامش مسیح، عیسی بن مریم است و در دنیا و آخرت و جاهت دارد و از مقربان است، بشارت می دهد. »

چرا تنها وی کلمه خدا نامیده شده است؟

نکته ای که در آیه فوق باید مورد عنایت قرار گیرد، این است که عیسی (علیه السلام) کلمه ای است که نامش مسیح، عیسی بن مریم است. پس مسیح یا عیسی - نام کلمه خاص الهی - آن انسانی است که از مریم، بدون پدر متولد می شود. پس مسیح یا عیسی از مقوله لفظ است. ولی کلمه در آیه فوق، از مقوله لفظ نیست، بلکه از مقوله اعیان خارجی و جوهر است.

البته مانعی نیست که برای کلمه ای که از مقوله لفظ است نیز نامگذاری کنند مثلاً نام یک دسته از کلمات را اسم و نام دسته ای دیگر را حرف بگذارند. اما روشن است که در آیه فوق، نام کلمه ای است که از مقوله اعیان خارجی و جوهر است.

بررسی اقوال

درباره اینکه چرا عیسی کلمه خدا است، اقوال و نظراتی است. راغب اصفهانی اقوالی ذکر می کند که به شرح زیر است:

1. عیسی را از این جهت کلمه نامیده اند که با کلمه الهی (کن) که در آیه شریفه: -إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (آل عمران / 59) آمده، آفریده شد.

ص: 236

2. همان طوری که مردم با کلام نورانی خداوند هدایت می شوند و راه را از بیراهه تشخیص می دهند، با وجود مقدس عیسی نیز هدایت می شوند. بنابراین، عیسی با کلام خدا در هدایت و روشننگری راه تکامل بشر مشترک است.

3. عیسی هنوز در گهواره بود که خداوند او را به نور وحی، شرافت بخشید چنانکه خودش فرموده:

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (مریم/ 30)

منم بنده خداوند که به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است.

این ویژگی عیسی که در اوایل تولد، شایستگی دریافت وحی الهی را پیدا می کند، موجب شده که او را کلمه بنامند.

4. علت اینکه حضرت عیسی علیه السلام کلمه نامیده شده، این است که او به مقام پیامبری رسید. همچنانکه پیامبر گرامی اسلام نیز به خاطر همین مقام ذکر نامیده شده است.

در آیه زیر می فرماید:

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ (الطلاق/ 10 و 11)

خداوند به سوی شما، ذکر (یعنی رسولی (را فرستاد که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند.

در این آیه کریمه، منظور از ذکر، رسول است و منظور از رسول، به قرینه (یتلوا علیکم آیات الله)، پیامبر گرامی اسلام است.

ذکر و کلمه هر دو از یک مقوله اند. خداوند، ذکر و کلمه را در مورد الفاظ به کار نبرده، بلکه یکی را در مورد پیامبر اسلام و دیگری را درباره حضرت مسیح به کار برده است. معلوم می شود که رسالت آسمانی است که موجب شده که یکی از آنها ذکر و دیگری کلمه نامیده شود.

مرحوم علامه طباطبائی، نیز در مورد کلمه بودن عیسی علیه السلام اقوالی نقل کرده و خود به نقد آنها پرداخته. این اقوال به شرح زیر است:

1. اینکه به عیسی کلمه گفته شده، به خاطر این است که انبیاء پیشین یا پیامبران اسرائیلی، او را به عنوان رهبر نجات بنی اسرائیل برای قوم مطرح کردند و چندان در سخنان خود درباره او سخن گفتند و به بعثت و قیامش مژده دادند که مردم گرفتار

ظلم و اسیر بردگی و بدبختی همواره چشم به راه او بودند. بنابراین، وقتی که عیسی ظهور می کند، خداوند می گوید: این است کلمه ای که من توسط پیامبرانم به شما ابلاغ کرده ام.

نظیر مطلب فوق درباره حضرت موسی علیه السلام هم در قرآن آمده. چنانکه می فرماید: وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا (الاعراف/137)

2. عیسی کلمه است، به خاطر اینکه مقاصد تورات را تبیین می کند و تحریفهای یهودیان را برملا می سازد و اختلافات دینی مردم را رفع می کند. چنانکه قرآن از زبان عیسی می فرماید: وَ لِأَيُّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ (الزخرف/63)

« برای اینکه برخی از چیزهایی را که در آنها اختلاف می کنید، برای شما بیان کنم».

3. اگر چه همه مخلوقات به کلمه ایجادی (کن) آفریده شده اند و از این لحاظ، اختلافی میان آنها نیست، اما در میان مخلوقات عالم طبیعت و مخصوصاً در میان انسانها، عیسی خصوصیتی دارد که هیچیک ندارند. حتی انبیاء و ائمه نیز آن خصوصیت را ندارند. آفرینش سایر موجودات عالم طبیعت) اعم از انسان و غیر انسان (از مجاری عمومی بروز می کند.

رویدن گیاه و پدید آمدن حیوان و آفرینش انسان، هر کدام از مجاری صورت می گیرد که مخصوصاً برای دانشمندان طبیعی و زیست شناسی شناخته شده و زمینه مطالعاتی گسترده و تحقیقاتی عمیق است. در این میان، خداوند متعال، قدرت نمایی کرد و فصلی جدید و استثنایی در نظام خلقت گشود و انسانی آفرید که از آمیزش زن و مرد پدید نیامد، بلکه اکثر اسباب عادی و تدریجی از صحنه آفرینش عیسی حذف شدند. از این جهت است که عیسی خود کلمه نامیده شده.

### 13 - سخنان برگزیده و کلماتی از حضرت عیسی علیه السلام

1 - حضرت عیسی علیه السلام: خَادِمِي يَدَايَ وَ دَابَّتِي رِجْلَايَ وَ فِرَاشِي الْأَرْضِ وَ وَسَادِي الْحَجَرِ وَ دِفْنِي فِي السُّتَاءِ مَشَارِقِ الْأَرْضِ....  
أَيُّتُ وَ لَيْسَ لِي شَيْءٌ وَ أَصْبِحُ وَ لَيْسَ لِي شَيْءٌ وَ لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ أَحَدٌ أَغْنِي مِنِّي



خدمت کار من دو دست من است و مرکبم دو پای من و بستر من زمین و بالش من سنگ و گرمابخشم در زمستان مکان های آفتابگیر.... شب و روز خود را با ناداری سپری می کنم و با این حال روی زمین، هیچ کس توانگرتر و بی نیازتر از من نیست.

بحار الأنوار، ج 14، ص 239.

امام علی علیه السلام درباره حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: ... وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ وَلَا طَمَعٌ يَذُلُّهُ، دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَ خَادِمُهُ يَدَاهُ

نه مال و ثروتی داشت که او را به خود مشغول گرداند و نه طمعی که به خواری اش اندازد، مرکب او دو پایش بود و خدمت کارش دو دستش. نهج البلاغه، خطبه 160.

2 - حضرت عیسی علیه السلام: الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا

دنیا پل است؛ از آن بگذرید و آبادش مسازید. الأمالی، مفید، ص 43.

3 - حضرت عیسی علیه السلام: بِحَقِّ أَقْوَلٍ لَكُمْ: إِنَّ الْأَجْرَ مَحْرُوصٌ عَلَيْهِ وَ لَا يَتَدْرِكُهُ إِلَّا مَنْ عَمِلَ لَهُ. راست می گویمتان: همه خواهان مزدند، و تنها کسی به آن می رسد که برای آن کار کند. میزان الحکمه، ح 22083.

4 - حضرت عیسی علیه السلام: طُوبَى لِلَّذِينَ يَتَهَجَّدُونَ مِنَ اللَّيْلِ، اولئك الَّذِينَ يَرِثُونَ الثَّوَرِ الدَّائِمِ. خوشا آنان که پاسی از شب را به عبادت می گذرانند؛ آنان کسانی اند که نوری ماندگار به ارث می برند. تحف العقول، ص 510.

5 - حضرت عیسی علیه السلام: إِنَّ الشَّجَرَةَ لَا تَكْمُلُ إِلَّا بِشِمْرِه طَيِّبِهِ كَذَلِكَ لَا يَكْمُلُ الدِّينُ إِلَّا بِالتَّحَرُّجِ عَنِ الْمَحَارِمِ. درخت کامل نمی شود مگر با میوه ای گوارا. همچنین دین داری کامل نمی شود مگر با دوری از حرام ها. تحف العقول، ص 511.

6 - حضرت عیسی علیه السلام: إِيَّاكُمْ وَ النَّظْرَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي الْقُلُوبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً. زنهار از نگاه (بد) که بذر خواهش را در دل می افشانند، و نگاه کننده را همین فتنه بس است. تحف العقول، ص 502.

7 - حضرت عیسی علیه السلام: طُوبَى لِلْمُصْلِحِينَ بَيْنَ النَّاسِ، اولئك هُمُ الْمُقَرَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. خوشا به حال اصلاح کنندگان میان مردم؛ اینان در روز قیامت مقربان اند. تحف العقول، ص 501

ص: 239

1. گفت وگویی آنحضرت با مسیحیان

درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ذکر این نکته لازم است که گفت وگو، بحث، مناظره، نامه و پیمان هایی که آن حضرت با مسیحیان داشتند، مورد قبول تمام تاریخ نویسان می باشد. اهتمام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رابطه دوستانه و مسالمت آمیز با دیگران، بخصوص مسیحیان روم و نجران، و اعتقاد ایشان به زندگی صلح آمیز امت اسلامی با دیگر ادیان، به ویژه مسیحیان، و تأکیدی که بر مدارا با ساکنان مناطق مورد جنگ و حتی بر عدم قطع درختان و نکشتن بی گناهان، اسیران، مجروحان، زنان و کودکان در زمان جنگ داشتند و امان نامه معروف ایشان به مسیحیان درباره آزادی های دینی و مدنی خود، بهترین گواه بر صلح طلب بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و خود دلیلی است که آن حضرت همواره از جنگ، خون ریزی و منازعه های بی مورد گریزان بودند و منطق گفت وگو را بر هر امر دیگر مقدم می داشتند.

شاید بهترین دلیل بر این امر، پیمانی باشد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سوم محرم سال دوم هجری درباره رابطه مسلمانان با مسیحیان در مسجدالنبی، انشاء نمودند و امام علی علیه السلام آن را نوشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را مهر کردند.

بخش هایی از پیمان چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. این عهدی است که محمد بن عبدالله، فرستاده خدا، برای تمام مسیحیان نوشته است. این نامه ای است که آن را محمد بن عبدالله برای همه مردم نوشته تا آنان را بشارت دهد و انداز کند... تا برای مردم بر خدا بعد از نبی حجتی نباشد، و خداوند عزیز و حکیم است. این نامه را نوشت برای اهل ملت او، و برای هر کسی که در مشرق یا مغرب زمین، مسیحی است، دور باشد یا نزدیک، عرب فصیح باشد یا عجم، شناخته شده

باشد یا ناشناخته. این نامه عهدی است برای آنان، و هرکس عهد در آن را بشکند و با آن مخالفت کند و از آنچه امر شد تعدی کند، همانا عهد خدا را شکسته و میثاق خدا را نقض کرده و دین خدا را مسخره کرده و او مستوجب لعنت است، چه از حاکمان باشد یا از مسلمانان مؤمن... برای مسیحیان است، آنچه برای من، نزدیکان من، ملت من و طرف داران من است. مثل این است که آنان رعیت و اهل ذمه من هستند. ما هرگونه اذیت کردن آنان را منع می کنیم... هیچ اسقفی لازم نیست اسقفیت خود را تغییر دهد.

هیچ راهبی لازم نیست که از رهبانیت خود دست کشد. هرکس در صومعه هست، بماند. هرکس در گردش است، بگردد. هیچ بنایی از کلیساها و محل تجارت آنان نباید خراب شود، و هیچ چیز از مال کلیساها نباید در بنای مسجد و منازل مسلمانان وارد شود. هرکس این کار را بکند، عهد خدا را شکسته و با رسول او مخالفت ورزیده است.

بر راهبان و اسقفان، نه جزیه است نه غرامت، و من ذمه آنان را در هر جا که باشند، حفظ می کنم؛ در خشکی یا بیابان، در شرق یا غرب، در جنوب یا شمال، آنان در ذمه و میثاق من هستند و از هر بدی در امان اند. و همچنین هرکس که در کوه ها یا مواضع مبارک، عبادت می کند، این گونه است و از محصول زراعتشان خراج و زکات نگیرد...

با آنان مگر به چیز خوب مجادله نکنید... هرکس با عهد خدا مخالفت ورزد و برخلاف آن عمل کند، میثاق خدا را مخالفت کرده و با رسول خدا مخالفت ورزیده است... کسی تا دنیا زنده است نباید به این عهد مخالفت ورزد تا دنیا به آخر برسد.

افرادی مثل ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، ابوالدرداء، ابوهیره، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبدالله، سعد بن معاذ، سعد بن عباد، ثابت بن نفیس و زید بن ثابت شاهد بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله مفاد این پیمان نامه را بیان فرمودند و علی بن ابیطالب علیه السلام هم آن را نوشتند.

تقل است که اصل نسخه پیمان نامه که سلطان سلیم آن را به دست آورد، در دیر طور مصر موجود است. در چندین جا نیز اصل بحث به چاپ رسیده است؛ از جمله در سال 1630 م در پاریس به زبان عربی با ترجمه لاتین، در سال 1655 م در لندن به عربی و لاتین و در 28 شوال 1298 ق (22 سپتامبر 1881) در مصر. (محمد)

حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ترجمه سیدمحمد حسینی، ص 636632 با توضیح اختلاف نسخ (علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 3، ص 762757 / محمد السماک، مقدمه الی الحوار الاسلامی المسیحی، ص 13 و 14).

این پیمان که در سال دوم هجرت و پس از تثبیت خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ شده است، بهترین گواه بر روحیه صلح طلبی و سیره مبتنی بر گفت و گوی آنحضرت است که شاید بتوان آن را شاهکار دفاع از حقوق اقلیت‌های دینی که امروزه شعار کشورهای به ظاهر دموکراتیک جهان است دانست.

## 15 - نخستین مهاجران اسلام به حبشه

آنچه از روایات اسلامی و تواریخ و گفتار مفسران در این زمینه استفاده می‌شود چنین است: در سالهای نخستین بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوت عمومی او، مسلمانان در اقلیت شدیدی قرار داشتند، قریش به قبائل عرب توصیه کرده بود که هر کدام، افراد وابسته خود را که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده است تحت فشار شدید قرار دهند و به این ترتیب هر یک از مسلمانان از طرف قوم و قبیله خود سخت تحت فشار قرار داشت.

آن روز تعداد مسلمانان برای دست زدن به یک جهاد آزادیبخش کافی نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله برای حفظ این دسته کوچک، و تهیه پایگاهی برای مسلمانان در بیرون حجاز، به آنها دستور مهاجرت داد، و حبشه را برای این مقصد انتخاب فرمود و گفت: در آنجا زمامدار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری می‌کند، شما آنجا بروید تا خداوند فرصت مناسبی در اختیار ما بگذارد.

منظور پیامبر صلی الله علیه و آله نجاشی بود (نجاشی اسم عامی بود همانند کسری که به تمام سلاطین حبشه گفته می‌شد، اما اسم نجاشی معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله اصحمه که در زبان حبشی به معنی عطیه و بخشش است بود).

یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم حبشه شدند و از طریق دریا با کرایه کردن کشتی کوچکی راه حبشه را پیش گرفتند، و این در ماه رجب سال پنجم بعثت بود، و این مهاجرت، مهاجرت اول نام گرفت.

چیزی نگذشت که جعفر بن ابوطالب و جمعی دیگر از مسلمانان به حبشه رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را که از 82 نفر مرد و عده قابل ملاحظه ای زن و کودک تشکیل می شد به وجود آوردند.

طرح این مهاجرت برای بت پرستان سخت دردناک بود، زیرا بخوبی می دیدند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجاً اسلام را پذیرفته و به سرزمین امن و امان حبشه رفته اند روبرو خواهند شد، برای بهم زدن این موقعیت دست به کار شدند، و دو نفر از جوانان باهوش و فعال و حيله گر و پشت هم انداز یعنی عمرو بن عاص و عماره بن ولید را برای بهم زدن موقعیت مسلمانان حبشه انتخاب کردند و با هدایای فراوانی به حبشه فرستادند،

این دو نفر در کشتی شراب نوشیدند و بجان هم افتادند ولی بهر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین حبشه شدند، و با مقدماتی به حضور نجاشی بار یافتند، و قبلاً با دادن هدایای گرانبهائی به اطرافیان نجاشی موافقت آنها را جلب کرده و قول تایید و طرفداری از آنان گرفته بودند.

عمرو عاص سخنان خود را از اینجا شروع کرد، و با نجاشی چنین گفت: ما فرستادگان بزرگان مکه ایم تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته اند و از آئین نیاکان خود برگشته و به بدگویی از خدایان ما پرداخته و آشوب و فتنه پیا کرده و در میان مردم تخم نفاق پاشیده اند، و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده کرده و به اینجا پناه آوردند، ما از آن می ترسیم که در اینجا نیز دست به اخلال گری زنند، بهتر این است که آنها را به ما بسپارید و به محل خود باز گردانیم... این را گفتند و هدایائی را که با خود آورده بودند تقدیم داشتند.

نجاشی گفت: تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم تماس نگیرم نمی توانم در این زمینه سخن بگویم، و از آنجا که این بحث یک بحث مذهبی است باید از نمایندگان مذهبی نیز در جلسه ای در حضور شما دعوت شود.

روز دیگری در یک جلسه مهم که اطرافیان نجاشی و جمعی از دانشمندان مسیحی و جعفر بن ابی طالب به عنوان نمایندگی مسلمانان، و نمایندگان قریش، حضور داشتند، نجاشی پس از استماع سخنان نمایندگان قریش رو به جعفر کرد و از او خواست که نظر خود را در این زمینه بیان کند.

جعفر پس از ادای احترام چنین گفت: نخست از اینها پرسید آیا ما جزء بردگان فراری این جمعیتیم؟! عمرو گفت: نه شما آزادید.

جعفر - و نیز سؤال کنید آیا آنها دینی بر ذمه ما دارند که آن را از ما

می طلبند؟! عمرو - نه ما هیچگونه مطالبه ای از شما نداریم.

جعفر - آیا خونی از شما ریخته ایم؟ که آنرا از ما می طلبید؟! عمرو - نه چنین چیزی در کار نیست.

جعفر - پس از ما چه می خواهید که اینهمه ما را شکنجه و آزار دادید و ما از سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم؟! سپس جعفر رو به نجاشی کرد و گفت: ما جمعی نادان بودیم، بت پرستی می کردیم، گوشت مردار می خوردیم، انواع کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم، قطع رحم می کردیم و نسبت به همسایگان خویش بدرفتاری داشتیم، و نیرومندان ما ضعیفان را می خوردند! ولی خداوند پیامبری در میان ما مبعوث کرد که به ما دستور داده است هر گونه شبیه و شریک را از خدا دور سازیم و فحشاء و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوئیم، به ما دستور داده نماز بخوانیم، زکات بدهیم، عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نمائیم.

نجاشی گفت: عیسای مسیح نیز برای همین مبعوث شده بود! سپس از جعفر پرسید آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری؟ جعفر گفت:

آری و سپس شروع به خواندن سوره مریم کرد.

حسن انتخاب جعفر، در مورد آیات تکان دهنده این سوره که مسیح و مادرش را از هر گونه تهمت‌های ناروا پاک می سازد، اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره های اشک شوق، از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت، و نجاشی صدا زد به خدا سوگند نشانه های حقیقت در این آیات نمایان است! هنگامی که عمرو خواست در اینجا سخنی بگوید و تقاضای سپردن مسلمانان را بدست وی کند، نجاشی دست بلند کرد، و محکم بر صورت عمرو کوبید و گفت: خاموش باش بخدا سوگند اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگوئی ترا مجازات خواهم کرد! این جمله را گفت و رو به مامورین کرد و صدا زد هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنها را از حبشه بیرون نمائید، و به جعفر و یارانش گفت آسوده خاطر در

کشور من زندگی کنید! این پیش آمد علاوه بر اثر تبلیغی عمیقی که در زمینه شناساندن اسلام به جمعی از مردم حبشه داشت، سبب شد که مسلمانان مکه جدا روی این پایگاه مطمئن حساب کنند، و مسلمانان تازه وارد را برای آن روز که قدرت کافی بیابند به آنجا روانه سازند.

سالها گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کرد و کار اسلام بالا گرفت، و عهدنامه حدیبیه امضا شد و پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه فتح خیبر گشت، در آن روز که مسلمانان از فرط شادی به خاطر در هم شکستن بزرگترین کانون خطر یهود در پوست نمی گنجیدند، از دور شاهد حرکت دسته جمعی عده ای بسوی سپاه اسلام بودند، چیزی نگذشت که معلوم شد این جمعیت همان مهاجران حبشه اند که به آغوش وطن باز می گردند در حالی که قدرتهای اهریمنی دشمنان در هم شکسته شده و نهال اسلام به قدر کافی ریشه دوانیده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهده جعفر و مهاجران حبشه، این جمله تاریخی را فرمود: «لا ادري انا بفتح خيبر اسرّ ام بقدم جعفر»؟! نمیدانم از پیروزی خیبر خوشحالترا باشم یا از بازگشت جعفر؟ می گویند علاوه بر مسلمانان، هشت نفر از شامیان که در میان آنها یک راهب مسیحی بود و تمایل شدید به اسلام پیدا کرده بودند، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و پس از شنیدن آیات سوره یس بگریه افتادند و مسلمان شدند و گفتند چقدر این آیات به تعلیمات راستین مسیح شباهت دارد.

و طبق روایتی که در تفسیر المنار از سعید بن جبیر نقل شده نجاشی سی نفر از بهترین یاران خود را به عنوان اظهار علاقه به پیامبر صلی الله علیه و آله و آئین اسلام به مدینه فرستاد، و همانها بودند که با شنیدن آیات سوره (یس) گریستند و اسلام را پذیرفتند، آیات فوق نازل شد و از این مؤمنان تجلیل کرد.

(این شان نزول منافات با آن ندارد که سوره مائده در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده باشد، زیرا این سخن مربوط به اکثریت آیات سوره است، هیچ مانعی ندارد که بعضی از آیات در حوادث قبل نازل شده باشد و بدستور پیامبر صلی الله علیه و آله به مناسبتهایی در این سوره قرار گیرد).

قرآن کریم، در آیه مبارکه 86 سوره مائده، موضع مسیحیان را نرم و ملایم توصیف می کند، در حالی که موضع مشرکان و یهود نسبت به مسلمانان خشن بود.

آن جا که می فرماید: «یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان، و مسیحیان را مهربان ترین آن ها می یابی. این به خاطر آن است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهب هایی هستند که در برابر حق، کبر نمی ورزند. وقتی آن چه را که بر پیامبر نازل گردیده بشنوند، می بینی که اشک (شوق) می ریزند، به خاطر حقی که شناخته اند. می گویند: خدایا! ما را با شاهدان و گواهان بنویسید.

مسیحیان جزیره العرب و مناطق دیگر؛ مانند شام، شیفته اسلام شدند و آن را از دل پذیرفتند و آنان که هم چنان مسیحی باقی ماندند، هیچ گاه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان به تغییر عقیده و پذیرش آیین اسلام مجبور نشدند. همزیستی مسالمت آمیز مسلمانان و مسیحیان به گونه ای بسیار روشن و آشکار بود.

لحن خطاب قرآن و نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله با مخاطبان مسیحی همراه با عطف و ملایمت بود. تعالیم حضرت مسیح علیه السلام در دعوت یاران خود به محبت و بردباری تأثیر فراوانی در برخورد مسیحیان بر جای گذاشته است.

مسیحیان حبشه عده ای از مسلمانان را پناه دادند و از آنان در مقابل آزار و اذیت کفار قریش، حمایت کردند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله گروه مهاجرین نخستین را به حبشه گسیل می داشتند، از نجاشی به نیکی یاد کردند و فرمودند: و لو خرجتم إلى أرض الحبشه فإن بها ملكا لا يظلم عنده أحد و هي أرض صدق حتی يجعل الله لكم فرجا مما أنتم فيه.

« اگر به سرزمین حبشه سفر کنید، در آن جا زمام داری وجود دارد که نزد او کسی ستم نمی کند و آن جا خاک درستی و پاکی است و شما می توانید در آن جا به سر برید تا خدا برای شما فرجی پیش آورد.» در نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به سران مسیحی؛ از جمله نجاشی، از حضرت مسیح علیه السلام و مادرش حضرت مریم (س) به نیکی یاد شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر نامه اش به نجاشی به عنوان خیرخواهی نسبت به



او تأکید می کنند که: (... و انی ادعوك إلى الله عز و جل و قد بلغت و نصحت فاقبلوا نصحي؛ و السلام علی من اتبع الهدی).

«همانا من تورا به سوی خدای بزرگ می خوانم و من ابلاغ رسالت نموده و تورا نصیحت کردم، پس اندرز مرا بپذیر؛ درود بر پیروان هدایت باد!».

قبایل و دسته های مختلف مسیحیان در زمان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد از آن، پیوسته از حمایت فرستاده خدا و مسلمانان برخوردار بودند و مسلمانان براساس پیمان صلحی که با مسیحیان بسته بودند، از منافع و حقوق آنان حمایت می کردند.

تنها در زمان خلیفه دوم، عمر، در سرزمین های اسلامی بجز زنان، اطفال و پیرمردان مسیحی، تعداد پانصد هزار نفر مسیحی زندگی می کردند و در مصر، پانزده میلیون مسیحی در کمال آرامش و امنیت تحت حکومت مسلمانان بودند.

## 16 - برنامه ها و برخوردها و رفتار پیامبر با مسیحیان

1. رعایت اخلاق و ادب اسلامی در برخورد با مسیحیان:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بسیاری از نامه هایشان به سران کشورها و اسقف های مسیحی، بعد از نام خداوند، از الفاظی همچون «سلام بر شما» استفاده می کردند. استفاده از واژه «سلام» در نامه ها، نشان احترام و طلب خیر برای دیگران است.

2. تأکید بر اصول مشترک میان دو دین:

اصولی مانند اعتقاد به خدای واحد، عادل، عالم، بخشنده و تأکید ویژه بر آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» (مائده: 82)، در نامه های ایشان مشهود است.

3. پرهیز از ورود به مسائل مجادله آمیز و ستیزگرایانه در مواجهه با مسیحیان:

در دیداری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مسیحیان در مدینه پیش از

ماجرای مباحثه داشتند، همزمان عده ای یهودی نیز وارد شدند و بین آنان درباره حقانیت حضرت عیسی علیه السلام و انجیل از یک سو و حقانیت حضرت موسی علیه السلام از سوی دیگر و همچنین درباره حضرت ابراهیم علیه السلام بحث و جدل شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد این بحث ها و جدل های بی ثمر نشدند؛ زیرا می دانستند طرفین به دنبال حقیقت نیستند، بلکه درصدد اثبات مواضع خود هستند. قرآن نیز در این باره در آیه 113 سوره بقره «، و آیات 65 تا 67 سوره آل عمران «، این بحث را بیان می کند.

4. استفاده از امور ترغیب آمیز و تشویقی به جای باج خواهی و تحکم:

در این زمینه، می توان به دیدار ایشان با عدی پسر حاتم طایی و جارودبن عمرو از قبیله بنی عبدالقیس که شرحش گذشت اشاره نمود.

5. ایمان به انبیای سابق و بزرگداشت آنان:

احترام به انبیایی که هم مورد احترام ایشان و هم مورد احترام سایر ادیان بودند، در کلام و نامه های ایشان مشهود است.

6. استفاده از منابع دینی مسیحیان و منابع مورد قبول آنان:

ایشان در مناظرات و گفت و گوهای طرفینی، از منابعی در بحث استفاده می کردند که طرف مقابل نیز بپذیرد؛ مانند قرائت انجیل در بحث با مسیحیان و یا استفاده از عقل و منطق در استدلالات خود، در دیدار با سران ادیان پنج گانه.

7. استفاده از براهین فلسفی:

ایشان از جدل و تحکم برای اثبات حقیقت استفاده نکردند و هرگز به فکر استفاده از قوای قهریه نیز نبودند و چون اعتقاد و ایمان به خدا را امری قلبی می دانستند که شخص باید با رضایت شخصی آن را بپذیرد، برای اثبات مطالب حق خود از براهین استفاده می کردند که شرح بسیاری از مناظرات ایشان در کتاب هایی مانند احتجاج طبرسی موجود است و ما نیز برخی را مطرح کردیم.

8. گفت وگو، مناظره و مواجهه با افراد ذی نفوذ در مسیحیت:

ایشان با افراد مهم و ذی نفوذ مسیحی بحث کردند؛ مانند حاکمان سیاسی و رهبران دینی و نه افراد عادی محض که امکان فریب خوردن در آنان وجود دارد) تا شبهه فریب کاری در میان نباشد. (

9. احترام به حضرت عیسی علیه السلام و مادر گرامی شان حضرت مریم علیهما السلام: این مهم، در گفتار، رفتار و نامه های ایشان به وضوح دیده می شود و آن را از اصول اعتقادی اسلام می دانستند.

10. عدم اجبار افراد برای پذیرش حقایق اسلام: مانند برخورد ایشان با عدی بن حاتم طایی که هرگز او را مجبور به پذیرش اسلام نکرد و همین برخورد، عدی را شیفته اسلام کرد.

11. گفت وگو با هدف کشف حقیقت:

ایشان همواره گفت وگو را به قصد کشف حقیقت و تسلیم واقعی در برابر حق انجام می دادند و هدفشان کشورگشایی، تحمیل عقیده و اجبار در دین نبود. شاید بزرگ ترین و بهترین دلیل بر این امر، برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله با حاکمان مسیحی بود. که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نامه های خود به حاکمان مسیحی می فرمودند: اگر اسلام بیاورید بر حکومت خود باقی خواهید ماند. با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان نوشتن نامه در اوج قدرت قرار داشتند و می توانستند با حمله به آن مناطق، آنجا را اشغال کنند، ولی این کار را نکردند و ابتدا نامه می نوشتند و حتی به حاکمان آن بلاد می فرمودند: اگر مسلمان شوید و تابع دین اسلام گردید، بر حکومت خود خواهید ماند؛ مانند نامه به حارث بن ابی شمر غسانی، حاکم تخوم شام که تحت حمایت هراکلیوس (قیصر روم) مسیحی بود، و نامه به هوزده حاکم یمامه، که مسیحی بود، ولی هم پیمان و حافظ منافع کسری بود.

12. توجه به نکات قابل احترام برای مخاطب:

مانند دیدار ایشان با عداس مسیحی که با طرح بحث نام انبیا موجب اشتیاق عداس به اسلام شد.

13. دعوت به خدا و حق، و نه دعوت به خود و شخص؛

و پرهیز از طرح و تأیید مباحث منحرف کننده در دین: ایشان همواره مصلحت دین را بر مصلحت خود ترجیح می دادند. در قضیه گفت و گوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران و داستان مباحثه، بعد از جدل و مناظره بین مسیحیان و یهودیان، آنان رو به پیامبر کردند و گفتند: آیا ما هم باید تو را مثل حضرت عیسی علیه السلام، خدا بدانیم و عبادت کنیم؟ پیامبر در جواب فرمودند:

هرگز، من غیر خدای واحد را نمی پرستم و شما را هم دعوت می کنم فقط او را پرستید. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال حقیقت بود، نه ریاست خود.

آیات 79 و 80 سوره «آل عمران» این قضیه را بیان کرده است.

14. داشتن سعه صدر و تحمل عقاید و نظرات دیگران:

در سال 6 هجری، زمانی که پیامبر در نامه ای به مسیحیان نجران، آنها را به اسلام دعوت کردند، آنان در جواب، هیأتی حدود 60 نفر را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادند که نتیجه آن دیدار، مباحثه بود و در آن، حقانیت نبی اکرم و رسالت به اثبات رسید. آنان به همراه اسقف و رهبران دینی خود وارد مدینه شدند. در مسجدالنبی موقع نماز، خواستند به سمت مشرق نماز بخوانند، که با مخالفت صحابه مواجه شدند؛ ولی پیامبر فرمودند: با آنان کاری نداشته باشید، بگذارید با آرامش به هر سمتی که می خواهند نماز گزارند. چون هنوز اسلام به آنان عرضه نشده بود، از این رو، حضرت، مسلمانان را از تحمیل عقیده بر مسیحیان بر حذر داشتند.

15. استفاده از مباحث علمی:

مانند دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نمایندگان دین های پنج گانه که

موجب برتری پیامبر اعظم در مباحث علمی و اعتقادی شد. مرحوم طبرسی به طور مفصل در احتجاج آن را مطرح کرده است.

## جمع بندی

مطالبی که بیان شد، بخش هایی از گفت وگو، دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

با مسیحیان بود. آنچه از این موارد به خوبی می توان فهمید این نکته است که برخلاف تبلیغات وسیعی که گاه در غرب علیه اسلام و بخصوص نبی اکرم صلی الله علیه وآله مطرح می شود، ایشان نه تنها جنگ طلب نبودند، بلکه حتی در اوج قدرت خود نیز همواره بر صلح تأکید داشتند و حتی اگر مخالفان حاضر به پذیرش اسلام نمی شدند، آن حضرت سعی می نمودند با گرفتن جزیه صلح را برقرار کنند و حتی الامکان از جنگ پرهیزند، و همواره تلاش ایشان بر منطق گفت وگو بود و این همان سیره ای است که هم اکنون نیز مسلمانان، بخصوص شیعیان، بر آن تأکید دارند.

حال با این همه اهتمام به گفت وگو و پرهیز از جنگ، آیا هنوز باید بر این نبی مکرم لقب خشونت طلب داد یا باید او را مبشر رحمت دانست؟ او که در اوج قدرت به اقلیت خود امان می دهد، او که پیش از هر جنگ با ابلاغ پیام دعوت خویش، آنها را به حق می خواند، او که در اغلب نامه های خود از لفظ «سلام بر شما» استفاده می کند، او که در نامه های خود همه را به عبادت خدا و انجام فرایض دینی و اخلاقی دعوت می کند، او که به مسیحیان نجران اجازه می دهد در مدینه و در مسجدالنبی به سمت مشرق نماز بخوانند و...، آیا شایسته تهمت خشونت طلبی است یا برازنده لقب «رحمه للعالمین»؟

نکته قابل توجه این است که ایشان این اعمال را بر اساس تعالیم و حیانی انجام می دادند و دیگران را هم به آن دعوت می کردند. ایشان به راستی الگوی تعامل با پیروان دیگر ادیان است. باشد که با پیروی از سیره آن بزرگوار، همگان به سمت دفاع عقلانی از دین بر اساس احترام متقابل پیش رویم.

در سال هفتم بعثت (شش سال پیش از هجرت) قریب 20 نفر از مسیحیان وقتی خبر رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وآله را شنیدند به مکه آمدند و ایشان را در مسجدالحرام ملاقات نمودند. آنان در کنار حضرت نشستند و با ایشان صحبت کردند. پیامبر آنان را به خدای واحد دعوت کردند و برایشان قرآن تلاوت نمودند.

آنان تحت تأثیر آیات قرآن، اشک از چشمانشان سرازیر شد و به تصدیق رسول الله پرداختند و به او ایمان آوردند. بعد از این قضیه ابوجهل بن هشام بر آنان خرده گرفت که ایشان شما را فریب داده است، ولی آنان گفتند ما فریب نخوردیم؛ شما بر دین خود باشید ما بر آنچه هستیم، هستیم. در اینجا بود که آیات 52 تا 55 سوره «قصص» (نازل شد: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ الَّتِي سَيِّئَةٌ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ وَإِذَا سَأَلَكَ الَّلُّغُو أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ.» ابن هشام، السيره النبويه، تحقيق سهيل زكار، ج 1، ص 262 / بسام داود عجبك، الحوار الاسلامي المسيحي المبادي، التاريخ، الموضوعات، و الاهداف، ص 114113.

## 18 - دیدار و مباحله با مسیحیان نجران

مطالبی که ذیلا می آورم از کتاب «از مباحله تا عاشورا» تألیف خود این حقیر، از صفحه 31 ببعده انتخاب نموده و بطور فشرده، به عزیزان ارائه می دهم، طالبین تفصیل، به آن کتاب مراجعه نمایند

این دیدار در عام الوفود (6 هجری) در مدینه به وقوع پیوست. نجران، سرزمینی در یمن در حدود 900 کیلومتری جنوب شرقی مکه بود که قبیله بنی الحارث و گروهی مسیحی، در آنجا زندگی می کردند. پیامبر در نامه ای به مسیحیان نجران، آنها را به اسلام دعوت کرد. آنان در جواب، هیأتی (حدود 60 نفر) را نزد رسول الله صلی الله علیه وآله فرستادند که در بینشان 14 تن از اشراف نجران هم بودند. آنان کارها را

به سه نفر به نام های عبدالمسیح عاقب، ایهم السید و ابوحرثه بن علقمه سپردند.

ابوحرثه که اسقف و رهبر دینی آنان بود، نزد روم هم اعتبار و منزلتی داشت و تحت حمایت آن دولت بود.

## 19 - متن نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

در باره این نامه و محتوی و مطالبی که در آن بوده در تاریخ با صورتهای مختلف ثبت شده است. (فقط به یک صورت آن اشاره می کنیم).<sup>(1)</sup>

سیوطی در تفسیر الدر المنثور می نویسد: که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از نزول سوره طس سلیمان (سوره نمل) به اهل نجران نوشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله إلى أسقف نجران وأهل نجران إن أسلمتم فإني أحمد إليكم الله اله ابراهيم واسحاق ويعقوب.

أما بعد فإني أدعوكم إلى عبادة الله من عبادة العباد وأدعوكم إلى ولاية الله من ولاية العباد فإن أبيتتم فالجزية فإن أبيتتم فقد اذنتكم بحرب والسلام<sup>(2)</sup>

به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب از محمد رسول خدا به اسقف نجران و اهل نجران اگر مسلمان شدید من درباره شما به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب حمد میکنم (برای ایمان آوردن شما، خدا را سپاس می گذارم چون بدون خون ریزی و تلفات جانی و مالی انجام پذیرفت).

اما بعد من شمارا از عبادت بندگان عبادت خدا و از ولایت بندگان به ولایت خدا دعوت می کنم؛ اگر پذیرفتید چه بهتر، اگر ابا نمودید آماده جزیه و در غیر این صورت مهیای جنگ شوید والسلام!

ص: 253

1- (1) - بحار الأنوار: ج 21 ص 287 به نقل از اقبال سید بن طاوس قدس سره رحمه الله

2- (2) الدر المنثور: ج 2 ص 38 بحار الأنوار: ص 11/285؛ البدايه والنّهائيه ج 5 ص 53؛ تاريخ يعقوبی ج 2 ص 65 مكاتيب الرسول احمدی ج 1 ص 175 ومصادر زیاد دیگر.

در نامه دیگر که شبیه نامه فوق است با اضافه آیه: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ 1

بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد هرگاه (از این دعوت) سر باز زنید بگو: گواه باشید که ما مسلمانیم.

## 20 - (اثرات نامه)

نامه حضرت به نجرانی ها که تحویل داده شد اثرها و پی آمدهای ضد و نقیضی در پی داشت. (1)

1 - نفرت شدید و بد گوئی آنها پشت سر حضرت توأم با کینه و غضب.

2 - ترس شدید اسقف اعظم نجرانیها و استمداد از آراء و نظرات بزرگان دیگر.

فلما قرء الأسقف الكتاب قطع به و ذعر ذعراً شديداً (2) فزع وارتاع (3) هنگامی که اسقف نامه را خواند دلش فروریخت از شدت ترس به خود لرزید و وحشت او را فرا گرفت فوراً یکی از صاحبان درایت و عقل نجران که او را شرحیل بن وداعه می گفتند، به حضور طلبید؛ نامه را به دست او داد و گفت نظرت چیست؟!.

شرحیل گفت: تو که می دانی خداوند به ابراهیم در باره نبوت ذریه اسماعیل چه وعده هائی داده است از کجا معلوم که این مرد همان پیغمبر موعود نباشد.

به علاوه، من درباره نبوت رأیی ندارم اگر کاری مربوط به دنیا بود کمکت

ص: 254

1- (2) اقبال الأعمال ص 494؛ بحار الأنوار: ج 21 ص 11/287؛

2- (3) الدر المنثور: ج 2 ص 38 بنقل از دلائل النبوه بیهقی؛ بحار الأنوار: ج 21 ص 285؛

3- (4) مکاتیب الرسول ج 1 ص 177 به نقل از البدایه والنهایه ج 5 ص 52 و 55؛



می کردم اسقف هر یک از بزرگان نجران را خواست همان پاسخ را شنید(1).

3- بزرگان نجران تصمیم گرفتند در معبد بزرگ خود گرد آمده در این باره به رایزنی پردازند، روی این اصل دستور دادند کلیسای بزرگ را بافرشهای گرانها مفروش کردند وزینتهای حریر و دیبا بر دیوارهایش نصب کردند، صلیب اعظم را که از طلا ساخته شده و مرصع به جواهرات بود و قیصر روم آن را به کلیسای بزرگ اهداء کرده بود، بر پا داشته و دور هم جمع شدند مشاوره و رایزنی ها شروع شد بطوری که پنج روز تمام ومتوالی(2) در باره حقانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بحث و گفت و شنود کردند که، مشروح آن جلسات متعاقباً خواهد آمد.

4- دو تیرگی عجیبی در میان بزرگان نجران در گرفت به گونه ای که به بد گویی و پرخاش به همدیگر منتهی شد.

یک دسته بر طبق کتاب های پیامبران پیشین، از حقانیت آنحضرت دفاع می کردند و دسته دیگر با این که اذعان بر حقیت رسول خدا کرده بودند باز عناد ورزیده و لجاجت می نمودند.

5- پس از مشاجرات و مباحثات زیاد و طولانی رأی آنها بر این اصل قرار گرفت که یک (وفد) کاروان به عنوان نمایندگان آنها به سوی مدینه گسیل دارند تا درباره حضرت تحقیق و بررسی کرده و نتیجه را سریعاً اعلام نمایند.(3)

آنها هیأتی (حدود 60 نفر) را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادند که در بینشان 14 تن از اشراف نجران هم بودند. آنان کارها را به سه نفر به نام های عبدالملک عاقب، ایهم السید و ابو حارثه بن علقمه سپردند. ابو حارثه که اسقف و رهبر دینی آنان بود، نزد روم هم اعتبار و منزلتی داشت و تحت حمایت آن دولت بود.

ص: 255

---

1- (1) بحار الأنوار: ج 21 ص 285 مکاتیب الرسول ج 1 ص 177 به نقل از الدر المنثور والبدایه والنهایه

2- (2) بحار الأنوار: ج 21 ص 4/306

3- (3) - از مباحثه تا عاشورا بنقل از الدر المنثور ج 2 ص 38؛ مکاتیب الرسول ج 1 ص 177 به نقل از البدایه والنهایه ص 52 و 55؛ بحار الأنوار: ج 21 ص 285

ابوحارثه در ظاهر و باطن به پیامبر احترام می گذاشت و حتی در راه سفر به مدینه وقتی برادرش کورزبن علقمه، اهانتی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله کرد به او گفت: تو خود اینچنینی، و وقتی با اعتراض وی مواجه شد به او گفت: او همان پیامبری است که ما منتظر آمدن اویم.

وقتی آنان وارد مسجدالنبی شدند، در موقع نماز به سمت مشرق نماز خواندند.

صحابه خواستند با آنان برخورد کنند، ولی پیامبر فرمودند: با آنان کاری نداشته باشید، بگذارید با آرامش به هر سمتی که می خواهند نماز گزارند.

هیأت نجراتی مرکب از عاقب و سید و گروهی که با آنها بودند، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و عرض کردند: آیا هرگز دیده ای فرزندی بدون پدر متولد شود، در این هنگام آیه (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ...

## 21 - دعوت به مباحله

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.» (آل عمران: 61)

این آیه به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی خدا بودن مسیح علیه السلام شده بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد: هر گاه بعد از علم و دانش که (در باره مسیح) برای تو آمده (باز) کسانی با تو در آن به محاجه و ستیز برخاستند، به آنها بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می نمایم، شما هم زنان خود را، ما از نفس خود دعوت می کنیم، شما هم از نفس خود دعوت کنید، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در روایات اسلامی وارد شده هنگامی که پای مباحله به میان آمد نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند، و با بزرگان خود به شور بنشینند، پس از مراجعه، به شخصیت‌های نجران نتیجه مشاوره آنها که از یک نکته روان شناسی سرچشمه می گرفت این بود که اسقف

(روحانی بزرگشان) به آنها گفت: شما فردا به محمد صلی الله علیه و آله نگاه کنید، اگر مشاهده کردید محمد با یارانش آمد با او مباحله کنید، زیرا چیزی در بساط ندارد که با سر و صدا و جمعیت و جار و جنجال به مباحله آمده و ترسید، زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جار و جنجال شده است، اگر با فرزندان و خانواده اش و با نفرات بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خردسالش به میعادگاه آمد بدانید که او پیامبر خداست و از مباحله با او ترسید، در این صورت به خود اطمینان دارد.

فردا که شد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود و حسن و حسین (علیهما السلام) در پیش روی او راه می رفتند و فاطمه (علیها السلام) پشت سرش بود، نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود هنگامی که نگاه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله با آن چند نفر آمدند، در باره آنها سؤال کرد به او گفتند: این پسر عمو و داماد او و محبوب ترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی علیه السلام هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه (علیها السلام) است که عزیزترین مردم نزد او، و نزدیک ترین افراد به قلب او است... مباحله با او به پرهیزید که خطرناک است! آنها طبق قرار قبلی فردا به میعادگاه رفتند ناگاه دیدند که پیامبر فرزندانش حسن و حسین (علیهما السلام) را در پیش رو دارد، و علی علیه السلام و فاطمه (علیها السلام) همراه او هستند و به آنها سفارش می کند هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید، مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتادند.

سید به اسقف گفت: برای مباحله قدم پیش گذار، گفت: نه، من مردی را می بینم که نسبت به مباحله با کمال جرأت اقدام می کند و من می ترسم راستگو باشد، و اگر راستگو باشد، به خدا یک سال بر ما نمی گذرد در حالی که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نداشته باشد.

و در روایتی آمده است اسقف مسیحیان به آنها گفت: من صورتی را می بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند کوهها را از جا برکنند چنین خواهد کرد هرگز با آنها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد، و یک نصرانی تا روز قیامت بر صفحه زمین نخواهد ماند.

اسقف به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای ابو القاسم! ما با تو مباحله نمی کنیم بلکه مصالحه می کنیم، با ما مصالحه کن، پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها مصالحه کرد که دوهزار حله (یک قواره پارچه خوب لباس) (که حد اقل قیمت هر حله ای چهل درهم باشد، و عاریت دادن سی دست زره، و سی شاخه نیزه، و سی رأس اسب، در صورتی که در سرزمین یمن، توطئه ای برای مسلمانان رخ دهد، و پیامبر صلی الله علیه و آله ضامن این عاریتها خواهد بود، تا آن را بازگرداند و عهد نامه ای در این زمینه نوشته شد که قسمتی از آن بدین شرح است.

پس از آن که مسیحیان نجران، از مباحله با پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل عظمت شأن و مقام رسول الله و همراهانش مأیوس شدند و گفتند که محمد و فرزندانش و علی، شخصیت های وارسته ای هستند، صلح نامه ای با پیامبر صلی الله علیه و آله امضا کردند.

## 22 - صلحنامه رسول خدا بانجرانها

پس از آن که مسیحیان نجران، از مباحله با پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل عظمت شأن و مقام رسول الله و همراهانش مأیوس شدند و گفتند که محمد و فرزندانش و علی، شخصیت های وارسته ای هستند، صلح نامه ای با پیامبر صلی الله علیه و آله امضا کردند. طبق این صلح نامه، در برابر پرداخت مالیات و خراج مسیحیان نجران در انجام دستورات آیین خود، از آزادی برخوردار بودند. در فرازی از این صلح نامه آمده است: ... وَلِنَجْرَانَ وَ حَاشِيَتَيْهَا جِوَارُ اللَّهِ وَ ذِمَّةُ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ، رَسُولِ اللَّهِ عَلَى أَمْوَالِهِمْ، وَ أَنْفُسِهِمْ وَ مِلَّتِهِمْ، وَ غَائِبِهِمْ وَ شَاهِدِهِمْ، وَ عَشِيرَتِهِمْ، وَ بَيْعِهِمْ وَ كَلِّ مَا تَحْتِ أَيْدِيهِمْ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ، لَا يَغْيِرُ أَسْقَفَ مِنْ أَسْقَفِيَتِهِ، وَ لَا رَاهِبَ مِنْ رُهْبَانِيَتِهِ، وَ لَا كَاهِنَ مِنْ كَهَانَتِهِ.... (فاروق حماده، التشريع الدولي في الاسلام، (رباط مراكش، كلية الاداب و العلوم الانسانية بالرباط، 1997، ص 147؛ از مجموعه الوثائق السياسية، ص 176).

مردم مسیحی نجران و حاشیه آن، در سایه خداوند و ذمه محمد، پیامبر خدا هستند؛ که دارایی، جان، دین، افراد غایب و حاضر، خانواده آنان و تجارت و آن چه از کم یا زیاد در اختیار دارند، همه محفوظ و در امان است؛ هیچ اسقف یا راهب یا

کاهنی از آنان، از مقام خود عزل نمی شود و به آنان اهانتی نخواهد شد. بر اساس این صلح نامه روشن می شود که حکومت اسلامی مانند قدرت های زورگو نیست که از ضعف و بیچارگی مخالفان سوء استفاده کند، بلکه در تمام لحظات، روح مسالمت آمیز، دادگری و اصول انسانی را در نظر می گیرد.

طبق این صلح نامه، در برابر پرداخت مالیات و خراج مسیحیان نجران در انجام دستورات آیین خود، از آزادی برخوردار بودند.

در کتاب غایه المرام از صحیح مسلم در باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که: روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابو تراب (علی علیه السلام

را سب و دشنام نمی گویی؟! گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود افتادم از این کار صرف نظر کردم... (یکی از آنها این بود که (هنگامی که آیه مباحله نازل گردید پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی (علیهما السلام) دعوت کرد و سپس فرمود: (أَللّهُمَّ هُوَ اَهْلَى) : خدایا! اینها خاصان نزدیک من اند.

نویسنده تفسیر کشاف که از بزرگان اهل تسنن است در ذیل آیه می گوید: این آیه قوی ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند.

بزرگان نجران، قبل از آمدن هیئت به مدینه، سه روز بحث های مفصل عمومی و خصوصی در این باره و سایر مطالب مربوطه و جریان مباحله، در کتاب (از مباحله تا عاشورا) مشروحا آمده و برای رعایت اختصار به این اندازه بسنده میکنیم.

وقتی آنان وارد مسجدالنبی شدند، در موقع نماز به سمت مشرق نماز خواندند.

صحابه خواستند با آنان برخورد کنند، ولی پیامبر فرمودند: با آنان کاری نداشته باشید، بگذارید با آرامش به هر سمتی که می خواهند نماز گزارند. در تاریخ آمده که در همان هنگام نمایندگان یهودیان هم آمدند و بین مسیحیان و یهودیان اختلاف در گرفت؛ یهودیان انجیل و عیسی را انکار کردند و یکی از مسیحیان هم موسی و تورات را انکار کرد. داستان این ماجرا در آیه 113 سوره «بقره» نقل شده است:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ». سپس درباره حضرت ابراهیم بحث شد. یهودیان، ابراهیم را یهودی و مسیحیان وی را مسیحی خواندند. از این رو، آیات 65 تا 67) آل عمران «نازل شد: «يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ هَؤُلَاءِ حَاجَبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسَدِّمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». بعد از این واقعه، رو به پیامبر کردند و گفتند: آیا ما هم باید تو را مثل حضرت عیسی خدا بدانیم و عبادت کنیم؟ پیامبر در جواب فرمود: هرگز، من غیر خدای واحد را نمی پرستم و شما را هم دعوت می کنم فقط او را پرستید.

سپس آیات 79 و 80) آل عمران «نازل شد: «ما كَانَ لِيَبْشِرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسَدِّمُونَ». پس از آن، نماینده مسیحی به مجادله با نبی اکرم پرداخت و درباره شخصیت عیسی مسیح بحث کرد و گفت: او خدا، پسر خدا و شخص سوم تثلیث است. پیامبر فرمودند: شما تسلیم خدا نیستید، شما برای خدا فرزندی قایل هستید. آنان در جواب گفتند: پسر پدر عیسی کیست؟ در این هنگام آیاتی از سوره «آل عمران» نازل شد که در آن می فرماید: «مَثَلُ عِيسَى مَثَلُ آدَمَ اسْتَوَى مِنْ خَلْقٍ شَدِيدٍ. فِيهِ نَسَاءٌ وَنِسَاءُكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسُكُمْ ثُمَّ نَبَّهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». آل عمران: 61.

پیامبر وقتی دیدند گفت وگو ثمری ندارد، آنان را دعوت به مباحله کردند. آنان ابتدا پذیرفتند و از حضرت مهلت خواستند. سپس با عبدالمسیح عاقب مشورت کردند. او گفت: به نظر من، او رسول خداست؛ و اگر با اهل بیت خود آمد، با او مباحله نکنید که همه شما نابود خواهید شد ولی اگر با سپاه و لشکر آمد با او مباحله کنید. و وقتی پیامبر با علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام آمدند، آنها پشیمان شدند و نماینده ای را نزد رسول الله فرستادند که شما به دین خود باشید، ما هم به

دین خود؛ شخصی را بفرست تا مصالحه کنیم. پیامبر با آنان مصالحه کرد و عهد و امانی را برای مال و جان آنان در نظر گرفت و آنان برگشتند. پس از مدتی، ایهم السید و عبدالملک عاقب نزد پیامبر آمدند، مسلمان شدند و در منزل ابویوب انصاری منزل گرفتند. (ابن هشام، السیره النبویه، ص 423414 / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی، ص 118115 / محمّد السماک، مقدّمه الی الحوار الاسلامی المسیحی، ص 13 / احمدبن یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمّدابراهیم آیتی، ص 450 / محمّدبن محمّد نعمان، الارشاد، ج 1، ص 169166 / عبیدالله بن عبدالله سدآبادی، المقنع فی الامامه، تحقیق شاکر شیع، ص 6866 / حامد منتظری مقدم، بررسی تاریخی صلح های پیامبر، ص 176171).

### 23 - دیدار با عداس مسیحی

وقتی پیامبر به طائف رفت، او را سنگ زدند و دعوتش را نپذیرفتند. از این رو، از طائف خارج شد و به باغ عتبه و شیبه (پسران ربیعہ) پناه برد. برده ای مسیحی به نام عداس برایش طبقی از انگور آورد. پیامبر «بسم الله» گفتند و آن را خوردند. عداس گفت: این لغت برایم آشناست. پیامبر فرمود: اهل کنجایی؟ گفت: اهل نینوا و مسیحی هستیم. فرمود: از بلاد مرد صالح خدا، یونس بن متی. گفت: او کیست؟ فرمود: او برادر من است، ما هر دو پیامبریم. عداس تحت تأثیر حضرت، اسلام آورد و مرید ایشان شد. (ابن هشام، السیره النبویه، ص 284 / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی، ص 114).

### 24 - دیدار با عدی بن حاتم طایی

عدی پسر حاتم طایی معروف، حاکم و رئیس قبیله «طی» (بود و وقتی لشکر پیامبر به قبیله طی رسید با اهل بیت خود فرار کرد ولی قومش اسیر شد و او بنا بر قولی، بعد از آزادی خواهرش از شام به مدینه آمد و وقتی وارد مدینه شد، پیامبر او را بسیار احترام نمود و بعد از گفت وگو با او، وی را به اسلام دعوت کرد و به او گفت:

اسلام در آینده بر همه پیروز، و مسلمانان در جهان عزیز خواهند شد. او ابتدا نپذیرفت، ولی سرانجام اسلام آورد. (محمّدبن اسحاق، سیره ابن اسحاق، ص 290287 / ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 1131001 / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی المسیحی، ص

ص: 261

## 25 - سؤالات گوناگون و پاسخ آنها

(مطالبی را با عنوان توسط پدر آریوس. دیدم، با توجه به مفید بودن اکثریت آن قسمتی رادر پائین می آورم که اگر خوانندگان عزیز موردی را در آن خلاف یا اشکال دیدند خود رد کنند).

چرا به حضرت عیسی (علیه السلام) مسیح می گفتند؟

در وجه تسمیه عیسی بن مریم علیهما السلام به ( مسیح) سه قول وجود دارد:

1 - مسیح از ماشیح که واژه ای عبری و به معنای مسح و تدهین شده می باشد، گرفته شده است، حضرت عیسی (علیه السلام) را از آن جهت مسیح می نامیدند که یهودیان بر اساس یک سنت دیرینه رهبران بزرگ سیاسی اجتماعی و سلاطین را طی مراسمی با روغنی مقدس مسح می کرده اند (چنانکه در کتاب اول سموئیل باب دهم جملات 1-2 آمده است که شاول (طالوت) توسط سموئیل مسح شده است:

« پس سموئیل ظرف روغن را گرفته بر سر وی (شاول) ریخت و گفت: آیا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی. «تا به این وسیله آنان تقدس و حرمتی والا یافته و واجب الاطاعه گردند. اما حضرت عیسی (علیه السلام) را مجازا مسیح خوانده اند زیرا توسط کسی با روغن مسح نشده بود. چنانکه یهودیان کورش کبیر را نیز به خاطر نجات دادنش از اسارت بخت النصر مجازا مسیح می خوانند.

عهد عتیق، کتاب اشعیاء باب چهل و پنج.

2 - مسیح به معنای ناجی (نجات دهنده) است، زیرا که آمدنش را پیامبران بنی اسرائیل به ویژه حضرت یحیی علیه السلام به ملت یهود نوید می دادند، هر چند بعد از ظهور به مخالفت و دشمنی با وی پرداخته و پیامبری اش را از اساس مورد انکار قرار دادند. ولی به عقیده مسیحیان حضرت عیسی علیه السلام همان مسیح موعود است چنانکه در انجیل یوحنا (باب 4 جملات 42-43) آمده: «..... زیرا خود شنیده و

ص: 262



دانسته ایم که او در حقیقت، مسیح و نجات دهنده عالم است». ترجمه المیزان، ج 3، ص: 304

3 - کلمه (مسیح) به معنای ممسوح است. و اگر آن جناب را به این نام نامیدند، به این مناسبت بوده که آن جناب ممسوح به یمن و برکت بوده و یا برای این بوده که آن جناب ممسوح به تطهیر از گناهان بوده و یا با روغن زیتون تبرک شده، ممسوح گشته، چون انبیاء روغن زیتون به خود می مالیدند و یا بدین جهت است که جبرئیل بال خود را در هنگام ولادت آن جناب بر بدن او مالیده تا از شر شیطان محفوظ باشد و یا برای این بوده که آن جناب همواره دست بر سر ایتم می کشیده و یا برای این بوده که دست بر چشم اشخاص نابینا می کشیده و آنان را بینا می کرده و یا بدین جهت مسیحش خواندند که دست بر بدن هیچ بیماری نمی کشیده مگر آنکه شفا می یافته، اینها وجوهی است که در وجه تسمیه عیسی بن مریم (علیه السلام) به مسیح ذکر کرده اند.

لیکن آن وجهی که می توان بدان اعتماد نمود این است که لفظ مسیح در ضمن بشارتی که جبرئیل به مادرش داده بود آمده، و قرآن آن بشارت را چنین حکایت نموده:

إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَتِهِ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ...

مسیح فرستاده خدا و کلمه ای است که خدا آن را به مریم القا کرد و روحی است از او. سوره نساء آیه 171.

، پس قبل از آنکه آن جناب کوری را بینا کند و یا بیماری را شفا دهد و اصولاً به حکم این آیه قبل از ولادت، مسیح نامیده شده بود. ترجمه المیزان، ج 3، ص: 303

توسط پدر آریوس.

## 26 - کتاب مقدس و تناقضات

اگر کتاب مقدس براساس الهام نوشته شده، چرا مشتمل بر امور متناقض است؟

مسیحیان معتقدند که خداوند کتابهای مقدس را به وسیله مؤلفانی بشری نوشته است. و براساس این اعتقاد می گویند که کتابهای مقدس یک مؤلف الهی و یک مؤلف بشری دارند. به عبارت دیگر مسیحیان معتقدند که خدا کتاب مقدس را به

ص: 263

وسیله الهامات روح القدس تألیف کرده و برای این منظور مؤلفانی از بشر را برای نوشتن آنها برانگیخته و آنان را در نوشتن به گونه ای یاری کرده که فقط چیزهایی را که او می خواسته است، بنویسند.

از نظر مسیحیان خدا مؤلف نهائی کتاب مقدس است جز اینکه این عمل را از طریق مؤلفانی بشری که کارگزاران وی بوده اند به انجام رسانیده است.

حتی برخی از مسیحیان می گویند که کتاب مقدس با همین الفاظ الهام شده اند و خدا پیام خود را کلمه به کلمه به کاتب بشری منتقل کرده و وی چیزهایی را که خدا املا نموده با امانت ثبت کرده است. (بعضی دیگر می گویند: که هر کلمه ی کتاب مقدس با وحی یزدان نازل شده و معتقدند که) کتاب مقدس از فساد و تحریف و تغییر «مصون مانده و اگر کتاب مقدس می گوید: که خدا استراحت کرد، یا ترسید، یا پشیمان شد، یا خشمناک و غمگین گردید، این بیانات باید به همان شکل ظاهری پذیرفته شوند. خداوند علاوه بر این الهام خارجی خود در کتاب مقدس یک الهام درونی نیز به ما عطا کرده است.

از سوی دیگر با یک نگاه اجمالی به کتاب مقدس (عهد جدید و عهد قدیم) روشن می گردد که این ادعا با محتوای کتاب همخوانی ندارد. زیرا تناقضات و موهوماتی که در عهدین وجود دارد، انتساب کتاب را به خدا مشکل می سازد.

تناقض در کتاب مقدس:

تناقض گویی های تورات و انجیل در حدی است که جا دارد کتابی جداگانه و مستقل در این زمینه نوشته شود و ما در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

1. در تورات در جریان ذبح فرزند ابراهیم علیه السلام توسط او در سه آیه به دنبال هم از «ذبیح» به یگانه فرزند تعبیر شده است:

«... اکنون پسر خود را که یگانه دوست و او را دوست می داری یعنی اسحاق را بردار....»

«... الان دانستیم که تو از خدا می ترسی چون که پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی...»

«... به ذات خود قسم می خورم چون که این کار را کردی و پسر یگانه خود را

ص: 264

دریغ نداشتی.....

در جملات فوق از یکطرف تأکید بر یگانه فرزند شده و اینکه ذبیح یگانه فرزند ابراهیم بوده است و در سه جا آن را تکرار نموده است و در عین حال گفته است که مقصود از یگانه فرزند اسحاق می باشد.

در حالیکه عبارت صریح عهد عتیق وعده تولد اسحاق را سیزده سال پس از تولد اسماعیل می داند بنابراین اسماعیل تا چهارده سالگی یکتا فرزند ابراهیم است و اسحاق هیچ گاه یگانه و تنها فرزند ابراهیم علیه السلام نبوده است. این دو بیان تعارض آشکار با هم دارند و با هیچ توجیهی قابل جمع نیست.

2. کتاب مقدس (عهد جدید) حضرت عیسی علیه السلام را گاهی خدا و گاهی فرزند خدا و گاه هم انسان و بنده خدا معرفی می کند:

« در ازل کلمه بود کلمه با خدا بود، کلمه خود خدا بود... »

« در ازل کلمه بود همه چیز به وسیله او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشده است »

من و پدر یک هستم

... اگر چه او از ازل دارای الوهیت بود ولی این را غنیمت نشمرد که برابری با خدا را به هر قیمتی حفظ کند. »

مسیح بنده خدا:

برخلاف مطالبی که گذشت گاهی عهد جدید مسیح علیه السلام را بنده خدا معرفی می کند و می گوید: (عیسی) پیامبری مانند سایر پیامبران است که بر شریعت موسوی مهر تأیید می زند.

«... از اینکه صفتی که شایسته خدا است، مانند نیکو به او نسبت داده شود خشمگین می شود... »

3. عیسی علیه السلام پسر کیست؟

عهد جدید برای حضرت عیسی علیه السلام چندین پدر درست نموده و مشخص هم نگردیده که بالاخره حضرت عیسی فرزند کدام یک از آنها می باشد!! گاهی می گوید یوسف نجار پدر حضرت یوسف علیه السلام است این مطلب به

ص: 265

طور آشکار یا به طور کنایه در چند مورد از عهد جدید آمده است:

«... یعقوب، یوسف، شوهر مریم را آورد که عیسی مسیح از او متولد شد.»

«... و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می شد تعجب نموده گفتند مگر این پسر یوسف نیست؟»

«... آیا این پسر نجار نمی باشد و آیا مادرش مریم نیست؟»

از این موارد استفاده می شود که عیسی پسر یوسف نجار بوده است در عین حال می گویند که او از روح القدس بوجود آمده است: «مریم نامزد یوسف بود و قبل از آنکه با هم درآیند او را از روح القدس حامله یافتند...»

و در موارد دیگری از عهد جدید اصرار دارند که عیسی علیه السلام پسر داود بوده است

« دو کور عقب او افتاد گفتند پسر داود به ما رحم کن »

«... خداوند تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.»

«... تمام آن گروه در حیرت افتاده گفتند آیا این شخص پسر داود نیست.»

«... زن کنعانیه ویرا گفت خداوندا پسر داود بر ما رحم کن...»

و همچنین در انجیل لوقا وی را فرزند ناان بن داود می داند.

4. آیا یحیی همان الیاس است؟

در انجیل متی عیسی یحیی را چنین معرفی می کند: «و اگر خواهید قبول کنید همان است الیاس (ایلیا) که باید بیاید، هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

اما در انجیل یوحنا یحیی خود انکار می کند که الیاس باشد: «آنگاه از او سؤال کردند پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت نیستم»

5. مدت مدفون ماندن حضرت عیسی علیه السلام

در انجیل متی عیسی علیه السلام اعلام می کند که پس از مصلوب شدن سه شبانه روز در زمین مدفون خواهد ماند، همچنان که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود.»

اما مواضع دیگر از انجیل مدت دفن او را از غروب جمعه تا قبل از سپیده دم

یکشنبه یعنی حداکثر یک روز و دو شب می دانند. »

بنابراین تناقضات و موهومات که در «عهدین» وجود دارند بهترین دلیل بر اینست که محتوای این کتاب الهام خداوند نبوده و ریشه در افکار و اندیشه های بشری دارد که براساس امیال و خواسته های خود نویسندگان نوشته شده و به خدا نسبت داده اند در حالی که خداوند منزله از آن است که جملات متناقض و متضاد بگویید، زیرا دو جمله که نقیض هم اند هر دو که نمی تواند صادق باشند در نتیجه یکی از آنها دروغ خواهد بود آیا می توان به خداوند نسبت دروغ داد؟ بالاخره یا حضرت عیسی علیه السلام خدا است و یا بنده خدا و نمی شود که هم خدا باشد و هم بنده ی خدا.

بنابراین جا دارد که علمای مسیحی و یهودی در کتاب مقدس (عهد جدید و عهد قدیم) بیشتر دقت کنند و محتوای آن را مورد مطالعه دقیق و علمی قرار دهند که آیا چنین کتابی که حاوی تناقضات و موهومات بسیاری می باشد می تواند باعث رستگاری و نجات بشر از انحرافات فکری و عملی باشد؟

برای مطالعه بیشتر به کتب ذیل مراجعه گردد:

1. تاریخ جامع ادیان، جان بی. ناس، ترجمه علی اصغر حکمت.

2. دینهای بزرگ، جوز گنیر، ایرج پزشک پناه.

نسبت عمران پدر موسی و عمران پدر مریم

نسبت عمران پدر موسی و عمران پدر مریم چگونه است و آیا مریم مادر عیسی علیهما السلام از نسل بنی اسرائیل است؟

برای پاسخ به سؤال فوق، ذکر این مقدمه لازم است که اسرائیل لقب حضرت یعقوب می باشد و به اولاد حضرت یعقوب «بنی اسرائیل می گویند: تعداد اولاد حضرت ابراهیم دوازده نفر بوده است و این تعداد در قرآن هم ذکر شده است زیرا حضرت یوسف در خواب دید که «... یازده ستاره و خورشید و ماه...» (در برابرش سجده می کنند و هنگامی که پدر و مادر و برادران آن حضرت بعد از سالیان دراز برای ملاقات وی به مصر رفتند و در مقابل وی سجده کردند حضرت یوسف فرمود: «... این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم...» بنابراین معلوم می شود حضرت

یوسف یازده نفر بوده اند یعنی به شماره یازده ستاره ای که در خواب دیده بودند و به اضافه خود حضرت دوازده نفر می شوند. نام این دوازده نفر که در منابع اسلامی ذکر شده به ترتیب ذیل است: 1. روییل. 2. شمعون. 3. لای. 4. یهود. 5. ریالون. 6.

یشجر. 7. یوسف. 8. بنیامین. 9. دار. 10. یقنالی. 11. حاد. 12. اشر. این دوازده نفر هر کدام اولادی پیدا کردند و قبایل دوازده گانه بنی اسرائیل فرزندان و اولاد همین دوازده برادر است و به نام آنها شناخته می شود.

کتاب مقدس، عهد عتیق

اسپینوزا فیلسوف معروف یهودی، مطالبی درباره عهد عتیق بیان میدارد که خلاصه آن به شرح زیر است: «همه گمان تقریبی دارند که نویسندگان اسفار تورات موسی بوده است. «فریسیان» در این رأی اصرار زیاد دارند و مخالفین این گمان را خارج از مذهب می شمردند و به همین جهت «ابن عزرا» که تا حدودی آزاد فکر میکرد و اول کسی بود که به این خطا پی برد جرأت نکرد به طور صریح این مطلب را بیان کند، ولی من از توضیح این موضوع بیم ندارم.» «آنگاه اسپینوزا شواهدی را که ابن عزرا نقل کرده ذکر میکند.

عهد جدید

انجیل و رساله هایی که به مسیح و شاگردان مسیح نسبت داده میشود مورد اعتبار نیست زیرا فاقد سند تاریخی و متن کامل است. حوادث تاریخی و دخل و تصرف هایی که رخ داده آنها را خالی از دگرگونی و تحریف باقی نگذاشته و نیز سبک این نوشتارها با سبک و اسلوب نوشته؟ پیامبران تفاوت روشی دارد. اسپینوزا مینویسد: "من معتقدم که استدلال های عمیق و طولانی پولس در رساله به رومیان و نیروی وحی متکی نیست و از حد استدلال های معمولی پافراتر نهاده است و همین طور راه و روش گفتار حواریون به گونهای که از رساله هایشان بر می آید به روشنی دلالت دارد که این نوشته ها از وحی و به لطف خداوند نیست بلکه افکار شخصی و معمولی نویسنده های آنهاست.

آیا کتاب مقدس آسمانی و الهی است؟

به طور کلی کتاب مقدسی که اکنون مورد قبول مسیحیان است اساسی ندارد و ساختگی است. شواهد ساختگی بودن کتاب مقدس بسیار است که برای نمونه به

ص: 268

قسمتی از آنها اشاره میشود:

تناقضاتی که بین عهد جدید و عهد عتیق یا بین سایر رساله های آنها به چشم میخورد.

موهومات و خرافاتی که در سرتاسر کتاب مقدس مشاهده میشود از قبیل:

« شراب خواری «انبیا و کشتی گرفتن» یعقوب «با خدا.

نقص کتاب مقدس از نظر « معارف الهی «و غیر آن... وقتی در فصول مختلف آن دقت می شود می بینیم که میگوید: خدا راه می رود، خدا پشیمان می شود، علم خدا محدود و متناهی است و...

اشتباهات تاریخی و غیر تاریخی

« فیاپس شاله «در مورد کتاب مقدس چنین گفته است: در هر حال، اینها آثار انسانی است و غیر ممکن است که این کتب گفتار خدا شمرده شود.

چلیپا چیست؟

به ادعای ارباب کلیساها، صلیب از روزگاران کهن و برای نخستین بار با قربانی شدن مسیح به خاطر بخشوده شدن گناهان مردم مظهر مسیحیت شده است.

صلیب یا چلیپا که در اصل واژه های آرامی است، یکی از مقدس ترین نمادهای کیش مسیحیت است، به شکل دو خط متقاطع و معمولاً عمود بر هم و نیز وسیله ای کمابیش به همین شکل که سابقاً برای شکنجه و اعدام مجرمین به کار میرفت.

صلیب در کشورهای مسیحی زینت بخش کلیسا و دیرهاست و کشیشان در تعلیمات خود هنگام نیایش آن را سرچشمه لایزال و نیروی سعادتبخش این جهان میدانند.

به ادعای ارباب کلیساها، صلیب از روزگاران کهن و برای نخستین بار با قربانی شدن مسیح به خاطر بخشوده شدن گناهان مردم مظهر مسیحیت شده است. از سده ها پیش، چلیپا (صلیب «) پرچم مقدس «کلیسا بوده و مسیحیان به هنگام غسل تعمید آن را به گردن می آویختند. در حقیقت صلیب پیشینه ای بسیار کهن تر از مسیحیت دارد و به دوره های زندگی انسان مربوط میشود.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه در این مورد میگوید که روز هفتم ایار عید پیدایش

صلیب است که در آسمان به ظهور رسید. عده ای از مسیحیان گویند که در عهد کنستانتین که مظفر و فاتح لقب دارد، در آسمان چیزی مانند صلیب از انار یا نور پیدا شده بود. به کنستانتین گفتند که آن را علامت پرچم خود گرداند تا در جنگها پیروز شود و او نیز چنین کرد و بر سلاطین دیگر غالب شد و به این جهت کیش مسیحیت را پذیرفت و مادر خود «هیلا نه» (را به بیت المقدس برای یافتن چوب صلیب فرستاد، و او سه صلیب آورد که با آزمایشی که کردند، به دلیل این که یکی از آنها مرده ای را زنده کرد، صلیب واقعی تشخیص داده شد. عده ای دیگر گویند: چون عیسی را به دار آویختند، صلیبی که به شکل دلفین است و اعراب آن را قعود گویند، این شکل جلو محل دار به ظهور رسید که به ویژه قول نخستین رابطه صلیب را با آتش معین میکند. بعدها صلیب نشان شرکت کنندگان در جنگهای صلیبی بود.

صلیب با هاله ای از مفاهیم مسیحی آن در ادب فارسی شهرت دارد. فردوسی میگوید:

بزد کوس و آورد بیرون صلیب صلیبی بزرگ و سپاهی مهیب

علاوه بر این صلیب در فرهنگهای فارسی به معانی زیر نیز به کار رفته است:

## 27 - حواریون چه کسانی هستند؟

در قرآن مجید پنج بار از حواریون حضرت مسیح علیه السلام یاد شده، که دو مرتبه آن در سوره صف است. این تعبیر اشاره به دوازده نفر از یاران خاص حضرت مسیح است، که نام آنها در انجیل های کنونی (انجیل متی و لوقا ج باب 6) ذکر شده، این واژه از ماده (حور) به معنی شستن و سفید کردن است، و چون آنها قلبی پاک و روحی با صفا داشتند و در شستشوی روح و جان خود و دیگران تلاش و کوشش می کردند، این واژه بر آنها اطلاق شده است.

در بعضی از روایات آمده که حضرت عیسی علیه السلام هر یک از آنها را به عنوان نماینده خود به یکی از مناطق مختلف جهان فرستاد، آنها افرادی مخلص، ایثارگر، مجاهد و مبارز بودند و شدیداً به حضرت عیسی علیه السلام عشق می ورزیدند.

فرار حواریون در زمان مصلوب شدن حضرت عیسی (علیه السلام)



چهره ای که انجیل ها از حواریون ارائه می نمایند، متفاوت است. گاه از آنها به عنوان رسولانی صدیق و امین یاد می کنند که نهایت تلاش خود را در حمایت از مسیح به کار بسته اند؛ و (گاه) عنوان انسانهایی با ایمانی ضعیف، نفهم و ترسو که سرور خود مسیح را در لحظات بحرانی گرفتاری، تنها گذاشته و منکر هرگونه شناخت و ارتباط با وی شده اند. این تصاویر متضاد، هاله ای پیرامون شخصیت حواریون ایجاد نموده که ما را در دست یابی به شخصیت حقیقی آنها دچار سردرگمی می نماید.

تصویر مثبت انجیل از حواریون:...

از چنان جایگاهی در نزد مسیح برخوردارند که بمنزله مادر و برادران وی می باشند.» اینها مادر و برادران من هستند هر که اراده ی پدر آسمانی مرا انجام دهد، برادر من، خواهر من و مادر من است.» «تنها حواریون این شایستگی را یافته اند که قدرت درک اسرار پادشاهی خدا به آنها ارزانی شود.» قدرت درک اسرار پادشاهی خدا به شما عطا شده، اما به آنها عطا نشده است.»

از کلمات انجیل بر می آید که پطرس محبوب ترین حواری در نزد مسیح بوده است: «و به تو می گویم که تو پطرس هستی و من بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم و نیروهای مرگ، هرگز بر آن چیره نخواهد شد. و کلیدهای پادشاهی آسمانی را به تو می دهم، آنچه را که تو در زمین منع کنی، در آسمان ممنوع خواهد شد. و هرچه را که بر زمین جایز بدانی در آسمان جایز دانسته خواهد شد.»

تصویر منفی انجیل از حواریون

تصاویر دیگری نیز از حواریون در انجیل آمده که ما را در وجود آنها ایمان و صداقت و فداکاری آنان به شک می اندازد. حواریون براساس چنین نگرشی، کسانی هستند که در شب دستگیری مسیح، با خیال راحت در خواب عمیق فرو رفته و مسیح را در غم و اندوه تنها می گذرانند. و هنگام دستگیری مسیح، وی را ترک نموده و می گریزند.

در فرازی از انجیل، پطرس که گفته شد بنا به روایت انجیل، از برترین حواری

مسیح بود، عیسی وی را شیطان نامیده و مانع راه خود دانسته و افکارش را غیرخدایی می داند. همین پطرس. شخص ترسویی قلمداد شده که هنگام دستگیری مسیح، از دور وی را همراهی ندارد، و جرأت ندارد که در کنارش بماند؛ و سرانجام هرگونه ارتباط با مسیح را منکر و سوگند یاد می کند هرگز مسیح را نمی شناخته است، و جالب اینکه در همین زمان پیشگویی مسیح را به یاد می آورد که به وی گفته بود: پیش از آنکه خروس بخواند تو سه بار خواهی گفت: که مرا نمی شناسی.

قرآن و ارائه تصویر حقیقی حواریون

قرآن در ارائه تصویر حقیقی از حواریون، آنها را انسانهای پاکی می داند که در دوران سخت دعوت مسیح، ندای یاری وی را اجابت و تمام تلاش خود را در دفاع از مسیح و دین الهی به کار بستند. آنها به واسطه ی شایستگی وجودیشان به مقام دریافت الهام از ناحیه پروردگار دست یافتند. قرآن، آنها را الگوی عملی برای مؤمنان دانسته و به انسانهای با ایمان سفارش می کند که همچون حواریون، یاران خدا باشند. و اینکه آنها یک لحظه در راستگویی و صداقت مسیح شک نکرده اند.

با این بیان روشن و بدون تعارض، چهره حقیقی حواریون، از پس پرده ی ابهام زمان خارج و آنها را به عنوان شخصیت هایی مؤمن و فداکار که شایسته ی الگو بوده اند، پیش رویمان قرار می دهد.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

1. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج 14، ص 282-272، چاپ بیروت.
2. منشور جاوید، جعفر سبحانی، ج 12، ص 400-384، مؤسسه امام صادق.
3. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج 2، ص 427-425، دارالکتب اسلامی.

- حواریون حضرت عیسی علیه السلام

آیا حواریون حضرت عیسی علیه السلام همان گونه هستند که در رساله «اعمال رسولان» عهد جدید توصیف شده اند؟

چیزی که مسلم است اینست که مسلمانان و مسیحیان هم در اینکه حضرت

ص: 272

عیسی علیه السلام دارای حواریون بوده است و هم در اینکه تعداد آنها دوازده نفر بوده اتفاق دارند. و حواریون که از ماده ی «حَوْر» به معنای سفیدی خالص گرفته شده است معمولاً بر خواص اصحاب و یاران انبیاء اطلاق می شود. و آن طوری که از امام رضا علیه السلام نقل شده است در وجه تسمیه حواریون می فرماید: در نزد مردم (شاید مسیحیان مراد باشد) حواریون به خاطر این حواریون نامیده شده اند که آنان لباس هاشان را با شستن از کثافات پاک نموده و سفید می کرده اند. و اما در نزد ما علت نام گذاری حواریون اینست که آنان دارای نفوس پاک و خالص بوده و دیگران را هم با وعظ و تذکر از پلیدی گناه پاک و خالص می گردانده اند.

اما اتفاق مسلمانان و مسیحیان در عدد حواریون نیز از متون طرفین به دست می آید. در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده است وقتی جاثلیق از آن حضرت تعداد حواریون را می پرسد در جواب می فرماید که حواریون دوازده نفر بودند و افضل آنان «الوقا» است.

و در کتب مختلف عهد جدید نیز از دوازده نفر حواری یا رسول و یا شاگرد حضرت عیسی علیه السلام نام برده شده حتی در بعضی از این کتاب ها به اسم های آنان نیز تصریح شده است مثلاً «لوقا» در اعمال رسولان اسامی آنان را چنین ذکر می کند: پطرس، یوحنا، یعقوب، واندریاس، فیلیپس، توما، برتولما، متی، یعقوب، شمعون یهودا، و یکی از شاگردان هم خودش بوده است، که مجموعاً دوازده نفر می شوند. البته این حواریون را که لوقا اسم برده است در زمان بعد از غیبت حضرت مسیح می باشد.

در بین مسلمین، مسیحیان بنابر آنچه که کتاب های مقدس هر کدام اقتضاء دارد یک سلسله اختلافاتی نسبت به حواریون مشاهده می شود پس لاجرم باید از هر دو منظر این مسئله مورد بررسی قرار بگیرد.

1. اعتقاد جامعه مسیحیت نسبت به حواریون:

نظر و اعتقاد مسیحیت نسبت به حواریون از اضطراب و ضد و نقیض های متعددی برخوردار است. همین (پطرس) که در رأس حواریون قرار دارد او بنابر آنچه که انجیل نقل می کند در یک روز (روزی که حضرت مسیح دستگیر شد) سر بار

حضرت عیسی علیه السلام را انکار می کند و می گوید که من از شاگردان او نیستم و او را نمی شناسم و پیشگویی حضرت مسیح را هم در این رابطه نقل کرده اند. از یک طرف لوقا در اعمال رسولان نه تنها رسولان و حواریون را بلکه همه شاگردان را با ایمان و پر از روح القدس معرفی می کند و از طرف دیگر سخنانی را از حضرت مسیح علیه السلام نسبت به آنان بیان کرده است که با این مطالب منافات دارند مثلاً حضرت عیسی علیه السلام خطاب به شاگردانش می گوید: اگر شما به اندازه ی دانه ی خردلی ایمان می داشتید می توانستید به این درخت توت بگوئید «از ریشه در بیا و در دریا کاشته شو» (از شما اطاعت می کرد. همینطور در بین سخنان رسولان نیز متناقضات روشن دیده می شود. مثلاً یعقوب در نامه ای که منسوب به اوست می گوید: ای برادران چه فائده دارد اگر کسی بگوید من ایمان دارم ولی عمل او این را اثبات نکند آیا ایمانش می تواند او را نجات بخشد؟

این سخنان یعقوب ایمان بدون عمل را مایه نجات انسان نمی داند در حالی که «پولس» (در نامه های خودش اصرار بر این دارد که ایمان بدون عملی با اتحاد در مسیح موجب سعادت و نجات انسان می گردد و برای عمل به شریعت هیچ ارزشی قائل نیست او می گوید: هیچ انسانی در نظر خدا با انجام احکام شریعت نیک شمرده نمی شود و کار شریعت اینست که انسان گناه را بشناسد. خدا بدون در نظر گرفتن شریعت و فقط از راه ایمان به عیسی علیه السلام همه ایمان داران را نیک می شمارد.

بنابراین حواریون و شاگردانی که در عهد جدید تعریف شده اند اولاً نمی توانند شایستگی یاری حضرت مسیح علیه السلام و نیز صلاحیت بیان و تبلیغ از برای دین آن حضرت را داشته باشند. و ثانیاً رساله ها و آثار منسوب به آنها نیز نمی توانند از ارزش آسمانی و الهی برخوردار بوده و مایه ی اعتقادات ناب و مورد تأیید خداوند و پیامبرش حضرت مسیح قرار بگیرند.

2. حواریون از دیدگاه قرآن و اسلام:

در قرآن که کتاب مسلمانان و کلام خداوند است مقام حواریون خیلی بالاتر از مبلغ و رسول و امثال اینها می باشد. این قدر مسلم است که در قرآن کریم، حواریون

بر اصحاب خاص حضرت عیسی علیه السلام که دوازده نفر بوده اند اطلاق شده است. و بر مبنای قرآنی غیر از آنان هیچ کس از امت حضرت مسیح علیه السلام نمی تواند این عنوان را داشته باشد. بلکه بالاتر از آن بنابر آنچه در المیزان به ظاهر آیه شریفه که می فرماید: «و به یادآور زمانی را که به حواریون وحی کردیم که به من و به فرستاده ام ایمان آورند گفتند ایمان آورده ایم و شاهد باش که ما تسلیمیم». استناد شده، حواریون حضرت عیسی علیه السلام هر کدام نبی بوده اند. علامه می گوید:

این ایمانی که در آیه شریفه از حواریون خواسته شده است ایمان بعد از ایمان می باشد به دلیل اینکه هم در همین آیه و هم در سوره ی آل عمران، حواریون بر این ایمان و اسلام شان حضرت مسیح علیه السلام را شاهد گرفتند. وقتی که حضرت علیه السلام از بنی اسرائیل احساس کفر می کند و یقین پیدا می کند که دعوت او در آنان تأثیری نمی گذارد می فرماید: «کیانند یاران من در حرکت به سوی خدا؟ حواریون گفتند ما یاران دین خدا هستیم و به خداوند ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما تسلیم شدگانیم». و مراد از اسلام و تسلیم در اینجا اطاعت مطلق از حضرت عیسی علیه السلام و تبعیت او می باشد و لذا بعد از آن می گویند «ای پروردگار ما، ما به آنچه نازل کردی ایمان آوردیم و از پیامبر پیروی کردیم پس ما را در زمره ی گواهان بنویس».

علامه طباطبایی برای هر کدام از ایمان و اسلام مراتب سه گانه ای را ذکر کرده و این ایمان و اسلام حواریون که در آیه شریفه ذکر شده است از آخرین مرتبه آنها است که عبارت از تسلیم مطلق نسبت به هر چیزی است که خداوند از آنان بخواهد و غیر از خلص مؤمنین قادر بر آن نمی باشد.

در اعتقاد مسلمین بنابر آنچه که دین اسلام اقتضاء می کند حواریون حضرت عیسی علیه السلام معیار حق در امت آن حضرت شمرده می شوند. در این رابطه روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله توسط امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: «ای علی تو در امت من مثل عیسی بن مریم است، قوم عیسی بر سه فرقه تقسیم شدند فرقه ای مؤمنینی بودند که حواریون حضرت عیسی باشند و فرقه ای او را دشمن داشته که یهود باشد و فرقه سوم در او غلو کردند و از ایمان خارج شدند. و امت من هم زود است که در رابطه با تو سه فرقه شوند... و

شیعیان تو و دوستان شیعیان تو در بهشت اند و دشمنان تو و غالیان در تو در آتش اند».

در دین اسلام حواریون به عنوان اوصیاء و جانشینان حضرت مسیح علیه السلام مطرح است در این رابطه در ذیل روایت مفصلی که درباره حوادث مختلف از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله مطالبی بیان شده از ابی جعفر علیه السلام چنین نقل شده است: ... بعد از حضرت عیسی علیه السلام دوازده نفر حواری بودند که به عنوان اوصیاء حضرت عیسی علیه السلام ایمان شان را حفظ کرده و انجام وظیفه نمودند».

پس بنابر معیارهای اسلامی این حواریونی که در مسیحیت تعریف شده اند حواریون واقعی حضرت مسیح علیه السلام نمی باشند و یا ممکن است که در تعریف آنان تحریف صورت گرفته باشد و نیز اناجیل و نامه های که توسط رسولان نوشته شده اند هیچ ربطی به حواریون واقعی حضرت مسیح ندارند بلکه کسانی آنها را نوشته که خودشان را از حواری، شاگردان و مبلغین حضرت عیسی علیه السلام معرفی کرده اند.

جهت اطلاعات بیشتر به منابع زیر رجوع شود:

1. التوضیح فی بیان حال الانجیل و المسیح، تألیف محمدحسین کاشف الغطاء.

2. کتاب مقدس مسیحیت، نوشته حسین توفیقی.

3. تاریخ جامع ادیان، تألیف جان ناس ترجمه علی اصغر حکمت.

## 28 - علت اشتهار سریع پیروان حضرت عیسی (علیه السلام)

چه شد که پیروان عیسی علیه السلام با اینکه افراد ناشناس از اهالی جلیل و یهودیه بودند ناگهان به شهرت جهانی رسیدند؟

شواهد تاریخی نشان می دهد که مسیحیت در سال های اولیه پیدایش به کندی رشد نموده و پیروانش در انزوا به سر می بردند. چنین امری مولود شرایط وجودی و پیدایش دین مسیح بوده. از یک طرف مسیحیت در میان قومی بوجود آمد که زمینه سختی برای پذیرش دعوت عموماً و دعوت مسیح خصوصاً داشتند. چرا که

دین جدید درصدد تجربه عظمت بنی اسرائیل نبود. از جانب دیگر دولت مشرک روم در قبال آن موضعی محدود کننده و آزار رساننده داشت. ولی دو ویژگی برتر مسیحیت نسبت به یهودیت، هموار شدن مسیر پیشرفت آن را فراهم می آورد؛ یکی اینکه مسیحیت برخلاف یهودیت، دین بسته ای نبود و برای به دست آوردن پیروان جدید تلاش می نمود. و دوّم تأیید دین مسیح بر محبت و اخلاق بود که آن را از جاذبه بیشتری برخوردار می کرد. علیرغم این خصیصه موانع جدی ای برای شهرت جهانی این دین و پیروانش وجود داشت. این موانع برخی به ذات و اصالت این دین برمی گشتند که دست برداشتن از آن، به منزله استحاله و تحریف این دین بود. و برخی مربوط به اهداف و شرایط مورد پذیرش این دین بود که اغماض از آن، خلع ید نمودن دین از متن اجتماع بود. تغییر و تحول عمیق در مسیحیت راه را برای برطرف نمودن این موانع هموار نموده، به گونه ای که در دل مسیحیت اصیل، مسیحیت دیگری زاده شد.

#### مسیحیت اولیه و دوران انزوا

از آنجا که دین مسیح در ناحیه جلیل که مرکز یهود متعصب بود بوجود آمد و مخاطبین خود را یهودیان قرار داد، پیروان اولیه اش در انزوا بسر می بردند. جوامع اولیه مسیحی فاقد سازمان مناسب و کارآمد بوده و اداره کنندگان آن متشکل از هیئت مشایخ (پرلپیترها) بودند. آنها تمام آداب و رسوم شریعت یهود را رعایت نموده و مرتباً جهت عبادت به همان معابد یهود می رفتند. تنها چیزی که آنها را از سایر یهود جدا می ساخت، اعتقاد به پیامبری مسیح بود. پس از مدتی با ورود پولس رسول به جمع حواریون، تفرقه شدیدی میان آنها درباره ی اجرای دستورات شریعت موسی بوجود آمد. یعقوب به عنوان رهبر کلیسای اورشلیم و جمعی دیگر از حواریون برجسته مسیح، اعتقاد داشتند که تنها ایمان به مسیح جهت رستگاری کافی نبوده و باید احکام شریعت موسی به دقت اجرا شود. در مقابل پولس عقیده داشت که صرف ایمان به مسیح جهت رستگاری کافی است. پولس با تأسی جستن از افکار و عقاید رومی و یونانی، تأثیرات عمیقی در مسیحیت ایجاد نمود. به طوری که به عنوان مؤسس دوم دین مسیح شهرت یافت. سرانجام

پولس بر دسته اول چیره شده و توانست افکار خود را در میان ملت‌ها گسترش دهد. با نشر این افکار، زمینه مساعد شهرت جهانی مسیحیت فراهم آمد.

دوران شهرت

شهرت دین مسیح و پیروان آن، معلول عوامل چندی است که مهمترین آن عبارتند از:

الف. هماهنگی آیین مسیح با عقاید مشرکان: گفته شد که پولس، تغییرات عمده‌ای را در مسیحیت بوجود آورد. این تحولات باعث شد که نگرش و اعتقادات مسیحیت، به باورهای مشرکین نزدیک شده و به این وسیله امت‌های غیر مسیح، جهت پذیرش آن آمادگی بیشتری پیدا کنند.

به این ترتیب انسان‌های بیشماری که در جوامع غیر یهودی به دین مسیح گرایش می‌یافتند، چون با دینی مواجه می‌شدند که دربردارنده‌ی افکاری بود که قبلاً با آن انس یافته بودند، نمی‌توانستند به حقیقت ماهوی این دین برسند. و مسیحیت رفته رفته چنان فرهنگ شرک را در خود جذب نمود که ماهیت واقعی خود را از دست داد.

ب. دولتی شدن کلیسا: تغییر و تحولاتی که در دین مسیح ایجاد شد راه را برای پذیرش آن از طرف دولت روم هموار نمود. تا پیش از این حاکمان رومی، مسیحیت را در مقابل خود دیده و به تعقیب و آزار مسیحیان می‌پرداختند. ولی پس از این تغییرات، دولت روم دلیلی برای برخورد با آن نمی‌دید. و می‌توانست آن را به بزرگترین پشتیبان خود بدل سازد، به همین دلیل قسطنطنیه در سال 313 م. آن را مورد پذیرش قرار داده و به گونه‌ای از آن جانبداری نمود که توانست آن را تحت نفوذ خود درآورد. پس از آن کلیسای شهر رم از آنچنان شهرتی برخوردار شد که اسقف آن از لقب اختصاصی «پاپ» برخوردار شد. موقعیت جدید دین مسیح موجب شد که این دین تشکیلات و سازمانی کارآمد یافته و تحت حمایت متألّهان بانفوذ مسیحی قرار گیرد.

این امر موجب شد که دین مسیح از نظر اعتقادی کاملاً دگرگون شود. تا قبل از آن مسیحیت تعالیم اخلاقی انجیل را وسیله‌ای برای تغییر رفتار بشر در این جهان می‌دانست.



دانست، ولی پس از رسمیت یافتن، آن را اصولی برای زندگی در جهان دیگر دانست. به همین دلیل هر چند مسیحیت از انزوای اولیه خارج شده و پیروانش به شهرت رسیدند، تعالیم مسیح از واقعیت های اجتماعی دور شده و تأثیر عملی خود را به میزان قابل توجهی از دست دادند. و با چنین دگرگونی عمیقی بود که قسطنطنیه توانست بدون اینکه تعالیم عیسی را در امور سیاسی رعایت نماید، آن را حافظ دولت روم نماید. و به این ترتیب مسیحیت پس از رسمی شدن نشان آبرویی برای کسانی شد که در پی پیشرفت دنیوی هستند. توسط پدرا یوس.

## 29 - اسلام و مسیحیت

چرا از دین حضرت عیسی علیه السلام همیشه از صلح و دوستی یاد کرده اند، ولی هر جایی که اسم اسلام می آید، به دنبالش شمشیر و جنگ وجود دارد، در صورتی که در دین ما بیش تر از صلح و دوستی یاد شده است؟

در ابتدا بیان این مطلب بایسته است که ادیان الهی در مسائل مهمی مانند صلح و جنگ، تفاوت ندارد، بدین معنا که دین مسیحیت مردم را به صلح و صفا فرا خوانده باشد و اسلام به خشونت تفاوت هایی که در ادیان الهی وجود دارد، ریشه در شرایط زمان و میزان رشد فکری انسان ها دارد، همان گونه که در سیره معصومان علیهم السلام شرایط زمان و مکان تأثیر گذار می باشد، پیامبر صلی الله لیه و آله در یک مقطع زمانی با دشمنان صلح می کند و در مقطع زمانی دیگر به دفاع و جهاد می پردازد. برخی از امامان ما قیام و برخی دیگر صلح می کنند.

بر این اساس معرفی اسلام به عنوان دین شمشیر و خشونت غالباً جنبه تبلیغاتی داشته و اتهامی است نسبت به آن روا داشته شده است.

به نظر می رسد عوامل زیر در متهم نمودن اسلام به خشونت مؤثر بوده اند:

### 1 - سیاست اسلام ستیزی دشمنان

یکی از علل عمده معرفی شدن اسلام به عنوان دین خشونت، سیاست های استکبار جهانی علیه اسلام و مسلمانان است، استعمار ستیزی دین اسلام و روحیه

استقلال طلبی مسلمانان و الهام گرفتن از آیات جهاد در قرآن، منافع استعمار را به خطر انداخته و همین موجب شد که آن ها در صدد مقابله با آن بر آیند، بهترین راه را در مبارزه با ریشه این احساس و انگیزه در مسلمانان دیده اند و آن هدف گرفتن آیات جهاد و سیره پیامبر صلی الله لیه و آله بوده است، به همین خاطر آن ها اسلام را خشونت گرا معرفی می نمایند.

این در حالی است که جنگ افروزان غرب رکورد دار خشونت در جهان هستند، در جنگ جهانی اول و دوم حدود 63 میلیون انسان کشته شدند، این کشتار را آنانی به وجود آوردند که اسلام و مسلمانان را به خشونت معرفی کرده و از طرفداران دین مسیح هستند جالب آن که در هر دو جبهه فقط خود شان بوده اند یا میدان اصلی جنگ میان خود آن ها بوده.

آیا قتل عام صد هزار انسان در کوبا، ویتنام و افغانستان از سوی همان ها به وجود نیامده است که امروزه ناقوس صلح جویی تساهل صدا در می آورند در گذشته تاریخ وضع آنان فاجعه بارتر بوده است، آنان بودند که جنگ های صلیبی را به وجود آورده و تا توانستند مسلمانان را کشتند.

گوستاولوبون مسیحی از قول رویرت راهب که خود در جنگ حضور داشت گزارش می دهد: لشکر ما (صلیبی ها) در گذرگاه ها، میدان ها و پشت بام ها، در حرکت بودند و مثل شیر ماده ای که بچه اش را ربوده باشد، از قتل عام لذت می بردند، اطفال را پاره پاره می کردند و جوانان و پیرها را در یک ردیف از دم شمشیر می گذراندند و چندین نفر را در یک ریسمان به دار می آویختند.

گوستا ولوبون در خصوص رفتار مسلمانان با مسیحیان می نویسد:

(صلاح الدین سردار فاتح مسلمانان به عیسویان بیت المقدس عفو عمومی داد و برای فلیپ، و (ریشار) در ایام بیماری از انواع اغذیه و ادویه مقوی می فرستاد).

ولی بعد از جنگ های صلیبی در اسپانیا مسلمانان را قتل عام کردند و باقی مانده را به دریا ریختند که این یکی از مظاهر نسل کشی است در زمان حاضر می بینیم که به نسل کشی مسلمانان در بالکان رو آوردند و ده ها هزار مسلمان بیگناه بوسنی را کشتند نیز همان ها امروزه مدام فلسطینیان مظلوم را به خاک و خون می کشانند.

بنابر این کاملاً روشن و آشکار است که جنایت‌ها و کشتار مسلمانان توسط مسیحیان و یا حتی کشتار خودشان بسیار بیشتر از مسلمانان بوده است، اما متأسفانه با ابزار تبلیغاتی گسترده‌ای که دارند، این امر را وارونه جلوه می‌دهند.

## 2 - جنگ‌ها در حوزه تاریخ اسلام

یکی از عوامل مهم که زمینه اتهام خشونت‌گرایی اسلام را فراهم نمود، جنگ‌هایی بود که در حوزه تاریخ اسلام شکل گرفتند آن جنگ‌هایی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آمده بود، جنبه دفاعی داشت و از هدف متعالی حمایت از مستضعفان بهره‌مند بود و حال اگر در دوره برخی از سلسله‌های ستمگر با نام اسلام، جنگ‌های ظالمانه را بر راه انداختند، این کار منحصر به آنان نیست، در همه کشورها در طول تاریخ کم و بیش چنین اتفاقی وجود دارد میان پیروان دیگر ادیان بسیار اتفاق افتاده است که بر خلاف آموزه‌های دینی خود، به خونریزی رو آورده‌اند، بنابر این اگر پادشاهی با انگیزه مادی و با نام اسلام به خشونت رو آورده باشد، نباید این کار را به نام اسلام تمام کرد، همان‌گونه که تاریخ یهود و مسیحیت شاهد جنگ‌ها و خشونت‌ها بوده است اما این خشونت‌ها به گونه‌ای تفسیر و توجیه شده است که گویا اصلاً اتفاقی نیافتاده است: افکار عمومی نیز به آن‌ها توجه ندارد و آن‌ها را نادیده می‌گیرد.

## 3 - عدم معرفی ابعاد اسلام

یکی از عوامل بسیار مؤثر در متهم ساختن اسلام به عنوان دین خشونت، عدم معرفی ابعاد و جامعیت اسلام است، اسلام همان‌گونه که آیات جهاد، دفاع و جنگ دارد، آیات صلح و زندگی مسالمت‌آمیز نیز دارد، اگر آیات صلح قرآن بیشتر از آیات جهاد آن نباشد کمتر نخواهد بود، متأسفانه آن‌چه که بدان پرداخته شده، بُعد جهاد و جنگ اسلام بوده، معرفی بُعد صلح اسلام بسیار کم‌رنگ می‌باشد و عامل گسترش اسلام را جنگ‌ها می‌دانند!

در حالی که این تفکر به وسیله حتی برخی از متفکران با انصاف غربی رد شده است.

گوستاولوبون می‌نویسد: زور شمشیر موجب پیشرفت قرآن نشده، زیرا رسم اعراب (مسلمانان) این بود که هر کجا را فتح می‌کردند، مردم آن‌جا را در دین خود

آزاد می گذاردند، این که مردم مسیحی از دین خود دست بر می داشتند و به دین اسلام می گرویدند و زبان عرب را به جای زبان مادری خود بر می گزیدند، بدان علت بود که عدل و دادی که از عرب های فاتح می دیدند، از زمامداران پیشین خود ندیده بودند).

در قرآن از پیامبر اسلام صلی الله لیه و آله به عنوان پیامبر صلح و صفا یاد شده است.

در برخی از روایات از اسلام به عنوان دین سهله (آسانگیر) تعبیر شده است.

در مقابل همه این برخوردهای منفی در مورد اسلام، در دین مسیحیت بر عکس دین اسلام تبلیغ می شود، بدین معنا که دستورها و آموزه های صلح آن بسیار پر رنگ جلوه داده شده است حتی به شعار رو آوردند که دین مسیح، پیام آور صلح و صفا است، مسیحیان در معرفی دین مسیح به عنوان (دین صلح گرا) موفق بوده اند از سوی دیگر دین تحریف شده مسیحیت با منافع استکبار تضاد نداشت و این امر موجب شد که استکبار علیه دین مسیح تبلیغات انجام نداده و گاهی از آن دفاع نماید، حال آن که دین مسیح همان گونه که آموزه ها و برنامه های صلح آمیز دارد، برنامه های جهاد و ستم ستیزی نیز دارد. اصولاً دینی که برنامه دفاع و مقابله با دشمنان نداشته باشد و در رفع ستم از جهانیان سخنی نداشته باشد، دین ناقصی است.

#### 4 - قیام ها

قیام هایی که آزادی خواهان و مصلحان انجام دادند، نیز در اتمام اسلام به خشونت مؤثر بوده اند قیام های که شیعیان در طول تاریخ علیه حاکمان ستمگر انجام دادند و قیام های که امروزه مسلمانان به منظور دفاع از جان، مال و سرزمین خویش انجام می دهند.

این دسته از قیام ها زمینه تبلیغ دشمن را فراهم نموده و دشمن مسلمانان به ویژه شیعیان را خشونت گرا معرفی نموده، حال آن که در تاریخ مسیحیت نهضت های اصلاحی و انقلاب های آزادی بخش شکل نگرفته اند و یا خیلی کم رنگ است.

#### 5 - عملکرد برخی از مسلمانان تندرو

متأسفانه عملکرد برخی از مسلمانان موجب شده است برخی اسلام را به عنوان دین خشونت بشناسند، عملکرد گروه‌هایی مانند داعش و طالبان و یا برخی از مسلمانان تندرو، فضای جامعه امروزه را آلوده کرده است، همان‌گونه که در طول تاریخ گروه‌ها و افراد افراطی بودند که از برنامه‌های اسلام، برداشت‌های غیر منطقی نموده و باور داشتند که تنها راه گسترش دین و آموزه‌های آن، بهره‌گیری از اهرم فشار و جنگ است. البته در همین جا نیز نباید دست‌های پنهان را که اخیراً رو شده و خود اعتراف می‌کنند، در سوریه و عراق و یمن و افغانستان برای به وجود آوردن این گروه‌ها در داخل اسلام، اقدام می‌کنند و یا قبلاً ایجاد فرقه‌های مذهبی مانند وهابیت و بهائیت راه انداخته‌اند، نادیده گرفت. توسط پدر آریوس آرشو نظرات

### 30 - تفاوت اسلام و مسیحیت

دین، در فرهنگ توحیدی از ابتدای نبوت تا ختم آن یکی بیش نیست. انبیاء عظام، برای همین دین واحد مبعوث شده‌اند؛ ولی آیین و به تعبیر قرآن "منهاج (روش) آن‌ها متفاوت است: لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا؛ (مائده، 48) (برای هر گروه از شما [ پیامبران ] آیین و روشی مقرر کرده‌ایم".

دین، یک قانون و راه الهی عمومی برای تمام امت‌هاست؛ ولی شریعت، راهی است که برای هر یک از ملت‌ها و یا پیامبرانی که بدان مبعوث شده‌اند آماده گردیده است.

ما، علاوه بر این که به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و شریعت او معتقد هستیم، پیامبری پیامبران دیگر را نیز قبول داریم؛ اما در عین حال فقط شریعت اسلام را حجت می‌دانیم؛ زیرا:

اولاً، اسلام جامع و کامل است؛

ثانیاً قوانین آن برای همه نسل‌ها تا قیام قیامت است؛ نه این که مانند شرایع سابق مقطعی باشد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ؛ (آل عمران، 19) (دین در نزد خدا، اسلام) و تسلیم بودن در برابر حق [ است.؛

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ (آل عمران، 85) و هر کسی جز اسلام، آیین برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیان کاران است.

انسان های هر دوره ای نسبت به انسانهای دوره قبل از خود، از سطح آگاهی و بینش بیشتری برخوردار بوده، و شریعت های بعدی نیز از حیث پاسخگویی به نیازهای بشری جامعیت بیشتری نسبت به شریعت های قبلی خود داشته اند؛ پس آیینهای بعدی، همیشه از آیینهای قبلی کاملتر بوده اند تا به آخرین آنها یعنی اسلام که برنامه نهایی است رسیده است؛ مثل کلاسهای تربیتی و آموزشی که کلاسهای مراحل بالاتر از کلاسهای قبلی خود کاملتر هستند. انبیا نیز برای این که انسان بتواند در راه پریشیب و فراز تکامل پیش رود، هر کدام، قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذارده اند تا این که شایستگی پیدا کرد نقشه کلی و جامع تمام راه به وسیله آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی پروردگارش در اختیار او قرار گیرد.

بنابراین ادیان الهی که بر انبیاء نازل شده، همه یک دین، بوده اند و اختلاف، در شریعت هاست، و یکی از اختلافهای شریعت اسلام با سایر شرایع در اجمال و تفصیل است؛ یعنی قرآن، تفصیل دهنده مطالبی است که به طور اجمال در کتابهای آسمانی آمده بود. از جمله تفاوتهای دیگر می توان به موارد ذیل اشاره کرد.

1. احکام شریعت اسلام، کاملاً منطبق با مقتضیات فطری انسان و عقل اوست؛ ولی شرایع دیگر چنین نیستند؛ مثلاً انجیل می گوید: اگر کسی به سمت راست صورت شما سیلی زد، سمت چپ صورتتان را هم جلو بگیرید تا بزند؛ در حالی که قرآن می فرماید: فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ...؛ (بقره، 194) هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید.

2. احکام اسلام، از هرگونه تحریف و تبدیل مصون است؛ چنان که قرآن نیز به آن تصریح کرده و می فرماید: اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ (حجر، 9)

ما خود این کتاب را فرود آوردیم و خود نیز نگهبان آن هستیم. ولی در ادیان دیگر این طور نیست.

3. جامعیت اسلام را هیچیک از ادیان دیگر ندارند؛ چرا که در همه شؤون

زندگی از رابطه فرد با خدا گرفته تا روابط اجتماعی افراد، روابط خانوادگی، روابط فرد اجتماع، روابط انسان و جهان مداخله کرده است.

### 31 - تفاوت اسلام و مسیحیت از دیدگاه شهید مطهری

در اسلام اصلی است راجع به اصول دین که وجه امتیاز ما و هر مذهب دیگری - مخصوصاً مسیحیت - همین است. اسلام می گوید اصول عقاید را جز از طریق تفکر و اجتهاد فکری نمی پذیریم. یعنی جنابعالی باید موحد باشی، خداشناس باشی؛ اما چرا خداشناس باشم، به چه دلیل؟ می گوید دلیلش را خودت باید بفهمی، این یک مسئله علمی است، یک مسئله فکری و عقلی است. همین طور که به یک دانش آموز می گویند این مسئله حساب را خودت باید بروی حل کنی، من حل کنم به درد نمی خورد، آن وقت به درد می خورد که این مسئله را خودت حل کنی، اسلام صریح می گوید: لا اله الا الله یک مسئله است، این مسئله را تو باید با فکر خودت حل کنی؛ این که من به لاله الا الله اعتقاد داشته باشم و آن را درک کنم برای تو کافی نیست، خودت باید این مسئله را طرح کنی و خودت هم باید آن را حل کنی.

رکن دوم اسلام چیست؟ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ. اسلام می گوید این هم مسئله دیگری است که باز تو باید مثل یک دانش آموز حلش کنی، یعنی فکر کنی و آن را حل نمایی. معاد چگونه؟ معاد را هم تو باید مثل یک مسئله حل کنی، باید فکر کنی، باید معتقد باشی؛ و همچنین سایر مسائل. گو این که حل کردن این دو مسئله (یعنی توحید و نبوت) به حل سایر مسائل کمک می کند؛ ولی به هر حال از نظر اسلام اصول عقاید، اجتهادی است نه تقلیدی، یعنی هرکسی با فکر خودش باید آن را حل کند.

پس این ادلّ دلیل بر این است که از نظر اسلام نه تنها فکر کردن در اصول دین جایز و آزاد است یعنی مانعی ندارد، بلکه اصلاً فکر کردن در اصول دین در حدود معینی که لااقل بفهمی خدایی داری و آن خدا یکی است، پیغمبرانی داری، قرآن از جانب خدا نازل شده است، پیغمبر از جانب خداست، عقلاً بر تو واجب است؛ اگر فکر نکرده این ها را بگویی من از تو نمی پذیرم.

از همین جا تفاوت اسلام و مسیحیت بالخصوص و حتی سایر ادیان روشن می شود. در مسیحیت، درست مطلب برعکس است؛ یعنی اصول دین مسیحی، ماورای عقل و فکر شناخته شده است. اصطلاحی هم خودشان وضع کردند که «اینجا قلمرو ایمان است نه قلمرو عقل» یعنی برای ایمان یک منطقه قائل شدند و برای عقل و فکر منطقه دیگری. گفتند: حساب عقل و فکر کردن یک حساب است، حساب ایمان و تسلیم شدن حساب دیگری است؛ تو می خواهی فکر کنی، در قلمرو ایمان حق فکر کردن نداری، قلمرو ایمان فقط قلمرو تسلیم است، در اینجا حق فکر کردن نیست. ببینید تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ یکی اصول دین خودش را منطقه ممنوعه برای عقل و فکر اعلام می کند و دیگری نه تنها منطقه ممنوعه اعلام نمی کند، بلکه منطقه لازم ورود اعلام می کند که عقل باید در این منطقه وارد شود، اگر وارد نشود من چیزی را نمی پذیرم. این، معنی آزادی تفکر است. منبع: پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب از مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج 24 ص 372.

## 32 - تفاوت های موجود میان دیدگاه اسلام و مسیحیت در مورد

شخصیت حضرت عیسی (علیه السلام)

مهم ترین منبع شناخت دیدگاه مسیحیت نسبت به شخصیت عیسی علیه السلام، اناجیل چهارگانه (متی، مرقس، لوقا و یوحنا) است و ماجرای تولد وی بیشتر در انجیل متی و لوقا آمده است؛ و مهم ترین منبع شناخت نظر اسلام نسبت به عیسی بن مریم علیه السلام قرآن است. در آیات زیادی از قرآن، از جمله در سوره ی «مریم» داستان زندگی آن حضرت بیان شده است. برخی از نکات جزئی زندگی عیسی علیه السلام که در انجیل ها آمده، در قرآن نیامده است؛ از جمله این که عیسی در شهر ناصره، در استان جلیل، به دنیا آمده (ر. ک: لوقا، باب اول / 26 38 و نیز متی، باب اول، / 18 25).

و ولادتش در ایام زمامداری هیرودیسی، پادشاه بیت لحم، بوده است (ر. ک: متی، باب دوم).

و پس از بازداشت و زندانی شدن یحیی، عیسی به استان جلیل آمد و مژده ی خدا را اعلام فرمود. (ر. ک: مرقس، باب اول، متی، باب سوم، لوقا، باب های سوم و چهارم).

ص: 286



هر دو منبع مسیحیت و اسلام نکات مشترکی درباره ی شخصیت عیسی علیه السلام بیان داشته اند و آن این که عیسی علیه السلام از دختری باکره به نام مریم به دنیا آمده ( ر. ک: لوقا، باب اول/ 26 38 و قرآن، آل عمران: 47 و مریم: 20 21).

و چنین ولادتی توسط روح القدس به انجام رسیده (ر. ک: لوقا، باب اول / 26 38؛ و قرآن، نساء: 171).

و سرانجام این که مسیح دارای معجزات فراوانی بوده است؛ (متی، باب نهم / 18 22؛ مرقس، باب پنجم؛ لوقا، باب هشتم؛ متی، باب نهم، 27 / 34 و نیز باب های چهاردهم و پانزدهم؛ مرقس، باب های ششم و هشتم؛ لوقا، باب نهم؛ یوحنا، باب ششم و قرآن، آل عمران؛ 49، مانده؛ 110 115، مریم؛ 29 33).

ولی علی رغم این مشترکات، نوع نگاه مسیحیت به عیسی علیه السلام با نوع نگاه اسلام به مسیح، تفاوت های اساسی دارد. بیان و تحقیق همه ی این تفاوت ها در این مختصر نمی گنجد، به همین دلیل، ما به بیان و نقد سه مسئله ی عمده می پردازیم که در خود مسیحیت نیز کشمکش و نزاع هایی را به وجود آورده است. این سه مسئله ی مهم درباره ی شخصیت مسیح عبارت اند از: تثلیث، الوهیت و به صلیب کشیده شدن.

## 1 - تثلیث

تثلیث به این معناست که خداوند در سه شخص، خدای پدر، خدای پسر و روح القدس ظهور یافته است. به این ترتیب خدا در عین حال که از نظر تعدد یکی است، در سه شخصیت، یعنی خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس موجود است.

این سه در ازلیت، قدرت و جلال با هم برابرند و هر یک از آنها از همه ی صفات الهی برخوردارند. (خداوند ما عیسی مسیح، جان والوورد، ترجمه ی مهرداد فاتحی، کلیسای جماعت ربانی، ص 2 3).

## نقد نظریه ی تثلیث

اولاً، چنین اعتقادی در میان مسیحیان اولیه جایی نداشته و گفته شده است که اولین بار این عقیده را پولس وارد مسیحیت نموده است (ر. ک: دکتر احمد شلبی، مقارنه الادیان، ج 2) مسیحیت (، قاهره: مکتبه النهضه العصریه، چ دهم، 1998 م، ص 138).

ص: 287

و بعدها، بر اساس مصوبه ای که شورای اسقف های اعظم کلیسا در 325 میلادی در شهر نیکائیه منتشر نمودند، این عقیده جزئی از ایمان مسیحی شمرده شد. (گروه نویسندگان، جهان مذهبی: ادیان در جوامع امروز، ترجمه ی دکتر عبدالرحیم گواهی،) دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ اول، (1374)، ص 733 و نیز ر. ک: دکتر احمد شلبی، همان، ص 147 148.

ثانیاً، عقیده به تثلیث با عقل ناسازگار است؛ زیرا محال است که یک چیز، در عین این که یکی است، سه چیز باشد. (ر. ک: علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 6، ص 73 و نیز مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 4، ص 224.

دیگر این که، هر یک از آن سه چیز را اگر نامحدود بدانیم، تعددبردار نیست و اگر محدود بدانیم، مستلزم نقص است که با وجود خداوند نمی سازد. به خاطر همین عدم درک عقل است که الهیون در مسأله ی تثلیث دچار سرگردانی شده (کری ولف، درباره ی مفهوم انجیل ها، ترجمه ی محمد قاضی،) انتشارات فرهنگ، چ دوم، (ص 20 21).

و اعتقاد به تثلیث را صرفاً یک تعبد قلبی دانسته اند که عقل آن را نمی فهمد و، به همین دلیل، مسیحیت تمایلی به پذیرش آن ندارد. (جان والورد، همان، ص 8.

ثالثاً، قرآن تثلیث را ناشی از غلو در دین دانسته و آن را ردّ می کند. (نساء: 171.

اسلام عیسی مسیح علیه السلام را فرزند مریم و فرستاده ی خدا، (نساء: 171 و مائده: 75.

و خدا را معبودی یگانه می داند که از داشتن فرزند منزّه است. (نساء: 171 و مریم:

35.

از نظر قرآن، کسانی که خداوند را یکی از سه خدا می دانند، کافرند. (مائده: 73.

قرآن آفرینش عیسی علیه السلام را همانند خلقت آدم علیه السلام می داند (آل عمران: 59.

و آن را نشانه و آیه ای الهی و رحمتی از ناحیه ی خود بر مردم (مریم: 21 و تفسیر آن:

تفسیر المیزان، ج 14، ص 42؛ تفسیر نمونه، ج 13، ص 35 و طنطاوی، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم،) بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ چهارم، 1412 ه، 1991 م، (ج 10، ص 8.

و نشانی از قدرشناسی نسبت به عظمت مقام مادرش مریم می داند. (آل عمران: 42 و مؤمنون: 50.

ص: 288

یکی دیگر از عقاید مسیحیت، قائل شدن جنبه ی الوهیت برای عیسی است؛ به این معنا که مسیح را تجلی ذات خدا می داند. سرگذشت مسیحیت، تاریخ دیناتی است که از عقیده به تجسم الهی در جسد شارع و بانی آن ناشی شده است. (جان. بی.

ناس، تاریخ ادیان، ترجمه ی علی اصغر حکمت،) تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ چهارم، 1370)، ص 575، و.ر. ک: جهان مذهبی، ص 718.

#### نقد نظریه ی الوهیت

اولاً، چنین اعتقادی در میان مسیحیان اولیه وجود نداشت و مسیحیان اولیه بر این باور بودند که مسیح انسانی است که از دو جنبه ی الهی و انسانی برخوردار است. اولین بار، پولس رسول، برای مسیح جنبه ی الوهیت قائل شد و انجیل یوحنا دیدگاه مشابهی را برای حیات ازل مسیح در نظر گرفت. (ر. ک: جهان مذهبی، ص 718 720.

ثانیاً، حتی براساس متون مسیحی، خود عیسی علیه السلام مقام الوهیت را از خود نفی می کند (ر. ک: مرقس، باب دهم / 14، باب پانزدهم / 34، باب اول / 35، لوقا: باب پنجم / 16؛ یوحنا باب بیستم / 17 و نیز باب هشتم / 31 و 40 و باب هفدهم / 3.

و خود را دارای رسالتی از جانب خدا می داند:

زیرا من از جانب خود سخن نمی گویم، بلکه پدر که مرا فرستاده، به من وصیت کرده که چه بگویم و به چه چیز سخن بگویم. (یوحنا: باب 5012.

و بر جنبه ی انسانی خود که فارغ از هرگونه الوهیت است، تأکید می کند:

و من انسانی هستم که با شما به حقی که از ناحیه ی خدا شنیده ام سخن می گویم. (یوحنا، باب هشتم / 40 و.ر. ک: جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه ی محمود تفضلی،) انتشارات امیرکبیر، چ نهم، 1372)، ج 1، ص 187،

ثالثاً، قرآن با نقل داستان زندگی مسیح، بر جنبه ی بشری بودن وی تأکید دارد

(مریم: 33 16.

و برای وی مقام رسالت قایل است. (نساء: 171؛ مائده: 75 و صف: 6.

ص: 289

پذیرش بندگی خدا از ناحیه ی عیسی علیه السلام، به طوری که اولین سخن وی آگاه نمودن مردم بر این مطلب بوده است (مریم: 30).

و نیز، دعوت مردم به قبول عبودیت خداوند، بهترین گواه بر عدم الوهیت مسیح است. (آل عمران: 51؛ مائده: 72 و 118 و زخرف: 59).

قرآن اراده ی مطلق خدا را در این که اگر بخواهد مسیح و مادرش و انسان های دیگر را هلاک کند، کسی را یارای آن نیست که جلوی چنین امری را بگیرد، دلیل بر عدم الوهیت عیسی علیه السلام می داند. (مائده: 17).

3 - به صلیب کشیده شدن عیسی به منزله ی کفاره

مسیحیان معتقدند که آدم با خوردن میوه ی درخت نهی شده، خود و همه ی اولادش را مستوجب عقوبت کرد؛ و چون خداوند متّصف به دو صفت عدل و رحمت است و نادیده گرفتن چنین خطایی با عدلش نمی سازد و از دیگر سو، عقاب نمودن بندگان با رحمتش ناسازگار است، پسر خود عیسی را به زمین فرستاد تا دشمنان با به صلیب کشیدنش وی را فدای بشریت سازند و همه ی انسان ها را از بار گناه برهانند؛ (ر. ک: المنار، محمد رشید رضا، بیروت: دار المعرفه، ج 6، ص 24 25).

و به این وسیله خشم خداوند در مجازات انسان ارضا گردید. (جان والورد، همان، ص 134).

نقد نظریه ی کفاره

اولاً، نظریه ی فدیّه، بدعتی است که پولس وارد مسیحیت نمود و تا قبل از وی اثری از آن در مسیحیت دیده نمی شود. (ر. ک: جهان مذهبی، ص 705، و ویل دورانت، تاریخ تمدن، گروه مترجمین، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ دوم، 1367)، ج 3، ص 689.

ثانیاً، مسئله ی کفاره به عنوان باز خرید گناه اولیه را عقل نمی تواند درک نماید.

ر. ک: کری ولف، همان، ص 19.

خداوند در برابر کسی مسئول نیست که بخواهد قربانی را در برابر وی انجام دهد. آیا خداوند قربانی نمودن عیسی علیه السلام را در پیشگاه خود انجام داده است؟!

ثالثاً، قرآن به صلیب کشیده شدن عیسی علیه السلام را نمی پذیرد و معتقد

ص: 290

است که فرد دیگری اشتباهاً به جای وی به صلیب کشیده شده نساء: 157 و تفسیر آن در المیزان، ج 5، ص 133.

و خداوند، عیسی علیه السلام را با جسم و روح به آسمان برده است؛ آل عمران:

55 و تفسیر آن در المیزان، ج 3، ص 206. منبع: مجله صباح شماره ?? از سایت اندیشه قم moc. moqehsidnA

از آن گذشته، با توجه به غنای ذاتی خداوند و رحمت بی انتهایش، چه لزومی دارد که برای بخشش بشر، ثمن و فدیة دریافت کند؟

افزون بر این که، به نظر اسلام، تمام انبیای الهی معصوم اند و آدم علیه السلام مرتکب هیچ گناهی نشده است تا با فدا شدن عیسی علیه السلام گناه او و فرزندانش که از وی به ارث برده اند، بخشوده شود.

### 33 - اصول مشترک بین اسلام و مسیحیت

از نظر قرآن بین دین اسلام و مسیح مشترکاتی وجود دارد از جمله در زمینه های:

#### 1 - عقاید 2 - اخلاق 3 - احکام

1. عقاید: الف - اعتقاد به وجود و یگانگی پروردگار عالم: در دین مسیح و اسلام مساله اعتقاد به معاد و قیامت مطرح گردیده است. لذا حضرت مسیح بارها مردم را به معاد باوری فراخواند و آنان را از عذاب الهی بر حذر داشت. در اسلام نیز به این مساله توجه خاص شده تا آنجایی که اعتقاد به معاد از اصول دین به حساب آمده است. همچنین در اسلام و مسیحیت به خدا باوری و خدا شناسی تاکید شده است؛ لذا این امر نقطه اشتراک هر دو دین محسوب می گردد. در قرآن خطاب به رسول خدا آمده است: " بگو ای اهل کتاب، بیاید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است، پیروی کنیم و آن کلمه این است که به جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم!" . (آل عمران 3) (آیه 64.2). قرآن کریم در این آیه به اهل کتاب اعلام می کند که همه شما در اصل توحید خود را مشترک می دانید، بیاید دست به دست هم داده و این اصل مشترک را بدون هیچ گونه پیرایه ای زنده کنیم (ناصر مکارم تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ج 2، ص 450.3).

ص: 291

در نهج البلاغه نیز بر این نکته که فلسفه بعثت همه انبیا توحید و یکتاپرستی است، تأکید فراوانی شده است. (فیض الاسلام، نهج البلاغه، تهران، چاپ آفتاب، خطبه 1.4).

در آیه دیگری از قرآن کریم آمده است: "هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر آن که به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست". انبیا (21) آیه 25.

ب - اعتقاد به پیامبران: یکی دیگر از اصول مشترک اسلام و مسیحیت اعتقاد به انبیا است، یعنی در اسلام و مسیح به ضرورت پیامبران تأکید شده است، همچنین در این دو دین به رسالت حضرت مسیح و رسول خدا اشاره گردیده است. در کتب عهدین، پیامبر اسلام آن چنان دقیق معرفی شده بود که بسیاری از دانشمندان یهود در زمانی که بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نزدیک بود به وقوع برسد، از جاهای مختلف به سرزمین عربستان کوچ کردند تا ظهور آن پیامبر موعود را در یابند!! البته آن چه که از تورات و انجیل امروزه در دست یهودیان و مسیحیان هست تحریف شده است. بیش تر مطالبی که درباره سیمای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خصوصیات آن حضرت در این دو کتاب آمده بود، برداشته اند. بر حسب نقل انجیل، حضرت عیسی علیه السلام بعد از خود، از شخصی خبر می دهد که شرعش ابدی و حکومتش برای همیشه باقی خواهد بود. انجیل یوحنا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بیان کننده علوم راه های هدایت معرفی کرده نموده است. (انجیل یوحنا، باب 16، آیه های 12 و 13. در جای دیگر می فرماید: من از پدر خواهم خواست که او فارقلیطای دیگری به شما خواهد داد که تا ابد با شما باشد که یوحنا، 14:16. این اشاره به نام حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چرا که فارقلیطا در زبان سریانی یعنی کسی که بسیار ستوده است که معادل عربی احمد می باشد. در تورات نیز می گوید: او کسی است که کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آن چه به او امر فرمایم به ایشان (مردم) خواهد گفت. (سفر تثنیه، باب 18.8. در قرآن نیز ضمن بیان پیامبر بودن حضرت عیسی علیه السلام ابعاد زندگی وی بیان شده است. در سوره مریم، از آیه 16 به بعد به صورت کامل درباره تولد حضرت مسیح علیه السلام سخن به میان آمده است. پس از لحظاتی نوزاد - حضرت مسیح علیه السلام - لب به سخن گشود که: "من بنده خدایم. اویه من کتاب (آسمانی) عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است؛ مرا موجودی پربرکت قرار داده است در هر جا که باشم

و مرا به نماز و زکات سفارش کرده، تا زمانی که زنده ام؛ سلام و درود خدا بر من باد، آن روز که متولد شدم، آن روز که می میرم و آن روز که زنده بر انگیزخته می شوم".

مریم (19) (آیه 32.9-30).

2 - اخلاق: اخلاق فاضله و آراستگی به فضائل اخلاقی و انسانی از دیگر آموزه های مشترک اسلام و مسیحیت است. خدای متعال در این زمینه می فرماید: "و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو را خصوصاً اقامه نماز را و ادای زکات را به آن ها وحی کردیم و آن ها هم به عبادت ما پرداختند". (انبیا (21) (آیه 73.10).

در اسلام و مسیحیت به مسایل اخلاقی اهمیت داده شده است از جمله: عفو و گذشت؛ حسن خلق؛ خود سازی؛ تواضع؛ حقوق همسایگان؛ حقوق والدین. در انجیل آمده است که: عیسی گفت: حکم نکنید تا بر شما حکم نشود! رحیم باشید همان گونه که پدر شما رحیم است! عفو کنید تا آمرزیده شود، بدهید تا به شما بدهند، کمک کنید تا به شما کمک کنند، به همان پیمان که می پیمایید، به شما پیموه خواهد شد. عیسی به کودکان عشق می ورزید و بر اساس محبت با کودکان و گناهکاران و بیگانگان آمیزش داشت و به اطفال برکت می داد. عشق و محبت اساس دین عیسی است. او می گفت: پدر آسمانی مردم را همچون فرزندان دوست دارد، مردم نیز باید او را چون پدری مهربان دوست بدارند و برادرانه نسبت به یک دیگر عشق بورزند. عیسی می گفت: به دشمنان خود محبت کنید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید. با آنان که از شما نفرت دارند، احسان کنید و به هر کس به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید. (عبدلله مبلغی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، قم، انتشارات منطق، چاپ اول، 1373،

3 - احکام: همه ادیان الهی از جمله دین اسلام و مسیحیت در اصل برخی احکام مشترک هستند از جمله: روزه؛ نماز؛ حدود؛ حج؛ مثلاً حج از احکام مشترک این دو دین می باشد، اگرچه تمام جزئیات حج در دین حضرت مسیح علیه السلام روشن نیست. ولی از متون دینی و تاریخی استفاده می شود: حج در دین مسیح و سایر ادیان الهی بوده است. امام رضا علیه السلام فرمود: "... اما پیامبران: آدم، نوح، ابراهیم، عیسی، موسی و محمد صلی الله علیه و آله و سایر انبیا در همین وقت (ذی

ص: 293

الحجه) حج به جا آوردند. در باور مسیحیت، حضرت عیسی با آخرین سفرش به قدس، حج را به شهر خدا انجام داده و پادشاهی خدا را شروع کرده است.

در اسلام نیز حج اهمیت خاص دارد و در آیات و روایات متعدد ابعاد حج بیان شده است.

#### 34 - مغایرت‌های بین اسلام و مسیحیت

بین اسلام و مسیحیت چه مغایرت‌هایی است؟

بین اسلام و مسیحیت، هم در مسائل اعتقادی و اصول دین و هم در زمینه دستور عمل زندگی و فروع دین، تفاوت‌های اساسی وجود دارد که بیان کامل و جامع این تفاوت‌ها فرصتی بیش از فرصت فعلی را می‌طلبد. اینک به گونه‌ای گذرا به برخی از تفاوت‌ها اشاره می‌کنیم:

اعتقادات و باورها:

اگر چه در اعتقاد به خدا، معاد و نبوت عامه، بین مسلمانان و مسیحیان وحدت عقیده وجود دارد، لیکن در برخی از دیگر امور اعتقادی اختلافاتی موجود است، از جمله:

1 تثلیث: مسیحیان به تثلیث و سه مقام الوهی (اب، ابن، روح القدس) اعتقاد دارند که اسلام آن را نادرست می‌داند. اعتقاد به تثلیث یکی از چالش‌های عقیدتی در فلسفه اسکولاستیک مسیحیت می‌باشد. آنان می‌گویند ما در عین پذیرش خدای یگانه، تثلیث را قبول داریم. از این که در توجیه آن ناتوان شده‌اند می‌گویند:

(با گذشت زمان و در طول تاریخ کلیسا مسیحیان به این نتیجه رسیدند که طبیعت سه گانه خدا یک راز است و نمی‌توان آن را با تعابیر بشری دنبال کرد).

2 کتاب مقدس: کتاب مقدس که مجموعه‌ای است از کتاب‌های عهد عتیق و عهد جدید، مسیحیان به آن معتقدند و می‌گویند: خداوند کتاب‌های مقدس را توسط مؤلفان بشری نوشته است، اما مسلمانان به این کتاب‌ها عقیده‌ای ندارند و بسیاری از مندرجات آن را نادرست، خرافاتی، ضد عقل، ضد علم و تحریف شده می‌دانند.

3 عیسی و تجسم وحی الهی: به باور مسیحیان، عیسی کتاب وحی شده



نیاورده، بلکه خودش تجسم وحی الهی است که مسلمانان قبول ندارند.

4 فدیة و گناه اولیه: مسیحیان می گویند: به واسطه گناه حضرت آدم در بهشت، این گناه بر همه فرزندان او نوشته و ثبت شده است. به جهت گناه ذاتی بشر، عیسی (علیه السلام) خود را فدا کرد و به صلیب کشیده شد تا کفاره گناهان بشر بشود و این سخن مورد قبول مسلمانان نیست.

5 عشای ربانی و نان و شراب: می گویند عیسی مسیح در شام آخر به حواریون نان و شراب داد. نان جسد عیسی است و شراب خون عیسی. مسیحیان در مورد مراسم عشای ربانی اعتقاد دارند نان و شرابی را که پدر روحانی به دهان مسیحی می گذارد، به جسم و خون عیسی تبدیل می گردد.

6 اعتقاد به پیامبری محمد بن عبدالله (ص): (پیامبر اسلام) و خاتمیت حضرت که از جمله باورهای مسلمانان است، اما مسیحیان آن را نمی پذیرند.

7 اعتقاد به این که قرآن کتاب آسمانی است: این سخن را اکثر مسیحیان قبول ندارند.

ب (احکام و دستور عمل زندگی):

مسیحیان به مقتضای متون مقدسشان می بایست پیرو احکام و شریعت حضرت عیسی (علیه السلام) باشند. در این صورت تفاوت در احکام دو شریعت نسبت به مشترکات اندک است، اما مسیحیان خود را ملزم به رعایت آن نمی دانند که با این وجود بین دو دین اسلام و مسیحیت اختلاف بسیاری وجود دارد.

احکام آنان در آیین های هفت گانه: غسل تعمید، قربانی، اعتراف به گناه، تناول یا عشای ربانی، ازدواج و مسح روغن مقدس خلاصه می شود. در حالی که دامنه شریعت در اسلام بسیار گسترده و فراگیر و در همه پهنه زندگی آدمی است.

### 35 - دلایل تحریف مسیحیت و برتری اسلام چیست؟

در بحث از تحریف مسیحیت لازم است به چند نکته اشاره شود:

1. کتاب مقدس مسیحیان دو بخش دارد، «عهد جدید» و «عهد عتیق».

ص: 295

علت این نامگذاری آن است که مسیحیان معتقدند: خدا با انسان دو پیمان بسته است، یکی پیمان کهن، به وسیله ی پیامبران پیش از عیسی مسیح؛ و دیگری پیمان نو، توسط خدای متجلی یعنی عیسی مسیح.

در حقیقت عهد عتیق کتاب آسمانی یهودیان است که مسیحیان برای آن احترام قائل شده و آن را در آغاز کتاب خود قرار داده اند.

2. طبق نص صریح قرآن مجید،

انجیل حقیقی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل و به او عطا شده است. (آل عمران / 3 و 65 و مائده / 46 47 و مریم / 30 و حدید / 27) و آن کتاب هیچ گونه سنخیتی با انجیل های موجود ندارد. اما تا آنجا که تاریخ نشان می دهد مسیحیان هرگز برای حضرت عیسی علیه السلام به کتابی قائل نبوده اند و این انجیل ها را صرفاً بیانگر زندگی و سخنان وی دانسته اند.

توماس میشل، دانشمند معاصر می نویسد:

پیش از نوشته شدن اناجیل، یک سنت شفاهی وجود داشت. عیسی به عقیده ی مسیحیان در حدود سال 30 میلادی وفات یافت و کسانی که از او پیروی کرده، وی را شناخته، کارهایش را دیده و سخنانش را شنیده بودند، خاطرات خویش از او را در حافظه نگه می داشتند، هنگامی که مسیحیان نخستین برای عبادت گرد می آمدند، آن خاطرات نقل می شد. اندک اندک این منقولات شکل مشخصی یافت و بر حجم آنها افزوده شد.

در جای دیگر نیز می گوید:

مسیحیان هرگز نمی گویند: عیسی کتابی به نام انجیل آورد. آوردن وحی توسط عیسی به گونه ای که مسلمانان در مورد قرآن و پیامبر اسلام معتقدند در مسیحیت جایی ندارد.

مسیحیان، عیسی را تجسم وحی الهی می دانند و به عقیده ی آنان، وی نه حامل پیام بلکه عین پیام بوده است.

3. اعتبار کتاب مقدس را از دو دیدگاه می توان بررسی کرد:

ص: 296

الف. دیدگاه کلیسا:

همانگونه که بیان شد مسیحیان نسبت به کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) نظری کاملاً موافق دارند و تمام القاب و احترامات شایسته ی یک کتاب آسمانی را نسبت به آن روا می دارند و تعبیراتش مانند کتاب خدا و وحی در مورد آن کتب معمول است. بدیهی است که هیچ گونه تحریفی را در مورد آن کتاب قبول ندارند.

هر چند که می پذیرند انجیل وحی الهی مانند قرآن نیست.

بلکه اصولاً زندگی نامه ی عیسی است پس ربطی به انجیل نازل شده ندارد.

ب. دیدگاه قرآن:

مسلمانان از دیرباز معتقد بوده اند تورات و انجیلی که خدا نازل کرده است، دستخوش تحریف قرار گرفته و مسائلی مانند بشارت به ظهور حضرت محمد صلی الله لیه و آله از آن حذف و خرافاتی چون جسمانیت خدای متعال به آن افزوده شده است.

تحریف در کتاب مقدس را از چند طریق می توان به وسیله ی آیات و روایات اثبات نمود:

الف. برخی آیات و روایات آشکارا تحریف را در این کتاب بازگو می کنند:

قرآن کریم می فرماید:

آل عمران: 78

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ . و در واقع برخی از آنان دسته ای هستند که زبانشان را به (خواندن) کتاب می پیچانند تا بپندارند آن (را که می خوانند)، از کتاب (خدا) است؛ در حالی که آن از کتاب (خدا) نیست. و می گویند: (آن از نزد خداست). در حالی که آن از نزد خدانیست، و بر خدا دروغ می بندند، در حالی که آنان می دانند.

ص: 297

در جاهای دیگری از قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره شده مثل: بقره / 79 و مائده / 41 و صف / 8.

و در روایتی از علی علیه السلام حکایت شده: پس از غیبت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام تورات و انجیل را تغییر دادند و عبارات و کلمه ها را از مواضع خود تحریف کردند. و خدا هم دل آنان را کور نمود که به واسطه ی این کور دلی مطالب اضافی و تحریف شده را در کتاب باقی گذاردند، و همین مطلب آنان را در این تهمت های بزرگ و تلبیس امور و کتمان واقعیات رسوا ساخت.

ب. برخی آیات قرآن نیز به طور ضمنی و تلویحی به وقوع تحریف در کتاب مقدس نظر دارند: مانند:

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ التَّوْبَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ برای هیچ بشری سزاوار نیست که خدا به او، کتاب و حکم و پیامبری دهد؛ سپس (او) به مردم بگوید: غیر از خدا، بندگان من باشید. «و لیکن (سزاوار مقام پیامبر آن است که بگوید: مردمی) ربّانی باشید،

به طور ضمنی مطالب موجود در عهد جدید پیرامون الوهیت عیسی علیه السلام را از موارد جعل معرفی کرده است و همچنین آیه ی:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ؛ کسانی که از فرستاده (خدا)، پیامبر درس نخوانده پیروی می کنند؛ آن (پیامبری) که (صفات) او را در تورات و انجیل نزدشان، نوشته می یابند؛

به طور تلویحی به حذف عباراتی از کتاب مقدس یا تحریف معنوی و یا وجود کتاب هایی مقدس در بین یهودیان و مسیحیان جزیره العرب که از میان رفته اند اشاره می کند به عنوان مثال عباراتی از انجیل یوحنا که بشارت به ظهور (فارقلیط موعود) داده است، از طرف مفسران نصارا به «روح القدس» معنا شده که اقنوم سوم تثلیث است؛ در حالی که مراد از این شخص فردی از نوع انسان است. به همین جهت افرادی چون «مونتanos» در قرن دوم و «مانی» در قرن سوم خود را «فارقلیط موعود» معرفی کرده تعداد زیادی را به گرد خود جمع کرده اند.

ج. با دقت در مضامین مختلف کتاب مقدس به موارد بسیاری از تناقضات واضح و آشکار می‌رسیم که نشانگر وجود دست‌های جاعلینی بوده که ناشیانه به این عمل فسادانگیز اقدام نموده‌اند. به عنوان نمونه در «انجیل یوحنا» از «یحیی» پرسیده می‌شود: آیا تو همان ایلیای نبی الیاس هستی که قبل از فرا رسیدن روز موعود (ظهور مسیح) باید بیاید؟ یحیی تأکید می‌کند که من چنین شخصی نیستم (خروج 1/19). اما در انجیل به عیسی علیه السلام نسبت داده‌اند که فرمود: و اگر خواهید قبول کنید که یحیی همان الیاس است که باید بیاید. (خروج / 171). (14).

نویسنده‌ی انجیل لوقا برای برداشتن تنافی موجود بین این دو عبارت، مساله را به گونه‌ای دیگر توجیه کرده و می‌گوید: و او (یحیی) به روح قوت الیاس پیش روی وی (خداوند) خواهد خرامید. و نیز در انجیل «متی» سخن از «انظلام» یعنی ظلم‌پذیری است که با شریک مقاومت مکنید و اگر کسی برگونه‌ی راست تو سیلی زد گونه‌ی چپ خود را نیز به طرف او بگردان...

د. از مهمترین دلایل تحریف مسیحیت عقیده به «تثلیث» یعنی سه خدائی (پدر پسر روح القدس) است یعنی عیسی را خدا می‌دانند در حالی که مسیحیت دین توحیدی بوده است و این تثلیث در انجیل‌های کنونی نیز به صراحت یافت نمی‌شود.

- این همه تبلیغ چرا؟

چرا مسلمانان به اندازه مسیحیان تبلیغ نمی‌کنند؟

مسیحیان از وسایل و امکانات بسیاری برخوردارند، از این رو طبیعی است که برای نشر دین خویش تبلیغات گسترده تری داشته باشند.

ولی باید توجه داشت که تبلیغات مسیحیت نه به خاطر اعتقاد و ایمان به حقایق آیین خویش بلکه بیشتر به خاطر غارت و استثمار و بهره‌گیری از ملت‌هاست چه اینکه اگر ملت‌ها به اسلام توجه کنند، نمی‌گذارند که استعمار به مقاصد خویش دست یابد و ذخایر و منابع ثروت آنان را به غارت برد.

در عین حال، تبلیغات اسلامی نیز در حال گسترش است و به همین لحاظ است که می بینیم به تدریج، افراد به اسلام گرایش پیدا کرده، تعداد مسلمانان رویه ازدیاد است.

به امید آن روز که اسلام در تمام جهان گسترش یابد، به گونه ای که همه اقوام و ملت ها به آن گرایش پیدا کنند و تنها حکومت اسلامی، جهان را اداره کند.

علت اختلاف ما مسلمانان با مسیحیان درباره حضرت مسیح (علیه السلام) چیست؟

چرا آن ها معتقدند حضرت مسیح مصلوب شده و ما معتقدیم به آسمان ها رفته است؟

یکی از اصلی ترین منابع آموزه های دینی، متون مقدس ادیان است. مصلوب شدن و عدم آن که از سوی مسیحیت و اسلام طرح شده است، به متون مقدس این دو دین آسمانی مستند است. بر اساس آیاتی از انجیل (عهد جدید) حضرت عیسی توسط مقامات رومی دستگیر، به اعدام محکوم و بعد از آن مصلوب شد و روی صلیب جان باخت.

اما قرآن کریم و روایات فراوان، مصلوب شدن این پیامبر را انکار می کنند.

متفکران مسلمان، با ملاحظه پاره ای آیات و احادیث، چنین نتیجه گرفتند:

1. شخص دیگری به جای عیسی علیه السلام مصلوب گردید.

2. عیسی علیه السلام هنوز زنده است و در آخرالزمان باز خواهد گشت.

3. حضرت مسیح به آسمان عروج کرده است.

ناگفته نماند در میان مسیحیان اولیه نیز گروه هایی به مصلوب نشدن مسیح علیه السلام اعتقاد داشتند. بنابراین، مستند مسلمانان و مسیحیان در این مسأله، آیات و متون مقدس این دو آیین است.

جرج جرداق. امام علی (علیه السلام). اسلام و مسیحیت

چرا آقای جرج جرداق که 200 بار نهج البلاغه را خوانده، مسلمان نشده و مسیحی باقی مانده است؟

بین علم و ایمان تفاوت است. شاید برخی با حقانیت امری علم پیدا کنند. اما به دلایلی چون مسائل و موقعیت های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با روحیه های خاص فردی یا تربیتهای خانوادگی از علم خود صرف نظر کنند و از حق و حقیقت دوری کنند. زیرا بسیاری از مقابله ها و مخالفت ها با حق، نه به دلیل جهل علمی است بلکه به دلیل شهوت عملی است. چنان که شیطان حق را می شناسد اما به دلیل روحیه استکباری خود حاضر به قبول آن نیست. بسیاری از مخالفان پیامبران و ائمه نیز می دانستند که آنها بر حقند. اما به دلیلی که گفتیم حاضر به پذیرش حق نشدند. اصولاً جهل علمی را با علم واستدلال و برهان می توان برطرف کند و آنچه باعث انکار حقایق متعالی می شود. شهوات و نفسانیت است که حق را می پوشاند وگرنه جهل و نادانی را چاره است. دلیل این امر را باید در مختار بودن انسان جستجو کرد. انسان موجودی دارای اختیار و آزادی است و می تواند حق را قبول کند یا نکند. مگر نه اینکه یکی از بزرگترین شارحان نهج البلاغه ابن ابی الحدید دانشمند اهل سنت و معتزلی است که در کتاب خود - بارها به مقام برتر امام علی - علیه السلام - اعتراف دارد. اما در عین حال بر مذهب خود باقی مانده و انحرافات پیش آمده در اسلام را توجیه کرده است.

واقعیت آن است که برای راهیابی به حق و حقیقت باید تعصبات گروهی و وابستگی های دینی را بایست کنار گذارد و از پیش داوریها نیز خود را آزاد کرد؛ آنگاه با ذهنی آماده بر سفره حق نشست و سیراب شد.

جرج جرداق نویسنده شهیر لبنانی در کتاب امام علی صوت عدالت انسانی

نشان می دهد که ارادت ویژه ای دارد؛ اما به نظر می رسد که اولاً بیشتر مجذوب انسانیت و عدالتخواهی آن امام شده و توجه نکرده که این همه به این دلیل است که او در مکتب الهی اسلام رشد یافته و پرورش یافته است و شیر از جام الهی ولایت نوشیده است. و ثانیاً در نهج البلاغه مجذوب ادبیات و فصاحت امام است. به این دلیل راه به معارف بلند آن و توحید ناب اسلامی و ولایت محض شیعی نبرده است.

احکام در اسلام و مسیحیت

کدام یک از احکام اسلامی در تورات و انجیل وجود ندارند (در واقع دوست مسیحی دارم که از من پرسید اسلام چه چیز جدیدی با خود آورد و پیام مهم آن چه بود لطفاً با ذکر آیه و حدیث اشاره نمایید).

نسبت احکام اسلامی به احکام دینی تورات و انجیل از جهت کیفیت و کمیت، نسبت دریا به دریاچه های کوچک مصنوعی است. اولاً پیام مهم اسلام - که در ادیان یهود و مسیحی تحریف شده فعلی مفقود است - پیام توحید ناب اسلامی است: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أُولِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ بگو ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد «آل عمران، آیه 94».

مقایسه سوره مبارک حمد و توحید با همه آیه تورات و انجیل درباره خدا گفته است نشان می دهد که توحید ناب اسلامی، چه پیشرفتی در فهم معارف الهی دارد.

عقیده غیر عقلانی تثلیث و مطالب پیرامون آن، مثل این که نان و شراب در مراسم عشاء ربانی گوشت و خون عیسی است و همچنین تحریفات بیشماری که در این دو دین انجام شده است. همگی گواه تفاوت عمده دین مبین اسلام با ادیان تحریف شده مذکور است.

این اختلاف سطح معارف الهی در مباحثی چون نبوت، قیامت، انسان شناسی نیز مشهود است و خلاصه معارف دین اسلام با ادیان مذکور قابل قیاس نیست

(در این باره به کتاب مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، استاد شهید مرتضی مطهری در 7 جلد مراجعه کنید).

ثانیا، نگاهی به فهرست احکام اسلامی نشان دهنده تفاوت کمی و کیفی اقسام اسلامی با آن چیزی است که در دو کتاب تورات و انجیل درج شده است.

احکام دین مسیحیت، عمدتاً در تورات آمده است که آن هم مربوط به مسائل کاملاً فردی چون ختنه، گوشت خوک، میت، نفاس، خون، جنابت، احکام قربانی و مثل آن می باشد.

- آیا مسیح منجی است؟



چرا عقیده مسیحیان مبنی بر (ناجی) و (نادی) بودن مسیح علیه السلام و اینکه مسیح کشته شد تا گناهان آنها بخشوده شود، عقیده باطلی است؟ زیرا:

اولاً مسیح علیه السلام پیامبری همچون سایر پیامبران خدا بود، نه خدا بود و نه فرزند خدا، خداوند یکتا و یگانه است و شبیه و نظیر و مثل و مانند و همسر و فرزند ندارد.

ثانیاً (فداء) و قربانی گناهان دیگران شدن مطلبی کاملاً غیر منطقی است هر کس در گرو اعمال خویش است و راه نجات نیز تنها ایمان و عمل صالح خود انسان است.

ثالثاً عقیده (فدا) گناهکار پرور و تشویق کننده به فساد و تباهی و آلودگی است.

و اگر می بینیم قرآن مخصوصاً روی مسأله مصلوب نشدن مسیح علیه السلام تکیه کرده است، با اینکه ظاهراً موضوع ساده ای بنظر می رسد به خاطر همین است که عقیده خرافی فداء و باز خرید گناهان امت را به شدت بکوبد، مسیحیان را از این عقیده خرافی باز دارد تا نجات را در گرو اعمال خویش ببینند، نه در پناه بردن بصلیب.

رابعاً قرآنی در دست است که مسأله مصلوب شدن عیسی علیه السلام را تضعیف می کند.

عیسی (علیه السلام) و گناه انسان

مسیحیان معتقدند که حضرت عیسی علیه السلام فدای گناهان انسان شده است.

نظر قرآن در این باره چیست؟

اولاً؛ مسیحیان معتقدند که حضرت آدم مرتکب گناه شد و از درخت ممنوع خورد. درحالیکه قرآن این مطلب را از دو جهت دفع می کند.

نخست آنکه نهی از خوردن از درخت، نهی مولوی نبود بلکه نهی ارشادی بود که صرفاً برای مصلحت و رشد آن حضرت بود، و روشن است که بر اطاعت یا عدم اطاعت امر یا نهی ارشادی ثواب و عقاب اخروی مترتب نمی شود. تنها اثر عدم اطاعت این نوع اوامر و نواهی اثر وضعی آنهاست حضرت آدم علیه السلام با خوردن

از درخت ممنوع قرب الهی و آسایش بهشت آسمانی را از دست داد.

دوم آنکه برهان عقلی و نقلی نشان می دهد که حضرت آدم علیه السلام از انبیاء الهی بوده است. و پیامبران دارای مقام عصمت اند و دچار گناه نمی شوند.

ثانیا؛ مسیحیان معتقدند که گناه کردن از ذاتیات آدم است و از او منفک نمی شود.

در حالیکه قرآن کریم این عقیده را رد می کند و می فرماید: ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى (طه / 122).

و نیز فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره / 37).

اعتبار عقلی نیز موید آن است که حضرت آدم علیه السلام اگر گناهی کرده باشند مورد عفو و بخشش خدا قرار گرفته اند. و با وجودش بخشش و عفو دیگر اثری از گناه باقی نمی ماند تا حضرت عیسی علیه السلام بخواهد فدای آن باشد.

ثالثا؛ این اعتقاد مسیحیان که گناه حضرت آدم در فرزندان او نیز باقی ماند و به آنها به ارث رسید، نادرست است. زیرا مستلزم آن است که آثار گناه حضرت آدم بر کسانی که گناه نکرده اند بار شود و این مطلب یعنی ظلم و بی عدالتی.

قرآن کریم می فرماید: أَلَا تَرَىٰ وَاِزْرَةً وَاِزْرَةً أُخْرَى (نجم / 39).

رابعا؛ لازمه اعتقاد مسیحیان این است که همه گناهان سبب هلاکت و عقاب جاویدان شوند و تفاوتی میان گناهان نباشد. در حالیکه عقل و نقل دلالت دارند که میان گناهان به لحاظ تاثیر تفاوت وجود دارد و گناهان به صغیره و کبیره تقسیم شوند.

آیا عیسی پسر خداست؟

پیش از آن که به اصل پاسخ پردازیم لازم است توضیح دهیم که مسلمانان از کلمه خدا چه حقیقتی را اراده می کنند و منظور آنها از خدا چیست؟

هرکس مختصر اطلاعی از مبانی اعتقادی اسلام داشته باشد بخوبی می داند که خدا از نظر اسلام مبدئی است که دارای همه گونه صفات کمال است و هیچ گونه نقص و عیب و احتیاج و محدودیتی در او راه ندارد و تمام موجودات جهان آفریده او و نیازمند به او هستند و او به هیچ موجودی نیاز ندارد. بدیهی است چنین خدایی نه می تواند به کسی نیاز داشته باشد و نه دارای اجزاء ذهنی و خارجی باشد

و نه می تواند بزاید و یا زاییده کسی باشد و نه می تواند همسر داشته باشد و یا با چشم دیده شود و نه ممکن است محدود به زمان و یا مکان باشد.

زیرا هر کدام از این امور، هرگاه در خدا موجود باشد او را از مرتبه خدایی پایین آورده، جزء آفریده ها و مخلوقاتش قرار می دهد مثلا هرگاه خدا مانند دیگر موجودات مادی، مرکب و دارای اجزاء باشد - مثل این که می گوئیم آب مرکب از دو عنصر یعنی اکسیژن و هیدروژن است - مسلم است که در این صورت در اصل هستی خود نیازمند به هر کدام از آن اجزاء خواهد بود و بدون آنها پدید نخواهد آمد و این معنی با خدایی او که به معنی سرچشمه هستی و آفریدگار جهان بودن است سازگار نمی باشد. روی این حساب، مسیحیان در این عقیده که عیسی علیه السلام را پسر خدا می دانند بدون آن که توجه داشته باشند خدا را از مقام الوهیت پایین آورده، در زمره دیگر آفریده ها قرار می دهند. چگونه ممکن است خدایی که به هیچ وجه ترکیب در او راه ندارد، جزئی از خود را جدا کرده و به شکل عیسی که مانند همه افراد بشر دارای جسم و ماده است در آورد و او را پسر خود و خود را پدر او بخواند مقامات مسیحی چون دیدند موضوع پسر بودن عیسی با اصول مسلم عقل و علم سازگار نیست، ناگزیر در صدد توجیه و تاویل برآمده پسر بودن عیسی را به یکی از معانی زیر گرفته و گفته اند:

1 - از آنجا که آفرینش عیسی بر خلاف روش معمولی و بدون داشتن پدر صورت گرفته و کارهای دوران زندگی او آمیخته با انواع معجزات و حوادث خارق العاده بوده، از این جهت می توان گفت عیسی مظهر و آینه تمام نمای خداست و به همین جهت خداوند از او تعبیر به پسر نموده است و یا چون خداوند عیسی را فوق العاده دوست می داشت از این جهت او را پسر خود خوانده است.

این توجیه دارای دو ایراد زیر است:

الف - با صریح آیات عهد جدید که می گوید: لیکن چون زمان به کمال رسید خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و همچنین با معتقدات عموم مسیحیان که در اعتقاد نامه (نقیه) بدین شرح است مندرج است: ما ایمان داریم به خدای واحد پدر، قادر مطلق، خالق همه چیزهای دیدنی و نادیدنی، و به خداوند واحد، عیسی مسیح، پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولودی که از ذات پدر است؛ خدا

از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات هم ذات با پدر 000 سازگار نخواهد بود زیرا عبارات فوق، صریح در این است که عیسی مسیح پسر خداست همان طوری که نور از نور جدا می شود، عیسی هم از خدا جدا شده و در رحم مریم قرار گرفته و از آنجا برای هدایت و سعادت مردم پا به این عالم گذاشته است.

ب - هرگاه آفرینش بدون پدر و یا زندگی آمیخته به انواع معجزات و امور خارق العاده، کافی در نامیدن کسی به پسر خدا باشد در این صورت این نام و نسبت هیچ گونه اختصاصی به عیسی ندارد؛ زیرا آدم هم بدون پدر و مادر آفریده شده و پیامبرانی مانند ابراهیم و موسی و نوح و 000 نیز سراسر زندگانی آنها با انواع حوادث خارق العاده و معجزات آمیخته بوده است و همچنین خداوند همه آنها را دوست داشته پس باید آنها نیز پسر خدا نامیده شوند.

2 - توجیه دیگر این که می گویند: منظور از این که عیسی پسر خداست این است که خداوند در پیکر عیسی حلول کرده، همان سان که حرارت در آب حلول می کند. این توجیه نه تنها فرار از اصل اشکال نیست بلکه از چاله به دره سقوط کردن است؛ زیرا همان طور که در ابتدای بحث تذکر داده شد، خداوند نه می تواند جسم باشد و نه محدود به زمان و مکان؛ خداوندی که صرف وجود و غیر محدود به زمان و مکان است چگونه می تواند در بدن انسانی مانند عیسی که مانند همه افراد بشر غذا می خورد و می خوابید و راه می رفت و از لحاظ زمان و مکان محدود بود حلول کرده و محدود شده باشد؟ آیا آب دریا با آن که محدود است می شود در یک کاسه کوچکی جا گیرد و اگر نمی شود،

پس چگونه ممکن است وجود نامحدود خداوند در پیکر انسانی چون عیسی محدود و محصور گردد؟ به هر حال، موضوع پسر بودن عیسی برای خدا نه تنها معقول و منطقی نیست، بلکه هرگاه کسی کمتر اطلاعی از مبانی اعتقادی اسلام داشته باشد، این نوع سوالها به همان اندازه برای او تعجب آور است که کسی بپرسد: چرا خداوند غذا نمی خورد و چرا خدا راه نمی رود؟.

امام حسین و مسیح

در زیارت عاشورا می خوانیم (یا ثارالله وابن ثاره...) با این که می دانیم خدا جسم نیست، پس برای اظهار شرف خون امام حسین علیه السلام این عبارت ذکر شده است. اگر مسیحیان به ما بگویند چون شما برای احترام به امام حسین علیه السلام ثارالله و ابن ثاره می گوید ما هم به احترام مسیح بن مریم او را پسر خدا می دانیم، جواب چیست؟

ثاره به معنی خون خواهی است. عبارت (السلام علیک یا ثارالله) در زیارت عاشورا و جاهای دیگر به این معنی است که: سلام بر تو، ای کسی که خون خواه تو خداوند است. چون حضرت سیدالشهدا با کمال اخلاص جان و همه چیز خود را در راه اعلای کلمه توحید و مخالفت با کفر و فسق فدا کرد، خون او را نسبت به خدا می دهند و می گویند: ای ثارخدا، یعنی ای کسی که ولی دم و خون خواهش، خدا است.

اگر خون خدا گفته شود برای تقدس و شرافت بخشیدن به خون مقدس امام حسین علیه السلام است و به اصطلاح (اضافه تشریفی) است، نه اضافه حقیقی، زیرا همه شیعیان و پیروان ابوعبدالله علیه السلام می دانند که خدا جسم نیست تا خون داشته باشد. اضافه تشریفی در عرف شرع و قرآن رایج است که برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می دهند مثل خانه خدا و ماه خدا در حالی که روشن است خداوند نه جسم است و نه نیازی به خانه دارد. پس چنان چه برای بیان شرافت کعبه معظمه بیت الله الحرام گفته می شود، برای بیان عظمت و قداست و شرافت خون پاک امام حسین علیه السلام خون خدا گفته می شود و احدی از پیروان ایشان یافت نمی شود که از این عبارت معنی حقیقی خون خدا را بفهمد، چون هر مسلمانی از ابتدای تکلیف دانسته و یقین کرده یکی از صفاتی که خدا ندارد، جسم بودن او است.

نه مرگب بود و جسم، نه مریی و نه محل

بی شریک است و معانی، تو غنی دان خالق

پس در موقع گفتن یا شنیدن (ثارالله) یقین دارد بر سبیل حقیقت نیست بلکه از باب تشریف و تعظیم است.

اما مسیحیان مسیح را فرزند حقیقی خدا می دانند و این نام را نه به عنوان احترام

و تشریفات بلکه به معنی واقعی بر او اطلاق می کنند و صریحاً در کتاب های خود می گویند که اطلاق این نام بر غیر مسیح به معنی واقعی جایز نیست. مسیحیان واقعاً به خدای سه گانه معتقدند. قرآن به عنوان وحی الهی این انحراف را از آنان نقل و انتقاد کرده است: (به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید و نگوئید) خداوند

(سه گانه است. خدا تنها معبود یگانه است، او منزّه است که فرزندی داشته باشد).

پس عالم مسیحیت واقعاً به خدای سه گانه معتقدند، نه مجازاً. افزون بر این قرآن از این که کسی به عنوان فرزند خدا معرفی شود نهی کرده است.

#### معاشرت با مسیحیان

اهل کتاب و پیروان آیین مسیحیت گرچه خدا را قبول دارند ولی چنان چه از بعضی از آیات قرآن کریم استفاده می شود آنها نیز گرفتار نوعی از شرک هستند؛ از جمله اعتقاد به اقنوم های سه گانه (پدر پسر و روح القدس) دارند.

لذا یک فایده پرهیز از آنها حفظ عقاید و اخلاق بسیاری از مردم می باشد که با آمیزش و معاشرت با افراد منحرف و گمراه تحت تأثیر قرار گرفته و منحرف نشوند.

به همین دلیل مصلحین و دلسوزان به افراد معمولی که قدرت دفاعی از مذهب خود را ندارند، سفارش می کنند که از معاشرت با افراد گمراه و منحرف دوری کنند تا از انحراف و گمراهی محفوظ باشند که این موضوع در اسلام به صورت حکم نجاست بیان شده است و گذشته از این نوعا پیروان ادیان دیگر از بسیاری از آلودگی ها مثل خون گوشت خوک و مشروبات الکلی اجتناب نمی کنند و طبعاً تمام زندگی آنها آلوده می باشد و برای حفظ مسلمانان از این آلودگی ها اسلام این دستور را داده است و بعضی از فقها به ویژه بسیاری از مراجع عصر حاضر مانند آیت الله حکیم (ره) (آیت الله تبریزی آیت الله فاضل و مقام معظم رهبری فتوا به طهارت اهل کتاب، در صورتی که مشرک نباشند داده اند و تنها نجاست آنها را نجاست ظاهری می دانند که بر اثر آلوده شدن به نجاسات مانند خون مشروبات الکلی و... پیدا می شود و اگر کسی علم پیدا کرد که بدن آنها با این نجاسات آلوده نشده یا علم به آلوده بودن بدن آنها پیدا نکرد پاک می باشند.

و در برخی از تفاسیر (طعام) در آیه شریفه 5 - مائده الْيَوْمَ أَجَلٌ لَّكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ...

به حبوبات و میوه تفسیر شده که به نظر همه اشکال ندارد.

آیا نیازی به آمدن پیامبر اسلام بود؟ چرا؟

تجدید رسالت و ظهور پیامبران جدید، علل متعددی دارد. یکی از این علل مسأله تحریف، تغییر و تبدیل هایی است که در تعلیمات و کتاب های پیامبران پیشین رخ داده است. در نتیجه آن کتاب ها و تعالیم گذشته، صلاحیت خود را برای هدایت مردم از دست داده بودند. اما این، تنها علت آمدن پیامبران جدید، نیست تا بگوییم در صورت عدم تحقق تحریف؛ دیگر نیازی به آمدن پیامبر جدید نبود (هر چند همین امر هم در مورد مسیحیت اتفاق نیفتاده و این دین به شدت دستخوش تحریف شده است)؛ بلکه تجدید رسولان و آمدن پیامبران به ویژه آمدن پیامبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله علت های دیگری هم دارد؛ از جمله عمق بخشیدن به تعالیم پیامبران گذشته و نیاز جامعه و نیز تکمیل و افزودن آنچه که در گذشته، زمینه ابلاغ و تعلیم آن وجود نداشته است.

### 36 - پیروان تو تا قیامت بالای سر آنهاست

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ رَافِعَكَ إِلَيَّ وَ مَطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (آل عمران 55)

(به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را بر می گیرم و به سوی خود، بالا می برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می سازم، و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار می دهم، سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید،

این آیه همچنان ادامه آیات مربوط به زندگی حضرت مسیح علیه السلام است معروف در میان مفسران اسلام، به استناد آیه 157 سوره نساء این است که مسیح علیه السلام هرگز کشته نشد (و از توطئه ای که یهود با همکاری بعضی از مسیحیان خیانتکار برای او چیده بودند رهایی یافت) و خداوند او را به آسمان برد.

هر چند مسیحیان طبق انجیل‌های موجود می‌گویند مسیح کشته شد و دفن گردید و سپس از میان مردگان برخاست و مدت کوتاهی در زمین بود و بعد به آسمان صعود کرد آیه فوق ناظر به همین معنی است، می‌فرماید: به یاد آرید هنگامی را که خدا به عیسی گفت: من تو را بر می‌گیرم و به سوی خود بالا می‌برم (اذ قال الله یا

عیسی انی متوفیک و رافعک الیّ).

بعضی تصور کرده اند که واژه (متوفیک) از ماده وفات به معنی مرگ است، به همین دلیل چنین می‌پندارند که با عقیده معروف میان مسلمانان در باره عدم مرگ حضرت عیسی و زنده بودن او منافات دارد.

در حالی که چنین نیست، زیرا ماده فوت به معنی از دست رفتن است ولی توفی (بر وزن ترقی) از ماده (وفی) به معنی تکمیل کردن چیزی است و اینکه عمل به عهد و پیمان را وفا می‌گویند به خاطر تکمیل کردن و به انجام رسانیدن آن است، و نیز به همین دلیل اگر کسی طلب خود را به طور کامل از دیگری بگیرد، عرب می‌گوید: (تَوَفَّى دَيْنَهُ)، یعنی طلب خود را به طور کامل گرفت.

در آیات قرآن نیز (توفی) به معنی گرفتن به طور مکرر به کار رفته است مانند:

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ : او کسی است که روح شما را در شب می‌گیرد و از آنچه در روز انجام می‌دهید آگاه است.

در این آیه مساله خواب به عنوان توفی روح ذکر شده، همین معنی در آیه 42 سوره زمر و آیات دیگری از قرآن نیز آمده است، درست است که واژه توفی گاهی به معنی مرگ آمده و متوفی به معنی مرده است، ولی حتی در اینگونه موارد نیز حقیقتاً به معنی مرگ نیست، بلکه به معنی تحویل گرفتن روح می‌باشد و اصولاً در معنی توفی، مرگ نیفتاده، و ماده فوت از ماده وفی به کلی جدا است.



با توجه به آنچه گفته شد معنی آیه مورد بحث روشن می شود که خداوند می فرماید: ای عیسی! تو را بر می گیرم و به سوی خود می برم (البته اگر توفی تنها به معنی گرفتن روح باشد، لازمه آن مرگ جسم است).

سپس می افزاید: و تو را از کسانی که کافر شدند پاک می سازم (و مُطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا).

منظور از این پاکیزگی، یا نجات او از چنگال افراد پلید و بی ایمان است، و یا از تهمت‌های ناروا و توطئه های ناجوانمردانه، که در سایه پیروزی آیین او، حاصل شد، همانگونه که در مورد پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در سوره فتح می خوانیم: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ**، ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم، تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد.

یعنی از گناهانی که به تو در گذشته نسبت می دادند و زمینه آن را برای آینده نیز فراهم ساخته بودند پاک سازد.

و نیز ممکن است منظور از پاک ساختن او، بیرون بردن مسیح علیه السلام از آن محیط آلوده باشد.

سپس می افزاید: ما پیروان تو را تا روز رستاخیز بر کافران برتری می دهیم

(و جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ). این بشارتی است که خدا به مسیح و پیروان او داد تا مایه دلگرمی آنان در مسیری که انتخاب کرده بودند گردد.

این آیه یکی از آیات اعجاز آمیز و از پیشگوییها و اخبار غیبی قرآن است که می گوید پیروان مسیح علیه السلام همواره بر یهود که مخالف مسیح علیه السلام بودند برتری خواهند داشت.

در دنیای کنونی، این حقیقت را با چشم خود می بینیم که یهود و صهیونیستها بدون وابستگی و اتکاء به مسیحیان، حتی یک روز نمی توانند به حیات سیاسی و اجتماعی خود ادامه دهند، روشن است که منظور از (الَّذِينَ كَفَرُوا)، جماعتی از یهود می باشند که به مسیح علیه السلام کافر شدند.

و در پایان آیه می فرماید: سپس بازگشت همه شما به سوی من است، و من در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می کنم (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ

بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

یعنی آنچه از پیروزیها گفته شد مربوط به این جهان است محاکمه نهایی و گرفتن نتیجه اعمال چیزی است که در آخرت خواهد آمد.

### 37 - نظر قرآن در مورد تحریف انجیل

من دوستان مسلمان زیادی دارم و از آنجا که فردی معتقد به خداوند و پیرو انجیل هستم مرتباً گفتگوهای درباره عقاید و ایمان با دوستان مسلمانم دارم. در واقع ما مشترکات بسیار زیادی داریم اما تقریباً بدون استثنا در تمامی گفتگوها این ادعا را می شنوم که انجیل (زیور، تورات و تمام کتاب هایی که آسمانی نامیده می شوند) تحریف شده یا تغییر یافته اند. به طوری که پیام هایی از آنان که ما امروزه می خوانیم نسبت به آنچه که در ابتدا وحی شده و توسط پیامبران و فرستادگان خدا نگاشته شده تغییر یافته و پر از خطاست. این سخن ادعای بزرگی است چرا که بدین مفهوم است که ما نمی توانیم به انجیل اعتماد نماییم و آنچه که امروز می خوانیم حقیقت وحی الهی نیست. من هر دو کتاب انجیل و قرآن مقدس را مطالعه و بررسی کرده و در مورد اهل سنت تحقیق نموده ام. نکته ی شگفت انگیزی که یافتم این بود که این طرز نگرش به انجیل گرچه امروزه خیلی رواج یافته اما در قرآن یافت نمی شود. در حقیقت از اینکه قرآن به طور جدی انجیل را تأیید می کند شگفت زده شدم. از این رو می خواهم در ادامه به شرح چند آیه که منظور مرا بیان می کند پردازم. (در ترجمه آیات به نسخ ترجمه شده توسط پنج مترجم معروف ایرانی استناد شده است.

چه قرآن می گوید در مورد انجیل

سوره مائده ج آیه 68

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ  
طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ انصاریان: بگو: ای اهل کتاب! شما بر مسلک صحیح و

ص: 312

درستی نیستید تا زمانی که تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده بر پا دارید، و بی تردید آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می افزاید، پس بر گروه کافران غمگین مباش.

خرمشاهی: بگو ای اهل کتاب مادام که به تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، عمل نکرده اید، حقی به دست ندارید، و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می شود [قرآن] بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می افزاید، پس بر قوم کافر دریغ مخور

فولادوند: بگو ای اهل کتاب تا [هنگامی که] به تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است عمل نکرده اید بر هیچ [آیین بر حقی] نیستید و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود پس بر گروه کافران اندوه مخور

قمشه ای: (ای پیغمبر (بگو: ای اهل کتاب، شما ارزشی ندارید تا آنکه به دستور تورات و انجیل و قرآنی که به شما از جانب خدا فرستاده شده قیام کنید. و همانا قرآنی که به تو از سوی پروردگارت نازل شد (به جای آنکه به آن ایمان آرند (بر کفر و سرکشی بسیاری از آنان خواهد افزود، در این صورت (تو ای پیغمبر (بر حال کافران نباید تأسف خوری.

مکارم شیرازی: ای اهل کتاب! شما هیچ موقعیتی ندارید مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه بر شما از طرف پروردگارتان نازل شده است بر پا دارید ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده (نه تنها مایه بیداری آنها نمیگردد بلکه (بر طغیان و کفر بسیاری از آنها میافزاید بنا بر این از این قوم کافر (و مخالفت آنها (غمگین مباش.

سوره نساء - آیه 136

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَ  
الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا انصاریان: ای اهل ایمان! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و به کتابی که پیش از این  
فرستاده [از روی صدق و حقیقت] ایمان بیاورید. و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران او و روز

ص: 313

قیامت کافر شود، یقیناً به گمراهی دور و درازی دچار شده است.

خرمشاهی: ای کسانی که ایمان آورده اید، به خداوند و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاده است و کتابی که از پیش منزل کرده است، ایمان بیاورید و هرکس به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش و روز بازپسین، کفر بورزد، به گمراهی دور و درازی افتاده است

فولادوند: ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتابهایی که قبلاً نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است

قمشه ای: ای کسانی که (به زبان) ایمان آورده اید، (به حقیقت و از دل هم) ایمان آورید به خدا و رسول او و کتابی که به رسول خود فرستاده و کتابی که پیش از او فرستاده (تورات و انجیل). و هر که به خدا و فرشتگان و کتابها (ی آسمانی) و رسولان او و روز قیامت کافر شود به گمراهی سخت و دور (از سعادت) در افتاده است.

مکارم شیرازی: ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان (واقعی) به خدا و پیامبرش د و کتابی که بر او نازل کرده، و کتب (آسمانی) که قبلاً فرستاده است بیاورید. و کسی که خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش، و روز بازپسین را انکار کند در گمراهی دور و درازی افتاده است.

سوره یونس ج آیه 94

فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ انصاریان: و [به فرض محال] اگر از آنچه بر تو نازل کردیم در شک و تردیدی، از آنان که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند بپرس [کتابی که نزول قرآن را از سوی خدا خبر داده] تا روشن شود که حق از سوی پروردگارت به سوی تو آمده؛ بنابراین از تردیدکنندگان مباش.

خرمشاهی: و اگر از آنچه بر تو نازل کرده ایم، در تردید هستی، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی خوانده اند پرس و جو کن، بی شبهه حق از سوی پروردگارت بر

ص: 314

تو نازل شده است، پس هرگز از دو دلان مباش

فولادوند: و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند بپرس قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است پس زنهار از تردیدکنندگان مباش

قمشه ای: پس اگر شک و ریبی از آنچه به تو فرستادیم در دل داری از خود علمای اهل کتاب که کتاب آسمانی پیش از تو را می خوانند بپرس. همانا (کتاب آسمانی) حق از جانب خدایت بر تو آمد و ابدان باید شک و ریبی در دل راه دهی.

مکارم شیرازی: اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردید داری از آنها که پیش از تو کتب آسمانی را می خوانند سوال کن، (بدان) به طور قطع، «حق» از طرف پروردگارت به تو رسیده، بنابراین هرگز از تردیدکنندگان مباش (البته او در چیزی که با شهود در یافته بود هرگز تردید نداشت، این درسی بود برای مردم.)

این آیات بیانگر آن هستند که وحی و بشارتی که از سوی خداوند به مردم اهل کتاب (مسیحی و یهودی) نازل شده از جانب خداوند است. دوستان من می گویند که این موضوع مربوط به بشارت اولیه بوده و از آن زمان تا کنون بشارت اولیه تحریف شده است لذا این کلام درباره ی انجیل کنونی صادق نیست. آیه ی دوم همچنین تصدیق می کند که "کسانی که پیش از تو انجیل را خوانده اند/ می خوانند/ می خوانند." به فعل جمله توجه کنید که گفته نشده خوانده بودند (. در اینجا درباره ی بشارت اولیه سخن گفته نمی شود بلکه منظور انجیلی است که در زمان نزول قرآن بوده است. این آیه در حدود سال 600 میلادی بر حضرت محمد نازل شده بنابراین تأیید می کند که انجیلی که در سال 600 میلادی وجود داشته معتبر بوده است. سایر عبارات نیز معانی مشابهی دارند. توجه کنید:

سوره نحل - آیه 43

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ انصاریان: و پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می کردیم، نفرستادیم.

ص: 315

اگر [ این حقیقت را ] نمی دانید [ که پیامبران از جنس بشر بودند ] از اهل دانش و اطلاع پرسید [ تا دیگر نگویید که چرا فرشته ای به رسالت نازل نشده است؟! ]

خرمشاهی: و ما پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می کردیم، نفرستاده ایم، پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی پرسید فولادوند: و پیش از تو [ هم ] جز مردانی که بدیشان وحی میکردیم گسیل نداشتیم پس اگر نمیدانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جو یا شوید

قمشه ای: و ما پیش از تو غیر رجال مؤید به وحی خود کسی را به رسالت نفرستادیم، پس اگر نمی دانید از اهل ذکر (یعنی علما و دانشمندان هر امت (سؤال کنید).

مکارم شیرازی: ما پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی می کردیم نفرستادیم، اگر نمی دانید از اهل اطلاع سؤال کنید.

سوره انبیاء - آیه 7

وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ انصاریان: و پیش از تو [ برای هدایت مردم ] نفرستادیم مگر مردانی را که به آنان وحی می نمودیم. اگر نمی دانید از دانایان [ به کتاب های آسمانی و آگاهان به اخبار پیشینیان ] پرسید [ که همه پیامبران از جنس خود بشر بودند، نه فرشته ]

خرمشاهی: و ما پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می فرستادیم، نفرستادیم، اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی پرسید

فولادوند: و پیش از تو [ نیز ] جز مردانی را که به آنان وحی میکردیم گسیل نداشتیم اگر نمیدانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی پرسید

قمشه ای: و ما پیش از تو کسی را به رسالت نفرستادیم جز مردانی (پاک) را که به آنها (هم مانند تو) وحی می فرستادیم؛ شما اگر خود نمی دانید بروید و از اهل ذکر (و دانشمندان امت) سؤال کنید.

مکارم شیرازی: ما پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی میکردیم نفرستادیم (همه انسان بودند و از جنس بشر) اگر نمی دانید از اهل اطلاع پرسید.

ص: 316

حتا احتمال تحریف /تغییر کتب الهی در قرآن داده نشده است. آیه 68 از سوره مائده را بخاطر بیاورید: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُتَمِّمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَرِيْدَنَّ كَثِيْرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ مائده: 68 ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید. ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، (نه تنها مایه بیداری آنها نمی گردد، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید. بنابر این، از این قوم کافر، (و مخالفت آنها)، غمگین مباش!

به آیات ذیل توجه نمایید:

### سوره انعام - آیه 34

وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَ أَوْذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِيْنَ انصاریان: مسلماً پیش از تو رسولانی تکذیب شدند [ و مورد آزار قرار گرفتند ] و بر تکذیب و آزاری که دیدند، شکیبایی ورزیدند تا یاری ما به آنان رسید، [ تو نیز شکیبایی کن تا یاری ما به تو برسد. این سنت خداست، ] و سنت های خدا را تغییر دهنده ای نیست. و قطعاً بخشی از سرگذشت پیامبران [ در آیاتی که پیش از این نازل شده ] به تو رسیده است.

خرمشاهی: و پیامبران پیش از تو نیز دروغگو انگاشته شدند، ولی بر آن انکار و آزاری که دیدند شکیبایی ورزیدند تا یاری ما به دادشان رسید، و کلمات الهی دگرگون کننده ای ندارد و به راستی اخبار پیامبران به تو رسیده است

فولادوند: و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید و برای کلمات خدا هیچ

تغییردهنده ای نیست و مسلماً اخبار پیامبران به تو رسیده است

قمشه ای: و همانا پیغمبران پیش از تو را هم تکذیب کردند و آنها بر همه تکذیبها و اذیت های منکران صبر و تحمل کردند تا آن گاه که یاری ما شامل حال آنها شد. و (دل قوی دار که (هیچ کس کلمات خدا را تغییر نتواند داد و تحقیقاً اخبار پیغمبران پیش به تو رسیده است.

مکارم شیرازی: پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند و در برابر تکذیبها صبر و استقامت کردند، و (در این راه (آزار دیدند تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید (تو نیز چنین باش، و این یکی از سنتهای الهی است (و هیچ چیز نمیتواند سنن خدا را تغییر دهد و اخبار پیامبران به تو رسیده

سوره انعام - آیه 115

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ انصاریان:

و سخن پروردگارت از روی راستی و عدل کامل شد، سخنان او را تغییر دهنده ای نیست؛ و او شنوا و داناست.

خرمشاهی: و سخن [وعده] پروردگارت به درستی و داد سرانجام پذیرفته است، کلمات او را دگرگون کننده ای نیست، و او شنوای داناست

فولادوند: و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست

قمشه ای: کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچ کس تبدیل و تغییر آن کلمات نتواند کرد و او خدای شنوا و داناست.

مکارم شیرازی: و کلام پروردگار تو با صدق و عدل به انجام رسید هیچکس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده دانا است.

ص: 318



لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ انصاریان: آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [ در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان ] در کلمات خدا [ که وعده ها و بشارت های اوست ] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.

خرمشاهی: آنان در زندگانی دنیا [ رؤیاهای ] بشارت بخش دارند، و در آخرت هم [ بهشت دارند ] وعده های الهی خلف و خلاف ندارد، این همان رستگاری بزرگ است

فولادوند: در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است وعده های خدا را تبدیلی نیست این همان کامیابی بزرگ است

قمشه ای: آنها را پیوسته بشارت است هم در حیات دنیا (به مکاشفات در عالم خواب (و هم در آخرت (به نعمتهای بهشت (. سخنان خدا را تغییر و تبدیلی نیست، این است فیروزی بزرگ.

مکارم شیرازی: در زندگی دنیا و در آخرت شاد (و مسرور (ند، وعده های الهی تخلف ناپذیر است، و این رستگاری بزرگی است.

#### سوره کهف ج آیه 27

وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا انصاریان: و آنچه از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، بخوان. برای کلماتش تبدیل کننده ای نیست، و هرگز جز او ملجأ و پناهی نخواهی یافت.

خرمشاهی: و آنچه از کتاب پروردگارت بر تو وحی شده است بخوان، [ و بدان که ] کلمات / وعده های [ او دگرگون کننده ای ندارد، و هرگز جز او پشت و پناهی نخواهی یافت

فولادوند: و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان کلمات او را تغییردهنده ای نیست و جز او هرگز پناهی نخواهی یافت

قمشه ای: و آنچه از کتاب خدا بر تو وحی شد (بر خلق (تلاوت کن، که کلمات او را هیچ کس تغییر نتواند داد، و هرگز جز درگاه او پناهی نخواهی یافت.

مکارم شیرازی: آنچه بتو از کتاب پروردگارت وحی شده تلاوت کن، هیچ چیز

سخنان او را دگرگون نمی سازد، و ملجا و پناهگاهی جز او نمی یابی!

بنابر این اگر بپذیریم که بشارتی که به حضرت محمد رسیده و از منشأ وحی الهی بوده (سوره مائده ج آیه 68 و 69) (و از آن پس نیز در آیات بارها به روشنی و وضوح تکرار شده مبنی بر اینکه: "هیچکس قادر به تغییر کلام پروردگار نیست"، پس چگونه کسی می تواند بپذیرد که کلام تورات، زبور و انجیل (سایر کتب آسمانی) توسط بشر مورد تغییر و تحریف قرار گرفته است.

در واقع قضاوت متفاوت درباره ی وحی الهی چه قضاوت بهتری باشد و چه بدتر حتی اگر در سطح گسترده ای هم پذیرفته شده باشد مورد حمایت قرآن نیست.

### سوره بقره ج آیه 136

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ انصاریان: [ شما مردم مؤمن از روی حقیقت اقرار کنید و ] بگویید: ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [ دارای مقام نبوت ] آنان فرود آمده، و به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از ناحیه پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم؛ میان هیچ یک از آنان [ در اینکه از سوی خدا برای هدایت مردم مبعوث شده اند ] فرقی نمی گذاریم، و ما در برابر او تسلیم هستیم.

خرمشاهی: بگو به خداوند و آنچه بر ما و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده ایم، و بین هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما فرمانبردار او هستیم

فولادوند: بگویید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آورده ایم میان هیچ یک از ایشان فرق نمی گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم.

قمشه ای: بگویند که ما (مسلمین) ایمان به خدا آورده ایم و به آن کتابی که بر پیغمبر ما فرستادند و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و هم به آنچه به پیغمبران از جانب خدا داده شده، به همه عقیده مندیم و میان هیچ یک از آنان فرق نگذاریم و تسلیم فرمان او هستیم.

مکارم شیرازی: بگویند: ما به خدا ایمان آورده ایم، و به آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردید (و همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و ما جدائی در میان آنها قائل نمی شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی سبب نمی شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).

نتیجه: اینکه ما نباید در قبال وحی تفاوتی قائل شویم.

به عبارت دیگر ما بایستی تمام کتابهای الهی را مطالعه کنیم. من اساساً بر این نکته اصرار می ورزم که مسیحیان قرآن و مسلمانان انجیل را مطالعه نمایند و برای این کار وقت صرف نموده و همت به خرج دهند. گرچه سوالات زیادی بوجود خواهد آمد اما بی شک این اقدام استفاده مفید از وقت و فرصتی است که ما در این دنیا داریم. یادگیری از تمام کتابهایی که بر پیامبران وحی شده است.

### 38 - نام بردن سه معبد در قرآن

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (39) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَا دَفْعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمْتُمْ صَوَامِعَ وَبِيَعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَكَيْتَصَرْنَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (40) الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (حج 41) 39 - به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا قادر بر نصرت آنها است.

40 - همانها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می گفتند پروردگار ما الله است، و اگر خداوند بعضی از آنها را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

41 - یاران خدا کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است. تفسیر نمونه ج: 14 ص: 112 ببعده.

### 39 - کارشناس مذهبی:

تهران - ایرنا - رییس انجمن گفت وگوی اسلام و مسیحیت حوزه علمیه قم، از نامه تاریخی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مسیحیان و اسقف های سنت کاترین به عنوان مرامنامه گفت وگوی اسلام و مسیحیت یاد کرد.

نامه تاریخی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرامنامه گفت وگوی اسلام و مسیحیت است

حجت الاسلام (آقای دکتر حاج) طاهر امینی روز سه شنبه در گفت و گو با خبرنگار معارف ایرنا افزود: در این نامه تاریخی که به عهدنامه الهی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و مسیحیان معروف است، آن حضرت پیروان حضرت مسیح علیه السلام را همچون خویشاوندان خود خواندند و فرمودند که کلیساها محفوظ هستند و این عهدنامه تا قیامت ادامه خواهد داشت.

وی اضافه کرد: نامه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به صومعه سنت کاترین طور سینا، بسیار تاریخی است و در منابع اسلام اعم از اهل سنت و شیعه نقل شده است.

امینی با اشاره به فعالیت های انجمن گفت وگوی اسلام و مسیحیت گفت: از پنج سال گذشته این انجمن گفت وگوهای را با واتیکان داشته و 25 کنفرانس نیز با دانشمندان و شخصیت هایی در واتیکان، شورای پاپی، دانشگاه لاترانزه، صومعه های رم، شورای جهانی کلیساها و برخی دانشگاه ها و همچنین انجمن جزویت های (قشر تحصیل کرده کاتولیک ها) اتریش برگزار شده است.

وی مهمترین رسالت این انجمن را ترویج الگوی نبوی ادیان اسلام و مسیحیت با توجه به نامه تاریخی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مسیحیان و اسقف های سنت کاترین دانست و گفت: فعالیت های انجام شده از سوی این انجمن و موسسه صلح و ادیان به زبان های انگلیسی، آلمانی و فرانسوی بوده و ضمن همکاری با مرکز گفت و گوی ادیان جامعه المصطفی، فعالیت هایی با همکاری موسسه بین المللی مطالعات اسلامی صورت گرفته است.

موسسه بین المللی مطالعات اسلامی به ریاست حجت الاسلام محمدعلی شمالی، یکی از موسسات وابسته به مدیریت حوزه ای علمیه کشور است که آموزش طلاب علاقه مند را در سطح سه و چهار حوزه ای علمیه به عهده دارد و ضمن آموزش رشته مطالعات اسلامی به روحانیون مسلط به زبان های عربی و انگلیسی، تمامی دروس اختصاصی و عمومی خود را به یکی از این دو زبان ارائه می دهد.

امینی، انتشار و ترجمه کتاب های حوزه ادیان ابراهیمی همچون کتاب، ایران مهد همزیستی مسالمت آمیز ادیان را سبب افزایش مخاطبان این حوزه دانست و گفت: هانس کونگ فیلسوف متاله آلمانی و مشاور پاپ در سال 1964، معتقد است؛ هیچ صلح و دوستی میان ملت ها نخواهد بود مگر با صلح و دوستی میان ادیان ولذا می توان گفت به تعداد ملیت ها و قومیت ها چنین کتاب هایی باید منتشر شود.

رییس موسسه صلح و ادیان، ترجمه را دریچه ورود به هر کشوری دانست و گفت: اندیشمندان و متکلمین اندکی در حوزه داریم که با زبان های خارجی آشنا باشند و به رغم این که حداقل 120 هزار طلبه در حوزه ها داریم، ولی کمتر از 50 طلبه و اندیشمند آشنا و مسلط به زبان های انگلیسی، اسپانیولی، فرانسوی یا آلمانی داریم، در حالی که در واتیکان هر پدر روحانی باید به پنج زبان مسلط باشد و من با یک پدر روحانی ملاقات کردم که با 28 زبان آشنایی داشت.

وی از ضرورت انسجام در ترجمه و انتشار کتاب های ادیان سخن گفت و افزود:

بسیاری از فعالیت های این حوزه از حالت کیفی به سمت کارهای کمی می رود و باید به جای برگزاری کنفرانس های دولتی و دیپلماتیک، به انتشار مقالات علمی در

این حوزه پردازیم.

این پژوهشگر مذهبی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی را مهمترین نهاد حلقه وصل موسسات و مراکز مختلفی فعال در حوزه ادیان دانست و گفت:

اندیشمندان و متفکران حوزه باید ضمن مخاطب شناسی و توجه به فرهنگ و آیین کشورهای مختلف با دید بین المللی فعالیت کنند.

وی با اشاره به اهمیت مخاطب شناسی در این حوزه گفت: گاهی زبان و فرهنگ خودمان را بدون شناخت کشور مقصد ترویج می کنیم که این مساله ممکن است در مخاطبان تاثیری نداشته باشد و لذا در چنین مواقعی ضرورت مخاطب شناسی در حوزه بین المللی از اهمیت خاصی برخوردار است.

دوشنبه 6 فروردین 1386-17:39:00 | کد مطلب: 17973.

پایگاه اطلاع رسانی حوزه

نامه جامعه خرداد 1386، شماره 33

#### 40 - نگاهی دیگر به سخنان پاپ بندیکت شانزدهم

پاپ بندیکت شانزدهم در تاریخ سه شنبه 12 سپتامبر 2006. م در دانشگاه ریگنز بورک آلمان، سخنرانی نمود. موضوع سخنان مبسوط او که گویا 260000 نفر شنونده داشت، درباره ی رابطه ی عقل و دین بود. این مطالب به چند زبان روی سایت رسمی واتیکان قرار گرفت. با استفاده از ترجمه ی سایت شفاف چکیده ی آن چنین است:

طبیعت دین و ایمان مسیحی با عقل سازگار است، و اروپا نیز چنین طبیعتی دارد، و به همین دلیل مسیحیت با حکمت یونان و روم کاملاً همسو است، ولی اسلام در طبیعت خود با عقل سازگار نیست، و به همین دلیل می کوشد عقیده ی خود را با اکراه بر مردم تحمیل کند و مسأله ی جهاد نیز به همین جا بر می گردد که پیامبر اسلام خواسته است تا با شمشیر دین خود را گسترش دهد.

پاپ در این راستا به مناظره ای میان امپراتور بیزانس در قرن سیزدهم ایمانوئل

ص: 324

دوم با یک عالم مسلمان ایرانی اشاره کرد. و فقط به نقل سؤال امپراتور پرداخت. آن عبارت چنین است: به من نشان بده که محمد چه چیز تازه ای ارایه کرده است. جز چیزهای بد و غیر انسانی چیز دیگری آورده است؟ مثلاً او حکم کرد که دینی که او مبلغ آن بود با شمشیر ترویج شود.

پاپ در بخش دیگری از سخنان خود می آورد:

امپراتور مطمئناً از آیه ی 256 سوره ی دوم قرآن آگاه بود (منظور، آیه ی شریفه یلاکراه فی الدین... است. هیچ اجباری در دین نیست. به گفته ی آگاهان، این آیه مربوط به دوره های ابتدایی اسلام است و زمانی که محمد قدرت نداشت و مورد تهدید بود.

پاپ در جای دیگری می گوید:

هدف از طرح این مباحث صرفاً زمینه سازی برای گفتمان است که تاکنون مورد بی توجهی قرار گرفته است، تا از این طریق رابطه ی ایمان و خرد ورزی را که همواره او را شیفته ی خود کرده است، خاطر نشان سازد. (ر. ک؛ نامه ی سرگشاده ی حضرت آیه الله سبحانی به پاپ، مجله کلام اسلامی، ش 59.

قبل از بررسی سخنان پاپ لازم است به معرفی اجمالی ایشان پردازیم.

پاپ بندیکت شانزدهم را بشناسیم

او در 16 آوریل 1927 در یک خانواده ی مزرعه دار سنتی در استان باواریای آلمان متولد شد و یوزف راتسینگر نام گرفت. در دوران جوانی به عضو سازمان جوانان نازی در آمد (ر. ک؛ نامه ی سرگشاده ی حضرت آیه الله سبحانی به پاپ، مجله کلام اسلامی، ش 59.

و با شروع جنگ مدتی به ساختن سپر تانک پرداخت و پس از مدتی به نیروی ضد هوایی مونیخ پیوست، و بدین ترتیب شریک جرایم نازی های هیتلری مانند یهودی کشی، شکنجه، و اعدام عوامل مخالف نازیسم گردید. و بالاخره به همین خاطر دستگیر و زندانی شد و پس از چند ماه آزاد گردید و پس از مدتی کوتاه به

ص: 325

چرا و چگونه چنین شخصیتی به عالی ترین مقام کلیسای کاتولیک دست یافت؟!

بر همگان واضح است که منصب ریاست واتیکان از مناصب مهم جهانی است و سیاست جهانی در تعیین رییس آن نقش اول را دارد. از سوی دیگر با توجه به حاکمیت بلامنازع صهیونیزم بر مراکز قدرت و ثروت و سیاست، خصوصاً در کشورهای غربی پس از پایان جنگ جهانی دوم، تاکنون اشخاصی که گرایش و سابقه ای به نازیسم در پرونده ی خود دارند نتوانسته اند به سمتی مهم دست یابند؛ از این رو طرح این سؤال در ذهن هر کاوش گری طبیعی است که چه عامل و اتفاقی موجب شده است تا یکی از سربازان آدولف هیتلر بتواند رهبری کلیسای کاتولیک را تصاحب کند؟!!

آیا لابی صهیونیزم و دول غربی از حضور قدرتمند اسلام در آینده ی معادلات جهانی نگرانند یا مسایل دیگری در پشت پرده ی سیاست وجود دارد که ما نمی دانیم؟، اما اگر آن گونه که رییس جمهور فعلی آمریکا پس از حادثه ی 11 سپتامبر بدان تصریح کرد و نگرانی برخی از مصلحان را از اظهارات خویش برانگیخت؛ این انتخاب ارتباط با خواب مجدد برپایی جنگ های صلیبی جدید دارد، و در نظر دارند که در صورت چنین اتفاقی در رأس کلیسای کاتولیک شخصیتی باشد که هم دارای صبغه ی روحانی مذهبی است، و هم روحیه ی بدبینی به اسلام، (ر. ک؛ نامه ی سرگشاده ی حضرت آیه الله سبحانی به پاپ، مجله کلام اسلامی، ش 59).

که در آن آمده: و هم روحیه ی سخت گیری مذهبی (ر. ک؛ نامه ی سرگشاده ی حضرت آیه الله سبحانی به پاپ، مجله کلام اسلامی، ش 59).

و هم سابقه ی نظامی گری، آن هم از نوع نازی و هیتلری. باید بدانند که این خواب آشفته تعبیر ندارد و خداوند اراده فرموده است که دین خود را بر سایر ادیان چیره سازد (ر. ک؛ التوبه (33:9). . و ر. ک؛ روزنامه ی پرتو، ش 356 354، شرح حال و زندگی نامه ی پاپ بندیکت شانزدهم.



مرور مجدد بر ادعاهای پاپ:

1. طبیعت دین و ایمان مسیحی با عقل سازگار است.
2. اسلام در طبیعت خود با عقل سازگار نیست.
3. اسلام می کوشد عقیده ی خود را با اکراه بر مردم تحمیل کند. خاستگاه جهاد اسلامی همین است.
4. جهاد اسلامی به این بر می گردد که پیامبر اسلام خواسته است تا با شمشیر دین خود را گسترش دهد.

تأمل در ادعاهای وی:

ادعای اول: طبیعت دین و ایمان مسیحی با عقل سازگار است.

این سخن مرکب از یک نهاد طبیعت دین و ایمان مسیحی و یک گزاره با عقل سازگار است، می باشد که در هر دو بخش جناب پاپ مرتکب مغالطه از نوع مصادره به مطلوب آن شده است.

طبیعت دین و ایمان مسیحی

از جناب پاپ سؤال می کنیم: شما راجع به کدام دین و ایمان مسیحی صحبت می کنید؟! آیا درباره ی آنچه حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام از طرف خدای بزرگ برای بنی اسرائیل آورد، یا درباره ی مسیحیتی که اصل و اساس آن بر تثلیث؛ یعنی خدای پدر و خدای پسر و روح القدس استوار گردیده و این عقیده را از اقوامی وام گرفته است که قرن ها قبل از تولد آن بزرگوار می زیسته اند و جناب پاپ هم اکنون رهبری آن را بر عهده دارد؟!

تثلیث اصلی ترین رکن مسیحیت فعلی ریشه در بت پرستی دارد.

در کتاب خرافات تورات و ادیانی دیگر چون تورات نوشته ی دانشمندی به نام دوان آمده است:

ص: 327

اینک نظری به هند می افکنیم و می بینیم که بزرگ ترین و معروف ترین عبادت لاهوتی شان تثلیث است و این تعلیم را به زبان بومی خود تری مورتی می گویند. و این نامی است مرکب از دو کلمه به لغت سنسکریتی. یکی تری؛ یعنی سه تا، و یکی مورتی؛ یعنی هیأت ها و اقنوم ها، و این سه اقنوم عبارت است از: 1. برهما، 2.

فشنو، 3. سیفا، که در عین این که سه اقنومند، یک چیزند و وحدت از آن ها منفک نیست، و در نتیجه به عقیده ی آنان این یک چیز، معبود واحدی است.

آن گاه می گوید: برهما به عقیده ی آنان پدر، و فشنو پسر، و سیفا روح القدس است. و اضافه می کند: که نامبردگان، سیفا را کرشن می خوانند، یعنی ربّ مخلص، و روح عظیمی که فشنو از او متولد می شود و این کرشنا، همان کرس به زبان انگلیسی به معنای مسیح مخلص است. پس فشنو، همان الهی است که در ناسوت زمین ظهور کرده تا مردم را نجات دهد؛ پس او یکی از اقانیم سه گانه است که روی هم اله واحدند.

و نیز اضافه می کند که: هندیان به عنوان رمز، اقنوم سوم را به شکل کبوتر می کشند، عیناً همان طور که مسیحیان آن را رمز آن می دانند.

مسترفابر هم، در کتاب خود به نام اصل الوثنیه می گوید: ثالث (سه تایی) را در بین هندی ها نیز می یابیم. آن ها هم به این عقیده معتقدند و خدا را مرکب می دانند از: برهما و فشنو و سیفا. و این ثالث را نزد بوداییان نیز می بینیم، چون آن ها هم می گویند: بوذ معبودی است دارای سه اقنوم و همچنین بوذیو) جنسیت (می گویند، و جیفا مثلث اقانیم است.

و سپس اضافه می کند که: چینی ها هم بوذ را عبادت می کنند و آن را فو می دانند و می گویند: فو سه اقنوم است، همان طور که هندی ها می گفتند.

هیچین هم در کتاب خود انگلوساکسون می گوید: فارسیان متروس را کلمه و

واسطه و نجات بخش ایرانیان می دانستند.

و از کتاب ساکنان اروپای قدیم نقل می کند که نوشته است: وثنی های قدیم معتقد بودند که معبود، مثلث الاقنیم است. و ساده تر بگوییم: خدا دارای سه اقنوم است.

و باز از یونانی ها و رومیان و فنلاندی ها و اسکاندیناوی ها نیز همان داستان ثالوث را نقل می کند. و نیز اعتقاد به کلمه را از کلدانی ها و آشوری ها و فنیقی ها نقل کرده است.

آقای دوان در کتاب خرافات تورات و ادیانی نظیر آن مطلبی نقل می کند که

خلاصه ی ترجمه اش این است:

اعتقاد و تصور این که یکی از آلهه و خدایان، وسیله ی نجات بشر شده، به این که خود را به کشتن دهد، اعتقادی است بسیار قدیمی در میان هندوها و وثنی مذهبان و دیگران.

سپس شواهدی بر این معنا نقل کرده است از آن جمله می گوید: هندوان معتقدند که کرشن مولود بکر که نفس اله فشنو است؛ فشنویی که به اعتقاد آن ها نه ابتدا دارد و نه انتها. از در مهر و عطوفت حرکتی کرد تا زمین را از سنگینی گناهی که تحمل کرده نجات دهد. ناگزیر به زمین آمد و با دادن قربانی از ناحیه ی خود، انسان را نجات داد.

و نیز می گوید: مستر مور عکس کرشنا را در حالی که به دار آویخته شده بود، به همان شکلی که در کتاب هنود نوشته ی موریفور لیمس تصویر شده؛ یعنی انسانی که دو دست و دو پایش به دار میخکوب شده، و بر روی پیراهنش عکس یک قلب وارونه از انسان تصویر شده، کشیده است.

و نیز نوشته که: عکس کرشنا به صورت انسانی آویخته شده به دار، در حالی که تاجی از طلا به سر دارد، دیده شده است. و اتفاقاً مسیحیان درباره ی مسیح نیز، هم نوشته اند و هم معتقدند که وقتی به دار آویخته شد، تاجی از خار بر سر داشت. ( ترجمه ی تفسیر المیزان، ج 3، ذیل آیه 79 و 80 آل عمران، ص 498 496).

در کتاب مسیحیت تألیف حاج شیخ علی آل اسحاق خونینی به نقل از کتاب العقائد الوثینه فی الدیانه النصرانیه تألیف آقای محمد طاهر التتیر به مقایسه ی آنچه

ص: 329

مسیحیت فعلی درباره ی مسیح (علیه السلام) اعتقاد دارند و آنچه هندوها درباره ی کریشنا می گویند، می پردازد و 46 عقیده از مسیحیان درباره ی مسیح (علیه السلام) را ذکر می کند که مشابه و در مواردی همان اعتقادات هندوها درباره ی کریشنا که حدود شش قرن قبل از تولد مسیح (علیه السلام) می زیسته است. (ر. ک؛ حسین توفیقی، کتاب آشنایی با ادیان بزرگ، ص 169 172).

قرآن کریم نیز می فرماید: (... وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ) التَّوْبَةَ (30):9.

و نصارا گفتند: مسیح، پسر خداست. این سخنی است [باطل] که به زبان می آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند، شباهت دارد. خدا آنان را بکشد؛ چگونه [از حق] بازگردانده می شوند؟.

بنابراین و براساس تحقیقات دانشمندانی که به لطف خداوند همه ی آن ها غربی و پرورش یافته در محیط مسیحیت اند اصلاً نهادی به نام دین و ایمان مسیحی حقیقی که از طرف خداوند برای بنی اسرائیل فرستاده شده در جمله ی شما باقی نمی ماند تا با عقل سازگار باشد یا نباشد.

حال از این اشکال علمی بسیار جدی صرف نظر می کنیم و به بحث راجع به گزاره ی با عقل سازگار است می پردازیم.

ادعا زیبا، ولی بسیار غریب است. از جمله شواهد بطلان این ادعا عبارت است از:

شواهد ناسازگاری دین و ایمان مسیحی با عقل:

از جناب پاپ سؤال می کنیم:

کدام یک از اصول اعتقادات دین و ایمان مسیحی که شما آن را رهبری می کنید با عقل سازگار است؟!

آیا تثلیث و این که یک حقیقت، هم سه تا باشد و هم یکی، با عقل سازگار است؟!

آیا معقول است که تولد مسیح بدون پدر موجب شود تا او را پسر خدا بدانیم، ولی آدم ابوالبشر را که به اتفاق همه بدون پدر و بدون مادر آفریده شده است

انسانی مانند سایر انسان ها به شمار آوریم؟!

آیا مسیح عبادت می کرد یا نه؟ حتماً پاسخ شما مثبت است. در این صورت آیا معقول است که خداوند، خود را عبادت کند؟!

اگر دین و ایمان مسیحی با عقل سازگار است؛ چرا پدران روحانی در برابر سؤال از معقولیت تثلیث می گویند: راه علم، غیر از راه ایمان است و اگر محتویات عهدین با علم ناسازگار است، ضروری به حقانیت عهدین نمی زند، چون منطق دین، غیر از منطق عقل و خرد است؟

آیا این که پدری به نام آدم خطا کند و همه ی فرزندان او تا روز قیامت بدون آن که نقشی در آن گناه داشته باشند، خطا کار باشند با عقل و منطق سازگار است؟!

آقای پاپ فدا یعنی این که مجرم و یا اولیای او برای رهنایدن وی از حکم مجازات محکمه چیزی را به قاضی محکمه بدهد تا از مجازات مجرم صرف نظر کند. خداوند در مقابل کدام محکمه قرار گرفته تا با پرداخت فدا حکم رهایی انسان را گرفته باشد؟! قاضی محکمه ای که از خداوند فدا را قبول می کند و در مقابل آن انسان نجات پیدا می کند، کیست؟! آیا قاضی محکمه، انسان گناه کار است؟ آیا کره ی زمین است که خود یکی از مخلوقات خداوند است؟ آیا قاضی خود فد؛ یعنی مسیح است؟ آیا قاضی، خدای پدر است؟ آیا قاضی روح القدس است؟ آیا کس دیگری است؟ کدام یک از جواب ها می تواند با عقل سازگار باشد؟!

با فرض این که خطای آدم (علیه السلام) خطای فرزندان او نیز تا قیامت باشد، آیا خداوند نمی توانست آن ها را ببخشد؟ آیا عقل می پذیرد که خداوند نتواند از وعید خود صرف نظر کند، تا نیاز به فدا کردن بخشی از خود داشته باشد؟!

آیا معقول است که گفته شود: اگر کسی گناهی کرد، هیچ راهی برای بخشش او وجود ندارد، نه ندامت، نه توبه و نه استغفار، و تنها راه بخشش فدا شدن فرزند خداست؟

آیا عقل می پذیرد که پسر خدا در رحم زنی حلول کند و سپس به صورت انسانی متولد گردد و آن گاه شیر و غذا بخورد، آب بنوشد، خسته شود، بخوابد، قضای حاجت کند و در عین حال خدا هم باشد؟!

اگر طبیعت دین و ایمان مسیحی با عقل سازگار است و به همین دلیل با حکمت

یونان و روم همسو است؛ چرا بولس؛ قدیس بزرگ مسیحیت می گوید: من این را نوشتم تا حکمت حکما را قاطعانه سرکوب نموده، و فهم فقها را تخطئه نمایم.

حکیم کجا و نویسنده کجا و کنکاشگر این روزگار کجا و تعمق و دقت در معارف دینی ما کجا؟. (ترجمه ی تفسیر المیزان، ج 3، ذیل آیه 79 و 80 آل عمران، ص 467).

این که می گوید: خدا چوبه دار و لعنت دشمنان را به خود خرید؛ برای این که شخص به دار آویخته ملعون است؛ یعنی چه؟!!

اگر با فدا شدن مسیح همه ی مسیحیان بلکه همه ی انسان ها نجات پیدا کرده اند، پس فلسفه ی تشریح ادیان چیست؟ آیا معقول است که خداوند شریعتی را تشریح کند برای این که هیچ کس عمل نکند، یا هر کس خواست عمل کند و هر کس نخواست عمل نکند؟! گذشته از آن پس از نجات همه ی انسان ها به خاطر فدا شدن پسر خداوند، عمل کردن به شرایع و قوانین الهی چه فایده ای دارد؟ نجات یافته نیاز به نجات دیگر ندارد.

آیا سخن دیگر بولس که می گوید: اله رب، بلاهت ابلهان را بر تفکر عقلا ترجیح می دهد، نیز با عقل سازگار است؟!!

آیا تشکیل انگیزسیون و پرچمداری علنی مسیحیت با علم و دانش نیز از نشانه های سازگاری آن با عقل است؟

آیا برکناری پاپ ها از خطا از جمله جنابعالی که سابقه ی عضویت در ارتش هیتلری دارید، می تواند معنای معقولی داشته باشد؟!!

این مقدار کافی است تا خوانندگان محترم به میزان صحت ادعای های پاپ پی ببرند. ادعای دو گزینه ای که نهاد و گزاره اش صد در صد مغالطه و مصادره به مطلوب است.

می توان حدس زد که چرا پاپ دین و ایمان مسیحی فعلی سراسر خرافه را به سازگاری با عقل می ستاید؛ زیرا وی بیش و پیش از همه می داند که بزرگ ترین چالش مسیحیت در زمان توسعه ی علم و فن آوری و افزایش سطح سواد، نامعقول بودن گزاره های آن است و در نقطه ی مقابل مهم ترین سلاحی که اسلام اصیل بدان مسلح است سازگاری آن با عقل و فطرت می باشد. به همین دلیل از موضع ضعف

ص: 332

حقیقی و ژست قدرت ظاهری به جلو فرار می کند و آیین مسیحیتی را که رهبری اش را بر عهده دارد، متّصف به سازگاری با عقل می سازد و اسلام را به ناسازگاری با آن.

بررسی دومین ادعای پاپ

دین اسلام طبیعتش با عقل ناسازگار است.

نخست سؤالی به ذهن می آید که: چگونه فردی با اطلاعات بسیار ضعیف از اسلام که نمی داند سوره ی دوم قرآن کریم در مدینه و در زمان تشکیل حکومت اسلامی و قدرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده و نه در آغاز بعثت و دوره ی غربت اسلام در مکه، به خود اجازه می دهد که این چنین اظهار نظر قاطع درباره ی اسلام نماید؟! و اصولاً اظهار نظر چنین فردی چه ارزشی دارد؟

مروری کوتاه بر عقاید و اخلاق و احکام اسلامی

آیا دعوت اسلام به توحید و مبارزه ی همه جانبه ی آن با شرک و بت پرستی و نفی تشبیه، و تنزیه پروردگار متعال از آنچه مناسب با ساحت ربوبیت نیست، خلاف عقل است؟ آیا نفی جسمیت و مادیت و حرکت و انتقال از آن ذات مقدس ناسازگار با عقل است؟ آیا نفی ضدّ و مثل و ندّ و ظلم از او خلاف عقل است؟ آیا ستودن خداوند با صفات علیا و نامیدن او با اسمای حسنی ناسازگار با عقل است؟ آیا اعتقاد انحصار عزت، قوت و مالکیت بر اشیا در خداوند ناسازگار با عقل است؟ آیا باز کردن درهای معرفت درباره ی حقایق بلند و متعالی مانند عرش، کرسی، لوح، قلم، قضا و قدر، سعادت و شقاوت را عقل بر نمی تابد؟!

جناب پاپ! آیا تنزیه ساحت قدسی انبیای عظام: از افتراهای ناجوانمردانه ی عهدین به آن ها و اعتقاد به عصمت آن ها در دریافت وحی و تبلیغ آن و عصمت آن ها از گناه و ستودنشان با صفات بندگی، اخلاص، ایمان، توبه، انابه، علم، فهم، سبقت به خیرات، قنوت، اخبات، انذار، تبشیر، اسلام، توکل، تقوا، طهارت روح،

اخلاق کریمه، جهاد فی سبیل الله، بت شکنی و صدق و صفا خلاف عقل است؟!

آیا یادآوری مکرر روز قیامت و سعادت و شقاوت ابدی و بهشت و جهنم و تعبیرهای تکان دهنده و موعظه گری از روز واپسین مانند: یوم الحساب، یوم الجمع، یوم الحسره، یوم التغابن که وجدان خفته را بیدار و قلب مؤمن را می لرزاند و او را از بدی ها و منکرات باز می دارد، با عقل سازگار نیست؟!

آیا دعوت اسلام به مکارم اخلاقی و فضایل انسانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إِنِّي بَعَثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ (محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ش 5058).

موجب شده است تا طبیعت اسلام با عقل ناسازگار باشد؟!

آیا دعوت اسلام به ایثار، ادب، امانت داری، محبت خدا و دوستان خدا، جود و سخاوت، حکمت، حیا، عفت، عدالت، معرفت، اخلاص، عبادت، عبرت آموزی، وفای به عهد، غیرت، فتوت، رعایت حق الله و حق الناس، احسان، توبه، استغفار، رضا، تسلیم، توکل، قناعت، تعقل، تدبیر، علم آموزی، تعلیم، تفکر، تقه، انصاف، یقین، وحدت، شکر، صبر، اطاعت و بندگی، دعوت به خلاف حکم عقل است؟!

آیا ممانعت اسلام از صفات و کارهای ناپسندی چون اسراف و تبذیر، بخل، حسد، سرکشی، تهمت و بهتان، تجسس، بدگمانی، غیبت، جهل، تحقیر دیگران، خیانت، خودبینی، خودپسندی، تکبر، تعصب، فخر فروشی، فسق و فساد، رباخواری، تقلید کورکورانه، زنا، همجنس بازی، لغو، لجاجت، ملامت کردن گرفتاران، تملق، مکر و حيله، نفاق و دورویی، هواپرستی، نامی، عقوق والدین، یأس از رحمت الهی، طمع ورزی، کتمان حقایق، سوء استفاده از اموال یتیمان، خلاف عقل و ناسازگار با آن است؟!

آیا تحریم شراب و میته و خون و گوشت خوک برخلاف عقل است؟!

به نظر می رسد همین مقدار برای تشخیص صحت ادعا های پاپ در مورد سازگار نبودن طبیعت اسلام با عقل و نیز تشخیص میزان انصاف کسی که مدعی دعوت مردم جهان به عدل و انصاف است، کافی باشد.

ادعای سوم پاپ

ص: 334



او می گوید: اسلام (می کوشد عقیده ی خود را با اکراه بر مردم تحمیل کند.

انصاف این است که جناب پاپ در نعل وارونه زدن تخصص دارد. جناب پاپ! آیا اصولاً مقوله ی ایمان، اکراه و اجبار را بر می تابد؟ ایمان یک مقوله قلبی است، یک دلدادگی به مبدء متعالی است، همچنان که قرآن کریم می فرماید: (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...) الحجرات (14:49).

برخی از [ بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، لکن بگویید: اسلام آوردیم. و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است... قرآن کریم به صراحت خطاب به پیامبر اکرم می فرماید: (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَوِّرٍ) الغاشیه (22:88).

پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده ای بر آنان تسلطی نداری.

از آقای پاپ می پرسیم:

اگر پیامبر می خواست با اکراه عقیده ی خود را تحمیل کند بر فرض که این کار شدنی باشد چرا یهود مدینه را با اکراه به اسلام وادار نکرد؟ چرا مسیحیان نجران را اکراه و اجبار به مسلمان شدن ننمود؟ در حالی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می توانست با اقتدار تمام پیشنهاد جزیه را نپذیرد و آن ها را بین مباحله و مسلمان شدن مخیر نماید، و بلکه بیش از این؛ تنها پذیرش اسلام را شرط نماید، اما حضرت اقدام به این کار نکرد؟

جواب ما این است که ایمان اکراه بردار نیست. این همان سخن روشن و مسلمی است که کلیسا در طول قرون متمادی از فهم آن عاجز مانده بود و گمان می کرد با تشکیل دادگاه های تفتیش عقاید و احکام صادره از آن ممکن است کسی را به وادی ایمان کشانید. در ادامه ی این مقال به بحث راجع به این پرونده ی سیاه کلیسا خواهیم پرداخت، اما اینک به بحث فعلی خود باز می گردیم.

جناب پاپ! اگر ایمان با اکراه ممکن بود، کلیسای کاتولیک می توانست با فشار و تهدید گالیله را وادار نماید تا به گردش خورشید به دور زمین مؤمن گردد.

اگر ایمان با اکراه ممکن بود، کلیسا می توانست افرادی همچون؛ مارتین لوتر و پیروان پروتستان وی را با قدرت و فشار مجدداً به ایمان به پاپ و کلیسا وادار نماید و حال آن که چنین نشد. بنابراین؛ ایمان مقوله ای نیست که با اکراه میسر گردد تا رسول اعظم اسلام (صلی الله علیه و آله) که در همان قرون تاریک عمر بشری منادی) لا إکراه فی الدین (است، بخواهد کسی را با اکراه به ایمان وادارد.

#### ادعای چهارم پاپ

وی می گوید: و مسأله جهاد نیز به همین جا بر می گردد که پیامبر اسلام خواسته است تا با شمشیر دین خود را گسترش دهد. این ادعا نیز از دو جهت غریب است:

جهت اول این که؛ از سخن ایشان بر می آید که جهاد با مشرکان از ابتکارات اسلام است و ادیان توحیدی دیگر از این راه برای مبارزه با شرک و بت پرستی استفاده نکرده اند. جهت دوم مطب وی این است که؛ گویا جهاد در راه خدا نقطه ای تاریک در اسلام است و به عنوان ضعف به شمار می آید و مسیحیت چنین نقطه ضعفی ندارد.

در پاسخ باید گفت: جناب پاپ از هر دو جهت در اشتباه است.

جهت اول: جهاد مقدس به منظور براندازی شرک و بت پرستی، اختصاص به اسلام ندارد.

از جناب ایشان می پرسیم: آیا تبر به دست گرفتن حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) و بت شکنی او چیزی جز جهاد و مبارزه ی فیزیکی با بت پرستی و بت پرستان

است؟ آیا مبارزه ی حضرت موسی (علیه السلام) با فرعون و فرعونیان که در نهایت به نابودی سلطنت آن ها انجامید، چیزی جز جهاد با شرک و کفر است؟ آیا جهاد حضرت داوود (علیه السلام) و جناب طالوت (علیه السلام) با جالوت و کشتن جالوت جهاد نیست؟ به خیال خود چه فرقی بین این جنگ ها مشاهده می کنید که بر حکم جهاد در اسلام خرده می گیرید؟! اگر جهاد در راه نشر و گسترش توحید و نابودی شرک، عیب به شمار می آید، این اشکال بر دیگر پیامبران نیز وارد است، و در غیر این صورت گفته ی شما نسبت به پیامبر اسلام ناصواب است.

این که گفته اید جهاد اسلامی به همین بر می گردد؛ آری! ما با صدای بلند اعلام می کنیم که خاستگاه جهاد اسلامی، ریشه کن نمودن بت پرستی و وادار کردن آن ها، نه به ایمان، بلکه به قبول کردن اسلام، ولو در ظاهر است تا نتوانند از سنگر شرک، راه هدایت سایر انسان ها را به سوی توحید سد نمایند، البته این کار مراحل خاص خود را دارد. ابتدا از دعوت آغاز می شود و به دنبال آن توضیح می دهد، معجزه ارایه می نماید، فرصت تفکر و انتخاب می دهد، اگر هیچ کدام از این ها به ثمر نرسد، آن ها را بین اسلام و مرگ مخیر می کند.

جناب پاپ! آیا هیچ پیامبری را می شناسید که برای او شرایط جنگ با کافران فراهم شده باشد، ولی دست روی دست گذاشته و نظاره گر مانع تراشی آن ها بر سر راه توحید باشد؟ آیا شما از برخورد شدید حضرت موسی (علیه السلام) با کسانی از قوم خود که گرفتار ارتداد شدند، ناآگاهید؟

اما جهت دوم؛ که از روی التزام مسیحیت را از اشکالی که بر اسلام گرفته شده است مبرا و منزه دانسته است، از جهت اول عجیب تر می باشد. برای بررسی این ادعا مرور سابقه ی کلیسای کاتولیک رم لازم می آید:

در قرن دوازدهم میلادی قدرت اوج گرفته ی کلیسا مورد تهدید قرار گرفت. در بخش هایی از اروپا، کاتولیک ها از آموزه های سنتی دینی کناره گرفتند. ثروت و دنیا

طلبی بسیاری از اعضای سلسله مراتب کلیسا همچون؛ اسقف ها و کاردینال ها از سوی مردم محکوم گردید؛ از این رو، برای مقابله با این جریان دادگاه های تفتیش عقاید تأسیس شد. مأموریت مفتش های عقاید این بود که بدعت گذاران را به آغوش کلیسا برگردانند، یا آن ها را از جامعه ی مسیحی طرد کنند. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 11).

با این وجود هنگامی که تب بدعت گذاری کاتارها در ناحیه ای از جنوب فرانسه به نام لانگدوک بالا گرفت، پاپ اینوکنتیوس سوم پس از تکفیر کنت ریموند و اعلام مصادره ی تمام دارایی های او خواستار جهاد برای از بین بردن نفوذ کاتارها شد.

این اقدام به جهاد آلبیگایی شهرت یافت. این نام برگرفته از شهر آلبی، پایگاه اصلی کاتارها است. پاپ به همه کسانی که در این جنگ صلیبی شرکت کردند، وعده ی بخشش گناهان دنیوی شان را در روی زمین داد. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 21 و 22).

پس از پایان جنگ، نماینده ی پاپ در آلبی، دو گزارش در ژوئیه 1209 برای پاپ فرستاد. این دو گزارش به قرار ذیل است:

گزارش اول: حمله آغاز شد. فریاد برخاست: آماده ی جنگ، آماده ی جنگ!

ظرف دو یا سه ساعت افراد ما از خندق گذشتند و شهر بزیه را به تصرف درآوردند.

به هیچ کس، از هر مقام و جنس و سنّی رحم نکردند و حدود بیست هزار نفر را از دم تیغ گذرانند و به کشتار وسیعی دست زدند. و تمام شهر را غارت کردند و به آتش کشیدند و این آتش خشم و غضب خداوند بود که به چنین طرز شگفت آوری شهر را در کام خود فرو برده بود.

گزارش دوم: درباره ی قلعه بروم یکی از پایگاه های کاتارها است:

جنگ جویان صلیبی چشم های بیش از یکصد نفر از مدافعان را در آوردند، و بینی آن ها را بریدند و برای هر کدام تنها یک چشم باقی گذاشتند تا باشد که بقیه ی

اینک به نامه‌ی پاپ به سیمون دو مونفور یکی از سرکردگان نظامی عملیات علیه کاتارهای آلیگایی توجه کنید:

ستایش و سپاس خداوند را که به دست شما و دیگران خطرناک‌ترین دشمنانش را چنین بی رحمانه و شگفت‌آورانه قلع و قمع نموده است. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ص 22 و 23).

همین پاپ در سال 1215 در نشست‌های شورای لوتران برای بدعت‌گذاران؛ احکام تبعید، مصادره اموال، محرومیت از کسب مشاغل دولتی، محرومیت از عضویت در شورای شهر و حضور در دادگاه‌ها به عنوان شاهد و محرومیت از وصیت کردن و ارث بردن را تصویب نمود. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ص 22 و 23).

در سال 1252 پاپ گرگوریوس نهم به حکم اعدام از طریق سوزاندن برای بدعت‌گذارانی که از ابراز ندامت خودداری می‌کردند و یا پس از مجازات به دیدگاه‌های بدعت‌گذارانه‌ی خویش باز می‌گشتند، فتوا داد. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ص 28).

پس از او پاپ اینوکنتیوس چهارم ایده‌ی مجازات مرگ را برای بدعت‌گذاران غیر نادم به رسمیت شناخت و به جواز استفاده از شکنجه برای کسب اطلاعات از مظنونان به بدعت‌گذاری، فتوا داد. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ص 28).

در قرن چهاردهم دستگاه تفتیش عقاید به یک تشکیلات کلیسایی بین‌المللی و بسیار پر قدرت تبدیل شد و اقتدار آن در قلع و قمع بدعت‌گذاران و سایر مجرمان علیه کلیسا در فرانسه، ایتالیا، و بخش‌هایی از اسپانیا، لهستان، آلمان و پرتغال نیز پذیرفته شده بود. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ص 28).

این رویه‌ی غیر انسانی آنچنان رسمیت یافت که کتاب‌های متعددی برای شیوه‌ی برخورد با مسیحیان معترض تألیف شد. از آن جمله می‌توان موارد ذیل را نام

رهنمودنامه تألیف ریموند پنافورتی) سن ریموند (که برای مفتشان بارسلون تدوین شد و در سال 1242 منتشر گردید. کتاب روش های تفتیش عقاید P(sinoitisiuni susecorP) (تألیف برنارد کوکسی که در سال 1244 به مرحله ی نشر رسید. همچنین روش های عملی تفتیش عقاید P(urotisiuni iaiffo acitcarP) (تألیف جان سن پیری که برای مفتشان ناربون فرانسه نوشته و منتشر گردید. و کتاب نیکولاس ایمریچ به نام راهنمای تفتیش عقاید D(urotisiuni uirotceriD) (که مجموعه ی کاملی بود و در سال 1360 منتشر شد. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 32.

در این دادگاه ها برای کسب اطلاعات و وادار کردن متهم به اعتراف

از روش های غیر انسانی ذیل استفاده می شد:

1. از راه زور و اجبار مقداری آب به زندانی خورانیده می شد. برای این منظور از قیف یا روشی کندتر، مانند فرو بردن تکه ای پارچه در گلوی زندانی و خیس کردن آن، یا بستن راه بینی او و ریختن تدریجی آب در گلویش، تا پیوسته احساس خفگی کند و لب به اعتراف گشاید.
2. چرب کردن پای زندانی با روغن و نزدیک نمودن تدریجی منبع آتش به پای او، که در صورت اعتراف نکردن پاهای وی می سوخت و کباب می شد. بسیاری از افراد به خاطر شکنجه ی با آتش پس از آزادی، برای همیشه زمین گیر شدند.
3. با استفاده از تسمه دست های از پشت بسته ی زندانی را اعم از مرد و زن در حالی که لباس های رویی را درآورده بودند، به یک قرقره که چند متر بالای سرش قرار داشت، متصل می کردند و زندانی را با این وضع اسفبار بالا می کشیدند. گاهی برای افزایش درد و رنج او وزنه هایی را به بدنش متصل می کردند. و چنانچه اعتراف نمی نمود در همین حال او را تازیانه می زدند. بیشتر اوقات نیز زندانی را به هنگام پایین آوردن، ناگهان رها می کردند تا به شدت بر زمین کوبیده شود.

4. روش دیگر کشیدن بدن زندانی به وسیله ی غلتک ها از دو طرف بود تا مفصل هایش از هم جدا و پاره گردد.

روش های دیگری نیز به کار گرفته می شد که از موارد یاد شده بهتر نبود. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 45-50).

از جمله ی سوابق مسیحیت، اخراج یهودیان در دوم اوت 1492 به طمع دستیابی به املاک و ثروت های آن ها از اسپانیا با وسوسه های کشیشی به نام توماس دوتورکمداد است. هرچند برآوردهای گوناگون در این زمینه است، اما از هشتصد هزار تا صد و شصت هزار اظهار شده است. فرض عمومی این است که در آن سال حدود چهارصد هزار یهودی اسپانیایی محل زندگی آبا و اجدادی خود را به لطف و مرحمت کلیسایان ترک نمودند. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 69).

از دیگر سوابق کلیسای کاتولیک سوزاندن چندتن از والدوسیایان در چوبه ی مرگ در سال (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 101).

و نیز سوزاندن بسیاری از گروه فراتیچلی در سال 1318 در مارسی بر سر چوبه ی مرگ بود. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 103).

جان سپردن 36 تن از گروه شهسواران پاریس در زیر شکنجه و جان سپردن 25 نفر از زندانیان دستگاه تفتیش عقاید در سن، و سوزاندن رهبر آن ها و نیز بسیاری از شهسواران بر سر چوبه ی مرگ، بین سال های 1307 تا 1314 را نیز بر این جدول باید افزود. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 105-106).

محاكمه ژاندارک به اتهام جادوگری به وسیله ی دستگاه تفتیش عقاید فرانسه و سپس سوزاندن او، (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 111).

محاكمه و سوزاندن یان هوس کشیش اهل بوهم، در سال 1415، وی مخالف دادگاه های تفتیش عقاید بود. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 118).

ص: 341

سال 1498 جیرو لاموسا ووناردل و پیروانش که منکر اقتدار پاپ در نظارت بر خدمت مذهبی آن‌ها بود نیز سوزانده شدند. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 121).

سوزاندن جوردانو برونو فیلسوف و ستاره شناس و ریاضی دان که در آثار علمی خود موضوع حرکت زمین به دور خورشید را مطرح کرد پس از حدود هشت سال بازجویی در دادگاه‌های تفتیش عقاید و نیز، و رُم که بالاخره در فوریه ی سال 1600 در چوبه ی مرگ سوزانده شد. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 122).

گالیله نیز به جرم مخالفت عقاید علمی اش با عقاید رسمی کلیسا به بازداشت خانگی محکوم گردید. (دبورا بکراش، تفتیش عقاید، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص 124-126).

موارد یاد شده نمونه‌هایی از کارنامه ی درخشان!! کلیسای کاتولیک است که امروز آقای بندیکت شانزدهم رهبری آن را بر عهده دارد. بدیهی است که هر انسان منصفی دچار سرگیجه و حیرت می‌شود که چگونه رهبر چنین دستگاه سفاک و جنایت کاری به خیال خود می‌خواهد با رابطه برقرار کردن بین اسلام و جهاد از دین خود چهره‌ای بسازد که گویا هیچ وسیله‌ای را برای هدایت مردم و اصلاح به اصطلاح بدعت‌گذاران به جز زبان موعظه و نصیحت نمی‌شناسد، ولی اسلام چون طبیعتش با عقل ناسازگار است، مجبور است برای پیشرفت خود از مفهوم جهاد استفاده نماید.

جناب پاپ! اگر دین و ایمان مسیحی در طبیعت خود با عقل سازگار است و اروپا نیز چنین طبیعتی دارد!! چرا کلیسای کاتولیک دادگاه‌های غیر انسانی تفتیش عقاید را راه اندازی نمود؟

چرا جنگ جویان صلیبی کلیسا بیست هزار نفر کاتار را بدون ملاحظه ی سنّ و سال و جنسیت از دم تیغ گذراندند؟

جنگجویان دین و ایمان سازگار با عقل چرا چشم‌های بیش از یکصد نفر هزار از



کاتارها را در آوردند و بینی آن ها را بریدند؟

تشکر پاپ وقت از این همه جنایت چه توجیهی دارد؟

دین و ایمان موافق با عقل چگونه پیروان اروپایی خود را که طبیعت آن ها با عقل سازگار است زنده زنده در آتش می سوزاند؟

چه نیازی به نوشتن کتاب های متعدد برای شکنجه و کسب اطلاعات داشتید؟

آیا روش های غیر انسانی و مجرمانه شکنجه ی کسانی که با کلیسا و پاپ مشکل داشته اند نیز از طبیعت سازگار عقل با دین و ایمان مسیحی سرچشمه می گیرد؟

شما می گوئید: پیامبر اسلام به خاطر سازگار نبودن اسلام با عقل مجبور به شیوه ی اکراه و تحمیل عقیده ی خود بر دیگران بود. بسیار خوب با این فرض؛ کلیسا چه اجباری داشت تا با تفتیش عقاید، زندانی کردن، بازجویی های طولانی، آزار دادن، سوزاندن، آویزان کردن از سقف و دیگر روش ها، عقاید خویش را بر معترضان تحمیل کند؟ شاید گفته شود هیچ کدام از این روش ها اکراه نیست.

جناب پاپ! چگونه جایز است که کلیسا افراد مسیحی را که به گمان، دچار انحرافات می همچون؛ انکار اقتدار پاپ، پرداخت نکردن مالیات به کلیسا، مخالفت با دادگاه تفتیش عقاید را با انواع شکنجه بیازارد و حتی زنده بسوزاند، اما پیامبر اسلام حق ندارد با بت پرستان و مشرکان برای تسلیم در مقابل خداوند جهاد کند؟

جناب پاپ! شما قبل از انتخاب شدن به این مقام، رییس اداره ی شورای عقیدتی کلیسای کاتولیک؛ یعنی ورژن پیشرفته ی دادگاه های تفتیش عقاید بودید؛ همان دادگاهی که بیش از هشت قرن سابقه دارد و در طول این مدت میلیون ها اروپایی را به مرگ آن هم از نوع سوزاندن محکوم کرده و این حکم در حق آن ها اجرا شده است.

شورایی که شما در رأس آن بودید، آقای هانس کونگ و ایگین درومان را از

کلیسای کاتولیک طرد و مجوز تدریس آن‌ها را در دانشکده‌ی الهیات مسیحی لغو کرد. آیا این همه از سازگاری ایمان مسیحی با عقل برخاسته است؟!

جناب پاپ! اگر مسیحیت با عقل سازگار است و اروپایی‌ها چنین اند؛ چرا جنابعالی حتی با درخواست پاپ ژان پل دوم مبنی بر گشایش آرشیو واتیکان برای استفاده محققان و مورخان مخالفت کردید و اجازه ندادید تا مباحث بحران مدرنیسم در کلیسای کاتولیک و الهیات رهایی بخش در دسترس پژوهش‌گران قرار گیرد. (روزنامه‌ی پرتو، ش 354 و 356).

هدف پاپ از همراه نمودن دین اسلام با جهاد چیست؟

جای بسی تأسف است؛ فردی که در رأس دستگاه رهبری مسیحیان قرار گرفته است و خود را پدر روحانی امت مسیح (علیه السلام) می‌داند و انتظار می‌رود که با گفتار و رفتار خویش راه صدق و صفا را به رهروان نشان دهد، برای تأمین اهداف خود از مغالطه‌ای که در مذاق مخاطبان شیرین است، استفاده می‌کند.

ایشان با فراموش کردن عمده‌ی نقش منحصر به فرد دستگاه رهبری مسیحیت کاتولیک در جنگ‌های صلیبی که آن را جنگ مقدس می‌نامیدند و جهاد آلبیگایی و نقش دژخیمانه‌ی دادگاه‌های تفتیش عقاید زیر نظر کلیسا و مبارزه‌ی نامقدس و جاهلانه‌ی کلیسا با علم و دانش و محاکمه‌ی گالیله‌ها در سخنرانی خود، به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا هیچ‌گاه کلیسا به دنبال خشونت و جنگ و جهاد نبوده است؛ زیرا طبیعت دین و ایمان مسیحی با عقل سازگار است و بلافاصله وقتی درباره‌ی اسلام سخن می‌گویند، مسأله جهاد و تحمیل عقیده و اکراه را بر زبان می‌آورند. چرا؟!

آقای پاپ به خوبی می‌داند که سابقه‌ی خشونت کلیسا در دنیا نمونه ندارد و منحصر به فرد است. اگر روزی حجم و نوع آن در دنیا منتشر شود کمتر کسی می‌ماند که باز هم به پاپ و کلیسا معتقد بماند. ایشان می‌داند که آن سوابق سیاه چه

نقش تعیین کننده ای در تکه تکه شدن مسیحیت و سرخوردگی مردم کشورهای غربی از دین داری دارد.

او می داند که لایه های پنهان ذهن غربی ها حداقل کسانی که اهل مطالعه هستند از اطلاعاتی که حکایت از فساد و تباهی و رسوایی کلیسایان دارد، انباشته است. آن هایی که تاریخ تمدن ویل دورانت را حتی ورق زده اند، چنین مطالبی را به ذهن خویش سپرده اند!!

اگر کلیسای رم کار تهذیب را با راندن الگوهای فساد از خود آغاز کند، چه بسا که تمامی کلیساها اصلاح شوند... الگوهای فساد که موجب تحقیر بشر هستند و همه ی مردم را آلوده کرده اند...؛ زیرا در همه ی سرزمین ها... کلیسای مقدس خدا به ویژه مقدس ترین آن ها کلیسای رم اکنون بدنام و رسوا شده است. همه ی مردم فریاد برداشته اند و در گوشه و کنار جهان می نویسند که در آغوش این کلیسا همه کس از مقام های بالا تا افراد ساده به مال دنیا دل بسته اند... این که همه ی مردم مسیحی، روحانیان را نمونه ی مخرب پر خوری می دانند دیگر زبازد همگان است؛ زیرا ضیافت های این روحانیان از یزم های شاهزادگان و پادشاهان با شکوه تر و پر زرق و برق تر و سفره هایشان از سفره های آنان رنگین تر است. (ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 5، ص 62).

در جای دیگر این کتاب آمده است:

بابل بی دین، دوزخ روی زمین، منجلا ب فساد و گنداب دنیا در آن نه از ایمان اثری بر جای مانده است و نه از تقوا و مذهب و ترس از خدا... همه ناپاکی ها و شرارت های دنیا در این جا گرد آمده است... پیر مردان، خویشتن را با سر به آغوش ونوس می اندازند و با نادیده گرفتن سنّ و شأن و قدرت خویش دست به چنان کارهای ننگ آوری می آلاینند که گویی همه ی افتخار آن ها در صلیب مسیح که در گرو بزم آرابی و می خواری و ناپاکی است... زن بارگی، زنا با محارم، تجاوز به عنف و شهوت پرستی تنها سرگرمی کشیش ها شده است. (ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 5، ص 69)

ص: 345

و نویسنده در جای دیگری می نویسد:

دولچنیو پیشوای انجمن تازه تأسیس برادری موسوم به برادران روحانی پارم که منکر مرجعیت پاپ ها بود... برای دولچنیو و یکی از یارانش به نام لونجینو ترتیبات دیگری در نظر گرفته شد. آن ها را بر ارا به ای در کوچه های ورچلی گرداندند.

گوشتهشان را با گازانبرهای گداخته تکه تکه از تن کردند. اعضای تناسلی شان را آن قدر پیچاندند تا از جا کنده شد و سرانجام رهایشان کردند تا بمیرند. (ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 5، ص 69-70).

در چنین شرایطی هر کس همچون پاپ در مقابل جمعیتی از پیروان خود قرار بگیرد و سابقه ی کلیسای خود را در اذهان جستجوگر شنوندگان و مخاطبان مرور کند و اذهان عمومی مردم جهان را متنفّر و خسته از جنگ و واژه ی نزدیک به آن؛ جهاد) البتّه تفاوت ماهوی این دو واژه را در فضای پراالتهاب احساسات می توان به راحتی نادیده گرفت و ذهن مخاطب را گمراه نمود (مشاهده نماید و خود نیز در موضع اتهام باشد و از بی انصافی حداکثری هم بهره مند باشد، همچون پاپ سخن می گوید و نعل وارونه می زند تا ذهن مخاطب را از متهم اصلی که خود او است به سمت و سوی دیگری هدایت کند. پاپ با قرار دادن پیامبر اسلام در کنار کلمه ی جهاد و طرح پیشرفت اسلام با شمشیر و تحمیل عقیده از راه اکراه و با استفاده از تعصب قومی و مذهبی که همه ی مردم بدان مبتلا هستند از جمله اروپایی ها متهم را به جای مدعی و مدعی را به جای متهم نشانند.

این مقال را با طرح چند سؤال از جناب پاپ به پایان می بریم.

جناب پاپ!! کدام یک از مواضع شما صحیح است؛ موضع عضویت در ارتش هیتلری که مشخصه ی اصلی آن یهودی ستیزی بود؟! یا موضع فعلی شما در دفاع از یهود؟!

شما و یهودیان هر دو معتقدید که عیسی مسیح (علیه السلام) به دست یهود به صلیب کشیده شد؛ چرا درصدد بر نمی آید تا از راه های فرهنگی مانند ساختن فیلم و

امثال آن قاتلان مسیح را به دنیا معرفی کنید؛ دست کم به قدری که برای چند هزار یهودی معدوم در آلمان این کار انجام شد و حزب نازی به دنیا معرفی گردید؟!

جناب پاپ! اگر اسلام در صدر اول با شمشیر گسترش یافت، در زمان های اخیر چگونه قلب دانشمندان منصفی مانند گوستاولوبون را فتح کرد؟

جناب پاپ! چرا در حال حاضر که شمشیر در دست شما است و کشورهای غربی مسیحی با زرادخانه های اتمی و ناوهای هواپیمابر و ماهواره های جاسوسی، امنیت جهانی را تهدید می کنند براساس آمار رسمی و آشکار رشد گسترش اسلام بیش از رشد گسترش مسیحیت است؟!

جناب پاپ! سخنرانی شما اعلام جنگ بود یا گفتمان؟!

(برگرفته از نامه ی سرگشاده ی آیه الله جعفر سبحانی به پاپ.

جناب پاپ! دول غربی مسیحی در قرون اخیر به اسارت و استعمار کشورهای مختلف دست زدند و کشیش های کاتولیک به عنوان سربازهای فرهنگی در خدمت استعمارگران بودند و در راه تحقق این هدف شیطانی میلیون ها افریقایی، آسیایی و استرالیایی را به کام مرگ فرستادند. آیا هیچ فکر کرده اید که در همین دنیا چگونه دست انتقام الهی از آستین بیرون آمد و کشورهای غربی استعمارگر را به جان هم انداخت و در دو جنگ جهانی اول و دوم، حدود صد میلیون کشته و زخمی بر روی دست آن ها گزارد؟ بنابراین دست از جنگ با پیامبران الهی بردارید زیرا؛ (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) . الفجر (14:89).

سوتیتر

آیا دعوت اسلام به توحید و مبارزه ی همه جانبه ی آن با شرک و بت پرستی و نفی تشبیه، و تنزیه پروردگار متعال از آنچه مناسب با ساحت ربوبیت نیست، خلاف عقل است؟

اگر پیامبر می خواست با اکراه عقیده ی خود را تحمیل کند بر فرض که این کار

ص:347

شدنی باشد چرا یهود مدینه را با اکراه به اسلام وادار نکرد؟ چرا مسیحیان نجران را اکراه و اجبار به مسلمان شدن نمود؟

جناب پاپ!

شما قبل از انتخاب شدن به این مقام، رییس اداره ی شورای عقیدتی کلیسای کاتولیک؛ یعنی ورژن پیشرفته ی دادگاه های تفتیش عقاید بودید؛ همان دادگاهی که بیش از هشت قرن سابقه دارد و در طول این مدت میلیون ها اروپایی را به مرگ آن هم از نوع سوزاندن محکوم کرده و این حکم در حق آن ها اجرا شده است.

برای روشن شدن ارزش گفتار آقای پاپ در مورد اسلام و قرآن، به نظریه تعدادی از بزرگان مسیحیت و سایر ادیان حتی بت پرستان و مشرکین در باره اسلام و قرآن و امیر مؤمنان و امام حسین علیهما السلام توجه فرمائید.

#### 41 - ادعاهای یهود و نصارا

اسلام به عنوان دین هدایت، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان پیامبر رحمت، در نگاه به پیروان ادیان دیگر همواره مصمم بوده تا با دیده مهر و عطف به ایشان بنگرد و شخصیت انسانی و اعتقادی آنان را محترم شمارد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْكَافِرِينَ . مانده / 68

بگو: ای اهل کتاب! شما هیچ آیین درستی ندارید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است برپا دارید. ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده [ نه تنها مایه بیداری آنها نمی گردد، بلکه ] به طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید. بنابراین از این قوم کافر [ و مخالفت آنها ] غمگین و محزون مباش.

اینک به پاره ای از گفت و گوهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با پیروان ادیان دیگر که در قرآن کریم به آنها اشاره شده است می پردازیم.

در پاسخ گفتار مبتنی بر پندار غلط یهودیان و مسیحیت که فرزندان و دوستان

ص: 348

خداوند هستند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را برایشان می خواند:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ. مائده/ 18

یهود و نصارا گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم. بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند؟ بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقاتی که آفریده، هر کس را بخواهد می بخشد و هر که را بخواهد مجازات می کند، و حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست از آن اوست، و بازگشت همه موجودات به سوی اوست.

وَقَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. بقره/ 80

و گفتند: آتش جز چند روزی ما را نسوزاند. بگو آیا با خدا چنین پیمانی بسته اید، تا او خلاف پیمان خود نکند؟ یا آن که از روی نادانی چنین نسبتی به خدا می دهید؟

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). بقره/ 91

و چون به آنها گفته شود که به آنچه خدا نازل کرده است ایمان بیاورید. می گویند: ما به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان می آوریم، و به غیر آن هر چند با حقیقت همراه باشد و کتابشان را هم تصدیق کند ایمان نمی آورند. بگو: اگر شما ایمان آورده بودید، از چه رو پیامبر خدا را پیش از این می کشتید؟

«وَ قَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» بقره/ 111

گفتند: جز یهودیان و ترسایان کسی به بهشت نمی رود؛ این آرزوی آنهاست؛ بگو: اگر راست می گویند حجت خویش را بیاورید.

«الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا إِلَّا نُونٌ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ  
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» آل عمران/ 183

کسانی گفتند: ما را با خدا عهدی است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم مگر برای ما قربانی بیاورد که آتش را بخورد. بگو: پیش از من پیامبرانی با معجزه ها و آنچه اکنون می خواهید آمدند، اگر راست می گوید چرا آنها را کشتید؟

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّيْنَ. قُلْ إِنَّ رَبِّي يَسْطُرُ الرَّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» سبأ/ 36 35

و گفتند: اموال و اولاد ما بیشتر است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد. بگو:

پروردگار من روزی را برای هر کس بخوهد فراوان و بر هر کس بخوهد تنگ می گیرد، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِندَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» بقره/ 95-96

بگو: اگر راست می گوید که سرای آخرت نزد خدا ویژه شماست، نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید. ولی به سبب اعمالی که مرتکب شده اند هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد. خدا ستمکاران را می شناسد.

#### 42 - انجمن نویسندگان متعهد فرانسه که گردهمایی هایی را

میان مسیحیان، مسلمان و یهودیان راه اندازی می کند.

از میان موسسه ها و نهادهای مسیحی که گفت و گوی میان ادیان را پیش ساخته اند، می توان به این موارد اشاره کرد:

1 - انجمن جهانی کلیساهای، که بخشی را به گفت و گو هندوها و بوداییان، اسلام و ادیان سنتی، و یهودیت اختصاص داده است. این انجمن از سال 1948 میلادی در ژنو تشکیل شد و 307 کلیسای پروتستان را در بر می گیرد و مجله ای را به نام « راه گفت و گو » به چاپ می رساند. شعار این بخش Dialogue with people of living faiths

ص: 350



2 - بارگاه قدسی (واتیکان) در رم که انجمنی برای گفت و گوی ادیان ایجاد کرده است و در این زمینه مجله ای سالیانه را به نام پژوهش های اسلامی مسیحی، به چاپ می رساند و اندیشمندان مسلمان بسیاری با آن همکاری می کنند.

3 - دانشکده لاهوت در مودلینگ در نواحی وین که از سال 1975، همایش هایی میان مسیحیت و اسلام برگزار می کند.

4 - گردهمایی های سالیانه مسلمانان و مسیحیان در استراسبورگ فرانسه که از دهه هفتاد میلادی تاکنون، در آغاز هر سال برگزار می شود:

5 - انجمن نویسندگان متعهد فرانسه که گردهمایی هایی را میان مسیحیان، مسلمان و یهودیان راه اندازی می کند.

6 - برادران ابراهیمی که در پی ایجاد فضایی سرشار از تبادل نظر، تساهل و برادری میان ادیان ابراهیمی است.

اما متأسفانه، پدیده ای که از آن با نام «عدم پذیرش دیگری» یاد شد، هر از گاهی فضای گفت و گور سیاه و مه آلود می کند و برخی از سر عناد و نابخردی، سخنانی ناروا و نسنجیده می گویند و به چاپ می رسانند؛ یعنی درست زمانی که افق های روشن و تازه ای برای گفت و گو فراهم می آید، گروهی در سایه گفت و گو و با نام پژوهش های علمی، به نگارش مطالبی نادرست می پردازند. از این میان می توان به کتاب «القران، ترجمه و تعلیق نسقی» (اشاره کرد که «برونوبویی ایماز» آن را نگاهشته است. وی ترجمه ای غریب از قرآن ارائه می دهد، تا آنجا که با برهانی قاطع! بر او معلوم می شود که نویسنده قرآن، یکی از احبار یهود است Vance mmentaire , 1988 -le's systematigve, e"d .la contre - Reforme catholigve 10260 saint- lecoran. Traduction et co parres

آنچه غریب تر و شگفت آورتر می نماید نه نگارش این کتاب که گزارش چنین کتابی در مجله» پژوهش های اسلامی مسیحی «است. گزارش گر، نه تنها در تایید این کتاب قلم فرسایی می کند که آن را از دیدگاه پژوهش های علمی، مشروع می خواند. (میشل لاکارد، مجله» دراسات اسلامیه مسیحیه «، العدد 15، ص 262 و 263 و العدد 16، ص

پاپ بندیکت شانزدهم در نظر دارد، هماهنگی عمیقی میان آنچه فلسفه یونانی آورده و آنچه در کتاب مقدس (بی گمان مراد او جز انجیل نیست) در باب اعتقاد به خداوند، بدان استدلال شده، به وجود آورد.

نخستین آیه کتاب که تا حدودی تغییر یافته، «سفر تکوین» است، یوحنا، مقدمه انجیلش را با این نکته آغاز می کند که خداوند با لوگوس رفتار می کند. لوگوس در لغت به معنای عقل و خرد است و این شعور، در عین حال توان صنع و آفرینندگی دارد. (اشاراتی که بر سخن پاپ بندیکت شانزدهم شده است، از سایت های خبری اینترنت و پاره ای از روزنامه ها است.

پاپ بدین سان، آشکارا از عقل ستیزی دیگری (مسلمانان) سخن می گوید و بی شک مراد او از گفت و گو، تن دادن و پیوستن دیگر به آیین او است. امروزه به نظر می رسد، دود سفیدی که از دودکش های کلیسای سیستین بیرون خزید و پاپ بندیکت شانزدهم را انتخاب کرد، فضای گفت و گورا سیاه کرده است.

### 43 - أحادیث حضرت عیسی علیه السلام

احادیث حضرت عیسی علیه السلام.

1 - عنه علیه السلام: «بِحَقِّ أَوْلَى لَكُمْ: إِنَّ صِغَارَ الْخَطَايَا وَ مُحَقَّرَاتِهَا لَمِنْ مَكَانِدِ إِبْلِيسَ، يُحَقَّرُهَا لَكُمْ وَ يُصَغَّرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ، فَتَجْتَمِعُ فَتَكْثُرُ وَ تُحِيطُ بِكُمْ. عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِه حَقِّ بَغْوِمَتَانِ، گناهان خُرد و کوچک انگاشته از دام های شیطان است که آنها را در نظر شما کوچک و خُرد جلوه می دهد تا روی هم جمع شوند و فزونی یابند و شما را در میان گیرند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 13 > حدیث شماره: 30022038 و احادیث بعدی نیز به ترتیب فوق تا شماره 32 از میزان الحکمه ج 13-30022069 است.

2 - عنه عليه السلام: «بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الْمِدْحَةَ بِالْكَذِبِ وَالتَّزْكِهَةَ فِي الدِّينِ لَمِنْ رَأْسِ الشَّرِّ وَالْمَعْلُومَةِ، وَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا لِرَأْسِ كُلِّ خَطِيئَةٍ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، ستایش دروغین و خود ستایی دینی از رئوس بدی های شناخته شده است و دنیا دوستی رأس همه گناهان است.

3 - عنه عليه السلام: «بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: لَيْسَ شَيْءٌ أْبْلَغَ فِي شَرِّهِ الْآخِرَةَ وَأَعَوْنَ عَلَى حَوَادِثِ الدُّنْيَا مِنَ الصَّلَاةِ الدَّائِمَةِ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْهَا، فَدُومُوا عَلَيْهَا، وَ اسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَ كُلُّ عَمَلٍ صَالِحٍ يُقَرِّبُ إِلَى اللَّهِ فَالصَّلَاةُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ وَ أَثَرُ عِنْدَهُ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، هیچ چیز مانند نماز همیشگی، رساننده تر به افتخار آخرت و کمک کننده تر در برابر حوادث دنیا نیست و هیچ چیز مانند آن به خدای مهربان نزدیک نمی کند. پس بر آن مداومت ورزید و بر آن بیفزایید. هر کار نیک و شایسته ای به خدا نزدیک می کند، لیکن نماز به خداوند نزدیکتر و نزد او برگزیده تر است.

4 - عنه عليه السلام: «بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ كُلَّ عَمَلٍ الْمَظْلُومِ الَّذِي لَمْ يَنْتَصِرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ وَ لَا حِقْدٍ هُوَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاءِ عَظِيمٌ، أَتَيْكُمْ رَأْيُ نُورٍ اسْمُهُ ظُلْمَةٌ أَوْ ظُلْمَةٌ اسْمُهَا نُورٌ؟! كَذَلِكَ لَا يَجْتَمِعُ لِلْعَبْدِ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا كَافِرًا، وَ لَا مُؤْتِرًا لِلدُّنْيَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ. وَ هَلْ زَارِعٌ شَعِيرٍ يَحْصِدُ قَمْحًا؟ أَوْ زَارِعٌ قَمْحٍ يَحْصِدُ شَعِيرًا؟! كَذَلِكَ يَحْصِدُ كُلُّ عَبْدٍ فِي الْآخِرَةِ مَا زَرَعَ، وَ يُجْزَى بِمَا عَمِلَ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، هر کار ستمدیده ای که با گفتار و کردار و کینه ورزی [ از ستمی که در حقش رفته است ] انتقام نگیرد در ملکوت آسمان، بزرگ است. کدام یک از شما نوری را دیده که نامش تاریکی باشد یا ظلمتی را که نامش نور باشد؟ همچنین بنده نمی تواند هم مؤمن باشد و هم کافر، هم دنیا را برگزیند و هم آخرت را بخواهد. آیا جو کار، گندم می درود؟ یا گندم کار، جو درو می کند؟ همچنین هر بنده ای در آخرت آن درود که کاشته است و متناسب با کردار خویش جزا گیرد.

5 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقْوَلٍ لَكُمْ: إِنَّ النَّاسَ فِي الْحِكْمَةِ رَجُلَانِ: فَرَجُلٌ أَتَقَنَهَا بِقَوْلِهِ وَصَدَّقَهَا بِفِعْلِهِ، وَشَتَّانَ بَيْنَهُمَا! فَطُوبَى لِلْعُلَمَاءِ بِالْفِعْلِ، وَوَيْلٌ لِلْعُلَمَاءِ بِالْقَوْلِ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، مردم در حکمت و دانش دو دسته اند:

یکی آن را نیکو و استوار به زبان آورد و با بد کرداری خود تباہش سازد و دیگری آن را نیکو و استوار به زبان آورد و با کردار خود تصدیقش کند و میان این دو تفاوت زیادی است! پس خوشا عالمان با عمل و بدا به حال عالمان در گفتار.

6 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقْوَلٍ لَكُمْ: مَنْ لَا يُنْقَى مِنْ زَرْعِهِ الْحَشِيشِ يَكْثُرُ فِيهِ حَتَّى يَغْمُرَهُ فَيُفْسِدَهُ، وَكَذَلِكَ مَنْ لَا يُخْرِجُ مِنْ قَلْبِهِ حُبَّ الدُّنْيَا يَغْمُرُهُ حَتَّى لَا يَجِدَ لِحَبِّ الْآخِرَةِ طَعْمًا. وَيَلِكُمْ يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا! اتَّخِذُوا مَسَاجِدَ رَبِّكُمْ سُدَّ جُورًا لِأَجْسَادِكُمْ، وَاجْعَلُوا قُلُوبَكُمْ بُيُوتًا لِلتَّقْوَى، وَلَا تَجْعَلُوا قُلُوبَكُمْ مَأْوَى لِلشَّهَوَاتِ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، هر که زراعتش را از علف های هرز و جبین نکند، علف ها زیاد شود تا جایی که زراعتش را فرا گیرد و تباہش گرداند. همچنین کسی که دنیا دوستی را از دل خود بیرون نکند، دلش را فرا گیرد تا جایی که مزه آخرت دوستی را احساس نکند. وای بر شما ای دنیا بندگان! مسجدهای خدا را زندان تن خود کنید و دل هایتان را سرایی برای پرهیزگاری سازید و دل های خود را جایگاه شهوت ها نکنید.

7 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقْوَلٍ لَكُمْ: إِنَّ أَجْزَعَكُمْ عَلَى الْبَلَاءِ لِأَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلدُّنْيَا، وَإِنَّ أَصْبَرَكُمْ عَلَى الْبَلَاءِ لِأَزْهَدُكُمْ فِي الدُّنْيَا.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، بی تاب ترین شما در برابر بلا و گرفتاری، دنیا دوست ترین شماست و شکیباترین شما بر بلا و گرفتاری، بی رغبت ترین شما به دنیا است.

8 - عنه عليه السلام: وَيَلِكُمْ يَا عُلَمَاءَ السَّوِّءِ! أَلَمْ تَكُونُوا أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ فَلَمَّا

أَحْيَاكُمْ مِنْكُمْ؟! وَيَلِكُمْ، أَلَمْ تَكُونُوا أُمَّيْنِ فَعَلَّمَكُم فَلَ مَا عَلَّمَكُم نَسِيْتُمْ؟! وَيَلِكُمْ، أَلَمْ تَكُونُوا جُفَاءً فَفَقَّهَكُم اللهُ فَلَ مَا فَفَّهَكُم جَهْلْتُمْ؟! وَيَلِكُمْ، أَلَمْ تَكُونُوا ضُّلَالًا فَهَدَاكُمْ فَلَ مَا هَدَاكُمْ صَلَّيْتُمْ؟! وَيَلِكُمْ، أَلَمْ تَكُونُوا عُمِيَا فَبَصَّرَكُم فَلَ مَا بَصَّرَكُم عَمِيْتُمْ؟! وَيَلِكُمْ، أَلَمْ تَكُونُوا صُمًّا فَأَسْمَعَكُم فَلَ مَا أَسْمَعَكُم صَمَمْتُمْ؟! وَيَلِكُمْ، أَلَمْ تَكُونُوا بُكْمًا فَأَنْطَقَكُم فَلَ مَا أَنْطَقَكُم بِكْمْتُمْ؟! وَيَلِكُمْ، أَلَمْ تَسْتَفْتِحُوا فَلَ مَا فَتَّحَ لَكُمْ نَكَصْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟! وَيَلِكُمْ، أَلَمْ تَكُونُوا أَذِلَّةً فَأَعَزَّكُمْ فَلَ مَا عَزَّزْتُمْ فَهَرَّتُمْ وَعَدَدَيْتُمْ وَعَصَيْتُمْ؟! وَيَلِكُمْ، أَلَمْ تَكُونُوا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَنَصَّكُمْ فَلَ مَا نَصَّكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ وَتَجَبَّرْتُمْ؟! فَيَا وَيَلِكُمْ مِنْ ذَلِّ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كَيْفَ يُهَيِّنُكُمْ وَيُصَغِّرُكُمْ؟! يَا وَيَلِكُمْ يَا عُلَمَاءَ السَّوَاءِ! إِنَّكُمْ لَتَعْمَلُونَ عَمَلَ الْمُلْحِدِينَ، وَتَأْمَلُونَ أَمَلَ الْوَارِثِينَ، وَتَطْمَئِنُّونَ بِطَمَئِنِّهِ الْأَمِينِ، وَلَيْسَ أَمْرُ اللَّهِ عَلَى مَا تَتَمَنَّوْنَ وَتَتَخَيَّرُونَ، بَلْ لِلْمَوْتِ تَتَوَالِدُونَ، وَلِلْخَرَابِ تَبْنُونَ وَتَعْمُرُونَ، وَلِلْوَارِثِينَ تُمَهِّدُونَ.

عیسی علیه السلام: وای بر شما ای علمای بد! آیا مرده نبودید و او شما را زنده کرد و چون زنده تان کرد باز مردید؟ وای بر شما! آیا بی سواد نبودید و شما را با سواد کرد و چون با سوادتان کرد فراموش کردید؟ وای بر شما! نا فرهیخته نبودید و خدا شما را فهمیده کرد و چون فهمتان آموخت باز نادان شدید؟ وای بر شما! آیا گمراه نبودید و شما را راهنمایی کرد و چون راه را به شما نشان داد، دوباره گمراه شدید؟ وای بر شما! آیا کور نبودید و شما را بینا ساخت و چون بینایتان کرد دگر باره کور شدید؟ وای بر شما! آیا کر نبودید و شما را شنوا ساخت و چون شنوایتان کرد دوباره کر شدید؟ وای بر شما! آیا گنگ نبودید و شما را گویا کرد و چون گویاتان نمود باز گنگ شدید؟ وای بر شما! آیا پیروزی نخواستید و چون پیروزتان کرد به عقب برگشتید؟ وای بر شما! آیا خوار و ناتوان نبودید و چون شما را عزت و قدرت بخشید، زور گفتید و تجاوز کردید و سر به عصیان برداشتید؟ وای بر شما! آیا در روی زمین مستضعف نبودید چندان که می ترسیدید مردم شما را غارت کنند و [ خدا ] شما را یاری داد و کمکتان کرد و چون شما را یاری کرد تکبر و گردنکشی پیشه ساختید؟ پس وای بر شما از خواری روز قیامت که چگونه خوار و زبونتان کند؟ وای بر شما ای علمای بد! کردار ملحدان می کنید و آرزوی وارثان

(بهشت) دارید و چون ایمن بودگان [از عذاب و کیفر خدا] آسوده خاطر به سر می برید. کار خدا چنان نیست که شما آرزو می کنید و برمی گزینید، بلکه برای مردن زاد و ولد می کنید و برای ویران شدن می سازید و آباد می کنید، و برای وارثان فراهم می آورید.

9 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ [ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ كَاذِبِينَ، وَأَنَا أَقُولُ: (لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَ لَا كَاذِبِينَ، وَلَكِنْ قُولُوا: لَا، وَ نَعَمْ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، موسی علیه السلام به شما فرمان می داد که به خدا سوگند دروغ مخورید و من می گویم: به خدا نه سوگند راست بخورید و نه سوگند دروغ، بلکه فقط نه و آری بگویید.

10 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: مَا ذَا يُغْنِي عَنِ الْجَسَدِ إِذَا كَانَ ظَاهِرُهُ صَاحِحًا وَ بَاطِنُهُ فَاسِدًا؟ وَ مَا تُغْنِي عَنْكُمْ أَجْسَادُكُمْ إِذَا أَعْجَبَتْكُمْ وَ قَدْ فَسَدَتْ قُلُوبُكُمْ؟! وَ مَا يُغْنِي عَنْكُمْ أَنْ تُتَّقُوا جُلُودَكُمْ وَ قُلُوبُكُمْ دَنَسَةً؟!

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، تن را چه سود که بروش درست باشد و درونش تباه؟! و شما را چه سود که پیکرتان خوشایند شما باشد و دل هایتان تباه؟! و شما را به چه کار آید که پوست بدنتان را پاکیزه کنید و دل هایتان آلوده باشد؟!

11 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: لَا تَكُونُوا كَالْمُنْخَلِ يُخْرِجُ الدَّقِيقَ الطَّيِّبَ وَ يُمَسِّكُ النُّخَالَهَ، كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُخْرِجُونَ الْحِكْمَةَ مِنْ أَفْوَاهِكُمْ وَ يَبْقَى الْغُلُّ فِي صُدُورِكُمْ!

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان: مانند غربال نباشید که آرد خوب و نرم را بیرون می دهد و نخاله را نگه می دارد. همچنین شما از دهان های خود حکمت را بیرون می دهید و کینه در سینه هایتان می ماند.

12 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: اِبْدَوْوا بِالشَّرِّ فَاتْرَكُوهُ، ثُمَّ اِطْلُبُوا

الْخَيْرَ يَنْفَعُكُمْ، فَإِنَّكُمْ إِذَا جَمَعْتُمْ الْخَيْرَ مَعَ الشَّرِّ لَمْ يَنْفَعْكُمْ الْخَيْرُ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، نخست بدی را از خود دور کنید و سپس خوبی را بجوید تا سودتان بخشد؛ زیرا اگر نیکی را با بدی جمع کنید، نیکی به شما سود نبخشد.

13 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الَّذِي يَخْوُضُ النَّهْرَ لَا بُدَّ أَنْ يُصِيبَ ثَوْبَهُ الْمَاءُ وَإِنْ جَهَدَ أَنْ لَا يُصِيبَهُ، كَذَلِكَ مَنْ يُحِبُّ الدُّنْيَا لَا يَنْجُو مِنَ الْخَطَايَا.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، هر که به رودخانه قدم گذارد هر اندازه هم بکوشد که جامه اش تر نشود، بناچار تر شود. همچنین کسی که دنیا را دوست داشته باشد از خطاها و گناهان نمی رهد.

14 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: طُوبَى لِلَّذِينَ يَتَهَجَّدُونَ مِنَ اللَّيْلِ، أَوْلَيْكَ الَّذِينَ يَرْتُونَ النُّورَ الدَّائِمَ؛ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُمْ قَامُوا فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ عَلَى أَرْجُلِهِمْ فِي مَسَاجِدِهِمْ يَتَضَرَّعُونَ إِلَى رَبِّهِمْ رَجَاءً أَنْ يُجِيبَهُمْ فِي الشَّدَّةِ عَدَا.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، خوشا آنان که پاسی از شب را به عبادت می گذرانند! اینانند وارثان روشنایی همیشگی؛ زیرا که در تاریکی شب در سجده گاهشان روی پاهای خود ایستاده اند و به درگاه پروردگارشان زاری می کنند، به امید اینکه آنان را از سختی فردا [ی قیامت] برهاند.

15 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الدُّنْيَا خُلِقَتْ مَرْزَعَةً تَزْرَعُ فِيهَا الْعِبَادُ الْحُلُوقَ وَالْمُرَّ وَالشَّرَّ وَالْخَيْرَ، وَالْخَيْرُ لَهُ مَغَبَّةٌ. نَافِعَةٌ يَوْمَ الْحِسَابِ، وَالشَّرُّ لَهُ عَنَاءٌ وَشَقَاءٌ يَوْمَ الْحَصَادِ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، دنیا کشتزاری است که مردم در آن شیرین و تلخ و بد و خوب می کارند و خوبی در روز حساب فرجامی سودمند دارد و بدی در روز درو، رنج و بدبختی دارد.

16 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الْحَكِيمَ يَعْتَبِرُ بِالْجَاهِلِ، وَالْجَاهِلَ

يَعْتَبِرُ بِهَوَاةٍ، اَوْصِيكُمْ أَنْ تَخْتِمُوا عَلَى أَفْوَاهِكُمْ بِالصَّمْتِ حَتَّى لَا يَخْرُجَ مِنْهَا مَا لَا يَحِلُّ لَكُمْ. عيسى عليه السلام: به حق بگویمتان، خردمند از نادان عبرت می گیرد و نادان از هوس خود. به شما سفارش می کنم که بر دهان های خویش مُهر خموشی زنید تا آنچه برای شما روا نیست از آنها بیرون نیاید.

17 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مَا تَأْمَلُونَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ، وَلَا تَبْتَغُونَ مَا تُرِيدُونَ إِلَّا بِتَرْكِ مَا تَشْتَهُونَ.

عيسى عليه السلام: به حق بگویمتان، شما به آنچه آرزو دارید نرسید، مگر با شکیبایی بر آنچه ناخوش دارید و به آنچه می خواهید دست نیابید، جز با دست شستن از آنچه دلخواه شماست.

18 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا، كَيْفَ يُدْرِكُ الْآخِرَةَ مَنْ لَا تَنْقُصُ شَهْوَتُهُ مِنَ الدُّنْيَا وَلَا تَنْقَطِعُ مِنْهَا رَغْبَتُهُ؟!.

عيسى عليه السلام: به حق بگویمتان، ای دنیا پرستان، چگونه به آخرت رسد کسی که از میل خود به دنیا نکاهد و دل از آن برنکند؟!.

19 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا، مَا الدُّنْيَا تُحِبُّونَ، وَلَا الْآخِرَةَ تَرْجُونَ، لَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الدُّنْيَا أَكْرَمْتُمْ الْعَمَلَ الَّذِي بِهِ أَدْرَكْتُمُوهَا، وَلَوْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْآخِرَةَ عَمِلْتُمْ عَمَلًا مَنْ يَرْجُوهَا.

عيسى عليه السلام: به حق بگویمتان، ای دنیا پرستان، نه دنیا را دوست دارید و نه به آخرت امید بسته اید. اگر دنیا را دوست می داشتید، آن کاری را که به واسطه آن به دنیا رسیده اید گرامی می داشتید و اگر آخرت را می خواستید، کردار کسی را داشتید که بدان امید بسته است.

20 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا، إِنَّ أَحَدَكُمْ يُبْغِضُ صَاحِبَهُ عَلَى الظَّنِّ، وَلَا يُبْغِضُ نَفْسَهُ عَلَى اليَقِينِ. بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيُبْغِضُ إِذَا ذُكِرَ لَهُ بَعْضُ عُيُوبِهِ وَهِيَ حَقٌّ، وَيَفْرَحُ إِذَا مُدِحَ بِمَا لَيْسَ فِيهِ.



عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، ای بندگان دنیا، هر یک از شما دیگری را به صرف گمان دشمن می دارد، ولی با وجود یقین [به بدی خویش] از خود نفرت به دل نمی گیرد. به حق بگویمتان: هر یک از شما هرگاه عیبی از او گفته شود گر چه حقیقت داشته باشد، عصبانی می شود و هرگاه ستایش بی جا از او کنند، شاد می شود.

21 - عنه علیه السلام: بِحَقِّ أَقْوَلُ لَكُمْ: إِنَّ أَرْوَاحَ الشَّيَاطِينِ مَا عَمَّرَتْ فِي شَيْءٍ مَا عَمَّرَتْ فِي قُلُوبِكُمْ، فَإِنَّمَا أَعْطَاكُمْ اللَّهُ الدُّنْيَا لِتَعْمَلُوا فِيهَا لِلْآخِرَةِ وَ لَمْ يُعْطِكُمْوهَا لِتَشْغَلَكُمْ عَنِ الْآخِرَةِ، وَإِنَّمَا بَسَّطَهَا لَكُمْ لِتَعْلَمُوا أَنَّهُ أَعَانَكُمْ بِهَا عَلَى الْعِبَادَةِ وَ لَمْ يُعِنِّكُمْ بِهَا عَلَى الْخَطَايَا، وَإِنَّمَا أَمَرَكُمْ فِيهَا بِطَاعَتِهِ وَ لَمْ يَأْمُرْكُمْ فِيهَا بِمَعْصِيَتِهِ، وَإِنَّمَا أَعَانَكُمْ بِهَا عَلَى الْحَلَالِ وَ لَمْ يُجِلِّ لَكُمْ بِهَا الْحَرَامَ، وَإِنَّمَا وَسَّعَهَا لَكُمْ لِتَوَاصَلُوا فِيهَا وَ لَمْ يُوسِّعْهَا لَكُمْ لِتَقَاطَعُوا فِيهَا.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، راستی که ارواح شیاطین در هیچ چیز به اندازه ماندن در دل های شما عمر نکرده اند. خداوند در حقیقت دنیا را به شما داده است تا در آن برای آخرت کار کنید، آن را به شما نداده است تا شما را از آخرت باز دارد. آن را برای شما گسترده است فقط برای اینکه بدانید به واسطه آن بر عبادت یاریتان کرده، نه اینکه برای خطا و گناه آن را یار شما ساخته است. شما را در دنیا به طاعت خود فرمان داده و در آن به نافرمانی خویش فرماتان نداده است. شما را به وسیله دنیا بر حلال کمک رسانده و حرام را در آن بر شما حلال نکرده است. آن را بر شما وسعت بخشیده، تا در آن به یکدیگر رسیدگی کنید و پیوند برقرار سازید و برایتان وسعت نبخشیده است که در آن از یکدیگر بپسندید.

22 - عنه علیه السلام: بِحَقِّ أَقْوَلُ لَكُمْ: إِنَّ الْأَجْرَ مَحْرُوصٌ عَلَيْهِ، وَ لَا يَدْرِكُهُ إِلَّا مَنْ عَمِلَ لَهُ. عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، همه طالب مزدند، اما تنها کسی به مزد رسد که برای آن کار کند.

23 - عنه علیه السلام: بِحَقِّ أَقْوَلُ لَكُمْ: إِنَّ الشَّجَرَةَ لَا تَكْمُلُ إِلَّا بِشَمَرِهِ طَيِّبِهِ، كَذَلِكَ لَا يَكْمُلُ الدِّينُ إِلَّا بِالتَّحَرُّجِ عَنِ الْمَحَارِمِ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، درخت کامل نباشد، مگر با میوه خوب و لذیذ، همچنین دینداری کامل نشود، مگر با دوری کردن از حرام ها.

24 - عنه علیه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الزَّرْعَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِالمَاءِ وَ التُّرَابِ، كَذَلِكَ الْإِيمَانُ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، زراعت حاصلی ندهد، مگر با آب و خاک . همچنین ایمان حاصلی ندهد، مگر با علم و عمل.

25 - عنه علیه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ المَاءَ يُطْفِئُ النَّارَ، كَذَلِكَ الْحِلْمُ يُطْفِئُ الغَضَبَ. عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، آب آتش را خاموش می کند.

همچنین بردباری خشم را فرو می نشاند.

26 - عنه علیه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: لَا يَجْتَمِعُ المَاءُ وَ النَّارُ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ، كَذَلِكَ لَا يَجْتَمِعُ الفِئَةُ وَ العَمَى. فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، آب و آتش در یک ظرف با هم جمع نمی شوند. همچنین فهم و کوردلی در یک دل فراهم نمی آیند.

27 - عنه علیه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّهُ لَا يَكُونُ مَطَرٌ بغيرِ سَحَابٍ، كَذَلِكَ لَا يَكُونُ عَمَلٌ فِي مَرْضَاهِ الرَّبِّ إِلَّا بِقَلْبٍ نَقِيٍّ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، هیچ بارانی بی ابر نمی شود. همچنین کردار خدا پسند جز با دل پاک عملی نیست.

28 - عنه علیه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الشَّمْسَ نُورٌ كَمَا لَ شَيْءٌ، وَ إِنَّ الْحِكْمَةَ نُورٌ كَمَا لَ قَلْبٌ، وَ التَّقْوَى رَأْسٌ كَمَا لَ حِكْمَةٌ، وَ الْحَقُّ بَابٌ كَمَا لَ خَيْرٌ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ بَابٌ كَمَا لَ حَقٌّ، وَ مَفَاتِيحُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ وَ التَّضَرُّعُ وَ الْعَمَلُ، وَ كَيْفَ يُفْتَحُ بَابٌ بغيرِ مِفْتَاحٍ؟!.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، خورشید روشنی بخش هر چیزی است

و حکمت و دانش روشنائی هر دلی است و پرهیزگاری سر هر حکمت است و حق و حقیقت در هر خوبی است و رحمت خدا در هر حق و حقیقتی است و کلیدهای آن دعا و زاری و عمل است، و در بدون کلید، چگونه باز شود؟!

29 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الرَّجُلَ الْحَكِيمَ لَا يَغْرِسُ شَجْرَةً إِلَّا شَجَرَةٌ يَرْضَاهَا، وَلَا يَحْمِلُ عَلَى خَيْلِهِ إِلَّا فَرَسًا يَرْضَاهُ، كَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ الْعَالِمُ لَا يَعْمَلُ إِلَّا عَمَلًا يَرْضَاهُ رَبُّهُ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، مرد حکیم هیچ درختی نکارد مگر آن درختی را که می پسندد، و بر مادیانش نجهاند مگر اسبی را که می پسندد؛ همچنین مؤمن عالم هیچ کاری نکند مگر آنچه را که پروردگارش می پسندد.

30 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الصِّقَالَ تَصْلِحُ السَّيْفَ وَتَجْلُوهُ، كَذَلِكَ الْحِكْمَةُ لِلْقَلْبِ تَصْفُلُهُ وَتَجْلُوهُ، وَهِيَ فِي قَلْبِ الْحَكِيمِ مِثْلُ الْمَاءِ فِي الْأَرْضِ الْمَيْتَةِ تُحْيِي قَلْبَهُ كَمَا يُحْيِي الْمَاءُ الْأَرْضَ الْمَيْتَةَ، وَهِيَ فِي قَلْبِ الْحَكِيمِ مِثْلُ النَّوْرِ فِي الظُّلْمَةِ يَمْشِي بِهَا فِي النَّاسِ.

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، صیقل دادن، شمشیر را سالم کند و آن را جلا بخشد؛ این چنین است حکمت برای دل، آن را صیقل می دهد و جلا می بخشد. حکمت در دل حکیم به مانند آب در زمین مرده است و همچنان که آب زمین مرده را زنده می کند، حکمت دل او را زنده می سازد. حکمت در دل حکیم چونان نور است در تاریکی که به وسیله آن در میان مردم راه رود.

31 - عنه عليه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ نَقْلَ الْحِجَارَةِ مِنْ رُؤُوسِ الْجِبَالِ أَفْضَلُ مِنْ أَنْ تُحَدِّثَ مَنْ لَا يَعْقِلُ عَنْكَ حَدِيثَكَ، كَمَثَلِ الَّذِي يَنْقَعُ الْحِجَارَةَ لِتَلِينِ، وَكَمَثَلِ الَّذِي يَصْنَعُ الطَّعَامَ لِأَهْلِ الْقُبُورِ! طُوبَى لِمَنْ حَبَسَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ الَّذِي يَخَافُ عَلَيْهِ الْمَقْتَمَ مِنْ رَبِّهِ، وَلَا يُحَدِّثُ حَدِيثًا إِلَّا يَفْهَمُ، وَلَا يَغِيبُ أَمْرًا فِي قَوْلِهِ حَتَّى يَسْتَبِينَ لَهُ فِعْلُهُ.

طوبی لمن تعلّم من العلماء ما جهل، وعلّم الجاهل ممّا علم. طوبی لمن عظم العلماء لعلمهم و ترك منازعتهم، وصغر الجهال

عیسی علیه السلام: به حق بگویمتان، به دوش کشیدن سنگ ها از قلّه کوه ها بهتر است تا اینکه سخن خود را به کسی گویی که آن را نمی فهمد. چنین کاری حکایت کسی است که سنگ را در آب نهد تا نرم شود و مانند حکایت کسی است که برای خفتگان گورها غذا درست کند. خوشا به حال کسی که از زیاده گویی هایی که می ترسد پروردگارش را به خشم آورد زبان در کام کشد، و نفهمیده سخنی نگوید و به گفتار کسی رشک نبرد تا اینکه کردار او برایش روشن شود. خوشا به حال کسی که آنچه را نمی داند از دانایان بیاموزد و آنچه را می داند به نادانان تعلیم دهد! خوشا به حال کسی که علما را به خاطر علمشان احترام نهد و از ستیزه با ایشان دست بردارد و نادانان را به سبب نادانیشان خُرد شمارد، اما آنان را طرد نکند بلکه به خود نزدیک کند و علمشان بیاموزد. منبع احادیث تا اینجا از آدرس اول فصل است.

32 - عیسی علیه السلام فی وصفِ أولیاءِ الله: الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا حِينَ نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَالَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى آجَلِ الدُّنْيَا حِينَ نَظَرَ النَّاسُ إِلَى عَاجِلِهَا، وَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا يَخْشَوْنَ أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكَوا مَا عَلِمُوا أَنْ سَيَتْرُكُهُمْ، فَصَارَ اسْتِكْثَارُهُمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَذَكَرَهُمْ إِيَّاهَا فَوَاتًا، وَفَرَّحَهُمْ بِمَا أَصَابُوا مِنْهَا حُزْنَ تَثَّ يُجِبُّونَ اللَّهَ - تعالی و یَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ، وَیُضِيئُونَ بِهِ، لَهُمْ خَبْرٌ عَجِيبٌ، وَعِنْدَهُمُ الْخَبْرُ الْعَجِيبُ، بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، وَبِهِمْ نَطَقَ الْكِتَابُ وَبِهِ نَطَقُوا، وَبِهِمْ عَلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا، لَيْسُوا يَرَوْنَ نَائِلًا مَعَ مَا نَالُوا، وَلَا أَمَانِيَّ دُونَ مَا يَرْجُونَ، وَلَا خَوْفًا دُونَ مَا يَحْذَرُونَ.

عیسی علیه السلام در توصیف اولیای الهی فرمود: کسانی که به باطن دنیا می نگرند، در حالی که مردم به ظاهر آن چشم دوخته اند و کسانی که فراسوی دنیا می نگرند، در حالی که مردم به اکنون آن چشم دوخته اند و لذا آنچه را از دنیا که بیم دارند [فضیلت های] آنان را بمیراند می میراند و آنچه را که می دانند به زودی آنها را ترک خواهند گفت ترک می کنند. از این رو، هر بهره فراوانی هم که از آن [برای آخرتشان] بگیرند کم می شمارند. و به یاد دنیا بودن را برای خود خسارت می بینند. و شادی خود از رسیدن به چیزهای دنیوی را غم و اندوه می دانند

خداوند متعال را دوست دارند و از نور او پرتو می گیرند و به واسطه آن به دیگران روشنایی می بخشند. آنان را خبری عجیب است و نزدشان خبر شگفت آور می باشد، کتاب به آنان استوار است و آنان به کتاب. کتاب به آنان گویاست و آنان به کتاب، کتاب به واسطه آنان دانسته می شود و آنان به آن عارف و دانایند. با وجود آنچه بدان رسیده اند دیگر مطلوبی برای خود نمی بینند و آرزوهایی فراتر از آنچه امید دارند ندارند و ترسی بالاتر از آنچه از آن می ترسند نمی شناسند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 13 > حدیث شماره: 30022817

3-3 عیسی علیه السلام لَمَّا سئل: مَنْ أَدْبَكَ؟ ما أَدْبَنِي أَحَدٌ، رَأَيْتُ قُبْحَ الْجَهْلِ فِجَانِبَتِهِ. عیسی علیه السلام آنگاه که از او سؤال شد: چه کسی تو را ادب آموخت؟ فرمود: هیچ کس مرا ادب نیاموخت. بلکه زشتی جهالت را دیدم و از آن دوری کردم.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 11 > حدیث شماره: 28019782

34 - عنه علیه السلام: خَادِمِي يَدَايَ، وَ دَابَّتِي رِجْلَايَ، وَ فِرَاشِي الْأَرْضِ، وَ وَسَادِي الْحَجَرِ، وَ دَفْنِي فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ ثَلَاثُ أَيَّامٍ وَ لَيْسَ لِي شَيْءٌ، وَ اصْبِحُ. وَ لَيْسَ لِي شَيْءٌ، وَ لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ أَحَدٌ أَغْنِي مِنِّي.

عیسی علیه السلام: خدمتکار من دو دست من است و مرکبم دو پای من و بستر من زمین و بالش من سنگ و گرما بخشم در زمستان آفتابگیرها شش شبم را با تهیدستی به سر می برم و روزم را با ناداری سپری می کنم و با این حال در روی زمین احدی توانگرتر و بی نیازتر از من وجود ندارد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 11 > حدیث شماره: 28019783

35 - عیسی علیه السلام: إِيَّاكُمْ وَ النَّظَرَ إِلَى الْمَحْذُورَاتِ؛ فَإِنَّهَا بَدْرُ الشَّهَوَاتِ وَ نَبَاتُ الْفِسْقِ. عیسی علیه السلام: از نگاه کردن به آنچه منع شده است پرهیزید؛ زیرا که آن بذر شهوت ها و نهال گناه است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 12 > حدیث شماره: 29020297

36 - عیسی علیه السلام لِقَوْمِهِ وَهُوَ يَعِظُهُمْ: بِحَقِّ أَقْوَالٍ لَكُمْ: طُوبَى لِلَّذِينَ يَتَهَجَّدُونَ مِنَ اللَّيْلِ، أُولَئِكَ الَّذِينَ يَرِثُونَ النُّورَ الدَّائِمَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُمْ قَامُوا فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ.

عیسی علیه السلام در اندرز به قوم خود فرمود: حقیقتی را به شما بگویم، خوشا آنان که شب را به عبادت گذرانند. اینان کسانی اند که روشنایی همیشگی را به دست می آورند؛ زیرا که در تاریکی شب بر می خیزند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 12 > حدیث شماره: 29020866

37 - عیسی علیه السلام: يَا عِبِيدَ السُّوءِ، لَا تَكُونُوا شَبِيهَا بِالْحِدَاءِ الْخَاطِفَةِ، وَلَا بِالثَّعَالِبِ الْخَادِعَةِ، وَلَا بِالذُّنَابِ الْغَادِرَةِ، وَلَا بِالْأَسَدِ الْعَاتِيَةِ، كَمَا تَفْعَلُ بِالْفَرَائِسِ كَذَلِكَ تَفْعَلُونَ بِالنَّاسِ، فَرِيقًا تَحْطَفُونَ، وَفَرِيقًا تَخْدَعُونَ، وَفَرِيقًا تَغْدِرُونَ بِهِمْ.. عیسی علیه السلام: ای بندگان بد! مانند زغن های رباینده و روبهان مکار و گرگهای خائن و شیرهای درنده و بی رحم نباشید که با مردم آن کنید که این درندگان با شکارهای خود می کنند؛ گروهی را می ربایید و به گروهی نیرنگ می زنید و به گروهی خیانت می کنید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 12 > حدیث شماره: 29020900

38 - عیسی علیه السلام: أَرْبَعٌ هُنَّ عَجَبٌ، وَلَا يُحْفَظْنَ إِلَّا بِعَجَبٍ: الصَّمْتُ، وَهُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ، وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَالتَّوَضُّعُ، وَقِلَّةُ الشَّيْءِ.

عیسی علیه السلام: چهار چیز مایه شگفتی اند و جز به شگفتی حفظ نمی شوند: سکوت که سرآمد عبادت است؛ یاد خدا در هر حال؛ فروتنی؛ و دارایی کم.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 9 > حدیث شماره: 26016178

39 - عیسی علیه السلام: الْقُلُوبُ مَا لَمْ تَخْرِفْهَا الشَّهَوَاتُ وَ يُدَنَّسُهَا الطَّمَعُ وَ يُقْسِمُهَا النَّعِيمُ فَسَوْفَ تَكُونُ أَوْعِيَةً لِلْحِكْمَةِ.

عیسی علیه السلام: دلها بزودی ظرفهای حکمت خواهند شد، اگر شهوتها آنها را از هم ندرند و طمع، آلودهشان نسازد و نعمت، آنها را سخت نگرداند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 9 > حدیث شماره: 26017051

40 - عیسی علیه السلام: لا یغنی عن الجسد ان یشهد ان یشهد صَ حیا و باطنه فاسد، كذلك لا تغنی أجسادکم التي قد أعجبکم و قد فسدت قلوبکم، و ما یغنی عنکم ان تتقوا جلودکم و قلوبکم دینسه.

عیسی علیه السلام: بدن را چه سود، اگر ظاهرش درست باشد و باطنش خراب؟ همچنین بدنهای شما که خوشایند شماست وقتی دلهایتان تباهاست به چه درد می خورد؟ شما را چه سود که تنهایتان را پاکیزه کنید و دلهایتان آلوده باشد؟

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 9 > حدیث شماره: 26017090

41 - عیسی علیه السلام: إن الدابة إذا لم ترتكب و لم تمتهن و تستعمل لتصعب و يتغير خلقها، و كذلك القلوب إذا لم ترقق بذكر الموت و يتبعها دؤوب العباد و تقسو و تغلظ. عیسی علیه السلام: ستور را هر گاه سوار نشوند و از آن بار و کار نکشند، سرکش و کج خلق می شود. دلها نیز چنین اند، هر گاه با یاد مرگ نرم نشوند و عبادت مداوم آنها را به رنج نیفکند، سخت و سنگ می شوند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 9 > حدیث شماره: 26017124

42 - عیسی علیه السلام: یا بنی اسرائیل، زاحموا العلماء فی مجالسهم و لو جثوا علی الركب؛ فإن الله یحیی القلوب المیتة بنور الحکمه كما یحیی الأرض المیتة بوابل المطر. عیسی علیه السلام: ای بنی اسرائیل! مجلسهای [ درس ] دانشمندان را پُر کنید، حتی اگر [ از کثرت ازدحام مجبور شوید ] دو زانو بنشینید؛ زیرا خداوند، دلهای مُرده را با نور حکمت زنده می کند، همچنان که زمین مرده را با باران تند حیات می بخشد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 9 > حدیث شماره: 26017151

43 - عیسی علیه السلام: اجعلوا قلوبکم بیوتا للتقوی، و لا تجعلوا قلوبکم مأویاً للشهوات. عیسی علیه السلام: دلهای خود را خانه تقوا کنید و دلهایتان را،

ص: 365

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 9 > حدیث شماره: 26017190

44 - عیسی علیه السلام: مَنْ كَثُرَ كَذِبُهُ ذَهَبَ بِهَاؤُهُ.

عیسی علیه السلام: کسی که زیاد دروغ بگوید، شکوهش برود.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27017558

45 - عیسی علیه السلام: لَا تُكثِرُوا الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ الَّذِينَ يُكثِرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُمْ، وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ.

عیسی علیه السلام: جز در یاد خدا، زیاد سخن مگویید؛ زیرا کسانی که در غیر از یاد خدا بسیار سخن گویند، دل‌هایشان سخت است و خود نمی‌دانند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27017987

46 - الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِبِيدَ السُّوءِ، تَلُمُونَ النَّاسَ عَلَى الظَّنِّ، وَلَا تَلُمُونَ أَنْفُسَكُمْ عَلَى اليَقِينِ؟! . مسیح علیه السلام: ای بندگان بد! مردم را بر اساس گمان [بدی که به آنها می‌برید] سرزنش می‌کنید و خود را با وجود یقین [به بدی و گنهکاری خویش] سرزنش نمی‌کنید؟!

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018496

47 - عیسی علیه السلام: يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا، مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الْقُبُورِ الْمُشَيَّدَةِ؛ يُعَجِبُ النَّاطِرُ ظَهْرَهَا، وَدَاخِلُهَا عِظَامُ الْمَوْتَى، مَمْلُوءَةٌ خَطَايَا.

عیسی علیه السلام: ای بندگان دنیا! حکایت شما حکایت گورهای ساخته و پرداخته ای است که بیرونشان بیننده را خوش می‌آید و درونشان استخوان‌های مردگان و پر از گناه است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018616

48 - عنه عليه السلام: يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ؛ يُضِيءُ



لِلنَّاسِ وَيُحْرِقُ نَفْسَهُ. مسیح علیه السلام: ای بندگان دنیا! مثل شما مثل چراغی است که خودش می سوزد و به مردم روشنایی می دهد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018617

49 - عنه عليه السلام: لا تكونوا كالمُنخُلِ؛ يُخْرَجُ الدَّقِيقَ الطَّيِّبَ وَيُمْسِكُ التُّخَالَهَ، كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُخْرِجُونَ الْحِكْمَةَ مِنْ أَفْوَاهِكُمْ وَيَبْقَى الْغُلُّ فِي صُدُورِكُمْ.

مسیح علیه السلام: مانند غربال نباشید که آرد خوب را بیرون می دهد و نخاله (سبوس) را نگه می دارد. بدین سان، شما نیز از دهان هایتان حکمت بیرون می دهید و کینه و ناخالصی در دل هایتان به جا می ماند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018618

50 - عنه عليه السلام: ما ذا يُعْنَى عَنِ الْبَيْتِ الْمُظْلِمِ أَنْ يُوضَعَ السَّرَاحُ فَوْقَ ظَهْرِهِ، وَجَوْفُهُ وَحِشٌّ مُظْلِمٌ؟! كَذَلِكَ لَا يُعْنَى عَنْكُمْ أَنْ يَكُونَ نُورُ الْعِلْمِ بِأَفْوَاهِكُمْ وَأَجْوَابِكُمْ مِنْهُ وَحِشَّةٌ مُعْطَلَةٌ! فَاسْرِعُوا إِلَى بُيُوتِكُمْ الْمُظْلِمَةِ فَأَنْبِرُوا فِيهَا.

مسیح علیه السلام: خانه تاریک را چه سود که بر بام آن چراغی باشد و درونش وحشتناک و تاریک؟ همچنین، شما را چه سود که روشنای دانش در دهان هایتان باشد و درون هایتان از آن گریزان و تهی! پس، بشتابید و خانه های تاریک خود را روشن سازید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018619

51 - عيسى عليه السلام: إِنَّ الدَّابَّةَ إِذَا لَمْ تُرْتَكَبْ وَلَمْ تُمْتَهَنْ وَتُسْتَعْمَلْ لَتَصْعَبُ وَيَتَغَيَّرُ خُلُقُهَا، وَكَذَلِكَ الْقُلُوبُ إِذَا لَمْ تُرْفَقْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَيَتَّبَعُهَا دُؤُوبُ الْعِبَادَةِ تَقْسُو وَتَغْلُظُ. عيسى عليه السلام: ستور را هر گاه سوار نشوند و از آن بار و کار نکشند، سرکش و کج خلق می شود. دلها نیز چنین اند، هر گاه با یاد مرگ نرم نشوند و عبادت مداوم آنها را به رنج نیفکنند، سخت و سنگ می شوند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 9 > حدیث شماره: 26017124

52 - عيسى عليه السلام: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، زاحمُوا الْعُلَمَاءَ فِي مَجَالِسِهِمْ وَ

لَوْ جُئْتُوا عَلَى الرُّكْبِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ الْمَيِّتَةَ بِوَابِلِ الْمَطَرِ. عيسى عليه السلام: ای بنی اسرائیل! مجلسهای [درس] دانشمندان را پُر کنید، حتی اگر [از کثرت ازدحام مجبور شوید] دوزانو بنشینید؛ زیرا خداوند، دلهای مُرده را با نور حکمت زنده می کند، همچنان که زمین مرده را با باران تند حیات می بخشد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 9 > حدیث شماره: 26017151

53 - عيسى عليه السلام: اجعلوا قلوبكم بيوتا للتقوى، ولا تجعلوا قلوبكم مأوى للشهوات. عيسى عليه السلام: دلهای خود را خانه تقوا کنید و دلهایتان را، مأوای شهوات نسازید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 9 > حدیث شماره: 26017190

54 - عيسى عليه السلام: لا تكثروا الكلام في غير ذكر الله؛ فإن الذين يكثرون الكلام في غير ذكر الله قاسية قلوبهم، ولكن لا يعلمون. عيسى عليه السلام: جز در یاد خدا، زیاد سخن مگوئید؛ زیرا کسانی که در غیر از یاد خدا بسیار سخن گویند، دلهایشان سخت است و خود نمی دانند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27017987

55 - المسيح عليه السلام: يا عبید السوء، تلو مون الناس علی الظن، و لا تلو مون أنفسكم علی الیقین؟! . مسیح علیه السلام: ای بندگان بد! مردم را بر اساس گمان [بدی که به آنها می برید] سرزنش می کنید و خود را با وجود یقین [به بدی و گنهکاری خویش] سرزنش نمی کنید؟!

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018496

56 - عيسى عليه السلام: يا عبید الدنيا، مثلکم کمثل القبور المُشیدة؛ یُعجبُ الناظرُ ظهْرُها، و داخلها عظامُ الموتی، مملوءة خَطایا.

عيسى عليه السلام: ای بندگان دنیا! حکایت شما حکایت گورهای ساخته و

پرداخته ای است که بیرونشان بیننده را خوش می آید و درونشان استخوان های مردگان و پر از گناه است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018616

57 - عنه عليه السلام: يا عبيد الدنيا، إنما مثلُكم كمثل السراج؛ يضيء للناس و يحرق نفسه. مسیح علیه السلام: ای بندگان دنیا! مثل شما مثل چراغی است که خودش می سوزد و به مردم روشنایی می دهد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018617

58 - عنه عليه السلام: لا تكونوا كالمُنخُل؛ يُخرج الدقيق الطيب و يمسيك الثخالة، كذلك أنتم تُخرجون الحكمة من أفواهكم و يبقى الغل في صدوركم.

مسیح علیه السلام: مانند غربال نباشید که آرد خوب را بیرون می دهد و نخاله (سبوس) را نگه می دارد. بدین سان، شما نیز از دهان هایتان حکمت بیرون می دهید و کینه و ناخالصی در دل هایتان به جا می ماند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018618

59 - عنه عليه السلام: ما ذا يُعنى عن البيت المظلم أن يوضع السراج فوق ظهره، و جوفه و حش مظلّم؟! كذلك لا يُعنى عنكم أن يكون نور العلم بأفواهكم و أجوافكم منه و حشّه معطله! فأسرعوا إلى بيوتكم المظلمه فأنبروا فيها.

مسیح علیه السلام: خانه تاریک را چه سود که بر بام آن چراغی باشد و درونش وحشتناک و تاریک؟ همچنین، شما را چه سود که روشنای دانش در دهان هایتان باشد و درون هایتان از آن گریزان و تهی! پس، بشتابید و خانه های تاریک خود را روشن سازید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018619

60 - عنه عليه السلام: يا عبيد الدنيا، تحمِلون السراج في ضوء الشمس و ضوءها كان يكفيكم، و تدعون أن تستضيؤوا بها في الظلم و من أجل ذلك

ص: 369

سُخِّرَتْ لَكُمْ! كَذَلِكَ اسْتَضَاءَتْكُمْ بِنُورِ الْعِلْمِ لِأَمْرِ الدُّنْيَا وَقَدْ كُفِّيْتُمْوهُ، وَتَرَكْتُمْ أَنْ تَسْتَضِيئُوا بِهِ لِأَمْرِ الْآخِرَةِ وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ اعْطِيْتُمْوهُ!

مسیح علیه السلام: ای بندگان دنیا! در روشنایی خورشید چراغ برمی دارید در حالی که نور آن برای شما کافی است و آن را در تاریکی ها از کف می نهدید در حالی که چراغ برای تاریکی در اختیار شما نهاده شده است! همچنین شما برای کار دنیا از فروغ دانش بهره می گیرید حال آن که کار دنیا برایتان ضمانت شده است و استفاده از پرتو دانش را برای امر آخرت رها می کنید، حال آن که دانش برای همین به شما داده شده است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 10 > حدیث شماره: 27018620

61 - عیسی علیه السلام: لَا تَنْظُرُوا إِلَى أَمْوَالِ أَهْلِ الدُّنْيَا؛ فَإِنَّ بَرِيقَ أَمْوَالِهِمْ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكُمْ. عیسی علیه السلام: به دارایی های دنیا پرستان منگردید؛ زیرا درخشش اموال آنان نور ایمان شما را می برد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 11 > حدیث شماره: 28019410

62 - عیسی علیه السلام لَمَّا سَأَلَ عَنْ أَفْضَلِ النَّاسِ: مَنْ كَانَ مَنْطِقَهُ ذِكْرًا، وَصَمْتُهُ فِكْرًا، وَنَظَرُهُ عِبْرَةً. عیسی علیه السلام در پاسخ به این سؤال که: برترین مردم کیست؟ فرمود: کسی که سخنش ذکر خدا باشد و سکوتش تفکر و نگاهش عبرت آموز.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 9 > حدیث شماره: 26016077

63 - عیسی علیه السلام: أَشَقَى النَّاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ. عیسی علیه السلام: بد بخت ترین مردم، کسی است که در میان مردم به علم شناخته شده باشد و به عمل، ناشناخته.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 5 > حدیث شماره: 22009723

64 - عیسی علیه السلام فی جوابِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟: لَا أَمْلِكُ مَا أَرْجُو، وَلَا

أَسْتَطِيعُ مَا أَحَازِرُ، مَأْمُورًا بِالطَّاعَةِ، مَنهِيًّا عَنِ الْخَطِيئَةِ، فَلَا أَرَى فَقِيرًا أَفْقَرَ مِنِّي. عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَوَابِ «چگونه صبح کردی؟» (فرمود: به آنچه امید دارم، نرسیده ام و از آنچه می ترسم، حذر نتوانم. به طاعت مأمور گشته ام و از معصیت نهی شده ام. بنا بر این، فقیری فقیرتر از خود نمی بینم.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 6 > حدیث شماره: 23010144

65 - عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مَا تُحِبُّونَ إِلَّا بِصَبْرِكُمْ عَلَيَّ مَا تَكْرَهُونَ.

عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: شما به آنچه دوست دارید نخواهید رسید، مگر با صبر در برابر آنچه ناخوش می دارید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 6 > حدیث شماره: 23010174

66 - عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الْحَرِيقَ لَيَقَعُ فِي الْبَيْتِ الْوَاحِدِ فَلَا يَزَالُ يَنْتَقِلُ مِنْ بَيْتٍ إِلَى بَيْتٍ حَتَّى تَحْتَرِقَ بُيُوتٌ كَثِيرَةٌ، إِلَّا أَنْ يُسْتَدْرَكَ الْبَيْتُ الْأَوَّلُ فِيهِدَمَ مِنْ قَوَاعِدِهِ فَلَا تَجِدُ فِيهِ النَّارَ مَحَلًّا، وَكَذَلِكَ الظَّالِمُ الْأَوَّلُ لَوْ أَخَذَ عَلَيَّ يَدِيهِ لَمْ يُوجَدْ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامٌ ظَالِمٌ فَيَأْتُمُونَ بِهِ) فَيُؤْتَمُّ بِهِ (، كَمَا لَوْ لَمْ تَجِدِ النَّارَ فِي الْبَيْتِ الْأَوَّلِ خَشَبًا وَالْوَاحَا لَمْ تُحْرِقْ شَيْئًا.

عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: حقیقت را به شما می گویم؛ اگر اتاقی آتش بگیرد، آن آتش پیوسته از اتاقی به اتاق دیگر سرایت می کند تا جایی که اتاقهای بسیاری می سوزد، مگر این که همان نخستین اتاق را دریابند و آن را از بیخ و بن براندازند، که در این صورت جایی برای آتش نخواهد ماند. چنین است ستمگر نخست، که اگر جلو دستش گرفته شود، دیگر بعد از او پیشوای ستمگری پیدا نخواهد شد که دیگران از او پیروی کنند. چونان که اگر آتش در اولین خانه، چوب و تخته ای نیابد چیزی را نمی سوزاند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 6 > حدیث شماره: 23011601

67 - عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِبِيدَ السَّوَاءِ، تُلُومُونَ النَّاسَ عَلَى الظَّنِّ، وَ لَا تُلُومُونَ أَنْفُسَكُمْ عَلَى اليَقِينِ؟! عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: ای بندگان بد! به

صرف

ص: 371

گمانی که به مردم می برید، آنان را سرزنش می کنید و با وجود یقینی که به [کردار بد] خود دارید، خویشان را سرزنش نمی کنید؟

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 6 > حدیث شماره: 23011686

68 - عیسی علیه السلام لِرَجُلٍ: مَا تَصْنَعُ؟ قَالَ: أَتَعْبُدُ، قَالَ: فَمَنْ يَعْبُدُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: أَخِي، قَالَ: أَخَوِكَ أَعْبَدُ مِنْكَ. عیسی علیه السلام خطاب به مردی فرمود: چه کار می کنی؟ عرض کرد: عبادت پیشه کرده ام. فرمود: پس چه کسی مخارج تو را تأمین می کند؟ عرض کرد: برادرم. فرمود: برادرت از تو عابدتر است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 7 > حدیث شماره: 24011782

69 - عیسی علیه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّهُ كَمَا يَنْظُرُ الْمَرِيضُ إِلَى طَيِّبِ الطَّعَامِ فَلَا يَلْتَذُّهُ مَعَ مَا يَجِدُهُ مِنْ شِدَّةِ الْوَجَعِ، كَذَلِكَ صَاحِبُ الدُّنْيَا لَا يَلْتَذُّ بِالْعِبَادَةِ وَلَا يَجِدُ حَلَاوَتَهَا مَعَ مَا يَجِدُ مِنْ حُبِّ الْمَالِ. عیسی علیه السلام: حقیقتی را به شما بگویم:

همان گونه که شخص بیمار به خوراک خوب و خوش مزه می نگرد اما به سبب درد شدیدی که دارد از آن لذتی نمی برد، دنیادار نیز به سبب مال دوستیش از عبادت لذت نمی برد و طعم شیرین آن را نمی چشد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 7 > حدیث شماره: 24011848

70 - عنه علیه السلام: بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: مَنْ لَا يُتَّقِي مِنَ زَرْعِهِ الْحَشِيشَ يَكْثُرُ فِيهِ حَتَّى يَغْمُرَهُ فَيُفْسِدَهُ، وَكَذَلِكَ مَنْ لَا يُخْرِجُ مِنْ قَلْبِهِ حُبَّ الدُّنْيَا يَغْمُرُهُ حَتَّى لَا يَجِدَ لِحُبِّ الْآخِرَةِ طَعْمًا. عیسی علیه السلام: حقیقتی را به شما بگویم: کسی که علفهای هرز زراعت خود را وجین نکند، آن علفها زیاد می شود، تا جایی که تمام مزرعه را فرا می گیرد و زراعت را از بین می برد؛ همچنین کسی که دوستی دنیا را از دلش بیرون نکند، دنیا دوستی دلش را فرا گیرد، تا جایی که طعم آخرت دوستی را نچشد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 7 > حدیث شماره: 24011849

71 - عیسی علیه السلام: یا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ، كَمْ مِنْ سِرَاجٍ أَطْفَأَتْهُ الرِّيحُ، وَكَمْ مِنْ عَابِدٍ أَفْسَدَهُ الْعُجْبُ! عیسی علیه السلام: ای گروه حواریان! بسا چراغی که باد آن را خاموش کرد و بسا عابدی که خودپسندی تبااهش ساخت.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 7 > حدیث شماره: 24011986

72 - عیسی علیه السلام: مَنْ عَمِلَ، وَعَمِلَ، وَعَلَّمَ، عُدَّ فِي الْمَلَكُوتِ الْأَعْظَمِ عَظِيمًا.

عیسی علیه السلام: هر کس بداند و عمل کند و یاد دهد، در ملکوت اعظم با عظمت به شمار آید!

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25013910

73 - عیسی علیه السلام: مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ، مَا يَصْرُكُكُمْ مِنْ تَنَنِ الْقَطِرَانِ إِذَا أَصَابَكُمْ سِرَاجُهُ؟! خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَلا تَنْظُرُوا إِلَى عَمَلِهِ.

عیسی علیه السلام: ای گروه حواریان! بوی گند روغن چراغ، شما را چه زیان، اگر [نور] چراغش به کارتان آید، دانش را نیز از هر که دارد فراگیرید و به کردار او منگرید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25013998

74 - عنه علیه السلام: خُذُوا الْحَقَّ مِنَ أَهْلِ الْبَاطِلِ، وَلا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنَ أَهْلِ الْحَقِّ، كُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ. عیسی علیه السلام: حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25013999

75 - عیسی علیه السلام: لَيْسَ بِنَافِعِكَ أَنْ تَعْلَمَ مَا لَمْ تَعْمَلْ، إِنَّ كَثْرَةَ الْعِلْمِ لَا يَزِيدُكَ إِلَّا جَهْلًا إِذَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ. عیسی علیه السلام: آموختن علمی که آن را به کار نمی بندی، به حال تو سودمند نیست. دانش بسیار، هر گاه به آن عمل نکنی، جز بر نادانی تو نمی افزاید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014106

76 - عیسیٰ علیه السلام: أَشَقَى النَّاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ. عیسیٰ علیه السلام: بد بخت ترین انسانها کسی است که نزد مردم به علم شناخته و به عمل شناخته باشد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014167

77 - عیسیٰ علیه السلام: وَيَلِكُمُ عُلَمَاءُ سَوْءٍ! الْأَجْرَ تَأْخُذُونَ وَالْعَمَلَ تُضَيِّعُونَ، يُوشِكُ رَبُّ الْعَمَلِ أَنْ يَقْبَلَ عَمَلَهُ، وَيُوشِكُ أَنْ يَخْرُجُوا مِنْ ضَيْقِ الدُّنْيَا إِلَى ظُلْمَةِ الْقَبْرِ.

عیسیٰ علیه السلام: وای بر شما، ای عالمانِ بدکردار! مُزد می گیرید و عمل را فرو می گذارید.. زود باشد که صاحب کار، عملش پذیرفته شود و زود باشد که از تنگنای دنیا به تاریکی گور برده شوند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014196

78 - عیسیٰ علیه السلام: كَيْفَ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ سَخِطَ رِزْقُهُ، وَاحْتَقَرَ مَنْزِلَتَهُ، وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَقُدْرَتِهِ؟!.

عیسیٰ علیه السلام: چگونه از اهل علم باشد کسی که از روزی خود ناخشنود است و موقعیت خویش را کوچک می شمارد، در حالی که می داند این امور با علم و قدرت (خداست) تقدیر (خداست)؟

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014200

79 - عنه عليه السلام: كَيْفَ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ اتَّهَمَ اللَّهَ -فِي مَا قَضَى لَهُ؛ فَلَيْسَ يَرْضَى شَيْئًا أَصَابَهُ؟! عیسیٰ علیه السلام: چگونه از جمله اهل علم باشد کسی که خدا را در آنچه برایش حکم و مقدر کرده است متهم می سازد و از آنچه به او می رسد خشنود نیست؟

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014201

80 - عنه عليه السلام: كَيْفَ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ دُنِيَاءُ عِنْدَهُ أَثَرُ مِنْ



آخِرَتِهِ وَهُوَ مُقْبِلٌ عَلَى دُنْيَاهُ، وَ مَا يَصُرُّهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّا يَنْفَعُهُ؟!

عیسی علیه السلام: چگونه در شمار اهل علم باشد کسی که دنیای خود را بر آخرتش ترجیح می دهد و به دنیا روی آورده است و آنچه را به او زیان می زند دوست تر دارد از آنچه به او سود می رساند؟

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014202

81 - عنه عليه السلام: كَيْفَ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ يَطْلُبُ الْكَلَامَ لِيُخْبِرَ بِهِ، وَ لَا يَطْلُبُ لِيَعْمَلَ بِهِ؟!. عيسى عليه السلام: چگونه از اهل علم باشد کسی که سخن را فرا می گیرد برای این که بازگو کند و فرایش نمی گیرد برای این که به آن عمل کند؟

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014203

82 - عنه عليه السلام: كَيْفَ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ هُوَ فِي مَسِيرِهِ إِلَى آخِرَتِهِ وَهُوَ مُقْبِلٌ عَلَى دُنْيَاهُ، وَ مَا يَصُرُّهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّا يَنْفَعُهُ؟!. عيسى عليه السلام: چگونه از شمار اهل علم است کسی که رهسپار آخرت است اما به دنیا رو کرده است و آنچه را به او زیان می زند دوست تر دارد از آنچه به او سود می رساند؟

عیسی علیه السلام: چگونه از شمار اهل علم است کسی که رهسپار آخرت است اما به دنیا رو کرده است و آنچه را به او زیان می زند دوست تر دارد از آنچه به او سود می رساند؟

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014204

83 - عيسى عليه السلام: الدِّينَاؤُ دَاءُ الدِّينِ، وَ الْعَالِمُ طَبِيبُ الدِّينِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُ الطَّبِيبَ يَجُرُّ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ فَاتَّهَمُوهُ، وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِغَيْرِهِ.

عیسی علیه السلام: دینار، مرض دین است و عالم، پزشک دین. پس، هر گاه دیدید که پزشک به این مرض مبتلا شده است به او بدگمان باشید و بدانید که او خیر خواه دیگران نیست.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014213

84 - عيسى عليه السلام: لَا تَنْظُرُوا فِي عُيُوبِ النَّاسِ كَالْأَرْبَابِ، وَ انظُرُوا فِي

عُيُوبِهِمْ كَهَيْئَةِ عَيْدِ النَّاسِ. عيسى عليه السلام: به عیبهای مردم چون خواجهگان منگرید، بلکه به عیبهایشان چون غلامان نگاه کنید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014757

85 - عيسى عليه السلام: يا عبيد السوء، تلوّمون الناس على الظنّ، ولا تلوّمون أنفسكم على اليقين؟! عيسى عليه السلام: ای بندگان بد! مردم را بر اساس گمان سرزنش می کنید و با یقینی که به بدیها و عیبهای خود دارید خویشتن را سرزنش نمی کنید؟

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25014771

86 - عيسى عليه السلام لَمَّا سُئِلَ عَنْ بَدءِ الغَضَبِ: الكِبْرُ، والتَّجَبُّرُ، و مَحَقَرَةُ الناسِ.. عيسى عليه السلام در پاسخ به سؤال از ریشه خشم فرمود: خود بزرگ بینی و گردن فرازی و حقیر شمردن مردم.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25015178

87 - عيسى عليه السلام: يا عبيد السوء، تلوّمون الناس على الظنّ ولا تلوّمون أنفسكم على اليقين؟! يا عبيد الدنيا، تحلقون رؤوسكم و تقصرون قمصكم و تنكسون رؤوسكم و لا تنزعون الغلّ من قلوبكم؟!.

عيسى عليه السلام: ای بندگان بد! مردم را با گمان [ بدی که نسبت به آنها می برید ] سرزنش می کنید و خود را با یقین [ که به بدی خویش دارید ] سرزنش نمی کنید؟ ای بندگان دنیا! سرهایتان را می تراشید و پیراهنتان را کوتاه می کنید و سرهایتان را به زیر می افکنید و کینه را از دلهایتان بر نمی کنید؟!

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25015349

88 - عيسى عليه السلام: خادمي يداي، و دابتي رجلاي، و فراشي الأرض، و وسادي الحجر ثث أبيت و ليس لي شيء، و اصبح و ليس لي شيء، و ليس على وجه الأرض أحد أغني متي. عيسى عليه السلام: خدمتگزار من،

دستان من است و مرکب من، پاهای من و بستر من، زمین و بالش من، سنگ تث شب را با دست خالی به سر می برم و روز را با تهیدستی سپری می کنم و با این حال در روی زمین توانگرتر از من وجود ندارد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25015468

89 - عیسی علیه السلام: بِحَقِّ أَقْوَلُ لَكُمْ: إِنَّ أَكْنَافَ السَّمَاءِ لَخَالِيَةٌ مِنَ الْأَغْنِيَاءِ، وَلَدُخُولُ جَمَلٍ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ أَيْسَرُ مِنْ دُخُولِ غَنِيِّ الْجَنَّةِ.

عیسی علیه السلام: حقیقتاً برایتان می گویم. کرانه های آسمان از توانگران تهی است و داخل شدنِ اشتری (به سوراخ سوزن آسانتر است از داخل شدن توانگر به بهشت).

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 8 > حدیث شماره: 25015471

90 - عیسی علیه السلام لَمَّا سَأَلَ عَنْ عَمَلٍ وَاحِدٍ يُورِثُ مَحَبَّةَ اللَّهِ: أَبْغَضُوا الدُّنْيَا يُحِبِّبْكُمْ اللَّهُ. مسیح علیه السلام در پاسخ به پرسش از یک کار که دوستی خدا را فرا آورد فرمود: دنیا را دشمن دارید، خدا شما را دوست خواهد داشت.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 2 > حدیث شماره: 19003259

91 - عیسی علیه السلام: بما ذا نَفَعَ امْرُؤٌ نَفْسَهُ بَاعَهَا بِجَمِيعِ مَا فِي الدُّنْيَا ثُمَّ تَرَكَ مَا بَاعَهَا بِهِ مِيرَاثًا لغيرِهِ؟! أَهْلَكَ نَفْسَهُ، وَلَكِنْ طُوبَى لِمَنْ خَلَصَ نَفْسَهُ وَاخْتَارَهَا عَلَى جَمِيعِ الدُّنْيَا. عیسی علیه السلام: چه سودی می برد آن که خود را به همه آنچه در دنیاست بفروشد و سپس آنچه را به بهای نفس خویش خریده است، برای دیگران به ارث گذارد؟ چنین کسی خود را تباه کرده است. خوشا به حال کسی که جان خویش را برهاند و آن را بر همه دنیا برگزیند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 3 > حدیث شماره: 20003739

92 - عیسی علیه السلام: مَنْ كَثُرَ هَمُّهُ سَقَمَ بَدَنُهُ.

مسیح علیه السلام: آن که اندوه بسیار خورد، تنی بیمار داشته باشد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 3 > حدیث شماره: 20003918

93 - عیسی علیه السلام: إِنَّ الْحِكْمَةَ نُورٌ كُلُّ قَلْبٍ. مسیح علیه السلام: همانا حکمت، روشنایی هر دلی است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 3 > حدیث شماره: 20004352

94 - عیسی علیه السلام: لَوْ وَجَدْتُمْ سِرًّا جَا يَتَوَقَّدُ بِالْقَطْرَانِ فِي لَيْلِهِ مُظْلِمَةً لَأَسْتَضَاتُّم بِهِ وَلَمْ يَمْنَعَكُم مِنْهُ رِيحٌ تَنْبِئُهُ، كَذَلِكَ يَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا الْحِكْمَةَ مِمَّنْ وَجَدْتُمُوهَا مَعَهُ وَلَا يَمْنَعَكُم مِنْهُ سُوءُ رَغْبَتِهِ فِيهَا.

مسیح علیه السلام: اگر چراغی بیابید که در دل شب با قطران. می سوزد، از نور آن بهره می گیرید و بوی بد آن، مانع این کار شما نمی شود، همچنین شایسته است که شما حکمت را در هر که یافتید، فراگیرید و بی رغبتی او به آن، مانع شما نشود.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 3 > حدیث شماره: 20004372

95 - عیسی علیه السلام: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى كُلِّ حَالٍ يَصْلُحُ الْعَسَلُ فِي الرَّقَاقِ، وَكَذَلِكَ الْقُلُوبُ لَيْسَ عَلَى كُلِّ حَالٍ تَعْمُرُ الْحِكْمَةَ فِيهَا، إِنَّ الرَّقَّ مَا لَمْ يَنْخَرِقْ أَوْ يَفْحَلْ أَوْ يَتَّقَلْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِلْعَسَلِ وَعَاءً، وَكَذَلِكَ الْقُلُوبُ مَا لَمْ تَنْخَرِقْهَا الشَّهَوَاتُ وَيُدَنَّسَ بِهَا الطَّمَعُ وَيُقَسِّدَ بِهَا النَّعِيمُ فَسَوْفَ تَكُونُ أَوْعِيَةً لِلْحِكْمَةِ.

مسیح علیه السلام: هر خیکی، مناسب عسل نیست و همچنین است دلها، هر دلی که حکمت پرور نمی باشد. خیک، تا زمانی که پاره نشده و نخشکیده و نیوسیده، می تواند ظرف عسل باشد. همچنین است دلها، تا زمانی که شهوتها آنها را ندریده و طمع آلوده شان نکرده و خوشی و نعمت آنها را سخت نکرده است، ظرف حکمت می تواند بود.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 3 > حدیث شماره: 20004412

96 - عیسی علیه السلام لَمَّا سئِلَ عَنِ الْأَحْمَقِ: الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ وَنَفْسِهِ، الَّذِي يَرَى الْفَضْلَ كُلَّهُ لَهُ لَا عَلَيْهِ، وَيُوجِبُ الْحَقَّ كُلَّهُ لِنَفْسِهِ وَلَا يُوجِبُ عَلَيْهَا حَقًّا،

ص: 378

فَذاكَ الْأَحْمَقُ الَّذِي لَا حِيلَةَ فِي مُداوَاتِهِ. عيسى عليه السلام در پاسخ به این سؤال که احمق کیست؟ فرمود: خود رأی خودپسند، کسی که هرچه فضیلت است از آن خود می داند و برای دیگران، بر خود هیچ فضیلتی قائل نیست، همه حقوق را برای خود می داند و هیچ حقی برای دیگران بر خود قائل نیست. این است آن احمقی که چاره ای برای درمان او وجود ندارد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 3 > حدیث شماره: 20004552

97 - عيسى عليه السلام: يا معشرَ الحواريينَ، لا تُلْقُوا اللُّؤْلُؤَ لِلخِنزيرِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَصْنَعُ بِهِ شَيْئاً. و لا تُعْطُوا الحِكْمَةَ مَنْ لَا يُرِيدُهَا؛ فَإِنَّ الحِكْمَةَ أَحْسَنُ مِنَ اللُّؤْلُؤِ، و مَنْ لَا يُرِيدُهَا أَشَدُّ مِنَ الخِنزيرِ. عيسى عليه السلام: ای جمعیت حواریان! گوهر را بر گردن خوک نیفکنید، که با آن کاری انجام نمی دهد، و حکمت را به آن که خواهان آن نیست، ندهید؛ زیرا حکمت بهتر از گوهر است، و آن که خواهان حکمت نیست، بدتر از خوک است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 3 > حدیث شماره: 20004909

98 - عنه عليه السلام: لا تَطْرَحُوا الدُّرَّ تَحْتَ أَرْجُلِ الخِنزيرِ.

عيسى عليه السلام: دُرِّ را زیر پای خوکان نیفکنید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 3 > حدیث شماره: 20004910

99 - عيسى عليه السلام: يا طالبَ الدنيا لِتَبَّرَ، تَرَكْكَ الدنْيا أَبْرًا.

عيسى عليه السلام: ای آن که دنیا را به هدف کار خیر کردن می جویی! ترک کردن دنیا کاری نیکوتر است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 4 > حدیث شماره: 21006031

100 - عيسى عليه السلام: هي الخداعَةُ الفجاعَةُ، المَغْرورُ مَنْ اغْتَرَّ بِها، المَفْتونُ مَنْ اطْمَأَنَّ إِلَيْها. عيسى عليه السلام: دنیا بسی فریبنده و اندوه زاست. فریفته کسی است که فریب دنیا را بخورد و مفتون، کسی است که به آن اطمینان کند

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 4 > حدیث شماره: 21006095

101 عیسی علیه السلام: مَثَلُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَمَثَلِ رَجُلٍ لَهُ ضَرَّتَانِ: إِنْ أَرْضَى إِحْدَاهُمَا سَخَطَتِ الْآخَرَى. عیسی علیه السلام: حکایت دنیا و آخرت، حکایت مردی است که دوزن دارد؛ اگر یکی را خشنود کند دیگری به خشم آید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 4 > حدیث شماره: 21006187

102 - عنه علیه السلام: لَا يَسْتَقِيمُ حُبُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ كَمَا لَا يَسْتَقِيمُ الْمَاءُ وَالنَّارُ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ. عیسی علیه السلام: محبت دنیا و آخرت در دل مؤمن جمع نمی شود، همچنان که آب و آتش در یک ظرف جمع نمی شوند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 4 > حدیث شماره: 21006188

103 - عیسی علیه السلام: إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ، فَاعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا.

عیسی علیه السلام: دنیا پلی بیش نیست؛ پس، از آن بگذرید و آبادش نکنید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 4 > حدیث شماره: 21006253

104 - عیسی علیه السلام: مَنْ ذَا الَّذِي يَبْنِي عَلَى مَوْجِ الْبَحْرِ دَارًا؟! تَلِكُمْ الدُّنْيَا فَلَا تَتَّخِذُوهَا قَرَارًا. مسیح علیه السلام: کیست که بر موج دریا خانه ای بسازد؟! این است حالت دنیا! پس آن را جای ماندن مگیرید.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 4 > حدیث شماره: 21006259

105 - الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرَتْ وَخَرَجَتْ لِيُوجَدَ رِيحُهَا فِيهِ زَانِيَةٌ، وَكُلُّ عَيْنٍ زَانِيَةٌ. مسیح علیه السلام: هر زنی که خود را خوشبو کند و بیرون رود تا بویش به مشام دیگران رسد، زناکار است و هر چشمی [ که او را بنگرد ] زناکار است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 5 > حدیث شماره: 22007854

106 عنه عليه السلام: لا تَكُونَنَّ حَدِيدَ النَّظَرِ إِلَى مَا لَيْسَ لَكَ فَإِنَّهُ لَنْ يَزِنِي فَرَجُكَ مَا حَفِظْتَ عَيْنَكَ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تَنْظُرَ إِلَى ثَوْبِ الْمَرْأَةِ الَّتِي لَا تَحِلُّ لَكَ فَافْعَلْ. مسیح علیه السلام: نباید به آنچه) زنی (که تعلق به تو ندارد خیره شوی؛ چه تا زمانی که چشم خود را نگه داری هرگز مرتکب زنا نشوی. اگر توانی که [حتی] به جامه زن نا محرم نگاه نکنی چنین کن.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 5 > حدیث شماره: 22007855

107 - المسیح علیه السلام لَمَّا قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لَهُ: مَا لَكَ تَمْشِي عَلَى الْمَاءِ وَنَحْنُ لَا نَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ؟! وَ مَا مَنَزَلَةُ الدِّينَارِ وَالذَّرْهَمِ عِنْدَكُمْ؟ قَالُوا: حَسَنٌ، قَالَ: لَكِنَّهُمَا عِنْدِي وَالْمَدْرَ سَوَاءٌ. مسیح علیه السلام در پاسخ به حواریان که عرض کردند: چرا تو بر آب راه می روی و ما نمی توانیم؟ فرمود: به نظر شما درهم و دینار چگونه است؟ عرض کردند: ارزشمند هستند. مسیح علیه السلام فرمود: اما در نظر من ارزش آنها با کلوخ یکسان است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 5 > حدیث شماره: 22007953

108 - المسیح علیه السلام: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، لَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَانَكُمْ مِنْ دُنْيَاكُمْ إِذَا سَلِمَ دِينُكُمْ كَمَا لَا يَأْسَى أَهْلُ الدُّنْيَا عَلَى مَا فَاتَهُمْ مِنْ دِينِهِمْ إِذَا سَلِمَتْ دُنْيَاهُمْ. مسیح علیه السلام: ای بنی اسرائیل! هر گاه دینتان سالم بود، برای از دست دادن دنیاتان افسوس مخورید، همچنان که دنیا پرستان هر گاه دنیایشان سالم باشد، برای از دست دادن دینشان اندوهی به خود راه نمی دهند.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 5 > حدیث شماره: 22007992

109 - المسیح علیه السلام: إِنَّ مَنْ لَيْسَ عَلَيْهِ دَيْنٌ مِنَ النَّاسِ أَوْحُ وَأَقْلُّ هَمًّا مِمَّنْ عَلَيْهِ الدَّيْنُ وَإِنْ أَحْسَنَ الْقَضَاءِ، وَكَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَعْمَلِ الْخَطِيئَةَ أَوْحُ هَمًّا مِمَّنْ عَمِلَ الْخَطِيئَةَ وَإِنْ أَخْلَصَ التَّوْبَةَ وَأَنَابَ. مسیح علیه السلام: کسی که به مردم بدهکار نیست آسوده تر و دغدغه اش کمتر از کسی است که بدهکار باشد هر چند بدهی خود را به موقع بپردازد؛ همچنین کسی که گناه نکرده آسوده خاطرتر از

کسی است که گناه کند هر چند خالصانه توبه کند و به سوی خدا برگردد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 2 > حدیث شماره: 19002335

110 - المسيح عليه السلام: طُوبَى لِمَنْ عَلَّمَهُ اللَّهُ كِتَابَهُ، ثُمَّ لَمْ يَمُتْ جَبَّارًا.

مسیح علیه السلام: خوشا آن که خداوند کتاب خویش را به او می آموزد و سرانجام جبار نمی میرد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 2 > حدیث شماره: 19002415

111 - المسيح عليه السلام لَمَّا قَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا مُعَلِّمَ الْخَيْرِ! ذَلَّنِي عَلَى عَمَلٍ أَنْالُ بِهِ الْجَنَّةَ؟: اتَّقِ اللَّهَ فِي سِرِّكَ وَعَلَانِيَتِكَ، وَبِرِّ وَالِدَيْكَ.

مسیح علیه السلام وقتی مردی از وی پرسید: ای آموزگار خوبی! مرا به عملی راهنمایی کن که به سبب آن به بهشت دست یابم فرمود: در نهان و آشکارت از خدا بترس و به پدر و مادرت خوبی کن.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 2 > حدیث شماره: 19002722

112 - المسيح عليه السلام: النَّوْمُ عَلَى الْحَصِيرِ وَأَكْلُ خُبْزِ الشَّعِيرِ فِي طَلَبِ الْفِرْدَوْسِ يَسِيرٌ. مسیح علیه السلام: در طلب بهشت، بر بوریا خفتن و نان جوین خوردن، آسان است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 2 > حدیث شماره: 19002731

113 - المسيح عليه السلام: نُقُوا الْقَمَّحَ وَطَيَّبُوهُ وَأِدِقُوا طَحْنَهُ تَجِدُوا طَعْمَهُ وَيُهَنِّتْكُمْ أَكْلُهُ، كَذَلِكَ فَأَخْلِصُوا الْإِيمَانَ وَأَكْمِلُوهُ تَجِدُوا حَلَاوَتَهُ وَيَنْفَعَكُمْ غُبُّهُ.

مسیح علیه السلام: گندم را پاک و تمیز نمایید و خوب آردش کنید، تا طعم آن را بچشید و از خوردنش لذت برید، به همین سان، ایمان را خالص گردانید و کمال بچشید، تا حلاوت آن را بچشید و سرانجامش شما را سودمند افتد.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 1 > حدیث شماره: 18001416



114 - أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِيسَى! هَبْ لِي مِنْ عَيْنَيْكَ الدَّمُوعَ وَمِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ اكْحُلْ عَيْنَيْكَ بِمِيلِ الْحُزَنِ إِذَا صَحِكَ الْبَطَّالُونَ وَقُمْ عَلَى قُبُورِ الْأَمْوَاتِ فَنادِهِمْ بِالصَّوْتِ الرَّفِيعِ لَعَلَّكَ تَأْخُذُ مَوْعِظَتَكَ مِنْهُمْ وَقُلْ: إِنِّي لَأَحِقُّ فِي اللَّاحِقِينَ. حَدِيثٌ

خداوند به عیسی بن مریم علیه السلام وحی فرمود: ای عیسی! از چشمانت اشکها را و از قلبت خشوع را به من ببخش، دو چشمت را با سرمه اندوه، سرمه بکش، آنگاه که اهل باطل می خندند. بر گور مردگان بایست و با صدای بلند، آنان را صدا بزنی، باشد که از آنان پند خویش را بگیری و بگو: یقیناً من نیز از پیوستگان به شما خواهم بود.

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» گهرهای انبیاء «علیهم السلام» < حدیث شماره: 1527

115 - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ: سَمِعْتُ الْمُؤَقَّقَ يَقُولُ: قَدِمَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَرَانِي خَاتِمًا فِي إِصْبَعِهِ... وَكَانَ عَلَيْهِ مَكْتُوبًا «حَسْبِيَ اللَّهُ» (وَفَوْقَهُ هِلَالٌ وَأَسْفَلُهُ وَرْدَةٌ، فَقُلْتُ لَهُ: خَاتِمٌ مِنْ هَذَا؟ فَقَالَ: خَاتِمُ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: وَكَيْفَ صَارَ فِي يَدِكَ؟ قَالَ لَمَّا حَصَرَتْهُ الْوَفَاةُ دَفَعَهُ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ لِي: لَا تُخْرِجْ مِنْ يَدِكَ إِلَّا إِلَى عَلِيِّ ابْنِي. حَدِيثٌ

محمد بن عیسی گوید: از موفق که از اصحاب خاص امام رضا و امام جواد علیه السلام بود - شنیدم که می گفت: انگشتری در انگشت امام جواد علیه السلام بود که به من نشان داد، بر آن نوشته بود «حسبی الله» (یعنی خداوند مرا کافی است، بالای آن هلالی بود و پایین آن گل بود. به امام عرض کردم انگشتر کیست؟ فرمود: انگشتر پدرم است. عرض کردم: چطور دست شماست؟ فرمود: هنگامی که وفات او فرارسید آن را به من داد و بعد فرمود: به کسی جز فرزندم علی آن را ندهم.

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» سیره تقوی «علیه السلام» < حدیث شماره: 2705

116 - قِيلَ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ اصْبَحْتَ يَا رُوحَ اللَّهِ؟ قَالَ: اصْبَحْتُ وَرَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ فَوْقِي، وَالتَّارُ امَامِي، وَالْمَوْتُ فِي طَلْبِي، لَا امْلِكُ مَا ارْجُو، وَلَا اطِيقُ دَفْعَ مَا اَكْرَهُ، فَأَيُّ فَقِيرٍ افْقَرُ مِنِّي. حَدِيثٌ

ص: 383

به حضرت عیسی علیه السلام گفته شد: ای روح خدا حدیث چطور صبح کردی؟ حدیث فرمود: صبح را آغاز کردم در حالی که پروردگارم بالای سر من است، و آتش (جهنم) پیش رویم، و مرگ در طلب من است، آنچه را امیدوارم در اختیار من نیست) و مالک آن نیستم (، و از دور کردن آنچه دوست ندارم عاجزم بنابراین چه کسی از من فقیرتر است.

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» بینش و حکمت « < حدیث شماره: 4801

117 - سُئِلَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ؟ فَقَالَ: الرِّضَا عَنِ اللَّهِ وَالْحُبُّ لَهُ.

حدیث از حضرت عیسی علیه السلام سؤال شد: برترین اعمال چیست؟ فرمود:

خشنودی از خدا و دوست داشتن او.

مسیر این حدیث در کتابخانه: «چهل حدیث» محبت و مهرورزی « < حدیث شماره: 6110

118 - عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، لَا تُكْثِرُوا الْأَكْلَ؛ فَإِنَّهُ مَنْ أَكْثَرَ الْأَكْلَ أَكْثَرَ النَّوْمَ، وَمَنْ أَكْثَرَ النَّوْمَ أَقَلَّ الصَّلَاةَ، وَمَنْ أَقَلَّ الصَّلَاةَ كُتِبَ مِنَ الْغَافِلِينَ. حدیث عیسی علیه السلام: ای بنی اسرائیل! پر خوری نکنید؛ زیرا هر که زیاد بخورد، زیاد می خوابد و هر که زیاد بخوابد، کمتر نماز می خواند و هر که کمتر نماز بخواند، در زمره غافلان قلمداد می شود.

مسیر این حدیث در کتابخانه: میزان الحکمه ج 1 > حدیث شماره: 18000659

پرینت احادیث

#### 44 - قسمتی از سخنان حکمت امیر حضرت مسیح (ع) 0

گزیده ای از موعظه ی معروف حضرت مسیح (ع) در بالای کوه:

خوشا به حال آنان که نیاز خود را به خدا احساس می کنند، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

خوشا به حال ماتم زدگان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

ص: 384

خوشا به حال فروتنان، زیرا ایشان مالک تمام جهان خواهند گشت.

خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا سیر خواهند شد.

خوشا به حال آنان که مهربان و باگذشت اند، زیرا از دیگران گذشت خواهند دید.

خوشا به حال پاک دلان، زیرا خدا را خواهند دید.

خوشا به حال آنان که برای برقراری صلح در میان مردم کوشش می کنند، زیرا اینان فرزندان خدا نامیده خواهند شد.

خوشا به حال آنان که به سبب نیک کردار بودن آزار می بینند، زیرا ایشان از برکات ملکوت آسمان بهره مند خواهند شد.

( انجیل متی، 5:1-10)

خداوند را بی جهت آزمایش مکن. (انجیل متی، 4:7)

فقط خداوند را پرست و تنها از او اطاعت کن. (انجیل متی، 4:10)

نان نمی تواند روح انسان را سیر کند! بلکه فقط کلام خداست که می تواند نیاز درونی او را برآورده سازد. (انجیل متی، 4:4)

ثروت خود را بر روی این زمین نیندوزید زیرا ممکن است بید یا زنگ به آن آسیب رسانند و یا دزد آن را برآید. ثروت تان را در آسمان نیندوزید، در جایی که از بید و زنگ و دزد خبری نیست. اگر ثروت شما در آسمان باشد، فکر و دل تان نیز در آن جا خواهد بود. (انجیل

متی، 6:19-21)

ص:385

چشم، چراغ وجود انسان است. اگر چشم تو پاک باشد، تمام وجودت نیز پاک و روشن خواهد بود ولی اگر چشمت با شهوت و طمع تیره شده باشد، تمام وجودت هم در تاریکی عمیقی فرو خواهد رفت. (انجیل متی، 6:22-23)

نمی توانی به دو ارباب خدمت کنی، باید فقط یکی از آنها را دوست داشته باشی و فقط به یکی وفادار بمانی. همچنین نمی توانی هم بنده ی خدا باشی و هم بنده ی پول. (انجیل متی، 6:24)

پس نصیحت من این است که برای خوراک و پوشاک غصه نخورید. برای همین زندگی و بدنی که دارید شاد باشید. آیا ارزش زندگی و بدن، بیشتر از خوراک و پوشاک نیست؟ به پرندگان نگاه کنید، غصه ندارند که چه بخورند. نه می کارند و نه درو می کنند ولی پدر آسمانی شما خوراک آنها را فراهم می سازد. آیا شما برای خدا خیلی بیشتر از این پرندگان ارزش ندارید؟ آیا غصه خوردن می تواند یک لحظه عمرتان را طولانی تر کند؟ و چرا برای لباس و پوشاک غصه می خورید؟ به گل های سوسن که در صحرا هستند نگاه کنید، آنها برای لباس غصه نمی خورند. با این حال به شما می گویم که سلیمان هم با تمام شکوه و ثروت خود هرگز لباسی به زیبایی این گل های صحرائی نپوشید. پس اگر خدا در فکر گل هایی است که امروز هستند و فردا از بین می روند، چقدر بیشتر در فکر شماس، ای کم ایمانان.

پس غصه ی خوراک و پوشاک را نخورید چون بی ایمانان در باره ی این چیزها دائماً فکر می کنند و سخن می گویند. شما با ایشان فرق دارید. پدر آسمانی شما کاملاً می داند شما به چه

نیاز دارید. اگر شما در زندگی خود به خدا بیش از هر چیز دیگر اهمیت دهید و دل ببندید، او همه ی این نیازهای شما را برآورده خواهد ساخت.

پس غصه ی فردا را نخورید، چون خدا در فکر فردای شما نیز می باشد.

مشکلات هر روز برای همان روز کافی ست، لازم نیست مشکلات روز بعد را نیز به آن بیفزائید. (انجیل متی، 6:25-34)

از کسی ایراد نگیرید، تا از شما نیز ایراد نگیرند. زیرا هر طور که با دیگران رفتار کنید، همان گونه با شما رفتار خواهند کرد. چرا پر کاه را در چشم برادرت می بینی اما تیر چوب را در چشم خودت نمی بینی؟ چگونه جرأت می کنی بگویی، اجازه بده پر کاه را از چشمت در آورم در حالی که خودت چوبی در چشم داری؟ ای متظاهر، نخست چوب را از چشم خود در آور تا بهتر بتوانی پر کاه را در چشم برادرت ببینی.

(انجیل متی، 5:1-7)

مرواریدهای خود را نزد خوک ها نگذارید چون قادر به تشخیص ارزش آنها نمی باشند. آنها مرواریدها را لگد مال می کنند و برگشته و به شما حمله ور خواهند شد. به همین ترتیب چیزهای مقدس را در اختیار انسان های بدکار نگذارید.

بخواهید تا به شما داده شود. بجوئید تا بیابید. در بزیند تا به روی شما باز شود.

زیرا هر که چیزی بخواهد به دست خواهد آورد. و هر که بجوید، خواهد یافت.

کافی ست در بزیند که در بروی تان باز می شود. اگر کودکی از پدرش نان بخواهد، آیا پدرش به او سنگ می دهد؟ اگر از او ماهی بخواهد، به او مار می دهد؟ پس شما که این قدر سنگدل و گناهکار هستید، به فرزندان تان چیزهای خوب می دهید. چقدر بیشتر پدر آسمانی تان برکات خود را به شما خواهد بخشید. اگر از او بخواهید.

پس آن چه می خواهید دیگران برای شما بکنند، شما همان را برای آنها بکنید.

این است خلاصه ی تورات و کتب انبیاء. (انجیل متی، 7:7-12)

فقط با عبور از در تنگ می توان به حضور خدا رسید. جاده ای که به طرف جهنم می رود خیلی پهن است و دروازه اش نیز بسیار بزرگ و همه ی کسانی که آن راه را می روند، به راحتی می توانند داخل شوند. دری که به زندگی جاودان باز می شود، کوچک است و راهش نیز باریک، و تنها عده ی کمی می توانند به آن راه یابند.

(انجیل متی، 14:7)

ص: 387

گمان نکنید هر که خود را مؤمن نشان دهد، به بهشت خواهد رفت. ممکن است عده ای حتی مرا خداوند خطاب کنند اما به حضور خدا راه نیابند. فقط آنانی کی توانند به حضور خدا برسند که اراده ی پدر آسمانی را به جا آورند.

(انجیل متی، 21:7)

عیسی مسیح به شاگردان خود می گوید: شما را هم چون گوسفندان در میان گرگان می فرستم، پس مثل مار، هشیار باشید و مثل کبوتر، بی آزار...

(انجیل متی، 16:10)

نترسید از کسانی که می توانند فقط بدن شما را بکشند ولی نمی توانند به روح تان صدمه ای بزنند. از خدا بترسید که قادر است هم بدن و هم روح شما را در جهنم هلاک کند... (انجیل متی، 28:10)

قیمت یک گنجشک چقدر است؟ خیلی ناچیز. ولی حتی یک گنجشک نیز بدون اطلاع پدر آسمانی شما بر زمین نمی افتد. تمام موهای سر شما نیز حساب شده است. پس نگران نباشید. در نظر خدا شما خیلی بیشتر از گنجشک های دنیا ارزش دارید. (انجیل متی، 29:10-31)

... در این دنیا حکمرانان بر مردم آقایی می کنند و رؤسا به زیر دستان خود دستور می دهند، ولی شما چنین نباشید. اگر کسی از شما می خواهد در میان شما از همه بزرگ تر باشد، باید خدمتگزار همه باشد. و اگر می خواهد مقامش از همه بالاتر باشد، باید غلام همه باشد، چون من که مسیح نیامدم تا به من خدمت کنند، من آمدم تا به مردم خدمت کنم و جانم را در راه نجات بسیاری فدا سازم.

(انجیل متی، 20:25-28)

خداوند را که خدای توست، با تمام قلب و جان و عقل خود دوست داشته باش. این اولین و مهم ترین دستور خداست. دومین دستور مهم نیز مانند اولی است:

ص: 388

همسایه ی خود را دوست بدار، به همان اندازه که خود را دوست می داری. تمام احکام خدا و گفتار انبیاء در این حکم خلاصه می شود و اگر شما این دو را انجام دهید، در واقع همه را انجام داده اید. (انجیل متی، 22:37-40)

هر چه بیشتر به مردم خدمت کنید، بزرگ تر خواهید بود زیرا بزرگی در خدمت کردن است. کسی که خود را بزرگ می پندارد، پست و کوچک خواهد شد. و کسی که فروتن باشد، بزرگ و سربلند خواهد گشت.

(انجیل متی، 23:11-12)

... هیچ کس را در روی زمین پدر، نگوئید چون شما یک پدر آسمانی دارید که خداست. و نگذارید کسی شما را "پیشوا" بخواند، چون یک پیشوا دارید که مسیح باشد. انجیل متی، 23:9-10)

عیسی به شاگردان خود می گوید: حقیقت را به شما بگویم: "هیچ یک از کسانی که از مرگ می هراسند، نجات نخواهند یافت زیرا پادشاهی مرگ به کسانی تعلق دارد که خود را در معرض مرگ قرار می دهند.

تعلیمات محرمانه ی عیسی مسیح، چهار انجیل عرفانی، کتاب جیمز، تدوین توسط دکتر ماروین دبلیو مایر.

کسی که خود را نمی شناسد، هیچ چیز را نمی شناسد ولی آن کس که خود را می شناسد از عمق کیهان نیز آگاهی یافته است. بنابراین هر کس که حقیقت را از طریق دانش حقیقی جستجو کند، برای خود بال هایی را برای گریز از جهان مادی و پرواز به سوی ملکوت الهی به وجود می آورد و اگر چه بسیاری از مردم بال هایی دارند ولی از آن تنها برای دستیابی به امیال دنیوی شان استفاده می کنند زیرا آتشی در درون شان است که آنان را به سوی جهان توهمی که سایه ای از حقیقت است می کشاند.

تعلیمات محرمانه ی عیسی مسیح، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

بیشترین تلاش تان را برای نجات خود بکنید بدون هیچ گونه فشاری.

چهار انجیل عرفانی، کتاب محرمانه ی جیمز، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

از افکار پلید بپرهیزید. زیرا افکار پلید موجب ریاکاری می گردد و ریاکاری نیز با حقیقت بسیار فاصله دارد.

چهار انجیل عرفانی، کتاب محرمانه ی جیمز، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

"دوستان من، سعی کنید درک کنید که نور بزرگ چیست. پدر به من نیازی ندارد.

زیرا یک پدر به فرزند نیازی ندارد بلکه این فرزند است که به یک پدر نیاز دارد".

چهار انجیل عرفانی، کتاب محرمانه ی جیمز، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

"به کلام من گوش بسپارید، دانش را درک کنید و به زندگی عشق بورزید. آن گاه هیچ کس به شما آزاری نرسانده و خوار و خفیف تان نمی کند. مگر آن که شما خود چنین کاری را در حق خود انجام دهید".

چهار انجیل عرفانی، کتاب محرمانه ی جیمز، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

"به خاطر آورید که من با شما بودم ولی شما مرا نشناختید.

خوشا به حال کسانی که مرا شناخته اند!

وای به حال کسانی که سخنانم را شنیده ولی باور نکرده اند.

خوشا به حال کسانی که با این که مرا ندیده اند، به من ایمان آورده اند".

چهار انجیل عرفانی، کتاب محرمانه ی جیمز، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

"اگر پیشوایان تان به شما می گویند، ملکوت الهی در آسمان است، پس پرندگان آسمان قبل از شما به آن جا خواهند رسید و اگر آنها می گویند، ملکوت الهی در درون دریاست، پس ماهیان دریا قبل از شما به آن جا خواهند رسید.

در حالی که ملکوت در درون و بیرون شماست. زمانی که خود را شناختید، آگاه می گردید و آن گاه پی خواهید برد که شما فرزند خدای زنده هستید، اما اگر خود را



شناسید در فقر زندگی خواهید کرد و آن را تجسم خواهید بخشید " .

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

" از آن چه که در اختیار بینش درونی تان است آگاه شوید، آن چه از دیدتان پنهان است برایتان روشن و آشکار خواهد شد زیرا چیزی وجود ندارد که پنهان باشد و آشکار نگردد " .

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

" دروغ نگوئید و آن چه را که دوست ندارید انجام ندهید. زیرا همه چیز در حضور خداوند روشن و آشکار است. زیرا در ملکوت خداوند هیچ چیز پنهانی وجود ندارد که آشکار نشود. و هیچ چیز پوشیده ای نیست که از آن پرده برداشته نشود.

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

" من به جهان آتشی افروخته ام، دقت کنید! تا وقتی که مشتعل است از آن محافظت خواهم کرد " .

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

ملکوت الهی مانند دانه ی خردل است که از تمام دانه ها کوچک تر است. اما وقتی در زمینی خوب و مناسب کاشته شود به اندازه ی درختی بزرگ رشد کرده و پناهگاه پرندگان آسمان می شود.

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

" هر درخت " تاکی " که از پدر آسمانی دور باشد خشک می شود، آن گاه از ریشه کشیده شده و نابود می گردد " .

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

"فریسیان و کاتبان نسخه های خطی تورات، کلید دانش را گرفته و آن را پنهان ساخته اند. آنها نه خودشان وارد ملکوت خدا می شوند و نه اجازه می دهند دیگران وارد شوند. شما باید چون مار هوشیار و چون کبوتر پاک و معصوم باشید".

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

عیسی به حواریون گفت: اگر از شما پرسیدند، "از کجا آمده اید؟" به آنان بگویید، ما از نور آمده ایم، جایی که نور به خودی خود به وجود آمد، و خود را مستقر ساخت. و آن گاه به صورت تصویری از نور پدیدار گشت. اگر آنان پرسیدند، "آیا شما آن نور هستید؟" بگویید، ما فرزندان نور، و برگزیدگان آن خدای زنده هستیم.

اگر آنها پرسیدند، "چه نشانی از پدر آسمانی تان در شماست؟" به آنان بگویید، "حرکت و سکون".

شاگردان از او پرسیدند، "چه زمانی آن سکون و آرامش نهایی برای مردگان به وقوع می پیوندد و دنیای جدید پدیدار می گردد؟"

او به آنان گفت، "آن چه را که در جستجویش هستید هم اکنون به وقوع پیوسته اما شما از آن آگاه نیستید".

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

شاگردان عیسی به او گفتند، "بیست و چهار پیامبری که در اسرائیل بودند همگی درباره ی شما صحبت کرده اند". عیسی به آنان گفت، "شما آن خدای زنده ای را که در درونتان است نادیده می گیرید و تنها درباره ی مردگان صحبت می کنید".

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

شاگردان مسیح، یک سامری را دیدند که بره ای را بر دوش گرفته و به یهودیه می برد. او به شاگردانش گفت،

"او چرا بره را بر دوش خود حمل می کند؟". آنها گفتند: "تا آن را بکشد و

بخورد".

او به آنان گفت، "او آن بره را تا وقتی که زنده است نمی تواند بخورد، تنها زمانی آن را می خورد که کشته شود و تبدیل به یک لاشه ی بدون روح گردد".

آنها گفتند، به هر حال به جز این چیز دیگری نمی تواند برای آن اتفاق بیفتد.

عیسی گفت، "این در مورد شما نیز صدق می کند: استراحتگاهی را برای خود بیابید که تبدیل به یک لاشه نگردید و خورده نشوید.

اگر آن چه را که در درون تان وجود دارد پرورش دهید، اگر نور درون تان را پرورش دهید (همان نجات تان خواهد داد. اگر آن را در درون تان ندارید، فقدان آن موجب نابودی تان خواهد شد".

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

"ملکوت الهی را می توان چنین توصیف کرد که تاجری مقداری جنس داشت.

روزی مرواریدی را پیدا کرد. از آنجایی که تاجر بسیار باهوش بود تمام آن اجناس را فروخت و همان یک مروارید را خرید. وضعیت شما نیز همین طور است، در جستجوی آن گنج باشید، که تمام نشدنی است، پایدارست که هیچ بیدی آن را از بین نمی برد، و هیچ کرمی آن را تباه نمی سازد".

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

"بدبخت آن بدنی که وابسته به بدن دیگر است و بدبخت آن روحی که وابسته به هر دوی آنهاست".

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

خطاب عیسی مسیح به کسانی که برای ارتباط با خدا فقط به انجام اعمال بیرونی توجه دارند: "چرا فقط بیرون ظرف را می شوید؟ آیا نمی دانید همان کسی که درون را ساخته بیرون رانیز او ساخته است؟

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

عیسی گفت: " به نزد من بیایید، زیرا یوغی که من بر دوش شما می گذارم سبک است. پادشاهی من آرام و ملایم است و شما در آن آسایش می یابید.

چهار انجیل عرفانی، کتاب توماس، تدوین کننده: دکتر ماروین دبلیو مایر )

والسلام علی عبادالله صالحین

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

حواریون کنار (حضرت) عیسی (علیه السلام) جمع شدند و عرض کردند ای آموزگار نیکی (ها) ما را هدایت فرما پس آن حضرت فرمود:  
(حضرت) موسای کلیم الله (علیه السلام) به شما امر کرد که به خدای متعال قسم دروغ نخورید. و من به شما امر می کنم که چه راست و چه دروغ، به خدای متعال قسم دروغ نخورید.  
حضرت عیسی علیه السلام (به حواریون) فرمود:

(حضرت) موسی بن عمران (علیه السلام) به شما امر کرد که زنا نکنید و من به شما امر می کنم که فکر زنا را در خاطر نیاورید چه رسد به عمل زنا زیرا آن که فکر زنا کند مانند کسی است که در عمارت زیبا و مزینی آتش روشن کند دودهای تیره آتش زیباییهای عمارت را خراب می کند اگر چه عمارت آتش نگیرد یعنی فکر گناه خواه ناخواه در قلب مردم تیرگی ایجاد می کند و به صفا و پاکی دل آنها ضربه می زند گر چه مرتکب آن گناه نشوند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

عیسی بن مریم (علیهما السلام) به قریه ای رسید که اهل آن و پرنده ها و جاندارانش یک جا مرده بودند. فرمود: همان اینها به خشم و عذاب) خدا (هلاک شده اند و اگر به مرگ (طبیعی) و جدا جدا مرده بودند حتماً یک دیگر را به خاک می سپردند.

حواریون عرض کردند: یا روح اللّٰه از خدا بخواه اینها را برای ما زنده کند تا به ما بگویند کردارشان چه بوده) که باین عذاب گرفتار شده اند (تا ما از آن دوری کنیم).

پس (حضرت) عیسی (علیه السلام) از پروردگار خود خواست. پس از جانب فضا به او ندا شد: که آنان را صدا بزن. پس عیسی (علیه السلام) شب هنگام بر تپه ای از زمین برآمد و فرمود: ای مردم این ده! یک تن از میان آنها پاسخ داد: بلی ای روح خدا و کلمه ی خدا! فرمود: وای بر شما کردار شما چه بود؟ در پاسخ عرض کرد: پرستش طاغوت و دوستی دنیا همراه با ترس اندک) از خدا (و آرزوی دور و دراز و غفلت در سرگرمی و بازی. (حضرت) عیسی (علیه السلام) فرمود: محبت شما به دنیا چگونه بود؟ عرض کرد: مانند دوستی کودک به مادرش که هر گاه به ما روی می آورد شاد و خرسند می شدیم و چون از ما روی می گرداند گریان و غمناک می شدیم

فرمود: پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟ عرض کرد: گنهکاران را فرمانبری داشتیم. فرمود: سر انجام کار شما به کجا کشید؟ عرض کرد: شی را به خوشی به سر بردیم و بامدادان در هاویه افتادیم. فرمود هاویه چیست؟ عرض کرد: سجین است. فرمود: سجین چیست؟ عرض کرد: کوه هایی از آتش گداخته است که تا روز قیامت بر ما فروزان است. فرمود: پس شما چه گفتید و به شما چه گفتند؟ عرض کرد: گفتیم: ما را به دنیا برگردانید تا در آن زهد ورزیم. به ما گفته شد: دروغ می گوئید.

فرمود: وای بر تو چه شد که جز تو کس دیگری از این جمع با من سخن نگفت؟ عرض کرد: ای روح خدا! همه ی آنها با دهنه و لگام آتشین مهار شده اند و به دست فرشتگان سخت گیر و تندخو گرفتارند و من در میان آنها به سر می بردم ولی از آنها نبودم تا آن هنگام که عذاب خدا آمد مرا هم با ایشان در برگرفت پس من به تار مویی بر لبه ی دوزخ آویزان هستم و نمی دانم که آیا به رو در آن بیافتم و یا از آن رهایی بیابم. پس (حضرت) عیسی (علیه السلام) رو به حواریین کرده فرمود: ای دوستان خدا خوردن نانی خشک با نمکی زیر و خوابیدن بر مزبله ها خیری زیاد است در صورتی که با عافیت در دنیا و آخرت همراه باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

حضرت عیسی علیه السلام عده ای را دید که گریه می کردند. پرسید که چرا گریه

می کنند. جواب دادند که بر گناهانشان می گریند. آن حضرت علیه السلام فرمودند: اگر آن گناهان را ترک نمایند، آمرزیده می شوند.

امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

روزی حضرت عیسی علیه السلام سر قبری رسید که صاحبش در عذاب بود.

سال بعد دوباره سر آن قبر آمد اما دید که صاحبش در عذاب نیست. عرض کرد:

خداوندا سال گذشته بر این قبر برخوردم دیدم صاحبش معذب است ولی امسال که آمده ام می بینم معذب نیست. علت این امر چیست؟

خداوند به حضرت عیسی وحی فرمود: ای روح الله، فرزند این شخص بالغ شده و راه صالح را گرفت و به یتیمی جا داد. این است که من

به خاطر عمل فرزندش از گناه این شخص صرف نظر کردم. منبع: [WWW. ahl-ul-bayt .org](http://WWW.ahl-ul-bayt.org)

بازگشت صفحه اصلی اوقات شرعی اخبار تماس با مادر باره ماسوا

#### 45 - تعدادی از مسیحیانی که مسلمان شدند

در طول تاریخ، از مسیحیان گروههای زیادی با علت های مختلف و گوناگون، دین مقدس اسلام را پذیرفته و مسلمان از دنیا رفته اند.

برای اینکه تعداد اینها زیاد و بیرون از امکان آوردن تنها، نامهای آنهاست ولی بخاطر اینکه این نوشتار از این جهت هم برخوردار بوده و

جایش خالی نماند، با ذکر اسامی و کیفیت اسلام آوردن نمونه هائی از آنها، بحث فرقه دوم ادیان ابراهیمی و اهل کتاب را به پایان می بریم.

سایت رهیافتگان

یکشنبه، 13 فروردین، 1396-2017, Sunday, 2 April

تاریخ انتشار: 18 آذر 1393-09:09 ترافیک وب سایت: 14603

برخی اعجاز علمی قرآن و تاثیر آن بر دانشمندان غربی

ص: 396

پروفسور و محقق بخش جنین شناسی کالج پزشکی و بیولوژی سلولی دانشگاه جرج تون واشنگتن در آمریکا که تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن و مسلمان شده و در کنفرانس پزشکی ضمن مقاله ای تحقیقی اظهار داشت

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان)، به نقل از وب اسلام گرایی در جهان: خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) را پیامبری برای جهانیان قرارداد و فرمود: **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ**. انبیاء: 107

و ما نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان.

او نه تنها پیامبری به سوی صحرائشینان بلکه پیامبری برای جهانیان از گذشته ها تا به امروز و فردا با همه پیشرفت ها و آگاهی هاست.

پیامبران قبل از حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) پیامبری مخصوص قوم خویش بودند: **وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** - رعد: 7

اما رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) برای همه مردمان است و لذا خداوند معجزه او را متفاوت از معجزات طبیعی و زودگذر سایر پیامبران قرار داده است.

آنچه در ادامه می آید برخی اعجاز علمی قرآن و تأثیر آن بر دانشمندان غربی ست که حقانیت اسلام را با تحقیقات خود دریافتند و نهایتاً مسلمان شدند.

معجزات پیامبران گذشته را مردم معاصر وی می دیدند و پس از مدتی خداوند، پیامبری دیگر با دین جدید و معجزه ای جدید می فرستاد. اما حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) پیامبری است خاتم تا به روز قیامت، از این رو معجزه وی را معجزه ای ابدی قرار داد.

اگر از یکنفر یهودی یا مسیحی بخواهیم که معجزه حضرت موسی (علیه السلام) یا حضرت عیسی (علیه السلام) را به ما نشان دهد، خواهد گفت: من چیزی ندارم که به شما نشان دهم و نمی توانم عصای موسی (علیه السلام) را برای شما حاضر کنم و نمی

توانم حضرت عیسی (علیه السلام) را دعوت کنم تا جلوی چشمان شما مردگان را زنده و بیماران را شفا دهد، تنها می توانم گزارشی تاریخی از معجزات آنان را ارایه دهم ولی اگر از یک مسلمان راجع به بزرگترین معجزه حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) پرسند، خواهد گفت: مهمترین معجزه او قرآن کریم است که در میان ما همچنان باقی است و مردم می توانند در آیات و معجزاتش تحقیق و جستجو کنند:

قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ - انعام: 19

بگو کدام چیز گواهی بزرگتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا با آن، شما و هر که را (که پیام آن) به او برسد، هشدار دهم.

یکی از ابعاد اعجاز در این کتاب علم و دانشی است که در آن است، چنان که خداوند می فرماید: لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُشَاءُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ. - نساء: 166

لیکن خدا بر آنچه سوی تو فرستاد گواهی می دهد (که) آن را به دانش خویش فرو فرستاده است.

پژوهشگران و اساتید دانشگاه ها و رهبران اندیشه انسانی می توانند درباره علومی که در این کتاب خدای سبحان است به تحقیق و جستجو پردازند.

در این مقاله به عنوان نمونه چند پروفیسور بزرگ جنین شناس اروپایی و امریکایی را می بینم که چگونه وقتی آیات جنین شناسی قرآن به آنان عرضه می شود، ابتدا با تعجب بسیار اظهار می دارند که چگونه ممکن حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) 1400 سال قبل جنین و مراحل آن را دقیقاً توصیف کند، چیزی که دانشمندان بزرگ جهان تا سی سال پیش نتوانستند دریابند؟ ولی وقتی به مطالعه آیات پرداختند، از انطباق آنها با واقعیت های علمی، آنچنان شگفت زده شدند که در حضور همه مسلمان شده و به رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شهادت دادند.

دین و دانش در اسلام و اروپا

اندیشه اروپایی همواره در میان معرکه شدید بین دین و علم است. سرچشمه این اختلاف به تورات، کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان بر می گردد که می گوید:

ص: 398



شجره ای که آدم از خوردن آن ممنوع شد، درخت معرفت بود و بعد از اینکه از آن درخت خورد بصیرتش افزون گشت:

«مار به زن گفت: در روزی که از آن (درخت معرفت) بخورید، چشمان شما باز می شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون از آن درخت دلپذیر دانش خوردند، چشمان هر دوی ایشان باز شد.» (تورات، سفر پیدایش 2:17 ج 18 و 3:1 ج 08).

از این رو در اروپا به مدت دو قرن بر سر این موضوع گفت و گو بود که آیا این علوم طبیعی و کیهانی را که از سرزمین های اسلامی آمده، بپذیرند یا آنها را به مسلمانان برگردانند؛ زیرا کشیشان، این علوم و معارف را درخت معرفت می دانستند که در کتابشان به عنوان گناه نخستین از آن یاد شده بود و استدلال می کردند که تورات می گوید که هرگاه از این درخت بخورند، بصیرتشان زیاد می شود، و مورد غضب الهی و طرد از رحمت حق واقع خواهند شد.

از این رو به طور کلی همه این علوم را به طور اجمال و تفصیل طرد و آن را از اساس مصادره کردند. اما پس از اینکه سردمداران علم و دانش بر رجال کلیسا پیروز شدند با حرکت معکوسی از آنان انتقام گرفتند و این بار دانشمندان در صدد بر آمدند تا دین را از اساس و بن برکنند و بالاخره چنین کردند و به روی هر چیزی دست گذاشتند تا در این مبارزه دین و دانش پیروز شوند و سرانجام توانستند کلیسا در محاصره خود در آورند. از این رو وقتی با یک دانشمند اروپایی راجع به دین و علم سخن می گویی تعجب می کند و می گوید: چه می گویی؟ زیرا که آنان اسلام را نمی شناسند و نمی دانند که اسلام چگونه علم و علما را گرامی داشته و آنان را بعد از فرشتگان، شهادت دهندگان بر وحدانیت خدا قرار داده و فرمود: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ» - آل عمران: 18

خدا گواهی می دهد که هیچ معبودی جز او نیست و همچنین فرشتگان و دانشمندان آنان نمی دانند صفتی که خداوند با آن، آدم را بر فرشتگان ترجیح داد، صفت علم و دانش بود و قصه آدم نزد ما در قرآن کریم، درست بر عکس تصویر تورات تحریف شده است و علم سبب تکریم آدم است نه سبب طرد وی، این چیزی است که صریحاً در قرآن کریم آمده است.

از این رو هرگاه با اروپائیان از اسلام و علم بحث می شود، گمان می کنند که از

چیزی شبیه به دین خودشان بحث می شود و دیدگاه اسلام نسبت به علم همانند دیدگاه دین خودشان نسبت به علم است. ولی وقتی حقایق اسلام و قرآن را به طور واضح و آشکار می یابند، ناگهان منقلب می شوند و بسیاری از آنها که تشنه حقیقت بوده و آزاد اندیشند، به اعجاز قرآن اعتراف و به رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه واله) شهادت می دهند.

به عنوان نمونه در این مقاله با چند پروفیسور جنین شناس که پی به اعجاز علمی جنین شناسی قرآن برده و مسلمان شده اند، آشنا می شویم.

جالب اینکه این دانشمندان با متد و روش خاصی که دارند چیزهای بسیار جالبی از آیات قرآن کشف کرده اند که ما به آن توجه نکرده بودیم.

1 - پروفیسور کید. ال. مور

چند سال پیش عده ای از اساتید دانشگاه جده آیات قرآنی مربوط به جنین شناسی را جمع آوری کردند اما با خود گفتند که آیا گفته های قرآن در این باره منطبق با واقع است؟ یکی از آنان اظهار داشت براساس فرموده قرآن: لَوْ كَانَ مِنْ عِدَدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا - نساء: 82

اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار (با واقع) می یافتند. اما جهان جنین همانطور که از نامش پیداست، جهانی است پوشیده و ناپیدا است، چگونه می توان آیات جنین شناسی را با واقعیات مورد بررسی قرار داد؟

بنا به توصیه قرآن: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ . - نحل: 43، انبیاء: 7

از آنان که می دانند (و تخصص دارند) بپرسید، آنها از یکی از متخصصین جهانی در جنین شناسی بنام «کید مور»، استاد دانشگاه تورنتو کانادا و صاحب تألیفات متعدد در این باره دعوت کردند و به او گفتند: این تمامی آیاتی است که قرآن، کتاب آسمانی ما، در مورد رشته شما بیان داشته است. از شما می خواهیم که آنها را با واقعیات جنین شناسی (که از راه میکروسکوپ) به دست آمده و سایر تجربیات و آزمایش ها را مورد بررسی قرار دهید و به ما بگویید که این آیات تا چه اندازه با واقعیت های جنین شناسی منطبق است.

T.V.N Persaud

ص: 400

کید مور ابتدا با بهت و حیرت گفت: چگونه ممکن است محمد (صلی الله علیه واله) 1400 سال قبل، جنین و مراحل آن را توصیف کند؛ کاری که دانشمندان تا سی سال قبل نتوانسته اند؟ اما پس از بررسی آیات، حیرتش تبدیل به شگفتی و تحسین گشت و آن قدر تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن قرار گرفت که تصمیم گرفت کتاب جنین شناسی خود را با آیات قرآن و احادیث نبوی تکمیل کند.

وی در چاپ بعدی کتابش به نام «قبل از آنکه ما زاده شویم» در بخش مربوط به تاریخچه ی جنین شناسی، موادی را افزود که در چاپ اول نبود؛ زیرا آنچه او در قرآن یافت، جلوتر از زمان آن بود. (گری میلر، قرآن شگفت انگیز، فصلنامه پیام جاویدان سال سوم 1384، شماره 9، ص 116 ج 26-53).

دکتر کید. ال. مور یافته های خود را از قرآن که همگی مطابق با واقع و آزمایش های علمی بود و یا برایش تازگی داشت به کتابش «انسان رشد کننده» افزود و چاپ دوم آن را به نام "The Deveioing Human"2 "Keithe Moor" و چاپ سوم آن را با مقدمه ای از یکی از علمای اسلام به نام شیخ عبدالمجید الزندانی، منتشر کرد.

و آن گاه تحت عنوان: «الانسان النامی مع زیادات اسلامیه» به زبان عربی ترجمه و چاپ شد. انتشار این کتاب، جهان پزشکی را شگفت زده کرد به طوری که برای توضیحات بیشتر، او را سه بار به مصاحبه تلویزیونی فرا خواندند.

دکتر گری میلر جریان دیدار و گفت و گوی تلویزیونیش با دکتر کیدمور را چنین گزارش می دهد: «من از دیدار و گفت و گو با دکتر کیدمور در یک برنامه ی تلویزیونی بسیار لذت بردم، او که یافته هایش را با اسلاید نمایش می داد، یادآور شد که برخی از چیزهایی که قرآن راجع به رشد جنین انسان بیان کرده. تا سی سال پیش ناشناخته بود بویژه توصیف قرآن از جنین به علقه (زالو و شبه لخته ی خون)، - در سوره های حج: 5 و مؤمنون: 14 و غافر: 67

برای او جدید بود اما وقتی او آن را بررسی کرد، دریافت که این مطلب درست است و آن را به کتابش افزود. او می گفت: «من قبل از این هرگز به این نکته فکر نکرده بودم».

او به بخش جانور شناسی رفت و به مطالعه و بررسی زالو پرداخت.

وقتی فهمید که زالو دقیقاً شبیه جنین است، تصمیم گرفت دو تصویر از آن‌ها را در کتابش درج کند.

دکتر گری میلر می‌افزاید: اگرچه مثال فوق از اطلاعات تحقیقاتی انسان که در قرآن آمده مربوط به یک غیر مسلمان است، اما به همان اندازه معتبر است چرا که این شخص (دکتر کید مور) از کسانی است که در جنین‌شناسی خبره و صاحب نظرند. - فصلنامه پیام جاویدان شماره 9، ص 117.

در سال 1982 کتاب کید مور که با معارف جدید از قرآن تجدید چاپ شده بود، جایزه بهترین کتاب پزشکی را دریافت کرد. این کتاب به هشت زبان ترجمه و به عنوان کتاب درسی جنین‌شناسی مورد استفاده قرار گرفت. دکتر مور در هشتمین کنفرانس پزشکی 1981 عربستان اظهار داشت:

«جای بسی خوشحالی است که بتوانم سهمی در روشن ساختن آیات قرآن در مورد تکامل انسان داشته باشم. برای من کاملاً روشن است که این گفته‌ها از جانب خداوند برای حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) فرستاده شده است. زیرا تقریباً تمامی این علوم تا قرن‌ها بعد کشف نشده بود و برای من قطعی است که حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) حتماً پیامبر خداست.» 1 - 1 - WW.IT-IS- - TRUTH.ORG.IRIB

پروفسور کید مور مطالبی را که از قرآن و حدیث نبوی فرا گرفته بود به کتاب خود افزود و با آنها کتاب خود را تکمیل کرد و آن‌گاه از یکی از علمای حوزه و دانشگاه یمن بنام عبدالمجید الزندانی خواست که مقدمه‌ای بر کتابش بنویسد و چاپ سوم کتابش را با این اضافات اسلامی به انگلیسی و عربی چاپ کرد، و مایه شگفتی دانشمندان اروپا گردید و در سال 1982 جایزه بهترین کتاب پزشکی را به خود اختصاص داد.

رئیس پیشین انجمن کالبدشناسی کانادا و نیز رئیس آناتومی بالینی آمریکا که از طرف انجمن آناتومی کانادا مفتخر به دریافت جایزه معتبر J.C.B. گردید و نیز در سال 1994 از طرف انجمن آناتومی بالینی به عضویت افتخاری درآمد. وی می‌گوید: «من بسیار شگفت زده شدم هنگامی که به صحت اظهارات پزشکی قرآن پی

بردم که در قرن (هفتم میلادی) مطرح کرده یعنی زمانی که هنوز علم جنین شناسی به وجود نیامده بود.

وی در ادامه گفت: من از گذشته ی با عظمت علمی مسلمانان در قرن دهم میلادی مطلع بودم و می دانستم که خدمات ارزنده ای به علم پزشکی نموده اند ولی مطلب زیادی در مورد حقایق دینی و نیز ایده های علمی پزشکی موجود در قرآن و احادیث نبوی نمی دانستم.

دکتر مور در کنفرانس قاهره در مقاله ی تحقیقی که ارایه داد اظهار داشت:

«مشخص نمودن صحت آیات قرآن کریم در ارتباط با رشد انسان بسیار برای من مسرت بخش بوده است. وی گفت: که به وضوح برای من مشخص شده است که چنین اظهار نظرهایی باید از طرف خدای متعال باشد؛ زیرا قسمت اعظم این سخنان تا قرن ها بعد مکشوف نشده و باقی ماند و این نظر ثابت می نماید که (حضرت) محمد (صلی الله علیه واله) فرستاده خداوند است.

مراحل رشد جنین انسان پیچیده می باشد و رشد آن در برگزیده نوعی فرآیند دایمی تغییر که می توان از مفاهیم و اصطلاحات ساده موجود در قرآن کریم و احادیث، در یک سیستم طبقه بندی شده ی منظم استفاده کرد. این سیستم پیشنهادی بسیار ساده و جامع است و با علم جدید جنین شناسی بسیار هماهنگ و هم خوان می باشد.

بررسی ها و مطالعات متراکم در چهار ساله گذشته در مورد قرآن و احادیث اسلامی یک سیستم طبقه بندی شده منظمی را نشان داده است که نمی تواند برگرفته شده از علم و دانش تجربی باشند.

کشفیات کید. ال. مور از قرآن و حدیث و تکمیل کردن کتابش با آن و تشریفش به اسلام، موجب گردید که چندین پروفیسور جنین شناس و غیره به قرآن روی آورند و مسلمان شوند و در سمینارهای بعدی قرآن و علم شرکت کنند.

اینک چند نمونه ای از دیگر پروفیسورهای راه یافته به اسلام را در رشته جنین شناسی از نظر می گذرانیم:

2 - تی. وی. ان پرساود T.V.N persaud

ص: 403

او پرفسور آناتومی و تولد نوزاد و سلامت کودک دانشگاه مانی توبای کانادا است. وی نویسنده بیش از 20 کتاب و 181 مقاله علمی است و کتاب مشترکی با پرفسور مور درباره جنین شناسی نوشته که کتاب درسی در همه دانشگاه های دنیاست و در سال 1991 م مفتخر به دریافت جایزه معتبر J.C.B. زگردید.

او نیز مانند «مور» تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن، مسلمان شد و برای اولین بار در بخش تاریخچه ی جنین شناسی کتاب بین المللی و درسیش، جنین شناسی قرآن را مطرح کرد و در مصاحبه ی خود اظهار داشت:

«به نظر من حضرت محمد (صلی الله علیه واله) یک شخص (أُمّی) بود که نه می توانست بخواند و نه بنویسد، وی در هزار و چهارصد سال پیش نظریات علمی عمق داری را مطرح می کند که بعداً به طور شگفت انگیزی همه آنها مورد تأیید علم تجربی قرار می گیرد.

پرفسور تی. وی. ان پرساود به اتفاق پرفسور کید مور برای اولین بار در کتاب جنین شناسی خود، جنین شناسی قرآن در قرن هفتم میلادی را در تاریخچه ی این علم مطرح کرد. - رجوع شود به مقدمه ی کتاب جنین شناسی کاربردی، کید مور و پرساود.

من شخصاً نمی توانم بگویم که این تصادفی و شانس محض بوده است. زیرا تعداد مفاهیم و موضوعات علمی مطرح شده در قرآن زیاد است و همان طور که پرفسور کید ال مور اشاره می کند، من اعتراف می کنم که این مفاهیم ریشه در یک وحی الهی دارد و نمی تواند از منبعی غیر از سرچشمه وحی گرفته شده باشد.

یکی از احادیثی که نظر پرساود را به خود جلب کرده، این حدیث نبوی است که می فرمایند: اذا مر بالنطفه اثنان و اربعون ليله بعث الله ملیکا فصورها، و خلق سمعها و بصرها و جلدها و لحمها و عظمها، ثم قال اذكر أم أثنی؟ فیقضى ربك ما شاء. - صحیح مسلم در باب القدر حدیث 3 از ابن مسعود.

چون 42 شب بر نطفه بگذرد، خداوند فرشته ای را می فرستد تا آن را به صورت آدمی در آورد و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش را بیافریند. سپس می گوید: آیا پسر باشد یا دختر؟ و پروردگارت آنچه بخواهد مقرر می دارد.

اگر به تصویر جنین 35 روزه بنگریم، صورت انسانی در آن تشخیص نمی دهیم.

تا اینکه جنین 42 روزه می شود باز شکل انسانی ندارد. اما در خلال هفته هفتم و بعد از 42 روز به کلی جنین تغییر شکل می دهد و به صورت آدمی در می آید.

### 3 - پروفیسور موریس بوکای

پروفیسور موریس بوکای متولد سال 1920 م و رئیس کلینیک جراحی دانشگاه پاریس، با دیدن آیات اعجاز آمیز قرآن مسلمان شد و چند سال به تحقیق درباره ارتباط میان مفاهیم متون مقدس و دستاوردهای تکنولوژی جدید پرداخت و کتابی به نام «تورات، انجیل، قرآن و علم» تألیف کرد که پر فروش ترین کتاب سال 1976 م گردید.

علاقه او به یادگیری زبان های کلاسیک از جمله عربی و نیز مطالعات وی در کتاب آسمانی و مقایسه ی آنها با دستاوردهای علوم پزشکی باعث شد که استدلال هایش بسیار متقن و جامع و با ثبات باشند. وی به خاطر تألیف کتاب تحقیقات پزشکی به دریافت جایزه تاریخی از آکادمی فرانسه و جایزه دیگری در همین ارتباط از آکادمی پزشکی ملی فرانسه، نایل گردید.

آثار دیگر وی: « منشأ بشر چیست » ( Seghers 1988 )

موسی و فرعون ج یهودیان در مصر ( 1994 ج NTT )

تأملی بر قرآن ( 1989 ج سقرزه، موریس بگالی ج محمد طالبی ).

موریس بوکای پس از ده سال مطالعه در قرآن در سال 1976 خطاب به مجمع پزشکی فرانسه، اظهار داشت: «در قرآن موضوعات علمی در ارتباط با تولید مثل و فیزیولوژی وجود دارد که کاملاً با دستاوردهای کنونی علم مطابقت دارند.

علم، از اصول قرآنی است و تا این اندازه است که باید اعتراف کنیم که این مسایل پیچیده علمی که پس از 1400 سال علم به تازگی به حقیقت آنها پی برده است، نمی تواند توسط یک شخص امی (و درس ناخوانده) مطرح شده باشد و تنها باید اعتراف کرد که آن حضرت به منبع ما فوق بشری در آن روزگار متصل بوده است. این غیر ممکن است که یک شخص درس نخوانده، کتابی را خلق کند که از لحاظ ادبی سرآمد کتب دیگر ادبای عرب باشد و از لحاظ علمی هنوز پس از

چهارده قرن منبع زایش علوم جدید باشد.

امشاج از دیدگاه بوکای

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ دَهْرًا: 1 ج 2

آیا (جز اینست که) مدت زمانی بر انسان (در شکم مادر) گذشت و او چیز قابل ذکری نبود؟ ما انسان را از نطفه ی امشاج (تشکیل شده از آمیخته ها) آفریدیم.

پروفسور موريس بوکای وقتی به این آیه رسید، به تفاسیر مختلف مراجعه و به دقت آن را بررسی کرد:

امشاج جمع مشج یا مشیج به معنای آمیخته ها است و مراد ترکیبی از مواد و عناصر مختلف یا آمیزه ای از اسپرماتوزوئید و اوول است و صفت نطفه است؛ چرا که مراد از نطفه، مجموع آمیخته ها با اجزای مختلف است. - آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج 29، ص 151.

Dr. Maurice Bucaille

اغلب مفسرین قدیم این مخلوط ها و آمیخته ها را عنصر مذکر و مؤنث می دیدند.

اما از آنجا که امشاج جمع است نه مفرد و نه تثنیه، مفسرین جدید مانند تفسیر منتخب، نشر شورای عالی امور اسلامی قاهره، این طرز دید را اصلاح کرده و در اینجا تشخیص می دهند که گذشته از آمیخته شدن نطفه مرد و زن، قطره ی منی واجد عناصر گوناگون است.

پروفسور موريس بوکای Mauric Bucille.

.TVN Persaud presentign a research paper in Cairo

رئیس کلینیک جراحی دانشگاه پاریس در کتاب خود «تورات، انجیل، قرآن و علم» که پر فروش ترین کتاب سال 1976 میلادی است، می نویسد: از نظر من دیدگاه تفسیر منتخب بسیار درست است و امشاج جمع است یعنی آمیخته ها، بنابراین عناصر گوناگون نطفه کدامند. مایع منی از ترشحات مختلفی است که از غدد زیر سرچشمه می گیرد:

1 - بیضه ها: ترشح غده ی تناسلی مرد حاوی اسپرماتوزوئیدها که سلول های

ص: 406



دراز دارای تاژک دراز غوطه ور در مایعی سیرم گونه.

2 - کیسه های تخمی: این اعضاء که مخازن اسپرماتوزوئیدها هستند، نزدیک پروستات قرار گرفته و ترشح خاصی بدون عناصر بارور کننده دارند.

3 - پروستات: مایعی ترشح می کند که به منی ظاهر خامه ای و بوی ویژه ای می دهد (و وسیله ی تغذیه یاخته های منی و باقی ماندن فعالیت حیاتی آنها است). - گروهی از پزشکان برجسته، راهنمای پزشکی خانواده، ترجمه احمد آرام، قسمت 1، ص 337

4 - غدد ملحق به مجاری ادرار: که عبارتند از غدد کوپر Cooper

یا غدد مری yreM

و ترشح کننده ی مایعی سیال و غدد لیتره که ماده ای مخاطی ترشح می کند.

اینها سرچشمه های آمیخته های نطفه هستند که قرآن از آنها به نطفه ی امشاج (نطفه تشکیل شده از آمیخته ها) تعبیر کرده است. erttiH

میزان ترشحات

اسپرم ها کمتر از 10 درصد حجم مایع منی را تشکیل می دهند و ما بقی شامل ترشحات غدد تناسلی فرعی مرد می شود: ترشحات غدد زیگول سمینال 60 درصد. ترشحات پروستات 30 درصد، و ترشحات غدد بولبوارترال 10 درصد. - موریس بوکای، تورات، انجیل، قرآن و علم، ص 272

4 - مارشال جانسون E. Marshall johnson

پروفسور مارشال جانسون یکی از دانشمندان برجسته امریکا و رییس دپارتمان آناتومی و مدیر انستیتو Danicl دانشگاه توماس جفرسون فیلادلفیا است که درباره ی آیات جنین شناسی قرآن مطالعه و تحقیق به عمل آورده و مسلمان شده است. او می گوید: «توصیف مراحل جنین موجود در قرآن نمی تواند تصادفی و اتفاقی باشد، احتمال دارد که محمد (صلی الله علیه وآله) یک میکروسکوپ بسیار قوی داشته ولی قرآن مربوط به 1400 سال پیش است در حالی که میکروسکوپ قرن ها بعد از حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) اختراع شده است. پروفسور جانسون با

ص: 407

لبخند اظهار داشت: البته اولین میکروسکوپ اختراع شده قادر نبود بیش از 10 برابر بزرگنمایی کند و تصویر آن هم واضح نبود.

آنگاه گفت: هیچ ضدیت و مغایرتی با این حقیقت که واسطه ی الهی در بیانات حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) در کار است، نمی

یابم. WWW. It- is-ORG-22

.Interview with prof. johnson

جریان مسلمان شدن مارشال جانسون

وی که در هشتمین کنفرانس پزشکی عربستان شرکت کرده بود و در کمیسیون اعجاز علمی قرآن و حدیث حاضر شد، پرسید موضوع این کمیسیون چیست؟ یکی از علمای یمن شیخ عبدالمجید الزندانی به وی پاسخ داد که موضوع این کمیسیون بررسی آنچه راست که قرآن و حدیث در 1400 سال پیش بیان داشته و مقایسه ی آن با آنچه را که علوم روز بیان کرده است. پرسید: مثلاً؟ گفته شد: مثلاً علم روز می گوید که انسان طی اطوار و مراحل آفریده شده و این اطوار و مراحل را قرآن حدود 1400 سال پیش بیان کرده است.

او از جایش بلند شد و فریاد بر آورد: نه، نه، نه این نمی تواند گفته ی قرآن باشد.

دکتر جان بفرمایید بنشینید.

نه نمی نشینم، این چه حرفی است که می زنید؟!

ما درک می کردیم که این آیه چه اثری بر او گذاشته در حالی که او یکی از علمای مشهور امریکاست و می داند که پزشکان قبل از کشف میکروسکوپ در قرن شانزدهم، و در طول قرن هفدهم معتقد بودند که انسان در مرحله ی نطفه به صورت انسانی مینیاتوری بوده است و شکلی را پزشکان آن عصر ترسیم کرده تا بیان کنند

ص: 408

که انسان به صورت کاملی در این حیوان منوی آفریده شده است و این اعتقاد در غیر مسلمانان تا قرن 18 میلادی همچنان استمرار داشت.

ولی بعد از کشف تخمک زن در قرن 18 م، نظر دانشمندان تغییر کرد و گفتند:

انسان به طور کامل در تخمک زن آفریده شده زیرا که تخمک بزرگتر از اسپرم مرد است و نقش مرد در خلقت جنین کنار رفت، همچنان که در قرن هفدهم نقش زن کنار رفته بود.

تنها در نیمه قرن نوزدهم بود که دانشمندان بتدریج دریافتند که انسان طی اطوار و مراحل آفریده می شود.

از این رو وقتی به پروفیسور مارسال جانسون گفته شد که این مسئله در قرآن 1400 سال پیش به آن تصریح شده، ایستاد و فریاد زد که نه، نه، نه.

در این هنگام یک نفر پزشک مسلمان برخاست و برای او قرآنی آورد و گفت:

بفرمایید بخوانید.

برایش این آیه تلاوت شد که خداوند می فرماید: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً، وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً. نوح: 13 و 14

چرا شما برای خدا عظمت قایل نیستید؟ در حالی که شما را در مراحل مختلف آفرید؟

و او ترجمه معانی آیات را با زبان انگلیسی قرائت کرد.

سپس این آیه برای تلاوت شد: يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ. شما را در شکم مادرانتان می آفریند، آفرینشی به دنبال آفرینش دیگر که در رشته تاریکی قرار داد.

پروفیسور مارشال نشست و گفت: ممکن است این آیه چند تفسیر داشته باشد:

اینکه تصادفی باشد؛ در پاسخ، 25 نص صریح برایش پیدا کردند و جلوی گذاشتند و پاسخ دادند: آیا می تواند تمامی این 25 آیه نیز تصادفی باشد؟

افزون بر اینکه قرآن برای هر یک از مراحل نامی گذاشته: ابتدا نطفه، سپس علقه و بعد مضغه و بعد از آن عظام و بعد از آن رویش گوشت: آیا اینها نیز تصادفی است؟

گفت: نه.

به وی گفته شد: دیگر چه؟

پاسخ داد: ممکن است گفته شود که محمد (صلی الله علیه وآله) میکروسکوپ بزرگی داشته است. به وی گفته شد: شما بهتر می دانید که مثل این مراحل و دقایق و تفصیل و آنچه را که علم به آن رسیده و قرآن قبلاً بیان داشته فراهم نمی شود مگر با میکروسکوپهای بزرگ و کسی که دارای چنین میکروسکوپی باشد، باید آن را از نسل های گذشته گرفته و به نسل های بعدی تحویل داده باشد.

پروفسور مارشال خنیدید و گفت: من در یک نمایشگاهی دیدم که نخستین میکروسکوپی که در جهان اختراع شد، بیش از ده برابر بزرگ نمی کرد و نمی توانست صورت روشنی ارایه دهد.

آری حضرت محمد، نه تجهیزاتی داشت و نه میکروسکوپی، بنابراین راهی جز این نمی ماند که بگوییم او رسولی از جانب خداوند است. بعد از آن بود که بحث مربوط به اعجاز علمی قرآن و حدیث در آن کمیسیون آغاز شد و گفت و گو درباره ی اطوار و مراحل جنین متمرکز گردید.

پروفسور کید مور و سایر پزشکان راجع به شکل ظاهری جنین سخن گفتند و پروفسور مارشال به وصف دقیق قرآن از جنین خارجی و ترکیبات داخلی آن پرداخت، از جمله چیزهایی که او در میان گذاشت این بود:

«(آیات) قرآن در واقع شرح مراحل خارجی جنین است ولی مراحل داخلی جنین به هنگام آفرینش و مراحل رشد، آن را نیز مد نظر دارد و حوادث مهم در آفرینش جنین را که دانشمندان معاصر به آن پی برده اند، مورد تأکید قرار می دهد.

آن گاه تصویری از جنین در مرحله مضغه را ارایه کرد که نشانگر شکل خارجی جنین بوده، خمیده و کمانی است و در انتهای کمان آثاری است که گویی دندان به روی آن فشار داده، همچون گوشت جویده شده و به تعبیر قرآن مضغه است.

برخی از قسمت ها برآمده و برخی فرورفته مثل مضغه که طول آن یک سانتیمتر است.

اگر قطعه ای از آن را جدا سازیم و اجزای داخلی آن را تشریح کنیم، می بینیم که بیشتر تجهیزات آن آفریده شده است. پروفسور جانسون می افزاید در این شکل خواهیم دید که جزئی از سلول ها آفریده شده و جزئی دیگر هنوز آفریده نشده

است و اگر بخواهیم این مرحله از مضغه را توصیف کنیم، چه می‌گوییم؟

آیا می‌گوییم این مخلقه (آفریده شده) است؟ این منطبق بر جزئی است که خلق شده و اگر بگوییم غیر مخلقه (آفریده نشده) فقط بر جزئی منطبق است که هنوز خلق نشده است.

بنابراین چاره‌ای جز این نیست که همچون قرآن آن را توصیف کنیم و بگوییم:

ثُمَّ مِنْ مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ. آنگاه از گوشت جویده، آفریده شده و آفریده نشده.

آن‌گاه پروفیسور مارشال، جانسون سخنان خود را چنین جمع‌بندی کرد: «من به عنوان دانشمندی جهانی تنها با اشیایی می‌توانم کار داشته باشم که آنها را با مشخصات می‌بینم، آن‌گاه می‌توانم علم جنین‌شناسی و مراحل علم زیست‌شناسی را بفهمم همچنان که می‌توانم کلماتی از قرآن را که برایم ترجمه می‌شود دریابم.

اما اگر فرضاً من در زمان گذشته (زمان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بودم که نمی‌توانستم چیزی را ببینم، مسلماً نمی‌توانستم آن را توصیف کنم و اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در آن زمان جهل و تاریک این چنین به توصیف مراحل جنین‌پرداخته که خود آن را ندیده و از کسی نشنیده، باید این معلومات را از جایی دریافت کرده باشد. از این رو هیچ ضدیت و مغایرتی با این حقیقت که واسطه‌ی الهی در بیانات حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در کار است نمی‌یابم.

آری این همان پروفیسوری است که ابتدا گفته علمای اسلامی را بشدت رد می‌کرد ولی در پایان چنین مطالبی را در چند کنفرانس ابراز داشت و می‌گفت: هیچ راهی در برابر بشریت نیست جز اینکه مانند این دانشمندان اقرار کنند که خداوند کتابی را با علم و دانش خود به محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرده و به بشریت وعده داده که در مسیرش چیزهایی را کشف می‌کند که دلیل بر آنست که این قرآن از جانب خداست، چنان که خداوند می‌فرماید: «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» (ص 88).

و مسلماً گزارش آن را بعد از مدتی دریافت خواهید کرد.

«لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ». - انعام: 67 و برای هر گزارشی قراری است که در آی

نده خواهید دانست.

«سُئِرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ . - فصلت: 53

بزودی آیات (نشانه های) خود را در آفاق و نفسهای خود آنها، نشان خواهیم داد تا روشن شود که او حق است.

5 - جرالده. سی جررینگر Gerald C.Goerinyer

پروفسور و محقق بخش جنین شناسی کالج پزشکی و بیولوژی سلولی دانشگاه جرج تون واشنگتن در آمریکا که تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن و مسلمان شده و در کنفرانس پزشکی ضمن مقاله ای تحقیقی اظهار داشت:

چندین آیه در قرآن وجود دارد که به طور جامع به توصیف رشد انسان از مرحله ی آغازین آن یعنی هنگامی که به صورت تخمک در تخمدان های بدن قرار دارد، پرداخته است.

GOERINGE

در آن زمان به هیچ وجه این علم دارای چنین اصطلاحات، طبقه بندی ها و تعابیر امروزی نبوده و این بسیار شگفت آور است که در آن زمان بدون اتکا به آزمایشگاه های پیشرفته و بدون اطلاع از ژن ها و کروموزم های موجود در بدن که برای شناسایی و درک آنها در آن زمان نیاز به وقت و انرژی چند صد ساله بوده است، یک شخص (آمی) و درس ناخوانده به این زیبایی، این شاخه از علم را طبقه بندی کند و به طور شگفت انگیزی اصطلاحات معنی داری در ارتباط با پیچیده ترین مفاهیم علمی بیان دارد.

این آیات شگفت انگیز قرآنی یک اصل مهم را اثبات می کند و آن اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) پیام های آسمانی و الهی دریافت می کرده است و او فرستاده ی خداست.

6 - سی مپسون Simpson

رئیس دانشکده مامایی و بیماری زنان دانشکده ی پزشکی بی لورهوتسون در ایالت تگزاس آمریکا.

ص:412

پروفسور سی مپسون رئیس انجمن باروری امریکا است که تاکنون به دریافت جوایز متعددی از جمله جایزه ویژه اساتید مامایی و بیماری زنان در سال 1992 نایل گشته است.

پروفسور ژولی سی مپسون وقتی که دریافت قرآن در بردارنده آیات جنین شناسی است، بسیار شگفت زده شد و با یکی از علمای اسلامی به گفت و گو نشست و علاقمند شد که در این زمینه به مطالعه و تحقیق پردازد.

پروفسور ژولی سی مپسون ابتدای امر شک داشت و می خواست مطمئن شود که این نصوص مربوط به جنین شناسی از قرآن و سنت نبوی است.

وقتی که مطمئن شد که از قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است، نصوص قرآنی مربوط به علم وراثت نظر او را به خود جلب کرد؛ آیاتی که بیانگر ظهور آثار علم وراثت در مراحل اولیه جنین به هنگامی که نطفه است، آیاتی که به دقت بیان می دارد که چگونه دو نطفه پدر و مادر با هم جمع می شوند و آفرینش انسان را آغاز می کنند و بعد از آن برنامه وراثت را در کروموزم ها که اکنون، آنها را مشاهده می کنیم مقرر می دارد. کروموزم هایی که تمام خصوصیات انسان در آن ثبت شده، رنگ پوست، رنگ مو و سایر تفصیلات. بنابراین انسان در این کروموزم ها در مرحله ی نطفه مقدر و اندازه گیری شده است و خداوند در این باره می فرماید: قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ. - عبس: 17 و 19

کشته باد این انسان، چه خدانشناس و ناسپاس است! (آیا می داند که) از چه چیزی خداوند او را آفریده است؟ او را از نطفه (چکه ای آب) آفریده که اندازه گیری دقیقی در ساختارش بکار برده است.

این اندازه گیری دقیق در نوارهای کروموزمی ثبت و ضبط شده اند و جنین در خلال 40 روز اولیه همه اعضا و اندام هایش ساخته و آشکار می شود.

این جنین منحنی است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید: ان أحدکم یجمع خلقه فی بطن امه اربعین یوما. هر یک از شما خلقتش در شکم مادرش در خلال 40 روز جمع می شود.

آن گاه پروفسور ژولی سی مپسون این حدیث را در کنار حدیث دیگر پیامبر اکرم

(صلی الله علیه وآله) گذاشت که می فرمایند: اذا مر بالنطفه اثنتان و اربعون ليله بعث الله اليها ملكا فصورها چون بر نطفه 42 شب (6 هفته) گذشت، خداوند فرشته را به سويش می فرستد و آن را صورت نگاری می کند.

او با مقارنه میان این دو حدیث و حد فاصل میان آن دو وقتی دقیق و تفصیل آنها را دید، آن چنان شگفت زده شد که در یکی از کنگره ها بلند شد و نظر خود را درباره ی آن چنین اظهار داشت: «از این دو حدیث می توانیم جدول مشخصی را پیرامون مراحل اساسی رشد و تکامل جنین به دست آوریم: مرحله قبل از 40 روز و مرحله بعد از 42 روز.

و آن گاه گفت: دین می تواند رهبری علم و دانش را به عهده گیرد؛ رهبری پیروزمندانه، همچنان که وقتی به تماشای ماشین و دستگاهی که قبلاً راهنمایی هایش در کاتولوگش نوشته شده، شما براحتی می توانید نسبت به آن دستگاه شناخت پیدا کنید، چون راهنمایی هایی از سوی صانع و سازنده ی آن به عمل آمده است. وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. - سبأ: 6

و کسانی که به آنان علم و دانش داده شده، می بیند که آنچه به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شد، حق (و منطبق با واقعیت) است و آن را راهنمای به سوی راه خدای توانمند ستوده می دانند.

پروفسور سی مپسون در پایان تحقیقات خود در قرآن و حدیث، مسلمان شد و اظهار داشت: «نه تنها بین علم ژنتیک و اسلام تضادی وجود ندارد بلکه دین اسلام، خدمات ارزنده ای را به شاخه های سنتی این دانش ارایه کرده است. در قرآن مفاهیم علمی ای مطرح شده که قرن ها بعد علم توانست بر صحت آنها مهر تأیید زند و به اهمیت آنها پی ببرد.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که سرچشمه ی مفاهیم مطرح شده توسط حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) از جانب خداوند است.

## 7 - تَجَاتتَ تِيَّاسِن Tegatat Teyasen

رئیس بخش آناتومی و رئیس سابق دانشکده پزشکی دانشگاه چیانگ ما ای



تایلند. پروفیسور تیاسن چندین مقالہ را در ارتباط با آیات جنین شناسی قرآن کریم و احادیث نبوی مورد مطالعہ و بررسی قرار داد و چندین روز با تعدادی از اندیشمندان مسلمان و غیر مسلمان درباره جنین شناسی قرآن و احادیث نبوی بہ گفت و گو نشست و بہ اسلام مشرف شد و در ہشتمین کنفرانس پزشکی عربستان از جای برخاست و ضمن (ادای) شہادتین گفت: من در سہ سال گذشتہ بہ قرآن علاقہ مند شدم و با توجہ بہ مطالعات و تحقیقاتم طی این چند سال، معتقدم کہ ہر آنچه در 1400 سال پیش در قرآن آمدہ است، کاملاً درست است و پایہ و اساس علمی دارد و علم می تواند بہ مرور زمان یکایک آنها را بہ اثبات رساند.

از آنجا کہ پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ وآلہ) نہ می تواند بخواند و نمی تواند بنویسد، باید در یک حالت استثنایی و روحانی این مفہیم را از آفرینندہ دانا دریافت کردہ باشد.

و این آفرینندہ دانا کسی جز خداوند متعال نیست و اکنون زمان آن فرا رسیدہ است کہ بگوییم: لا الہ الا اللہ، محمد رسول اللہ.

با ارزش ترین چیزی کہ من با آمدنم در این کنفرانس بہ آن دست یافتم، یافتن مفہوم لا الہ الا اللہ (هیچ معبودی جز اللہ نیست) و نیز مسلمان شدنم می باشد.

منابع:

Zindani Abdul video withillu strations is also available: Al Urdu and Trukish. A full English transcript of (1) this scientists. Available in Arabic English French (video containing interviwes with various Tape).

!Scientific Signs of the Quran and sunnah Majeed A This is the Truth Rehaili Abdullah M this is the Truth

Moore Keith L and zindani Abdul Philadelphia 1982 with Dar Al Additions Third Edition W.B. saunders (2) conany A. The Developing Human with Islamic Majeed

ص: 415

Moore Keith L zindani Abdul science Ahmed Mustafa A The Quran and Modern Majeed A. Uninersity ) 3 ( .of Illiohs May 1990

sponsored by the muslim students Association collection of papers presented at symposium (WAMY) USA.  
.1990ISBN 0-9629236-0-6

.Reprinted by World Assembly of Muslim Youth scientific Resersh Makkah Saudi Arabia

correlation studies Islamic Academy for

T.V.N. Goeringer Gerald c. Zindani Abdul Moore Keith L Johnson E. Marshall: persaud sunnah Muslim ) 4 ( World Leage Makkah Al commission on scientific of the Qurdan and evelopment as Described in the Quran .and Sunnh Majeed A. and Ahmad Mustafa A Human D in their present from in Dakar sengal in July 1991

some modifications and development presented sunnah held in Islamabad Pakistan 1987 and after conferece in scientific signs of the Quran and originally presentd in the firt international 0-9627236-1-4 collection of papers that were Mukarramah Saudi Arabia 1992 ISBN

5 - انه الحق. هيئت اعجاز علمي، رابطه العالم الاسلامي، مکه مکرمه 1420 هـ.

ق.

6 - گری میلر، فصلا، فصلنامه پیام جاویدان، شماره 9، سال سوم، مقاله ی:

قرآن شگفت انگیز.

7 - کید مور و وی. ان پرساود، جنین شناسی کاربردی.

8 - موریس، بوکای، تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه دکتر دبیری، چاپ تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

منبع: جمعی از اندیشمندان؛ 1386، ویژگی های سیره ی پیامبر اعظم» ص «:

مجموعه مقالات بیستمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی

نویسنده: دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی، رئیس دانشگاه مذاهب اسلامی

<http://www.islamin-awareness.org/QuranScienceScientists.html>

به اشتراک بگذارید:

8- سرگذشت مبلغ توانمند مسیحی که مسلمان شد

پایگاه رسمی محمد محمدی ری شهری

در مسیحیت کسی نبود که بتواند به سؤال های من پاسخ دهد. وقتی با قرآن آشنا شدم، پاسخ سؤال هایم را در قرآن یافتم. پس از مسلمان شدن، منابع اهل سنت را نیز پاسخگوی پرسش های خود ندیدم و بدین جهت، مذهب اهل بیت علیهم السلام را اختیار کردم.

خاطره ای از سفر به فیلیپین

سرگذشت یک مبلغ توانمند مسیحی که مسلمان شد.

در تاریخ 1390/4/5 برای شرکت در همایش حج فیلیپین، عازم این کشور شدم. پس از برگزاری همایش، روز شنبه 1390/8/5 با هواپیما به شهر سیبور رفتم. به دلیل تأخیر، هواپیما قدری از ظهر گذشته بود که وارد سیبو شد. برای ادای نماز به مسجدی راهنمایی شدیم، گفتند: دو ساعت قبل جمعیتی در مسجد منتظر ما بودند که به علت تأخیر هواپیما، ما نتوانسته بودیم در وقت مقرر در مسجد حاضر شویم.

در میان جوانانی که به استقبال آمده بودند، چهره شخصی به نام استاد نجیب محمد رسول، جلب توجه می کرد. او یکی از مبلغین مسیحی بود که پس از تحقیقات فراوان، اسلام را پذیرفته بود و در آن تاریخ، مسئول و مجری برنامه رادیویی صوت الاسلام در شهر سیبور بود. وی حدود ده سال قبل ترور شده و چشم های او آسیب دیده و قسمتی از دست هایش نیز قطع شده است.

ص: 417

او را فردی فوق العاده تیزهوش و سخنوری توانا یافتم که سرگذشتی بسیار شنیدنی دارد. پس از ادای نماز ظهر و عصر به جماعت، همراه ایشان به رستورانی رفتیم. قبل از نماز، حدود یک ساعت با وی درباره علت مسلمان شدن او صحبت کردم، پاسخ های او بسیار جالب و شنیدنی بود.

جالب ترین قسمت سخنان او این جملات بود: در مسیحیت کسی نبود که بتواند به سؤال های من پاسخ دهد. وقتی با قرآن آشنا شدم، پاسخ سؤال هایم را در قرآن یافتم. پس از مسلمان شدن، منابع اهل سنت را نیز پاسخگوی پرسش های خود ندیدم و بدین جهت، مذهب اهل بیت علیهم السلام را اختیار کردم.

سخنان او در بازگو کردن جاذبه های قرآن بسیار جالب و هیجان انگیز بود. این دیدار برای من آن قدر جالب بود که به دوستان می گفتم اگر سفر به فیلیپین، جز دیدن آقای نجیب محمد رسول و شنیدن سرگذشت او، ثمری نداشته باشد، سفر ارزشمندی است.

گفتگوی این جانب با ایشان ضبط شد. من از رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در فیلیپین، آقای حسین دیوسالار، خواستم که متن آن به فارسی ترجمه شود.

این کار صورت گرفت. البته مواردی که ابهام داشت و نیازمند توضیح و تکمیل بود مجدداً به ایشان بازگشت و تکمیل گردید. متن کامل گفتگوی صورت گرفته با استاد نجیب محمد رسول به این شرح است:

نام این جانب، نجیب محمد رسول است و در خانواده ای مسیحی با احساسات عمیق مذهبی متولد شدم. خانواده من ارتباط بسیار نزدیکی با کلیسا داشتند و جایگاه ویژه ای را برای آن قائل بودند. مادرم نیز یکی از خادمین کلیسا بود. البته مادر، پدر و یکی از خواهرانم، به لطف خداوند و قبل از مرگ، به دین اسلام گرویدند.

قبل از تشرف به اسلام گرایش ما به گروهی با عنوان ساباتیست Sabbathist بود که در واقع، اشتراکی از عقاید مسیحیت و یهودیت را با دیدگاه هایی از مذهب مسیحی پروتستان داشتند.

من هفتمین فرزند خانواده ای بودم که به طور جدی در امور کلیسا فعالیت داشتند و تلاش می کردند تا من از همان کودکی اصول مذهبی، معنوی، اخلاقی و

ارزش های کلیسا در جامعه فیلیپینی را آموزش ببینم. آنان به من به عنوان یکی از فرزندان می تواند تعلیمات دینی و مذهبی را به خوبی بیاموزد نگاه می کردند و

شاید دلیل اصلی این موضوع اشتیاقی بود که در کودکی ام نسبت به دین و موضوعات مرتبط با آن داشتم. بنا بر این زمان زیادی را برای آموزش مسائل مذهبی برای من صرف کردند تا مرا به یک رهبر دینی کلیسا در آینده تبدیل کنند.

خانواده ام این مهم را به انجام رساند. پدرم مرا به مدارس مذهبی مسیحی فرستاد، جایی که می توانستم خود را با تعلیمات دینی آموزش بدهم. من یک دوره پنج ساله را گذراندم و مبلغ مسیحی شدم تا با کلیسا همکاری کنم، در واقع آرزوی والدین و اطرافیان من تا حدودی به تحقق پیوست. کار تبلیغی من ادامه یافت و با گذشت سالیان دیگر و با مطالعات بیشتر، دیدگاه ها و اندیشه های من نسبت به موضوعات مختلف مذهبی بیشتر شد.

س - درباره جایگاه خود در کلیسا در دوره ای که به عنوان مبلغ فعالیت می کردید، توضیح بدهید.

زمانی که مسیحی بودم به دلیل اختلافات و تفرقه جدی که در کلیسا وجود داشت به احیای جنبش ساباتیست پرداختم و به این ترتیب به یکی از مبلغان فعال مسیحی و تقریباً کامل در این زمینه تبدیل شدم و تمام وقت خود را به کار تبلیغات کلیسایی از طریق رادیوی کلیسا و نوشتن مطالبی پیرامون عبادات دسته جمعی اختصاص دادم. اجرای مراسم مذهبی ازدواج، غسل تعمید و دیگر وظایف یک مبلغ مذهبی را بر عهده گرفتم و این کارها تا زمانی ادامه یافت که همه چیز با هدف خاصی تغییر کرد.

س - به این ترتیب باید دانسته های شما از مسیحیت و الهیات آن به لحاظ علمی در سطح خوب و مطلوبی باشد؟

من نوعی از الهیات مسیحیت را فرا گرفتم که بر روی مطالعات با محوریت شناخت مسیحیت متمرکز بود و مرور کتاب مقدس برای این منظور در اولویت قرار داشت و مجموعه ای از آموزه ها و مطالعات پیرامون خداوند، جوامع مسیحی و دیگر تعلیمات معنوی و اخلاقی از زاویه نگاه انجیلی و آنچه باید در عبادات جمعی مورد توجه قرار می گرفت را شامل می شد. لذا دانش من تا آنجا که به الهیات مربوط

می شود، بیشتر بر روی مطالعات شناخت مسیحیت و برخی احکام اخلاقی و معنوی آن متمرکز بود و به عبارت دیگر در این زمینه مطالعات کافی انجام داده و به یکی از فعالان مذهبی مبدل شده بودم.

س - به عنوان یک مبلغ مسیحی چه فعالیت هایی را انجام می دادید؟

در آن زمان فعالیت اصلی من به عنوان یک مبلغ مسیحی بر چند محور متمرکز بود: وعظ و سخنرانی در رادیو، چاپ برخی نشریات و جزوات آموزشی، تعلیم خانه به خانه و آموزش عملی تعالیم کلیسا، تربیت و سازمان دهی فعالان مذهبی و به طور خاص جوانان و... البته باید اشاره کنم که موضوع چاپ و توزیع انجیل در میان گروه های مختلف و حتی غیر مسیحیان نیز از جمله اقداماتی بود که به انجام می رسید، ضمن آن که اقدامات جنبی دیگری همچون برنامه های بهداشتی و پزشکی، دندان پزشکی و رفاه نیازمندان نیز در دستور کار ما قرار داشت.

س - از چه زمانی از مسیحیت جدا شدید؟ چه فراز و نشیبی در این مسیر وجود داشت؟ و به چه ترتیبی این اتفاق افتاد؟

آخرین مأموریتی که در مسیحیت به این جانب واگذار شد در اوایل سال 1977 میلادی بود که تا حدود 1979 به طول انجامید. در آن زمان برنامه های رادیویی کلیسا در بحث با گروه های مختلف دینی به این جانب واگذار شد. برای انجام این بحث ها مشکلی برای ارتباط با دیگران نداشتم، همین نقطه آغازین جدایی من از مسیحیت بود، چرا که زمینه آشنایی من با اسلام را فراهم کرد.

در اواخر سال 1979 میلادی تحقیقات خود درباره اسلام را به منظور تبلیغ بهتر مسیحیت در بین مسلمانان، به طور جدی آغاز کردم و به بسیاری از حقایق اسلام دست یافتم. برای تکمیل این اطلاعات از منابع مختلف درخواست کتاب و نشریات کردم تا یافته های بیشتری را به دست بیاورم. در این مقطع زمانی هنوز تصمیم و نیتی برای مسلمان شدن نداشتم، بلکه به دنبال اطلاعات بیشتر و تکمیلی

در این زمینه بودم تا بهتر در مسیر تبلیغ به ویژه برای مسیحی نمودن مسلمانان در

جامعه فیلیپین اقدام کنم. نکته بسیار جالب در این دوره این بود که در مدت دو سالی که در زامبوانگا بودم بیشترین تأمل و توجه من بر این مهم متمرکز شده بود که چرا در این مدت حتی یک نفر مسلمان، مسیحی نشده است. بعد به خود پاسخ می دادم: ممکن است تعلیمات ما فاقد نکته و مطلبی باشد که مسلمانان برای گرویدن به مسیحیت به آن ها تمایل دارند و برای همین این تبلیغات اثر نمی کند و در نهایت مسیحی نمی شوند.

برای رفع این مشکل به دنبال این بودم که نوع نگاه و تفکر مسلمانان را بشناسم تا نقطه قوتی برای تبلیغ بهتر دین مسیحیت بیابم. برای این منظور باید پایه های ذهنی، فکری و تحلیلی آن ها را می یافتم تا برداشت ها و نقطه نظرات آن ها را بهتر تحلیل می کردم و به اموری که ممکن است در فکر یا ذهن چنین افرادی باشد آشنا می شدم. در مجموع باید می فهمیدم که اسلام چیست تا بتوانم راهی برای دعوت مسلمانان به مسیحیت بیابم. به همین منظور به مطالعه متون اسلامی گرایش پیدا کردم.

از جزوات و کتب مختلف آغاز کردم تا به قرآن کریم رسیدم. پس از مطالعه قرآن زندگی من دگرگون شد؛ زیرا آنچه در قرآن یافتم کاملاً با آنچه از کتاب مقدس آیین مسیحیت و آموزه های آن می دانستم متفاوت و بسیار شگفت انگیز بود.

س - با توجه به این توضیحات می توان چارچوب کلی دلیل تشرف شما به اسلام را فهمید، اما به طور دقیق تر در این زمینه توضیح بدهید.

در درجه اول من در مسیحیت سر در گم بودم؛ زیرا در این آیین، شعبات و زیرمجموعه های متعددی وجود دارد. تعداد دیدگاه ها و شعبات مختلف آن ها در فیلیپین، چه در میان کلیسای کاتولیک و چه در پروتستان، نزدیک ششصد نوع است، هر چند که به چهار گروه عمده (یعنی کلیسای مستقل فیلیپین، مسیحیان مارانوئید، کاتولیک کوپتیک و مسیحیت اورتدکس\* که به تازگی به آن ها پیوسته

است\*) تقسیم می شوند و خود را متعلق به مسیحیت کاتولیک جهانی محسوب می کنند.

با توجه به آنچه در مورد اسلام و تفکرات موجود به دست آوردم به مرور نیاز به تفکر اسلامی در مغز من خطور کرد و به این نتیجه رسیدم که باید در مورد این دین مطالعاتی انجام دهم. احساس کردم باید در مورد فلسفه اسلام، الهیات و نگاه مسلمانان در زمینه های مختلف اجتماعی، فردی، ارزش ها و بسیاری از موضوعاتی که در رابطه با اسلام است مطالعه کنم.

در همین زمان ها و به تدریج تفاوت های عمده ای را میان آنچه از گذشته درباره اسلام در ذهن داشتم با آنچه به مرور به دست آوردم، مشاهده کردم. در واقع آنچه در زمان تحصیل در ارتباط با اسلام به ما ارائه می گردید با آنچه که در این مذاقه و مطالعه یاد گرفته بودم، تفاوت های زیادی داشت. به تعبیر دیگر، در آموزش هایی که ما در کلیسا دیدیم، اسلام در شکل واقعی آن ارائه نمی شد.

نکته مهمی که در آموزش های ارائه شده از سوی کلیسا اهمیت داشت این بود که حتی به ما که محصلان علوم کاتولیکی بودیم چهره واقعی اسلام ارائه نمی شد، چه رسد به دیگر جوانان مسیحی که بخواهند در باره اسلام به طور گذرا اطلاعاتی داشته باشند. به هر حال بر اساس تحقیقات مختلف و متنوعی که در باره اسلام داشتم، به این نتیجه رسیدم که سه مطالب اساسی در تعلیمات اسلامی گنجانده شده، که به نظر من پایه اولیه و نخستین دین محسوب می شود:

اول: تعلیم یگانگی محض خدا در اسلام:

زمانی که سرگرم تحصیل الهیات مسیحیت بودم مجاب نمی شدم که سه وجود در یک نفر باشد؛ یعنی همان تثلیث. با این که در آن زمان هم باور این موضوع برایم مشکل بود، اما باید آنچه استادان به ما یاد می دادند را به گونه ای هضم می کردیم، حتی اگر منطق محکمی نداشت و در باطن هم با آن مخالف بودیم.

زمانی که شروع به مطالعه اسلام کردم متوجه شدم که آنچه در اسلام «خدا» نامیده می شود، واقعاً یگانه مطلق است، لذا این همان دینی بود که به دنبال آن بودم؛ یعنی یگانگی مطلق، تنها یک خدا که بدون آغاز و بدون پایان است و اوست



که خدانامیده می شود و اوست که تنهاست و همه مخلوقات آفریده اویند؛ این همان خدایی بود که من به دنبال آن بودم و او را در اسلام یافتم.

دوم: جهانی بودن تعلیمات اسلام:

یعنی اسلام دین توأم با تبعیض نژادی و یا طایفه ای نیست. زمانی که در گروه ساباتیست کاتولیک بودم، عقیده ما بر این بود که ما تنها مردم منتخب خداوند هستیم و خداوند نیز مال ماست، لذا خدا برای نژادی خاص و دین نیز ویژه نژادی خاص بود، که من به چنین برداشتی عقیده نداشتم؛ چرا که دین باید جهانی باشد و نباید به گروه یا نژادی خاص تعلق داشته باشد.

شما وقتی سوره فاتحه را قرائت می کنید، می بینید که بر سپاس از خدای عالمیان، خدای همه، نه خدای قبیله ای خاص بلکه خدای تمامی مخلوقات تأکید دارد. به خود گفتم: این همان چیزی است که من به دنبال آن بودم؛ یعنی خدای همگان، نه خدای قبیله، نژاد و ملیت خاص و اورب همه مخلوقات است.

آنچه برایم مشخص شده، این است که وقتی سخن از عالمیان می شود تنها به مخلوقات در کره زمین محدود نمی شود، بلکه عالم ما می تواند یکی از میلیون ها عالمی باشد که در جهان موجود است. این جملات در قرآن شگفت انگیز و بی نظیر است و این همان بود که به دنبالش بودم. لذا من به وحدانیت خداوند و جهانی بودن دین او معتقدم.

سوم: جامع و کامل بودن اسلام:

به این معنی که آنچه انسان نیاز دارد در این دین هست. در دین مسیحیت ما تعلیماتی پیرامون کلیسا داریم و همچنین تعلیماتی در باره سیاست های «قیصر» (که در واقع همان جدایی دین از سیاست و دولت است. اما وقتی به اسلام می نگریم آن را کامل می یابیم و من این دین را کامل یافتم؛ چون هر آنچه در حوزه های مختلف بخواهید، در آن وجود دارد؛ جامعه شناسی بخواهید در آن یافت می شود، اقتصاد بخواهید وجود دارد، از فقه بخواهید بدانید می توانید بیابید، علم در آن هست، سیاست به روشنی وجود دارد، فرا روان شناسی بخواهید اینجاست و در مجموع هر چه نیاز داشته باشید در آن هست.

به این مهم زمانی یقین کردم که در قرآن جمله ای با این مضمون خواندم که: «دین کامل نزد خدا اسلام است» (1) و یا در آیه دیگری می گوید: «اگر دینی به جز اسلام طلب کنند، هرگز توسط او در جهان دیگر پذیرفته نیست و جزء خاسران خواهید بود» (2) و خداوند سبحان در آیه دیگری می فرماید: «امروز دین شما را کامل کردم و اسلام را برای شما برگزیدم». (3) لذا چنین دینی جامع و کامل است و هیچ چیز دیگری نباید به آن افزود.

با توجه به این سه اصل اساسی، باور کردم که اسلام دین بر حق است؛ یعنی دین یکتاپرستی، جهانی و فراگیر. البته توجه کنید این تنها سه مورد از اصول اساسی اسلام است که برشمردم نه همه آنچه در این دین بزرگ و بی نظیر یافت می شود.

آنجا بود که اسلام را پذیرفتم و به این دیدگاه ایمان دارم که دینی راستین است.

س - شاید کمی برای شما بیان آن سخت باشد، اما لطفاً برای ما از تأثیرات قرآن بر خود بگویید؟

قرآن بر من اثرات بسیار زیبایی داشته است. اولین باری که با قرآن آشنا شدم هنوز زبان عربی را نمی دانستم و تنها متن انگلیسی آن را خواندم. هنگامی که قرآن را کلمه به کلمه، جمله به جمله، آیه به آیه، متن به متن و مفهوم به مفهوم به دقت بخوانید آن وقت جاذبه های قرآن خود را نشان می دهد و مانند این است که قرآن با شما سخن می گوید و ذهن و قلب شما را شیفته خود می کند. گویی قرآن شما را می شناسد و فکر شما را می خواند.

هنگامی که شروع به مطالعه عمیق قرآن کردم حقیقتاً مجذوب آن شدم. وقتی مطلب به مطالب پیش رفتم، احساس کردم ذهنم روشن تر و قلمم فراخ تر می شود. در چنین زمان هایی نمی توانستم جلوی جاری شدن اشک های خود را بگیرم. آن زمان فهمیدم که قرآن کتابی است که قویاً مرا جذب می کند و از طریق قلب با من سخن

می گوید. دانستم که این کلمات، کلمات انسان نیست، حتی متن انگلیسی قرآن کریم نیز مرا جذب می کرد.

آیات قرآن همگی درس است. وقتی که در باره بهشت می فرماید و شما را به

اعمال نیک فرا می خوانند تا به بهشت برین دست یابید، یتیمان را پناه دهید، آن ها را اطعام کنید، نماز به جای آورید و به نیازمندان کمک کنید، همگی از امور اساسی در دین محسوب می شوند که شنیدن آن اشک را بر چشمان من جاری می کند؛ زیرا این ها همان مفاهیمی هستند که من به دنبال آن ها بوده ام.

در قرآن به آیات دیگری هم می رسیم که از تاریخ مردمی می گوید که عذاب الهی بر آنها نازل شد. صحبت از قوم عاد، ثمود، نوح، فرعون و دیگر اقوام مطرح می شود که همگی آنان عبرت آموز است و درس هایی از گذشته برایمان دارد تا بفهمیم که چه کارهایی باید انجام دهیم یا ندهیم؛ زیرا آن ها تمدن های گذشته بودند، مردمی بزرگ در گذشته که نه تنها ایمان نداشتند، بلکه علیه پیامبران خود گام برداشتند، آن ها حتی تا آنجا پیش رفتند که پیامبران را مثله کردند. لذا به خاطر آنچه انجام دادند به شدت مجازات شدند.

بر من عیان شد که انسان ها باید عمل صالح انجام دهند. باید به این حقیقت ایمان کامل داشته باشیم که زندگی این جهان، زندگی ابدی نیست، موقتی است و ما در این جهان برای مدتی طولانی باقی نمی مانیم. قرآن به ما آموخته است که این زندگی موقتی است.

خداوند توصیه می فرماید که مؤمنان باید کارهای نیک هر چند کوچک را انجام دهند که برای آن ها پاداشی است و در مقابل از هر کار بدی پرهیزند، هر چقدر هم که کوچک باشد، برای آن تنبیهی هست. این جملات برای اثبات عدالت پروردگار کفایت می کند. در واقع این بیان قرآن توصیه ای کامل است که ذهنیت مرا از الهیاتی که در مسیحیت به عنوان مبلغ مسیحی آموخته بودم تغییر داد. برای من قرآن بسیار جذاب است و دید، ذهن و نگاه مرا تغییر داده است.

در گذشته بر این عقیده بودم که خداوند مساوی تثلیث و تثلیث برابر وحدانیت است و این در حالی است که قرآن می فرماید: «هیچ چیز قابل مقایسه با او نیست».

این گفتار به ویژه در سوره اخلاص بیان می شود که: «بگو او خدای یکتاست، آن خدایی که از همه بی نیاز و همه عالم به او نیازمند است، نه زاده است و نه زاییده شده و نه هیچ کس مثل و همتای اوست» (4) لذا دیدگاه هایی که خداوند را صاحب فرزند می دانند و برای او پدر یا فرزند در نظر دارند، همه مردود هستند.

در باور و فلسفه یونانیان عقیده بر خدایان و اله های مختلفی است؛ خدایانی که به زمین می آیند. من به این مطلب عقیده ندارم؛ زیرا با قرآنی مأنوس شدم که همه ذهنیات، دیدگاه ها، تحلیل ها و هر چیز دیگری در باره دین و خداوند را در من تغییر داد.

س - شما در ابتدا به اهل سنت گرایش پیدا کردید و سپس به مکتب اهل بیت علیهم السلام مشرف شدید. چگونگی و زمان این تغییر را توضیح بدهید.

در فیلیپین اکثریت مسلمانان سُنی هستند. لذا آشنایی اولیه من با اسلام از طریق اهل سنت بود. زمانی پیش آمد که من سفرهای متعددی به لیبی، امارات متحده عربی، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی داشتم و به تبادل نظر با دیگران پرداختم. وقتی متوجه شدم مذاهب دیگر اسلامی نیز وجود دارند، شروع به تحقیق عمیق در این زمینه کردم. البته قبل از آن هم مایل بودم در باره برادران مسلمان دیگر بدانم، اما اشتیاقی نداشتم تا در مورد اهل البیت علیهم السلام بدانم.

تقریباً بیشتر مذاهب اسلامی؛ از جمله مالکی، حنبلی، شافعی، جعفری و... را مورد مطالعه قرار دادم. زمانی که به مذهب جعفری رسیدم به نظرم رسید که مذهبی منطقی تر است. بعدها دریافتم این مهم مدیون تعالیم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و معنای امامت را در آنجا دریافتم؛ مقوله ای که نمی توان آن را از تعلیمات اسلام و جهان اسلام جدا کرد و لذا جهان اسلام بدون آن با مشکلات عدیده ای روبروست و تنها مکتب تشیع است که آن را به این گونه در خود دارد و به راستی این راه درستی است.

مسئله دیگر این که به اعتقاد من باب اجتهاد بسته نیست. زمانی که با اهل سنت صحبت می کنی می گویند: تنها مذهب، مذهب امام مالک است. در این ارتباط باید این سؤال را مطرح کرد که او صدها سال پیش از دنیا رفته، اما برداشت های او از مذهب، هنوز توسط اهل سنت پیروی می شود. برای خود من این سؤال مطرح است که: آیا آن عقاید کهنه نشده اند؟

ما باید امام و مرجع حاضر داشته باشیم تا قرآن را برای ما تفسیر کند و من این را فقط در مکتب جعفری یافتیم و از آن زمان به بعد از اهل سنت به سوی مکتب

جعفری که همان اهل البیت علیهم السلام است گرویدم. آن زمان، مصادف با جنگ ایران و عراق در حدود دهه 80 میلادی بود. زمان دقیق آن را به خاطر ندارم ولی به نظر می‌رسد که بین سال‌های 1987 و 1988 میلادی باشد.

س - چه عامل و یا عواملی موجب گردید که از مذهب اهل سنت به مذهب اهل بیت علیهم السلام گرایش پیدا کنید؟

مذهب خویش را به این دلیل به مذهب اهل البیت علیهم السلام تغییر دادم که به آن اعتقاد پیدا کرده بودم و همان‌گونه که گفتم امامت و رهبری در اسلام را بسیار مهم می‌دانستم. قرآن نیز در این باره به ما دستوراتی را می‌فرماید. موضوع داشتن «امیر» در مکاتب مختلف دارای اهمیت است و کدام مکتب این‌گونه می‌تواند بیش از هزار و چهارصد سال عقایدی را داشته باشد و برای موضوعات مختلف و متنوع متناسب با زمان راهکار ارائه نماید. در زمینه باب اجتهاد نیز اگر به کشورهای قاره افریقا، خاورمیانه، کشورهای حوزه خلیج فارس و آسیای مرکزی بنگریم، تنها یک کشور است که خالصانه بر امر امامت استوار مانده است.

وقتی به خاورمیانه می‌نگریم حکومت‌های سلطنتی می‌بینیم، همان سیستمی که صلاح‌الدین داشت یا برخی دیکتاتورها را می‌یابیم که یا به روش سوسیالیست‌ها

عمل می‌کنند و یا عقاید دمکراتیک یونان و یا جمهوری ایتالیایی دارند. برخی از آنان حتی عقاید مارکس و انگلس را دارند و برخی نیز بر عقاید آدام اسمیت هستند که به نظر من نباید مسلمانان از آن‌ها پیروی کنند؛ زیرا این عقاید پرورده دست بشر است و مانند دین و مذهب ما کامل نیست، آنچه توسط خداوند سبحان بیان شده بر اساس فطرت بشر است نه آفریده و زائیده افکار بشر است. لذا، مذهب خود را از اهل سنت به اهل البیت علیهم السلام تغییر دادم.

س - از تجربیات معنوی و احساسات روحانی خود در این مدت بگویید.

نمی‌دانم آیا فردی را می‌شناسید که تجربیات معنوی زیادی داشته باشد و برخی

از موضوعات را در مسیر تکامل بینش با تمام وجود احساس کرده باشد؟ من خود این تجربه را کرده ام. وقتی نماز می خوانم به خصوص نماز در شب تجربیات عجیبی را حس می کنم. وقتی در برابر خداوند متعال به نماز می ایستیم نه تنها جسم و جانم به لرزه می افتد، بلکه احساس ویژه ای به من دست می دهد، مانند آن که چیز بسیار شگفت انگیزی می بینم. زمانی می رسد که وقتی نماز می خوانم، نورهایی را در برابر خود می بینم. گاهی احساس می کنم کسی مرا لمس می کند و آن وقت است که بدنم به لرزه می افتد.

تجربیات قابل توجهی نیز در رؤیاهای خود داشته ام. شاید بنده جزء افرادی باشم که رؤیاهای زیادی را تجربه کرده اند. در برخی موارد تنها به رؤیا ختم نشده، بلکه چیزهایی را به چشم دیده ام که در آینده محقق شده اند. من چنین تجربیاتی را در زندگی خود زیاد داشته ام و اینان عواملی هستند که به من اشتیاق نماز و دعا در نیمه های شب تا طلوع فجر را می دهد.

زمانی که خیلی خسته هستم اعمال عبادی را انجام نمی دهم، بلکه وقتی خسته نیستم نماز، دعا و دیگر اعمال را برای توکل و عبادت خداوند انجام می دهم. در بیست سال گذشته این گونه تجربیات مرا به سوی معنویت بیشتر سوق داده است، البته تمام این ها در من به عنوان یک فرد عادی تجلی یافته است.

س - برخی از این تجربیات را می توانید بیان نمایید؟

این تجربیات غالباً در عالم رؤیا اتفاق افتاده و یا زمانی که نگاه من بر روی موضوعی گشوده شده است. به خاطر می آورم روزی در رؤیا، خود را در یک خط ساحلی دیدم که صدایی از من خواست جلوتر بیایم. در طرف دیگر دریا کوهی شیشه ای دیدم که بسیار زیبا و کریستال مانند بود، اما به خاطر آب دریا نمی توانستم عبور کنم. صدا به من فرمان داد بیا و روی آب راه برو. به خودم گفتم چرا رفتن روی آب را آزمون نکنم و اگر هم کار به شنا کردن برسد که به هر حال به آنجا خواهم رسید. لذا حرکت کردم و وقتی اولین قدم را با نام (بسم الله الرحمن الرحیم) برداشتم با تعجب دیدم آب دیگر مایع نیست، بلکه جامد است. به راه رفتن ادامه

دادم در حالی که سنگ های کف آب را می دیدم که از کریستال بودند و تمام دریا هم کریستال بود. من توانستم به آنجا که کوه کریستال بسیار درخشانی بود برسم. شور و شوق عجیبی در من ایجاد شد و زمانی که از خواب بیدار شدم چشمانم پر از اشک بود.

در رؤیای دیگری، روزی آفتابی و بسیار گرم در تابستان را دیدم که به ناگاه باران شدیدی آغاز شد. در این شرایط باید برای موضوعی از خانه خارج می شدم.

مسیری را که آب باران در آن روان بود دنبال کردم و وقتی به میانه راه رسیدم، کوزه ای را دیدم که به جای آب مملو از الماس های درخشان بود. آن را برداشتم و همه آنانی که در اطراف من بودند فریاد شادی سر دادند. من از آن ها خواستم تا در صف بایستند و به همه آن ها الماس دادم. هر بار که یک نفر برای گرفتن الماس به من نزدیک می شد، من در چهره او انعکاس نور و درخشش ویژه ای می دیدم. از خواب بیدار شدم. در عالم واقع هنوز این صف و الماس دادن را به روشنی می بینم؛ علاقه مندان، به من نزدیک می شوند تا من گوهرهای ارزشمند تعالیم اهل بیت علیهم السلام را به آنان بیاموزم.

بار دیگر در رؤیا مردی را دیدم که لباس های خاص جواهر نشان شبیه به جبه پادشاهان پوشیده بود، مانند لباس هایی که سلاطین گذشته می پوشیدند. به من نزدیک شد و دست خود را روی شانه راست من قرارداد و با من به اتاقی وارد شد.

اتاق بسیار بزرگ و وسیعی بود. او مرا به داخل اتاق برد و به جایی رسیدم که پرده هایی در آن آویزان بودند. به من گفت: روی صندلی بنشین.

صندلی بسیار زیبا و ویژه ای بود. همان طور که نشسته بودم، با تعجب به چهره او نگاه می کردم. مردی آراسته، قدی بلند، قوی هیكل و نیرومند، با محاسنی پر پشت و نوعی دستار بر سر بسته بود که قبل از آن در هیچ کجا ندیده بودم.

همان گونه که با تعجب نگاه می کردم به نظرم رسید که ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند، اما بعد گفتم نه ممکن است نباشند و خود ایشان به من خواهند گفت.

ایشان همچنان حرفی با من نمی زدند تا این که دست راست خود را بالا برد و من مشاهده کردم که پرده ها باز شدند و نوری از آنجا به اطراف درخشید. افرادی که

آنجا بودند خطاب به من گفتند: برخیز، برخیز.

من بلند شدم و شادمانه به آن‌ها که دورتر از من بودند نگاه کردم. صدایم زدند که به سوی آنان بروم و من نزدیک تر رفتم. پله‌هایی در آن طرف وجود داشت که از من خواستند بر روی آن پله‌ها بروم و من اولین پله را رفتم. باز اشاره کردند بعدی و من گام دوم را برداشتم و همین‌طور ادامه پیدا کرد تا بر روی پله دوازدهم ایستادم و از من خواستند که سخن بگویم. گفتم: چه باید بگویم؟

اشاره کردند که صحبت کن و من شروع به صحبت با این جملات کردم که: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ، اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ....

به ناگاه نورهایی شروع به درخشیدن کردند و من احساس کردم که تمام وجودم در نور فرو رفته و اشک می‌ریختم و از خواب برخاستم. در بیداری باز هم از آنچه در عالم رؤیا دیده بودم گریه کردم.

س - در مورد حادثه ترور و موضوعات مرتبط با آن و انگیزه‌های آن توضیح بدهید.

حادثه ترور این جانب در شهر دواواتو در 29 اکتبر سال 2001، کمی بعد از واقعه مرکز تجارت جهانی در یازده سپتامبر رخ داد.

بعد از انفجار برج‌های دوقلوی شهر نیویورک، در یکی از برنامه‌های رادیویی خود که به طور زنده پخش می‌شد، سؤالات مختلفی را در زمینه علت‌های به وجود آمدن این حادثه مطرح کردم؛ از جمله مرخصی دسته‌جمعی کلیه کارمندان یهودی مرکز جهانی در روز حادثه. همچنین اقدامات حساب‌شده آمریکا در این حادثه را، پیش زمینه حمله به افغانستان برای تنگ‌تر کردن حلقه محاصره جمهوری اسلامی ایران تحلیل کردم.

به فاصله کوتاهی این سخنان در محافل و مجامع مختلف شهر سیبو مطرح شد.

همین سخنان را در گردهم‌آیی دیگری بیان کردم و بعد از آن در اتاق هتل محل جلسه استراحت کوتاهی کردم. فرد ناشناسی مراجعه کرد و گفت: استاد! گروه ما تصمیم گرفته هدیه‌ای را به پاس خدمات و سخنرانی‌های شما به جناب عالی اهدا



کند.

بعد از آن تنها به یاد می آورم که هدیه را باز کرده و با نور و صدای مهیبی مواجه شدم و هنگامی که به هوش آمدم روی تخت بیمارستان بودم. در این حادثه انگشتان دست راست و بینایی دو چشم خود را از دست دادم.

البته این برای اولین بار نبود که تهدید و یا مورد سوء قصد قرار گرفته بودم و تا آن روز تقریباً از پنج سوء قصد جان سالم به در برده بودم. به طور مثال یک بار دیگر هم هنگام اجرای برنامه رادیویی از پنجره استودیو مورد سوء قصد قرار گرفتم و فردی با طپانچه مرا مورد هدف قرار داد که به خواست خداوند، ضارب \_ که بعدها مشخص شد متعلق به نیروهای مسلح فیلیپین است \_ ناکام ماند. همین واقعه محبویت مرا در میان شنوندگان دو چندان کرد و در عین حال بر تهدیدات مداوم تلفنی و نامه ای نسبت به من افزود که هیچ یک نتوانست بر فعالیت های من اثر بگذارد.

در باره انگیزه های ترور برخی معتقدند که افراد و گروه هایی هستند که علاقه مندند صدای مرا خاموش کنند. به هر حال در آن زمان و بعد از بحث ها و گفتگوهای گسترده ای که با برخی از برادران مسلمان در شهر کایان داشتم، که بسیار موفقیت آمیز هم بود، به داوآو آمدم و آن حادثه رخ داد.

البته می دانم که جان من در دست انسان ها نیست، بلکه در دست خداوند تبارک و تعالی است. وقتی او بخواهد و پیمان سر آید، چه کسی می تواند بگوید نه؟ و هنگامی که بخواهد زندگی طولانی تری داشته باشی، چه کسی می تواند بگوید نه؟ هیچ کس! لذا به درگاه خداوند سبحان نیایش می کنم که اگر آنچه بر عهده من گذاشته شده را انجام داده ام، آماده هستم که بروم و اگر خداوند می خواهد که من هنوز برای دین و اسلام تلاش کنم، با تمام توان کار و تلاش خواهم کرد. فعالیت و تلاش در راه خدا را باید تا زمانی که زنده هستیم ادامه دهیم و آن وقتی هم که مشیت خداوند بر مرگ باشد گریزی از آن نیست.

س - در باره فعالیت های دینی خود بفرمایید.

در حال حاضر، به طور معمول به کار «دعوت» اشتغال دارم، ضمن آن که ما یک

برنامه رادیویی داریم که هر شب از ساعت 6:45 الی 7:20 پخش می شود.

تجربیات سال های متمادی در این زمینه مرا بر آن داشت که بنیاد صوت الاسلام را با هدف تهیه برنامه های پر بار اسلامی برای پخش در رادیو D.Z.R.M.

شهر سیبو (دومین شهر بزرگ فیلیپین) تأسیس نمایم که برنامه مذکور نیز به خاطر ارتباط دوجانبه و تنگاتنگ با شنوندگان با موفقیت روبرو گردید.

برنامه های سخنرانی عمومی در یکی از میادین شهر سیبو هم داریم. در بسیاری از نقاط سیبو و مراکز علمی از جمله دانشگاه ساوت وسترن، دانشگاه سان کارلوس و یا به عنوان میهمان برنامه های تلویزیونی پرسش و پاسخ و برنامه های دیگر دعوت به اسلام شرکت می کنم، ضمن آن که در زمینه ترجمه و چاپ قرآن و برخی کتب مذهبی فعالیت کرده ام که ادامه دارد. برای تبلیغ اسلام و اهل بیت علیهم السلام به شهرهای دیگر هم سفر می کنم.

ث شما قرآن کریم را به زبان «سیبوانا» نیز ترجمه کرده اید. در این باره توضیح بفرمایید.

همان گونه که می دانید گرایش به اسلام به ویژه در منطقه سیبو برای افرادی که به زبان سیبوانا در منطقه ویسایاس صحبت می کنند، زیاد بوده است و تعداد مسلمانان

رو به افزایش است. مهم ترین نیاز آنان، امکان مطالعه قرآن و درک و فهم آن است که خوشبختانه به یاری خداوند موفق به ارائه تفسیر مفاهیم و معانی قرآن کریم به این زبان گردیدیم که زبان بومی مردم این مناطق است.

ترجمه قرآن کریم به زبان سیبوانا اولین بار در سال 2000 میلادی و سپس در سال 2007 میلادی به چاپ رسید و ان شاء الله در سال جاری نیز در آستانه چاپ مجدد آن به میزان 1600 نسخه هستیم. این ترجمه به همراه تفسیر، حدود بیست سال به طول انجامید. این قرآن در حال حاضر دارای تفسیر، کشف الآیات، فرهنگنامه اسطوره شناسی و ترجمه است و در چاپ های بعدی ان شاء الله تلفظ کلمات نیز در نظر گرفته می شود تا به آن هایی که قادر به خواندن کلمات عربی نیستند امکان تلفظ لغات را بدهد تا بتوانند آیاتی را حفظ کنند و حفظ این آیات خود به خود به حفظ دیگر آیات کمک خواهد کرد.

البته جزوات متعدد دیگری را، علاوه بر قرآن کریم، به زبان بومی مردم و

ویسایاس ترجمه و چاپ کرده ام که می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

اسلام به عنوان قلمرو حکمرانی پروردگار بر روی زمین

کیش مقایسه ای سوفسطائیان بابل مدرن

تعلیم نماز برای تازه مسلمانان

اسلام راه حل نهایی

کتاب راستین خداوند، کتاب مقدس) عهد عتیق و جدید (و یا قرآن؟

من بسیار خوشحالم که به لطف خداوند توانستم این خدمات را انجام دهم، به ویژه در ارتباط با قرآن. احساس می کنم که به تدریج در حال ضعیف شدن هستم و چشمانم هر روز تارتر می شود و عمرم رو به اتمام است، لذا باید تا قبل از رفتن اثری از خود باقی بگذارم و چنین آثاری می تواند به نسل های آینده برسد.

س - ظاهراً برای شرکت در نمایشگاه بین المللی قرآن به ایران سفر خواهید داشت؟

من برای حضور در نمایشگاه بین المللی قرآن کریم و به دلیل ترجمه قرآن به زبان سیوانا و شرکت در چند نشست تخصصی به دعوت رایزنی فرهنگی ایران در فیلیپین به جمهوری اسلامی ایران سفر خواهم کرد. به نظرم این گونه نشست ها و گردهمایی ها با حضور برادران مسلمان بسیار مهم است.

مرارت ها و رنج های مسلمانان باید خاتمه یابد و واقعاً جای تأسف است که حدود 59 کشور اسلامی با نزدیک به یک و نیم میلیارد جمعیت مسلمان در جهان وجود دارد و ما شاهد کشته شدن و زورگویی از سوی کشورهای استعماری بر آنان هستیم و متأسفانه باید برای حل مشکلات به آمریکا، اروپا و سازمان ملل مراجعه

ص: 433

کنیم.

باید در درون خود وحدت داشته باشیم تا این همه مصیبت در کشورهای مسلمان، مانند: عراق، افغانستان، پاکستان، سوریه، بحرین، مصر و... را نظاره گر نباشیم و در صدد پایان آن برآییم. لذا این ما هستیم که باید گردهم آییم و متحد شویم و اگر این کار را انجام دهیم ان شاء الله خواهیم توانست منافع خود را تأمین کنیم، نیروهای خود را یکی کنیم و آن وقت ما قدرتمندترین امت در جهان خواهیم شد.

خداوند تبارک و تعالی به مسلمانان منابع غنی اعطا فرموده و پندهای عالی و جذاب در تعالیم اسلامی وجود دارد و همه چیز را برای رسیدن به اتحاد در اختیار داریم. ما نیاز به یک پیکر واحدی داریم که مسلمانان را رهبری کند و دست متجاوزان را کوتاه نماید و به آمریکا و دیگران بگوید که از عراق و افغانستان خارج شوند. ما نیاز به کسی داریم که چنین سخنانی را بگوید، در غیر این صورت افرادی ساده و فریب خورده خواهیم بود که ستم کشیده، بی نام و نشان، بدنام و مستعمره خواهیم بود و حتی کشته می شویم.

ما در سراسر جهان برادران مسلمانی داریم که مظلوم و ستم دیده هستند.

برادران مسلمانی که در فرانسه با آن ها بد رفتار می شود. همین موضوع در سوئیس، دانمارک و بسیاری از نقاط دیگر جهان نیز وجود دارد. مسلمانان در آمریکا و هر جای دیگر باید با هم متحد شوند، مانند آنچه امروز در انگلستان شاهد هستیم که با بیش از هفتصد مرکز اسلامی در تلاش هستند. باید همه برای امت واحد اسلامی تلاش کنیم تا این موج گرایش به اسلام در مسیر درست خود گام بردارد.

باید اشاره کنم که واتیکان در گزارش سال گذشته خود اذعان کرده است که 29 درصد از جمعیت کل جهان را مسلمانان در اختیار دارند، موضوعی که کسی نمی تواند آن را نادیده بگیرد. به هر حال من عازم گردهمایی و نمایشگاه قرآن در تهران هستم و تلاش می کنم نقشی را در این راستا ایفا کنم.

1 - آل عمران، آیه: 19 إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.

2 - آل عمران، آیه: 85 وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

3 - مانده، آیه 3: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

4 - سوره توحيد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

منبع: خاطره های آموزنده کلیدواژه کمونیست

سایت رهیافتگان

شنبه، 14 فروردین 1394، 2017, April 1 ???, Saturdau

تاریخ انتشار: 23 دی 1394-10:09 ترافیک وب سایت: 708

یوسف استس

9 - کشیش مسیحی پروتستان بنام که مسلمان شد

سایت رهیافته گان

من تنها کشیشی نیستم که مسلمان شده است بسیاری از رهبران، معلمان و افراد با سواد، ادیان دیگر هستند که با مطالعه و شناخت اسلام آن رادین خود قرار داده اند. مانند هندوها، یهودیان، کاتولیک، پروتستان ها، شاهدان یهوه، یونانی و روسی ارتدوکس، مسیحیان قبطی از مصر، کلیساها مذهبی و حتی دانشمندانی که دین نداشته اند.

به گزارش رهیافتگان (پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان) مترجم: معصومه طاهری / در جنگ علیه اسلام آمریکا می خواهد به ابرقدرتی شکست ناپذیر نمایان شود که با قدرت ایمان و ارزشهای فرهنگی مسیحیت موفق شده است. یوسف استس، واعظ سابق مسیحی است. او در یک خانواده مسیحی بسیار محافظه کار در تگزاس متولد شده است که با وجود اطلاعات غلط، دروغ و توهین های زیادی که علیه اسلام و پیامبر اسلام و همچنین قران روا می داشتند وی به

ص: 435

اسلام گروید و مسلمان شد. دین اسلام امروز در شمال آمریکا به سرعت در حال رشد و گسترش است. در اینجا فرصتی دست داد تا با یوسف استس در مورد چگونگی مسلمان شدنش گفتگو داشته باشیم.

صحبت‌های ایشان را می‌خوانید:

نام من یوسف استس است، روحانی مسلمانان آمریکایی هستم، با تعدادی از مسلمانان در واشنگتن دی سی فعالیت می‌کنم. من به سفرهای زیادی در کشورهای مختلف جهان می‌روم تا برای همه پیام مسیح را که در قرآن کریم آمده است انتشار بدهم. ما سعی میکنیم تا فضای خوبی برای گفتگو و تعامل ادیان ایجاد کنیم و با واعظان از دیان یهود و مسیحیت ارتباط برقرار میکنیم. یکسری آموزشهایی هم برای دانشگاهیان، زندانیان مراکز نظامی و سازمانی داریم. هدف اصلی ما این است که با آموزش و ارتباط صحیح پیام درست اسلام و مسلمانان را نشر بدهیم. دین اسلام کاملتر و وسیع تر از مسیحیت است که باید به طور صحیح ارائه شود.

خانواده من

من در یک خانواده مسیحی متعصب به دنیا آمدم. خانواده و اجداد ما از جمله کسانی هستند که برای مسیحیان سراسر کشور مدرسه و کلیسا می‌سازند. ما از خانواد های مهاجری هستیم که در سال 1949 به تگزاس نقل مکان کردیم. ما به طور منظم روزهای یکشنبه به کلیسا می‌رفتیم به عنوان یک نوجوان همیشه می‌خواستیم دیگر کلیساها را هم ببینم و اطلاعات بیشتری کسب کنم. باپتیست، متدیست ها، جنبش کاریزماتیک، ناصری، کلیسای مسیح، کلیسای خدا، کلیسای خدا در مسیح، کامل انجیل، کاتولیک ها، مشایخی از دیگران شاخه های مسیحیت هستند و من تشنگی واقعیت در «انجیل» (بودم در حالی که به ما می‌گفتند تحقیقاتی درباره مسیحیت نداشته باشید. من به دنبال شناخت سایر ادیان بودم مثل آیین هندو، یهودیت، بودیسم، متافیزیک، باورهای بومی آمریکا که همه بخشی از مطالعات من بود. تقریباً تنها دینی است که به طور جدی به دنبال آن بودم، اسلام بود. سوالات زیادی درباره اسلام داشتم.

ص: 436

به غیر از این به انواع موسیقی به خصوص آهنگ های مذهبی و کلاسیک هم علاقه زیادی داشتم زیرا خانواده من مذهبی بودند و موسیقی هم می دانستند. برای همین هم من از سال 196 - شروع به تدریس موسیقی کردم و در سال 1963 استودیوی موسیقی خود را در مریلند تاسیس نمودم.

b\_fusuy

در سی سال گذشته، به همراه پدرم در پروژه های زیاد کسب و کار فعالیت کرده است. برنامه های سرگرم کننده و جذاب داشتیم و میلیونها دلار هزینه این کارها می شد اما باین وجود احساس آرامش نداشتم و به دنبال گمشده ای بودم مدام از این سوالات در ذهنم مرور می شد که چرا خدا من را خلق کرده است خدا چه انتظاری از من دارد دقیقا خدا کیست یا چیست کم کم تناقضاتی در دین خودم دیدم اینکه چطور با وجود خدا مسئله تثلیث مطرح است چرا انسان گناهکار به دنیا می آید و..

آشنایی اولیه با مسلمانان

در سال 1991 بود که تازه متوجه شدم مسلمانان هم به کتاب مقدس ما اعتقاد دارند بسیار متعجب شده بودم از اینکه آنها هم حضرت عیسی را به عنوان پیامبر قبول دارند برایم عجیب بود تا قبل از آن از مسلمانان و اسلام متنفر بودم و آن را دینی ترسناک و وحشی میدانستم. پدر من در کلیسا فعالیت می کرد او یک کشیش قدیمی بود و مادرم هم به عنوان مبلغ انجیل در برنامه های تلویزیونی حضور می یافت. آنها در ساخت و ساز کلیسا، مدرسه، بیمارستان، خانه های سالمندان بسیار فعالیت داشتند.

از زبان پدرم شنیده بودم که مسلمانان تروریست و آدم ربا هستند عامل بمبگذاری و کشتار مردم مسلمانان هستند آنها خدا را قبول دارند و تنها پنج بار زمین را بوسه می زنند برای همین من هیچ وقت نمی خواستم مسلمان باشم و از آنها بدم می آمد.

سفر به مصر

ولی یک بار که پدرم من را به مصر رفته بودم اصرار داشت تا مسلمانی مصری را ملاقات کنم به من اطمینان داد او انسان خوبی است. او را ملاقات کردم اولین ارتباطم با یک مسلمان بود. من کلاه عیسوی بر سر داشتم صلیبی به گردن و کتاب

ص: 437

مقدس در زیر بغل گذاشتم روز یکشنبه بود به همراه همسر و دو دختر جوانم برای دیدن آن مسلمان رفتم. وقتی او را دیدم تعجب کردم به هیچ وجه شبیه تروریست ها نبود لباس بلند و سفیدی به تن داشت و عمامه برسرش و ریش بلندی داشت به گرمی به استقبال من آمد و دست داد برایم عجیب بود. بلافاصله از او پرسیدم: شما به خدا اعتقاد داری؟

گفت: بله

گفتم: شما به آدم و حوا اعتقاد داری؟

گفت: بله

شما به ابراهیم اعتقاد دارید که می خواست پسرش را برای خدا قربانی کند؟

گفت: بله

سؤال کردم موسی چطور، ده فرمان موسی را قبول دارید و اینکه دریای سرخ برایش باز شد؟

باز پاسخ داد: بله

بعد از آن پرسیدم به سایر پیامبران چطور مانند داوود، سلیمان باز گفت بله

سؤال کردم شما کتاب مقدس را قبول داری؟ گفت بله

پس از آن زمان سؤال واقعی در ذهنم بود پرسیدم: آیا شما به عیسی مسیح اعتقاد داری؟

دوباره گفت: بله

این بار راحت تر فکر می کردم و این ابتدای راهی بود که از مسیحیت به اسلام گرویدم از او پرسیدم چای می خوری پاسخ مثبت داد و با هم به سمت یک قهوه خانه کوچک در بازار رفتیم تا بنشینیم و ضمن چای خوردن درباره باورهایمان حرف بزنیم. در حین گفتگو او را فردی آرام، متین و کمی ترسو دیدم برای همین با خودم فکر کردم پتانسیل خوبی است تا با او حرف بزنم و مسیحی شود چون خودم واعظ مسیحی بودم بعد از آن در طول سفر خیلی با او رفت و آمد داشتم و درباره اعتقاداتمان حرف می زدیم بعد از بازگشت به تگزاس با او همچنان ارتباط داشتم و سعی می کردم ایده های کاری و تجاری خود را در اختیارش قرار بدهم، از پدرم خواستم تا او را به تگزاس دعوت کند تا بیشتر مرتبط باشیم او پذیرفت و محمد به



تگراس آمد با محمد برای بازدید به کلیساها و جلسات واعظان می رفتم. من مدام با محمد حرف می زدم و به این امید بودم که او را مسیحی کنم ولی هیچ وقت تحت تاثیر قرار نمی گرفت.

images

آشنایی با یک کشیش کاتولیک

یک بار مردی بیمار روی صندلی چرخدار نشسته بود برای وعظ پیش او رفتم بسیار افسرده و غمگین بود برایش از کتاب عهد عتیق خواندم و از خداوند حرف زدم داستان یونس نبی را برایش تعریف کردم. او آرام شد و گفت کاتولیک است من گفتم کشیش کاتولیک نیستم و نمی توانی برایم اعتراف کنی و او خوب می دانست من خیلی ناراحت شده بودم. او گفت کشیش کاتولیکی هستم که به مدت 12 سال در امریکای جنوبی و مکزیک حتی نیویورک مبلغ بوده ام وقتی از بیمارستان مرخص شد از او دعوت کردیم تا همراه ما شود در طول مسیر با او صحبت می کردم از اسلام برایش گفتم جالب بود که می گفت در خیلی از امور شبیه کاتولیک بود او به من گفت کشیشهای کاتولیک در برخی امور حتی دکتری الهیات اسلامی هم درباره اسلام مطالعه داریم این مسئله من را خیلی شگفت زده کرد. بعد از اقامت هر شب بعد از صرف شام ساعتها می نشستیم و درباره دین باهم صحبت می کردیم من و کشیش کاتولیک و محمد ولی درعین حال سعی داشتیم تا محمد را متقاعد به مسیحیت کنیم. به او گفتم از کتاب مقدس کاتولیک و پروتستان چند نسخه وجود دارد چطور است که می گوید قرآن بعد از 1400 سال تنها یک نسخه دارد و هرگز تغییری نکرده است او گفت از همان ابتدای اسلام صدها مسلمان قرآن را از حفظ می شدند و به هم منتقل می کردند. به نظر می رسید این دیدگاه غیرممکن باشد آخر چطور است که بعد از قرن های زیاد هنوز قرآن دست نخورده باقی مانده است و تنها یک نسخه دارد؟!

خانوادگی مسلمان شدیم

یک روز کشیش کاتولیک از محمد سوال کرد آیا می تواند همراه او به مسجد برود تا آنجا را ببیند و چند روز بعد باز از محمد درخواست کرد و به مسجد رفتیم

ص: 439

من به همراه همسرم طبقه بالای مسجد رفتم.

همسرم گفت می خواهد مسلمان شود برایم تعجب آور بود شوکه شده بودم آن شب تا صبح با او بحث می کردم ولی حقیقت داشت محمد او را بیدار کرده بود فردا صبح همراه محمد به مسجد رفتیم وقت نماز صبح بود دیدم مسلمانان نماز می خوانند آنها سر به زمین می گذاشتند من به همراه آنها سرم را به زمین گذاشتم وقتی بلند کردم احساس کردم صدای موسیقی و ریتم زیبایی می آید احساس خاصی در من ایجاد شد من آن زمان آگاهتر و بیدارتر از همیشه شده بودم گویی فرشتگان و پرنندگان هم همنوا خدا را صدا میکنند

در حال حاضر من وارد زندگی جدیدی شده ام زندگی که براساس دروغ و تقلب و ریا نیست بلکه از روی حقیقت و درستی است و شهادتین را گفتم. چند دقیقه بعد هم همسرم در حضور سه شاهد، شهادتین را گفت و مسلمان شد فرزندانمان را از مسیحیت به اسلام آوردیم در حال حاضر ده سال از آن زمان می گذرد و آموزه های قران و اسلام را با تمام وجودم دنبال کرده ام دیگر می دانم عیسی پسر خدا نیست بلکه پیامبر و فرستاده خدا مانند سایر پیامبران است.

فکر می کنم یک کشیش کاتولیک یا واعظی مثل من و یا کشیشی که مدارس مسیحی می سازد همه تحت رحمت خدا هستند ولی از دیدن حقیقت اسلام خود را محروم کرد و چشم روی حقیقت بسته اند

من تنها کشیشی نیستم که مسلمان شده است

راهبی که مسلمان شده بود

در همان سال، زمانی که من در گراند دشت، تگزاس) در نزدیکی دالاس (بودم یک طلبه باپتیست از تنسی به نام جو بود او هم از شخصیت های برجسته کالج باپتیست بود که بعد از خواندن قرآن مسلمان شد. خیلی ها هستند به اسلام روی می آوردند.

کشیشی که مسلمان شده بود

سال گذشته با یک کشیش کاتولیک که به مدت 8 سال در آفریقا بوده است دیدار داشتم. او هم مسلمان شده بود و به دالاس، تگزاس نقل مکان کرده بود یا زمانی که

در سن آنتونیو، تگزاس بودم.

اسقفی که مسلمان شده بود

با یک اسقف اعظم سابق کلیسای ارتدوکس روسیه مواجه شدم که اسلام را مطالعه کرده بود و در آخر مسلمان شده بود. من تنها کشیشی نیستم که مسلمان شده است بسیاری از رهبران، معلمان و افراد با سواد، ادیان دیگر هستند که با مطالعه و شناخت اسلام آن رادین خود قرار داده اند. مانند هندوها، یهودیان، کاتولیک، پروتستان ها، شاهدان یهوه، یونانی و روسی ارتدوکس، مسیحیان قبطی از مصر، کلیساها مذهبی و حتی دانشمندانی که دین نداشته اند.

چرا؟

سوال خوبی است.

توصیه یوسف استیس به جویندگان حقیقت

من به کسانی که به دنبال حقیقت هستند توصیه می کنم اول ذهن خود را تصفیه و خالی از پیشداوری کنند. با باز کردن قفل ذهن خود، قلب و روح خود را به راه راست هدایت کرده اند. فارغ از تعصبات و پیشداوری شوند، قران را ترجمه بخوانند، زمان به خود بدهند، فکر کنند و دعا، به این فکر کنند که از ابتدا حقیقت را طی کرده اند یا نه، چند ماه به خود فرصت بدهند و سپس دوباره تحقیق کنند و در آخر اجازه ندهند دیگران با افکار مسموم خود شما را تحت تاثیر قرار بدهند تا دوباره روح شما متولد شود

مترجم: معصومه طاهری / گروه ترجمه سایت رهیافتگان

10 - افزایش تعداد آلمانی هایی که مسلمان شده اند

گفتمانهای مسلمانان و مسیحیان

افزایش تعداد آلمانی هایی که مسلمان شده اند

طبق گزارشی در نشریه آلمانی اشپیگل در سال های اخیر بر تعداد آلمانی هایی که به دین اسلام گرویده اند، افزوده شده است. این گزارش اشپیگل بر اساس

ص: 441

تحقیقی است که توسط (مرکز آرشیو اسلامی آلمان) انجام گرفته است.

این تحقیق، که به هزینه وزارت کشور آلمان انجام شده، نشان می دهد که از ژوئیه 2004 تا ژوئن 2005، بالغ بر چهار هزار نفر در آلمان مسلمان شده اند. این آمار بیانگر این نکته است که تعداد آلمانی هایی که مسلمان شده اند به نسبت سالهای قبل 4 برابر شده است.

(سلیم عبدالله)، از مسئولان مرکز آرشیو اسلامی آلمان، در گفتگو با اشپیگل آنلاین گفته است: (سابقاً بیشتر زنانی که می خواستند با مردان مسلمان ازدواج کنند، مسلمان می شدند اما در سالهای اخیر دلایل گوناگونی برای مسلمان شدن آلمانی ها وجود دارد).

(محمد هرزوغ)، امام جماعت مسجد برلین، در این ارتباط می گوید: تعداد زیادی از کسانی که به تازگی مسلمان شده اند، مسیحیان معتقدی بوده اند که در مورد دین خود دچار تردید شده اند.

زهره، از زنان آلمانی است که 4 سال قبل مسلمان شده است. نام قبلی او

(اوریکه) بوده است. همسر او از مسلمانان ترکیه است و دختری 2 ساله دارد.

روپوش بلندی بر تن دارد و روسری که تمام موهایش را پوشانده است.

او، که می خواهد دخترش را طبق قوانین اسلام بزرگ کند، از علت روی آوردنش به اسلام می گوید: ازدواج با همسر من برای من امکانی شد تا دین اسلام را بشناسم.

در ابتدا من برای ازدواج با او در مورد مسلمان شدن، فکر کردم، اما بعد توانستم اسلام را کشف کنم. حالا اگر از من بپرسند چرا همسرت را دوست داری می گویم برای اینکه امکانی شد تا من به اسلام برسم.

زهره در ادامه می گوید: آنچه در اسلام مهم است برابری حقوق زن و مرد است.

بر خلاف همه تبلیغاتی که بر علیه اسلام در این مورد می شود، زنان در اسلام از حق کامل برخوردارند.

در نزدیکی یک مرکز اسلامی در غرب شهر کلن می توان از لهجه مردی که تسبیح در دست دارد، دریافت که او آلمانی است. سنش را نمی گوید اما می توان حدس زد که حدود 40 تا 45 سال دارد. نام (علی) را برای خود انتخاب کرده است.

با خرسندی از گرایشش به اسلام می گوید: من سال قبل مسلمان شدم. حالا در

اینجا سعی می‌کنم نماز را به زبان عربی بدون غلط بخوانم. من در مورد اسلام مطالعه کردم. پیش از این احساس می‌کردم چیزی در زندگی من کم است و حالا آنرا پیدا کرده‌ام. احساس آرامش می‌کنم. از دستورات اسلام پیروی می‌کنم. هیچکدام آنها به نظرم دست و پاگیر نیستند. خانواده من مسیحی معتقدی هستند و از مسلمان شدن من راضی نیستند. پیش از اسلام من دین یهود و بودایی را هم مطالعه کردم. حالا احساس می‌کنم که مهاجرین مسلمان را بهتر می‌فهمم و می‌توانم با آنها ارتباط برقرار کنم.

## جنش زنان در آلمان

در مورد مسلمان شدن زنان آلمانی گروهی از هموطنان آنها نظر مخالف دارند.

(رناته ویتکه)، مردم شناس و از کسانی است که از حضور معلمین زن با روسری در کلاس های درس به عنوان امری شخصی دفاع می‌کند اما روی آوردن زنان آلمانی به اسلام را درک نمی‌کند.

او می‌گوید: برای من دشوار است که فکر کنم بعد از همه سالها مبارزات زنان در اروپا برای برابری حقوقشان حالا کسی بیاید داوطلبانه حقوق خود را محدود کند و اجازه بدهد که برایش تصمیم بگیرند. من می‌دانم که زنان در کشورهای اسلامی با چه مشکلاتی روبرو هستند و چقدر تلاش می‌کنند تا در وضعیت خودشان تغییراتی ایجاد کنند. ما باید به عنوان زن با آنها همبستگی داشته باشیم و این به معنای این نیست که خودمان را در شرایط آنها قرار بدهیم.

تاکنون آمار دقیقی در مورد نسبت جنسی آلمانی هایی که مسلمان شده اند، منتشر نشده است با این حال گفته می‌شود که تعداد زنان بیشتر است.

(مونیکا کوخ)، دو سال قبل به اسلام گرویده است. پوشش او اسلامی و (فاطمه) نام تازه اوست: من سالها در کشورهای عربی زندگی کردم. در آنجا با مسلمانان آشنا شدم و محبت و گرمای آنها مرا با دینشان آشنا کرد و وقتی اسلام را شناختم چنان شیفته آن شدم که دیگر نتوانستم از آن جدا شوم. حالا من تلاش می‌کنم که به همه بگویم که اسلام واقعی چگونه است.

سایت بی بی سی

<http://www.kelisa-masjed.blogfa.com>

+ نوشته شده در شنبه سیزدهم بهمن 1386 ساعت 23:19 توسط پدر آریوس | آرشیو نظرات

این وبلاگ با هدف جمع آوری گفتگوهای پراکنده ای است که گاهگاهی بین مسلمانان و مسیحیان صورت میگیرد

هدف آن کمک به فهم متقابل دو دیدگاه از همدیگر است و به صورت گروهی مدیریت میشود و هر نویسندهای مسئول مطالب خود میباشد

11 - گفتگو با اسلام ستیزی که مسلمان شد/ از دلیل اسلام آوردن تا آرزوی دیدن ایران

خبرگزاری مهر

آرون فان دورن

شناسه خبر: 2017875 - چهارشنبه 23 اسفند 1391-08:13

دین و اندیشه

"آرون فان دورن" عضو سابق حزب اسلام ستیز VVP هلند و معاون سابق گرت ویلدرز اسلام ستیز مشهور هلندی، در گفتگویی با خبرگزاری مهر از دلایل مسلمان شدنش، برخوردهای هم حزبیهایش با وی پس از مسلمان شدن، توصیه اش به غیرمسلمانان و از قصد سفرش به ایران خبر داد.

به گزارش خبرگزاری مهر، پخش خبر مسلمان شدن "آرون فان دورن" معاون سابق گرت ویلدرز اسلام ستیز مشهور هلندی، مثل بمب در رسانه ها صدا کرد.

ایرانی ها ویلدرز و حزب پی وی وی را از فیلم "فتنه" می شناسند که به سفارش وی علیه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تهیه شده بود توهینهای زیادی به دین اسلام کرده بود.

آقای آرون با مطالعاتی که در مورد اسلام کرده بود، سرانجام تصمیم خود را گرفت و با ارسال پیامی در توئیتر خود، عبارت شهادتین را به زبان عربی گفت و همگان را در بهت فرو برد.

فان دورن با ارسال پیامی در صفحه توئیتر خود، شهادتین را به زبان عربی جاری

ص: 444

کرد و همه را در بهت فرو برد

آرنوی 46 ساله فردی مبادی به آداب و دارای ظاهری مهربان است و معتقد است که همه دلایل اسلام ستیزی در اروپا، به تلاش دولتهای غربی و رسانه هایشان برای سیاه نشان دادن این دین بر می گردد و اگر مردم اروپا بفهمند که اسلام تا این حد "زیبا و معقول" است، حتماً به سمت این دین متمایل میشوند.

وی در گفتگویی که با خبرگزاری مهر انجام داده، از علاقه و تصمیمش برای سفر به کشورهای اسلامی از جمله ایران میگوید و آنطور که می گوید "منتظر دیدار از اصفهان، مشهد و شیراز" است. با هم این گفتگو را می خوانیم:

می خواهم از شما در مورد دلایل پذیرش اسلام پرسیم. چه اتفاقی افتاد تا به دین اسلام گرایش پیدا کردید؟

بر اساس حس کنجکاوی خودم قرآن را مطالعه کرده ام، تقریباً یک سال پیش و بعد از اینکه حزب اسلام ستیز PVV را ترک کردم، شروع به مطالعه قرآن کردم.

قبلاً فقط داستان های دروغین زیادی در مورد اسلام می شنیدم. هر چه بیشتر در مورد سنت پیامبر و احادیث بیشتر می خواندم، بیشتر متقاعد می شدم که اسلام واقعا یک دین زیبا و معقول است.

آرنوفان دورن

به عنوان یک مسیحی آموزش های دینی را دریافت کرده بودم بنابراین از قبل، ارزشهای مشترک زیادی را با اسلام داشتم. پذیرش اسلام برای مسیحیان، بسیار راحتتر از پذیرش اسلام برای بی خدایان (آتئیست ها) است زیرا شما در مسیحیت با پیامبران، فرشتگان و سیستم دینی که لازمه هر دینی است، آشنایی و این کار را برای شناخت اسلام راحت تر میکند.

شما عضو حزبی بودید که به عنوان یکی از افراطی ترین احزاب ضداسلامی شناخته می شد، حتی

فیلمی هم بر ضد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) توسط و با حمایت حزب شما ساخته شد.

چرا در حالیکه به نظر می آید که احزاب غربی دانش کافی در مورد اسلام ندارند ولی چنان مواضعی علیه آن اتخاذ می کنند؟

من هرگز و حتی زمانی که در PVV بودم، عضو جناح راست افراطی نبودم. اما

ص: 445

مانند خیلی از مردم تعصباتی علیه اسلام داشتیم، مثل مواردی مانند اینکه همه مسلمانان افراطی هستند، زنان را سرکوب می کنند، با دیگران اهل مدارا نیستند و با جوامع غربی سر جنگ و ستیز دارند.

به نظر من برخی از نظرات ویلدرز مانند انتقادهایش بر اتحادیه اروپا، سیستم مالی و بحران مالی اروپا درست هستند. اما من دیدگاه منفی وی در مورد اسلام و دنیای عرب را قبول ندارم و معتقدم این امر به معنای برچسب زدن به تمامی مسلمانان است.

تلاش احزاب ضداسلامی برای وحشت آفرینی و قطبی کردن شرایط برای بسیج مردم علیه یک پدیده دینی امر آسانی است، چون احساسات تعصب آمیز و طرفدارانه را در افراد بیدار می کند.

بعد از گرایش به اسلام، واکنش هم حزبی های سابق شما چگونه بود؟

از زمانی که PVV را ترک کردم با آنها صحبتی نداشته ام. نمی دانم. هیچ بازخوردی از دوستان دریافت نکرده ام. وقتی VVP را ترک می کنید در واقع دیگر شما وجود ندارید. همکاران سابق من از اینکه با من در تماس باشند، وحشت دارند. چون این ارتباط به سوابق آنها در PVV لطمه می زند.

گرت ویلدرز تهیه کننده فیلم ضداسلامی "فتنه" که فان دورن پیش از مسلمان شدن، معاونت وی را بر عهده داشت

اگر قرار باشد که یک غیرمسلمان را به اسلام دعوت نمایید، مهمترین مشخصه هایی که وی را به آن ارجاع می دهید چه خواهد بود؟

همچنانکه قبلاً گفتم، اگر پا بر روی تعصبات خود بگذارید و آنها را کنار بگذارید، خواهید دید که اسلام واقعاً دین زیبا و بسیار خالصی است که تاریخ و معیارهای بزرگی برای خود دارد. اسلام به ما می آموزد که در زمان رفاه و در زمان سختی از همدیگر حمایت کنیم. اسلام به شخص آرامش درونی و خرد عطا می کند و زندگی روحانی شما را تعمیق می دهد. به نظر من، زندگی چیزی بیش از مادیگرایی و پول (به عنوان عوامل موفقیت در غرب) است. با اسلام شما شخص قوی تر، خودساخته تر و بهتری خواهید شد.

در غرب، اسلام معمولاً به تقویت تروریسم، موضوعات ضد حقوق بشری، یا



سوء رفتار با زنان متهم می شود. پاسخ شما به این اتهامات چیست؟

یک بار دیگر می گویم مهمترین دلیل این موضوع، پیش داوری به علت عدم داشتن دانش کافی است. در هر مذهبی و در همه جای دنیا، شما می توانید تندروهایی را پیدا کنید. متأسفانه، رسانه ها و رادیو و تلویزیون، فقط همان یک درصد از تندروها را به مردم نشان می دهند و تاثیر آنها را بزرگنمایی می کنند.

مسلمانان مردمان صلح طلب و سخت کوشی هستند. اگر مردم، بیشتر اسلام را مطالعه می کردند، بیشتر زیبایی های آنرا می دیدند.

فکر می کنید که پشت پرده تلاش ها در زمینه گسترش خداناباوری (آتئیسم) در دنیا چیست و توصیه شما به کسانی که بین انتخاب خدا و بی خدایی مانده اند، چیست؟

من فقط می توانم حدس بزنم: افراد با نفوذ و سیاستمداران مهم غرب هیچ فرمی از مذهب را نمی خواهند. هر چه اعتقادات مردم کمتر باشد، آنها بیشتر بر دیگر ارزشها مانند پول، اقتصاد و مصرف و رفاه مادی اهمیت خواهند داد.

کشورهای صنعتی در غرب، از مردم می خواهند بجای اینکه مردم بر نقاط قوت درونی خودشان متمرکز شوند، بیشتر خرج کنند و مصرف کنند. مصرف و خرج کردن اساس خوشبختی به شمار می رود. معتقدین به دین، افرادی قوی هستند که وابستگی کمی به این مسائل دارند. این امر که مردم مستقل تر عمل کنند و افکار مستقلی داشته باشند، به نفع سیاستمداران و آدم های پرنفوذ نیست. این چیزی است که من به آنهایی که بین ایمان به خدا و عدم ایمان به وی در دوراهی مانده اند، می توانم بگویم.

نکته ای برای پایان دارید؟

در نهایت اینکه دوست دارم به کشورهای اسلامی سفر کنم. به مراکش رفته ام و به کوه پرفرف توبقال صعود کرده ام، به مصر، اردن و الجزایر نیز سفر کرده ام. در بسیاری از کشورها دوستانی دارم. در ماه ژوئن قرار است به همراه دوستی که با دوچرخه دنیا را در 5 سال طی می کند، به ایران سفر کنم. ما سفر را از شیراز شروع

می کنیم و 2000 کیلومتر را از ایران به ترکیه رکاب خواهیم زد و خیلی منتظر هستیم تا شیراز، اصفهان و قم را ببینیم.

mehrnews.com news 5787102 اشتراک Facebook Twitter Google

12 - سایت پدر مهربان صفحه خانوادگی

نام کاربری:

کلمه عبور:

مرا بخاطر بسیار ورود کلمه عبور خود را فراموش کرده اید؟ | ثبت نام

صفحه خانگی مقالات اخبار درباره ماتماس با مانقشه سایت

پسر: بفر مایید مادر! این لقمه را بگیرید.

مادر: اما من دیگر سیر شده ام.

پسر: فقط یک لقمه ی دیگر مادر جان.

مادر: باشد اما فقط همین یک لقمه چون من واقعا دیگر نمی توانم چیزی بخورم.

پسر: مادر جان! لطفا بعد از غذا لباس هایتان را عوض کنید می خواهم آن ها را بشویم.

مادر: زکریا پسر! خیلی عجیب است تو قبلا این قدر به من مهربانی نمی کردی.

از وقتی که از مسافرت برگشته ای رفتارت کاملا عوض شده، مرتب لباسهایم را عوض می کنی، سرم را می شویی، غذا برایم آماده می کنی.

به من بگو در این سفر چه اتفاقی برایت افتاده.

زکریا: مادر جان حقیقت این است که من مسلمان شده ام، لذا برای انجام حج به مکه سفر کرده و بعد از انجام مراسم بنا بر وظیفه ی دینی

به دیدار جعفر صادق علیه السلام امام زمانم رفتم. او از احوالم جو یا شد و من خبر دادم که تازه مسلمان شده ام.

آن حضرت پرسید: قبلا چه دینی داشته ای.

گفتم: مسیحی بوده ام.

و او دوباره پرسید: از اسلام چه دیدی که به خاطرش مسلمان شده ای؟

ص: 448

من گفتم: آیه ای از قرآن کریم، موجب هدایت من گردید. آن آیه این بود: «مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ شُورَى / 52.

تو پیش از این نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله اش هرکس از بندگان خویش را که بخواهیم هدایت می کنیم و تو نیز اکنون به راه راست هدایت می کنی.

با شنیدن این آیه دریافتم که اسلام دین کاملی است. ممکن نیست کسی که هیچ نوع کتاب و مدرسه ای ندیده، چنین سخنانی بگوید مگر آن که به او وحی شده و خداوند به وی آموخته باشد.

امام صادق علیه السلام به من فرمودند: یقیناً خداوند تو را هدایت کرده، سپس سه بار تکرار کردند که خدایا بر هدایتش بیفز!

آن گاه فرمود: پسر جان هر سوالی داری بپرس.

لذا گفتم: خانواده ی من مسیحی هستند و مادرم زنی نابیناست، آیا می توانم با آن ها غذا بخورم؟

امام پرسیدند: آیا آن ها گوشت خوک مصرف می کنند؟!

گفتم: نه! حتی دست هم به آن نمی زنند.

فرمود: با آن ها باش مانعی ندارد، اما بدان که با مادرت بسیار مهربانی کنی.

به خاطر همین سفارش بود که من از وقتی بازگشته ام مدام به شما محبت کرده و کارهایتان را شخصا انجام می دهم.

مادر: پسر! این جعفر بن محمد که می گویی، آیا پیغمبر است؟!

پسر: نه مادر! او از نوادگان پیامبر و جانشین اوست.

مادر: اما او باید خودش هم پیامبر باشد، زیرا چنین سفارش هایی، روش و سنت انبیاء است.

پسر: نه مادر جان! بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دیگر پیغمبری نخواهد آمد.

مادر: بدون شک دینی که تو شناخته ای بهترین دین هاست، پس آن را به من نیز بیاموز.

پسر: به روی چشم مادرا! همین حالا آن را به تو می آموزم.

این گونه بود که آن پیرزن نابینا به دست فرزند خود اسلام آورد و از دوست داران امامان علیهم السلام گردید. (بحارالانوار/ج 47 ص 374).

\*\*\*

آری آن جوان پاک دل آزاد اندیش مسیحی هنگامی که با کلام خداوند مواجه گردید برای دقایقی اندیشه ی خود را از قید و بند هر فکر و باور دنیوی رها کرده و دل به رضای خدا سپرد و به او توکل نمود، پس پروردگار نیز انوار هدایت خویش را به قلب و اندیشه اش تابانید و او توانست با بصیرتی الهی حقیقت کلام خدا را دریافته و به پیامبر او ایمان بیاورد.

خداوند ایمان و دین پسندیده ی خود را در سرشت و باطن همه ی انسان ها ثبت نموده است لکن اغلب، این صفحه ی سپید، با آرایش های مختلف پوشانیده شده و از دسترس ما دور می شود.

این آرایش ها گاه خرافات و آموزه هایی هستند که از درون خانواده گرفته ایم و گاه تعالیم و یافته هایی که در محیط جامعه به ما آموخته اند و یا حتی تصورات و بافته های ذهنی خود ما، به هر حال هرچه که باشند به صورت پرده ای تیره روی آن باورهای حقیقی باطنی ما را پوشانیده و میان ما و آن فرسنگ ها فاصله ایجاد نموده اند، لذا مادامی که از ورای این پرده ی سیاه به جهان می نگریم جز تصویری خام و پنداری خودساخته از آن دریافت نمی کنیم به عکس آن زمانی که ما این آرایش ها را از ذهن و اندیشه ی خود کنار زده و فکر خود را از سنگینی بار آن آسوده می کنیم، آن ایمان قلبی چون دانه ای جوانه زده و رخ می نماید و ما با همه ی وجود، حقیقت آن را در میابیم.

این همان واقعیتی است که هنگام خواندن آیات قرآن برای زکریا اتفاق افتاد. او روح و روان خود را از همه ی پندارهای بشری رها ساخته بود، لذا به محض دیدن و خواندن آیات با همه ی وجود دریافت که این نمی تواند سخن یک انسان باشد بلکه کلام محکم و استوار خداوند است که بر زبان پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله جاری گشته، زکریا در همان آن ایمان آورده و مسلمان شد.

هر روزه بسیاری از انسان های آزاده و حقیقت جوی مسیحی و یهودی و... آیات

ص: 450

قرآن کریم و سخنان پیامبر اسلام را مطالعه کرده و بدون هیچ پیش داوری و موضع گیری در آن تفکر می کنند و از هماهنگی و همسویی آن با سرشت پاک و فطرت باطنی خود، به وجد آمده و با نهایت اشتیاق اسلام را به عنوان دین همیشگی خود بر می گزینند.

ما از همه ی دوستان مسیحی خود و از همه ی حقیقت جوینان عالم دعوت می کنیم که برای دقایقی ذهن و روح خود را از آموزه ها و پیرایش های بشری رها کرده و به فطرت و سرشت خود مجال و جولان بدهند و به باطن خویش بازگشت نموده و نقش باشکوه آیات قرآن را که بر آن حک شده ببینند و به آن ایمان بیاورند.

عبارت مورد نظر را وارد کنید...

13 - خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)

یکشنبه 1396/1/13.

سه شنبه / 18 دی 04:16/1392 دسته بندی: دین و اندیشه کد خبر:

92101709769 منبع: نمایندگی سمنان چاپ

یک مسیحی مسلمان شده دلایل مسلمان شدنش را توضیح داد

دین اسلام

یک مسیحی مسلمان شده بلاروسی دلایل خود برای مسلمان شدن را توضیح داد.

به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، منطقه سمنان، یاهنی ماروز مسیحی مسلمان شده بلاروسی در مسجد عسکریه شهرک امینیان شاهرود در پاسخ به سؤالی درباره انگیزه خود برای تشرّف به مکتب تشیع گفت: مسیحیت فعلی بسیار تحریف شده است و اصلاً جوابگوی سؤالات اصلی انسان نیست، من وقتی یک کتاب درباره قرآن مطالعه کردم، خیلی علاقمند شدم درباره اسلام تحقیق کنم و وقتی فهمیدم می شود در ایران از اسلام بیشتر دانست به اینجا آمدم و در قم مشغول تحقیق شدم، پس از تحقیق مطمئن شدم که اسلام واقعی همان اسلامی

ص: 451

است که اهل بیت پیامبر معرفی کردند و شیعه شدم.

وی با اشاره به واکنش خانواده اش نسبت به تغییر دین به اسلام گفت: همه خانواده ام بسیار ناراحت شدند، حتی همسر هم با من به ایران نیامد، آنها چون اسلام را از رسانه ها بد و زشت دیده اند، راضی نبودند که من به ایران بیایم ولی من وقتی یقین پیدا کردم که اسلام حقیقت است هیچ کس نتوانست جلوی تصمیم مرا بگیرد.

یاهنی ماروز در پاسخ به پرسشی پیرامون تغییر نام خود بیان کرد: یک وقتی شخصی با خصوصیتی که در من دید به من گفت اسم حیدر خیلی به تو می آید و این اسم بزرگ در قلب من افتاد و نام حیدر را برای خود انتخاب کردم.

این مسیحی مسلمان شده بلاروسی در پاسخ به پرسشی پیرامون فرقه وهابیت گفت: این گروه بسیار خطرناک هستند و چهره صلح و رحمت اسلام را در همه جا خشن نشان می دهند و اسلام را برای مردم دنیا دین کشتن و خونریزی معرفی می کنند، چهره مسلمانان در رسانه های جهان چهره ای بد اخلاق و خشن معرفی شده که باید با تبلیغ اسلام واقعی آن را درست معرفی کرد.

وی افزود: شهادت بالاترین مقام برای مردم است، هر کس که شهید بشود مستقیم به بهشت می رود، من هم آرزو می کنم که به این مقام بزرگ برسم.

وی در ادامه با بیان این که «تا به حال دو بار به کربلا مشرف شده است» اظهار کرد: قیام امام حسین (علیه السلام) با 72 تن از یاران، بسیار بزرگ بود، امام با اینکه می دانست شهید می شود همه خانواده اش را با خود آورد و به مقام بزرگ شهادت رسید.

همچنین حجت الاسلام والمسلمین اکبری استاد حوزه علمیه شاهرود ضمن خوشامدگویی به "ماروز" با قرائت آیه شریفه «یا عباد الذین آمنوا ان ارضی واسعہ فایای فاعبدون» اظهار کرد: هجرت در امر دین به جهت فراگیری تعالیم و آموزه های دینی بسیار مهم است و امثال آقای ماروز از هجرت کنندگان برای کسب حقیقت و اطاعت خداوند متعال شمرده می شوند.

وی افزود: مهاجرت این عزیزان به ایران اسلامی نشانه صدور انقلاب بزرگ اسلامی ایران به همه جهان است.

استاد حوزه علمیه شاهرود با اشاره به اهمیت کشور بلاروس به عنوان قلب اروپا

تصریح کرد: امروز به عنوان دانشجوی ممتاز رشته مهندسی انرژی دانشگاه ملی بلاروس و نماینده طلاب اروپایی جامعه المصطفی العالمیه از جایگاهی ویژه جهت فعالیت و تبلیغ دین مبین اسلام و مکتب تشیع در کشورهای اروپایی برخوردار هستند. انتهای پیام لینک کوتاه <http://WWW.isna.ir/news/9679071029>

برچسب ها: اسلام بلاروس شیعه اخبار مرتبط

14 - دوجوان مسیحی مسلمان می شوند

دو نفر از جوانان مسیحی که مسلمان شده و برای تحصیلات دینی به مراکش رفته بودند، تعریف می کردند که: چند سال قبل، در اسپانیا زندانی شده بودیم. در زندان با یک جوان مسلمان عراقی آشنا شدیم. او روزها به هنگام بیکاری، در گوشه ای می نشست. و با صوتی خوش قرآن می خواند. ما که مسیحی بودیم و زبان عربی نمی دانستیم: از حرفهای او چیزی نمی فهمیدیم، اما از قرآن خواندش لذتی معنوی می بردیم. به همین خاطر تصمیم گرفتیم که از اوقات فراغت خود استفاده کرده. عربی یاد بگیریم. نزد همان جوان مسلمان، کم کم عربی را یاد گرفتیم، طوری که هر گاه او قرآن خواند، ما معنی آیات را می فهمیدیم، تا این که او یک روز این آیه را خواند: «از خداوند رحمتش را بخواهید.» و سپس آیه ای خواند که: «بخوانید مرا، تا اجابت کنم شما را.» و بار دیگر، این آیه را تلاوت کرد: «هنگامی که بندگانم از من چیزی بخواهند، من به آنان نزدیک هستم.» در این هنگام ما به فکر فرو رفتیم که چقدر بین اسلام و دین مسیحیت (فعلی) تفاوت است. مسلمانان هرگاه بخواهند با خدا حرف بزنند، احتیاج به واسطه ندارند. ولی مسیحیان در دین خود تشریفات پوچ و بیهوده ای دارند. آنها می گویند که هیچ کسی نمی تواند بدون واسطه با خدا حرف بزند و برای این کار حتما باید نزد کشیشها برود و به گناهان خود اعتراف کند و پولی بپردازد تا کشیش او را بیامرزد، در حالی که خود کشیش؛ هیچ راهی به سوی خداوند ندارد.

ما از شنیدن این آیات منفعل شده و به شک افتادیم. و با خود فکر کردیم: آیا به

ص: 453

راستی خداوند به ما نزدیک است و ما بدون واسطه می توانیم از او بخواهیم؟» مدتی گذشت تا اینکه روزی در زندان گرفتار عطش و تشنگی شدیم و هیچکس هم در محوطه زندان نبود تا از او آب بخواهیم. وقتی که از تشنگی به حالت مرگ افتادیم، ناگهان به یاد آیات قرآن افتادیم و دعا کردیم که: «خدایا، اگر این آیات از جانب تو و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده توست، به داد ما برس که داریم از تشنگی هلاک می شویم.» در این موقع، ناگهان از دیوار مقابل ما، جوی آبی جاری گردید. ما از آن آب نوشیدیم و سیراب شدیم و در همان لحظه تصمیم گرفتیم که مسلمان شویم. پس از رهایی از زندان اسلام را اختیار نموده و برای ادامه تحصیلات به اینجا آمدیم.

## 15 - اسلام آوردن مهندس مسیحی

تاریخ انتشار: 1392/9/21 بازدید: 1371 منبع: چرا و چگونه مسلمان شدند؟، شیرازی، سید محمد.

روزی یکی از دوستان اهل علم به دیدن من آمده گفت: بواسطه یکی از دوستانم با مهندسی مسیحی آشنا شده ام که در عراق کارمند است، وی می خواهد با من در باره اسلام بحث کند، ولی من شانه از زیر بار خالی کرده ام زیرا از مسیحیت اطلاعات کافی ندارم، و کتب مربوطه را مطالعه نکرده ام و می ترسم نتوانم از عهده بر بیایم، باعث شود که دوست مسیحی من تصور کند که اسلام اساسی ندارد.

چطور است که ایشان را بیاورم تا با او بحث کنید؟

گفتم: مانعی ندارد.

پس از چند روز یک شب بعد از نماز مغرب و عشاء او را آورد، پس از تعارفات لازم به من گفتم: شما به اسلام به عنوان یک دین عقیده دارید؟

گفتم: بله.

گفتم: و نیز عقیده داری که محمد پیامبری است از طرف خدا؟

گفتم: بله.

گفتم: شما نیز عقیده داری که دین محمد بهتر از دین مسیح است؟

ص: 454



گفتم: بله.

گفت: عقیده داری که هرکس ایمان به اسلام نیاورد، وارد آتش دوزخ خواهد شد؟

گفتم: کسانی که به اسلام ایمان ندارند بر دو قسم می باشند:

اول کسانی که عقیده به اسلام ندارند، بدان جهت که از حقانیت اسلام بی اطلاعند، این دسته از افراد روز قیامت امتحان خواهند شد، اگر در امتحان الهی پیروز گشتند وارد بهشت می شوند؛ و اگر در امتحان رد شدند وارد آتش خواهند شد.

و دسته دوم کسانی هستند که به اسلام عقیده ندارند، نه از روی جهل، بلکه با آنکه اسلام را حق شناخته اند، آنرا می کنند، این دسته معاند هستند، و این دسته اگر توبه نکنند راهشان به سوی آتش است.

گفت: بنا بر این میلیونها نفر مسیحی به آتش خواهند افتاد؟

گفتم: من این سخن را نگفتم، بلکه من گفتم: معاندین اسلام داخل جهنم خواهند شد، اما افرادی که جاهل قاصر هستند روز قیامت امتحان خواهند شد.

گفت: من تا به حال این بیان را بغیر از شما از کسی نشنیده ام، بلکه از عده بسیاری شنیده بودم که تمام مسیحیان به آتش دوزخ خواهند رفت.

گفتم: آنچه را که من گفته ام رأی تمام مسلمانان است و آنرا در کتب کلامی و فلسفی خود نوشته اند.

گفت: بنا بر این گروهی از مسیحیان بهشت خواهند رفت؟

گفتم: اما مسیحیان قبل از ظهور اسلام هرکدامشان که به حضرت مسیح و دین او ایمان آورده اند و پیروی کرده اند همگی داخل بهشت خواهند شد؛ و مسیحیان پس از ظهور اسلام، هرکدام روز قیامت از امتحان خوب در آمدند بهشت خواهند رفت.

جوان مسیحی گفت: آیا شما مسیحیت را می شناسی؟

گفتم: آری

گفت: از کجا مسیحیت را آموخته ای؟

گفتم: با مطالعه کتب مسیحی، و بحث هایی که با دانشمندان در باره مسیحیت

داشته ام.

گفت: چگونه شما مسیحیت را نمی پذیری با اینکه از عظمت مسیح با اطلاع هستی؟

گفتم: من از عظمت حضرت مسیح خبر دارم، و می دانم که حضرت محمد از عظمت بیشتری بهره مند است، و لذا بحضرت مسیح ایمان دارم، و پس از حضرت مسیح بحضرت محمد نیز ایمان آورده ام.

گفت: بنا براین هر دوی ما در باره حضرت مسیح اختلافی نداریم؟

گفتم: بله.

گفت: اینک شما از کجا ثابت می کنید که محمد پیامبر بوده است؟

گفتم: همان دلیل که بر نبوت مسیح دلالت دارد، بر نبوت محمد نیز دلالت می نماید.

گفت: نه اینطور نیست، زیرا مسیح فرزند خدا است، ولی محمد فرزند عبد الله بنده خدا است.

گفتم: منظور تو از اینکه مسیح فرزند خداست چیست؟ آیا منظورت آنست که خداوند مسیح را از طریق مریم متولد ساخته است، به همان طریق که مرد دیگری فرزند خود را از طریق زنش متولد می سازد؟ یا اینکه منظورت چیز دیگری است؟ چه منظوری داری؟

در اینجا صورت مهندس برافروخت؛ و مقداری سر بجیب تفکر فرو برد، و پس از چند دقیقه سر برداشته گفت: این جریان مافوق فکر و عقل است.

گفتم: چگونه شما به دینی ایمان می آورید که عقلت به آن نمی رسد؟

حال برای شما مثالی بیاورم: اگر شخصی بیاید و بشما بگوید: من پیامبر خدا هستم، و بر شما واجب است که از من پیروی نمایید، همین که شما از او دلیل خواستی او بگوید: عقل شما به دلیل ما نمی رسد.

آیا شما به این شخص نمی خندی؟

سپس به او گفتم: ای استاد، انسان به چیزی که عقلش به آن نرسد ایمان نمی آورد.

گفت: پس چگونه شما به خدا ایمان می آورید با اینکه عقلت پی به خدا نمی

ص: 456

گفتم: من می دانم که جهان دارای خداوندی است، اما حقیقت او را نمی دانم چیست؟ همان گونه که ایمان به وجود برق در میان این لامپ و سیم ها دارم (و اشاره به چراغ برق کردم) در عین حال که حقیقت آن را نمی شناسم.

گفت: تمام مسیحیان می گویند: که مسیح پسر خدا است.

گفتم: اولاً تمام مسیحیان این عقیده را ندارند.

در ثانی گفتار آنان حجت نیست، وگرنه تمام مسلمانان هم میگویند: حضرت مسیح پسر خدا نیست!

گفت: شما از کجا ثابت می کنی که مسیح پیامبر خدا است؟

گفتم: چون قرآن و پیامبر اسلام (ص) (پیامبری مسیح (علیه السلام) را تصدیق کرده اند، من نیز به او ایمان می آورم.

گفت: اگر فرض کنیم که قرآن و محمد پیامبری مسیح را گواهی نمی کردند، آیا شما به مسیح ایمان نمی آوردید؟

گفتم: قطعاً در اینصورت من به مسیح ایمان نمی آوردم.

وقتی که گفته های مردم با یکدیگر معارضه نمود، گفتار هر دو طرف از اعتبار خواهد افتاد.

بنا بر این من تنها از راه قرآن و محمد به مسیح (علیه السلام) ایمان آورده ام.

گفت: پس حال شما چه نظری دارید؟

گفتم: بنظر من باید من و شما فرض کنیم که حالا تازه پا به جهان گذاشته ایم و می خواهیم دینی برای خود اختیار کنیم، باید تقلیدهای گذشته و افکار سابق را از مغز خود دور کنیم، تا ببینیم آن دینی که سزاوار پیروی است کدام است و از آن پیروی نماییم.

گفت: بسیار خوب اینک چگونه به حقیقت می رسیم؟

گفتم: اینک دو کتاب در اختیار ما هست، یکی کتاب مقدس (تورات و انجیل) (و دیگری قرآن مجید؛ اولی که صلاحیت ندارد کتاب دینی باشد، برای آنکه مطالب بر خلاف عقل در آن بسیار دیده می شود، بنا بر این این کتاب یا از اصل درست نیست، یا اینکه اصل آن صحیح بوده است؛ دست تحریف در آن راه یافته است، در

هر دو صورت این کتاب صلاحیت ندارد که به آن استناد شود.

بنا بر این قرآن حکیم باقی می ماند؟

گفت: ممکن است دین دیگری باشد غیر از دین قرآن، از کجا بفهمم که قرآن صحیح است تا به آن و به پیامبری که آنرا آورده است ایمان بیاورم؟

گفتم: حال که انصاف دادی اینک گوش فراده تا برای صحت قرآن دلیل بیاورم:

قرآن در یکی از آیاتش گفته است: (اگر در قرآنی که بر بنده خود فرو فرستاده ایم شک دارید، یک سوره مانند آن بیاورید، و اگر راست می گوید، غیر از خدا یاران خود را بخوانید. سوره بقره: (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ، وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

عرب اهل فصاحت و بلاغت بود؛ و محمد (ص) نیز یکی از آنان بود؛ و بظاهر نه خواندن بلد بود نه نوشتن، زیرا نزد کسی درس نخوانده بود، اگر پیامبر انسانی معمولی بود اعراب می توانستند با قرآن او برابری کنند، اینکه نتوانسته اند با قرآن برابری کنند دلیل بر آنست که بشر نمی تواند با قرآن برابری کند؛ و همین کافی است برای آنکه دلالت کند بر اینکه قرآن از طرف خداست.

گفت: شاید بعضی از اعراب توانسته اند و مثل قرآن را آورده اند، و به دست ما نرسیده است.

گفتم: اگر مانند قرآن را آورده بودند حتما مسیحیان و یهودیان آنرا حفظ می کردند، زیرا بسیار دنبال چنین چیزی بودند؛ زیرا آنان می خواستند سخن پیامبر را نقض کنند؛ و اینکه چیزی در این باره نقل نشده دلیل بر آنست که نتوانسته اند نظیر قرآن را بیاورند.

و در مثل است که: «نیافتن در مورد یافتن، دلیل نبودن است» (یا در مثل دیگری است: «بی دلیلی دلیل نبودن آنست»). (عدم الوجدان فی مورد الوجدان دلیل عدم الوجود «و» عدم الدلیل، دلیل العدم).

اگر شما در این اطاق انسانی را نیافتی دلیل بر آنست که در این اطاق انسانی وجود ندارد. (1)

گفت: حال نظر شما چیست؟

گفتم: به نظر من شما به محمد (ص) ایمان بیاورید.

گفت: آیا ایمان آوردن به محمد با ایمان من به مسیح منافات دارد؟

گفتم: نه خیر! بلکه اسلام ایمان داشتن به پیامبری حضرت مسیح را به پیروان خود با قاطعیت دستور می دهد، و حضرت مسیح را یکی از پنج پیامبری می شناسد که از طرف خداوند به شرق و غرب جهان مبعوث به رسالت شده اند، و آنان را لقب الواعزم می دهد.

گفت: این پنج پیامبر کیانند؟

گفتم: حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد علیهم السلام.

سپس شروع کردم و او را دل و جرأت دادم و خداوند به او توفیق داد و اسلام آورد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت، بدنبال شهادتین، به ولایت علی علیه السلام نیز گواهی داد.

پی نوشت

1 - البته این یکی از معجزات آن حضرت بود، و معجزات فراوان دیگری از قبیل تسبیح سنگریزه، و به سخن در آوردن سوسمار و زنده کردن مردگان و... داشته است، و از اینها مهمتر امروزه برای ما بسیاری از آیات قرآن و روایات موجود است که اشاره به علوم و کشفیات جدید و فتح کره ماه دارد، و در این مورد ما کتابچه ای منتشر کرده ایم به نام (اسلام در عصر فضا) مراجعه فرمایید (مترجم)

44 - لیست مشاهیری که مسلمان شده اند

پایگاه اطلاع رسانی (وااسلاما) | بازدیدها: 8802

کشیش ها و مبلغین مسیحی که اسلام آورده اند:

1 - رئیس هیئت مبلغین مسیحی) تنصیر (در آفریقا، کشیش سابق مصری، اسحاق هلال مسیحا

2 - ابراهیم خلیل فلوبوس، استاد الهیات مصری سابق

3 - یوسف استس، کشیش سابق آمریکایی

ص: 459

- 4- دکتر ودیع احمد خادم سابق کلیسای مصری
- 5- کنث جینکینز، کشیش سابق آمریکایی
- 6- رئیس اسقف های تانزانایی لوتری سابق، ابوبکر مواییبو
- 7- راهب سابق فیلیپینی، مارکو کوربس
- 9- دانشمند ریاضیات و مبلغ مسیحی سابق، دکتر کانادایی، گری میلر
- 10- کشیش مصری سابق فوزی صبحی سمعان
- 11- کشیش سابق اتیوپیایی، شهید ملقاه فقادو
- 12- کشیش سابق اندونزیایی اصالتاً هلندیريال رحمت بورنومو
- 13- کشیش سابق مصری، عزت اسحاق معوض
- 14- کشیش سابق فیلیپینی، عیسی پیاجو
- 15- کشیش سابق فرانسوی، جان ماری دوشمان
- 16- معلم الهیات سابق آمریکایی، ماری واتسون
- 17- معلم مسیحی سابق سریلانکایی، آلدو دمیریس
- 18- معلم مسیحی سابق هندی، کرسن راجا
- 19- خادم کلیسای سابق مصری، سیف الاسلام تهامی
- 20- مبلغ مسیحی سابق آلمانی،
- 21- جی میشل معلم الهیات سابق، دکتر آرتور میلستوس
- 22- معلم الهیات سابق عبدالاحد داود
- 23- کشیش سابق محمد فؤاد هاشمی
- 24- کشیش سابق، دومین مقام بزرگ مسیحی در غنا
- 25- رئیس اسقف های ژوهانسبورگ، فردریک دولامارک

26 - کشیش سابق ایرلندی، که نزد آرامگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گریست.

دانشمندان و ادیبانی که مسلمان شدند

27 - جراح فرانسوی موريس بوکای

28 - کیث مور، دانشمند معروف جنین شناس

ص:460

- 29 - عالم کالدشناسی تایلندی، تاجات تاجس
- 30 - دانشمند زیست شناس آلمانی آلفرد کرونییر
- 31 - دکتر فرانسوی، علی سلیمان بنوا
- 32 - دانشمند مجاری، عبدالکریم جرمانوس
- 33 - دانشمند جامعه شناس انگلیسی، حسین رئوف
- 34 - متفکر انگلیسی، مارتین لنگز
- 35 - نویسنده ی آمریکایی مایکل ولفی سیکتر
- 36 - دانشمند و روزنامه نگار و مولف آلمانی، دکتر حامد مارکوس
- 37 - نویسنده، قصه گو و شاعر بریتانیایی ویلیام بیکارد
- 38 - نقاش و متفکر معروف فرانسوی اتیان دینیه
- 39 - اندیشمند سوئیسی روزه دوباکیه
- 40 - نویسنده ی آمریکایی کولنل دونالدس راکویل
- 41 - دانشمند بریتانیایی آرتور آلیسون
- 42 - لرد جلال الدین برنتون
- 43 - استاد دانشگاه آمریکایی محمد آکویا
- 44 - اندیشمند فرانسوی ونسنت مونتیه
- 45 - استاد ریاضیات دانشگاه آمریکا جفری لانگ
- 46 - اندیشمند اتریشی لیبولد وایس
- 47 - استاد دانشگاه، دکتر روسی، آلا اولینکیووا
- 48 - متفکر شهید اسپانیایی ماریا آسترا
- 49 - نویسنده ی آمریکایی مارگارت کارکوس



50 نویسنده ی بریتانیایی ایلوین کوبلد

51 - دانشمند کانادایی صوفی بوافیر

52 - فیلسوف فرانسوی رینه ژینو

53 - پژوهشگر آمریکایی باربارا براون

54 - استاد فلسفه ی دانشگاه فرانسه رابرت پیرژوزف

55 - دانشمند روانشناس آلمانی فیلی بوتولو

ص: 461

- 56 - استاد روزنامه نگاری آمریکایی مارک شلیفر
- 57 - استاد ادبیات بریتانیایی جان مونرو
- 58 - استاد دانشگاه اسپانیایی میچل پیرو
- 59 - رئیس دانشکده ی بین المللی تکنولوژی در ریاض، دکتر ابراهیم شاهین
- 60 - پژوهشگر کانادایی موردی دیوید کیل
- 61 - استاد حقوق یهودی
- 62 - دکتر یهودی سابق عراقی احمد نسیم سوسه
- 63 - متفکر انگلیسی عبدالله کوپلیام  
مشاهیری که مسلمان شدند
- 64 - خواننده ی سابق بریتانیایی یوسف اسلام
- 65 - دکتر رابرت گرین، مشاور رئیس جمهور آمریکا، نیکسون
- 66 - بازیکن فوتبال فرانسوی نیکولاس آنیکا
- 67 - بازیکن بسکتبال آمریکایی محمود رئوف
- 68 - بازیگر ایتالیایی جینو لو کابوتو
- 69 - خواننده ی آمریکایی جیرمن جاکسون، برادر مایکل جاکسون
- 70 - بازیگر آمریکایی ویل اسمیت
- 71 - موزسین بریتانیایی برایان هوایت
- 72 - جانانان بیرت پسر رئیس بی بی سی
- 73 - قهرمان سابق اسنوکر جهان رونی او سولیان
- 74 - خواننده ی آلمانی کریستان پوکر
- 75 - رئیس جمهور گامبیا

76 - مدیر آمریکایی دریم پارک در مصر

77 - یوسف خطاب یهودی متعصب سابق

78 - مالکوم ایکس یکی از بزرگان سیاهپوستان آمریکایی

79 - لرد هدلی از خانواده سلطنتی بریتانیا

ص: 462

80 - مانکن فرانسوی فایان

81 - مانکن یونانی ماکلین سیکاروس

82 - رئیس حزب اسلامی بریتانیایی داود موسی بیتکوک

83 - سفیر سابق آلمان در کشور مغرب دکتر مراد هوفمن

نمونه هایی از افرادی که مسلمان شده اند

84 - عماد جوان مصری مسیحی سابق

85 - سناء دختر مثری مسیحی سابق

86 - سوسن هندی دختر مصری مسیحی سابق

87 - کودک آمریکایی الکساندر فریتز

88 - بانوی آلمانی ایوا ماریا

89 - بانوی آلمانی ایریس صفوت

90 - بانوی آمریکایی کیسی ستاریک

91 - احسان جیم چوای سنگاپوری

ترجمه: مسعود سایت مهتدین

لیستی که از نظر خوانندگان عزیز می گذرد، شرح حال هر یک از اشخاص، زیر نام خود قرار دارد که اگر نام هرکس را بزنی، شرح حالش، می آید هرکس مشروح آنها را طالب باشد، به آدرس سایت بالا در اینترنت مراجعه نمایند.

رده: مسیحیان مسلمان شده

از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

زیررده ها

این 2 زیررده در این رده قرار دارند؛ این رده در کل حاوی 2 زیررده است.

دوشیرمه (9 ص)

ص: 463

ن

نوکیشان شیعه از مسیحیت) 1 ر، 2 ص (

صفحه ها

این 63 صفحه در این رده قرار دارند؛ این رده در کل حاوی 63 صفحه است.

آ

ماشآ آلالیکینا

ادواردو آنیلی

ء

ابوتمام

ابن ربن طبری

ابن غرسیه

ابن مکانس

احمد تگودار

امکا ازئوگو

شان استون

کت استیونس

اسعد بن مماتی

الله وردی خان

کیث الیسون

ب

لارین بوٹ

علی بونگو

آرت بلیکی

ت

مایک تیسون

فیلیپ تروسیه

ص: 464

جو تک

ج

جرمین جکسون

ح

حمیر

د

دنی بلوم

دیوید جان رو

اتین دینت

ر

حمزه رابرتسون

رستم پاشا

ایوان ریدلی

ژ

ژولین پلیسیه

س

سلمان فارسی

فیلیپه سندروس

ش

فریتھیوف شوئون

عمر شریف



ص

صاعد بن مخلد

ع

كريم عبدالجبار

عدى بن حاتم

على قلى جديد الاسلام

ص: 465

ماهرشالا علی

ف

فاطمه اوزوگوز

ق

خسروخان گرجی

قدامه بن جعفر

ک

هانری کوربن

کارلوس

محمد علی کلی

کمال کورسل

هلا کمالیان

آیس کیوب

گ

رنه گنون

م

پیتر مورفی

ریکا ماسترتن

مونیکا (هنرپیشه)

برونو متسو

اینگرید متسون

محمد کنوت برنستروم

محمد مارمادوک پیکتال

ملکه نور

روییک منصورى

منیر شفیق

میرزا محمدصادق فخرالاسلام

ص: 466

میرزا ملکم خان

ن

هنریک ناجی

ه

مرضیه هاشمی

ی

خالد یاسین

یحیی بونو

رده: نوکیشان مسلمان

این صفحه آخرین بار در 21 سپتامبر 2012 ساعت 10:20 تغییر یافته است.

همه نوشته ها تحت مجوز [Creative Commons Attribution-Share Alike](#) در دسترس است؛ برای جزئیات بیشتر شرایط استفاده را بخوانید.

ص:467

در مورد این قوم، در سه آیه از قرآن کریم، نام برده شده که با آوردن آن آیات و شرح مختصری برای آنها از منابع مربوطه، به این مقدار اکتفاء می‌کنیم، چون با موضوع کتاب، زیاد رابطه‌ی نی ندارد.

قرآن کریم در دو مورد از ادیان توحیدی نام برده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (بقره 62 و مائده: 69) «کسانی که (به پیامبر خدا (ص)) ایمان آورده و آنان که به آیین یهود گرویده اند و نصاری و صابئان (پیروان یحیی) هرگاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پاداش شان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و هیچ‌گونه ترس و اندوهی برای آنان نیست.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره 62 - کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند، و یهود و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آنها که ایمان بخدا و روز رستاخیز آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است، و هیچ‌گونه ترس و غمی برای آنها نیست (و هر کدام از پیروان ادیان که در عصر و زمان خود بر طبق وظائف و فرمان الهی عمل کرده اند ماجورند و رستگار).

با توجه به این دو آیه، اهل کتاب شامل یهودیت، مسیحیت و صابئین است.

#### قانون کلی نجات

در تعقیب بحث‌های مربوط به بنی اسرائیل در اینجا قرآن به یک اصل کلی و عمومی، اشاره کرده می‌گوید: آنچه ارزش دارد واقعیت و حقیقت است، نه تظاهر و ظاهر سازی، در پیشگاه خداوند بزرگ ایمان خالص و عمل صالح پذیرفته

می شود کسانی که به پیامبر اسلام ایمان آورده اند و همچنین یهودیان و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آنها که ایمان به خدا و روز قیامت آورند و عمل صالح انجام دهند پاداش آنها نزد پروردگارشان ثابت است (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

و بنابر این نه ترسی از آینده دارند و نه غمی از گذشته (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

مطالعه آیاتی که بعد از این در سوره مائده آمده است نشان می دهد که یهود و نصاری به خود می بالیدند که دینشان از ادیان دیگر بهتر است و بهشت را درست منحصر به خود می دانستند.

شاید همین تفاخر میان جمعی از مسلمانان نیز بود، آیه مورد بحث می گوید:

ایمان ظاهری مخصوصا بدون انجام عمل صالح، چه از مسلمانان باشد و چه از یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر بی ارزش است، تنها ایمان واقعی و خالص به خدا و دادگاه بزرگ قیامت که با کار نیک و عمل صالح و توام باشد در پیشگاه خدا ارزش دارد، تنها این برنامه موجب پاداش و جلب آرامش و امنیت می گردد.

ولی در آیه 17 سوره حج اهل کتاب به چهار فرقه اطلاق شده است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. (حج: 17) همانا کسانی که ایمان آورده اند و یهود و صابئان (ستاره پرستان و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می کند؛ (و حق را از باطل جدا می سازد؛ خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است.

در این آیه اهل کتاب چهار فرقه شدند (مجوس) هم اضافه شد که در بخش بعد راجع به آنها مطالبی خواهد آمد.

یک سؤال مهم.

بعضی از بهانه جویان آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کل و اینکه پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند قرار داده اند، آنها

می گویند بنابر این آیه لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر اسلام را پذیرا شوند، همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند کافی است.

پاسخ: به خوبی می دانیم که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، قرآن در آیه 85 سوره آل عمران می گوید: **وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ**: هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد.

بعلاوه آیات قرآن پر از دعوت یهود و نصاری و پیروان سایر ادیان به سوی این آئین جدید است اگر تفسیر فوق صحیح باشد با بخش عظیمی از آیات قرآن تضاد صریح دارد، بنابر این باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت.

در اینجا دو تفسیر از همه روشنتر و مناسبتر به نظر می رسد.

1 - اگر یهود و نصاری و مانند آنها به محتوای کتب خود عمل کنند مسلماً به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ایمان می آورند چرا که بشارت ظهور او با ذکر صفات و علائم مختلف در این کتب آسمانی آمده است.

مثلاً قرآن در آیه 68 سوره مائده می گوید: **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ**: ای اهل کتاب شما ارزشی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده بر پا دارید (و از جمله به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که بشارت ظهورش در کتب شما آمده است) ایمان بیاورید.

2 - این آیه ناظر به سؤالی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده، آنها در فکر بودند که اگر راه حق و نجات تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدران ما چه می شود؟، آیا آنها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟ در اینجا آیه فوق نازل گردید و اعلام داشت هر کسی که در عصر خود به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده است اهل نجات است، و جای هیچگونه نگرانی نیست.

بنا بر این یهودیان مؤمن و صالح العمل قبل از ظهور مسیح، اهل نجاتند، همانگونه مسیحیان مؤمن قبل از ظهور پیامبر اسلام.

دانشمند معروف راغب در کتاب مفردات می نویسد: آنها جمعیتی از پیروان نوح علیه السلام بوده اند، و ذکر این عده در ردیف مؤمنان و یهود و نصارا نیز دلیل آن است که اینان مردمی متدین به یکی از ادیان آسمانی بوده، و به خداوند و قیامت نیز ایمان داشته اند.

و اینکه بعضی آنها را مشرک و ستاره پرست، و بعضی دیگر آنها را مجوس می دانند صحیح نیست، زیرا آیه 17 سوره حج، مشرکان و مجوس را در کنار صابئان آورده می گوید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا... بنا بر این صابئان بطور یقین غیر از مشرکان و مجوسند اما اینکه آنها چه کسانی هستند؟ بین مفسران و علمای ملل و نحل اقوال گوناگونی وجود دارد و نیز در اینکه ماده اصلی این لغت (صابئین) چیست؟ بحث است.

شهرستانی در کتاب ملل و نحل می نویسد: صابئه از صبا گرفته شده، چون این طائفه از طریق حق و آئین انبیاء منحرف گشتند لذا آنها را صابئه می گویند.

در مصباح المنیر فیومی آمده: صبا به معنی کسی است که از دین خارج شده و به دین دیگری گرویده.

در فرهنگ دهخدا پس از تایید اینکه این کلمه عبری است می گوید: صابئین جمع صابی و مشتق از ریشه عبری (ص - ب - ع) (به معنی فرو رفتن در آب (یعنی تعمیم کنندگان) می باشد.

که به هنگام تعریب (علیه السلام) آن ساقط شده و مغتسله که از دیر زمانی نام محل پیروان این آئین در خوزستان بوده و هست ترجمه جامع و صحیح کلمه صابی است.

محققان معاصر و جدید نیز این کلمه را عبری می دانند.

دائرة المعارف فرانسه جلد چهارم صفحه 22 این واژه را عبری دانسته و آنرا به معنی فرو بردن در آب یا تعمیم می داند.

ژسینوس آلمانی می گوید: این کلمه هر چند عبری است ولی محتمل است از ریشه ای که به معنی ستاره است مشتق باشد.

نویسنده کشف اصطلاح الفنون می گوید: صابئین فرقه ای هستند که ملائکه را می پرستند، و زبور می خوانند، و به قبله توجه می کنند.



در کتاب التنبیه و الاشراف به نقل امثال و حکم صفحه 1666 آمده: پیش از آنکه زرتشت آئین مجوس را به گشتاسب عرضه کند و او آن را بپذیرد مردم این ملک بر مذهب حنفاء بودند و ایشان صابنانند، و آن آئینی هست که بوداسب آن را به زمان طهمورس آورده است.

و اما علت اختلافات و گفتگو در باره این طائفه این است که: در اثر کمی جمعیت آنها و اصرار به نهان داشتن آئین خود، و منع از دعوت و تبلیغ و اعتقاد بر اینکه: آئین آنها، آئین اختصاصی است، نه عمومی، و پیغمبرشان فقط برای نجات آنها مبعوث شده است و بس، وضع آنها به صورت اسرار آمیزی در آمده، و جمعیت آنها به سوی انقراض می رود.

این به خاطر همان احکام خاص و اغسال مفصل و تعمیدهای طولانی است که باید در زمستان و تابستان انجام دهند، ازدواج با غیر همکیش خود را حرام می دانند و حتی الامکان به رهبانیت و ترک معاشرت بانوان دستور مؤکد دارند و بسیاری از آنها بر اثر آمیزش فراوان با مسلمانان تغییر آئین می دهند.

- صابنان چه کسانی هستند؟ -

از آیه فوق اجمالاً استفاده می شود که آنها نیز پیرو بعضی از مذاهب آسمانی بوده اند، بخصوص که در آیه در میان طائفه یهود و نصارا قرار گرفته اند، بعضی آنها را از پیروان یحیی بن زکریا می دانند که مسیحیان او را یحیی تعمید دهنده می نامند و بعضی معتقدند آنها برخی از عقائد یهود و برخی از عقائد مسیحیان را گرفته و به هم آمیخته اند، و لذا مذهب آنها را برزخی میان این دو مذهب می دانند.

صابنان برای آب جاری اهمیت زیادی قائلند، و لذا بسیاری از آنها در کنار نه‌های بزرگ زندگی می کنند، می گویند به بعضی از ستارگان نیز احترام می گذارند، و به همین جهت متهم به ستاره پرستی شده اند، هر چند ظاهر آیه فوق این است که آنها در صف مشرکان نیستند.

گروه منحرفان از توحید -

در آیات فوق به پنج گروه از مذاهب تحریف یافته اشاره شده که شاید ترتیب

آنها در اینجا بر حسب انحرافشان از اصل توحید است، یهود کمترین انحراف را نسبت به دیگران از توحید دارند و صابئان که گروه برزخی در میان یهود و نصارا هستند در مرحله دومند.

سپس نصارا با پذیرش تثلیث و خدایان سه گانه انحراف بیشتری یافته، و مجوس با تقسیم کردن کل عالم به دو بخش خیر و شر و قائل شدن به دو مبدأ در سراسر جهان هستی در مرحله چهارم قرار دارند.

و اما مشرکان و بت پرستان که گرفتار بیشترین انحرافند، در آخر ذکر شده اند.

تفسیر نمونه ج: 14 ص: 48.

## 2 - عقاید صابئان

آنها معتقدند نخست کتابهای مقدس آسمانی به آدم، و پس از وی به نوح، و بعد از او به سام، و سپس به رام، و بعد به ابراهیم خلیل، سپس به موسی و بعد از او بر یحیی بن زکریا نازل شده است.

کتابهای مقدسی که از نظر آنان اهمیت دارد عبارتند از: 1 - کیزاریا که این کتاب را سدره یا صحف آدم نیز می نامند که از چگونگی خلقت و پیدایش موجودات بحث می کند.

2 - کتاب ادرافشادهی یا سدرادهی که در باره زندگی حضرت یحیی و دستورات و تعالیم او سخن می گوید.

آنها معتقدند این کتاب به وسیله جبرئیل به یحیی وحی و الهام شده.

3 - کتاب قلستا در باره مراسم ازدواج و زناشوئی و کتابهای فراوان دیگری نیز دارند که به خاطر اختصار از ذکر آنها صرفنظر می شود.

چنانکه از گفته بالا- و از نظر محققان در اثر چگونگی پیروان این آئین به دست می آید آنان پیروان یحیی بن زکریا می باشند، و هم اکنون قریب پنجهزار نفر از پیروان این آئین در خوزستان (کنار رود کارون و در اهواز، خرمشهر، آبادان شادگان) به سر می برند.

آئین خود را به حضرت یحیی بن زکریا که مسیحیان او را یحیی تعمید دهنده یا یوحنا معمد می خوانند منسوب نموده اند.

ص: 473

ولی نویسنده کتاب (بلوغ الارب) می گوید: صابئین یکی از ملتهای بزرگ هستند و اختلاف نظر در باره آنها به نسبت معرفت افراد از آئین آنان است و همانطور که از آیه 62 بقره بر می آید این جمعیت به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می شوند، اینان همان قوم ابراهیم خلیلند که ابراهیم مامور دعوت آنان بود، آنها در حران سرزمین صابئان زندگی می کردند، و بر دو قسم بودند: صابئان حنیف و صابئان مشرک.

مشرکان آنها به ستارگان و خورشید و قمر و... احترام می گذاشتند و گروهی از آنان نماز و روزه انجام می دادند، کعبه را محترم می شمردند و حج را به جا می آوردند، مردار، خون، گوشت خوک و ازدواج با محارم را همچون مسلمانان حرام می دانستند.

عده ای از پیروان این مذهب از بزرگان دولت در بغداد بودند که هلال بن محسن صابئی از آن جمله است.

اینان اساس دین خود را به گمان خویش بر این پایه قرار داده اند که: بایست خوبی هر کدام از ادیان جهان را گرفت و آنچه بد است از آن دوری جست، اینان را به این جهت صابئین گفتند که از تقید به انجام تمام دستورات یک دین سرپیچیدند... بنابر این اینها با تمام ادیان از یک نظر موافق و از نظر دیگر مخالف هستند.

جمعیت صابئان حنیف با اسلام هماهنگ شدند و مشرکان آنها با بت پرستان همراه گردیدند.

وی در پایان بحث بار دیگر متذکر می شود که این گروه دو قسم بودند: صابئان مشرک و صابئان حنیف و بین این دو مناظرات و بحثهای فراوانی رد و بدل می شد.

از مجموع بحثهای فوق بر می آید که آنها در اصل پیروی از پیامبران الهی بوده اند، اگر چه در تعیین پیامبری که آنها خود را وابسته به او معرفی می کنند اختلاف است. همچنین روشن شد که آنها جمعیت بسیار کمی هستند که در حال انقراض می باشند. تفسیر نمونه ج: 1 ص: 282 ببعد.

### 3 - اطلاعاتی پیرامون آئین صابئین مندایی و آداب و رسوم دینی آنها

ص: 474

اطلاعاتی پیرامون آیین صابئین مندایی و آداب و رسوم دینی آنها. 1 - صابئین مندائی از ادیان موحد، صاحب کتاب، پیغمبر و خط و زبان است و در قرآن کریم طی آیاتی به آن اشاره شده است.

2 - اولین پیغمبران حضرت آدم علیه السلام، حضرت شیتل علیه السلام و به ترتیب حضرت نوح علیه السلام، حضرت سام علیه السلام و حضرت یحیی علیه السلام هستند.

3 - کتاب دینی مقدس صابئین مندائی گنزاربا (صحف آدم) می باشد.

4 - خط صابئین از 23 حرف تشکیل شده و لهجه آن در اعداد لهجه های آرامی شرقی می باشد که هم ریشه با زبان های عبری و سریانی است.

5 - فرایض دینی صابئین مندائی شامل: غسل تعمید، معاد، رشامه و براخه (وضو و نماز) روزه و خیرات (زکات)، اعیاد و رعایت محرمات هستند.

محرمات شامل:

الف - مشروبات مسکر - خوردن گوشت حیوانات غیر از خوردن گوشت گوسفند نر همچنین پرندگان شکاری و گوشت خوار ماهی های بچه زا

ب - دروغ، دزدی، زنا، رباخواری، لهو و لعب، و هر عمل خلاف احکام دینی دیگر.

ج - ازدواج با خواهر، خاله، عمه، زن برادر، زن پدر، و افراد غیر صابئین مندائی.

اعیاد صابئین مندائی شامل چهار عید 1 - دهوار پروانایا (عید آغاز خلقت توسط خداوند) که به پنجه معروف است 2 - دهوار ربا (عید بزرگ به مناسبت آغاز سال مندائی) 3 - دهوار حنینا (عید کوچک به مناسبت کامل شدن زمین به امر خداوند 4 - دهوار دیمانه (میلاد حضرت یحیی علیه السلام).

سال مندائی مشتمل بر 12 ماه 30 روزه به اضافه پنج روز دهوار پرونایا یا پنجه است (365 روز).

دین صابئین مندائی افراد ادیان دیگر را به خود جذب نمی کند.

روحانیت و درجات دینی آن ها به ترتیب: اشکاندا ج ترمیدا ج گنرورا ج ریشا اد اما ج ربانی می باشند.

(اشکندا: فردی است که در مراسم تعمید، همیار ترمیدا، و مراسمی از قبیل ذبح، دخرانی و... را انجام می دهد.

(ترمیدا: بعضی از مراسم عقد ازدواج را علاوه بر تعمید و سایر مراسم دینی انجام می دهد.

(گنزورا: مراسم عقد ازدواج را علاوه بر تعمید و سایر مراسم دینی انجام می دهد.

(ریشا اداما: روحانی که رهبری قوم مندائیان به عهده وی می باشد. ربانی به پیامبران گفته می شود.

در تمامی مراسم دینی از قبیل تعمید، ذبح، کفن و دفن، عروسی، از لباسی به نام رسته که از پارچه سفید پنبه ای تهیه شده استفاده می گردد.

مراسم رشامه (وضو) و تعمید در آب جاری انجام می شود.

شرح لباس دینی اسطلی:

پارچه ای است از الیاف طبیعی به رنگ سفید که شامل پنج قسمت است عبارتند از:

برزنقا (عمامه) که سر را می پوشاند و شکوه و وقار را به شخص می دهد.

نصیفا شالی است که بر روی گردن و در دو طرف شخص قرار می گیرد و مانند دو ستون در کنار هم ما را در این عالم دنیوی استوار نگه می دارد.

همیانا که به دور کمر، همانند کمر بند همت بسته می شود و ما را از شر و بدیهای دنیوی محافظت می کند.

کسویا (پیراهن) که به وسیله آن جسم که یکی از رازهای خلقت خداوند است مستور می شود و ما را از وسوسه های شیطانی محافظت می کند.

شروارا، که همچون کسویا عمل می کند.

قبل از تعمید، تعمید شونده می بایست بعد از پوشیدن لباس دینی (رسته) اکلیل (انگشتی از شاخه آس) به دست به طرف بردانا رفته، مراسم رشامه (وضو) را انجام می دهد. برای توجیه بهتر از معانی بوته های رشامه (آیه های وضو) استفاده می کنیم.

شرح بوته ایی از مراسم رشامه (وضو).

تبرک باد یردنای بزرگ آبهای حیات، خدایم ستایش باد. کشطاً (حقیقت) شما را شفا دهد. به نام خدای بزرگ، شفا و پاکی بر تو باد ای پدر، پدران، مالک پریاویس، یردنای بزرگ آب های حیات.

و بعد نوبت به تطهیر دست ها می رسد که به معنای: تطهیر می کنم دستهایم را با حقیقت و لب هایم را با ایمان و تکلم می کنم با کلام خداوند.

و بعد نوبت به شستن صورت می رسد که با خواندن بوته، تبرک و ستایش باد نامت ای خداوند بزرگ و باوقار که از خود منبعث شده است (3 مرتبه) (و بعد نوبت به پیشانی می رسد که با استفاده از انگشتان دست راست، از راست به چپ عمل نشان شدن را با خواندن بوته انجام می دهد که به معنای (من) (اسم دینی) (نشان شده ام با نشان خداوند، نام خداوند و نام عرفان خداوند بر من یاد باد).

بعد نوبت به گوش ها می رسد که با خواندن بوته (گوش هایم شنیده اند صدای خداوند را). (3 مرتبه)

و بعد نوبت به بینی می رسد که با خواندن بوته (بینی ام استشمام نموده است عطر خداوند را) (3 مرتبه)

بعد در این مرحله با دست راست آب را بر روی دست چپ می ریزیم و بوته را می خواند. که به معنای (شانی که بر من است نبود از آتش و روغن و عمل تدهین شدن، نشانم در یردنای بزرگ آب حیات است که کسی به قدرتش نمی رسد. نام خداوند و نام عرفان خداوند بر من یاد باد، ظلمت مقهور شده و نور برقرار گشته است نام خداوند و نام عرفان خداوند بر من یاد باد).

و بعد نوبت تطهیر دهان می رسد که با خواندن بوته (دهانم مملو از آیات و ستایش خداوند است). (3 مرتبه).

بعد نوبت به زانوها می رسد که با خواندن بوته (من) (ملواشه دعا کننده) (تعمید شده ام همچون تعمید بهرم بزرگ، مخلوق خدای عظیم، تعمیدم مرا حفاظت و به عرش صعود خواهد داد. نام خداوند و نام عرفان خداوند بر من یاد باد).

زانوهایم برای خداوند بزرگ ازلی رکوع و سجده میکنند (3 مرتبه)

پاهایم در راه حقیقت و ایمان گام برمی دارند. (3 مرتبه) (و بعد بر پاهای خوی می ایستد و بوته خاص را یک بار برای پای راست و بعد برای پای چپ می خواند.

بر پاهایم دست های شیاطین مسلط نخواهند شد. نام خداوند و نام منداذهیی بر من یاد باد. منبع: موسسه گفتگوی ادیان

#### 4 - (صابئین) قوم و دین فراموش شده

عصر ایران - صفحه نخست» فرهنگی/هنری (صابئین) قوم و دین فراموش شده

پیروان حضرت یحیی علیه السلام در خوزستان

عصرایران - چندی پیش، کتاب (ایران سرزمین صلح ادیان) با حضور پژوهشگرانی از ایران و پروفیسور لیگن هاوزن (فیلسوف و دین پژوه (رونمایی شد.

یکی از موضوعاتی که در این کتاب، مورد بررسی قرار گرفته، دین (صابئین) است که پیروان به عنوان یک قوم و اقلیت ناشناخته یا کمتر شناخته شده، در جنوب غربی ایران زندگی می کنند. اینان پیروان حضرت یحیی علیه السلام هستند که قریب 1800 سال در ایران سکنی دارند. دکتر مسعود فروزنده، نویسنده کتاب مذکور و محقق و پژوهشگر تاریخ که درباره این دین تحقیقات گسترده و طولانی داشته در گفت و گو با عصرایران، به سوالاتی در این باره پاسخ داد.

اولین پرسش درباره تاریخ این قوم است که فروزنده در این باره می گوید: قوم صابئین مندایی پیروان حضرت یحیی هستند که نزدیک به 1950 سال پیش به دلیل اذیت و آزار برخی از اهالی اورشلیم به سوی رودخانه فرات مهاجرت کردند. اولین محل سکونت آنها شهر معروف تاریخی حران بود؛ سپس در امتداد رود فرات به جنوب حرکت کرده و ضمن استقرار برخی از آنها در شهرهای بغداد و بصره و عماره در نهایت آخرین گروه شان به شهرهای خرمشهر و هویزه و شوشتر رسیدند.

این پژوهشگر درباره آداب و سنن دینی صابئین مندایی نیز چنین توضیح می دهد: صابئین در روزهای یکشنبه در آب جاری کارون تعمید می کنند. قبله شان سمت شمال آسمانی است. نمازشان رکوع و سجود ندارد. سه بار در روز نماز می خوانند. ازدواج دارند اما طلاق ندارند. هیچ عضو جدید نمی پذیرند. روحانیون شان برای شعائر دینی پولی دریافت نمی کنند بلکه خود صاحب شغل هستند.

ص: 478

بیشتر صابئین به زرگری و نقره کاری مشغولند. عید نوروز را جشن می گیرند. به غذاهای گیاهی و ماهی علاقه دارند. ذبح شان با چاقو است و شایعه اینکه آنها حیوانات را خفه میکنند حقیقت ندارد.

عروس و داماد قبل از محرم شدن باید غسل تعمید شوند و یکی از قسمتهای جالب عروسی آنها این است که روحانی سر عروس و داماد را سه بار به آهستگی به هم متصل می کند که نمادی از وصل روحانی آنهاست.

آنها در سال سی و چهار روز روزه می گیرند. برای باقی ماندگان طوفان نوح یک غذای متبرک مثل خیرات درست می کنند که حریصه نام دارد که با عدس تهیه می شود.

لباس مراسم تعمید همگی سفید و از جنس کتان است. در حین تعمید روحانی تعمید کننده باید عصایی از درخت زیتون در دست داشته باشد. معبد یا مسجد آنها مندی نام دارد که به معنای عقل و عرفان است و از نی و حصیر تهیه می شود و باید به سمت شمال آسمانی باشد. اسم کتاب مقدس شان (گنژا ربا) به معنای گنج بزرگ است. سازمان دینی صابئین ساده است.

گنجور یا گنژورا عنوان مرجع دینی شان است. بعد از رتبه گنجور رتبه ترمیده است و در آخر رتبه اشکندا (یاور) قرار دارد.

نزدیک به 120 واژه فارسی به ادبیات مندایی وارد شده و نامهای ایرانی باستان در بین آنها متداول است. زنان با مردان برابر هستند و جالب اینکه هر مندایی یک نام شناسنامه ای دارد و یک نام دینی که نام دینی بر اساس نام مادر است. زبان مندایی شاخه ای از زبان آرامی قدیمی است. خط مندایی هم در نوع خود جالب است شاید بتوان گفت ترکیبی از خط عبری و مانوی است.

فروزنده درباره اینکه چرا این دین تا کنون ناشناخته و مجهول باقی مانده است، چنین می گوید: آنها خودشان نمی خواستند شاید یک دلیلش این است که بایستی به خاطر آیین غسل تنها در کنار رودخانه های منطقه گرمسیری مانند فرات و کارون زندگی کنند چون به دلیل گرما در اکثر روزهای سال می توانستند در آب جاری تعمید بجا آورند. از طرف دیگر آنها به سیاست هیچ علاقه ای ندارند و تبلیغ و تبشیر و عضوگیری در این دین وجود ندارد یعنی ورود ممنوع و خروج آزاد است.



ما معرفی و بازشناسی این دین را مدیون محققین اروپایی مانند نلدرکه و لیدزبارسکی و ماتسوخ در تدوین دستور زبان و ترجمه متون مندایی هستیم.

تحقیقات مندایی‌شناسی بطور گسترده در ایران قبل از انقلاب توسط محققین دانشگاهی بسیار ضعیف بود و تنها بعد از جنگ یعنی از سال 1368 آغاز شد.

وی درباره نگاه اسلام به مندایی‌ها می‌گوید: در بین علمای اسلام معاصر حضرت آیت الله خامنه‌ای آنها را اهل کتاب دانسته‌اند و از این بابت نوعی آرامش برای صابئین بوجود آمده است. حوزه علمیه قم مدت‌ها و شاید هنوز هم از گفتگو و تعامل با صابئین به دور بوده و متأسفانه روحانیون علاقه‌ای به دین پژوهی در باره ادیان دیگر ندارند؛ روحانیون ما بیشتر به تبلیغ علاقه دارند تا دین پژوهی و مطالعات بین‌ادیانی.

در مورد این قوم، در یک آیه 17 سوره حج از قرآن کریم، نام برده شده که با آوردن آن آیه و شرح مختصری برای آنها از منابع دیگر، اکتفاء می‌کنیم، چون با موضوع کتاب، زیاد رابطه‌ی ندارد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. (حج: 17) همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و یهود و صابنان (ستاره پرستان) و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می‌کند؛ (و حق را از باطل جدا می‌سازد؛) خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است.»

در آیه مبارکه فوق (مجوس) را آورده می‌گویند: همان مذهب زرتشتی است.

#### 1 - دین زرتشتی

که به مقتضای برخی از روایات در زمره ادیان توحیدی و الهی قرار دارد اما در آن تحریف صورت گرفته، در همین دین آمده است: روح پس از مرگ بدن به مدت سه شبانه روز دور بدن می‌گردد. ارواح نیکوکار همراه سروش و بدکار زیر شکنجه دیوان قرار دارند، پس از آن ارواح نیکوکار به همراه موجودات خیر و بدکار به همراه موجودات شر به جهان آخرت سفر می‌کنند. اعمال نیک به صورت دوشیزه زیبا وارد بهشت و به سوی "اهورا مزدا" رهبری می‌شود و "هومنو" به او خیر مقدم می‌گویند و خلعتی به او می‌پوشاند و او را به بهشت رهبری می‌کند. آنان که اعمال نیک و بدشان مساوی باشد، در جای خاصی قرار می‌گیرند. در قیامت پلی است به نام "چینوت" که روی دوزخ قرار دارد، به هنگام عبور نیکوکاران پهن و به هنگام عبور بدکاران باریک می‌شود، باریک تر از مو و تیز تر از تیغ، به همین جهت بدکاران نمی‌توانند موفق بشوند و از آن بگذرند، آنان از پل به دوزخ می‌افتند.

واژه مجوس فقط یک بار در قرآن مجید در همین آیات مطرح شده و با توجه به اینکه در برابر مشرکان و در صف ادیان آسمانی قرار گرفته اند چنین بر می آید که آنها دارای دین و کتاب و پیامبری بوده اند.

تردیدی نیست که امروز مجوس به پیروان زردشت گفته می شود، و یا لاقل پیروان زردشت بخش مهمی از آنان را تشکیل می دهند، ولی تاریخ خود زردشت نیز به هیچوجه روشن نمی باشد، تا آنجا که بعضی ظهور او را در قرن یازدهم قبل از میلاد دانسته اند و بعضی در قرن ششم یا هفتم!

این تفاوت و اختلاف عجیب یعنی پنج قرن! نشان می دهد که تا چه اندازه تاریخ زردشت تاریک و مبهم است.

معروف این است او کتابی به نام اوستا داشته که در سلطه اسکندر بر ایران از بین رفته است، و بعدا در زمان بعضی از پادشاهان ساسانی بازنویسی شده.

از عقائد آنها مطالب زیادی در دست نداریم، ولی چیزی که امروز بیش از همه شهرت دارد مساله اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر یا نور و ظلمت است، به این ترتیب که خدای نیکبها و نور را اهورامزدا و خدای شر و ظلمت را اهریمن می دانند، و به عناصر چهار گانه مخصوصا آتش احترام بسیار می گذارند تا آنجا که آنها را آتش پرست می خوانند و هر جا آنها هستند آتشکده ای کوچک یا بزرگ نیز وجود دارد.

بعضی واژه مجوس را از ماده مغ که به پیشوایان و روحانیین این مذهب می گفتند مشتق می دانند، و مؤبد که اکنون به روحانیین آنها گفته می شود در اصل از ریشه مغود بوده.

در روایات اسلامی، آنها از پیروان یکی از انبیای بر حق شمرده شده اند (که بعدا از اصل توحید منحرف گشته و به افکار و عقائد شرک آلود روی آورده اند).

در بعضی از روایات می خوانیم مشرکان مکه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تقاضا کردند از آنها جزیه بگیرد، و اجازه بت پرستی به آنها بدهد! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من جز از اهل کتاب جزیه نمی گیرم، آنها در پاسخ

نوشتند تو چگونه چنین می گوئی در حالی که از مجوس منطقه هجر جزیه گرفته ای؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ان المجوس کان لهم نبی فقتلوه و کتاب احرقوه: مجوس پیامبری داشتند و کتاب آسمانی، پیامبرشان را به قتل رساندند، و کتاب او را آتش زدند!».

در حدیث دیگری از اصبع بن نباته می خوانیم که علی (علیه السلام) بر فراز منبر فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید.

اشعث بن قیس (منافق معروف) برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان چگونه

از مجوس جزیه گرفته می شود در حالی که کتاب آسمانی بر آنها نازل نشده و پیامبری نداشته اند؟ علی (علیه السلام) فرمود: آری ای اشعث قد انزل الله الیهم کتابا و بعث الیهم نبیا: خداوند کتابی بر آنها نازل کرده و پیامبری مبعوث نموده است.

و در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم که پیامبر فرمود: سنوا بهم سنه اهل الکتاب، یعنی المجوس: با آنها طبق سنت اهل کتاب رفتار کنید، منظور پیامبر اسلام مجوس بود.

ضمنا باید توجه داشت که واژه مجوس جمع است و مفرد آن مجوسی است.

(تفسیر نمونه ج: 14 ص: 45 ببعده).

2 - گنجینه معارف - آشنایی با دین زردشت

تاریخ انتشار: 1385/5/3 بازدید: 39469 منبع: آشنایی با ادیان بزرگ، توفیقی، حسین

هنگامی که چند قرن بر ورود آریاییان به ایران گذشت این قوم اندک اندک به شهر نشینی روی آوردند و این مسأله در جهان بینی ایشان تاءثیر گذاشت.

در آن روزگار انسان اصلاح گری بر خاست و آریاییان را که خواستار ترک خرافات قدیم بودند، به آیین تازه ای دعوت کرد و آیین مغان را برانداخت. این پیامبر مصلح که خود را فرستاده خدای خوبی و روشنایی معرفی می کرد، زردشت نام داشت.

وی مدعی بود آیین خود را از آهورمزدا دریافت کرده تا جهان را از تیرگیها پاک کند و

ص: 483

آن را به سوی نیکی و روشنایی رهنمون شود.

زردشتیان به نامهایی چون گبر و مجوسی و پارسی خوانده می شوند. کلمه «گبر» در زبان سریانی به معنای کافر، از جانب دیگران به آنان اطلاق گردیده و واژه «المجوس» در دستور زبان عربی، اسم جنس جمعی و مفرد آن مجوسی است.

«المجوس» در قرآن کریم (حج: 17) در کنار پیروان ادیان دیگر یافت می شود. اکثر علمای اسلام زردشتیان را اهل کتاب دانسته اند. احادیثی نیز در این باب موجود است. آیین زردشت حدود یک قرن قبل از میلاد تحول یافت و آن صورت تحول یافته را آیین مزدیسنی می نامند. مزدیسنا در لغت به معنای ستایش مزداست.

## 1 - سرگذشت زردشت

دانشمندان در مورد وجود تاریخی پیامبر ایران باستان شک دارند، اما بیشتر آنان وجود وی را نفی نمی کنند. زردشت، زرتشت، زرادشت، زراتشت، زردهشت و کلماتی از این قبیل از واژه «زرتوشتر» (Zarathushtra) در گاتها (بخشی از کتاب آسمانی زردشت) می آید که طبق نظریه صحیحتر معادل زرد اشتر یعنی دارنده شتر زرد است.

نام پدرش پوروشسب یعنی دارنده اسب پیر، نام مادرش دغدو یعنی دوشنده گاو ماده و نام خاندان وی سپیتمه یعنی سپید نژاد بود.

طبری مورخ مشهور اسلام و پیروان او زردشت را از فلسطین می دانند و می گویند وی از آنجا به ایران آمده است، اما قول صحیح و معروف آن است که وی ایرانی و اهل آذربایجان بوده است و محل برانگیختگی او را کوهی نزدیک دریاچه ارومیه می دانند. (آب دریاچه مذکور در کتابهای مذهبی زردشتیان مقدی شمرده شده است.

درباره زمان زردشت نیز اختلاف است و زمان وی حتی به 6000 سال قبل از میلاد نیز برده شده است. اما بر اساس نظریه مشهور، وی در سال 660 قبل از میلاد به دنیا آمد و در 630 قبل از میلاد (در سن 30 سالگی) به پیامبری مبعوث شد. وی در سال 583 ق. م. در سن 77 سالگی در آتشکده ای در بلخ (افغانستان) توسط لشکر قومی مهاجم به شهادت رسید.

(احتمالا تاریخ های فوق بدینگونه است، 660 تولد 690 به پیامبری و 737 به شهادت رسید، صحصح باشد).

گر چه بعثت زردشت در شاهنامه فردوسی آمده است، اما متأسفانه آن حادثه در قسمت افسانه ای آن کتاب مذکور است، به طوری که درباره گشتاسب (پادشاهی که زردشت او را دعوت می کند و به آیین خود در می آورد) اختلاف است. برخی او را با ویشتاسب پدر داریوش هخامنشی برابر دانسته اند. از سوی دیگر از نظر تاریخی مسلم است که ویشتاسب نه یک پادشاه، بلکه استانداری بوده است.

## 2 - پایه های دین زردشت

در آیین زردشت سه اصل عملی گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک وجود دارد که مانند آن را در ادیان مختلف می یابیم. از جمله در اسلام آمده است: «الایمان قول باللسان و اقرار بالجنان و عمل بالارکان.»

احترام به آتش به عنوان یکی از مظاهر خدای روشنایی و فروخته نگه داشتن آن و انجام مراسمی خاص در اطراف آن در معابدی به نام آتشکده مشخصترین ویژگی این آیین است. همچنین آبادانی، کشاورزی دامداری و شهرنشینی مورد ستایش قرار گرفته است. احترام به حیوانات، مخصوصا سگ و گاو، همچنین خوشرفتاری با مردم نیز جایگاهی به حیوانات، مخصوصا سگ و گاو، همچنین خوشرفتاری با مردم نیز جایگاهی ویژه دارد. برخی از آداب و رسوم سرزمین ما از قبیل مراسم چهارشنبه سوری و سوگند خوردن به روشنایی چراغ و چیزهای دیگر با تعالیم زردشتی ارتباط دارد.

همچنین برخی زندیقان قرون نخست اسلام گرایشهای زردشتی داشتند.

## 3 - اوستا

کتاب آسمانی زردشتیان اوستا نام دارد که به معنای اساس و بنیان و متن است.

این کتاب به خط و زبان اوستایی نوشته شده است که به ایران باستان تعلق دارد و با زبان پهلوی و سانسکریت هم‌ریشه است. به عقیده بسیاری از محققان، خط اوستایی در دوره ساسانیان (641-226 م.) (پدید آمد و اوستا که قبلا در سینه ها

ص: 485

بود، به آن خط کتابت شد و به قولی این کار پس از ظهور اسلام صورت گرفته است.

زردشتیان و پژوهشگران بر این مسأله اتفاق دارند که اوستا در اصل بسیار بزرگتر بوده است که به عقیده برخی روی 12000 پوست گاو نوشته بود. اوستای کنونی دارای 83000 کلمه است و احتمالاً اصل آن دارای 345700 کلمه (یعنی چهار برابر) بوده است. اوستای اصلی به 21 نسک (کتاب یا بخش) تقسیم می شد و اوستای کنونی نیز 21 نسک است.

اوستا 5 بخش دارد:

1. یسنا (یعنی جشن و پرستش)؛ قسمتی از این بخش گاتها نامیده می شود (به معنای سرود). این بخش که مشتمل بر ادعیه و معارف دینی و معروفترین قسمت اوستاست، به خود زردشت نسبت داده می شود، در حالی که سایر قسمتهای اوستا را به پیشوایان دین زردشت نسبت می دهند؛

2. ویسپرد (یعنی همه سروران) (مشتمل بر نیایش)؛

3. وندیداد (یعنی قانون ضد دیو) (درباره حلال و حرام و نجس و پاک)؛

4. یشتها (یعنی نیایش سرود و تسبیح)؛

5. خرده اوستا (یعنی اوستای کوچک) (درباره اعیاد و مراسم مذهبی و تعیین سرودهای آنها زردشتیان، علاوه بر اوستا، تفسیری به نام زنداوستا و کتب مقدس دیگری به زبان پهلوی دارند).

4 - داستان خلقت و دو گانه پرستی

کسی نمی داند گرایش زردشتیان به خدایان دو گانه (خدای نیکی و خدای بدی یا خدای روشنایی و خدای تاریکی) (در چه عصری آغاز شده است. در قسمت گاتها (از یسنا اوستا) که به خود زردشت نسبت داده می شود، اهریمن در برابر خرد مقدس صف آرایی می کند و نه در برابر آهورمزدا که خدای واحد و فوق پروردگاران روشنایی و تاریکی است. همچنین گروهی از زردشتیان به نام زروانیان در عصر ساسانی پدید آمدند که معتقد به خدای یکتا به نام زروان بودند و او را از

ص: 486

خدای روشنایی و تاریکی برتر می شمردند. این فرقه پیروان بسیاری در ایران آن روز داشته است. (اصولا اعتقاد به دو مبداء در جهان باستان رایج بوده و گونه ای از آن را مکتب غنوصی می خوانده اند. این لفظ از یونانی می آید و در عصر ما ناستیک Gnostic (تلفظ می شود).

## 5- خدایان

با مطالعه در آیین زردشت معلوم می شود که وی در میان ایرانیان به اصلاح دینی قیام کرده و خرافات مذهب باستانی آریاییان را مورد حمله قرار می داده است. از جمله آنکه وی از آهور مزدا تبلیغ می کرده و خدایان قوم خود را که دئوه (یعنی دیو) خوانده می شده اند، باطل می دانسته و آنها را خدای دروغ دوستان می نامیده است.

در آیین زردشت، آهور مزدا 6 دستیار دارد که به منزله فرشتگان ادیان ابراهیمی هستند. آن دستیاران را امشاسپندان یعنی جاویدان مقدس می نامند. آنها رهبری دارند به نام سپنتامئنیو یعنی خرد مقدس و نامهای خودشان از این قرار است:

1. وهومن.

2. اشه وهیشته.

3. خشته وائیره.

4. سپنته ارمئیتی.

5. هئورتات.

6. امرتات Ameretat

پس از آنها یزتها قرار دارند که 30 عدد از آنها معروفند. اینها تشکیلات خرد مقدس هستند. در مقابل، اهریمن هم تشکیلاتی دارد. (داستان تشکیلات خدای خیر و خدای شر به حدیث جنود عقل و جهل در کتاب الکافی، نوشته مرحوم کلینی شباهت دار

طبق آیین زردشت دوره کهن کنونی جهان 12000 سال است. خدای نیکی مدت 3000 سال بر جهان حکمرانی می کرد و در این مدت خدای بدی در تاریکی به سر می برد. پس از این مدت خدای بدی از تاریکی بیرون آمد و با خدای نیکی روبرو شد. خدای نیکی به وی 9000 سال مهلت داد که با او مقابله کند. وی اطمینان داشت که سرانجام خود او به پیروزی خواهد رسید. در این زمان هر دو به

ص: 487



آفریدن نیک و بد آغاز کردند و بدین گونه با یکدیگر به مبارزه برخاستند. پس از 3000 سال زردشت آفریده شد و از این زمان به بعد توازن قوا به نفع خدای نیکی گرایید و به سیر صعودی خود ادامه داد.

## 6 - آخر الزمان

در هزاره گرایی زردشتی (Millennialism Zoroastrian) انتظار ظهور سه منجی از نسل زردشت مطرح است. این منجیان یکی پس از دیگری جهان را پر از عدل و داد خواهند کرد.

1. هوشیدر، 1000 سال پیش زردشت؛

2. هوشیدرماه، 2000 سال پس از زردشت؛

3. سوشیانس (یا سوشیانت)، 3000 سال پس از زردشت که با ظهور او جهان پایان می یابد.

## 7 - بقای روح

زردشتیان به جاودانگی روح عقیده دارند. آنان می گویند روان پس از ترک جسم تا روز رستاخیز در عالم برزخ می ماند. همچنین آنان به صراط، میزان اعمال، بهشت و دوزخ معتقدند. بهشت آیین زردشت چیزی مانند بهشت اسلام است، ولی به خاطر مقدس بودن آتش، دوزخ زردشتی جایی بسیار سرد و کثیف است که انواع جانوران در آن، گناهکاران را آزار می دهند.

## 8 - وضع کنونی

بیش از هزار سال است که زردشتیان ایران به بمبئی هندوستان کوچیده اند و اکنون حدود صد و پنجاه هزار نفر از آنان در آن سامان زندگی خوبی دارند و پارسی نامیده می شوند حدود پنجاه هزار نفر از ایشان نیز در یزد، کرمان و تهران سکونت دارند.

افراد برجسته ای در گذشته از این اقلیت کوچک برخاسته اند، مانند ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده زردشتیان در مجلس شورای ملی در عصر شهید مدرس (ره). وی که که صدوقدار مجلس بود به درستکاری و بی آلایش شهرت داشت.

شهید مدرس (ره) یک بار در مجلس گفته بود: در این مجلس فقط یک مسلمان وجود دارد و آن هم ارباب کیخسرو است! (امام خمینی، صحیفه نور، ج 13، ص 209).

زردشتیان قومی تحصیل کرده و با فرهنگ هستند و همواره رفتارشان با دیگران خوب بوده است. مرکز پاسخگوئی به سؤالات دینی چهارشنبه 20 بهمن 1395/11 جمادی الأول 1438 کاربران آنلاین: 349.

## دین زرتشت چه دینی است؟

1020: شناسه مطلب: 1385/06/1312:25

دین یا کیش زرتشت منتسب به فردی است به نام زرتشت.

تاریخ حقیقی تولد زرتشت بسیار مجهول است، از این رو برخی تاریخ شناسان وجود تاریخی او را منکر شده اند.

روایات ایرانی تولد او را در حدود 660 سال قبل از میلاد نشان می دهد که اغلب محققان جدید آن را پذیرفته اند. بعضی دیگر با قرائن و دلایل موجه، زمان ظهور این پیامبر ایرانی را قدیم تر از این تاریخ دانسته و آن را به حدود سال 1000 ق. م داشته اند. ( برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به منابع زیر: جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ص 453، فلیسین شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص 208 و 209 ادیان زنده جهان 227-270 ص 280-283، مسعودی، مروج الذهب، ج 1، ص 229، دینوری، اخبار الطوال، ص 28، طبری، تاریخ، ج 1، ص 561؛ ابن اثیر، الکامل، ج 1، ص 146؛ شهرستانی، الملل و النحل، ص 124 و...)

## تعالیم زرتشت

(اصل این بحث از کتاب تاریخ جامع ادیان، جان بی. ناس، ص 456-465 با تلخیص فراوان گرفته شده است).

دین زرتشت مانند بسیاری از ادیان دیگر به تحریف مبتلا شده و عقاید باطل و خرافات موهوم در آن راه یافته است. ( مورخان میان تعالیم زرتشت و آنچه که خود آن را زرتشت موبدان می نامند تفاوت قائلند. زرتشت موبدان در حقیقت تحریفات و اضافاتی است که موبدان در آئین زرتشت انجام داده اند (در طی قرون متمادی). ر.ک: مبلغی آبادانی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج 1، ص

ص: 489

دینی که این پیامبر ایرانی تعلیم کرده، یک آیین اخلاقی و طریقه یگانه پرستی است. زرتشت خدای معبود و متعال خود را «اهورامزدا» لقب داده، یعنی خدای حکیم، که دارای عالم و خلاق و نظام طبیعت است. او مزدا را صاحب اهورای حقیقی پنداشته و عبادت و پرستش را خاص ذات او قرار داده و وی را خداوند متعال و قادر و قاهر شمرده است که ذاتش به حکمت محض و خیر مطلق متصف است.

او خود را پیغمبری مبعوث از طرف اهورامزدا می داند و در «گات ها» به کتاب آسمانی زرتشتی ها، تأکید می کند که خدا او را برانگیخته و مأمور ساخته، و دین او بهترین و کامل ترین ادیان است.

زرتشت برخلاف نظریه بعضی از زرتشتیان متاخر، آفرینش تمام موجودات را برحسب مشیت و اراده متعال اهورامزدا می دانست. در آیه آخر گات ها صراحتاً اهورامزدا را موجب و موجد نور و ظلمت - هر دو - می داند. (در مطالعه اوستا هر چه از گات ها - که مربوط به زمان زرتشت است - دور می شویم، از توحید و لحن اهورامزداى واحد و یگانه و زرتشتی که اهورامزدا را خالق همه چیز می داند فاصله می گیریم. بدین ترتیب در اواخر کتاب عهد ساسانی و مقارن با اسلام، به طور روشنی جهان به دو نیم می شود و خدای واحد به دو بخش خیر و شر تقسیم می گردد. ر. ک: تاریخ و شناخت ادیان 236/2/15: به نقل از تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج 1، ص 341.

اهورامزدا اراده قدوسی علوی خود را به وسیله روحی مقدس و نیکو نهاد از قوه به فعل درمی آورد که آن را «سپنتامینیو» نامیده است. اعمال الهی او نیز به دستیاری ارواح مقدس که «امشاسپنتا» گفته می شوند اجرا می گردد. این فرشتگان هر یک با حالت و صور فعالیت ذات الهی نام و معنایی جداگانه دارند، چنان که یکی را وهومنه (بهمن) نامید که به معنای «فرشته پندار نیک و نهاد خوب» است. دیگری را «آشا» (اردیبهشت) یعنی فرشته راستی و عدالت، دیگری را «خسترا» (شهریور) یعنی فرشته نیرو و قدرت کامل، دیگری را «هورواتات» (خرداد) یعنی فرشته رسایی و کامروایی، دیگری را «آدمایتی» (اسفند ارمد) یعنی فرشته شفقت و لطف و باروری و دیگری را «امرتات» (مرداد) که به معنای بقا و جاودانگی است.

با آن که اهورامزدا در عرض جلال خود هیچ ضد و ندی ندارد، زرتشت معتقد

است که در برابر هر نیکی یک بدی موجود است. چنان که در برابر راستی، دروغ و در برابر حیات، مرگ و در مقابل سپنتامینیو (روان پاک)، روح شدید و ناپاک (انگره مسینیو) جای دارد.

نقطه اصلی و پایه اساسی اخلاق در آیین زرتشت بر این قاعده است که نفس آدمی، میدان نبردی واقعی میان خیر و شر است. اهورامزدا به آدمی آزادی عمل عطا کرده که عمل خود را برگزیند و بین صواب و خطا هر یک را بخواهد انتخاب کند، البته نیکان بدی را نمی پسندند.

آنچه از منطق و فلسفه زرتشت در کتب دینی می توان استنباط کرد، این است که او خود آتش نمی پرستیده و بر آن عقیده ای که پیشینیان و نیاکان او بر آن بوده اند، نبوده است. هم چنین معتقدات او با آنچه بعدها آتش پرستان اخیر عنوان کرده اند، اختلاف دارد. و آتش را فقط رمزی قدوسی و نشانی گرانبها از اهورا مزدا می دانسته است. (در گات ها صراحتاً به آفریده (مخلوق) بودن نور و روشنایی و آتش اشاره کرده، چنان که مخلوق بودن آب را آورده است. بدین جهت معنا ندارد شأن مخلوق چون خالق باشد و هر دو معبود تلقی گردند.

آتش و آب در دین زرتشت مقدس بوده اند.

دین زرتشتی نخستین مذهبی است که از جهان عقبی و قیامت سخن گفته و آخرالزمان را به مفهوم کامل خود طرح کرده است. برحسب تعالیم آن پیامبر ایرانی چون روزی این جهان هستی به آخر رسد، رستاخیز عام واقع خواهد شد و اهورامزدا پیروز خواهد گردید. در آن روز برای امتحان بدکاران و نیکوکاران جایگاهی پر از آتش و آهن گذاخته، به وجود می آید که بدان و زشتکاران را در آن جا خواهند افکند.

هورمدان خواه خوب یا بد، در روز قیامت از فراز پل چینوت (صراط) یعنی پل جدا کننده عبور خواهد کرد. این پل روی دوزخ قرار دارد و یک جانب آن به بهشت منتهی می گردد. نیکوکاران به هدایت زرتشت از آن پل به سلامت خواهند گذشت و بدکاران در آن سرنگون خواهند شد.

« اوستا» کتاب مقدس زرتشتیان است که تفسیری به نام « زند» دارد.

تاریخ نگارش قسمت های مختلف اوستا بر کسی معلوم نیست، چون توسط یک نفر نوشته نشده و در مدت زمانی طولانی گرد آمده است که از زمان زرتشت آغاز

می‌گردد و دوران هخامنشی تا ساسانی را دربرمی‌گیرد. این کتاب شامل چهار بخش اصلی است:

1. یسنا (مشمول بر 72 فصل حاوی سرودها که گات‌ها جزء آن است)

2. ویسپرد (مجموعه‌ای از ادعیه و سرودها)

3. وندیداد (قانون و دستورهای موبدان و مبین احکام عبادات و...).

4. یشت‌ها (شامل سرودهایی در تجلیل از فرشتگان و...)

مهم‌ترین قسمت اوستا گات‌ها است که گمان می‌رود سرودهای شخص زرتشت باشد و از نظر زبانی کهن‌ترین مکتوب شناخته شده ایرانی است.

در آیین زرتشت گرچه از گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک سخن گفته شده، اما از ارزش‌های اخلاقی و چگونگی دست یافتن به زندگی سعادت‌مندانه و این که گفتار و کردار و پندار نیک چه اموری هستند و چگونه می‌توان به آنها دست یافت، سخنی به میان نیاورده است.

تفاوت اسلام و مسیحیت با دین زرتشت:

اگرچه دین زرتشت قدیم‌ترین دین شناخته شده است، به سبب ابهام درباره هویت، شخصیت و زندگی زرتشت، سادگی آموزه‌های آن، فقدان جامعیت کتاب مقدس، انحراف به دوگانه پرستی و عوامل دیگر، رویکرد بسیار ضعیفی میان جهانیان داشته و پیروان آن در سرتاسر جهان، حتی به یک میلیون نیز نمی‌رسد؛ بنابراین، دین زرتشت به رغم آسمانی بودن، از جهاتی چند هرگز با اسلام یا

مسیحیت قابل مقایسه نیست.

قرآن کریم

نهج البلاغه

الف:

3- آثار ملی اصفهان: ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات اعجاز آثار ملی ایران، 1352 هـ ش 1369 ش، 294.

4- آشنایی با ادیان بزرگ: حسین توفیقی،

5- آشنایی با علوم قرآنی،

6- آن چه باید از قرآن بدانیم،

7- از مباحثه تا عاشورا: محمد امینی گلستانی.

8- ادیان در جوامع امروز، گروه نویسندگان، جهان مذهبی: ترجمه ی دکتر عبدالرحیم گواهی، دفتر

9- ادیان زنده جهان، رابرت ا. هیوم، ترجمه دکتر عبدالکریم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، نشر فرهنگ اسلامی، چ اول،  
(1374)

10- أعيان الشيعة 266-43.

11- اسلام و حقوق بین الملل، ضیایی بیگدلی، محمد رضا.

12- اسلام و حقوق بین الملل، خلیلیان، سیدجلیل.

13- اسلام و حقوق بشر بوازار، مارسل، ترجمه: محسن مؤیدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1358 ش

14- اسلام و حقوق بین الملل عمومی، رشید، احمد، تهران: دانشگاه تهران.

15- اسلام و همزیستی مسالمت آمیز.

16- اسلام و حقوق بین الملل عمومی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. تهران،

17- اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان،

18- اسلام شناسی غرب،

19 - اسلام شناسی، علی شریعتی،

20 - اسباب النزول واحدی نیشاپوری (چاپ الہندیہ مصر).

21 - اساس البلاغہ، زمخشری،

ص: 493

22 - اعترافات دانشمندان بزرگ جهان،

23 - اخبار الطوال، دینوری،

24 - اتحاف السائل بما لفاطمه من الفضائل: مناوی.

25 - اعلام الوری، طبرسی، حسن بن فضل، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

26 - أمتاع الاسماع، مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، تحقیق محمد عبدالحمید نمیسی، دارالکتب العلمیه، 1420 ق، چاپ اول.

27 - امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، سراج، محمد ابراهیم،

28 - امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی جرداق، ترجمه ی هادی خسرو شاهی

امام علی علیه السلام از نگاه اندیشمندان غیر شیعه، اسد علیزاده، اکبر.

29 - امام خمینی، صحیفه نور

30 - احکام القرآن، ابن الاثیر، علی بن محمد الشیبانی، تهران؛ اسماعیلیان، 1397 ق.

أحسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، أبو عبد الله محمد بن أحمد مقدسی، ص 420، إقليم فارس.

31 - العبر: ابن خلدون، عبد الرحمن؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1363.

32 - احکام القرآن، ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله؛ تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت:

دارالمعرفه، 1378 ق.

33 - اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی: الحسن بن علی الطوسی، دانشگاه مشهد، دانشکده الهیات، 1348 ه. ش

34 - اشیاء مقدسه اصفهان: مجله ایرانشهر، شماره 7، سال 1305 ه. ش

35 - اسطوره یا تاریخ؟ رابرتسون، آرچیبالد، عیسی:، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1378.

36 - انجمن کلیمیان تهران.

37 - المقنع فی الامامه، سدآبادی، عبیدالله بن عبدالله، تحقیق شاکر شیع، قم، جامعه مدرسین، 1414 ق.

38 - إمتاع المقریزی



39 - امام علی مشعلی و دژی، سلیمان کتانی، ترجمه جلال الدین فارسی.

40 - ابوالشہداء، ص 181

ص: 494

- 41 - امام حسين آفتاب تابان ولايت.
- 42 - امام حسين (عليه السلام) و ايرانيان كورت فريشدر، ترجمه ذبيح الله منصورى.
- 43 - اصول سياست خارجى و سياست بين الملل: قوام سيد عبدالعلى، تهران: سمت؛ 1370 ش.
- 44 - ارشاد السارى لشرح صحيح البخارى،
- 45 - المكاسب، انصارى، شيخ مرتضى، تبريز، 1357 ش.
- 46 - الأمالى، مفيد.
- 47 - الارشاد، محمدبن محمد نعمان،
- 48 - المقنع فى الامامه، / عبيدالله بن عبدالله سدآبادى، تحقيق شاكرا شيع.
- 49 - الاعلام: خير الدين زركلى، ناشر بى نام، بى تا
- 50 - اعيان الشيعه: سيد محسن امين، بيروت - لبنان، دار التعارف للمطبوعات، 1403 هـ. ق/ 1983 م
- 51 - امام على بن ابى طالب عليه السلام: عبدالفتاح عبدالمقصود، ترجمه سيد محمد مهدى جعفرى، انتشارات شركت سهامى انتشار، 1363 هـ. ش
- 52 - السيره النبويه، ابن هشام، ابو محمد عبد الملك، قاهره: حلبى، 1955.
- 53 - انساب الاشراف، البلاذرى، ابوالحسن احمد بن يحيى؛ تحقيق محمد حميدالله، قاهره: 1959 م.
- 54 - احسن التقاسيم فى معرفه الاقاليم ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسى مكتبه مديولى القاهره 1411 قمرى / 1991 ميلادى الطبعه الثالثه.
- 55 - اسد الغابه فى معرفه الصحابه عز الدين بن الاثير ابو الحسن على بن محمد الجزرى دار الفكر بيروت 1409 قمرى/ 1989 ميلادى.
- 56 - النوادر: ابو مسحل اعرابى،
- 57 - الامام على بن ابيطالب، عبدالفتاح عبد المقصود، (مقدمه).
- 58 - الطبقات الكبرى، ابن سعد، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، ط الأولى، 1990 م
- 59 - الاكتفاء بما تضمنه من مغازى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (و الثلاثه الخلفاء حميرى كلاءعى، ابو الربيع، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، 1420.

60 - البدایه و النهایه، ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن محمد، بیروت، دارالفکر، 1407 ق، ج 5، ص 51

61 - الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، اندلسی، قاضی عیاض، عمان، دارالضیحاء، چاپ دوم، 1407، 62 - انساب الاشراف، بلاذری، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، 1996.

ص: 495

63 - احقاق الحق قاضى نور الله شوشترى طبع جديد

64 - افكار جديده فى علاقه المسلم بنفسه و بالآخرين، الطالبى د. محمد، عيال الله؛ سلسله ثقافه التسامح يرئسها الدكتور عبدالجبار الرفاعى، الناشر: مدين، الطبعه الاولى، 1427 هـ / 2006 م، مطبعه سرور.

65 - الكامل لابن عدى

66 - المعجم الكبير للطبرانى

67 - الاصابه حافظ احمد بن حجر عسقلانى (چاپ مصطفى محمد - مصر).

68 - الفصول المهمه ابن صباغ مالكى (چاپ نجف).

69 - السيره النبويه، ابن هشام، تحقيق مصطفى السقا و ديگران، بيروت، دار المعرفه، بى تا، ج 1، 70 - الروض الانف فى شرح السيره النبويه، سهيلي، عبدالرحمن، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، 1412.

71 - الفائق فى غريب الحديث، الزمخشري، محمود بن عمر، تحقيق على محمد البجاوى و محمد ابوالفضل ابراهيم، لبنان؛ دارالمعرفه، 1997.

72 - التاريخ السياسى والعسكرى لدوله المدينه فى عهد الرسول (صلى الله عليه و آله)، معطى، على؛ بيروت: مؤسسه 73 - المعارف، 1419.

74 - الدرہ الثمينه فى تاريخ المدينه النجّار، محمد بن محمود؛، قاهره: 1956.

75 - المنار، محمد رشيد رضا، بيروت: دار المعرفه .

76 - الاحكام السلطانيه، تأليف ماوردى و ابويعلی

77 - الاسلام؛ بين الدوله الدينيه و الدوله المدنيه، عبد الكريم، خليل، قاهره: مركز السينا للنشر، 1996.

78 - التشريع الدولى فى الاسلام، فاروق حماده، رباط مراكش، كليه الاداب و العلوم الانسانيه بالرباط، 79 - التنبيه والاشراف، المسعودى، ابى الحسن على بن الحسين؛ ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران: علمى و فرهنگى، 1365.

80 - التاريخ السياسى والعسكرى لدوله المدينه فى عهد الرسول (صلى الله عليه و آله)، معطى، على؛ بيروت: مؤسسه 81 - الدرہ الثمينه فى تاريخ المدينه النجّار، محمد بن محمود؛، قاهره: 1956.

82 - السير و المغازى، ابن اسحاق، محمد، تهران، دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامى، 1368.

83 - السيره النبويه، الصلابى.

84 - اسفار پنج گانه «باروخ اسپینوزا»، مصنّف واقعی، ترجمه علیرضا آل بویه، هفت آسمان.

ص: 496

85 - الاحتجاج، طبرسى، احمدبن على، تهران، اسوه، چ دوم، 1416 ق.

86 - الحوار الاسلامى المسيحى (المبادئ، التاريخ، الموضوعات، و الاهداف (، عجبك، بسام داود، دمشق، دارقتييه، 1998 م.

87 - الارشاد، مفيد، محمدبن نعمان، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، 1374.

88 - المقنع فى الامامه، اسدآبادى، عبيدالله بن عبدالله، تحقيق شاکر شبع، قم، جامعه مدرسین، 1414 ق.

89 - المغازى، واقدى، تحقيق مارسدن جونز، بيروت، مؤسسه اعلمى، چاپ سوم، 1989. ج 3، ص 1031.

90 - المحبر، ابن حبيب، ابو جعفر محمد، تحقيق ايلزه ليختن شتيتير، بيروت، دارالافاق الجديده، بى تا، ص 111.

91 - المفسر، الراوى لتفسير الإمام العسكرى عليه السلام، محمد بن القاسم الأسترآبادى شيخ ابن بابويه،

92 - النهايه فى غريب الحديث و الاثر، الجزرى، مبارک بن محمد، تحقيق طاهر احمد الزاوى - محمود محمد الطناحى، بيروت؛ مكتبه العلميه، 1979.

93 - الوفاء بأحوال المصطفى:

94 - الوثائق السياسيه، محمد حميدالله، نامه ها و پيمان هاى سياسى حضرت محمد.

95 - الكامل فى التاريخ: معز الدين ابن اثير، بيروت - لبنان، دار صادر، 1385 هـ. ق/ 1965 م

96 - الوثائق: محمد حميد الله، ترجمه محمد مهدوى دامغانى، قم، مكتبه الشهيد الصدر، 1363 هـ. ش

97 - التراتيب الاداريه، كتّانى، ج 1، ص 142 .)

98 - الملل والنحل محمد بن عبد الكريم بن ابى بكر احمد الشهرستانى تحقيق محمد سيد كيلانى دار المعرفه بيروت 1404 قمرى.

99 - اسلام ايرانيان و عمر بن خطاب محمدعباس عطايى اصفهانى حضرت عباس عليه السلام قم 1388 شمسى.

100 - الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم بن الحجاج ابو الحسين القشيري النيسابورى تحقيق 28. تحقيق فى كلمات القران الكريم مصطفىوى حسن بنگاه ترجمه و نشر كتاب تهران 1360 شمسى.

101 - الجامع لاحكام القران قرطبي محمد بن احمد انتشارات ناصر خسرو تهران 1364 شمسى چاپ

الغدیر فی الكتاب و السنه و الادب علامه عبد الحسين امینی مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه قم 1416 قمری چاپ اول.

102 - الأربعون فی أن حملة العلم فی الإسلام أكثرهم العجم.

103 - البدء و التاريخ، مطهر بن طاهر المقدسی، بور سعید وقعه الجسر.

104 - اسلام ایرانیان و عمر بن خطاب، محمدعباس، عطائی اصفهانی به نقل از: فتوح البلدان،

105 - الايضاح، فضل بن شاذان نیشابوری، تحقیق: سید جلال الدین ارموی؛ تاریخ (54).

106 - أسد الغابه فی معرفه الصحابه، عز الدین بن الأثیر أبو الحسن علی بن محمد الجزری، أمه ابنه الفارسیه.

107 - الغارات، ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، محقق / مصحح: محدث، جلال الدین غاره سفیان بن عوف الغامدی علی

الأنبار و لقیه أشرس بن حسان البکری و سعید بن قیس؛ (82). رساله صراط مستقیم فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی، کمره ای، خلیل.

108 - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مصطفوی حسن، واژه عرب.

109 - التشريع الدولي فی الاسلام، فاروق حماده، (رباط مراکش، کلیه الاداب و العلوم الانسانیه بالرباط، 1997

110 - التوضیح فی بیان حال الانجیل و المسيح، تألیف محمدحسین کاشف الغطاء.

111 - الوفاء بأحوال المصطفی،

112 - المحقق: البرهان فوری،

113 - السیره النبویه: الصلابی.

114 - السیره الحلبيّه.

115 - التراتیب الاداریه، کتانی،

116 - الجامع لأبی زید القيروانی:

117 - المصنف لعبد الرزاق.

118 - المحبر، ابن حبيب، ابو جعفر محمد، تحقیق ایلزه لیختن شتیر، بیروت، دارالافاق الجدیده، بی تا،

119 - الأموال لأبی عبيد:





ب:

121 - بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، تهران، اسلامیه.

خمینی، 1383.

برخورد تمدنها، برنارد لوئیس، ترجمه بهمن دخت اویسی، نشر و پژوهش فرزانه، 1380 ش، 8.

122 - بین الدوله الدینییه و الدوله المدنییه، عبد الکریم، خلیل، الاسلام؛ قاهره: مرکز السینا للنشر، 1996.

123 - بیست مقاله: علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، بمبئی، انجمن زرتشتیان بمبئی، 1307 ه.

ق/ 1928 م

124 - بررسی تاریخی صلح های پیامبر، منتظری مقدم، حامد، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1383.

125 - برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان: تفاهمات و سوء تفاهمات، وات، ویلیام مونتگمری، 1373، ترجمه محمدحسین آریا، بی جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

126 - بستان السیاحه شیروانی زین العابدین بن اسکندر سنایی تهران بی تا چاپ اول.

پ -

127 - پایگاه اطلاع رسانی حوزه: نامه جامعه خرداد 1386، شماره 33

128 - پایگاه اطلاع رسانی حوزه - گنجینه معارف

129 - پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله مکارم شیرازی

130 - پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب

131 - پاسخ به شبهات

132 - پرسشکده < مذهب

133 - پدر آریوس.

134 - پاسدار اسلام: دی 1387 ج شمار

135 - پیام امام امیر المومنین علیه السلام ناصر مکارم شیرازی تهیه و تنظیم جمعی از فضلاء دار الکتب الاسلامیه تهران 1386 شمسی

چاپ اول.

136 - پیامبر: زین العابدین رهنما.

137 - پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از نظر دانشمندان شرق و غرب،

138 - پیشرفت سریع اسلام،

ص: 499

139 - پنجگام،

140 - پاسخ ما به مشکلات جوانان، جلد 2،

ت:

141 - تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی (مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات).

142 - تابش اسلام در اروپا،

143 - تاریخ و شناخت ادیان

144 - تاریخ ادیان و مذاهب جهان، عبدالله مبلغی، قم، انتشارات منطق، چاپ اول، 1373

145 - تاریخ تحلیلی اسلام، تاریخ تحلیلی اسلام، زرگری نژاد، غلامحسین، تهران: انجمن معارف اسلامی ایران، 1381 ش.

146 - تاریخ و معارف اسلامی، 1368.

147 - تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی محمدی ملایری محمد انتشارات توس تهران 1379 شمسی چاپ اول.

148 - تاریخ تمدن اسلام و عرب.

149 - تاریخ الدیانه الیهودیه، احمد، محمد خلیفه حسن، قاهره، دارقباة للطباعة و النشر والتوزیع، 1998 م.

150 - تاریخ طبری المعروف بتاريخ الرسل والملوک: محمدبن جریر الطبری، بیروت، لبنان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1403 ه. ق.

151 - تاریخ الاسلام السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی، حسن، ابراهیم حسن، بیروت، دارالاندلس، 1964 م.

152 - تاریخ کامل، ابن اثیر، عزالدین، ترجمه حسین روحانی، تهران، اساطیر، 1374.

153 - تاریخ تحول دولت و خلافت در اسلام جعفریان، رسول؛، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1373.

154 - تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، سال 1378

155 - تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، 1362

156 - تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، انتشارات دلیل، سال 1380

157 - تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، چاپ دوم، 1988.

(تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1371 ش،

ص: 500

158 - تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهلّم، قم: در راه حق، 66.

159 - تاریخ سیاسی اسلام، دکتر ابراهیم حسن، حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان، 1362، چاپ پنجم )

160 - تاریخ ادیان، جان. بی. ناس، ترجمه ی علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج چهارم، 1370،

161 - تاریخ تمدن، ویل دورانت، گروه مترجمین، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،

162 - تاریخ الطبری، ابی جعفر محمدبن الجریر الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت:

روائع التراث العربی،

163 - تاریخ طبری، طبری، محمد بن جریر؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، 1375.

164 - تاریخ الاسلام. محمدحسین طاهری، ابراهیم حسن، حسن؛ بیروت: دارالاندلس، 1964.

165 - تاریخ تحول دولت و خلافت در اسلام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1373.

166 - تاریخ صدر اسلام، زرگری نژاد، غلامحسین؛ تهران: سمت، 1378.

167 - تاریخ الخلفاء، سیوطی، جلال الدین؛ بیروت: دارالمکتبه العلمیه، 1994.

168 - تاریخ صدر اسلام، زرگری نژاد، غلامحسین؛ تهران: سمت، 1378.

169 - تاریخ الدیانه الیهودیه،

170 - تاریخ تحول دولت در اسلام

171 - تاریخ عرب و اسلام، امیرعلی، 1366، ترجمه فخرداعی گیلانی، تهران، گنجینه.

172 - تاریخ اسلام، حسنی، علی اکبر، تهران: دانشگاه پیام نور، 1378 ش.

173 - تاریخ اسلام، سبحانی، جعفر، قم: لوح محفوظ و امام عصر (علیه السلام)، 1377.

174 - تاریخ پیامبر اسلام، 10. آیتی، محمد، 236؛

175 - تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد 4 عصر ایمان، 260.

176 - تاریخ جنگهای صلیبی، استیون رانسیمان، ترجمه منوچهر کاشف.

ترجمه تفسیر المیزان، 1. طباطبایی، محمد حسین، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1363 ش.

177 - تاریخ جرجان سهمی حمزه بن یوسف عالم الکتب بیروت 1407 قمری چاپ چهارم.

178 - تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی محمدی ملایری محمد انتشارات توس تهران 1379 شمسی چاپ اول.

179 - تاریخ صدر اسلام، غلامحسین زرگری نژادتهران، انتشارات سمت، 1378 ش، چاپ اول.

ص: 501

- 180 - تاریخ ایران اسلامی از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی جعفریان رسول کانون اندیشه جوان تهران 1378 شمسی چاپ هفتم.
- 181 - تاریخ گزیده حمد الله بن ابی بکر بن احمد مستوفی قزوینی تحقیق عبد الحسین نوایی تهران امیر کبیر 1364 شمسی چاپ سوم.
- 182 - تاریخ بخاری نرشی / تعریب امین عبد المجید بدوی - نصرالله مبشر طرازی نرشی محمد بن جعفر دار المعارف قاهره بی تا چاپ سوم.
- 183 - تاریخ ایران اسلامی (از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی) (جعفریان، رسول).
- 184 - تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، جعفریان، رسول.
- 185 - تاریخ ایران از زمان بسیار قدیم، پیرنیا، حسن، شاهنشاهی ساسانی، تورج دریایی، 186 - تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی،
- 187 - تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام، شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، سلمان الفارسی.
- 188 - تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی زط و سیابجه؛
- 189 - تاریخ أصبهان، ابو نعیم، احمد بن عبد الله، محقق / مصحح: حسن، سید کسروی، سلمان الفارسی؛ معجم البلدان، شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی.
- 190 - تاریخ جرجان، سهمی، حمزه بن یوسف، ص 19، تاریخ جرجان و ترتیبه و رواته و النقل عنه.
- 191 - تاریخ کلیسای کاتولیک؛ کونگ، هانس؛ حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1384 ه ش، چاپ اول.
- 192 - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه ابوالقاسم طاهری.
- 193 - تاریخ کلیسای کاتولیک؛ کونگ، هانس؛ حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1384 ه ش، چاپ اول.
- 194 - تاریخ اسلام: حسنی، علی اکبر. به نقل از: طبقات الکبری.
- 195 - تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی.
- 196 - تاریخ اسلام، حامد، نامه ی معاونت امور اساتید، 1381 ش.
- 197 - تاریخ جامع ادیان، جان. بی. ناس.
- 198 - تاریخ جامع ادیان، جان. بی. ناس،
- 199 - تاریخ مختصر ادیان بزرگ، فلیسین شاله،





- 200 - تاریخ قرآن، زنجانی.
- 201 - تاریخ جهانی، دولاندن،
- 202 - تاریخ دنیا، ولز؛ ترجمه رضا افشار،
- 203 - تاریخ و علوم قرآن،
- 204 - تاریخ تمدن اسلام و عرب، هادی خاتمی
- 205 - تاریخ الخمیس:
- 206 - تاریخ المدینه لابن شبه
- 207 - تاریخچه سیاسی اقتصادی صدر اسلام، حسینی، سید مجتبی، تهران) چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، (1378)
- 208 - تأملی بر رویکرد تبشیر کاتولیکی در جوامع اسلامی صناعی، مرتضی، 1392، معرفت ادیان، ش 14، ص 98-115.
- 209 - تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، نجفی، موسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، (1377)،
- 210 - تحقیقی در دین مسیح، جلال الدین آشتیانی.
- 211 - تحف العقول
- 212 - تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر صلی الله علیه و آله، محمود خیرالهی.
- 213 - تقشیر عقاید، دبوراکراش، ترجمه مهدی حقیقت خواه.
- 214 - تذکره الخواص ابن جوزی (چاپ نجف).
- 215 - تهذیب تاریخ ابن عساکر.
- 216 - تعلیم خط: حبیب الله فضاییلی، تهران، انتشارات سروش، 1363 ه. ش
- 217 - تفسیر العیاشی ابی النصر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا، ج 1، صص 49-50.
- 218 - تفسیر الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، طنطاوی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ چهارم، 1412 ه، 1991 م.
- 219 - تفسیر الدر المنثور فی تفسیر الماثور سیوطی جلال الدین کتابخانه ایه الله مرعشی نجفی قم 1404 قمری.

220 - تفسير الميزان، علامه طباطبائي.

ص: 503

- 221 - تفسیر مجمع البیان، طبرسی.
- 222 - تفسیر نمونه، نیز مکارم شیرازی.
- 223 - تفسیر طبری چاپ میمنیه - مصر).
- 224 - تفسیر فخر رازی (چاپ البهیه مصر).
- 225 - تفسیر قاضی بیضاوی (چاپ مصطفی محمد مصر).
- 226 - تفسیر روح المعانی آلوسی چاپ منیریه مصر
- 227 - تفسیر الجواهر طنطاوی (چاپ مصطفی البابی الحلبی - مصر).
- 228 - تفسیر الکشاف زمخشری (چاپ مصطفی محمد - مصر).
- 229 - تفسیر المراغی، مراغی احمد بن مصطفی.
- 230 - تفسیر المنار،
- 231 - تفسیر السراج المنیر
- 232 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن علامه قرطبی (چاپ مصر سال 1936).
- 233 - سنن ابی داود
- 234 - سیره ابن اسحاق، محمد بن اسحاق،
- 235 - تمدن و علوم اسلام،
- ج:
- 236 - جامع الاحادیث نور
- 237 - جنگ و صلح در اسلام شلتوت، شیخ محمود، ترجمه: رحمانی؛ شریف، تهران: بعثت، 1354 ش.
- 238 - جنگ و صلح در اسلام، خدوری، ص 348.
- 239 - جامع الاصول ابن اثیر (طبع السنه المحمديه - مصر).
- 240 - جهان مذهبی.

241 - جان والوورد،

242 - جهاد نوری همدانی حسین دفتر نشر فرهنگ اسلامی قم 1376 شمسی چاپ هشتم.

243 - جمهره انساب،

244 - جوامع الجامع،

245 - جمهره رسائل العرب

ص: 504

چ -

246 - چهارده معصوم، مظاهری، حسین،

ح -

247 - حسین بن علی را بهتر بشناسیم، ص 223

248 - حقوق در اسلام، خدوری، مجید، ترجمه: رهنما، زین العابدین، تهران، اقبال، 1366 ش.

249 - حقوق دیپلماتیک کنسولی صدر جواد، تهران: دانشگاه تهران، 1376 ش.

250 - حقوق بین الملل در اسلام میری زاده، حسین، تهران: دانشگاه پیام نور، 1380 ش.

251 - حقوق اقلیت ها، عمید زنجانی، عباسعلی تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1362، چاپ سوم

252 - حقیقت اسلام در نظر دیگران،

253 - حیاة القلوب، علامه مجلسی،

254 - حلیه الاولیاء، ابونعیم.

خ:

255 - خداوند ما عیسی مسیح، جان والورد، ترجمه ی مهرداد فاتحی، ( کلیسای جماعت ربانی )، ص

256 - خلقت اسلام در نظر دیگران

د -

دانشنامه آزاد ویکی پدیا.

257 - داستان غدیر، جمعی از دبیران،

258 - دایره المعارف شیعه،

259 - دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشان الاکبر

260 - تاریخ ابن خلدون عبد الرحمن بن محمد بن خلدون تحقیق خلیل شحاده دار الفکر بیروت 1408 قمری / 1988 میلادی الطبعة الثانية.

261 - دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، اسلام و حقوق بین الملل عمومی، تهران: سمت، 1382 ش.

262 - دانشجوی دکترای ادیان و عرفان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. دریافت:

19/10/88 پذیرش: 29/1/89.

263 - دائره المعارف الشيعيه العامه: شيخ محمد حسين الاعلمى العائرى، بيروت لبنان، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، 1413 هـ. ق/ 1993 م.

264 - دو فرمان از حضرت رسول صلى الله عليه وآله و حضرت امير المؤمنين عليه السلام: ل.

ص: 505

میناسیان، اصفهان، چاپخانه داد، 1376 ه. ش

265 - دلائل النبوه، بیهقی، ابوبکر، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، 1405.

266 - دلائل النبوه حافظ ابو نعیم اصفهانی چاپ حیدر آباد

267 - دلائل النبوه، بیهقی، ابوبکر، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول،

268 - دولت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) احمد العلی، صالح؛، ترجمه هادی انصاری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، 1381

269 - در آستانه آفتاب رضایی، عبدالرحمن،

270 - دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام موسوی، سید محمد،، تهران: انتشارات باز، 1382 ش.

271 - دعوت و جنگ و صلح در قرآن شیرخانی، علی، فصلنامه ی علوم سیاسی، سال چهارم، ش 15، پاییز 1381 ش.

272 - دلائل النبوه و معرفه أحوال صاحب الشریعه، أبو بکر أحمد بن الحسین البیهقی، المحقق: عبد المعطی قلعبی. ذکر سبب اسلام سلمان الفارسی، رضی الله عنه.

273 - دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر) تاریخ ابن خلدون (، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، تحقیق: خلیل شحاده، الفصل الثالث.

274 - درسی که حسین به انسانها آموخت.

275 - درسهائی از مکتب اسلام، سال 14، ش 4

276 - درس هایی از مکتب اسلام، ش 10، ص 3533.

277 - درآمدی به مسیحیت، ویور، مری جو؛ ترجمه حسن قنبری، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب 1381

278 - دارالمنهل اللبنانی شریعتمداری، بیروت،، 1996، فصلنامه هفت آسمان، شماره

279 - دلیل إلى قراءه تاریخ الكنيسه؛ کمبی، الأب جان؛ دار المشرق، 1994 م، چاپ اول

ذ -

280 - ذخائرالعقبی، ابو نعیم.

ر:

281 - راسخون.

282 - روزنامه کیهان، 4/11/1385

283 - روزنامه ی پرتو، ش 354 356، شرح حال و زندگی نامه ی پاپ بندیکت شانزدهم.

ص: 506



284 - رهبر آزادگان: رجبعلی مظلومی.

285 - راه تکامل، جلد 3

286 - رسالات نبویه:

ز:

287 - زرقانی 9/289

288 - زاد المعاد: مجلسی.

289 - زندگانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نویسنده: رسولی محلاتی.

س:

290 - ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ثقفی، سید محمد، قم: هجرت، 76).

291 - سامانه نشریات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی محمد طاهری.

292 - سالنامه کشور ایران، سال 1335

293 - سایت پژوهه، برگرفته از مقاله «معاهده پیامبر با طوایف عربستان»،

294 - سایت قرانی پارس قران، قران کریم (ترجمه ی فارسی فولادوند).

295 - سایت پاسخ به شبهات.

296 - سایت پرسشکده (مذهب).

297 - سایت (خانه)

298 - سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد محمد بن یوسف، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1414.

299 - سایت حوزه و حدیث لایب.

300 - سخنان پاپ خشم مسلمانان را برانگیخت، ویگاه بی بی سی فارسی

301 - سرگذشت زکریا و مریم. اندیشه قم.

302 - سفر حزقبال، 6-5:9.

303 - سرور شهيدان امام حسين (عليه السلام)، شهداد محمد.

304 - سيره رسول خدا، رسول جعفریان،

305 - سيره: زيني دحلان

306 - سيره رسول خدا، رفيع الدين اسحاق بن محمد همداني.

ص: 507

307 - سیاست خارجی در قرآن»، فصلنامه ی علوم سیاسی، سال چهارم، ش 15، پاییز 1381 ش.

308 - سیاست خارجی از دیدگاه، امام علی علیه السلام سجادی، عبدالقیوم، فصلنامه ی علوم سیاسی، ش 11، ص 99.

309 - سیر اعلام النبلاء شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی مؤسسه الرساله بیروت 1413 قمری / 1993 میلادی الطبعه التاسعه.

310 - سیرت رسول الله قاضی ابرقوه، تهران، تحقیق اصغر مهدوی، خوارزمی، چاپ سوم، 1377، 311 - سیره نبوی دلشاد تهرانی، مصطفی،

312 - سیره ابن اسحاق السیر و المغازی، ابن اسحاق، محمد، تهران، دفتر مطالعات

313 - سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جعفریان، رسول؛، قم: نشر دلیل، 1380.

ش -

314 - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

315 - شرح نهج البلاغه، محمدتقی جعفری.

316 - شهسوار کربلا.

317 - شرح فقه اکبر.

318 - شرح تجرید ملاً علی قوشچی

319 - شناخت مسیحیت، رسول زاده، عباس و باغبانی، جواد، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول.

320 - شورای واتیکان دو، میعادگاه کلیسای کاتولیک با تجدّدگرایی مصطفوی کاشانی، لیلی، 1378، تهران، انتشارات بین الملل الهدی.

ص:

321 - صحیح البخاری محمد بن اسماعیل ابو عبدالله البخاری الجعفی تحقیق مصطفی دیب البغادار ابن کثیر الیمامه بیروت 1407 قمری ج 1987 میلادی الطبعه الثالثه.

322 - صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری

323 - صحیح الترمذی،

324 - صحاح سنّه، سید محمد شفیع مازندرانی، پیام حوزه، تابستان 1377، شماره.

325 - صوره الارض ابن حوقل محمد بن حوقل دار صادر بیروت 1938 میلادی چاپ دوم.

326 - صفوه السقا: بکری حیانی

ص: 508

327 - صوت العدالة الاسلاميه، شماره، 4 ص 76

328 - صحنه های صلح و آشتی درخشش در کارنامه ی رسول خدامنتظری مقدم،

ط:

329 - طبقات مفسرین شیعه،

330 - طبقات الکبری، ابن سعد، محمد بن سعد، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990.

331 - طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها ابو الشیخ عبد الله بن محمد محقق / مصحح بلوشی عبدالغفور عبدالحق حسین موسسه الرساله بیروت 1412 قمری چاپ دوم.

ع:

332 - علی علیه السلام فراسوی ادیان، کریم خانی، صمدانی،

333 - علی علیه السلام اسوه تقوا و عدالت، احمد احمدی بیرجندی.

334 - عهدنامه حضرت علی علیه السلام با مسیحیان: تهران، انتشارات گلر، 1378 ه. ش

335 - عهدنامه حضرت علی علیه السلام با مسیحیان: دکتر محسن جعفری مذهب، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره 10، 1379 ه. ش

336 - عهدنامه منسوب به حضرت علی علیه السلام در موزه چهلستون اصفهان: عبدالحسین سپنتا، ماهنامه وحید، شماره 9

337 - عیسی: اسطوره یا تاریخ؟، رابرتسون، آرچیبالد ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1378.

338 - عقل و اعتقاد دینی: درآمدی بر فلسفه دین، پترسون، مایکل و دیگران، 1379، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چ سوم، تهران، طرح نو.

339 - عیسی: اسطوره یا تاریخ؟ آرچیبالد، رابرتسون، ترجمه حسین توفیقی / محمّد خلیفه حسن احمد، تاریخ الدیانه الیهودی،

340 - علی (علیه السلام) و ایرانیان، دکتر محسن حیدرینیا، مجله صحیفه مبین، شماره 25.

341 - علل شکل گیری خوارج، شکرالله خاکرند.

342 - عهد عتیق، کتاب اشعیاء باب چهل و پنج.

343 - علی علیه السلام ابر مرد مظلوم: رهبر، محمد تقی،

344 - علل الشرائع: صدوق.

ص: 509

345 - علل گسترش اسلام: آرنولد سرتوماس.

غ:

346 - غایه المرام

347 - غیاث الامم، تألیف امام الحرمین جوینی

348 - فقه سیاسی: حقوق بین الملل اسلامی عمید زنجانی، عباسعلی، تهران: امیر کبیر، 1364 ش.

349 - فقه سیاسی: حقوق تعهدات بین المللی و دیپلماسی در اسلام، تهران: سمت، 1379 ش.

فروپاشی دولت ساسانی و گروهش ایرانیان به اسلام، علوی مجتبی، نشریه هفت آسمان، بهار 80.

350 - فقه سیاسی، شکوری، ابوالفضل، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1377 ش.

351 - فضائل فاطمه: لابن شاهین.

352 - فتوح البلدان، بلاذری، بیروت، دار مکتبه الهلال، 1988.

353 - فروغ ابدیت، جعفر سبحانی. (قم: دفتر تبلیغات، 1372).

354 - فروغ جاویدان.

355 - فرهنگ عاشورا.

356 - فرهنگ ادیان جهان، هیلنر، جان، آر؛ ترجمه گروه مترجمان، قم، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

357 - فی ظلال القرآن، سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، ج 6، ص 3566، سوره جمعه، آیات 1 الی 11.

358 - فتح الباری: عسقلانی.

359 - فعالیت‌های اسلامی ایرانیان.

ق:

360 - قرآن بر فراز آسمانها،

361 - قرآن و کتاب های دیگر آسمانی،

362 - قرائه سیاسیه للسیره النبویه، قلعه جی، محمد روس؛ بیروت؛ دار النفائس، 1996.

363 - قرآن در نظر اروپاییان،

364 - قرآن و دیگران،

365 - قصه های قرآن، محمد اشتهازدی،

366 - قیام حسین و یارانش، ص 20

ص: 510



ک -

367 - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به تصحیح احمد سروش.

368 - کیف نعمل علی ازاله الاحکام الخاطئه و ضعف الثقه التي لا زالت تفرق بیننا، ابراهیم د. غزالدین، مؤسسه الظواهر، 15 فبرایر 1976.

369 - کتابهای دیگر آسمانی

370 - کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تهران: نشر اسلامی، 1395 ق.

کنز العمال: متقی هندی.

گ:

371 - گنجینه معارف حوزه علمیه.

372 - گلستان قرآن «شماره 84» صفحه 25

ک:

373 - کتاب سلیم بن قیس الهلالی هلالی سلیم بن قیس محقق / مصحح انصاری زنجانی خویینی محمد الهادی قم 1405 قمری چاپ اول.

374 - کتاب مقدس مسیحیت، نوشته حسین توفیقی.

375 - کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، علاء الدین علی بن حسام الدین المتقی الهندی البرهان فوری، المحقق: بکری حیانی - صفوه السقا، ج 12، ص 90، ح 34126.

376 - کری ولف، درباره ی مفهوم انجیل ها، ترجمه ی محمد قاضی، انتشارات فرهنگ، چ دوم، ص 20 21.

377 - کتابخانه احادیث شیعه.

ل:

378 - لوقا، باب اول / 26 38 و نیز متی، باب اول، / 18 25.

379 - لغت نامه دهخدا: علی اکبر دهخدا، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، 1377 ه ش 380 - لسان العرب ابن منظور محمد بن مکرم دار صادر بیروت 1414 قمری چاپ سوم.

381 - محمد پیامبر و سیاستمدار، وات مونتگمری،

382 - محمد و قرآن،

383 - موسسه گفتگوی ادیان

ص: 511

384 - مستدرک الصحیحین: جاکم نیشابوری.

385 - مسند احمد بن حنبل،

386 - مبادی اسلام و فلسفه احکام، (مودودی، ابو الاعلی، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، انتشارات شفق 1342 ش، 108.

387 - مروج الذهب و معادن الجوهر ابو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی تحقیق سعد داغر دار الهجره قم 1409 قمری چاپ دوم.

388 - مدینه البلاغه:

389 - مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام

390 - مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. دانشجوی دکتری ادیان و عرفان.

391 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت علیهم السلام باب کراهه الافتخار.

392 - مستدرک حاکم (چاپ حیدر آباد دکن.

393 - مستدرک سفینه البحار نمازی شاهرودی علی جامعه مدرسین قم 1418 قمری چاپ اول.

394 - مستدرک الوسائل للعلامه النوری) رحمه الله

395 - معجم الرجال الحديث، موسوی الخویی، سید ابوالقاسم، تالیف: حسینی بغدادی، محمد جواد، سلمه بن الخطاب.

396 - (مرکز مطالعات و پاسخگوئی به شبهات.

397 - مرکز ملی پاسخ گوئی به سؤالات دینی

398 - مجله دراسات اسلامیه مسیحیه: میشل لاکارد،

399 - مجله کلام اسلامی: جعفر سبحانی به پاپ،

400 - مجله فرهنگ کوثر

401 - مجله الکترونیکی

402 - مجله گلبرگ، شماره 36

403 - مجله نور دانش، شماره 3، سال 1341 ش

404 - مجله شاهد، شماره 307، ص 25.

405 - مّتی، باب دوم.

406 - مجله صباح از سایت اندیشه قم [Andisheqom.com](http://Andisheqom.com)

ص:512

407 - مجموعه الوثائق، محمد حميدالله،

408 - محمد (صلى الله عليه وآله) در مکه، عاطف الزين، سميح؛ ترجمه مسعود انصاری، تهران: جام، 1379.

409 - محمد حسين طاهري.

410 - مروج الذهب و معادن الجوهر، المسعودي، ابى الحسن على بن الحسين؛ بيروت: دارالاندلس، 1996 م / 1416 هـ. ق.

411 - مركز پاسخگوئى به سؤالات دينى

412 - مجمع الزوائد

413 - مسيحيت از لابلای متون، وان وورست، رابرت وان، ترجمه جوادباغبانى وعباس رسول زاده، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1384 چاپ اول.

414 - مقدمه ای بر جهان بينی اسلامى، استاد شهيد مرتضى مطهرى

415 - مقدمه الى الحوارالاسلامى المسيحى، سماک، محمد، بيروت، دارالنفائس، 1998 م.

416 - مقدمه الى الحوارالاسلامى المسيحى، محمد السماک.

مقارنه الاديان، دكتور احمد شلبى (مسيحيه)، قاهره: مكتبه النهضه العصريه، چ دهم، 1998 م

417 - مسند احمد بن حنبل: چاپ مصر).

418 - مرقس، باب اول، متى، باب سوم، لوقا، باب های سوم و چهارم.

419 - مصتف واقعی اسفار پنج گانه باروخ اسپينوزا، «)، ترجمه عليرضا آل بويه، هفت آسمان.

420 - من الفقه السياسى فى الاسلام، الظالمى، محمد صالح، بيروت: دارالمكتبه للحياه، 1979، م.

421 - معجم البلدان شهاب الدين ابو عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموى بيروت دار صادر 1995 ميلادى الطبعه الثانيه.

422 - مقدمه الى الحوارالاسلامى المسيحى، محمد السماک،

423 - مقارنه الاديان، دكتور احمد شلبى، (مسيحيه)، قاهره: مكتبه النهضه العصريه، ج دهم، 1998 م (، ص 138.

424 - مكاتيب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، احمدى ميانجى، على، 3 جلد، دار الحديث - ايران؛ قم، چاپ: اول، 1419 ق.

425 - مناقب آل ابى طالب: ابو جعفر محمد بن على بن شهر آشوب سروى مازندراني، بيروت - لبنان، دار الاضواء، 1374 هـ. ش.



1995 میلادی الطبعة الثانية.

427 - معانی الاخبار، شیخ صدوق،

428 - مقاله علی فصیحی

429 - مقاله داود فیرحی

430 - مقاله محمد مهدی کریمی نیا

431 - مقاله حسن فصیحی.

432 - مقاله حسن تهرانی

433 - مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحی، سماک، محمّد، بیروت، دارالنفائس، 1998 م.

434 - مقتل ابی مخنف، ترجمه حجت الله جودکی.

435 - مهر تابان، حسینی تهرانی، محمد حسین، انتشارات باقر العلوم، 267.

436 - منشور جاوید، سبحانی، جعفر، (قم: توحید، 1375)،

437 - منتخب الاثر: صافی گلپایگانی.

438 - میزان الحکمه: محمد محمدی ری شهری.

ن:

439 - ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، محمد تقی لسان الملک سپهر.

440 - نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمّد، حمیدالله، محمّد، ترجمه سید محمّد حسینی، تهران، سروش، 1374.

441 - نامه دانشوران ناصری، ج 9، ص 298؛ مرآة العقول، ج 8، ص 496؛ بصائر، ش، 7.

442 - نفس الرحمن فی أحوال سلمان للعلامه المحدث النوری) رحمه الله (

443 - نقش ایرانیان در حرمین شریفین، محمدجواد طبسی نژاد.

444 - نبرد با اسلام! واتیکان و مفهوم همزیستی مسالمت آمیز!، خسروشاهی، سیدهادی، 1344،

445 - نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)،

446 - نهج البلاغه: ترجمه و شرح حاج سيد علينقى فيض الاسلام، تهران، انتشارات فيض الاسلام، 1373 ه. ش

447 - نامه ها و پيمان هاى سياسى حضرت محمد (صلى الله عليه و آله) و اسناد صدر اسلام، حميد الله، محمد؛ ترجمه سيد محمد حسيني، تهران: سروش، 1374.

448 - نوادر الاصول فى احاديث الرسول، الترمذى، ابو عبدالله محمد بن الحكيم، بيروت؛ دار

ص:514



الجيل، 1992.

449 - نهايه الارب فى فنون الادب، نویری، قاهره، دارالکتب و الوثائق القومیه، چاپ اول، 1423.

450 - نوادر الاصول فى احاديث الرسول، الترمذی، ابو عبدالله محمد بن الحكيم، بیروت؛ دار الجيل، 1992.

451 - نگاهى به تاريخ جهان، جواهر لعل نهرو، ترجمه ی محمود تفضلی، انتشارات امیرکبیر، چ نهم، 1372،

452 - نشأه الدوله الاسلاميه:

453 - نویسنده - محمد مهدی کریمی نیا

و:

454 - واتیکان: کلیسای جهانی کاتولیک عبدخدایی، مجتبی، 1385،، چ دوم، تهران، بین المللی الهدی.

455 - وبگاه بی بی سی فارسی

456 - وفاء الوفاء، سمهودی، بیروت؛ 1955.

457 - ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

458 - ویکی فقه دانش نامه حوزوی.

ی:

459 - یوحنا باب بیستم / 17 و نیز باب هشتم / 31 و 40 و باب هفدهم 3.

460 - یوم مهران و هو یوم النخيله. بلاذری، احمد بن یحیی، ص 249،

ص: 515

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی گلستانی، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور: اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان [کتاب] / محمد امینی گلستانی اردبیلی، با همکاری طاهر امینی گلستانی.

مشخصات نشر: قم: سپهر آذین، 1396 -

مشخصات ظاهری: 2 ج.

شابک: 350000 ریال: ج. 1: 978-600-6920-31-3

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: اسلام و ادیان دیگر

موضوع: Islam -- Relations

موضوع: صلح -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع: Peace -- Religious aspects -- Islam

شناسه افزوده: امینی گلستانی، طاهر، 1349 -

رده بندی کنگره: BP227/الف75الف5 1396

رده بندی دیویی: 297/47

شماره کتابشناسی ملی: 4711231

ص: 1

اشاره

نام: اسلام دين صلح و گفتگو با اديان.

مؤلف: محمد اميني گلستاني.

ناشر: مؤلف.

تلفن مؤلف: همراه (09123793915)

نوبت چاپ: اول.

تاريخ چاپ:

قطع وزيري.

تيراژ: 2000.

قيمت.

چاپخانه: قم.

حقوق طبع شرعاً، قانوناً، اخلاقاً، مخصوص مؤلف است.

ص: 2

اسلام دین صلح و گفتگو 1

با ادیان 1

ج 12

محمد امینی گلستانی اردبیلی 1

باهمکاری: حجه الاسلام دکتر حاج طاهر امینی گلستانی 1

1 - رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله جهانی 7

و برای همه مردم دنیاست. 7

2 - ظهور معجزات انبیاء سلف بادت رسول خدا صلی الله علیه وآله. 12

3 - اگر یکی از بت پرستان از تو در خواست پناهندگی کند به او 15

پناه ده تا سخن خدا را بشنود 15

4 - محورهای گفت وگویی پیروان ادیان با مسلمانان، 16

5 - یکی از عجایب روزگار معرفی شخصیت رحمت برجهانیان را، 17

به خشونت و جنگ طلبی. 17

6 - سخنان 124 نفر از دانشمندان و بزرگان عالم در باره 25

اسلام و قرآن 25

7 - قرآن در نگاه سران کفر، دانشمندان و سیاستمداران 71

9 - پیمان نامه سیاسی مدینه 77

10 - بیان دیگر در رابطه با منشور مدینه. 85

11 - ترجمه قانون اساسی و متن پیمان مدینه 86

12 - فرق اسلام و ایمان 94

13 - سرعت افزایش روی آوردن به اسلام در سیاهان آمریکا 97

14 - سخنان بزرگان دنیا درباره مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) 99

16 - سخنان بزرگان از ادیان دیگر در مورد 128

امام حسین (علیه السلام) و عاشورا 128

17 - سخنان تعدادی از سایر بزرگان غیر شیعی 139

ص:3

18 - امتیازات حضرت فاطمه زهراء نسبت به حضرت مریم 144

عليهما السلام 144

19 - احادیث زیبا برای تیمن و تبرک از رسول خدا (صلی الله علیه و آله). 159

1 - نگاه قرآن به کافران، مشرکان و بی دینان 180

2 - مسیر و کیفیت رفتار و برخورد با این اقوام 184

3 - رفتار مسالمت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار قریش: 193

4 - تحریم اقتصادی و اجتماعی قریش بر مسلمانان 196

5 - پیمان صلح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله 199

(با مشرکان مکه) 199

6 - فرمان عفو عمومی و اعلام آزادی 201

7 - شدت عمل توأم با نرمش! 203

8 - ترجمه قسمت اول احتجاج رسول خدا با گروهی از مشرکین 205

و بت پرستان 205

9 - قسمت دوم احتجاج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مشرکین قریش 219

بعضی از احتجاجات أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام 234

احتجاج حضرت رضا علیه السلام بر أهل کتاب و مجوس و رئیس 253

صابئین و بر دیگر از مخالفان. 253

مدارای آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نسبت به منافقین 293

پیکار با کفار و منافقان مرحله نهائی 296

برخی از حیواناتی که نامشان در قرآن آمده بنویسید. 299

تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین های بودیزم و هندوئیسم: 300

تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین‌هایی همچون آیین شینتو و 301

سیکادیان 301

مکانیزم‌های اجرایی دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله 304

سیره تبلیغی رسول خدا صلی الله علیه و آله 311

نامه‌های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله 312

آغاز نامه‌ها و نگارش آنها 316

ص: 4

- آموزه های دینی در نامه ها 317
- اوضاع جهان در روز ابلاغ رسالت 318
- صلح حدیبیه و گرایشات جهان شمول 321
- 1 - سفیر پیامبر در دربار ایران 323
- 2 - پیک اسلام در سرزمین روم (قیصر) 329
- قیصر از حالات پیامبر تحقیق می کند 331
- تأثیر نامه پیامبر در قیصر 333
- 3 - پیک اسلام در سرزمین خاطره ها «حبشه» 334
- نامه نجاشی به پیامبر 338
- 4 - پیک اسلام در سرزمین مصر (مقوقس) 341
- 5 - نامه به حارث بن ابی شمر غسانی 348
- 6 - ششمین سفیر در سرزمین یمامه 350
- پیمان یا قانون اساسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شهر مدینه 371
- متن عربی پیمان مدینه: 373
- ترجمه پیمان مدینه 378
- متن پیمان 52 و 59 ماده ای در روایت دیگر 385
- مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب 445
- تالیفات چاپ شده از مؤلف. 448
- خواب سیده سکینه خانم طباطبائی 448
- کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف 451
- منابع کتاب 454





افرادی از یهود و نصارا می گویند: رسالت محمد (صلی الله علیه وآله). قومی و منطقه ای بود نه جهانی، با این اظهار نظرها، علاوه بر اینکه عظمت دین آن بزرگوار را، کوچک می نمایند، می خواهند خود را از زیر تبلیغات و مسؤلیتهای اسلام، کنار کشیده و رهائی بخشند.

اینان باکمال بی انصافی دین اسلام را زیر سؤال برده و پیامبران خود را بالاتر از اسلام و پیامبر آن، قلمداد می نمایند.

لطفاً به مطالب این بخش، دقت نموده و منصفانه قضاوت نمایند.

### 1 - رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله جهانی و برای همه مردم دنیاست

و در اسلام اصالت با همزیستی مسالمت آمیز و دعوت به

اصول مشترک است.

آن حضرت، از همان روزهای نخست بعثت، اعلام کرده بود که به زودی رسالت او در همه جا گسترش خواهد یافت و گنج های قیصر و کسری به زیر سلطه اسلام در خواهد آمد. (نک: جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهارم)، قم: در راه حق، 66)، ص 217

(رابرت ا. هیوم) که خود یک مسیحی متعصب است، اسلام و مسیحیت را ادیان جهانی می داند:

«مسیحیت، تنها دین عالم است که هر یک از افراد بشر را به صورت فرزند یک «خدای پدر» به حساب می آورد، و مسیحیت تنها دینی است که به دنبال رستگاری فردی و اجتماعی از طریق خدمت اشتراکی است از لحاظ جهانی بودن نیز، اسلام یکی از سه دین جهانی عالم است، که دو دین دیگر، بودایی و مسیحیت می باشند در میان یازده دین زنده جهان، اسلام نیز مانند مسیحیت، تنها ادیانی هستند که هر سه خصوصیت جهانی بودن، توحیدی بودن و بنیانگذاری خاص را دارا می باشند

رابرت ا. هیوم)، ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالکریم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1369 ش، 294.

برنارد لوئیس: نویسنده کتاب «برخورد تمدنها» اسلام را از لحاظ تمدنی مورد بحث قرار داده و آن را اولین دین و تمدنی به حساب می آورد که جهانی می باشد.

بر خلاف تمدن هایی که از نظر قومی به حوزه خاص منحصر بودند، اسلام، چه از نظر معتقدات و چه از نظر بینش و جاه طلبی، دین جهانی محسوب می شد، تمدن اسلامی بر خلاف تمدن های مشابه دیگر اولین تمدنی است که می توان نام جهانی روی آن گذاشت؛ زیرا در سه قاره دنیا مردم مختلف و فرهنگها و نژادهای مختلف را در بر می گرفت تمدن اسلامی نژادهای مختلف را از سیاه و سفید، سرخ پوست و زردپوست را یکجا در بر می گرفت و از نظر جغرافیایی مرزهای آن از جنوب اروپا تا قلب آفریقا و در آسیا تا ماورای سرحدات هند و چین توسعه یافته بود. (برنارد لوئیس، برخورد تمدنها، ترجمه بهمن دخت اویسی، نشر و پژوهش فرزنان، 1380 ش، 8.

وی درباره محدودیت دین مسیحیت با صراحت می نویسد:

با اینکه اهداف و ادعاهای مسیحیت جهانی بود، اما اساساً یک دین اروپایی باقی مانده بود، و حتی جنگهای صلیبی نیز برای بازستاندن و دفاع از قلمرو مسیحیان درگرفته مسیحیت خلاصه می شد به دینی متعلق به یک نقطه نسبتاً کوچک دنیا که ساکنان آن از یک نژاد و یک فرهنگ بودند و به یک قوم به هم پیوسته تعلق داشتند. (برنارد لوئیس، برخورد تمدنها، ترجمه بهمن دخت اویسی، نشر و پژوهش فرزنان، 1380 ش، 9).

میدانیم که اسلام به حقوق ادیان آسمانی اعتراف دارد و آنان را به رسمیت می شناسد. البته این نوع اعتراف، هرگز منافاتی با تحقیق و جستجو از آیین حق و تطبیق مفاهیم و تعالیم ادیان و پیروی از بهترین آن ندارد. به عبارت بهتر، قلمرو پژوهش و بررسی از آیین، غیر از حوزه حقوقی و قوانین مدنی است، که اولی مورد دقت، فحص و بررسی و دومی محل مسامحه، اهمال و سهل گیری است.

آنچه از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله مورد بحث قرار می گیرد، مربوط به حوزه حقوقی، روابط و مناسبات با غیر مسلمانان است که پیامبر اسلام صلی الله علیه

و آله در برخورد با پیروان ادیان، جانب قانون و رفتار نیکو را در پیش می گرفتند. در عین حال اعلام می کردند که رستگاری در گرو اعتقاد به اسلام و عمل صالح است.

(نک: ثقفی، سیدمحمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: هجرت، 76) ص 253

با این وجود، دین اسلام جدا و بدون ارتباط با ادیان گذشته نیست. رسالت اسلام مشتمل بر مبادی و اصول ادیان پیشین بوده و آن چیزی است که بشر کنونی تا روز قیامت بدان نیاز دارد. از اصول اساسی اسلام تصدیق ادیان الهی و تمام پیروان پیشین است. (نک: شلبی، دکتر احمد، مقارنه الادیان، الاسلام، قاهره: مکتبه النهضه المصریه، 1989 الطبعه الثامنه، ج 3، ص 116

در دو آیه مبارکه ذیل، تکلیف، را روشن کرده.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... (آل عمران 19):3

دین در نزد خدا اسلام و (تسلیم بودن در برابر حق) است.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران 85):3

«و هرکس جز اسلام (و تسلیم در برابر حق) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.»

دعوت اسلام به توحید، دعوت تازه ای نیست، دعوت تمام پیامبران اولوا العزم است. نه تنها اصل توحید، بلکه تمام اصول دعوت انبیا در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی یکی بوده است. از این رو، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سیره عملی و در روابط خود با پیروان اهل کتاب، به این اصول مشترک دعوت می نماید.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى... (شوری 13):42

«آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو و حی می فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم...»

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، بر انکار ملیت ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده است و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت ها و ادیان

دیگر؛ چه در قلمرو حکومت اسلامی و چه خارج از آن، محفوظ بوده است.

با توجه به نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله به سران کشورها، روشن می شود که اسلام از همان آغاز، فکر همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان الهی را مطرح ساخته است. در بیشتر نامه هایی که به وسیله پیامبر برای پادشاهان جهان، که دارای اعتقاد الهی بوده اند، فرستاده شده، متن آیه ذیل که همان اعلامیه جهانی اسلام باشد، مطرح گردیده است:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اللَّهُ يَهْدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ آل عمران (664):3؛ ای اهل کتاب، بیایید تا بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیاوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند، به خدایی برنگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویند شاهد باشید که ما فرمانبرداریم.

در آیه دیگر از تحقیر یا تکذیب اشخاص، نهی و منع می نماید.

نساء: 94 یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا صَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در راه خدا گام می زنید، تحقیق کنید! و بخاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید: «مسلمان نیستی» زیرا غنیمت های فراوانی (برای شما) نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید؛ و خداوند بر شما منت نهاد (و هدایت شدید).

پس، تحقیق کنید! خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است. (نساء 94):4

بنابراین، نامه هایی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان دعوت به اسلام به امیران، سلاطین، رؤسای قبایل و شخصیت های برجسته معنوی و سیاسی نوشته است؛ از شیوه مسالمت آمیز دعوت او حکایت می کند. حدود 185 نامه، از متون نامه های پیامبر را، که برای تبلیغ و دعوت به اسلام و یا به عنوان «میثاق و پیمان» نوشته است، در دست داریم. (برای ملاحظه نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کنید):

مکاتیب الرسول صلی الله علیه وآله، نوشته علی الاحمدی المیانجی و نیز: الوثائق السیاسیه، نوشته محمد حمید الله حیدر آبادی.

پیمان نامه های بسیاری که در دوران حکومت پیامبر صلی الله علیه وآله و بعد از وفات آن حضرت با ملت های مختلف امضا شده است و در تمامی موارد تا هنگامی که ملت های غیر مسلمان به پیمان خود وفادار بوده اند، دولت اسلامی نیز پیمان صلح را نقض نمی کرده است؛ زیرا نقض پیمان از دیدگاه اسلام، گناهی بزرگ و غیر قابل گذشت است. (نک: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. اسلام و حقوق بین الملل عمومی) تهران، سمت، ... (ج 1، ص 399)

در اندیشه سیاسی اسلام، صلح و همزیستی به عنوان اساسی ترین اصل در مناسبات بین المللی منظور گردیده و به همین دلیل در حقوق اسلامی بهره برداری از فرصت های مناسب برای تحکیم و برقراری شرایط و پیمان های صلح در روابط خارجی جامعه اسلامی پیش بینی شده است. اسلام برای تحقق بخشیدن و گسترش حالت صلح در میان ملت ها و جلوگیری از بروز روابط خصمانه و درگیری های خونین، نه تنها برای قراردادهای و معاهدات بین المللی ارزش حقوقی فوق العاده قائل شده، بلکه اصولاً ملت ها و گروه های دیگر را نیز برای انعقاد پیمان های صلح دعوت کرده و به جامعه اسلامی توصیه نموده است که در این زمینه همواره پیش قدم باشند و از هر نوع کوششی برای برقراری و تحکیم مبانی و شرایط و نیز گسترش آن در جامعه بشری دریغ نمایند و از امکانات خویش برای تحقق بخشیدن به این آرمان اسلامی و انسانی استفاده نمایند و در بسیاری از موارد، این توصیه به حد تکلیف و وظیفه الزامی رسیده و عقد قراردادهای صلح از وظایف دولت های مسؤول و صلاحیت دار اسلامی به شمار رفته است و این وظیفه در مواردی که تمایلی از طرف دول و گروه های غیر مسلمان نسبت به عقد قراردادهای صلح احساس می شود، تأکید بیشتری می یابد. (عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی) تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم (ج 3، ص 505)

در اسلام تنها جنگی مشروع است که برای کسب آزادی، جلوگیری از نقض پیمان، از میان بردن موانع دعوت منطقی به اسلام و گرایش به آن کسانی که می خواهند به آیین حق بگردند ولی به وسیله قدرت ها محدود شده اند.

## 2 - ظهور معجزات انبیاء سلف بادست رسولخدا صلی الله علیه و آله

از امام عسکریّ علیه السّلام نقل است که از حضرت علیّ (علیه السلام) سؤال شد:

ای امیر مؤمنان آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) معجزه ای چون معجزه حضرت موسی علیه السلام - بلند کردن کوه و نگه داشتن آن در بالای سر مخالفین - بوده است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آری، قسم بخدایی که او را به پیامبری مبعوث فرمود؛ هیچ معجزه ای برای پیامبری از پیامبران گذشته تا امروز نبوده است مگر اینکه نظیر همان و بالاتر از آن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شده است. هنگامی که پیامبر گرامی در مکه دعوت خود را اظهار نموده و خواسته خداوند را آشکار ساخت، اعراب او را با سخت ترین عداوت و انواع نیرنگ متهم ساخت، در همان ایام روزی قصد آن بزرگوار را کردم - زیرا من نخستین مسلمان بودم، پیامبر در روز دو شنبه مبعوث شد و من فردای همان روز سه شنبه پشت سر آن حضرت نماز خواندم، و تا هفت سال پیوسته با او نماز می خواندم، تا اینکه گروهی دیگر مسلمان شدند، پس از آن خداوند دین او را تایید فرمود - مشرکان نزد آن حضرت آمده و گفتند: ای محمد، تو خیال می کنی فرستاده پروردگار جهانیانی، و به این مقدار بسنده نکرده می پنداری از تمام پیامبران افضل و برتری؟! اگر چنین است تو نیز معجزه ای روکن، و بنا به گفته خودت انبیای گذشته نیز همه دارای آیت و معجزه ای بوده اند. مانند نوح نبی که مخالفینش در آب غرق، و او و پیروانش در کشتی نجات یافتند. و آتش برای ابراهیم سرد و سلامت شد. و کوه بالای سر قوم موسی نگه داشته شد تا اینکه تمام مخالفین در برابر دعوتش سر تسلیم فرود آوردند. و عیسی که مردم را از آنچه در خانه هایشان می خوردند و پنهان می ساختند خبر می داد.

در این هنگام مشرکان چهار گروه شدند، و هر کدام معجزه یکی از انبیای نامبرده را تقاضا نمود.

پیامبر فرمود: وظیفه من فقط انذار و بشارت آشکار شماس. و برای اثبات دعوی خود، معجزه ای آشکار همچون قرآن را آورده ام، و با اینکه به زبان خود

شماست همه نوع بشر از عرب و غیر عرب از ایستادگی و مخالفت در برابر آن عاجز و ناتوانید، و بهمین خاطر قرآن حجّتی آشکار بر شماست. و پس از آن هیچ سفارشی به خدا نمی‌کنم، و بر پیامبر جز رساندن آشکار پیام به معترفین به حجّت صدق و آیت حقّ او نیست، و پس از اتمام حجّت، دیگر رسول حقّ ندارد بدلخواه دیگران و مطابق هوی و هوس مردم از خداوند معجزات دیگری بخواهد، و در راه اثبات دعوی خود از مخالفین تبعیت کند.

در این هنگام جبرئیل علیه السلام نازل شده و گفت: ای محمّد! خداوند والا مقام پس از ابلاغ سلام می‌فرماید: من تمام معجزات درخواستی قوم را ظاهر می‌کنم، تا جای هیچ عذر و بهانه ای باقی نماند، اگر چه اینها - جز گروهی که خودم حفظشان کنم - بر کفر و عناد خود باقی خواهند ماند.

پس به درخواست کنندگان معجزه نوح بگو: به جانب کوه ابو قبیس روید، و در دامنه همان کوه، معجزه را خواهند دید، و هنگام رسیدن مرگ دست بدامن این و دو کودکی که رو برویش هستند شوید. و به طالبان معجزه ابراهیم علیه السلام بگو به هر سمت از اطراف شهر مکه که خواستند، بروند، در همان جا معجزه ابراهیم و آتش را خواهید دید، و هنگام اصابت بلا در آسمان زنی را خواهید دید که قسمتی از رویندش را رها نموده. پس به آن چنگ زنید تا شما را از مرگ نجات داده و آتش را از شما دور سازد.

و به گروه سوم که از تو معجزه موسی را خواستند بگو: رهسپار سایه کعبه شوند، در آنجا معجزه موسی را خواهند دید، و در همان جا عمویم حمزه آنان را نجات خواهد داد.

و به گروه چهارم - به سرکردگی ابو جهل - بگو: ای ابو جهل نزد من بمان تا اخبار این سه گروه به تو واصل شود، زیرا معجزه درخواستی تو در نزد من می‌باشد.

پس ابو جهل به آن سه گروه گفت: برخیزید [به همان مکانها که گفت] پراکنده شوید تا پوچی گفته محمّد برایتان آشکار و واضح شود.

پس به همان ترتیب گروه اول به کوه ابو قیس، و گروه دوم به صحرای لم یزرع، و گروه سوم به سوی سایه کعبه رفتند، و همان را که خداوند با عزّت و جلال وعده داده بود دیدند، و همگی مؤمن به سوی رسول خدا بازگشتند، و هر کدام از آنان که



مشاهداتش را بازگو می کرد، او را به اعتراف و ایمان به خدا ملزم می ساخت.

در اینجا ابو جهل تا رسیدن گروه آخر از پیامبر مهلت خواست.

وقتی گروه سوم آمدند و مشاهدات عینی خود را باز گفتند، همگی به خدا و رسول مؤمن شدند، در این حال پیامبر به ابو جهل فرمود:

این هم گروه سوم، اکنون نزدت بازگشته و تو را از مشاهداتشان مطلع نمودند.

ابو جهل گفت: من که از راست و دروغ بودن سخنشان مطمئن نیستم، آیا مشاهداتشان واقعی بوده یا به خیالشان آمده؟ و من فقط زمانی ایمان خواهم آورد که معجزات عیسی را مشاهده نمایم، و گر نه هیچ الزامی به تصدیق این گروهها نخواهم داشت.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل، اگر تو در پذیرش این جماعت انبوه، که در راه بدست آوردن مشاهداتشان رنج بسیار برده اند هیچ الزامی نداری، چگونه نقل افتخارات اجداد و معایب دشمنان گذشته ات را پذیرفته و آنها را باور می کنی؟

و چگونه اخبار منقول از چین و عراق و شام را تصدیق می نمایی؟ و آیا ناقلان آن

اخبار به هر شکلی پایین تر از این جماعتی نیستند که مشاهداتشان را از آن معجزات برایت باز گفتند؟ همان گروهی که برای اثبات باطلی، متوسل به دروغ نمی شوند، مگر اینکه در برابرشان کسی باشد که دروغ تحویلشان دهد، و مطالبی مخالف اخبارشان بگوید.

آگاه باشید هر گروهی به آنچه مشاهده نموده قانع شده است، و تو ای ابو جهل از کسی که دیده و مشاهده نموده، شنیدی و قانع شدی.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست او را مبنی بر معجزات عیسی علیه السلام، از اینکه در خانه چه خورده و چه چیز را ذخیره و پنهان نموده، و زنده کردن پرنده بریان شده - به دست با عظمت خداوند -، و بزبان آوردن همان پرنده که ابو جهل با آن چه کرده، همه و همه را به انجام رسانید. ولی ابو جهل هیچ یک از آنها را قبول نکرد و نپذیرفت، بلکه تمام سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب و انکار نمود، تا آنجا که دست آخر پیامبر به او فرمود: ای ابو جهل، آیا آنچه دیدی برایت کافی نبود؟ ایمان بیاور تا از عذاب خداوند در امان بمانی.

و ابو جهل در جواب گفت: من گمان می‌کنم که تمام آنها خیالات و اوهام بوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا هیچ فرقی بین مشاهدات و شنوایی خود از مرغ بریانی که خداوند متعال بزبانش آورد و آنچه خود و دیگران از گروه قریش و اعراب دیدند و کلام آنان را شنیدی قائل نیستی؟ گفت: نه.

فرمود: پس از کجا در می‌یابی تمام آنچه که با حواست درک کرده ای خیال و اوهام نبوده؟ گفت: آنها تصوّر و اوهام نبوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنها خیال و اوهام نبوده، و گر نه چگونه به مشاهدات خود در جهان اعتماد می‌نمودی.

### 3 - اگر یکی از بت پرستان از تو در خواست پناهندگی کند به او پناه ده

تا سخن خدا را بشنود

در این آیه با دستور دیگری تردیدی باقی نمی‌گذارد که هدف اسلام از این دستور تعمیم توحید و آئین حق و عدالت است، نه استعمار و استثمار و قبضه کردن اموال یا سرزمین‌های دیگران، و می‌گوید: اگر یکی از بت پرستان از تو در خواست پناهندگی کند به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ).

یعنی در نهایت آرامش با او رفتار کن، و مجال اندیشه و تفکر را به آنها بده تا آزادانه به بررسی محتوای دعوت تو بپردازند، و اگر نور هدایت بر دل آنها تابید آنرا بپذیرند.

بعد اضافه می‌کند که او را پس از پایان مدت مطالعه (مبادا در وسط راه رهایش کنی) به جایگاه امن و امانش برسان تا کسی در اثناء راه مزاحم او نگردد. (ثُمَّ أبلغه مأمنه).

و سرانجام علت این دستور سازنده را چنین بیان می‌کند که: این بخاطر آن است که آنها قومی بی اطلاع و ناآگاهند (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ).

بنابر این اگر درهای کسب آگاهی به روی آنها باز گردد، این امید میرود که از بت پرستی که زائیده جهل و نادانی است خارج شوند، و به راه توحید و خدا که مولود

علم و دانش است گام بگذارند.

در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده که یکی از بت پرستان پس از الغای پیمان آنها، به علی علیه السلام گفت: ای فرزند ابوطالب اگر کسی از ما بعد از گذشتن این چهار ماه بخواهد پیامبر را ملاقات کند و مسائلی را با او در میان بگذارد و یا سخن خدا را بشنود، آیا در امنیت خواهد بود؟! علی علیه السلام فرمود آری، زیرا خداوند فرموده **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ...** و به این ترتیب سختگیری فوق العاده ای که از آیه قبل از آن استفاده می شود، با نرمشی که در آیه دوم به کار رفته، تعدیل می گردد، و راه و رسم تربیت همین است که همیشه شدت عمل را با نرمش بیامیزند و از آن معجون شفا بخش بسازند.

نتیجه بحثهای گذشته:

اینکه اسلام با خشونت و سختگیری و الزام به پذیرش سخن و اجبار به قبول گفتار مخالف، و با گفتگوی مؤدبانه و برخورد موقرانه و محترمانه، موافق می باشد.

#### **4 - محورهای گفت و گوی پیروان ادیان با مسلمانان،**

در گفت و گوهای پیروان ادیان با مسلمانان، موارد مختلف مورد بحث و مذاکره قرار می گرفته است، که عمده ترین این محورها عبارتند از:

1 - توحید و یگانگی مبدأ هستی

با توجه به شرک و چندگانه پرستی پیروان ادیان دیگر، عمده ترین محور گفت و گوها بین آنان و مسلمانان، مسأله توحید و یگانگی مبدأ هستی بوده است. در آیات فراوانی این مجادله ها بیان شده است.

2 - نبوت و ایمان به پیامبران

از جمله موارد مطرح شده در گفت و گوهای آنان، مسأله ایمان آوردن به پیامبران الهی، به ویژه رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله است، که پیروان ادیان با گفتار بدون دلیل و برهان از این امر سرباز زده و در این باره با پیامبر اکرم به مجادله می

ص: 15

### 3 - معاد و روز رستاخیز

با توجه به معتقد بودن پیروان ادیان دیگر به روز قیامت، و اینکه انسانها در آن روز مورد بازخواست قرار گرفته و به کیفر اعمال خود خواهند رسید، در این باره آنها خود را به خدا منتسب نموده و بدین سان ادعاهای بی دلیل را مطرح نموده و به پندارهای باطل دل خوش کرده در این زمینه ها به مجادله و گفت و گو می پرداختند.

### 4 - امتیازات و ملاکهای فضیلت

یکی دیگر از محورهای گفت و گو، تکیه و تأکید پیروان ادیان دیگر بر امتیازات مادی و موقعیتهای اجتماعی بود؛ آنان داشتن مال و فرزند را مایه سعادت دنیایی و آخرتی خودشان می دانستند و از این رو تمامی ارزشهای معنوی و الهی را از این زاویه محاسبه کرده، ثروت و سرمایه دنیایی را وسیله نجات و سعادت‌مندی شان در آخرت می پنداشتند.

### 5 - مسائل فقهی و کلامی

از جمله محورهای گفت و گوها مسائل فقهی و کلامی بوده است. در این زمینه آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که خود عزیزان به قرآن کریم و تفسیر آن، مراجعه نمایند.

### 5 - یکی از عجایب روزگار معرفی شخصیت رحمت برجهانیان را، به

خشونت و جنگ طلبی.

در کشورهای غربی، افرادی با اندیشه های متفاوت وجود دارند، که در بهترین صورت، حضرت محمد صلی الله علیه وآله را پیامبری از جانب خدا می دانند ولی برای مردم عرب جاهلی حجاز، نه برای تمام عالم.

و می گویند اسلام دین عرب جاهلیت است. اسلام، برآمده از فرهنگ جاهلی است. اسلام دین خشونت است. پیامبر آن هم، مختص عرب حجاز و عصر

جاهلیت است. پیامبر اسلام، پیامبر خشن است و....

البته این عبارات، معرف دیدگاهی است که امروزه جهان سکولار و حتی جهان مسیحی غرب بسیار آن را تبلیغ می کنند. معرفی نبی اعظم صلی الله علیه وآله به عنوان پیامبر شبه جزیره حجاز و نه تمام عالم، و پیامبری بر اساس تعالیم عصر جاهلی، نه مبعوث از جانب خداوند، و تهمت‌های مترتب بر آن، امروزه در جهان غرب امری عادی تلقی شده و امروزه بسیاری از مردم، بخصوص در غرب، بر همین اساس حضرت محمد صلی الله علیه وآله را می شناسند.

«خشونت طلب و گسترش دین اسلام با شمشیر» را تبلیغ و در میان مردم، اشاعه می دهند،

آنچه امروزه در کتاب ها، مقالات، فیلم ها، رسانه ها و حتی در گفت وگوهای غربی ها به دست می آید، معرفی حضرت محمد صلی الله علیه وآله را به عنوان مردی برآمده از فرهنگ جاهلیت و متأثر از آداب آن است.

این تهمت ها بعد از پیروزی های بزرگ اسلام در اروپا، و اغلب توسط مسیحیان و اروپاییان در جهان نشر یافت.

ولی در پاسخ اینها می گوئیم، شکی نیست که اسلام، در هند و آسیای جنوب شرقی و خیلی از جاهای دیگر، با شمشیر و خشونت رشد نیافته، بلکه عرفان و معنویت اسلام، مردم را به سوی اسلامیت کشیده است.

باید به این نکته هم توجه داشت که بررسی زندگی سیاسی و اجتماعی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که برگرفته از اصول اساسی اسلام است می تواند بهترین ترازوی سنجش صحت و سقم این ادعا باشد.

در این کتاب بنا به وظایفی که احساس می شود، مطالب و بحث‌هایی مطرح می گردد، صرفاً برای آگاهی دادن و اطلاع رسانی، به ملیت ها و پیروانان مذاهب مختلف جهان، بر پوچی گفته های این تهمت زنان و خلاف واقع بودن ادعای آنها نه برای غرض ورزی یا خدای نکرده، توهین به شخص یا ملیت و گروهی بوده باشد.

در این جابحث ما، دفاع در برابر کسانی مانند (کاردینال راتزینگر، پاپ بندکیت شانزدهم و امثال او) است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله را یک فرد جنگجو و خشن به دنیا قلمداد و معرفی می نمایند است.

البته بحث ما صرفاً در ارتباط با زمان خود رسول خدا صلی الله علیه وآله است نه زمان خلفاء و زمامداران بعد از رحلت آن حضرت (جز امیر مؤمنان علیه السلام)، که در باره آنها، گفتنی های زیاد وجود دارد و نبود فرصت و زمینه.

پس برای فهم مسیر این مطلب، به چند نکته، توجه داشته باشیم.

1 - بنا بر اصل عصمت و ممتاز بودن تمام فرستادگان الهی، خدای متعال، آنحضرت را، رحمت بر عالمیان و جهانیان فرستاده است و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ انبیاء (107:21) ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

در مورد رحمت بودن آن وجود مقدس، نمونه های زیاد از آن شخصیت درجه یک جهان آفرینش، دیده شد که برای اثبات ادعای ما، کفایت، مانند بهترین فرصت گرفتن انتقام از دشمنان روز فتح مکه بود.

زمانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله قدرت هر نوع اعمال خشونت بر قریش و دشمنانش داشت اما آن وجود «رحمه للعالمین» بر خلاف انتظار لشکریان و مردم، با صدور یک فرمان عفو عمومی، همه آنها را نجات داد و آرامش روح، عطا نمود.

قریشی که مدت طولانی، به آن حضرت ناسزا گفتند، تهدید کردند، بر سر راه ایشان خار افکندند، بر بدن مبارک نجاست انداختند، سنگ زدند به القاب بد نسبت می دادند، گاهی جادوگر گفتند، گاهی دیوانه و گاهی شاعر، اما پیامبر رحمت در روز فتح مسالمت آمیز و بدون خونریزی مکه، شنید شخصی این جمله را تکرار می کرد که:

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تَسْتَحِلُّ الْحَرَمَةَ.»

«امروز روز کشتار، جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت هاست.»

پیامبر رحمت، در برابر و در ردّ این شعار، این جمله را فرمود:

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ «؟» امروز روز رحمت و مهربانی است.»

بدین ترتیب، آن حضرت، جلو هرگونه خشونت و تندی در مقابل مخالفان اسلام را گرفته، نگرانی و ترس مشرکین قریش را برطرف ساخت و رو به قریش کرد و فرمود: یا معشر قریش (ما) ترون ائی فاعل بکم ای گروه قریش نظر شما چیست من با شما چگونه رفتار خواهم کرد. قریش در حالی که بهت زده، حیران و بیمناک بودند، گفتند: «خیراً أخ کریم و ابن أخ کریم» ما از شما انتظار خیر و نیکی داریم چون شما را

برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار خود می دانیم. حضرت فرمودند: انی اقول لکم کما قال یوسف لاخوته لا تثریب علیکم الیوم اذهبوا فانتم الطلقاء من همان جمله ای را که یوسف به برادرانش گفت به شما می گویم امروز بر شما هیچ ملامت و مواخذه ای نیست بروید شما آزاد هستید. (زاد المعاد، ج 1، ص 424 و ابی جعفر محمدبن الجریر الطبری، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، بی تا، ج 3، ص 56)

رحمت و مهر او، به گونه ای فراگیر بود، با کسانی که سال ها با او دشمنی کرده بودند؛ با گذشت برخورد کرد.

پس آن حضرت پیام آور رحمت و محبت بود خدای تعالی، آن رسول گرامی اسلام را، رحمتی فراگیر و همگانی معرفی کرد، که در این فتح و پیروزی علاوه بر فرمان عمومی، خانه ابوسفیان دشمن شماره یک را، با داشتن قدرت همه جانبه بر انتقام گرفتن از او، پناهگاه قرار داد! همچنین برخوردهای اخلاقی و محبت آمیز آنحضرت، با دشمنان با سابقه اش، مانند قاتل عمویش حمزه سیدالشهداء (وحشی) با اینکه او را مهدور الدم اعلام کرده بود. با یک کلمه شهادتین ظاهری گفتن، او را بخشید و از مجازات او چشم پوشی نمود.

یا در برابر در خواست شتر شدن آنحضرت برای بچه ها هنگام رفتن به نماز و عدم برخورد خشن، برای خواسته آنها، تن در داده و سوار شدن آنها به پشت او و آمدن اصحاب و فرمودنش، به آنهاکه خشونت نشان ندهند و فرمودنش مرا از این بچه ها بخريد و فروخته شدن به ثمن بخس (5 درهم)، و فرمودنش، خدا رحمت کند برادرم یوسف را که اوگراتر از من (به هفت درهم) فروخته شد.

و نظایر زیاد این جریانها که در زمان حیات آنحضرت به منصفه ظهور رسید و در تاریخ ثبت و ضبط گردیده، (که این مختصر گنجایش آوردن فهرست آن را ندارد).

این جریانها، سیمای واقعی «رحمه للعالمین» بودن آن شخصیت بزرگوار را، به اثبات می رساند..

آری، پیامبر صلی الله علیه وآله، رحمتی است برای همه و آن حضرت در حفظ منافع و تأمین سعادت این جهانی و آن جهانی همگان حریص است. خداوند رحمان، در بیان شدت شفقت و مهربانی آن بزرگوار به تمام بشر فرموده است:

«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (شعراء (3):26)

«گویی می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی، به خاطر این که آن ها ایمان نمی آورند.»

... فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ فَاطِر: 8.

پس جانت را به خاطر شدت تأسف بر آنان از دست نبر؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست!

می بینیم که تأسف، دلسوزی و غمخواری پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نسبت به کفار و منکران حق و علاقه مندی آن حضرت به سعادت و نجات بندگان، تا چه حد کار را بر وی تنگ کرده است که خدای تعالی او را تسلیت داده و از وی دلجویی کرده است تا مبادا از شدت اندوه و اهتمام به حال آن ها، قالب تهی کند؛ زیرا آن حضرت همه آدمیان را، بدون استثنا، همچون فرزندان دلبند و پاره تن خود می دانست و خیر و هدایت همه شان را می خواست و چون می دید که به راه گمراهی و هلاکت می روند، سخت اندوهگین می شد، همان گونه که پدری مهربان از هلاکت و تباهی فرزندانش دچار اندوه می گردد.

پیامبر صلی الله علیه وآله، خود را مظهر تام رحمت و محبت الهی شناسانده، می فرماید:

إنما بعثت رحمه؛ همانا من، رحمتی (فراگیر) برانگیخته شده ام.

قسمتی از مطالب فوق از کتاب سیره نبوی مصطفی دلشاد تهرانی، ج 3، ص 75؛ از: الوفاء بأحوال المصطفی، ج 2، صص 421 و 439).

سیره پیامبر صلی الله علیه وآله، سیره تربیت عملی انسان است و این تربیت در برترین و کامل ترین جلوه اش، در رفتار ائمه هدی علیهم السلام که غیر قابل تفکیک از سیره پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد، تجلی پیدا کرده بود.

2 - خداوند اخلاق حسنه آنحضرت را تمجید می نماید: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) (قلم: 4) (و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ آل عمران: 159) به (برکت) (رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند.



پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

در این آیه مبارکه، خدای مهربان به رسول گرامیش چندتا دستور رحمت می دهد 1 - فَاعْفُ عَنْهُمْ پس آنها را ببخش، 2 - وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و برای آنها آموزش بطلب!، 3 - وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و در کارها، با آنان مشورت کن! 4 - فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وقتی تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (توبه 128) همانا رسولی از جنس شما برای هدایت شما آمد که فقر و پریشانی و جهل شما بر او سخت است و بر هدایت شما بسیار حریص و به مؤمنان رؤف و رحیم است.

پیروزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در پیش برد اسلام، اگر چه با تأیید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت که یکی از مهمترین آنها جاذبه اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود.

آنچنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تاثیر قرار می داد، و به تسلیم وا می داشت، و دوستان را سخت مجذوب می ساخت.

بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بنامیم اغراق نگفته ایم یکی از نمونه های معجزه اخلاقی آنحضرت در فتح مکه نمایان گشت:

مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به کار گرفتند، ولی هنگامی که در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آنها را صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق *يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا* فوج فوج مسلمان شوند.

در باره حسن خلق پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) داستانهای

زیادی در کتب تفسیر و تواریخ آمده است که آوردن همه آنها، بیرون از توان ما است ولی همینقدر باید بگوئیم: که در حدیثی از حسین بن علی (علیهما السلام) آمده است که می گوید: از پدرم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در باره ویژگیهای زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اخلاق او سؤال کردم، پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است: رفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با همشینانش چنین بود که دائماً خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بد زبان و عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچکس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد نومید باز نمی گشت: سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگوئی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، و سرزنش نمی فرمود، و از لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد.

هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت، در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند، و به هنگامی که ساکت می شد آنها به سخن در می آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد.

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند، و به مصداق *لَا تَقْضُوا مِنْ حَوْلِكُمْ* همه پراکنده می شدند.

و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خلق و خوی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه چه در باره شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

و چه در باره وظیفه همه مسلمین فراوان است که در اینجا به چند روایت اشاره می کنیم:

1 - در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق: من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همین تکمیل اخلاق فضیله است.

2 - در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: انما المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجه قائم اللیل و صائم النهار: مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می رسد که شبها به عبادت می ایستد، و روزها روزه دار است.

3 - و باز از همان حضرت آمده است که فرمود: ما من شیء أنقل فی المیزان من خلق حسن: چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق خوب نیست 4 - و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: أحبکم الی الله أحسنکم أخلاقا الموطون أکنافا، الذین یألفون و یؤلفون، و أبغضکم الی الله المشاؤون بالنمیمه، المفرقون بین الاخوان، الملتمسون للبرءاء العثرات: از همه شما محبوبتر نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضعند، با دیگران می جوشند، و مردم نیز با آنها می جوشند، و از همه شما مغبوض تر نزد خدا افراد سخنی چینی هستند که در میان برادران جدائی می افکند، و برای افراد بی گناه در جستجوی لغزشند.

5 - در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: أكثر ما یدخل الناس الجنة تقوی الله و حسن الخلق: بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است.

6 - در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: ان اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا: از میان مؤمنان کسی ایمانش از همه بهتر است که اخلاقش کاملتر باشد.

7 - در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علیکم بحسن الخلق، فان حسن الخلق فی الجنة لامحاله، و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لامحاله:

بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است، و از سوء خلق بپرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است.

از مجموع اخبار فوق به خوبی استفاده می شود که حسن خلق کلید بهشت،

وسيله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان، و همطراز عبادت‌های شبانه و روزانه است، و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است.

## 6 - سخنان 124 نفر از دانشمندان و بزرگان عالم در باره اسلام و قرآن

دانشمندان غیرمسلمان نظرات جالب و تأمل برانگیزی درباره حق و حقیقت دین اسلام و عظمت و فصاحت و بلاغت قرآن دارند که برای هر شخص منصف و با وجدان، حجت را تمام می کند و توجه به سوی آن را الزام و واجب مینماید که شماری از آن را در زیر از کتاب (اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان) از تألیفات خود اینجانب را از نظر عزیزان می گذرانم و بخاطر اختصار از اظهار نظر و توضیح آنها، صرفنظر می نمایم.

### 1 - گوته، شاعر و نویسنده بزرگ آلمانی

که در زمینه اسلام و قرآن کریم و مضامین آن مطالعاتی داشته است، می گوید: ما اول، از قرآن رویگردان بودیم، ولی طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب نمود و به حیرت درآورد و بالاخره مجبور شدیم اصول و قواعد آن را بزرگ بشماریم و در مطابقت الفاظ با معانی بکوشیم. مرام و مقصد این کتاب بی اندازه قوی و محکم و مبانی آن بلند است و از این نظر ما را بیشتر به اهمیت و علو مقام خود جذب می نماید. با این وصف به زودی بزرگترین تأثیر خود را در تمام جهان نموده، نتیجه مهمی از خود به جا خواهد گذاشت و باز می گوید: به زودی این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن)، عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در دانش جهان نهد و در نتیجه جهانمدار گردد.

به راستی قرآن را زیبایی خیره کننده ایست که زبان از تقریر و خامه از تحریر آن عاجز است. زیبایی، گیرایی، شیرینی و نظم صحیح که تأثیر آن را هیچ کتابی ندارد. این کتاب از بسیار خواندن کهنه نمی شود و کلمات وزنی صحیح دارد. ولی در آن سجع وزنی پیدا نیست. شیرین تر از شعر است و این اعجاز فقط از آن قرآن است.

شاعر نویسنده معروف آلمانی که تاثیر عمیقی بر ادبیات آلمان و جهان بجای گذاشته در کتاب دیوان شرقی و غربی می گوید: مندرجات کتاب قرآن ما را مجذوب می کند و به شگفت می آورد و سرانجام به تعظیم و احترام بر می انگیزد.

اسلام دین محمد (صلی الله علیه و آله) است. در هیچ دین و ملتی به اندازه اسلام و مسلمانان در کارها به علم محوری تشویق نشده است. باید قبول کرد که کلیه علوم اعم از فیزیک، هیأت، نجوم، فلسفه و ریاضیات که از قرن دهم به بعد در اروپا رونق گرفت، در اصل از مدارس اسلامی گرفته شده است و مسلمانان اسپانیا را باید از هر جهت پدران فلسفه اروپا دانست. اروپای جدید، شکفتن اولین غنچه تصورات شعری و تخیلات رمان نویسی را به مسلمانان مدیون است. اتهام سوزاندن کتاب یا کتب خانه ها توسط مسلمانان بی پایه است به دلایل زیاد... اسلام تعلیم و تربیت را کانون اساسی تاکید خود قرار داده است.

اسلام عاری از روحانیون حکومتی و درباری است که دین را بر طبق هوی و هوس خود تفسیر می کنند. اسلام براساس اصل عقلی و استدلال به این که هرچه برخیزد، فرو می نشیند و هرچه فاسد شود، ضایع و نابود می گردد، استوار است و مخالف بت پرستی، آدم پرستی و ستاره پرستی است. اسلام دینی است منزله از تضاد و اختلاف که هیچ رمز و رازی را با زور و اجبار بر عقل و استدلال تحمیل نمی کند و اجازه نمی دهد که مردم با تصور و توهم در عین احساسات آتشین و تعصبات کورکورانه که به شدت شخص را از فهم درست خارج می کند، زندگی کنند. من مردمی را بشردوست تر از مسلمانان نمی شناسم، همان مسلمان هایی که در حال حاضر هنوز ما رفتاری را با آن ها می کنیم که با وحشیان داریم.

(ولفگانگ گوته، شاعر معروف آلمانی).

گوته فیلسوف آلمانی

سالیان درازی کشیشان از خدا بی خبر! ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده ی آن (محمد) دور نگه داشته اند اما هر قدر که ما قدم در جاده ی علم و دانش گذاریم پرده ی جهل و تعصب نابه جا را دریده ایم و عنقریب است که این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تاثیر عمیقی در علم

ودانش جهان گذاشته و عاقبت محور افکار مردم جهان گردد.

پروفسور واندرهون متخصص روان شناسی از کشف تأثیر مثبت «ذکر نام جلاله خداوند» و «قرائت قرآن کریم» در سلامتی انسان خبر داد. این دانشمند هلندی خبر فوق را پس از تحقیقات مستمری اعلام کرد که سه سال به طول انجامیده است.

وی گفت: این بررسی ها نشان می دهد که قرائت منظم قرآن کریم، از انسان در مقابل تمامی مشکلات روانی دفاع می کند و نیز نقش مهمی در معالجه بیماری های روانی ایفا می کند.

دکتر یوهان ولفگانگ فون گوته VON GOETHE .DR YOHN WOLFGANG ریاضی دان، شاعر و نویسنده (1749-1832 م .)

قرآن اثری است که به واسطه سنگینی عبارات آن خواننده در ابتدای امر رمیده می شود، و سپس مفتون جاذبه آن و بالاخره بی اختیار مجذوب زیبایی های بی پایان آن می گردد.

(طبقات مفسران شیعه، ج 1، ص 171 / پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از نظر دانشمندان شرق و غرب، ص 211).

چطور ما به آن (قرآن مجید) باز می گردیم و رجوع می کنیم، هر چند که در ابتدا تکرار به نظر می رسد اما به زودی انسان را جلب می نماید متعجب می سازد انشاء آن هم آهنگ با محتویات و هدف بزرگش محکم، قوی و بسیار عالی است.

این کتاب در تمام ازمنه بشریت، بزرگترین نفوذ را خواهد داشت.

منبع: پنجگام، ص 203.

سالیان دراز کشیشان از خدا بی خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن دور نگهداشتند. اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش به پیش گذارده و پرده های جهل و تعصب نابجا را دریده ایم، عظمت احکام مقدس اسلام که قرآن، مجموعه آنست بهت و حیرت عجیبی در ما ایجاد نموده است و عنقریب است که این کتاب توصیف ناپذیر عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان نموده و محور افکار مردم جهان می گردد.

منبع: اعتراف دانشمندان بزرگ جهان، ص 49 / نظریه دانشمندان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 20 /

ص: 26

تاریخ و علوم قرآن، ص 185 / قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، ص 295 / قرآن و دیگران، ص 37 / پاسخ به مشکلات جوانان، ج 2، ص 168 / پنجگام، ص 200 / تاریخ قرآن زنجانی، ص 159

2 - دکتر گوستاولوبون و قرآن

گوستاولوبون میگوید: زور شمشیر نیز موجب پیشرفت قرآن نگشت، زیرا رسم اعراب (مسلمانان) این بود که هر کجا را فتح می کردند مردم آنجا را، در دین خود، آزاد می گذاردند. و اینکه مردم مسیحی از دین خود دست برمی داشتند و به دین اسلام می گرویدند، و زبان عرب را بر زبان مادری خود، انتخاب می کردند، بدان جهت بود، که عدل و دادی که از آن عرب های فاتح (مسلمین) می دیدند مانندش را از زمامداران پیشین (مسیحی) خود ندیده بودند اسلام از آن مطالبی که خرد و عقل سالم از پذیرفتن آن خودداری می کند، و در ادیان دیگر نمونه های آن بسیار است (مانند سه خدایی و تثلیث) کاملاً تهی است...

گوستاولوبون

مورّخ و اسلام شناس فرانسوی

احکام و تعالیم اخلاقی قرآن، بسیار برجسته و عالی است. خیرات، نیکی کردن، مهمان نوازی، اعتدال در خواهش های نفسانی، وفای به عهد، اکرام والدین، اعانت و سرپرستی از بیوه و یتیم و نیکی کردن در مقابل بدی - که در موارد عدیده از آن تأکید به عمل آمده - از جمله صفات و خصایل حمیده تعلیم داده شده توسط قرآن کریم می باشد... تعلیمات اخلاقی قرآن به مراتب بالاتر از تعلیمات اخلاقی انجیل است. (طبقات مفسرین شیعه، جلد 1، صفحه 176)

گوستاولوبون، فرانسوی (1841 1931 )

اسلام قوانین طبیعت را آنچنان تنظیم می کند که هر کدام از آن قوانین به طبیعت بشر القا گردد بی شک آن را با کمال میل می پذیرد و بر پایه همین اصل اگر از قرآن تعبیر به راهنما شده است تعبیری صحیح و بجاست. زیرا قرآن بشر را به بهترین روش زندگی رهبری می کند و او را به نیکوترین هدف ها دعوت می نماید.

دکتر گوستاولوبون، عالم فرانسوی و استاد متتبع علوم و آثار شرقی در تاریخ اسلامی می گوید: قرآن که کتاب آسمانی مسلمین است تنها منحصر به تعالیم و

ص: 27

دستورهای مذهبی نیست بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج شده است. تعلیمات اخلاقی قرآن به مراتب بالاتر از تعلیمات اخلاقی انجیل است.

- گوستاولوبون

مورخ و اسلام شناس فرانسوی

احکام و تعالیم اخلاقی قرآن، بسیار برجسته و عالی است. خیرات، نیکی کردن، مهمان نوازی، اعتدال در خواهش های نفسانی، وفای به عهد، اکرام والدین، اعانت و سرپرستی از بیوه و یتیم و نیکی کردن در مقابل بدی - که در موارد عدیده از آن تأکید به عمل آمده - از جمله صفات و خصایل حمیده تعلیم داده شده توسط قرآن کریم می باشد... تعلیمات اخلاقی قرآن به مراتب بالاتر از تعلیمات اخلاقی انجیل است. (طبقات مفسرین شیعه، جلد 1، صفحه 176)

گوستاولوبون: «زور شمشیر»، موجب پیشرفت قرآن نگشت، زیرا رسم اعراب «مسلمان» این بود که هر کجا را که فتح می کردند، مردم آن جا را در دین خود آزاد می گذاردند. این که مردم مسیحی از دین خود دست بر می داشتند و به دین اسلام می گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود برمی گزیدند، بدان جهت بود که عدل و دادی که از آن عرب های فاتح می دیدند، مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند.

3 - برتراند راسل - توحید اسلام

فیلسوف و ریاضیدان معروف قرن بیستم یعنی برتراند راسل (م: 1970) (که از فرهنگ اسلام، با عنوان فرهنگ متمایز دنیای اسلام یاد می کند، می گوید: دین محمد وحدانیت ساده ای بود، که با معضلات کلامی تثلیث (سه خدایی) و حلول، پیچیده و بغرنج نگشته بود. پیامبر ادعای الوهیت نداشت و پیروانش نیز چنین ادعایی در حق او نداشتند... ولتر می گوید: هیچ کشیشی نیست که در برابر یک مرد شریف مسلمان، از شرم سر بیزیر نیفکند. و نیز: همه کتابهایی را که مسیحیان تاکنون درباره مسلمانان نوشته اند باید بر آتش افکنند. و این قضاوت های بر حق که مانند آن در گفتار غربیان به عبارات مختلف تند و ملایم، مکرر

ص: 28



می توان دید از آنجاست، که هرچه داشتند و دارند از مسلمانان و ترجمه کتابهای مهم دانشمندان اهل قبله دارند.

4 - می سارتون

نویسنده آمریکایی بلژیکی تبار، با اشاره به اسلام گفته است: خلق یک تمدن جدید با دامنه بین المللی و جامع امری است که می توان آن را توصیف کرد اما توضیح کامل آن دشوار است؛ چرا که این دوران خلاقانه ترین جنبش های قرون وسطی را شکل داد.

اسلام از تفکر آزاد حمایت کرد و شیوه های تجربی عقلانی را که بنیاد علوم مدرن و فلسفه است بسط داد. پیش از رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مردم جرأت انجام تجارب عملی را به علت واهمه از انتقام ارواح شریر به خود نداده بودند.

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به خرافه ها و عناصر وحشت آنها خاتمه داد و به آماده شدن جامعه بشری برای تحقیقات علمی کمک کرد.

5 - دکتر خواکین کاستا،

شرق شناس اسپانیایی می گوید: اگر نبود اندلس اسلامی، تکنولوژی جهان به این مرحله نمی رسید؛ امریکا کشف نمی شد و ریاضیات به این درجه ممتاز دست پیدا نمی کرد.

6 - برنارد شاو،

فیلسوف برجسته بریتانیایی در مقدمه کتاب (حیرت پزشکان)، می نویسد: استعمار انگلیس پس از اشغال جزایر سندونش در اولین اقدام دین ساکنان این جزیره را تغییر داد و پس از مدتی ساکنان این جزایر به بیماری های مهلکی دچار شدند که ناشی از ترک عادات اسلامی که از آنها می خواست پاکی و طهارت را رعایت کنند، بود.

7 - ناپلئون بناپارت

قرآن به تنهایی عهده دار سعادت بشر است.

ناپلئون بناپارت، امپراتور فرانسه: امیدوارم آن زمان دور نباشد که من

ص: 29

بتوانم همه دانشمندان جهان را با یکدیگر متحد کنم تا نظامی یکنواخت، فقط براساس اصول قرآن مجید که اصالت و حقیقت دارد و می تواند مردم را به سعادت برساند، ترسیم کنم. قرآن به تنهایی عهده دار سعادت بشر است.

«ناپلئون بناپارت» می گوید:

قرآن به تنهایی عهده دار سعادت بشر است. (فرهنگ برلیان، صفحه 106)

در جای دیگر می گوید: امیدوارم آن زمان چندان دور نباشد که من بتوانم همه مردمان خردمند و تحصیل کرده را از تمام دنیا به هم گرد آورم و یک رژیم یکنواخت برقرار کنم که مبتنی بر تعلیمات قرآن مجید باشد، زیرا فقط این تعلیمات است که درست و صحیح است و بشریت را به سوی خوشبختی سوق می دهد. (نقش اسلام در اروپا، صفحه 134).

ناپلئون بناپارت

با اینکه قرآن در سراسر جهان اسلام بارها خوانده می شود، خواندن آن با این همه تکرار در پیروانش ایجاد خستگی نمی کند بلکه به عکس در ضمن خواندن مکرر هر روز عزیزتر می شود. در خواندن یا شنیدن قرآن در ذهن خواننده یا شنونده حسن تعظیم و تکریمی بر می انگیزد. متن قرآن در طول اعصار و قرون تاریخ نزول آن تا امروز به همان صورت باقی مانده و تا وقتی که خدا بخواهد و تا جهان ادامه داشته باشد باقی خواهد ماند.

8 - ارنست رنان فرانسوی:

نویسنده، مورخ و متفکر بزرگ فرانسوی که علاوه بر بسیاری از فعالیت های علمی و تاریخی، تألیفاتی در خصوص زبان های سامی دارد. می گوید:

در کتابخانه شخصی من هزاران جلد کتاب سیاسی، اجتماعی، ادبی و غیره وجود دارد که همه آنها را بیشتر از یک بار مطالعه نکرده ام و چه بسا کتابهایی که فقط زینت کتابخانه من می باشند ولی یک جلد کتاب است که همیشه مونس من است و هر وقت خسته می شوم و می خواهم درهایی از معانی و کمال بر روی من باز شود آن را مطالعه می کنم و از مطالعه زیاد آن خسته و ملول نمی شوم.

این کتاب، «قرآن کتاب آسمانی مسلمین است»

ص: 30

9 - هربرت جرج ونو نویسنده انگلیسی،

وقتی یکی از مجله های اروپا عقیده و رأی او را درباره بزرگ ترین کتابی که از آغاز تاریخ بشر تاکنون بیشتر از سایر کتب در دنیا تأثیر گذارد و مهم تر از همه به شمار آمده است، پرسید او در جواب نام چند کتاب را برد و در پایان آن چنین نگاشت: اما کتاب چهارم که مهم ترین کتاب دنیاست قرآن است، زیرا تأثیری که این کتاب آسمانی در دنیا بر جای نهاده نظیر آن را هیچ کتابی نداشته است.

10 - تنورد، خاورشناس آلمانی

تنورد، خاورشناس و محقق و اندیشمند آلمانی که در زمینه مسائل قرآنی و اسلامی تحقیقات زیادی داشته است، می گوید:

قرآن با نیروی برهان خود شنونده را مجذوب و شیفته خود می سازد و قلوب را تسخیر می کند. همین قرآن بود که ملت عرب را معلّم جهانیان کرد.

11 - ه. ج. ولز دانشمند و مورخ انگلیسی (1866 1946 )

در قرآن بهترین عبارات و عالی ترین جملات نازل گردیده و اسلوب فصاحت و بلاغت آن به حدی زیباست که عقول عقلا را حیران ساخته است. قرآن کتابی است ابدی و جهانی.

12 - ژول لابوم، خاورشناس و متفکر فرانسوی

در مقدمه فهرست قرآن می نویسد: قرآن برای همیشه زنده است و هر کس از مردم جهان به قدر درک و استعداد خود از آن بهره برمی دارد.

سالیان درازی در جستجوی حقیقت بودم. تا اینکه حقیقت را در اسلام یافتم.

پس قرآن مقدس را دیدم و شروع به خواندن آن کردم. او بود که تمام سوالات مرا جواب گفت. قرآن ابهت و ترس را به انسان الهام می کند و با این حال ثابت می نماید که هر چه می فرماید راست است.

13 - راکستون، اسکاتلندی

ص: 31

قرآن کتاب علمی، دینی، اجتماعی، تهذیبی، اخلاقی و تاریخی است. مقررات و قوانین و احکام آن با احوال و قوانین و مقررات دنیای امروزی هماهنگ و برای همیشه کتاب پیروی و عمل است. هر کس بخواهد دینی اختیار کند که سیر آن با تمدن بشر پیشرفت داشته باشد باید اسلام را اختیار کند. و اگر بخواهد معنی این دین را بیابد باید به قرآن مراجعه کند.

راکستون، خاورشناس و محقق اسکاتلندی که در زمینه مسائل قرآنی مطالعاتی داشته است، می نویسد: سالیان درازی در جستجوی حقیقت بودم تا اینکه حقیقت را در اسلام یافتم. پس قرآن مقدس را دیدم و شروع به خواندن آن کردم. او بود که تمام سؤالات مرا جواب گفت. قرآن ابهت و ترس در انسان ایجاد می کند و با این روش ثابت می کند که هر چه می فرماید راست است.

راکستون محقق اسکاتلندی.

سالیان درازی در جستجوی حقیقت بودم تا این که حقیقت را در اسلام یافتم، سپس قرآن مقدس را دیدم و شروع به خواندن آن کردم. این کتاب بود که تمام سؤالات مرا جواب گفت: قرآن ابهت و ترس به انسان الهام می کند و در عین حال ثابت می نماید که هر چه می فرماید: راست است. (اسلام شناسی غرب، صفحه 60، نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 37، قرآن و دیگران، صفحه 29)

#### 14 - هربرت جورج ونو، نویسنده انگلیسی

جمعی از دانشمندان حقوقدان و اهل نظر که در «لاسه» (پایتخت هلند) به منظور شرکت در کنفرانس جهانی ادیان گرد آمده بودند، پس از تحقیق و بررسی های لازم درباره حقوق و قوانین اسلام چنین اظهار نظر کردند که: آیین اسلام و قوانین مندرج در قرآن به موجب برخورداری از عناصر کافی پیوسته با احتیاجات زمانی و ایدئولوژی های اجتماعی در حال تطور است و همیشه جوابگوی مسائل و مقتضیات زمان خواهد بود.

امیدوارم آن زمان چندان دور نباشد که من بتوانم همه مردمان خردمند و تحصیل کرده را از تمام دنیا به هم گرد آورم تا یک رژیم یک نواخت برقرار کنیم که مبنی بر تعلیمات قرآن مجید باشد. زیرا فقط این تعلیمات است که درست و صحیح

است و بشریت را به سوی خوشبختی سوق می دهد. (به امید آتروز مؤلف).

15 - آدام متز: « کلیساها و صومعه ها در دوران حکومت اسلامی چنان می نمودند که گویی خارج از حکومت اسلامی به سر می برند و به نظر می رسد بخشی از سرزمینی دیگر هستند که این خود موجب می شد چنان فضایی از تسامح برقرار گردد که اروپا در سده های میانه با آن آشنایی نداشتند.

16 - دکتر گرینه فرانسوی

خاورشناس و پژوهشگر فرانسوی که تلاش ها و تحقیقات فراوانی در زمینه علوم اسلامی و قرآن دارد می گوید:

من آیات قرآن را که به علوم پزشکی و بهداشتی و طبیعی ارتباط داشت دنبال کردم و از کودکی آنها را فراگرفتم و کاملاً به آن آگاه بودم. بنابراین دریافتم که این آیات از هر نظر با معارف و علوم جهانی منطبق است... هر کس دست اندرکار هنر یا علم باشد و آیات قرآن را با هنر و علمی که آموخته است مقایسه کند به همان صورت که من مقایسه کردم بدون تردید به اسلام خواهد گروید، البته اگر صاحب عقلی سلیم و بی غرض باشد.

17 - بانو واگلیری، دانشمند ایتالیایی

و پروفیسور ادبیات عرب و استاد تاریخ تمدن اسلام در دانشگاه ناپل ایتالیا

آشنایی من با تعالیم حیات بخش و معارف درخشان اسلام و قرآن بپیش جدید و عمیقی در من به وجود آورد و طرز فکرم را درباره جهان آفرینش و فلسفه وجود به کلی دگرگون ساخت و احساس کردم تعلیمات اسلام بر خلاف تعالیم مسیحیت، انسان را موجودی شریف و با شخصیت می شناسد نه موجودی کثیف و ذاتاً آلوده... در این کتاب دستور زندگی و نحوه بهره برداری از لذایذ این دنیا و حمایت آن، به طرزی جالب و خردمندانه بیان شده است.

- بانو لورا واکسیا واگلیری Laura Waccia Vagliry

استاد دانشگاه ناپل ایتالیا

کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است. قرآن کتابی است که نمی توان از آن

ص: 33

تقلید کرد. نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات عرب سابقه ندارد.

تأثیری که سبک قرآن در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتری های آن می باشد. چطور ممکن است این قرآن کار محمد (صلی الله علیه و آله) باشد و حال آن که ما معتقدیم محمد (صلی الله علیه و آله) یک مرد عرب و درس نخوانده بود. ما در این قرآن ذخایر و اندوخته هائی از علوم را می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین و متفکرترین اشخاص است، و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاست باید در مقابل قرآن زانوی عجز و ناتوانی به زمین بزنند. با این که قرآن در سراسر جهان اسلام به کرات خوانده می شود با این وجود خواندن آن با این همه تکرار در پیروانش ایجاد خستگی نمی کند بلکه بالعکس در ضمن خواندن مکرر هر روز عزیزتر می شود. خواندن یا شنیدن قرآن در ذهن خواننده یا شنونده حس تعظیم و تکریمی بر می انگیزد. متن قرآن در طول اعصار و قرون در تاریخ نزول آن تا امروز به همان صورت اولیه باقی مانده و تا وقتی که خدا بخواهد و تا جهان ادامه داشته باقی خواهد بود.

منبع: اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، ص 306؛ اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 69؛

نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 22؛ طبقات مفسران شیعه، ج 1، ص 175؛

قرآن و دیگران، ص 15 / پیشرفت سریع اسلام، ص 52

بانو) واگلیری «دانشمند ایتالیایی

قرآن کتابی است آکنده از دلایل سرشار منطقی و مسائل بی شمار علمی آن بلندترین گفتار با براهین کامل قطعی درباره وجود خداوند راهنمایی بر عظمت آفریننده بی همتا با ما سخن آغاز می کند. قوانین قضائی و حقوقی، دستورهای حیاتی و زندگی، مقررات مذهبی و دینی طوری در آن با عبارات روان تنظیم شده که خواننده را تحت تأثیر سحرآوری قرار می دهد.

بانو) واگلیری «دانشمند ایتالیایی

قرآن کتابی است آکنده از دلایل سرشار منطقی و مسائل بی شمار علمی آن بلندترین گفتار با براهین کامل قطعی درباره وجود خداوند راهنمایی بر عظمت آفریننده بی همتا با ما سخن آغاز می کند. قوانین قضائی و حقوقی، دستورهای حیاتی و زندگی، مقررات مذهبی و دینی طوری در آن با عبارات روان تنظیم شده که

ص:34

خواننده را تحت تأثیر سحرآوری قرار می دهد.

دکتورا واکسیا واگلیری،

بانو دکتر لورا واکسیا واگلیری، پرفسور ادبیات عرب و استاد تاریخ تمدن اسلام در دانشگاه ناپل ایتالیا رساله ای به نام پیشرفت سریع تعالیم اسلام نوشته که در قسمتی از آن چنین آمده است: در این کتاب (قرآن) گنجینه هایی از دانش را می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاسی است. بانو واگلیری، دانشمند و محقق ایتالیایی که در زمینه قرآن کریم نیز مطالعاتی داشته است می نویسد: کتاب آسمانی اسلام، نمونه ای از اعجاز است.

قرآن، کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد. نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات عرب سابقه ندارد. تأثیری که سبک قرآن در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتری های آن می باشد. چطور ممکن است این قرآن کار محمد (صلی الله علیه و آله) باشد و حال آنکه معتقدیم محمد (صلی الله علیه و آله) یک مرد عرب و درس نخوانده بود. ما در این قرآن ذخایر و اندوخته هایی از علوم می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین و متفکرترین اشخاص است... قویترین سیاست باید در مقابل قرآن زانوی ناتوانی به زمین بزند.

رساله ای به نام پیشرفت سریع تعالیم اسلام نوشته که در قسمتی از آن چنین آمده است: ما در این کتاب (قرآن) گنجینه هایی از دانش را می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین اشخاص و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاسی است.

دانشمند معروف آنتروپولوژی (انسان شناسی)، استاد دانشگاه ایالت پنسلوانیا

خانم واگلیری

دانشمند ایتالیایی

ما در این قرآن، ذخایر و اندوخته هایی از علوم می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین و متفکرترین اشخاص است و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاست، باید در مقابل قرآن، زانوی عجز و ناتوانی بزنند. (تابش اسلام در اروپا، صفحه 132)

ص: 35

دانشمند ایتالیایی:

در ابتداء به عللی الزاماً کتاب هایی که بیگانگان در زمینه اسلام و قرآن نوشته بودند مورد مطالعه قرار دادم، با وجودی که نوشته های آنان درباره آئین جاودانی اسلام با غرض ورزی و بدگوئی توأم است، در عین حال می توان از لابلاي سخنان ایشان حقایق تابناک اسلام را دریافت و حدود نفوذ و اتقان مطالب قرآن را به دست آورد. آشنائی من با تعالیم حیات بخش و معارف درخشان اسلام و قرآن، بینش جدید و عمیقی در من به وجود آورد و طرز فکرم را درباره جهان آفرینش و فلسفه وجود به کلی دگرگون ساخت و احساس کردم که تعلیمات اسلام بر خلاف تعالیم مسیحیت، انسان را موجودی شریف و با شخصیت می شناسد نه موجودی کثیف و ذاتاً آلوده!! مسلمانان به حکم کتاب آسمانی قرآن، پیامبر عالی مقام خود را انسانی مانند انسان های دیگر می دانند که خداوند او را برای تبلیغ و رسالت و رهنمائی انسان ها برگزیده است. در این کتاب دستور زندگی و نحوه بهره گیری از لذایذ این دنیا و حیات آن، به طرز جالب و خردمندانه بیان شده است.

منبع: نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 34؛ قرآن و دیگران، ص 30؛

درسهائی از مکتب اسلام، سال 14، ش 4

قرآن که کتاب آسمانی مسلمین است تنها منحصر به تعالیم و دستورهای مذهبی نیست و بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج است.

تعلیمات اخلاقی قرآن به مراتب بالاتر از تعلیمات اخلاقی انجیل است.

بانو مایل آنجلو ایتالیایی: در ابتداء به عللی الزاماً کتاب هایی که بیگانگان در زمینه اسلام و قرآن نوشته بودند مورد مطالعه قرار دادم، با وجودی که نوشته های آنان درباره آئین جاودانی اسلام با غرض ورزی و بدگوئی توأم است، در عین حال می توان از لابلاي سخنان ایشان حقایق تابناک اسلام را دریافت و حدود نفوذ و اتقان مطالب قرآن را به دست آورد. آشنائی من با تعالیم حیات بخش و معارف درخشان اسلام و قرآن، بینش جدید و عمیقی در من به وجود آورد و طرز فکرم را درباره جهان آفرینش و فلسفه وجود به کلی دگرگون ساخت و احساس کردم که



تعلیمات اسلام بر خلاف تعالیم مسیحیت، انسان را موجودی شریف و با شخصیت می شناسد نه موجودی کثیف و ذاتاً آلوده!! مسلمانان به حکم کتاب آسمانی قرآن پیامبر عالی مقام خود را انسانی مانند انسان های دیگر می دانند که خداوند او را برای تبلیغ و رسالت و رهنمائی انسان ها برگزیده است. در این کتاب دستور زندگی و نحوه بهره گیری از لذایذ این دنیا و حیات آن، به طرز جالب و خردمندانه بیان شده است.

مایکل آنجلو دانشمند ایتالیایی:

آشنایی من با تعالیم حیات بخش و معارف درخشان اسلام و قرآن، بیش جدید و عمیقی در من ایجاد کرد و طرز فکرم را درباره جهان آفرینش و فلسفه وجود به کلی دگرگون ساخت و احساس کردم که تعلیمات اسلام برخلاف تعالیم مسیحیت انسان را موجودی شریف و با شخصیت می شناسد نه موجودی کثیف و ذاتاً آلوده، مسلمانان به حکم کتاب آسمانی خود قرآن پیامبر والا مقام خود را انسانی مانند انسان های دیگر می دانند که خداوند او را برای تبلیغ و رسالت و راهنمایی انسان ها برگزیده است در این کتاب دستور و نحوه بهره گیری از لذایذ این دنیا و حیات آن، به طرز جالب و خردمندانه بیان شده است.

19 - کوئت هانری دی کاستری: این نویسنده فرانسوی، بقای نسل یهود را معلول مدارای دول اسلامی با آنان می داند: «اگر از جنس یهودی تا به حال کسی در این جهان به جای مانده است، بر اثر همان دولت های اسلامی بود که در قرون وسطا آنان را از دست مسیحیان خون آشام نجات دادند... در صورتی که اگر نصارا همچنان به حال قدرت باقی می ماندند و بر جهان حکومت می کردند، نسل یهود را از جهان برمی داشتند.»

20 - فونس ایتین دینیه، مستشرق فرانسوی (1861-1929)

در عظمت و جلال قرآن همین بس که گذشت چهارده قرن از نزول آن نتوانسته کوچک ترین خللی در آن ایجاد کند. اسلوب بیان و کلمات قرآن چنان تازه و شیرین است که گویی دیروز پیدا شده است.

عده ای می خواستند بعضی از سوره های قرآن را برایشان ترجمه کنم، من هم سوره کوتاهی را انتخاب کردم که از یگانگی خداوند می گوید، سوره توحید را. این سوره و موسیقی آن آنچنان زیبا بود که برای من شاعر بسیار مهم بود. همچنین سوره فاتحه الکتاب را که درباره جهانی بودن خداوند است ترجمه کردم. به این ترتیب بود که جهانی بودن و یگانگی خداوند مرا به این نتیجه رساند که این دین مردمی ترین و منطقی ترین دین برای از بین بردن ناآرامی ها و مشکلات جوانان امروزی است.

## 22 - آلوارو ماچوردوم کومینز،

شاعر، نویسنده، روزنامه نگار و محقق اسپانیایی

دانش جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمده و مسلمین علوم را از قرآن که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند.

آلوارو ماچوردوم کومینز، شاعر، نویسنده، روزنامه نگار و محقق اسپانیایی: عده ای از من خواستند بعضی از سوره های قرآن را برایشان ترجمه کنم، من هم سوره کوتاهی را انتخاب نمودم سوره توحید را که از یگانگی خداوند می گوید. این سوره و موسیقی آن آنچنان زیبا بود که برای من شاعر بسیار مهم بود.

همچنین سوره فاتحه الکتاب را که درباره جهانی بودن خداوند است ترجمه کردم.

به این ترتیب بود که جهانی بودن و یگانگی خداوند مرا به این نتیجه رساند که این دین مردمی ترین و منطقی ترین دین برای از بین بردن ناآرامی ها و مشکلات امروزی است.

## 23 - ژول لایبوم، فرانسوی، کتاب تفصیل الآیات

هر دینی که با مدنیت و تمدن در هر دوره و زمان سیر نکند، آن را بی پروا به دیوار بزنید. برای آنکه دینی که پهلوی به پهلوی با تمدن سیر نکند برای پیروان خود، لهو و شر و اباطیل است و آنها را به سوی تباهی می کشاند و دین حقی که با تمدن همگام است، اسلام است و هر کس بخواهد این معنی را دریابد به قرآن و محتوای آن از لحاظ علم و قانون و نظام اجتماعی مراجعه کند. پس (قرآن) کتاب دینی و

علمی اجتماعی و اخلاقی و تاریخی است و اگر کسی به من بگوید که اسلام را تعریف کن، می گویم اسلام یعنی تمدن واقعی بشر.

24 - ولیز، (از بزرگ ترین نویسندگان انگلیسی)

اروپا نباید فراموش کند که مدیون قرآن محمدی (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا قرآن بود که آفتاب علم رادر اروپا طلوع داد.

25 - رود ویل، نویسنده انگلیسی

قرآن اثری است که خواننده در ابتدای امر به موجب سنگینی عبارات آن رمیده می شود و سپس مفتون جاذبه آن و بالاخره بی اختیار مجذوب زیبایی های بی پایان آن می گردد.

26 - لادین کوبولد، انگلیسی در کتاب (به سوی خدا)

اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقایق برجسته و خصایص اسرار وجود طوری در مضامین جوهری آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان می شود، و این خود مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی شود.

بلی خواندن بعضی از کتابها تأثیر عمیقی در ذهن انسان می گذارد. ولی هرگز با تأثیر قرآن در خور مقایسه نیست.

27 - توماس کارلایل، دانشمند معروف و مورخ مشهور اسکاتلندی درباره قرآن

محتوای این کتاب آسمانی کاملاً با خرد و فطرت بشری مطابقت دارد و از مطالب زننده و خلاف عقل به کلی پاک است. قرآن درباره زنان داوری عادلانه ای دارد و برخلاف برخی از مرام ها و ادیان که جنس زن را تا به سر حد بردگی تنزل داده اند و ارزشی برای او قائل نیستند، وی را از مزایا و حقوق انسانی برخوردار

ص: 39

ساخته و مقام شامخی برای او منظور داشته است.

توماس کارلایل،

می گوید: اسلامیت طرح خیلی جدید و در عین حال، طرز غیر مخدوش و بسیار عالی توحید می باشد.

توماس کارلایل

نویسنده ی معروف انگلیسی

بعضی از مخالفین در مقام طعن و ایراد بر اسلام این را می گویند محمد آیین خود را به شمشیر و نوک نیزه نشر داد یعنی اگر شمشیر نبود این دین منتشر نمی شد

گویندگان این حرف چقدر از حقیقت دور و در خطا هستند زیرا باید نیک تدبیر کنند که آن قوه ای که این شمشیر را در جزیره العرب از غلاف بیرون کرده و برق آن را در قله کوه های فرانسه و اسپانیا و کنگره ی طاق مداین تا سمرقند و روی اهرام مصر در دست موسی بن نصیر و طارق بن زیاد و... و فاتحین بزرگ ظاهر و نمایان کرد کدام قوه بود بی شک همان قوه آیین محمد بود...

بهداشت در اسلام از زبان دانشمندان بزرگ جهان

28 - بانو، ستان رانی تنس، هلندی

دکتر) «ماردیس» (به دستور وزارت خارجه و وزارت فرهنگ فرانسه 63 سوره از قرآن را در مدت نه سال با رنج و زحمت متوالی به زبان فرانسه ترجمه کرد که در سال 1926 منتشر شد. وی در مقدمه اش می نویسد: سبک قرآن بی گمان سبک کلام خداوند است، محال است که جز سبک و روش خداوندی باشد... از کارهای بیهوده و کوشش های بی نتیجه است که انسان در صدد باشد تأثیر فوق العاده این نثر بی مانند را به زبان دیگر ادا کند، مخصوصاً به فرانسه که دامنه اش بسیار محدود است. کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است. قرآن کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد. نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات عرب سابقه ندارد.

تأثیری که سبک قرآن در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتری های آن می باشد. چطور ممکن است این قرآن کار محمد (ص) باشد و حال آنکه معتقدیم محمد (ص) (یک مرد عرب و درس نخوانده بود. ما در این قرآن ذخایر و

ص: 40

اندوخته هایی از علوم می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین و متفکرترین اشخاص است. ... قوی ترین سیاست باید در مقابل قرآن زانوی ناتوانی به زمین بزنند. (بلی قرآن جن و انس را تا قیامت دعوت می کند مانند یک سوره آن را بیاورند مؤلف).

بانوستان رانی تنس هلندی: محتوای این کتاب آسمانی کاملاً با عقل و خرد و فطرت بشری مطابقت دارد و از مطالب زننده و خلاف عقل به کلی پاک است.

قرآن درباره زنان، قضاوتی عادلانه دارد و برخلاف بعضی از مرام ها و ادیان که جنس زن را تا به سر حد بردگی تنزل داده اند و ارزشی برای او قائل نیستند، وی را از مزایا و حقوق انسانی برخوردار ساخته و مقام شامخی برای او منظور داشته است.

29 - سر ویلیام موئیس (1819-1891) Sir William Muir (دانشمند و مورخ انگلیسی):

قرآن محمد (صلی الله علیه وآله) کتابی است پر از دلایل واضح و مسائل بی شمار علمی و قوانین قضایی و حقوقی و دستورات عالی که برای حفظ حیات اجتماعی و مدنی در این کتاب مقدس با عبارات ساده و درعین حال محکم و منظم آورده است که خوانندگان را مجذوب می نماید.

سر ویلیام مورخ انگلیسی

این حقیقت را باید شناخت که قرآن شایسته بزرگ ترین مدح و منقبت است.

چرا که فکر خداشناسی را به طرز مناسب و با توجه به قدرت و علم و تقدیر عمومی و وحدت الهی در میان می نهد. اعتماد و اطمینانی که قرآن به خداوند یکتای آسمان و زمین تلقین می کند، عمیق و پر حرارت است. در این کتاب اشتیاق اخلاقی عالی و ژرف و خرد و هوشمندی مغزدار وجود دارد و در عمل به اثبات رسانیده که در آن عوامل و عناصری است که می توان ملل قدرتمند و امپراتوری با عظمت را بر پایه اش بنا نهاد. (رادول، کشیش مسیحی).

30 - میشو:

هنگامی که مسلمانان (در زمانه خلیفه دوم) بیت المقدس را فتح کردند، هیچ گونه آزاری به مسیحیان نرساندند. ولی برعکس هنگامی که نصاری این شهر را

ص: 41

گرفتند، با کمال بی رحمی مسلمانان را قتل عام کردند و یهود نیز وقتی به آنجا آمدند بی باکانه همه را سوزاندند... باید اقرار کنم که این سازش و احترام متقابل به ادیان را که نشانه رحم و مروت انسانی است، ملت های مسیحی مذهب از مسلمانان یاد گرفته اند.

31 - گلاستون، نخست وزیر متعصب انگلستان

قرآن را به مجلس عوام انگلستان برده و گفت: تا این کتاب (قرآن) باشد سیادت انگلستان در ممالک اسلامی محال است.

32 - جان دیون پورت

در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می نویسد: قرآن به اندازه ای از نقایص مبرّا و منزّه است که نیازمند کوچک ترین تصحیح و اصلاحی نیست، و ممکن است از اوّل تا به آخر آن خوانده شود. بدون آنکه انسان کم ترین ناراحتی از آن احساس کند. باز می نویسد: سالیان دراز کشیشان از خدا بی خبر ما را از پی بردن به حقائق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد (ص) دور نگه داشتند، اما هر قدر که ما قدم در جاده دانش گذاره ایم، پرده های جهل و تعصب نابجا از بین می رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر عالم را به خود جذب کرده و تأثیر عمیقی در علم جهان کرده و عاقبت محور افکار مردم جهان می شود.

واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه ریاضیات که در اروپا رواج گرفت، عموماً از برکت تعلیمات قرآن است. و مامدیون مسلمانانیم، بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است.

جان دیون پورت، دانشمند اسلام شناس انگلیسی

زمانی سعی کردم قرآن را از بر کنم. در این کار خیلی پیش نرفتم، اما آنچه فهمیدم این بود که در آنجا انگشت نشانه نیرومندی را می بینید که چون عقربه ای راه را به سوی آسمان و خدا نشان می دهد. خدایی که به طور جاودانی در حال طلوع است، در مشرق زمینی که هرگز از توان نخواهد افتاد. خدایی که محمد نشانمان داد.

تمامی حقوق این سایت برای این سازمان محفوظ می باشد.

ص: 42

قرآن با منطق علمی و روش اطمینان بخش وقانع کننده ای که دارد دل های شنوندگان خود را به سوی خویش توجه داد و آنها را طرف خطاب قرار می دهد.

همواره بر دل های کسانی که از دور با آن مخالفت می ورزند تسلط یافته و آنها را به خود می پیوندد. فضیلت قرآن با داشتن سادگی و بلاغت خاص خود به اوج کمال رسیده است. این کتاب توانست از مردمی وحشی و بی تربیت، ملتی متمدن ایجاد کند که تعلیم و تربیت دنیای خویش را بر عهده گرفتند.

34 - نولدکه دانشمند و خاورشناس مشهور آلمانی و نویسنده کتاب (تاریخ قرآن )

قرآن مجموعه ای است که از آداب و حکم چیزی را فروگذار نکرده است.

اساس این کتاب مقدس بر عدل و احسان و حکمت قرار گرفته و جامعه بشری را به سوی فضایل انسانیت و کمال، راهنمایی می کند. معارف درخشان اسلام و احکام قرآن موجب سرشکستگی بلکه کوری چشم عیب جویان و دشمنان اوست. در عظمت این کتاب مقدس و آورنده آن همین قدر کافی است که بگوییم اعراب بادیه نشین را با نداشتن هیچ گونه امتیاز به درجه سعادت بلکه در ردیف معلمین بشریت در آورده است.

نولدکه، دانشمند و خاورشناس مشهور آلمانی که در زبان سامی و لغات شرقی تخصص یافته و شهرت کسب کرده است و مهمترین اثر او تاریخ قرآن است که بعد از تألیف آن به دریافت جایزه آکادمی فرانسه نائل شد. می نویسد: قرآن با منطق علمی و روش اطمینان بخش و قانع کننده ای که دارد دل های شنوندگان خود را به سوی خویش توجه داده و آنها را طرف خطاب قرار می دهد. همواره بر دل های کسانی که از دور با آن مخالفت می ورزند تسلط یافته و آنها را به خود می پیوندد.

فضیلت قرآن با داشتن سادگی و بلاغت خاص خود به اوج کمال رسیده است. این کتاب توانست از مردمی وحشی و بی تربیت، ملتی متمدن ایجاد کند که تعلیم و تربیت دنیای خویش را بر عهده گرفتند.

محققاً قرآن بهترین و برترین کتابی است که قلم صنع و دست هنر ازلی برای بشر ظاهر ساخته است.

دکتر «موریس» فرانسوی پروفیسور ادبیات عرب و استاد تاریخ تمدن اسلام در دانشگاه ناپل ایتالیا بانو

36 -- پروفیسور واندرهون -

که روانپزشکی غیر مسلمان است - افزود: بسیاری از بیمارانی که با روش من تحت درمان قرار گرفتند، غیر مسلمان هستند و بیشتر آنها نمی توانند به زبان عربی تکلم کنند؛ لذا ما به آنها کیفیت تلفظ صحیح لفظ جلاله» الله «را آموزش دادیم. پس از تمرین و فراگیری این کلمه، به نتایج شگفت آوری دست یافتیم؛ به ویژه در مورد بیمارانی که از مشکلات روانی و یا فشارهای اجتماعی رنج می بردند.

فردریش دیتریشی 1281-3091 (Dietrichi) (اسلام شناس):

همین علوم و معارف مسلمین بود که اروپا را در قرن دهم میلادی جلو برد همان علومی که سرچشمه آن ها قرآن کریم بود و اروپا از این حیث به اسلام مدیون است.

37 - کارلتون اس کون آمریکایی

در کتاب خود به نام کاروان می نویسد: یکی از مزایای عظیم قرآن بلاغت آن است. قرآن هنگامی که درست تلاوت شود چه شنونده به لغت عرب آشنایی داشته باشد و آن را بفهمد یا نداشته باشد و آن را نفهمد تأثیر شدیدی در او گذاشته در ذهنش جای گیر می شود. این مزیت بلاغتی قرآن ترجمه شدنی نیست.

کارلتون اس گون دانشمند معروف آنتروپولوژی (انسان شناسی)، استاد دانشگاه ایالت پنسیلوانیا آمریکا در کتاب خود به نام کاروان می نویسد: بلاغت یکی از مزایای عظیم قرآن است. قرآن هنگامی که درست تلاوت شود چه شنونده به لغت عرب آشنایی داشته باشد و آن را بفهمد یا آشنایی نداشته و آن را نفهمد، تأثیر شدید و عمیقی در او گذاشته و در ذهنش جاگیر می شود. این مزیت بلاغتی قرآن ترجمه شدنی نیست.



اولین شماره زیبا و باطراوت که نور از قرآن کریم می باراد، عبارت بسم الله الرحمن الرحیم است که دنیایی از معنا است.

39 - واشنگتون ایروینگ،

نویسنده و کنسول امریکا در اسپانیا در کتاب Mohamad and his sucesors میگوید: تمام آیات قرآن محکم و پر معنی میباشد و از روی شعور نوشته شده است.

بنابراین سندی که باعث تسلی قلب خودمان در دست باشد نداریم.

40 - «فیلیپ. ک. جتی» دانشمند معاصر و استاد دانشگاه پرینستون آمریکا

که درباره تاریخ عرب تحقیقات ارزنده ای کرده و چندین کتاب در این زمینه نوشته است، در یکی از کتب خود به نام «تاریخ عرب» می نویسد:

قرآن از تمام معجزات بزرگ تر است و اگر سراسر اهل عالم جمع بشوند بی تردید از آوردن مثل آن عاجز خواهند بود.

41 - هربرت جرج ولز، نویسنده و محقق انگلیسی

در کتاب سرمایه سخن می گوید: اسلام تنها دینی است که هر بشر شرافتمند می تواند بداشتن آن افتخار ورزد.

42 - ولتر (م 1778)

فیلسوف و نویسنده و نقاد بزرگ فرانسوی - در قرن هجدهم - چه می گوید، با تأمل و حس بیدار شدن بخوانید: در دوران توحش و نادانی پس از سقوط امپراتوری روم، مسیحیان همه چیز را مانند هیئت و شیمی و طب و ریاضیات و غیره را، از مسلمانان آموختند، و از همان قرون اولیه هجری ناگزیر شدند برای گرفتن علوم متداوله آن روزگار به سوی آنان (مسلمانان) روی آورند. دین اسلام وجود خود را به کشورگشاییها و جوانمردی های بنیان گذارانش مدیون است در صورتی که مسیحیان به یاری شمشیر و تل آتش آیین خود را به دیگران تحمیل می کنند...

پروردگارا کاش همه ملت‌های اروپا، روش ترکان مسلمان را سرمشق قرار می دادند.

دینی که محمد آورد بیگمان از مسیحیت برتر بود. در آیین او هرگز یک مرد یهود (حضرت عیسی) را به خدایی نگرفتند، و یک زن یهودی (حضرت مریم) را مادر خدا نپنداشتند. و یهودیان دیگر را مورد نفرت و کینه خویش قرار ندادند. در آیین او (حضرت محمد)، هرگز به کفر جنون آمیز مسیحیان دچار نگشتند، و یک خدا را سه خدا، و سه خدا را یک خدا ندانستند. در آیین او هرگز خدای خود را به زیر دندانها خرد نکردند (اشاره به عشاء ربانی (.. ایمان به خدای یگانه «قل هو الله احد؛ بگو اوست خدای یگانه» (توحید/ 1)، تنها اصل بزرگ آیین محمد بود.

دین محمد، دینی است معقول، و جدی، و پاک، و دوستدار بشریت. معقول است، زیرا هرگز به جنون شرک گرفتار نگشت و برای خدا همدست و همانند نساخت و اصول خود را بر پایه اسراری متناقض و دور از عقل استوار نکرد. جدی است زیرا قمار و شراب و وسایل لهر و لعب را حرام دانست و به جای آنها پنج نوبت نماز در روز تعیین نمود. پاک است، زیرا تعدادی بی حد و حصر زنانی را که بر بستر فرمانروایان آسیا می آر میدند، به چهار محدود کرد. دوستدار بشریت است، زیرا زکات و کمک به هممنوع را از سفر حج واجب تر شمرد (زیرا زکات را بعد از نماز قرار داد (اینها همه نشانه های حقیقت اسلام است و فضیلت همزیستی را بر آنها بیفزایید.

43 - ادموند بورگ

شخصیت سیاسی انگلستان

قرآن، قانونی است که شامل تمام طبقات اجتماع گردیده و آنها را به یکدیگر پیوند می دهد. قانونی است که به عالی ترین نظام قضایی و بهترین روش علمی و بزرگترین رسم قانون گذاری تربیت و تنظیم یافته است. (اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 61، تاریخ و علوم قرآن، صفحه 188، قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، صفحه 301)

44 - لئوتولستوی، نویسنده معروف روسی:

هر کس که بخواهد سادگی و بی پیرایگی اسلام را دریابد، باید قرآن مجید را مورد مطالعه قرار دهد. در قرآن قوانین و تعلیمات حقیقی و احکام آسان و ساده

ص: 46

برای عموم بیان شده است. آیات قرآن به خوبی بر مقام عالی اسلام و پاکی روح آورنده اش گواهی می دهد.

#### 45 - پرنس ژيوائی بورگيز، مورخ و تاريخ نويس ايتاليایی

که پيرامون مسائل تاريخی، تحقیقات زیادی داشته است می نویسد: مسلمین همین که در پیروی قرآن و خواندن آن و عمل به قوانین و احکامش سستی نشان دادند، نیروی سعادت و فرشته سیادت نیز با این بی اعتنایی از آنها دور شد و آن همه عزت و قدرت و خرسندی و عظمت از افق حیات آنها رخت بریست و به جایش اهریمن اسارت و بندگی جانشین شد. دشمنان از این فرصت استفاده کردند و بر آنها تاختند و حلقه وار چون میکرب های اجتماع آنها را در میان گرفتند و آنها را به روزگار کنونی اسیر و مقید ساختند. آری این همه بدبختی ها و تیره روزی های مسلمین از مراعات نکردن قوانین قرآن بوده. در این امر بزرگ هیچ گناهی متوجه اسلام (قرآن) نیست. آیا حقیقتاً چه ایرادی را می شود بر آیین پاک گرفت.

46 - فیلیپ. ک دانشمند معاصر و استاد دانشگاه پرینستون آمریکا که درباره تاریخ عرب تحقیقات ارزنده ای کرده و چندین کتاب در این زمینه نگاشته است، در یکی از کتب خود به نام تاریخ عرب می نویسد: قرآن از تمام معجزات، بزرگتر است و اگر سراسر اهل عالم جمع شوند، بی تردید از آوردن مثل آن عاجز خواهند ماند.

47 - گیون: از اقیانوس اطلس تا کنار رود گنگ، قرآن نه فقط قانون فقهی شناخته شده است، بلکه قانون اساسی، شامل رویه قضایی و نظامات مدنی، جزایی و حاوی قوانینی است که تمام عملیات و امور مالی بشر را اداره می کند و همه این امور که به موجب احکام ثابت و لایتنغیری انجام می شود ناشی از اراده خدا است و به عبارت دیگر، قرآن دستور عمومی و قانون اساسی مسلمانان است.

دستوری است شامل مجموعه قوانین دینی و اجتماعی و مدنی و تجاری و نظامی و قضایی و جنایی و جزایی. همین مجموعه قوانین از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی از ترکیه نفس، تا حفظ بدن و بهداشت و از حقوق عمومی تا حقوق فردی و از منافع فردی تا منافع عمومی و از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب تا

مکافات این جهان و جهان آینده همه را در بر دارد.

48 - ویل دورانت در تاریخ تمدن می گوید:

پیدایش تمدن اسلام از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن، از سال 81 تا 579 هجری، از نظر نیرو و نظم و بسط قلمرو و اخلاق نیک و تکامل سطح زندگانی و قوانین منصفانه انسانی و ادبیات و تحقیق علمی و علوم و طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود.

ویل دورانت Will Durant

دانشمند محقق و مورخ معروف معاصر (متولد 1885 م):

در قرآن قانون و اخلاق یکی است، رفتار دینی در قرآن شامل رفتار دنیوی نیز هست و همه امور آن از جانب خدا و به طریق وحی آمده است.

قرآن شامل مقرراتی در خصوص ادب و تندرستی و ازدواج و طلاق و رفتار با فرزند و برده و حیوان و تجارت و سیاست و ربا و دین و عقود و وصایا و امور صناعت و مال و جریمه و مجازات و جنگ و صلح است.

مدت چهارده قرن، قرآن در حافظه اطفال مسلمان محفوظ مانده و خاطرشان را تحریک کرده، اخلاقشان را فرم داده و قریحه صدها میلیون مرد را صیقلی کرده است.

قرآن در جان های ساده عقایدی آسان و دور از ابهام پدید می آورد که از رسوم و تشریفات ناروا و از قید مراسم بت پرستی و کاهنی آزاد است، و ترقی اخلاق و فرهنگ مسلمانان به برکت آن انجام گرفته و اصول نظم اجتماعی و وحدت جمعی را در میان آنها استوار کرده و به پیروی مقررات بهداشت ترغیبشان کرده و عقولشان را از بسیاری اوهام و خرافات و از ظلم و خشونت رهایی داده.

منبع: تاریخ تمدن ویل دورانت، ج 11، ص 52، 45 / قرآن و دیگران، ص 34 / طبقات مفسران شیعه، ج 1، ص 179 / پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از نظر دانشمندان شرق و غرب، ص 140، 146

ویل دورانت

دانشمند، محقق و مورخ معاصر

در قرآن، قانون و اخلاق یکی است، رفتار دینی در قرآن، شامل رفتار دنیوی نیز

ص: 48

هست، و همه امور آن از جانب خدا و به طریق وحی آمده است. قرآن شامل مقرراتی در خصوص ادب، تندرستی، ازدواج، طلاق، رفتار با فرزند و برده و حیوان، تجارت، سیاست، ربا، امور صناعت، مجازات، جنگ و صلح است... مدت چهارده قرن، قرآن در حافظه اطفال مسلمانان محفوظ مانده خاطرشان را تحریک کرد، اخلاقشان را فرم داده و قریحه صدها میلیون مرد را صیقلی کرده است. (تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد 11، صفحه 54)

ویل دورانت: «اسلام طی پنج قرن از سال 81 تا 700 1200-975 م (از لحاظ نیرو، نظم بسط قلمرو حکومت، تصفیه اخلاق و رفتار، سطح زندگانی، وضع قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی، ادبیات، دانش علم طب و فلسفه، پیشاهنگ جهان بود)».

هر چند محمد (صلی الله علیه و آله) پیروان دین مسیح را تقبیح می کند، با این همه نسبت به ایشان خوش بین است و خواستار ارتباطی دوستانه بین آنها و پیروان خویش است.

حتی پس از برخوردی که با پیروان دین یهود داشت، با اهل کتاب که همانا یهودیان و مسیحیان بودند، راه مدارا پیش گرفت.

49 - آلبرت اینشتاین که نیازی به معرفی ندارد، می گوید:

قرآن کتاب جبر یا هندسه نیست؛ مجموعه ای از قوانین است که بشر را به راه صحیح، راهی که بزرگ ترین فلاسفه و دانشمندان دنیا از تعریف و تعیین آن عاجزند، هدایت می کند.

آلبرت اینشتاین (1978-1959) (Albert Einstein) (بزرگترین متفکر و فیزیکدان):

قرآن کتاب جبر یا هندسه یا حساب نیست، بلکه مجموعه ای از قوانین است که بشر را به راه راست، راهی که بزرگترین فلاسفه دنیا از تعریف و تعیین آن عاجزند، هدایت می کند.

اینشتین در رساله ی پایانی عمر خود با عنوان «دی ارکلرونگ» (یعنی «بیانیه» که در سال 1954 آن را در آمریکا و به زبان آلمانی نوشته است، اسلام را بر تمامی ادیان جهان ترجیح می دهد. و آن را کامل ترین و معقول ترین دین می داند. این رساله

در واقع همان نامه ی محرمانه ی اینشتین به آیه الله العظمی بروجردی است که استاد اینشتین در این رساله «نظریه ی نسبیت «خود را با آیاتی از قرآن کریم و احادیثی از نهج البلاغه و بیش از همه بحارالانوار نوشته ی علامه مجلسی، تطبیق داده و نوشته که در هیچ مذهبی چنین احادیث پر مغزی یافت نمی شود.

و تنها این مذهب شیعه است که همچین احادیثی راجع به نسبیت دارد و این را دانشمندان دیگر نفهمیده اند. شاهد نظریه ی نسبیت در مورد معراج آسمانی پیامبر است، که قبل از رفتن به آسمان، پای مبارکشان به ظرف آبی می خورد و آن ظرف واژگون می شود. اما وقتی پیامبر از معراج باز می گردند مشاهده می کنند که هنوز آب آن ظرف در حال ریختن است... و اینشتین شرح فیزیکی مفصلی بر آن می نویسد. هم چنین در این رساله معاد جسمانی را از راه فیزیکی اثبات می کند. (علاوه بر قانون سوم - عمل و عکس العمل). او فرمول معاد جسمانی را عکس فرمول معروف «نسبیت ماده و انرژی» می داند:  $M$

ص: 50

اسلام شناس معروف فرانسوی، سخن جالبی درباره قرآن دارد. وی می گوید: اگر قرآن خرافی بود و از جانب خداوند نبود، هرگز جرأت نمی کرد که بشر را به علم و تعقل و تفکر دعوت کند. هیچ اندیشه ای به اندازه قرآن محمد (ص) انسان را به دانش فرا نخوانده است تا آن جا که نزدیک به نه صد و پنجاه بار در قرآن، از علم و عقل و فکر سخن رفته است.

52 - مهاتما گاندی، رهبر فقید هند هم اعتقاد داشت: از راه آموختن علم قرآنی، هر کس به اسرار وحی و حکمت های دین، بدون داشتن هیچ خصوصیت ساختگی دیگری پی می برد. در قرآن هیچ اجباری برای تغییر دین و مذهب انسان ها دیده نمی شود. قرآن به راحتی می گوید: هیچ زور و اکراهی در دین وجود ندارد.

مهاتما گاندی

رهبر فقید هند

از راه آموختن دانش قرآن، هر کسی به اسرار وحی و حکمت های دین، بدون داشتن خصوصیات مصنوعی، نایل می شود. در قرآن چیزی دیده نمی شود که اعمال زور را جهت برگرداندن مذهب اشخاص، تجویز کرده باشد. قرآن و دیگران، صفحه 35، اسلام شناسی غرب، صفحه 30)

53 - ژان ژاک روسو، متفکر و روان شناس مشهور فرانسوی، برداشت منحصر به فردی از قرآن دارد؛ او می گوید: بعضی از مردم بعد از آن که مقدار کمی عربی یاد گرفتند، قرآن را خوانده، اما درست درک نمی کنند. اگر می شنیدند که محمد (ص) (با آن کلام فصیح و آهنگ رسای عربی آن را می خواند، هر آینه به سجده می افتادند و ندا می کردند: ای محمد عظیم! دست ما را بگیر و به محالشرف و افتخار برسان. ما به خاطر یاری تو حاضریم که جان خویش را فدا سازیم.

ژان ژاک روسو

نویسنده و متفکر فرانسوی

ص: 51

بعضی از مردم، بعد از آن که مقدار کمی عربی یاد گرفتند، قرآن را خوانده و درست درک نمی کنند؛ و اگر می شنیدند محمد با آن لغت فصیح و آهنگ رسای عرب آن را می خواند، هر آینه به سجده می افتادند و ندا می کردند: ای محمد عظیم! دست ما را بگیر و به محلّ شرف و افتخار برسان. ما به خاطر یاری تو حاضریم جان خویش را فدا سازیم. (قرآن و دیگران، صفحه 18)

54- بلر خاور شناس معروف می گوید: لغت قرآن، فصیح ترین لغات عرب و اسلوب بلاغت آن طوری است که افکار را به سوی خود جذب می کند. قرآن دارای مواعظی است آشکار و به زودی برای همیشه بی معارض خواهد بود. هر کس که از این کتاب به خوبی پیروی کند، زندگی آرام و گوارایی خواهد داشت.

بلر - خاورشناس معروف آلمانی

لغت قرآن، فصیح ترین لغت عرب، و اسلوب بلاغت آن، طوری است که افکار را به سوی خود جذب می کند. قرآن، دارای مواعظی آشکار است و به زودی برای همیشه بی معارض خواهد بود. هر کس که از این کتاب به خودبی پیروی کند زندگی آرام و گوارایی خواهد داشت. (اعترافات دانشمندان بزرگ، صفحه 61)

بلر، (BELLER) (خاور شناس معروف آلمانی):

لغت قرآن فصیح ترین لغات عرب و اسلوب بلاغت آن طوری است که افکار را بسوی خود جذب می کند.

قرآن دارای مواعظی آشکار است و به زودی برای همیشه بی معارض خواهد بود، هر کس که از این کتاب به خوبی پیروی کند زندگی آرام و گوارایی خواهد داشت.

منبع: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 62 / نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 26 / تاریخ و علوم قرآن، ص 189 / قرآن و کتابهای دیگر آسمانی، ص 302

55- پروفیسور رابرسون کشیش اسکاتلندی می گوید: قرآن مقدس در مورد دورویی، کینه، تکبر، غرور، بی عدالتی و انواع آن، بسیار سخت گیر و در مورد

ص: 52



صفات نیک از قبیل صبر، حق شناسی، صداقت و ترس از خدا، بسیار مصر و جدی است.

- پروفیسور رابرتون - کشیش اسکاتلندی.

قرآن مقدس در مورد دورویی، کینه، تکبر، غرور، بی عدالتی و انواع آن، بسیار سخت گیر و در مورد صفات نیک از قبیل صبر، حق شناسی، صداقت و ترس از خدا، بسیار مصر و جدی است. (اسلام شناسی غرب، صفحه 56، قرآن و دیگران، صفحه 12)

56 - دکتر پطروشوفسکی استاد تاریخ شناس روسی: قرآن تعلیمات و احکام و مواعظ و سخنانی است که محمد (ص) در زمان های مختلف به پیروان خویش از طریق وحی که از طرف خداوند در حالت خاص به وسیله روح القدس یا جبرئیل بر وی نازل شده بود، ابلاغ کرد، آیات قرآن توسط مؤمنان بر برگ های خرما و قطعات استخوان و ندرتاً بر پوست نوشته می شده ولی بیشتر از بر می کردند، صحابه پرشور نیز قرآن را از بر کرده و حافظ آن بودند، قرآن برای مسلمانان کتابی است مقدس و پایه دین ایشان است، و همان مقامی را دارد که تورات در نظر یهودیان و انجیل در نظر مسیحیان دارد. از نظرگاه مسلمانان مؤمن قرآن بر خلاف آنچه دانشمندان اروپائی می پندارند، تألیف و پدید آورده محمد پیامبر (ص) نبوده بلکه سخنان اصیل (وحی) خداوند است.

57 - کونت ادوارد گیوجا دانشمند ایتالیایی:

من در پیرامون ادیان قدیم و جدید، تحقیق فراوان نموده و آن ها را با دقت مورد مطالعه قرار دادم تا در نتیجه به دست آوردم که یگانه آئین آسمانی و حقیقی اسلام است، و کتاب آسمانی این دین، یعنی قرآن مجید، تمام نیازمندی های مادی و معنوی بشر را تضمین کرده و او را به کمالات اخلاقی و روحی، سوق می دهد و رهبری می نماید.

58 - ربوا دانشمند فرانسوی: قرآن منطق و زیبایی دارد، به زور به کسی تحمیل نمی شود، بلکه لطیف است و در مقام اقناع به نیروی منطق مجهز است.

ص: 53

قرآن کریم آکنده از دلایل منطقی، علمی، قضایی، حقوقی، مدنی و مهم تر از همه لطافت است که در کتب آسمانی بی نظیر است.

ویلیام انگلیسی

در مورد قرآن کریم گفته است: قرآن محمد (ص) (کتابی است پر از دلایل روشن و منطقی و مسائل بی شمار علمی و قوانین حقوقی و قضایی و دستورات عالی برای حفظ حیات مدنی و اجتماعی که با عبارات ساده و در عین حال محکم و منظم آمده و خواننده را مجذوب خود می نماید).

Weblog Themes By .:

از منابع گوناگون مانند اتحادیه بین المللی زنان پیرو ادیان توحیدی و قدس آنلاین پایگاه خبری و تحلیلی و نجوای قرآن و جز اینها که طولانی نشود.

تمامی حقوق این وبلاگ محفوظ است | طراحی: هادی علیزاده کارشناس

سرکو ویلیام - شخصیت مشهور انگلیسی.

به گفته تمام خاورشناسان دنیا، قرآن به منتهای درجه فصاحت و بلاغت نازل گشته؛ و سبک و اصول انشاء آن، به پایه اعجاز رسیده است. (اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 56)

60 - گلا دستون

نخست وزیر اسبق انگلستان در آغاز استعمار

موقعی می توانیم در کشورهای اسلامی نفوذ کنیم که قرآن را از آنها جدا کنیم و آن را بسوزانیم. (علی اکبر حسنی، تاریخ تحلیلی سیاسی اسلام، صفحه 154)

61 - سدیو دانشمند فرانسوی

نیز معتقد بود در قرآن که اوج زیبایی سخن ها است، چیزی از مقررات اجتماعی فروگذاری نشده است.

ص: 54

62 - روبرتسون: تنها مسلمانان هستند که با عقیده محکمی که نسبت به دین خود دارند، «یک روح سازگار و تسامحی نیز با ادیان دیگر در آنها هست».

63 - دکتر گرینه فرانسوی:

من آیات قرآن را که به علوم پزشکی و بهداشتی و طبیعی ارتباط داشت دنبال کردم و از کودکی آنها را فراگرفتم و کاملاً به آن آگاه بودم. بنابراین دریافتم که این آیات از هر نظر با معارف و علوم جهانی منطبق است... هر کس دست اندرکار هنر یا علم باشد و آیات قرآن را با هنر و علمی که آموخته است مقایسه کند به همان صورت که من مقایسه کردم بدون تردید به اسلام خواهد گروید، البته اگر صاحب عقلی سلیم و بی غرض باشد.

64 - هنری لامنس دانشمند و خاورشناس بلژیکی

قرآن نه تنها توانست اعراب را به سوی اسلام جذب نماید، بلکه ملت های مختلف و گوناگونی را مسلمان کرده است و شعاع آن، هر روز گسترده تر می شود و بیشترین مسیحی، ناظر این وضع هستند، اما برای جلوگیری، از آن کاری از دست آنها ساخته نیست. تاریخ و علوم قرآن، صفحه 188، قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، صفحه 301)

65 - دکتر «ماردیس»

به دستور وزارت خارجه و وزارت فرهنگ فرانسه 63 سوره از قرآن را در مدت نُه سال با رنج و زحمت متوالی به زبان فرانسه ترجمه کرد که در سال 1926 منتشر شد. وی در مقدمه اش می نویسد:

سبک قرآن بی گمان سبک کلام خداوند است، زیرا این سبک که مشتمل بر کنه وجودی است که از آن صادر شده، محال است که جز سبک و روش خداوندی باشد... از کارهای بیهوده و کوشش های بی نتیجه است که انسان در صدد باشد تأثیر فوق العاده این نثر بی مانند را به زبان دیگر ادا کند، مخصوصاً به فرانسه که دامنه اش بسیار محدود است.

دانشمند معروف آنترپولوژی (انسان شناسی)، استاد دانشگاه ایالت پنسلوانیا 66 - «کارلتون اس کون» آمریکایی

ص: 55

در کتاب خود به نام کاروان می نویسد:

یکی از مزایای عظیم قرآن بلاغت آن است. قرآن هنگامی که درست تلاوت شود چه شنونده و به لغت عرب آشنایی داشته باشد و آن را بفهمد یا نداشته باشد و آن را نفهمد تأثیر شدیدی در او گذاشته در ذهنش جاگیر می شود. این مزیت بلاغتی قرآن ترجمه شدنی نیست.

67 - نون گرونوم NON GUNBEAUM استاد معاصر (1971 - 1909 م):

قرآن معجزه بدیهی محمد (صلی الله علیه و آله) است، اعجاز و انحصار کتاب از جهات مختلفی جلوه می کند. پیش بینی آینده، اطلاعات درباره وقایع مجهول گذشته، ناتوانی مردم از آوردن مشابه آن با وجود مبارزه طلبی های مکرر و بالاخره زیبایی بی سابقه و فصاحت مافوق اعلائی انشاء آن.

منبع: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 61

68 - ژوزف هور دویچ (Gosef hordvich) (دانشمند و خاورشناس):

قرآن، عامل بسیار شگرفی در بالا بردن فکر مسلمانان بود. قرآن، آنان را به تحقیقات علمی و پدید آوردن اندیشه ها سوق داد. قرآن، موجب و انگیزه پیشروی مسلمانان، در سرزمین های اروپا گردید.

در آنجا هنگامی که تاریکی ها همه جا را فرا گرفته بود اینان مشعل های انسانیت را بر افروختند و به آستان علم، خدماتی شایان کردند. علوم گذشتگان را دگر بار نیرو بخشیدند و به شرق و غرب، فلسفه، پزشکی، ستاره شناسی و معماری آموختند و ما را در مسیر نهضت جدید علمی قرار دادند.

از این رو ما هر بار که سقوط غرناطه) پایتخت مسلمانان اسپانیا (را به خاطر می آوریم، نمی توانیم از ریختن اشک، خودداری کنیم...

منبع: اسلام شناسی غرب، ص 80 / اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، ص 46

69 - کونت ادوارد گیوجا Giunt Edward gioga

دانشمند ایتالیایی

من در پیرامون ادیان قدیم و جدید، تحقیق فراوان نموده و آن ها را با دقت مورد مطالعه قرار دادم تا در نتیجه به دست آوردم که یگانه آئین آسمانی و حقیقی اسلام

ص: 56

است، و کتاب آسمانی این دین، یعنی قرآن مجید، تمام نیازمندی های مادی و معنوی بشر را تضمین کرده و او را به کمالات اخلاقی و روحی، سوق می دهد و رهبری می نماید.

منبع: نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 19؛

راه تکامل، ج 5، ص 215

70 - پرنس ژیوایی بورگیز PRINCE BOORGUIS

مورخ ایتالیایی:

مسلمانان همین که در پیروی قرآن و خواندن آن و عمل به قوانین و احکامش سستی و بی حالی نشان دادند نیروی سعادت و فرشته سیادت نیز با این بی اعتنائی از آن ها دور شد و آن همه عزت و قدرت و خرسندی و عظمت از افق حیات آن ها رخ بر بست و به جایش اهریمن اسارت و بندگی جانشین شد. دشمنان از این فرصت بر آن ها تاختند، و حلقه وار چون میکروب های اجتماع آن ها را در میان گرفتند و آن ها را به روزگار کنونی اسیر و مقید ساختند آری این همه بدبختی ها و تیره روزی های مسلمانان از مراعات نکردن قوانین قرآن بوده، در این امر بزرگ هیچ گناهی متوجه اسلام) و قرآن (نیست آیا حقیقتاً چه ایرادی را می شود بر این آئین پاک گرفت. وجداناً ایرادی به آئین پاک اسلام نمی توان گرفت هنگامی، سعادت و نیک بختی مسلمانان را ترک کرد به روی قرائت و فهم قرآن در بستند و در نگهداری و عمل به آن سستی ورزیدند.

منبع: حقیقت اسلام در نظر دیگران، ص 37؛ نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 39؛ قرآن و دیگران، ص 40؛ تمدن و علوم اسلام، ص 18.

71 - غوسطن کرستا ghoosten Keresta

دانشمند و نویسنده ایتالیایی (1840-1897 م)

در هر جای از قرآن که پیامبر، محمد (صلی الله علیه و آله) آورده، انسان در می یابد آیاتی را که، بر فعل خیر انسان را بر می انگیزد.

منبع: نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 49؛

ص: 57

در هر جایی از قرآن، انسان آیاتی را می یابد که او را بر کار خیر بر می انگیزاند. نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 49، قرآن و دیگران، صفحه 21)

72 - مسترگریگوری Mr. Gregory

کشیش ایتالیایی (1017-1085 م)

روزی شخصی که صاحب رأی و دانشمند بود، از من پرسید: آیا این قرآن می تواند بشر را به سوی یک عقیده صحیح و شایسته هدایت کند؟ جوابش را مثبت داده، تصدیقش کردم.

منبع: اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، ص 598

73 - تئودور نولدکه Theodor Noeldke

دانشمند و خاورشناس (1836-1930 م)

قرآن با منطقی علمی و روش اطمینان بخش و قانع کننده ای که دارد دل های شنوندگان خود را به سوی خویش توجه داده و آنها را طرف خطاب قرار می دهد، و همواره بر دل های کسانی که از دور با آن مخالفت می ورزند تسلط یافته و آنها را به خود می پیوند.

فضیلت قرآن با داشتن سادگی و بلاغت خاص خود به اوج کمال رسیده است.

این کتاب توانست از مردمی وحشی و بی تربیت، ملتی متمدن ایجاد کند که تعالیم و تربیت دنیای خویش را برعهده گرفتند.

منبع: تاریخ قرآن، ص 159 / قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، ص 294 / تاریخ و علوم قرآن، ص 185 / اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 59 / نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله) ص 21 / دائره المعارف شیعه، ص 749 / طبقات مفسران شیعه، ج 1، ص 182 / قرآن و دیگران، ص 45.

چطور ما به آن قرآن مجید (باز می گردیم و رجوع می کنیم، هر چند که در ابتدا تکرار به نظر می رسد اما به زودی انسان را جلب می نماید متعجب می سازد انشاء

آن هم آهنگ با محتویات و هدف بزرگش محکم، قوی و بسیار عالی است.

این کتاب در تمام ازمنه بشریت، بزرگترین نفوذ را خواهد داشت.

منبع: پنجگام، ص 203.

سالیان دراز کشیشان از خدا بی خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن دور نگهداشتند. اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش به پیش گذارده و پرده های جهل و تعصب نابجا را دریده ایم، عظمت احکام مقدس اسلام که قرآن، مجموعه آنست بهت و حیرت عجیبی در ما ایجاد نموده است و عنقریب است که این کتاب توصیف ناپذیر عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان نموده و محور افکار مردم جهان می گردد.

منبع: اعتراف دانشمندان بزرگ جهان، ص 49 / نظریه دانشمندان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 20 / تاریخ و علوم قرآن، ص 185 / قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، ص 295 / قرآن و دیگران، ص 37 / پاسخ به مشکلات جوانان، ج 2، ص 168 / پنجگام، ص 200 / تاریخ قرآن زنجانی، ص 159

74 - فریدریش دیتربیشی Dieterici .

اسلام شناس (1821-1903 م)

همین علوم و معارف مسلمین بود که اروپا را در قرن دهم میلادی جلو برد، همان علومی است که سرچشمه آنها قرآن کریم بود و اروپا از این حیث به اسلام مدیون است.

منبع: اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، ص 4 / اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 61

75 - ودن هامر (Wooden Hammer)

دانشمند آلمانی

ما قرآن را به عنوان کتاب محمد (صلی الله علیه و آله) با همان عظمت و اطمینانی می نگریم که مسلمین آن را کتاب خدا می دانند.

منبع: سالنامه کشور ایران، سال 1335

76 - لومانس (Lomans) (دانشمند آمریکایی):

ص: 59

اول شرارهای که نور آن از قرآن کریم تابش می نماید، بسم الله الرحمن الرحيم است.

در کلمه رحمن به مؤمن اشعار می شود که خدای سبحان، خدائی یگانه ایی است که نعمت های خود را بر بندگان خویش در زندگانی دنیا و حیات جاودانی آخرت تکمیل فرموده.

از اینجا ما حقیقتی را که شک و تردید در آن راه ندارد، خواهیم دید که:

این قرآن بزرگ ترین نوری است که آن نور خداست، و آن جز شفقت و مرحمت نخواهد بود.

منبع: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 65 / طبقات مفسران شیعه، ج 1، ص 174 / تاریخ قرآن، ص 145 / قرآن و دیگران، ص 13

77 - شارلس فرانسیس CHARLS FRANCIS

استاد آمریکایی:

انجیل کتابی است که در آمریکا، کسی او را نمی شناسد، ولی قرآن کتابی است که هر مسلمانی، با آن آشنا است و این ادعا گزاف نیست، بلکه یک واقعیتی است، ولی باید گفت، نشناختن انجیل، از خوش شناسی مذهب مسیحیت است.

منبع: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 66 / راه تکامل، ج 5، ص 221

78 - نون گرونوم NON GUNBEAUM

استاد معاصر (1909-1971 م)

قرآن معجزه بدیهی محمد (صلی الله علیه و آله) است، اعجاز و انحصار کتاب از جهات مختلفی جلوه می کند. پیش بینی آینده، اطلاعات درباره وقایع مجهول گذشته، ناتوانی مردم از آوردن مشابه آن با وجود مبارزه طلبی های مکرر و بالاخره زیبایی بی سابقه و فصاحت مافوق اعلاى انشاء آن.

منبع: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 61

79 - پروفیسور واشنگتن ایرونیک

خاورشناس بزرگ آفریقایی.

ص: 60



قرآن کتابی است که از حدود اقیانوس اطلس تا نهر کاشمر، مردم را در زیر سایه همایون فر خود، سعادت‌مند نگه داشته است. قرآن حاوی، بالاترین مبادی و با ارج و سودمندترین آنها است.) دایره‌المعارف شیعه، صفحه 747، طبقات مفسران شیعه، جلد 1 صفحه 176)

80 - دیس ری بلانسیه

محمد کتابی را آورده و به تمام بشر اعلان کرده که اگر کسی توان دارد یک سوره همانند آن را بیاورد. همه مخالفین در مقابل آن ناتوان شده از مقابله، مأیوس شده‌اند. آری همه در بن بست عجز، بهت زده گیر کرده، تمام درهای امید به رویشان بسته شده است.) اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 596)

81 - روبرستن سمیث - مستشرق اسکاتلندی

از بهترین لذت‌ها، تنها این است که پیامبر با قرآنش آمد، در حالی که این کتاب، نشانه‌ای از بلاغت و دستوری بر شرایع، نماز و دین در آن واحد است.) نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 32، و قرآن و دیگران، صفحه 42)

82 - دکتر رشاد خلیفه

دانشمند مسلمان مصری

با تمام وجود و با فریادی بلند به امت اسلامی می‌گویم: ای امت اسلامی قرآن را بخوانید و عمل کنید که سعادت بشر در آن نهفته است.) جزوه قرآن و کامپیوتر، صفحه 8)

83 - مرادوک - محقق انگلیسی

آیات و کلمات قرآن در قلب و زبان ما جای گرفته و با گوشت و خون و استخوان ما و آن چه در وجود ماست در آمیخته است.) قرآن و دیگران، صفحه 36، طبقات مفسران شیعه، جلد 1، صفحه 180)

84 - تولستوی - فیلسوف بزرگ روسی

قرآن، مشتمل بر تعلیمات و حقایق روشن، آشکار و سهل است که عموم افراد

ص: 61

بشر از هر طبقه ای می توانند از آن بهره مند گردند.) پیشرفت سریع اسلام، صفحه 52)

85 - لیون - دانشمند فرانسوی.

در عظمت و جلال قرآن، همین بس که گذشت چهارده قرن از نزول آن، نتوانسته کوچکترین خللی در آن ایجاد کند. اسلوب بیان و کلمات قرآن، چنان تازه و شیرین است که گویی دیروز پیدا شده است.) اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 608)

86 - مستر گریگوری - کشیش ایتالیایی

روزی شخص دانشمند و صاحب رأی از من پرسید: آیا این قرآن می تواند بشر را به سوی یک عقیده صحیح و شایسته هدایت کند؟ جوابش را مثبت داده تصدیقش کردم.) اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 598)

87 - ون هامر - دانشمند آلمانی.

ما قرآن را به عنوان کتاب محمد، با همان عظمت و اطمینانی می نگریم، که مسلمین آن را کتاب خدا می دانند.) سالنامه کشور ایران، سال 1335، به نقل از قرآن از دیدگاه 114 دانشمند جهان، صفحه 17)

88 - فریدریش دیتریشی

همین علوم و معارف مسلمین بود که اروپا را در قرن دهم میلادی جلو برد، و سرچشمه این علوم، قرآن کریم بود؛ و اروپا از این جهت به اسلام مدیون است.) اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 61)

89 - نون گرونوم

قرآن، معجزه بدیهی پیامبر اسلام است. اعجاز و انحصار کتاب، از جهات مختلفی جلوه می کند: پیش بینی آینده، اطلاعات درباره وقایع مجهول گذشته، ناتوانی مردم از آوردن مشابه آن با وجود مبارزه طلبی های مکرر و بالاخره زیبایی بی سابقه و فصاحت مافوق اعلائی انشاء آن.) اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 61)

ص: 62

انجیل، کتابی است که در آمریکا، کسی او را نمی شناسد، ولی قرآن، کتابی است که هر مسلمانی، با آن آشنا است و این ادعا گزاف نیست، بلکه یک واقعیتی است و باید گفت، نشناختن انجیل، از خوش شانسی مذهب مسیحیت است. (راه تکامل، جلد 5، صفحه 221)

ولی در نامه ای که به علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطا نوشته، می گوید:

شما می گوئید قرآن اعجاز می کند و این سخن صحیح است... دوران اقامت در لندن و نیویورک، زیاد اتفاق می افتاد که من قرآن را با همان لغت عربی، تلاوت می کردم و نغمه های دلربای آن، همسایگانم را از خود بی خود کرده و عقل از سرشان به در می کرد. (قرآن بر فراز آسمانها، صفحه 66، محمد و قرآن، صفحه 184)

شبلی شمیل، شاگرد ویژه داروین، در نامه ای که به سیّد محمد رشید رضا، مؤلف کتاب المنار، نوشته است، سخت تحت تأثیر بلاغت قرآن قرار گرفته و اشعاری دارد که ترجمه آن چنین است: پیامبر اسلام، مدبر عالی و حکیم عالی مقام است. او خدای فصاحت و تمام کلمات او برجسته و برگزیده است. یا بلاغت قرآن، عقول بشر را متوجه خودش ساخت؛ و آنها را در برابر کتاب خویش از خود بی خود کرد؛ و در برابر دشمنان به قدرت شمشیر خویش، تکیه کرد. (اعتراف دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 78)

ای محمد قسم به دین عیسی بن مریم و قسم به چوبه های دار مسیح، ما در این محیط عربی چشم های خود را به تو دوخته ایم و افکار ایمانی در انجیل مسیح، چشمان ما را به قرآن دوخته است. (اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 605)

قرآن، با احادیث قطعی و عملی پیغمبر، سر منشأ دستورات عملی زندگانی مسلمانان است. عقاید آنها، همان توحید آسان و واضحی است که با پیچیدگی موجود در یهودیت و مسیحیت، فرق دارد. (اسلام از دیدگاه دانشمندان، صفحه 323)

95 - ادوار جیبون

دین محمد خالی از همه انواع شک و ظن است و قرآن علاوه بر آن که پیغمبر را از عبادت بت ها و ستارگان نهی می کند، بزرگ ترین راهنما بر وحدانیت خداست.

این دین، بزرگتر از آن است که عقل های امروز ما، اسرار شگفت آور آن را درک کند.

(آشنایی با علوم قرآنی، صفحه 75)

96 - جیمس متشنر

شاید قرآن بیشتر از هر کتابی در جهان، قرائت شود؛ و قطعاً آسان ترین کتابی است برای حفظ کردن و مؤثرترین کتابی است در روش زندگی پیروان آن، قرآن با اسلوب بسیار بدیعش، قلب ها را خاشع و رام کرده است. همه تعالیم آن، عملی است و همین عملی بودن دستورات زندگی در سایه ایمان و پرستش خدای یگانه، آن کتابی بی نظیر و فرید در جهان معرفی کرده است. (نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن محمد، صفحه 61)

97 - ار، اف بودلی

خاورشناس و نویسنده سویسی

قرآن از نظر اصل و سالم ماندن از حوادث تاریخی، بی نظیر است، کسی قدرت تشکیک در صحت و بقای آن به همان نحوی که نازل شده است، ندارد. (اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 199)

98 - گولیت - دانشمندان اروپایی

قرآن با زیبایی های جاذبش، خوانندگانی را مجذوب خود می سازد؛ و با

فصاحت و بلاغتی که دارد، رغبت زایدالوصفی در خواننده خود، ایجاد می کند.) آن چه باید از قرآن بدانیم، صفحه 64)

99 - ه. ا. ر. گیب

اگر قرآن انشاء خود پیغمبر بود، سایر مردم هم می توانستند رقابت کنند. بگذار ده آیه نظیر قرآن بیاورند، اگر نتوانستند [و روشن است که نمی توانند] اجازه بدهید آن را به عنوان معجزه مستدل و برجسته ای بپذیرند.) قرآن در نظر اروپاییان، صفحه 57)

100 - مراشی

اگر در آیات قرآن، تأمل کنیم، اساس اسلام را توحید و دو قطب آن را برادری و اصلاح شئون زندگی، به وسیله علم، می بینیم.) راه تکامل، جلد 3، صفحه 62)

101 - مستر بیکتول

قرآن، عرب را به فتح عالم واداشت و آنها را برای تشکیل یک امپراطوری بزرگ، که از حیث وسعت، آبادی تمدن و دوام، بر امپراطوری اسکندر و امپراطوری رُم برتری داشت، مهیا ساخت. (راه تکامل، جلد 3 صفحه 61)

102 - رنبورت - دانشمند اروپایی

واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی، فلکی، فلسفه و ریاضیات که از اروپا اوج گرفت، عموماً از قرآن اقتباس شده است، پس اروپا، شهری برای اسلام است.

(قرآن و دیگران، صفحه 22)

103 - بلاذری

مدینه را قرآن فتح کرد.) فتوح البلدان، به نقل از تاریخ تحلیلی سیاسی اسلام، علی اکبر حسینی، صفحه 153)

104 - بیسانتاکومربوس

... باید گفت هیچ راهی برای جعل و دخل و تصرف مسلمانان و هواداران در

ص: 65

قرآن وجود ندارد، و همین موضوع است که قرآن را تقریباً از تمام آثار مهم مذهبی تاریخ باستان، امتیاز داده است. خیلی بعید است که شخص درس نخوانده ای، توانسته باشد، بهترین کتاب زبان عرب را، خود انشاء کند. (قرآن در نظر اروپائیان، صفحه 55)

105 - کازیمرسکی - مستشرق لهستانی

قرآن، مجموعه ای است دلچسب، در آن فضایل اخلاقی، نکات حیاتی و مسایل اجتماعی با نظم کامل، جمع آوری شده است. خلقت اسلام در نظر دیگران، صفحه 61، قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، صفحه 301)

106 - هنر پری لاتس - کشیش مسیحی

قرآن نه تنها اعراب وحشی و جاهل را داخل اسلام کرد، بلکه هزاران ملل و طوایف وحشی و بیدادگر را تحت لوای خود جمع کرد. راه تکامل، جلد 6، صفحه 53، قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، صفحه 66)

107 - ولیم مپور

قرآن پر است از دلالت های مربوط به کاینات محسوس و دلالت های عقلی بر وجود خدای منزّه و صاحب مُلک. قرآن حقیقت بعثت را با مثال های راست و واقعی و تشبیهاتی شگفت آور بیان می کند. (آشنایی با علوم قرآنی، صفحه 75)

108 - ایلوس ژرمانوس

تعالیم قرآن، دستورات خدا است و مطالب قرآن برای بشر راهنمای ابدیست.

قرآن کتاب ساده و قابل فهمی است که هر کس بخواهد آن را می فهمد. (اسلام از دیدگاه دانشمندان جهانی، صفحه 606)

109 - علی احمد کنود علمبو

نویسنده معروف هلندی

تمام کتاب های آسمانی، دستخوش تحریف شده اند. جز قرآن کریم که از گزند تحریف مصون مانده و در هر عصر و زمانی، می تواند کاروان بشریت را به سوی

ص: 66

سعادت، رهبری فرماید.) راه تکامل، جلد 5، صفحه 214)

خانم کانزجی وان

110 - دانشمند هلندی

قرآن مجید که حاوی وحی و الهام کامل الهی است، منبع نور خدایی است که زیبایی و نور جلوه معنوی را نشان می دهد.) اسلام شناسی غرب، صفحه 26، قرآن و دیگران، صفحه 49)

111 - دیفرچه دانشمند فرانسوی

در قرآن، اصول دینی، اخلاقی و فلسفی و قوانین سیاسی، جنگی و مدنی وجود دارد که روابط میان مردم را در هر چهره ای از چهره های حیات، به طور وسیع، تنظیم می نماید.) آشنایی با علوم قرآنی، صفحه 75)

112 - سر ویلیام مویس

دانشمند و مورخ انگلیسی

قرآن محمد کتابی است پر از دلایل واضح، منطقی و مسایل بی شمار علمی، قوانین قضایی، حقوقی و دستورات عالی، قرآن برای حفظ حیات اجتماعی و مدنی، عبارات ساده و در عین حال محکم و منظم آورده است که خوانندگان را مجذوب می نماید.) اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 51، پاسخ ما به مشکلات جوانان، جلد 2، صفحه 218)

113 - برسورت اسمیث - عالم انگلیسی

معجزه خالده پیامبر که مدعی آن بود، قرآن است پیامبر با قرآن فرستاده شده است. در حالی که این کتاب، مشتمل بر دستور شرایع و عبارات، اخبار امم، روشن کننده مملکت و حقایق است.) نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 29، قرآن و دیگران، صفحه 46)

114 - استان ی لین پول - دانشمند انگلیسی

پیامبر اسلام یکی از بزرگترین و عالی مقام ترین شخصیت های تاریخ جهان است. کتابش همان قرآنی می باشد که مجموعه ای از وحی های الهی و شاهکار زبان عربی است. بر مبنا و اساس این کتاب، فرهنگ و تمدنی به وجود آمد که مغرب

ص: 67

زمین هم، به آن مدیون است.) اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، صفحه 52)

## 115 - لئون تولستوی

فیلسوف و نویسنده مشهور روسی

هر کس که بخواهد سادگی و بی‌پیرایه بودن اسلام را دریابد، باید قرآن مجید را مورد مطالعه قرار دهد. در آنجا قوانین و تعلیماتی بر مبنای حقایق روشن و آشکار، به طور آسان و ساده برای عموم بیان شده است. در این کتاب، آیات فراوانی است که به خوبی بر مقام عالی دین اسلام و پاکی روح آورنده آن، گواهی می‌دهد. قرآن و کتاب‌های دیگر آسمانی، صفحه 299، نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 41)

## 116 - دکتر موریس - دکتر فرانسوی

محققاً قرآن، بهترین و بزرگترین کتابی است که با قلم صنع و دست هنر خداوندی، برای بشر، ظاهر شده است. قرآن، برترین کتابی است که با عنایت ازلی به سوی بشر فرستاده و آن کتابی است که هیچ شک و ریبی در آن راه ندارد. بدون کوچکترین اغراق و مبالغه یا تعصب باید بگوییم که: قرآن از همه جهات، معجزه است. آن چه باید از قرآن بدانیم، صفحه 64، نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 19)

## 117 - هانری کُربن

اسلام شناس معاصر فرانسوی

اگر اندیشه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، خرافی بود و اگر قرآن او وحی الهی نبود، هرگز جرأت نمی‌کرد بشر را به علم دعوت کند. هیچ بشری و هیچ طرز فکری به اندازه محمد و قرآن، نهصد و پنجاه بار از علم و فکر و عقل، سخن به میان آمده است. نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 36)

## 118 - فرانسوا ماری وُلتر

فیلسوف و نویسنده بزرگ فرانسوی

من یقین دارم که اگر قرآن و انجیل را به یک فرد غیر متدین ارایه دهند، او حتماً



اولی را بر خواهد گزید، زیرا کتاب محمد در ظاهر، افکاری را تعلیم می دهد که به اندازه کافی بر مبنای عقلی منطبق است، شاید هرگز قانونی کامل تر از قوانین قرآن، درباره طلاق وضع نشده باشد. نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 44، طبقات مفسران شیعه، جلد 1، صفحه 175)

119 - ژان دوان پورت - دانشمند فرانسوی

قرآن، کتابی است که از آغاز تا پایان، با علم کامل، از پنهانی ها و غیر پنهانی ها سخن می گوید. بیماری های روحی و اجتماعی را مداوا و چاره جویی می نماید و در عین حال از مفاسد اخلاقی، کردارهای زشت و تبه کاری های انسان جلوگیری نموده و او را به کارهای نیک و شایسته، تشویق و ترغیب می نماید. (قرآن و دیگران، صفحه 26)

120 - روزه گارودی

دکتر و نویسنده فرانسوی

پیام اساسی قرآن، عبارت از آن است که در انسان، آگاهی بسیار ژرفی در مورد پیوندهایش با خدا و جهان پدید می آورد. این بینش جهانی، همه ابعاد زندگی انسان را از لحاظ هنر، دانش و کردار در بر می گیرد. (اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 169)

121 - رودویل - نویسنده انگلیسی

اروپا نباید فراموش کند که مدیون قرآن محمدی است. زیرا قرآن بود که آفتاب علم و دانش را در اروپا طلوع داد. (مجله بشارت، شماره 18 صفحه 14)

122 - دکتر ماردریل - دکتر فرانسوی

اسلوب قرآن، اسلوبی ملکوتی و آسمانی است و مولود فکر بشر و مخلوق زمینی نیست، آن چه را که قرآن دارد، هیچ کتاب دیگری نخواهد داشت. (مجله بشارت، شماره 18، صفحه 14)

123 - پروفیسور مونتگمری وات

ص: 69

این اولین و آخرین کتابی است که موجب بروز انواع هنرها می گردد. (مجله بشارت، شماره 18، صفحه 14)

124 - سنت هیلر - مستشرق فرانسوی

قرآن سرود مذهبی، ستایش ایزدی، قانون مدنی، دعا، مناجات، وعظ، ارشاد راه و رسم جنگ آوری، قصص و تواریخ است. (فایده و لزوم دین، صفحه 287)

## 7 - قرآن در نگاه سران کفر، دانشمندان و سیاستمداران

دیدگاه سران کفر و الحاد

چهار تن از سران الحاد

هشام بن حکم می گوید: چهار تن از سران کفر و الحاد به نام های 1 - ابن ابی العوجاء، 2 - ابوشاکر، 3 - عبدالله مقفع 4 - عبدالملک بصری

در مسجد الحرام، گرد هم آمدند تا درباره قرآن کریم، تصمیمی بگیرند. عزم آنها بر آن شد که به تحدی قرآن پاسخ داده، کتابی نظیر قرآن بسازند. قرار گذاشتند سال آینده در مسجد الحرام، یکدیگر را ملاقات کنند و هر یک، مقداری از کتاب ساختگی خود را بیاورد تا با کنار هم گذاشتن آنها بتوانند چیزی شبیه به قرآن را به مردم نشان دهند و از این طریق معجزه بودن قرآن را زیر سؤال ببرند. یک سال گذشت موعد مقرر رسید، آن چهار نفر جمع شدند تا نتیجه یک سال تلاش و کوشش خویش را ارایه دهند. ابن ابی العوجاء شروع به سخن کرد و گفت: بلاغت و محاسن این آیه: - پ 1. سوره انبیاء آیه 22. - اگر در آسمانها زمین، خدایانی جز الله بود، فساد و تباهی سراسر جهان را فرا می گرفت. مرا در این یک سال به خود مشغول داشت. دیگری گفت: شیوایی و جذابیت آیه - پ 2. سوره حج، آیه 73. - ای مردم) مشرک و کافر (، به این مثل گوش فرا دهید. آن بتهایی که خدا می خوانید، هرگز بر خلقت مگسی هر چند همه اجتماع کنند قادر نیستند و اگر مگسی چیزی از آنها بگیرد، قدرت باز گرفتن آن را ندارد) بدانید که (طالب و مطلوب) یعنی بت و بت پرستی (هر دو ناتوانند. مرا شیفته خود ساخت و مرا از اندیشه مبارزه با قرآن، بیرون

آورد. سومی گفت: بلاغت آیه: - پ 1. سوره هود، آیه 44. - و گفته شد ای آب خود را فرو بر، و ای آسمان باز گیر، آب کاسته شد و فرمان خدا انجام گرفت و کشتی بر کوه جودی نشست و فرمان هلاک ستمکاران در رسید. مرا از فکر مقابله با قرآن، منصرف ساخت. و بالا-خره چهارمی گفت: من وقتی به آیه: - پ 2 سوره یوسف، آیه 80. - وقتی آنان نومید شدند، برای نجوا و رازگویی به گوشه ای رفتند. رسیدم، به کلی اندیشه مقابله با قرآن را فراموش کردم، و این آیه، مرا ناگزیر به اعتراف به اعجاز این کتاب آسمانی نمود. در همین گفتگو بودند که امام صادق از کنار آنها عبور کرد و این آیه را تلاوت فرمود: - پ 3. سوره اسراء آیه 88. - بگو) ای پیامبر (هرگاه انس و جن دور هم گرد آیند تا مانند قرآن را بیاورند، نمی توانند مانند آن را بیاورند، هر چند همدیگر را پشتیبانی کنند. - پ 4. احتجاج جلد طبرسی، جلد 1، صفحه 255. -

5 - ابوجهل، ابوسفیان و اخنس بن شریف

ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریف با تمام دشمنی که با پیامبر داشتند، مخفیانه در گوشه ای می نشستند و به صدای قرآنی که حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، در فاصله های نماز شب می خواند گوش می دادند. - پ 1. دکتر علی اکبر حسنی، تاریخ تحلیلی سیاسی اسلام، صفحه 153. -

6 - ولید بن مغیره

ولید بن مغیره مخرومی یکی از زبردست ترین سخن پردازان و حکمای عرب به شمار می رفت، به طوری که گاهی او را حکیم العرب می خواندند. وی برای اظهار نظر، درباره قرآن، دعوت شد. دعوت کنندگان که از مشرکین حجاز بودند، انتظار نداشتند که او در مقابل قرآن از خود عجز و ناتوانی نشان دهد. ولید، نزد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، در حجر اسماعیل آمد و گفت: قدری از اشعارت را برایم بخوان. پیامبر فرمود: آن چه من می گویم شعر نیست، بلکه کلام الهی است که برای هدایت انسان ها فرستاده شده است. سپس پیامبر عظیم الشان سیزده آیه از سوره فصلت را برای او تلاوت کرد، تا به این آیه رسید: - پ 2. سوره فصلت، آیه 13. - اگر [بعد از شنیدن آیات ما] اعتراض کنند، بگو شما را به صاعقه ای مانند صاعقه ای که بر قوم عاد و ثمود وارد شد، بیم می دهم. ولید، بر خود لرزید و در

ص: 71

حالی که سرپای وجودش را بهت و حیرت فرا گرفته بود، پیامبر را ترک کرد. او تا چند روز از خانه خود خارج نشد به طوری که بعضی گمان بردند که ولید به دین نیاکانش پشت کرده و به دین محمد ایمان آورده است. - پ 3. اعلام الوری، صفحه 27-28.

## 7 - طفیل بن عمر

طفیل بن عمر، شاید بلند آوازه و خردمند عرب که در میان مردم قبیله اش از نفوذ خاصی برخوردار بود، وارد مکه شد. از آنجا که گرایش شخصیتی مانند او، به اسلام برای قریش پیامدهای سنگینی در پی داشت و موجب استحکام جمعیت مسلمان ها می شد، لذا سران قریش دور او را گرفتند و گفتند: این مردم که کنار کعبه نماز می گذارد، با آوردن آیین جدید، اتحاد و اتفاق ما را به هم زده و با سحر بیان خود، سنگ تفرقه میان ما افکنده است، می ترسیم که چنین دو دستگی میان قبیله شما نیز بیفکند، پس با او اصلاً سخنی نگو. طفیل می گوید: سخنان آنها چنان مرا به وحشت انداخت که از ترس تأثیر سحر بیان او تصمیم گرفتم که با او سخن نگویم و سخنش را نشنوم و برای جلوگیری از نفوذ سحر او، هنگام طواف، مقداری پنبه در گوش های خود قرار دادم که مبادا زمزمه قرآن و نماز او به گوش من برسد. با مدادان در حالی که پنبه را در داخل گوش های خود کرده بودم وارد مسجد شدم و هیچ مایل نبودم سخنی از او بشنوم، ولی نمی دانم چه طور شد یک مرتبه کلام و سخن بسیار شیرین و زیبایی به گوشم رسید و پیش از حد احساس لذت نمودم. با خود گفتم: مادرت عزادار شود تو که یک مرد سخن ساز خردمندی هستی، چه مانع دارد سخن این مرد را بشنوی؟ هرگاه نیک باشد بپذیری و اگر زشت باشد آن را رد کنی.

برای این کار آشکارا با آن حضرت تماس نگرفتم، مقداری صبر کردم تا رسول خدا راه خانه خود را پیش گرفت و وارد خانه شد، من نیز اجازه گرفتم و وارد خانه او شدم. جریان را از آغاز تا پایان بازگو کردم و گفتم: قریش درباره شما چنین و چنان می گوید و من در آغاز کار، تصمیم نداشتم با شما ملاقات کنم، ولی حلاوت قرآن شما، مرا مجذوب خود کرد. اکنون می خواهم حقیقت آیین خود را برای من تشریح کنی و مقداری قرآن برای من بخوانی. رسول خدا آیین خود را بر او عرضه داشت و مقداری قرآن خواند. طفیل می گوید: به خدا سوگند، کلامی زیباتر از آن نشنیده و

آیین معتدل تر از آن ندیده بودم. سپس طفیل به حضرتش عرض کرد: من در میان قبيله خود يك فرد نافذ القول هستم، برای نشر آیین شما فعالیت خواهم نمود. - خدا و پیامبر اسلام، به نقل از سیره ابن هاشم، جلد 1، صفحه 410. -

## 8 - اولین قانون اساسی جهان

یکی از اسنادی که مایه تفاخر کلیه مسلمانان جهان محسوب می شود، قراردادی است که در اولین سال هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، توسط آن بزرگوار تنظیم شده و ضمن آنکه نخستین قانون اساسی مدون جهان به شمار می آید، حکم یک نوع بیمه اجتماعی برای نیازمندان آن شهر را نیز داشته است.

این سند را که توسط یک مورخ آلمانی کشف و شناسایی شده، پروفیسور محمد حمیدالله به انگلیسی برگردانده و طی مقاله ای فاضلانیه به تجزیه و تحلیل آن پرداخته و اعتبارش را اثبات کرده است.

وی در شروع مقاله خود متذکر شده است: «اولین قانون اساسی مکتوب در جهان، که به وسیله رئیس حکومتی تنظیم و تدوین شده باشد، قانونی است که توسط شخصیتی مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله طرح و تنظیم شده و چون یکی از مفاخر عالم اسلام است، جا دارد نسل جدید مسلمانان نیز آن را بشناسد».

وی، با تأکید بر اینکه اولین حلقه قانونگذاری در اسلام، دوران زندگی پیامبر اسلام بوده، ضمن دانستن سند مورد بحث، افزوده است: «تا جایی که معلومات فعلی من حکم می کند چنین متنی در تاریخ جهان نگارش نیافته و هیچ سند مشابهی مقدم بر آن وجود ندارد.»

پروفیسور حمیدالله که در فاصله سال های 1958 تا 1968 ضمن کنفرانس های متعدد در دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی استانبول کوشیده در حد امکان به ارزیابی سند پردازد، در پاسخ به کسانی که صحت سند و اعتبار آن را پذیرفته، اما معتقدند با همه اهمیتی که دارد نمی تواند اولین نمونه از نوع خود در جهان باشد، اظهار داشته است: نوشته سولون در شهر آتن را نمی توان قانونی مدون به شمار آورد.

زیرا سولون منصب فرمانروایی یا پادشاهی نداشت. بلکه عضوی از هیأت حاکمه یونان بود که تغییراتی در قانون اساسی کشور را مطرح ساخت و پیشنهادش مورد موافقت قرار گرفت. در حالی که هیچ مدرکی وجود ندارد که ثابت کند آن تغییرات مکتوب شده است.

قانون اساسی تنظیم شده توسط ارسطو، یا قانون تدوین شده توسط چاندرا گوبتا امپراتور بودایی هند را نیز که معاصر ارسطو بوده، نمی توان همسطح سند مورد بحث به شمار آورد. زیرا هر دو نوشته، بیشتر به (الاحکام السلطانیه)، تألیف ماوردی و ابویعلی شباهت دارد و یا به غیاث الامم، تألیف امام الحرمین جوینی شبیه است تا به قانونی که در آن مصالح مردم لحاظ شده است.

پروفسور حمیدالله، به مجموع قوانین بازمانده از دنیای قدیم، یا قوانینی که نام و مشخصات آنها به روزگار ما رسیده، اشاره کرده و نوشته است: «از میان آنهمه نوشته، فقط رساله ارسطو که در روزگار معاصر کشف شد و در سال 1891 به زبان های مختلف ترجمه و منتشر شد، باقیمانده که آن هم به صورت نصیحت نامه ای برای امرا و شاهزادگان، یا به شکل مباحث تاریخی است و نمی تواند به عنوان قانونی دولتی تلقی شود که توسط هیأت حاکمه جامعه ای تنظیم شده است.

وی افزوده است: در اولین سال هجرت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم طرحی تهیه فرمود که در آن از وظایف، حقوق و تعهدات حاکم و نیز سایر احتیاجات اولیه نیازمندان بحث شده بود.

این طرح، که خوشبختانه ابن اسحاق و ابن عبید آن را کلمه به کلمه در کتاب های خود آورده اند، شامل 52 جمله، یا به اصطلاح قضایی دارای 52 ماده و نمونه بسیار خوبی از زبان قضایی، حقوقی و شیوه نگارش در زمان تنظیم سند است و به نظر می رسد مسیحیان اروپایی، اهمیت آن را بیشتر از مورخان مسلمان درک کرده اند. زیرا بسیاری از محققان آلمانی، هلندی، ایتالیایی و انگلیسی نظیر ویلموزن، مولر، گریم، اشپرنگر، ونسینگ، کیتانی، بوهل و... ضمن آثارشان به آن استناد کرده اند.

به نوشته پروفسور حمیدالله، از همان روزی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم به پیامبری مبعوث شد و با آشکار ساختن رسالت خود تغییر و تبدل در عقاید

و اعمال نسل معاصرش را به عهده گرفت، رسالتش جنبه عمومی و جهانی داشت اگرچه اقداماتش ابتدا تعجب همشهریان را برانگیخت و سپس باعث بروزی مهربانی‌هایی از جانب آنان شد، طبیعی به نظر می‌رسید که شریعتش در سراسر جهان معلوم آن روز، مخصوصاً ایران و روم رواج پیدا کند. زیرا آن بزرگوار ضمن دعوت و مواعظ خود، منافع و مصالح عمومی مردم را مطرح می‌ساخت و پیروزی بر امپراتوران را وعده می‌فرمود.

جهت مزید اطلاع خوانندگان و برای آنکه مشخص شود تدوین چنین قانونی از سوی پیامبر عظیم الشان اسلام چه ضرورتی داشت، ذکر این نکته ضروری است که وقتی اهل مکه شروع به آزار دادن و اذیت پیامبر و پیروان معدود آن حضرت کردند، مسلمانان که امنیت جانی و مالی و آرامش خود را از دست داده بودند، شروع به ترک شهر و دیار خود و مهاجرت به سوی مدینه کردند و اعراب، چون ترس داشتند مسلمانان مهاجر در خارج از مکه تجهیز شوند و برای انتقام گرفتن به مکه برگردند، به صرافت از میان برداشتن شخص پیامبر، به عنوان مرکز و محور دین جدید افتادند و شبانه اطراف خانه آنحضرت را محاصره کردند و غافل از اینکه علی علیه السلام در بستر او خوابیده و لاجرم برای آن حضرت نیز چاره‌ای جز مهاجرت به مدینه و پیوستن به مهاجران نماند.

در آن زمان، به گواهی تاریخ، مدینه بین پنج تا ده هزار نفر جمعیت داشت که نصف آنها را ده قبیله از یهودیان تشکیل می‌داد و بقیه ساکنانش اعرابی بودند که به ده قبیله تقسیم می‌شدند. درحالی که تعداد مهاجرین حداکثر به چند صد نفر می‌رسید.

تاریخ این نکته را نیز ثبت کرده که از گذشته‌های دور، بین قبایل عرب اوس، خزرج و... با یهودیان قبایل بنوقینقاع، بنونضیر، بنوقریظه و... نفاقی شدید وجود داشت و اگر هم بر حسب اتفاق قبایلی از اعراب و یهودیان با همدیگر اتفاق داشتند، علیه قبایل دیگر عرب یا یهودی متحد شده بودند و جنگ‌های طولانی با همدیگر، آنان را به شدت خسته کرده بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ورود به مدینه، برای آنکه هر قبیله‌ای استقلال نداشته باشد و نتواند به طور انفرادی تصمیم بگیرد و تصمیماتش را به مرحله اجرا بگذارد، بلکه تمرکز قدرتی ایجاد شود

که سکنه مدینه در پناه آن بتوانند با آرامش و امنیت خاطر زندگی کنند، 12 شخصیت مسلمان را به عنوان نقیب در میان 12 قبیله گماشت و سرپرستی با عنوان نقیب النقباء برای آنان تعیین کرد و هنگامی که عده ای از مردم مدینه به اسلام گرویدند و به صورت انصار و مهاجرین درآمدند، پیامبر موقع را برای اجرای قصد خود مناسب دید و مبادرت به تنظیم و تدوین قراردادی کرد مشتمل بر:

1 - تعیین وظایف و حقوق خود به عنوان پیامبر خدا

2 - ایجاد تفاهم بین سکنه شهر، بخصوص بین مسلمانان و یهودیان

3 - ایجاد ترتیباتی برای سازمان سیاسی و دفاع نظامی از شهر

4 - ترتیب دادن وضع اسکان مهاجران مکی

5 - تأمین غرامت خسارت های مالی و جانی مهاجران که توسط قریش صورت گرفته بود.

سند مورد اشاره، تاکنون محل جدل و بحث بسیاری از محققان بود ولی تاکنون در ایران، چنانکه باید و شاید مورد ارزیابی قرار نگرفته و تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، فقط یک بار در سال 1357 با ترجمه سیدغلامرضا سعیدی در پنج هزار نسخه انتشار یافته و انتشار آن می تواند وسیله ای برای برانگیختن شوق محققان برای تفسیر و ارزیابی بیشتر آن و همچنین تعیین صحت یا سقم آن باشد.

## 9 - پیمان نامه سیاسی مدینه

در این منشور، که سند تشکیل حکومت اسلامی در مدینه است، به مباحثی چون: وضعیت حقوقی منشور، عناصر تشکیل دهنده دولت اسلامی، قلمرو دولت



اسلامی، حاکمیت و قدرت، جمعیت و ملت، برادری اسلامی، چگونگی رابطه پیامبرصلی الله علیه و آله با یهود، دشمنان اسلام و با دیگر ملتها پرداخته شده است.

البته، حقوق و آزادیهای منظور شده در منشور مورد اشاره، مطابق با شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی حاکم بر زمان خود است. تأمین اجتماعی برای ساکنان مدینه، همبستگی در مسؤولیت جنایتها، حسن همسایگی، آزادی عقیده و اصل برابری مردم در برابر قانون از مواردی هستند که در منشور آمده اند.

اهمیت حقوق بشر در اسلام، دفاع این دین از آزادی عقیده و بیان و اندیشه و نیز برابری مردم در دولت اسلامی در پیمان نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ساکنان مدینه به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

منابع استنادی و تاریخی عهدنامه مدینه عبارتند از: رساله های ابن هشام، ابن اسحاق، ابی عبید القاسم بن سلام، ابن کثیر، البخاری و الطبری. محمد حمید الله یکی از اولین نویسندگان و محققان است که به عهدنامه مدینه از دیدگاه اولین قانون اساسی مکتوب می نگرد.

تشکیل حکومت و به عهده گرفتن زمام اداره امور جامعه از مواردی است که علاوه بر هدایت و نجات انسان ها، نقش قابل تأملی را در جهت حفظ آیات الهی و آرمان های جامعه مسلمین ایفا می کند. از این رو نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بلافاصله پس از هجرت برای تشکیل حکومت و دولت اسلامی اقدام نمود. این حکومت اسلامی هر چند بعد از ارتحال آن حضرت صلی الله علیه و آله عمرش کوتاه بود، اما نمونه کامل حکومت دینی با ویژگی های خاص خود بود که در این نوشتار بر جسته آن به عنوان شاخصه های آموزنده و سازنده اشاره می شود:

مدینه در زمان هجرت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به آن شهر یک ناحیه پر از اغتشاش و اختلاف از اقوام و طوایف اعراب و یهود بود. دولت و حاکم مرکزی به معنای امروزی نه تنها در آن شهر وجود نداشت بلکه سراسر شبه جزیره عربستان از جمله مدینه فاقد تشکیلات اداری و دولتی پادشاهان و امپراتوری های عصر خود بود. مدیریت و اداره شهرهای مکه و مدینه به دست سران اقوام و طوایف می چرخید که اغلب با هم در کشمکش و جنگ بودند. جمعیت عرب نژاد مدینه به 12 طایفه بزرگ و کوچک تقسیم شده بود و ساکنان یهودی نیز مرکب از 12 طایفه

مختلف بودند که اغلب آنها با یکدیگر اختلاف داشتند. در چنین محیطی وفاداری افراد به طایفه خود بود و هم بستگی بالاتری که محور آن بر جامعه و نظام بزرگتر و متعالی تری باشد وجود نداشت.

نقش حکومت و قانون در پیشگیری از ظهور و بروز اختلاف های اجتماعی، بر کسی پوشیده نیست. از جمله اولین اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدای ورود به مدینه، تدوین قانون اساسی بود که در بندهای اولیه آن، به تثبیت جایگاه نظام اسلامی پرداخت و نظام سیاسی «امت» را به جای نظام قبیلگی اعلام کرد: «اتّهم أمّه واحده من دون الناس».

پیامبر صلی الله علیه و آله در نخستین گام برای ایجاد روح برادری و همدلی در جامعه و به منظور پیشگیری از هرگونه اختلاف، در پی حاکمیت بخشیدن به قانون و تعیین مرجع قانونی برای مردم بود.

اصول وفاق اجتماعی در دولت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بر چند اصل راهبردی از جمله صلح، سازش، مساوات و عدالت برقرار است.

بارزترین شاهد و نمونه ای که در این زمینه وجود دارد، «منشور مدینه» است که در سال اول هجری تدوین شد و به موجب آن، معاهده ای میان خود مسلمانان و از طرفی میان آنان و یهود اطراف مدینه منعقد گردید.

پیمان مدینه نتیجه کنگره بزرگی از سران و رهبران و نمایندگان سه دین بزرگ ابراهیمی یعنی مسلمانان و یهود و نصارا (اسلام، یهودیت، و مسیحیت) بود که در حضور پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در مدینه تشکیل گردید. پیمان مدینه حاوی 52 جمله و سطر و در حقیقت متشکل از 52 ماده و بند است که به زبان حقوقی آن زمان تدوین یافته و اختیارات و تکالیف و مسئولیت شهروندان و گروه های مختلف و ساکن مدینه را در مواردی مانند همگرایی و اتحاد، جنگ و صلح، اقتصاد و رفاه، مالیات، کیفر و قصاص، اقلیت ها، حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی، و مساوات و عدالت تبیین می کند. پیمان مدینه یا قانون اساسی مدینه بود که شش سال بعد در بهار هجری مطابق با سال 628 میلادی زمینه را برای عقد قرارداد معروف حدیبیه با قریش و اهل مکه فراهم کرد و عاقبت به پیروزی نظام اسلامی انجامید و شهر مکه توسط مسلمانان فتح گردید.

پیمان مدینه که پس از مذاکرات طولانی با اعضای طوایف مختلف از طرف پیامبر اسلام اعلام شد کوشش کرد که در وهله نخست به این اختلاف و کشمکش طوائف خاتمه داده و ساکنان مختلف آن شهر را در لوای یک نظام و یک مکتب معنوی متحد کند.

تعجب نیست که اکثر بندهای پیمان مدینه با حقوق اقوام و طوایف مختلف، با کیفر و قصاص، با امنیت و دفاع و با حاکمیت و مرجعیت رابطه دارد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با مشارکت مردم مدینه و مشورت با آنها بیشترین حضور آنان را در صحنه های تصمیم گیری و صلح و مذاکرات ایجاد کرد. تکیه بر ارزش های معنوی، عدالت اجتماعی فراگیر، تأمین امنیت عمومی و ایجاد برادری و حقوق متقابل به خوبی از متون پیمان مدینه دیده می شود.

در قانون اساسی مدینه عربیت اولویت ندارد و حقوق همه طوایف و اقوام محترم شمرده شده است و اعتقاد و ایمان است که مزیت شهروندی را ارتقا می دهد. حاکمیت، مرجعیت و رهبری در پیمان مدینه به روشنی نوشته شده است.

عهدنامه مدینه نه تنها یک سند حقوقی و قانونی است بلکه بالاتر از همه یک منشور متعالی است و این دقیقاً بزرگترین و مهم ترین بُعد این سند و قانون اساسی را نمایان می سازد. عهدنامه مدینه صریحاً از آزادی، برابری و مساوات دفاع کرده و بدان تأکید می کند، اصولی که پس از 12 قرن در قوانین اساسی انقلاب فرانسه و استقلال آمریکا از آن سخن گفته شده است.

در ادبیات حقوقی و سیاسی غرب توجهی به عهدنامه مدینه و زوایای قانونی و قراردادی آن از جنبه قانون اساسی یک حکومت جدیدالتاسیس دینی و سیاسی نشده است گرچه شرح و متن این قرارداد در کتاب های نوشته شده راجع به زندگی و سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ترجمه های مختلف ذکر شده است. با گرایش و تعصباتی که غرب به تاریخ تمدن خود دارد و آغاز هر نوع نواندیشی سیاسی را در رنسانس و روشنگری اروپا و آمریکا جستجو می کند این چشم پوشی شاید طبیعی به نظر برسد. در ادبیات سیاسی معاصر دنیای اسلام نیز متأسفانه کمتر به این منبع و سند بزرگ تاریخی در چارچوب قانون اساسی مدینه توجه شده و از جنبه تطبیقی مورد مطالعه قرار گرفته است، که امید است در آینده جبران شود.

از نظر حقوقی، تأسیس مدینه النبی به دست آن فرزانه الهی، اعلام حاکمیت قانون اسلام و لغو امتیازات و اختلافات عصر جاهلیت، قبول اصل عدالت و تساوی اسلامی و ایجاد عقد اخوت بین مهاجران و انصار، معادل یک جامعه قانونمدار بود.

در نظام سیاسی صدر اسلام در مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله الگویی از مشارکت سیاسی بود. اساس حکومت مدینه دین بود و در مواردی که به مسائل اجتماعی مربوط می شد، فرستاده خداوند از مسلمانان نظر می خواست. به این معنی که در اساس احکام و پایه های حکومت، از وحی بهره می جست، اما در پیاده کردن آن به نظرات خود و یارانش که رابطه ای وثیق با آنها داشت، متکی بود. حکومت اسلامی در پرتو دیپلماسی و رفتار سیاسی رهبری مدینه، از روز اول، نقش مردم را مطرح ساخت و به ایجاد ارتباط با اقوام داخل و خارج پرداخت. این تحول بزرگ، علاوه بر نقش مدیریت رسول الهی، ناشی از ماهیت اولین قانون اساسی مکتوب جهان «منشور مدینه» نیز بود. معاهده های (عقبه اول) اولین قانون اساسی اسلام و (عقبه دوم) زیربنای دولت اسلامی که پس از مذاکره با انصار از مردم مدینه در منی انعقاد یافت، نشانگر توجه آن حضرت به جامعه سیاسی در دست تکوین است.

همزمان با تشکیل حکومت در مدینه، سه رکن اساسی حکومت با عناوین دیگری غیر از اسماء امروزی به وجود آمد که عبارت بودند از: قوه تقنین یا گروه برنامه ریز - قوه اجرا یا گروه امر به معروف و ناهی از منکر - قوه قضائیه یا هیئت دادرس. حریم هر یک از نهادهای حکومت بگونه ای طراحی شده بود که ضمن استقلال، در عین حال نظارت و کنترل هریک بر دیگری به منظور مشارکت مردم و اجرای قوانین الهی میسر باشد.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله به عنوان رهبر امت نوپای اسلامی، علایق مذهبی را با مقتضیات سیاست (حکومت) ترکیب کرد. در پیمان نامه معروف به منشور مدینه، امت مؤمنان وحدت خود را در برابر دشمنان مشترک اعلام کرده، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر و داور در میان قبایل رقیب پذیرفتند. رهبری او از طریق وحی الهی مشروعیت یافته بود.

اولین منشور آزادی عقیده: نظریه مترقی بودن قوانین اسلامی، وسعت، انعطاف و جامعیت آن، در این نظام تمامی آزادیهای مدنی ترویج شده است. حتی پیروان سایر مکتبها و مذهبها به هیچ وجه تحت فشار برای ابراز عقیده قرار نخواهند گرفت. آزادی، امنیت و رفاه اقلیتها در چارچوب مقررات پذیرفته شده دین مبین اسلام، مانند سایر افراد تأمین خواهد شد. احترام به شخصیت و حق آزادی در عقاید دینی برای آنها محفوظ خواهد بود.

رفتار حکومت‌های اولیه اسلامی با اقلیت‌های مذهبی با حروف زرین بر سینه تاریخ ثبت گردیده است.

یکی از افتخارات بزرگ اسلام انعقاد قراردادهای رسمی صلح جویانه با مخالفان و منکران خود است. پیامبر اسلام در دوران حکومتش عهدنامه‌های مختلفی با منکران خود منعقد نمودند که به موجب مفاد این عهدنامه‌ها حکومت اسلامی در مقابل دریافت مالیات ویژه از اهل کتاب خود را ملتزم به رعایت حقوق سیاسی و اجتماعی و امنیت اقلیت‌های مذهبی می‌کرد. اولین آنها قرار داد صلح با یهودیان در مدینه است که بنا به نظر پروفیسور «هوستون اسمیت» این قرارداد در حقیقت اولین منشور و فرمان آزادی عقیده در تاریخ بشریت است. مواد تبصره‌های این معاهده، بسیار مترقی و قرن‌ها جلوتر از زمان خود است.

ایجاد پیوند میان همه قبائل، جناح‌ها، دسته‌ها و جریان‌های مدینه می‌توانست تمام امکانات دفاعی شهر را در راستای منافع خود و جامعه هماهنگ سازد و همگان را از آزادی‌های عقیدتی برخوردار کند. افزون بر این، در پرتو اتحاد مردم، محیطی بسیار مطلوب برای ارتباط فکری منطقی پدید می‌آمد؛ مشرکان فرصت مطالعه اسلام می‌یافتند و مسلمانان از امکان گفتگو و دعوت برخوردار می‌شدند.

بر این اساس به فرمان خدا، منشور مقدسی که بخشی از قانون اساسی حکومت و تأمین‌کننده مصالح ملی امت اسلام شمرده می‌شد از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام گردید و مورد تصویب همگان قرار گرفت. این منشور که هر بخش آن دارای ابعاد گوناگون است از سه بخش اصلی تشکیل شده است:

1. روابط مسلمانان اوس و خزرج میان خودشان و مسئولیت متقابل انصار و مهاجر نسبت به یکدیگر در همان مقطع زمانی خاص؛

2. قرارداد عدم تعرض میان مسلمانان و یهود؛

3. بخش عمومی و جهانی که حافظ وحدت مسلمانان در همه زمان هاست.

این منشور امروز نیز برای از میان بردن مشکلات اجتماعی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مسلمانان سودمند می نماید. دقیقترین ویژگی این قانون، احترام به مخالفان و رسمیت بخشیدن به حقوق اقلیت های دینی است.

باید توجه داشت آنچه در قالب نخستین قانون اساسی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه شد صرفاً نوعی اتحاد سیاسی جهت همزیستی مسالمت آمیز بود و به هیچ روی مؤید عقاید و اندیشه های مشرکان و اهل کتاب نیست. مساله عقاید اهل کتاب موضوعاً خارج است؛ در گامهای بعدی پیامبر به مرزبندی اعتقادی میان مسلمانان و اهل کتاب از جمله یهودیان پرداخت. از یک طرف در پیوند عمیق با انبیای گذشته، همبستگی و اتصال اسلام و پیامبر اسلام با رسالت تحریف نشده انبیای یزرگ پیشین، به ویژه ابراهیم علیه السلام را تصدیق کرد و از طرف دیگر، واقعیت تعیین و تمیز اسلام و امت اسلامی از سایر امت ها را آشکار ساخت.

ایجاد وحدت سیاسی - فرهنگی و پیوندهای اجتماعی میان مسلمانان اعم از مهاجر و انصار؛ ایجاد زمینه ها و تحکیم مقدمات تشکیل حکومت دینی بر محوریت وحی و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امنیت عمومی. آسایش روحی و روانی برای کلیه ساکنان مدینه؛ ترسیم خط سیر حرکت های سیاسی و اجتماعی مسلمانان و تبیین مواضع اصولی و مترقی اسلام در برخورد با ستمگران و هم پیمانان، برخی دیگر از اهداف و پیامدهای این منشور تلقی می شود.

در مواد سوم، چهارم، پنجم و ششم، یهودیان طرف قرارداد (به طور مشروح) شناسایی شدند. هم اینان از امتیازاتی بهره مند می شدند و مهمترین آن این بود که «امتی متحد با مسلمانان می شدند؛ «البته نه به معنای این که در زمره امت مسلمان» باشند.

افزون بر این، یهودیان اجازه می یافتند که همچنان بر دین خود باشند. این ها همگی منوط به این بود که نیرنگ نوزند؛ پیمان شکنی نکنند و هرگز مرتکب

شتم و کاری ناشایست نشوند که در آن هنگام، خود و خاندان خود را تبه می کردند.

یکی دیگر از این معاهده ها قرارداد پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران است که به موجب آن: «محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا ملتزم می شود که جان و مال و اراضی و عقاید و معابد آنها (مسیحیان) از هرگونه گزند مصون خواهد ماند، و هیچ گونه تحمیل و یا تحقیری به آنان روا نخواهد شد. و نیز اراضی آنان به وسیله لشکریان اشغال نخواهد گردید. مادامی که اهالی نجران بدین پیمان وفادار بمانند، هیچ نیرویی متعرض آنان نخواهد بود.

متن عربی و ترجمه فارسی آن در بخش پیمان نامه ها، زیر عنوان ( طرح و قانون اساسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شهر مدینه) خواهد آمد.

قانون اساسی مدینه طوری تدوین شد که پیروان ادیان مختلف بتوانند در آن شهر کنار هم زندگی نمایند و هر یک به وظایف دینی خود عمل کنند بدون اینکه هیچ یک از آنها مزاحم دیگری باشد.

این قانون اساسی در اولین سال هجرت یعنی در سال 623 میلادی که یکسال (یا شش ماه) از هجرت محمد صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه گذشته بود، اعلام شد.

طبق قانون اساسی هر طایفه از سکنه مدینه مجاز بودند که دین خود را حفظ کنند و کسی از آنها بازخواست نمیکرد که چرا به وظایف دینی خویش عمل می نمایند.

هیچ یک از بانیان ادیان گذشته، به اندازه محمد (صلی الله علیه و آله) نسبت به سایر ادیان (در قانون اساسی مدینه) قائل به مدارا نشده است.

محمد صلی الله علیه و آله با یک سعه صدر زیاد موافقت کرد که پیروان سایر ادیان در مدینه، کنار اسلام به آزادی به سر ببرند و به آنها اطمینان داد کسی مزاحمشان نخواهد شد.

چون محمد صلی الله علیه و آله می دانست که دین او که براساس آزادی و مساوات استوار شده، از دینهای دیگر نباید بیم داشته باشد و ممکن است که دین اسلام دین های دیگر را تحت الشعاع قرار بدهد ولی دینهای دیگر نمی توانند اسلام را عقب

## 10 - بیان دیگر در رابطه با منشور مدینه.

در سالهای اول که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بود، با مشرکین و بت پرستان و همه اقوام، سعی در رفتار نرمش و زندگی مسالمت آمیز داشت، و آن سالها را سپری کرد.

وزمانی که به مدینه وارد شد، یکی از اولین کارهایش این بود که عناصر غیر متجانس و ستیزه جوئی را که شهر و اطرافش از آنها تشکیل شده بود با نظم به هم پیوند دهد.

با این هدف منشوری برای مردم صادر کرد، که در ضمن آن حقوق و تعهدات مسلمین بین مسلمانان و یهود بوضوح تعریف شده بود، یهودیان که لحظه ای تحت فشار غیر قابل مقاومت این حرکت جدید قرار گرفته بودند با شغف این پیمان را پذیرفتند، این سند چهار صفحه ای که با دقت در کتاب سیره ابن هشام (متوفی 213 هـ) ثبت شده است، عظمت واقعی آن انسان را نشان می دهد، آن کسی که تنها عقل زمان خود، بلکه آن گونه که (پروفسور) «مور» می گوید، عقل همه اعصاب بود.

او که کوشش داشت بافت موجود جامعه را در هم ریزد و نظام جدید پیاده نماید (خیال باف مجنون نبود)، بلکه زمامداری بود که در برابر قدرتش رقیبی وجود نداشت.

کسی که در دوره فساد کامل و چاره ناپذیر، با مواد و مصالح و خط مشی که خداوند در دست او قرار داده بود، شروع به بازسازی ملت و جامعه بر پایه شفقتی عالمگیر کرد و اولین منشور آزادی را به جهانیان اعطا نمود.

تاریخ انعقاد قرارداد صلح:

ظاهراً این پیمان نامه در نخستین ماه های هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله، صورت گرفته است؛ زیرا:

اولاً: ابن اسحاق (متوفی 151 هـ) و ابن هشام (متوفی 213 هـ) (این پیمان را پس از نخستین خطبه پیامبر اسلام در مدینه، آورده اند، حتی قبل از پیمان برادری ذکر کرده اند، که در ماه هشتم (در شوال) واقع شده است.



ثانیاً: پس از اتمام سال اول هجرت از ربیع الاول تا اواخر صفر، فقط چهار قبائل انصار در دین کفر باقی مانده بودند، «خطمه» و «واقف»، «وائل» و «امیه» یعنی اوس بودند، و آنان هم بعد از جنگ بدر، احد و خندق مسلمان شدند. این دلیل قطعی است بر این که معاهده قبل از اتمام سال اول هجرت نوشته شده است؛ زیرا در متن پیمان نامه صلح (متن آن می آید) به یهودی بودن بسیاری از تیره های انصار تصریح شده است، پس احتمالی که دکتر جعفر شهیدی از بعضی از اسلام شناسان نقل کرده است که پیمان نامه زودتر از سال پنجم هجری نوشته نشده، قطعاً نادرست است.

ثالثاً: هرکس که متن پیمان نامه صلح را از نظر سطحی هم مورد مطالعه قرار دهد می فهمد که این پیمان دفاعی بر علیه کسانی بود که از خارج، مدینه را مورد تهدید قرار می دادند، در حالیکه مدینه در معرض خطرات بسیار جدی خارجی بود، نمی توان آن امر حیاتی را به تأخیر انداخت، ماهیت این پیمان خودش شاهد قطعی است که این پیمان در نخستین فرصت مناسب منعقد شده است.

رابعاً: برای هر مصلح یا حاکم، سیاست داخلی از سیاست خارجی در اولویت است؛ اگر در داخل صلح و امنیت نباشد، نمی شود با دشمنان خارجی، روبرو شد.

بدینجهت پیامبر نمی توانست با دشمنان قسم خورده خارجی خود مقابله کند، لذا لازم بود برای رفع اختلافات هواداران خود هم، هر چه زودتر اقدام جدی انجام گیرد، که به صورت عقد مواخاه در تاریخ اسلام بدرخشد، و همین طور برای دفع فتنه داخلی لازم بود که در اسرع وقت با یهود که از قدیم الایام یک ملت بسیار خطرناک شناخته شده است پیمان بسیار جدی و بر مبنای روشن گرفته شود تا مانع از شرارت آنان شود. این مصالح اجازه نمیداد که پیامبر مصالحه را تاخیر اندازد، اگر چه تاریخ دقیق مصالحه، در کتب تاریخ نیامده، ولی ما میتوانیم بطور قطع نتیجه بگیریم که این معاهده هم مانند عقد مواخاه و پیمان برادری از اولین اقدامات رسول الله صلی الله علیه و آله، در مدینه بود و حتماً مصادف با ایام عقد مواخاه در ماه هشتم یا حتی قبل از آن، انجام گرفته باشد.

متن عربی پیمان مدینه در بخش عهدنامه ها خواه آمد.

نوشته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان مهاجران و انصار و یهود: که آن قانون اساسی دولت - شهر مدینه بود.

به نام خداوند بخشاینده مهربان

1 - این، نوشته و پیمان نامه ای است از محمد پیامبر [فرستاده خدا] تا در میان مؤمنان و مسلمانان قبیله قریش و [مردم] یثرب (یا قوت حموی 2/4]0101 و کسانی که پیرو مسلمانان شوند و به آنان بپیوندند و با ایشان در راه خدا پیکار کنند [به اجرا درآید].

2 - آنان در برابر دیگر مردمان، یک امت اند.

3 - مهاجران قریش بر وضع پیشین خود هستند، همانند پیش از اسلام، خونبها می پردازند (ابو مسحل اعرابی، النوادر، ص 40. زمخشری، الفائق، 2/62 و با رعایت نیکی و دادگری در میان مؤمنان، اسیر خود را رها می سازند.

4 - قبیله بنی عوف (جمهره انساب، ص 4]074) همانند گذشته خونبها می پردازند؛ و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را آزاد می سازد.

5 - بنی حارث [بن خزرج (جمهره، ص 47 ج 5]174) همچون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

6 - بنی ساعده (همان 16]474-274) چون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را رها می سازد.

7 - بنی جُشم (همان، ص 7) [274] همچون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

8 - بنی نَجَّار (همان ) [8] به شیوه گذشته، خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

9 - بنی عمرو بن عوف (همان، ص 9) [074] همچون گذشته، خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

10 - بنی نَیْت (همان ) [01] به شیوه پیش از اسلام، خونبها می پردازند و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

11 - بنی اوس (همان، ص 11) [233] همچون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

12 - پیروان اسلام نباید مسلمانی را در پرداخت خونبها یا فدیة سنگین، تنها گذارند.

12 ب - هیچ مؤمنی نباید به همبستگی با مؤمنی دیگر بر ضد وی هم پیمان شود.

13 - همه مؤمنان پرهیزگار باید در برابر هر مسلمانی که ستم کند یا از راه ستمگری چیزی از ایشان بخواهد و یا آهنگ دشمنی و تباهی میان مؤمنان را در سر پیوراند، همداستان به ستیز برخیزند، هر چند وی فرزند یکی از ایشان باشد.

14 - هیچ مؤمنی نباید مؤمنی دیگر را به قصاص کافر بکشد یا به کافری در برابر

مؤمن، یاری دهد.

15 - پناه خدا برای همگان یکسان است، و فرودست‌ترین مسلمانان، کافران را پناه تواند داد (لسان العرب 221/4) [551/4] مؤمنان در برابر دیگران یاور یکدیگرند.

16 - هر کس از یهود، از ما پیروی کند، بی هیچ ستم و تبعیض، از یاری و برابری برخوردار خواهد شد.

17 - آشتی همه مؤمنان یکی است و به هنگام پیکار در راه خدا هیچ مؤمنی نباید جدا از مؤمن دیگر و جز بر پایه برابری و دادگری [مرسوم] در میان مؤمنان، با دشمن از در آشتی درآید (زمخشری، الفائق، 26-2/25)

18 - پیکار گرانی (همان 331/2) [62/2] که همراه ما نبرد می‌کنند، باید به نوبت به پیکار پردازند.

19 - مؤمنان، فرد مسلمانی را که مسلمانی دیگر را کشته است، در راه خدا می‌کشند (زمخشری، اساس البلاغه، ذیل واژه «بوا»).

20 - بی شک، مؤمنان از بهترین و استوارترین راستی و راهیابی برخوردارند.

20 ب. هیچ مشرکی نباید مال یا جان افراد قریش را در پناه خود گیرد و از دستیابی مؤمنی به آنها جلوگیری کند.

21 - هر گاه از روی دلیل ثابت گردد که کسی مؤمنی را بی گناه کشته است، باید او را به قصاص کشت، مگر آنکه صاحب خون به ستاندن خونبها راضی شود؛ و همه مؤمنان باید ضدّ قاتل باشند و باید علیه او به پا خیزند.

22 - هر مؤمنی که محتوای این نوشته را پذیرفته است و به خدا و روز بازپسین باور دارد، روا نیست که آدمکشی (شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص 41) [562] را یاری یا پناه دهد، و هر کس که او را یاری یا پناه دهد، بی گمان در روز رستخیز گرفتار نفرین و خشم خدا خواهد کشت و توبه و سربهایی (زمخشری، الفائق، 51) [292/2] از وی پذیرفته نخواهد شد.

23 - هرگاه شما مسلمانان در کاری گرفتار اختلاف شدید، [ داوری پیرامون ] آن ر به خدا و محمد صلی الله علیه و آله باز گردانید (؛ راه حل آن را در قرآن و سنت پیامبر بجوید).

24 - تا آنگاه که مؤمنان با دشمن در پیکارند، یهود نیز باید در پرداخت هزینه جنگ با مؤمنان همراه باشند.

25 - یهود بنی عوف، خود و بستگانشان امتی همراه با مسلمانان هستند (زمخشری، الفائق ج 2.2 ج 461 دین یهود از آن ایشان و دین مسلمانان از آن مسلمانان است؛ مگر کسی که با پیمان شکنی ستم کند (الفائق، 2/26) و راه گناه در پیش گیرد، که چنین کسی جز خود و خانواده اش را تباہ نخواهد ساخت.

26 - یهود بنی نجار دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

27 - یهود بنی حارث نیز دارای حقوقی برابر با حقوق یهود بنی عوف هستند.

28 - یهود بنی ساعده نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

29 - یهود بنی جشم نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

30 - یهود بنی الأوس نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

31 - یهود بنی نَعْلَبَه نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عَوْف هستند؛ مگر کسی که [ با پیمان شکنی ] ستم کند و گناه ورزد، که چنین کسی جز خود و خانواده خود را تباه نخواهد ساخت.

32 - همانا جَفْنَه (جمهره، ص 372 و 171) [133] همچون مردم نَعْلَبَه، تیره ای از نَعْلَبَه هستند.

33 - بی گمان بنی شَطِیْبَه دارای حقوقی همسان با قبیله بینِ عَوْفِ اند. روشن است که راستی و استواری بر پیمان، با پیمان شکنی یکسان نیست (الفائق، 2/26).

34 - وابستگان قبیله نَعْلَبَه، همچون خود آن قبیله اند.

35 - نزدیکان و رازداران (جوامع الجامع، ذیل آیه 118، آل عمران، ج 181) [891/1]

یهودان، چون خود ایشانند.

36 - هیچ یک از آنان جز به اجازه محمدصلی الله علیه و آله نباید بیرون رود.

36 ب. نیز هیچ کس از کیفر زخمی که بر کسی وارد آورده است، بر کنار نمی ماند.

هر کس به ناگاه کسی را بکشد (ابن اثیر، النهایه، 3/409)، بی گمان زیان آن جنایت به خود وی و خاندانش باز خواهد گشت، مگر آنکه مقتول ستم کرده باشد که در این صورت، خداوند آن را (چون قصاصی (می پذیرد (ابن هشام، 2/149 پانوش 3؛ النهایه، 1/17؛ لسان، 4/52).

37 - در پیکار با دشمنان، هزینه یهود بر عهده خود آنان و هزینه مسلمانان بر عهده خود ایشان خواهد بود؛ و بر هر دو گروه است که در برابر کسی که با شرکت کنندگان در این پیمان نامه به ستیز برخیزد، با همیاری یکدیگر پیکار کنند. نیز

باید راستی و نیکخواهی و نیکی، بی هیچ پیمان شکنی (بند 32 پیمان (میان ایشان استوار باشد.

37 ب. هیچ مردی نباید نسبت به هم پیمان خویش، پیمان شکنی کند. پیداست که یاری از آن ستمدیده است. این بند در نسخه بعدی زیر شماره 46 آمده است.

38 - تا آنگاه که مؤمنان سرگرم پیکار با دشمن هستند، یهودان نیز باید همراه مسلمانان هزینه جنگ را پردازند.

39 - درون مدینه برای پذیرندگان این پیمان نامه حرام است (بخاری، 3/25 - معجم البلدان، 15/939/91]157/3].

40 - پناهنده یا هم پیمان، در صورتی که زیان نرساند و پیمان نشکند، همچون خود پناه دهنده و پیماندار است (لسان، 154/1554).

41 - به هیچ یک از افراد خانواده [ که دارای سرپرستی است ] بی اجازه کسان او، نباید پناه داد.

42 - هر گاه میان متعهدان به این پیمان نامه، قتلی (همین پیمان، بند 22 ش 1 (یا رویدادی ناگوار و یا ناسازگار که خطر تباهی همراه داشته باشد، روی دهد، بی گمان برای رهایی از آن، باید به خدا و پیامبر وی محمد صلی الله علیه و آله روی آورند؛ [ مشیت ] خداوند بر نگهداشت و پذیرفتن این نوشته جاری است (سیره ابن هشام، 2/150، (پانوش 1).

43 - هیچ کس نباید به قریش و یاران ایشان پناه دهد.

44 - هم پیمانان باید علیه کسی که به شهر یثرب بتازد، به یاری هم بشتابند.

45 - هر گاه هم پیمانان مؤمنان، به صلحی فراخوانده شوند که مؤمنان در آن شرکت جستند، باید در آن شرکت جویند؛ و هر گاه هم پیمانان مؤمنان، ایشان را به صلحی فراخوانند، بر مؤمنان است که بدان تن در دهند، مگر صلح و آشتی با کسی که با دین در پیکار است.

45 ب. هزینه هر گروه، [ یا هزینه رزمی هر گروه 6 بر عهده خود آن گروه است (ابوعبید، ص 294). ]

46 - یهود اُوس، خود و وابستگانشان، با نیکی محض و استواری (النهاییه، 1/117) ( بر این پیمان نامه، همان پیمانی را پذیرفته اند که دارندگان این پیمان نامه، بر آن گردن نهاده اند. پایداری بر پیمان، آسانتر از پیمان شکنی است (الفائق، 2/26؛ النهاییه، 1/117) (برّ ()). این پیمان شکن است که خود زیان پیمان شکنی را خواهد دید. خداوند [ گواه ] راستینی بر این پیمان نامه است و آن را می پذیرد.

47 - پیداست که این نوشته، ستمگر با پیمان شکنی را از کیفر، باز نخواهد داشت (الفائق، همان). نیز روشن است که هر کس از مدینه بیرون رود و هر که در مدینه بماند در امان خواهد بود؛ مگر کسی که ستم کند و پیمان شکند. خدا و پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله پناهگاه پرهیزگاران و استواران بر پیمانند (ابن هشام 102/2[051]).

برای آگاهی بیشتر از صلحنامه و پیمان نامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله به بخش، نامه ها و پیمان نامه، مراجعه شود.

در روایت دیگر اینگونه آمده است.

این پیمان نامه 47 ماده یا 52 بند دارد و در نسخه های دیگر 59 بند من هر دو را تطبیق نمودم، باهم یکیست منتهی در آن نسخه بعض بندهارا تقطیع نموده مانند شماره های 12 و 20 و 36 و 45 دوبار تکرار شده و جلوشان (ب) گذاشته شده ولی مطالب متفاوت است و شماره خورده و در این نسخه یکجا آمده فقط در آن نسخه شماره 46 از آنها اضافه است که آن نسخه در بخش پیمان نامه های این کتاب خواهد آمد.

ص: 92



در باره تفاوت میان اسلام و ایمان و ویژگیهای هر کدام و جمع میان این آیه و آیات مربوط به ایمان ذیلا بحث می شود.

(حجرات 14) قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسَدْنَا لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (14) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ 15 سوره حجرات.

14 - عربهای بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید پاداش اعمال شما را به طور کامل می دهد، خداوند غفور و رحیم است.

15 - مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده اند، آنها راستگویانند.

جمعی از طایفه بنی اسد در یکی از سالهای قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر صلی الله علیه و آله شهادتین بر زبان جاری کردند، و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدم، و دست به جنگ نزدیم، و از این طریق می خواستند بر پیامبر صلی الله علیه و آله منت بگذارند.

آیات فوق، نازل شد و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است، و ایمان در اعماق قلبشان نیست! بعلاوه اگر هم ایمان آورده اند نباید منتی بر پیامبر صلی الله علیه و آله بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده.

در قرآن کریم آیه قبل از این آیه، سخن از معیار ارزش انسانها یعنی تقوی در میان بود، و از آنجا که تقوی ثمره شجره ایمان است، آنهم ایمانی که در اعماق جان نفوذ

کند، در آیات مورد بحث به بیان حقیقت ایمان پرداخته، چنین می گوید: (اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، به آنها بگو: شما ایمان نیاورده اید، بگوئید اسلام آورده ایم، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!).

طبق این آیه تفاوت اسلام و ایمان، در این است که اسلام شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می شود، و احکام اسلام بر او جاری می گردد.

ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او.

اسلام ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی، ولی ایمان حتما از انگیزه های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می گیرد، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می شود.

این همان چیزی است که در عبارت گویائی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: الاسلام علانیه، و الایمان فی القلب: اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: الاسلام یحقن به الدم و تودی به الامانه، و تستحل به الفروج، و الثواب علی الایمان: با اسلام خون انسان محفوظ، و ادای امانت او لازم، و ازدواج با او حلال می شود، ولی ثواب بر ایمان است.

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم اسلام منحصر به اقرار لفظی شمرده شده، در حالی که ایمان اقرار توأم با عمل معرفی شده است (الایمان اقرار و عمل، و الاسلام اقرار بلا عمل).

همین معنی به تعبیر دیگری در بحث اسلام و ایمان آمده است، فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: ان الایمان یشارک الاسلام، و لا یشارک الاسلام، ان الایمان ما وقر فی القلوب، و الاسلام ما علیه المناکح و الموارث و حقن الدماء: ایمان با اسلام شریک است، اما اسلام با ایمان شریک نیست (و به تعبیر دیگر هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست) ایمان آن است که در دل ساکن شود، اما اسلام چیزی است که قوانین نکاح و ارث و

حفظ خون بر طبق آن جاری می شود ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد.

سپس در آیه مورد بحث می افزاید: اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید ثواب اعمالتان را به طور کامل می دهد، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی کند (وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا).

چرا که خداوند غفور و رحیم است (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

لا یلتکم از ماده لیت بر وزن ریب (به معنی کم گذاردن حق است).

جمله های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال ایمان است، می گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است، اعمال شما ارزش می یابد، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می پذیرد، و پاداش می دهد، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می بخشد که او غفور و رحیم است.

و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی نیست در آیه بعد به ذکر نشانه های آن می پردازد، نشانه هائی که به خوبی مؤمن را از مسلم، و صادق را از کاذب، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفته اند، از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می کنند جدا می سازد، می فرماید: مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا به جهاد پرداخته اند (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دودلی در مسیر اسلام است، نشانه دوم جهاد با اموال، و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جانها) است.

به این ترتیب اسلام به سراغ روشنترین نشانه ها رفته است: ایستادگی

و ثبات قدم، و عدم شک و تردید از یکسو، و ایثار مال و جان از سوی دیگر.

چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد در حالی که انسان از بذل مال و

جان در راه محبوب مضایقه نمی کند.

و لذا در پایان آیه می افزاید: چنین کسانی راستگو هستند و روح ایمان در وجودشان موج می زند (أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ).

این معیار را که قرآن برای شناخت مؤمنان راستین از دروغگویان متظاهر به اسلام بیان کرده، منحصر به فقرای طایفه بنی اسد نیست، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می زنند و خود را طلبکار پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه ای از ایمان و اسلام دیده نمی شود.

در مقابل، کسانی هستند که نه تنها ادعائی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می شمردند، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگامترند.

و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤمنان واقعی به کار بریم معلوم نیست از انبوه میلیونها مدعیان اسلام چه اندازه مؤمن واقعی هستند، و چه مقدار مسلمان ظاهری؟!.

### 13 - سرعت افزایش روی آوردن به اسلام در سیاهان آمریکا

به گفته کارشناسان، اسلام در میان آفریقایی الاصل های آمریکا که آنان نیز از افزایش سختگیری بر مسلمانان پس از 11 سپتامبر بوده اند، به سرعت در حال افزایش است.

به گزارش سرویس بین الملل «بازتاب» به نقل از «رویترز»، افرادی که جزو جامعه سیاهان بوده و به اسلام گرویده اند، مجذوب قواعد و نظم و عبادت و نماز خواندن، تأکید بر تسلیم به خدا و همبستگی و همدلی با مردمی که تحت ظلم و جور هستند، شده اند.

عده ای از سیاهان نسبت به هشدارهای دولت آمریکا درباره ظهور دشمنان جدید پس از حملات 2001 مشکوکند، چراکه این تفکرات باعث ایجاد خاطرات بدی برای آنهاست؛ روندی که باعث اهریمن نشان دادن رهبرانی مانند (مارتین

لوترکینگ) و (مالکوم ایکس) شد.

در نتیجه، این عده تمایل دارند که به اسلام به عنوان یک جانشین مشروع برای مسیحیت این اکثریت سیاهان آمریکا نگاه کنند.

(لارنس مامیا)، استاد ادیان دانشکده (واسار) و معرف اسلام در میان سیاهان آمریکا می گوید: این دین یکی از پویاترین و پرسرعت ترین دین های در حال افزایش آمریکاست.

او ادامه داد: حدود دو میلیون مسلمان سیاه در آمریکا زندگی می کنند که البته این آمار دقیق نیست. وی اضافه کرد: مقامات آمریکا این روند را یک تهدید نمی دانند، چراکه تعداد فعال- کم است، اما زمانی که جنگ علیه ترور تمام شده و تصوره های منفی پاک شود، این گسترش ادامه خواهد داشت.

(آمنه مک کلود)، استاد مطالعات ادیان در دانشگاه (دپل) شیکاگو، می گوید:

آمریکایی های سیاه، نوعا مساجدی جدای از دیگر مهاجران دارند، اما امام جماعت های آتلانتا که مرکز آمریکایی سیاهان مسلمان است، می گویند که آنان کمتر از مسلمانان خاورمیانه و شبه قاره هند مورد توجه و کنترل هستند.

بسیاری از سیاهان در دوره آزادی ها و حقوق مدنی و زمانی که (مالکوم ایکس) به محبوبیت ملل اسلامی کمک زیادی کرده و افرادی مانند (محمدعلی کلی) را به خود جذب کرد، به اسلام گرویدند. اسلام هنوز هم سیاهان معروف را به خود جلب می کند. در مراسم نماز جمعه در مسجدی در گوشه خیابان یکی از حومه های قدیمی شهر، می توان قدرت تاریخ اسلام در آمریکا برای سیاهان را دید.

(ندیم علی)، امام جمعه، داستان هایی را از بردگانی می گوید که از آفریقا به اینجا آورده شده و در برابر مالکان خود، سعی می کردند که همه اعتقاداتشان را حفظ کنند.

او می گوید: اگر بردگان در آن شرایط ایمان خود را نگه داشتند، پس همه باید از آنان پیروی کنند.

وی پس از مراسم در گفت وگویی اظهار داشت: شما از مردمی سخن می گوید که از ریشه های خود جدا شده اند و اسلام بار دیگر آنان را با آفریقا و دیگر نقاط جهان پیوند داده است.

این مسجد، رابطه مستقیمی با تاریخ سیاهان دارد و به دست (رب براون) از اعضای گروه پلنگ های سیاه در دهه 60 ساخته شد. براون در دهه 70 در زندان مسلمان شده و نامش را به (جمیل الامین) تغییر داد.

این مسجد آموزش می دهد که اختلافی بین شیعیان و سنیان نیست و مردم را به کار و دوری از ارتکاب جرم و مواد مخدر و پابندی به خانواده تشویق می کند.

در باره امامان و رهبران عالم تشیع، بزرگان جهان، در طول تاریخ اظهار نظرهایی دارند که ذیلا برای نمونه، به دو مورد آن، اشاره می شود.

#### 14 - سخنان بزرگان دنیا درباره مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام)

سخن گفتن در باره امیر مؤمنان علیه السلام و فضایل و مقام شامخ، آن حضرت، بیرون از عقل و درک مااست، فقط از نظر بشریت و ناسوتی، مابه چیزهایی می رسیم و دست می یابیم که بی حد و حصر است.

این حقیر فقط در دو جلد کتاب (ولایت شرط قبولی اعمال) مطالبی نوشته و چاپ کرده و در اختیار عزیزان قرار داده ام.

در آن دو جلد از قوی ترین دشمنان او، مطالبی آورده ام که واقعا جای تأسف و شرمندگیست است که بابراز آن همه فضایل در باره او، (در) خانه آن حضرت رابستند و خانه نشین کردند و در نهایت باشهادت از دنیا رفت و باجمله (فزت ربّ الکعبه) به خدای کعبه سوگند، نجات یافتم (و از غم و غصّه دنیا خلاص شدم) این دار فانی را وداع کرد و به سوی خدا پر کشید و رفت.

در حقیقت باید گفت، سخن گفتن درباره علی علیه السلام، ابرمرد جهان اسلام و انسانیت، کاری است بس دشوار و سنگین که هر کس را توان قلم رسایی و سخن گفتن درباره آن نیست. علی علیه السلام وجودی است چند بعدی و جامع اضداد؛ شجاع است و پرمصلابت، سخنوری است بلیغ و فصیح. در محراب عبادت، عابدی است، گریان و لرزان و زاهدی است خدا ترس. حاکمی است مدیر، سیاستمداری است مدبر و بخشنده، ایثارگری است توانا، رهبری است قاطع،

پیوسته با حق است و حق با او، در اجرای حق پر صلابت و سخت گیر، خصم ظالمان است و یاور مظلومان. او امیرمؤمنان است و سرور عارفان و در عین حال پناهگاه یتیمان و بی سرپرستان و ستم دیدگان، دلی دارد جوشان از عواطف انسانی و ترحم به زیردستان، در عین قدرت و سخاوت، زنده پوشی است کارگر و کشاورز، حکیمی است بصیر و داوری است دادگر و بی گذشت. به راستی که شناخت گوشه ای از این دریای بیکران و ناپیدا و اسوه فضیلت و دانش و تقوا، برای کسی امکان ندارد، مگر خدایی که خالق اوست و پیغمبری که مربی و معلم اوست و اولاد طاهرینش علیهم السلام که پرورش یافتگان مکتب اویند.

امام علی علیه السلام، بنده راستین حق بود که حجاب های نور را در نوردیده و به محبوب خویش پیوسته بود. علی علیه السلام همان شخصی است که پا بر شانه پیامبر گذاشت و بت های جاهلیت را شکست، او همان شیرمردی است که در ليله المبيت در بستر پیامبر خوابید و نقشه شوم کفار را نقش بر آب کرد، او که گنجینه اسرار خدایی است، خود را با فرودست ترین انسان ها یکسان می بیند، با آن ها هم سفره می شود و در کنار تنورشان می نشیند، آتش را به جان می خرد تا برای کودکان یتیم که گمان می کنند علی از یادشان غافل مانده است، نانی تهیه کند، شب هنگام تنها و بی یاور، انبان آذوقه و آرد را بر شانه می گذارد و به صورت ناشناس خانه به خانه درها را به صدا در می آورد تا فقیران با شکم گرسنه سر بر بالین نگذارند.

علی علیه السلام اگر رنگ خدا نمی داشت و مردی الهی نبود، فراموش شده بود.

علی علیه السلام نه تنها با کشته شدنش نمرد، بلکه زنده و زنده تر شد.

مطالبی که ذیلا می آید از بزرگان ادیان و مذاهب خارج از اسلام برای نمونه آورده ام و گرنه آوردن همه آنها، بیرون از توان و قدرت من است.

1 - جورج جرداق مسیحی درباره این بزرگ مرد آقا امیرالمؤمنین

علی علیه السلام

در کتاب پنج جلدی (الامام علی صوت العدالة الانسانیة) خود می گوید:

در پیشگاه حقیقت و تاریخ برابر است چه این بزرگ مرد را بشناسی و چه نشناسی زیرا حقیقت و تاریخ گواهی می دهند که او عنصر بی پایان فضیلت، شهید

و سالار شهیدان ندای عدالت انسانی و شخصیت جاودانه شرف است.

ای جهان چه می شد اگر همه نیروهای را درهم می فشردی و در هر روزگاری شخصیتی مانند آقا علی علیه السلام با آن عقل و قلب و زبان و شمشیر نمودار می کردی اسلام علی (علیه السلام) مانند اسلام سایر مسلمانان در شرایط خاصی نبود، اسلام او از نهاد قلبش مانند جریان آب از سرچشمه جوشش داشت، نیایش هر یک از مسلمانان آن روز در آغاز برای بت های قریش بود اما نخستین نیایش علی علیه السلام در برابر خدای محمد (صلی الله علیه و آله) برگزار شد آری این است اسلام مردی که آنچنان خواسته شده تا در عشق به نیکی و یاری پیامبر رشد کند و رهبر عدالت خواهان و ناخدای کشتی در اعماق طوفانهای سهمگین و امواج فتنه گردد.

در میان فرزندان آدم و حوا در تاریخ بشریت هیچکس مانند علی علیه السلام و سقراط در راه حق گام برنداشته است از یک اجتماع نوین و نیازمندیهای تازه ای بودند که اصول فرسوده ای را در هم ریختند و بنیادی نو در انداختند ولی مردم به دشمنی آنان برخاستند.

اما آنها هم مانند کوه در راه حق پای استقامت بدامن کشیدند هر کدام از این دو مرد با سرشت انسانی پاک و نیروی خرد و دلگرمی روشنی نهاد و ایمانی که به خیر و نیکی داشت در برابر اشرافیت و سرمایه پرستی و ظلم و قدرتهای حکومت فاسد مقاومت و مبارزه کرد هر یک از این دو مرد بزرگ بر انسانیت میراثی گرانبها بشمار می رود.

(فراموش نشود که جورج جرداق یک مسیحی است و این مقایسه علی و سقراط از لحاظ یک مسیحی چندان قابل سرزنش نمی باشد ولی از لحاظ یک مسلمان این مقایسه مع الفارق است هر چند که سقراط را در هر مرتبه ای هم بشناسند).

چه بزرگ مردی که بشریت او را مقیاس مردی و انسانیت می بیند، آنچنان که اگر کسی به او عشق بورزد و پیرو او باشد، عاشق و جویای نیکی و عدالت و حق و جوانمردی است، و اگر از محبت او برکنار باشد، از نیکی و فضائل بزرگی سرزده است.

آری نام علی علیه السلام در تاریخ اسلام انگیزه آرزوهای هر ستمدیده ای است و



فریادی است که از گلوی هر مظلومی برمی خیزد تا آنجا که نام علی علیه السلام مرادف نهضت و اصطلاحات شده است.

از نقطه آسانی کار هیچ چیز را نمی توان یافت که در اعلامیه حقوق بشر که سازمان ملل متحد آن را انتشار داده وجود داشته و فرزند ابوطالب در قانونش آن را فروگذار کرده باشد بلکه در قانون او چیزهایی خواهید یافت که به مراتب برتر و افزون تر است.

علی (علیه السلام) دریای موجی است که سراسر هستی را فرا گرفته اما از قطره اشک یتیمی طوفانی می شود.

این علی (علیه السلام) است که در جنگ معنی دیگری می دانست غیر آنکه دیگران می دانستند و به قصد دیگر جنگ می کرد غیر آنکه دیگران می کردند. با زهد جهاد را برگزید و زاهدان گوشه انزوا را، مهربانی نسبت به بیچارگان او را به فتح قلعه ها و امیدداشت و در راه محبت به در ماندگان کاخ ستمگران را با خاک یکسان کرد چون در مکارم اخلاق به حد اعلی رسیده بود.

قرن بیستم می آید و ناگاه می نگریم که معانی و ارزشهایی که از شخصیت فرزند ابوطالب نمودار می شود. همواره در نفوس بزرگ می گردد و اوج می گیرد، و ادب اخلاق دامنه داری را نتیجه می دهد که بدان وسیله وفای انسان مجسم می شود به ارجمندترین کیفیت تجسم وفاء، و همینگونه زمانها به کمک هم برمی خیزند تا همه با هم در آستانه دوستی و بزرگداشت علی (علیه السلام) فرو آیند و همانا این دوستی عظیم و این تجلیل و بزرگداشت عظیم است که در راه آن بیش از گذشتن هزار سال و با اختلاف زمین ها و شرایط جغرافیائی نابغه معرّه و هنرمندان لبنان بهم می رسند.

نهج البلاغه علی (علیه السلام) از فکر و خیال و عاطفه آیاتی بدست می دهد که تا انسانی وجود دارد با ذوق بدیع ادبی و هنری وی پیوند خواهد داشت.

عبارات بهم پیوسته و متناسب جوشان از حسی عمیق و ادراکی ژرف بیان شده با شور و شوق واقعیت زیبا و نغز، که زیبایی موضوع و بیان در آن بهم آمیخته تا آنجا که تعبیر با مدلول و شکل با معنی چنان یکی می شود و متحد می گردد که حرارت با آتش و نور خورشید با هوا، و آدمی در برابر آن چیزی نیست مگر همانند مردی در برابر سیل خروشان و دریای موج و تند بادی که می وزد و تکان می دهد.

یا مانند مردی در مقابل یک پدیده طبیعی که باید بالضروره و به حکم جبر، جریان به آن نحوی باشد که اکنون هست.

با یگانگی و وحدتی که اگر در اجزاء آن تغییری داده شود وجود آن از بین می رود و تغییر ماهیت می دهد. با بیانی که اگر برای انتقاد سخن گوید. گوئی تندباد خروشان است.

اگر فساد و مفسدین را تهدید کند همچون آتشفشانهای سهمناک و پرغرش زبانه می کشد و اگر به استدلال منطقی پردازد عقلها و احساسات و ادراکات بشری را مورد توجه قرار می دهد، و راه هر دلیل و برهانی را می بندد و عظمت منطق و برهان خود را ثابت می کند و اگر برای تفکر و دقت دعوت کند حس و عقل را در آدمی همراه می سازد و بسوی آنچه که می خواهد سوق می دهد، و آدمی را با جهان هستی پیوند می دهد و نیرو و قوای انسانی را آنچنان متحد و یگانه می سازد که حقیقت را کشف می کند و اگر پند و اندرز دهد، مهر و عاطفه پدری و وفای انسانی و گرمی محبت بی انتها در آن دیده می شود آنگاه که برای آدمی از ارزش هستی و زیباییهای خلقت و کمالات جهان آفرینش سخن می گوید.

آنها را با قلمی از نور ستارگان در دل قلب می نویسد و ترسیم می کند بیانی که بلاغتی از بلاغت قرآن است، بیانی که در اسباب و اصول بیان عربی به آنچه که بوده و خواهد بود پیوند دارد. تا آنجا که درباره آن گفته اند گفتار او پائین تر از کلام خداوند و بالاتر از سخن مخلوقات است.

انشاء علی (علیه السلام) پس از قرآن عالی ترین نمونه بلاغت است، و بلاغت ادبیات علی (علیه السلام) همیشه در خدمت تمدن و بشریت بوده و خواهد بود.

واقعا سزاوار است که در جهان امروز آتش افروزان جنگ و عوامل و مسببین بدبختی ملتها و افراد به سخنان و کلمات قهرمان اندیشه عربی، بزرگمرد وجدان انسانی علی بن ابیطالب (علیه السلام) گوش فرا دهند و آن را حفظ کنند و در مقابل گوینده بزرگ آن سخنان سر تعظیم فرو آورند.... صوت العدالة الانسانیة، ص 7-19.

جرج جرداق / نویسنده و دانشمند مسیحی

قدرت نمایی و قهرمانی امام، تنها در حدود میدانهای جنگ نبود. او قهرمانی بود در صفای بصیرت، طهارت و جدان، سحر بیان، حرارت ایمان، عمق انسانیت،

بلندی همت، نرمی طبیعت، یاری محروم، نجات مظلوم از دست ظالم و فروتنی برای حق) درهر مظهري که حق برایش تجلی نماید (أ). راستی که بر هر مورخی، هر چند هوشمند و نابغه باشد محال است بتواند تصویر کاملی از عظمتی مانند علی به دست تو دهد گرچه در هزار صفحه باشد. زیرا آنچه را که این قهرمان مرموز عرب، در میان خود و پروردگارش تفکر و تأمل نموده و گفته و عمل کرده، نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده است. آن بسی بیش از آن چیزهایی است که به دست خود نمودار یا به زبان و قلمش آشکار نموده. پس هر تصویری که از او ترسیم نماییم ناچار صورتی ناقص از آن اصل کامل خواهد بود. علی قهرمانی بی مانند فکر و روح و بیان، درهر زمان و مکان است.

جرج جرداق / نویسنده و دانشمند مسیحی

آیا سرگذشت آن زمامدار را شنیده ای و با او آشنایی یافته ای: که بر زمین و زمان فرمان می راند و در عین حال با دست خود آسیا می کرد و از دسترنج خود نان خشکی فراهم می آورد آنگاه آن را با زانوی خود می شکست و می خورد، و کفش خود را با دست خویش وصله می زد و از کم و بیش این جهان چیزی ذخیره نکرد؟!

جرج جرداق / نویسنده و دانشمند مسیحی

واقعا سزاوار است که در جهان امروز، آتش افروزان جنگ و عوامل و مسببین بدبختیهای جوامع انسانی، به سخنان قهرمان اندیشه عربی و بزرگمرد وجدان انسانی، سرتعلیم فرود آورند. (سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 331).

جرج جرداق / نویسنده و دانشمند مسیحی

علی معجزه پیامبر بود همچون عصا که معجزه موسی و زنده کردن مردگان که معجزه عیسی بود.

جرج جرداق نویسنده ی مسیحی عرب می گوید: «علی بن ابی طالب

(علیه السلام) در منبر، با آرامش خاطر و اعتماد کامل به خویشتن و سخن عادلانه ی خود، می ایستاد و سخن می گفت: او بسیار زیرک و سریع الادراک بود.

و راز دل مردم، هوس ها و خواست های درونی آنان را به خوبی می دانست. دلی داشت مالا مال از مهر، آزادی، انسانیت و فضیلت،...  
علی بن ابی طالب (علیه

السلام (با راستی و راست گویی در زندگی شناخته شد و امتیاز یافت .) (9) (9). سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشیدی غروب، ص 333.

«واقعاً سزاوار است که در جهان امروز، آتش افروزان جنگ، عوامل و مسببان بدبختی های ملت ها و افراد، به سخنان و کمک قهرمان اندیشه ی عربی، بزرگ مرد وجدان انسانی علی بن ابی طالب (علیه السلام) گوش فرا دهند و آن ها را حفظ کنند و در مقابل گوینده ی بزرگ آن سخنان، سر تعظیم فرود آوردند. (جرج جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه ی هادی خسرو شاهی، ج 4، ص 468.

علی (علیه السلام) شهید عظمت خود

جرج جرداق در جای دگر کتابش می نویسد: «در نظر من، فرزند ابوطالب

(علیه السلام) نخستین مرد عرب بود که با روح کلی، یار و همنشین بود؛ علی

(علیه السلام) شهید عظمت خود شد؛ او در حالی جان سپرد که نماز را در میان دو لب داشت، او با دلی سرشار از عشق خدا در گذشت. تازیان (عرب ها) (قدر و مقام راستین وی را نشناختند تا آن که از همسایگان پارسی آنان مردمانی برخاستند که گوهر و سنگریزه را به خوبی از یکدیگر باز شناختند. (جرج جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه ی هادی خسرو شاهی، ج 4، ص 467.

بیدار کننده بردگان

جرج جرداق مسیحی در بحث «بردگی» «نظر علی (علیه السلام) و عمر بن خطاب را مقایسه نموده، می گوید:

«عمر گفت: مردم را چرا به بندگی گرفتید؟ و در حال که مادرانشان آنان را آزاده زاده اند. این گفتار متوجه اربابان است و جز نصیحتی بیش نیست. ولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) (بردگان را بیدار می کرد و می فرمود:

«بنده ی دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است» «بلندی اندیشه را بنگر .» (جرج جرداق، الأمام علی علیه السلام صوت العدالة الأنسانیة، ج 5، ص 1222.

جرج جرداق کلام رسایی درباره عدالت امام علی (علیه السلام) دارد: «قتل فی محرابه لعدالته» (علی (علیه السلام) (به خاطر عدالت خویش در محراب نمازش کشته شد. (جرج جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه ی هادی

ص: 104

جرج جرداق: «آب های عالم؛ آب حوض، آب استخر، آب دریاچه و آب اقیانوس قابلیت تلاطم را دارد، ولی چیزی که متلاطم نشد، دریای وجود علی

(علیه السلام) بود که هیچ کس و هیچ چیزی نتوانست آن را متلاطم کند.

(مظاهری، حسین، چهارده معصوم، ص 49.

جرج جرداق: «علی بن ابی طالب، در خرد، یگانه بود، او قطب اسلام و سرچشمه ی معارف و علوم عرب بود، هیچ دانشی در عرب وجود ندارد، مگر آن که اساسش را علی علیه السلام پایه گذاری کرده، یا در وضع آن، سهیم و شریک بوده است.» (مظاهری، حسین، چهارده معصوم، ص 52.

جرج جرداق: «ای دنیا چه می شود اگر تمام نیروهای خود را فشرده سازی، و در هر زمان مردی چون علی را، با خرد و قلب و زبان و ذوالفقارش بیاوری. اگر چه علی (علیه السلام) چون امویان بر مردم حکومت نکرد و رسالتش برای چنان حکومتی نبود، اما حکومت بر دل های مردم پاک سیرت را از دست نداد. ویژگی هایی که او به عنوان یک انسان نمونه و والا داشت، این شایستگی را به وی داد که بر دل ها سلطنت کند.» (جرج جرداق، الأمام علی علیه السلام صوت العدالة الأنسانیة، ج 1، ص 103

جرج جرداق ادیب و نویسنده مشهور لبنانی گوید: «علاقه علی (علیه السلام) نسبت به مردم، و محبت و دوستی مردم نسبت به علی (علیه السلام)، گواه آن است که بزرگوار حقیقی، کسی است که دوستدار نیکی باشد و در راه آن شهید شود، علی (علیه السلام) همان شهید بزرگوار است.» (رهبر، محمد تقی، علی علیه السلام ابر مرد مظلوم، ص 292.

جرج جرداق: «آری علی (علیه السلام) در گذرگاه تاریخ به عنوان امام حق و نیکی، همانند کوهی استوار قرار گرفته، به گونه ای که حوادث کوبنده و بادهای سخت، آن را متزلزل نمی کند. آنان که با علی بن ابی طالب (علیه السلام) دشمنی می کردند هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه ساختند و سرانجام سربه زیر خاک فرو بردند و خاموش شدند و از آن ها نام و نشانی، جز لعن و نفرین اسنان های آگاه باقی نماند.

وجدان پاک انسان ها، آن ها را از بین رفته و ذلیل می شمارد، اگر گناه و زشتی و تبه کاری، در پیشگاه وجدان انسان، ارزش داشته باشد آن ها هم ارزشی دارند.»

(جرج جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه هادی خسرو شاهی، ج 6، ص 716)

جرج جرداق: «علی بن ابی طالب (علیه السلام) شعله های فروزان در دل ها، و حرارتی نیروبخش در جان ها، و منطقی شفابخش در عقل ها است. او مستند شناخته و معتقد است که پیامبر (صلی الله علیه و اله) اسلام وصیت کرده، و حتی از صحابه، قلم و دوات خواسته که حضرت علی (علیه السلام) را به جانشینی خود کتباً منصوب کند. ولتر از اجرا نشدن این وضعیت متأسف است و می گوید:

آخرین اراده ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) اجرا نشد، زیرا او علی (علیه السلام) را به جانشینی خود منصوب کرده بود، و حال آن که پس از مرگش، عده ای ابوبکر را برگزیدند.» (جرج جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه هادی خسرو شاهی، ج 6، ص 717-716..)

جرج جرداق (از برترین نویسندگان مسیحی عرب) می گوید:

نزد حقیقت و تاریخ، یکسان است او را بشناسی یا نشناسی، تاریخ و حقیقت گواهی می دهند که او وجدان بیدار و قهار شهید نامی، پدر و بزرگ شهیدان علی بن ابیطالب، صوت عدالت انسانی، شخصیت جاویدان شرق است.

ای جهان! چه می شد اگر هر چه قدرت و قوه داری به کار می بردی و در هر زمان «علی» ای با آن عقلش، با آن قلبش، با آن زبانش و با آن ذوالفقارش به عالم می بخشیدی؟! (جرج جرداق، امام علی صدای عدالت انسانی، به نقل از کتاب امام علی، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج 1، ص 18).

2- بولس سلامه مسیحی می گوید:

آری من یک مسیحی هستم ولی دیده باز دارم و تنگ بین نیستم من یک مسیحی هستم که درباره شخصیت بزرگی صحبت می کنم که مسلمانان درباره او می گویند خدا از او راضی است. صفا با اوست و شاید هم خدا به او احترام می گذارد و مسیحیان در اجتماعات خود از وی سخن گفته از تعلیمات او سرمشق می گیرند و دینداریش را پیروی می نمایند، از آنجا که در آئینه تاریخ مردم پاک و نفس کش

بخوبی نمایان هستند می توان علی علیه السلام را بزرگتر از همه آنها شناخت.

او بطوری از وضع رقت بار یتیمان و فقیران متأثر و غمگین می گشت که حالت وحشتناکی بخود می گرفت.

ای علی شخصیت تو مرتفع تر از مدار ستارگان است و این خصائص نور است که پاک و منزه باقی مانده گرد و غبار نمی تواند آن را لکه دار و کثیف نماید.

آن کس که از حیث شخصیت ثروتمند و غنی است هرگز نمی تواند فقیر باشد، نجابت و شرافت او با غم دیگران عالی تر و بزرگتر شده است، شهید راه دینداری و ایمان با لبخند و رضایت درد و مشقت را می پذیرد.

ای استاد ادب و سخن شیوه گفتار تو مانند اقیانوس است که در عرصه پهناور آن روح ها بهم می رسند و به یکدیگر می پیوندند.

دکتر بولس سلامه ادیب و حقوق دان بزرگ مسیحی می گوید: «علی (علیه السلام) به مقامی رسیده است که یک دانشمند، او را ستاره درخشان آسمان علم و ادب می بیند، و یک نویسنده برجسته، از شیوه نگارش او پیروی می کند، و یک فقیه، همیشه بر تحقیقات و ابتکارات او تکیه دارد. علی (علیه السلام) در قضاوت های خود استثنایی قایل نمی شد، و به طور مساوی آنچه را که شایسته بود حکم می کرد، و تفاوتی میان ارباب و بنده نمی گذاشت. علی (علیه السلام) همواره از وضع رقت بار یتیمان و فقیران بسیار متأثر و غمگین می شد.»

3 - میخائیل نعیمه مسیحی می گوید:

البته قهرمانیهای علی (علیه السلام) فقط منحصر به میدان کارزار نیست بلکه او در روشن اندیشی، پاکی وجدان، شیوایی بیان، عمق و کمال انسانیت، شور و حرارت ایمان، بلندی همت و فکر، یابری و هواداری از رنج دیده ها و ستم کشیده ها در قبال جفاکاران و ستم پیشگان، فروتنی در مقابل حق هر کجا که تجلی کند نیز قهرمان بوده و به هر اندازه که از زمان آن بگذرد همیشه پناهگاه پرمایه ای است که امروز و هر روز دیگری که شوق ما برای پی ریزی اجتماع و زندگی سعادت مندانه و فاصله ای شدید می شود بسوی آن رو می کنیم.

در واقع بر مورخ و نویسنده ای به هر اندازه که با هوش و با شخصیت نکته سنج

نابغه هم باشد امکان ندارد که حتی در هزار صفحه بتواند تصویر کاملی از علی (علیه السلام) نشان دهد و برای شما مجسم سازد و بتواند رویدادهای مهمی را که در دوران آن به وقوع پیوسته به نحو شایسته ای روشن سازد پس آنچه را که علی (علیه السلام) درباره آن فکر و دقت نموده و آنچه که این شخصیت بزرگ عربی بین خود و خدای خود گفته و عمل کرده است از اموری است که هرگز هیچ گویی آن را نشنیده و هیچ چشمی آن را ندیده البته آن خیلی بیشتر از آن است که با دستش نمودار و یا با قلم و زبانش آشکار کرده است.

میخائیل نعیمه

که از دانشمندان مسیحی است در مقدمه ای که بر کتاب (صوت العدالة الانسانیة) نوشته درباره حضرت علی (علیه السلام) چنین می گوید: (پهلوانی امام) ع (تتها در میدان جنگ نبود بلکه او در روشن بینی، پاکدلی، بلاغت، سحر بیان، اخلاق فاضله، شور ایمان، بلندی همت، یاری ستمدیدگان و ناامیدان، متابعت حق و راستی و بالجمله در همه صفات پهلوان بود. اگر چه مدت زیادی از حضور او گذشته، اما هر گاه بخواهیم بنیاد زندگی نیکو و سعادت‌مندی را بگذاریم باید به روش او رجوع کرده و دستور و نقشه را از او بگیریم. (جرج جرداق) مسیحی، نویسنده معروف لبنانی در کتاب (صوت العدالة الانسانیة) درباره علی (علیه السلام) چنین می نویسد:

ای دنیا چه می شد اگر همه نیروهایت را در هم می فشردی و دوباره شخصیتی مانند علی با آن عقل، قلب، زبان و شمشیر نمودار می کردی؟"

میخائیل نعیمه، نویسنده صاحب نظر و متفکر انسانی مسیحی عرب:

هیچ مورخ و نویسنده ای هر اندازه هم که از نبوغ و رادمردی ممتاز برخوردار بوده باشد، نمی تواند قیافه کاملی از انسان بزرگی مانند علی (علیه السلام) در مجموعه ای که حتی دارای هزار صفحه باشد، ترسیم نماید و دورانی پر از رویدادهای بزرگ مانند دوران او را توضیح بدهد. تفکرات و اندیشه های آن مرد عرب و گفتار و کرداری را که میان خود و پروردگارش انجام داده است، نه گویی شنیده و نه چشمی دیده است. تفکرات، ایده ها و گفتار و کردار او خیلی بیش از آن بوده است که با دست و زبان و قلم وی بروز کرده و در تاریخ ثبت شده است. (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 1، محمد تقی جعفری، صص 174-175).

ص: 108



؟ اگر این خطیب بزرگ) امام علی (، هم اکنون در عصر ما بر منبر کوفه پا می‌نهد، می‌دیدید که مسجد کوفه با آن پهناوریش از کلاه شاپوهای اروپاییان موج می‌زد. می‌آمدند تا از دریای سرریز دانش او، روحشان را سیراب سازند.

میخائیل نعیمه نویسنده صاحب نظر و متفکر مسیحی عرب

می‌گوید: «قدرت‌نمایی و قهرمانی امام علی (علیه السلام) تنها در حدود میدان‌های جنگ نبود، قهرمانی بود در صفای بصیرت، و طهارت وجدان، و سحر بیان، و حرارت ایمان، و عمق روح انسانیت، و بلندی همت، و نرمی طبیعت، و یاری محروم و رهایی مظلوم از چنگال متجاوز و ظالم، و فروتنی برای حق به هر صورت و مظه‌ری که حق برایش تجلی نماید، این نیروی قهرمانی همیشه محرک و انگیزنده است گر چه روزگارها از آن بگذرد...»

میخائیل نعیمه (نویسنده مسیحی و صاحب نظر و متفکر عرب) می‌گوید:

«هیچ مورخ و نویسنده‌ای، هر اندازه هم که نبوغ و رادمردی ممتاز برخوردار بوده باشد، نمی‌تواند قیافه کاملی از انسان بزرگی مانند پیشوا علی (ع) (در مجموعه‌ای که حتی دارای هزار صفحه باشد ترسیم کند و دورانی پر از رویدادهای بزرگ، مانند دوران او را توضیح بدهد و...، (الامام علی صوت العدالة الانسانیة، ص 7؛ به نقل از شرح نهج البلاغه، محمدتقی جعفری، ج 1، ص 174).

4 - گابریل دانگیری درباره شخصیت علی (علیه السلام) می‌گوید:

شخصیت علی (علیه السلام) دارای دو خاصیت برجسته و ممتاز است که در هیچ یک از قهرمانان بزرگ نمی‌توان یافت.

نخست آنکه علی (علیه السلام) در عین حال که عنوان قهرمانی و امام هر دو را دارا بود.

سردار جنگی شکست‌ناپذیر و عالم‌الهی و فصیح‌ترین خطبای صدر اسلام بشمار می‌رفت. آیا ممکن است) رولان (و) بایار (دو قهرمان مشهور تاریخ اروپا را تصور کرد که متون مقدس را استادانه تفسیر نموده و نکات مهم تورات و انجیل را شرح داده و از بالای منبر نطق نموده و بغرنج‌ترین معضلات قانون مدنی و قانون جزا را حل نمایند؟

آیا می توان (سن تماس داکن (و) سن ژان کریز و ستوم (یا) سونه (روحانی بزرگ مذهب را در نظر مجسم کرد که شمشیر بدست به خیل دشمنان هجوم کرده و دیوارهای محکم ترین دژها را فرو ریزند؟

خاصیت دوم علی (علیه السلام) این است که از نظر تمام مذاهب اسلام مورد ستایش و تکریم است و بی آنکه او خود خواسته باشد، تمام فرق و مذاهب اسلامی او را پیشوای خود می شناسند، در صورتی که پیشوایانی از قبیل (نسطوریوس (و) فوسیوس (و) لوتر (فقط مورد احترام کلیساهای خود هستند و از نظر کلیساهای دیگر طرد شده اند.

علی (علیه السلام) خطیبی زبردست و نویسنده ای توانا و قاضی عالیقدری می باشد و در صف مؤسسين و واضعين مکتب ها مقام اول را دارد، و مکاتبی که او تاسیس نموده از لحاظ صراحت و روشنی و استحکام منطق و همچنین از لحاظ تمایل بارز آنها به ترقی و تجدد امتیاز دارد.

علی (علیه السلام) بلند همتی و نجابت را برآستی از حد گذرانده بود، بلاغت علی (علیه السلام) به پایه ای است که گوئی سخن را مانند جواهر تراشی می دهد.

5 - توماس کارلایل می گوید:

پیامبر اسلام سالیانی دراز رسالت خود را به عالمیان ابلاغ می نمودند و اشراف قریش و حتی اقوام و اقارب او با او مخالفت می کردند تا اینکه روزی می گفت: آیا کسی به یاری من و اعلاء کلمه حق قیام خواهد کرد؟

تنها کسی که دعوت او را اجابت نمودند نوجوانی 16 ساله بنام علی بود که تمام بزرگان مکه و اکابر قریش و اقوام و اقارب او، صاحب دعوت و ناصر، او را مضحکه نمودند و لکن اشتباه نمودند و ندانستند که اینکار بیهوده و بازی نیست.

نمی توانیم از ستایش و مدح علی خودداری کنیم زیرا جوانی بود شریف القدر و بزرگ منش، سرچشمه رحمت و لطف و رأفت آمیخته بود و عدل و داد تنها شعار اخلاقی این قهرمان مذهبی بشمار می رفت بهترین شاهد این مدعا عبارتی است که پیش از رحلت خود با فرزندان خود در باب قصاص قاتل گفت و فرمود: اگر من زنده ماندم عفو یا قصاص ضارب با خود من و اگر در گذشتم این فسخ عزیزم کرد. کار با

ولی اگر خواستید او را قصاص کنید در برابر ضربتی که به من وارد آورده است فقط یک ضربت به او بزنید و اگر از او درگذرید و خطای او را ببخشید به پرهیزگاری و جوانمردی نزدیکتر خواهد بود.

توماس کارلایل / نویسنده و مورخ انگلیسی

? نزد حقیقت و تاریخ یکسان است که او را بشناسی یا نشناسی. تاریخ و حقیقت گواهی می دهند که او وجدان بیدار، پدر و بزرگ شهیدان، علی بن ابیطالب، صوت عدالت انسانی و شخصیت جاویدان شرق است! ای دنیا، چه می شد اگر هر چه قدرت و قوت داشتی به کار می بردی و در هر زمان یک علی با آن عقلش، با آن قبلش، با آن گفتارش و با آن ذوالفقارش به جهان ارزان می داشتی.

6 - رودلف ژایگر آلمانی می گوید:

در صدر اسلام علی بن ابیطالب (علیه السلام) یکی از دانشمندان معدود اسلام بود و علی (علیه السلام) را در کشورهای خارج بخصوص در ایران خوب می شناختند در صورتیکه مردی جوان بشمار می آمد و کمتر اتفاق می افتاد که یک دانشمند جوان بتواند در خارج از زادگاه خود معروفیت و احترام پیدا کند.

یکی از علل ارادت ایرانیان به علی (علیه السلام) معروفیت و احترامی است که وی به عنوان یک دانشمند در ایران داشت.

به همین جهت قبل از سقوط مدائن دانشگاه جندی شاپور) واقع در خوزستان امروزی (از علی (علیه السلام) دعوت کرد که برای تدریس به آنجا برود و علی (علیه السلام) هم می خواست عازم ایران شود ولی جنگ عرب و ایران پیش آمد و علی (علیه السلام) فسخ عزیمت کرد.

7 - استاد فؤاد افرام بستانی مسیحی،

استاد ادبیات عربی در بیروت در کتاب علی بن ابیطالب می نویسد:

علی بن ابیطالب (علیه السلام) دارای شخصیت جذابی است که مورخان و دانشمندان در پیرامون آن قلمفرسائی نموده اند. و عقول نقادان و اشخاص فکور در فهم این شخصیت کوشش کرده اند و سالکان و زاهدان به هدایت او راه پیموده اند و

بسیاری از ادباء در زیر پرچم آن حضرت قد افراشته اند. و اختلاف آراء و نظریات متباین در صدها سال برای افزونی ظهور مقام بلند و عقل نیرومند او بوجود آمده.

شگفتا عظمت این مرد بزرگ تا چه حد است و علو مقام این مجسمه ادب تا چه پایه است؟

علی (علیه السلام) دارای روح بزرگ و اخلاص شدید و ایمان قوی بود.

علی (علیه السلام) در هموار ساختن راه اسلام که دین جدیدی بود و خوشنود کردن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پسر عمویش خود را می گذاخت. در آن موقع که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ناچار شد به مدینه فرار کند، علی (علیه السلام) بجای آن حضرت قرار گرفت و به خود کوچکترین هراسی راه نداد.

علی (علیه السلام) نیمی از عمر خود را در مبارزه با بت پرستان و مشرکان بسر برد و بقیه را در احتیاجات و اعتراضات صرف کرد و با مردان و یارانی انیس و جلیس شد که اغلب آنها معنی اخلاص را نمی فهمیدند.

علی (علیه السلام) در آن هنگام که دید نتیجه زحماتش مانند ذرات متلاشی شده دست به گریبان شد و در صلاحیت بشر برای اصلاح شک کرد و وقتی دید حق را نفهمیده. به رایگان از دست می دهند حیات و زندگی را ملامت نمود.

حکمت نزد پسر ابوطالب پر معنی و زیبا است عقل بی درنگ و خالص و بی نشان او حکمت را گرفته و در بوته اندیشه خود فرو گذاخت سپس بصورتی چنان زیبا نشان داد که هستی را به اهتزاز در آورد.

پس علی (علیه السلام) بیش از هر کس حکیم است، او در تمام مواعظ و خطبه های خود فیلسوفی بی مانند است.

جبران خلیل جبران فیلسوف و شاعر بزرگ مسیحی لبنان می گوید:

به عقیده من پسر ابوطالب اولین قدیسی است که با روح کلی ملازم شده و با او همنشینی ها داشته است، و آهنگهای ابدیت را از روح کلی شنیده و در گوش قومی که از این گونه نغمه ها نشنیده بودند. منعکس ساخته است. هر کس از او خوشش آید بر فطرت توحید است و هر کس که با او دشمن است از انبء جاهلیت است.

پسر ابوطالب شهید راه عظمت خود شد. در حالتی از دنیا گذشت که نماز را بر زبان داشت و قلبش از شوق لقای پروردگار سرشار بوده اعراب حقیقت مقام و

موقعیت آن حضرت را نشناختند تا آن زمان که مردانی از ایران ظهور کردند که گوهر را از سنگریزه تشخیص دادند.

8 - بارون کارادیفو می گوید:

علی (علیه السلام) همچون قهرمان شکست ناپذیر دوشادوش پیامبر بیکار و معجزاتی نشان داد و پیامبر به او مهر ورزید و اطمینانی عمیق به وی داشت تا آنجا که یک روز در حالی که به وی اشاره می کرد چنین گفت: هر کس را من سرور و آقایم تو نیز سرور و آقا هستی. علی (علیه السلام) قهرمانی رزمنده و شهسواری پاک نهاد و پاکباز و امامی شهید بود که روحی بس عمیق و آرام داشت که در ژرفای آن اسرار خدائی نهفته بود.

استاد سلیمان کتانی دانشمند و ادیب مسیحی در کتاب) الامام علی نبراس و متراس (یا امام علی (علیه السلام) مشعلی و دژی می گوید:

چه کم اند کسانی که از سرنوشت علی بن ابیطالب (علیه السلام) عبرت گرفته باشند....

زندگی از ایشان مایه بگیرد و برفراز نسل های بشر همچون مشعلی فروزان نهاده باشند تا با سوز و فروز پیوسته ای راه بشریت را روشن سازند.

و یا همه کمی، به ستونهایی می مانند که در میانه پهنه های معبدی به پا ایستاده و سنگین های توانفرسا را بر دوش گرفته باشند تا از فراز بلندی هایش به مناره ها نور افشانند.

بسان کوهسارند، که وزش تند بادهای باران ریز و غرش ابرها را به سینه می گیرد، تا از چشمه ساران دامنه اش جویبارهایی با برکت و لطف و زیبایی بردشت ها روان گردند. در میان همین گروه کم شمار چهره علی بن ابیطالب (علیه السلام) می درخشد.

آن هم در هاله ای از تابش رسالت. در تاریک ترین شبی که طولانی سیاهی اعصار و قرون را با خود داشت، و آدمی را به زیر خوارها ستم و انحراف به گور سرد خاموشی و فراموشی خوابانده بود....

مردی به وجود آمد با گنجینه های گرانبار از مواهب و استعداد و فضائل که نمی شود کسی بدان دست یابد و هم طراز نوابغ و قهرمانان بزرگ نشود.

سخن را به علی بن ابیطالب (علیه السلام) کشاندم، آبی پاک که عطش مرا فرو بنشانند و مایه تسلی خاطر من است. ای سرور من! آیا این روا و سزااست که به جای فراهم آمدن به خدمت درباره ات اختلاف پیدا کنند؟

ص: 113

با این مناجات، می خواهم رو به آستان علی بن ابیطالب (علیه السلام) آورم و سخن آغاز کنم، و می دانم که در آمدن به آستان وی کم تر از در آمدن به محراب نیست.

آن علی (علیه السلام) که در مکه بزاد و شصت سال بزیست و سپس شهید شد با گذشت چهارده قرن هنوز زنده است و فرسودگی کفن را به خود ندیده است.

هر سخنی درباره علی بن ابیطالب (علیه السلام) گفته شود، که او را در مکان و زمان محصور دارد، جز سخن پردازی و ترتیب الفاظ نخواهد بود. گام هرگز به محراب این سرور بزرگوار نخواهم نهاد، مگر به حالی که سر از تعظیم و ستایش بر درگهش فرو افکنده، و مهر سکوت بر لب، و گوش پند نوش فرا داده باشم.

در دست او شمشیری درخشان و بران و روان بود با دو لبه: لبه ای بر سپرو دیگر لبه بر کاغذ.

و در دو جبهه مبارزه می کرد: جبهه پیکار مسلحانه، و جبهه پیکار اعتقادی، به خاطر برقراری نظم و حق و عدالت.

عفت و راستی در وی چنان محکم و پر صلابت است که سپر و تیغ در دو دستش، پارسایی و بخشندگی دو بالند که او را به سایه خویش گرفته اند: تقوی و ایمان دو احساس صمیم و وفا دارند و دو چشمه پاک که در سینه اش نفوذ کرده و از زبانش جوشیده است، چنان که او را چون شمشیری در برانداختن بت های کعبه به کار می آیند و در همان حال او را قبله اهل اسلام می سازند.

حق و عدالت، دو صفت همراهند و دو گردن بند بی همتا و درخشان... در وجدانش احساسند و در بیانش برهان و در شمشیرش بران. عشق و اخلاص، دو رشته متینی بودند که دل و زبانش را به هم می پیوستند... و بشریت را با همه گروهها و نژادهایش در نظرش یگانه می نمودند.

مواهب و فضائلی در شخصیت علی بن ابیطالب (علیه السلام) شکل گرفت و تبلور یافت که انسان، ارزش خویش را از او می گیرد و به او مدیون است.

از علی بن ابیطالب (علیه السلام) پوزش می خواهم اگر نتوانستم بخوبی از عهده برآیم که او خوب ترین پوزش پذیران است و سرآمد بخشایشگران.

9- کارو شاعر مسیحی معاصر می گوید:

سلام بر تو ای پرچم دار حقانیت انکار ناپذیر حق، ای یکپارچه ترین مردان قرون دیرین..... ای دست خدا..... دست آسمان..... دست زمین.....

سلام بر تو ای امیرالمؤمنین..... ای انسان فناپذیر، انسان جاودانی، تو ای علی ای مرد تکرار ناپذیر تاریخ..... تو شمشیر برهنه بر دست در وحشی ترین ادوار تاریخ زندگی، بخاطر نجات بشر از چنگ ظلمت، بخاطر رهائی بندگان گمنام و بیگناه خدا از سیه چال زندگی، متین و مطمئن و سرافراز سینه بازت را پناهگاه قلب محبت پرور نغمه پردازت را طپش به طپش به پای حقیقت ریختی.

شبها خودت را بخاطر راحت خواب در ماندگان با بیداری های پایان ناپذیر به هم آمیختی... صمیمانه استدعا می کنم، ای شاه مردان، پذیرا باش.

درود بی پایان یکی از بندگان مسیح را که در مقابل عظمت روح تو زانو به زمین زده است. من به همان مسیح که می پرستم سوگند، مطمئنم که اگر مسیح زنده بود با کمال صمیمیت همراه من بر شرافت یکپارچه تو، به عدم نیازت به فکر آفریننده و سپهر پروازت درود می فرستاد.

#### 10 - دکتر شبلی شمیل ماتریالیست معروف میگوید:

علی بزرگ بزرگان جهان و تنها نسخه منحصر بفردی است که در گذشته و حال شرق و غرب جهان نمونه ای مانند او را ندیده است.

شبلی شمیل

دانشمندی است که در سال 1335 هجری درگذشت، وی شاگرد برجسته مکتب داروین بود و نخستین کسی است که نظریه "قوه" را در شرق منتشر کرد سپس برخلاف مکتب استاد خود که فردی الهی بود، به انکار مقدسات و جهان ماوراء طبیعت برخاست و تا لحظه مرگ از مکتب مادیگری پیروی نمود. وی با اصراری که در انکار توحید داشت، در برابر شخصیت علی (ع) (سرتعظیم فرود آورده و در مورد او چنین می گوید: "امام و پیشوای انسان ها علی بن ابیطالب بزرگ بزرگان و یگانه نسخه ای است که با اصل خود" پیامبر) ص «مطابق است هرگز اهل شرق و غرب، سخنرانی نظیر او در گذشته و حال ندیده است.

شبلی شمیل / فیلسوف مادیگرا

ص: 115

از قدرت ما خارج است که علی را دوست نداشته باشیم و به این مرد پاک عشق نورزیم! زیرا او جوانمردی بس عالی قدر و بزرگ منش بود که از سرچشمه وجدانش خیر و نیکی می جوشید و از دلش شعله های شور و حماسه زبانه می زد. وی در کوفه غافلگیرانه و از شدت عدالتش کشته شد.

شبلی شمیل از پیشتازان مکتب مادیگری

می گوید: «امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) بزرگ بزرگان، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب، نه در گذشته و نه در امروز صورتی مطابق این نسخه ندیده است.» (جمعی از دبیران، داستان غدیر، ص 293).

11 - فؤاد جرداق مسیحی می گوید:

هر گاه دشواریهای زندگی به من رو می آورد و از رنج روزگار آزرده می شوم به آستان علی (علیه السلام) از اندوه خود پناه می برم زیرا او پناهگاه هر ماتی است، او بر ستمکاران همچون رعد و بر شکست خوردگان یآوری دلسوز و مشفق است

12 - جرجی زیدان مسیحی می گوید:

اگر بگویم مسیح از علی بالاتر است عقلم اجازه نمی دهد و اگر بگویم علی از مسیح بالاتر است دینم اجازه نمی دهد.

جرجی زیدان نویسنده و دانشمند مسیحی عرب گوید: «

معاویه و دوستانش برای پیشرفت مقاصد فردی خود از هیچ جنایتی دریغ نداشتند، اما علی (علیه السلام) (و همراهان او، هیچ گاه از راه راست، و دفاع از حق و شرافت، تخطی و تجاوز نمی کردند...» (سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 325).

جرجی زیدان: «اگر بگویم مسیح از علی (علیه السلام) بالاتر است عقلم اجازه نمی دهد، و اگر بگویم علی (علیه السلام) (از مسیح بالاتر است دینم اجازه نمی دهد.» (سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 325).

ص: 116



که از علمای بزرگ مسیحیت، مرد هنر و صاحب ذوق بدیعی است لب به ستایش علی گشوده و چنین می گوید: "به عقیده من علی بن ابیطالب) پس از پیامبر (نخستین مرد از قوم عرب است که وجودش، همه فضائل کامل بودن را در قوم خویش دمید و آهنگ آن را به گوش مردمی رسانید که پیش از آن مانند آن را نشنیده بودند و در بین تاریکی های جاهلیت از روش روشن او متحیر ماندند؛ پس کسی که طریق علی را پسندید به فطرت سلیم بازگشت و آن که از باب خصومت وارد شد جاهلیت را ترجیح داد." جبران معتقد بود که: "دو طایفه شیفته روش علی بودند یکی خردمندان پاکدل و دیگری نیکو سرشتان با ذوق، علی بن ابیطالب شهید عظمت خویش گشت او از دنیا رفت در حالی که نماز بر زبانش جاری و دلش از شوق خدا لبریز بود. مردم عرب، حقیقت مقام او را درک نکردند تا گروهی از مردم کشور همسایه آنها) ایران (برخاسته، این گوهر گرانها را از سنگ تشخیص داده و او را شناختند."

جبران اضافه می کند که: "علی (علیه السلام) مانند پیغمبران درگذشت، مقام و شأن او در بصیرت و بینایی چون پیغمبران، مختص شهر، بلد، قوم، زمان و مکان نبوده و شخصیتی بین المللی داشت."

جبران همیشه نام علی (علیه السلام) را در مجالس خاص و عام به زبان می آورد، تعظیم می کرد و می گفت علی از جهان رفت درحالی که هنوز رسالتش را به کمال، تبلیغ نکرده بود.

جبران خلیل جبران) نویسنده معروف مسیحی (می نویسد:

علی از جهان درگذشت، در حالیکه شهید عظمت خود شد. در حالی که نماز میان دو لبش بود و دلش از شوق پروردگار لبریز بود. عرب حقیقت مقام و قدر علی را نشناخت، تا از میان همسایگان پارسی آنان، مردمی به پا خاستند و بین گوهر و سنگ ریزه را فرق گذاشتند. (مجله شاهد، شماره 307، ص 25).

جبران اضافه می کند که: علی (علیه السلام) مانند پیغمبران درگذشت، مقام و شأن او در بصیرت و بینایی چون پیغمبران، مختص شهر،

جبران معتقد بود که: دو طایفه شیفته روش علی بودند یکی خردمندان پاکدل

و دیگری نیکو سرشتان با ذوق، علی بن ابیطالب شهید عظمت خویش گشت او از دنیا رفت در حالی که نماز بر زبانش جاری و دلش از شوق خدا لبریز بود. مردم عرب، حقیقت مقام او را درک نکردند تا گروهی از مردم کشور همسایه آنها (ایران) برخاسته، این گوهر گرانها را از سنگ تشخیص داده و او را شناختند. "بلد، قوم، زمان و مکان نبوده و شخصیتی بین المللی داشت."

جبران همیشه نام علی (علیه السلام) را در مجالس خاص و عام به زبان می آورد، تعظیم می کرد و می گفت علی از جهان رفت در حالی که هنوز رسالتش را به کمال، تبلیغ نکرده بود.

جبران خلیل جبران یکی از بزرگترین نویسندگان و متفکران مسیحی

عرب می گوید: «من معتقدم که فرزند ابوطالب نخستین عرب بود که با روح کلی، رابطه برقرار کرد. او نخستین شخصیت از عرب بود که لباس نغمه ی روح کلی را در گوش مردمی طنین انداز نمود که پیش از او نشنیده بودند... او از این دنیا رخت بر بست در حالی که رسالت خود را به جهانیان نرسانیده بود. او چشم از این دنیا پوشید مانند پیامبرانی که در جوامعی مبعوث می شدند که گنجایش آن پیامبران را نداشتند، و به مردمی وارد می شدند که شایسته ی آن پیامبران نبودند، و در زمانی ظهور می کردند که زمان آنان نبود. خدا را در این کار حکمتی است که خود دانایتر است.» (جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 1، ص 171).

جبران خلیل جبران که از علمای بزرگ مسیحیت، مرد هنر و صاحب ذوق بدیعی است لب به ستایش علی گشوده و چنین می گوید: (به عقیده من علی بن ابیطالب پس از پیامبر) نخستین مرد از قوم عرب است که وجودش، همه فضائل کامل بودن را در قوم خویش دمید و آهنگ آن را به گوش مردمی رسانید که پیش از آن مانند آن را نشنیده بودند و در بین تاریکی های جاهلیت از روش روشن او متحیر ماندند؛ پس کسی که طریق علی را پسندید به فطرت سلیم بازگشت و آن که از باب خصومت وارد شد جاهلیت را ترجیح داد. "جبران معتقد بود که: "دو طایفه شیفته روش علی بودند یکی خردمندان پاکدل و دیگری نیکو سرشتان با ذوق، علی بن ابیطالب شهید عظمت خویش گشت او از دنیا رفت در حالی که نماز بر زبانش جاری و دلش از شوق خدا لبریز بود. مردم عرب، حقیقت مقام او را درک نکردند تا

گروهی از مردم کشور همسایه آنها (ایران) برخاسته، این گوهر گرانها را از سنگ تشخیص داده و او را شناختند."

جبران اضافه می کند که: "علی (علیه السلام) مانند پیغمبران درگذشت، مقام و شأن او در بصیرت و بینایی چون پیغمبران، مختص شهر، بلد، قوم، زمان و مکان نبوده و شخصیتی بین المللی داشت."

جبران همیشه نام علی (علیه السلام) را در مجالس خاص و عام به زبان می آورد، تعظیم می کرد و می گفت علی از جهان رفت در حالی که هنوز رسالتش را به کمال، تبلیغ نکرده بود.

جبران خلیل جبران (نویسنده پر شور و موج مسیحی )

در مورد امام علی علیه السلام می فرماید:

«به عقیده من فرزند ایطالب اولین عرب بود که ملازمت و مجاورت روح کلی را گزید و با آن دمساز و همراز شب گردید. او نخستین عربی بود که دولتش آهنگ ترانه روح کلی را به گوش مردم منعکس ساخت که پیش از آن این نغمه را نشنیده بودند.

بدین جهت در میانراه های پر فروغ بلاغت او و تاریکی های گذشته خود، حیران ماندند. پس هر کس شیفته و دلداده او گشت، شیفتگی و دلدادگی به رشته های فطرت بسته است و هر کس با او دشمنی نمود، از فرزندان جاهلیت است، (عبدالفتاح عبدالمقصود، الامامعلی بن ایطالب، ج 1، مقدمه.)

#### 14 - کارلایل

فیلسوف انگلیسی، هر گاه به نام علی (علیه السلام) می رسید بزرگی علی چنان او را به وجد می آورد و نیروی عظمت آن حضرت چنان تحریکش می کرد که از بحث علمی بیرون می شد و بی اختیار شروع به مدیحه سرایی او می کرد، او درباره علی چنین می گوید: "مانمی توانیم علی را دوست نداشته باشیم و به وی عشق نورزیم زیرا هر چه خوبی هست که ما آن را دوست داریم همه در علی جمع است. او جوانمرد شریف و بزرگواری بود که دلش سرشار از مهر و عطوفت و دلیری بود، از بشر شجاع تر، اما شجاعتش آمیخته با مهر و عطوفت و لطف و احسان بود. پیش از رحلت خود درباره قاتلش از او نظر خواستند، فرمود: اگر زنده ماندم خود می دانم

چه کنم و اگر درگذشتم اختیار با شماست، اگر می خواهید او را قصاص کنید یک ضربت بیشتر به او زنید و اگر عفو کنید به تقوا نزدیک تر است.

### کارلایل فیلسوف بزرگ انگلیسی

می گوید: « ما را نمی رسد جز آن که علی (علیه السلام) را دوست بداریم و به او عشق بورزیم، چه او جوان مردی است بس عالی قدر و بزرگ نفس، از سرچشمه ی وجدانش خیر و نیکی می جوشید، از دلش شعله های شور و حماسه زبانه می زد، شجاع تر از شیر ژیان بود ولی شجاعتی ممزوج با لطف و رحمت و عواطف رقیق و رافت... در کوفه کشته شد، شدت عدلش موجب این جنایت گردید، چنانکه هر کس را مانند خود عادل می دید، پیش از مرگش درباره ی قاتل خود گفت: و اگر زنده ماندم خودم نمی دانم (با ضارب چه کار کنم) و اگر در گذشتم کار به دست شماست، اگر خواستید قصاص نمایید در برابر یک ضربت تنها زنید، اگر در گذرید به تقوا نزدیک تر است. (عبدالفتاح عبدالمقصود، الأمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 1، مقدمه، ترجمه ی سید محمد مهدی جعفری، ص سیزده.

کارلایل فیلسوف انگلیسی، هر گاه به نام علی (علیه السلام) می رسید بزرگی علی چنان او را به وجد می آورد و نیروی عظمت آن حضرت چنان تحریکش می کرد که از بحث علمی بیرون می شد و بی اختیار شروع به مدیحه سرایی او می کرد، او درباره علی چنین می گوید: " ما نمی توانیم علی را دوست نداشته باشیم و به وی عشق نورزیم زیرا هر چه خوبی هست که ما آن را دوست داریم همه در علی جمع است. او جوانمرد شریف و بزرگواری بود که دلش سرشار از مهر و عطف و دلیری بود، از بشر شجاع تر، اما شجاعتش آمیخته با مهر و عطف و لطف و احسان بود.

پیش از رحلت خود درباره قاتلش از او نظر خواستند، فرمود: اگر زنده ماندم خود می دانم چه کنم و اگر درگذشتم اختیار با شماست، اگر می خواهید او را قصاص کنید یک ضربه بیشتر به او زنید و اگر عفو کنید به تقوا نزدیکتر است."

15 - لامنس

یک کشیش بلژیکی است که در زبان عربی و تاریخ عرب مهارت داشت. او

ص: 120

درباره علی (علیه السلام) می گوید: "برای عظمت علی این بس که تمام اخبار و تواریخ علمی اسلامی از او سرچشمه می گیرد. او حافظه و قوه شگفت انگیزی داشت. علمای اسلام از مخالف و موافق، از دوست و دشمن مفتخرند که گفتار خود را به علی مستند دارند چرا که گفتار او حجیت قطعی داشت، او باب مدینه علم بود و با روح کلی پیوستگی تام داشت.

لامنس

یک کشیش بلژیکی است که در زبان عربی و تاریخ عرب مهارت داشت. او درباره علی (علیه السلام) می گوید: "برای عظمت علی این بس که تمام اخبار و تواریخ علمی اسلامی از او سرچشمه می گیرد. او حافظه و قوه شگفت انگیزی داشت. علمای اسلام از مخالف و موافق، از دوست و دشمن مفتخرند که گفتار خود را به علی مستند دارند چرا که گفتار او حجیت قطعی داشت، او باب مدینه علم بود و با روح کلی پیوستگی تام داشت." - "مادام دیالافوا"، در مقام تعریف حضرت علی (علیه السلام) چنین می نویسد: "احترام علی (علیه السلام) در نزد شیعه به منتها درجه است و حقاً هم باید این طور باشد زیرا این مرد بزرگ علاوه بر جنگ ها و فداکاری هایی که برای پیشرفت اسلام کرد، در دانش، فضائل، عدالت و صفات نیک بی نظیر بود و نسلی پاک و مقدس نیز از خود باقی گذارد. فرزندانش نیز از او پیروی کردند و برای پیشرفت مذهب اسلام مظلومانه تن به شهادت دادند. علی (علیه السلام) کسی است که در قضاوت به منتها درجه عدالت رفتار می کرد و در اجرای قوانین الهی اصرار و پافشاری داشت. علی کسی است که اعمال و رفتارش نسبت به مسلمانان منصفانه بود، او کسی است که تهدید و نویدش قطعی بود.

لامنس خاورشناس معروف بلژیکی می گوید:

« برای علی (علیه السلام) (این بس است که تمام اخبار و معارف اسلامی، از او سرچشمه می گیرد، او حافظه و نیروی شگفت انگیزی داشته است. همه علما و دانشمندان، اخبار و احادیث خود را برای وثوق و اعتبار به او می رسانند. علمای اسلام از مخالف و موافق، از دوست و دشمن، مفتخرند که گفتار خود را به علی (علیه السلام) مستند کنند؛ چه گفتار او حجیت قطعی داشت و او دروازه ی شهر علم بود، و با روح کلی پیوستگی کامل داشت. (کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام

ص: 121

## 16 - مادام دیالافوا سیاح فرانسوی گوید:

در مقام تعریف حضرت علی (علیه السلام) چنین می نویسد: "احترام علی (علیه السلام) در نزد شیعه به منتها درجه است و حقاً هم باید این طور باشد زیرا این مرد بزرگ علاوه بر جنگ ها و فداکاری هایی که برای پیشرفت اسلام کرد، در دانش، فضائل، عدالت و صفات نیک بی نظیر بود و نسلی پاک و مقدس نیز از خود باقی گذارد. فرزندان او نیز از او پیروی کردند و برای پیشرفت مذهب اسلام مظلومانه تن به شهادت دادند.

علی (علیه السلام) کسی است که در قضاوت به منتها درجه عدالت رفتار می کرد و در اجرای قوانین الهی اصرار و پافشاری داشت. علی کسی است که اعمال و رفتار او نسبت به مسلمانان منصفانه بود، او کسی است که تهدید و نویدش قطعی بود.

## مادام دیالافوا

در ادامه این بحث می گوید: "چشمان من گریه کنید، اشک های خود را با آه و ناله من مخلوط نمایید و برای اولاد پیامبر که مظلومانه شهید شدند، عزاداری کنید." - "پطروشفسکی" استاد دانشگاه لنینگراد می گوید: علی (علیه السلام) تا سرحد شور و عشق پای بند دین، صادق و راستگو بود... و مقام صفات اولیاءالله در وجودش جمع بود. (اسد علیزاده، اکبر، امام علی علیه السلام از نگاه اندیشمندان غیر شیعه، ص 101-100).

## 17 - بارون کاردیفو) دانشمند فرانسوی (می نویسد:

علی مولود حوادث نبود، بلکه حوادث را او به وجود آورده بود، اعمال او مخلوق فکر و عاطفه و مخیله خود اوست، پهلوانی بود که درعین دلیری، دلسوز و رقیق القلب، و شهسواری بود که در هنگام رزم آرابی، زاهد از دنیا گذشته بود. به مال و منصب دنیا اعتنایی نداشت و در حقیقت، جان خود را فدا نمود. روحی بسیار عمیق داشت که ریشه آن ناپیدا بود و در هر جا خوف الهی آن را فرا گرفته بود. (مجله شاهد، شماره 307، ص 25).

## 18 - نرسیسان / دانشمند مسیحی و سر دبیر

در توصیف نهج البلاغه: بدون تردید، شما این مقدار از شاهکارهای اندیشه تابناک و منطق استوار را، آن هم با سبک و روش بی نظیری که در نهج البلاغه وجود دارد، در سراسر ادبیات عرب نخواهید یافت.

19 - ژنرال سرپرسی سایکس از مشاهیر خاورشناسان انگلیسی می گوید: او (علی بن ابیطالب (علیه السلام) از میان خلفا به شرافت و بزرگواری نفس مشهور، و به غایت مراقب حال زیردستان خود بود. القائنات فرستاده ها و نماینده ها در او تأثیری نداشت. به هدیه های آنان ترتیب اثر نمی داد، با حریف مکار و غدار خود معاویه ابداً طرف نسبت نبود که برای رسیدن به مقصودی که داشت سخت ترین جنایات را مرتکب شده و رذل ترین وسایل را برای پیشرفت خودش بر می انگیخت. دقت و مراقبت های خیلی سخت او [علی (علیه السلام)] در امانت و دیانت باعث شده بود که اعراب حریص که تمام امپراطوری را غارت کرده بودند از وی ناراضی باشند. لیکن صداقت، صحت عمل، دوستی کامل، ریاضت، عبادت از روی صدق، خلوص یا تجرد، وارستگی، آداب و خصایل محموده ی قابل توجهی که در او وجود داشت حقیقتاً صورت قابل ستایشی به وی داده بود.

این که اهالی ایران در او مقام ولایت قایل شده و او را به اصطلاح سرپرست حقیقی و مربی الهی می دانند واقعاً این قاعده قابل تحسین و شایان بسی تمجید است. اگر چه مقام و مرتبه ی او خیلی بالاتر از این ها است ». (اسد علیزاده، اکبر، امام علی علیه السلام از نگاه اندیشمندان غیر شیعه، ص 102-101).

تنها راه چاره، دوست داشتن علی (علیه السلام)

20 - جانین شاعر آلمانی گوید: علی (علیه السلام) (را جز آن که دوست بداریم و شیفته او باشیم چاره ای نداریم؛ زیرا جوان شریف و بزرگواری بود، وجدان پاکی داشت که از مهربانی و نیکی لبریز بود، و قلبش مملو از یاری و فداکاری بود، و از شیر شکرزه شجاع تر بود، ولی شجاعتی ممزوج با رقت، لطف، دلسوزی، مهر و عاطفه ». (سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص

21 - پروفیسور استانسیلانس گوریارد فرانسوی گوید:

معاویہ از بسیاری جهات برخلاف قواعد اسلام رفتار کرده است، چنان که با علی بن ابی طالب (علیه السلام) که پس از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بزرگ ترین، شجاع ترین، پرهیزگارترین، فاضل ترین، و خطیب ترین افراد عرب به شمار می رفت، در افتاد «. (سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 324.

22 - بارون کاردایفو دانشمند فرانسوی گوید:

علی (علیه السلام) مولود حوادث نبود، بلکه حوادث را او به وجود آورده بود؛ اعمال او مخلوق فکر و عاطفه و مخیله ی خود اوست؛ پهلوانی بود در عین دلیری دلسوز و رقیق القلب، و شہسواری بود که هنگام رزم آزمایی، زاهد از دنیا گذشته بود. به مال و منصب دنیا اعتنایی نداشت، و در حقیقت جان خود را فدا نمود. روحی بسیار عمیق داشت که ریشه ی آن ناپیدا بود و در هر جا خوف الهی او را فرا گرفته بود «. (6) (5) 6. کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام فرانسوی ادیان، ص 16.

23 - بارون کارادوو مورخ و محقق فرانسوی گوید:

« علی (علیه السلام) آن شجاع هبی همتا و قهرمان یکه تازی بود که پهلوی پهلوی پیامبر می جنگید. و به اعمال برگزیده و معجزه آسایی قیام نمود؛ در معرکه ی بدر، بیست ساله بود که با یک ضرب دست، یکه سوار قریش را دونیم کرد؛ در احد شمشیر پیامبر (ذوالفقار) را به دست گرفت و بر سرها، خود (کلاهخود) می شکافت و بر تن ها جوشن می درید، و در یورش بر قلعه های یهود خیبر، با یک دست دروازه سنگین آهنین را از جای کند، و آن را بالای سر خود سپر ساخت. و اما پیامبر (صلی الله علیه و آله)، او را بسیار دوست می داشت و به او بسی وثوق داشت. روزی به سوی علی (علیه السلام) اشاره کرد و گفت: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ».

24 - ایلیا پاولویچ پطروشفسکی مورخ و خاور شناس روسی گوید:



« علی (علیه السلام)، پرورده‌ی محمد (صلی الله علیه و آله) عمیقاً به وی در امر اسلام وفادار بود. علی (علیه السلام) تا سر حد شور و عشق پای بند دین، صادق و راستگو بود. در امور اخلاقی بسیار خرده گیر بود. هم سلحشور بود و هم شاعر، و همه‌ی صفات لازمه‌ی اولیاء الله در وجودش جمع بود...». (7) (7). سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 325

25 - رودلف زیگر محقق و نویسنده آلمانی

می گوید: «در صدر اسلام علی ابن ابی طالب (علیه السلام)، یکی از دانشمندان بی نظیر اسلام بود. علی (علیه السلام) در کشورهای دیگر به خصوص در ایران به خوبی شناخته می شد در حالی که مردی جوان به شمار می آمد، و کمتر اتفاق می افتاد که یک دانشمند جوان بتواند در خارج از زادگاه خویش معروفیت و احترام پیدا کند». (کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام فراسوی ادیان، ص 20).

26 - ویل دورانت خاورشناس مشهور انگلیسی

می گوید: «علی (علیه السلام) (در جوانی، نمونه کامل تواضع، تقوا، نشاط و اخلاص، در راه دین است. خوش منظر و نیکو خصال، و پر اندیشه و درست پیمان بود». (کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام فراسوی ادیان، ص 23).

27 - نینولدالین نیکلسون محقق و خاورشناس معروف انگلیسی

می گوید: «علی (علیه السلام) برجستگی‌ها و فضایل بسیار داشت. او هوشیار، دور اندیش، شجاع، صاحب رای، حلیم، وفادار و شریف بود». (کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام فراسوی ادیان، ص 25).

28 - ابوالفرج اهرن مشهور به ابن العبری مورخ و دانشمند مسیحی

می گوید: «علی (علیه السلام) (بود که در عصر خلفا، خلأ ناشی از فقدان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را جبران نمود. او مبارزات عقیدتی را، پس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر عهده داشت. احتجاجات و مناظرات آن

ص: 125

حضرت، در تاریخ گواه این مدعی است.

وجود مقدس حضرتش، در کنار خلفا، خلایی را که از فقدان مقام والای نبوی حاصل شده بود، پر می کرد و کتاب های شیعه و سنی، سرشار است از این گونه مسایل، و نمونه بارزش سخن عمر: «لولا علی لهلك عمر» است؛ که حداقل هفتاد بار آن، در تاریخ ضبط گردیده است. (کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام فراسوی ادیان، ص 27).

29 - واشنگتن ارونیک محقق و نویسنده آمریکایی می گوید:

علی (علیه السلام) از برجسته ترین خانواده های نژاد عرب، یعنی قریش بود.

او دارای سه خصلت بزرگ: شجاعت، فصاحت، و سخاوت بود. روح دلیر و شجاع او بود که او را شایسته عنوان (شیر خدا) نمود، لقبی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به او عطا فرمود. (رضایی، عبدالرحمن، در آستانه آفتاب، ص 39).

30 - نویسیان دانشمند مسیحی

می گوید: «اگر امام علی (علیه السلام) (این خطیب با عظمت و این گوینده ی زبر دست، امروز در همین عصر، بر منبر کوفه می نشست، شما می دیدید که مسجد کوفه با آن همه وسعت، از مردم مغرب زمین و دانشمندان جهان برای استفاده از دریای خروشان علم علی (علیه السلام) موج می زد.» (عبدالفتاح عبدالمقصود، الأمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 1، مقدمه، ترجمه ی سید محمد مهدی جعفری، ص 15).

31 - پطروشفسکی استاد دانشگاه لنینگراد می گوید:

علی (علیه السلام) تا سرحد شور و عشق پای بند دین، صادق و راستگو بود... و مقام صفات اولیاءالله در وجودش جمع بود.

32 - شافعی می گوید:

اهل النهی عجزوا عن وصف حیدره و الواصفون له فی کنهه تاهوا

ص: 126

خردمندان از وصف علی راعاجزند \* اما کسبیه بوصفش آمدن در دریای عظمتش گم شده اند.

ماذا اقول بمن حطت له قدم في موضع وضع الرحمن يمناه

من چی میگویم بحق کسیکه در جائیکه پناهاده \* رحمن بر آنجا را دست خود رانهاد.

ان قلت ذا بشر فالعقل يمنعني واخشى الله من قولي هو الله

اگر او را بشر بگویم عقل مرا منع می‌کند \* و از خدا می‌ترسم اگر او را خدا می‌گویم.

33 - عبدالفتاح عبدالمقصود، (نویسنده و دانشمند مشهور مصری) می‌نویسد:

"پس از محمد (صلی الله علیه و آله) کسی را ندیده‌ام که شایسته باشد پس از او قرار گیرد، یا بتواند در ردیفش بیاید، جز پدر فرزندان پاک و برگزیده پیغمبر (علی بن ابی طالب) و من در این سخن به طرفداری تشیع وارد نشده‌ام، بلکه این رای است که حقایق تاریخ به آن گویاست. او، برترین مردی است که مادر روزگار تا پایان عمر خود چون او نژاید، و اوست که هرگاه هدایت طلبان به جستجوی اخبار و گفتارش برآیند، از هر خبری برای آنان شعاعی می‌درخشد، آری او مجسمه‌ای از کمال است که در قالب بشریت ریخته شده است. (مجله شاهد، شماره 307، ص 25).

منابع واقدی / مورخ

## 16 - سخنان بزرگان از ادیان دیگر در مورد امام حسین (علیه السلام) و عاشورا

imam hussein and ashura

نهضت عظیم و پرصلابت عاشورا و فداکاری یاران با وفای امام حسین علیه السلام، سبب شده که از آغاز تاکنون و تا همیشه تاریخ بشریت چشمه سار آزادی و آزادمردی باقی خواهد ماند و هر انسان طالب حق و حقیقت برای رسیدن به

ص: 127

آزادگی و عدالت باید قدری از معارف این چشمه را درک کند.

نهضت عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام آنچنان نفوذی دارد که نویسندگان و اندیشمندان بزرگ جهان، در باره نهضت حسینی و حماسه آفرینان عاشورا اظهار نظرهای بسیاری داشته و حتی برخی از نویسندگان غیرمسلمان نیز درباره این واقعه اظهار نظر داشته و کتاب بنویسند.

با توجه به این که بسیاری از پیروان مذاهب و ادیان مختلف مخصوصاً اندیشمندان و فرهیختگان آنان، شیفتگی و علاقه مندی خود را به سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام در بیانات و نوشته های ارزشمند خود اعلام کرده اند و برخی از مصلحان جهان نیز از حرکت و قیام حضرت ابی عبدالله علیه السلام الهام گرفته اند.

نه تنها مسلمانان بلکه تمامی ادیان و مذاهب بر عمق و عظمت این حادثه و معنویت آن معترفند و پیام عاشورا تا پایان دنیا به عنوان ناب ترین شعار عدالت خواهی و آزادگی به هنگام ظلم و بیداد در هر جای این کره خاکی سروده خواهد شد.

اسناد حماسه ساز عاشورا نشانگر این حقیقت است که حسین علیه السلام و یاران آزاده و با وفایش در گذر زمان در برابر استبدادی ددمنش و خونخوار و سپاهی دژخیم در بیابانی خشک و سوزان رو به رو شدند تا به انسان های سرکش و زیاده خواه بفهمانند که ظلم و استبداد مقام و موقعیت و شرف و بلند مرتبگی نمی آورد.

بسیاری از اندیشمندان و بزرگان ادیان مختلف به دنبال سالها پژوهش و تحقیق در زمینه فلسفه قیام عاشورا و نهضت حسینی همگی بر این عقیده اند که قیام امام حسین علیه السلام نشأت گرفته از یک قدرت الهی بود و امام حسین علیه السلام با این حرکت خود قصد داشت تا دین اسلام و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله را برای همیشه جاوید سازد تا در گذر ایام دستخوش تحریف و دگرگونی نشود.

- امام حسین (علیه السلام) از نگاه اندیشمندان و بزرگان ادیان

1 - جرج جرداق (دانشمند و ادیب مسیحی)

یاد آور می شود: وقتی یزید، مردم را تشویق به قتل امام حسین (ع) و مأمور به خون ریزی می کرد، آنها می گفتند: چه مبلغی به ما می دهی؟ اما انصار حسین (ع) (به او گفتند: ما با تو هستیم و اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می خواهیم در رکابت جنگ کنیم و کشته شویم.

2 - آنتون بارا (اندیشمند مسیحی)

اگر حسین از آن ما بود، در هر سرزمینی برای او بیرقی بر می افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری برپا می کردیم و مردم را با نام حسین به مسیحیت فرا می خواندیم

3 - آنتوان بارا

از جمله پژوهشگران مسیحی است که در کتاب «حسین در اندیشه مسیحیت» خود، حقیقت شخصیت امام حسین علیه السلام را اینگونه بیان کرده است: «من در مورد زندگی و حرکت حسین علیه السلام بیشتر به بعد انقلابی شخصیت ایشان شیفته شده ام. آن حضرت در مرامنامه قیام خود اعلام می کند: «من از روی هوسرانی و خوشگذرانی و برای افساد و ستمگری قیام نکرده ام بلکه قیام من برای اصلاح در امت جدم و برای امر به معروف و نهی از منکر و حرکت براساس سیره جد و پدرم است.» «بعد دیگر شخصیت امام حسین علیه السلام که مرا شیفته خود کرده، تواضع ایشان در کنار روح انقلابی است این دو خصیصه نمی تواند در یک شخص جمع شود. تواضع از صفات و ویژگی های برگزیدگان خداست او در عین احساس عزت و آزادگی و سرافرازی در برابر دشمنان، تواضع خاص خود را دارد. این بعد عظیمی است که از ویژگی امام به شمار می رود».

انتون بارا

این دانشمند مسیحی سوری تبار در کتابش - الحسين في الفكر المسيحي - ضمن پرداختن به اسباب و علل قیام سیدالشهداء (ع) (بارها از شخصیت عظیم و دست ع نیافتنی سید و سالار شهیدان (ع) سخن به میان آورده است. در قسمتی از این کتاب، او ضمن برشمردن اوصافی از شخصیت والای امام حسین (ع) (چنین می نویسد:

ص: 129

« شمع فروزان اسلام: حسین (ع) راه رهایی را برای میلیونها مسلمان روشن کرد مسیر حرکت و گام برداشتن را به آنان شناساند و آنان را از افتادن در گودال ضلالت و سقوط در دام گناه و خفت برحذر داشت. با پرتو نور همیشه درخشان خود، راه حق را پیش چشم آنان آشکار کرد و نشانه ع های ترس و تنهایی را از این راه زدود و از آن پس انسانهای مؤمن، با بهره گیری از نور شمعی که او با سوختن خود در سرزمین کربلا برافروخت و تا آنگاه که خداوند اراده کند پرفروغ خواهد ماند، از این راه عبور خواهند کرد.

4- املاس توندون (رئیس سابق کنگره ملی هندوستان )

این فداکاری های عالی از قبیل شهادت امام حسین (ع) ، سطح فکر آدمی را ارتقاء بخشیده، و شایسته است خاطره آن همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

5- سر فردریک جمس

او نیز در ستایش از مقام رفیع و با عظمت اباعبدالله (ع) (چنین نوشته است:

« درس امام حسین (ع) (و هر پهلوان شهید دیگری این است که در دنیا، اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می رساند که هر گاه بدی مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید آن اصول (عدالت و ترحم و محبت) همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند (در نتیجه قیام علیه ظلم و بی عدالتی نیز استمرار خواهد یافت).

فردریک جمس

درس امام حسین و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیا، اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می رساند که هر گاه کسی برای این صفات مقاومت کند و در راه آن پافشاری کند، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.

6- چارلز دیکنز (نویسنده معروف انگلیسی)

ص: 130

اگر منظور حسین، جنگ در راه خواسته های دنیایی بود، من نمی فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند؟ پس عقل چنین حکم می کند که او فقط به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد.

7 - نیکلسون (خاورشناس معروف):

بنی امیه، سرکش و مستبد بودند، قوانین اسلامی را نادیده انگاشتند و مسلمین را خوار نمودند... و چون تاریخ را بررسی کنیم، گوید:

دین بر ضد فرمانفرمایی تشریفاتی قیام کرد و حکومت دینی در مقابل امپراتوری

ایستادگی نمود. بنابر این، تاریخ از روی انصاف حکم می کند که خون حسین «ع» به گردن بنی امیه است.

8 - سر پرسی سایکس (خاور شناس انگلیسی):

حقیقتاً آن شجاعت و دلآوری که این عده قلیل از خود بروز دادند، به درجه ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هر کسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به

تحسین و آفرین گشود. این یک مشیت مردم دلیر غیرتمند، مانند مدافعان

ترموپیل، نامی بلند غیر قابل زوال برای خود تا ابد باقی گذاشتند.

9 - تاملاس توندون (رییس سابق کنگره ملی هندوستان):

این فداکاریهای عالی از قبیل شهادت امام حسین (علیه السلام)، سطح فکر بشریت را ارتقاء، بخشیده است و خاطره آن شایسته است همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

10 - آنطون بارا مسیحی:

اگر حسین از آن ما بود، در هر سرزمینی برای او بیرقی برمی افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می نمودیم و مردم را با نام حسین (علیه السلام) به مسیحیت فرا می خواندیم.

11 - ل. م. بوید

در طول قرون، افراد بشر همیشه جرأت و پردلی، عظمت روح و بزرگی قلب و

شهامت روانی را دوست داشته اند و به خاطر همین هاست که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی شود. و این بود عظمت امام حسین و من مسروم که با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنا می گویند، شرکت کرده ام، هر چند که 1300 سال از آن تاریخ گذشته است.

#### 12 - مهاتما گاندی (رهبر بزرگ هندوستان)

مهاتما گاندی رهبر بزرگ مردم هندوستان در توصیف عظمت و شکوه شخصیت و قیام اباعبدالله الحسین (ع) (چنین سخن به میان آورده است: «من زندگی امام حسین (ع) - آن شهید بزرگ اسلام - را به دقت خوانده ام و به صفحات کربلا توجه کافی نموده ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد بایستی از سرمشق امام حسین (ع) پیروی کند. »

#### 13 - توماس کارلایل (فیلسوف و مورخ انگلیسی):

بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این است که حسین و یارانش به خدا ایمان استوار داشتند.

آنها با عمل خود روشن کردند که تقوی عددی در جایی که حق و باطل روبه روی می شوند، اهمیّت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است.

#### 14 - توماس ماساریک

تصریح می کند اگر چه کشیشان ما هم از ذکر مصایب حضرت مسیح، مردم را متأثر می سازند، ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین یافت می شود، در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصایب مسیح در برابر مصایب حسین، پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر.

#### 15 - ادوارد براون (پروفیسور)

حتی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی تحت لوای آن انجام گرفت، انکار کنند.



آیا قلبی پیدا می شود که وقتی درباره کربلا سخن می شنود، آغشته به حزن و اندوه نشود؟

17 - واشنگتن ایروینگ (تاریخ نگار آمریکایی)

در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگ های تفتیده عراق، روح حسین فنا ناپذیر است.

ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار من، ای حسین

18 - واشنگتن ایروینگ مورخ مشهور آمریکایی

براین عقیده است که: برای امام حسین (علیه السلام) ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن اراده یزید نجات بخشد، لیکن مسئولیت پیشوا و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را به عنوان خلافت بشناسد. او به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در ریگ های تفتیده عربستان، روح حسین (علیه السلام) فنا ناپذیر است.

19 - موريس دوکبری (اندیشمند فرانسوی):

بیاید ما هم از زیردستی یزیدیان به نوعی خلاصی یابیم و مرگ باعزت را بر زندگی باذلت ترجیح دهیم، زیرا مرگ باعزت و شرافت بهتر از زندگی باذلت است...

حادثه کربلا و قیام حسین بن علی (علیه السلام) بر اندیشه مردم جهان، حتی غیرمسلمانان تاثیر زیادی داشته است. عظمت قیام، اوج فداکاری و ویژگی های دیگر امام و یارانش سبب شده که اظهارنظرهای بسیاری درباره این نهضت و حماسه آفرینان عاشورا وجود داشته باشد. نقل سخنان همه آن افراد در این مقال نمی گنجد به ویژه که برخی از نویسندگان غیرمسلمان درباره این حادثه مطالب زیادی نوشته اند.

موريس دوکبرا

اگر مورخان ما حقیقت روز عاشورا را می دانستند و درک می کردند که عاشورا

چه روزی است، این عزاداری را مجنونانه نمی پنداشتند؛ زیرا پیروان حسین به واسطه عزاداری حسین می دانند که پستی و زیر دستی و استعمار و استثمار را نباید قبول کنند و شعار پیشرو و آقای آنها تن به ظلم و ستم ندادن بود.

موریس دو کبری

این دانشمند بزرگ مسیحی پس از تمجید و ستایش شکوه و عظمت روز عاشورا چنین می گوید: «حسین (ع) برای شرف و ناموس و اجرای احکام اسلام و از بین بردن ظلم و ستم و جلوگیری از حیف و میل مسلمین و حمایت از مستضعفین و بینوایان و به خاطر خدا از جان و مال و فرزند گذشت؛ اما زیر بار استعمار نرفت

موریس دو کبری، خاطرنشان می کند: در مجالس عزاداری حسین (علیه السلام) گفته می شود که حسین (علیه السلام)، برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت.

پس بیاید ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده، از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم زیرا مرگ با عزت بهتر از زندگی همراه با ذلت است»..

20 - پروفیسور ماربین (فیلسوف و خاورشناس آلمانی): من معتقدم که رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به خاطر شهید شدن حسین (علیه السلام) و آن رویدادهای غم انگیز می باشد.

ماربین آلمانی (خاورشناس)،

می گوید: حسین (علیه السلام) با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلندآوازه ساخت. این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چه ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پرکاهی بر باد خواهد رفت.

مسیو ماربین

مسیو ماربین - دانشمند و محقق آلمانی - درباره امام حسین (ع) (وقیام جاودانه اش، همچنین علل قیام آن حضرت (ع) (و نتایج آن به طور مفصل سخن

ص: 134

رانده است که خلاصه آن چنین است:

« حسین بن علی (ع) - نوه محمد (ص) ، که از دختر محبوبش فاطمه (س) متولد شده - تنها کسی است که در چهارده قرن پیش در برابر حکومت جور و ظلم قد علم کرد. در فرزند علی (ع) ، همه اخلاق و صفاتی که در دوران حکومت عرب پسندیده و قابل احترام بود، مشاهده می‌ع شد. حسین (ع) (شجاعت و دلاوری را از پدر خود به ارث برده بود و به احکام و دستورات اسلام تسلطی کامل داشت....

موضوعی را که نمی‌توان نادیده گرفت این است که حسین (ع) (اولین شخص سیاستمداری بود که تا به امروز، احدی سیاستی به مؤثری سیاست او اتخاذ نموده است. زمانی که بنی امیه - دشمن کینه توز اسلام - در مقام هتک حرمت به اسلام برآمدند حسین (ع) (سکوت را جایز ندانسته به طور جدی و علنی علیه بنی ع امیه و حکومت وقت قیام کرد و آل ابی سفیان و یزیدیان را به رسوایی و نابودی کشانید. او علناً و آشکارا می‌گفت: من در راه حق و جهت امر به معروف قیام خواهم کرد و کمترین تردیدی ندارم که در این راه کشته خواهم شد. من قیام خواهم کرد اگر چه جان خود و عزیزانم را در این راه از دست بدهم. او به گفته اش عمل کرد؛ عملی که هیچ‌گاه در دنیا سابقه نداشته و نخواهد داشت که شرحش از حد ایجاز ما خارج است.

تاریخ عاشورا کاملاً نشان می‌دهد که هیچ‌یک از شهیدان کربلا عمداً خود را به کشتن نداده‌اند، بلکه هر یک از کشته شدگان مورد هجوم و تاخت و تاز سپاه دشمن قرار گرفته مظلومانه از پای درآمده‌اند و هر یک از این شهدا به اندازه مظلومیت ع شان بر عظمت و بزرگی اسلام افزوده‌اند؛ ولی شهادت حسین (ع) (از همه مهمتر و از روی دانش و بصیرت و سیاست انجام گرفت و این شهادت و شهامت در تاریخ بشریت نظیر نداشته است.

... چندی نگذشت که حکومت ظلم و جور معاویه و جانشینان او از میان رفت و در کمتر از یک قرن، قدرت از بنی ع امیه سلب گردید. خارج شدن قدرت از دست بنی ع امیه به گونه‌ای انجام شد که امروز نام و نشانی از آنان نمودار نیست و اگر در متن کتابهای تاریخی نامی از این قوم ذکر شده در تعقیب آن هزاران نفرین و ناسزا نوشته شده و این نیست مگر به واسطه قیام حسین (ع) (و یاران باوفای او. »

این مورخ شهیر آمریکایی در تمجید و ستایش از شخصیت و قیام سید و سالار شهیدان (ع) می نویسد: « برای (امام) حسین (ع) (ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن به اراده یزید نجات بخشد، لیکن مسؤلیت پیشوایی و نهضت نجات ع بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را به عنوان خلافت بشناسد، لذا خود را برای هر ناراحتی و فداکاری برای رها ساختن اسلام از چنگال بنی ع امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان و روی ریگهای تفتیده عربستان، روح حسین (ع) فنا ناپذیر است. ای رهبر نمونه شجاعت و ای شهسوار من ای حسین (ع) .»

## 22 - پروفیسور ادوارد براون

پروفیسور ادوارد گرانویل براون مشهور به ادوارد براون، پزشک و مستشرق بزرگ انگلیسی و استادیار زبان فارسی در دانشگاه کمبریج از قیام با عظمت کربلا چنین یاد می کند: « آیا قلبی پیدا می شود که حدیث کربلا را بشنود؛ اما آشفته و محزون نگردد، حتی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند.

ادوارد براون (مستشرق معروف انگلیسی)،

عنوان می کند: آیا قلبی پیدا می شود که وقتی درباره کربلا سخن می شنود، آغشته با حزن و الم نگردد؟ حتی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی را که در این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند.

## 23 - تاملاس توندون (هندو، رئیس سابق کنگره ملی هندوستان)

براین باور است که: این فداکاری های عالی از قبیل شهادت امام حسین (علیه السلام) سطح فکر بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن شایسته است همیشه باقی بماند.

## 24 - سر پرسی سایکس (خاورشناس انگلیسی)،

تاکید می کند: حقیقتا آن شجاعت و دلاوری که این عده قلیل از خود بروز

دادند، به درجه ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هر کسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود. این یک مشیت مردم دلیر غیرتمند، نامی بلند غیرقابل زوال برای خود تا ابد باقی گذاشتند.

25 - گیبون

این مورخ مشهور نیز می نویسد: «در طی قرون گذشته و در سرزمینهای مختلف، بشریت صحنه های حزن آوری به عظمت قیام حسینی که موجب بیداری قلب خونسردترین خوانندگان خواهد شد به خود ندیده است.»

گیبون (مورخ انگلیسی)

، عنوان می کند: با آنکه مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب واقعه هم وطن نیستیم، مع ذلک مشقات و مشکلاتی که حضرت حسین (علیه السلام) تحمل کرده، احساسات سنگین دل ترین خواننده را برمی انگیزد، چندانکه یک نوع عطوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می یابد.

26 - پورشو تامداس (تاملاس) توندون

این اندیشمند هندو در توصیف امام حسین (ع) (وقیام شجاعانه اش می نویسد:

«شهادت امام حسین (ع) از همان زمان که طفلی بیش نبودم در من تأثیر عمیق و حزن آوری داشت. من اهمیت داشتن این خاطره بزرگ تاریخی را می دانم.

فداکاری هایی مانند شهادت امام حسین (ع) (، سطح فرهنگ بشر را ارتقا می بخشد و خاطره آن شایسته است بماند و یادآوری گردد.»

27 - توماس کارلایل (فیلسوف و مورخ انگلیسی)

نیز می گوید: بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این است که حسین (علیه السلام) و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می شود و پیروزی حسین (علیه السلام) با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است.

ص: 137

چارلز دیکنز نویسنده مشهور انگلیسی در توصیف و ستایش قیام مقدس ابوالفضل العباس (ع) چنین می گوید: «اگر منظور امام حسین (ع) جنگ در راه خواسته های دنیایی خود بود من نمی فهمم چرا او خواهران و زنان و اطفالش را به همراه برده بود پس عقل چنین حکم می کند که او فقط به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد.

29 - بولس سلامه (نویسنده و شاعر مسیحی لبنانی):

شب هایی که بیدار بودم یک بار برای مدتی طولانی به جهت علاقه ای که به آن دو بزرگوار امام علی و امام حسین (علیه السلام) - داشتم، گریستم سپس شعر علی و حسین را سرودم.

30 - گابریل آنگری (نویسنده فرانسوی):

آرامگاه حسین در کربلا بعد از کعبه، بدون تردید دومین زیارتگاه مسلمانان است. جنایت کربلا وحشت انگیز و غیرانسانی بود.

31 - آنتوان بارا (نویسنده مسیحی):

اگر حسین از آن ما بود، در هر سرزمینی برای او بیرقی بر می افراشتیم و در هر

روستایی برای او منبری بر پا می نمودیم و مردم را با نام حسین به مسیحیت

فرا می خواندیم.

32 - از جملات جالب چارلز دیکنز درباره عاشورا تا فراخواندن به مسیحیت با نام حسین (علیه السلام)

عظمت قیام سیدالشهدا و فداکاری یاران با وفای امام حسین (علیه السلام)، سبب شده که نویسندگان و اندیشمندان بزرگ جهان، در باره نهضت حسینی و حماسه آفرینان عاشورا اظهار نظرهای بسیاری داشته و حتی برخی از نویسندگان غیرمسلمان نیز درباره این واقعه اظهار نظر داشته و کتاب بنویسند.

33 - محمد زغلول پاشا:

حسین (علیه السلام) در این کار، به واجب دینی و سیاسی خود قیام کرده و این گونه مجالس عزاداری، روح شهادت را در مردم پرورش می دهد و مایه قوت اراده آنها در راه حق و حقیقت می گردد.

34 - عبدالرحمن شرقاوی (نویسنده مصری):

حسین (علیه السلام)، شهید راه دین و آزادی است. نه تنها شیعه باید به نام حسین بیالد، بلکه تمام آزاد مردان دنیا باید به این نام شریف افتخار کنند.

35 - ابن ابی الحدید (دانشمند و شاعر عراقی):

مانند حسین چه کسی را سراغ دارید به راستی این مرد مافوق بشر کیست که لحظه ای پستی را نمی پذیرد و با اختیار خود در برابر ستمگران سر تعظیم فرود نمی آورد.

ابن ابی الحدید این دانشمند نامدار اهل سنت، می نویسد:

سالار پرشکوه شکست ناپذیران روزگار و قهرمان کسانی که در برابر ذلت و تحقیر سر فرود نیاورده، و به عصرها و نسل ها درس جوانمردی و شرافت و مرگ پر افتخار را زیر سایه شمشیرهای آخته داد، و آن را بر سازش با بیداد و فریب برگزید، پدر یکتا پرستان گیتی، حسین علیه السلام، فرزند رشید علی علیه السلام است.

استبدادگران اموی به آن شخصیت تسخیرناپذیر و یارانش امان دادند، اما او بدان دلیل که نمی خواست در برابر ذلت و بیداد سر خم کند، و نیز بیم آن داشت که اگر با پذیرش امان نامه کشته هم نشود، ذلت بر او و دیگر آزادمنشان رهرو راهش از سوی عبید و دیگر خودکامگان سیاه کار و حقیر تحمیل گردد، مرگ پر عزت و افتخار را بر زندگی ذلیلانه برگزید.

36 - بنت الشاطی (نویسنده معروف مصری) می گوید

زینب، خواهر حسین بن علی، لذت پیروزی را در کام ابن زیاد و بنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت. در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا همچون قیام مختار و عبدالله بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع، زینب قهرمان کربلا نقش برانگیزاننده داشت.

37 - عباس محمود عقّاد (نویسنده و ادیب مصری):

جنبش حسین، یکی از بی نظیرترین جنبش های تاریخی است که تاکنون در زمینه دعوت های دینی یا نهضت های سیاسی پایدار گشته است... دولت اموی پس از این جنبش، به قدر عمر یک انسان طبیعی، دوام نیاورد و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت.

38 - محمد علی جناح (رهبر بزرگ پاکستان)

هیچ نمونه ای از شجاعت بهتر از این که حسین از لحاظ فداکاری و شهامت نشان داد، در عالم پیدا نمی شود. به عقیده من، تمام مسلمانان باید از این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی کنند

39 - لیاقت علی خان (نخستین نخست وزیر پاکستان)،

تصریح می کند: این روز محرم، برای مسلمانان سراسر جهان معنی بزرگی دارد.

در این روز، یکی از حزن آورترین و تراژدیک ترین وقایع اسلام اتفاق افتاد، شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) در عین حزن، نشانه فتح نهایی روح واقعی اسلامی بود، زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می رفت. این درس به ما می آموزد که مشکلات و خطرهای هرچه باشد، نبایستی ما پروا کنیم و از حق و عدالت منحرف شویم.

40 - طه حسین (دانشمند و ادیب مصری)،

عنوان می کند: حسین (علیه السلام) برای به دست آوردن فرصت و از سرگرفتن جهاد و دنبال کردن از جایی که پدرش رها کرده بود، در آتش شوق می سوخت. او زبان را درباره معاویه و عمالش آزاد کرد، تا به حدی که معاویه تهدیدش نمود. امام



حسین (علیه السلام)، حزب خود را وادار کرد در طرفداری حق سختگیر باشند.

41 - عبدالحمید جوده السحار (نویسنده مصری):

حسین (علیه السلام) نمی توانست با یزید بیعت کند و به حکومت او تن در دهد؛ زیرا در آن صورت، بر فسق و فجور، صحنه می گذاشت و ارکان ظلم و طغیان را محکم می کرد و بفرمانروایی باطل تمکین می نمود. امام حسین به این کارها راضی نمی شد، گرچه اهل و عیالش به اسارت افتند و خود و یارانش کشته شوند.

42 - علامه طنطاوی (دانشمند مصری)،

نیز می گوید: داستان حسینی عشق آزادگان را به فداکاری در راه خدا بر می انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به شمار می آورد، چنانکه رای شتاب به قربانگاه، بر یکدیگر پیشی جویند.

43 - شاعر دانشمند (ابونصر سعدی)

از سراینندگان نامدار قرن چهارم در وصف آزادگی و عزتمندی حسین (علیه السلام) از جمله چنین می سراید: حسین (علیه السلام) همان کسی است که مرگ با عزت و آزادگی را زندگی حقیقی می نگرست و زندگی با ذلت و حقارت را مرگ.

44 - احمد محمود صبحی (نویسنده):

اگر چه حسین بن علی (علیه السلام) در میدان نظامی یا سیاسی شکست خورد؛ اما تاریخ، هرگز شکستی را سراغ ندارد که مثل خون حسین (علیه السلام) به نفع شکست خوردگان تمام شده باشد. خون حسین، انقلاب پسر زبیر و خروج مختار و نهضت های دیگر را در پی داشت، تا آن جا که حکومت اموی ساقط شد و ندای خونخواهی حسین (علیه السلام)، فریادی شد که با آن تخت ها و حکومت ها را به لرزه در آورد.

45 - العبیدی (مفتی موصل):

فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره ای است، هم چنان که مسبین آن نیز نادره

اند... حسین بن علی (علیه السلام) سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنا بر فرمان

خداوند در قرآن به زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وظیفه خویش دید و از اقدام به آن

تسامحی نورزید. هستی خود را در آن قربانگاه بزرگ فدا کرد و بدین سبب نزد

پروردگار، (سرور شهیدان) محسوب شد و در تاریخ ایام، (پیشوای اصلاح طلبان) به شمار رفت؛ آری، به آن چه خواسته بود و بلکه برتر از آن، کامیاب گردید.

46 - علامه محمد اقبال لاهوری

علامه اقبال، اندیشمند، عارف و شاعر پرآوازه پاکستانی، و از مفاخر و اندیشمندان اهل سنت در قرون معاصر است.

از میان رهبران اهل سنت، این مصلح بزرگ اسلامی، بیش از دیگران به اهمیت زنده نگه داشتن محرم و عزاداری امام حسین اهتمام ورزید و این موضوع را با قلم و شعر مورد تأکید قرار داد. او در جای جای دیوان شعر خود از امام حسین علیه السلام و عشق او به حقیقت و لزوم پیروی از آن حضرت و آموزش آزادی و آزادگی از قیام وی یاد می کند و سرانجام خود تصریح می کند نه تنها آزادی بلکه:

رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله ها افروختیم

تار ما از زخمه اش لرزان هنوز تازه از تکبیر او ایمان هنوز

ای صبا! ای پیک دور افتادگان! اشک ما بر خاک پاک او رسان

علامه اقبال لاهوری، درباره قیام امام حسین (علیه السلام) معتقد است که اگر قصد آن حضرت رسیدن به حکومت بود، عشق را رها می کرد و این چنین عاشقانه بر نمی خاست، بلکه سپاهی فراهم می آورد. قیام او، تنها برای اصلاح امت و احیای دین و محو فاسدان بود که اثرش تا به حال باقی است و تازگی ایمان ما نشأت گرفته از قیام آن حضرت است:

مدعایش سلطنت بودی اگر خود نکردی با چنین سامان سفر

تیغ، بهر عزت دین است و بس مقصد او حفظ آیین است و بس

ماسوی الله را مسلمان بنده نیست پیش فرعونى سرش افکنده نیست

خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد

تیغ لا چون از میان بیرون کشید از رگ ارباب باطل خون کشید

نقشِ الاّ الله بر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت

از دیدگاه اقبال، امام حسین علیه السلام حماسه ستیز عشق با عقل و هوس است:

آن شنیدستی که هنگام نبرد عشق با عقل هوس پرور چه کرد

آن امام عاشقان، پور بتول سرو آزادی زبستان رسول

الله الله بای بسم الله، پدر معنی ذبح عظیم، آمد پسر

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زهر اندر کام ریخت

خون آن سر، جلوه خیر الامم چون سحاب قبله باران در قدم

بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرانه ها کارید و رفت

تا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد

بهر حق در خاک و خون گردیده است پس بنای لاله گردیده است

47 - طبری در تاریخ خود می گوید که چون خبر شهادت سیدالشهداء (علیه السلام) به عبدالله بن زبیر رسید، گفت: او مرگ با عزّت را بر زندگی ذلّت بار برگزید. خداوند، حسین را رحمت کند و قاتلش را خوار بدارد. نفرین خدا بر کسی که فرمان داد او را بکشند و بدین کار رضایت داد.

باتغییراتی از سایت دانا و گروه سرگرمی سیمرخ [www.seemorgh.com/Entertainment](http://www.seemorgh.com/Entertainment)

و توسط سید، و عسکری، اسلامپور، کریمی، پاسدار اسلام، و دیگر منابع.

## 18 - امتیازات حضرت فاطمه زهراء نسبت به حضرت مریم علیهما السلام

در میان گروهی مورد بحث است که آیا حضرت مریم علیها السلام با این امتیازاتی خداوند به او داده است، افضل است یا حضرت زهراء علیها السلام، در این مورد بحثها زیاد است که به مختصری از آن توجه نمائید.

1 - زهرا سلام الله علیها حجت الهی بر امامان

حدیث شریفی که مفاد آن حجیت فاطمه زهرا علیها السلام بر ائمه اطهار علیهم السلام می باشد به عبارات مختلفی از امامان معصوم نقل گردیده که به سه مورد آن اشاره می گردد:

الف: از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «نحن حجج الله علیکم و ائمتنا فاطمه حجه الله علینا» الانتصار، ج 7، للشیخ العاملی، ص 237.

ما حجّت های خدا بر شمائیم و مادر ما فاطمه علیها السلام حجّت خدا بر ما (اهل بیت) است.

ب: از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که فرمود: «نحن حجج الله علی خلقه و جدّتنا فاطمه حجه الله علینا» (الاسرار الفاطمیه، ص 17، للشیخ محمد فاضل المسعودی. ما (اهل بیت) حجّت های خدا بر خلق او هستیم و جدّه ما فاطمه (علیها السلام) حجّت خدا بر ما است.

ج - از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که فرمود: «نحن حجج الله علی الخلائق و ائمتنا فاطمه حجه الله علینا» الاسرار الفاطمیه، ص 99، للشیخ محمد فاضل المسعودی. ما حجّت های خدا بر مردم هستیم و مادر ما فاطمه علیها السلام حجّت خدا بر ما است.

جهت مطالعه بیشتر به. 1 - الاسرار الفاطمیه، محمد فاضل مسعودی.

2 - الانتصار، شیخ حر عاملی، ج 7، مراجعه نمائید.

باید توجه داشت که حجّت اعمّ از نبیّ و رسول و امام می باشد. یعنی هر نبیّ و رسول و امامی حجّت است ولی هر حجّتی لزوماً نبیّ یا رسول یا امام مصطلح نیست. پس اینکه حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها نبیّ یا رسول یا امام نبود، نمی تواند مانع از حجّت بودن آن بزرگوار باشد.

قرآن کریم و برهان عقلی، حجّت می باشند در حالی که سه عنوان پیش گفته را به نحو اصطلاحی ندارند. همچنین خداوند متعال از حضرت خضر علیه السلام یاد نمود که قول و فعل او بر موسای پیامبر حجّت بود؛ لذا حقّ اعتراض به وی را نداشت؛ و این در حالی است که نبیّ یا رسول بودن حضرت خضر علیه السلام معلوم

ص: 144

دلایل فراوانی وجود دارد که نشان می دهند آن حضرت در ردیف ائمه اطهار علیها السلام حجت بر خلق بوده اند.

یکی از آن دلایل حدیث ثقلین می باشد که نبی مکرم اسلام در ضمن آن فرمودند: «... فانظروا کیف تخلّفونی فی الثقلین. فقام رجل فقال یا رسول الله و ما الثقلان؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم الاکبر کتاب الله؛ سبب طرفه بید الله و طرفه بأیدیکم فتمسکوا به لم تزالوا و لا- تضلّوا. والاصغر عترتی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض و سألت لهما ذلک ربّی فلا تقدّموهما فتهلکوا و لا تعلّموهما فانّهما اعلم منکم. بنگرید که پس از من، با دو یادگار گرانبهای من چگونه رفتار می کنید؟ مردی برخواست و پرسید: یا رسول الله! دو اثر گرانبهای شما چیست؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداست؛ وسیله ای که جانبی از آن در دست خدا می باشد و طرف دیگر آن در اختیار شما قرار گرفته است؛ پس به آن چنگ بزنید که نمی لغزید و گمراه نمی شوید؛ و ثقل اصغر عترت من است؛ که همانا آن دو هرگز از همدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و من هم از پروردگارم همین اتحاد و یگانگی را برای آنها درخواست کرده ام.

پس بر این دو پیشی نگیرید که به هلاکت می رسید و سخنی به آنها نیاموزید که آنان از شما داناترند. (المعجم الکبیر، الطبرانی، ج 3، ص 66).

طبق این حدیث شریف، عترت رسول خدا حجت بر خلائق می باشند و شکی نیست حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها نیز از فرد کامل عترت می باشد. پس آن جناب نیز حجت بر خلق می باشند.

دلیل دوم حدیث سفینه است که نبی خدا فرمودند: إن مثل أهل بیتی فی امتی کمثل سفینه نوح فی قومه من رکبها نجا و من ترکها غرق همانا مثل اهل بیت من در امتم مانند کشتی نوح است در قوم خودش که هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که آن را ترک نمود غرق شد. (الإحتجاج، ج 1، ص 157).

باز روشن است که حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها نیز جزء اهل بیت می باشد.

همچنین طبق آیات و روایات فراوانی آن حضرت معصومه بوده و سخن و فعل

هر معصومی حجّت است. چرا که سخن و فعل معصوم یقیناً حقّ می باشد و هر حقّی از خداست.

دلایل دیگری نیز در این باره وجود دارد که به همین چند مورد بسنده می شود.

اما اینکه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها حجّت بر یازده فرزند معصوم خویش نیز می باشد، یقیناً درست است؛ چرا که هر معصومی برای هر کسی حجّت می باشد چه آن کس معصوم باشد یا غیر معصوم. چون سخن و فعل انسان معصوم، یقیناً مطابق حقّ می باشد و هر حقّی از جانب خداست و آنچه یقیناً از جانب خداست، حجّت است. پس تمام معصومین بر همگان و بر یکدیگر حجّت می باشند. بر این اساس اگر حضرت فاطمه سلام الله علیها خبری از جانب خدا برای علی علیه السلام نیز نقل می نمود، آن حضرت چنان خبری را از جانب خدا می دانست و در آن شکّ نمی کرد؛ کما اینکه علی علیه السلام صحیفه ی فاطمیّه را که جبرئیل علیه السلام به حضرت فاطمه سلام الله علیها گزارش داده بود بر خود حجّت می دانست.

همچنین حضرت موسی علیه السلام، حضرت خضر را بر خود حجّت می دانست؛ در حالی که حضرت موسی علیه السلام پیامبر اولوالعزم بود و اطاعت از شریعت او بر همگان و از جمله بر حضرت خضر علیه السلام واجب بود.

پس باید توجه داشت که مسأله ی حجّیت، دایره مدار عصمت است و ربطی به رتبه ی وجودی شخص ندارد. چون هر سخنی از هر معصومی صادر شود کلام خداست و اطاعت از کلام الهی بر همگان لازم می باشد. از اینرو همانطور که سخن حضرت فاطمه سلام الله علیها بر فرزندان حجّت است، سخن آن بزرگواران نیز برای حضرت زهر سلام الله علیها حجّت می باشد.

اما و رای مسأله ی حجّیت، مسأله ی اسوه و الگو بودن مطرح است که در اینجا دیگر صرف عصمت کافی برای اسوه بودن نیست. بلی هر معصومی برای غیر معصوم اسوه است؛ چون رتبه ی وجودی هر معصومی بالاتر از غیر معصوم می باشد، ولی چنین نیست که هر معصومی اسوه ی معصوم دیگر نیز باشد. چرا که اسوه بودن دایره مدار رتبه ی وجودی است نه عصمت. بر این اساس، حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسوه ی جمیع عالمیان است و کسی اسوه ی او نیست جز خدا؛ و بعد از آن جناب، حضرت امیرالمومنین علیه السلام اسوه ی تمام خلایق می

باشد؛ و از برخی روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در رتبه ی سوم قرار دارد. البته این برتری به اعتباری است که جای ذکرش در عرفان نظری است؛ لذا از برخی روایات نیز برابری این انوار قدسی استفاده می شود. بنا بر این، وجود قدسی آن حوریه ی انسیّه، غیر از رسول خدا و علی علیه السلام، اسوه ی تمام خلائق می باشد. پس اگر هم گفته شود که آن بزرگوار حجّت برای یازده امام می باشد منظور همین اسوه بودن در انسائیت است نه حجّت به معنی رایج آن در علم کلام؛ چرا که حجّت به این معنی، در میان دو معصوم، طرفینی است نه یک طرفه. دانشجوئی (معارف).

## 2- او سرور زنان جهانیان تا قیامت؛ مریم سرور جهان زمان خود

یکی از شبهاتی که نسبت به حضرت زهرا سلام الله علیها و روایات شیعه مطرح می شود، این است که شیعه حضرت زهرا علیها السلام را از همه زنان عالم بالاتر می داند در حالی که طبق آیات قرآن کریم، حضرت مریم علیها السلام برترین زنان است. آیه مورد نظر عبارت است از: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (آل عمران 42. و) یاد کن ( هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است)».

در پاسخ به این سؤال باید به چند نکته توجه نمود:

اگر وقتی به کسی گفته شود: (تو به عنوان برترین دانشمند جهان انتخاب شده ای)، آیا این دلیل می شود که در سال های بعد هم، هیچ دانشمندی بالاتر از تو نخواهد بود؟ قطعاً چنین برداشتی اشتباه است. در معنای آیه فوق هم همین اشتباه را برخی مرتکب شده و گفته اند پس در قرون بعد از حضرت مریم علیها السلام هم کسی بالاتر از وی به دنیا نخواهد آمد، در حالی که آیه اصلاً چنین دلالتی ندارد. فلذا در روایات نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ... إنها لسيدة نساء العالمين فقیل یا رسول الله أهي سيدة نساء عالمها فقال ذلك لمریم بنت عمران فأما ابنتی فاطمه فهی سيدة نساء العالمين من الأولین و الآخرین.

شیخ صدوق، الأمالی، ص 487، تهران: انتشارات کتابچی، 1376.

و او (فاطمه) سیده زنان عالمیان است. عرض شد یا رسول الله او سیده زنان عصر خود است؟ فرمود مریم دختر عمران چنین بود، اما دخترم فاطمه بانوی زنان عالم است، از اولین و آخرین.

در موارد دیگری نیز در قرآن کریم، لفظ «عالمین» به معنای (همان عصر خود) به کار رفته است. مثلاً خداوند درباره بنی اسرائیل فرموده است: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ. (البقره 47).

ای فرزندان اسرائیل، از نعمت هایم که بر شما ارزانی داشتم، و (از) اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید. که بدیهی است منظور، برتری مؤمنان بنی اسرائیل بر مردم عصر خود بوده است.

روایاتی که حضرت زهرا علیها السلام را سرور زنان بهشتی معرفی نموده است، نیز ثابت می کند، که ایشان از حضرت مریم علیها السلام والاترند. چرا که قطعاً حضرت مریم علیها السلام از زنان بهشتی است و حضرت زهرا علیها السلام، سرور همه آنها.

به عنوان مثال، در روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به ایشان فرمودند: «... فأنت سیده نساء أهل الجنة و ابناک حسن و حسین سیدا شباب أهل الجنة». (شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج 1: ص 263، تهران: نشر اسلامی، 1395 ق).

پس تو سرور زنان بهشتی و دو پسر، حسن و حسین سرور جوانان بهشتند.

در قرآن مجید، یک سری از ویژگی ها و امتیازات برای حضرت مریم علیها السلام بیان شده است. این ویژگی ها از اختصاصات حضرت مریم علیها السلام نیست و افراد دیگری نیز در رتبه او و چه بسا بالاتر از او به چنین مقاماتی رسیده اند؛ اما آنچه از اختصاصات حضرت مریم سلام الله علیها است و بدان وصف، بر همه زنان عالم امتیاز یافته است، چگونگی ولادت فرزند وی می باشد.

علامه طباطبایی قدس الله نفسه الزکیه در تفسیر المیزان می فرماید: (این کلمه) از خصایص وجودی حضرت مریم علیها السلام انگشت روی هیچ خصیصه ای به جز ولادت عجیب فرزندش نمی گذارد. این است که (اصطفاء) از هر جهت نیست؛ بلکه آنگونه فرزند آوردن مراد است. اما غیر از کلمه (اصطفاء) کلمات دیگری که در آیات مربوط به آن حضرت آمده، از قبیل تطهیر، تصدیق به کلمات خدا و کتب



او، قنوت و محدثه بودن همه از اموری است که اختصاص به آن حضرت ندارد.

(طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1: ص 189، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، 1417 ق. (پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب).

در منابع اهل سنت روایات متعددی از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که نشان می دهد حضرت فاطمه زهراعلیها السلام از همه زنان عالم برتر و بالاتر بوده، که ما در اینجا به برخی از آن روایات اشاره می کنیم:

1 - ابن شاهین، به سند خود از عمران بن حصین، نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: یا بنیه اما ترضین ان تکونی سیده نساء العالمین؟) ای دخترم! آیا خشنود نیستی که تو سیده زنان عالم هستی

(فضائل فاطمه لابن شاهین.

2 - طبرانی، از ابو هریره، نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود:

ان ملک من السماء لم یکن زارنی فاستاذن الله فی زیارتی، فبشّرنی، او قال:

اخبرنی ان فاطمه سیده نساء امتی؟) همانا فرشته ای مرا زیارت نکرده بود و از خداوند برای زیارت من اجازه گرفت، پس بشارت داد که فاطمه سرور زنان امت من است. (مناوی، اتحاف السائل بما لفاطمه من الفضائل، ص 1.

3 - مناوی، به سند خود از حضرت فاطمه علیها السلام روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آن حضرت فرمود: یا فاطمه اما ترضین ان تأتی یوم القیامه سیده نساء المومنین؟ ای فاطمه! آیا خشنود نیستی که روز قیامتوارد شوی در حالیکه سرور زنان مومنان باشی. (مناوی، اتحاف السائل بما لفاطمه من الفضائل، ص 8.

4 - همچنین وی از ابن عباس روایت می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود:

« افضل نساء اهل الجنة خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد، و مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم (؛) برترین زنان بهشتچهار نفرند: خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمدصلی الله علیه وآله، و مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم. ( . ) مناوی، اتحاف السائل بما لفاطمه من الفضائل، ص 10.

5 - طبری از فاطمه بنت الحسین علیه السلام از حضرت فاطمه علیها السلام روایت کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله به آن حضرت فرمود: « انت سیده نساء اهل

الجنة»؛ توبرترین بانوی اهل بهشتی (مناوی، اتحاف السائل بمالفاطمه من الفضائل، ص 12).

6 - بخاری (صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: علامات النبوه فی الاسلام. احمد بن حنبل نیز در مسند خود این روایت را ذکر کرده است، با این تفاوت که به جای «بانوی زنان بهشت» آورده: «بانوی زنان این امت». ابن سعد نیز در طبقات، ج 2، ص 04. حدیث را با این تعبیر آورده است: «بانوی زنان این امت یا بانوی زنان دو عالم». (ابن اثیر نیز در اسدالغابه، ج 5، ص 225 با تعبیر: «بانوی زنان دو عالم» و نسائی در خصائص) ص 43. با عبارت «بانوی زنان این امت یا بانوی زنان مؤمنین» حدیث را نقل کرده اند.

به نقل از عایشه می نویسد: فاطمه در حالی که همانند رسول خدا راه می رفت، جلو آمد. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: مرحبا به دخترم فاطمه، و او را طرف راست یا چپ خود نشانده. آنگاه آهسته به او سخنی گفت که فاطمه (با شنیدن آن) گریست.

به او گفتم: چرا می گریی؟ او پاسخی نداد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دوباره آهسته کلامی به فاطمه گفت و (این بار) فاطمه خندید.

گفتم: تا امروز خوشحالی ای که اینقدر نزدیک به اندوه باشد، ندیده بودم.

پرسیدم: رسول خدا چه گفت؟ جواب داد: هرگز راز رسول خدا را فاش نخواهم ساخت. تا آنکه رسول خدا رحلت نمود. پس از رحلت آن حضرت دوباره از فاطمه پرسیدم رسول خدا چه گفت؟ (فاطمه گفت: رسول اکرم صلی الله علیه وآله به من فرمود: جبرئیل هر سال فقط یکبار قرآن را بر من عرضه می کرد ولی امسال دوبار قرآن بر من عرضه شد و این را نشانه ی نزدیک شدن اجل خود می دانم و تو در میان اهل بیت اول کسی هستی که به من ملحق می شوی. و من با شنیدن این سخن گریستم، آنگاه فرمود: آیا خشنود نمی شوی به اینکه بانوی زنان بهشت یا بانوی زنان مومنین باشی؟ و من (با شنیدن آن) خندیدم.

7 - ترمذی (صحیح الترمذی، ج 2، ص 306. حاکم نیز این روایت را در مستدرک الصحیحین (مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 151 به اختصار و با دو سند - که دومین آنها را صحیح شمرده - آورده است، حاکم فقط قسمت مربوط به فاطمه علیها السلام را نقل کرده است، این روایت را همچنین احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 913 ابونعیم) حلیه الاولیاء، ج 4، ص 091 و ابن اثیر) اسدالغابه، ج 5، ص 475 در کتابهای خود آورده اند و متقی نیز در چهار موضع از کنز العمال

ص: 150

آن را نقل کرده است، در موضع اول) کنزالعمال، ج 6، ص 712 می گوید: رویانی و ابن حیان به نقل از حدیقه این روایت را ذکر کرده اند، در موضع دوم) کنزالعمال، ج 6، ص 812 می نویسد: روایت را ابن عساکر از حدیقه نقل کرده است، و در موضع سوم) کنزالعمال، ج 7، ص 201 آمده است: ابن جریر از حدیقه این حدیث را نقل کرده است، در موضع چهارم) کنزالعمال، ج 7، ص 111 به نقل قسمت مربوط به فاطمه علیها السلام اکتفا می کند و می نویسد: ابن ابی شیبہ آن را نقل کرده است

از حدیقه نقل می کند که: مادرم از من پرسید: آخرین ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه وآله کی بود؟ گفتم: از فلان روز تاکنون ایشان را ندیده ام. مادرم به من پرخاش کرد. گفتم: بگذار تا نزد رسول اکرم صلی الله علیه وآله روم و نماز مغرب را با او بخوانم و از او بخواهم برای من و تو طلب آموزش کند. خدمت رسول گرامی آمدم، با او نماز مغرب را خواندم. حضرتش تا شروع نماز عشا، به نماز خواندن مشغول بود.

پس از خواندن نماز عشا به نوافل پرداخت و من هم همراه او نماز نافله می خواندم، صدایم را شنید و فرمود: کیستی؟ آیا حدیقه ای؟ گفتم: آری. فرمود: خداوند تو و مادرت را بیامرزد، حاجت چیست؟ و ادامه داد: این فرشته ایست که تاکنون به زمین نیامده بود. از خداوند اجازه خواست تا بر من سلام کند و مژده ام دهد که:

فاطمه بانوی زنان اهل بهشت و حسن و حسین دو سرور و آقای جوانان اهل بهشت هستید.

8 - حاکم در مستدرک (مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 185.

آورده: عایشه به فاطمه (علیها السلام) گفت: مژده ات ندهم که شنیدم رسول خدای فرمود: سرور زنان اهل بهشت چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر رسول خدا، خدیجه دختر خویلد و آسیه.

9 - متقی در کنزالعمال (کنزالعمال، ج 7، ص 111.

به نقل از علی علیه السلام آورده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: آیا خشنود نیستی سرور بانوی زنان اهل بهشت باشی و دو پسر سروران جوانان اهل بهشت؟

10 - ابونعیم (ذخائرالعقبی، ص 44.

به نقل از ابن عباس روایت کرده: رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: چهار زن، بانوان روزگار خود هستند: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر

ص: 151

خویدل، و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله، و برترین ایشان در علم، فاطمه است.

11 - حاکم در مستدرک الصحیحین (مستدرک الصحیحین، ج 2، ص 497. حاکم در موارد دیگری از کتاب خود این حدیث را با سندهای صحیح از ابن عباس نقل کرده است، همچنین بسیاری از بزرگان حدیث این روایت را در کتابهای خود آورده اند، از جمله: احمد بن حنبل) مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 293 و 316 و 223 با چند سند؛ ابن عبدالبر (الاستیعاب، ج 2، ص 027 با دو سند؛ سیوطی) الدر المنثور، ذیل آیه ی 11 سوره ی تحریم. به نقل از طبرانی، ابن اثیر) اسد الغابه، ج 5، ص 734. [7 محب طبرانی) ذخائر العقبی، ص 24 به نقل از احمد و ابوحاتم.

به نقل از ابن عباس آورده است: پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) چهار خط کشید، سپس فرمود: می دانید این خطوط چیست؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش دانانترند.

فرمود: همانا برترین زنان اهل بهشت، خدیجه دختر خویدل، فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه وآله)، مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم می باشند...

حاکم اضافه می کند که سند این حدیث صحیح می باشد.

12 - متقی، (کنز العمال، ج 6، ص 712 خطیب بغدادی) تاریخ بغداد، ج 4، ص 913 نیز این حدیث را نقل کرده است.

به نقل از ابن عساکر، از ابن مسعود روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

بهترین مردان شما علی و بهترین جوانانتان حسن و حسین و بهترین زنان شما فاطمه است.

13 - طبری، (تفسیر طبری، ج 3، ص 180. از قتاده، نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: برترین زنان دو عالم، مریم دختر عمران، آسیه همسر فرعون، خدیجه دختر خویدل، و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله هستند.

14 - و نیز طبری، (تفسیر طبری، ج 3، ص 180.

به نقل از ابو موسی اشعری می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از میان مردان، بسیاری کامل شدند، اما از زنان فقط چهار تن به کمال رسیدند: مریم، آسیه همسر فرعون، خدیجه دختر خویدل، و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله.

ص: 152



آفرید، و هنگامی که نور وجود فاطمه سلام الله علیها درخشید آسمانها و زمین به نورش روشن شده و دیدگان فرشتگان از شدت نورش بسته شد و تمام ملائکه، حق تبارک و تعالی را سجده نموده و عرض کردند: ای اله و معبود ما و سرور و مولای ما! این نور چه خصوصیتی دارد که این قدر تابان و روشن است؟ خداوند متعال به آنها وحی فرمود: این نور از نور من است که در آسمان ساکنش کرده ام آن را از عظمت خویش آفریدم، آن را از صلب پیامبری از پیامبران که بر تمام انبیاء برتریش داده ام خارج خواهم ساخت و از این نور پیشوایانی را بیرون می آورم که به امر من قیام می کنند و مردم را به طرف من هدایت می نمایند، این پیشوایان را پس از انقطاع وحی خلفای خود در زمین قرار می دهم. (علل الشرائع، ج 1، ص 180).

5 - آسمانها و زمین از نور فاطمه آفریده شده است

انس بن مالک گفت: یک روز پیامبر اکرم به نماز صبح اشتغال داشت در محراب ایستاد چون ماه تابان؛ عرض کردم اگر صلاح بدانید این آیه را برای ما تفسیر فرمائید: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّالِحِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ». «فرمودند: منظور از پیامبران من هستیم، صدیقین علی بن ابی طالب است و اما شهدا عمویم حمزه و اما صالحین دخترم زهرا و فرزندانش حسن و حسین می باشند. عباس) عموی پیامبر (از گوشه مسجد به خدمت پیامبر اکرم آمده گفت: مگر من و شما و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک سرچشمه نیستیم؟ فرمودند: منظورت چیست عمو جان؟ عرض کرد: زیرا مرا نام نبردی و به این مقام مفتخر نکردی. فرمود عمو جان اینکه گفתי من و تو و علی و حسن و حسین از یک سرچشمه هستیم صحیح است ولی خداوند ما را موقعی آفرید که نه آسمان افراشته و نه زمین گسترده و نه عرش و نه بهشت و نه جهنم بود؛ ما او را تسبیح و تقدیس می کردیم هنگامی که تسبیح و تقدیسی وجود نداشت. وقتی خدا اراده کرد ابتدای آفرینش را نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید؛ نور عرش از نور من است و نور من از نور خدا است. سپس نور علی بن ابی طالب را شکافت و از آن ملائکه را آفرید پس نور ملائکه از نور علی بن ابی طالب است و نور پسر ابی طالب از نور خدا

است. نور دخترم فاطمه را شکافت و آسمانها و زمین را آفرید؛ نور آسمانها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا است؛ و فاطمه برتر از آسمانها و زمین است. سپس نور حسن را شکافت و از آن خورشید و ماه را آفرید؛ پس نور خورشید و ماه از نور حسن است و نور حسن از نور خدا است و حسن از خورشید و ماه برتر است. آنگاه نور حسین را شکافت و از آن بهشت و حور العین را آفرید؛ پس نور بهشت و حور العین از نور حسین است و نور حسین از نور خدا است و حسین از بهشت و حور العین برتر است. سپس خداوند به قدرت خود ظلمت را آفرید و آن را بر پرده ی چشمها افشاند؛ ملائکه گفتند: سبوح قدوسی ای پروردگار ما؛ خدایا از وقتی این اشباح را شناخته ایم چیز بدی مشاهده نکردیم تو را سوگند می دهیم به مقام آنها که این گرفتاری را از ما برطرف فرما! در این موقع خداوند قنديل های رحمت را آفرید و بر سرادق عرش آویخت. گفتند خدایا این فضیلت و نورها از کیست، خطاب نمود این نور کنیزم فاطمه زهرا است به همین جهت او را زهرا) نورانی (نامیدم؛ چون آسمانها و زمین به واسطه ی نور او پدیدار شد. او دختر پیامبرم و همسر وصی او و حجت من بر خلق است. شما را گواه می گیرم که ثواب تسبیح و تقدیس شما را به این بانو و شیعانش دادم تا روز قیامت. در این موقع عباس از جای خود حرکت کرد و پیشانی علی بن ابی طالب را بوسیده و گفت: یا علی خدا تو را حجت بالغه بر مردم قرار داده تا روز قیامت. (بحار الأنوار، ج 25، ص 17)

#### 6 - فاطمه اختر درخشان در میان زنان جهان

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه 35 نور فرمودند: « فی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلِ كَأَنَّهَا فَاطِمَةُ ع فِيهَا مِصْبَاحُ الْحَسَنِ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجِهِ الْحَسَنِ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ فَاطِمَةُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مُبَارَكَةٍ إِبْرَاهِيمَ ع زَيْتُونِهِ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ لَا يَهُودِيَّةٍ وَلَا نَصْرَانِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ بِهَا وَ لَوْ لَمْ تَمَسُّهُ نَارُ نُورِ عَلِيٍّ إِمَامٍ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامِ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ يَهْدِي اللَّهُ لِلْأَنَامِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ: « خدا نور آسمانها و زمین

است، حکایت نور او چون فانوسی است «آن فانوس فاطمه علیها السلام است» که در آن فانوس چراغی است «آن چراغ حسن است» چراغ در آبگینه است «آبگینه حسین است» آبگینه مانند اختر درخشانی است «آن اختر درخشان فاطمه است در میان زنان جهان» از درخت پر برکتی برافروزد «آن درخت حضرت ابراهیم (علیه السلام) است» درخت زیتونی است نه شرقی و نه غربی «یعنی نه یهودی و نه نصرانی» که نزدیک است روغنش برافروزد «نزدیک است علم از آن بجوشد» اگر چه آتشی به او نرسد، نوری است روی نوری «از فاطمه امامی پس از امامی آید» خدا هر که را خواهد به نور خود رهبری کند «هر که را خدا خواهد به امامان رهبری کند» و خدا برای مردم مثلها می زند (الکافی، ج 1، ص: 195)

7 - مریم پدری مانند محمد و شوهری مانند علی ندارد

یکی از امتیازات مهم فاطمه بر مریم علیهما السلام، داشتن پدری مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و شوهری چون علی علیه السلام می باشد.

درست او فرزندی بدون پدر به دنیا آورد ولی خلقت آدم علیه السلام از او مهم و جالبتر است ولی اشرف از عیسی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، نیست.

8 - فاطمه علیها السلام مادر حجّتی است که عیسی علیه السلام به او اقتداء می کند

فاطمه مادر 11 حجّت الیهی است که هر کدام مقام والائی در پیشگاه خدای توانا دارد و آخرین فرزندش طبق روایات، مقتدای حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود.

- اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف

روایات متعدد، از برگشت و حضور حضرت عیسی علیه السلام در جبهه حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف خبر داده اند. حضرت مسیح علیه السلام، حامی و مروج حضرت حجت است که به هدایت مردم به ویژه اهل کتاب می پردازد.

هم چنین هنگام نماز جماعت به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اقتدا

ص: 156



می کند، چنان که پیامبر اعظم صلی الله علیه واله به این موضوع اشاره فرموده است:

فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه؛ (بحار الانوار، ج 51، ص 17).

پس هنگام ظهور حضرت مهدی عیسی بن مریم فرود می آید و پشت سر او حضرت مهدی نماز می خواند.

روایت نبوی دیگری، حضرت عیسی را حاکم عادل و شکننده صلیب ها در عصر ظهور معرفی می کند:

والذی نفسی بیده لیوشکنّ ان ینزل فیکم ابن مریم حکماً عدلاً یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیه؛ (بحار الانوار، ج 52، ص 382؛

صحیح بخاری، ج 2، ص 652).

قسم به کسی که جانم در دست اوست، نزدیک است که در میان شما، پسر مریم (حضرت عیسی (فرود بیاید. او حاکمی عادل است که صلیب را می شکند و خوک را می کشد و جزیه را برمی دارد.

شکستن صلیب، قتل خنزیر) کنایه از حرمت خوردن گوشت آن (ورفع جزیه، از نشانه های نسخ شریعت مسیحیت و ضرورت اقبال به شریعت اسلام است.

در زمان ظهور آن حضرت، مسیح علیه السلام نزول خواهند کرد و در رکاب آن بزرگوار و پشت سر آن بزرگوار اقامه نماز خواهند نمود و این به مفهوم خاتمیت و خاتم الاوصیاء بودن آن بزرگوار است و در روایت آمده که آن بزرگوار به حضرت مسیح (علیه السلام) احترام نموده و مسیح علیه السلام گوید، کسی را نرسد که بر ائمه اهل البیت علیهم السلام تقدم بجوید و حق تقدم با شماست.

در زمان ظهور آن حضرت، مسیح علیه السلام نزول خواهند کرد و در رکاب آن بزرگوار و پشت سر آن بزرگوار اقامه نماز خواهند نمود و این به مفهوم خاتمیت و خاتم الاوصیاء بودن آن بزرگوار است و در روایت آمده که آن بزرگوار به حضرت مسیح علیه السلام احترام نموده و به امامت جماعت، دعوت می کند، مسیح علیه السلام گوید، کسی را نرسد که بر ائمه اهل البیت علیهم السلام تقدم بجوید و حق تقدم با شماست کتاب منتخب الاثر 25 حدیث در این رابطه نقل نموده است. و در بحار الانوار از جابر نقل شده که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به حضرت عیسی علیه السلام می گوید: بیایید بر ما امامت کنید تعال صلّ بنا، فیقول الا إنّ بعضکم

ص: 157

علی بعض امراء تکرمه الله تعالی هذه الامه.

و حضرت عیسی علیه السلام می گوید: بعضی از شما بر بعضی دیگر امارت دارد و این عنایت خداوند نسبت به این امت است.

آنگاه می گوید این حدیث صحیح و نیکو است که بزرگان نقل نموده اند و دلالت دارد بر اینکه مهدی علیه السلام به جز عیسی علیه السلام است و این به معنی تسلیم مسیحیت و یهودیت در برابر اسلام و در برابر قرآن و آل البیت علیهم السلام خواهد بود. امتیازات دیگر که به همین اندازه، بسنده می کنیم.

### 19 - أحادیث زیبا برای تیمن و تبرک از رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

أحادیث از رحمت للعالمین، پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم زیاده از آنست که در اینجا آورده شود ولی برای تبرک تعداد 120 کلمات قصار از آن حضرت را ذیلا از منابع مختلف می آوریم.

1 - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): لَا تُضَيِّعُوا صَلَاتِكُمْ، فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَاتَهُ، حُسِرَ مَعَ قَارُونَ وَ هَامَانَ، وَ كَانَ حَقًّا عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ. وسائل الشیعه: ج 4، ص 30، ح 1344-]

پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: نماز را سبک و ناچیز مشمارید، هر کس نسبت به نمازش بی اعتنا باشد و آنرا سبک و ضایع گرداند همنشین قارون و هامان خواهد گشت و حق خداوند است که او را همراه منافقین در آتش داخل نماید.

2 - قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ، فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ، عَشْرُ حَسَنَاتٍ، وَ مَحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ، وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ. (عقاب الأعمال: ص 343، س 14، وسائل الشیعه: ج 5، ص 201، ح 8236) - فرمود: هر کس قدمی به سوی یکی از مساجد خداوند بردارد، برای هر قدم ثواب ده حسنه می باشد تا برگردد به منزل خود، و ده خطا از لغزش هایش پاک می شود، همچنین در پیشگاه خداوند ده درجه ترفیع می یابد.

3 - بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ دَخَلَ

رَجُلٌ فَقَامَ يُصَلِّي، فَلَمْ يُتِمَّ رُكُوعَهُ وَ لَا سُجُودَهُ، فَقَالَ: نَقَرَ كَنَقَرِ الْغُرَابِ، لَئِنْ مَاتَ هَذَا وَ هَكَذَا صَلَوَتُهُ لَيَمُوتَنَّ عَلَيَّ غَيْرِ دِينِي. ( وسائل الشَّيْخِ: ج 4، ص 31، ح 4344- [رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مسجد نشسته بود که شخصی وارد شد و مشغول خواندن نماز شد و رکوع و سجودش را کامل انجام نمی داد و عجله و شتاب می کرد. حضرت فرمود: کار این شخص همانند کلاغی است که منقار بر زمین می زند، اگر با این حالت از دنیا برود بر دین من نمرده است.

4 - قَالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِعَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَدَا رَسُولُ اللَّهِ الْمُبْلَغَ عَنْهُ، وَأَنْتَ وَجْهُ اللَّهِ وَ الْمُؤْتَمُّ بِهِ، فَلَا نَظِيرَ لِي إِلَّا أَنْتَ، وَ لَا مِثْلَ لَكَ إِلَّا أَنَا. (تأويل الآيات الظاهرة: ص 549، س 5؛ و تفسیر البرهان: ج 4، ص 184، س 62- [رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به امام علی (علیه السلام) فرمود: من رسول خدا هستم، که از طرف او تبلیغ و هدایت می نمایم؛ و تو وجه الله می باشی، که امام و مقتدای بندگان خدا ( خواهی بود، پس نظیری برای من وجود ندارد مگر تو؛ و همانند تو نیست مگر من.

5 - قَالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا أَبَا ذَرٍّ، الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ، وَ مَا أَصْبَحَ فِيهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا وَ هُوَ حَزِينٌ، وَ كَيْفَ لَا يَحْزُنُ الْمُؤْمِنُ وَ قَدْ أَوْعَدَهُ اللَّهُ أَنَّهُ وَارِدٌ جَهَنَّمَ. ( أمالی طوسی: ج 2، ص 142، بحار الأنوار: ج 74، ص 80، ح 3- [فرمود: ای ابوذر، دنیا زندان مؤمن و بهشت کافران است، مؤمن همیشه محزون و غمگین می باشد، چرا چنین نباشد و حال آن که خداوند به او - در مقابل گناهان و خطاهایش - وعده مجازات و دخول جهنم را داده است.

6 - وَقَالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا عَلِيُّ! افْتَحْ طَعَامَكَ بِالْمِلْحِ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ سَبْعِينَ دَاءً، مِنْهَا: الْجُنُونُ وَ الْجُدَامُ وَ الْبَرَصُ وَ وَجَعُ الْحَلْقِ وَ الْأَضْرَاسِ وَ وَجَعُ الْبَطْنِ ( محاسن برقی: ص 593، ح 110، بحار: ج 63، ص 398، ح 102- [رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به امام علی (علیه السلام) فرمود: غذای خود را با) تناول نمودن کمی (نمک شوع نما، همانا که در آن درمان و شفاء هفتاد نوع بلا و آفت خواهد بود، که دیوانگی، پیسی، جذام، درد و ناراحتی های حلق، دندان ها؛ و شکم و معده از آنها می باشد.

7 - قَالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا، وَ شَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ. ( من لا يحضره الفقيه: ج 4، ص 353، ح 5762 چاپ جامعه

مدرّسین. - فرمود: بدترین افراد کسی است که آخرت خود را به دنیایش بفروشد و بدتر از او آن کسی خواهد بود که آخرت خود را برای دنیای دیگری بفروشد.

8 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): ثَلَاثَةٌ أَخْفَهُنَّ عَلَى امَّتِي: الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، وَ مُضِلَاتُ الْفِتَنِ، وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفُرْجِ. (أمالی طوسی: ج 1، ص 158، بحار الأنوار: ج 10، ص 368، ح 51-] فرمود: در سه چیز برای امت خود احساس خطر می کنم: گمراهی، بعد از آن که هدایت و معرفت پیدا کرده باشند. گمراهی ها و لغزش های به وجود آمده از فتنه ها. مشتبهات شکم، و آرزوهای نفسانی و شهوت پرستی.

9 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): ثَلَاثَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجِّلُ عُقُوبَتَهَا وَ لَا تُؤَخَّرُ إِلَى الْآخِرَةِ: عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَ الْبُغْيُ عَلَى النَّاسِ، وَ كُفْرُ الْأَحْسَانِ. (أمالی طوسی: ج 1، ص 13، بحار الأنوار: ج 70، ص 373، ح 7-] فرمود: عقاب و مجازات سه دسته از گناهان زودرس می باشد و به قیامت کشانده نمی شود: ایجاد ناراحتی برای پدر و مادر، ظلم در حق مردم، ناسپاسی در مقابل کارهای نیک دیگران.

10 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): إِنَّ أَعْجَزَ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الدُّعَاءِ، وَ إِنَّ أَيْخَلَ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ. (أمالی طوسی: ج 1، ص 87، بحار الأنوار: ج 90، ص 291، ح 11-] فرمود: عاجز و ناتوان ترین افراد کسی است که از دعا و مناجات با خداوند ناتوان و محروم باشد، و بخیل ترین اشخاص کسی خواهد بود که از سلام کردن خودداری نماید.

11 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): إِذَا تَلَقَّيْتُمْ فِتْلَاتُكُمْ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَافُحِ، وَ إِذَا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا بِالسَّلَامِ وَ التَّغْفَارِ. (أمالی طوسی: ج 1، ص 219، بحار الأنوار: ج 73، ص 4، ح 31-] فرمود: هنگام بر خورد و ملاقات با یکدیگر سلام و مصافحه نمایند و موقع جدا شدن برای همدیگر طلب آمرزش کنید.

12 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): بَكِّرُوا بِالصَّدَقَةِ، فَإِنَّ الْبَلَاءَ لَا يَتَّخِطُّهَا.

(أمالی طوسی: ج 1، ص 157، بحار الأنوار: ج 93، ص 177، ح 8-] فرمود: صبحگاهان حرکت و کار خود را با دادن صدقه شروع نمائید چون که بلاها و آفت ها را بر طرف می گرداند.

13 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): يُؤْتَى الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ بِالْعَذَابِ، فَإِذَا اتَى مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ دَفَعَتْهُ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ، وَ إِذَا اتَى مِنْ قِبَلِ يَدَيْهِ دَفَعَتْهُ الصَّدَقَةُ، وَ إِذَا اتَى

مِنْ قَبْلِ رَجُلَيْهِ دَفَعَهُ مَشِيئُهُ إِلَى الْمَسْجِدِ. ) مسکن الفؤاد شهید ثانی: ص 50، س 1]- فرمود:

هنگامی که بدن مرده را در قبر قرار دهند، چنانچه عذاب از بالای سر بخواهد وارد شود تلاوت قرآنش مانع عذاب می گردد و چنانچه از مقابل وارد شود صدقه و کارهای نیک مانع آن می باشد. و چنانچه از پائین پا بخواهد وارد گردد، رفتن به سوی مسجد مانع آن خواهد گشت.

14 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا، وَإِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ: أَنْ يَعْفُو الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِيَ مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَأَنْ يَعُودَ مَنْ لَا يَعُودُهُ. ) أمالی طوسی: ج 2، ص 92، بحار الأنوار: ج 66، ص 375، ح 42]- فرمود: بر شما باد رعایت مکارم اخلاق، که خداوند مرا بر آن ها مبعوث نمود، و بعضی از آن ها عبارتند از: کسی که بر تو ظلم کند به جهت غرض شخصی او را ببخش، کسی که تو را نسبت به چیزی محروم گرداند کمکش نما، با شخصی که با تو قطع دوستی کند رابطه دوستی داشته باش، شخصی که به دیدار تو نیاید به دیدارش برو.

15 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ وَجَدَ كَسْرَةً أَوْ تَمْرَةً فَأَكَلَهَا لَمْ يُفَارِقْ جَوْفَهُ حَتَّى يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ. ) أمالی صدوق: ص 246، ح 14، بحار الأنوار: ج 63، ص 430، ح 21]- فرمود: هر کس تکه ای نان یا دانه ای خرما در جایی ببیند، و آن را بردارد و میل کند، مورد رحمت و مغفرت خداوند قرار می گیرد.

16 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ. ) - أمالی طوسی: ج 1، ص 56، بحار الأنوار: ج 72، ص 120، ح 7]- فرمود: کسی اظهار تواضع و فروتنی نکرده، مگر آن که خداوند متعال او را رفعت و عزت بخشیده است.

17 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا، كَانَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ.

( أعيان الشيعة: ج 1، ص 305، بحار الأنوار: ج 100، ص 151، ح 71]- فرمود: هر کس بدهکار ناتوانی را مهلت دهد برای هر روزش ثواب صدقه در راه خدا می باشد.

18 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَا مِنْ هَدْدٍ إِلَّا وَفِي جِنَاحِهِ مَكْتُوبٌ بِالسَّرِيَانِيَّةِ (أَلْ مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ). ) أمالی طوسی: ج 1، ص 360، بحار الأنوار: ج 27، ص 261، ح 2]- فرمود: هیچ پرنده ای به نام هدهد وجود ندارد مگر آن که روی بال هایش به لغت سریانی نوشته شده است: آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)

بهترین مخلوق روی زمین می باشند.

19 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): يَا أَيُّهَا النَّاسُ زَمَانٌ، الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ. (أمالی طوسی: ج 2، ص 92، بحار الأنوار: ج 28، ص 47، ح 9] فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که صبر نمودن در برابر مسائل دین و عمل به دستورات آن همانند در دست گرفتن آتش گداخته است.

20 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَفِرُّونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّ الْغَنَمُ مِنَ الذَّبِّ، إِبْتِلَاهُمْ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ: الْأَوَّلُ: يَرْفَعُ الْبُرْكَهَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَالثَّانِي: سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا، وَالثَّلَاثُ: يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيمَانٍ. (مستدرک الوسائل: ج 11، ص 376، ح 10331]- فرمود: زمانی بر امت من خواهد آمد که مردم از علماء گریزان شوند همان طوری که گوسفند از گرگ گریزان است، خداوند چنین جامعه ای را به سه نوع عذاب مبتلا می گرداند: 1 برکت و رحمت خود را از اموال ایشان برمی دارد. 2 حکمفرمایی ظالم و بی مروت را بر آن ها مسلط می گرداند. 3 هنگام مرگ و جان دادن، بی ایمان از این دنیا خواهند رفت.

21 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): الْعَالِمُ بَيْنَ الْجُهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ، وَإِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى حَيْتَانِ الْبَحْرِ، وَهَوَامُّهُ، وَسَبَاعُ الْبَرِّ وَأَنْعَامُهُ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ، فَإِنَّهُ السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (بحار الأنوار: ج 1، ص 172، ح 52]-

فرمود: دانشمندی که بین گروهی نادان قرار گیرد همانند انسان زنده ای است بین مردگان، و کسی که در حال تحصیل علم باشد تمام موجودات برایش طلب مغفرت و آمرزش می کنند، پس علم را فرا گیرید چون علم وسیله قرب و نزدیکی شما به خداوند است، و فراگیری علم، بر هر فرد مسلمانی فریضه است.

22 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ زَارَ عَالِمًا فَكَانَتْما زَارَنِي، وَمَنْ صَافَحَ عَالِمًا فَكَانَتْما صَافَحَنِي، وَمَنْ جَالَسَ عَالِمًا فَكَانَتْما جَالَسَنِي، وَمَنْ جَالَسَنِي فِي الدُّنْيَا أَجْلَسْتُهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (مستدرک الوسائل: ج 17، ص 300، ح 60412]- فرمود:

هر کس به دیدار و زیارت عالم و دانشمندی برود مثل آن است که مرا زیارت کرده، هر که با دانشمندی دست دهد و مصافحه کند مثل آن که با من مصافحه نموده، هر شخصی همنشین دانشمندی گردد مثل آن است که با من مجالست کرده، و هر که در

دنیا با من همنشین شود، در آخرت همنشین من خواهد گشت.

23 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ تَزَوَّجَ إِمْرَأَةً لِمَالِهَا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ مَنْ تَزَوَّجَهَا لِجَمَالِهَا رَأَى فِيهَا مَا يَكْرَهُ، وَ مَنْ تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ. (تهذيب الأحكام: ج 7، ص 399، ح - 5 فرمود: هر کس زنی را به جهت ثروتش ازدواج کند خداوند او را به همان واگذار می نماید، و هر که با زنی به جهت زیبایی و جمالش ازدواج کند خوشی نخواهد دید، و کسی که با زنی به جهت دین و ایمانش تزویج نماید خداوند خواسته های او را تأمین می گرداند.

24 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ قَلَّ طَعَامُهُ، صَحَّ بَدَنُهُ، وَ صَدَّ مَا قَلْبُهُ، وَ مَنْ كَثُرَ طَعَامُهُ سَقُمَ بَدَنُهُ وَ قَسَا قَلْبُهُ. (تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص 548، بحار الأنوار: ج 59، ص 268، ح 35]- فرمود: هر که خوراکش کمتر باشد بدنش سالم و قلبش با صفا خواهد بود، و هر کس خوراکش زیاد باشد امراض جسمی بدنش و کدورت، قلبش را فرا خواهد گرفت.

25 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): لَا تُشْبِعُوا، فَيُطْفَأُ نُورُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ قُلُوبِكُمْ.

مستدرک الوسائل: ج 16، ص 218، ح 64691]- فرمود: شکم خود را از خوراک سیر و پر مگردانید، چون که سبب خاموشی نور عرفان و معرفت در افکار و قلب هایتان می گردد.

26 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ تَوَلَّى عَمَلًا وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، فَلْيُتَبَّوْءَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ. (تاریخ الإسلام: ج 120101، ص

582]- فرمود: هر که ریاست و مسئولیتی را بپذیرد و بداند که اهلیت آن را ندارد، در قبر و قیامت جایگاه او پر از آتش خواهد شد.

27 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُبْعِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ، فَقِيلَ: وَ مَا الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ. (وسائل الشیعه: ج 16، ص 122، ح 93112]-

فرمود: همانا خداوند دشمن دارد آن مؤمنی را که ضعیف و بی دین است، سؤال شد: مؤمن ضعیف و بی دین کیست؟ پاسخ داد: کسی که نهی از منکر و جلوگیری از کارهای زشت نمی کند.

28 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): صَدَقَهُ السِّرُّ تَطْفِيءُ الْخَطِيئَةِ، كَمَا تُطْفِئُ

الماء النَّارَ، وَتَدْفَعُ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ الْبَلَاءِ. مستدرک الوسائل: ج 7، ص 184، ح 4897]-

فرمود: صدقه ای که محرمانه و پنهانی داده شود سبب پاکی گناهان می باشد، همان طوری که آب، آتش را خاموش می کند، همچنین صدقه هفتاد نوع بلا و آفت را بر طرف می نماید.

29 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ، كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذَّنُوبِ، مَخَافَةَ النَّارِ. (بحار الأنوار: ج 70، ص 347، ح 43]-

فرمود: تعجب دارم از کسانی که نسبت به خورد و خوراک خود اهمیتی می دهند تا مبادا مریض شوند ولیکن اهمیتی نسبت به گناهان نمی دهند و باکی از آتش سوزان جهنم ندارند.

30 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): حُبُّ الْجَاهِ وَالْمَالِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ، كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبُقْلَ. (تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص 462]-

فرمود: علاقه نسبت به ریاست و ثروت سبب روئیدن نفاق در قلب و درون خواهد شد، همان طوری که آب و باران سبب روئیدن سبزیجات می باشند.

31 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ أَصَابَ مِنْ إِمْرَأَةٍ نَظْرَةً حَرَامًا، مَلَأَ اللَّهُ عَيْنَيْهِ نَارًا. مستدرک الوسائل: ج 14، ص 270، ح 58661]-  
فرمود: هرکس نگاه حرامی به زن نامحرمی بیفکند، خداوند چشم های او را پر از آتش می گرداند.

32 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): حَسِّنُوا أَخْلَاقَكُمْ، وَالْطِّفُوا جِيرَانَكُمْ، وَ أَكْرِمُوا نِسَائِكُمْ، تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ. (أعيان الشَّيخه: ج 1، ص 103]- فرمود: رفتار و اخلاق خود را نیکو سازید، نسبت به همسایگان با ملاحظت و محبت برخورد نمایید، زنان و همسران خود را گرامی دارید تا بدون حساب وارد بهشت گردید.

33 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُخَالِطُ. (أمالی طوسی: ج 2، ص 132، بحار الأنوار: ج 71، ص 192، ح 21]-

فرمود: انسان بر روش و اخلاق دوستش پرورش می یابد و شناخته می شود، پس متوجه باشید با چه کسی دوست و همنشین می باشید.

34 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): الصَّدَقَةُ بِعَشْرِ، وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ، وَصِلَةُ الرَّجِمِ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ. جامع الأحاديث: ج 3، ص 89، ح 35، مستدرک الوسائل: ج 2،



فرمود: پاداش و ثواب دادن صدقه ده برابر درجه، و دادن قرض الحسنه هیجده درجه، و انجام صله رحم بیست و چهار درجه افزایش خواهد داشت.

35 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): لَا يَمْرُضُ مُؤْمِنٌ وَلَا مُؤْمِنَةٌ إِلَّا حَطَّ اللَّهُ بِهِ خَطَايَاهُ. (كافي: ج 2، ص 658، ح 3، بحار الأنوار: ج 7، ص 302، ح.) [35-]

فرمود: هیچ مؤمن و مؤمنه ای مریض نمی گردد مگر آن که خطاها و لغزش هایش پاک و بخشوده می شود.

36 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ وَقَّرَ ذَا شَيْبَةٍ فِي الْأِسْلَامِ أَمَّنَهُ اللَّهُ مِنْ فَرْعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثواب الأعمال: ص 211، ح 1، بحار الأنوار: ج 46، ص 100، ح. 88-] فرمود:

هر کس بزرگ سال مسلمانی را گرامی دارد و احترام نماید، خداوند او را در قیامت از سختی ها و مشکلات در امان می دارد.

37 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ:

عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (أمالی طوسی: ج 2، ص 203، بحار الأنوار: ج 68، ص 188، ح. 45-] فرمود:

تمامی چشم ها در روز قیامت گریانند، مگر سه دسته: 1 آن چشمی که به جهت خوف و ترس از عذاب خداوند گریه کرده باشد. 2 چشمی که از گناهان و موارد خلاف بسته و نگاه نکرده باشد. 3 چشمی که شبها در عبادت و بندگی خداوند متعال بیدار بوده باشد.

38 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسَدِيَّةُ، سَادَةُ النَّاسِ فِي الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ. (أعيان الشَّيخة: ج 1، ص 302، بحار الأنوار: ج 68، ص 350، ح. - 1] فرمود: سرور و سیّد مردم در دنیا افراد سخاوتمند

خواهند بود، و سیّد و سرور انسان ها در قیامت پرهیزکاران می باشند.

39 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): وَعَظَنِي جِبْرِئِيلُ (عليه السلام): يَا مُحَمَّدُ، أَحَبُّ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ، وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ. [39] أمالی طوسی: ج 2، ص 203، بحار الأنوار: ج 68، ص 188، ح. 45-] فرمود: جبرئیل مرا موعظه و نصیحت کرد: با هر کس که خواهی دوست باش، بالأخره بین تو و او جدائی خواهد افتاد. هر چه خواهی انجام ده، ولی بدان نتیجه و پاداش آنرا خواهی گرفت.

40 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): أَوْصَانِي رَبِّي بِتَسْعٍ: أَوْصَانِي بِالْإِخْلَاصِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَالْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَالْقَصْدِ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى، وَانْ أَعْفُ وَ عَمَّنْ ظَلَمَنِي، وَأَعْطَى مَنْ حَرَمَنِي، وَأَصْدَلْ مَنْ قَطَعَنِي، وَانْ يَكُونْ صِدْقِي فِكْرًا، وَ مَنْطِقِي ذِكْرًا، وَ نَظْرِي عِبْرًا. (أعيان الشَّيخه، ج 1، ص 300، بحار الأنوار: ج 74، ص 139، ضمن ح 1. فرمود: پروردگار متعال، مرا به 9 چیز سفارش نمود: اخلاص در آشکار و پنهان، دادگری در خوشنودی و خشم، میانه روی در نیاز و توانمندی، بخشیدن کسی که در حق من ستم روا داشته است، کمک به کسی که مرا محروم گردانده، دیدار خویشاوندانی که با من قطع رابطه نموده اند، و این که خاموشیم اندیشه و سخنم، یادآوری خداوند؛ و نگاهم عبرت و پند باشد.

41 - ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُوْتِمِنَ خَانَ.

نشان منافق سه چیز است: 1 - سخن به دروغ بگوید. 2 - از وعده تخلف کند. 3 - در امانت خیانت نماید.

تحف العقول ص 316.

42 - لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ أَخَّرَ الصَّلَاةَ بَعْدَ وَقْتِهَا.

کسی که نماز را از وقتش تأخیر بیندازد، فردای قیامت (به شفاعت من نخواهد رسید (محاسن ص 80.

43 - أَبْغَضَ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقِ. مَنْفُورَتَرِينِ چيزهای حلال در پیش خدا طلاق است. نهج الفصاحه ص 157، ح 16.

44 - خَيْرُ الْأَصْحَابِ مَنْ قَلَّ شِقَاقُهُ وَ كَثُرَ وِفَاقُهُ.

بهترین یاران کسی است که ناسازگاریش اندک باشد و سازگاریش بسیار

تنبيه الخواطر معروف به مجموعه ورام ج 2، ص 123.

45 - ابن آدم إذا أصبحت معافی فی جسدک آمنای فی سربک عندک قوت یومک فعلى الدنيا العفاء.

فرزند آدم وقتی تن تو سالم است و خاطرت آسوده است و قوت یک روز خویش راداری، جهانگر مباش.

نهج الفصاحه ص 159، ح 23.

ص: 166

46 - ابن آدم عندک ما یکفیک و تطلب ما یطغیک ابن آدم لا بقلیل تقنع و لا بکثیر تشبع. فرزند آدم، آنچه حاجت تو را رفع کند در دسترس خود داری و در پی آنچه تو را به طغیان وا می دارد روز میگذاری، به اندک قناعت نمیکنی و از بسیار سیر نمی شوی. نهج الفصاحه ص 159، ح 24

47 - مَنْ رَدَّ عَنْ عَرَضِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ الْبَتَّةَ

هرکس آبروی مؤمنی را حفظ کند، بدون تردید بهشت بر او واجب شود.

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ص 145 - الجعفریات) الاشعثیات (ص 198

48 - اتق دعوة المظلوم فإني ما يسأل الله تعالى حقه وإن الله تعالى لا يمنع ذا حق حقه. از نفرین مظلوم بپرهیز زیرا وی به دعا حق خویش را از خدا میخواهد و خدا حق را از حق دار دریغ نمی دارد. نهج الفصاحه ص 161، ح 35.

49 - اتقوا الحجر الحرام في البنيان فانه اساس الخراب.

از استعمال سنگ حرام در ساختمان بپرهیزید که مایه ویرانی است.

نهج الفصاحه ص 162، ح 38.

50 - الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءً أَفْضَلُهَا جُزْءٌ طَلَبُ الْحَالَالِ.

عبادت هفتاد جزء است و بالاترین و بزرگترین جزء آن کسب حلال است.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج 13، ص 12، ح 14585.

51 - اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.

از فراست مؤمن بترسید که چیزها را با نور خدا می نگرد.

کافی) ط - الاسلامیه (ج 1، ص 218، ح 3.

52 - اتَّقُوا الدُّنْيَا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَأَسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ.

از دنیا بپرهیزید، قسم به آن کس که جان من در کف اوست که دنیا از هاروت و ماروت سحرتر است. نهج الفصاحه ص 163، ح 44  
شبهه این حدیث در مجموعه ورام ج 1، ص 131.

53 - اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ كَأَنَّهَا شِرَاهُ.

از نفرین مظلوم بترسید که چون شعله آتش بر آسمان می رود.

نهج الفصاحه ص 163، ح 47.

54 - لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ.

ص: 167

برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدنها روزه است.

کافی) ط - الاسلامیه (ج 4، ص 62.

55 - اثنان يعجلهما الله في الدنيا البغى و عقوق الوالدين.

دو چیز را خداوند در این جهان کیفر میدهد: تعدی، و ناسپاسی پدر و مادر.

نهج الفصاحه ص 165، ح 58.

56 - أجرؤکم علی قسم الجدد أجرؤکم علی النار.

هر کس از شما در خوردن قسم جدیدتر است به جهنم نزدیکتر است.

نهج الفصاحه ص 166، ح 64.

57 - أجملوا فی طلب الدنيا فإن کلا میسر لما خلق له.

در طلب دنیا معتدل باشید و حرص نزنید، زیرا به هر کس هر چه قسمت اوست می رسد. شرح فارسی شهاب الاخبار ص 320، ح 518

58 - هُوَ شَهْرٌ أَوْلُهُ رَحْمَةٌ وَأَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ وَ آخِرُهُ الْإِجَابَةُ وَالْعِتْقُ مِنَ النَّارِ. رمضان ماهی است که ابتدایش رحمت است و میانه اش مغفرت و پایانش آزادی از آتش جهنم.

کافی) ط - الاسلامیه (ج 4، ص 67 - بحار الانوار) ط - بیروت (ج 93، ص 342، ح 14.

59 - احب الاعمال الى الله الصلاه لوقتها ثم بر الوالدين ثم الجهاد فى سبيل الله. بهترین کارها در نزد خدا نماز به وقت است، آنگاه نیکی به پدر و مادر، آنگاه جنگ در راه خدا. نهج الفصاحه ص 167، ح 70.

60 - أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْأَتْقِيَاءُ الْأَخْفِيَاءُ.

محبوبترین بندگان در پیش خدا پرهیزگاران گمنامند. مجموعه ورام ج 1، ص 5

61 - إِنَّ الدِّينَارَ وَ الدَّرْهَمَ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ هُمَا مُهْلِكَاكُمْ.

همانا دینار و درهم پیشینیان شما را به هلاکت رساند و همین دو نیز هلاک کننده شماست. کافی) ط - الاسلامیه (ج 2، ص 316، ح 6.

62 - احب الاعمال الى الله أدومها و ان قلّ.

محبوبترین کارها در پیش خدا کاریست که دوام آن بیشتر است، اگر چه اندک باشد. نهج الفصاحه ص 167، ح 73.

63 - أحب الأعمال إلى الله من أطعم من جوع أو دفع عنه مغرماً أو كشف

ص: 168

عنه كرها. بهترین کارها در پیش خدا آن است که (سیر کنند، یا قرض او را بپردازند یا زحمتی را از او دفع نمایند. نهج الفصاحه ص 168، ح 76.

64 - لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا مَالٌ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ.

هیچ تهیدستی سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست.

کافی) ط - الاسلامیه (ج 1، ص 25 و 26، ح 25 - محاسن ص 17 - تحف العقول ص 6.

65 - احب الاعمال الى الله حفظ اللسان بهترین کارها در پیش خدا نگهداری زبان است. نهج الفصاحه ص 168، ح 78.

66 - أَحَبُّ الْجِهَادِ إِلَى اللَّهِ كَلِمَةُ حَقِّ تَقَالٍ لِإِمَامٍ جَائِرٍ.

بهترین جهادها در پیش خدا سخن حقی است که به پیشوای ستمکار گویند.

نهج الفصاحه ص 168، ح 80.

67 - أَحَبُّ الطَّعَامِ إِلَى اللَّهِ مَا كَثُرَتْ عَلَيْهِ الْأَيْدِي.

بهترین غذاها در پیش خدا آن است که گروهی بسیار بر آن بنشینند.

نهج الفصاحه ص 169، ح 82.

68 - احب اللهو الى الله تعالى إجراء الخيل و الرمي.

بهترین بازیها در پیش خدا اسب دوانی و تیراندازی است.

نهج الفصاحه ص 169، ح 83.

69 - طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِلَّا إِنْ لَمْ يَجِبْ بَغَاءَ الْعِلْمِ.

طلب علم بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا جویندگان علم را دوست دارد. کافی) ط - الاسلامیه (ج 1، ص 30، ح 1

70 - احب الله تعالى عبدا سمحا اذا باع و سمحا اذا اشترى و سمحا اذا قضى و سمحا اذا اقتضى. خداوند بندهای را که به هنگام خرید و هنگام فروش و هنگام دریافت سهلانگار است دوست دارد. نهج الفصاحه ص 169، ح 85.

71 - أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ.

از جمله بندگان آن کس پیش خدا محبوبتر است که برای بندگان سودمندتر است. تحف العقول ص 49 - نهج الفصاحه ص 169، ح

72 - أحتوا التراب فى وجوه المداحين. بر چهره ستایشگران، خاک بیفشانید.

نهج الفصاحه ص 170، ح 91.

ص: 169



73 - أَحْزَمُ النَّاسِ أَكْظَمُهُمْ لِلْغَيْظِ. آنکه در فرو بردن خشم از دیگران بیشتر است، از همه کس دور اندیشتر است. من لا يحضره الفقيه ج 4، ص 396 - امالی) صدوق (ص 21.

74 - اختبروا الناس بأخذانهم، فإن الرجل يخادن من يعجبه.

مردم را از معاشرانشان بشناسید، زیرا کند هم جنس با هم جنس پرواز.

نهج الفصاحه ص 173، ح 106.

75 - اخوف ما أخاف على امتي الهوى و طول الامل. بر امت خویش بیش از هر چیز از هوس و آرزوی دراز بیم دارم. خصال ص 51.

76 - ادْعُوا اللَّهَ وَ أَنْتُمْ مُوقِنُونَ بِالْإِجَابَةِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ مَنْ قَلْبٍ غَافِلٍ لَاهٍ. خدا را بخوانید و به اجابت دعای خود یقین داشته باشید و بدانید که خداوند دعا را از قلب غافل بی خبر نمی پذیرد.

بحار الانوار) ط - بیروت (ج 90، ص 321.

77 - ادنى أهل النار عذابا يتعل بنعلين من نار يغلى دماغه من حراره نعليه. از مردم جهنم آنکه عذابش از همه آسانتر است دو کفش آتشین بپا دارد که مغزوی از حرارت کفشهایش به جوش می آید. نهج الفصاحه ص 176، ح 121.

78 - ادنى جذبات الموت بمنزله مائه ضربه بالسيف. آسانترین کشش های مرگ مانند صد ضربت شمشیر است. نهج الفصاحه ص 176، ح 122.

79 - إذا ابتلى أحدكم بالقضاء بين المسلمين فلا يقض و هو غضبان و ليسو بينهم فى النظر و المجلس و الإشارة. اگر یکی از شما به کار قضاوت میان مسلمانان دچار شود باید به هنگام غضب از قضاوت خودداری کند و میان ارباب دعوا در نگاه و نشیمنگاه و اشاره تفاوتی نگذارد. نهج الفصاحه ص 176، ح 125.

80 - إذا أحب الله عبدا حماه الدنيا كما يظل أحدكم يحمى سقيم الماء.

وقتی خداوند بندهای را دوست دارد، دنیا را از او منع میکند چنانکه شما مریض خویش را از نوشیدن آب منع میکنید. نهج الفصاحه ص 179، ح 137.

81 - هدیه برای خانواده:

من دخل السوق فاشترى تحفه فحملها الى عياله كان كحامل صدقه الى قوم محابويع وليبدا بالاناث قبل الذكور فان من فرح ابنته فكانما اعتق رقبة من ولد

اسماعیل ومن اقر بعین ابن فکانما بکی من خشیه الله ومن بکی من خشیه الله ادخله الله جنات النعیم (وسائل الشیعه، ج 15، ص 227)

هر کس به بازار رود و هدیه ای برای خانواده اش بخرد و ببرد، [پاداش او] مانند کسی است که برای نیازمندان صدقه می برد [و هنگامی که هدیه را به خانه می برد] 8 باید قبل از پسران، به دختران بدهد، زیرا کسی که دخترش را شادمان کند، مانند کسی است که یک بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است. و هر کس [با دادن هدیه ای] چشم پسری را روشن کند، گویا از ترس خدا گریسته است و هر کس از ترس خدا بگرید، خداوند او را داخل نعمت های بهشت کند.

است و هر کس از ترس خدا بگرید، خداوند او را داخل نعمت های بهشت کند.

82 - کوچک شمردن نماز:

لاینال شفاعتی من استخف بصلاته و لایرد علی الحوض لا والله. (کافی، ج 6، ص 400، ح 19)

کسی که نمازش را کوچک بشمارد به خدا سوگند از شفاعت من برخوردار نمی شود و در حوض) کوثر (بر من وارد نمی گردد.

83 - سرپرستی از یتیمان:

من کفل یتیمان من المسلمین فادخله الی طعامه و شرابه، ادخله الله الجنه البتہ الا ان یعمل ذنبا لا یغفر. (مستدرک الوسائل، ج 1، ص 148).

کسی که متکفل یتیمی شود، او را به خانه خود ببرد و در خوردنی ها و نوشیدنی ها شریک خویش نماید البتہ پاداش او بهشت است مگر آن که گناه غیر قابل بخششی مرتکب شده باشد.

84 - دست نوازش و محبت بر سر یتیم:

من مسح راس یتیم کانت له بکل شعره مرت علیها یده حسنات. (مستدرک الوسائل، ج 2، ص 616). کسی که دست نوازش و محبت به سر یتیمی بکشد به عدد هر موئی که از زیر دستش گذشته خداوند پاداش به او عنایت می فرماید.

85 - یاری برادر مومن:

من مشی فی عون اخیه و منفعته فله ثواب المجاهد فی سبیل الله. (وسائل الشیعه، ج 8، ص 602). کسی که در راه کمک و یاری برادر) مؤمن (خود گام بردارد، اجر

ص: 171

و مزد مجاهدین در راه خدا برای اوست.

86 - اجر پارسایی:

یا اباذر ما زهد عبد فی الدنيا الا انبت الله الحکمه فی قلبه، و انطق بها لسانه، و بصره بعیوب الدنيا و دائها و دوائها، و اخرجہ منها سالما الی دار السلام. (مکارم الاخلاق، ص 463)

ای ابوذر! هیچ بنده ای در دنیا پارسایی نکرد جز آن که خداوند جوانه های حکمت را در دلش رویاند و زیانش را بدان گویا ساخت و او را به زشتیهای دنیا و درد و درمان آن آگاه کرد و او را به سلامت به دارالسلام درآورد.

87 - نماز با حضور قلب:

من صلی رکعتین و لم يحدث فیهما نفسه بشیء من امور الدنيا غفرالله ذنوبه. (عوالی اللالی، ج 1 ص 322، ح 59). هرکس دو رکعت نماز به جا آورد و در اندیشه امور دنیایی نباشد خداوند گناهانش را می بخشد.

88 - ترک خانه و خانواده:

هلک بذی المروه ان بییت الرجل عن منزله بالمصر الذی فیہ اهله 0 وسائل الشیعه، ج 14، ص 122) از جوانمردی دور است که (مردی) در شهری که خانواده اش هستند، باشد ولی در غیر خانه خود بخوابد.

89 - وفای به عهد:

من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیف اذا وعد (تحف العقول، ص 45)

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد پس به وعده اش وفا کند.

90 - بهترین عمل:

احب الاعمال الی الله الصلاه لوقتها (کنز العمال، ج 7، حدیث 18897).

محبوب ترین کارها نزد خداوند، نماز در وقت آن (اول وقت) است.

91 - نزدیکترین افراد به پیامبر (صلی الله علیه و آله):

أقربکم غدا منی فی الموقف اصدقکم للحدیث... و اوفاکم بالعهد و احسنکم خلقا. (امالی طوسی، ص 229، ح 53).

در روز رستاخیز نزدیک ترین شما به من راستگوترین شماست در قول... و وفادارترین شماست در پیمان و نیکوترین شماست در خلق و خو.

إذا نقضوا العهد سلط الله عليهم عدوهم. (علل الشرايع، ص 584، ح 26)

هر گاه مردم عهدهای خود را بشکنند و به آن وفا نکنند خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط خواهد ساخت.

93 - نور دل:

صلاه الرجل نوراً في قلبه فمن شاء فليثور قلبه. (كنز العمال، ج 7، ص 18973)

نماز هر شخصی، نوری در دل اوست، پس هر کس می خواهد، دلش را نورانی کند.

94 - خوش قولی:

حسن العهد من الايمان (كنز العمال، ج 4، ص 365، ح 10937)

خوش قولی از ایمان است.

95 - ضایع کردن نماز:

لاتضيّعوا صلاتكم، فان من ضيّع صلاته حشره الله مع قارون وفرعون وهامان لعنهم الله واخزاهم و كان حقاً على الله ان يدخله النار مع المنافقين، فالويل لمن لم يحافظ صلاته. (بحار الانوار، ج 82، ص 202).

نماز خودتان را ضایع نکنید، هر کس نماز خویش را ضایع کند خداوند عزّ و جلّ او را با قارون و فرعون و هامان محشور می کند، خداوند به آنان لعنت کند و آنها را رسوا سازد، و بر خدا لازم است آنها را با منافقین در آتش داخل کند، پس وای بر کسی که مواظب نمازش نباشد.

96 - عدم برتری عرب بر عجم:

ايها الناس ان ربكم واحد وان اباكم واحد كلکم لآدم و آدم من تراب. ان اکرمکم عندالله اتقاکم و ليس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی. (تحف العقول، ص 34) ای مردم همانا خدای شما یکی و پدر شما یکی است، همه شما از آدم، و آدم از خاک است، همانا گرامیترین شما نزد خداوند بانقواترین شماست، و عرب را بر عجم فضیلتی نیست جز به تقوا.

97 - یاری مظلوم:

من مشی مع مظلوم حتی یثبت له حقه ثبت الله قدمیه یوم تزل الاقدام. (کنز

العمال، ح 4، 56). کسی که در راه احقاق حق ستمدیده ای گام بردارد، خداوند قدمهای او را در آن روز که همه قدمها بلغزد، استوار خواهد نمود.

98 - ارزش اعمال مجاهدان:

ما اعمال العباد کلهم عند المجاهدین فی سبیل الله الا- کمثل خطاف اخذ بمنقاره من ماء البحر. (کنز العمال، ج 4، ص 316، ح 10680)

اعمال همه بندگان در مقایسه با اعمال مجاهدان در راه خدا همچون پرستویی است که با منقار خود قطره ای از آب دریا می گیرد.

99 - نماز اول وقت:

ما من عبدٍ اهتمَّ بمواقیت الصّلاه و مواضع الشّمس الاّ ضمنّت له الرّوح عند الموت و انقطاع الهموم و الاحزان، و التّجاه من النّار (امالی مفید، ص 88)

بنده ای نیست که اهتمام به وقتهای نماز و جایگاه خورشید) به همین منظور (داشته باشد جز آن که من) سه چیز را (برای او ضمانت می کنم: راحتی در هنگام مرگ، برطرف شدن غمها و اندوهها و نجات یافتن از آتش دوزخ.

100 - انتقام از ظالم:

يقول الله عز و جل: و عزتی و جلالی لانتقمن من الظالم فی عاجله و آجله، و لانتقمن ممن رای مظلوما فقدّر ان ینصره و لم ینصره. (کنز العمال، ج 3، ص 505)

خدای متعالی می فرماید: سوگند به عزت و جلالم که من از ظالم در دنیا و آخرتش انتقام می گیرم و نیز کسی که مظلومی را ببیند و قدرت یاری او را داشته باشد و یاریش نکند کیفر خواهم کرد.

101 - راه کامل شدن جوانمردی:

من عامل الناس فلم یظلمهم و حدّثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم فهو ممن کملت مروته و ظهرت عدالته. (بحار الانوار، ج 75، ص 252)

هر کس در رفتارش با مردم ستم نکند و در گفتارش، دروغ نگوید و در وعده اش، تخلف نرزد، مروتش کامل و عدالتش آشکار است.

102 - نظم در نماز جماعت:

سوّا بین صفوفکم و حاذوا بین مناکیکم لایستحوذ علیکم الشّیطان (وسایل الشیعه، ج 5، ص 472) در نماز جماعت صف های خود را منظم کنید و کتف ها را



یدخلن احدا تکرهونه بیوتکم الا باذنکم. (بحار الانوار، ج 76، ص 348)

مردم! زن های شما بر شما حقی دارند و شما هم بر آنان حقی دارید. حق شما بر آنان این است که کسی را که شما رضایت ندارید، بدون اجازه به منزلتان وارد نکنند.

109 - استعمال خوشبوترین عطرها، زیباترین لباس ها و نیکوترین زینت ها:

علیها ان تطیب باطیب طیبهها وتلبس احسن ثیابها وتزین باحسن زینتها.

(الکافی، ج 5، ص 508). بر زن است که (برای شوهرش) خوشبوترین عطرها را بزند و قشنگترین لباس هایش را بپوشد، و از زیباترین زینت هایش استفاده کند.

110 - سیلی به همسر:

فأی رجل لطم امراته لطمه، امرالله عزوجل مالک خازن النیران فیلطمه علی حر وجهه سبعین لطمه فی نار جهنم. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 250).

هر کس به صورت زنش سیلی بزند، خداوند به آتشبان جهنم دستور می دهد تا در آتش جهنم هفتاد سیلی بر صورت او بزند.

111 - محبت بیشتر به همسر:

کلما ازداد العبد ایمانا ازداد حبا للنساء. بحار الانوار، ج 103، ص 228)

هر چه ایمان بنده زیاد شود، محبت (وی) به زن ها نیز زیاد می شود.

112 - حق زن بر مرد:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به یکی از زنان درباره حق زن بر شوهرش می فرمایند: حَقُّکَ عَلَیْهِ أَنْ یطعمکَ مِمَّا یَاکُلُ وَیکسوکَ مِمَّا یلبسُ وَلَا یلطمُ وَلَا یتصیحُ فی وجهک.

(مکارم الاخلاق، ص 218). حق تو بر شوهرت این است که از آنچه خود می خورد به تو غذا دهد، و از آنچه خود می پوشد تو را نیز بپوشاند، و به روی تو سیلی نزند و فریاد نکشد.

113 - حق مرد بر زن:

ان للرجل حقا علی امراته اذا دعاها ترضیه واذا امرها لا تعصیه ولا تجاوبه بالخلاف ولا تخالفه. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 243).

مرد حقی بر زنش دارد (و آن حق این است که) چنانچه او را صدا زند پاسخ دهد، و هنگامی که او را دستوری دهد سرپیچی نکند و پاسخ مخالف ندهد و با او مخالفت نرزد (البته دستورهای شوهر باید مخالف با موازین اسلامی نباشد).





114 - بهترین مردان:

خير الرجال من امتی الذین لا یتطاولون علی اهلهم و یحنون علیهم ولا یظلمونهم. (مکارم الاخلاق، ص 216). بهترین مردان امت من، آن کسانی هستند که نسبت به خانواده خود خشن و متکبر نباشند و بر آنان ترحم و نوازش کنند و به آنان آزار نرسانند.

115 - عطر مهر و محبت:

للرجل علی المراه ان تلزم بیته و تودده و تحبه و تشفقه و تجتنب سخطه و تتبع مرضاته و توفی بعهده و وعده. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 244).

حق مرد بر زن این است که (زن) ملازم خانه او باشد، و به شوهرش دوستی و محبت و دلسوزی کند، و از خشم وی دوری گزیند، و آنچه را مورد رضایت اوست انجام دهد، و به پیمان و وعده وی وفادار باشد.

116 - بهترین زنان:

خير نسائکم الودود الود المواتیه و شرها اللجوج. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 162). بهترین زنانان زنی است که با محبت، فرزندآور و سازگار باشد، و بدترین آنان زنی است که لجباز باشد.

117 - خوشا به حال زنی که:

طوبی لامراه رضی عنها زوجها. (وسائل الشیعه، ج 14، ص 155).

خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد.

118 - برای زن جایز نیست:

لا یحل للمراه ان تتکلف زوجها فوق طاقته. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 242).

برای زن جایز نیست که شوهرش را به بیش از توانایی اش مجبور کند.

119 - استقبال و بدرقه همسر:

مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: همسری دارم که هرگاه وارد خانه می شوم به استقبال می آید، و چون از خانه بیرون می روم بدرقه ام می کند و زمانی که مرا اندوهگین می بیند می گوید: اگر برای رزق و روزی (و مخارج زندگی) غصه می خوری، بدان که خداوند آن را به عهده گرفته است و اگر برای آخرت خود غصه می خوری، خدا اندوهت را زیاد کند (و بیشتر به فکر آخرت باشی) رسول

خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ان لله عمالا و هذه من عماله لها نصف اجر الشهيد. وسائل الشیعه، ج 14، ص 17).

برای خدا کارگزارانی [ در روی زمین ] است و این زن یکی از کارگزاران خداست که پاداش او برابر با نیمی از پاداش شهید است.

120 - ثواب نماز اول وقت:

صلوا صلاتکم فی اول وقتکم فان الله عزوجل یضاعف لکم. (معجم الکبیر، ج 17، ص 370، ح 1013). نماز را در اول وقت بخوانید تا خداوند پاداش شما را دو برابر کند.

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

چون روایتی را شنیدید، آن را بفهمید و عمل کنید، نه اینکه بشنوید و نقل کنید، زیرا راویان علم فراوان، و عمل کنندگان آن اندکند.

نهج البلاغه، حکمت 98.

ص: 178

پرستان و اقوام و ادیان دیگر

### 1 - نگاه قرآن به کافران، مشرکان و بی دینان

همواره در طول تاریخ کسانی بوده اند که به خدای واحد کفر ورزیده اند و برای خود خدایانی ساخته اند. گروهی بت پرست بوده اند که این بت را از سنگ، چوب، گل و... می ساختند. گروهی آتش پرست بوده اند و آتش را به عنوان نمادی از خدا می پنداشتند. گروهی ستارگان را می پرستیدند و گروهی نیز حیواناتی مثل گاو را خدای خود می دانسته اند. برخی هم ادیان الهی را مورد تحریف و دستبرد خویش قرار داده و بر اساس مطامع دنیوی خویش آن ها را تغییر داده اند و خدا را در وجود انسان ها دانسته اند. قرآن کریم سرنوشت اقوامی را ذکر می کند که بدین صورت بوده اند و از پرستش خداوند واحد جهان آفرین غافل مانده اند. اما این غفلت فقط در زمان های قدیم نبوده است، بلکه در دنیای امروزی هم با پیشرفت وسیع علم چنین چیزهایی وجود دارد. نمونه های آن را می توان در هندوستان کنونی و یا ادیان منحرف شده دیگری که انسانی را پسر خدا دانسته اند، یافت.

در قرآن آیاتی وجود دارد که حاکی از آن است که در زمان های گذشته انسان ها چه چیزهایی را خدا می دانسته اند. این آیات را می توان در چند دسته تقسیم بندی کرد:

دسته اول شامل آیاتی است که بت پرستی را بیان می کند:

1- (إِذْ قَالَ لِأَيُّهِمْ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ) انبیا/ 52.

آن هنگام که (ابراهیم) به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟.

در این آیه حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به سرپرستش آزر از بت ها به

عنوان تماثیل (تصاویر و توهمات) یاد کرده است. این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی زیرا آنچه از بتها می بینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل و توهم است و پندار، کدام انسان عاقل به خود اجازه می دهد، که برای یک مشت سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند، و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟.

2- (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) عنکبوت/ 17.

شما غیر از خدا فقط بتهایی (از سنگ و چوب) را می پرستید و دروغی به هم می بافید آنهایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند؛ روزی را تنها نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را بجا آورید که بسوی او بازگشت داده می شوید.

این آیه بیانگر آن است که شرک و بت پرستی، هیچ برهان و منطقی ندارد، زیرا:

أولاً: بت ها، جماداتی بیش نیستند.» اوثاناً

ثانیاً: خود بت پرستان، سازنده ی آنهایند. تخلقون

ثالثاً: هیچ گونه نفعی برای مشرکان و بت پرستان ندارند. لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ

در این آیه، حضرت ابراهیم سه بار مشرکان را مخاطب قرار داد، و این نشانه ی گفتگوی مستقیم با منحرفان است. «تعبدون - تخلقون - تعبدون».

3- (وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْدَانٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) اعراف/ 138

و بنی اسرائیل را سالم (از دریا عبور دادیم؛) ناگاه (در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند.) در این هنگام، بنی اسرائیل (به موسی گفتند: برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان) و خدایانی (دارند! موسی گفت: به درستی که شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!)

آیه می فرماید: ما بنی اسرائیل را از دریا (رود عظیم نیل) عبور دادیم (و جاوزنا

اما در مسیر خود به قومی برخورد کردند که با خضوع و تواضع، اطراف بت‌های خود را گرفته بودند (فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم).

« عاکف » از ماده عکوف به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام به آن می باشد.

افراد جاهل و بیخبر آنچنان تحت تاثیر این صحنه قرار گرفتند که بلافاصله نزد موسی آمدند و گفتند برای ما هم معبودی قرار بده همانطور که آنها معبودان دارند! (قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهه).

موسی علیه السلام از این پیشنهاد جاهلانه و نابخردانه، بسیار ناراحت شد، به آنها رو کرد و گفت: شما جمعیت جاهل و بی خبری هستید! (قال انکم قوم تجهلون).

از این آیه به خوبی استفاده می شود، که سرچشمه بت پرستی، جهل و نادانی بشر است، جهل او نسبت به خداوند و عدم شناسائی ذات پاک او و اینکه هیچگونه شبیه و نظیر و مانند برای او تصور نمی شود می باشد.

آیه ای که گوساله پرستی را بیان می کند:

(فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ) طه/ 88

و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله (داشت پدید آورد؛ و) به یکدیگر (گفتند: این خدای شما، و خدای موسی است! و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)!

این آیه بیانگر آن است که هنگامی که موسی علیه السلام به کوه طور رفته بود، سامری به جهت مطامع دنیوی و ریاست مجسمه ی گوساله ای را با دستن خود ساخت و در آن دمید چنانچه صدایی از آن برآمد که بسیار شبیه گوساله واقعی بود و عده ای از روی جهل و ناآگاهی (و شاید عناد) حرف او را باور کردند.

آیه ای که بیانگر پرستش خورشید و ماه است:

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ. فصلت/ 37

و از نشانه های او شب و روز و خورشید و ماه است؛ برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدایی که آفریننده آن هاست سجده کنید، اگر می خواهید او را پرستید.

در این آیه نخست به نشانه های خداوند و عظمت آن ها مثل خورشید و ماه اشاره کرده است. عده ای از روی جهل و ناآگاهی در برابر عظمت خورشید و ماه سر تعظیم فرود آورده و به پرستش آن ها روی آورده اند در حالی که خدایی که آفریننده آن هاست را فراموش کرده اند.

آیاتی که به پرستش جن اشاره دارد:

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ \* قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ) سبأ/ 41 و 2 (

به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنان را بر می انگیزد، سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینها شما را پرستش می کردند؟!.

آنها می گویند: «منزهی) از اینکه همتایی داشته باشی (! تنها تو ولی مائی، نه آن ها) آنها ما را پرستش نمی کردند (بلکه جن را پرستش می نمودند؛ و اکثرشان به آنها ایمان داشتند «!) برای اطلاعات بیشتر راجع به عده ای که جن را پرستش می کردند اقتباس از تفسیر نمونه، تفسیر آیات.

آیه ای که بیانگر آن است که عده ای از روی ناآگاهی و جهل انسان را پسر خدا می دانند:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ) توبه/ 30.

یهود گفتند: عزیر پسر خداست! و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست! این سخنی است که با زبان خود می گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می یابند؟!.

این آیه به عقیده اشتباه و نادرست مسیحیان و یهودیان در مورد پیامبران خدا عزیر و عیسی است و به علت کرامات و معجزاتی که از خود نشان می دادند عده ای باز از روی جهل و ناآگاهی خدای واحد را فراموش کرده و آن ها را خدای خود می پنداشته اند.

هدف قرآن از بیان آیات ذکر شده تنها یادی از تاریخ نبود. همان طور که دیدیم کسانی که به پرستش غیر از خدای یگانه روی آورده بودند همگی از روی جهل و نادانی و ناآگاهی و بعضاً از روی عناد بوده است. اسلام آیین آگاهی و مکتب معرفت و دین دانش است. به همین دلیل در آیات و روایات بسیاری به فراگیری علم و دانش اشاره شده است که به مانند انسان های گذشته نباشیم و خدای واحد را پروردگار خود بدانیم، اما متاسفانه می بینیم که با پیشرفت علم امروزی هنوز کسانی هستند که به پرستش غیر خدا می پردازند، هنوز کسانی هستند که حضرت عیسی علیه السلام را پسر خدا می دانند و... ناصر آسیابانی

از آیات فوق خلاصه شناخت بت پرستان و مشرکان مشخص گردید، کیانند و چه کسانی هستند حال ببینیم، اسلام با این طوایف و اقوام، چه برخورد هائی کرده یا تجویز نموده است.

## 2 - مسیر و کیفیت رفتار و برخورد با این اقوام

ما موظفیم تبلیغ خود را، با مسیر صحیح و تقابل احترام آمیز بدون تحقیر یا تحریک طرف مقابل، پیش برده تا به نتیجه خوب برسیم که ذیلاً آن مسیر را ترسیم می نمائیم.

نحل: 125 اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

نحل: 126 وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ

نحل: 127 وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ

نحل: 128 إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

نحل: 125 با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است.

نحل: 126 و هر گاه خواستید مجازات کنید، تنها بمقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است.

نحل: 127 صبر کن، و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد! و بخاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و دلسرد مشو! و از توطئه های آنها، در تنگنا قرار مگیر!

نحل: 128 خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده اند، و کسانی که نیکوکارند.

خداوند، هنگام اعزام حضرت موسی و برادرش هارون علیهما السلام به سوی فرعون به آنان دستور می دهد: «إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى، فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» ؛ طه، 43-44.

به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است! اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکر شود، (یا) از خدا (بترسد)!

در برخورد مسلمانان با مشرکان و کافران نرم خوبی و خوش اخلاقی پسندیده است. ولی تا زمانی که ملایمت در آنان اثری سازنده داشته و در هدایت و نجات آنان مؤثر باشد و نرمی گفتار و رفتار ما سبب شود از عقیده باطل یا عمل ناپسند خود دست بردارند و اصلاح شوند. و یا اگر این نتیجه حاصل نمی شود، دست کم موجب تقویت و جرأت یافتن آنان بر مخالفت با دین و آزار و اذیت مسلمانان نگردد، و زشتی انحرافشان را کم رنگ نسازد و گناه و لغزش آنان کوچک شمرده نشود.



خداوند به مؤمنان سفارش می کند تا - در برخی موارد خاص - از رفتار بد کفار چشم پوشی کنند تا خود خدا به حساب اعمالشان برسد.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا- يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ...؛ به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله [روز رستاخیز] ندارند مورد عفو قرار دهند.

صحیح نیست؛ چرا که در پایان همین آیه خداوند می فرماید: لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ جاثیه، 14. تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد.

علامه طباطبایی در این باره می نویسد: «این که خداوند از مؤمنان خواسته است که متعرض کفاری که اعتقادی به قیامت ندارند نشوند، علتش آن است که خداوند به حال آنان رسیدگی خواهد کرد و جزای اعمال آنان را خواهد داد». (طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 163، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، 1417 ق.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ النحل: 82.

اگر آن ها از تو روی گردان شدند، وظیفه ی تو فقط اعلامی آشکار است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ الزمر: 21.

ما این کتاب را برای مردم بحق بر تو نازل کردیم هر کس هدایت را پذیرد به نفع خود اوست و هر کس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می گردد و تو متکفل و وکیل امور آن ها نیستی.

و آیات فراوان دیگر در این باره با تعبیرهای گوناگون.

پس دستور کلی اسلام در مورد برخورد با کفار آن است که تا آنان رفتار ناپسندی نداشتند، مسلمانان حق ندارند رفتار ناپسندی با آنها داشته باشند و حتی اگر با مسلمانان بدرفتاری کردند، تا حد امکان باید آنان را ببخشند مگر آن که چاره ای جز دفاع و جنگ نباشد.

2- جزیه یا مالیات

ص: 185

به آیه 29 سوره توبه ' آیه جزیه ' می گویند: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ؛ با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند، و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند، کارزار کنید، تا با (کمال) خواری به دست خود جزیه دهند.

(جزیه) یک نوع مالیات سرانه اسلامی است که به افراد تعلق می گیرد، نه بر اموال و اراضی، و به تعبیر دیگر (مالیات سرانه سالانه) است.

(جزیه) قبل از اسلام هم بوده است، بعضی معتقدند نخستین کسی که (جزیه) گرفت انوشیروان پادشاه ساسانی بود، ولی اگر این مطلب را مسلم ندانیم، حد اقل انوشیروان کسی بود که از ملت خود جزیه می گرفت، و از همه کسانی که بیش از بیست سال و کمتر از پنجاه سال داشتند و از کارکنان حکومت نبودند، از هر نفر به تفاوت 12 یا 8 یا 6 یا 4 درهم مالیات سرانه اخذ می کرد.

فلسفه اصلی این مالیات را چنین نوشته اند که دفاع از موجودیت و استقلال و امنیت یک کشور وظیفه همه افراد آن کشور است، بنا بر این هر گاه جمعی عملاً برای انجام این وظیفه قیام کنند، و عده ای دیگر به خاطر اشتغال به کسب و کار نتوانند در صف سربازان قرار گیرند و وظیفه گروه دوم این است که هزینه جنگجویان و حافظان امنیت را به صورت یک مالیات سرانه در سال بپردازند.

از این رو، جزیه تنها یک نوع کمک مالی است، که از طرف اهل کتاب در برابر مسئولیتی که مسلمانان به منظور تامین امنیت جان و مال آنها به عهده می گیرند، پرداخت می گردد.

آنها که جزیه را یک نوع (حق تسخیر) به حساب آورده اند، توجه به روح و فلسفه آن نداشته اند، آنها به این حقیقت توجه نکرده اند که اهل کتاب هنگامی که به صورت اهل ذمه در آیند حکومت اسلامی موظف است آنان را از هر گونه تعرض و آزاری مصونیت بدهد.

و با توجه به اینکه آنها در برابر پرداخت جزیه علاوه بر استفاده از مصونیت و امنیت هیچ گونه تعهدی از نظر شرکت در میدان جنگ و کلیه امور دفاعی و امنیتی

بر عهده ندارند، روشن می شود که مسئولیت آنها در برابر حکومت اسلامی به مراتب از مسلمانان کمتر است، یعنی آنها با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می کنند، و با مسلمانان برابر می شوند، در حالی که در متن حوادث و در برابر خطرات قرار ندارند.

از جمله دلایل روشنی که این فلسفه را تایید می کند، این است که در عهدنامه هایی که در دوران حکومت اسلامی میان مسلمانان و اهل کتاب در زمینه جزیه منعقد می شد، به این موضوع تصریح گردیده است، که اهل کتاب موظفند جزیه بپردازند، و در مقابل، مسلمانان نیز موظفند امنیت آنها را تامین کنند، و حتی اگر دشمنانی از خارج به مقابله و آزار آنها برخیزند، حکومت اسلامی از آنها دفاع خواهد کرد.

توجه به این نکته نیز لازم است، که جزیه اندازه مشخصی ندارد، و میزان آن بستگی به توانایی جزیه دهندگان دارد، ولی آنچه از تواریخ اسلامی به دست می آید این است که غالباً مبلغ مختصری در این زمینه قرار داده می شد. و این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود، و حتی گاهی در عهدنامه ها قید می شد که جزیه دهندگان موظفند به مقدار توانایشان جزیه بپردازند.

از مجموع آنچه گفته شد ایرادهای گوناگون و سمپاشی هایی که در زمینه این حکم اسلامی می شود، از میان خواهد رفت، و ثابت می شود که این یک حکم عادلانه و منطقی است. خلاصه از تفسیر نمونه جلد 7: صفحه (358-350) المیزان فی تفسیر القرآن جلد 9: صفحه

237

### 3 - زندگی مسالمت آمیز

لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ بقره 256.

اکراه و اجباری در پذیرش دین نیست، چرا که راه هدایت و گمراهی روشن شده است. در قبول و پذیرش دین هیچ اجباری نیست، اما بعد از ورود به دین (مثل هر مرکز و دولتی) باید به قوانین اون ملتزم بود و عمل کرد.

ص: 187

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ، يونس، 99. يونس: 99 و اگر پروردگار تو می خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی به (اجبار) ایمان می آوردند؛ آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟! (ایمان اجباری چه سودی دارد؟!)

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ، كهف، 29.

بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می خواهد کافر گردد!» ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سرپرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان میاورند که همچون فلز گداخته صورتها را بریان می کند! چه بد نوشیدنی، و چه بد محل اجتماعی است!

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ، انعام، 107. انعام: 107 اگر خدا می خواست، (همه به اجبار ایمان می آوردند)، و هیچ یک مشرک نمی شدند؛ و ما تو را مسؤول (اعمال) آنها قرار نداده ایم؛ و وظیفه نداری آنها را (به ایمان) مجبور سازی!

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفْهَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَاهِدٌ ، فصلت، 53. فصلت: 53 به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ \* وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ، ذاریات، 21-20. ذاریات: 20 و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است،

ذاریات: 21 و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)؛ آیا نمی بینید؟!

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ، آل عمران، 64 آل عمران: 64 بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد.» هرگاه (از این دعوت)، سرباز زنند، بگوید: «گواه باشید که ما مسلمانیم!»

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ الأنعام: 135.

« بگو: ای قوم! با تمام قدرتان انجام دهید، من هم انجام می دهم، به زودی خواهید دانست که سرانجام آن دنیا از آن کیست؟ قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند. »

هود: 93 وَ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَ اذْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ

هود: 93 ای قوم! هر کاری از دستتان ساخته است، انجام دهید، من هم کار خود را خواهم کرد؛ و بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش می آید، و چه کسی دروغگوست! شما انتظار بکشید، من هم مراقبم!»

و آیات فراوان دیگر که به زندگی مسالمت آمیز و صلح جویانه دستور می دهد.

البته در تفسیر این آیات مطالبی زیاد وجود دارد که برای رعایت اختصار از آوردن آنها صرف نظر کردیم.

#### 4 - دفاع یا جنگ

قاتلُوا الَّذِينَ لا- يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ التوبة: 29.

با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمرند، و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند! »

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (البقره: 193).

و با آنها پیکار کنید! تا فتنه باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر دست برداشتند، تعدی جز بر ستمکاران روا نیست. »

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه آیه 3).

وقتی ماه های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بشینید! هر گاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، آنها را رها سازید زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است! »

فقط با شرایط خاص با دشمنان بجنگید

1 - أَلَا تَتْلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاَللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ :

آیا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آنها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی جنگید آیا از آنها می ترسید، و حال آنکه اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خدا بترسید و بس.

در این آیه خداوند متعال اهداف و انگیزه های جنگ رو برای همه رزمندگان بیان می کند که هدف شما از جنگ و جهاد باید این اهداف باشد و اگر هدفی دیگر داشته باشید آن جهاد و جنگ دیگر خدایی نیست.

اهداف و انگیزه های جنگ

1) نَكُتُوا أَيَّمَانَهُمْ : یعنی در صورتی شما اجازه جهاد دارید که دشمنان سوگند و پیمان خود را بشکنند و تا زمانی که پیمان شکنی نکنند مانندبقیه مسلمانان در امن و امان هستند.

2) وَ هُمَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ : در این قسمت یکی دیگر از اهداف جهاد را بیان می کند که دشمنان تا مادامی که نسبت به رهبران شما سوء قصد نداشته باشند می توانند با مسالمت در کنار شما زندگی کنند.

3) وَ هُمْ بِدَوَائِبِ أَوْلِ مَرَّةٍ : شما حق تجاوز و حمله به هیچ کسی را ندارید و اگر آنها به شما حمله کردند شما حق دارید از خودتان دفاع کنید و در حقیقت جنگ شما تدافعی است فقط همین

وقتی به این آیه هم نگاه می کنیم می بینیم که این آیه سرشار از صلح و صمیمیت حتی با دشمنان درجه یک اسلام است و به هیچ وجه خداوند متعال اجازه تعرض به آن ها را نمی دهد تا مدامی که پیمان شکنی نکنند و نسبت به رهبران حکومت اسلامی سوء قصد نداشته باشند و آغاز گر جنگ نباشند می توانند در سایه حکومت اسلامی در امنیت کامل به زندگی خود پردازند.

5- اگر در میان جنگ آماده قبول شدند جنگ ترک شود

... فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ توبه آیه 3... هر گاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را پردازند، آنها را رها سازید زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است! »

نساء: 90 إِلَّا الَّذِينَ يَصِدُّونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِيرَتٌ صُدُّورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَدَّ لَطَهُمُ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا

نساء، 90. نساء: 90 مگر آنها که با همپیمانان شما، پیمان بسته اند؛ یا آنها که به سوی شما می آیند، و از پیکار با شما، یا پیکار با قوم خود ناتوان شده اند؛ (نه سر جنگ با شما دارند، و نه توانایی مبارزه با قوم خود.) و اگر خداوند بخواهد، آنان را بر شما مسلط می کند تا با شما پیکار کنند. پس اگر از شما کناره گیری کرده و با شما

پیکار نمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرض آنان شوید.

پس آنچه که از قرآن و روایات، استفاده می شود رسول خدا صلی الله علیه و آله اولا دعوت به قبول اسلام، می کرد و ثانيا دادن مالیات (جزیه) برای تأمین زندگی و ثالثا عدم ایجاد اختلال در امنیت کشور رابعادر صورت عدم گردن نهادن به هیچیک از این سه پیشنهاد، آماده جنگ شوند، در صورت پیشنهاد صلح در اثنای جنگ، پذیرفته شود.

تاریخ اسلام، پر از نمونه های زیاد از هر 5 قسمت مذکور در بالاست، گروهی با دعوت دین اسلام را پذیرفته اند و گروه دیگر قبول جزیه و عده ای ایجاد مزاحمت و اختلال در امنیت جامعه و پیش آوردن جنگهای گوناگون، شده اند که در این بخش به تشریح بعضی از این موارد می پردازیم.

### 3- رفتار مسالمت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار قریش:

می دانیم که سرزمین مکه، پایگاه شرک و مشرکان بود. اهل کتاب به دلیل کمی افراد، در این شهر جایگاه نداشتند. اسلام در این پایگاه مقدس ظهور کرد. بنابراین، نخستین تماس و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه مشرکین مکه است. این دعوت که به روش مسالمت آمیز و گفتگو صورت گرفت بر محور «توحید» و «معاد» بود. پیامبر صلی الله علیه و آله با دلایل منطقی و با تلاوت آیات قرآن، روح و جان مشرکین را مخاطب قرار می داد و از آنان می خواست که تعقل و تفکر کنند و خود را از زنجیرهای اوهام و عقاید جاهلی نجات دهند.

متقابلا، مشرکین زبان به انکار و سخنان ناشایست گشودند و انواع آزارها و اذیت ها را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان اندک او اعمال کردند. به تدریج اسلام در قلب ها جای گرفت و گروندگان به این آیین توحیدی رو به فزونی گذاشت. تلاش سران کفار برای جلوگیری از ایمان آوردن مردم به جایی نرسید و رویه ملایم و منطقی پیامبر نیز آنان را بیش از پیش خشمگین تر ساخت و بر بدرفتاری و آزار آنان افزود. هر قبیله به آزار افراد مسلمان خویش پرداختند و آنان را به حبس کردن، زدن،



گرسنگی، تشنگی و غیره شکنجه می دادند. از جمله اعمال کفار قریش، قتل پدر و مادر «عمار» بود.

«سمیه» مادر عمار، نخستین کسی است که در راه اسلام و به وسیله نیزه ابوجهل به شهادت رسید. پدرش یاسر نیز در مکه به شهادت رسید. «امیه بن خلف» از سران کفار، بلال حبشی را در گرمای شدید نیمروز به پشت می خواباند و دستور می داد تا سنگی بزرگ بر سینه وی نهند، و سپس به وی می گفت: باید به همین صورت بمانی تا بمیری یا به محمد کافر شوی و «لات» و «عزی» را پرستی و او در زیر شکنجه هم چنان «احد احد» خدا یکست یکی می گفت. چون پیامبر خدا دید که اصحاب بی پناهش سخت گرفتار و در فشارند و نمی تواند از ایشان حمایت کند، به آنان گفت:

«کاش به کشور حبشه می رفتید؛ چه، در آن جا پادشاهی است که نزد وی بر کسی ستم نمی رود و آن جا سرزمین راستی است، باشد که خدا از این گرفتاری برای شما فرجی قرار دهد.»

به دنبال آن، جمعی از مسلمانان که از فشار و آزار دشمن به ستوه آمده بودند، دیار غربت و دوری از وطن را اختیار کردند و رهسپار حبشه شدند و این نخستین هجرتی بود که در اسلام روی داد. آنان در سرزمین حبشه هم از آزار قریش در امان نبودند. فرستادگان کفار قریش به حبشه رفتند و از «نجاشی» پادشاه حبشه خواستند تا مسلمانان را به مکه بازگرداند، لیکن نجاشی پاسخ رد به ایشان داد. خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مدتی در مخفی گاه به سر برد و به شهر طائف پناه برد و بدین ترتیب بت پرستان قریش و مکه بیشتر به هیجان در آمدند و حس کینه توزی و انتقام جویی آنان نسبت به پیغمبر و مسلمانان تشدید گردید. به دلیل فشار روز افزون مشرکین، پیامبر ناگزیر شد که از شهر طائف خارج شود. قریش در جبران شکست های پی در پی، بر آن شدند که پیامبر خدا و یاران او را در تنگنای سخت ترین فشارها بگذارند.

با این انگیزه، 40 تن از سران قریش پیمان (تحریم اقتصادی) را با امضای خود مورد تأکید قرار دادند. در این پیمان، قریش متعهد شدند که از هرگونه داد و ستد و پیوند سببی با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب خودداری کنند. با محاصره سیاسی و اقتصادی قریش، مسلمانان دوره ای سخت را در محل «شعب ابوطالب» گذراندند.

در این دوران آن چه بیش از همه چیز اهمیت داشت، حراست از جان پیامبر خداصلی الله علیه و آله بود. به ویژه ابوطالب در این راه تلاشی ستایش انگیز از خود به یادگار گذاشت. مسلمانان در مدت سه سال محاصره، با زحمات فراوان و با به خطر انداختن جان خویش مخفیانه به تأمین نیازهای ضروری می پرداختند. از دیگر اعمال کفار قریش، تلاش برای قتل پیامبرصلی الله علیه و آله می باشد.

سران قریش، خشمگین از گسترش اسلام و به ویژه نفوذ آن در یثرب، در دارالندوه اجتماع کردند که شمار آنان به 40 تن می رسید. ابوجهل در این جمع پیشنهاد کرد از هر قبیله ای یک شمشیر زن انتخاب شود، آن گاه وی را غافلگیر کنند و خون وی را بریزند. روشن است کسانش که به خون خواهی او نمی توانند شمار زیادی را قصاص کنند. ناگزیر به خون بها بسنده می کنند که پرداختن آن، کار آسانی است. خداوند پیامبرش را از این توطئه شوم آگاه ساخت. در آیه ای از قرآن آمده است: «به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بيفکنند، یا به قتل برسانند و یا (از مکه) خارج سازند؛ آن ها چاره می اندیشیدند و (نقشه می کشیدند)، و خداوند هم تدبیر می کرد و خداوند بهترین چاره جویان و تدبیر کنندگان است!».

پیامبرصلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در بستر خود خوابانید و خود شبانه مکه را به قصد یثرب ترک کرد. دوری و جدایی از کعبه و زادگاه، بر آن حضرت بسیار ناگوار و اندوهگین بود. خداوند پیامبرش را دلداری داد و بدو وعده داد که دگر بار به مکه باز خواهد گشت. «آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به زادگاهت باز می گرداند!...».

بعد دیگر تلاش مشرکین قریش، جنگ هایی است که آنان با امکانات و تجهیزات فراوان، برای نابودی اسلام و مسلمین انجام دادند که مهم ترین آن ها جنگ های «بدر»، «أحد»، «خندق» و «احزاب» می باشد.

پس از جنگ احزاب و در سال ششم هجری پیامبرصلی الله علیه و آله با گروهی از یارانش به قصد زیارت کعبه از مدینه به سوی مکه رهسپار شدند. مشرکین مکه که آماده جنگ شدند و سوگند یاد نمودند که به هر وسیله ممکن از ورود مسلمانان جلوگیری کنند. پیامبرصلی الله علیه و آله با وجود این که نیروی کافی برای سرکوبی بت

پرستان مکه داشت با دشمنان سرسخت خود از در صلح و مسالمت وارد شد. ابتدا نماینده ای پیش سران مکه فرستاد و آنان را دعوت به صلح نمود و یاد آور شد که مسلمانان به قصد زیارت خانه خدا آمده اند و قصد جنگ و تعرض را ندارند. ابتدا نپذیرفتند و مرکب نماینده پیامبر صلی الله علیه و آله را پی کردند!

ولی بار دوم به پیشنهاد صلح پیامبر صلی الله علیه و آله تن دادند. مشرکین شرایط سنگینی برای صلح پیشنهاد دادند که پیامبر آن ها را پذیرفت و از جمله آن، تخلیه فوری مکه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران پس از اعمال حج، بی درنگ مکه را ترک کردند، در حالی که مسلمانان آرزو داشتند در زادگاه خود بیشتر اقامت نمایند.

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله که منطقتش انسان دوستی و مسالمت و احترام به تعهدات بود، برای رفع خصومت و ایجاد محیط صلح و آرامش حاضر شد از تمام حقوق مشروع خود بگذرد.

#### 4 - تحریم اقتصادی و اجتماعی قریش بر مسلمانان

در اواخر سال ششم سران قریش از نفوذ و پیشرفت حیرت انگیز آیین یکتاپرستی اسلام سخت ناراحت بودند و در فکر چاره و راه حلی افتادند. اسلام آوردن افرادی مانند «حمزه» و تمایل جوانان قریش و آزادی عملی که در کشور حبشه نصیب مسلمانان شده بود، بر حیرت و سرگردانی مشرکان قریش افزوده بود و از این که از نقشه های خود بهره ای نمی بردند، سخت متأثر بودند از این رو به فکر نقشه دیگری افتادند تا از نفوذ و گسترش اسلام بکاهند و پایه گذار و هواداران اسلام را در میان این حصار خفه سازند. (تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجعفر شهیدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1390 ق، ص 53).

در نتیجه مشرکان قریش راهی دیگر در پیش گرفتند و تحریم اقتصادی اجتماعی را بر قریش تحمیل کردند تا دست از حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله بردارند و او را به قریش واگذارند. ابوطالب پس از مشورت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت، برای سهولت در مراقبت از جان ایشان و حفظ تعصبات و هم بستگی عشیره ای، بنی هاشم و بنی مطلب را در مکانی به نام شعب ابی طالب گردآورد. (تاریخ

صدر اسلام، غلامحسین زرگری نژاد، تهران، انتشارات سمت، 1378 ش، چاپ اول، ص 281. از سوی دیگر چون قتل پیامبر صلی الله علیه و آله بدون جلب رضایت حامیان او به معنای جاری ساختن خون در مکه بود، مشرکان به ناچار پس از اجتماع در دارالندوه - محل شورای قریش - تصمیم گرفتند، بنی هاشم و بنی مطلب را در محاصره کامل اقتصادی - اجتماعی قرار دهند تا شاید بدین وسیله آنان را به تسلیم به قریش مجبور کنند. (تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1371 ش، ج 1، ص 336. زیرا مکینان در آن زمان قدرت سیاسی متمرکزی نداشتند و هر طایفه و عشیره ای به طور جداگانه، زعامت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خویش را در اختیار داشت. بنابراین قطع روابط اقتصادی و اجتماعی، نهایت اعمال قدرت آنان برای تحت فشار قرار دادن بنی هاشم و حامیان بود پیامبر (صلی الله علیه و آله).)

سرانجام مشرکان قریش عهدنامه ای به خط منصور بن عکرمه و امضای بزرگان قریش نوشتند و در آن متعهد شدند که:

الف - هر گونه خرید و فروش با هوادارن محمد (صلی الله علیه و آله) (تحریم می شود).

ب - ارتباط و معاشرت با آنان اکیداً ممنوع می گردد.

ج - هرگونه ارتباط زناشویی و... با مسلمانان ممنوع است.

د - در تمامی پیش آمدها باید از مخالفان محمد (صلی الله علیه و آله) (حمایت کرد).

مشرکان این پیمان نامه را داخل کعبه آویزان نمودند و سوگند یاد کردند که ملت قریش، تا دم مرگ طبق موازین ذیل عمل کند. (الطبقات الکبری، ابن سعد، تحقیق محمد عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، 1990 م / 1410 ق، ج 1، ص 163، البدایه و النهایه، ابن کثیر دمشقی، بیروت، دار الفکر، 1401 ق / 1986 م، ج 3، 86.

به این ترتیب یکی از دشوارترین مراحل تاریخ اسلام آغاز شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) (و عمویش ابوطالب، همسرش خدیجه، خاندان بنی هاشم، بنی مطلب و دیگر مسلمانان به مدت 3 سال در سخت ترین شرایط به سر بردند؛ آنان در این مدت از محل دارایی های خدیجه گذران کردند. گاهی نیز اقوام نزدیک شان، به رغم پیمان نامه و از روی تعصب قومی و خانوادگی پنهانی آذوقه به آن جا می فرستادند.

ص: 196

مقاومت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (ویاران او در این مدت، عرصه را بر قریش تنگ کرد. بیشتر آنان که دختر، پسر، نواده یا اقوامی نزدیک در شعب داشت، در پی بهانه بودند تا آنان را از شعب خارج کنند.

پایان محاصره

در سال دهم بعثت شبی ابوجهل، جلوی حکیم بن حزام را که برای خدیجه بار گندم می برد را گرفت. دیگران مداخله کردند و به سرزنش ابوجهل برخاستند.

اندک اندک گروهی از کرده خود پشیمان گشتند و به طرف داری از بنی هاشم برخاستند که چرا بنی مخزوم در نعمت به سر ببرند و پسران هاشم و عبدالمطلب در سختی بمانند. و سرانجام گفتند این عهدنامه باید باطل شود. جمعی از شرکت کنندگان در پیمان، تصمیم گرفتند آن را باطل کنند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) (به امر پروردگار از نابودی پیمان نامه مطلع شد و ابوطالب به انجمن قریش رفت و گفت: برادرزاده ام می گوید موریانه پیمان نامه ای را که نوشته اید خورده و تنها نام خدا را باقی گذاشته؛ ببینید اگر سخن او راست است محاصره ما را بشکنید و اگر دروغ می گوید او را به شما خواهیم سپرد. آنان وقتی سراغ پیمان نامه رفتند دیدند موریانه همه آن را جز نام خدا خورده است. بدین ترتیب با مقاومت مسلمانان و امداد الهی پیمان محاصره بنی هاشم شکسته شد و آنان از شعب ابوطالب بیرون آمدند. (تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجعفر شهیدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1390 ق، ص 53.

حضرت علی - علیه السلام - در یکی از نامه های خود به معاویه، از این دوران سخت و پر رنج چنین یاد می کند:

قبیله ما (قریش) خواستند پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را بکنند، غم و اندوه را به جانهای ما ریختند و کارها کردند، ما را از زندگانی خوش و راحت باز داشتند و پیوسته در بیم و نگرانی گذاشتند و ناگزیرمان ساختند به کوهی سخت و دشوار پناهنده شویم و آتش جنگ با ما را روشن ساختند اما خدا خواست تا ما پاسدار و نگهبان شریعتش باشیم و نگاه دار حرمتش. مؤمنان ما، در این راه خواستار اجر و ثواب بودند و کافران ما از خاندان و خویشانمان حمایت می کردند.

ص: 197

اما از قریش هر کس مسلمان می شد آزاری که به ما می رسید به او نمی رسید، چه، یا هم پیمانی داشت که از او حمایت می کرد و یا خویشاوندی که به یاری وی می شتافت و بدین سان جان او در امان بود. (نهج البلاغه تحقیق صبحی صالح نامه 9.

مهدی پیشوایی - تاریخ اسلام، ص 165 (مرکز مطالعات و پاسخگوئی به شبهات).

## 5 - پیمان صلح پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله (با مشرکان مکه)

پیامبر خداصلی الله علیه و آله مسافرتی صلح جویانه و مسالمت آمیز کرد؛ بدین قرار که کاروانی حدود 1800 نفر برای حج آماده نمود و از قبایل عرب، هر چند مشرک بودند، دعوت به همراهی نمود. تا بدین وسیله، هم تبلیغی از اسلام شده باشد و هم چهره واقعی قریش که خود را پرده دار کعبه و منادیان امنیت و صلح می دانستند، بر ملا گردد. کاروان در منطقه «حدیبیه» با لشکر مسلح دشمن مواجه شد.

کاروان پیامبرصلی الله علیه و آله با حال احرام و آماده عبادت و لشکر قریش با لباس رزم و آماده خونریزی. پیامبرصلی الله علیه و آله رسماً تصمیم خود را بر حج خانه خدا در میان مسلمانان اعلام نمود و به وسیله پیک هایی به مشرکین قریش نیز ابلاغ کرد.

از آن جا که نبرد با حاجیان عملی بسیار زشت و بر خلاف سنت های دیرین عرب بود؛ خصوصاً از جانب مکیان که همیشه به میزبانی حجاج از هر طایفه و قشری افتخار می کردند، در تصمیم به جنگ با مسلمانان مردد شدند و در نهایت پیمان نامه «صلح حدیبیه» میان قریش و پیامبر خداصلی الله علیه و آله منعقد گردید. به موجب این پیمان، مقرر شد روابط حسنه میان قریش و مسلمانان برقرار شود.

(نک: حسینی، سید مجتبی، تاریخچه سیاسی اقتصادی صدر اسلام، تهران) چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، (1378)، صص 152 154

باسمک اللهم هذا ما اصطلاح عليه محمد بن عبد الله و الملائ من قریش و سهیل بن عمرو:

1 - و اصطلاحوا علی وضع الحرب بینهم عشر سنین علی أن یکف بعضنا عن بعض.

ص: 198

2- و علی أنه لا إسلال ولا إغلال، و أن بیننا و بینهم عیبه مکفوفه.

3- و أنه من أحب أن یدخل فی عهد محمد و عقده فعل، و أن من أحب أن یدخل فی عهد قریش و عقدها فعل.

4- و أنه من أتى من قریش إلی أصحاب محمد بغير إذن ولیه یرده إلیه، و أنه من أتى قریشا من أصحاب محمد لم یردوه إلیه.

5- و أن یکون الاسلام ظاهرا بمکه لا یکره أحد علی دینه، و لا یؤذی و لا یعیر.

أنه من قدم مکه من أصحاب محمد حاجا أو معتمرا أو یتتعی من فضل الله فهو آمن علی دمه و ماله، و من قدم المدینه من قریش مجتازا إلی مصر و إلی الشام یتتعی من فضل الله فهو آمن علی دمه و ماله

7- و أن محمدا یرجع عنهم عامه هذا و أصحابه، ثم یدخل علیهم فی العام.

مفاد صلح حدیبیه

1. محمد بن عبدالله و قریش متعهد می شوند که مدت ده سال جنگ را بر ضد یکدیگر ترک کنند، هیچ یک از دو طرف بر دیگری نتازد و اسیری از یکدیگر در بند ندارد و...

2. هر کس بخواهد با محمد پیمان ببندد آزاد است و هر کس دوست دارد با قریش پیمان برقرار سازد آزاد است.

3. هرگاه فردی از قریش، بدون اذن بزرگتر خود از مکه فرار کند و به یاران محمد بپیوندد، محمد باید او را به قریش بازگرداند ولی اگر از اصحاب محمد کسی به قریش پیوست، لازم نیست او را باز گردانند.

4. از این پس، اسلام باید در مکه علنی باشد و نباید کسی را به اجبار بر عقیده ای واداشت و یا او را به سبب عقیده اش آزار داد و یا سرزنش کرد.

5. امسال محمد با یارانش، از همین جا به مدینه بر خواهند گشت، با این قرار که در سال بعد، بدون سلاح وارد مکه شوند و به مدت سه روز برای مراسم حج توقف کنند، مشروط بر این که، سلاحی جز سلاح مسافر با خود برندارند و همان سلاح محدود نیز باید در غلاف باشد.

ص: 199

علی بن ابی طالب علیه السلام این نامه را نوشته و مهاجرین و انصار شاهد آن هستند. (ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، قاضی ابرقوه، با تصحیح اصغر مهدوی، تهران: خوارزمی، 1361 ش. چاپ دوم (، ج 2، ص 811

این پیمان، که به «پیمان حدیبیه» معروف شد، بعدها به وسیله مشرکین نقض گردید و علاوه بر آن، از آزارها و اذیت های قریش کاسته نشد. مشتی زورگو بر کعبه سلطه یافته بودند و آن را در سلطه خود می دانستند و در سلطه گری و انحصار طلبی هیچ مرزی نمی شناختند. بیش از نیمی از عمر بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدارا با آنان گذشت و کمتر سودی نداشت. پیامبر نمی توانست بیش از این زورگویی را تحمل کند. باید مکه آزاد و کعبه از پلیدی شرک و خرافه پاک شود؛ چه این که پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران آن حضرت، در آرزوی زیارت آزادانه کعبه لحظه شماری می کردند.

## 6 - فرمان عفو عمومی و اعلام آزادی

فتح مکه در سال هشتم هجری به وقوع پیوست، وقتی امر پروردگار عالم نسبت به تحکیم دین اسلام و تربیت مسلمین تحقق یافت و خداوند منان دل هایشان را برای تقوا آزمایش نمود و از طرفی دیگر کاسه ظلم و تجاوز قریش لبریز شد و در انکار آیات حقانی اسلام از هیچ کوششی دریغ نورزیدند که آنگاه اراده الهی بر این تعلق گرفت که کام پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش را با فتح مکه شیرین کند و کعبه را از لوٹ و وجود بت و شرک، پاک نماید و مکه را به حالت اصلی آن برگرداند.

بهترین فرصت گرفتن انتقام از دشمنان روز فتح مکه بود. زمانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و یارانش انواع واقسام کینه توزی را از سوی دشمنان خون آشام متحمل شدند.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از غزوه ذات الرقاء بر می گشتند در مسیر برای اتراق زیر درختی مشغول استراحت شدند. جابر انصاری می گوید:

در این هنگام بود که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله ما را فرا خواندند وقتی که خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله حاضر شدیم فرد بادیه نشینی را مشاهده



کردیم که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته است آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند این شخص شمشیر را بیرون کشیده که ناگهان بیدار شدم و خطاب به من گفت چه کسی تو را از دست من نجات می دهد. فرمودم خداوند و شمشیر از دستش افتاد. «جابر انصاری می گوید:» با این وجود حضرت پیامبر هیچ گونه عتاب و سرزنشی نکردند و او را آزاد کردند. (السیره النبویه، الصلابی، جزء الثانی، ص 25).

سپاهیان ده هزار نفری مسلمانان، بدون خونریزی و با امدادهای الهی، شهر مکه را فتح نمودند.

« سعد » یکی از یاران پیامبر، « شعار خشونت را » فریاد کرد که: « اليوم یوم المَلْحَمَه / اليوم تَسْتَحِلُّ الحَرَمه «الیوم اذَلَّ الله قریشاً.» امروز روز برخوردهای خونین است! امروز حرمت ها شکسته می شود! امروز خدا قریش را خوار می کند!» اما پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله، در رد شعار خشونت و انتقام فرمود: « اليوم یوم المَرَحَمه، الیوم اَعَزَّ الله قریشاً.» امروز روز مهر ورزی است. امروز خداوند قریش را عزیز می کند. بدین وسیله، پیامبر شعار انتقام جویانه مسلمانان را به شعار محبت آمیز تبدیل کرد و عفو و گذشت را نسبت به دشمنان سر سخت اسلام اعمال نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت، در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره آن ها چه دستوری صادر می کند؟ در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ وَعْدَهُ

و نَصَرَ رَعْبَدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَ حَادَهُ.» « شکر خدای را که وعده اش تحقق یافت و بنده اش را پیروز کرد و احزاب و گروه های دشمن را منهزم ساخت.» سپس رو به مردم کرده، فرمود: « مَاذَا تَنْظُنُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! قَالُوا خَيْرًا، أَخْ كَرِيمٌ وَ ابْنُ أَخْ كَرِيمٍ وَ قَدْ قَدَرْتَ! قَالَ: وَ أَنَا أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي يُوسُفُ لَا تَتَّوْبِعَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَزْهَمُ الرَّاحِمِينَ.» چه گمان می برید، ای جمعیت قریش که درباره شما فرمان دهم؟ آن ها در پاسخ گفتند: ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم.

تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی، و اکنون قدرت در دست تو است. پیامبر فرمود: و من درباره شما همان می گویم که برادرم یوسف درباره برادرانش به هنگام پیروزی گفت: امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست!» آن

گاه با جمله: « اذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ »؛) بروید همه آزادید. همه را مورد عفو و گذشت قرار داد. همین عمل توفانی در سرزمین دل های مشرکین به پا کرد که به گفته قرآن: ... يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فُوجِ مُسْلِمَانِ شَدْنَدِ وَ آيِنِ اِسْلَامِ رَا بَا جَانِ وَ دَلِ پَذِيرَفْتَنَدِ.

پیامبر اسلام از رحمت و رأفت عام و عطوفت تام بهره مند بود تا جایی که خداوند او را «رحمه للعالمین» یاد نمود. این رحمت و مهربانی پیامبر به مسلمانان اختصاص نداشت. آن حضرت همان گونه که بر هدایت مردم مکه و بت پرستان تلاش بسیار داشت، برای هدایت اهل کتاب نیز چنین بود و به تعبیر قرآن حریص بر هدایت مردم بود و این مسئله یکی از جلوه های اساسی رحمت او بر عالمیان است.

## 7 - شدت عمل توأم با نرمی!

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (5) وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (توبه 3-6)

5 - هنگامی که ماههای حرام پایان گرفت مشرکان را هر کجا بیابید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه بر سر راه آنها بنشینید ، هر گاه توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند آنها را رها سازید زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

6 - و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا کلام خدا را بشنود (و در آن بیندیشد (سپس او را به محل امنش برسان چرا که آنها گروهی ناآگاهند.

در اینجا وظیفه مسلمانان پس از پایان مدت مهلت مشرکان، یعنی چهار ماه بیان شده است، و شدیدترین دستور را در باره آنها صادر می کند و می گوید: هنگامی که ماههای حرام پایان گیرد، بت پرستان را هر کجا یافتید به قتل

برسانید (فاذا انسلخ، الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم)

سپس می گوید: آنها را بگیرید و اسیر کنید (و خذوهم).

و آنها را در حلقه محاصره قرار دهید (و احصروهم).

و در کمین آنها در هر نقطه ای بنشینید و راهها را بر آنها ببندید (واقعدوا لهم کل مرصد)؛ در اینجا چهار دستور خشن در مورد آنها دیده می شود: بستن راهها، محاصره کردن، اسیر ساختن، و بالا-خره کشتن و ظاهر این است که چهار موضوع به صورت یک امر تخییری نیست، بلکه با در نظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان و اشخاص مورد نظر، باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود، عملی گردد.

اگر تنها با اسارت و محاصره کردن و بستن راه بر آنها در فشار کافی قرار گیرند از این راه باید وارد شد، و اگر چاره ای جز قتل نبود کشتن آنها مجاز است.

این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده، و همانطور که سابقاً نیز اشاره کرده ایم، مساله آزادی مذهبی یعنی ترک اجبار پیروان مذاهب دیگر برای پذیرش اسلام، منحصر به ادیان آسمانی و اهل کتاب مانند یهود و نصاری است، و شامل بت پرستان نمی شود، زیرا بت پرستی مذهب و آئین نیست که محترم شمرده شود، بلکه انحطاط و خرافه و انحراف و بیماری است که به هر حال و به هر قیمت باید ریشه کن گردد.

ولی این شدت و خشونت نه به مفهوم این است که راه بازگشت به روی آنها بسته شده باشد، بلکه در هر حال و در هر لحظه بخواهند می توانند جهت خود را تغییر دهند، لذا بلافاصله اضافه می کند: اگر آنها توبه کنند و به سوی حق باز گردند و نماز را بر پا دارند و زکوه را ادا کنند، آنها را رها سازید و مزاحمشان نشوید.

(فان تابوا و اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه فخلوا سبیلهم.)

و در این صورت با سایر مسلمانان کمترین تفاوتی را ندارند و در همه احکام و حقوق با آنها شریکند.

زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است، و کسی را که به سوی او باز گردد، از در خود نمی راند (ان الله غفور رحیم).

(یعنی رفتار پیامبر و مسلمانها با آنها، به رفتار آنها بستگی دارد، (اسلام، جزیه، زندگی مسالمت آمیز، جنگ، اگر در اثنای جنگ اگر برگردند و برای اجرای یکی از آنها اعلام آمادگی نمایند، باز بپذیرید و رعایت نمایند و یا پناهی خواستند برایشان پناه دهید تا سخن خدا را بشنوند و برایشان حجت تمام شود و ان احد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلام الله ثم أبلغه مأمنه ذلك بأنهم قوم لا يعلمون. توبه: 6.

تفسیر نمونه ج: 7 ص: 291 ببعده.

## 8 - ترجمه قسمت اول احتجاج رسول خدا با گروهی از مشرکین و بت

پرستان

قبلا اشاره کردیم که رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار و مشرکین حتی با اهل کتاب رفتار انسانی و محترمانه، بدون کوچکترین برتریابی و تحقیر آمیز، انجام می گرفت که کتابهای حدیثی فریقین سنی و شیعه، مشحون از آنست.

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، باتمام فرقه های جهان، (از هر قبیله و نژاد و مذهب) با کمال ادب و احترام، روبرو می گشتند و با تمام حواس به حرف آنان گوش می داد و مؤدبانه، جواب می دادند که نمونه هائی را ذیلا بیان می کنیم.

پیش از شروع به مباحثات و احتجاجات آن بزرگواران، با اهل کتاب، مطالبی در باره رفتار و صحبت آن حضرات، با مشرکین و بت پرستها و بیرون از اهل کتاب، به عرض می رسانم.

کتاب احتجاج طبرسی / ترجمه جعفری؛ ج 1؛ ص 18 ببعده.

قسمتی از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون جدال و احتجاج و مناظره با مخالفان اسلام

20 - از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است: روزی در محضر امام صادق علیه السلام بحثی به میان آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجادله و

ص: 204

مباحثه در دین نهی نموده است. امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بطور مطلق از مجادله نهی نفرموده است، بلکه از آن سخن و گفتگویی که نیکوتر نیست منع نموده، آیا این فرمایش خداوند را نشنیده اید که فرموده:

«و با اهل کتاب جز به شیوه ای که نیکوتر است مجادله مکنید - عنکبوت: 46)، و باز فرموده: «(مردم را) با حکمت - گفتار درست و استوار - و پند نیکو به راه پروردگارت بخوان، و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن - نحل: 125)، و علما و دانشمندان مذهبی جدال احسن را از لوازم دین شمرده و گفتگوی غیر احسن را ممنوع دانسته اند. و خداوند همان را بر شیعیان ما حرام داشته است. و چطور ممکن است مطلق مجادله و بحث را ممنوع فرموده باشد؟ در حالی که خود فرموده: «و گفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد»، و در ادامه فرموده: «اینها آرزوهای آنان است، بگو: اگر راستگوئید برهان و دلیل روشن خویش بیاورید - بقره: 111)،

پس در این آیه شریفه مناظراستگویی و اثبات دعوی را آوردن برهان قرار داده است، و پر واضح است که برهان همان مجادله و احتجاج احسن می باشد. گفتند:

ای زاده رسول خدا، از شما تقاضا می کنیم معنای مجادله احسن و غیر احسن را بیان فرمائید.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مجادله غیر احسن مجادله ای است که به سبب آن حقی را انکار و به باطلی معترف شوی و از خوف آنکه مطلوب او ثابت شود حرف حق و صحیحش را رد کنید، و یا بخواهید سخن باطل را با جمله ای نادرست و باطل دیگری جواب دهید. و این گونه مجادله که موجب گرفتاری پیروان ناتوان ما و نیز اهل باطل است حرام و ممنوع می باشد. اما اهل باطل آن نقطه ضعف را هنگام بحث با افراد ناتوان از شما حجت و دلیلی بر پوچی او قرار می دهند. و افراد ناتوان شما از مشاهده این وضع دلگیر و محزون می شوند.

و اما مجادله احسن همان گونه است که خداوند به پیامبرش در بحث با منکرین حشر آموخته که: «و برای ما مثلی زد - در زنده کردن مردگان - و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: کیست که استخوانها را در حالی که پوسیده و خاک شده زنده می کند - یس: 78)، و خداوند در رد آنان فرموده: «بگو - ای محمد - همان

خدای که نخستین بار آفریدش زنده اش می کند، و او به همه آفرینش - یا آفریدگان - داناست. همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد، پس آنگاه از آن آتش می افروزید - یس: 80-79).

بدین ترتیب خداوند از پیامبرش خواسته تا با مخالفین حشر و قیامت، مجادله کند و به او فرموده: بگو: همان که نخستین بار آفریدش زنده اش می کند. آیا خداوند از برگردان آنکه در آغاز آفریدش پس از پوسیده شدن عاجز و ناتوان می شود؟! بلکه به نظر شما آغاز خلقت مشکل تر از برگردان آن است.

سپس فرمود: «همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد» یعنی وقتی خداوند آتش داغ را در درخت - سبزتر و تازه - پنهان کرده و سپس آن را بیرون نمود و پدید آورد، با این کار به شما فهماند که همو بر اعاده خلقت و احیای (ثانوی) آنچه پوسیده شده نیز قادر و توانا است.

سپس فرمود: «آیا آن که آسمانها و زمین را آفرید بر آفریدن مانند اینها توانا نیست؟ چرا توانا است، و اوست آفریدگار دانا - یس: 81)، یعنی: وقتی در نظر و توان شما خلقت آسمانها و زمین مشکلتر از احیای استخوان پوسیده و اعاده حیات آن است، چگونه خلق جهانی با این همه شگفتی که نزد شما دشوارتر است را از خداوند جایز می شمارید ولی احیای استخوان پوسیده که نزد شما آسانتر است را روا نمی دارید؟!»

امام صادق علیه السلام فرمود: این معنای مجادله احسن است، که در آن جای هیچ عذر و بهانه ای برای مخالف باقی نمی گذارد، و شبهه و اعتراض مطابق فهم او پاسخ داده می شود.

و اما جدال غیر احسن این است که منکر حقی شوی که تمیز حق و باطل طرف بحث را از تو سلب می کند، و با این کار تنها او را از باطلش دور می سازی نه به حق نزدیک، و این شیوه ممنوع و حرام است، زیرا هر دوی شما منکر حق می باشید.

سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: یکی از حضار پرسید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مجادله می فرمود؟ امام صادق علیه السلام پاسخ داد: هر گونه در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله می اندیشی مبادا فکر کنی که آن بزرگوار از فرمان و دستور خداوند سرپیچی کرده باشد، خداوند دستور می دهد که:

«و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله کن - نحل: 125) و در پاسخ اعتراض منکرین حشر فرماید: «همان خدای که نخستین بار آفریدش، زنده اش می کند - یس: 79)، با این حال فکر می کنی پیامبر از فرمان خدا کوتاهی و مخالفت نموده و مطابق مأموریت الهی مجادله نکرده و دیگران را از آن فرمان آگاه نساخته است؟! سپس حضرت صادق علیه السّلام بواسطه پدران گرامش از امیر المؤمنین علیهم السّلام به نقل حدیثی از پیامبر گرامی اسلام پرداخت که:

جمعی از پیشوایان پنج فرقه: یهود، نصاری، دهری، ثنویّه و مشرکان عرب (بت پرستان) طی یک تبانی و قرار در محضر آن حضرت حاضر شده و شروع به مجادله و احتجاج نمودند.

یهودیان گفتند: اعتقاد ما این است که عزیر پسر خداست، و نزد تو آمده ایم که در این باره مذاکره کنیم و نظر تو را بدانیم. اگر با ما هم عقیده شدی حقّ تقدّم با ما است، و گر نه با اعتقاد ما مخالف بوده و ما نیز خصم تو خواهیم شد.

و نصاری گفتند: ما عقیده داریم که مسیح پسر خدا است، و خدا با او متحد شده، و نزد تو آمده ایم تا نظرت را بدانیم، و در صورت توافق، ما حقّ تقدّم خواهیم داشت و گر نه با تو مخاصمه خواهیم کرد.

سپس دهریّه گفتند: ما معتقدیم موجودات جهان را آغاز و انجامی نیست و جهان قدیم و همیشگی است، و در این موضوع با تو بحث خواهیم کرد، اگر با ما هم عقیده باشی البتّه برتری ما ثابت می شود و اگر مخالفت کنی با تو دشمنی خواهیم کرد.

و ثنویّه مذهبان گفتند: اعتقاد ما این است که تدبیر جهان از دو مبدء نور و تاریکی سرچشمه می گیرد، و نزدت آمده ایم تا در این عقیده با شما وارد بحث و مجادله شویم. اگر با ما موافق بودی که حقّ تقدّم خواهیم داشت و در صورت مخالفت خصم تو خواهیم شد.

و در آخر بت پرستان اظهار نمودند: ما معتقدیم این بتها خدایان ما هستند، و آمده ایم تا در این عقیده با تو بحث کنیم. اگر با ما توافق کردی تقدّم ما ثابت خواهد شد، و در صورت اختلاف نظر، ما نیز همچون دیگران خصم تو خواهیم شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خداوند بی شریک و انباز مؤمن، و به

هر معبودی جز او (همچون بت و طاغوت) کافریم. خداوند مرا برای همه جهانیان مبعوث فرمود تا مردم را بشارت دهم و از عذاب او بترسانم تا بر تمام ایشان حجّت و دلیل باشم. و مرا در همه جا حفظ فرمود، و شرّ دشمنان و مخالفین مرا دفع نمود.

سپس رو به جماعت یهود کرده و فرمود: آیا نزد من آمده اید تا بی دلیل عقیده اتان را بپذیرم؟ گفتند: نه.

فرمود: پس براساس چه دلیلی معتقدید که عزیر (نبی) پسر خداست؟

گفتند: چون کتاب مقدّس تورات را پس از متروک شدن احیا نمود، و این کار را جز در مقام پسر خدا بودن انجام نداد.

فرمود: با این استدلال موسی به فرزندی خدا سزاوارتر از عزیر است. زیرا تورات توسط او نازل شده، و معجزات بسیاری که خود بر آنها واقفید از او مشاهده گردیده، و بر اساس منطق شما باید موسی نیز دارای مقامی بالاتر از مقام عزیر - پسر خدا بودن - باشد.

و دیگر اینکه اگر منظور شما از پسر خدا بودن اینست که خداوند متعال همچون پدران دیگر با جفت خود نزدیکی نموده و در اثر این مقاربت، پسری مانند عزیر متولّد شده، در این صورت شما پروردگار جهان را یکی از موجودات مادّی و محدود جهان پنداشته و به او صفاتی چون صفات مخلوقین داده اید.

گفتند: مراد ما (از ولادت) این معنی نیست، زیرا آن بنا به گفته شما کفر و نادانی است. بلکه مقصود ما از پسر خدا بودن احترام و عظمت است. هر چند ولادتی در کار نباشد، چنان که شخص عالم و استاد به شاگردش می گوید: «ای پسر من (یا) تو پسر من هستی»، و نظر او از این تعبیر تنها اظهار محبّت است و احترام نه اثبات ولادت. و این سخن را به کسی می گوید که هیچ نسبتی میان نشان نیست. و به همین تعبیر خداوند عزیر را از نظر شرافت و عظمت پسر خود برگزید نه بر اساس ولادت.

فرمود: با این توجیه نیز پاسخ شما همان بود که در ابتدا گفتم، زیرا بر اساس این تعبیر، موسی علیه السلام برای این مقام شایسته تر بوده است. بدرستی که خداوند با اقرار اهل باطل آنان را رسوا می کند، و حجّت را بر علیه ایشان برمی گرداند، این توجیهی که بدان استدلال نمودید شما را به راهی دشوارتر از آنچه گفتید می اندازد.

زیرا شما گفتید: یکی از بزرگانتان بدون اثبات ولادت به غریبه ای می گوید: «ای پسر



من «و» تو پسر من هستی «، و نیز به دیگری می گوید:» تو شیخ و استاد و پدر من هستی «، و بدیگری می گوید:» تو آقای من هستی «و» ای آقای من «، و هر چه احترامش بیشتر باشد آن سخن محترمانه تر خواهد شد. و بر اساس این عقیده لازم است موسی بن عمران برادر یا استاد یا پدر یا مولای خدای باشد، تا فضیلت آن حضرت نسبت به عزیر فهمیده شود. و به نظر شما آیا صحیح است این سخنان در باره موسی - که از عزیر بالاتر است - نسبت به خدا داده شود؟! یهودیان از پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله مات و مبهوت شده و گفتند: ای محمد، اجازه بده در باره سخنت تحقیق و تفکر کنیم.

فرمود: امیدوارم با قلب پاک و راه انصاف در گفتار و عقیده اتان فکر کنید، تا خداوند متعال حقیقت را به شما بنمایاند.

سپس رو به جماعت نصاری کرده و فرمود: شما معتقدید که خداوند ازلی و قدیم، با پسر خود؛ حضرت مسیح متحد گشته است، از شما می پرسم منظورتان در این گفتار مبهم چیست؟ آیا مرادتان این است که خدای ازلی و قدیم با اتحاد با یک موجود حادث تنزل کرده؟ و یا اینکه حضرت مسیح که موجودی محدود و حادث است بواسطه اتحاد با پروردگار قدیم و ابدی ترقی نموده و برابر و یکی شده است؟ و یا اینکه این نهایت تعظیم و تکریم حضرت عیسی است؟

دو صورت اول بر اساس برهان عقلی محال است، زیرا قدیم چگونه حادث می شود، و یا حادث چگونه ممکن است به قدیم تغییر نماید، بنا بر این حادث از هر جهت ضد، بلکه نقیض قدیم است، و اجتماع آن دو ممتنع و محال خواهد بود.

و در صورت آخر پر واضح است که مسیح یکی از مخلوقات و بندگان برگزیده خداوند بوده و حادث خواهد شد. و به هر شکل پسر خدا بودن مسیح و اتحاد خداوند با او محال و باطل است.

نصاری گفتند: ای محمد، مقصود ما این است که خداوند در مورد مسیح - به جهت الطاف خاصه و توجه بی پایان به او - معجزات شگفت انگیزی را بدست او جاری فرموده، و بهمین جهت موضوع پسر خدا بودن عیسی تنها جنبه احترام و تجلیل دارد و بس.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حتما سخنی که به یهودیان گفتم شنیدید.

سپس گفتار خود در باره پسر خدا بودن عزیر نبی (علیه السلام) را تکرار فرمود. و جماعت نصاری همه ساکت و مجاب شدند، مگر یکی از آنان که رو به آن حضرت کرده و گفت: ای محمد! مگر شما ابراهیم را! خلیل الله (نمی دانید؟ فرمود: همین طور است، پرسید: پس چرا با این عقیده ما که عیسی ابن الله است مخالفید؟

فرمود: این دو هیچ شباهتی با هم ندارند. اینکه ابراهیم خلیل خدا است، خلیل از ماده خله - بفتح یا ضمّ اول و تشدید دوم - بمعنی احتیاج و فقر است، و حقیقت معنای خلیل: شخص نیازمند و محتاج و فقیر است، و چون ابراهیم علیه السلام در نهایت استغنائی نفس، از دیگران دوری گزیده و تنها بسوی خداوند متعال روی آورده، لقب خلیل را به او دادند، و این معنی آنجا به اوج خود می رسد که او را در منجیق گذاشته و می خواستند به سوی آتش پرت کنند، در اینجا جبرئیل علیه السلام از جانب خدا مأمور شد تا او را یاری کند، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام در جواب گفت: هیچ حاجتی به غیر خدا ندارم و یاری او مرا بس است، به همین دلیل ملقب به خلیل شد.

و اگر لغت خلیل را از ماده خله - به کسر اول و فتح و تشدید ثانی - بگیریم معنایش: تحقیق در خلال معانی و توجه به لطائف و حقائق و اسرار می شود، و در این صورت نیز هیچ ارتباطی با استدلال شما نخواهد داشت، که مستوجب تشبیه نمودن خداوند به خلق باشد. زیرا تشابه و تناسب در صفات و عوارض است نه در ذات و حقیقت (آیا نمی بینید اگر حضرت ابراهیم علیه السلام به سوی خدا منقطع نشده بود، و بر اسرار و حقائق علوم دست نمی یافت خلیل خدا نمی شد؟! ولی در موضوع توالد و تناسل به عکس است، زیرا رابطه پدر و پسر یک امر حقیقی و ذاتی است هر چند پدر فرزند را دشنام دهد و از خود دور سازد، زیرا معنای ولادت، قائم به اوست) پدر برای همیشه مبدء تکون و ذاتا پدر آن فرزند است (سپس اگر دلیل شما برای پسر خدا بودن حضرت مسیح، اینست که حضرت ابراهیم خلیل خداست، لازم به این اعتقاد است که حضرت موسی نیز پسر خداست. زیرا معجزاتی توسط او ظاهر شده که کمتر از معجزات حضرت عیسی نبوده است، پس بگویند: «موسی پدر خداست». بلکه همان طور که در احتجاج با یهود بیان شد جایز است بگویند: «موسی پدر، آقا، عمو، رئیس و امیر خداست».

یکی از نصاری گفت: حضرت مسیح خود در انجیل می فرماید: «من بسوی پدر خود می روم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در صورت عمل به این کتاب، این جمله در آن این گونه آمده:

«من بسوی پدر خود و شما می روم»، پس لازم است اعتراف کنید که تمام مخاطبان عیسی پسر خدا هستند. و از همین جمله معلوم می شود که اطلاق «ابن الله» به حضرت عیسی هیچ اختصاص و ویژگی نداشته و تمام اصحاب و شنوندگان کلامش پسر خدایند. در صورتی که آنان فاقد این امتیازات بودند. و شما خود این جمله را نقل می کنید ولی از مضمون آن غافلید و بر خلاف گفته آن بزرگوار سخن می گوید.

و اگر مراد شما معنای ظاهری و لفظی کلمات «پدر» و «پسر» است، پس چرا نمی گوئید مراد از کلمه پدر: حضرت آدم، یا حضرت نوح است. زیرا آن دو پیامبر گرامی پدران حقیقی حضرت مسیح و دیگرانند. و چطور می توانید این معنی حقیقی را نفی کرده و آن تصوّراتی که خود اراده کرده اید باثبات رسانید؟!.

مسیحیان پس از این استدلال پیامبر ساکت شده و گفتند: ما تا امروز هیچ کس را در مقام بحث و جدل چون تو (ماهر و زبردست) ندیده بودیم، فرصتی بده تا در این موضوع اندیشه کنیم.

سپس آن حضرت رو به دهریه نموده و فرمود: روی چه اصلی معتقدید که همه اشیاء و موجودات جهان، قدیم و همیشگی بوده و آغاز و انجامی ندارند؟

گفتند: ما تنها چیزی را می پذیریم که بینیم، و چون برای اشیاء نه ابتدائی دیده و نه فنا و انقضایی، حکم می کنیم که موجودات همیشگی بوده و خواهند بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما با چشم خود همیشگی بودن موجودات و قدیم و ازلی بودن آنها را دیده اید؟ اگر بگوئید آری لازم است با همین عقل و قوای بدنی، ابدی و ازلی باشید تا بتوانید تمام موجودات را به صفت قدیم و ازلی بودن ببینید، و این خلاف حسّ و عیان، و مخالف شهود همه عقلای بشر است. (و البته چنین ادّعایی نخواهید کرد) دهریه گفتند: آری، ما قدیم بودن و بقای موجودات را ندیده ایم.

فرمود: پس چرا حکم به قدیم بودن و بقای موجودات می کنید، با اینکه بنا به اعتقاد خودتان نه حدوث اشیاء را مشاهده کرده اید و نه قدیم بودنشان را؟ و چگونه می توانید یک طرف را برگزیده و طرف دیگر را نفی کنید؟ آیا گردش شب و روز را نمی بینید که هر یکی پشت سر دیگری در جریان است. گفتند: آری.

فرمود: آیا این گردش و ترتیب در میان شب و روز از زمانهای گذشته بوده و خواهد بود؟ گفتند: آری. فرمود: آیا ممکن است (این تناوب بهم ریزد و) شب و روز در یک جا جمع شوند؟ گفتند: نه؛ ممکن نیست.

فرمود: در این صورت، از هم جدا و منفصلند، وقتی زمان یکی گذشت، دیگری بدنبال آن جریان می یابد. گفتند: آری همین طور است.

فرمود: پس با این اعتراف، به حادث بودن آنچه که از شب و روز تقدّم و سبقت می گیرد بدون مشاهده حکم نمودید. پس منکر قدرت خداوند مشوید.

سپس فرمود: به عقیده شما آیا شب و روز ابتدا و پایانی دارد؟ یا ازلی و غیر متناهی است؟. در صورت نخست عقیده ما مبنی بر حدوث ثابت می شود. و در صورت دوم، چگونه ممکن است چیزی که پایان دارد از جهت آغاز نامتناهی باشد؟.

گفتند: درست است.

فرمود: شما که به قدیم بودن عالم معتقدید و منکر حدوث آن می باشید، آیا پیرامون آن تحقیق و تأملی کرده اید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا نمی بینید که تمام اشیاء و موجودات جهان به هم محتاج و مرتبط، و در وجود و بقاء به یک دیگر نیازمندند؟ مگر نمی بینید در برقراری یک عمارت لازمست تمام اجزاء - از خاک و سنگ و آجر و آب و غیره - دست بدست هم دهند تا ساختمانی برقرار گردد؟ و همین طور است سایر اشیاء جهان.

پس چنانچه این احتیاج و ارتباط در تمام موجودات جهان حاکم است، چگونه می توانیم آنها را قدیم و ثابت بدانیم؟ و معنی حادث چه می شود، و آیا اینها که می گوئید قدیمند؟ اگر حادث بودند چه میشد؟

جماعت دهریه در برابر استدلال رسول خدا صلی الله علیه و آله مبهوت و حیران شده و از شرح معنای حادث در ماندند. زیرا هر وصفی در بیان حادث با

مشخصات موجوداتی که - به نظر آنان - قدیم بودند تطبیق می کرد. و به همین خاطر از خشم، زبانشان بند آمده و گفتند: در این باره بدقت فکر و تأمل خواهیم کرد.

سپس رسول گرامی اسلام رو به جماعت ثنویّه - معتقدان به تدبیر نور و ظلمت - کرده و فرمود: از چه نظر به این معنی معتقد شدید؟

گفتند: ما معتقدیم که جهان روی دو قسمت تشکیل شده: یا خیر و نیکو، یا شرّ و بدی، و دریافتیم که این دو ضدّ و مخالف یک دیگرند. پس از اینجا حکم می کنیم که خالق «خیر» (غیر از خالق) شرّ «است، زیرا یک خالق، دو عمل ضدّ هم را انجام نمی دهد.

بلکه هر کدام را خالق است. چنان که برف نمی تواند ایجاد حرارت کند، همان طور که آتش محال است مبداء اثر سردی هم باشد. بنا بر این معتقد شدیم که نور و ظلمت دو خالق قدیم جهان و جهانیان هستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این همه رنگهای متنوّع - از سیاه و سفید و سرخ گرفته تا زرد و سبز و کبود - را نمی بینید؟ مگر قبول ندارید هر کدام از آنها ضدّ و مخالف دیگری است، پس دو نوع از آنها در یک مورد جمع نمی شوند، چنان که گرما و سرما ضدّ همدیگرند؟ گفتند: آری.

فرمود: پس برای چه به تعداد هر رنگی به خالق قدیمی معتقد نشدید؟ و بنظر شما آیا هر ضدّی محتاج خالق مستقلّی نیست؟ دهریّه ساکت شدند.

سپس فرمود: بنا به اعتقاد شما چگونه ممکن است نور و ظلمت در اداره تشکیلات جهان دست به دست هم داده باشند، در حالی که نور بنا به طبعش میل به صعود دارد و ظلمت تمایل به نزول و هبوط؟ آیا دو نفر که در خلاف هم پیوسته در حال حرکتند می توانند در یک جا بهم رسند و ملاقات کنند؟ گفتند: نه امکان ندارد.

فرمود: پس لازم است که نور و ظلمت نتوانند باهم اجتماع کنند، چرا که آن دو مخالف هم بوده و پیوسته در جهت خلاف هم در حرکتند. بنا بر این استدلال آیا ممکن است جهان از اجتماع دو ضدّ و مخالف حادث و متشکل شده باشد؟

جماعت دهریّه گفتند: به ما مهلتی ده تا کاملاً در کارمان اندیشه کنیم.

سپس رو به مشرکان عرب (بت پرستان) کرده و فرمود:

چرا بتان را پرستش کرده و از پروردگار جهان دست کشیده اید؟ گفتند: با این کار به خداوند تقرّب می جوئیم.

فرمود: مگر این بتان شنوا بوده و از خدایشان اطاعت نموده و او را عبادت می کنند تا شما بواسطه تعظیم آنها به خداوند تقرّب جوئید؟ گفتند: نه.

فرمود: مگر شما خودتان آنها را تراشیده اید؟ گفتند: آری. فرمود: باین ترتیب اگر آنها شما را عبادت کنند شایسته تر است تا شما آنها را. چون بتان مخلوق و شما خالقید (در این صورت خدایی که عارف به مصالح و عواقب، و حکیم در تعیین تکلیفتان می باشد آیا شما را به این عبادت امر کرده است؟! بت پرستان پس از این کلام باهم اختلاف کرده و گروهی گفتند: خداوند در پیکرهای مردانی حلول کرده که به شکل این بتان بودند. و بر این اساس آنها را صورتگری نمودیم.

و منظور ما از توجه به این بتان تعظیم همان هیاکل است.

و جمعی دیگر گفتند: این بتان مطابق صورت اقوام گذشته ای هستند که پرهیزگار و عابد بودند، و نظر ما از عبادت آنها تعظیم و تجلیل خداوند می باشد.

و گروه دیگری گفتند: آنگاه که خداوند آدم را آفریده و فرشتگان را امر نمود تا او را سجده کنند ما از این امر که وسیله تقرّب به پیشگاه خداوند بود محروم شدیم، پس برای جبران آن صورت آدم را به شکلهای مختلفی ساختیم و در مقابلش به قصد تقرّب بخداوند سجده می کنیم. همچون سجده فرشتگان بر آدم، که به قصد تقرّب به خدا بود، چنان که سجده شما در محرابهای مسجد، به قصد آن است که به محاذات کعبه اید. و در مقابل کعبه نیز به تبت پروردگار با عظمت و جلال عبادت و سجده می کنید، نه خود کعبه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه شما راه خطا پیموده و از راه حقیقت منحرف شده اید.

سپس رو به گروه نخست کرده و فرمود:

این سخن شما که خداوند در پیکرهای جمعی که به شکل این بتان بودند حلول کرده، در نهایت ضعف است، چرا که با این کلام می باید خداوند مانند مخلوقات:

محتاج، محدود و حادث باشد. و با این حلول، آیا خداوند جهان در چیزی محدود و محاط نخواهد شد؟ و در صورت حلول هیچ وجه تمایزی میان پروردگار و سایر

خصوصیاتی که در اجسام حلول می کند: همچون رنگ و طعم و بو و نرمی و زبری و سنگینی و سبکی، پدیدار خواهد شد؟ و چگونه می شود که آن جسم محیط:

حادث، و آنچه در محیط او واقع شده قدیم باشد؟ و باید بعکس باشد، یعنی محیط قدیم و محاط (همان که محدود به او شده) حادث باشد. و چگونه می شود پروردگاری که آفریننده همه موجودات است، محتاج به محلّ (جای حلول) باشد؟ در حالی که خداوند با عظمت و جلال، ازلی و ابدی است، یعنی: خداوند پیش از محلّ و پیش از موجودات جهان، برخوردار از هستی و غنا بوده است (، و چون خداوند را به واسطه حلول کردن او با صفات پروردگار در معرض زوال و حدوث قرار دهید، و در نتیجه معلوم است آنچه زائل و حادث شود فانی است. آری حالّ و محلّ) هر چه در چیزی حلول می کند و آنچه در آن حلول می شود (با این صفات) حدوث، تغییر، زوال و فناء (متّصف می شود، و اینها همه کاشف از تغییر ذات شیء است.

و اگر شما بر این اعتقادید که حلول موجب تغییر نیست، باید حرکت و سکون، و سیاه شدن و سفید و رنگارنگ شدن را نیز موجب تغییر ندانید و عارض شدن هر یک از حالات را تجویز نموده، و خداوند را با صفات ممکنات وصف کنید، در نتیجه از ابراز این عقیده که پروردگار جهان حادث و محدود و محتاج و ضعیف است هیچ ابائی نخواهید داشت. هر چند عزّت و عظمت خداوند از این پیرایه ها برتر و متعالی است.

سپس فرمود: بنا بر این وقتی اعتقاد «حلول خدا در چیزی باطل شود، پایه و اساس گفتارتان رو به فساد و تباهی گراید.

گروه نخست از بت پرستان با شنیدن استدلال پیامبر صلی الله علیه و آله ساکت شده و گفتند: در این موضوع خوب فکر می کنیم (آنگاه پاسخ شما را می دهیم)

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله روی به گروه دوم کرده و فرمود:

اگر شما معتقدید که به نیت صورت‌های گذشتگان خداپرست خود سر بر آستان بتها گذاشته و آنها را تعظیم می کنید، پس دیگر چه جایی برای اظهار بندگی پروردگار جهانیان باقی می نهد؟!

مگر نمی دانید که از جمله اسباب و لوازم تعظیم و عبادت خداوند این است که

او را در این صفات با بندگان مساوی ندانیم؟! مثلاً اگر شما از سلطان مقتدری به اندازه تعظیم و خضوعی که از نوکران او بجا می‌آورید تجلیل کنید، به او اهانت نموده‌اید، و اگر فرد بزرگی را از نظر احترام و تعظیم با فرد کوچکی برابر بدانید، آیا به آن شخص توهین نکرده‌اید؟! گفتند: آری.

فرمود: پس شما با برابر قراردادن خضوع و عبادت خداوند با بتان آیا به مقام عظمت و جلال پروردگار توهین نکرده‌اید؟! آنان گفتند: در کار خود اندیشه خواهیم کرد. و سپس ساکت شدند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به گروه سوم از بت پرستان فرمود: شما جماعت مسلمان را با خودتان مقایسه نمودید، در حالی که ما همچون شما نیستیم. زیرا ما بندگان خدا، آفریده و دست پرورده اوئیم، گوش بفرمان و تسلیم نواهی او هستیم، و خداوند را همان گونه که اراده فرموده عبادت می‌کنیم، و چون ما را به کاری امر فرمود همان را انجام دهیم و نباید از آن اوامر تجاوز کرده و بنا بر میل و تشخیص خودمان عمل کنیم، زیرا در این صورت ممکن است با آن خصوصیات پسندیده واقع شود ولی امکان دارد با نحوه دیگر در نهایت درجه کراهیت یا حرمت قرار گیرد. با اینکه ما را از اظهار نظر در مقابل دستوراتش نهی فرموده است.

آری چون فرموده است هنگام عبادت به جانب کعبه متوجه باشیم، امثال امر نموده و اطاعت می‌کنیم، سپس فرموده در سایر شهرها نیز به محاذات کعبه او را عبادت کنیم ما نیز پذیرفتیم و از حدود اوامر او تجاوز نکردیم. و در مسأله سجده فرشتگان بر آدم، خداوند متعال سجده را بر خود آدم امر فرمود نه بر صورت او، و از آنجا که سجده را بر فرشتگان فرض نموده این تکلیف بر آنان بوده نه بنی آدم، پس هر مقایسه‌ای بیجا است.

و چه می‌دانید شاید از این عمل خودسرانه شما ناراضی باشد.

آنگاه پیامبر فرمود: اگر کسی شما را در روز معینی به خانه اش دعوت کند، آیا این حق را دارید که پس از قبول دعوت در روز دیگری به خانه او بروید؟ و یا به خانه دیگر او بی دعوت بروید؟ و یا اگر کسی به شما لباس، یا برده، یا مرکبی عطا کند می‌توانید برگزید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا می‌شود لباس، برده، یا مرکب دیگر او را



تصرف خیر، زیرا معلوم نیست در قسمت دوم مانند قسمت نخست مجاز باشیم.

فرمود: آیا تصرف بی اجازه در امور خداوند بدتر است، یا در امور بندگان خدا؟

گفتند: بلکه خداوند مقدم و اولی است که بی اجازه او در امورش تصرف نکنیم.

فرمود: پس برای چه این گونه عمل می کنید و چه زمان شما را امر به سجده این صورتها نمود؟! بت پرستان گفتند: در کار خود بدقت می اندیشیم، و لب فرو بستند.

امام صادق علیه السلام فرمود: بخدا سوگند، هنوز سه روز بر این جماعت بیست و پنج نفره نگذشته بود که همگی به محضر پیامبر حاضر شده و مسلمان شدند و گفتند: این گونه استدلالی را نشنیده بودیم، و گواهی می دهیم که تو فرستاده و رسول خدائی.

سپس امام صادق از امیر المؤمنین علیهما السلام نقل نمود که فرموده:

خداوند آیه شریفه:

« سپاس و ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را بیافرید و تاریکیها و روشنی پدید کرد، سپس (با این همه نشانه ها) کسانی که کافر شدند (بتان را) با پروردگار خویش برابر می کنند - برای خدا همتا می گیرند - انعام: 1) را بعنوان ابطال و ردّ سه عقیده از عقائد ملل نازل فرموده است. جمله نخست: « سپاس و ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را بیافرید » اشاره بر ردّ و ابطال دهریه است که معتقد به قدیمی و ازلی بودن موجوداتند، و قسمت دوم آیه: « و تاریکیها و روشنی را پدید کرد » اشاره به ابطال نظر ثنویّه (یا همان مشرکان) است که معتقدند تدبیر جهان بدست نور و ظلمت است.

و قسمت آخر آیه: « سپس (با این همه نشانه ها) کسانی که کافر شدند (بتان را) با پروردگار خویش برابر می کنند - برای خدا همتا می گیرند - » اشاره بر ردّ و ابطال مشرکان بت پرست دارد. سپس خداوند سوره « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » را نازل فرمود، که اشاره بر ردّ جماعتی است که برای خداوند متعال مثل و نظیر یا ضدّ و ندی قائلند.

امیر المؤمنین علیه السلام ادامه داد که: سپس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرده و فرمود: بگوید: « ایاک نعبد » یعنی: خداوند یگانه را عبادت و پرستش می کنیم، نه همچون اعتقاد دهریه که می گویند اشیاء همه قدیم و همیشگی اند، و نه مانند ثنویّه که معتقدند: نور و ظلمت، جهان را تدبیر می کند، و نه

چون بت پرستان که می گویند: «بت ها خدایان ما هستند»، پس هیچ چیز را با تو شریک نمی گیریم، و جز تو خدائی را نمی خوانیم، همچون اعتقاد این کفار، و نه مانند یهود و نصاری که برایت قائل به فرزندانند، خداوندا تواز تمام این پیرایه ها برتری (برتری بزرگ!)

آری خداوند می فرماید: «و گفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهود یا نصاری باشد» و گروهی از کفار نیز سخن دیگری یافتند. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر فرموده: «ای محمد - ای محمد -» اینها آرزوهای آنهاست «همان آرزوهای بی حجت و دلیلی که در دل انداختند» بگو: برهان خویش بیاورید «و دلائل بر دعوی خویش اقامه کنید» اگر راستگوئید «همان طور که محمد نیز دلائل خود را - که شنیده اید - آورد. سپس در ادامه آیه فرمود: «آری، هر کسی روی خود را به خداوند متعال سپارد (با اخلاص به خدای روی آورد)» (یعنی: همچون اهل ایمان که پس از شنیدن براهین رسول خدا بدو معتقد شدند، «و نیکوکار باشد» در کردارش، «مزد و پاداش او نزد پروردگار اوست»، و بهنگام برپایی ترازوی عدالت، همان زمان که کافران از مشاهده عقاب و مجازات بخود می لرزند) نه بیمی بر آنهاست»، و نه به وقت مرگ «اندوهگین می شوند». زیرا همان وقت بشارت بهشت به ایشان داده شود.

## 9 - قسمت دوم احتجاج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مشرکین قریش

کتاب احتجاج علامه طبرسی ج 1 ص 41 بعد.

از امام عسکری نقل است که فرمود: از پدرم امام هادی پرسیدم:

آیا پیامبر با مشرکان و جهودان هنگامی که مورد ملامت قرار می گرفت احتجاج و مجادله می نمود؟!

فرمود: آری، بسیار. از جمله آنها حکایتی است که خداوند از قول آنان در این آیه فرموده: «و [مشرکان] گفتند: این پیامبر را چیست که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرو نیامده» تا آنجا که «[کفار مکه] گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ - از نظر جاه و مال - از این دو شهر - مکه و طائف - فرو فرستاده

ص: 218

نشده است؟ - فرقان: 31). و نیز این آیه که: «گفتند: هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [ مکه ] چشمه ای روان سازی» تا: «ما کتابی فرو آری که آن را بخوانیم - اِسراء:

آیات 90 تا 93). سپس در احتجاجی دیگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: اگر تو پیامبر هستی، همچون موسی در مقابل خواسته ما از آسمان صاعقه ای نازل می کردی، زیرا درخواست ما از تو سنگین تر از پیشنهادی بود که از موسی کردیم.

و ماجرای این احتجاج بدین قرار است که روزی رسول خدا با جماعتی از اصحاب خود در نزدیکی خانه کعبه نشسته بود و به آنان احکام خدا و حقایق آیات کتابش را می آموخت، در این هنگام گروهی از سران قریش، مانند: ولید بن مغیره مخزومی، و أبو البختری عاص بن هشام، و أبو جهل عمرو بن هشام، و عاص بن وائل و عبد الله بن - حذیفه مخزومی، و گروهی دیگر باهم اجتماع نموده و گفتند:

کار محمد بالا گرفته، و امر او وسعت و رواج یافته، بیائید تا او را مورد توبیخ و سرزنش قرار داده و محدودش سازیم،

و نظراتش را باطل نمائیم، تا نزد اصحابش زبون و کوچک شود، شاید دست از گمراهی و سرکشی و طغیانش بردارد، در غیر این صورت با شمشیر بران پاسخش گوئیم!

أبو جهل گفت: چه کسی با او مجادله می کند؟ عبد الله مخزومی گفت: من برای مجادله کردن با او حاضرم، آیا مرا در مجاب کردن او کافی و سزاوار نمی دانید؟ أبو جهل گفت: آری.

پس قرشیان به اتفاق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عبد الله مخزومی رشته کلام را بدست گرفته و گفت: تو ادعای بزرگی کرده ای! و دعوی حیرت انگیزی نموده ای! پنداشته ای که تو رسول و فرستاده پروردگار جهانیان هستی، در صورتی که در خور ربّ - العالمین و خالق همه موجودات جهان نیست که همچون توئی - که مانند ما می خورد و می نوشد و چون دیگران در بازارها راه می رود - رسول و فرستاده او باشد. آیا پادشاه روم و سلطان فارس، نماینده و رسولانش را جز از طبقه ثروتمند، و برخوردار از مقام، و قصر و خانه و نوکر و خدمتکار انتخاب می کنند، و پر واضح است که ربّ العالمین ما فوق همه بندگان است، اگر تو نماینده خدایی همو باید بسوی ما فرشته ای می فرستاد تا در حضور ما تو را تصدیق می کرد، با همه اینها

اگر خدا قصد ارسال نماینده ای را داشت باید فرشته ای را بعنوان نماینده اش بسوی ما می فرستاد نه بشری عادی مانند ما، و این را بدان ای محمد که تو در نظر ما نه تنها نبی نیستی، که فردی جادو شده و مسحوری! فرمود: آیا سخت پایان یافت؟ گفت:

آری، اگر خدا می خواست برای ما رسولی مبعوث کند می بایست او بیش از همه ما عزت و حرمت و ثروت داشت، چرا این قرآن که بعقیده ات از جانب خدا به سوی تو نازل شده - بر دو مرد بزرگ مکه و طائف:

ولید بن - مغیره و عروه بن مسعود نازل نشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟ مخزومی گفت: آری، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین خشک و سنگلاخ و کوهستانی مکه چشمه آبی جاری سازی، زیرا ما سخت نیازمند آبیم، یا تورا [ در این سرزمین لم یزرع ] باغ سبز و خرمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم، و یا آسمان را تگه تگه کرده و بر سر ما اندازی، همان طور که تو خود [ این آیه را ] بر ما خوانده ای: « و اگر بیند که پاره ای از آسمان فرو می افتد گویند:

ابری است توده شده - طور: 44 شاید پس از آن تورا تصدیق کنیم.

سپس افزود: هرگز بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا و فرشتگان را رویاروی ما - برای گواهی درستی گفتار خود - بیاری، یا تورا خانه از زر باشد که از آن باندازه ای بما طلا دهی که بی نیاز گشته و طغیان کنیم، چنان که خود می گویی: « آری، هر آینه آدمی سرکشی می کند و از حدّ می گذرد. از آن رو که خود را بی نیاز و توانگر بیند - علق: 6 و 7، سپس گفت: یا در آسمان بالا روی - و بالا رفتن و صعودت را هرگز باور نداریم -

تا بر ما نوشته ای فرو آری که آن را بخوانیم که [ در آن نوشته باشد ]: از خدای عزیز و حکیم به عبد الله بن ابی امیه مخزومی و همراهانش، به رسول من محمد، ایمان بیاورید و سخنانش را تصدیق کنید که او از جانب من است. تازه پس از انجام این اعمال و مشاهده این آثار معلوم نیست که آیا بتو ایمان آوریم یا خیر، بلکه در نهایت خواهیم گفت: تمام این معجزات را از راه شعبده و سحر ما انجام داده ای؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟

گفت: ای محمد! آیا آنچه برایت گفتم کافی نبود؟ آری سخنم پایان یافت، حال

اگر در مقابل آنها دلیل و برهانی داری بی پرده بیان کن.

پیامبر عرضه داشت: خدا با تو هر صدایی را می شنوی و به هر چیزی عالمی، سخنان بندگان را دریافتی! در این هنگام این آیه شریفه نازل شد که: «و [ مشرکان ] گفتند: این پیامبر را چیست که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرو نیامده تا با وی بیم کننده باشد. یا چرا گنجی [ از آسمان ] به سویش افکنده نمی شود، یا چرا او را بوستانی نیست که از آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی جادو زده را پیروی نمی کنید - فرقان: 7 و 8). سپس خداوند فرمود: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند، پس گمراه شدند و از این رو راه نتوانند یافت - اِسراء: 48)، باز فرمود: «بزرگ و بزرگوار است آن [ خدای ] که اگر خواهد تو را بهتر از این دهد

بوستانهایی که از زیر [ درختان ] آنها جویها روان باشد و برای تو قصرها پدید کند - فرقان: 10). سپس این آیه نازل شد: - ای محمد - «پس شاید از اینکه [ کافران مکه ] می گویند: چرا گنجی بر او فرو نیامده، یا فرشته ای با او نیامده، برخی از آنچه را به تو وحی می شود فروگذاری و سینه ات از آن تنگ شود؛ جز این نیست که تو بیم دهنده ای، و خدا بر هر چیز نگاهبان است - هود: 12).

و این آیه خطاب به پیامبر نازل شد: «و گفتند: چرا فرشته ای بر او فرو نیامده؟ و اگر فرشته ای می فرستادیم همانا کار گزارده می شد - هلاک می شدند - و دیگر مهلت نمی یافتند. و اگر او را فرشته ای می کردیم باز هم او را [ به صورت ] مردی می ساختیم و آنچه را [ اکنون بر خود و دیگران ] پوشیده می دارند بر آنان پوشیده می داشتیم - انعام: 8 و 9).

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبد الله مخزومی فرمود: جواب اینکه - که من همچون شما غذا می خورم؛ و این با رسول خدا بودن هیچ منافاتی ندارد - این گونه است که انتخاب نماینده و رسول فقط در اختیار خداست و بس، و هر چه کند محمود و پسندیده است، و هیچ کس را نشاید که لب به اعتراض گشوده و «برای چه» و «چگونه» گوید، مگر نمی بینی بعضی را فقیر و نادار نموده، و برخی را دارا و غنی، و گروهی را عزیز و محترم فرموده، بعضی را خوار و ذلیل، و جماعتی را مریض و بیمار، و دسته ای را تندرست و سالم، و گروهی را شریف، و جماعتی را خوار فرموده است، و همه آنان غذا می خورند.

با این حال هیچ کدام در حکم خدا حَقّ اعتراضی ندارند، که فقیر و نادار یا غنی و دارا، ضعیف یا عزیز، یا افراد زمین گیر حَقّ گله داشته و به درگاه خداوند متعال عرضه نمایند:

چرا ما را بدین حال در آوردی و دیگران را سالم و سلامت! و وضعیت باقی گروههای اجتماعی از قبیل ذلیل و عزیز، زشت و زیبا، به همان منوال سابق است، و چنانچه هر کدامشان در برابر حکم خدا لب به اعتراض گشایند در این صورت مخالف و معترض مقرّرات، و کافر به احکام الهی خواهند شد. و پاسخ پروردگار متعال به آنان این خواهد بود که: «من سلطان جهان هستم، پائین - برنده و بالا برنده ایم، فقر و بی نیازی بدست من، و عزّت و ذلّت در ید قدرت من است، منم که مریض می کنم و سلامتی می بخشم، و شما همه بندگان من بوده و باید [ در برابر تقدیر و حکم من ] تسلیم و مطیع باشید، در این صورت بندگان مؤمن من خواهید بود، و اِلّا عاصی و کافر بوده، و به مجازات من هلاک گردید.

سپس این آیه بر آن حضرت نازل شد که: «بگو من آدمی هستم همچون شما» که غذا می خورم «که به من وحی می شود که خدای شما یگانه است - کهف: 110).

یعنی: به آنان بگو من در ساختار بشری مانند شما هستم، جز آنکه پروردگارم مرا به مقام نبوّت اختصاص فرموده، همان طور که برخی از انسانها را به ویژگی خاصی اختصاص داده، و همان گونه شما حَقّ اعتراض به هیچ یک از آنان - غنی، سالم، زیبا - را ندارید، نسبت به مقام نبوّت من نیز حَقّ اعتراض نداشته و باید مطیع و تسلیم باشید.

سپس رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله افزود: اما پاسخ این گفتارتان که: «سلاطین روم و فارس - به فراخور حالشان - فرستادگان خود را جز از افراد صاحب جاه و مال انتخاب نمی کنند،

و پروردگار جهانیان از این لحاظ فوق بشریّت است، و شایسته تر به رعایت این «اصل» این است که: تدبیر و حکم، مخصوص خود خداوند بوده، و بنا به پیشنهاد و فکر و حساب شما عمل نمی کند، بلکه هر طوری که خود تشخیص دهد عمل کرده و حکم می نماید، و در تمام این اعمال محمود و پسندیده است.

ای عبد اللّه! خداوند رسول خود را تنها برای این مبعوث ساخته تا به مردم

آداب دینی آموخته و ایشان را به سوی خداپرستی دعوت کند، و در این راه تمام تلاش خود را شبانه روز مصروف دارد، در این حال آیا مأموریتی به این سنگینی از عهده کاخ دار و صاحب نوکر و خدمتگار بر می آید؟ که صد البته رسالت؛ تباه، و کار؛ عقیم می ماند، چرا که قصرنشین پیوسته درون قصرش محجوب و بواسطه خدم و حشم از دسترس مردم دور مانده و میان او و مردم فاصله می افتاد، و همین فاصله و حجاب - که طبع پادشاهان است - فساد و تباهی را - از آنجا که نمی دانند و درک نمی کنند - در مملکت و میان مردم جاری می سازد.

ای عبد الله! بی شک خداوند مرا که هیچ مالی ندارم، به مقام نبوت برگزید تا قدرت و قوت خود را به شما بفهماند، زیرا همویار و حامی رسول خود است، که نه می تواند او را به قتل رسانند، و نه مانع رسالت و مأموریت او شوند، و این خود روشنترین دلیل بر قدرت خدا و ناتوانی شماست، و در آینده مرا بر شما غالب و چیره ساخته و بر شهرهای شما مسلط می گرداند، و اهل ایمان و مخالفان مذهب شما را بر تمام بلاد حاکم می فرماید.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما پاسخ این مطلب که می گوئید: «اگر تو پیامبری باید همراهت فرشته ای می بود که تورا تایید نموده و ما هم او را مشاهده کنیم، بلکه باید خود پیامبر از جنس فرشتگان باشد نه از جنس بشر» این است که:

باید دانست که فرشته با حواس ظاهری قابل رؤیت نیست، چرا که از جنس بشر نبوده و از جنس لطیفی مانند هوا است. و چنانچه در قوه بینایی شما افزوده شود که بتوانید آن را رؤیت کنید، قهرا خواهید گفت: این بشر است و فرشته نیست. زیرا ظاهر شدن فرشته برای شما فقط بصورت بشری خواهد بود که با آن مأنوسید، تا گفتارش را درک کرده، و خطاب و مرادش را دریابید، در این حال چگونه صدق گفتار آن فرشته را دریافته و حق سخنانش را تشخیص می دادید؟ بلکه خداوند تنها بدین منظور موجودی از نوع بشر را برای نبوت برگزید، معجزاتی را که در طبع و سرشت آدمی نیست - همان طور که خود قبول دارید - بدست او جاری ساخت تا خود گواهی بر صدق گفتار او از طرف خدا باشد، و اگر این خوارق عادات آدمی را فرشته ای به شما نشان می داد، هیچ جای تشخیصی به معجزه بودن آن برای شما باقی نمی ماند، زیرا این اعجاز در صورتی محقق می شود که فرشتگان دیگر از آوردن

مثل آن عاجز باشند، همان طور که پرواز پرنده، برای هموعانش معجزه نیست، ولی پرواز بشر، برای دیگر انسانها معجزه است.

بنا بر این خداوند متعال کار را بر شما آسان نموده، تا در شناخت رسول دچار زحمت نشده، و براحتی بتوانید با او تماس گرفته و گفتگو نمایید.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما اینکه گفتی: «تو آدم سحرشده ای» چگونه این سخن در باره من درست است، در حالی که خود معترفید که من در کمال صحت و سلامتی جسمی و روحی بوده و هستم، و در تمام این مدت چهل سال که از عمر من می گذرد، کوچکترین خطا و لغزش و کج اندیشی، یا خیانت و دروغی در سخنان من ندیده اید. آیا گمان می کنید - کسی در طول این چهل سال - با نیروی اراده و قدرت خود توانسته در نهایت درستی و امانت خود را حفظ و تامین کند، یا این کار تنها در اثر حمایت و توجه و عنایت خداوند جهانیان بوده؟ و این همان فرمایش الهی است که فرموده: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند - چگونه تو را وصف کردند - پس گمراه شدند و نتوانند که راهی بیابند - فرقان: 9). تا آنجا که برای اثبات دعوی باطل خود - که هیچ بر تو پوشیده نیست - دلیل و برهانی ندارند.

سپس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: اما اینکه گفتی: «چرا این قرآن بر دو مرد بزرگ مکه و طائف: ولید بن مغیره، و عروه بن مسعود؛ نازل نشد؟» باید دانست که جاه و مال نزد خداوند متعال؛ آنچنان که در نظر تو ارزش و اعتبار دارد نیست، و اگر تمام دنیانزد خداوند بقدر پر مگسی قیمت داشت ذره ای از آن را به کافر و مخالف خود عطا نمی کرد، بلکه باید دانست که تقسیم رحمت بدست خداوند بوده و تنها اوست که هر چه بخواهد در باره بندگان انجام می دهد، و آن طور که می خواهد نظر خود را اعمال می فرماید، و در این راه بر خلاف شما از هیچ کس ترس و واهمه ندارد و ملاحظه ای نداشته، و مال و جاه و تمامی عناوین دنیوی در برابر اراده خداوند کوچکترین تأثیری نخواهد داشت. پس بدین خاطر به نبوت او پی بردید. و شما در انتخاب پیامبر به مال و جاه او طمع کرده و هر دو را در اختصاص آن دخیل دانستید، و بهمین منوال درستی و دلدادگی را در تقدیم کسی که سزاوار این مقام نیست داخل می کنید، و ملاک خداوند با همه اینها متفاوت است.



و رفتار خداوند متعال تنها بر اساس عدالت و حقیقت بوده، و فقط کسی را برای این مقام برمی‌گزیند که در طاعت و خدمتگزاری او، از برترین و پرتلاش‌ترین مردم باشد، و نیز کسی را وامی‌گذارد که در طاعت و فرمانبرداری او از همه کندتر باشد.

و چون ویژگی خداوند این گونه است که هیچ توجّهی به مال و جاه ندارد - که هر دوی آنها از تفضّل اوست - و در این تفضّل و عنایت هیچ وجوب و ضرورتی نیست که چون به بنده ای عنایت فرمود مجبور باشد که او را مشمول نعمت دیگری چون مقام رسالت سازد، و در این امر کسی را نشاید که او را بر خلاف میلش وادار نموده و در انعامش الزام نماید، که خداوند پیش از آن، همه بندگان را غرق نعمات خود ساخته است.

ای عبد الله! آیا مشاهده نمی‌کنی که چگونه کسی را ثروت داده و چهره اش را زشت ساخته؟ و دیگری را زیبا نموده ولی از مال دنیا فقیرش ساخته؟ و شخصی را مقام و رتبه داده ولی بروزگار بینوایی انداخته، و دیگری را نعمات ظاهری بخشیده ولی در مقام و رتبه تهی داشته؟ سپس هیچ یک از افراد این گروهها نمی‌تواند دعوی نعمت دیگری را کرده و از نبودش شکایت کند، مثلاً: ثروتمند جمال و زیبایی دیگری را بخواهد، و از زشتی صورت خود گله کند، یا زیبارو، ثروت دیگری را بخواهد و از فقر بنالد، و فرد شریف و معتبر چشم براه ثروت دیگری بوده و از نبودش شکایت کند. بلکه در تمامی این امور حکم تنها از آن خداوند جهانیان است و بس. هر گونه که بخواهد تقسیم می‌کند و هر طور اراده نماید عمل می‌کند، او در افعال حکیم است و پسندیده، و این همان فرمایش خداوند متعال است که: «و گفتند: چرا این قرآن بر آن دو مرد بزرگ مگه و طائف نازل نشد؟» در پاسخشان فرمود: ای محمد «آیا آنان رحمت پروردگار تو - نبوت - را بخش می‌کنند؟» «مائیم که میان آنان مایه گذرانیشان را در زندگی دنیا بخش کرده ایم - زخرف: 31 و 32 (پس آنان را از لحاظ مراتب ظاهری طبقه بندی کردیم: جماعتی را محتاج دیگری ساختیم، گروهی را به مال دیگری، و آن دیگر را به متاع و خدمتش نیازمند نمودیم، همچنان که می‌بینی پادشاهان بزرگ و ثروتمندترین مردم دنیا محتاج تهیدست‌ترین افراد به لحاظ متاع و نیروی کار و فکر و تدبیر و علم آنانند، و پادشاهان تا زمانی که به مطلوبشان برسند دست بدامن همین شخص فقیرند، و فقیران نیز محتاج مال و

و هیچ کدام از این گروهها حق ندارند از آنچه به ایشان رسیده گله و شکوه داشته و زبان به اعتراض گشایند.

سپس در ادامه آیه شریفه فرمود: «و پایه های برخی را بر برخی برتر داشته ایم - در روزی و جاه - تا برخی دیگر را به خدمت گیرند»، سپس افزود: ای محمد به آنان بگو: «و بخشایش پروردگار تو از آنچه گرد می آورند بهتر است - زخرف: 32، یعنی:

از تمام آنچه از اموال دنیا فراهم کرده اند بهتر است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما این سخنت که: «هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [ مکه ] چشمه ای روان سازی» تا آخر کلامت، همه ناشی از جهالت و غفلت شما است که این چنین سفارشات را به محمد رسول خدا نمودید.

زیرا:

(1) جاری شدن چشمه آب در زمین مکه و وقوع آن هیچ دلیلی بر نبوت من نخواهد بود، شأن و مرتبه فرستاده خدا بالاتر از آن است که جهل جاهلان را مغتنم شمرده و با یاوه و باطلی بر آنان احتجاج کند.

(2) و تکه شدن آسمان و فرو ریختن آن موجب هلاک و نابودی تو است، و خداوند معجزات را برای الزام بندگان به تصدیقش می آورد نه برای نابودی و هلاکشان، ولی تو با این درخواست موجب مرگ خود می شوی، و پروردگار جهانیان مهربانتر به بندگان،

و داناتر به مصالح ایشان است، که به خواسته شما آنان را نیست و نابود نماید.

(3) و دیگر آنکه معجزاتی که تو خواستی محال و دور از عقل است، ولی رسول رب العالمین آن را بتو می فهماند، و حجت و بهانه ات را باطل ساخته، و راه مخالفت را بر تو می بندد، و در آخر با حجت و براهین الهی تو را مجبور به قبول آن می سازد.

(4) و دیگر آنکه تو - همچنان که خود معترفی - فرد سرکش و معاندی هستی که نه حجتی را می پذیری و نه به برهانی گوش می دهی، و دوی چنین فردی تنها عذاب آسمانی است که خداوند فرو فرستد، و یا آتش جهنم، یا در آخر پذیرای شمشیر دوستان او است.

ای عبد الله! اما این گفته ای که: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین مگه چشمه آبی جاری سازی تا غبار از زمینش شسته و آن را گود نماید که ما به آن محتاج و نیازمندیم»، ناشی از غفلت و جهالت شما به حجّت و دلایل خداوند متعال است.

ای عبد الله! آیا تو فکر می کنی انجام آن معجزات، دلالت به مقام رسالت من می کند؟ گفت: نه. فرمود: مگر تو در شهر طائف صاحب باغ و بوستان نیستی؟ آیا پیش از این زمینهای آنجا سخت و سنگلاخی نبوده و تو آن را با زحمت اصلاح نموده و باغ و بوستانی ترتیب داده و چشمه های آب در روی زمینش جاری ساخته ای؟ گفت: آری.

فرمود: و آیا کسان دیگری نیز چون تو این اصلاحات را انجام نداده اند؟ گفت:

آری.

فرمود: آیا با این اصلاحات تو و آنان می توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: خیر.

فرمود: پس جاری کردن آب، و داشتن باغ و بوستان نمی تواند دلالتی بر مقام رسالت من داشته باشد، و این پیشنهاد مانند اینست که بگویند: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه در میان مردم و چون دیگران راه روی و غذا بخوری».

اما این سختی که «یا تو را [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم» مگر شما در طائف باغ انگور و خرما ندارید که از وسط آنها آب می گذرد، که هم خود از آن می خورید و هم به دیگران می دهید؟ آیا شما با داشتن این امکانات می توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: نه.

فرمود: پس این چه درخواست و سفارشی است که به فرستاده خداوند می کنید، با اینکه به تصدیق خود شما نمی تواند دعوی نبوت بر شما باشد، بلکه انجام آنها نشان از کذب او دارد. زیرا او در آن زمان به باطل احتجاج نموده، و ناچار عقل و دین ضعفا را می فریبد. و رسول ربّ العالمین برتر و منزّه از این رفتار است.

اما این سختی که گفتی: «یا از آسمان، چنان که دعوی کردی، پاره هایی فرو افکنی، زیرا تو خود گفتی:» و اگر بینند که پاره ای از آسمان فرو می افتد [باز هم ایمان نیارند و] گویند: ابری است توده شده»، البته شما خود می دانید فرو آمدن آسمان

موجب هلاکت و مرگ شماس است، و این با مقصود بعثت و رسالت مغایر است، زیرا رسول ربّ العالمین مهربانتر از آن است که چنین کاری کند، بلکه او تنها به اقامه حجّت و دلائل خداوندی می پردازد، و پر واضح است که این اقامه برهان فقط در اختیار پروردگار متعال بوده، و مردم را در آن انتخاب هیچ گونه حقی نیست، زیرا مردم غالباً در صلاح و فساد خود جاهل و بی خبرند و خواسته هایشان مختلف و متضادّ است، تا آنجا که وقوع آن ناممکن و ناشدنی است. و در صورتی که خواسته هایشان واقعی باشد ممکن است گروهی فرو افتادن آسمان را پیشنهاد کنند و دیگران تقاضای بالا رفتن زمین به آسمان و افتادن روی آن را کنند، و این خواسته باهم متضادّ بوده و منافات دارد یا وقوع آن محال و ناممکن است، و تدبیر خداوند با عزّت و جلال به محال و ناممکن تعلق نمی گیرد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله، آیا تا بحال سابقه داشته که طیبی داروهای مریضه‌هایش را مطابق دلخواه آنان تجویز کرده باشد؟! پر واضح است که تجویز دارو تنها بنا بر صلاح‌حدید خود طیب می باشد، چه مریض را خوش آید یا مکروه دارد.

و در این مثال شما مریض، و خداوند طیب حاذق شما است. اگر به دستوراتش عمل کنید شما را شفا بخشد، و در صورت نافرمانی بیمار و مریضتان کند.

ای عبد الله! کی دیده ای که شخص مدّعی حقی در جایگاه اقامه شاهد و دلیل مجبور شود که از نظر طرف مقابل خود پیروی کرده و طبق درخواست او برهان بیاورد؟ که در چنین صورتی حقوق مردم پایمال شده و دیگر هیچ تفاوتی میان ظالم و مظلوم، صادق و کاذب نخواهد بود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله! اما این سخنت که «یا خدا و فرشتگان را رویاروی ما - برای گواهی درستی گفتار خود - بیاری و ما آنها را ببینیم» از جمله امور محال و ناممکنی است که در نهایت سستی و ضعف می باشد.

زیرا پروردگار جهانیان از تمامی صفات مخلوقین از قبیل حرکت و محسوس بودن و مقابل شدن و آمدن منزّه است، پس درخواست شما ریشه در این امور محال و ممتنع دارد، و جز این نیست که شما خداوند را با بتان ضعیف و ناقص خود - که عاری از شنوایی و بینایی وادار کند و هیچ نیازی را از شما برطرف نمی کنند -

مقایسه نموده و چنین پیشنهادی را نموده اید.

ای عبد الله! مگر تو در مکه و طائف باغ و زمین و ملک نداری و برای آنها مباحثی قرار نداده ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا امور مربوط به آن املاک را خودت مستقیماً رسیدگی می کنی یا از طریق نمایندگان به آن امور می پردازی؟ گفت: توسط نمایندگانم.

فرمود: فکر می کنی اگر روزی کارگران و مباشران در آنجا به نمایندگان تو بگویند:

« ما این نمایندگی را از شما نمی پذیریم مگر اینکه خود عبد الله مخزومی را بیاورید تا در حضور او گفته هایتان را بشنویم» چه خواهی کرد، آیا قبول می کنی، و آیا حق چنین رفتاری را دارند؟ گفت: نه.

فرمود: پس نمایندگان چه کنند؟ آیا نباید از طرف تو علامت و نشانه ای داشته باشند تا دعوی آنان را تصدیق نموده و اقداماتشان را نافذ بدانند؟ گفت: آری.

فرمود: حال بگو بینم اگر نماینده ات پس از شنیدن سخن آنان نزد تو بازگشته و بگوید: «برخیز و با من بیا، چون آنان پیشنهاد کرده اند که تو با من حاضر باشی»، این مخالف امر تو نیست، و تو نخواهی گفت: تو فقط رسول و فرستاده منی، مشیر و آمر؟

گفت: آری [همین را می گویم].

فرمود: پس چطور پیشنهادی را که بر کارگران و مباشران جایز نمی دانی بر رسول رب العالمین روا می داری؟ از رسول پروردگار جهانیان چه انتظاری داری؟ نکند می خواهی با امر و نهی بر مولای خود عیب گیری کنی، حال اینکه تو خود چنین رفتاری را از نماینده ات نه می پسندی و نه آن را روا می داری، و اصلاً آنان حق چنین رفتاری را دارند؟ گفت: خیر. فرمود: ای عبد الله این حجّت و دلیل قانع کننده ای است که پاسخ تمام پیشنهادات تو را روشن و مبرهن می سازد.

و اما این سخت - ای عبد الله - که: «یا تو را خانه ای از زخرف - که همان طلاست - باشد»، بگو بینم مگر سلطان مصر خانه های پر از طلا ندارد؟ گفت: آری.

فرمود: آیا بخاطر این طلاها می تواند ادعای نبوت کند؟ گفت: نه، نمی تواند. فرمود:

پس طلا داشتن محمد نیز نمی تواند بر نبوت و صدق دعوی او دلالت کند. و محمد

هرگز از جهل تو برای اثبات نبوت خود استفاده نخواهد کرد.

و اما این سخنت - ای عبد الله - که: «یا در آسمان بالا روی»، سپس گفتی: «و بالا رفتنت را هرگز باور نداریم تا بر ما نوشته ای فرو آوری که آن را بخوانیم»، حال اینکه بالا رفتن به سوی آسمان بمراتب دشوارتر از پایین آمدن است، و چون اظهار نمودید که در صورت صعود نیز شما ایمان نخواهید آورد، بطور قطع پس از نزول کتاب نیز تسلیم نخواهید شد.

سپس گفتی: «تا بر ما نوشته ای فرو آری که آن را بخوانیم» و تصریح نمودی که «پس از آوردن این نیز حاضر به ایمان آوردن نبوده و اطمینان حاصل نمی کنی» پس با این رفتار تو معاند و منکر حجت و دلایل خداوندی بوده و در نتیجه هیچ چاره ای بجز عذاب و فشار و گرفتاری به دست اولیای خداوند یا ملائکه مأمور جهنم نداری.

و خداوند حکمت رسا و جامع را بر من نازل فرموده تا پوچی و بطلان تمام پیشنهاداتت را اثبات نمایم. سپس خداوند [در پاسخ سخنان باطلتان فقط] فرموده: - ای محمد - «بگو پاک و منزّه است پروردگار من - که کسی بر او تحکم کند - مگر من جز آدمی پیامبری هستم؟»، منزّه است پروردگارم که مطابق میل و خواهش و دلخواه جاهلان کار کند، و من نیز مانند شما بشر هستم، جز آنکه از جانب خداوند جهانیان مأمور به ابلاغ مطالبی شده ام، و دلیل و علامت من همانست که به من عطا فرموده، و من نمی توانم تکلیفی برای پروردگارم معین نموده و او را از کاری منع و پیشنهادی کنم، و چنانچه به سخنانتان گوش بسپارم مانند همان نماینده پادشاه به سوی مخالفین می شوم که پس از مواجهه با آنان و شنیدن پیشنهادات جدیدشان بسوی سلطان بازگشته و او را ملزم کند که مطابق میل و خواهش آنان رفتار کند.

در اینجا ابو جهل گفت: اینجا یک سؤال باقی می ماند، و آن اینکه مگر تو خود نگفتی که قوم موسی هنگامی که درخواست دیدن خدا را نمودند با نزول صاعقه سوختند؟

فرمود: آری. گفت: در این صورت اگر تو پیامبر بودی ما نیز دچار سرنوشت آنان شده و می سوختیم، زیرا درخواست ما بسیار سنگین تر است، قوم موسی گفتند:

«آشکارا به ما نشان بده» و ما گفتیم: «هرگز بتو ایمان نیاوریم تا اینکه خدا و فرشتگان

را رویاروی ما بیاری و ما آنها را ببینیم؟».

رسول گرامی اسلام فرمود: ای ابو جهل آیا قصه ابراهیم؛ هنگامی که به مقام ملکوت بالا رفت را در این آیه شنیده ای که: «و بدینسان ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین می - نمودیم [ تا گمراهی قوم و یگانگی خدایش را دریابد ] و تا از اهل یقین باشد - انعام: 75)؟».

خداوند چون او را به آسمان بالا برد قدرت بینایی و دیدش را قوی گردانید، تا آنجا که ابراهیم بر زمین و بر اعمال ظاهر و پنهان مردم مطلع گردید. در پی آن به مرد و زنی نگریست که مرتکب عمل فحشا بودند. با دیدن این صحنه بر آن دو نفرین کرده و در دم هلاک شدند. سپس همین ماجرا تا سه بار برای افراد مختلفی رخ داد و او نیز نفرین نموده و هلاک شدند، در این هنگام خداوند به او وحی فرمود که: «ای ابراهیم دست از نفرین کردن بندگانم بردار! زیرا من پروردگاری مهربان و بخشاینده و حلیم هستم، گناه بندگانم ضرری بحال من ندارد همچنان که طاعتشان مرا سودی نمی رساند، و من آنان را برای تشفی خاطر مجازات نمی کنم، پس خود را در نفرین نمودن بندگانم نگه دار، زیرا [ وظیفه تو فقط انذار است و ] مرا در حکومت و سلطنت جهان شریکی نیست، و هر گونه اختیار بندگان و جهانیان در دست من است، و عاقبت بندگان گنهکارم از سه حال خارج نیست: یا توبه کرده و من می پذیرم و گناهانشان را بخشیده و آن را می پوشانم.

و یا بسبب نسل مؤمنی که در آینده از آنان بوجود می آید عذابم را از ایشان باز می دارم، و والدین کافرشان را مهلت می دهم. و همین که آن نسل از اصلاپشان خارج شود آنان را عذاب نموده و مشمول گرفتاری و بلایم می سازم.

و در غیر آن دو گروه، اگر بنده ای مرتکب گناه شود، در دنیا از عذابش صرف نظر کرده و او را بعذاب سخت و آتش سوزان قیامت وامی گذارم. که قهر و عذاب من باندازه جلال و عظمت خودم می باشد. ای ابراهیم میان من و بندگانم را واگذار، زیرا من به آنان بیش از تو مهربانم! میان من و ایشان را واگذار که من جبار و حلیم، دانا و حکیم هستم، صلاح بندگانم را تشخیص داده، و قضا و قدر خود را بر آنان اعمال می کنم».

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل بدان که خداوند تنها بدین

خاطر عذابش را از تو بازداشته که می داند از صلب تو نسل پاکیزه ای چون پسر ت عکرمه بدنیا آید. و کار مسلمین بجایی رسد که در صورت اطاعت خدا و رسول او نزد پروردگار عزیز و محترم گردند و گرنه عذاب بر آنان نازل گردد.

و همچنین است کار سائر افراد قریش، با این پیشنهادهاتشان فقط مهلت داده شده اند، زیرا خداوند می داند در آینده برخی از آنان به محمد ایمان آورده و خوشبخت می شوند.

و پروردگار متعال مانع این سعادت نشده و از آنان دریغ نمی فرماید. و یا بخاطر اینکه شاید فرزند مؤمنی از او متولد شود، پدر را مهلت دهد تا فرزند به سعادت رسد، و اگر رعایت این نکته نبود عذاب بر همه آنان نازل می شد. ای ابو جهل به آسمان بنگر! او چشم خود به آسمان دوخت و ناگهان در بها گشوده گشت و آتشی به خط راست به سمت آنان فرود آمد، بطوری که همه آنان خصوصا ابو جهل حرارتش را حس کرده و از ترس بخود لرزیده و مضطرب شدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نترسید، خداوند نمی خواهد شما را به این عذاب آسمانی هلاک کند، و فقط آن را برای عبرت شما ظاهر فرموده است.

سپس جماعت مشرکین همچنان که سر به آسمان داشتند متوجه شدند انواری از پشت آنان به سوی آتش یورش آورده و آنها را به آسمان راندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برخی از این انوار که مشاهده نمودید، نورانیت گروهی است که از میان شما به من ایمان خواهد آورد و خداوند او را خوشبخت می نماید، و بعضی از آن انوار، نورانیت جماعتی از شماست که در آینده نزدیک از نسل پاک شما ظاهر شده و از میان کافران مؤمن می شوند.

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، 2 جلد، نشر مرتضی - مشهد، چاپ:

اول، 1403 ق.

(در این احتجاج ها می بینیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله با کمال خونسردی و با احترام و رعایت شخصیت های طرف مقابل و سایر شرایط بحث، به آنها پیروز شده و بیشترشان به اسلام، رو آوردند).

ص: 232



در باره احتجاجات چهارده معصومین علیهم الصّلاه والسلام، کتابها نوشته شده و علمای بزرگوار شیعه، آنها را گرد آوری کرده و در اختیار، مردم قرار داده اند، مانند کتاب الاحتجاج طبرسی و بحار الانوار مجلسی و کتب اربعه شیخ کلینی و شیخ مفید و شیخ صدوق و وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی رضوان الله علیهم أجمعین و سایر کتابها که در مورد احتجاجات بزرگان دین در طول تاریخ که ذکر آنها به طول می انجامد و آوردن آنها، امکان پذیر نمی باشد و فقط چند جلسه ای که حضرت امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان داشته، بعنوان تبرک، از احتجاج طبرسی می آورم، طالبین بیشتر به خود آن کتابها، رجوع نمایند.

الإحتجاج / ترجمه جعفری، ج 2، ص: 366 ببعده

### بعضی از احتجاجات أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام

1 - از محمد بن عبد الله خراسانی خادم حضرت رضا علیه السلام نقل است که روزی مردی زندیق بر آن حضرت وارد شد و گروهی نیز حضور داشتند، امام فرمود:

بگو بینم، اگر حرف، حرف شما باشد - اگر چه این طور نیست - آیا ما و شما یکسان هستیم؟ و نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما ضرری به ما نرسانده است؟

آن مرد زندیق چیزی نگفت. پس آن حضرت فرمود: و اگر حرف، حرف ما باشد - که حق هم همین است - در این صورت آیا شما به هلاکت نیفتاده و ما نجات نیافته ایم؟

زندیق گفت: خداوند به تو لطف و رحمت فرماید، برایم توضیح بده که خدا چگونه است؟ و کجاست؟

حضرت فرمود: وای بر تو! آنچه تو گمان کرده ای غلط است، او جا و مکان را ایجاد کرده است، او بود ولی هیچ جا و مکانی وجود نداشت، کیفیت را او ایجاد کرده است، او بود و هیچ چگونگی و کیفیتی وجود نداشت، لذا با کیفیت یا جا و

مکان و حواس قابل درک نیست و به هیچ چیز شبیه نمی باشد، مرد گفت: حال که با هیچ حواسی از حواس پنجگانه قابل درک نیست پس، اصلاً نیست!

حضرت فرمود: وای بر تو! چون حواست از درک او عاجز است، ربوبیت او را انکار می کنی؟ و حال آنکه ما وقتی از ادراکش عاجز می شویم یقین می کنیم که او ربّ ما است، و او چیزی است بر خلاف سایر اشیاء، مرد گفت: پس بگو خدا چه زمانی، بوده است؟

حضرت فرمود: تو به من بگو، خداوند کی نبوده است تا بگویم کی بوده است؟

مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا هست؟

حضرت فرمودند: وقتی به جسم می نگریم و می بینیم نمی توانیم در طول و عرض چیزی از آن کم کنیم یا بر آن بیفزاییم و سختی ها را از آن دفع کنیم و چیزی به سود آن انجام دهیم، می فهمیم که این ساختمان بناکننده ای دارد و به او معتقد می شویم، افزون بر اینکه چرخش فلک را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش بادها و حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و متقن الهی را می بینیم، و لذا می فهمیم که اینها همه تقدیرکننده و ایجادکننده ای دارد.

زندیق پرسید: پس چرا چشم او را نمی بیند؟

فرمود: برای اینکه فرقی باشد بین او و بین خلقش که قابل رؤیت می باشند، افزون بر اینکه شأن او اجلّ از این است که چشم او را ببیند و یا فکر او را درک نماید، یا عقل، او را دریابد، مرد گفت: پس حدّ و وصفش را برایم بیان کن، امام علیه السلام فرمود: حدّ و وصفی ندارد.

زندیق پرسید: چرا؟

فرمود: زیرا هر چیزی که حدّی دارد، وجودش تا همان حدّ امتداد دارد و چون حدّ و مرز پذیرفته، پس قابلیت زیاد شدن را نیز دارد و وقتی قابلیت زیاد شدن را داشته باشد قابلیت نقصان را نیز دارد، پس او نه حدّ دارد و نه زیادی می پذیرد نه چیزی از او کم می شود نه قابل تجزیه است و نه با فکر درک می شود.

زندیق پرسید: شما که می گوید: او لطیف، سمیع (شنوا)، حکیم، بصیر (بینا) و علیم است یعنی چه؟ آیا کسی می تواند بدون گوش، شنوا باشد، یا بدون چشم، بینا باشد یا ظریف و دقیق؛ ولی دست نداشته باشد، و یا حکیم باشد ولی صنعتگر و

حضرت فرمود: «لطیف» در بین آدمیان، موقعی اطلاق می شود که کسی بخواهد کاری یا صنعتی انجام دهد. آیا ندیده ای وقتی کسی می خواهد چیزی اتخاذ کند یا کاری کند اگر با دقت و ظرافت انجام دهد، می گویند فلانی چقدر با ظرافت و دقیق است؟

پس چطور به خداوند بزرگی که مخلوقاتی ریز و درشت دارد و در جانوران روحهایی قرار داده و هر جنسی را از جنس دیگر متباین ساخته بطوری که هیچ شبیه یک دیگر نیستند، لطیف) دقیق و با ظرافت (گفته نشود؟ پس هر کدام از این مخلوقات در ترکیب ظاهری خود لطفی از خالق لطیف و خبیر دارا است،

سپس در درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی آن دقت کردیم و آن وقت گفتیم:

خالق ما، لطیف است ولی نه مانند لطیف بودن مخلوقات در کارهایشان، و گفتیم: او شنوایی است که صدای تمام خلایق از عرش تا فرش از مورچه های ریز گرفته تا بزرگتر از آن، در دریا و خشکی بر او پوشیده نیست و زبان آن ها را با هم اشتباه نمی کند و در این موقع گفتیم: او شنوا است ولی بدون گوش و گفتیم او بینا است ولی نه با چشم، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه می بیند و نیز حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطلع است و آمیزش و بچه ها و نسل آن را می بیند، و در نتیجه گفتیم: او بینا است اما نه مانند بینا بودن مخلوقات.

راوی گوید: زمانی نگذشت که آن فرد مسلمان شد.

و غیر از این مطالب دیگری هم در حدیث بود.

2- و هنگامی که مأمون قصد داشت حضرت رضا علیه السلام را به ولایت عهدی خود منصوب کند بنی هاشم را جمع کرده به آنان چنین گفت: من قصد آن دارم پس از خود» رضا «را به خلافت برگزینم، پس بنی هاشم بدو حسد ورزیده و گفتند: آیا می خواهی مرد نادانی که هیچ آشنایی با خلافت و سیاست ندارد را ولی عهد خود کنی؟! کسی را نزد او بفرست تا به اینجا بیاید و نمونه هایی از جهات او را

که دلیل خوبی او خواهد بود بینی! مأمون نیز حضرت را فراخواند، آنان گفتند: ای ابو الحسن! به منبر برو و ما را راهنمایی کن تا خداوند را بطور صحیحی شناخته و بر اساس آن عبادت نماییم.

حضرت به منبر رفته، و سر به زیر داشته و بی آنکه سخنی گوید مدّتی به همان حال جلوس نمود، سپس حرکتی کرده از جای برخاسته و راست ایستاده و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم و اهل بیتش فرمود:

مرحله نخست در عبادت خدا، شناخت و معرفت اوست، و اساس و پایه معرفت خداوند توحید و یگانگی اوست، و اساس و قوام توحید این است که صفات را از ذات خداوند منتفی بدانیم، زیرا عقل انسان خود شهادت می دهد که هر چه که از صفت و موصوفی ترکیب شده باشد، مخلوق است، و هر مخلوقی نیز خود گواهی می دهد که خالق و سازنده ای دارد که نه صفت است و نه موصوف، و هر صفت و موصوفی پیوسته باید با هم همراه باشند، و همراهی دو چیز باهم، علامت حادث بودن آنها است، و حادث بودن هم با ازلی بودن منافات دارد، پس کسی که بخواهد ذات خدا را با تشبیه نمودن او به مخلوقاتش بشناسد، در واقع خدا را نشناخته است، و کسی که بخواهد کنه ذات خدا را دریابد، در واقع قائل به توحید نیست، و کسی که برای او مثل و مانند قائل شود، به حقیقت او آگاهی نیافته،

و هر که برای او نهایی فرض کند او را تصدیق ننموده، و کسی که بخواهد به او اشاره کند در واقع بسوی خدا نرفته، بلکه به سمتی دیگر توجه نموده است، و به موجودی دیگر اشاره کرده، و هر کس او را تشبیه کند در واقع خداوند را قصد نکرده و هر که برای خداوند اجزاء و ابعاض قائل شود، در واقع در مقابل او تذلل و خواری نکرده، و هر کس بخواهد با قوه فکر خود او را توهم نماید، در حقیقت به سراغ خدا نرفته، هر آنچه که به همراه نفس و ذات خود شناخته شود، مصنوع و ساخته شده است، و هر آنچه در چیز دیگری غیر از خود، قائم و پا برجا باشد، معلول است و نیاز به علت دارد، به وسیله مخلوقات و ساخته های خدا، می توان بر وجود او استدلال کرد و توسط عقل است که معرفت و شناخت او پا می گیرد، و به وسیله فطرت، حجت بر مردم تمام می شود، آفرینش مخلوقات توسط خداوند، حجایی است بین او و آنها، دوری و جدائی او از بندگانش، مکانی و مادی نیست بلکه

تفاوت وجودی اوست با نحوه وجود آنها، و آغاز داشتن خلقت مخلوقات، دلیلی است برای ایشان بر اینکه خدا آغاز و ابتداء ندارد، چون هر چیز که آغاز و ابتداء داشته باشد، نمی تواند آغازگر چیز دیگری باشد، و نیز آلات و ادوات دادن خدا به آنان دلیلی است بر اینکه در خداوند آلات و ادوات وجود ندارد، زیرا آلات و ادوات شاهد عجز و فقر صاحب آنهاست، نامهای او محض عبارت و تعبیر است، و افعال و کردار او مجرد تفهیمی است، ذات او حقیقت است و کنهش؛ جدایی او از خلق و بقای او حدّ و مرز سایر پدیده ها است، هر کس بخواهد اوصاف خدا را دریابد، او را نشناخته، و هر کس بخواهد با فکر خود بر او احاطه پیدا کند در واقع از او گذشته و او را پشت سر نهاده و بر چیز دیگری احاطه پیدا کرده، و هر کس بخواهد کنه او را دریابد به خطا رفته.

هر کس بگوید: چگونه است؟ او را تشبیه نموده، و هر که بگوید: چرا و از چه راهی موجود شده؟ در واقع برای او علت تصوّر کرده است، و هر که بگوید: از چه موقع بوده است؟ برای او وقت و زمان تصوّر کرده، و هر که بگوید: در کجا قرار دارد؟ برای او جا و مکان خیال کرده، و هر که بگوید: حدّش تا کجاست؟ برای او نهایی فرض کرده، و هر که بگوید: تا چه زمانی خواهد بود؟ برای او غایت و انتهایی قرار داده، و هر که چنین کند بین او و سایر موجودات حدّ مشترک قرار داده، و هر کس بین او و مخلوقاتش حدّ مشترک قرار دهد برای او اجزاء و ابعاض پنداشته، و هر کس او را دارای اجزاء تصوّر کند او را وصف نموده، و هر که او را وصف نماید، در مورد خداوند به خطا رفته و کارش به الحاد و کفر می انجامد.

و خداوند با تغییر یافتن مخلوقین، تغییری نمی کند، کما اینکه با حدّ و حدود مخلوقین محدود نمی شود، «أحد» است ولی نه به عنوان عدد، ظاهر و آشکار است ولی نه به این صورت که قابل لمس باشد، آشکار است ولی نه به این معنی که دیده شود، باطن و پنهان است ولی نه اینکه از مخلوقات غائب باشد، دور است ولی نه از نظر مسافت، نزدیک است ولی نه از جهت مکانی، لطیف است ولی نه از نظر جسم، موجود است ولی نه بعد از عدم، فاعل است و کار انجام می دهد ولی نه از روی اجبار، بلکه با اختیار تامّ، می سنجد و تصمیم می گیرد ولی نه با نیروی فکر، تدبیر می کند ولی نه با حرکت، اراده می کند ولی نه با آهنگ، مشیّت و اراده دارد ولی نه با

عزم و تصمیم، درک می کند ولی نه با آلت و وسیله حسّ، می شنود و می بیند ولی نه با گوش و چشم و یا وسیله دیگر.

زمان و مکان ندارد، چرت و پینکی و خواب او را فرا نمی گیرد، صفات گوناگون او را محدود نمی سازد، آلات و ادوات نیز او را مقید و محدود نمی کند، او قبل از زمان بوده و قبل از عدم وجود داشته، و ازلیّت او از هر آغاز و ابتدائی فراتر بوده و از خلقت حواسّ توسط او معلوم می شود که خود فاقد این حواسّ است، و از ایجاد عناصر معلوم می شود که عنصر ندارد، و از آنچه که بین اشیاء ضدّیت برقرار کرده دانسته می شود که خود، ضدّ ندارد، و با ایجاد مقارنه و هماهنگی بین امور، دانسته می شود که قرین و هم‌آورد ندارد، بین نور و ظلمت، آشکاری و گنگی، خشکی و تری و سرما و گرما ضدّیت برقرار کرده، امور نامساعد و دور از هم آنها را به دور هم جمع کرده، و امور نزدیک را از هم جدا نموده، و پراکندگی اینها و اجتماع آنها؛ دلیلی است بر وجود پراکنده کننده و گرد آوردنده اشان، و این همان فرمایش خداوند عزّ و جلّ است که فرموده: «و از هر چیزی دو گونه آفریدیم، باشد که یاد کنید و پند گیرید - ذاریات: 49»، بین هر قبل و بعدی در این مخلوق جدایی و فرق افکند تا همه بدانند او خود، قبل و بعد ندارد، غرائز این موجودات نشان می دهد که غریزه دهنده به آنان، خود غریزه ندارد، و تفاوت آنها دلیلی است بر اینکه تفاوت دهنده به آنان، نقصی ندارد و تفاوتی در ذاتش نیست، زمان دار بودن آنان بیان کننده این واقعیت است که زمان دهنده به آنان، فاقد زمان و فراتر از آن است، بعضی را از بعض دیگر پنهان کرده تا دانسته شود، غیر از آن مخلوقات، حجاب دیگری بین او و آنها نیست.

آن زمان که مربوبی نبود، او ربّ بود، و آن زمان که مملوک و مخلوقی نبود، او مالک و مستولی بر همه چیز بود، و آن زمان که هیچ موجودی نبود تا معلوم واقع شود، او عالم بود، و آن زمانی که مخلوق در جهان نبود، او خالق بود، و نیز آن زمان که مسموعی وجود نداشت، معنای سمع (شنیدن) در مورد او صادق بود، این طور نیست که فقط از وقتی دست به خلقت و آفرینش زد، خالق محسوب شود، بلکه قبل از شروع به خلقت نیز، خالقیت در مورد او مصداق داشته است.

چگونه می توان غیر از این را تصوّر کرد؟ حال آنکه ابتداء و آغازی ندارد و

نمی توان با کلمه» از «که ابتداء و آغاز را نشان می دهد او را در برخی زمانها غائب فرض کرد، بلکه همیشه و در همه اوقات بوده است. و کلماتی همچون» قد «که معرف نزدیک زمان مورد نظر به زمان دیگری است نمی تواند نشان دهنده نزدیکی زمان او باشد، و کلماتی مانند» لعل «(» به معنی شاید (که نشانگر احتمال و عدم قطعیت است و در مورد مخلوق خبر از وجود مانع یا موانعی برای حصول کاری می دهد در مورد او چنین مفهومی را نمی رساند بلکه امر و اراده خدا قطعی الحصول است. و کلمه» متی «(» کی؟، چه زمان؟ (اگر چه در مورد خدا بکار می رود ولی نشان دهنده وقت معینی برای او نیست، و بکار بردن کلمه» زمان «در مورد او به این معنی نیست که خداوند مظهر است و در محدوده زمان قرار گرفته است. و نیز کاربرد کلمه» مع «(» به معنی» با «(در مورد او به این معنی نیست که خداوند با چیزی قرین و همراه است. ادوات، امثال خود را محدود می سازد، و آلات، متناسب با امثال و نظائر خویش است، و اینها، نه در خداوند بلکه در سایر اشیاء مؤثرند، ابتداء زمانی داشتن، باعث شده است که اشیاء و موجودات قدیم نباشند، و قرب زمانی داشتن، آنها را از ازلی بودن باز داشته، و فقدان بعضی از حالات و صفات، آنها را از کمال دور ساخته است، افتراق و جدائی آنها دلیل و نشانه وجود جداکننده آنهاست، تباین و تفاوت آنها نشانه وجود تفاوت دهنده آنهاست، خالق اشیاء، توسط آنها، بر عقول آدمیان تجلی کرده. و بوسیله آنها، از چشمها پنهان گردیده است، ملاک استدلال افکار در باره خداوند همین اشیاء و موجوداتند، در اشیاء تغییرات را قرار داده و دلیلشان بر اساس اشیاء است، اقرار به وحدانیت خود را به سبب وجود این اشیاء به آنها الهام فرموده است.

تصدیق و اقرار به خداوند عزّ و جلّ توسط عقول و اندیشه صورت می پذیرد، و با اقرار و اعتراف به خداوند ایمان کامل می گردد، تا معرفت نباشد دیانت کامل نمی شود، و تا اخلاص نباشد، معرفت و شناخت انجام نمی گیرد، و با اعتقاد به تشبیه، اخلاصی در بین نخواهد بود، و اگر کسی در مورد خداوند به صفاتی زائد بر ذات قائل شود تشبیه را نفی نکرده بلکه در واقع قائل به تشبیه شده است، هر چیزی که در مورد او امکان داشته باشد، در باره صانعش محال و ممتنع خواهد بود، در مورد او حرکت و سکون وجود ندارد، چگونه امکان دارد، چیزی را که خود

ایجاد کرده، در مورد خود او، مصداق یابد؟! یا آنچه را خودش آغاز کرده و به وجود آورده به سوی او بازگشته، و در مورد او مصداق پیدا کند؟ اگر چنین بود، نقص و کاستی و کمبود در ذاتش راه می یافت و کنهش، از وحدت درآمده، دارای اجزاء می شد، و ازلی بودن در موردش محال می گردید و خالق؛ مثل مخلوق می شد. اگر برای او پشت تصوّر شود، مقابل و روبرو نیز تصوّر می شود، و اگر برای او تمام بودن فرض شود، نقصان هم فرض می شود، کسی که، حدوث در باره اش محال نیست، چگونه می تواند ازلی باشد؟ یا کسی که ایجاد شدن در باره اش محال نباشد چگونه می تواند ایجادکننده اشیاء باشد؟ اگر چنین بود نشانه مخلوق و مصنوع بودن در او وجود می داشت و خود آیه و نشانه می شد نه اینکه موجودات دیگر آیه و نشانه برای او باشند.

قول محال که مخالف حقّ و حقیقت است حجّتی در بر ندارد، و سؤال در باره خدا، فاقد جواب است، و در غیر این صورت، خداوند تعظیم و احترام نشده است،

و در عقیده به اینکه خداوند به کلی با مخلوقین مباین و غیریت دارد، ظلم و افترائی نیست، موجود ازلی محال است که مرگب باشد یا دویت در او راه یابد، و آنچه آغازی ندارد، محال است مخلوق باشد، و آغاز و انجامی برایش تصور شود.

معبودی نیست جز» الله «که بزرگ و بلند مرتبه است، کسانی که خدا را با دیگر موجودات یکسان می دانند، دروغ گفته اند و به گمراهی و ضلالت بزرگی دچار گشته اند و به آشکار زیان نموده اند، و درود خدا بر محمد و اهل بیت پاکش باد.

3 - و از حسن بن محمد نوفلی نقل شده که گفت: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد، و مأمون ضمن احترام بسیار؛ هدایایی نیز به او داده و گفت: پسر عمویم علی بن موسی الرضا از حجاز نزد من آمده و علم کلام و اهل آن را دوست دارد، لذا مانعی ندارد که روز ترویج برای مناظره با او نزد ما بیایی، سلیمان گفت: ای امیر المؤمنین، دوست ندارم در مجلس شما، و در حضور بنی هاشم از چنین کسی سؤالاتی کنم، چرا که در مقابل دیگران در بحث با من شکست می خورد، و نیز صحیح نیست که با او زیاد بحث و جدل کنم.

مأمون خلیفه عباسی گفت: من فقط به این دلیل که از توان و قدرت تو در بحث و



مناظره با خبر بودم به دنبال فرستادم، و تنها خواسته من این است که او را فقط در

یک مورد مجاب کنی و دلایل او را رد کنی، سلیمان گفت: بسیار خوب، من و او را با هم روبرو کن و ما را به هم واگذار.

مأمون نیز کسی را نزد حضرت فرستاده و گفت: شخصی از اهل مرو که در مباحث کلامی در خراسان تک و بی بدیل است نزد ما آمده، اگر مانعی ندارد نزد ما بیاید.

آن حضرت نیز برای وضو برخاسته و به مجلس مأمون حاضر شد، و میان او و سلیمان کلامی در بدهاء (عَلَامَه شعرانی رحمه الله در زیر نویس شرح کافی ملاً صالح مازندرانی گوید:

« بدهاء (به معنی از عزم برگشتن و یا پشیمان شدن از کاری که قصد انجام آن را داشته است می باشد، و باید دانست که نسبت دادن آن بر خداوند روا نیست، چون ذات باری تعالی را محلّ حوادث دانستن است، و این خود نوعی کفر است، و بدین معنی همه بزرگان شیعه منع کرده اند و آن را جایز نمی دانند، زیرا این از خصائص ممکنات است نه واجب الوجود، و ممکن نیست بگوییم خداوند تصمیم بر کاری گرفته بوده و بعد صرف نظر کرده و تقدیر خود را تغییر داده است، مثلاً عزم بر فلان کار را داشت و بعد سببی پیدا شده و از آن عزم برگشته است، و بدائی که شیعه بدان قائل است این چنین چیزی نیست، و بزرگان عالم تشیع همه تصریح به بطلان چنین کلامی کرده اند، از جمله ایشان شیخ طوسی رحمه الله در عدّه الاصول و تفسیر تیان، و استادش سیّد مرتضی در «الذریعه الی اصول الشریعه»، و علامه حلی در نهاییه الاصول در مقصد هشتم فصل اول بحث چهارم گفته است:

« نسخ بر خداوند جایز است، زیرا که حکم او تابع مصالح است «- تا آنجا که گوید:» و بدهاء بر خداوند جایز نیست زیرا دلالت بر جهل یا قبیح می کند و آن دو در حقّ خداوند متعال از محالات است «، و نظیر آن در تفسیر مجمع البیان و تفسیر أبو الفتوح رازی در چندین مورد ذکر شده که از جمله آنها در مجلد اول أبو الفتوح) سیزده جزئی (، ص 4 و 286. و اینکه پاره ای گفته اند: مراد از « بدهاء » آنست که خداوند حکمی کرده و می دانسته که در صورت پیدایش سببی آن را تغییر خواهد داد، این معنی با نسخ سازگار است نه با « بدهاء » و نیز اینکه گفته اند: « دو حکم در باره یک موضوع با دو شرط مختلف جایز است، و تناقض ندارد، مثلاً خداوند حکم کرده که عمر شخصی کوتاه باشد، و اگر صدقه داد، یا صله رحم کرد عمرش طولانی باشد، این اشکالی ندارد «این درست نیست، زیرا اراده و مشیّت و تقدیر و قضاء جایی بکار می رود که شرطش حاصل می شود، نه در آنجا که خداوند می داند که آن نخواهد شد، و آنچه در اخبار آمده که « بدهاء کذا » معنیش این نیست که رأی خداوند تغییر کرد و از مشیّت و یا تقدیرش برگشت، بلکه مانند غضب و رضا و

اسف که بخدا نسبت می دهیم است، مثل آیه: فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا و آیه: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ ، و آیه: كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى ، و امثال این آیات که معنی آن معامله کردن خدا است با آنان معامله ناراضی و معامله کسی که فراموششان کرده، یا معامله اندوهگین، یا معامله پشیمان، نه آنکه العیاذ باللّٰه خداوند در واقع این صفات را پیدا کرده باشد، مثل « وَ مَكَرُوا مَكْرًا وَ مَكَرْنَا » که نتیجه دادن مکر آنها است نه فعل مکر که نسبتش بر خداوند قبیح است، و علامه مجلسی رحمه الله نیز لفظ « بداء » را چون در روایات آمده است تأدباً حفظ کرده ولی معنی را بنظیر آنچه تحریر شد تأویل می نماید - پایان کلام علامه شعرانی رحمه الله.

به معنی ظهور؛ جاری شد، برای تغییر و عوض شدن مصلحت، و آن حضرت در صحت آن به آیات بسیاری از قرآن استشهاد نمود، مانند آیه: « خداست که آفرینش آفریدگان را آغاز می کند، سپس بار دیگر آن را باز می گرداند » (- روم: 11).

در آفرینش هر چه خواهد می افزاید « (- فاطر: 1 . خدای آنچه را خواهد از میان ببرد و یا استوار بدارد » (- رعد: 39. و به هیچ کسی زندگانی دراز داده نشود

و از عمر هیچ کس کاسته نگردد - فاطر: 11)، و آیه مبارکه: « و گروهی دیگر واپس داشتگانند برای فرمان خدا - توبه: 106)، و امثال آنها.

پس سلیمان به مأمون گفت: ای امیر المؤمنین، از امروز به بعد به خواست خدا، « بداء » را انکار نخواهم کرد، و آن را دروغ نخواهم پنداشت.

مأمون گفت: هر چه می خواهی از ابو الحسن بپرس، بشرط آنکه خوب گوش دهی و انصاف را نیز رعایت کنی.

سلیمان گفت: سرور من! اجازه می دهید سؤال کنم؟

امام فرمود: هر چه می خواهی بپرس، او گفت: نظر شما در باره کسی که اراده را همچون « حی » « و » سمیع « و » بصیر « و » قدیر « اسم و صفت بدانند چیست؟

امام فرمود: شما می گوئید: اشیاء پدید آمده اند و با یک دیگر تفاوت دارند، چون او خواسته و اراده کرده است ولی نمی گوئید: آنها پدید آمده اند و با یک دیگر تفاوت دارند چون او سمیع و بصیر است، این دلیلی است بر اینکه آنها مثل « سمیع » « و » بصیر « و » قدیر « نیستند، سلیمان گفت: پس آیا او از اول و ازل مرید بوده (صفت اراده را داشته)؟

امام فرمود: ای سلیمان، بنا بر این اراده اش چیزی است غیر از او گفت: بله.

فرمود: پس در این صورت چیزی غیر از خود او را از ازل با او همراه دانسته ای،

سلیمان گفت: نه، چیزی را با او همراه نمی دانم، امام فرمود: آیا اراده حادث است؟

سلیمان گفت: نه، حادث هم نیست، در اینجا مأمون بر او بانگ زد و گفت: آیا با چنین کسی مکابره می کنی و جواب سربالا می دهی؟ انصاف را از دست مده، مگر نمی بینی در اطرافت اهل نظر و بحث نشسته اند؟

سپس گفت: ای أبو الحسن، بحث کلام را با او ادامه بده، او عالم خراسان است!.

حضرت مجدداً پرسش خود را از او پرسید که: اراده حادث است ای سلیمان، چون چیزی که ازلی نیست قطعاً حادث است، و اگر حادث نیست، ازلی است، سلیمان گفت: اراده اش از خود اوست همچنان که سمع و بصر و علم او از خود اوست، امام فرمود: آیا خود را اراده کرده است؟ گفت: نه، امام فرمود: پس مرید مثل سمیع و بصیر نیست،

سلیمان گفت: اراده اش از خود اوست، همان طور که شنیدن و دیدن و علم از خود او می باشد، امام فرمود: پس اراده اش نفس خود اوست؟ گفت: نه.

امام فرمود: پس مرید (مثل سمیع و بصیر نیست؟)

سلیمان گفت: خود را اراده کرده، همان طور که خود را می بیند و به خود آگاه است، امام فرمود: «خود را اراده کرده (یعنی چه؟ یعنی: خواسته که چیزی باشد؟)

خواسته که زنده یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد؟ گفت: بله، امام فرمود: آیا با اراده خود این گونه شده؟

سلیمان گفت: نه، امام فرمود: پس این که می گویی: اراده کرده تا حی، سمیع و بصیر باشد معنایی ندارد، چون حیات، سمع و بصر او به اراده او نبوده است، سلیمان گفت: چرا، با اراده خودش بوده است، در اینجا، مأمون و اطرافیان خندیدند و خود امام علیه السلام نیز خندید و فرمود: بر متکلم خراسان سخت نگیرید و او را اذیت نکنید، فرمود: ای سلیمان، بنا بر اعتقاد شما: خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر کرده

است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی توان به آن وصف کرد، سلیمان ساکت در جای خود باقی ماند.

سپس امام فرمود: ای سلیمان، پرسشی از تو دارم، گفت: پیرس قربانت گردم، امام فرمود: بگو ببینم، آیا تو و دوستانت بر اساس آنچه می دانید و می فهمید با مردم

بحث کلامی می کنید یا بر اساس آنچه نمی دانید و نمی فهمید؟ گفت: البته بر اساس آنچه می دانیم و می فهمیم، امام فرمود: آنچه مردم می دانند و قبول دارند این است که: اراده کننده، غیر از خود اراده است، و نیز اراده کننده قبل از اراده موجود بوده، و فاعل غیر از مفعول است، و این مطلب گفته شما را که می گوید: اراده و اراده کننده یک چیز هستند، باطل می کند، سلیمان گفت: قربانت گردم، این مطلب بر اساس فهم و دانسته های مردم نیست، امام فرمود: پس بدون اینکه معرفت و اطلاعی داشته باشید، ادعای علم می کنید و می گوید: اراده نیز مانند سمع و بصر است، و لذا اعتقاد شما بر اساس عقل و علم نیست، سلیمان جوابی نداشت که بگوید.

سپس امام فرمود: آیا خداوند بتمام آنچه در بهشت و دوزخ است، واقف می باشد؟

سلیمان گفت: بله، امام فرمود: آیا آنچه را که خداوند می داند که در آینده ایجاد خواهد شد، ایجاد خواهد شد؟ گفت: بله، امام فرمود: حال، اگر همان طور که باید موجود گردد موجود شد، آیا خداوند باز هم توان افزودن چیزهای دیگری به آنها دارد یا صرف نظر می کند؟

سلیمان گفت: اضافه می کند، امام فرمود: بنا بر گفته تو که خداوند اضافه می کند چیزی به آنها افزوده است که خود نمی دانسته ایجاد خواهد شد.

سلیمان گفت: قربانت گردم، اضافه ها غایت و نهایت ندارند، امام فرمود: پس، از نظر شما علم خداوند به آنچه در آنها) بهشت و دوزخ (قرار خواهد گرفت، احاطه ندارد، چون نهایتی برای آن قابل تصور نیست، و اگر علم او به آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد، آنچه را که در آنها خواهد بود، قبل از وجودشان، نخواهد دانست، خداوند از چنین گفته ها و عقائدی منزّه و بالاتر است.

سلیمان گفت: من که گفتم خداوند به آنها علم ندارد از این رو بود که آنها نهایتی ندارند و خود خداوند آنها را به جاودانگی و خلود وصف و تعریف فرموده است

و لذا ما نخواستیم پایانی برای آنها قرار دهیم، امام فرمود: علم خداوند به آنها باعث نمی شود آنها متناهی باشند، زیرا چه بسا خداوند به آنها علم دارد سپس بر آنها می افزاید و افزوده ها را از آنها قطع می نماید، و خداوند نیز خود چنین فرموده است: «هر گاه پوست تشنه پخته شود و بسوزد آنان را پوستهای دیگری جایگزین

سازیم تا عذاب را بچشند - نساء: 56)، و نیز در مورد بهشتیان فرموده: «عطایی بی پایان - هود: 108)، و نیز: «و میوه های فراوان، بریده نشوند بدون اینکه کسی از خوردن آنها منع گردد - واقعه: 31 و 33).

پس خداوند عزّ و جلّ این زیادی ها را می داند و آن را از آنان دریغ نمی نماید، آیا آنچه اهل بهشت می خورند و می آشامند خداوند چیزی جایگزین آن نمی کند؟ گفت:

چرا، امام فرمود: آیا اکنون که بجای آن خوردنی ها و نوشیدنی ها که مصرف شده، چیز جدیدی جایگزین فرموده، آیا عطاء خود را قطع کرده است؟ سلیمان گفت: نه، امام فرمود: پس این گونه است هر آنچه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، این جایگزین شده ها از بهشتیان منقطع نشده و نخواهد شد.

سلیمان گفت: آری، اضافات را از آنها دریغ می کند و چیز اضافی به آنان نمی دهد،

امام فرمود: در این صورت آنچه در بهشت و جهنّم است از بین خواهد رفت و تمام خواهد شد، و این مطلب ای سلیمان بر خلاف کتاب خدا و ضدّ خلود و جاودانگی است، زیرا خداوند می فرماید: «برای ایشان آنچه خواهند در آن (بهشت) موجود است و نزد ما نیز اضافی و زیادی هست - ق: 35)، و نیز فرموده:

« عطائی بی پایان (، و: «ایشان از آنجا) بهشت (بیرون رانده نمی شوند - حجر: 48) و:

« برای همیشه در آن مکان جاودانه هستند - بینه: 8)، و نیز: «و میوه های فراوان، بریده نشوند بدون اینکه کسی از خوردن آنها منع گردد - واقعه: 32 و 33)، سلیمان جوابی نداشت بدهد.

سپس امام فرمود: ای سلیمان، بگو آیا اراده فعل است یا غیر فعل؟

گفت: آری فعل است، فرمود: پس حادث است زیرا افعال محدّث (پدیده) می باشند، گفت: فعل نیست، امام فرمود: پس چیز دیگری از ازل با خدا بوده است، سلیمان گفت: اراده همان انشاء و ایجاد است، امام فرمود: ای سلیمان، این سخن، همان چیزی است که بر ضرار (او ضرار بن عمرو قاضی از بزرگان معتزله می باشد، و جماعتی نیز او را از مجبّره خوانده اند، و قریب به سی کتاب تصنیف نموده، احمد حنبل فتوا بر قتل او صادر نمود، در

نهایت بسال 190 مرد. و صاحب لسان المیزان در باره اش گوید: «وی دارای عقاید فاسدی بوده است.»

و هم مسلکان او عیب گرفته اید که می گویند: آنچه خداوند در آسمان و زمین، یا دریا و خشکی خلق کرده، از سگ و خوک و میمون و انسان و چهارپا و غیره، جمله اراده خدا هستند و اراده خدا زنده می شود و می میرد، راه می رود، می خورد و می آشامد، ازدواج می کند و تولید مثل می نماید، ظلم می کند و کارهای زشت مرتکب می شود، کافر می شود و مشرک می گردد، و از آنها برائت می جوید و دشمنی می کند و این حدّ آن است.

سلیمان گفت: اراده مثل سمع و بصر و علم است، امام فرمود: دوباره به حرف نخست خود بازگشتی! بگو بدانم آیا سمع و بصر و علم، مصنوعند؟ سلیمان گفت:

نه، امام فرمود: پس چطور اراده را نفی می کنید و می گوئید: اراده نکرده است، و گاهی می گوئید: اراده کرده است؟ و حال آنکه خود می گوئید: «اراده» ساخته و مفعول خداوند نیست، سلیمان گفت: این مثل این است که می گوئیم: گاهی می داند و گاهی نمی داند، امام فرمود: این دو یکسان نیستند، زیرا نفی معلوم، نفی علم نیست و حال آنکه نفی

مراد) اراده شده (نفی وجود) اراده «است، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده ای وجود نداشته است، ولی گاه می شود که علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد.

(مؤلف رحمه الله گوید: پس کار بحث بهمین منوال ادامه یافت، و سلیمان پیوسته مسأله را تکرار می کرد و به آخر می رسید و از سر می گرفت، و منکر آنچه اقرار کرده بود می شد، و اعتراف به منکرات خود می کرد، و از شاخه ای به شاخه دیگر می پرید، و حضرت رضا علیه السلام همه موارد را بر او نقض می کرد، تا اینکه کلام میان آن دو به درازا کشید، و بر همگان چندین بار شکست سلیمان روشن و مبرهن شد، و ما در اینجا ادامه بحث را به جهت رعایت طولانی شدن ترک می کنیم، بس کار بحث بدان جا کشید که:

سلیمان گفت: اراده همان قدرت است.

امام فرمود: خداوند عزّ و جلّ بر آنچه اراده نکند هم قادر است، و این مطلب قطعی است، چون خداوند فرموده: «اگر خواهیم هر آینه آنچه را به تو وحی کرده ایم

ببریم - اسرا: 86)، و اگر اراده همان قدرت می بود، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد، چرا که قدرت بر این کار را داشت.

سلیمان در جواب در ماند، مأمون گفت: ای سلیمان، او از تمام بنی هاشم عالمتر است. سپس تمام حاضرین مجلس؛ پراکنده شدند.

4 - صفوان بن یحیی گوید: ابوقرّه (ظاهراً او موسی بن طارق یمانی ابوقرّه زبیدی باشد، وی از رجال عامّه و صاحب منصب قضاء بوده، و از راویان ابن جریر متوفی به سال 150 می باشد).

محدث رفیق شبرمه از من خواست ترتیب ملاقات او را با امام رضا علیه السلام بدهم، من نیز اذن دخول گرفتم و آن حضرت اجازه فرمود، ابوقرّه داخل شد و از امام علیه السلام مسائلی در حلال و حرام و فرائض و احکام پرسید تا اینکه رسید به پرسشهای توحیدی گفت: قربانت گردم، نحوه کلام خداوند با موسی را توضیح فرمایید؟

فرمود: خدا و رسول او دانترند که به چه زبانی با او سخن راند، به زبان سریانی یا عبرانی، ابوقرّه با اشاره به زبان خود گفت: فقط از این زبان از شما سؤال می کنم! فرمود: سبحان الله از این طرز تفکر! و پناه بر خدا در شباهت او به خلق، یا تکلم حضرت حق همچون سخنرانان، و لیکن تبارک و تعالی هیچ چیزی مانند او نیست؛ نه گوینده و نه عمل کننده ای. پرسید: پس چگونه بوده؟

فرمود: کلام آفریننده به مخلوق همچون کلام مخلوق با مخلوق نیست، و نه با حرکت لب و زبان، بلکه بدو می فرماید: « بشو»، و کلام حضرت حق با موسی بنا بر مشیت او از امر و نهی بود بدون آنکه ترددی در نفس پیش آید.

ابوقرّه پرسید: نظر شما در باره کتب [ آسمانی ] چیست؟

فرمود: تورات و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی که نازل شده همه و همه کلام خداوند است که آنها را برای روشنایی و هدایت جهانیان نازل فرموده، و همه آنها محدث (پدیده می باشند، و آن غیر خود خداوند است، آنجا که فرماید: « یا آنان را یاد کرد و پندی پدید آورد - طه: 113)، و نیز: « آنان را هیچ یاد کرد و پند تازه ای از پروردگارشان نیاید مگر اینکه آن را بشنوند در حالی که بازی می کنند - انبیاء: 2)، و خود خداوند سبب تمام کتابهایی می باشد که نازل فرموده است.

أبو قره گفت: آیا آنها فنا و نابود نمی شوند؟

فرمود: اجماع مسلمین است که هر چه جز خدا نابود می شود، و همه چیز جز خدا فعل او است، و تورات و انجیل و زبور و فرقان نیز فعل اویند، آیا نشنیده ای مردم می گویند:

« ربّ قرآن (و خود قرآن روز قیامت می گوید: « یا ربّ، آن فلانی است - حال اینکه ربّ او را از خودش بهتر می شناسد - روزش عطشان و شبش بیدار بود، شفاعت مرا در باره او بپذیر »)، و همچنان است کار تورات و انجیل و زبور، و همه آنها محدث (و مخلوقند، محدث) پدید آورنده (آنها کسی است که هیچ کس مانند او نیست، و مایه هدایت برای عاقلان است، پس کسی که می پندارد پیوسته با او بوده اند در اصل می گوید که خداوند نخست قدیم و یکتا نیست، و کلام پیوسته با او بوده و ابتدایی ندارد و معبود نیست.

أبو قره گفت: ما روایت شده ایم که: « تمام آن کتب روز قیامت می آیند در حالی که همه مردمان در زمین بلندی در صفی واحد در برابر ربّ العالمین ایستاده اند و نظاره می کنند تا همه آن کتابها از صحنه قیامت مراجعت به حضرت حقّ کنند، زیرا آنها از خدا هستند و جزئی از او می باشند، پس به سوی حضرت حقّ می روند. »

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این مانند عقیده نصاری در باره مسیح است که: او روح او است و جزئی از او می باشد و در او باز می گردد، و همین گونه مجوس در باره آتش و خورشید معتقدند: آن دو جزئی از خدا بوده و در آن مراجعت می کنند. پروردگار ما بسی برتر از آن است که جزء جزء شود یا مختلف باشد، و تنها گوناگونی و تألیف از صفات

متجزی است، زیرا هر جزء جزء شده ای در توهم آید، و کثرت و قلت مخلوقی است که دلالت بر خالق می کند که آن را آفریده است.

أبو قره گفت: ما روایت شده ایم که: « خداوند دیدار و هم سخنی خود را میان دو تن از پیامبران تقسیم فرمود، صحبت را به موسی علیه السلام و رویت را به محمد صلی الله علیه و آله عطا کرد. »

حضرت فرمود: پس آنکه از طرف خدا (این مطلب را) به جنّ و انس رسانید که:

دیده ها او را درک نکنند، علم مخلوق به او احاطه نیابد، چیزی مانند او نیست،



آیا جز محمد صلی الله علیه و آله بود؟ گفت: چرا.

فرمود: چگونه ممکن است مردی به سوی تمام مخلوق آید و به ایشان گوید که از جانب خدا آمده و آنان را به فرمان خدا بسوی خدا خوانده و بگوید: دیده ها خدا را در نیابند و علمشان به او احاطه نکند و چیزی مانندش نیست، سپس همین مرد بگوید: من به چشم خدا را دیدم و به او احاطه علمی پیدا کردم و او به شکل انسان است؟! آیا حیا نمی کنید! زنادقه نتوانستند چنین نسبتی به او دهند که او چیزی از جانب خدا آورد آنگاه از راه دیگر خلاف آن را گوید.

أبو قره گفت: خدا فرموده: « بدرستی او را در فرود آمدن دیگری دید - نجم: 13 ).

حضرت فرمود: پس از این آیه، آیه ای است که دلالت بر آنچه پیغمبر دیده می کند، خدا فرماید: « دل آنچه را دید دروغ نشمرد » یعنی دل محمد آنچه را چشمش دید؛ دروغ نشمرد، آنگاه خدا آنچه را محمد دیده خبر دهد و فرماید:

« پیغمبر از آیات بسیار بزرگ پروردگارش دید (، و آیات خدا غیر خود خدا است، و باز فرماید: « مردم احاطه علمی به خدا پیدا نکنند (، در صورتی که اگر دیدگان او را بینند علمشان به او احاطه کرده و معرفت او واقع شده است.

أبو قره گفت: پس روایات را تکذیب می فرمایید؟

فرمود: هر زمان روایات مخالف قرآن باشند تکذیبشان کنم، و آنچه مسلمین بر آن اتفاق دارند این است که: احاطه علمی به او پیدا نشود، دیدگان او را ادراک نکنند، چیزی مانند او نیست.

و او از آن حضرت علیه السلام در باره این آیه پرسید: « پاک است آن که بنده خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد الأقصی برد - إسرائ: 1 )،

حضرت فرمود: خداوند خبر فرموده که او را برده، سپس عتت آن را فرموده که:

« تا برخی از نشانه های خویش را به او بنماییم (، پس آیات خدا غیر از خدا است، پس عذر خود واضح بیان داشته که چرا این کار را انجام داده، و چرا نشان داده، و فرموده: « پس به کدام سخن پس از (سخن) خدای و آیات او ایمان می آورند؟ - جائیه: 6 )، پس خبر داده که آن غیر خدا است.

أبو قره گفت: پس خدا کجاست؟! حضرت فرمود: « کجا (مکان است، و این پرسش حاضر از غایب است، و خداوند متعال غایب نیست، و هیچ کس بر او وارد

نشده، و او به هر مکانی موجود، مدبر، صانع، حافظ، نگه دارنده آسمانها و زمین است.

أبو قره گفت: مگر او جدای از همه؛ بالای آسمان نیست؟

فرمود: او خدای آسمانها و زمین است، او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود، و اوست که شما را در زهدانها) رحمها (چنان که خواهد می نگارد، و او هر جا که باشید با شماست، اوست که به آسمان پرداخت و آن دودی بود، و اوست کسی که به آسمان پرداخت و هفت آسمان بساخت، و اوست کسی که بر عرش) در مقام استیلا و تدبیر امور جهان (بر آمد، او بود و خلق نبود، و او همان گونه بود و آفرینشی در کار نبود، همچون دیگر منتقلین انتقال نمی یابد.

أبو قره گفت: چرا هنگام دعا دستهای خود را به آسمان بالا می برید؟

فرمود: خداوند هر کدام از بندگان را به نوعی از عبادت استعباد فرموده، و خداوند را پناهگاه و مکانهایی برای عبادت است که بدان پناه می برند، بندگان خود را ملزم به رعایت گفتار، علم و عمل و توجه و مانند آنها فرمود. توجه در نماز به کعبه نمود و حج و عمره را برایش توجیه فرمود، و مخلوق خود را هنگام دعا و طلب و تضرع ملزم به باز کردن دستان و بالا بردن به سمت آسمان فرمود تا نشان از حال استکانت و بندگی و خواری در برابر او باشد.

أبو قره گفت: اهل زمین به خداوند نزدیکترند یا فرشتگان؟

فرمود: اگر مراد تو از نزدیکی؛ وجب و ذراع باشد که تمام اشیاء همگی فعل خداوند می باشند هیچ کدام او را از دیگری باز نمی دارد، همان طور که بالاترین مخلوق را تدبیر می کند پایینترینشان را نیز اداره می کند، و بی هیچ سختی و زحمت و بی نیاز از هر مشاوره و رنجی اول و آخرشان را یکسان اداره می فرماید، و اگر مراد این است که کدامیک در وسیله به او نزدیکترند، پس مطیع ترین آنان به الله مقرب ترین ایشان می باشد، و شما خود روایت کرده اید که نزدیکترین حالی که بنده به خداوند دارد حالت سجده است، و نیز اینکه: چهار فرشته که در چهار سمت خلق؛ بالا و پائین و شرق و غرب آنان می باشند روزی با هم برخورد کرده و هر کدام از دیگری پرسید و همگی گفتند: «از جانب خدا است، مرا برای فلان مقصود ارسال فرموده» (و این مطلب نشان از آن دارد که آن) نزدیکی (در منزلت است نه تشبیه و

أبو قرّة پرسید: آیا قبول دارید که خداوند محمول است؟

فرمود: هر محمولی مفعول است، و اضافه شده بر دیگری نیازمند است، پس محمول اسم نقصی در لفظ، و حامل فاعل است و آن در لفظ مورد مدح می باشد، و نیز این کلام گوینده: فوق و زیر و بالا و پایین، و حال اینکه خداوند فرموده: «و نیکوترین نامها خدای راست، پس او را بدانها بخوانید - اعراف: 180)، و در هیچ قسمت از کتابهای خود نامش را محمول نخواند، بلکه او در خشکی و دریا حامل است، و نگهدارنده آسمانها و زمین است،

و هر چه جز خدا است همه محمول است، و تا حال نشنیده ایم کسی که ایمان به خدا داشته و او را تعظیم نموده در دعایش بگوید: «ای محمول».

أبو قرّة گفت: آیا شما این روایت را که: «وقتی خداوند غضب می کند فرشتگان حامل عرش متوجه خشم خدا شده و سنگینی آن را بر دوش خود در می یابند و سجده کنان در افتند، و چون غضب او فروکش کند عرش سبک شده و به همان جای قبلی خود مراجعت می کنند» دروغ می شمارید؟

فرمود: بمن بگو بینم آیا خداوند از آن زمان که بر ابلیس لعن نمود تا امروز و تا روز قیامت از ابلیس و یارانش خشنود است یا غضبناک؟! گفت: آری او بر همه آنان غضبناک است.

فرمود: پس چه زمان خشنود می شود تا بار عرش بر دوش آنان سبک گردد در حالی که او در صفت غضب پیوسته بر شیطان و اتباعش ماندگار است؟! سپس حضرت فرمود: وای بر تو چطور جرأت می کنی پروردگار خود را به تغیر از حالی بحالی دیگر وصف کنی، و همان که بر مخلوقین جاری می شود را بر حضرت حقّ جاری سازی؟ پاک و منزّه است که مخلوق زوال پذیر باشد و محلّ تغیر قرار گیرد! صفوان گفت:

أبو قرّة از پاسخهای آن حضرت متحیر شد و از دادن هر جوابی واماند تا برخاسته و رفت.

الإحتجاج / ترجمه جعفری، ج 2، ص: 421 بیعد.

و بر دیگر از مخالفان

5 - حسن بن محمد نوفلی گوید: وقتی حضرت رضا علیه السلام بر مأمون وارد شدند، خلیفه به فضل بن سهل دستور داد تا علمای ادیان و متکلمین مثل جاثلیق (عالم بزرگ نصاری می باشد، و رأس الجالوت عالم بزرگ یهود، و هربند بزرگ عالم زردشتیان می باشد) رأس - الجالوت، رؤسای صابئین، هربند بزرگ، و زردشتی ها، عالم رومیان و علمای علم کلام را گرد هم آورده تا گفتار و عقائد حضرت رضا و نیز اقوال آنان را بشنود.

فضل بن سهل نیز آنان را فرا خواند و مأمون را از حضور ایشان با خبر ساخت، خلیفه نیز دستور داد همه را نزد او حاضر کنند، و پس از خوش آمد گویی به ایشان گفت: شما را برای کار خیری فراخوانده ام، مایلم با پسر عمویم که از مدینه به اینجا آمده مناظره کنید، فردا اول وقت به اینجا بیایید و کسی از این دستور سرپیچی نکند.

ایشان نیز اطاعت کرده و گفتند: ای امیر المؤمنین به خواست خدا فردا اول وقت در این محل حاضر خواهیم شد.

نوفلی گوید: ما نزد آن حضرت سرگرم صحبت بودیم که ناگاه یاسر؛ خادم آن حضرت وارد شده و گفت: سرور من! امیر المؤمنین به شما سلام رسانده و فرمود:

برادرت قربانت شود! دانشمندان مذاهب مختلف، و علمای علم کلام، همگی نزد من حضور دارند، آیا مایلید نزد ما آمده و با ایشان به بحث و گفتگو پردازید؟ و گر نه خود را به زحمت نینداخته در صورت تمایل ما به خدمت شما بیاییم.

حضرت فرمود: به او سلام برسان و بگو متوجه منظور شما شدم، به خواست خدا فردا صبح خواهم آمد.

راوی ادامه داد: هنگامی که یاسر رفت، آن حضرت رو بمن کرده فرمود: ای نوفلی، تو عراقی هستی و اهل عراق طبع ظریف و نکته سنجی دارند، نظرت در باره این گردهمایی از علمای ادیان و اهل شرک توسط مأمون چیست؟

گفتم: او قصد آزمودن شما را دارد، و کار نامطمئن و خطرناکی کرده است، حضرت فرمود: چطور؟ گفتم: متکلمین و اهل بدعت؛ مثل علما نیستند، چون

عالم؛ مطالب درست و صحیح را انکار نمی کند، ولی ایشان همه؛ اهل انکار و مغالطه اند، اگر بر اساس وحدانیت خدا با ایشان بحث کنید، خواهند گفت:

وحدانیتش را ثابت کن، و اگر بگویند:

محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است، می گویند: رسالتش را ثابت کن، سپس مغلطه می کنند، و باعث می شوند خود شخص؛ دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خویش بردارد، قربانت گردم، از ایشان بر حذر باشید و خود را مواظبت کنید!

حضرت ضمن تبسمی فرمود: ای نوفلی، آیا ترس آن داری ایشان دلائل مرا باطل کرده و مجابم سازند؟! گفتم: نه بخدا، در باره شما چنین هراسی ندارم و امیدوارم خداوند شما را بر ایشان پیروز فرماید.

فرمود: ای نوفلی، می خواهی بدانی مأمون چه وقت از این کار پشیمان خواهد شد؟

گفتم: آری،

فرمود: وقتی که نظاره کند که با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین با عبری و با زردشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه ای از علما بزبان خودشان بحث می کنم، و آنگاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همه چیره شدم و تمام ایشان سخنم را پذیرفتند، مأمون در خواهد یافت آنچه بدنبال آن می باشد درخور او نیست، در این زمان است که او پشیمان خواهد شد، لا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم.

باری بامدادان، فضل بن سهل نزد او آمده و گفت: فدایت شوم، پسر عموی شما منتظر است، و تمام علما و دعوت شدگان حاضرند، کی تشریف می آورید؟

حضرت فرمود: شما زودتر بروید، من هم بخواست خدا خواهم آمد. سپس وضوء گرفته، و مقداری سویق (نوعی خوراکی از قبیل آش یا حلیم است) میل فرموده و قدری نیز به ما دادند، آنگاه همه خارج شده نزد مأمون رسیدیم، مجلس پر از جمعیت بود و محمد ابن جعفر (عموی آن حضرت) به همراه گروهی از سادات و نیز فرماندهان لشکر در آن مجلس حضور داشتند.

وقتی آن حضرت وارد شدند، مأمون و محمد بن جعفر و تمام سادات حاضر در

مجلس به احترام امام رضا علیه السلام برخاستند، حضرت و مأمون نشستند ولی بقیّه همان طور ایستاده بودند تا اینکه خلیفه دستور نشستن داد، و مأمون مدّتی با آن حضرت گرم صحبت شد، سپس رو به جاثلیق کرده گفت: ای جاثلیق، این فرد علی بن موسی بن جعفر؛ پسر عمویم، و از اولاد فاطمه - دخت پیامبرمان - و علی بن ابی طالب - صلوات الله علیهم - می باشد، میل دارم با او صحبت کنی و بحث نمایی و حجّت آوری و انصاف را رعایت کنی.

جاثلیق گفت: ای امیر المؤمنین، چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می کند که من آن را قبول ندارم، و به گفتار پیامبری احتجاج میکند که من به او ایمان ندارم؟

امام فرمود: ای مرد مسیحی، اگر از انجیل برایت دلیل بیاورم آیا می پذیری؟

جاثلیق گفت: مگر می توانم آنچه انجیل فرموده ردّ کنم؟ بخدا قسم بر خلاف میل باطنی ام آن را قبول خواهم کرد.

امام فرمود: اکنون، هر چه می خواهی سؤال کن و جوابت را بگیر.

پرسید: در باره نبوّت عیسی و کتابش چه عقیده داری؟ آیا منکر آن دو هستی؟

امام فرمود: من به نبوّت عیسی و کتابش و به آنچه امّتش را بدان بشارت داده و حواریون نیز آن را قبول کرده اند ایمان دارم و به عیسایی که به نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله و کتاب او ایمان نداشته و امّت خود را به او بشارت نداده؛ کافر.

جاثلیق گفت: مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟

امام فرمود: آری، او گفت: پس دو گواه عادل از غیر همدینان خود که مسیحیان نیز او را قبول داشته باشند معرفی فرما، و از ما نیز از غیر همدینان دو شاهد عادل بخواه.

امام فرمود: اکنون کلام به انصاف راندی، آیا فردی که نزد حضرت مسیح دارای مقام و منزلتی بود قبول داری؟

جاثلیق گفت: این شخص عادل کیست؛ نامش را بگو؟

امام فرمود: نظرت در باره یوحنا دیلمی چیست؟

جاثلیق گفت: به به!! نام محبوبترین شخص نزد مسیح را بردی! امام فرمود: تو را سوگند می دهم آیا در انجیل نیامده که یوحنا گفت: مسیح مرا به کیش محمّد عربی

آگاه نمود و بشارت داد که بعد از او خواهیم آمد و من نیز به حواریون مژده دادم و آنان به او ایمان آوردند؟

جاثلیق گفت: بله، یوحنا از قول حضرت مسیح این طور نقل کرده و نبوت مردی را بشارت داده و هم به اهل بیت و وصی او مژده داده، ولی معین نکرده که این ماجرا چه وقت اتفاق خواهد افتاد و ایشان را برای ما معرفی نکرده است تا ایشان را بشناسیم.

امام فرمود: اگر فردی که بتواند انجیل بخواند را در اینجا حاضر کنم و مطالب مربوط به محمد و اهل بیت و امت او را برایت تلاوت کند آیا ایمان می آوری؟

جاثلیق گفت: سخن نیکی است، آن حضرت نیز ضمن احضار نسطاس رومی او را فرمود: سفر سوم انجیل را تا چه حدی در حفظ داری؟ گفت: به تمام و کمال آن را حفظ می باشم، سپس رو به رأس الجالوت نموده و فرمود: آیا انجیل خوانده ای؟ گفت: آری، امام فرمود: من سفر سوم را می خوانم، اگر در آنجا مطلبی در باره محمد و اهل بیت او - علیهم السلام و امتش بود، شهادت دهید و اگر مطلبی در این باره نبود، شهادت ندهید، سپس امام علیه السلام ضمن خواندن سفر سوم تا به ذکر پیامبر رسید؛ توقف کرده فرمود:

ای نصرانی تو را به حق مسیح و مادرش قسم، آیا دریافتی که من عالم به انجیل می باشم؟

گفت: آری، سپس مطلب مربوط به محمد و اهل بیت و امتش را تلاوت فرمود، گفت: حال چه می گویی؟ این عین سخن مسیح علیه السلام است، اگر مطالب انجیل را تکذیب کنی، موسی و عیسی علیهما السلام را تکذیب کرده ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتل تو واجب است، زیرا به خدا و پیامبر و کتاب خود کافر شده ای، جاثلیق گفت: مطلبی را که از انجیل برایم روشن شود انکار نمی کنم، بلکه بدان اذعان دارم.

امام فرمود: شاهد بر اقرار او باشید!

امام ادامه داد: هر چه می خواهی سؤال کن. جاثلیق گفت: حواریون حضرت مسیح و نیز علمای انجیل چند نفر بودند؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: از خوب کسی پرسیدی؛ حواریون دوازده نفر و عالم و برترشان ألوفا بود. و علمای مسیحیان سه نفر بودند: یوحنا اکبر در «أج»،

یوحنا در «قریسیا»، و یوحنا دیلمی در رجاز و مطالب مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و امت او نزد وی بوده و هم او بود که امت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوت حضرت محمد و اهل بیت و امتش، مژده داد.

سپس فرمود: ای مسیحی، قسم به خدا ما به عیسانی که به محمد صلی الله علیه و آله مؤمن بود، ایمان داریم، و نسبت به عیسی شما ایرادی نداریم جز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه او! جاثلیق گفت: بخدا سوگند، دانش خود را تباه ساخته و خود را تضعیف نمودی، می پنداشتم تو عالمترین فرد در بین مسلمین هستی! امام فرمود: مگر چطور شده؟

جاثلیق گفت: شما معتقدی که عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می خواند و حال آنکه آن حضرت حتی یک روز هم بدون روزه سپری نساخته و یک شب نیز بخواب نرفت، و همیشه روزها روزه بود و شبها شب زنده دار! امام فرمود:

برای نزدیکی و تقرب به چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟! جاثلیق نتوانست جوابی دهد و ساکت ماند!!

امام فرمود: ای نصرانی از تو سؤالی دارم، جاثلیق گفت: بفرمایید، اگر بدانم جواب می دهم، امام فرمود: چرا قبول نداری که عیسی با اذن خدا مرده ها را حیات می بخشید؟

جاثلیق گفت: زیرا احیاکننده مردگان و شفا دهنده کوران و مبتلا به پستی چنین کسی معبود و شایسته پرستیدن است.

امام فرمود: «یسع» نیز اعمال مانند کارهای عیسی انجام می داد، او بر آب راه می رفت و مرده را حیات می بخشید، و نابینا و بیمار پستی را شفا می داد، ولی امتش وی را خدا ندانسته و هیچ کس وی را پرستش نکرد، و «حزقیل» پیامبر نیز همچون عیسی بن - مریم مرده زنده کرد؛ سی و پنج هزار نفر را پس از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده کرد. سپس آن حضرت رو به رأس الجالوت کرده فرمود: آیا ماجرای این تعداد از جوانان بنی اسرائیل را در تورات دیده ای؟ بخت نصرت ایشان را از بین اسیران بنی اسرائیل که در وقت حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند برگزیده و به بابل برد، خداوند نیز وی را به سوی ایشان فرستاد و او آنان را زنده نمود، این مطلب در تورات موجود است و هر کدام از شما انکار کند کافر است.



رأس الجالوت گفت: این ماجرا را شنیده ام، و از آن باخبرم.

امام فرمود: صحیح است، اکنون نیک دقت کن و بنگر آیا این سفر از تورات را صحیح می خوانم؟ سپس آن حضرت آیاتی از تورات را بر ما تلاوت نمود، یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آن حضرت، با شگفتی، جسم خود را به راست و چپ حرکت می داد، سپس رو به جاثلیق کرده پرسیدند: آیا اینها پیش از عیسی بوده اند یا عیسی پیش از آنان؟

جاثلیق گفت: آنان پیش از عیسی بوده اند، فرمود: قریش همگی نزد آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده و خواستند که آن جناب مرده هایشان را زنده کند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ عَلِيُّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام را همراه ایشان به صحراء (قبرستان) فرستاده و فرمود: در آنجا با صدای بلند افرادی را که اینان خواهان زنده شدنشان هستند صدا بزن و تک تک نام ایشان را ببر و بگو: محمد رسول خدا می گوید: به اذن خدا برخیزید!

پس همه برخاسته، خاکهای سرشان را می تکاندند، و مردان قریش نیز از ایشان در باره امورشان پرسش می کردند و در ضمن گفتند: محمد پیامبر شده است، مردگان از خاک برخاسته گفتند: ای کاش، ما نیز وی را دریافته به او ایمان می آوردیم، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نیز افراد نابینا یا مبتلا به پستی و دیوانگان را شفا داده است، با حیوانات، پزندگان جنّ و شیاطین صحبت کرده است، ولی ما آن حضرت را خدا نمی دانیم، و در عین حال منکر فضائل این دسته از پیامبران نیستیم، شما که عیسی را معبود خود می خوانید، باید دو پیامبر: یسع و حزقیل را نیز معبود خود بدانید، زیرا آن دو نیز نظیر عیسی مردگان را زنده می کردند، و معجزات دیگر او را نیز انجام می دادند.

و همچنین تعدادی از بنی اسرائیل که به هزاران نفر می رسیدند، از بیم طاعون از دیار خود خارج شدند، ولی خداوند جان ایشان را در یک لحظه گرفت، اهل آن دیار، اطراف آن مردگان حصار کشیدند و آنان را به همان حال رها کردند تا استخوانهایشان پوسید، روزی یکی از انبیاء بنی اسرائیل از آنجا عبور میکرد، از کثرت استخوانهای پوسیده به شگفت آمد، خداوند به او وحی فرمود که: آیا میل داری ایشان را برای تو زنده کنم تا آنان را انذار کرده و دین خود را تبلیغ کنی؟ گفت:

ص: 257

آری، ای پروردگار من.

پس خداوند وحی فرستاد که ایشان را صدا بزن، او نیز چنین ندا کرد: ای استخوانهای پوسیده! به فرمان خدا برخیزید! در یک آن همه زنده شده و با تکاندن خاک از سر خود برخاستند.

و دیگر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام وقتی پرندگان را گرفته و تگه تگه نمود، و هر قسمت را بر روی کوهی قرار داد؛ سپس همه را خواند و زنده شدند و به سوی او آمدند.

و همچنین حضرت موسی علیه السلام و هفتاد نفر همراهش که از بین بنی اسرائیل انتخاب کرده بود وقتی به کوه رفتند و گفتند: تو خدا را دیده ای، او را به ما نیز نشان بده، او گفت:

من او را ندیده ام، ولی ایشان اصرار کرده گفتند: ما کلام تو را تصدیق نمی کنیم مگر اینکه آشکارا خدا را ببینیم - بقره: 55، در نتیجه صاعقه ای آنان را سوزاند و نابود ساخت.

و موسی تنها ماند و به خداوند عرض کرد: خداوندا! من هفتاد تن از بنی اسرائیل را برگزیدم و همراه خود آوردم، و اکنون تنها برمیگردم، چطور امکان دارد قوم من سخنانم را در این واقعه بپذیرند؟ اگر می خواستی؛ هم من و هم ایشان را قبلاً از بین می بردی، آیا ما را بخاطر کار بی خردان هلاک می سازی؟، خدا نیز ایشان را پس از مرگشان زنده نمود.

سپس امام افزود: هیچ یک از مواردی را که برای ذکر کردم نمی توانی ردّ کنی، زیرا همگی مضمون آیاتی از تورات، انجیل، زبور و قرآن است، اگر هر کس که مرده زنده می کند و نابینایان و مبتلایان به پیسی و دیوانگان را شفا می دهد، خدا باشد، پس اینها را هم خدا بدان، حال، چه می گویی؟

جاثلیق گفت: بله، حرف، حرف شماسست، معبودی جز الله نیست!!

سپس امام علیه السلام به رأس الجالوت فرمود: تو را به ده آیه ای که بر حضرت موسی نازل شد سوگند می دهم که آیا خبر محمد و امتش در تورات، موجود هست؟ که: «آن زمان که امت آخر، پیروان آن شتر سوار، بیایند، و خداوند را بسیار بسیار تسبیح گویند، تسبیحی جدید در معبدهایی جدید، در آن روزگار، بنی

اسرائیل باید به سوی ایشان و به سوی پادشاه ایشان روان شوند تا دلهاشان آرام گیرد، چون آنان شمشیرهایی بدست دارند که توسط آن از کفار در گوشه و کنار زمین انتقام می گیرند». آیا این مطلب، همین طور در تورات مکتوب نیست؟

رأس الجالوت گفت: آری، ما نیز آن را همین گونه در تورات یافته ایم.

سپس به جاثلیق فرمود: با کتاب «شعیا» تا چه حدّ آشنایی؟ گفت: حرف به حرفش را می دانم.

سپس به آن دو فرمود: آیا قبول دارید که این مطلب از گفته های اوست: «ای مردم، من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم در حالی که لباسهایی از نور بر تن داشت و آن شتر سوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بود»؟.

آن دو جواب دادند: بله، شعیا این گونه گفته است.

امام فرمود: آیا با این گفته عیسی علیه السلام در انجیل آشنا هستید: «من به سوی خدای شما و خدای خودم خواهم رفت، و فارقلیطا خواهد آمد (1)

(1) مرحوم علاء مه شعرانی در کتاب اثبات نبوت، ص 241 می فرماید: «باید دانست که حضرت مسیح علیه السلام بشارت ب آمدن «فارقلیط» داد و این لغت یونانی و در اصل «پرکلیتوس» - به کسر پاء فارسی وراء - است، که چون معرّش کردند «فارقلیط» شد، و پرکلیتوس کسی است که نام او بر سر زبانها باشد و همه کس او را ستایش کند و معنی «أحمد» همین است، و نزد این بنده مؤلف، کتاب لغت یونانی به انگلیسی هست، آن را به آشنایان زبان انگلیسی نشان دادم، گفتند:

«پرکلیتوس» را به همین معنی ترجمه کرده است، حتی معنی تقضیلی که در «احمد» است) یعنی ستوده تر (و در محمّد نیست از کلمه «پرکلیتوس» یونانی نیز فهمیده می شود، و این کتاب لغت طبع انگلستان است، و نصارای امروز به جای این کلمه در ترجمه های انجیل «تسلّی دهنده» می آورند، و خوانندگان هر جا که این کلمه را دیدند بدانند در اصل انجیل، بجای آن کلمه «فارقلیط» است و بعقیده مسیحیان کلمه «پرکلیتوس» به فتح ما وراء است، و گویند اگر به کسر این دو حرف بوده به معنی «احمد» بود، چون به فتح است به معنی «تسلّی دهنده» است، و به عقیده ما ترجمه اول صحیح است، و در قرآن (سوره صفّ آیه 6) فرموده: «و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» - انتهى.

سپس جناب علامه در ادامه دلائل صدق مدّعی خود را بیان فرموده اند. و لازم به ذکر است که در برخی از نسخ حدیث «بارقلیطا» آمده است.

و اوست که به نفع من و به حقّ، شهادت خواهد داد همان طور که من برای او

شهادت دادم، و اوست که همه چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد، و اوست که رسوائیهای اَمتهای را آشکار خواهد کرد، و اوست که ستون خیمه کفر را خواهد شکست».

جاثلیق گفت: هر چه از انجیل بخوانی آن را قبول داریم.

امام فرمود: آیا قبول داری این مطلب در انجیل موجود است؟ گفت: آری.

حضرت افزود: آن زمان که انجیل نخست را گم کردید، آن را نزد چه کسی یافتید و چه کسی این انجیل را برای شما وضع کرد؟.

جاثلیق گفت: ما فقط یک روز انجیل را گم کردیم و سپس آن را تر و تازه یافتیم، یوحنا و متی آن را برای ما پیدا کردند.

فرمود: چقدر نسبت به قصه این انجیل و علمای آن بی اطلاع هستی؟ اگر این مطلب همان طور باشد که تو می گویی، پس چرا در مورد انجیل دچار اختلاف شدید؟ این اختلاف در همین انجیلی است که امروزه در دست دارید، اگر مثل روز نخست بود که در آن دچار اختلاف نمی شدید، ولی من مطلب را برایت روشن می کنم: آن زمان که انجیل نخست گم شد، مسیحیان نزد علمای خود گرد آمده و گفتند: عیسی بن مریم کشته شده و انجیل را نیز گم کرده ایم، شما علما نزد خود چه دارید؟ الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی گفتند: ما انجیل را از حفظ هستیم و هر روز یک شنبه یک سفر از آن را برای شما خواهیم آورد، محزون نباشید و کنیسه ها را خالی نگذارید، هر یک شنبه، یک سفر از آن را برای شما خواهیم خواند تا تمام انجیل را گرد آوریم.

سپس آن حضرت فرمود: الوقا، مرقابوس، یوحنا و متی نشستند و این انجیل را پس از گم شدن انجیل نخست برای شما نگاهشتند، و این چهار نفر شاگرد شاگردان اولین بودند، آیا این مطلب را می دانستی؟

جاثلیق گفت: این مطلب را تا به حال نمی دانستم، و از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، امروز برایم روشن شد، و مطالب دیگری را که تو می دانستی از شما شنیدم، قلبم شهادت می دهد که آنها همه حق است، از فرمایشات شما بسیار استفاده کردم.

امام فرمود: به نظر تو، گواهی این افراد چطور است؟

جاثلیق گفت: گواهی اینان قابل قبول می باشد، اینان علمای انجیل هستند و هر چه را تأیید کنند و بدان شهادت دهند حق و درست است.

امام علیه السلام به مأمون و اهل بیتش و سایر حضار فرمود: شما گواه باشید،

گفتند: ما گواهییم، سپس به جاثلیق فرمود: تو را به حق پسر (عیسی) و مادرش (مریم علیهما السلام) سوگند می دهم، آیا می دانی که منی گفته است: مسیح، فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن - یعقوب بن یهوذا بن خضر بن است و مرقابوس در باره اصل و نسب عیسی بن مریم علیهما السلام گفته است: او «کلمه» خدا است که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت انسان درآمد، و الوقا گفته است:

عیسی بن مریم علیهما السلام و مادرش انسانهایی بودند از خون و گوشت که روح القدس در آنان حلول کرد، و در ضمن قبول داری که از قسمتی از مطالب این است که فرموده: ای حواریون، براستی و صداقت برایتان می گویم: تنها کسی می تواند به آسمان صعود کند که از همان جا آمده باشد جز راکب شتر؛ خاتم الانبیاء، که او به آسمان صعود می کند و فرود می آید، نظرت راجع به این کلام چیست؟

جاثلیق گفت: این سخن عیسی است و ما آن را انکار نمی کنیم، امام فرمود:

نظرت در باره شهادت و گواهی الوقا، مرقابوس و منی در باره عیسی و اصل و نسب او چیست؟

جاثلیق گفت: به عیسی افتراء زده اند، امام علیه السلام به حاضران فرمود: مگر او هم اکنون پاکی و صداقت ایشان را تأیید نکرد و نگفت آنان علمای انجیل هستند و گفتارشان کاملاً حق و حقیقت است؟

جاثلیق گفت: ای عالم اهل اسلام، میل دارم مرا در مورد این چهار تن معاف داری، امام فرمود: قبول است، تو را معاف کردیم، حال هر چه می خواهی پرسش کن.

جاثلیق گفت: بهتر است دیگری سؤال کند، سوگند به حق مسیح که من فکر نمی کردم در علمای مسلمین کسی مثل شما وجود داشته باشد.

امام رو به رأس الجالوت کرده فرمود: اکنون، من از تو پرسش کنم یا تو می پرسی؟

گفت: من می پرسم، و تنها جوابی را قبول می کنم که یا از تورات باشد یا از انجیل و یا از زبور داود، یا صحف ابراهیم و موسی.

امام فرمود: پاسخی را از من نپذیر مگر اینکه از تورات موسی یا انجیل عیسی و یا زبور داود باشد.

رأس الجالوت گفت: از کجا نبوت محمد را اثبات می کنی؟

امام فرمود: یهودی! موسی بن عمران، عیسی بن مریم، داود خلیفه خدا در زمین، به نبوت او گواهی داده اند.

رأس الجالوت گفت: گفته موسی بن عمران را ثابت کن، امام فرمود: مگر قبول نداری که موسی به بنی اسرائیل سفارش نموده و گفت:

«پیامبری از برادران شما خواهد آمد، او را تصدیق کرده و از وی اطاعت نمائید»، حال اگر خویشاوندی بین اسرائیل «یعقوب» و اسماعیل و رابطه بین آن دورا از طرف ابراهیم علیه السلام می دانی، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند؟

رأس الجالوت گفت: آری، این همان گفته حضرت موسی است و ما آن را رد نمی کنیم، فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله آمده؟ گفت: نه.

فرمود: آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟

گفت: آری صحیح است، ولی دوست دارم صحت آن را از تورات برایم ثابت کنی، امام فرمود: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می گوید: «نور از جانب طور سینا آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟

رأس الجالوت گفت: با این کلمات آشنا هستم ولی تفسیر آن را نمی دانم.

امام فرمود: من برایت خواهم گفت، جمله «نور از جانب طور سینا آمده» اشاره به وحی خداوند است که در کوه طور سینا بر موسی علیه السلام نازل کرد، و جمله: «از کوه ساعیر بر ما درخشید» اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن مریم علیهما السلام وحی فرمود، و جمله از کوه فاران بر ما آشکار گردید اشاره به کوهی از کوههای مکه است که فاصله اش تا مکه یک یا دو روز می باشد، و شعیای پیامبر طبق گفته تو و دوستانت در تورات گفته است: دو سوار را می بینم که زمین برایشان می درخشد، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن دیگری سوار بر شتر، سوار

بر درازگوش و سوار بر شتر کیستند؟

رأس الجالوت گفت: آنان را نمی شناسم، ایشان را معرفی کن، امام فرمود: آنکه بر درازگوش سوار است؛ عیسی است و آن شتر سوار محمد صلی الله علیه و آله، آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟ گفت: نه، انکار نمی کنم.

امام علیه السلام پرسید: آیا حقیق پیامبر را می شناسی؟ گفت: بله، می شناسم.

امام فرمود: حقیق چنین گفته است - و کتاب شما نیز همین مطلب را می گوید:

خداوند از کوه فاران «بیان» آورد و آسمانها از تسیح گفتن محمد و امّش پر شده است، سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند - و کنایه از تسلط امت اوست بر دریا و خشکی -، بعد از خرابی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می آورد - و منظور از کتاب فرقان است - آیا به این مطالب ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت: این مطالب را حقیق گفته است و ما منکر آن نیستیم.

امام فرمود: داود در زبورش - که تو نیز آن را می خوانی گفته است: خداوند! برپاکننده سنت بعد از فترت را مبعوث کن، آیا پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله را می شناسی که بعد از دوران فترت، سنت را احیاء و برپا کرده باشد؟!

رأس الجالوت گفت: این سخن داود است و آن را قبول دارم، منکر نیستیم، ولی منظور او عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است، امام فرمود: تو نمی دانی و اشتباه می کنی، عیسی با سنت تورات مخالفت نکرد بلکه موافق آن سنت و روش بود تا آن هنگام که خداوند او را به نزد خود بالا برد، و در انجیل چنین آمده است: پس زن نیکوکار می رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی ها و سختی ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می کند، و همان طور که من برای او شهادت می دهم او نیز برای من شهادت می دهد، من امثال را برای شما آوردم، او تأویل را برایتان خواهد آورد، آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری؟ گفت: بله، آن را انکار نمی کنم.

امام فرمود: ای رأس الجالوت، از تو در باره پیامبرت موسی بن عمران می پرسم، گفت: بفرمائید، فرمود: چه دلیلی بر نبوت موسی هست؟

مرد یهودی گفت: معجزاتی آورد که انبیای پیشین نیاورده بودند، امام فرمود:

مثل چه چیز؟

ص: 263

گفت: مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار و ضربه زدن به سنگ و روان شدن چند چشمه از آن، ید بیضاء و نیز آیات و نشانه هایی که دیگران قدرت بر آن نداشتند و ندارند، امام فرمود: در مورد اینکه دلیل موسی بر حقانیت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند، درست می گویی، حال، هر کس که ادعای نبوت کند سپس کاری انجام دهد که دیگران قادر به انجام آن نباشند آیا تصدیقش بر شما واجب نیست؟

گفت: نه، زیرا موسی به خاطر قرب و منزلتش نزد خداوند، نظیر نداشت و هر کس که ادعای نبوت کند، بر ما واجب نیست که به او ایمان بیاوریم، مگر اینکه معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد، امام فرمود: پس چگونه به انبیا که قبل از موسی علیه السلام بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را شکافتند و از سنگ، دوازده چشمه ایجاد نکردند، و مثل موسی «یدبیضاء» نداشتند، و عصا را به مار تبدیل نکردند، یهودی گفت: من که گفتم، هر گاه برای اثبات نبوتشان معجزاتی بیاورند - هر چند غیر از معجزات موسی باشد - تصدیقشان واجب است.

امام فرمود: پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی آوری؟ با اینکه او مرده زنده می کرد و افراد نابینا و مبتلا به پستی را شفا می داد و از گل؛ پرنده ای گلی می ساخت و در آن می دمید و آن مجسمه گلی به اذن خداوند به پرنده ای زنده تبدیل می شد؟

رأس الجالوت گفت: می گویند که او این کارها را انجام می داد، ولی ما ندیده ایم، امام فرمود: آیا معجزات موسی را دیده ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد قابل اطمینان به شما نرسیده است؟ گفت: بله، همین طور است، امام فرمود: بسیار خوب، همچنین در باره معجزات عیسی اخبار متواتر برای شما نقل شده، پس چرا موسی را تصدیق کردید و به او ایمان آوردید ولی به عیسی ایمان نیاوردید؟ مرد یهودی جوابی نداد.

حضرت ادامه فرمودند: و همچنین است موضوع نبوت محمد صلی الله علیه و آله و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا مبعوث شده باشد، و از جمله معجزات پیامبر ما این است که یتیمی بوده فقیر که چوپانی می کرد و اجرت می گرفت، دانشی نیاموخته بود و نزد معلمی نیز آمد و شد نداشت و با همه این اوصاف، قرآنی آورد که قصص انبیاء علیهم السلام و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بردارد و اخبار



گذشتگان و آیندگان را تا قیامت بازگو کرده است و از اسرار آنها و کارهایی که در خانه انجام می‌داند خبر می‌داد، و آیات و معجزات بی‌شماری ارائه دارد.

رأس الجالوت گفت: مسأله عیسی و محمد از نظر ما به ثبوت نرسیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشده است ایمان آوریم، امام فرمود: پس شاهدهی که برای عیسی و محمد صلی الله علیه و آله گواهی داد، شهادت باطل داده است؟ یهودی جوابی نداد.

آنکه امام؛ هر بزد بزرگ را فراخواند و فرمود: دلیل تو به پیامبری زردشت چیست؟

گفت: چیزهایی آورده که قبل از او کسی نیاورده است، البته ما، خود او را

ندیده ایم ولی اخباری از گذشتگان ما در دست است که او چیزهایی را که دیگران حلال نکرده اند بر ما حلال کرد، لذا از او پیروی می‌کنیم.

امام فرمود: مگر نه این است که به خاطر اخباری که به شما رسیده، از او پیروی می‌کنید. گفت: بله همین طور است، امام فرمود: سایر امتهای گذشته نیز چنین اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی، عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - به دستشان رسیده است، عذر شما در عدم ایمان به آنان و ایمان بغیر آنان بدین امور چیست؟ هر بزد خشکش زد!!

سپس حضرت خطاب به جمعیت فرمود: اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می‌خواهد سؤال کند، بدون خجالت پرسش کند! در این موقع عمران صابی که یکی از متکلمین بود، برخاست و گفت: ای دانشمند، اگر دعوت به پرسش نکرده بودی، اقدام به سؤال نمی‌کردم، من به کوفه، بصره، شام، و جزیره سفر نموده و با متکلمین بسیاری برخورد کرده ام، ولی کسی را نیافته ام که بتواند وجود «واحد»ی را که غیر از او کس دیگری قائم به وحدانیت نباشد را برایم ثابت کند،

آیا اجازه پرسش به من می‌دهی؟ امام فرمود: اگر در بین جمعیت عمران صابی حاضر باشد؛ حتماً تو هستی، گفت: آری خودم هستم، امام فرمود: پرس و ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و فاسد و منحرف از حق بپرهیز، عمران گفت: بخدا سوگند ای آقای من، فقط می‌خواهم چیزی را برایم ثابت کنی که بتوانم

به آن چنگ زده و تمسک جویم و به سراغ چیز دیگر نروم.

امام فرمود: آنچه می خواهی بپرس، اهل مجلس همگی ازدحام کرده و به هم نزدیک شدند.

عمران گفت: اولین موجود و آنچه را خلق کرد چه بود؟

امام فرمود: پرسیدی، پس خوب دقت کن! «واحد» همیشه واحد بوده، همیشه موجود بوده، بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، بی هیچ سابقه قبلی، مخلوقی را به گونه ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف، نه آن را در چیزی قرار داد، و نه در چیزی محدود نمود و نه به مانند و مثل چیزی، ایجادش کرد، و نه چیزی را مثل او نمود، و بعد از آن، مخلوقات را صور مختلف و گوناگون، از جمله:

خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد، و یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این خلقت محتاج باشد و در این آفرینش، در خود، زیادی یا نقصانی ندید، آیا این مطالب را می فهمی؟ گفت: بله به خدا، ای آقای من.

حضرت ادامه داد: و بدان که اگر خداوند، به خاطر نیاز و احتیاج، مخلوقات را خلق می کرد، فقط چیزهایی را خلق می کرد که بتواند از آنها برای برآوردن حاجتش کمک بگیرد، و نیز در این صورت شایسته بود که چندین برابر آنچه خلق کرده بود خلق کند، زیرا هر قدر اعوان و انصار بیشتر باشند، شخص کمک گیرنده قوی تر خواهد شد.

سپس سؤال و جواب میان آن حضرت و عمران صابی به طول انجامید و آن حضرت وی را در بیشتر پرسشهایش ملزم نمود تا اینکه پایان کار بدان جا انجامید که گفت: ای آقای من، شهادت می دهم که او همان گونه است که وصفش نمودی، ولی پرسشی باقی مانده.

فرمود: هر چه می خواهی پرسش کن.

گفت: در باره خدای حکیم می پرسم که او در چه چیزی می باشد؟ و آیا چیزی او

را احاطه نموده است؟ و آیا از چیزی به چیزی دیگر تغییر مکان می دهد؟ یا نیازی به چیزی دارد؟ فرمود: این از پیچیده ترین نکاتی است که مورد پرسش همه مردم می باشد، و افرادی که دچار کاستی در عقل و علم و فهم هستند آن را

نمی فهمند، و در مقابل، عقلای منصف از درک آن عاجز نیستند، پس خوب در جواب من دقت کن و آن را بفهم ای عمران.

اما مطلب نخست آن: اگر خداوند مخلوقات را به خاطر نیاز به ایشان خلق کرده بود، جائز بود که بگوییم به سمت مخلوقاتش تغییر مکان می دهد چون نیاز به آنان دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده است و همیشه ثابت بوده است نه در چیزی و نه بر روی چیز، إلا اینکه مخلوقات یک دیگر را نگاه می دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می شوند، و خداوند متعال با قدرت خود تمام اینها را نگاه می دارد، و نه در چیزی داخل می شود، و نه از چیزی خارج می گردد، و نه نگاهداری آنان او را خسته و ناتوان می سازد، و نه از نگاهداری آنان عاجز است، و هیچ یک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی داند، مگر خود خداوند و آن کسانی که خود، آنها را بر این امر مطلع ساخته باشد، که عبارتند از:

### پیامبران الهی و خواص

و آشنایان به اسرار او، حافظان و نگاهبانان شریعت او، فرمان او در یک چشم بر هم زدن بلکه زودتر به اجرا در می آید، هر آنچه را اراده فرماید، فقط به او می گوید:

موجود شو، و آن شیء نیز به خواست و اراده الهی موجود می شود، و هیچ چیز از مخلوقاتش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست، و هیچ چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، آیا فهمیدی عمران؟! گفت: بله سرورم، فهمیدم، و گواهی می دهم که خداوند تعالی همان گونه است که توضیح دادی و به یکتایی و صفش نمودی، و گواهی می دهم که محمد بنده اوست که به نور هدایت و دین حق مبعوث شده است، آنگاه رو به قبله، به سجده افتاده اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گوید: وقتی سایر متکلمین، عمران صابی را چنین دیدند - با آنکه سرسخت بود و تا به حال کسی در بحث بر او غلبه نکرده بود - هیچ کس به حضرت رضا علیه السلام نزدیک نشد، و دیگر از حضرت سؤالی نکردند، کم کم مغرب در آمده و مأمون و حضرت رضا علیه السلام برخاسته بداخل رفتند، و مردم نیز متفرق شدند.

سپس حضرت رضا علیه السلام پس از بازگشت از منزل فرمود: ای غلام، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور.

گفتم: فدایت شوم، من می دانم او کجاست، او نزد یکی از برادران شیعه ما است،

امام فرمود: مانعی ندارد، مرکبی به او بدهید تا سوار شود.

من نزد عمران رفتم و او را آوردم، امام علیه السلام به او خوش آمد گفتند و لباسی طلبیدند و بر او پوشاندند و مرکبی به او دادند و ده هزار دینار خواستند و بعنوان هدیه به او دادند، عرض کردم: فدایت شوم مانند جدت امیر المؤمنین علیه السلام رفتار کردید.

امام فرمود: این گونه واجب است، سپس دستور شام دادند و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشانند، بعد از شام به عمران گفتند: به منزل بازگرد و فردا اول وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم.

بعد از این قضیه متکلمان از گروههای مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان و ادله ایشان را جواب داده، باطل می کرد، تا اینکه از او کناره گرفتند، و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و مرکبی به او داد و حضرت رضا علیه السلام او را مأمور صدقات بلخ نمود و از این راه به منافع زیادی دست یافت.

6 - علی بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون رفتم و نزد او حضرت رضا علیه السلام نیز حضور داشت، مأمون به آن حضرت گفت: ای زاده رسول خدا، مگر عقیده شما این نیست که تمام پیامبران معصوم هستند؟ فرمود: آری.

گفت: پس معنی این آیه چیست: پس آدم پروردگار خویش را نافرمانی نمود پس راه راست را گم کرد - طه: 121؟!.

امام فرمود: براستی خداوند تبارک و تعالی به آدم علیه السلام فرمود: و گفتیم: ای آدم، با همسر خویش در بهشت بیارام، و از آن از هر جا که خواهید به فراوانی بخورید و نزدیک این درخت مشوید که از ستمکاران می شوید - بقره: 35، و خداوند به آن دو نفرمود: از این درخت و سایر درختان از این نوع نخورید، آنان نیز به آن درخت نزدیک نشدند و تنها پس از وسوسه شیطان از درخت دیگری خوردند آنجا که شیطان گفت:

خداوند شما را از این درخت باز نداشت - اعراف: 20) و تنها شما را از نزدیک

شدن به غیر آن نهی کرده، و شما را از خوردن آن نهی نکرده است. مگر برای آنکه مبادا دو فرشته شوید یا جاویدان باشید. و برای آن دو سوگند خورد که من شما را هر آینه از نیکخواهانم. و آدم و حوّا تا پیش از آن ندیده بودند کسی به دروغ سوگند به خدا بخورد،

پس آن دورا به فریبی (از آن پایه بلند) فرود آورد، و آن دو با اطمینان به سوگند او از درخت خوردند، و این قضیه، قبل از نبوت آدم اتفاق افتاد، و این گناه هم گناه کبیره نبود که آدم مستحقّ عذاب جهنّم شود، بلکه از جمله گناهان صغیره ای بود که خدا آنها را می بخشد و این قبیل گناهان، بر انبیاء نیز - پیش از وقت نبوتشان - جائز است، ولی وقتی خداوند او را برگزید و پیغمبر نمود، معصوم شد و هیچ گناهی، چه صغیره و چه کبیره مرتکب نشد، خداوند خود می فرماید: پس آدم پروردگار خویش را نافرمانی نمود پس راه راست را گم کرد. سپس پروردگارش او را برگزید و به مهر و بخشایش خویش بر او بازگشت و توبه اش را پذیرفت و او را راه نمود - طه: 122 و 121، و نیز فرموده:

« همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید - آل عمران: 34).

مؤلف کتاب رحمه الله گوید: شاید مراد حضرت رضا علیه السلام از (گناهان صغیره بخشوده شده) ترک مستحبّ و انجام فعل مکروه باشد، نه کار قبیح کوچک با افزودن به آنچه بزرگتر از آن است، چرا که اقتضای دلیل عقل و روایات نقل شده بر این است. بازگردیم به ادامه حدیث.

سپس مأمون پرسید: معنی این آیه چیست: پس چون آن دورا فرزندی نیک

و شایسته داد در آنچه ایشان را بداد برای او شریکانی قرار دادند - اعراف: 190)؟.

امام فرمود: حوّا برای آدم پانصد شکم زائید، در هر زایمان یک پسر بود و یک دختر، و آدم و حوّا با خداوند عزّ و جلّ عهد بسته و دعا کرده و گفته بودند: اگر ما را فرزندی نیک و شایسته دهی بی گمان از سپاسگزاران خواهیم بود - اعراف 189، و هنگامی که خداوند نسلی صحیح و سالم، بدون هیچ مریضی و آفتی به ایشان عطا کرد، و آنچه حضرت حقّ بدیشان داده بود دو جنس بود، یک جنس پسر و یک جنس دختر، پس آن دو جنس را برای خداوند متعال شریکانی در آنچه بدیشان

عطا کرده بود قرار داده و او را همچون شکر پدر و مادرشان سپاس نگزاردند خداوند فرمود: همانا خدا از آنچه (با او) شریک می سازند برتر است - اعراف: 190).

مأمون گفت: گواهی می دهم که تو بحق زاده رسول خدایی، حال در باره آیه: پس چون تاریکی شب بر وی درآمد ستاره ای را دید، گفت این خدای من است - انعام:

(76) توضیح بفرمایید.

فرمود: ابراهیم در میان سه گروه واقع شده بود، گروهی که ستاره زهره را می پرستیدند، و گروهی ماه و گروهی خورشید را ستایش می کردند، و این در دوره ای بود که از مخفیگاه خود در زیر زمین که او را پنهان داشته بودند خارج شد.

وقتی شب او را فرا گرفت ستاره زهره را دیده از روی انکار پرسید: آیا این خدای من است؟! پس چون - آن ستاره - فرو شد گفت: فروشندگان را دوست ندارم - انعام: 76، زیرا فرو شدن و افول از خصوصیات محدث است نه قدیم.

پس چون ماه را برآینده دید باز هم از سر انکار پرسید: این خدای من است؟! پس چون فرو شد گفت: اگر پروردگارم مرا راه ننماید بی گمان از گمراهان باشم می گفت: اگر پروردگارم مرا رهنمون نگردد گمراه گردم.

چون وارد روز شد خورشید را برآینده دید گفت: این خدای من است، این بزرگتر از ستاره زهره و ماه است؟! این سخن بر سبیل انکار و پرسش گفت نه اخبار و اعتراف.

پس چون فرو شد - به گروه سه گانه ای که ستاره زهره و ماه و خورشید را می پرستیدند - گفت: ای قوم من، من از آنچه (با خدا) انباز و شریک می گیرید بیزارم، و قصد ابراهیم علیه السلام از آنچه گفت تنها این بود که بطلان عقیده اشان را بر آنان روشن گردانده و بدیشان ثابت نماید که عبادت شایسته چیزهایی مانند ستاره زهره و ماه و خورشید نیست، و تنها این عبادت سزاوار خالق آنان و آفریننده آسمانها و زمین است، و آن دلیلهایی که برای قوم خود می آورد از الهاماتی بود که خداوند بدو نموده و عطا فرموده، همچنان که خداوند عزّ و جلّ فرموده: «و اینها حجّت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم - انعام: 83).

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای زاده رسول خدا! حال بفرمایید مراد از این گفته ابراهیم: «پروردگارا، به من بنمای که چگونه مردگان را زنده می کنی؟»

گفت: مگر باور نداری؟ گفت: چرا، و لیکن تا دلم آرام گیرد - بقره: 260) چه بوده؟

امام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که:

« من از میان بندگانم برای خود دوستی انتخاب کردم که حتی اگر از من بخواهد مرده ها را زنده کنم، این کار را برای او خواهم کرد، ابراهیم به دلش الهام شد که او آن دوست و خلیل است، لذا گفت: پروردگارا، به من بنمای که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ گفت: مگر باور نداری؟ گفت: چرا، و لیکن تا دلم آرام گیرد، یعنی نسبت به خلیل بودن» خداوند فرمود: چهار پرنده بگیر و آنها را نزد خود جمع و پاره پاره کن، سپس بر هر کوه پاره ای از آنها بنه، آنگاه بخوانشان تا شتابان سوی تو آیند؛ و بدان که خدا توانای بی همتا و دانای استوارکار است - بقره 260).

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز، یک کرکس، یک طاوس، یک مرغابی و یک خروس گرفته، آنها را تگه تگه کرد و اجزای آنها را با هم در آمیخت و سپس هر بخشی از این اجزاء مخلوط شده را بر هر کوهی از ده کوه اطراف قرار داد و آنگاه منقار آن را بدست گرفت و آنها را با نامشان صدا زد و مقداری دانه و آب نزد خود قرار داد، آن اجزاء به سوی یک دیگر پرواز کردند و بدنها کامل شد و هر بدنی بسراغ گردن و سر خود رفت و به آنها پیوست، سپس ابراهیم منقار آنها را آزاد کرد و آنها پرواز کردند و سپس فرود آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها برگرفتند و گفتند: ای پیامبر خدا، تو ما را زنده کردی، خدا تو را زنده بدارد.

ابراهیم گفت: بلکه خداوند زنده می کند و می میراند و اوست که بر همه کار توانا است.

مأمون گفت: ای أبو الحسن خدا به شما برکت دهد! حال در باره آیه: پس موسی او را مشتت زد و او بمرد، (آنگاه) گفت: این کار شیطان بود - قصص: 15) توضیح بفرمایید.

امام فرمود: موسی علیه السلام به یکی از شهرهای فرعون هنگام غفلت مردمش هنگام تعطیل که به لهو و بازی مشغول بودند وارد شد - و این واقعه بین مغرب و عشاء رخ داد - و دو مرد را دید که با یک دیگر پیکار می کردند، این یک از پیروان وی) بنی اسرائیل بود و آن یک از دشمنانش فرعونیان، پس آنکه از پیروانش بود بر آنکه از دشمنانش بود از وی یاری خواست، پس موسی او قبضی را مشتت زد - پس

موسی بنا بر حکم خداوند متعال او را مشت زد - و او بمرد - قصص: 15)، موسی گفت: این کار شیطان بود، منظورش زد و خوردی بود که بین آن دو مرد رخ داده بود، نه کشتن آن مرد توسط موسی، «او - یعنی شیطان - آشکارا دشمنی است گمراه کننده.

مأمون گفت: پس معنی این گفته حضرت موسی علیه السلام: پروردگارا، من به خود ستم کردم مرا پیامرز چیست؟

امام فرمود: منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرائطی قرار دادم که نمی بایست در آن قرار می دادم پس مرا مورد غفران خود قرار ده «یعنی: مرا از دشمنان مخفی فرما (1) تا نکند بر من چیره شده و مرا بقتل رسانند،» پس خداوند او را مورد غفران خود قرار داد «یعنی: او را از دشمنش مخفی داشت،» خداوند غفور است و مهربان «، موسی گفت:» پروردگارا! به پاس آنکه بر من نعمت ارزانی داشتی «از نیرو و توان تا توانستم مردی را با یک مشت به قتل رسانم،» هرگز پشتیبان بزهکاران نخواهم شد «، بلکه با این نیرو و توان آنقدر در راهت تلاش می کنم تا تو راضی و خشنود گردی.» پس در آن شهر؛ ترسان و نگران و اندیشناک) از آشکار شدن خبر و دستگیری و قتل او (می گشت که ناگاه همان که دیروز از او یاری خواسته بود باز هم از او فریاد خواست، موسی به او گفت: همانا تو آشکارا گمراهی) که هر روز با یک نفر نزاع می کنی «، دیروز با مردی نزاع کردی و امروز هم! ادب می کنم، و قصد آن داشت که او را بزند» و چون خواست تا به آن که دشمن هر دو شان بود دست دراز کند، (فریاد خواه) گفت: ای موسی، آیا می خواهی مرا بکشی چنان که دیروز یکی را کشتی؟ تو جز این نمی خواهی که در زمین ستمگر باشی و نمی خواهی از شایسته کاران باشی «(واضح است که اگر این جوابها واقعاً از امام علیه السلام باشد اسکاتی است نه حلّی، و ثانیاً فرعونیان بدستور فرعون فرزندان بنی اسرائیل را می کشتند و زنان را اسیر می کردند، و فرعونیان مفسد فی الأرض بودند و کشتن یک مفسد فی الأرض؛ بدون قصد، مسأله ای نیست که خلاف عصمت باشد و این قدر نیاز به تکلف داشته باشد.) هاشم عیون )

مأمون گفت: خدا از طرف انبیای خود جزای خیرت دهد ای ابو الحسن! بفرمایید معنی این گفته موسی به فرعون:» آن کار را آنگاه کردم که از ناآگاهان بودم - شعراء: 20) چیست؟



امام رضا علیه السلام فرمود: فرعون وقتی موسی نزدش آمد بدو گفت: و آن کرده خویش که کردی، کردی و تو از ناسپاسانی - شعراء: (19)، موسی پاسخ داد: «آن کار را آنگاه کردم که از ناآگاهان بودم - شعراء: 20) یعنی راه را گم کردم و اشتباهی به شهری از شهرهای تو در آمدم،» پس چون از شما ترسیدم گریختم، و پروردگارم مرا حکمی) حکمت یا حکم نبوت (داد و مرا از پیامبران کرد)، و حال آنکه خداوند به نبی خود محمد صلی الله علیه و آله فرموده: «آیا تو را یتیم نیافت پس جای و پناه داد؟ - ضحی: 6)، می فرماید: آیا تو را تنها نیافت و مردم را به سوی تو سوق داد؟، « و راه گم کرده ات یافت (یعنی: نزد قوم خود گم شده و ناشناخته بودی،) پس راه نمود، (یعنی مردم را به شناخت تو راهنمایی فرمود،) و نیازمندت یافت پس بی نیاز و توانگر ساخت (، یعنی: با پذیرش درخواست و دعایت تو را بی نیاز ساخت.

مأمون گفت: خداوند به وجودت برکت دهد ای زاده رسول خدا! حال در باره این آیه» و چون موسی به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت:

پروردگارا (خود را) به من بنمای تا به تو بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید - اعراف: 143) توضیح بفرمایید که چطور می شود موسای کلیم الله عالم به این مسأله نباشد که رؤیت و دیدن خدا جایز نیست که این پرسش را بنمایید؟! امام فرمود: بی شک کلیم الله موسی بن عمران می دانست که خداوند عزّ و جلّ با چشم دیده نمی شود، ولی وقتی خداوند با او سخن گفت و او را به خود نزدیک کرده با او نجوا فرمود، موسی نزد قوم خود بازگشت و به ایشان اطلاع داد که خداوند عزّ و جلّ با او سخن گفته و او را بخود نزدیک کرده و با او نجوا نموده است، در این زمان ایشان گفتند:

هرگز تو را باور نداریم تا خود کلام حضرت حقّ را همان طور که تو شنیدی استماع کنیم، و تعداد قوم هفتاد هزار نفر بود، پس آن حضرت از میان ایشان هفت هزار جدا کرد، سپس هفتصد نفر و در آخر تنها هفتاد نفر بود، پس آن حضرت از میان ایشان هفت هزار جدا کرد، سپس هفتصد نفر و در آخر تنها هفتاد نفر برای زمان و موعدی که خدا معین کرده بود انتخاب نموده و آنان را به کوه سینا آورد و در پائین کوه متوقف کرد و خود به بالای کوه رفته و از خدا خواست که با او سخن گوید و آن را بگوش آنان برساند، خدا نیز با او سخن گفت

و آنان نیز سخن خدا را از بالا و پائین، چپ و راست، پشت سر و روبرو شنیدند، زیرا خداوند صدا را در درخت آفرید و از آن پراکنده اش کرد به گونه ای که ایشان صدا را از تمام اطراف شنیدند، ولی گفتند: نمی پذیریم که آنچه شنیدیم کلام خدا باشد مگر اینکه آشکارا او را ببینیم، و هنگامی که چنین کلام بزرگی بر زبان آوردند و سرکشی و تکبر کردند، خداوند عزّ و جلّ نیز بر آنان صاعقه ای فرستاد و صاعقه ایشان را به جهت ستم و ظلمشان از بین برد، پس موسی بدرگاه خداوند عرضه داشت: خداوند! چنانچه نزد بنی اسرائیل بازگشته ایشان بگویند آنان را بردی و به کشتن دادی؛ چون ادّعایت مبنی بر اینکه خدا با تو مناجات کرده دروغ بود، در این صورت من چه جوابی به ایشان دهم؟! بدین خاطر خداوند آنان را زنده کرد و همراه موسی فرستاد، آنان گفتند: اگر درخواست کنی که خدا، خود را به تو نشان دهد، تا به او بنگری، خواسته ات را می پذیرد، آنگاه تو به ما بگو خدا چگونه است، تا ما به نیکوترین وجهی او را بشناسیم.

موسی گفت: ای قوم من! خداوند تبارک و تعالی با دیدگان مشاهده نشود و او دارای کیفیت نیست، و تنها با نشانه ها شناخته و با علائم دانسته می شود.

قوم گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه این درخواست را از او بکنی.

حضرت موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! تو خود گفته بنی اسرائیل را شنیدی و تو به صلاح ایشان داناتری، پس خداوند عزّ و جلّ بدو وحی فرستاد که:

ای موسی، آنچه آنان خواستند از من بپرس، چون من تو را به نادانی ایشان مؤاخذه نخواهم کرد، پس در این زمان بود که موسی عرضه داشت: خود را به من بنمای تا به تو بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید، و لیکن به این کوه بنگر، پس اگر در جای خود قرار و آرام داشت - در این وقت از کوه بزیر آمده بود - مرا خواهی دید. و چون پروردگارش بر آن کوه - با آیه ای از آیات خود - تجلّی کرد آن را خرد و پراکنده ساخت و موسی مدهوش بیفتاد، و چون به هوش آمد، گفت: [بار خدایا] تو پاکی؛ به تو بازگشتم - اعراف: 143، یعنی گفت: از جهل قوم خود به معرفت و شناختم بازگشتم» و من نخستین باور دارنده ام «از میان ایشان که تو دیده نمی شوی.

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای أبو الحسن! حال در باره این آیه:

«و هر آینه آن زن آهنگ او کرد، و اگر نه آن بود که او) یوسف (برهان پروردگار

خویش پدید آهنگ وی کرده بود «توضیح بفرمایید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آری همین طور است ولی باید دانست که حضرت یوسف معصوم بود، و فرد معصوم هرگز نه آهنگ گناه کند و نه آن را انجام دهد، در این باب پدرم از پدرش حضرت صادق علیهما السلام برایم نقل کرده که او فرموده: آن زن آهنگ او کرد که انجام دهد، و یوسف تصمیم گرفت که آن کار را انجام ندهد (البته در روایات دیگر گفته شده که تصمیم آن زن بر زنا بود و تصمیم حضرت یوسف بر قتل، و برهان ربّ این بود که اگر او را به قتل رسانی تو متهم می شوی که قصد کام گرفتن داشته ای و چون دست نداده او را کشته ای، برای همین پشت به او آهنگ درب خروجی را نمود و لباس آن حضرت را از پشت پاره کرد و این بهترین دلیل در تبریّه آن حضرت در نزد همه شد.

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای أبو الحسن! حال در باره این آیه: و ذُو التَّوْنِ را (یاد کن آنگاه که غضبناک برفت و پنداشت که هرگز بر او تنگ نمی گیریم - انبیاء 87) توضیح بفرمایید.

فرمود: آن شخص یونس بن مَتّی است که بر قوم خود غضب کرده از میانشان رفت و «ظَنّ» یعنی: یقین کرد که ما هرگز روزی اش را بر او تنگ نمی گیریم، مانند آیه:

و اما چون او را بیازماید و روزی اش را بر او تنگ سازد - فجر: 16)، به معنی تنگ کردن معیشت است، پس او در تاریکی، خدا را آواز داد یعنی: در تاریکی شب

و ظلمت دریا و تاریکی شکم ماهی این ندا سر داد: که جز تو خدایی نیست، پاک و منزّهی تو، همانا من از ستمکاران بودم، به سبب ترک این عبادتی که بواسطه آن در شکم ماهی دیدگان روشن شد، پس خداوند دعای او را برایش اجابت نموده و فرمود:

« پس اگر نه این بود که وی از تسبیح گویان بود. هر آینه تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند در شکم آن) ماهی (می ماند - صفات: 144 و 143).

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای أبو الحسن! حال در باره این آیه کریمه: « تا چون پیامبران نومید شدند و چنین دانستند که به آنان دروغ گفته شده یاری ما بدیشان رسید - یوسف: 110) توضیح بفرمایید.

حضرت رضا علیه السلام گفت: خداوند می فرماید: تا اینکه پیامبران از قوم خود نومید شدند، و قوم اینان پنداشتند که انبیاء دروغ گفته اند، یاری ما بدیشان رسید.

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای ابو الحسن! اکنون در باره آیه: «تا خدا گناه قبل و بعد گذشته تو را بپامرزد - فتح: 2) توضیح بفرماید.

حضرت فرمود: از نظر مشرکین مکه، کسی گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود،

چون ایشان پیش از بعثت، سبید و شصت بت را می پرستیدند و چون پیامبر ایشان را به لا إله إلا الله دعوت نمود، این موضوع بر آنان گران آمده و گفتند: «آیا خدایان را خدایی یگانه گردانیده؟! هر آینه این چیزی سخت شگفت است. و مهترانشان به راه افتادند (و به هم گفتند) که بروید و بر خدایان خویش شکبیا باشید.

هر آینه این چیزی است خواسته شده. ما این) دین محمد (را در آیین پسین) که پدرانمان را بر آن یافتیم (نشینده ایم).

این نیست مگر دروغی فرابافته - ص: 5 تا 7)، پس هنگامی که خداوند شهر مکه را برای پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فتح کرد بدو فرمود: ای محمد! ما برای تو گشایش و پیروزی نمایانی را بگشودیم، تا خدا گناه قبلی و بعدی تو را بپوشاند، همان چیزی را که از نظر اهل مکه به خاطر دعوت به توحید در گذشته و بعد از آن، گناه محسوب می شد، زیرا برخی از مشرکان مکه مسلمان شدند و بعضی از مکه خارج گردیدند، و آنان که ماندند نتوانستند آن زمان که پیامبر مردم را به توحید دعوت می کرد در مورد یکتاپرستی نسبت به حضرتش ایراد بگیرند، چه اینکه با غلبه حضرت بر ایشان، هر آنچه از دید ایشان ذنب و گناه به حساب می آمد، پوشیده گشته و مورد غفران الهی واقع شد.

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای ابو الحسن! حال در باره آیه: «خدا از تو درگذرد؛ چرا به آنان رخصت و اجازه دادی؟ - توبه: 43) توضیح بفرماید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این آیه از قبیل «به در می گویم، دیوار گوش دهد» (می باشد، با این آیه خداوند پیامبرش را مخاطب ساخته ولی قصد و اراده اصلی او امت می باشد، و مانند این آیه است: «اگر شرک ورزی بی گمان کار تو تباه و نابود گردد و از زیانکاران باشی - زمر: 65)، و نظیر این آیه: «و اگر نه آن بود که تو را استوار داشتیم، نزدیک بود که اندکی به ایشان گرایش پیدا کنی - اسراء: 74).

مأمون گفت: راست گفתי ای زاده رسول خدا، حال در باره این آیه: «و یاد کن

آنگاه که به آن کس که خدای به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی گفتی: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش، و در دل خویش چیزی را پنهان می داشتی که خدا آشکارکننده آن است، و از مردم بیم داشتی و حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیم بداری - احزاب: 37) توضیح بفرمایید.

حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: بتحقیق روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهت کاری که داشت قصد منزل زید بن حارثه را نمود، در آنجا همسر زید را در حال غسل دید، و به او گفت: «پاک و منزّه است خدایی که تو را آفرید!» و قصد آن حضرت از این کلام تنها تنزیه و پاکداشت خداوند متعال از گفته کسانی بود که معتقد ملائکه دختران خدا هستند، خداوند نیز می فرماید: «آیا پروردگارتان شما را به داشتن پسران ویژه ساخت و خود از فرشتگان دخترانی گرفت؟! هر آینه بزرگ سخنی می گوید! - اسراء: 40)، و لذا وقتی پیامبر آن زن را در حال شستشو دید گفت: آنکه تو را آفریده، برتر و منزّه از این است که فرزندی داشته باشد که آن فرزند این چنین نیازمند غسل و تطهیر باشد، و هنگامی که زید به خانه برگشت، همسرش؛ آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفته آن حضرت که «پاک و منزّه است خدایی که تو را آفرید!» (را به او اطلاع داد، زید خدمت آن حضرت شتافته و عرض نمود: ای رسول خدا، همسر من کمی بداخلاق است و من قصد طلاق او را دارم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش»، و خداوند پیش از این تعداد همسران آن حضرت و اینکه این زن نیز از جمله ایشان است را به او خبر داده بود، و پیامبر این موضوع را در دل مخفی داشته و برای زید نگفته بود، و از این هراس داشت که مردم بگویند: محمّد به برده اش که خود او را آزاد کرده می گوید: زن تو، همسر من خواهد شد، و با این گفته، بر پیامبر خرده گیرند، بهمین جهت خداوند این آیه را نازل فرمود: «و یاد کن آنگاه که به آن کس که خدای به او نعمت داده بود - یعنی نعمت اسلام - و تو نیز به او نعمت داده بودی - یعنی: آزادی از بردگی -

گفتی: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش، و در دل خویش چیزی را پنهان می داشتی که خدا آشکارکننده آن است، و از مردم بیم داشتی و حال

آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیم بداری». سپس زید بن حارثه آن زن را طلاق داده و او نیز عده طلاق نگاه داشت و پس از آن پروردگار او را به عقد حضرت رسول صلی الله علیه و آله درآورد، و بدین مناسبت در قرآن آیه نازل فرمود که: « پس چون زید حاجت خود از او برآورد (او را طلاق داد) (وی را به زنی به تو دادیم تا بر مؤمنان در باره (ازدواج با) زنان پسر خواندگانشان تنگی و باکی نباشد هر گاه که (پسر خواندگانشان) حاجت خود را از ایشان برآورده باشند؛ و فرمان خدا شدنی است - احزاب: 37)، سپس خداوند از این مطلب با خبر بود که منافقین به جهت این ازدواج، بر آن حضرت خرده خواهند گرفت، بهمین جهت این آیه را نازل فرمود:

« بر پیامبر هیچ حرج و گناهی نیست در آنچه خداوند برای او مقرر و روا داشته است - احزاب: 37).

مأمون گفت: سینه ام را شفا دادی ای زاده رسول خدا، و آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود را واضح نمودی، خداوند از جانب انبیای خود و اسلام جزای خیرت دهد! علی بن جهم گوید: سپس مأمون جهت ادای نماز برخاسته و دست محمد بن جعفر ابن محمد عموی حضرت رضا علیه السلام (که در آنجا حاضر بود را گرفت و با خود برد، من

نیز بدنبالشان راه افتادم، در راه مأمون به او گفت: برادرزاده ات را چطور یافتی؟ گفت: عالم است، و پیش از این ندیدم نزد اهل علمی آمد و شد داشته باشد.

مأمون گفت: بی شک برادرزاده ات از اهل بیت نبوت می باشد همانها که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ایشان فرموده: « آگاه باشید که نیکان عترت من، و پاکان نسل من، در کودکی از تمام مردم بردبارتر و در بزرگی از همه ایشان داناتر می باشند، پس به آنان چیزی نیاموزید که اینان از همه شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نخواهند نمود و به در گمراهی شما را داخل نخواهند کرد.»

سپس حضرت رضا علیه السلام به منزل خود بازگشت، روز بعد خدمت آن حضرت رسیدم و او را از گفتگوی مأمون و محمد بن جعفر بن محمد با خبر ساختم، آن حضرت با شنیدن آن خنده ای نموده و فرمود: ای پسر جهم، مبادا آنچه شنیدی تو را فریب دهد، که او مرا به خدعه و نیرنگ به قتل خواهد رساند، و خدا انتقام مرا از او خواهد گرفت. (شیخ صدوق رحمه الله در کتاب شریف عیون گوید: « نقل چنین

حدیثی از فردی مانند علی بن محمد بن جهم که ناصبی مذهب بوده و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام عجیب است»، و در مجلد نخست همان کتاب ص 413 و 418 طبع نشر صدوق مطالب مهمی در باره این حدیث نگاشته شده، و ما به جهت پرهیز از طولانی شدن کتاب از نقل آن صرف نظر نمودیم.

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج) للطبرسی (/ ترجمه جعفری، 2 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1381 ش.

ص: 279

در قرآن کریم، آیات زیاد در باره منافقان و دورویان، نازل شده است که اگر بخواهیم در توضیح و تشریح آنها وارد شویم، از اصل مقصود دور افتاده و به نتیجه مطلوب نمی‌رسیم چون نظر ما، بیان رفتار خوب و برخوردارهای رأفت و رحمت آمیز، پیامبر اسلام و عفو و گذشت اوست نه خشونت و جنگ طلبی.

بدینجهت فقط به چند آیه 8 تا 16 سوره بقره اکتفاء نموده و آدرس بعضی از آیات مربوطه را در اختیار عزیزان قرار می‌دهیم، تا خود تحقیق نموده و به مقصد و مقصود برسند.

منافق از ماده نفع بر وزن شفق به معنی کانالها و نقب هائی است که زیر زمین می‌زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

بدینجهت آنها از همه دشمنان خطرناکترند، زیرا اینها بظاهر با استتار در پشت پرده ایمان، در داخل جمع مؤمنان، خود را جا می‌زنند و پنهان می‌نمایند و با این ترفند، ضربه‌های خطرناک، به پیکر مؤمنان وارد ساخته و ایجاد بدبینی و سست عقیدگی می‌نمایند.

برای شناخت این گروه به تعدادی از آیات و توضیح و تشریح آنها با دقت توجه کنید.

بقره 8 بَعْدَ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (8) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (9) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (10) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (11) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (12) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّتُمْ هُمْ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (13) وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ (14) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (15) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (16)



8 - در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند.

9 - می خواهند خدا و مؤمنان را فریب بدهند (ولی) (جز خودشان را فریب نمی دهند) (اما) (نمی فهمند).

10 - در دل‌های آنها یکنوع بیماری است، خداوند بر بیماری آنها می افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغهائی که می گویند در انتظار آنهاست.

11 - و هنگامی که به آنها گفته شود، در زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم.

12 - آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی فهمند.

13 - و هنگامی که به آنها گفته شود، همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید می گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟ بدانید اینها همان سفیهانند ولی نمی دانند.

14 - و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم، (ولی) (هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند با شمائیم ما) (آنها) (را مسخره می کنیم).

15 - خداوند آنها را استهزاء می کند، و آنها را در طغیانشان ننگه می دارد تا سرگردان شوند.

16 - آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند و (این) تجارت برای آنها سودی نداده، و هدایت نیافته اند.

#### گروه منافقان

آیات فوق شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگیهای روحی و اعمال آنها بیان می کند.

توضیح اینکه: اسلام در یک مقطع خاص تاریخی خود با گروهی رویرو شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرأت بر مخالفت صریح.

این گروه که قرآن از آنها به عنوان منافقین یاد می کند و ما در فارسی از آنها تعبیر

به دورو یا دو چهره می کنیم در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می شدند، و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، غالباً شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه های دقیق و زنده ای برای آنها بیان می کند که خط باطنی آنها را مشخص می سازد و الگویی در این زمینه بدست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد.

نخست تفسیری از خود نفاق دارد می گوید: بعضی از مردم هستند که می گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند (و من الناس من يقول آمنا بالله و بالیوم الاخر و ما هم بمؤمنین).

آنها این عمل را یکنوع زرنگی و به اصطلاح تاکتیک جالب، حساب می کنند:

آنها با این عمل می خواهند خدا و مؤمنان را بفریبند (یخادعون الله و الذین آمنوا).

در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند اما نمی فهمند (و ما یخادعون الا انفسهم و ما یشعرون).

آنها با انحراف از راه صحیح و صراط مستقیم، عمری را در بیراهه می گذرانند تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بدنامی و عذاب الهی بهره ای نمی گیرند.

سپس قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع یکنوع بیماری است، انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد، هماهنگی کامل در میان روح و جسم او حکمفرما است، چرا که ظاهر و باطن و روح و جسم همه مکمل یکدیگرند اگر مؤمن است، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد و اگر منحرف شود باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است، این دوگانگی جسم و روح درد تازه و بیماری اضافی است، این یکنوع تضاد و ناهماهنگی و از هم گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.

می گوید: در دلهای آنها بیماری خاصی است (فی قلوبهم مرض).

اما از آنجا که در نظام آفرینش، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسایل آن را فراهم ساخت در همان مسیر، روبه جلو می رود، و یا به تعبیر دیگر تراکم اعمال و افکار انسان در یک مسیر آن را پررنگتر و راسختر می سازد، قرآن اضافه می کند:

خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید (فزادهم الله مرضا).

و از آنجا که سرمایه اصلی منافقان، دروغ است و تا بتوانند، تناقضها را که در زندگیشان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: برای آنها عذاب الیمی است بخاطر دروغ هائی که می گفتند (و لهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون).

سپس به ویژگیهای آنها اشاره می کند که

نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مفسد واقعی همانها هستند: هنگامی که به آنها گفته شود در روی زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم! (و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون).

ما برنامه ای جز اصلاح در تمام زندگی خود نداشته و نداریم!

قرآن در آیه بعد می گوید: بدانید اینها همان مفسدانند و برنامه ای جز فساد ندارند ولی خودشان هم نمی فهمند! (الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون).

بلکه اصرار و پافشاری آنها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه های زشت و ننگین سبب شده که تدریجا گمان کنند این برنامه ها مفید و سازنده و اصلاح - طلبانه است، و همانگونه که سابقا نیز اشاره کردیم گناه اگر از حد بگذرد، حس تشخیص را از انسان می گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او در می آید.

نشانه دیگر اینکه: آنها خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سفیه و ساده لوح و خوش باور می پندارند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که به آنها گفته می شود ایمان بیاورید آنگونه که توده های مردم ایمان آورده اند، می گویند آیا ما همچون این سفیهان ایمان بیاوریم؟! (و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء).

و به این ترتیب افراد پاکدل و حق طلب و حقیقت جو را که با مشاهده آثار حقانیت در دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرود آورده اند به سفاهت متهم می کند و شیطنت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و عقل و درایت می شمرد، آری در منطق آنها عقل، جایش را با سفاهت عوض کرده است.

لذا قرآن در پاسخ آنها می گوید: بدانید سفیهان واقعی اینها هستند اما نمی دانند (الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون).

آیا این سفاهت نیست که انسان خط زندگی خود را مشخص نکند و در میان هر

گروهی به رنگ آن گروه در آید و به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چندگانگی را پذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت و توطئه و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد؟!.

سومین نشانه آنها آنست که هر روز به رنگی در می آیند و در میان هر جمعیتی با آنها همصدا می شوند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم (و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا).

ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم! اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود به خلوتگاه می روند می گویند ما با شما نیستیم! (و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم).

و اگر می بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم!

(انما نحن مستهزئون).

ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شماست! سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: خدا آنها را مسخره می کند (الله یستهزیء بهم).

و خدا آنها را در طغیانشان نکه می دارد تا به کلی سرگردان شوند (و یمدهم فی طغیانهم یعمهون).

آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهائی آنها را که سرنوشتی است بسیار

غم انگیز و شوم و تاریک چنین بیان می کند: آنها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند (اولئک الذین اشتروا الضلاله بالهدی).

و به همین دلیل تجارت آنها سودی نداشته بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند

(فما ربحت تجارتهم).

و هرگز روی هدایت را ندیده اند (و ما کانوا مهتدین).

به چند نکته توجه نمائید:

1 - پیدایش نفاق و ریشه های آن

هنگامی که انقلابی در محیطی روی می دهد - مخصوصاً انقلابی همچون

انقلاب اسلام که بر پایه های حق و عدالت قرار داشت - مسلما منافع گروهی غارتگر و ظالم و خودکامه به خطر می افتد، آنها نخست با تمسخر و استهزاء و سپس با استفاده از نیروی مسلح، فشار اقتصادی، تبلیغات مستمر اجتماعی، سعی می کنند انقلاب را در هم بشکنند.

اما هنگامی که نشانه های پیروزی انقلاب بر همه قدرتهای محیط آشکار شود گروهی از مخالفان تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده، ظاهرا تسلیم می شوند اما در واقع یک گروه زیر زمینی مخالف را تشکیل می دهند.

اینها که به خاطر داشتن دو چهره مختلف، منافق نامیده می شوند خطرناکترین دشمنان انقلابند، زیرا موضع آنها کاملا مشخص نیست، تا مردم انقلابی آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابلای صفوف مردم پاک و راستین، و حتی گاهی در پستهای حساس نفوذ می کنند. انقلاب اسلام (پیامبر) نیز در برابر چنین گروهی قرار گرفت، یعنی تا زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه هجرت نکرده بود، مسلمانان حکومتی تشکیل نداده بودند.

اما پس از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه، نخستین پایه حکومت اسلامی گذارده شد، و پس از پیروزی در جنگ بدر، این مساله آشکارتر گشت، یعنی رسما حکومت و دولتی کوچک اما قابل رشد تشکیل گردید.

اینجا بود که منافع بسیاری از سردمداران مدینه مخصوصا یهود که در آن زمان مورد احترام عربها بودند به خطر افتاد، احترام یهود در آن زمان بیشتر به خاطر این بود که اهل کتاب و مردمی نسیبه با سواد، و از نظر وضع اقتصادی پیشرفته بودند، و همانها بودند که پیش از ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشارت چنین ظهوری را می دادند.

افراد دیگری هم در مدینه بودند که داعیه ریاست و رهبری مردم داشتند، ولی با هجرت رسول خدا حسابها به هم خورد، سران ظالم و خودکامه و اطرافیان غارتگر آنها دیدند توده های مردم به سرعت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان می آورند، حتی خویشاوندان خودشان، آنها بعد از مدتی مقاومت دیدند چاره ای نیست جز اینکه ظاهرا مسلمان شوند، زیرا نواختن کوس مخالفت و قرار گرفتن در جبهه مقابل، علاوه بر مشکلات جنگ و صدمه های اقتصادی، خطر نابودی آنها را در بر داشت

به ویژه اینکه عرب تمام قدرتش قبیله او بود و قبیله های آنها غالباً از آنان جدا شده بودند.

روی این اصل راه سومی انتخاب کردند، و آن اینکه ظاهراً مسلمان شوند و در خفیه نقشه در هم شکستن اسلام را طرح ریزی کنند.

کوتاه سخن اینکه بروز نفاق در یک اجتماع معمولاً معلول یکی از دو چیز است:

نخست پیروزی و قدرت آئین انقلابی موجود و تسلط آن بر اجتماع.

و دیگر ضعف روحیه و فقدان شخصیت و شهامت کافی برای رویارویی با حوادث سخت.

2- لزوم شناخت منافقین در هر جامعه

- بدون شک نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نبوده است و در هر جامعه ای این برنامه و گروه وجود دارند، منتها باید بر اساس معیارهای حساب شده ای که قرآن برای آنها بدست می دهد شناسائی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند، در آیات گذشته و همچنین سوره منافقین و روایات اسلامی نشانه های مختلفی برای آنها ذکر شده است از جمله:

1- هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ، و خلاصه گفتار زیاد و عمل کم و ناهماهنگ.

2- در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف زدن، با مؤمنان (آمنّا) گفتن و با مخالفان (انّا معکم)!

3- حساب خود را از مردم جدا کردن، و تشکیل انجمنهای سری، و مرموز دادن با نقشه های حساب شده.

4- خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی، پیمان شکنی و خیانت.

5- خود برتر بینی، و مردم را ناآگاه، سفیه و ابله قلمداد کردن و خود را عاقل و هوشیار دانستن.

خلاصه دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت بارز منافقان است پدیده های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می توان آن را شناخت.

ص: 286

چه تعبیر زیبایی دارد قرآن در آیاتی که خواندیم می گوید: فی قلوبهم مرض:

آنها دل‌های بیمار دارند چه بیماری از دوگانگی ظاهر و باطن بدتر؟ و چه بیماری از خود برتر بینی و یا نداشتن شهادت برای رویارویی با حوادث دردناکتر؟

ولی همان گونه که بیماری قلبی را هر چند پنهان است نمی توان به کلی مخفی کرد بلکه نشانه های آن در چهره انسان و تمام اعضای بدن آشکار می شود، بیماری نفاق نیز همین گونه است که با تظاهرات مختلف قابل شناخت می باشد.

در تفسیر نمونه (جلد چهارم صفحه 174 تا 178) ذیل آیات 141 تا 143 سوره نساء نیز درباره صفات منافقان بحث شده است.

و نیز در (تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 438 تا 450) ذیل آیات 49 تا 57 سوره توبه بحث مشروحی در این زمینه دارند.

در (تفسیر نمونه جلد هشتم صفحه 19 تا 72) سوره توبه ذیل آیات 62 تا 85 نیز بحث‌های فراوانی در این زمینه مطالعه می کنید.

### 3- وسعت معنی نفاق

- گرچه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی ایمانی است که ظاهرا در صف مسلمانانند، اما باطنا دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می شود هر چند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به عنوان رگه های نفاق نام می بریم.

مثلا در حدیثی می خوانیم: ثلاث من کن فیه کان منافقا و ان صام و صلی و زعم انه مسلم، من اذا اتّمن خان، و اذا حدث کذب، و اذا وعد اخلف: سه صفت است در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند، و کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و کسی که وعده می دهد و خلف وعده می کند.

مسلمان این گونه افراد منافق به معنی خاص نیستند، ولی رگه هائی از نفاق در وجود آنها هست، مخصوصا درباره ریاکاران از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: الریاء شجره لا تثمر الا الشرک الخفی، و اصلها النفاق! ریا و ظاهر سازی، درخت (شوم و تلخی) است که میوه ای جز شرک خفی ندارد و اصل و

ریشه آن نفاق است.

در اینجا توجه شما را به سخنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره منافقان جلب می کنیم: ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم، و از منافقان بر حذر می دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و به خطا اندازند، به رنگهای گوناگون در می آیند، به قیافه و زبانهای متعدد خودنمایی می کنند از هر وسیله ای برای فریفتن و در هم شکستن شما استفاده می کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند، بد باطن و خوش ظاهرند، و در نهان برای فریب مردم گام بر می دارند، از بیراهه ها حرکت می کنند، و گفتارشان به ظاهر شفا بخش، اما کردارشان دردی است درمان ناپذیر، به رفاه و آسایش مردم حسد می ورزند و (اگر به کسی) بلائی وارد شود خوشحالند، امیدواران را مایوس می کنند، و در هر راهی کشته ای دارند، در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند، مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می دهند و انتظار پاداش و جزا می کشند، اگر چیزی بخواهند اصرار می ورزند، و اگر ملامت کنند پرده در می نمایند.

#### 4 - کارشکنیهای منافقان

نه تنها برای اسلام که برای هر آئین انقلابی و پیشرو، منافقان خطرناکترین گروهند، آنها در لابلاهی صفوف مسلمانان نفوذ می کنند و از هر فرصتی برای کارشکنی استفاده می نمایند.

گاهی مؤمنان راستین را که با اخلاص تمام، سرمایه مختصری را در راه خدا انفاق می کردند مورد استهزاء قرار می دادند، چنانکه قرآن می گوید: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: آنها که مؤمنان با اخلاص را به خاطر انفاقهای (کوچک اما بی ریا) مسخره می کنند، خداوند آنها را استهزا می کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است (توبه - 79).

و گاهی در انجمنهای سری خود تصمیم می گرفتند، کمکهای مالی خود را از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کلی قطع کنند، تا از اطراف او پراکنده شوند، چنانکه در سوره منافقان آمده است هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِندِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْقَهُونَ:

ص: 288



آنها می گویند کمکهای مالی خود را از کسانی که نزد پیامبرند قطع کنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، بدانید خزائن آسمان و زمین از آن خدا است، ولی منافقان نمی دانند (سوره منافقون آیه 7).

گاهی تصمیم می گرفتند که پس از بازگشت از جنگ به مدینه، دست به دست هم بدهند و با استفاده از یک فرصت مناسب، مؤمنان را از مدینه بیرون کنند و می گفتند: لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل: اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد! (منافقون - 8).

و زمانی هم به بهانه های مختلف از قبیل جمع آوری محصولات کشاورزی از شرکت در برنامه های جهاد، خود داری کرده و در شدیدترین لحظات، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تنها می گذاشتند، و در عین حال وحشت داشتند که پرده از رازشان برداشته شود و رسوا گردند.

به خاطر همین موضع گیریهای بسیار خصمانه، در آیات زیادی از قرآن،

آماج شدیدترین حملات قرار گرفتند، و یک سوره در قرآن به نام سوره منافقون پیرامون وضع آنها نازل شده است.

در سوره های توبه، حشر و بعضی دیگر از سوره های قرآن نیز مورد نکوهش فراوان قرار گرفته اند، از جمله سیزده آیه از آیات سوره بقره از صفات آنها و عواقب شومشان سخن می گوید.

5 - فریب دادن وجدان.

مشکل بزرگی که مسلمانان در ارتباط با منافقان داشتند این است که از یکسو مامور بودند هر کس اظهار اسلام می کند با آغوش باز از او استقبال کنند، و از تقشیر عقائد در مورد اشخاص خود داری نمایند، از سوی دیگر باید مراقب توطئه های منافقان باشند، منافقانی که با قیافه حق بجانب و بنام یک فرد مسلمان، گفتارشان مورد قبول افراد واقع می شد، در حالی که در باطن، سد راه اسلام و از دشمنان قسم خورده بودند.

این گروه با پیش گرفتن این راه فکر می کردند می توانند خداوند و مؤمنان را برای

همیشه فریب دهند، در حالی که بدون توجه خود را فریب می دادند.

تعبیر به (یخادعون الله و الذین آمنوا) با توجه به معنی مخادعه که به معنی نیرنگ و خدعه از دو طرف است (مفهوم دقیقی را ترسیم می کند و آن اینکه آنها از یکسو بر اثر کوردلی، اعتقاد داشتند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم یک خدعه گر است که برای حکومت بر مردم، دین و نبوت را مطرح ساخته، و افراد ساده لوح نیز اطراف او جمع شده اند، لذا باید در مقابل او به خدعه برخاست!، بنابر این از یکسو کار این منافقین، خدعه و نیرنگ بود و از سوئی دیگر درباره پیامبر بزرگ خدا نیز چنین اعتقاد غلطی داشتند.

اما جمله بعد (و ما یخادعون الا انفسهم و ما یشعرون) هر دو پندار آنها را در هم می کوبد، از یکسو اثبات می کند که تنها خدعه و نیرنگ از جانب خود آنها است و از سوی دیگر می گوید این خدعه و نیرنگ نیز به خودشان باز می گردد و نمی فهمند، چرا که سرمایه های اصلی را که خداوند برای نیل به سعادت در وجودشان آفریده، در مسیر خدعه و فریب و نیرنگ بر باد می دهند و دست خالی از هر خیر و نیکی، با کوله باری از گناه، از دنیا می روند.

البته هیچکس خدا را نمی تواند فریب بدهد، چرا که او با خبر از آشکار و نهان است، بنابر این تعبیر به یخادعون الله یا از این نظر است که خدعه و نیرنگ با پیامبر و مؤمنان، همچون خدعه و نیرنگ با خدا است، (در موارد دیگری از قرآن نیز دیده می شود که خداوند برای تعظیم پیامبر و مؤمنان خود را در صف آنها قرار می دهد.

و یا اینکه بر اثر عدم شناخت صفات خدا با افکار کوتاه و ناقص خود به راستی فکر می کردند ممکن است چیزی از خدا پنهان بماند و نظیر آن نیز در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می شود.

به هر حال، آیه فوق، اشاره روشنی به مساله فریب وجدان دارد و اینکه بسیار می شود که انسان منحرف و آلوده، برای رهائی از سرزنش و مجازات وجدان در برابر اعمال زشت و انحرافی دست به فریب وجدان خویش میزند، و کم کم برای خود این باور را به وجود می آورد که این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (انما نحن مصلحون) تا با فریب وجدان، آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

می گویند یکی از سران آمریکا در پاسخ اینکه چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن (هیروشیما، و ناکازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود 200 هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود یا ناقص سازند؟ گفته بود: ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم! که اگر این کار را نمی کردیم جنگ طولانی تر می شد و می بایست بیش از این می کشتیم!! آری منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب وجدان خود از این گفته ها و از آن کارها، بسیار دارند، در حالی که در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن اینکه دست از تجاوزگری بردارند و ملتها را با سرمایه های کشورشان آزاد بگذارند.

بنابر این نفاق در حقیقت وسیله ای است برای فریب وجدان، و چه دردناک است که انسان، این واعظ درونی، این پلیس همیشه بیدار و این نماینده الهی را در درون خود، خفه کند، و یا آنچنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد

## 6 - تجارت پر زیان

در قرآن مجید کرارا فعالیت های انسان در این دنیا به یکنوع تجارت تشبیه شده است، و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه های فراوان خدا داد، سرمایه عقل، فطرت، عواطف، نیروهای مختلف جسمانی، مواهب عالم طبیعت، و بالاخره رهبری انبیاء، گام در این تجارتخانه بزرگ میگذاریم، گروهی سود می برند و پیروز می شوند و سعادت مند، گروهی نه تنها سودی نمی برند بلکه اصل سرمایه را نیز از دست داده، و به تمام معنی ورشکست می شوند نمونه کامل گروه اول، مجاهدان راه خدا هستند، چنانکه قرآن درباره آنها می گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجِيزُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ :** ای افراد با ایمان! آیا شما را راهنمایی به تجارتی بکنم که از عذاب دردناک رهاییتان می بخشد (و به سعادت جاویدان رهنمونتان می شود (ایمان به خدا و رسول او بیاورید و در راه او با مال و جان جهاد کنید (سوره صف - 9 و 10).

و نمونه واضح گروه دوم منافقانند که قرآن در آیات فوق، پس از ذکر کارهای مخرب آنها که در لباس اصلاح و عقل، انجام می گیرد می گوید: آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی مبادله کردند و این تجارت نه برای آنها سودی داشت و نه

مایه هدایت شد این گروه در موقعیتی قرار داشتند که می توانستند بهترین راه را انتخاب کنند، آنها در کنار چشمه زلال وحی قرار داشتند، در محیطی مملو از صفا و صداقت و ایمان.

اما آنها به جای اینکه از این موقعیت خاص که در طول قرون اعصار تنها نصیب گروه اندکی شده است بالاترین بهره را ببرند، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند، هدایتی که در درون فطرتشان بود، هدایتی که در محیط وحی موج می زد، همه این امکانات را از دست دادند به گمان اینکه با این کار می توانند، مسلمین را در هم بکوبند و رؤیاهای شومی را که در مغز خود می پروراندند تحقق بخشند.

این معاوضه و انتخاب غلط دوزیان بزرگ همراه داشت: نخست اینکه سرمایه های مادی و معنوی خویش را از دست دادند بی آنکه در مقابل آن سودی ببرند.

و دیگر اینکه حتی به نتیجه شوم مورد نظر خود نیز نرسیدند زیرا اسلام با سرعت پیشرفت کرد و به زودی صفحه جهان را فرا گرفت و این منافقان نیز رسوا شدند. تفسیر نمونه ج: 1 ص: 91 تا ص: 107 با تغییراتی.

و آیات بعد تا آیه 20 همین سوره و آیات 60 و 61 سوره احزاب و آل عمران 72-73-74 و سوره نساء آیات از 137 تا 152 ئ آیات مانده 59 تا 65 و سوره توبه از 67 تا 70 و تحریم از 9 تا 12 و آیات دیگر که آوردن آنها بطول می انجامد.

حال بینیم پیامبر اسلام با ناین گروه خطر آفرین و خطرناک چگونه بود.

### **مدارای آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نسبت به منافقین**

وجود منافقان در مدینه به مراتب برای مسلمانان سنگین تر نسبت به حضور مشرکان مکه و یهود بود. اما اخلاق کریمه پیامبر اسلام با آنان نیز چون دیگران همراه با مدارا بود. به عنوان نمونه برخورد پیامبر با کارشکنی ها و اهانت های عبدالله بن ابی بن سلول سر دسته منافقان. یکی از اهانت های او به پیامبر اهانتش در غزوه بنی مصطلق بود. بدین شرح:

در ماه رجب سال ششم هجری به رسول خداصلی الله علیه و آله گزارش رسید که

افراد قبیله «بنی مصطلق» از تیره «خزاعه» در تدارک جنگ با مسلمانان برآمده اند.

پیامبر فردی به نام «بریده» را برای کسب خبر به منطقه دشمن روانه کرد و او این گزارش را تایید نمود.

حضرت در نیمه شعبان ابوذر غفاری را جانشین خود در مدینه قرار داد و با سپاهی رهسپار «مرسیع» شد، پس از درگیری با «بنی مصطلق»، آنان با دادن ده کشته تسلیم مسلمانان شدند. در این نبرد عبدالله بن ابی و دیگر منافقان شرکت داشتند. گروه نفاق در این نبرد به فکر تفرقه افکنی در سپاه پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد. در هنگام کشیدن آب از چاه دو نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از مهاجران به نام «جهجاه به سعید» غلام عمر بن خطاب و دیگری از انصار به نام «سنان جهنی» مشغول گفتگو بودند به ناگاه فرد مهاجر کنترل خود را از دست داد و به روی فرد انصاری سیلی محکمی زد. در این موقع هر کدام به رسم جاهلی، اقوام و بستگان خود را فراخواندند، ناگهان دعوی این دو نفر به دعوی بین دو گروه از مهاجران و انصار تبدیل شد، هر گروه با شمشیرهای عریان، خود را برای خونریزی و برادر کشی آماده می کردند، در این هنگام پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله دخالت کرد و دعوا را پایان داد.

سردسته منافقان از فرصت به دست آمده بهره برداری کرد و در حضور جمع انصار بر ضد مهاجران و پیامبر سخنرانی کرد و گفت: «مهاجران بر ما غلبه کردند، ما از یاران محمد شدیم تا سیلی بخوریم، گویی سزای نیکی بدی است. اگر به مدینه برگردیم عزیز را ذیل می کنیم و...»

در این مجلس جوان مسلمانی به نام «زید بن ارقم» از این اهانت سخت ناراحت شد و با عبدالله به نزاع پرداخت و گفت: «ذلیل و بیچاره تو هستی، نه محمد صلی الله علیه و آله! او عزیز است و...» عبدالله بر سرش فریاد کشید و «زید» نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و فتنه عبدالله را برای حضرت بیان داشت.

پیامبر به سبب مصالحی سخن زید را تأیید نکرد. خلیفه دوم، عمر، به پیامبر پیشنهاد کرد که شر عبدالله را از سر مسلمانان به وسیله یک مسلمان انصاری بر طرف کند، اما پیامبر نپذیرفت و فرمود:

«در این موقع شایعه پردازان می گویند: محمد یاران خود را می کشد.»

پیامبرصلی الله علیه و آله از عبدالله جریان را پرسید، وی گزارش زید را تکذیب نمود.

پیامبرصلی الله علیه و آله فرمان حرکت صادر کرد «اسید بن حضیر» بزرگ خزر جیان خدمت ایشان رسید و عرض کرد: «هرگز شما در چنین اوضاعی که هوا به شدت گرم است، فرمان حرکت صادر نمی کردید»

پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: «مگر سخن» عبدالله را نشنیدید که چه گفت...»

هنوز سپاه اسلام به مدینه نرسیده و یا به نقلی، تازه به مدینه رسیده بود که وحی نازل شد و سخن زید بن ارقم را تصدیق نمود و عبدالله رسوا شد. سوره منافقین نازل شد و با شدت تمام حزب نفاق را کوید و نقاب را از چهره عبدالله برداشت.

اینک برخی از آیات سوره منافقان که در این باره نازل شد:

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ؛ آن گاه که منافقان نزد تو آمدند و گفتند:

گواهی می دهیم که تو پیامبر خدا هستی و خدا می داند که تو پیامبر هستی، خدا گواهی می دهد که آنان دروغ می گویند».

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ سوگندهای خود را سپر جان خود قرار داده اند. خود و دیگران را از پیروی راه خدا باز داشته اند، آنان چه کار بدی انجام داده اند».

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ؛ آنان کسانی هستند که می گویند: به یاران پیامبر انفاق نکنید تا از اطراف او پراکنده شوند (ولی آنان کور خوانده اند (برای خدا است گنجینه های آسمان ها و زمین، منافقان نمی فهمند».

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیز ما ذلیل را بیرون می کند، عزت برای خدا و رسول اوست ولی منافقان نمی دانند».

با نزول این آیات، منافقان به ویژه رهبر آنان «عبدالله بن ابی» رسوا شدند.

عده ای به عبدالله گفتند که برو نزد پیامبرصلی الله علیه و آله و عذرخواهی کن تا برای

تو دعا و استغفار نماید.

عبدالله در پاسخ بر آشفت و گفت: به من گفتید، که مسلمان بشو، مسلمان شدم، گفتید که زکات بده، زکات دادم، اکنون می گوید بر او سجده کنم، من این کار را نمی کنم.

قرآن در این باره می گوید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأُ رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ؛ وقتی به آنان گفته شد که بیایید پیش رسول خدا تا برای شما از خداوند آمرزش بطلبید، سرهای خود را به عنوان اعتراض بر می گردانند و متکبرانه خود را از پیروی راه خدا باز می دارند». (- تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 293؛ تاریخ الخميس، ج 1، ص 471؛ سیره حلبی، ج 2، ص 302، به نقل از منشور جاوید، ج 4، ص 82 تا 84.

## پیکار با کفار و منافقان مرحله نهائی

### اشاره

قبلا توضیح دادیم که جنگ با کفار مرحله نهائی و چهارم است، 1 - صرفادعوت به اسلام بدون اجبار و اعلام زور، 2 - دادن جزیه (برای حفظ امنیت کشور و هزینه عمومی که آنها هم در آن زندگی می کنند، 3 - زندگی مسالمت آمیز در کنار هم، بدون مزاحمت بهمديگر، 4 - در صورت ایجاد مزاحمت و بهم زدن امنیت جامعه (چاره ای جز دفاع و اعمال قدرت در برابر آنها نمی ماند) و عمل به دستور این آیه مبارکه نمی ماند یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (توبه 73)

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت گیر، جایگاهشان جهنم است و چه بد سرنوشتی دارند.

سر انجام در این آیه دستور به شدت عمل در برابر کفار و منافقان داده و می گوید: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن (یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین).

و در برابر آنها روش سخت و خشنی در پیشگیر (و اغلظ علیهم).

این مجازات آنها در دنیاست، و در آخرت جایگاهشان دوزخ است که بدترین سرنوشت و جایگاه است (و مأواهم جهنم و بیس المصیر).

البته طرز جهاد در برابر کفار روشن است، و آن جهاد همه جانبه، و مخصوصا

جهاد مسلحانه است، ولی در طرز جهاد با منافقان بحث است، زیرا مسلما پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان جهاد مسلحانه نداشت، چه اینکه منافق کسی است که ظاهرا در صفوف مسلمین قرار دارد و بحکم ظاهر محکوم به تمام آثار اسلام است.

هر چند در باطن کارشکنی می کند، چه بسا افرادی که می دانیم ایمان واقعی ندارند، ولی بخاطر اظهار اسلام نمی توانیم رفتار یک نامسلمان با آنها کنیم.

لذا همانگونه که از روایات اسلامی و گفتار مفسران استفاده می شود باید گفت:

منظور از جهاد با منافقان انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلحانه است، مانند مذمت و توبیخ و تهدید و رسوا ساختن آنها، و شاید جمله و اغلظ علیهم اشاره به همین معنی باشد.

البته این احتمال در تفسیر آیه وجود دارد که منافقان مادام که وضعشان آشکار، و اسرار درونشان بر ملا نشده، دارای احکام اسلامند، اما هنگامی که وضعشان مشخص شد به حکم کفار حربی خواهند بود، و در این حال نبرد مسلحانه نیز با آنها مجاز است.

ولی چیزی که این احتمال را تضعیف می کند، اینست که در این حالت اطلاق کلمه منافق بر آنها صحیح نیست، بلکه در صف کفار حربی قرار خواهند گرفت، زیرا همانطور که گفتیم منافق کسی است که ظاهرش اسلام و باطنش کفر باشد

### **- شفقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر غلامان**

برده داری و به بردگی کشیدن انسانها، از قوانین سابقه دار، جامعه بشری مخصوصا در میان اعراب است.

و چون در این کار سرمایه گذاریهای زیاد شده بود، و اسلام برای اینکه به این گونه اشخاص مخصوصا از مسلمانان، ضرر کلی متوجه نشود، تعدادی از دستورات خود را روی رهایی و آزاد شدن اینها، پیاده کرد.

از جمله: برای روزه خوارها در مقابل هر روز یک برده و در صورت مقاربت جنسی به هر دخول و خروج، یک برده آزاد کند. و برای ظهار یک برده و ایلاء یک برده و مسائل زیاد دیگر که در (کتابهای فقهی موجود) است.



اما اخلاق و رفتار آنحضرت صلی الله علیه و آله با بردگان مقهور مانند دیگر انسان ها احرار یکسان بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر غلامان شفقت خاصی داشتند غلامانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله می گرفت آنان را آزاد می کرد، لیکن آنان نمی خواستند از سفره احسان و کرم ایشان دور شوند و پدر و مادر قبیله و تمام وابستگان خود را رها نمایند و تمام عمر در خدمت آن حضرت می ماندند. به عنوان مثال زید بن حارثه غلام آن حضرت صلی الله علیه و آله که آزاد شد پدرش آمد تا او را با خود ببرد ولی او آستانه رحمت منجی عالم بشریت را بر بودن در سایه عطف و پدر ترجیح داد.

همیشه پیامبر صلی الله علیه و آله در رابطه با غلامان توصیه خیر می کرد. جابر بن عبد الله انصاری روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با غلامان و کنیزان توصیه به نیکی می کرد و می فرمود: اطعموهم کما تاکلون و البسوهم من لبوسکم و لاتعذبوا خلق الله عز و جل از آن چه می خورید به آنان بخورانید و از آن چه می پوشید آنان را نیز بپوشانید و خلق خدا را شکنجه ندهید... (البخاری فی الادب المفرد ص 3).

### - رحم و مهربانی سرور کائنات بر حیوانات

رسول اکرم با وجود دلیری و شجاعت بی مثالش بر حیوانات نیز بی نهایت ترحم داشت. رقیق القلب و مهربان بود. زود اشکشان جاری می شد. جور و ستمی را که مدت ها میان عرب نسبت به حیوانات رائج بود از بین برد و رسم شوم تعلق گردن بند بر گردن شتر را زائل کرد. رسم جاهلیت خوردن گوشت حیوانات زنده بدون ذبح را از بین برد. (- صحیح مسلم، باب الزینه).

شداد بن اوس می گوید: که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ان الله کتب الاحسان علی کل شیء فاذا قتلتم فاحسنوا القتله و اذا ذبحتم فاحسنوا الذبحته و لیحد احدکم سفرته و لیرح ذبیحته همانا خداوند در هر مورد احسان و نیکی را لازم قرار داده است پس هر وقت حیوانی را ذبح می کنید با روش اسلامی آن را ذبح کنید و با تیز کردن کارد به ذبیحه راحتی برسانید. (- صحیح مسلم، باب الامر

از آن چه گذشت جلوه های حلم و عفو تسامح و گذشت آن حضرت بیان شد و معلوم گردید که آن حضرت صلی الله علیه و آله گنجینه رحمتی برای دوست و دشمن کافر و مسلمان مرد و زن آقا و غلام و انسان و حیوان... به طور یکسان بودند.

شخصی از محضر ایشان برای کسی درخواست دعای بدکردند که این تقاضا مورد طبع آن حضرت صلی الله علیه و آله نبود و فرمود: من در جهان برای نفرین نیامده ام بلکه رحمتی برای عالمیان قرار داده شدم و مبعوث گردیده ام. (- زرقانی 9/289)

آن حضرت به جهانیان این پیام را اعلان نمود: لا تبغضوا و لا تحاسدوا و لا تدبوا و کونوا عباد الله اخوانا با یکدیگر بغض و کینه نداشته باشید نسبت به یکدیگر حسد نورزید و به یکدیگر پشت نکنید و همه بندگان خدا و با یک دیگر برادری کنید. (- بخاری باب الهجره ص 897.

مرکز ملی پاسخ گوئی به سؤالات دینی کلیه حقوق متعلق به مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی می باشد.

### **برخی از حیواناتی که نامشان در قرآن آمده بنویسید.**

قرآن کریم بارها از حیوانات نام برده و به مناسبت های مختلفی به این موجودات شگفت انگیز اشاره کرده است. حتماً می دانید که برای بعضی از سوره های قرآن هم نام یک حیوان انتخاب شده است. در پاسخ به سؤال بالا می توانیم به این چهارده حیوان اشاره کنیم:

1 گاو ماده در سوره بقره، آیه 67.

2 میمون در سوره بقره، آیه 65.

3 زنبور عسل در سوره نحل، آیه 68.

4 شانۀ به سر در سوره نمل، آیه 20.

5 مورچه در سوره نمل، آیه 18.

6 خر در سوره جمعه، آیه 5.

7 فیل در سوره فیل، آیه 1.

8 سگ در سوره کهف، آیه 18.

9 پشه در سوره بقره، آیه 26.

10 عنكبوت در سوره عنكبوت، آیه 41.

11 گرگ در سوره یوسف، آیه 17.

12 شتر در سوره انعام، آیه 144.

13 کلاغ در سوره مائده، آیه 31.

14 گوسفند در سوره انعام، آیه 143.

قاتل نمرود کدام حیوان بود؟

بر اساس برخی روایات، قاتل نمرود که پادشاهی ستمکار در دوران حضرت ابراهیم علیه السلام بوده، پشه است که از راه بینی وارد مغز نمرود شد و او را کشت. این مرگ ذلیلانه درس عبرتی است برای آدم های مغرور و متکبر که به ضعف و ناتوانی خود پی ببرند و ادعای بزرگی و خدایی نکنند.

## ادیان غیر آسمانی بودائی و هندوئی و شیتو و سیکادیان

### تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین های بودیزم و هندوئیسم:

آیین های بودیزم و هندوئیسم، البته دارای پیروان بسیاری به ویژه در هندوستان و چین است؛ به گونه ای که از نظر میزان پیروان، جزو ادیان اصلی و اولیه جهان به شمار می آیند؛ اما از جهاتی چند با دین اسلام و مسیحیت تفاوت دارند:

الف: اسلام و مسیحیت دو دین آسمانی به شمار می آیند که از سوی دو پیامبر شناخته شده یعنی پیامبر اسلام و حضرت مسیح به مردم ابلاغ شده و هر یک از آنها دارای کتاب آسمانی هستند؛ در حالی که هیچ کس از صاحب نظران و دین شناسان جز شماری محدود، از بودیزم و هندوئیسم در جایگاه دین های آسمانی یاد نمی کنند؛ از این جهت عموماً ترجیح می دهند از آن ها در جایگاه آیین یاد شود تا دین؛ چنان که هیچ کس ادعا نمی کند بودا پیامبر بوده یا کتاب های مورد احترام بودیزم و هندوئیسم آسمانی اند.

ب: آموزه های دو آیین بودیزم و هندوئیسم به ویژه آیین بودا، سراسر بر مسائل اخلاقی و در سطحی اندک بر مسائل شریعت استوار است؛ در حالی که مسیحیت و به ویژه اسلام با تکیه به کتاب آسمانی و سنت خود و البته قرآن در مرحله ای کامل تر، در عرصه های گوناگون خداشناسی، هستی شناسی، انسان شناسی جامعیت دارند.

### تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین هایی همچون آیین شینتو و سیکادیان

یا آیین هایی همچون آیین شینتو و سیک نیز به سبب فقدان بسیاری از عناصر و مقومات دین یا فقدان قدمت تاریخی و نیز از نظر تعداد و شمار پیروان آن ها در دنیای کنونی، هیچ گاه با اسلام یا مسیحیت قابل مقایسه نیستند. در برابر، مسیحیت و اسلام کنار قدمت تاریخی، برخورداری از پیامبر و کتاب آسمانی، عدم انحصار پذیرش دین به عده ای خاص، برخورداری از آموزه های بینشی، ارزشی و کنشی که البته در اسلام جامعیت افزونی در مقایسه با مسیحیت داشته، بر سایر ادیان برتری دارند؛ بدین جهت است که این دو دین با روی کرد فراوان جهانیان روبه رو شده و ساکنان عموم کشورهای جهان، و از نگاهی دیگر، تاثیرگذارترین کشورها یا مسلمان یا مسیح اند. واقعیت های موجود در بررسی مقایسه ای این دو دین به خوبی نشان می دهد که میان ادیان زنده موجود دنیا، فقط این دو دین است که همچنان بیشترین تاثیر را در اندیشه ها و رفتار بشر گذاشته است و می گذارد و به نظر می رسد که هر روز بر شمار پیروان و تاثیرگذاری این دو دین افزوده می شود؛ البته چنان که بسیاری از اندیشه وران معتقدند میزان روی کرد جهانیان به اسلام به رغم محدودیت های فراوان موجود در عرصه تبلیغ آن به مراتب بیشتر از مسیحیت است. گویا زنده بودن عیسی علیه السلام که جزو معتقدات مسیحیان است و از سویی دیگر نزول همزمان وی با حضرت مهدی علیه السلام و اقتدا به وی که مورد وفاق مسلمانان است، بیانگر فرجام خوش این دو دین است. جالب آن که بیشترین تحقیقات که از آغاز تاکنون در عرصه دین شناسی ارائه شده، از سوی اندیشه وران و متکلمان اسلام و مسیحیت بوده.

در دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اولویت اول و اصلی، دعوت به اسلام بوده است. اصولاً رفتار سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در حوزه ی سیاست خارجی مبتنی بر دعوت بوده و این شیوه ی رفتار در آغاز رسالت و پس از مهاجرت به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی نیز ادامه داشته است.

### انعطاف:

یکی از شیوه های رایج در دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به ویژه در استراتژی آن حضرت، دعوت توأم با انعطاف و ملایمت بود و حتی یکی از علل گسترش اسلام و نفوذ عمیق و وسیع پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در دل دیگران، رفتار سیاسی منصفانه ی آن بزرگوار بود.

استفاده از نقاط مشترک:

استفاده از قدر مشترک در دیپلماسی و رفتار سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نمود چشمگیری داشت. این امر از نامه ها و پیام های آن حضرت به سران دولت های دیگر جهت ایجاد انگیزه در مخالفان برای مذاکره، توافق های اصولی با آنان و کشاندن آنان به پای میز مذاکره ی صلح آمیز به خوبی مشهود است. برای مثال می توان از نامه ی آن حضرت صلی الله علیه و آله به اسقف روم در قسطنطنیه و نامه ی ایشان به نجاشی پادشاه حبشه که در آنها بر مشترکات دین اسلام و مسیحیت اشاره شده است یاد کرد.

### استراتژی صلح

در اسلام، روابط خارجی بر صلح استوار است. و جنگ حالت استثنایی دارد. بنا به ضرورت تجویز می شود. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله همواره صلح خواهی را به عنوان یک استراتژی مهم در رفتار سیاسی خود در روابط خارجی اعلام کرده اند؛ به ویژه از سال ششم هجرت استراتژی صلح را به طور دقیق جایگزین استراتژی جنگ (جهاد) کردند؛ که بارزترین و ملموس ترین نمود عینی آن صلح حدیبیه بود. البته

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله قبل از این صلح اقدامات صلح طلبانه ای دیگر هم داشته اند، از آن جمله.

1- صلح با بنی ضمیر و بنی مدلج: سال دوم هجری،

2- صلح با یهودیان یثرب؛

3- پیشنهاد صلح در غزوه ی خندق: سال پنجم هجری، این پیشنهاد به قبیله ی غطفان بود؛

4- صلح در غزوه ی خیبر.

و همین طور بعد از صلح حدیبیه این اقدامات صلح طلبانه را دنبال کردند:

5- صلح در غزوه ی خیبر: فتح خیبر در دو مرحله ی غلبه و صلح محقق شد؛

6- صلح با یهود فدک،

7- معاهده با یهودیان وادی القری؛

8- صلح بر اساس جزیه: این نوع مصالحه از سال نهم هجری آغاز شد و از آن تاریخ به بعد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بر اساس جزیه اقدام کردند:

غزوه ی تبوک، صلح با مسیحیان نجران، صلح با زرتشتیان بحرین و هجر و عمان از آن جمله است.

در اینجا سزاوار است که به استراتژی جهاد در رفتار سیاسی و دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز اشاره شود.

در آیات قرآن کریم به واژه هایی چون «حرب»، «جهاد»، «قتال» اشاره شده که تمامی آنها به معنی «جنگ» است.

قرآن کریم تنها (جهاد فی سبیل الله) را جنگ مشروع می داند. فلسفه ی جهاد در اسلام؛ حاکمیت اصول ارزشمند الهی و انسانی و رفع ستم از مظلومان و مستضعفان است.

شریعت مقدس اسلام، جنگ و جهاد را به عنوان یک ضرورت و آخرین راه چاره پذیرفته و در اسلام دعوت مقدم بر جهاد است و جهاد بی دعوت مجاز نیست. قتال در راه خداوند، چه دفاعی و چه ابتدایی، دفاعی از حق انسانیت است و آن حق، همان حیات است؛ زیرا شرک به خدای سبحان، هلاک انسانیت و مرگ فطرت و خاموشی چراغ در درون دل هاست.

یکی از ساز و کارهای اعمال دیپلماسی فعال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بهره گیری لازم از استراتژی جهاد بود. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به جهاد به مثابه ی یک راه حل اضطراری می نگریست وزمانی که به آن متوسل می شد که ضرورت می یافت. جهاد از دیدگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در شرایط مجاز شمرده می شد که همه ی راه های شرافتمندانه و مسالمت آمیز عاقلانه بسته شده باشد. این شیوه در دیپلماسی، منطبق با قاعده عقلانی «دفع افسد به فاسد» است.

### مکانیزم های اجرایی دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

دیپلماسی وسیله ای برای اجرای سیاست است سیاست خارجی هر دولتی اهداف خاصی دارد. هدف عمده ی سیاست خارجی دولت اسلامی مدینه، رسیدن به امت واحد و به وجود آمدن کشور واحد جهانی تحت حاکمیت قانون واحد الهی بود. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با توجه به دو ویژگی مهم رسالت خویش (جهانی بودن و جاویدان ماندن) برای عملی شدن هدف اساسی اسلام از شیوه های متعددی بهره گرفت. برخی از مکانیزم های اجرایی آن حضرت صلی الله علیه و آله در دیپلماسی اش چنین است:

#### 1 - مذاکره با سفرا و نمایندگان

مذاکره، در روابط خارجی دولت اسلامی از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. این نکته در دعوت های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و آله و ارسال نامه به سران ممالک غیراسلامی مشاهده می شود.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دعوت و مذاکره را برای تمام سفیران خود یک تکلیف دینی می دانست و آنان را موظف می کرد تا دیپلماسی را مقدم بر شیوه های خشونت آمیز بردارند. به دنبال فتح مکه و فراغت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از کارقریش، وی فرصت یافت تا مذاکره با سفرای قبایل و دولت ها و ملوک را فعال تر کند. از سال ششم هجری مدینه شاهد ورود هیأت های نمایندگی دولت ها و گروه های مذهبی بود. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با احترام کامل از هیأت های

نماینده‌گی استقبال و با صداقت و قاطعیت با آنان مذاکره می کرد.

با فرارسیدن سال نهم، آثار فتح مکه با سرازیر شدن اعراب به مدینه آشکار شد.

سیره نویسان، سال نهم هجری را به دلیل کثرت حضور اعراب (عالم الوفود) نامیده اند. صاحب طبقات الکبری از هفتاد و سه هیأت نمایندگی در این سال نام برده است..

2. اعزام مبلغان و ارسال پیام به سران دولت ها و قبایل

یکی از شیوه های معمول در دیپلماسی و رفتار سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اعزام مبلغان و دعوت کنندگان و ارسال پیام به رؤسای قبایل و دولت ها بود. این دعوت شکل های گوناگونی داشت.

1 - تماس مستقیم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با افراد و سران و هیأت هایی که به مناسبت حج به مکه آمدند؛

2 - هجرت مسلمانان به امر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در دو نوبت به حبشه، با انگیزه و ماهیت تبلیغی؛

3 - اعزام شخصیت های برجسته ی مسلمان، مانند: معاذ بن جبل به یمن، علی علیه السلام به یمن و مالک بن مراره، عبدالله مهاجرین ابی امیه، اقرع بن عبدالله حمیر؛

4 - اعزام هیأت های تبلیغی مانند هیأت هایی که به یمن و نجد و رجیع فرستاد.

آن حضرت، در کنار اعزام مبلغان، به ارسال پیام ها به سران قبایل و دولت های دیگر می پرداخت. از سال ششم هجری، با انعقاد قرار داد صلح حدیبیه و فراغت از کار قریش، مانع اصلی پیشرفت اسلام برطرف شد و فصل جدیدی در دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آغاز و روابط بین المللی در شکل گسترده ای وارد مرحله ی جدید شد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نامه و پیام های متعددی به سران قبایل و رؤسای مذاهب و دولت ها فرستاده که از آن جمله اند:

1 - پیام به شاه ایران (کسری)؛

2 - پیام به امپراتور روم (قیصر)؛



3 - پیام به پادشاه مصر (مقوقس)؛

4 - پیام به سلطان حبشه (نجاشی)؛

5 - پیام به فرمانروای بحرین (منذر)،

6 - پیام به زمامدار یمامه؛

7 - پیام به زمامدار عمان؛

8 - پیام به ملک سماده؛

9 - پیام به ملوک غسان؛

10 - پیام به امیر بصره؛

11 - پیام به ملک هند (سربانک)؛

12 - پیام به ملوک یمن.

برخی از محققان تعداد این نامه ها را متجاوز از سیصد مورد ذکر کرده اند. کتاب مکاتیب الرسول مشخصات چهل و چهار نامه ی سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را ذکر می کند که متن کامل آنها به دست ما نرسیده است، اما همین کتاب، متن دقیق یکصد و نود نامه ی مهم دیگر را همراه با ذکر مأخذ و تفسیر و تحلیل ذکر می کند که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله همه ی آنها را از مدینه برای سران کشورها، قبایل، اسقف ها و رجال ذی نفوذ در حدود امکانات پیکری و مخابراتی آن ایام ارسال کرده بود.

3 - انعقاد پیمان ها و قراردادهای سیاسی

الف - منشور مدینه یا نخستین قرارداد بین المللی در اسلام

یکی از مهم ترین و جامع ترین پیمان هایی که از سوی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با جوامع دیگر، اهل کتاب و مشرکین برقرار شد، پیمانی است که در آغاز ورود پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به مدینه، برای حفظ و امنیت داخلی و خارجی تدوین شد (منشور مدینه) و مفاد آن بدین قرار است:

1 - هیچ مؤمنی، مؤمن دیگر را به جای کافری نکشد و کافری را بر ضد مؤمنی یاری نکند؛

2 - عهد و پیمان خداوند یکی است و کوچکترین فرد مسلمان اگر کسی را در

پناه خود آورد، همه آن را می پذیرند؛

3- از یهودیان، هر کس هم پیمان ما باشد از یآوری و برابری برخوردار می شود و کسی به او ستم نمی کند و کسی برضد او یار نمی شود؛

4- انتقام خود (قصاص) ممنوع نیست. هر کس دیگری را به قتل برساند قاتل و خانواده ی او ضامن می باشند.

5- نفقه ی یهودیان بر یهودیان و نفقه ی مسلمانان بر مسلمانان است،

6- برای امضا کنندگان این منشور، شهر یترب حرم شمرده می شود؛

7- این پیمان از ستمکار و گناهکار پشتیبانی نمی کند.

ب- صلح حدیبیه

پیمان صلح حدیبیه که در سال ششم هجری برقرار شد، نقطه ی عطفی در زندگی سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بود. برخی از مفاد پیمان صلح حدیبیه بدین قرارند:

1- قریش و مسلمانان متعهد شدند که تا ده سال با هم جنگ نکنند؛

2- اگر فردی بدون اجازه به مدینه فرارکند، پیامبر در صورت تقاضای قریش اورابه مکه باز گرداند، ولی اگر مسلمانی به قریش پناهنده شود او را تحویل نخواهند داد؛

3- مسلمانان و قریش می توانند با هر قبیله ای که خواستند پیمان ببندند؛

4- طرفین متعهدند که اموال یکدیگر را محترم بشمارند.

از آثار و پیامدهای صلح حدیبیه این موارد را می توان ذکر کرد:

1- شناسایی دولت اسلامی مدینه؛

2- گشوده شدن راه جهت دعوت بیشتر مردم به اسلام؛

3- وقوف مکیان بر سیاست صلح طلبانه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

4- فتح مکه و آمد و شدنمایندگان سیاسی قبایل با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بعد از آن.

ج- پیمان صلح دائمی با مسیحیان نجران

یکی دیگر از معاهدات بین المللی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پیمانی است که آن حضرت با نصاری نجران، بست. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله طی نامه ای به



ابوحارثه، اسقف نجران، ساکنان آن دیار را به پذیرش اسلام دعوت کرد و گروهی به عنوان هیات نمایندگی نجران به منظور مذاکره با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و بررسی دلایل او به مدینه آمدند.

بعد از طرح مباحثه و سرباز زدن مسیحیان از این کار پیمان صلحی میان آن حضرت صلی الله علیه و آله و مسیحیان به امضای رسید و مسیحیان متعهد به پرداخت مبلغی به صورت سالیانه به دولت اسلامی شدند و در برابر، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز مسؤلیت دفاع و جلوگیری از هرگونه ظلمی از طرف مسلمانان به مسیحیان نجران و آزادی آنان در مراسم مذهبی را به عهده گرفتند.

#### 4 - حکمیت

یکی از شیوه های حل اختلاف دولت ها، بهره گیری از « حکمیت » است. این قاعده از نخستین روزهای زندگی اجتماعی بشر به صورت یک قاعده عرفی در ایران، یونان و روم باستان و در دوره ی جاهلیت عرب قبل از اسلام وجود داشته است.

در فقه اسلامی نیز « حکمیت » به عنوان یک عمل قضایی شناخته شده است.

موارد کاربرد حکمیت در تاریخ اسلام بدین قرارند:

الف - پس از شکست قبیله ی پیمان شکن یهود بنی قریظه و پیشنهاد به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در خصوص حکمیت سعد بن معاذ و قبول ایشان و حکم صادره از سوی او؛

ب - حکمیت در جنگ صفین در سال 37 هجری؛

#### 5 - تألیف قلوب (ابزار اقتصادی).

یکی دیگر از مکانیزم های اجرای دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله تألیف قلوب بود که تاریخ اسلام شواهد متعددی از این اقدام آن حضرت صلی الله علیه و آله را ثبت کرده است. تألیف قلوب در اصطلاح فقه سیاسی عبارت است از حمایت مالی و اقتصادی امام مسلمین به منظور جذب مردم به اسلام.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به عنوان رهبر نخستین دولت اسلامی در موارد

عدیده ای از این ابزار اقتصادی برای گسترش اسلام بهره گرفت. و علی رغم مخالفت دیگران در این جهت سرمایه گذاری می کرد.

## نتیجه گیری

شناخت ابعاد مدیریتی و رفتار سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و راز و رمز موفقیت آن بزرگوار در روابط خارجی، امری لازم و ضروری است. به ویژه از این نظر که علی رغم ساختار پیچیده ی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اعتقادی جزیره العرب و مشکلات فراوان و فشارهای طاقت فرسا، آن حضرت صلی الله علیه و آله توانستند اسلام را به فراسوی مرزهای عربستان گسترش دهند و با به کارگیری شیوه های مناسب دیپلماسی، توفیق یافتند تا در مدتی کوتاه، علاوه بر توسعه ی اسلام، بر بدنه ی تمدن های بزرگ آن زمان لرزه بیفکنند.

دین مبین اسلام از همان آغاز بعثت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مبنای دستورات و قوانین و اساس دعوت به توحید خود را بر پایه ی علم و عقل گذارد و از روش چانه زنی، استدلال منطقی و عقلایی دیپلماسی استفاده نمود، و نه تنها بر برخی از قوانین دیپلماسی و رفتار سیاسی رایج و متداول آن روزگار صحه گذارد، بلکه اصولی متقن و الهی جهت اعتلای انسان و فهم دستورات قرآن کریم بر آن ها افزود که بسیاری از آن ها معیار منشور حقوق بشر در جهان است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله منابع حقوقی دیپلماسی را با تکیه به وحی و استمرار از عقل کامل نمود، اصل نفی بندگی غیر خداوند را جهان گستر کرد، همزیستی مسالمت آمیز انسان ها را ترویج داد، رعایت احترام متقابل و نزاکت بین المللی را اصل مورد اعتنا در حقوق بین الملل نمود، واصل وفای به عهد و احترام به قراردادهای و پیمان ها را از اصول مسلم مورد اعتنای اسلام خواند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله شیوه های سیاسی حل اختلافات در دیپلماسی که عبارت بودند از مذاکره و حکمیت و داوری را با به کارگیری اصول الهی و دستورات قرآنی کامل گردانید و با اتخاذ استراتژی دعوت و صلح، ثابت نمود که اسلام دین منطقی و عقل است و جهاد در راه خدا، تنها در بن بست رسیدن راه حل های

دیپلماسی کاربرد دارد. اصالت در دیپلماسی اسلام با صلح و دعوت است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با اتخاذ مکانیزم های اجرایی دیپلماسی خود، مانند مذاکره و فرستادن نمایندگان، اعزام مبلغان و ارسال پیام به سران دولت ها و قبایل، انعقاد پیمان ها و قراردادهای سیاسی، حکمیت و تألیف قلوب، راهکارهای جدیدی پیش روی انسانیت و کمال و اعتلای مقام آدمیت گذارد.

ص: 309

سیره پیامبرصلی الله علیه و آله، بر انکار ملیت ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده است و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت ها و ادیان دیگر؛ چه در قلمرو حکومت اسلامی و چه خارج از آن، محفوظ بوده است.

با توجه به نامه های پیامبرصلی الله علیه و آله به سران کشورها، روشن می شود که اسلام از همان آغاز، فکر همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان الهی را مطرح ساخته است. در بیشتر نامه هایی که به وسیله پیامبر برای پادشاهان جهان، که دارای اعتقاد الهی بوده اند، فرستاده شده، متن آیه ذیل که همان اعلامیه جهانی اسلام باشد، مطرح گردیده است:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أُولِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ آل عمران (64): (ای اهل کتاب، بیایید تا بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیاوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند، به خدایی برنگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویند شاهد باشید که ما مسلمان هستیم).

در اسلام اصالت با «صلح» و استفاده از روش های مسالمت آمیز و دعوت به اصول مشترک است. خدای متعال در قرآن می فرماید:

« ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که در راه خدا گام بر می دارید (و به سفری برای جهاد می روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویند مسلمان نیستی، به خاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورده ای؛ زیرا غنیمت های بزرگی در نزد خدا (برای شما) است...»

در اسلام تنها جنگی مشروع است که برای کسب آزادی، جلوگیری از نقض پیمان، از میان بردن موانع دعوت منطقی به اسلام و گرایش به آن کسانی که می

خواهند به آیین حق بگردند ولی به وسیله قدرت‌ها محدود شده‌اند. بنابراین، نامه‌هایی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان دعوت به اسلام به امیران، سلاطین، رؤسای قبایل و شخصیت‌های برجسته معنوی و سیاسی نوشته است؛ از شیوه مسالمت‌آمیز دعوت او حکایت می‌کند.

از متون نامه‌های پیامبر را، که برای تبلیغ و دعوت به اسلام و یا به عنوان «میثاق و پیمان» نوشته است، در دست داریم. طبق شهادت تاریخ، رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها با دعوت روبرو یا جنگ، اسلام را پیش نبرد، بلکه نامه‌های زیاد به پادشاهان و رؤسای ممالک و قبایل، فرستاد و آنها را به اسلام دعوت نمود.

مجله فرهنگ کوثر زمستان 1385، شماره 68 گزارشی از

### نامه‌های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

#### عصر ابلاغ رسالت

پیمان «صلح حدیبیه» نوعی آرامش نسبی برای جامعه اسلامی به همراه داشت؛ از این رو، پیامبر اسلام ابلاغ رسالت جهانی خویش را آغاز نمود. طبیعی است که اگر تهاجم‌های ناجوانمردانه عرب نبود، خیلی زودتر از این پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به دعوت زمامداران، رؤسا و رهبران مذهبی می‌پرداخت ولی موضع‌گیری‌های سرسخت قریش و سایر احزاب عرب، این فرصت را از او سلب کرد و آن حضرت ناچار بود قسمت مهمی از اوقات شریف خویش را به دفاع از کیان اسلام اختصاص دهد.

به هر حال، روزی که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از حملات قریش مطمئن گردید، بی‌درنگ ندای خود را به گوش جهانیان رسانید. نامه‌های آن حضرت به سران و زمامداران به حدود 68 عدد می‌رسد که بررسی آنها بیانگر این واقعیت است که برخلاف تهمت‌های ناروای برخی خاورشناسان، زبان اسلام، زبان اندیشه آزاد و استدلال بوده است، نه زبان شمشیر و زور. (لا اکره فی الدین قذتین الرشد من الغی .) (بقره / 256).



قبل از پرداختن به بررسی نامه های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پاسخ به سؤالی که از سوی برخی خاورشناسان مطرح گردیده، لازم است و آن اینکه: آیا رسالت آن حضرت، جهانی بوده و آیا اسلام برای همه نژادها و ملیت ها آمده و یا ویژه اعراب و کشور عربستان است؟

برخی اظهار نموده اند که رسالت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله جهانی نبوده است و در این زمینه، به آیاتی از قرآن کریم استشهاد نموده اند؛ نظیر: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ... وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا شعراء / 214. انعام / 92. از جمله آیات دیگر در رابطه با موضوع مذکور می توان به (وَ أُمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ (طه/ 132) یا (لِيُنذِرَ قَوْمًا، مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ) (سجده / 3) اشاره نمود.

در پاسخ باید گفت:

اولاً آیات فراوانی وجود دارد که بیانگر جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ نظیر: (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) انبیاء / 107. و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا سبأ / 28. (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ... آل عمران / 64. از جمله آیات دیگر در این قسمت می توان به قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا (اعراف / 158) و لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ (توبه / 33) اشاره نمود.

ثانیاً، اگر می بینیم در جایی به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله خطاب شده که مثلاً اقارب و خویشان خود را انذار کن، این موضوع در مراحل آغازین رسالت بود و با جهانی بودن آیین اسلام منافاتی ندارد. (ر. ک: تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر صلی الله علیه و آله، محمود خیرالهی، ص 150 و 151؛ مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، ص 107.

همچنین برخی در این زمینه چنین اظهار داشته اند که رسالت اسلام، جهانی نیست و حتی خود پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین ادعایی نداشت. به عنوان نمونه، ویلیام مویر چنین می نویسد:

عقیده جهانی بودن اسلام بعدها به وجود آمد. خود محمد (صلی الله علیه و آله) علی رغم اخبار و احادیث نبوی چنین عقیده ای به فکرش نرسیده بود و اگر هم رسیده بود، مبهم و تاریک بود؛ زیرا جهان وی همان عربستان بود و دین جدید نیز برای همان مقرر گردیده بود. رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) از بدو بعثتش تا آخر عمر تنها متوجه اعراب بود و بس. ر. ک: علل گسترش اسلام، آرنولد سرتوماس، ص 93.

مونتگمری وات نیز می نویسد:

«روش انتقادی کنونی نشان می دهد که این بیان اعزام پیک ها به سوی حکمرانان قابل اعتماد نیست و احتمال دارد علت اصلی این، علاقه مفرط مسلمانان به این نکته بوده است که محمد (صلی الله علیه و آله) دین خود را جهانی می دانست و شاید برای منطقی جلوه دادن جنگ های خود علیه ایران و بیزانس بوده است؛ چه این جنگ ها پس از دعوت آنها به اسلام صورت گرفت.» محمد پیامبر و سیاستمدار، وات مونتگمری، ص 244.

در پاسخ به این سخنان باید گفت: اینکه جهانی بودن اسلام برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح نبود، بر خلاف حقیقت است؛ زیرا شواهد قطعی زیر نشانگر آن است که آن حضرت رسالت خود را جهانی می دانست:

1. آیاتی که در این زمینه بر آن حضرت نازل شده است و به نمونه هایی از آن، اشاره رفت.

2. وجود نامه هایی که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به سران دول و قبایل نوشت و ارسال کرد و هم اکنون برخی از نسخه های اصلی آن نیز زینت بخش موزه های جهان است.

3. از همان روز اول بعثت، آن حضرت اعلام فرموده بود که به زودی رسالت او فراگیر خواهد شد و گنج های قیصر و کسرا به زیر سلطه اسلام در خواهد آمد.

4. تعبیرات گوناگون دیگری نیز از آن حضرت نقل شده است که بیانگر این

حقیقت است؛ نظیر: أُرْسِلْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَبِي خُتْمِ النَّبِيِّينَ؛ من به سوی همه بشریت فرستاده شدم و به وسیله من، رسالت انبیا خاتمه یافت. (الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج 1، ص 192. یا نظیر: «أُرْسِلْتُ إِلَى الْاَبْيَضِ وَالْاَسْوَدِ وَالْاَحْمَرِ؛ من به سوی همه نژادها و ملیت ها، اعم از سفید و سیاه و سرخ، فرستاده شده ام»). (ر. ک: (سیره ابن اسحاق، ص 119.

بنابراین، جهانی بودن رسالت حضرت ختمی مرتبت، چیزی نیست که مسلمانان برای مشروعیت بخشیدن به کشور گشایی خویش آن را ابداع نموده باشند. (ر. ک: بحار الانوار، ج 16، ص 323 و 324.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله علاوه بر سفر شخصی خود به شامات، برای آشنایی با تسلیحات مدرن و اهداف دیگر، به سایر نقاط جهان نیرو اعزام می کرد. با این وصف، چگونه گفته می شود که جهان وی، همان عربستان و مخاطب او، فقط اعراب هستند؟ (ر. ک: الالهیات، جعفر سبحانی، ج 2، ص 470 و 471؛ میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج 9، ص 633.

نویسندگان غیر مسلمان دیگر نیز به این حقیقت اعتراف نموده اند، نظیر:

دولاندن که آیین اسلام را در ردیف آیین های جهانی مطرح نمود، در تاریخ جهانی چنین نوشته است:

«مذهب اسلام نیز مانند مذهب بودا و مذهب مسیح، دیانتی جهانی بود».

تاریخ جهانی، دولاندن، ج 1، ص 358.

جواهر لعل نهرو نیز از بلندای همت و اعتماد به نفس پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله تجلیل نموده و چنین نگاشته است:

حتی گفته می شود که این پیام به «تای تسانک» امپراتور نیز چنین رسیده است.

جورج هربرت ولز نیز می نویسد: در سال ششصد و سی، محمد صلی الله علیه و آله نمایندگان خود را به دربارهای هراکلیوس و قباد و تای تسانک و سایر فرمانروایان جهان اعزام داشت. (ر. ک: تاریخ دنیا، ولز؛ ترجمه رضا افشار، ص 5.

لابد این پادشاهان و حکمرانان حیرت کردند که این مرد گمنام کیست که جرأت کرده است به آنها دستور صادر کند؟ از فرستادن همین پیام ها می توان تصوّر کرد که پیامبر چه اعتماد و اطمینان فوق العاده ای به خود و به رسالتش داشته است و

توانست همین ایمان و اعتماد را در مردم کوشش نیز به وجود آورد و به آنها الهام بخشید، به طوری که آن مردان بیابانگرد توانستند بدون دشواری بر نیمی از جهان معلوم آن زمان مسلط گردند. ایمان و اعتماد به نفس، چیز بزرگی است و می تواند این ثمرات عالی را به وجود آورد. (نگاهی به تاریخ جهان، نهرو، ج 1، ص 320).

بدین ترتیب، هیچ گونه شک و تردیدی در جهانی بودن رسالت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله باقی نمی ماند و انکار یا تردید در این حقیقت جز از روی جهالت و یا دشمنی و لجاجت نخواهد بود.

### آغاز نامه ها و نگارش آنها

همان طور که گفته شد، صلح حدیبیه زمینه سامان بخشیدن به اهداف بلند را فراهم نمود. از این رو، آن حضرت در صدد برآمد رسالت خود را به جهانیان ابلاغ نماید. آسان ترین راهی که در آن زمان برای این هدف امکان پذیر بود، ابلاغ رسالت آسمانی خود از طریق «نامه نگاری» بود. اصولاً چنین ابلاغی برای سفیران، توأم با خطر مرگ در غربت بود. (ر. ک: تاریخ تمدن اسلام و عرب، هادی خاتمی، ص 288؛ اسلام شناسی، علی شریعتی، ص 249).

بر همین اساس، روزی نبی اعظم صلی الله علیه و آله به یاران خویش تأکید فرمود که در نماز صبح حضور به هم رسانند و پس از ادای فریضه رو به سوی آنان نمود و فرمود:

« خدای سبحان مرا به عنوان رحمت برای جهانیان و به سوی همه بشریت ارسال فرموده است. بنابراین، انتظار من آن است که در این امر خطیر با من آن گونه برخورد نکنید که حواریین با حضرت عیسی (علیه السلام) برخورد نمودند.» گفتند: یا رسول الله! برخورد آنان چگونه بود؟ فرمود: «عیسی بن مریم نیز نظیر من در صدد برآمد که برای ابلاغ پیام خود، نامه هایی را به وسیله سفیران و پیک هایی به اطراف و اکناف بفرستد؛ ولی آنان با ابلاغ پیام آن حضرت مخالفت کردند؛ بدین صورت که اگر مقصد نزدیک بود، پذیرا می گشتند و اگر دور بود، زیر بار نمی رفتند.» (السیره

ص: 315

یاران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله تعهد دادند که دامن همت بر کمر زنند و به هر کجا که آن حضرت پیام فرستد، دور یا نزدیک، آن را ابلاغ نمایند. (ر. ک: تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، ج 2، ص 287 ج 288).

برخی از آنان که از امور سیاسی آگاهی داشتند، توصیه کردند که مَهْری ساخته شود؛ زیرا نام های بدون مهر را نمی پذیرند. آن گاه مَهْری از نقره ساخته شد که بر آن « محمد رسول الله» را در سه ردیف نقش کردند، بدین گونه که در رأس آن «الله» و در پایین «محمد» و در وسط «رسول» آمده بود. سپس آن حضرت، شش نفر از زبندگان را گزینش فرمود و به دست هر کدام نامه ای سپرد که رسالت جهانی آن حضرت در آنها منعکس بود و آنان را به نقاط مختلف اعزام کرد. آن سفیران در یک روز رهسپار سرزمین های ایران، روم، مصر، حبشه (اتیوپی)، یمامه، بحرین و حیره شدند.

(ر. ک: التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص 225).

### آموزه های دینی در نامه ها

به طور کلی، آموزه های درخشان نامه ها و پیام های پیامبر به سران قبایل و دولت ها را می توان چنین برشمرد:

1. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله سیاست خارجی خویش را بر اعلان رسالت، ترویج توحید، زدودن پیرایه ها و پلیدی های شرک، بنا نهاده است.
2. آن حضرت در صدد بود تا فطرت های خفته را بیدار و با چشمه زلال توحید، رسوبات شرک را شست و شو دهد و «عهد ازل» و «میثاق الست» را به بنی آدم ظلوم و جهول یاد آور شود.

3. حضرت محمد صلی الله علیه و آله با دو وصف «بشارت و انداز» نامه ها را مزین ساخت که این، حاکی از آن است که همه انسان ها در تمام نقاط جهان به یاد داشته باشند در هر مقام و جایگاهی که باشند، روزی باید حساب اعمال خود را پس دهند و فقط با روی آوردن به توحید و یگانه پرستی و اطاعت خداوند و رسول اوست که می توانند «سعادت مند» شوند.

4. پیام توحید در بُعد نظری به آدیان عزت و کرامت می بخشد و آنها را از بندگی غیر خدا می رهااند و در بعد اجتماعی نیز منادی برابری، مساوات و عدالت اجتماعی است. به همین دلیل، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله امتیازات قبائلی و نژادی را در نامه ها نفی کرد و ملاک «کرامت» را پارسایی، و گرویدن به دین اسلام و توحید برشمرد. بر همین اساس بود که دقیقاً هشت سال بعد وقتی رستم فرخزاد و سپهسالار ایران، در قادسیه از «ربعی بن عامر» نماینده مسلمانان پرسید که: هدف از لشکر کشی شما به ایران چیست؟ پاسخ داد: آمده ایم تا مردم را از بندگی غیر خدا، به بندگی خدا سوق دهیم. (این ماجرا برگرفته از کتاب ابن اثیر (الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 463) است.

### اوضاع جهان در روز ابلاغ رسالت

قدرت جهان در آن روز در قبضه دو امپراطوری بزرگ بود، و رقابت و جنگ میان این دو قطب سابقه ممتدی داشت. نبرد و ستیزه میان ایران و روم، از دوره هخامنشیان آغاز گردید و تا عهد ساسانیان ادامه داشت. خاور زمین زیر سیطره امپراطوری ایران بود، و سرزمین عراق و یمن و بخشی از آسیای صغیر نیز از اقمار و مستعمرات دولت شاهنشاهی ایران به شمار می رفت. دولت روم در آن روز به دو بلوک شرقی و غربی تقسیم شده بود. زیرا در سال 395 میلادی «تئودوز کبیر» امپراتور روم، کشور خود را میان دو پسرش تقسیم کرد و دو کشور به نام روم شرقی و غربی پدید آمد. روم غربی در سال 476 به دست وحشیان و بربرهای شمال اروپا منقرض گردید. ولی روم شرقی که مرکز آن «قسطنطنیه» بود و شام و مصر را نیز در اختیار داشت، در زمان ظهور اسلام رشته سیاست را در بخش اعظم جهان در دست

داشت، تا اینکه در سال 1453 که قسطنطنیه به دست سلطان محمد دوم (فاتح) گشوده شد، آفتاب عمر دولت روم شرقی غروب کرد و به کلی متلاشی گردید. سرزمین عربستان نیز میان این دو قطب محصور بود، ولی از آنجا که اراضی حاصل خیز نداشت، و مردم آن چادرنشین و متفرق بودند، هر دو امپراتور رغبتی در تسخیر آن از خود نشان نمی دادند. نخوت و بیدادگری و جنگهای آنها مانع از آن بود که از انقلاب و تحولات اساسی که در این کشور رخ می دهد، آگاه شوند. آنان، هرگز تصور نمی کردند که ملت دور از تمدنی بر اثر قدرت ایمان، به امپراتوری آنها خاتمه خواهد داد و نقاطی که در سایه های بیدادگری آنها در تاریکی فرورفته، با فجر روشن اسلام منور خواهد شد. اگر از وجود این مشعل فروزان آگاهی پیدا می کردند در همان آغاز، آن را نابود می ساختند.

کتاب: زندگانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ص 207 نویسنده: رسولی محلاتی

ص: 318

نهر و در کتاب خود، نگاهی به تاریخ جهان می نویسد:

محمد (صلی الله علیه و آله) از شهر مدینه پیامی برای حکمرانان و پادشاهان جهان فرستاد و آنها را به قبول وجود خدای یگانه و رسول او دعوت کرد، لابد این پادشاهان و حکمرانان حیرت کردند که این مرد گمنام کیست که جرئت کرده است برای آنها دستور صادر کند.

از فرستادن همین پیامها می توان تصور کرد که حضرت محمدصلی الله علیه و آله چه اعتماد و اطمینان فوق العاده ای به خود و رسالتش داشته است و توانست همین اعتماد و ایمان را در مردم کشورش نیز به وجود آورد و به آنها الهام ببخشد، به طوری که آن مردان توانستند بدون دشواری بر نیمی از جهان معلوم آن زمان مسلط گردند، ایمان و اعتماد به نفس چیز بزرگی است و این ثمرات عالی را به وجود می آورد. (نگاهی به تاریخ جهان، ج 1، ص 320).

آقای احمدی میانجی در مقدمه کتاب (مکاتیب الرسول) می گوید:

أَنَّ مَكَاتِبَهُ (صلی الله علیه و آله) علی قسمین:

نوشته های حضرت بردو قسم است 1 - در علمومی که به امیر مؤمنان علیه السلام، املاء کرده و با خط مبارکش نوشته است... 2 - و نوشته هائی برای حکام خود در باره وظایف و امانات و غیره آنها، و نامه هائی که برای دعوت به اسلام زمامداران و بزرگان قبایل نوشته تا آنجا که برای ما ممکن بود (255) نوشته که عین عبارتش به دست ما نرسیده و (229) نامه که عبارت و الفاظش به ما رسیده علاوه بر اینها نوشته هائی که ناتمام مانده یا از کتابتش مانع شده اند.

البته توجه شود این کتاب دارای سه جلد کامل وزیری، حاوی نامه ها و پیمان نامه های حضرت است که ما قسمت نامه های دعوتی را آورده ایم.



منابع تاریخی تصریح کرده اند که دعوت های همگانی و جهانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سال ششم هجرت و پس از صلح حدیبیه آغاز شده است. طبری، 11443/1135. مسعودی، مروج الذهب، 2/289. ابن کثیر، البدایه والنهایه، 4/569.

گفته می شود که در ماه ذی الحجه همین سال، شش نامه مهم پیامبر صلی الله علیه و آله توسط شش تن از سفیران او به سوی پادشاهان ایران، روم، غسان، اسکندریه، حبشه و دیگر قبایل بزرگ عرب فرستاده شد (ابن کثیر، 4/569). از آن پس نیز ارسال این گونه نامه ها تداوم پیدا کرد.

علی احمدی میانجی مجموعه نامه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را، با توجه به موضوع آنها، به چهار دسته تقسیم نموده است

احمدی، مکاتیب الرسول، ج 1/32. ثقفی، ص 225):

الف) نامه های دعوت و تبلیغی پیامبر اسلام (33 نامه)

ب) معاهده نامه ها، پیمان نامه ها و امان نامه ها (44 نامه).

ج) نامه هایی که در مورد اقطاع و واگذاری زمین ها صادر کرده است (19 نامه).

د) نامه هایی که درباره موضوع های گوناگون صادر شده است (41 نامه).

احمدی میانجی اضافه می کند که مضمون همه نامه های دعوتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سران دولت ها و قبایل، به یک شکل است؛ هر چند کلمات و الفاظ گوناگون دارند، اما همگی از دعوت به پذیرش اسلام و آیین حق سخن گفته اند.

بدین سان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با ارسال این نامه ها شاید اهداف جهانی و منطقه ای ویژه ای را دنبال می کرد. از جمله اهداف جهانی می توان به دو نکته زیر اشاره کرد:

الف - عرضه محتوای کلی آیین اسلام به جهانیان، یا حداقل اعلان ظهور دین خاتم به مردمان دوردست. روشن است که نامه به سران امپراطوری ها موجب ظنین نام اسلام و پیامبر اسلام در محافل و اجتماعات و خانه ها شده و اذهان کنجکاو را به تکاپو وا می داشت.

ب - اطلاع و ارزیابی از افکار عمومی جهانیان نسبت به دین جدید و نیز آگاهی از نیت ها و سیاست های فرمان روایان مختلف نسبت به دین اسلام و دولت جدید التأسيس مدینه. این نکته از این حیث حیاتی می نمود که تنظیم سیاست خارجی و استراتژی دفاعی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به دولت های دور و نزدیک، و هم پیمانان آنان در همسایگی شبه جزیره را رقم می زد (معطی، ص 351).

از جمله مهمترین اهداف منطقه ای پیامبر صلی الله علیه و آله در طرح دعوت عمومی رهبران سیاسی، می توان به سه محور اساسی زیر اشاره نمود:

1 فراخوانی قدرت های مسیحی منطقه (مثل یمن و حبشه و مصر) به اتحاد سیاسی در پرتو اصول مشترک اعتقادی.

2 - پیشنهاد اتحاد و حمایت سیاسی و نظامی به مجامع کوچک اهل کتاب (مثل یهود) در مناطق مختلف شبه جزیره ضمن احترام به آزادی مدنی و اعتقادی این اقلیت ها.

3 - دعوت قبایل مشرک به اسلام و یا به اتحاد سیاسی با حکومت مدینه و برخورداری از حمایت های مالی و نظامی ناشی از پیمان با مسلمین. (زرگری نژاد، ص 519).

به هر حال، نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله به امپراطور ایران و روم و فرمانروای غسان، اگر چه با پاسخ مساعدی مواجه نشد، اما این کوشش ها به تدریج پایه های اقتدار دولت مدینه را چنان استوار کرد که قدرت های محلی دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به اسلام یا اتحاد سیاسی و نظامی با دولت اسلامی را به جد مورد تأمل قرار دادند. در طی سال هفتم و هشتم تعداد قابل توجهی از حکام محلی اعم از

پادشاه عمّان، فرمانروای یمامه، بحرین، نجران، همدان و یمن به اسلام گرویده یا از طریق پیمان های سیاسی و پرداخت جزیه به اردوی مسلمانان پیوستند.

## 1 - سفیر پیامبر در دربار ایران

روزی که سفیر پیامبر اسلام عازم دربار ایران گردید، زمامدار این سرزمین وسیع، «خسرو پرویز» بود. وی دومین زمامدار ایران پس از انوشیروان بود که 32 سال پیش از هجرت پیامبر، بر تخت سلطنت نشست. حکومت وی، در این مدت با حوادث تلخ و شیرین بی شماری روبرو گردید. قدرت ایران در دوران زمامداری وی کاملاً در نوسان بود. روزی نفوذ ایران، آسیای صغیر را فرا گرفت و تا نزدیکی قسطنطنیه گسترش یافت و صلیب عیسی که چیزی مقدستر از آن نزد مسیحیان نبود، به «تیسفون» (مدائن) آورده شد و سلطان روم درخواست صلح نمود و سفیری برای بستن پیمان صلح به دربار ایران گسیل داشت و حدود ایران به حدود شاهنشاهی هخامنشی رسید. ولی روز دیگر بر اثر سوء تدبیر و غرور بی حد و خوشگذرانی زمامدار وقت، ایران در لب پرتگاه سقوط قرار گرفت. نقاط فتح شده یکی پس از دیگری از زیر نفوذ درآمد، و سپاه دشمن تا قلب سرزمین ایران، یعنی دستگرد نزدیک تیسفون رسید و کار به جایی رسید که خسرو پرویز از بیم رومیان پا به فرار گذارد. این عمل ننگین خشم ملت را برانگیخت و سرانجام به دست فرزند خود شیرویه کشته شد.

آسیب شناسان تاریخ، علت عقب گرد قدرت ایران را معلول غرور و خودخواهی زمامدار وقت و تجمل طلبی و خوش گذرانی وی می دانند. اگر او پیام سفیر صلح را پذیرفته بود، شکوه ایران در پناه صلح محفوظ می ماند. اگر نامه پیامبر در روحیه خسرو پرویز اثر خوبی نبخشید، تقصیر نامه و یا نامه رسان نبود، بلکه روحیات خاص و خودخواهی مفرط او مهلت نداد که پیرامون دعوت پیامبر چند دقیقه بیندیشد. هنوز مترجم نامه را به پایان نرسانیده بود که فریاد کشید و نامه را گرفت و پاره کرد. اینک تفصیل جریان:

در آغاز سال هفتم هجرت، پیامبر صلی الله علیه و آله (ابن سعد در) «طبقات»، ج 1/285 تاریخ اعزام سفیران را محرم سال هفت هجرت می‌داند).

یکی از افسران ارشد خود، یعنی عبد الله حذافه سهمی قرشی را مامور کرد که نامه وی را به دربار ایران ببرد، و آن را به خسرو پرویز برساند، تا او را به وسیله نامه به آئین توحید دعوت نماید.

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس. سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله، ادعوك بدعايه الله فاني انا رسول الناس كافة لا نذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين اسلم تسلم، فان ابیت فعليك اثم المجوس؟ (طبقات كبرى)، ج 1/260، (تاریخ طبری)، ج 2/295 و 296، کامل، ج 2/81، بحار، ج 20/389.

به نام خداوند بخشنده مهربان

از محمد، فرستاده خداوند به کسری بزرگ ایران. درود بر آنکس که حقیقت جوید و به خدا و پیامبر او ایمان آورد، و گواهی دهد که جز او خدائی نیست، و شریک و همتائی ندارد و معتقد باشد که «محمد» بنده و پیامبر او است. من به فرمان خداوند ترا به سوی او می‌خوانم. او مرا به هدایت همه مردم فرستاده است تا همه مردم را از خشم او بترسانم، و حجت را بر کافران تمام کنم. اسلام بیاور تا در امان باشی، و اگر از ایمان و اسلام سربرتافتی، گناه ملت مجوس بر گردن تو است».

ر. ک: تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر، ص 153 ج 155.

شاعر سخن ساز و شیرین زبان ایران «حکیم نظامی»، این حقایق تاریخی را به نظم درآورده و چنین می‌گوید:

توای عاجز که خسرو نام داری و گر کیخسروی صد جام داری مبین

در خود که خود بین را بصر نیست خدا بین شو که خود دیدن هنر نیست

ص: 323

گواهی ده که عالم را خدائی است نه بر جا و نه حاجتمند جائی است

خدائی کادمی را سروری داد مرا بر آدمی پیغمبری داد

سفیر پیامبر وارد دربار گردید. خسرو پرویز دستور داد تا نامه را از او بگیرند، ولی او گفت: باید نامه را شخصا خودم برسانم و نامه پیامبر را به خسرو تسلیم کرد. خسرو پرویز مترجم خواست. مترجم نامه را باز کرد و چنین ترجمه نمود. نامه ایست از محمد رسولخدا به «کسری» بزرگ ایران. هنوز مترجم از خواندن نامه فارغ نشده بود که زمامدار ایران سخت برآشفته و داد زد و نامه را از مترجم گرفت، و پاره کرد و فریاد کشید: این مرد را ببینید که نام خود را پیش تر از نام من نوشته است. فوراً دستور داد که عبدالله را از قصر بیرون کنند. عبدالله از قصر بیرون آمد، و بر مرکب خود سوار شد و راه مدینه را پیش گرفت. او جریان کار خود را گزارش داد، پیامبر از بی احترامی «خسرو» سخت ناراحت گردید و آثار خشم در چهره او دیده شد و در حق وی چنین نفرین کرد: «اللهم مرق ملکة»: خداوند ارشته سلطنت او را پاره کن.

(طبقات کبری «، ج 1/260.

باز حکیم نظامی شاعر و سخنور معروف ایران چنین سروده است:

چو قاصد عرضه کرد آن نامه نو بجوشید از سیاست خون خسرو

خطی دید از سواد هیبت انگیز نوشته از محمد سوی پرویز

کرازهره که با این احترامم نویسد نام خود بالای نامم

درید آن نامه گردن شکن را نه نامه بلکه نام خویشان را

نظریه یعقوبی

« ابن واضح»، اخباری معروف به «یعقوبی»، در تاریخ خود بر خلاف اتفاق عموم

ص: 324

تاریخ نویسان می نویسند: خسرو پرویز نامه پیامبر را خواند و برای احترام پیامبر مقداری مشک و ابریشم وسیله سفیر پیامبر فرستاد. پیامبر عطر را تقسیم کرده و فرمود: ابریشم شایسته مردان نیست و فرمود: قدرت اسلام وارد سرزمین او می شود «و امر الله اسرع من ذلک» (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 77).

ولی با این وصف، نظر هیچ یک از تاریخ نویسان با نظر یعقوبی موافق نیست، جز احمد حنبل می نویسند: خسرو پرویز، هدیه ای برای پیامبر فرستاد. (مسند، احمد بن حنبل، ج 1، ص 96).

فرمان خسرو پرویز به فرماندار یمن

سرزمین حاصل خیز «یمن»، در جنوب مکه قرار دارد، و حکمرانان آنجا همواره دست نشانده شاهان ساسانی بودند. در آن روز «بازان»، حکمران آنجا بود. شاه ساسانی، از شدت غرور نامه ای به فرماندار «یمن»، به شرح زیر نوشت:

به من گزارش رسیده است که مردی از قریش در مکه مدعی نبوت است.

دو نفر از افسران ارشد خود را به سوی او اعزام کن تا او را دستگیر کرده به سوی من بیاورند. (سیره حلبی «)، ج 3/278.

و بنا به نقل ابن حجر در «الاصابه»، «بازان» دستور داد که این دو افسر، او را وادار کنند تا به آئین نیاکان خود برگردد، و اگر نپذیرفت سر او را از تن جدا کرده برای او بفرستند.

این نامه حاکی از بی اطلاعی زمامدار وقت است. او به قدری بی اطلاع بود که نمی دانست که این شخص مدعی نبوت بیش از شش سال است که از مکه به مدینه مهاجرت نموده است. وانگهی شخصی را که در نقطه ای داعیه نبوت دارد، و نفوذ او به قدری گسترش یافته که پیک برای دربار شاهان جهان می فرستد، نمی توان با اعزام دو افسر دستگیر کرد و او را به یمن احضار نمود.

فرماندار «یمن» طبق دستور مرکز، دو افسر ارشد و نیرومند خود را به نامهای «فیروز» و «خرخسره»، روانه حجاز کرد. این دو مأمور نخست در «طائف»، با یک مرد قرشی تماس گرفتند. وی آنها را راهنمایی کرد و گفت: شخصی که مورد نظر شما

ص: 325

است، اکنون در مدینه است. آنان راه مدینه را پیش گرفتند، و شرفیاب محضر پیامبر شدند. نامه باذان را تقدیم کرده و چنین گفتند: ما به دستور مرکز از طرف فرماندار یمن ماموریم شما را به یمن جلب کنیم و تصور می کنیم که «باذان»، در خصوص کار شما با خسرو پرویز مکاتبه کند و موجبات رضایت او را جلب نماید. در غیر این صورت، آتش جنگ میان ما و شما روشن می شود، و قدرت ساسان خانه های شما را ویران می سازد و مردان شما را می کشد...

پیامبر، با کمال خونسردی سخنان آنان را شنید. پیش از آنکه به پاسخ گفتار آنها پردازد، نخست آنها را به اسلام دعوت نمود، و از قیافه آنها که دارای شاربهای بلندی بودند، خوشش نیامد. و به آنها چنین فرمود: امرنی ربی ان اعمی لحیتی و اقص شاری: خدایم به من دستور داده که ریش را بلند، و شاربها را کوتاه سازم - «کامل»، ج 2/106.

عظمت و هیبت پیامبر و خونسردی او، آنچنان آنها را مرعوب ساخته بود که وقتی پیامبر آئین اسلام را به آنها عرضه داشت، بدنشان می لرزید.

سپس به آنها فرمود: امروز بروید، من فردا نظر خود را به شما می گویم.

در این هنگام، وحی آسمانی نازل گردید و فرشته وحی پیامبر را، از کشته شدن «خسرو پرویز» آگاه ساخت. فردای آن روز که افسران (فرماندار یمن)، برای گرفتن جواب به حضور پیامبر رسیدند، پیامبر فرمود: پروردگار جهان مرا مطلع ساخت که دیشب، «خسرو پرویز»، وسیله پسرش «شیره» کشته شد و پسر بر تخت سلطنت نشست. شبی را که پیامبر معین نمود، شب سه شنبه دهم جمادی الاولی سال هفت هجری بوده است. (طبقات کبری «، ج 1/260)، بحار «، ج 20/382.

ماموران باذان، از شنیدن این خبر سخت وحشت زده شده گفتند: مسئولیت این گفتار شما به مراتب بالاتر از ادعای نبوت است که شاه ساسان را به خشم درآورده است. ما ناچاریم جریان را به حضور باذان برسانیم و او به «خسرو پرویز» گزارش خواهد داد.

پیامبر فرمود: من خوشوقتم که او را از جریان آگاه سازید، و نیز به او بگوئید: «ان دینی و سلطانی سیبلغ الی منتهی الخف و الحافر» یعنی: آئین و قدرت من به آن نقطه ای که مرکبهای تندرو به آنجا می رسند، خواهد رسید.

و اگر تو اسلام آوری ترا در این حکومت که اکنون در اختیار داری باقی

می گذارم. سپس پیامبر، برای تشویق ماموران، کمر بند گرانبھائی را که برخی از رؤسای قبائل به او هدیه کرده و در آن طلا و نقره به کار رفته بود، به ماموران باذان داد، و هر دو نفر با کمال رضایت از محضرش مرخص شده راه یمن را پیش گرفتند و «باذان» را از خبری که پیامبر به آنها داده بود، مطلع ساختند.

«باذان» گفت: اگر این گزارش درست باشد، حتماً او پیامبر آسمانی است و باید از او پیروی کرد. چیزی نگذشت که نامه ای از «شیرویه»، به مضمون زیر به فرماندار یمن رسید: آگاه باش! من «خسرو پرویز» را کشتم، و خشم ملت باعث شد که من او را بکشم. زیرا او اشراف (فارس) را کشت و بزرگان را متفرق ساخت هر موقع نامه من به دست شما رسید از مردم برای من بیعت بگیر و هرگز با شخصی که ادعای نبوت می کند و پدرم بر ضد او دستور داده بود، با خشونت رفتار مکن تا دستور مجدد من به تو برسد.

نامه «شیرویه»، موجبات اسلام آوردن باذان و کلیه کارمندان حکومت وقت را که همگی ایرانی بودند، فراهم آورد. در این باره، باذان با پیامبر مکاتبه کرد و اسلام خود و کارمندان حکومت را بحضرتش ابلاغ نمود.

خلاصه، وقتی پیک رسول الله صلی الله علیه و آله بازگشت و چگونگی رفتار خسرو پرویز را نقل کرد و خاک را به ایشان ارائه نمود، حضرت فرمود: «مَزَّقَ اللهُ مَلِكَهُ كَمَا مَزَّقَ كِتَابِي وَبَعَثَ إِلَيَّ بِتَرَابٍ أَمَا أَنْتُمْ سَتَمَلِكُونَ أَرْضَهُ؛ (ر. ک: الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، ص 213؛ اعیان الشیعه، محسن الامین، ج 1، ص 244).

خداوند سلطنتش را پاره کند؛ همان گونه که نامه مرا پاره کرد و برای من خاک فرستاد. این را بدانید که به زودی سرزمین او را فتح خواهید کرد».

باذان نیز که مانند سایر ساکنان یمن از سلطه جابرانه و خشن مأموران ایرانی از زمان انوشیروان رنج می برد، از پیدایش قدرت مرکزی نیرومند در عربستان استقبال کرد و برای آنکه خود را از یوغ امپریالیسم ساسانی برهاند، اسلام آورد و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز وی را از جانب خویش بر یمن گماشت. او با اتکا به قدرت رسول الله صلی الله علیه و آله که هیچ قید و بند اقتصادی و یا سیاسی بر او تحمیل نکرد، استقلال خویش را در قبال ایران به دست آورد. (ر. ک: سیره رسول خدا، رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، ج 2، ص 1063. همچنین جهت مطالعه تفصیلی داستان و مسائل



مربوط به نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به ایران، می توانید به کتب ذیل نیز رجوع کنید: تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ص 217؛ سیره رسول خدا، همو، ص 553 556.

## 2 - بیک اسلام در سرزمین روم (قیصر)

### اشاره

«قیصر»، پادشاه روم با خدا پیمان بسته بود که هرگاه در نبرد با ایران پیروز گردد، به شکرانه این پیروزی بزرگ، از مقرر حکومت خود (قسطنطنیه) پیاده به زیارت «بیت المقدس» برود. او پس از پیروزی به نذر خود جامه عمل پوشانید و پای پیاده رهسپار «بیت المقدس» گردید.

«دحیه کلبی»، مامور شد که نامه پیامبر را به قیصر برساند. او سفرهای متعددی به شام داشت و به نقاط مختلف آن کاملاً آشنا بود. قیافه گیرا، صورت زیبا، و سیرت نیکوی وی شایستگی همه جانبه ی او را برای انجام این وظیفه خطیر ایجاب می نمود. وی پیش از آنکه شام را، به قصد قسطنطنیه ترک کند، در یکی از شهرهای شام یعنی «بصری» (بصری مرکز استانداری استان) حوران «بود که از مستعمرات قیصر به شمار می رفت، و حارث بن ابی شمر و بطور کلی ملوک» غسان «به صورت دست نشانده از قیصر در آنجا حکومت می کردند.

اطلاع یافت، که قیصر عازم بیت المقدس است. از اینرو فوراً با استاندار «بصری»، «حارث بن ابی شمر» تماس گرفت و ماموریت خطیر و پراهمیت خود را به او ابلاغ کرد. مؤلف طبقات (طبقات کبری)، ج 1/259.

می نویسد: پیامبر دستور داده بود، که نامه را به حاکم «بصری» بدهد تا او نامه را به قیصر برساند. شاید این دستور از این نظر بود، که پیامبر شخصاً از مسافرت «قیصر» آگاهی داشت، و یا از این جهت که شرائط و امکانات دحیه محدود بوده و مسافرت تا قسطنطنیه خالی از اشکال و مشقت نبوده است. در هر صورت، سفیر پیامبر اسلام با حاکم «بصری» تماس گرفت. استاندار نیز، «عدی بن حاتم» را خواست و او را مامور کرد تا همراه سفیر پیامبر به سوی بیت المقدس بروند، و نامه پیامبر را به حضور قیصر برسانند.

سفیر پیامبر در شهر «حمص» با قیصر ملاقات کرد. او وقتی خواست به حضور

قیصر باریابد، کارپردازان دربار به او گفتند: باید در برابر قیصر سجده کنی، در غیر این صورت به تو اعتنا نکرده و نامه ترا نخواهد گرفت. از این نامه در کتاب «کتانی» (به عنوان صحیح ترین نصّی که تاریخ از نامه های پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) حفظ نموده، یاد شده است). ر. ک: التراتیب الاداریه، کتانی، ج 1، ص 142).

«دحیه»، سفیر خردمند پیامبر اسلام گفت: من برای کوبیدن این سنتهای غلط رنج این همه راه را بر خود هموار کرده ام، من از طرف صاحب رسالتی به نام محمد «ص» مامورم به قیصر ابلاغ کنم، که بشرپرستی باید از میان برود، و جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد. آیا با این ماموریت، با این عقیده و اعتقاد چگونه می توانم تسلیم نظریه شما شوم و در برابر غیر خدا سجده کنم؟.

منطق نیرومند و پرحسبیت سفیر، مورد اعجاب کارکنان دربار قرار گرفت. یک نفر از درباریان خیراندیش به «دحیه» گفت: شما می توانی نامه را روی میز مخصوص «سلطان» بگذاری و برگردی و کسی جز «قیصر» دست به نامه های روی میز نمی زند، و هر موقع قیصر نامه را خواند، شما را به حضور می طلبد. «دحیه»، از راهنمایی آن مرد تشکر کرد، و نامه را روی میز «قیصر» گذارد و بازگشت.

«قیصر» نامه را گشود. ابتداء نامه که با «بسم الله» شروع شده بود. توجه قیصر را جلب کرد و گفت: من از غیر سلیمان «ع» تاکنون چنین نامه ای ندیده ام. سپس مترجم ویژه عربی خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند. او نامه پیامبر را چنین ترجمه کرد:

نامه ایست بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله الی هرقل عظیم الروم، سلام علی من اتبع الهدی. اما بعد، فانی ادعوک بدعايه الاسلام، اسلم تسلّم یؤتک الله اجرک مرتین. فان تولیت فانما علیک اثم «الاریسین»، و یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون، محمد رسول الله. ر. ک: الطبقات الکبری، ج 1، ص 259؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 212؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 77؛ المیزان، علامه طباطبائی، ج 3، ص 293.

از محمد فرزند عبد الله، به «هرقل» بزرگ روم. درود بر پیروان هدایت، من ترا به آئین اسلام دعوت می کنم. اسلام آور تا در امان باشی، خداوند به تو دو پاداش

می دهد، (پاداش ایمان خود، و پاداش ایمان کسانی که زیردست تو هستند (. اگر از آئین اسلام روی گردانی گناه» اریسیان» نیز بر تو است. ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم: غیر خدا را نپرستیم، کسی را انباز او قرار ندهیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به خدائی نپذیرد، هرگاه (ای محمد) آنان از آئین حق سربرتافتند بگو: گواه باشید که ما مسلمانیم.

(درباره تفسیر لفظ (اریسیان) میان دانشمندان اختلاف است. ابن اثیر در «نهایه»، ج 1/31 می نویسد: مراد، کارمندان دربار است. برخی می گویند: مراد کشاورزان است، زیرا اکثریت مردم آنروز را طبقه کشاورز تشکیل می داد. مؤید این نظر اینست که در برخی از نسخه ها) کامل ج 2 ص 145) به جای لفظ یاد شده کلمه «اکارین» (موجود آمده و) اکار «همان کشاورز است. گاهی احتمال می دهند که» اریس «نام طائفه ای باشد که در روم زندگی می کردند.

### قیصر از حالات پیامبر تحقیق می کند

زاممدار خردمند روم، احتمال داد که نویسنده نامه همان محمد موعود تورات و انجیل باشد. از این جهت درصدد برآمد که از خصوصیات زندگی وی، اطلاعات دقیق به دست آورد. فوراً مسئولی را به حضور طلبید و گفت: سراسر شام را زیر پا بگذار، شاید از خویشاوندان و نزدیکان «محمد»، و یا از کسانی که از اوضاع وی اطلاع دارند، افرادی را پیدا کنی، تا من وسیله آنها درباره «محمد» یک سلسله اطلاعاتی به دست آورم. از حسن تصادف، در همان ایام ابوسفیان با گروهی از قریش برای بازگانی به شام آمده بودند. مامور قیصر با آنها تماس گرفت و همه را به بیت المقدس برد، و به حضور او باریافتند. قیصر از آنها پرسید: آیا در میان شما کسی هست که با «محمد» پیوند خویشاوندی داشته باشد؟ ابوسفیان به خود اشاره کرد و گفت: ما با او از یک طایفه هستیم، و در جد چهارم (عبد مناف) بهم می رسیم. «قیصر» دستور داد که ابوسفیان، پیش روی او بایستد و دیگران پشت سر او قرار گیرند و مراقب سخنان ابوسفیان شوند، که هرگاه وی در پاسخ پرسشهای قیصر، غرض ورزی کرد، فوراً به خطا و یا دروغ او اشاره نمایند. با این اوضاع، قیصر سؤالات زیر را از ابوسفیان پرسید و او نیز به ترتیب پاسخ داد:

1 - حسب «محمد» چگونه است؟

خانواده او شریف و بزرگ اند.

2 - در نیاکان وی کسی هست که بر مردم سلطنت کرده باشد؟

نه هرگز.

3 - آیا پیش از آنکه ادعای نبوت کند، از دروغ پرهیز داشت یا نه؟

: بلی محمد مرد راستگوئی بود.

4 - چه طبقه ای از مردم از وی طرفداری می کنند و به آئین او می گروند؟

: اشراف با او مخالفند، و افراد عادی و متوسط هوادار جدی او هستند.

5 - پیروان وی رو به فزونی است؟

: بلی رو به افزایش است.

6 - کسی از پیروان او تا حال، مرتد شده است؟

خیر.

7 - آیا او در نبرد با مخالفان پیروز است یا مغلوب؟

ص: 331

: گاهی غالب و گاهی با شکست روبرو است.

قیصر، به مترجم گفت که: به ابوسفیان و دوستان وی بگوید که اگر این گزارشها دقیق و صحیح باشد، حتماً او پیامبر موعود آخر الزمان است، و در پایان افزود که من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد، و نمی دانستم که از قوم «قریش» خواهد بود. ولی من حاضر در برابر او خضوع کنم، و به عنوان احترام پاهای او را شستشو دهم، و در همین نزدیکیها قدرت و شوکت او سرزمین روم را خواهد گرفت.

برادرزاده قیصر، گفت: محمد در نامه اسم خود را بر نام تو مقدم داشته است. در این موقع، قیصر به او پرخاش کرد و گفت: کسی که ناموس اکبر (فرشته وحی) بر او نازل می شود، شایسته است نام او بر نام من مقدم باشد.

ابوسفیان می گوید: طرفداری جدی قیصر از محمد، سر و صدائی در دربار به وجود آورد، و من از این پیش آمد سخت ناراحت بودم، که کار محمد به قدری بالا بگیرد که ملت روم از او بترسند. با اینکه من در آغاز سؤال و جواب کوشش کردم که محمد را در نظر قیصر کوچک کنم و می گفتم که محمد کوچکتر از آنست که شنیده ای، ولی قیصر به تحقیر من گوش نکرد و گفت: آنچه من از تو سؤال می کنم به آن پاسخ بده! (تاریخ طبری «، ج 2/290)، بحار الانوار «، ج 20/378-380.

این تفحص اشاره دارد به ماجرای یافتن تجار مکه و از جمله ابوسفیان و پرس و جوی امپراتوری روم درباره ویژگی های نبی اسلام (صلی الله علیه و آله). جهت مطالعه تفصیلی آن ر. ک: تاریخ الامم والملوک، طبری، ج 2، ص 290؛ تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم ایتی، ص 485 و 486.

### **تأثیر نامه پیامبر در قیصر**

قیصر به گزارشهای کسب شده از ناحیه ابوسفیان اکتفا نکرده، موضوع را بوسیله نامه، با یکی از دانشمندان روم در میان گذارد. وی در جواب نوشت: این همان پیامبر است که جهان در انتظار او است. قیصر برای بدست آوردن طرز تفکر سران روم، اجتماع عظیمی در یکی از صومعه ها تشکیل داد، و نامه پیامبر را بر آنها خواند، و گفت: آیا حاضرید با برنامه و آئین او موافقت کنیم؟! چیزی نگذشت که

ص: 332

تشنج بزرگی در مجلس پدید آمد، به طوری که قیصر از اختلاف و مخالفت آنان بر جان خود ترسید. فوراً از جایگاه خود که نقطه بلندی بود، رو به مردم کرد و گفت: نظر من از این پیشنهاد آزمایش شما بود، صلابت و استقامت شما در آئین مسیح مورد اعجاب و تقدیر من قرار گرفت.

قیصر، دحیه را خواست و او را احترام کرد، و پاسخ نامه پیامبر را نوشت، و هدیه ای نیز به وسیله «دحیه» ارسال کرد، و مراتب ایمان و اخلاص خود را در آن منعکس نمود. (طبقات کبری «، ج 1/259، سیره حلبی «، ج 2/277، کامل «، ج 2/444، بحار «، ج 20/379. مکاتیب الرسول، ص 112 ج 114؛ تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر، ص 156.

و در نهایت، در جواب نبی اعظم صلی الله علیه و آله نوشت:

« من مردم را دعوت کردم که به رسالت شما ایمان بیاورند، ولی اطاعت نکردند و اگر اطاعت می کردند، به مراتب برای آنان بهتر و شایسته تر بود. دوست داشتم در محضر شما می بودم و به شما خدمت می کردم و قدم های شما را می شستم!»

سرانجام قیصر، دحیه را خواست و جواب نامه را با هدایایی برای پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله همراه نمود و مراتب اخلاص و ایمان خویش را به آن حضرت یادآور شد.

البته در برخی از نقل ها، آمده است که هراکلیوس جوابی بدین مضمون به پیامبر داد:

به محمد رسول خدا، که عیسی به او بشارت داده بود. از طرف قیصر حاکم روم.

نامه ات با رسالت به من رسید و من شهادت می دهم که تو رسول خدایی و ما نام تو را در انجیل یافتیم. عیسی بن مریم به تو بشارت داده است. من اهل روم را به ایمان به تو دعوت کردم ولی آنان نپذیرفتند، گرچه اگر می پذیرفتند به نفعشان بود. من خود، بسیار دوست داشتم که در نزد تو بودم و به خدمتگزاری تو و شست و شوی پاهای تو می پرداختم. (مکاتیب الرسول (صلی الله علیه و آله)، ج 1، ص 109.

### 3 - پیک اسلام در سرزمین خاطره ها «حبشه»

#### اشاره

سرزمین حبشه در انتهای آفریقای شرقی قرار دارد و وسعت خاک آن 18000

ص: 333

کیلومتر مربع، و پایتخت فعلی آن شهر» آدیس آبابا» است.

شرقیان، بیش از یک قرن قبل از اسلام با این سرزمین آشنا شده بودند. این آشنائی بر اثر حمله ارتش ایران، در دوران شهریاری انوشیروان صورت پذیرفت، و با مهاجرت مسلمانان از مکه به حبشه تکمیل شد.

روزی که پیامبر تصمیم گرفت شش تن از ماموران زبده و دلاور خود را به عنوان سفیران ابلاغ نبوت جهانی به نقاط دور بفرستد، «عمرو بن امیه ضمیری» را مامور ساخت، که با نامه ای رهسپار حبشه گردد، و پیام او را به «نجاشی»، زمامدار دادگر آن سرزمین برساند. نامه زیر نخستین نامه ای نیست که پیامبر اسلام به زمامدار حبشه نوشته است، بلکه پیش از این نامه، نامه ای درباره مهاجران مسلمان نوشته و آنها را به فرمانروای حبشه توصیه کرده و از «نجاشی» خواسته بود که عنایات خاص خود را در حق آنان مبذول دارد و متن این نامه در تواریخ اسلام موجود است. (تاریخ طبری «، ج 2/294).

گاهی میان این دو نامه (نامه ای که بعنوان ابلاغ رسالت جهانی نوشته شده، و نامه ای که برای توصیه مهاجران نگارش یافته (اشتباه رخ می دهد و عبارات هر دو نامه بهم آمیخته می شود).

روزی که پیامبر، سفیر خود را همراه نامه ای رهسپار کشور حبشه ساخت، هنوز دسته ای از مسلمانان مهاجر در آنجا به سر می بردند. گروهی نیز به مدینه بازگشته بودند، و از رعیت پروری و دادگستری آن زمامدار بزرگ، خاطره شیرینی داشتند. از اینرو سرزمین حبشه برای مسلمانان مهاجر سرزمین خاطره ها بود، و زمامدار آنجا را بسان یک رهبر دادگر ستایش می کردند، و اگر ما، در نامه پیامبر گرامی که به زمامدار آنجا نوشته، یک نوع انعطاف و نوازش و نرمی در سخن مشاهده می کنیم، برای اینست که روحیه زمامدار آنجا برای پیامبر مشخص و روشن بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله در نامه های دیگر، زمامداران وقت را با عقوبت الهی تهدید می کرد و می فرمود: اگر ایمان نیاورید، گناه ملتها که از ترس شما ایمان نیاوردند، برگردن شما است، ولی در این نامه از این گفتار خبری نیست.

متن نامه چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الي

النجاشی ملک الحبشه، سلام عليك فانی احمد الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن، و اشهد ان عيسى بن مريم روح الله و كلمته القاها الى مريم البتول الطيبه الحصيئه فحملت بعيسى، حملته من روحه و نفخه كما خلق آدم بيده. و انى ادعوك الى الله وحده لا- شريك له و الموالاه على طاعته، و ان تتبعنى و توقن (تؤمن) بالذی جائنى، فانی رسول الله و انى ادعوك و جنودك (وجيرتك) الى الله عز و جل، و قد بلغت و نصحت فاقبلوا نصيحتى و السلام على من اتبع الهدى. (سبحانى، جعفر، فروغ ابدیت، ج 2، ص 229؛ مكاتیب الرسول (صلی الله علیه وآله)، ج 1) ص 120

به نام خداوند بخشنده مهربان، نامه ایست از محمد پیامبر خدا به نجاشی زمامدار حبشه. درود بر شما! من خدائی را که جز او خدائی نیست ستایش می کنم. خدائی که از عیب و نقص منزه است، و بندگان فرمانبردار او از خشم او درامانند، و او به حال بندگان ناظر و گواه است، گواهی می دهم که عیسی فرزند مریم، روحی است از جانب خدا و کلمه ایست که در رحم مریم زاهد و پاکدامن قرار گرفته است. خداوند با همان قدرت و نیروئی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، او را نیز بدون پدر در رحم مادرش پدید آورد، من ترا به سوی خدای یگانه که شریک ندارد دعوت می کنم، و از تو می خواهم که همیشه مطیع و فرمانبردار او باشید و از آئین من پیروی نمائید، ایمان به خدائی آورید که مرا به رسالت خود مبعوث فرمود. زمامدار حبشه آگاه باشد که من پیامبر خدا هستم. من شما و تمام لشکریانت را به سوی خدای عزیز دعوت می کنم، و من وسیله این نامه و اعزام سفیر به وظیفه خطیری که بر عهده داشتیم عمل کردم و ترا پند و اندرز دادم، درود بر پیروان هدایت. (سیره حلبی «، ج 3/279)، طبقات کبری «، ج 1/259.

پیامبر نامه خود را با سلام آغاز کرده و شخصا به زمامدار حبشه درود فرستاده است ولی در نامه های دیگر، درود شخصی نامه « کسری » و « قیصر » و « مقوقس » زمامداران ایران و روم و مصر نفرستاده، بلکه نامه را با درود کلی (سلام بر پیروان هدایت) آغاز کرده است. ولی در این نامه، شخصا به زمامدار حبشه سلام فرستاده و از این طریق در حق او احترام خاصی نسبت به سائر زمامداران معاصر وی قائل شده است.



در این نامه به یک سلسله از صفات برجسته خداوند که همگی از نزاهت و عظمت او حاکی است، اشاره شده است. سپس، موضوع «الوهیت» (خدا بودن مسیح) را که زائیده افکار منحط کلیسا است، مطرح کرده و با برهان مخصوصی که از قرآن الهام گرفته آن را رد کرده است. همچنین، ولادت حضرت عیسی را با تولد حضرت آدم مقایسه کرده و اثبات نموده که اگر پدر نداشتن دلیل بر خدا بودن و یا فرزندی او باشد، آدم ابو البشر نیز چنین بوده در صورتی که درباره وی چنین عقیده ای وجود ندارد.

در پایان نامه، دعوت خود را به لباس پند و اندرز درآورده و از این طریق از ابراز شخصیت و بزرگی خودداری شده است.

درباره متن نامه اختلافات جزئی وجود دارد، ولی د. م دنلپ، خاورشناس اسکاتلندی، به اصل نامه دست یافته و تصویر آن را در ژانویه 1940 م در مجله انگلیسی زبان «جمعیت سلطنتی آسیایی» (JRAS) چاپ کرده است.

گفتگوی سفیر پیامبر با زمامدار حبشه

سفیر اسلام با تشریفات خاص به حضور زمامدار حبشه رسید و به او چنین گفت: من وظیفه دارم که پیام رهبر خود را برسانم، و سرشت پاک شما نیز داوری می کند که به عرایض من بذل عنایت فرمائید.

ای زمامدار دادگر حبشه! دلسوزیهای شما درباره مسلمانان مهاجر، فراموش شدنی نیست و این عواطف آنچنان باعث خرسندی ما گردیده که شما را از خود می دانیم. ما آنچنان به شما اعتماد و اطمینان داریم که گویا از یاران شما هستیم.

کتاب آسمانی شما انجیل، گواه محکم و غیر مردود است. این کتاب، دادرس دادگریست، که ستم نمی کند و این داور عادل صریحا به نبوت پیامبر ما گواهی می دهد. اگر از این فرستاده جهانی و پیامبر خاتم پیروی نمودید، به خیر بزرگی نائل خواهید آمد. در غیر این صورت، مثل شما مثل یهود خواهد بود، که آئین مسیح را که ناسخ آئین «کلیم» بود، نپذیرفته و بر دین منسوخ باقی ماندند. و آئین اسلام بسان آئین مسیح، ناسخ و بیک معنی تکمیل کننده شرایع پیشین است.

ص: 336

زاممدار دادگر حبشه به سفیر پیامبر اسلام چنین گفت: من گواهی می‌دهم که «محمد»، همان پیامبر است که اهل کتاب در انتظار او هستند. و عقیده دارم که همان طوری که حضرت موسی از نبوت حضرت مسیح خبر داده، مسیح نیز علائم و نشانه‌های پیامبر آخر الزمان را گزارش کرده است. من حاضریم، نبوت وی را برای عموم مردم اعلام کنم، ولی از آنجا که فعلا زمینه برای اعلام آماده نیست، و نیروی من کم است، باید زمینه را آماده ساخت، تا دلها به سوی اسلام متوجه گردد. اگر برای من امکان داشت، هم اکنون به سوی پیامبران می‌شتافتم. (سیره حلبی «، ج 3/279)، طبقات کبری «، ج 1/259.

سپس نامه ای در پاسخ نامه پیامبر نوشت که آن را در اینجا منعکس می‌سازیم.

### نامه نجاشی به پیامبر

به نام خداوند بخشنده مهربان، نامه ایست به سوی «محمد» رسول خدا از «نجاشی» درود کسی که جز او خدائی نیست، درود کسی که مرا به اسلام هدایت نمود، بر شما باد! نامه شما را پیرامون نبوت و بشریت حضرت عیسی زیارت نمودم. به خدای زمین و آسمان سوگند آنچه بیان نموده بودید عین حقیقت است و من هیچ مخالفتی با آن ندارم، و از حقیقت آئین شما نیز آگاهی یافتم و درباره مسلمانان مهاجر، تا آنجا که مقتضیات ایجاب می‌کرد، خدمات لازم به عمل آمد، و من اکنون به وسیله این نامه گواهی می‌دهم که شما فرستاده خدا و شخص راستگو که کتابهای آسمانی او را تصدیق می‌کنند می‌باشید، و من در حضور پسر عموی شما (جعفر بن ابی طالب) مراسم اسلام و ایمان و بیعت را انجام دادم.

من برای ابلاغ پیام و اسلام خود، فرزندانم «ارها» را رهسپار محضر مقدستان کرده و صریحا اعلام می‌دارم که من جز خود، ضامن کسی نیستم، و اگر دستور فرمائید خودم رهسپار خدمت پرفیضان شوم، درود بر شما ای پیامبر خدا. (مکاتیب الرسول، ج 1، ص 128 129؛ از تاریخ طبری، ج 2، ص 294 و بحار الانوار، ج 6، ص 398

نجاشی هدایای مخصوصی برای پیامبر گرامی فرستاد و پیامبر هم بعدا دو نامه دیگر برای نجاشی فرستاد.

نامه دیگر به نجاشی و جواب نجاشی:

این همان نامه ای است که پیامبر از نجاشی خواست ام حبیبه را به عقد او درآورد، که نجاشی پذیرفت و جواب داد و هدایایی نیز فرستاد.

جناب نجاشی در نهایت با احترام فراوان جواب نامه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را مرقوم داشت و مراتب ایمان و اخلاص خویش را به ساحت آن حضرت اعلان نمود و آن حضرت را همان «پیامبر موعود» برشناخت که در کتب آسمانی به او بشارت داده شده است. آن گاه هدایای ویژه ای نیز برای آن حضرت ارسال کرد.

تاریخ الرسل و الامام و الملوک، ج 2، ص 294؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 210.

پیامبر خداصلی الله علیه و آله عنایت ویژه ای به زمامدار حبشه داشت. چون این زمامدار مسیحی، مسلمانان را، که از شر کفار مکه در آزار و اذیت بودند، در کشور خود پناه داد و حمایت خاص خود را نسبت به آنان مبذول داشت. پیامبر، نامه خود را با سلام آغاز کرد و شخصاً به زمامدار حبشه درود فرستاد ولی در نامه های دیگر درود شخصی به «کسری»، «قیصر» و «مقوقس»، زمامداران ایران، روم و مصر فرستاد؛

بلکه نامه را با درود کلی: «سلام بر پیروان هدایت» آغاز کرده است. ولی در این نامه، شخصاً به زمامدار حبشه سلام فرستاده و نسبت به او احترام خاصی نسبت به سایر زمامداران معاصر وی، قائل شده است.

عکس العمل نجاشی، زمامدار حبشه

نجاشی بیشترین پذیرش و انعطاف را نسبت به اسلام نشان داد. او دعوت پیامبر را پذیرفت و مسلمان شد، ولی در مورد اعلام عمومی دعوت به مردم حبشه، به فرستاده پیامبرصلی الله علیه و آله چنین گفت:

«من حاضر، نبوت وی را برای عموم مردم اعلام کنم، ولی از آنجا که فعلاً زمینه برای اعلام آماده نیست و نیروی من کم است؛ باید زمینه را آماده ساخت، تا دل ها به سوی اسلام متوجه گردد. اگر برای من امکان داشت، هم اکنون به سوی پیامبرتان می شتافتم (محمدبن سعد، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر و دار بیروت، 1957 م.، ج 1، ص 259).

ص: 338

نجاشی نامه ای نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت و صریحاً به مسلمان شدن و قبول دعوت حق اقرار نمود:

او پس از تقدیم هدایائی به نماینده پیامبر برای آشنا ساختن مبلغان مذهبی « حبشه» به حقانیت آئین پیامبر، سی تن از کشیشان ورزیده را رهسپار سرزمین مدینه ساخت، تا زندگی زاهدانه و ساده پیامبر اسلام را از نزدیک ببینند، و تصور نکنند که او نیز مانند سلاطین روزگار، دستگاهی دارد.

اعزامیان زمامدار حبشه، به حضور پیامبر باریافتند، و عقیده پیامبر را درباره حضرت مسیح خواستند. پیامبر عقیده خود را درباره حضرت مسیح با خواندن یک آیه از سوره مائده روشن نمود. مضمون این آیه، آنچنان آنها را تکان داد که بی اختیار اشک از دیدگانشان جاری گشت. اینک ترجمه آیه:

« هنگامی که خداوند به عیسی بن مریم چنین گفت: به یاد آر ای عیسی! نعمتی را که به تو و مادرت مبذول داشتیم، ترا با روح القدس (فرشته بزرگ) کمک کردیم، در پرتو این عنایات، در کودکی و در بزرگی با مردم سخن می گفتی، کتاب و حکمت، تورات و انجیل را به تو تعلیم کردیم، به فرمان خداوند از گلها صورت مرغ درست می کردی، سپس به اذن خداوند مرغ حقیقی می شدند، نابینایان مادرزاد و بیماران « برص» را شفا می بخشیدی، و مردگان را زنده می کردی.» « بیاد آر» هنگامی را که با دلایل روشن به سوی ملت اسرائیل برانگیخته شدی و من ترا از گزند آنها مصون داشتم، ولی کسانی که کافر (یهود) بودند در برابر این آیات روشن، کارهای ترا سحر و جادو می دانستند.» (سوره مائده/ 110).

این گروه، پس از بررسی دقیق درباره دعوت پیامبر بسوی حبشه بازگشته، و جریان را به عرض سلطان رسانیدند. او نیز مانند مبلغان، اشک در چشمانش حلقه زد. (اعلام الوری «/ 31).

ابن اثیر، (اسد الغابه «، ج 2/62).

سرگذشت اعزام شدگان را به گونه ای دیگر نوشته است. وی گوید: همه آنها در

دریا غرق شدند و پیامبر نامه ای به عنوان تسلیت به نجاشی نوشت. ولی مضمون نامه ای که «ابن اثیر» به آن اشاره کرده، هرگز گواه بر آن نیست که مصیبتی متوجه نجاشی گردیده است.

#### 4 - بیک اسلام در سرزمین مصر (مقوقس)

جُریج [جورج] بن مینا مقوقس، از جانب هراکلیوس قیصر روم، فرماندار اسکندریه مصر بود. پیامبر نامه ای بدین مضمون به او نوشت:

سرزمین مصر، نقطه پیدایش تمدنهای کهن، و مرکز سلطنت «فراعنه» و محل قدرت قبطیان بود. روزی که ستاره اسلام در حجاز درخشید، سرزمین مصر قدرت و استقلال خود را از دست داده بود. «مقوقس»، از جانب قیصر روم، استانداری مصر را در برابر پرداخت 19 میلیون دینار در سال، پذیرفته بود.

«حاطب بن ابی بلتعه»، مرد دلاور و سوارکار چابکی بود، و در تاریخ اسلام حادثه معروفی دارد.

او یکی از آن شش نفری بود که ماموریت یافتند نامه های تبلیغی پیامبر را به دست زمامداران بزرگ جهان آن روز برسانند. پیامبر او را مامور ساخت که نامه وی را به «مقوقس»، حکمران مصر برساند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى الْمُقَوْسِ عَظِيمِ الْقِبْطِ.

سلام علی من اتبع الهدی؛ أمّابعد، فإتی ادعوك بدعايه الإسلام أسلم تسلّم، یوتک الله أجرک مرتین فإن تولّیت فإنّ علیک إثم القبط، و یا أهل الکتاب تعالوا إلی کلمه سواء بیننا و بینکم ألا نعبد إلا الله ولا نُشْرک به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله فإن تولّوا فقولوا الله ھدوا بناً مسّلمون الأحمدي، علی، مکاتیب الرسول (صلی الله علیه وآله)، تهران: یس، 63)، ج 1، ص 97؛ تفسیر نمونه، ج 2، ص

452

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، از محمد فرزند عبد الله، به مقوقس بزرگ قبطیان.

ص: 340

درود بر پیروان حق باد، من تو را به سوی اسلام دعوت می کنم، اسلام آور تا سالم بمانی، خداوند به تو دو بار پاداش دهد (یکی برای ایمان آوردن خودت، و پاداش دیگر برای کسانی که از تو پیروی کرده، ایمان می آورند.)

و اگر از پذیرش اسلام سر باز زنی گناه قبطیان بر تو خواهد بود ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم، به این که غیر از خداوند یگانه را نپرستیم، و کسی را شریک او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد، و هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند بگویند گواه باشید که ما مسلمانییم.

هنگامی که مقوقس پست زمامداری مصر را به عهده داشت و پیامبر اسلام برای زمامداران و بزرگان جهان نامه می فرستاد، و آنها را به سوی اسلام دعوت می کرد، از جمله حاطب بن ابی بلتعنه را مأمور ساخت تا نامه ای به مقوقس رهبر مصر برساند سفیر پیامبر رهسپار مصر شد و اطلاع پیدا کرد که زمامدار مصر در اسکندریه است، مأمور پیامبر صلی الله علیه و آله با وسایل مسافرتی آن روز وارد اسکندریه شد، و خود را به کاخ مقوقس رسانید و نامه را به او داد، مقوقس نامه را باز کرد، خواند و مقداری فکر کرد سپس گفت: اگر راستی محمد فرستاده خدا است چرا مخالفان او توانستند وی را از زادگاه خود بیرون کنند، و ناچار شد در مدینه سکونت گزیند، چرا به آنها نفرین نکرد تا نابود شوند؟ فرستاده پیامبر در جواب چنین گفت: عیسی رسول خدا بود و شما نیز به حقانیت او گواهی می دهید، هنگامی که بنی اسرائیل نقشه قتل او را کشیدند چرا وی در باره آنها نفرین نکرد تا خدا آنها را هلاک کند؟!

مقوقس در برابر این منطق شروع به تحسین نمود و گفت: أحسنت انت حکیم من عند حکیم: آفرین بر تو، مرد فهمیده ای هستی که از طرف شخص فهمیده ای آمده ای.

حاطب سپس چنین اضافه کرد: پیش از شما کسی (یعنی فرعون) در این کشور حکومت می کرد که مدتها به مردم خدائی می فروخت، خدا او را نابود ساخت تا زندگی وی برای شما مایه عبرت گردد، ولی شما کوشش کنید که زندگیتان برای دیگران موجب عبرت نگردد!.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ما را به آیین پاکی دعوت نمود و قریش با او

سرسختانه مبارزه کردند، جمعیت یهود با کینه توزی خاص با او به مقابله برخاستند، و نزدیک ترین افراد به اسلام مسیحیان هستند، به جانم سوگند همان طور که موسی نبوت حضرت مسیح را بشارت داد، حضرت مسیح نیز، مبشر محمد صلی الله علیه و آله بود، ما شما را به سوی اسلام دعوت می کنیم همانطور که شما پیروان تورات را به انجیل دعوت نمودید، هر ملتی که دعوت پیامبر حقی را بشنود باید از او پیروی کند، من ندای محمد صلی الله علیه و آله را به سرزمین شما رسانیدم شایسته است که شما و ملت مصر به این دعوت پاسخ گوئید، حاطب بن ابی بلتعہ مدتی توقف کرد تا پاسخ نامه رسول الله صلی الله علیه و آله را دریافت دارد.

چند روز گذشت، روزی مقوقس، حاطب را به کاخ خود فرا خواند، از او خواست تا توضیح بیشتری در باره اسلام در اختیار او بگذارد.

حاطب در پاسخ او گفت: محمد صلی الله علیه و آله ما را به پرستش خدای یگانه دعوت می کند، و دستور می دهد مردم شبانه روز پنج بار با پروردگار خود از نزدیک ارتباط پیدا کنند، نماز بگذارند، و یک ماه را در سال روزه بدارند و خانه خدا (مرکز توحید) را زیارت کنند، به پیمان خود وفادار باشند، و از خوردن خون و مردار دوری کنند، و مقداری از خصوصیات زندگی پیامبر اسلام را نیز برای او شرح داد.

مقوقس گفت: اینها نشانه های خوبی است، من تصور می کردم که خاتم پیامبران از سرزمین شام که سرزمین پیامبران است ظهور خواهد کرد اکنون بر من روشن شد که او از سرزمین حجاز برانگیخته شده است.

سپس به نویسنده خود دستور داد تا نامه ای به عربی به این مضمون برای پیامبر بنویسد: به محمد فرزند عبد الله از مقوقس بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم، و حقیقت دعوت تو را دریافتم، من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور می نمودم او از منطقه شام برانگیخته می شود، من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم، سپس در نامه به هدایائی که برای پیامبر فرستاده بود اشاره کرد و نامه را با جمله سلام بر تو ختم نمود.

در تواریخ آمده که مقوقس حدود یازده نوع هدیه برای پیامبر فرستاد که خصوصیات آن در تاریخ اسلام ثبت است.

از جمله یک طبیب هم خدمت پیامبر فرستاد تا بیماران مسلمانان را معالجه کند

پیامبر هدایا را قبول کرد، ولی طیب را نپذیرفت و فرمود: ما مردمی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمی خوریم، و قبل از سیر شدن دست از طعام بر می داریم، و این امر برای سلامت و بهداشت ما کافی است (و شاید علاوه بر این دستور بزرگ بهداشتی، پیامبر از شخص طیب که قاعدتا مسیحی متعصبی بود ایمن نبود و نخواست جان خود و مسلمانان را بدست او بسپارد).

اینکه مقوقس سفیر پیامبر را گرامی داشت و هدایائی برای حضرت فرستاد و نام محمد صلی الله علیه و آله را در نامه بر نام خود مقدم نمود، همگی حاکی از این است که او دعوت رسول خدا را در باطن پذیرفته بود، و یا حد اقل تمایل به اسلام پیدا کرد ولی به خاطر اینکه موقعیت او متزلزل نگردد از اظهار تمایل به اسلام به طور آشکار خودداری می کرد.

« مقوقس » زمامدار مصر از طرف « هرقل » پادشاه روم بود و « قبطی ها » نژادی بودند که در مصر زندگی می کردند. مقوقس، فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را تکریم و احترام نمود و به نویسنده خود فرمان داد نامه ای به عربی به این مضمون برای پیامبر صلی الله علیه و آله بنویسد:

« به محمد فرزند عبدالله، از مقوقس، بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم و حقیقت دعوت تو را دریافتم. من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصوّر می نمودم او از نقطه شام برانگیخته می شود.

من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم.

سپس در پایان نامه، به هدایایی

که برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده بود، اشاره کرد و نامه را با جمله: « سلام بر تو » ختم نمود.

حامل نامه حاطب بن ابی بلیعہ لخمی بود. وقتی حاطب نامه را به مقوقس داد، گفت وگویی بین آنان درگرفت و مقوقس، از حاطب از احوالات کاتب نامه پرسید، و حاطب جواب داد و گفت: او رسول خداست، قریش و یهود دشمن او و مسیحیان دوستان او هستند؛ همان گونه که موسی به عیسی بشارت داد، عیسی نیز به محمد بشارت داد.... مقوقس گفت: من در حرف ها و کارهای او چیزی از سحر، گمراهی و



کذب نمی بینم و گمان می کنم او همان پیامبر بشارت داده شده است... مردم مصر حرف مرا در اطاعت از او نمی شنوند؛ از این رو، نامه ای می نویسم و هدیه ای می دهم و نزد ایشان ببر. سپس نامه ای بدین مضمون نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان. برای محمدبن عبدالله از طرف مقوقس، بزرگ مصر.

سلام بر شما. اما بعد، نامه ات را خواندم. و آنچه را گفتمی و به آن دعوت کردی درک کردم و یقین کردم تونبی هستی. ولی من گمان می کردم آن نبی از شام خواهد آمد. فرستادگانت را تکریم کردم و برایت دو کنیز خوب از مصر همراه با جامه و شتری خوب برای سوار شدن فرستادم. درود بر تو باد.

نام این دو کنیز ماریه و سیرین بود. ماریه قبطیه اسلام آورد و به تزویج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمد و ابراهیم، پسر پیامبر صلی الله علیه و آله از اوست. در مکاتیب الرسول چندین موردهدیه از جانب مقوقس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر این کار بر مصریان حمدگفت و به مسلمانان گفت: پس از من، خداوند مصر را بر شما می گشاید، با مردمش به نیکی رفتار کنید که آنها با شما خویشاوندی دارند و در پناه شما هستند.

سفیر پیامبر اسلام رهسپار کشور مصر گردید و اطلاع یافت که فرمانروا در یکی از کاخهای بلند لب دریا، در شهر «اسکندریه» بسر می برد. او رهسپار «اسکندریه» گردید و با زورق، خود را به داخل کاخ مقوقس رسانید. وی «حاطب» را به حضور خود پذیرفت، و نامه را باز کرد و خواند و مقداری در مضمون نامه فکر کرد سپس سر خود را بلند نمود و به سفیر اسلام چنین گفت:

اگر راستی «محمد» پیامبر خداست، چرا مخالفان او توانستند که وی را از زادگاه خود بیرون کنند و ناچار شد که در «مدینه» مسکن گزیند. چرا بر آنها نفرین نمی فرستد تا آنها نابود شوند؟!

سفیر فهمیده و توانای اسلام به او چنین گفت: حضرت عیسی پیامبر خدا بود و

شما نیز به رسالت او گواهی می دهید، موقعی که بنی اسرائیل نقشه قتل او را کشیدند چرا وی درباره آنها نفرین نکرد تا خدا آنها را نابود سازد؟

فرماندار که انتظار چنین پاسخ دندان شکنی را نداشت، در برابر منطق محکم سفیر به زانو درآمد و زبان به تحسین گشود و گفت: «احسنت انت حکیم جئت من عند حکیم»: آفرین بر تو مرد فهمیده ای هستی و از طرف شخص فهمیده و با کمالی پیغام آورده ای. (أسد الغابه)، ج 1/362.

سفیر از حسن استقبال استاندار مصر جرات پیدا کرد و زبان به تبلیغ گشود، و گفت: پیش از شما کسی (فرعون) در این کشور حکمرانی می کرد، که مدتها به مردم خدائی می فروخت خدا او را نابود ساخت، تا زندگی وی، برای شما مایه عبرت شود، و شما باید کوشش کنید که زندگی شما برای دیگران مایه عبرت نباشد.

پیامبر ما مردم را به آئین پاک دعوت نمود. قریش سرسختانه با او پیکار کردند، و ملت یهود با کینه تیزی خاصی با او به مقابله برخاستند، و نزدیکترین افراد به وی ملت نصاری است. به جانم سوگند، همان طوری که «موسی بن عمران»، نبوت حضرت مسیح را به مردم بشارت داده، همان طور نیز حضرت عیسی مبشر نبوت محمد «ص» بوده است.

شما را به آئین اسلام و کتاب آسمانی خود (قرآن) دعوت می نمایم، همان طور که شما، اهل تورات را به انجیل دعوت نموده اید. هر ملتی که دعوت پیامبری را بشنود، باید از او پیروی نماید، و من ندای این پیامبر را به سرزمین شما رسانیدم. شایسته است که شما و ملت مصر از آئین او پیروی نمایید، و من هرگز شما را از اعتقاد به آئین مسیح باز نمی دارم، بلکه به تو می گویم به دنبال آئین او بروید ولی بدانید، صورت کامل آئین حضرت مسیح، همان آئین اسلام است. (سیره حلبی)، ج 3/28.

مذاکرات سفیر با حکمران مصر به پایان رسید، ولی «مقوقس» پاسخ قطعی به وی نداد. «حاطب» باید مدتی توقف کند تا پاسخ نامه را بگیرد و برای پیامبر اسلام ببرد.

روزی «مقوقس»، «حاطب» را خواست و با او در کاخ خود خلوت کرده و از برنامه و آئین پیامبر پرسید. سفیر در پاسخ وی چنین گفت: او مردم را به پرستش خدای یگانه دعوت می کند. امر می کند که مردم در شبانه روز، پنج بار نماز بخوانند، و ماه رمضان

روزه بگیرند، خانه خدا را زیارت کنند، و به پیمان خود پای بند باشند، از خوردن مردار و خون، خودداری نمایند و...» حاطب» سخنان خود را با شرح حالات و خصوصیات زندگی پیامبر خاتمه داد. زمامدار مصر به او چنین گفت: اینها نشانه نبوت او است، و من می دانستم که خاتم پیامبران هنوز ظهور نکرده است، تصور می کردم که او از سرزمین شام، که مرکز ظهور پیامبران است برانگیخته خواهد شد، نه از سرزمین «حجاز». ای سفیر محمد! بدان و آگاه باش اگر من به آئین او ایمان بیاورم، ملت «قبط» با من همراهی نمی کنند. امیدوارم که قدرت این پیامبر به سرزمین مصر کشیده شود، و یاران او در کشور ما منزل نمایند و بر قدرتهای محلی و عقائد باطل پیروز آیند. من از شما درخواست می کنم که این مذاکرات را سری تلقی کنید و کسی از قبطیان از این گفتگو آگاه نشود. (سیره زینی دحلان «، ج 3/73).

تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر، ص 156 ج 160؛ السیره النبویه، ج 4، ص 254؛ مکاتیب الرسول، ص 97؛ الطبقات الکبری، ج 1، ص 260.

مقوقس به پیامبر نامه می نویسد

حکمران مصر، نویسنده عربی خود را خواست و دستور داد که نامه ای به شرح زیر به پیامبر گرامی بنویسد: نامه ایست به «محمد» فرزند «عبد الله» از «مقوقس» بزرگ «قبط»، درود بر تو، من نامه ترا خواندم و از مقصد تو آگاه شدم و حقیقت دعوت ترا یافتم. من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور می نمودم که از نقطه شام برانگیخته خواهد شد. من مقدم سفیر تو را گرامی شمردم.

سپس در نامه خود به هدایائی که برای پیامبر فرستاده اشاره کرد و نامه را با جمله «سلام بر تو» ختم نمود (طبقات کبری «، ج 1/260).

احترامی که مقوقس در انشاء نامه به کار برده و نام «محمد» را بر نام خود مقدم داشته بود و نیز هدایای گرانبهائی که برای پیامبر فرستاده، و احترام شایسته ای که از سفیر «محمد» به جا آورده بود، همگی حاکی است، که مقوقس دعوت پیامبر را در باطن پذیرفته بود، ولی علاقه به حکومت و ریاست او را از تظاهر به اسلام و انقیاد عملی بازداشت.

ص: 346

«حاطب»، با همراهی و محافظت دسته ای از ماموران «مقوقس»، به سرزمین شام وارد گردید، و ماموران را مرخص کرد، و خود با کاروانی رهسپار مدینه شد. نامه مقوقس را تسلیم پیامبر نمود و پیام او را رسانید. پیامبر فرمود او از حکومت خود ترسیده و اسلام را نپذیرفته است ولی قدرت و ریاست او به زودی نابود خواهد شد.

«مقوقس» زمامدار مصر از طرف «هرقل» پادشاه روم بود و «قبطی‌ها» نژادی بودند که در مصر زندگی می‌کردند. مقوقس، فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را تکریم و احترام نمود و به نویسنده خود فرمان داد نامه ای به عربی به این مضمون برای پیامبر صلی الله علیه و آله بنویسد:

به محمد فرزند عبدالله، از مقوقس، بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم و حقیقت دعوت تو را دریافتم. من می‌دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصوّر می‌نمودم او از نقطه شام برانگیخته می‌شود. من مّقدم فرستاده تو را گرامی داشتم.

## 5- نامه به حارث بن ابی شمر غسانی

غسانیان، تیره ای از قبیله «ازد» قحطانند که مدت‌ها در سرزمین «یمن» زندگی می‌کردند و اراضی آنها از سد «مأرب» مشروب می‌شد. پس از ویرانی سد، مجبور به کوچ شده در سرزمین شام فرود آمدند. قدرت نفوذ آنان، بومیان آن منطقه را تحت الشعاع قرار داد، و سرانجام دولتی به نام دولت «غسانیه» تشکیل گردید، که در آن منطقه، زیر نظر قیصرهای روم فرمانروائی داشتند. روزی که اسلام نظام حکومتی آنها را برچید، سی و دو نفر از آنها در سرزمینهای «جولان» و «یرموک» و «دمشق» حکمرانی کرده بودند.

«شجاع بن وهب»، یکی از شش سفیری بود که برای ابلاغ پیام جهانی اسلام، عازم سرزمین غسانیه شد. او نامه پیامبر را به حکمران آنان، یعنی «حارث بن ابی شمر»، در نقطه «بعوظه» تسلیم نمود. هنگامی که سفیر پیامبر به سرزمین «حارث» رسید، مطلع شد که زمامدار وقت مشغول تهیه مقدمات استقبال

از «قیصر» است و قیصر به شکرانه پیروزی بر دشمن (ایران)، از مقر حکومت خود قسطنطنیه، پیاده به زیارت «بیت المقدس» می آمد و می خواست به نذر خود جامه عمل بپوشاند.

از این نظر، او مدتی انتظار کشید تا به وی وقت ملاقات داده شد. وی در این مدت، با «حاجب» (رئیس تشریفات) طرح رفاقت ریخت، و او را از خصوصیات زندگی پیامبر و آئین پاک وی آگاه ساخت. بیانات نافذ و مؤثر سفیر انقلاب فکر عجیبی در او پدید آورد، که بی اختیار اشک از دیدگان او سرازیر گردید، و گفت: من انجیل را دقیقاً مطالعه کرده ام و اوصاف پیامبر را خوانده و هم اکنون به او ایمان آوردم، ولی از «حارث» می ترسم که مرا بکشد و خود «حارث» نیز از قیصر ترس دارد و اگر سخنان ترا نیز از صمیم دل باور کند باز هم نخواهد توانست تظاهر نماید، زیرا وی و نیاکان این سلسله همگی دست نشاندهان «قیصر» هستند.

وقتی او به حضور زمامدار وقت باریافت، وی روی تخت نشسته و تاجی بر سر داشت. او نامه حضرت را که به شرح زیر بود، به وی تسلیم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى الحارث بن ابي شمر، سلام على من اتبع الهدى آمن به و صدق و انى ادعوك ان تؤمن بالله وحده لا شريك له بيقى ملكك.

« بنام خداوند بخشنده مهربان، نامه ایست از محمد رسول خدا، به حارث بن ابی شمر. سلام بر پیروان حق و هادیان و مؤمنان واقعی. ای حارث! من ترا به خدای یگانه ای که شریک ندارد، دعوت می کنم، اگر اسلام بیاوری سلطنت تو باقی خواهد ماند».

آخرین قسمت نامه، حارث را سخت ناراحت کرد و گفت: هیچ کس نمی تواند، قدرت را از من سلب کند، من باید این پیامبر نوظهور را دستگیر کنم. سپس برای ارباب سفیر دستور داد که لشگر در برابر او رژه روند تا نماینده پیامبر قدرت نظامی او را از نزدیک ببیند. همچنین برای خودنمایی نامه ای به قیصر نوشت و او را از تصمیم خود، دائر بر دستگیری پیامبر اسلام آگاه ساخت. اتفاقاً، نامه وی موقعی به دست قیصر رسید، که سفیر دیگر پیامبر «دحیه کلبی»، در حضور قیصر بود، و سلطان

روم آئین پیامبر اسلام را بررسی می کرد. قیصر از تندروی حاکم غسانی ناراحت شد، در پاسخ نامه او نوشت، از تصمیم خود منصرف شو، و در شهر «ایلیا» با من ملاقات کن.

از طرفی به حکم «الناس علی دین ملوکهم»، پاسخ قیصر طرز تفکر حارث را دگرگون ساخت و روش خود را با نماینده پیامبر تغییر داد و به وی خلعت بخشیده و او را رهسپار مدینه ساخت و گفت سلام مرا به پیامبر برسان و بگو من از پیروان واقعی او هستم. ولی پیامبر به پاسخ دیپلماسی وی وقعی نگذاشت و گفت: در آینده نزدیک رشته قدرت او از هم خواهد گسست. حارث در سال 8 هجرت، یعنی پس از یکسال درگذشت. (سیره حلبی «ج 3/286»، طبقات ابن سعد «ج 1/261».)

## 6 - ششمین سفیر در سرزمین یمامه

آخرین سفیر پیامبر، به سرزمین «یمامه» که میان نجد و بحرین قرار دارد، رهسپار گردید و نامه پیامبر را به امیر یمامه «هوذه بن علی الحنفی» تسلیم نمود.

هوذه حاکم یمامه و مسیحی بود، ولی هم پیمان کسری و حافظ منافع او بود.

پیامبر صلی الله علیه وآله توسط سلیط بن عمرو بن عبد شمس عامری نامه ای به این مضمون برای او فرستاد:

بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد رسول الله الی هوذه بن علی، سلام علی من اتبع الهدی و اعلم ان دینی سیظهر الی منتهی الخف و الحافر، فاسلم تسلّم و اجعل لک ما تحت یدیک.

به نام خدا، سلام بر پیروان هدایت، بدان آئین من به آخرین نقطه ای که مرکبهای تندرو ب آنجا می رسد، «شرق و غرب» خواهد رسید. اسلام آور تا در امان باشی و قدرت و سلطنت تو باقی بماند.

از آنجا که زمامدار یمامه مسیحی بود، سفیری که برای آن نقطه در نظر گرفته شده بود، مردی بود که مدت‌ها در حبشه بسر برده و از منطق و رسوم مسیحیان آگاهی داشت. این مرد «سلیط بن عمرو» بود، که در دوران فشار بت پرستان مکه به فرمان پیامبر به سرزمین حبشه مهاجرت نموده بود. تعالیم عالی اسلام و برخورد با طبقات

مختلف در مسافرتها، آنچنان او را شجاع و نیرومند بار آورده بود، که با سخنان خود زمامدار یمامه را تحت تاثیر قرار داد. او به حاکم یمامه چنین گفت: «بزرگوار کسی است که لذت ایمان را بچشد و از تقوی توشه بگیرد. ملتی که در پرتو سیادت تو، به سعادت رسیدند، هرگز بدفرجام نخواهند شد. من ترا به بهترین چیزها دعوت نموده و از بدترین اعمال باز می دارم. من ترا به پرستش خداوند می خوانم و از پرستش شیطان و پیروی از هوی و هوس جلوگیری می کنم. نتیجه پرستش خدا بهشت و سرانجام پیروی از شیطان آتش است. اگر به غیر آنچه من گفتم گوش فرا دادی، صبر کن تا پرده برافتد و سیمای حقیقت ظاهر گردد».

قیافه متاثر زمامدار «یمامه»، حاکی از آن بود که سخنان سفیر در روان او اثر خوبی گذارده است. از اینرو، مهلت خواست، تا درباره رسالت پیامبر فکر کند. اتفاقاً همان روزها یکی از اسقفهای بزرگ روم وارد سرزمین «یمامه» گردید. امیر «یمامه»، موضوع را با او در میان گذارد. اسقف گفت: چرا از تصدیق او سرباز زدید؟ گفت: من از سرانجام سلطنت و قدرت خود می ترسم. اسقف گفت: مصلحت در اینست که از او پیروی کنی. این همان پیامبر عربی است که مسیح از ظهور او خبر داده و در انجیل نوشته است که محمد پیامبر خدا است.

پند و اندرز اسقف روحیه او را تقویت کرد و سفیر پیامبر را خواست و نامه ای به شرح زیر به او نوشت.

اینک مضمون نامه:

مرا به زیباترین آئین دعوت نمودی. من شاعر و سخنران و سخن ساز ملت خود هستم، و در میان ملت عرب موقعیتی دارم که همه از آن حساب می برند. من حاضر از آئین تو پیروی نمایم، مشروط بر اینکه در برخی از مقامات بزرگ مذهبی (خلافت و نیابت) مرا شریک سازی. او به این مقدار اکتفا نکرد، بلکه هیئتی را به سرپرستی «مجاعه بن مراره» رهسپار مدینه ساخت، تا پیام او را به پیامبر برسانند و بگویند: اگر رشته این زعامت دینی پس از مرگ او در دست او باشد، او حاضر است اسلام بیاورد و او را یاری کند، والا با او از در جنگ وارد خواهد شد. این هیات به حضور پیامبر بار یافتند و نمایندگان ایمان خود را بدون قید و شرط ابراز نمودند و

پیامبر در جواب پیام زمامدار یمامه گفت:

اگر ایمان او مشروط است، او شایستگی حکومت و خلافت را ندارد، و خدا مرا از شر او حفظ خواهد نمود. (طبقات کبری «، ج 1/262. عزالدین ابن اثیر، الکامل «، ج 2/83)، / احمد بن یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص 444 / محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 206 / بسام داود عجبک، الحوار الاسلامی المسيحي، ص 135 / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص 351343.

7 - نامه به اسقف ضُغاطر (ساکوتر، بغاطر و یا ضغاطر معرب (Autacrator) است.

ضغاطر، اسقف اعظم روم در قسطنطنیه بود. پیامبر صلی الله علیه وآله نامه ای به او نوشت و به دحیه بن خلیفه کلبی که نامه قیصر روم را می برد، داد تا به او بدهد.

در نامه چنین آمده بود:

به ضغاطر اسقف.

سلام بر کسی که ایمان آورده. همانا عیسی بن مریم روح الله و کلمه اوست که خداوند او را در وجود مریم پاک قرار داد و من به خدا و آنچه بر ما نازل کرده و آنچه که بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط نازل کرده و بر آنچه موسی و عیسی آورده اند و آنچه را که انبیا آورده اند، بی آنکه فرقی بین آنها بینم، ایمان دارم و همه ما به فرمان خدا و پرستش او گردن نهاده ایم. آن کس که پیرو هدایت است گزند نخواهد دید.

دحیه پس از دادن نامه پیامبر به هراکلیوس، با سفارش و راهنمایی او نزد ضغاطر رفت و نامه را به او داد. ضغاطر گفت او نبی مرسل است؛ من او را به نام و صفت می شناسم و به او در انجیل وعده داده شده است. سپس لباس سفیدی پوشید و به روم رفت و به مردم روم گفت: نامه احمد به دستم رسید که ما را به خدای واحد خواند و من شهادت می دهم که خدایی غیر از الله نیست، و محمد عبد و رسول خداست. دحیه می گوید: او را کشتند و پیکرش را در آتش سوزاندند. دحیه نزد هراکلیوس برگشت و قضیه را به او خبر داد. (عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ص 1058 / بسام

ص: 351



داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص 137136 / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص 410406 / محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 206.

## 8 - نامه به حاکم عمان

عمان آن زمان تحت حکومت جیفر و عبید فرزندان جلدی بود که مسیحی بودند و حکومت جیفر، بزرگ تر بود. پیامبر طی نامه ای که توسط عمرو بن عاص به آنها نوشت، آنان را به اسلام دعوت کرد. متن نامه چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد بن عبدالله به جیفر و عبید، فرزندان جلدی.

سلام بر آن کس که پیرو هدایت است. اما بعد، من شما را به اسلام دعوت می کنم. اسلام آورید تا ایمن بمانید. همانا من فرستاده خدا برای همه مردم هستم، تا هر که را که زنده است انذار کنم و کلمه عذاب به کافران مسلم گردد. شما دو نفر، اگر به اسلام اقرار کنید، بر جایتان باقی می مانید، ولی اگر از اقرار به اسلام سر باز زنید، ملک شما از شما زایل می شود و لشکر من به سوی شما می آید و نبوت من بر ملک شما چیره خواهد گشت.

این نامه را ابی بن کعب به دستور نبی اکرم نوشت. عمرو بن عاص ابتدا نامه را به عبید که حاکم کوچک تر بود داد، عبید از عمرو بن عاص از پیامبر و امر و نهی او پرسید. عمرو گفت: او ما را به اطاعت خدا امر و از معصیت او نهی می کند، به صله رحم و نیکوکاری امر، و از ظلم، شرب خمر، زنا، حسادت، بت، سنگ و صلیب منع می کند. عبید از این سخنان خوشش آمد و نامه ای به جیفر حاکم بزرگ تر نوشت.

عمرو بن عاص هم گفت: اگر اسلام آورید، بر ملک خود باقی می مانید. به توصیه رسول الله آنها اسلام آوردند و همراه آنان بسیاری از مردم هم ایمان آوردند. (محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 213212 / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی

9 - نامه به ابی حارث بن علقمه و اسقفان نجران

پیامبر خطاب به ابی حارث بن علقمه اسقف اعظم نجران و سایر اسقفان و کاهنان چنین نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، به نام خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب. از محمد نبی و رسول خدا به اسقفان نجران.

من حمد و سپاس می گویم خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب را. اما بعد، من شما را به عبادت خدا، به جای عبادت عباد، دعوت می کنم و شما را به ولایت خدا به جای ولایت عباد دعوت می کنم. اگر ابا کنید باید جزیه بدهید. اگر ابا کنید پس منتظر جنگ باشید.

اسقف نجران با شخصی از عمان به نام شرحبیل بن وداعه مشورت کرد. او گفت: من فقط می دانم که خدا به ابراهیم وعده نبوت را از ذریه اسماعیل داده است، شاید او همان باشد و من درباره نبوت او نظری ندارم. سپس این اسقف با چند تن دیگر و حتی مردم، مشورت کرد و نتیجه این شد که اسلام را نپذیرند، ولی حاضر به فرستادن عده ای برای گفت و گو شدند و در نهایت کار به مباحله کشید و آنان نپذیرفتند و حاضر به جزیه شدند. پیامبر هم در جواب آنان نوشت: شما، مال و جانتان، زمین و عبادتان و... همه و همه در ذمه محمد رسول الله است و هیچ اسقفی از اسقفیت خود عزل نشده و هیچ راهبی از رهبانیتش تغییر نکرده. این امان نامه پیامبر مفصل است. پیامبر با تعیین مقدار جزیه و امان گرفتن برای نمایندگان، جان، مال، دین، عبادتگاه، راهبان و اسقف های آنان را امان داد.

نویسنده آن نیز علی ابن ابیطالب علیه السلام بود که به دستور نبی اکرم آن را نوشت. (احمد بن یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص 449 / محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های

سیاسی حضرت محمد، ص 231227 / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص 135 و 136 / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص 152148.

## 10 - نامه به یحَنَه بن رُوبه حاکم ایله

ایله شهری کوچک در مرز میان حجاز و شام و در سواحل دریای سرخ بود و یحنه (بن رُوبه، حاکم مسیحی آنجا بود. در سال نهم هجرت، در ماه رجب، وقتی سپاه اسلام وارد تبوک شد، سپاه روم نیامد و حاضر به جنگ نشد، ولی میان رسول الله و چند قبیله پیمان صلح امضا شد؛ از جمله میان پیامبر و ایله. پیامبر در نامه اش به یحنه بن رُوبه می نویسد:

سلام بر تو. من خدای واحدی را که غیر از او خدایی نیست می پرستم. من نمی خواستم قبل از اینکه برای شما نامه بنویسم، شما را بکشم؛ پس اسلام بیاورید یا جزیه بدهید... من فرستاده حق خدایم، و به خدا و کتاب و رسولانش و به مسیح بن مریم که (کلمه الله) است، ایمان دارم و ایمان دارم که او هم فرستاده خدا بود....

یحنه خود نزد رسول خدا آمد و حتی سر خود را به نشان تعظیم، در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خم کرد. پیامبر به او فرمود: سرت را بالا بگیر و تعظیم نکن.

گرچه او اسلام را نپذیرفت، ولی پذیرفت جزیه دهد و پیمانی میان پیامبر صلی الله علیه و آله و او نوشته شد. متن این پیمان چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. این امانی است از سوی خداوند و محمد، پیامبر و رسول خدا برای یحنه بن رُوبه و ساکنان ایله و کشتی های ایشان و کاروان ایشان در خشکی و دریا. برای ایشان است ذمه خدا و ذمه محمد که پیامبر است و نیز برای کسانی که با ایشانند از اهالی شام، یمن و دریا. هر که از آنان پیمان شکنی کند، پس مال او از کشتن او جلوگیری نمی کند و مال او برای هر کس که آن را به دست آورده، مباح است. اهالی ایله نباید از راه های آبی یا خشکی ای که پیامبر و پیروانش از آنها گذر می کنند، ممانعتی به عمل آورند.

این متن را جُهیم بن صلت و شرحبیل بن حسنه، به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله نوشتند. (ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 953 / بسام داود عجبک، الحوار الاسلامی، ص 138137 / حامد منتظری مقدم، بررسی تاریخی صلح های پیامبر، ص 161159).

#### 11 - نامه به اکیدربن عبدالملک

دُومَه الجندل، بین راه مدینه و شام است و شخصی به نام اکیدربن عبدالملک مسیحی، بر آن حکومت می کرد. وقتی سریه سپاه اسلام به فرماندهی خالدبن ولید به آنجا رفتند، اکیدر را به اسارت درآوردند. گرچه در اینکه او اسلام را پذیرفت یا نه بحث است؛ ولی یقیناً با اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مصالحه کرد.

پیامبر نیز در نامه خود چنین نوشته است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. این نوشته ای است از محمد رسول خدا، برای اکیدر، زمانی که او به خاطر خالدبن ولید در دومه الجندل به اسلام پاسخ مثبت داد و بت ها و خدایان دروغین را رها کرد».

طبق نامه، شاید او اسلام را پذیرفته باشد، ولی مشهور این است که اسلام را نپذیرفته است و فقط جزیه را پذیرفته و سپس پیامبر در این نامه، مواردی را که برای صلح هست، نام می برد و مواردی را به آنان وامی گذارد و سفارش به نماز و زکات می کند. (ابن هشام، السیره النبویه، ص 954 / بسام داود عجبک، الحوار الاسلامی، ص 138 / حامد منتظری مقدم، بررسی تاریخی صلح های پیامبر، ص 168166 / محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 352351).

#### 12 - نامه به فَرُوه بن عمروبن نافرہ جذامی

فروه نماینده روم در منطقه مَعان در اردن امروزی بود. او به پیامبر صلی الله علیه وآله نامه ای بدین مضمون نوشت و اسلام خود را اعلام کرد:

«به محمد رسول خدا. من به اسلام اقرار می کنم و تصدیق می کنم و شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده خداست. تو همان کسی هستی که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به تو بشارت داده است.»

ص: 355

و سپس نامه را با هدایایی به مسعود بن سعد داد و پیامبر در جواب نامه اش نوشت: «از محمد فرستاده خدا، به فروه بن عمرو. اما بعد، فرستاده ات نزد ما آمد و آنچه را فرستاده بودی ابلاغ کرد و به ما خبر داد و اسلام تو را به ما رساند، اگر درست کاری پیشه کنی و خدا و رسول او را اطاعت کنی و نماز پباداری و زکات دهی، خداوند تو را هدایت می کند».

در روم وقتی متوجه اسلام او شدند، او را احضار کردند و از وی خواستند که از دین محمد دست بردارد. او نپذیرفت؛ از این رو، او را به قتل رساندند و به صلیب کشیدند. (ابن هشام، السیره النبویه، ص 1011 / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی، ص 139138 / محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 172 / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 2، ص 468462).

### 13 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به جبله بن الایهم:

جبله پسر ایهم پادشاه غسان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او نامه نوشت و او را به اسلام فراخواند. او اسلام آورد و اسلام آوردن خود را به پیامبر اعلام نمود. (محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 174 / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 1، ص 205 / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی، ص 136).

قال ابن سعد: "و کتب رسول الله (صلی الله علیه و آله) إلى جبله بن الایهم ملک غسان یدعوه إلى الإسلام فأسلم، و کتب یاسلامه إلى رسول الله (صلی الله علیه و سلم) و أهدی له هدیة و لم یزل مسلماً حتی کان فی زمن عمر بن الخطاب...". أسد الغابه 2:386 و الإصابه 3841/138:2

عمر نسبت به جبله بن الایهم که بزرگ طائفه غسان بود، و تازه اسلام آورده بود، چنان خشونتی کرد که او را وادار به هجرت از مدینه و سپس هجرت از تمام سرزمین اسلام کرد و او از آئین اسلام برگشت و مسیحی شد و پانصد نفر از طائفه اش مرتد شدند و به پادشاه روم پناه بردند. و این به مناسبت سیلی ای بود که عمر به جبله زد.

(شرح نهج البلاغه: 7069 و 81 و 79؛ مروج الذهب: 2/85)

### 14 - نامه به زیاد بن جهور لخمی:

ص:356

پیامبر نامه ای به زیاد بن جهور که در لخم بین شام و فلسطین می زیست و از اتباع روم بود و در جنگ موته علیه مسلمانان نیز شرکت داشت، نوشت و او را به خدا و معاد دعوت کرد و سپس او را به اسلام فراخواند. البته درباره متن این نامه چند قول است که ظاهراً او نپذیرفت و خبر را به قیصر داد. او در جنگ موته و حتی سپس در جنگ انطاکیه که روم شکست خورد، طرفدار قیصر روم بود و در زمان خلیفه دوم نیز در جنگ مسلمانان با مسیحیان، لشکری را به کمک قیصر فرستاد. (علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 2، ص 483480).

15 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به سمعان بن عمرو الکلابی:

قال ابن حجر فی الاصابه فی ترجمه سمعان بن عمرو بن قریظ... الکلابی:

" ذکر أبو الحسن المدائنی فی کتاب رسل رسول الله (صلی الله علیه و سلم) بأسانیده قالوا: وبعث رسول الله (صلی الله علیه و سلم) إلى سمعان بن عمرو مع عبد الله بن عوسجه فرقع بكتابه دلوه، فقيل لهم بنو المرقع، ثم أسلم سمعان و قدم على رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و أنشده:

أقلني كما أمنت وردا و لم أكن بأسوا ذنبا إذ أتيتك من ورد

او نامه حضرت را به دلوانداخت ولی بعدها اسلام آورد و به خدمت رسول خدا آمد و شعر بالا را گفت: معنایش اینست.

از من در گذر آنگونه که به (ورد) امان دادی \*\*\* گناه من بدتر ازورد نیست که آمدم پیشت.

با این شعر به ورد بن مرداس اشاره می کند که جریانش خواهد آمد.

16 - نامه آن حضرت صلی الله علیه و آله به ورد بن مرداس:

ورد بن مرداس أحد بنی سعد بن حذیم: و كان (صلی الله علیه و سلم) كتب إليه في عسيب، فعدا على العسيب فكسره ثم أنه أسلم بعد ذلك وغزا مع زيد بن حارثة

ص: 357

نامه حضرت در چوب یاتخته اب به رسید او هم آنرا شکست بعدها مسلمان شد و با زید بن حارثه به جنگ رفت و در وادی القری شهید شد.

سمعان بن عمرو کلابی در شعرش به او اشاره می کند، یعنی ورد را با آن کم احترامی بخشیدی مرا هم ببخش.

#### 17 - نامه آن حضرت به اهل قریتین:

أورد مطین فی الوجدان و البوردی و تقی بن مخلد و أبو نعیم عن عبد الله بن ربيعة النمیری عن أبيه: أن النبي (صلى الله عليه وآله) بعث إلى أهل قریتین بكتابين يدعوهم إلى الإسلام فترب أحد الكتابين و لم يترب الآخر، فأسلم أهل القرية التي ترب كتابهم.

كذا ذكره ابن حجر و لم يسم القریتین (الاصابه 2:4669/304 في ترجمه عبد الله بن ربيعة النمیری، و التراتیب الاداریه 1:127 و أسد الغابه 3:154 في عبد الله بن ربيعة

حضرت به اهل دو قریه نامه نوشت یکی از آن دو مسلمان شدند ولی دیگری نه.

#### 18 - نامه آن حضرت صلی الله علیه و آله به بنی حارثه بن عمرو:

قال ابن حجر: "كان رسول الله (صلى الله عليه وسلم) بعثه (أى عبد الله بن عوسجه) إلى بنى حارثه بن عمرو بن قريظ يدعوهم إلى الإسلام، فأخذوا الصحيفة فغسلوها و رقعوا بها أسفل دلوهم، فقال النبي (صلى الله عليه وسلم): أذهب الله عقولهم فهم أهل سفه و عجله و كلام مختلط".

ذكر الواقدي: "أن النبي (صلى الله عليه وسلم) كتب إلى بنى حارثه بن عمرو سنة تسع يدعوهم إلى الإسلام، فأخذوا الصحيفة فغسلوها و رقعوا بها دلوهم، فقالت أم حبيبه بنت عامر منكره عليهم:

إذا ما أتتهم آيه من محمد محوها بماء البئر فهو عصير

مكاتب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 199 از الاصابه 2:4869/355 و اسناد

زیاد دیگر.

حضرت نامه ای به بنی حارثه بن قریظ نوشته و به اسلام دعوت نمود، نامه حضرت را با آب شسته به سطل آشغال انداخت خانمی به نام ام حبیبه خوشش نیامد و گفت:

زمانی که نشانه ای برایشان از محمد آمد با آب چاه محو کرده و آنرا

شستند

19 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به عریب و الحارث ابنی عبد کلال:

و کان النبی (صلی الله علیه و سلم) (أرسل إلى الحارث ابن عبد کلال المهاجر بن أبي أميّه فأسلم، و كتب إلى النبی (صلی الله علیه و سلم) (شعرا يقول فيه:

و دینک دین الحق فيه طهاره و أنت بما فيه من الحق أمر

قال ابن حجر في ترجمه مشرح بن عبد کلال أخی الحارث: "أسلم في عهد النبی (صلی الله علیه و سلم)، و قال أبو الحسن: كتب إليه النبی (صلی الله علیه و سلم) و إلى أخويه الحارث و نعيم: "سلم أتم ما أتمتم بالله و رسوله، و أن الله وحده لا شريك له و بعث بكتابه مع عياش بن أبي ربيعه ف آمنوا به" (الاصابه 3: 7029/215 و مكاتيب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 201

از چند منبع دیگر.

حضرت نامه ای به حارث بن عبد کلال نوشته و او مسلمان شد و به حضرت نوشت.

دین تو دین حق و پاکیزگیست و تو به آنچه حق است امر میکنی

20 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به جفینه النهدی:

قال ابن حجر: "الجهنی و قیل النهدی و يقال: الغسانی... إن النبی (صلی الله علیه و سلم) (كتب إليه کتابا فرقع به دلوه، فقالت له ابنته: عمدت إلى کتاب سید العرب فرقعت به دلوک، فهرب و أخذ کل قليل و کثیر هولاه ثم جاء بعد

ص: 359



مسلمًا" مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 201

المعجم الكبير للطبرانی 2:325 و مجمع الزوائد 6:208 و الكامل لابن عدی 4:1457

و منابع دیگر.

نامه ای به جفینه نهدی نوشت او هم به سطل انداخت دخترش اعتراض کرد و گفت: تو نامه آقای عرب را به دلو می اندازی؟!

هرچه داشت از دست داد بعدها مسلمان شد.

21 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به قیس بن عرنه:

روی آن رسول الله (صلی الله علیه و آله) کتب إلى قیس بن عرنه البجلی یأمره بالقدوم علیه، فأقبل و معه خویلد بن الحارث الکلبی حتی إذا دنی من المدینه هاب الرجل أن یدخل، فقال له قیس: أما إذ أبيت أن تدخل فکن فی هذا الجبل حتی آتیه، فإن رأیت الذی تحب أدعوك فاتبعنی، فأقام و مضى قیس حتی إذا دخل على النبی (صلی الله علیه و آله) المسجد فقال: یا محمد أنا آمن؟ قال: نعم و صاحبک الذی تخلف فی الجبل (الیعقوبی 2:68 و أسد الغابه 4:223 و الإصابه 3:256. مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 201

نامه ای به قیس بن عرنه بجلی نوشت و او را امر کرد به خدمتش بیاید او هم با خویلد بن حارث کلبی تا مدینه آمدند ولی در آنجا ترسید، قیس به او گفت: در یکی از این کوهها خود را پنهان کن من می روم اگر خطری نبود تو هم می آیی.

در مسجد پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت ای محمد، من در امانم؟ فرمود: بلی ورفیقت که در کوه گذاشتی هم در امان هستی.

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 209

22 - نامه به اهالی دومه الجندل:

این نامه خطاب به اهالی آنجا و اطرافیان آن بود که در آن، مقدار جزیه را مشخص کرده است.

در نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله به سران مسیحی؛ از جمله نجاشی، از

ص:360

حضرت مسیح (علیه السلام) و مادرش حضرت مریم (علیها السلام) به نیکی یاد شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر نامه به عنوان خیر خواهی نسبت به او تأکید می کنند که:

... وَإِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ بَلَغْتُ وَنَصَحْتُ فَأَقْبَلُوا نُصْحِي؛ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى». (مکاتیب الرسول (صلی الله علیه و آله)، ج 1، ص 121.) همانا من تو را به سوی خدای بزرگ می خوانم و من ابلاغ رسالت نموده و تو را نصیحت کردم، پس اندرز مرا بپذیر؛ درود بر پیروان هدایت باد!

قبایل و دسته های مختلف مسیحیان در زمان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد از آن، پیوسته از حمایت فرستاده خدا و مسلمانان برخوردار بودند و مسلمانان بر اساس پیمان صلحی که با مسیحیان بسته بودند، از منافع و حقوق آنان حمایت می کردند. تنها در زمان خلیفه دوم، عمر، در سرزمین های اسلامی بجز زنان، اطفال و پیرمردان مسیحی، تعداد پانصد هزار نفر مسیحی زندگی می کردند و در مصر، پانزده میلیون مسیحی در کمال آرامش و امنیت تحت حکومت مسلمانان بودند. (نک: عمید زنجانی، عباسعلی، (مکاتیب الرسول (صلی الله علیه و آله)، ج 1، ص 111).

23 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به ذی الکلاع الحمیری:

و فیها) ای: فی السنه العاشره (بعث رسول الله (صلی الله علیه و آله) جریر بن عبد الله البجلی إلى ذی الکلاع بن ناکور بن حبیب ابن مالک بن حسان بن تبع، فأسلم و أسلمت امرأته ضریبه بنت أبرهه بن الصباح، و روی الریاشی عن الأصمعی قال: کاتب رسول الله (صلی الله علیه و آله) ذی الکلاع من ملوک الطائف علی ید جریر بن عبد الله یدعوه إلى الإسلام، و کان قد استقل أمره حتی ادعی الربویبه فأطیع، و مات النبی (صلی الله علیه و آله) فوفد علی عمر در سال دهم هجرت، نامه ای با جریر بن عبد الله بجلی به ذی الکلاع بن ناکور نوشت، او و خانمش ضریبه دختر أبرهه اسلام آوردند.

ولی ریاشی از اصمعی روایت کرده، او بی اعتنائی کرد و ادعای ربوبیت کرد و به او اطاعت کردند و بعد از وفات حضرت، به پیش عمر آمد.

الإصابة 382:1/2018 في ترجمه حوشب ذى ظليم، أسد الغابه 3:63 و 143 و الطبقات الكبرى 1 / ق 2:20 و اليعقوبى 2:67. و منابع دیگر.

24 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به رعیه:

كتب إليه رسول الله (صلى الله عليه و آله) (في قطعه آدم فرقع دلوه بكتاب رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقالت له ابنته: ما أراك الا ستصيبك قارعه عمدت إلى كتاب سيد العرب فرقعت به دلوک، و كانت ابنته قد تزوجت في بني هلال و أسلمت و بعث إليه رسول الله (صلى الله عليه و آله) (خيلا فأخذوا ولده و ماله و نجا هو عريانا فأسلم و قدم على رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقال:

أغير على أهلي و مالي و ولدي؟ فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله) (: أما المال فقد قسم و لو أدركته قبل أن يقسم لكنت أحق به، و أما الولد فاذهب معه يا بلال فان عرفه ولده فادفعه إليه فذهب معه و قال لابنه: تعرفه؟ قال: نعم، فدفعه إليه.

حضرت نامه ای به رعیه در پاره پوست نوشت و او آن را به دلو (سطل آشغال) انداخت دخترش به او گفت: چنان می بینم که به زودی کار شکننده ای به تو رو آورد که نامه بزرگ عرب رابه دلو انداختی.

دختر با یکی از بنب هلال ازدواج کرده بود و مسلمان شد، حضرت لشکری به سوی او فرستاد و اهل و عیال و اموالش را گرفتند و او لخت و عریان فرار کرد و بعد ایمان آورد و به سوی حضرت آمد و گفت: برای اهل و مال و اولاد آمده ام، فرمود:

اموالت تقسیم شده اگر زودتر می آمدی حق تو بود اما اولادت ای بلال او را ببر اگر شناخت به او بده، بلال پیش بیچه هایش برد و گفت: اورا می شناسید؟ گفتند: آری و آنها را به او داد.

الإصابة 1:2659/516 في رعیه و: 241 في جفینه الجهنی و أسد الغابه 2:176 و 177

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 211 از منابع زیاد دیگر.

ص: 362

بعث رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عليا إلى اليمن ليدعوهم إلى الإسلام وقيل: ليخمس ركازهم ويعلمهم الأحكام و يبين لهم الحلال و الحرام و إلى أهل نجران ليجمع صدقاتهم و يقدم عليه بجزيتهم... و قد كان بعث قبله رسول الله (صلى الله عليه وآله) خالد بن الوليد إلى أهل اليمن يدعوهم إلى الإسلام فلم يجيبوه، قال البراء: فكنت مع علي (عليه السلام) فلما دنونا من القوم خرجوا إلينا فصلى بنا علي (عليه السلام) ثم صففنا صفا واحدا، ثم تقدم بين أيدينا فقرأ عليهم كتاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) فأسلمت همدان كلها، فكتب علي (عليه السلام) إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) فلما قرأ الكتاب خر ساجدا ثم رفع رأسه فقال (عليه السلام): السلام علي همدان السلام علي همدان السيره الحلبيه 3:259 و تاريخ الخميس 2:145 و سيره دحلان هامش الحلبيه 2:384 و فتح الباري 8:53 و مكاتيب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 212 از منابع زياد ديگر.

آن حضرت امير مؤمنان عليه السلام را به يمن فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت نماید و مالشان را تخميس و احكام حلال و حرام را به آنها و همچنين به اهل نجران تا صدقات و جزيه هايشان را جمع کند.

پيش از امير عليه السلام خالد بن وليد را فرستاده بود به او جواب نداده بودند.

براء می گوید: من با علي (عليه السلام) بودم وقتی که به مردم نزدیک شديم، علي (عليه السلام) به ما نماز جماعت خواند و سپس يك صف ايستاديم، حضرت جلورفت و نامه حضرت را به آنها خواند، طايفه همدان اسلام آوردند و علي (عليه السلام) جريان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نوشت، نامه را که خواند به سجده افتاد و سر از سجده برداشت دوبار فرمود: (سلام بر همدان).

قال ابن الأثير: "بسر بن سفيان بن عمرو... بن ربيعه الخزاعي الكعبي كان شريفا كتب إليه النبي (صلى الله عليه وسلم) يدعو إلى الإسلام" (أسد الغابه 1:181 و الإصابه 1: 646/149 و الطبقات 4/ ق 31:2 في ترجمه بدیل).

بسرین سفیان خزاعی از اشراف بود حضرت به او نامه نوشت و به اسلام دعوت نمود.

27 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به مسیلمه کذاب:

کتب النبی (صلی الله علیه و آله) إلى مسیلمه یدعوه إلى الإسلام... و بعث به مع عمرو بن أمیه الضمری فیما رواه ابن الكلبي و ابن سعد، و لم یرو نص الكتاب فأجابہ مسیلمه و ذکر فی کتابه أنه نبی مثله و یسأله أن یقاسمه الأرض، و یذكر أن قریشا قوم لا یعدلون، فلعنه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و أجابه بما سوف یأتی (الوثائق السیاسیه: 205/304 - الف عن الأهدل و راجع الطبقات 1 / ق 2:25 و 26. مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 215

حضرت به مسیلمه (کذاب) نامه نوشت و او را به اسلام دعوت کرد، جواب داد من خودم مثل تو پیغمبرم و پیشنهاد کرد زمین را میان خودشان تقسیم نمایند و گفت قریش عدالت ندارد. حضرت او را لعنت کرد.

28 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به بنی سعد بن بکر:

قال أبو عبید: "حدثنا هشیم... عن سالم بن أبی الجعد قال: جاء رجل من بنی سعد بن بکر إلى رسول الله (صلی الله علیه و سلم) قال هشیم: أما حصین فلم یسمیه، و أما غیره فقال: ضمام بن ثعلبه، فقال: یا غلام بنی هاشم إنی وافد قومی و سیدهم و إنی سانلک و ناشدک مشتهه نشدتی فلا تجدن علی:

بالله الذی خلقتک و خلق من قبلک و یخلق من بعدک فإنه جاءتنا کتیبک و جاءتنا رسلک بأن نعبد الله وحده و نذر اللات و العزی أهو أمرک بذلک؟ قال:

نعم.

قال: و جاءتنا کتیبک و جاءتنا رسلک بأن نصلی فی کل یوم خمس مرات أهو أمرک بذلک؟ قال: نعم.

قال: و جاءتنا کتیبک و جاءتنا رسلک بأن نصوم شهر رمضان أهو أمرک

بذلک؟ قال: نعم... "مردی از بنی سعد بن بکر آمد و گفت: ای جوان بنی هاشم

ص: 364

من فرستاده فامیلم هستم، من از سؤال می کنم و سوگندت می دهن به خدائی ترا و پیشینیان آفرید آیندگان بعد از تو را خلق خواهد نمود نوشته تو و فرستادگانت برای ما آمد و مارابه نماز گزاردن روزانه پنج دفعه و ماه رمضان را روزه بگیریم، آیا خدا ترا به این امر نموده؟ فرمود بلی.

ظاهر الحدیث بل صریحه آن وفوده کان بعد کتبه (صلی الله علیه وآله) إلى بطون سعد بن بكر يدعوهم إلى الإسلام، وأن کتبه إليه کان متعددا.

ظاهر حدیث نشان می دهد که آمدن این مرد بعد از نامه های آن حضرت به قبیله بنی سعد و نامه هم متعدد بوده است.

29 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به الجلندا:

عن ابن عباس قال: "... ثم بعث رسول الله إلى الجلندا يدعوهم إلى الإسلام فقبله وأسلم، وبعث إلى رسول الله (صلی الله علیه وآله) بهديه، فقدمت وقد قبض رسول الله (صلی الله علیه وآله) فجعل أبو بكر الهدیه موروثا و قسمها بين فاطمه و العباس " (مجمع الزوائد 50:10 و المعجم الكبير 12:12948/222) قال في القاموس: "جلنداء بضم أوله و ضم ثانيه ممدوده و بضم ثانيه مقصوره اسم ملك عمان"

به الجلندا نامه نوشت و به اسلام دعوت کرد و او هم قبول نمود و هدیه ای برای حضرت فرستاد و حضرت از دنیا رفته بود و ابوبکر آنرا هدیه حساب کرد و میان عباس (عموی پیغمبر) و فاطمه، تقسیم نمود.

30 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به قبائل العرب:

وفيهآ) أی: سنه تسع (كانت غزوه تبوك و هو جيش العسره فكتب النبي (عليه السلام بعد الفتح إلى القبائل التي لم يقش فيها الإسلام يدعوهم إلى الإسلام و كتب إلى التي فشا فيها الإسلام بغزو الروم و واعدوهم تبوك) الجامع لأبي زيد القيرواني: 295.

به قبیله هائی که اسلام در آنها شهرت نیافته بود، نامه نوشته و دعوت به اسلام نمود و هر قبیله ای که اسلام آورده بودند، برای شرکت در جنگ تبوک، دعوت

ص: 365

31 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به بنی تمیم:

روی أبو الشیخ فی کتابه طبقات المحدثین باصبهان 1:297 یاسناده: "أن کتاب النبی (صلی الله علیه و سلم) جاء إلى بنی تمیم، فقال الأحنف: إلى ما يدعو؟ فقیل: إلى الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر، فقال: قول حسن، قال:

فأخبر النبی (صلی الله علیه و سلم) فدعا له. مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 218. به بنی تمیم نامه نوشت احنف پرسید برای چه ما را دعوت می نماید گفته شد: به امر به خوبیها و دوری از بدیها، گفت: گفتار زیباست مسلمان شد و حضرت به او دعا کرد.

32 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به صداء:

روی زیاد بن الحارث الصدائی) نسبه إلى صداء و هی قبيله من الیمن (:

جهز النبی (صلی الله علیه و سلم) جيشا إلى قومه صداء، فقال: یا رسول الله ارددهم و أنا لک یاسلامهم، فرد الجيش و کتب إلیهم، فجاء وفدہم یاسلامهم... " مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 218

حضرت لشکری برای جنگ به قوم (صداء) آماده کرد، زیاد بن حارث صدائی:

انها را برگردان من ضامن اسلام قومم می شوم، لشکر را برگردانید و او هم به قبيله اش نامه نوشت و همگی مسلمان و نمایندگانشان به خدمت رسیدند.

33 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به بنی قینقاع:

روی أنه کتب رسول الله (صلی الله علیه و آله) مع أبي بکر إلى یهود بنی

قینقاع يدعوهم إلى الإسلام و إقام الصلاة و إیتاء الزکاه و أن یقرضوا الله قرضا حسنا، فقال فنحاص أحد علمائهم و أحبارهم و هو جالس فی مدراسهم:

إن الله فقیر و نحن أغنیاء (راجع الدر المنثور 2:106 عن ابن جریر و ابن المنذر و تفسیر أبي

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 219

قال فی القاموس: بنو قینقاع - بفتح القاف و تثلیث النون - شعب من الیهود.

نامه ای با ابوبکر به قبیله بنی قینقاع (از یهود) فرستاد و دعوت به نماز و زکات و قرض الحسنه نمود، فنحاس یکی از علمای آنها گفت: خدا فقیر است و ما غنی هستیم.

34 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به الیمن:

روی مسهر بن عبد الملک بن سلع قال: "أخبرنی أبی قال: قلت لعبد خیر:

کم أتی علیک؟ قال: عشرون و مائه سنه، قال: هل تذر من أمر الجاهلیه شیئا؟

قال: نعم، قال: کنا ببلاد الیمن فجاءنا کتاب رسول الله (صلی الله علیه و سلم) قال: فدعا الناس إلی خیر واسع، فکان أبی فیمن خرج و أنا غلام" (الکامل لابن عدی 2449:6 و المطالب العالیه 123:4 عن أبی یعلی و أسد الغابه 3:277 فی عبد خیر بن یزید و مجمع الزوائد 7:10. مسهر بن عبد الملک می گوید: پدرم به من خبر داد، من به عبد خیر گفتم چند سال داری؟ گفت صد و بیست سال، گفتم چیزی از جاهلیت به یاد می آوری؟ گفت: ما در شهرهای یمن بودیم نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به خیر فراوان دعوت نموده بود، پدرم یکی از بیرون روندگان بود و من نو جوان بودم.

فلما رجع قال: مری بهذا القدر فیراق للکلاب، فإننا قد أسلمنا و أسلم" و الصحیح: فکان أبی فیمن خرج کما هو ظاهر". وقتی که (پدرم) برگشت گفت این دیک را بریزید به سگها ما مسلمان شده ایم و اسلام آورد.

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 224.



پیمان و عهد نامه ها

با مطالعه سیره و زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله، به روشنی می توان دریافت که چگونه در فرهنگ بعثت، انسان ها محور احترام اند. هر قبیله جایگاه بایسته خود را می یابد. به آزادی انسان توجه شده است و برای زورگویی و تحمیل جایی نیست.

آن حضرت تمایل داشت با انعقاد پیمان ها و تأکید به همه در لزوم وفای به قراردادهای، زمینه های تیرگی روابط و فلسفه جنگ و ستیز از بین برود. انعقاد پیمان، نه تنها با مهاجران قریش، قبیله «اوس» و قبیله «خزرج»، بلکه برای قبایل مختلف یهودی نیز این امکان فراهم است که در کنار امت اسلامی، زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. روح این پیمان ها همچون منشور مدینه تأمین وحدت اسلامی است با پیوند قبیله های مختلف و تأمین صلح، آزادی و امنیت برای همه مردم به رغم اختلاف در هر زمینه، حتی در باورهای دین. در منطق پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد پاسخی است به مخالفان توحید و وحدت و تلاشی برای جراحی جامعه بشری بر حسب ضرورت های اجتناب ناپذیر و ریشه کن کردن کانون های زورگویی و سرکوبی دشمنان صلح و آزادی.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حتی قبل از بعثت، بر اصل تنظیم روابط عادلانه میان قبایل، بر پایه پیمان اصرار میورزید و مکرر می فرمود:

«لقد شهدت فی دار عبد الله بن جدعان حلفاً ما أحب أن لی به حمر النعم ولو دعیت به فی الإسلام لأجبت». (عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی) تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم (، ص 503؛ از سیره ابن هشام ج 1، ص 34؛ البدایه و النهایه؛ ج 2، ص 291

«من در خانه عبدالله بن جدعان، در جاهلیت شاهد بستن پیمان مشترک جهت حمایت از مظلومان، میان نمایندگان قبایل مختلف عرب بودم، و چنان بر این پیمان دل بسته بودم که حاضر نبودم در ازای نقض آن، صاحب پر بهاترین شتران باشم. اگر در اسلام به چنین پیمانی دعوت شوم، فوراً اجابت خواهم کرد.»

پیامبر صلی الله علیه و آله در راه مکه، پیش از برخورد با قریش و بسته شدن پیمان

حدیبیه، بارها می فرمود:

« لا یسألونی خطه یعضمون فیها حرمت الله إلا أعطیتهم إیّاهما ». (عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی) تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم، ص 503؛ از سنن ابی داود، ج 3، ص 113

« از من وسیله ای که موجب تعظیم به حدود الهی است، نخواهند خواست، مگر این که بی درنگ به آن ها خواهم داد. »

نیز آن حضرت، از پیمان صلحی که مسلمانان بعدها با « روم » می بستند، پیشاپیش خبر داد:

« إنّ الروم سیصالحکم صلحاً أمنأ ». (عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی) تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم، ص 503؛ از سنن ابی داود، ج 3، ص 504؛ از: ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج 5، ص 232

« رومیان با شما به صلحی توأم با امنیت اقدام خواهند کرد. »

رفتار مسالمت آمیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مقابل مخالفان

از مطالعه تاریخ چنین بر می آید که ایجاد مودت و دوستی با بیگانگان امری بود که پیامبر رحمت در روابط بین الملل و در برخورد با مخالفان عقیدتی خود از آن بهره می گرفت چه این که اولاً: اسلام آیین فطرت است و هرگز با احساسات طبیعی و انسانی بشر سر ناسازگاری ندارد، ثانیاً: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این نکته توجه داشت که با ایجاد جو دوستی و روابط مسالمت آمیز می توان با مخالفان عقیدتی به گفت و گو و جدال احسن پرداخت. یکی از ابعاد گسترده قرآن، موضوع احتجاج با کافران، مشرکان و اهل کتاب است. برخی از این احتجاج ها مربوط به پیامبران پیشین است که با مردمان عصر خود انجام داده اند و برخی دیگر مربوط به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه و اهل کتاب یثرب و حومه آن می باشد. (برای مطالعه بیشتر احتجاجات قرآنی مراجعه کنید به کتاب: «الحوار فی القرآن».)

چند نمونه از پیمان های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

ص: 369

در سیره پیامبرصلی الله علیه و آله تعداد زیادی از پیمان های صلح و همکاری دیده می شود که بررسی کامل آن، نیازمند به تدوین چندین جلد کتاب است. (برای مطالعه آن به کتاب: مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله اثر مرحوم علی احمدی میانجی رحمه الله و کتاب:

مجموعه الوثائق السیاسیه، اثر محمد حمید الله مراجعه نمایید.

در این جا فقط به بیان چند نمونه اشاره می شود:

### **پیمان یا قانون اساسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شهر مدینه**

1 - پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله بین مهاجرین و انصار و یهود یثرب:

این پیمان نامه 59 ماده یابند دارد و نسخه های دیگر 47 بند من هر دو پیمان را تطبیق نمودم، باهم یکیست منتهی در نسخه 59 بعضی از بندها را تقطیع نموده و شماره خورده و در نسخه 47 یکجا آمده فقط در نسخه 59 شماره 46 از آنها اضافه است.

و ضمناً در نسخه 47 شماره های 12 و 20 و 36 و 45 دوبار تکرار شده و جلوشان (ب) گذاشته شده ولی مطالب متفاوت است.

در این عهدنامه از چند گروه و افراد سخن به میان آمده است: مشرکین، کافران، مومنان و یهودیان. مشرکین کسانی هستند که مخاطب عهدنامه و طرف عهد می باشند؛ حال آن که کافرین طرف معاهده نیستند. (اصل بیستم.) در این عهدنامه ضمن به رسمیت شناخته شدن آزادی مذهب، بر برتری مذهب مومنین تاکید شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از این که از مکه به مدینه مهاجرت کرد، به منظور اداره این شهر اعلامیه ای صادر نمود. این اعلامیه که در فارسی تحت عنوان (میثاق مدینه) و در زبان عربی به عنوان (صحیفه مدینه) شناخته می شود، قرارداد به معنای مرسوم کلمه نیست. چرا که از سوی رسول الله اعلام شد و دیگر گروه های حاضر در مدینه، ضمن پذیرش زعامت ایشان، مفاد این عهدنامه را

ص: 370

برخی اسلام‌گرایان خارج از ایران به ترویج این عهدنامه، با نام قانون اساسی Constitution پرداخته‌اند. برخی اعتقاد دارند نخستین قانون اساسی تاریخ به معنای کلمه، همین عهدنامه بوده است. با این حال، نمی‌توان گفت این عهدنامه، قانون اساسی به معنای مدرن کلمه باشد. البته در این عهدنامه دولت به معنای نهادی و شخصیت حقوقی تاسیس نمی‌شود و برای پیامبر صلاحیت‌هایی به رسمیت شناخته می‌شود. در میثاق مدینه سخن از دولت مسلمین به میان نمی‌آید، بلکه حرف از مجموع مومنین زده می‌شود. حتی تخصیص صلاحیت‌ها نیز مشخصاً نه به یک شخصیت حقوقی که به شخصیت حقیقی صورت می‌گیرد.

این عهدنامه توسط مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی به زبان فارسی ترجمه شده است و در زمینه مطالعات بنیادین حکومتی، سندی ارزنده و قابل توجه برای پژوهشگران حقوق عمومی، تاریخ اسلام و فلسفه سیاسی به شمار می‌رود.

عهدنامه مدینه دارای دو بخش اساسی است، نخست مبانی ایجاد معاهده و دوم احکام ارائه شده توسط آن. این پیمان با عنایت به مشکلات احتمالی پیش روی اداره شهر مدینه منعقد شده بود. آن گونه که از بند نخست این عهدنامه برمی‌آید پیمان مذکور برای مسلمین، به مثابه پیامی الهی و برای سایرین به عنوان آن چه امیر شهر بیان می‌کند الزام آور است.

عهدنامه در درجه نخست میان مسلمین قریش و یثرب منعقد می‌شود. یهودیان و مشرکین نیز تحت عنوان کسانی که به این دو گروه (یا مسلمین یثرب) ملحق می‌شوند، شناخته می‌شوند و به عبارت واضح‌تر تبعیت آنان از مسلمین، شرط بهره‌مندیشان از این عهدنامه است. برخلاف آن چه که برخی اظهار می‌دارند، مفهوم امت دارای تبیین منحصر به فردی در این عهدنامه نیست، جز آن که مفاد عهدنامه مبتنی بر برابری تمام افراد حاضر در مدینه است. این در تمام بندها قابل مشاهده است و استثنائات این اصل برابری تصریح شده‌اند (اصل هجدهم در بیان فرماندهی نظامی).

وفای به عهد اصلی‌ترین تضمین میثاق مدینه است و انذار به کیفر، در صورت

عهدشکنی یهودیان و مشرکین مکمل اصل وفای به عهد است. (اصول چهل و ششم و چهل هفتم).

در این عهدنامه از چند گروه افراد سخن به میان آمده است: مشرکین، کافران، مومنان و یهودیان. مشرکین کسانی هستند که مخاطب عهدنامه و طرف عهد می باشند؛ حال آن که کافرین طرف معاهده نیستند. (اصل بیستم). در این عهدنامه ضمن به رسمیت شناخته شدن آزادی مذهب، بر برتری مذهب مومنین تاکید شده است.

### متن عربی پیمان مدینه:

كِتَابُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالْيَهُودِ وَهُوَ دُسْتُورُ الدَّوْلَةِ الْبَلَدِيَّةِ بِالْمَدِينَةِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- 1 - هذا كتاب من محمد النبي [ رسول الله ] بين المؤمنين والمسلمين من قريش و [ أهل ] يثرب ومن تبعهم فلحق بهم وجاهد معهم.
- 2 - انهم امة واحدة من دون الناس.
- 3 - المهاجرون من قريش على ربعتهم يتعاقلون بينهم وهم يقدون عانيهم بالمعروف والقسط بين المؤمنين.
- 4 - وبنو عوف على ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، وكل طائفه تقدي عانيها بالمعروف والقسط بين المؤمنين.
- 5 - وبنو الحارث [ بن الحزرج ] على ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، وكل طائفه تقدي عانيها بالمعروف والقسط بين المؤمنين.

6 - وَبُنُو سَاعِدَةَ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمِ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

7 - وَبُنُو جُشَمَ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمِ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

8 - وَبُنُو النَّجَارِ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمِ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

9 - وَبُنُو عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمِ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

10 - وَبُنُو النَّبَيْتِ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمْ، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

11 - وَبُنُو الْأَوْسِ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمِ الْأُولَى؛ وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

12 - وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَتْرُكُونَ مُفْرَحًا بَيْنَهُمْ أَنْ يُعْطَوْهُ بِالْمَعْرُوفِ فِي فِدَاءٍ أَوْ عَقْلِ.

12 ب - وَأَنْ لَا يُحَالِفَ مُؤْمِنٌ مُؤَلَى مُؤْمِنٍ دُونَهُ.

13 - وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَّقِينَ [ أَيْدِيهِمْ ] عَلَى [ كُلِّ ] مَنْ بَغَى مِنْهُمْ، أَوْ ابْتَغَى دَسِيعَهُ ظُلْمٍ، أَوْ إِثْمًا، أَوْ عُدْوَانًا، أَوْ فَسَادًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَّ أَيْدِيَهُمْ عَلَيْهِ جَمِيعًا، وَلَوْ كَانَ وَوَلَدًا أَحَدِهِمْ.

14 - وَلَا يُقْتَلُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنًا فِي كَافِرٍ، وَلَا يَنْصُرُ كَافِرًا عَلَى مُؤْمِنٍ.

15 - وَأَنَّ ذِمَّةَ اللَّهِ وَاحِدَةٌ يُجِيرُ عَلَيْهِمْ أَذْنَاهُمْ، وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ مَوَالِي بَعْضٍ دُونَ النَّاسِ.

16 - وَأَنَّهُ مَنْ تَبِعَنَا مِنْ يَهُودٍ فَإِنَّ لَهُ النَّصْرَ وَالْأُسْوَةَ غَيْرَ مَظْلُومِينَ وَلَا مُتَنَاصِرٍ عَلَيْهِمْ.

17 - وَأَنَّ سِلْمَ الْمُؤْمِنِينَ وَاحِدَةٌ، لَا يُسَالِمُ مُؤْمِنٌ دُونَ مُؤْمِنٍ فِي قِتَالٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِلَّا عَلَى سَوَاءٍ وَعَدْلٍ بَيْنَهُمْ.

18 - وَأَنَّ كُلَّ غَازِيَةٍ غَزَتْ مَعَنَا يَعْقَبُ بَعْضُهَا بَعْضًا.

19 - أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يُبِيءُ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ بِمَا نَالَ دِمَاءَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

20 - وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَّقِينَ عَلَى أَحْسَنِ هُدًى وَأَقْوَمِهِ.

20 ب - وَأَنَّهُ لَا يُجِيرُ مُشْرِكٌ مَالًا لِقَرِيشٍ وَلَا نَفْسًا، وَلَا يَحُولُ دُونَهُ عَلَى مُؤْمِنٍ.

21 - وَأَنَّهُ مَنْ اعْتَبَطَ مُؤْمِنًا قَتْلًا عَنْ بَيْنِهِ فَإِنَّهُ قَوْدٌ بِهِ، إِلَّا أَنْ يَرْضَى وَلِيُّ الْمَقْتُولِ [ بِالْعَقْلِ ] وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ كَافَةٌ وَلَا يَحِلُّ إِلَّا قِيَامٌ عَلَيْهِ.

22 - وَأَنَّهُ لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَقْرَبًا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، وَأَمَّنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَنْصُرَ مُحَدِّثًا أَوْ يُؤْوِيَهُ، وَأَنَّ مَنْ نَصَرَهُ، أَوْ آوَاهُ، فَإِنَّ عَلَيْهِ لَعْنَةَ اللَّهِ وَغَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُؤْخَذُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ.

23 - وَأَنْتُمْ مَهْمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، فَإِنَّ مَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى مُحَمَّدٍ.

24 - وَأَنَّ الْيَهُودَ يُنْفِقُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ.

25 - وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي عَوْفٍ أُمَّهُ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ؛ لِلْيَهُودِ دِينُهُمْ وَلِلْمُسْلِمِينَ دِينُهُمْ، مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسِهِمْ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَثَمَ، فَإِنَّهُ لَا يُوتَغُ إِلَّا نَفْسَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ.

26 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي النَّجَّارِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.

27 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي الْحَارِثِ مِثْلَ لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.

28 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي سَاعِدِهِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.

29 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي جُشَمَ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.

30 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي الْأَوْسِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.

31 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي ثَعْلَبَةَ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ، إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَثَمَ، فَإِنَّهُ لَا يُوتَغُ إِلَّا نَفْسَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ.

32 - وَأَنَّ جَفْنَةَ بَطْنٍ مِنْ ثَعْلَبَةَ كَانَتْهُمْ.

33 - وَأَنَّ لِبَنِي الشُّطَيْبَةِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ، وَأَنَّ الْبَرَّ دُونَ الْإِثْمِ.

34 - وَأَنَّ مَوَالِيَ ثَعْلَبَةَ كَانَتْهُمْ.

35 - وَأَنَّ بَطَانَةَ يَهُودَ كَانَتْهُمْ.



36 - وَأَنَّهُ لَا يُخْرِجُ مِنْهُمْ أَحَدًا إِلَّا بِإِذْنِ مُحَمَّدٍ.

36 ب - وَأَنَّهُ لَا يَنْحَجِرُ عَلَى ثَارِ جُرْجٍ، وَأَنَّهُ مَنْ فَتَكَ فَبِنَفْسِهِ وَأَهْلٍ بَيْنَهُ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أَبْرٍ هَذَا.

37 - وَأَنَّ عَلَى الْيَهُودِ نَفَقَتَهُمْ، وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ نَفَقَتَهُمْ، وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ حَارَبَ أَهْلَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْحَ وَالنَّصِيحَةَ، وَالْبِرَّ دُونَ الْإِثْمِ.

38 - وَأَنَّ الْيَهُودَ يُنْفِقُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ.

39 - وَأَنَّ يَثْرَبَ حَرَامٌ جَوْفَهَا لِأَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ.

40 - وَأَنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرَ مُضَارٍّ وَلَا آثِمٍ.

41 - وَأَنَّهُ لَا تَجَارُ حُرْمَةٌ إِلَّا بِإِذْنِ أَهْلِهَا.

42 - وَأَنَّهُ مَا كَانَ بَيْنَ أَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ مِنْ حَدِيثٍ، أَوْ اشْتَجَارَ يُخَافُ فَسَادَهُ، فَإِنَّ مَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَاسِرِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أَتَقَى مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَأَبْرَهُ.

43 - وَأَنَّهُ لَا تُجَارُ قُرَيْشٌ وَلَا مَنْ نَصَرَهَا.

44 - وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ دَهَمَ يَثْرَبَ.

45 - وَإِذَا دُعُوا إِلَى صَلَاحٍ يُصَالِحُونَهُ وَيَلْبَسُونَهُ فَإِنَّهُمْ يُصَالِحُونَهُ

وَيَلْبَسُونَهُ، وَأَنْتَهُمْ إِذَا دَعُوا إِلَىٰ مِثْلِ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ لَهُمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا مَنْ حَارَبَ فِي الدِّينِ.

45 ب - عَلَىٰ كُلِّ أَنَسٍ حِصَّتُهُمْ مِنْ جَانِبِهِمُ الَّذِي قَبِلَهُمْ.

46 - وَأَنَّ يَهُودَ الْأَوْسِ مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ عَلَىٰ مِثْلِ مَا لِأَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ مَعَ الْبِرِّ الْمَحْضِ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، وَأَنَّ الْبِرَّ دُونَ الْإِثْمِ لَا يَكْسِبُ كَاسِبٌ إِلَّا عَلَىٰ نَفْسِهِ، وَأَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ أَصْدَقِ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَأَبْرَهُ.

47 - وَأَنَّهُ لَا يَحُولُ هَذَا الْكِتَابُ دُونَ ظَالِمٍ أَوْ آثِمٍ، وَأَنَّهُ مَنْ خَرَجَ آمِنٌ وَمَنْ قَعَدَ آمِنٌ بِالْمَدِينَةِ، إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَثِمَ، وَأَنَّ اللَّهَ جَارٌ لِمَنْ بَرَّ وَاتَّقَىٰ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

### ترجمه پیمان مدینه

نوشته پیامبر خداصلی الله علیه و آله میان مهاجران و انصار و یهود: که آن قانون اساسی دولت - شهر مدینه بود.

به نام خداوند بخشاینده مهربان

1 - این، نوشته و پیمان نامه ای است از محمد پیامبر [ فرستاده خدا ] تا در میان مؤمنان و مسلمانان قبیله قریش و [ مردم ] یثرب (یا قوت حموی 0101/4(192] و کسانی که پیرو مسلمانان شوند و به آنان بیوندند و با ایشان در راه خدا پیکار کنند [ به اجرا درآید.

2 - آنان در برابر دیگر مردمان، یک امت اند.

3 - مهاجران قریش بر وضع پیشین خود هستند، همانند پیش از اسلام، خوبها

می پردازند (ابو مسحل اعرابی، النوادر، ص 40. زمخشری، الفائق، 62.2 ج 3 و با رعایت نیکی و دادگری در میان مؤمنان، اسیر خود را رها می سازند.

4 - قبیلہ بنی عوف (جمہرہ انساب، ص 4) [074] همانند گذشته خونبها می پردازند؛ و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را آزاد می سازد.

5 - بنی حارث [ بن خَزْرَج (جمہرہ، ص 47 ج 5) ] [174] همچون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

6 - بنی ساعدہ (همان 106) [274-474] چون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را رها می سازد.

7 - بنی جُشم (همان، ص 7) [274] همچون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

8 - بنی نَجَّار (همان) [8] به شیوه گذشته، خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

9 - بنی عمرو بن عوف (همان، ص 9) [074] همچون گذشته، خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

10 - بنی نَبیت (همان) [01] به شیوه پیش از اسلام، خونبها می پردازند و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

11 - بنی اوس (همان، ص 11) [233] همچون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی

به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.

12 - پیروان اسلام نباید مسلمانی را در پرداخت خونبها یا فدیة سنگین، تنها گذارند.

12 ب. هیچ مؤمنی نباید به همبستگی با مؤمنی دیگر بر ضد وی هم پیمان شود.

13 - همه مؤمنان پرهیزگار باید در برابر هر مسلمانی که ستم کند یا از راه ستمگری چیزی از ایشان بخواهد و یا آهنگ دشمنی و تباهی میان مؤمنان را در سر پیوراند، همداستان به ستیز برخیزند، هر چند وی فرزند یکی از ایشان باشد.

14 - هیچ مؤمنی نباید مؤمنی دیگر را به قصاص کافر بکشد یا به کافری در برابر مؤمن، یاری دهد.

15 - پناه خدا برای همگان یکسان است، و فرودست‌ترین مسلمانان، کافران را پناه تواند داد (لسان العرب 1121/4) [مؤمنان در برابر دیگران یاور یکدیگرند.

16 - هر کس از یهود، از ما پیروی کند، بی هیچ ستم و تبعیض، از یاری و برابری برخوردار خواهد شد.

17 - آشتی همه مؤمنان یکی است و به هنگام پیکار در راه خدا هیچ مؤمنی نباید جدا از مؤمن دیگر و جز بر پایه برابری و دادگری [مرسوم [در میان مؤمنان، با دشمن از در آشتی درآید (زمخشری، الفائق، 26-2/25 )

18 - پیکار گرانی (همان 1231/2) [62/2] که همراه ما نبرد می‌کنند، باید به نوبت به پیکار پردازند.

19 - مؤمنان، فرد مسلمانی را که مسلمانی دیگر را کشته است، در راه خدا می‌کشند (زمخشری، اساس البلاغه، ذیل واژه «بؤأ»).

20 - بی‌شک، مؤمنان از بهترین و استوارترین راستی و راهیابی برخوردارند.

20 ب. هیچ مشرکی نباید مال یا جان افراد قریش را در پناه خود گیرد و از دستیابی مؤمنی به آنها جلوگیری کند.

21 - هر گاه از روی دلیل ثابت گردد که کسی مؤمنی را بی‌گناه کشته است، باید او را به قصاص کشت، مگر آنکه صاحب خون به ستاندن خونبها راضی شود؛ و همه مؤمنان باید ضد قاتل باشند و باید علیه او به پا خیزند.

22 - هر مؤمنی که محتوای این نوشته را پذیرفته است و به خدا و روز بازپسین باور دارد، روا نیست که آدمکشی (شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص 41) [562] را یاری یا پناه دهد، و هر کس که او را یاری یا پناه دهد، بی‌گمان در روز رستخیز گرفتار نفرین و خشم خدا خواهد کشت و توبه و سربهایی (زمخشری، الفائق، 51) [292/2] از وی پذیرفته نخواهد شد.

23 - هرگاه شما مسلمانان در کاری گرفتار اختلاف شدید، [داوری پیرامون] آن را به خدا و محمدصلی الله علیه و آله باز گردانید؛ راه حل آن را در قرآن و سنت پیامبر بجوئید.

24 - تا آنگاه که مؤمنان با دشمن در پیکارند، یهود نیز باید در پرداخت هزینه جنگ با مؤمنان همراه باشند.

25 - یهود بنی عوف، خود و بستگانشان امتی همراه با مسلمانان هستند (زمخشری، الفائق ج 2.62 (ج 1361 دین یهود از آن ایشان و دین مسلمانان از آن

مسلمانان است؛ مگر کسی که با پیمان شکنی ستم کند (الفائق، 2/26) (و راه گناه در پیش گیرد، که چنین کسی جز خود و خانواده اش را تباه نخواهد ساخت.

26 - یهود بنی نَجَّار دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

27 - یهود بنی حارث نیز دارای حقوقی برابر با حقوق یهود بنی عوف هستند.

28 - یهود بنی ساعده نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

29 - یهود بنی جُشم نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

30 - یهود بنی الأوس نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

31 - یهود بنی نَعْلَبَه نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند؛ مگر کسی که [ با پیمان شکنی ] ستم کند و گناه ورزد، که چنین کسی جز خود و خانواده خود را تباه نخواهد ساخت.

32 - همانا جَفْنَه (جمهره، ص 372 و 371) [133] همچون مردم نَعْلَبَه، تیره ای از نَعْلَبَه هستند.

33 - بی گمان بنی شَطِیْبَه دارای حقوقی همسان با قبیله بینِ عوفِ اند. روشن است که راستی و استواری بر پیمان، با پیمان شکنی یکسان نیست (الفائق، 2/26).

34 - وابستگان قبیله نَعْلَبَه، همچون خود آن قبیله اند.

35 - نزدیکان و رازداران (جوامع الجامع، ذیل آیه 118، آل عمران، ج 1) [81] 891/1

یهودان، چون خود ایشانند.

ص: 381

36 - هیچ یک از آنان جز به اجازه محمدصلی الله علیه و آله نباید بیرون رود.

36 ب. نیز هیچ کس از کیفر زخمی که بر کسی وارد آورده است، بر کنار نمی ماند.

هر کس به ناگاه کسی را بکشد (ابن اثیر، النهایه، 3/409)، بی گمان زیان آن جنایت به خود وی و خاندانش باز خواهد گشت، مگر آنکه مقتول ستم کرده باشد که در این صورت، خداوند آن را (چون قصاصی) می پذیرد (ابن هشام، 2/149 پانوش 3؛ النهایه، 1/17؛ لسان، 4/52).

37 - در پیکار با دشمنان، هزینه یهود بر عهده خود آنان و هزینه مسلمانان بر عهده خود ایشان خواهد بود؛ و بر هر دو گروه است که در برابر کسی که با شرکت کنندگان در این پیمان نامه به ستیز برخیزد، با همیاری یکدیگر پیکار کنند. نیز باید راستی و نیکخواهی و نیکی، بی هیچ پیمان شکنی (بند 32 پیمان) میان ایشان استوار باشد.

37 ب. هیچ مردی نباید نسبت به هم پیمان خویش، پیمان شکنی کند. پیداست که یاری از آن ستمدیده است.

38 - تا آنگاه که مؤمنان سرگرم پیکار با دشمن هستند، یهودان نیز باید همراه مسلمانان هزینه جنگ را بپردازند.

39 - درون مدینه برای پذیرندگان این پیمان نامه حرام است (بخاری، 3/25 - معجم البلدان، 91 939/114) [157/3].

40 - پناهنده یا هم پیمان، در صورتی که زیان نرساند و پیمان نشکند، همچون خود پناه دهنده و پیماندار است (لسان، 154/1554).

41 - به هیچ یک از افراد خانواده [ که دارای سرپرستی است ] بی اجازه کسان

او، نباید پناه داد.

42 - هر گاه میان متعهدان به این پیمان نامه، قتلی (همین پیمان، بند 22 ش 1) یا رویدادی ناگوار و یا ناسازگار که خطر تباهی همراه داشته باشد، روی دهد، بی گمان برای رهایی از آن، باید به خدا و پیامبر وی محمدصلی الله علیه و آله روی آورند؛ [ مشیت ] خداوند بر نگهداشت و پذیرفتن این نوشته جاری است (سیره ابن هشام، 2/150، پانوش 1).

43 - هیچ کس نباید به قریش و یاران ایشان پناه دهد.

44 - هم پیمانان باید علیه کسی که به شهر یثرب بتازد، به یاری هم بشتابند.

45 - هر گاه هم پیمانان مؤمنان، به صلحی فراخوانده شوند که مؤمنان در آن شرکت جستند، باید در آن شرکت جویند؛ و هر گاه هم پیمانان مؤمنان، ایشان را به صلحی فراخوانند، بر مؤمنان است که بدان تن در دهند، مگر صلح و آشتی با کسی که با دین در پیکار است.

45 ب. هزینه هر گروه، [ یا هزینه رزمی هر گروه ] 15 بر عهده خود آن گروه است (ابوعبید، ص 294).

46 - یهود اُوس، خود و وابستگانشان، با نیکی محض و استواری (النهاییه، 1/117) بر این پیمان نامه، همان پیمانی را پذیرفته اند که دارندگان این پیمان نامه، بر آن گردن نهاده اند. پایداری بر پیمان، آسانتر از پیمان شکنی است (الفائق، 2/26؛ النهاییه، 1/117 (بر)). این پیمان شکن است که خود زیان پیمان شکنی را خواهد دید. خداوند [ گواه ] راستینی بر این پیمان نامه است و آن را می پذیرد.

47 - پیداست که این نوشته، ستمگر با پیمان شکنی را از کیفر، باز نخواهد



داشت (الفائق، همان). نیز روشن است که هر کس از مدینه بیرون رود و هر که در مدینه بماند در امان خواهد بود؛ مگر کسی که ستم کند و پیمان شکند. خدا و پیامبرش محمدصلی الله علیه و آله پناهگاه پرهیزگاران و استواران بر پیمانند (ابن هشام 102/2) [051].

### متن پیمان 52 و 59 ماده ای در روایت دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد النبي بين المؤمنين و المسلمين من قريش و يثرب، و من تبعهم فلحق بهم و جاهد معهم.

2- أنهم امه واحده من دون الناس.

3- المهاجرون من قريش على ربعتهم يتعاقلون بينهم، و هم يفدون عانيهم بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

4- و بنو عوف على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه تقدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

5- و بنو ساعده على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، كل طائفه منهم تقدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

6- و بنو الحارث على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه تقدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

7- و بنو جشم على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه منهم تقدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

8- و بنو النجار على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه منهم تقدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

9- و بنو عمرو بن عوف على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه تقدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

10- و بنو النبيت على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

11 - و بنو الأوس على ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الاولى، و كل طائفه منهم تقدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

المصدر:

سيره ابن هشام 2:119 و فى ط: 147 - و اللفظ له - و البدايه و النهايه.

224:3 و رسالات نبويه: 230 و الأموال لأبى عبيد: 184 و 185 و 290 و الأموال لابن زنجويه 1 : 331-338 و 466:2 و مدينه البلاغه 2:276 و نشأه الدوله الاسلاميه: 283 و الصحيح من السيره 4 : 248 و سيره النبى (صلى الله عليه وآله) لإسحاق بن محمد همدان قاضى ابرقو: 480-484 و راجع السنه قبل التدوين: 344.

12 - و أن المؤمنين لا يتركون مفرحا بينهم أن يعطوه بالمعروف فى فداء أو عقل.

13 - و أن لا يحالف مؤمن مولى مؤمن دونه.

14 - و أن المؤمنين المتقين على من بغى منهم أو ابتغى دسيعه ظلم أو إثم أو عدوان أو فساد بين المؤمنين، و أن أيديهم عليه جميعا ولو كان ولد أحدهم.

15 - و لا يقتل مؤمن مؤمنا فى كافر، و لا ينصر كافرا على مؤمن.

16 - و أن ذمه الله واحده يجير عليهم أديانهم، و أن المؤمنين بعضهم موالى بعض دون الناس.

17 - و أنه من تبعنا من يهود، فإن له النصر و الأسوه غير مظلومين و لا متناصر عليهم.

18 - و أن سلم المؤمنين واحده، لا يسالم مؤمن دون مؤمن فى قتال فى سبيل الله إلا على سواء و عدل بينهم.

19 - و أن كل غازيه غزت معنا يعقب بعضها بعضا.

20 - و أن المؤمنين يبيء بعضهم على بعض بما نال دماءهم فى سبيل الله ..

مكاتب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 3، ص: 24

21 - و أن المؤمنين المتقين على أحسن هدى و أقومه.

22 - و أنه لا يجير مشرك مالا لقريش و لا نفسا، و لا يحول دونه على مؤمن.

23 - و أنه من اعتبط مؤمنا قتلا عن بينه فإنه قود به إلا أن يرضى ولى

ص: 385

المقتول، وأن المؤمنين عليه كافه، ولا يحل لهم إلا قيام عليه.

24 - وأنه لا يحل لمؤمن أقر بما فى هذه الصحيحه و آمن بالله و اليوم الآخر أن ينصر محدثا و لا يؤديه، وأنه من نصره أو آواه فإن عليه لعنه الله و غضبه يوم القيامه، و لا يؤخذ منه صرف و لا عدل.

25 - وأنكم مهما اختلفتم فيه من شىء فإن مرده إلى عز و جل و إلى محمد (صلى الله عليه و آله .)

26 - وأن اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين.

27 - وأن يهود بنى عوف امه مع المؤمنين لليهود دينهم و للمسلمين.

دينهم مواليتهم و أنفسهم إلا من ظلم و أثم فإنه لا يوتغ إلا نفسه و أهل بيته.

28 - وأن ليهود بنى النجار مثل ما ليهود بنى عوف.

29 - وأن ليهود بنى الحارث مثل ما ليهود بنى عوف.

30 - وأن ليهود بنى ساعده مثل ما ليهود بنى عوف.

31 - وأن ليهود بنى جشم مثل ما ليهود بنى عوف.

32 - وأن ليهود بنى الأوس مثل ما ليهود بنى عوف.

33 - وأن ليهود بنى ثعلبه مثل ما ليهود بنى عوف إلا من ظلم و أثم، فإنه لا يوتغ إلا نفسه و أهل بيته.

34 - وأن جفه بطن من ثعلبه كأنفسهم.

35 - وأن لبنى الشطييه مثل ما ليهود بنى عوف.

36 - وأن البر دون الاثم.

37 - وأن موالى ثعلبه كأنفسهم.

38 - وأن بطانه يهود كأنفسهم.

39 - وأنه لا يخرج منهم أحد إلا بإذن محمد (صلى الله عليه و آله .)

40 - وأنه لا ينحجز على ثار جرح.

41 - وأنه من فتك فبنفسه فتك و أهل بيته إلا من ظلم.

42 - وأن الله على أبر هذا.

43 - وأن على اليهود نفقتهم، وعلى المسلمين نفقتهم.

44 - وأن بينهم النصر على من حارب أهل هذه الصحيفة.

ص: 386

45 - و أن بينهم النصح و النصيحة و البر دون الاثم.

46 - و أنه لم يآثم امرؤ بحليفه، و أن النصر للمظلوم.

47 - و أن اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين.

48 - و أن يثرب حرام جوفها لأهل هذه الصحيفة.

49 - و أن الجار كالنفس غير مضار و لا آثم.

50 - و أنه لا تجار حرمة إلا بإذن أهلها.

51 - و أنه ما كان بين أهل هذه الصحيفة من حديث أو اشتجار يخاف فساده فإن مرده إلى الله عز و جل و إلى محمد رسول الله (صلى الله عليه و سلم) و أن الله على أتقى ما فى هذه الصحيفة و أبره.

52 - و أنه لا تجار قریش و لا من نصرها..

53 - و أن بينهم النصر على من دهم يثرب.

54 - و إذا دعوا إلى صلح يصلحون و يلبسونه، فإنهم يصلحون و يلبسونه، و أنهم إذا دعوا إلى مثل ذلك فإنه لهم على المؤمنين إلا من حارب فى الدين.

55 - على كل اناس حصتهم من جانبهم الذى قبلهم.

56 - و أن يهود الأوس مواليتهم و أنفسهم على مثل ما لأهل هذه الصحيفة مع البر المحض من أهل هذه الصحيفة، و أن البر دون الاثم لا يكسب كاسب إلا على نفسه، و أن الله على أصدق ما فى هذه الصحيفة و أبره.

57 - و أنه لا يحول هذا الكتاب دون ظالم و آثم.

58 - و أنه من خرج آمن، و من قعد آمن بالمدينة إلا من ظلم و آثم.

59 - و أن الله جار لمن بر و اتقى، و محمد رسول الله (صلى الله عليه و آله).

مكاتب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 3، ص: 44

ترجمه چند بند از پیمان یا منشور مدینه

این پیمان نخستین قرارداد بین المللی در اسلام و مهم ترین و جامع ترین پیمانی است که به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله، میان مسلمانان، مشرکان و یهود منعقد



شده است. براساس این پیمان، رابطه میان مسلمانان؛ اعم از مهاجر و انصار، و رابطه میان مسلمانان و یهود و همچنین رابطه میان مسلمانان و مشرکین و وظایف هر دسته مشخص گردید. هدف اساسی این پیمان حفظ امنیت و همزیستی مسالمت آمیز جوامع گوناگونی است که در مدینه می زیسته اند. در اینجا برای جلوگیری از اطاله کلام تنها به نقل ترجمه جمع بندی که در کتاب «مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله» پس از نقل اصل پیمان ذکر شده، اکتفا می کنیم:

حقوق متقابل مسلمانان با یکدیگر در منشور مدینه

1. مسلمانان در برابر دیگر مردمان، یک ملت اند. بنابراین، میان هیچ مسلمان و کافری پیوند نیست؛ هر چند پدر یا فرزند باشند و جدایی میان مسلمان با مسلمان دیگر نیست.

2. هر تیره از مسلمانان در میان خود فدییه (دیه یا غرامت (می پردازند، همان گونه که پیش از اسلام بوده است.

3. مسلمانان در برابر کسانی که ستم یا گناه یا دشمنی یا فساد میان مسلمانان را توطئه نمایند، متحدند.

4. هیچ مؤمنی به خاطر کافری کشته نمی شود و هیچ کافری بر ضد مؤمنی یاری نمی شود.

5. عهد و امان خداوند یکی است.

بنابراین، شخص مطرح نیست و می تواند پایین ترین شخص پناه دهد بر مسلمین، (کنایه از این که اگر شخصی به دیگری پناه داد و او را کفالت نمود، باید تمامی مسلمانان امان او را محترم بشمارند.)

6. در هنگام نبرد در راه خداوند، هیچ مؤمنی بدون موافقت افراد دیگر نمی تواند صلح نماید؛ بنابر این، صلح باید با نظر جمع انجام شود.

7. گروه های رزمنده، هر یک باید پس از دیگری و به نوبت بجنگند. بنابراین، هیچ طایفه ای دو مرتبه متوالی به نبرد الزام نمی شود.

8. هرکس مؤمنی را بدون دلیل بکُشد، حکمش قصاص است؛ مگر این که ولی مقتول راضی شود.

9. داور نهایی در اختلافات مسلمانان، خدا و رسول صلی الله علیه و آله است.

10. مسلمانان هیچ بدهکاری را که بدهی بر او سنگینی کرده، رها نمی کنند، مگر این که او را کمک نمایند؛ چه بدهی به خاطر خون بهایی باشد یا غرامتی که به عنوان سرشکن بر خویشان پدری نصیب شخص شده باشد.

11. بعضی از مؤمنان سرپرست بعضی دیگرند. بنابراین، هیچ کافری سرپرست مؤمنان نیست.

12. هیچ کس نمی تواند بدون رعایت مصالح سایر لشکریان، کافری را در پناه خود بگیرد.

#### مواد صلح مسلمانان با یهودیان

1. یهودیانی که تحت این پیمان هستند، باید مورد یاری و حمایت قرار گیرند و ستمی بر آنان نشود و دشمنانشان یاری نگردند. هرگاه مسلمانان، یهود را به مصالحه دعوت کردند، باید بپذیرند و همچنین هرگاه یهود، مسلمانان را به مصالحه دعوت کردند.

2. در هنگام جنگ، یهودیان نیز باید در هزینه با مسلمانان شرکت کنند.

مسلمانان هزینه خود و یهود، هزینه خودش را پرداخت نماید.

3. مسلمانان و یهودیان هم پیمان، یک امت اند، مسلمانان دین خود را دارند و یهودیان دین خود را؛ مگر کسی که ستم و گناه مرتکب شود.

4. بر مسلمانان و یهودیان لازم است که بر ضد دشمنان منطقه هماهنگی و همراهی نمایند.

5. هیچ انسانی به خاطر گناه هم پیمانش مواخذه نمی شود.

6. لازم است مظلومان را در میان خود یاری نمایند.

7. هیچ کافری پناه داده نمی شود، مگر با رعایت مصالح مسلمانان و یهودیان.

8. همسایه همانند خویشان است و نباید مورد تعدی قرار گیرد.

9. بر مسلمانان و یهودیان لازم است که در

صفحه 86 میان خود، بر مهاجمانی که به مدینه هجوم آورند، همیاری نمایند.

10. میان مسلمانان و یهودیان پند، اندرز و خیرخواهی حاکم است.



حقوق ساکنان منطقه) اعم از مسلمان، یهودی و مشرک )

1. این پیمان نمی تواند به عنوان سیری برای ستمگر یا گناهکار محسوب شود.

2. یثرب بر حسب این پیمان بر تمامی اهل منطقه حرم (و مورد احترام) است؛ چنان که «مکه» بر حسب فرمان الهی حرم می باشد.

3. قریش و هوادارانش نباید پناه داده شوند.

ماده مخصوص مشرکین در پیمان

مشرکین مدینه حق ندارند قریش را، مالی یا جانی پناه دهند. (الاحمدی، علی، مکاتیب الرسول)، بیروت: دارالمهاجر، بی تا (، ج 1، صص 263 261)

2 - پیمان میان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و رییس مسیحیان ایلا

بسم الله الرحمن الرحيم

این تضمینی است از طرف خدا و محمد، پیامبر خدا، به یوحنا بن رعبه و مردم ایلا. به موجب این پیمان، کشتی ها و وسایل نقلیه، در خشکی و دریا، در تحت حمایت و امان خدا و محمد پیامبر خدا هستند و تمام کسانی که همراهشان هستند؛ چه از شام و چه از یمن، در امان اند. افرادی که موجب بروز حادثه گردند، اموالشان هرگز مایه نجات آن ها نخواهد بود و هرگاه در اسارت قرار بگیرند، به تملک در می آیند. بر مردم ایلا حرام است که مانع آب شوند و یا سد طریق نمایند». (ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، قاضی ابرقوه، با تصحیح اصغر مهدوی)، تهران: خوارزمی، 1361 ش. چاپ دوم (، ج 2، ص 974

3 - پیمان میان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و مسیحیان سرزمین سینا

بسم الله الرحمن الرحيم، این مکتوبی است که محمد بن عبدالله که بشیر و نذیر و نسبت به ودیعه الهی امین جمله خلاق است، آن را نوشته است تا حجت و بهانه ای پس از پیامبران بر خدا باقی نماند و خداوند عزیز و حکیم است.»

ص: 390

آن را برای کسانی نوشته است که پیرو آیین وی هستند، تا پیمانی باشد با گروهی که در مشرق و مغرب زمین، بر دین نصرانیت هستند، نسبت به آن هایی که دور هستند یا نزدیک، عرب یا عجم؛ آنان که شناخته می شوند و آنان که شناخته نمی شوند. این مکتوبی است که بر طبق آن، با آن پیمان بسته است؛ هرکس با مواد آن مخالفت ورزد نسبت به وی و سایر مسلمانان متجاوز شناخته خواهد شد. این چنین کسی به عهد خدا پشت پا زده و در پیمان خود درستکار و خاضع نبوده و نسبت به دین خود استهزا نموده است و مستحق لعنت خواهد بود؛ چه سلطان باشد یا از سایر مسلمان مؤمن عادی.

هرجا راهبی یا سیاحی دور هم جمع و در کوه و یا بیابان و یا جای آباد و یا هموار و یا کنیسه و معبدی به سر می برند، ما پشت سر آنان حافظ و پاسدارشان هستیم و من با جان خود و یاران و انصار و ملت خود از جانشان و از اموال آن ها دفاع می کنم؛ زیرا آنان جزو رعیت من و هم پیمان و متحد من می باشند.

آنان به جز آنچه که با رضایت خاطر، به عنوان خراج و جزیه می دهند، به هیچ نحو مسؤول و به پرداخت چیزی مجبور نخواهند بود. قضات، رهبانان، خلوت گزینان و سیاحان آنان، مورد تعرض قرار نگرفته و هیچ کنیسه و کلیسایی ویران نخواهد شد و نباید چیزی از مالکیت آنان داخل خانه مسلمین گردد. قضات و رهبانان از خراج معاف اند و همچنین آنان که به عبادت اشتغال ورزیده اند از ثروتمندان و ارباب تجارت بیشتر از حد معین شده نباید خراج گرفته شود. هیچ کدام از آنان برای جنگ و حمل سلاح مجبور نخواهند شد، بلکه مسلمانان باید از آنان دفاع کرده و با آنان، بنا به پیروی از آیه کریمه: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» به نیکوترین روش گفتگو و بحث نمایند. آنان در محیط امن و آکنده از مهربانی زندگی می کنند. هرجا که باشند و در هر مکانی که منزل گزینند، از بروز چیزهایی که موجب رنج و ناراحتی آنان باشد، جلوگیری می شود. (عمید زنجانی، عباسعلی، حقوق اقلیت ها،) تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1362، چاپ سوم، صص 76-78؛ از سیره ابن هشام، ج 2، ص 902

4 - پیمان میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (لحارث بن مسلم:

قال ابن الأثير: "الحارث بن مسلم بن الحارث التميمي و يقال: مسلم بن الحارث،

ص: 391

و الأول أصبح يكنى أبا مسلم... قال عبد الرحمن... قال (يعني الحارث بن مسلم): ثم قال لي رسول الله (صلى الله عليه وسلم): أما إنني سأكتب لك كتابا وأوصي بك من يكون بعدى من أئمة المسلمين، ففعل و ختم عليه و دفعه إلى... فلما قبض الله تعالى رسوله (صلى الله عليه وسلم) أتيت أبا بكر بالكتاب ففضه و قرأه و أمر لي و ختم عليه، ثم أتيت عمر ففعل مثل ذلك، ثم أتيت به عثمان ففعل مثل ذلك... (أسد الغابه 1: 347 و 348 و كنز العمال 7: 28 و مكاتيب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 1، ص: 239 از منابع دیگر).

5 - پیمان میان پیامبر اسلام صلى الله عليه و آله (لبعض يهود خيبر:

روى فى كتاب الفضائل و كتاب الروضة بإسناد يرفعه إلى عبد الله بن أبى أوفى عن رسول الله (صلى الله عليه و آله): أنه لما فتحت خيبر قالوا له: إن بها حبرا قدمضى له من العمر مائه سنة و عنده علم التوراه فأحضر بين يديه - فذكر القصة إلى أن قال: فعند ذلك قال - أى: الحبر - مد يدك فأنا أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله و أنك - أى أشار إلى على (عليه السلام) - معجزه و أنه يخرج منك أحد عشر نقيبا، فاكتب لى عهدا لقومى، فإنهم كنتقاء بنى إسرائيل أبناء داود (عليه السلام) (فكتب له بذلك عهدا" (البحار 36: 213).

در کتاب فضایل و روضه از ابن ابی عوفى از رسول خدا (صلى الله عليه و آله): نقل کرده است وقتى که خيبر فتح شد به آن حضرت گفتند، در آنجا (حبرى) عالمى صدساله هست و علمى از تورات را داراست، حضرت او را احضار نمود (قصه را شرح داد تا اینکه حبر گفت) دستت را دراز کن من شهادت مى دهم جز خدا، خدائى نیست و محمد فرستاده خداست و (به على عليه السلام اشاره کرد و گفت:) تو معجزه اى و از نسل تو یازده نفر نقيب به دنیا مى آید، پس یک عهدى برای قوم من بنویس چون آنها مانند نقيبان بنى اسرائيل و فرزندان داوود عليه السلام هستند، پس آن را برای او نوشت.

6 - پیمان میان پیامبر اسلام صلى الله عليه و آله در معاهده بین او و بین يهود:

قال على بن إبراهيم القمى: "و جاءت يهود: قريظه و النضير و قينقاع فقالوا:

ص: 392

يا محمد إلى ما تدعو؟ قال: إلى شهادة أن لا إله إلا الله، وأنى رسول الله، وأنى الذى تجدوننى مكتوبا فى التوراه... فقالوا له: قد سمعنا ما تقول وقد جئناك نطلب منك الهدنه على أن لا نكون لك ولا عليك، ولا نعين عليك أحدا ولا نتعرض لأحد من أصحابك، ولا نتعرض لنا ولا لأحد من أصحابنا حتى ننظر إلى ما يصير أمرك وأمر قومك، فأجابهم رسول الله (صلى الله عليه وآله)

على بن ابراهيم گوید: يهودان قريظه و نضير و قينقاع پیش پیامبر آمده و

گفتند: ای محمد برای چه دعوت می کنی؟! فرمود: به شهادت لا إله إلا الله، و أنى رسول الله، و من همان کسی هستم که در تورات پیدا می کنید،

گفتند: آمده ایم از تو مهلت بخواهیم که ما نه بر (له) و نه بر (علیه) باشیم و بر

احدی برای ضرر تو یاری نرسانیم و بر یاران تو متعرض نشویم و به ضررت به کسی کمک ننمائیم و تو هم به ضرر ما و یاران ما متعرض نشوی تا منتظر شویم که کارتو و اصحابت، آخر به کجا می انجامد.

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) قبول نمود و عهد نامه و نوشته ای به شرح ذیل نوشت

و کتب بینهم کتابا: أن لا يعينوا على رسول الله (صلى الله عليه وآله) و لا على أحد من أصحابه بلسان و لا يد و لا بسلاح و لا بكراع رسول الله، فى السر و العلانية لا- بليل و لا- بنهار، الله بذلك عليهم شهيد، فإن فعلوا فرسول الله فى حل من سفك دمايهم و سبى ذرايهم و نسايهم و أخذ أموالهم. و كتب لكل قبيله كتابا على حده. و بر هر قبيله ای مانند مطالب فوق نوشت.

وكان الذى تولى أمر بنى النضير حبي بن أخطب، فلما رجع إلى منزله قال له إخوته: جدى بن أخطب و أبوياسر ابن أخطب: ما عندك قال: هو الذى نجده فى التوراه و الذى بشرنا به علماؤنا، و لا أزال عدوا له، لأن النبوه خرجت من ولد إسحاق و صارت فى ولد إسماعيل، و لانكون تبعا لولد إسماعيل أبدا.

(در این جریان) نماینده بنی نضير حبی بن اخطب بود به منزلش که برگشت برادرانش جدی بن اخطب و یاسر بن اخطب گفتند، چه خبر؟ گفت: این همان است که ما در تورات، پیدا می کنیم و کسی است که علمای ما بمامزده و خبر داده اند و من تا آخر دشمن اویم، زیرا نبوت از اولاد اسحاق خارج و در اولاد اسماعیل، قرار

گرفته است و ما هیچوقت به اولاد اسماعیل تبعیت نمی کنیم.

و كان الذی تولی امر قریظه کعب بن أسد. و الذی تولی امر بنی قینقاع مخیرق وکان اکثرهم مالا و حدائق فقال لقومه: تعلمون أنه النبی المبعوث فہلمواظ: زائده نؤمن به و نکون قد أدركنا الکتابین فلم تجبه قینقاع إلی ذلک"

و نماینده قریظه را کعب بن اسد و بنی قینقاع را هم مخیرق که از همه آنها ثروتمند و دارای باغها بود گفت: می دانید که او پیغمبر مبعوث شده است، بیایید به او ایمان آوریم تا هر دو کتاب (تورات و قرآن) را دارا باشیم، قینقاع نپذیرفتند.

میانشان، نوشته شد.

(أعلام الوری: 69 و البحار 19:110 و 111 ط اسلامیه

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 261 و چندین منبع دیگر.

7- پیمان میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به یهود مدینه:

لما قتل الله المشرکین ببدر خرج کعب بن الأشرف إلی مکه و جعل یحرض علی أصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) (و بیکی علی أصحاب القلیب، ثم رجع إلی المدینه یشبب بنساء المسلمین حتی آذاهم، فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): من لی باین اشرف.

بعد از آنکه در بدر خداوند مشرکین را کشت کعب بن اشرف (برخلاف معاهداتشان) بمکه رفته باگریه و زاری آنها را بر ضد مسلمانها تحریک نمود و ب اصحابت، آخر به کجا می انجامد. ه مدینه برگشت به زنان مسلمان ها آزار و اذیت کرد (چون این شخص پیمان ررسول خدا (صلی الله علیه و آله) قبول نمود و عهد نامه و نوشته ای به شرح فوق در شکسته بود دیگر جای مراعات نمانده بود) حضرت فرمود کیست به حساب پسر اشرف برسد (5 نفر از مسلمانها) او را کشتند و حضرت فرمود: هر جا به مردان یهود دسترسی داشت، او را بکشد (چون عهدنامه زیر پا گذاشتند).

یهود فاقتلوه، فوثب محیصه بن مسعود علی سنینه رجل من تجار یهود فقتله،

بعد از این دستور محیصه مردی بنام سنینه تاجر را کشت.

فخافت الیهود من ذلک خوفا شدیدا، فجاءوا إلی النبی (صلی الله علیه و آله) (

يشكون ذلك، فذكرهم النبي (صلى الله عليه وآله) (ما فعل ابن الأشرف ثم دعاهم إلى المعاهده فأجابوا، فكتبوا بينهم وبينه (صلى الله عليه وآله) كتابا فى دار رمله بنت الحارث، و كان ذلك الكتاب عند على (عليه السلام)

پس يهوديان ترسيدمد و آمدند پيش رسول خدا صلى الله عليه وآله آمدند شکایت کردند، حضرت پیمان شکنی ابن اشرف و پیروانش را به آنها گوشزد کرد (ولى باز آنها را) به پیمان نامه دیگر دعوت نمود و در خانه بنت الحارث نوشته ای نوشتند و ن وشته على بت ابى ذالب سلام الله عليه است.

(راجع المصنف لعبد الرزاق 5: 9388/204 و تاريخ المدینه لابن شبه 2: 461 و الطبقات 2 / ق 2:

مکاتیب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، ج 1، ص: 262 و چندین منبع دیگر.

8 - پیمان میان پیامبر اسلام بایهود (یهود یان انصار:

1 - أن لليهود المعاهدین النصر و الأسوه غير مظلومین.

2 - إذا دعا المسلمون اليهود إلى الصلح مع حليف لهم فعليهم القبول، و إذا دعا اليهود المسلمین إلى مثل ذلك فعليهم القبول إلا من حارب فى الدين.

3 - أن اليهود ينفقون مع المؤمنین ما داموا محاربین.

4 - أن اليهود أمه مع المؤمنین، لليهود دينهم، و للمسلمین دينهم، موالیهم و أنفسهم..

5 - أنه لا یأثم امرؤ بحلیفه.

6 - أن یثرب حرام جوفها.

7 - أن علیهم النصح و النصیحه.

8 - لا تجار قریش و لا من نصرها.

مکاتیب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، ج 3، ص: 55

9 - پیمان میان پیامبر اسلام با بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع و إن لم یرو نص الوثیقه:

1 - أن لا یعینوا على رسول الله (صلى الله عليه وآله) (بلسان و لا ید و لا بسلاح و لا بکراع فى سر و علانیه لا بلیل و لا بنهار.

ص: 395

2 - أن لا يعينوا على أحد من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) (بلسان ولا يد ولا سلاح ولا بكراع في السر والعلانية بليل ولا بنهار).

3 - فإن فعلوا ذلك فرسول الله (صلى الله عليه وآله) (في حل من سفك دمائهم و سبي ذراريهم و نسائهم و أخذ أموالهم).

10 - ييمان میان پیامبر اسلام با همگان.

1 - لا يحول الكتاب بدون ظالم و آثم.

2 - أن يثرب حرام على أهل هذه الصحيفه حسب المعاهده، كما أن مكة حرام بتحریم الله، هذا عدا تحريم المدينة لجميع الناس كما تقدم.

راجع الكتاب و تدبر مواده، فإنها كثيره دقيقه عميقه (نقلنا منها هنا ما).

فهنا (قليل لفظها غزير معناها وسيع مغزاها، ثم ارجع النظر كرتين و تفكر في جزئياته، لأن النبي العظيم كان سيد الحكماء كما كان سيد الأنبياء، و آتاه الله رشده من قبل أن يأتيه الكتاب، فهدها إلى الصراط المستقيم و أعطاه الدين القويم).

مكاتب الرسول صلى الله عليه وآله و سلم، ج 3، ص: 56

11 - ييمان آن حضرت صلى الله عليه وآله به أبى الحارث علقمه أسقف نجران:

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد النبي إلى الأسقف أبى الحارث و أساقفه نجران و كهنتهم و من تبعهم و رهبانهم: أن لهم ما تحت أيديهم من قليل و كثير من بيعهم، و صلواتهم، و رهبانيتهم، و جوار الله و رسوله، لا يغير أسقف من أسقفية، و لا راهب من رهبانية، و لا كاهن من كهانته، و لا - يغير حق من حقوقهم، و لا سلطانهم، و لا شىء مما كانوا عليه [على ذلك جوار الله و رسوله أبدا] ما نصحوا و صلحوا فيما عليهم غير مثقلين بظلم و لا ظالمين. و كتب المغيرة".

المصدر:

الطبقات الكبرى 1:266 و فى ط 1 / ق 2:21 و البدايه و النهايه 5:55 و رسالات نبويه: 66 و حياه الصحابه 1:123 و زاد المعاد 3:41 و جمهوره رسائل العرب 1:76 و مدينة العلم 2:297 و الوثائق: 179

ص:396

95/ عن جمع ممن قدمناه وإمتاع المقریزی (خطیه کورپولو): 1038 و سبل الهدی للشامی خطیه باریس/ 1992: ورقه 65 - الف و راجع أيضا: 718. مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 262 از منابع زیاد دیگر.

لفظ الكتاب بروایه ابن القیم:

"بسم الله الرحمن الرحيم من محمد النبي إلى الاسقف أبي الحرث وأساقفه نجران وكهنتهم و رهبانهم وأهل بيعهم ورقيقهم و ملتهم و سواطتهم و على كل ما تحت أيديهم من قليل و كثير جوار الله و رسوله لا يغير اسقف من أسقفه، و لا راهب من رهبانيته، و لا كاهن من كهاتته، و لا يغير حق من حقوقهم، و لا سلطانهم، و لا مما كانوا عليه، على ذلك جوار الله و رسوله أبدا ما نصحوا و أصلحوا عليهم غير متقلبين بظالم و لا ظلم، و كتب المغيره بن شعبه.

و يوافقه ما في رسالات نبويه.

12 - پیمان آن حضرت صلی الله علیه و آله به أهل نجران:

"بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما كتب النبي رسول الله محمد لنجران إذ كان له عليهم 168 ظ حكمه في كل ثمره، و صفراء، و بيضاء، و سوداء، و رقيق، فأفضل عليهم و ترك ذلك ألفى حله حلال الأوقى في كل رجب ألف حله، و في كل صفر ألف حله، كل حله أوقيه و ما زادت حلال الخراج أو نقصت عن الأوقى فبالحساب، و ما (قصوا) من درع أو خيل أو ركاب أو عرض أخذ منهم بالحساب.

و على نجران مثواه رسلى شهرا فدونته، و لا يحبس رسلى فوق شهر، و عليهم عاريه ثلاثين درعا، و ثلاثين فرسا، و ثلاثين بعيرا إذا كان كيد باليمن ذو مغدره، و ما هلك مما أعاروا رسلى من خيل أو ركاب فهم ضمن يردوه إليهم، و لنجران و حاشيتها جوار الله و ذمه محمد النبي رسول الله على أنفسهم، و ملتهم، و أرضهم.

و أموالهم (و بيعهم و رهبانيتهم و أساقفتهم) (و غائبهم و شاهدهم) (و كلما تحت أيديهم من قليل أو كثير) (و غيرهم و بعثهم و أمثلتهم) لا يغير ما كانوا عليه، و لا يغير حق من حقوقهم و أمثلتهم".

ص: 397



المصدر:

فتوح البلدان: 76 وفي ط: 87 و البدايه و النهايه 5:55 و تأريخ المدينه لابن شبه 2:584

مكاتب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، ج 1، ص: 262 از منابع زياد ديگر.

و حيث كان النص على روايه المفيد و يعقوبى مخالفا للمشهور لا بد من إيرادهما:

نص المفيد رحمه الله تعالى:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد النبي رسول الله (صلى الله عليه وآله) لنجران و حاشيتها في كل صفراء، و بيضاء، و ثمره، و رقيق، لا يؤخذ منهم شيء غير ألفى حله من حلال الأوقى، ثمن كل حله أربعون درهما، فما زاد أو نقص فبحساب ذلك، يؤدون ألفا منها في صفر، و ألفا منها في رجب، و عليهم أربعون دينارا مثواه رسولى فما فوق ذلك، و عليهم في كل حدث يكون باليمن من كل ذى عدن عاريه مضمونه ثلاثون درعا، و ثلاثون فرسا، و ثلاثون جملا مضمونه، لهم بذلك جوار الله، و ذمه محمد بن عبد الله، فمن أكل الربا منهم بعد عامهم هذا فذمتى منه بريئه.

نص يعقوبى:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من النبي محمد رسول الله لنجران و حاشيتها إذ كان له عليهم حكمه في كل بيضاء و صفراء و ثمره و رقيق كان أفضل ذلك كله لهم غير ألفى حله من حلال الأوقى قيمه كل حله أربعون درهما، فما زاد أو نقص فعلى هذا الحساب ألف في صفر و ألف في رجب، و عليهم ثلاثون دينارا مثواه (1) رسلى شهرا فما فوق، و عليهم في كل حرب كانت باليمن دروع عاريه مضمونه، لهم بذلك جوار الله و ذمه محمد، فمن أكل الربا منهم بعد عامهم هذا فذمتى منه بريئه، و لا يؤخذ أحد بجنايه غيره، شهد عمرو بن العاص و المغيره بن شعبه و كتب على بن أبى طالب".

نص آخر لأبي عبيد و لابن زنجويه عن أبي المليح

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما كتب محمد النبي رسول الله (صلى الله عليه وآله) ([هذا كتاب النبي (صلى الله عليه وآله) (محمد رسول الله خ) لأهل نجران إذ كان له حكمه عليهم] [إذ كان عليهم حكمه - حكمه خ] إن في كل سوداء و بيضاء [و حمراء] و صفراء و ثمره و رقيق [أ] و أفضل عليهم و ترك [ذلك] لهم ألفى حله، في كل صفر ألف حله، و في كل رجب ألف حله، كل حله أوقيه، ما زاد الخراج أو نقص فعلى الأواق [الأواقى] يحسب [فليحسب 16] و ما قضا من ركاب أو خيل أو درع [درع] أخذ منهم بحساب.

و على أهل نجران مثنى [مقرى] رسلى عشرين ليله فما دونها، و عليهم عاربه ثلاثين فرسا، و ثلاثين بعيرا، و ثلاثين درعا إذا كان كيد باليمن ذو معذره.

مغدره] و ما هلك مما أعاروا رسلى فهو ضمان [ضامن] على رسلى حتى يؤدوه إليهم.

و لنجران و حاشيتها ذمه الله و ذمه رسوله على دمائهم و أموالهم و ملتهم و بيعهم و رهبانيتهم و أساقفتهم و شاهدهم و غائبهم، و كل ما تحت أيديهم من قليل أو كثير على [و على] أن لا يغيروا [لا يغير - لا يغيره] أسقفا من سقيفاه، و لا واقها من وقيفاه [واقفا من وقيفاه] و لا راهبا من رهبانيته، و على أن لا يحشروا و لا يعشروا و لا يطاء أرضهم جيش، [و] من سأل منهم حقا فالنصف بينهم بنجران.

و على أن لا يأكلوا الربا فمن أكل الربا من ذى قبل فذمتى منه بريئه، و عليهم الجهد و النصح فيما استقبلوا غير مظلومين و لا معنوف عليهم.

شهد بذلك عثمان بن عفان و معيقب و كتب".

و فى آخر حديث ابن لهيعة: "شهد أبو سفیان بن حرب، و غيلان بن عمرو، و مالك بن عوف من بنى نصر، و الأقرع بن حابس الحنظلى و المغيرة بن شعبه".

مكاتيب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 1، ص: 262

13 - پیمان آن حضرت صلى الله عليه و آله به قبیله سلمان در کازرون:

ص: 399

هذا كتاب من محمد بن عبد الله رسول الله (صلى الله عليه وآله) (سأله الفارسي سلمان وصيته بأخيه مهدي بن فروخ بن مهيار وأقاربه وأهل بيته وعقبه من بعده ما تناسلوا من أسلم منهم، وأقام على دينه: سلام الله، أحمد الله إليكم، إن الله تعالى أمرني أن أقول لا إله إلا الله وحده لا شريك له أقولها وأمر الناس بها، والأمر كله لله خلقهم وأماتهم وهويشهم وإليه المصير - ثم ذكر فيه من احترام سلمان إلى أن قال - وقد رفعت عنهم جز الناصيه، والجزيه، والخمس، والعشر، وسائر المؤن، والكلف، فإن سألوكم فأعطوهم، وإن استغاثوا بكم فأغثوهم، وإن استجاروا بكم فأجروهم (كذا)، وإن أساءوا فاغفروا لهم وإن أسىء إليهم فامنعوا عنهم، وليعطوا من بيت مال المسلمين في كل سنه مائتي حله، ومن الأوقى مائه فقد استحق سلمان ذلك من رسول الله (ثم دعى لمن عمل ودعى على من آذاهم) (وكتب على بن أبي طالب".

والكتاب إلى اليوم في أيديهم ويعمل القوم برسم النبي (عليه السلام) (فلولا ثقته بأن دينه يطبق الأرض لكان كتابه هذا السجل مستحيلا.  
المصدر:

المناقب لابن شهر آشوب 1:76 الطبعة الحجرية وفي ط قم: 111 ونفس الرحمن في أحوال سلمان للعلامة المحدث النوري) رحمه الله (في الباب الثالث: 43 و 44 و مستدرک الوسائل للعلامة النوري) رحمه الله (2:262 وفي الطبعة الحروفية 11:100  
"محمد عبد المعيد خان" أصله وثيقه نبويه مهمه في مجله الثقافه الاسلاميه حيدرآباد الركن (كذا) (يناير 1942 م: 96-104 ثم نقل الكتاب هكذا:

بسم الله الرحمن الرحيم نسخه منشوره بخط أمير المؤمنين على ابن (كذا) (أبي طالب) (رضى الله عنه)، كتبها على الأديم الأحمر.

"هذا كتاب من رسول الله (صلى الله عليه وسلم) (بمهدى) (كذا) (فروح ابن شخسان، أخي سلمان الفارسي) (رضى الله عنه) (و أهل بيته من بعده و ما تناسلوا من أسلم منهم و أقام على دينه: سلام الله إليك، إن الله أمرني أن أقول لا إله إلا الله وحده لا شريك له، أقولها وأمروا (كذا) (الناس، الخلق خلق الله والأمر كله لله، خلقهم وأحياهم وأماتهم ثم ينشرهم وإليه المصير، وكل أمر يزول ويفنى، وكل

نفس ذاته الموت، ولا مرد لأمر الله، ولا نقصان لسلطانيته (كذا)، ولا نهايه لعظمته ولا شريك له في ملكه، سبحانه مالك السموات والأرض، الذى يقرب الامور كما يريد، ويزيد الخلق على ما يشاء سبحانه الذى لا يحيط به صفه القائلين، ولا يبلغ وهم المتفكرين، الذى افتتح بالحمد كتابه، وجعل له ذكرا ورضى من عباده شكرا، أحمده لا يحصى أحد عدده (؟) (ممن حمد الله، وأشهد أن لا إله إلا الله فهو فى الغيب والسر الكلاه (؟) (و العصمه. يا أيها الناس اتقوا واذكروا يوم ضغظغه (كذا) (الأرض و نفخ (نار الجحيم و الفزع الأكبر و الندامه، و الوقوف بين يدي رب العالمين. آذنتكم كما آذن المرسلون لتسئلن عن النبأ العظيم و لتعلمن نبأه بعد حين.

فمن آمن بي و صدق ما جاء فيما اوحى إلى من ربي فله ما لنا و عليه ما علينا، و له العصمه فى الدنيا و السرور فى جنات النعيم مع الملائكة المقربين، و الأنبياء و المرسلين، و الأمن و الخلاص من عذاب الجحيم، هذا ما وعد الله به المؤمنين، و إن الله يرحم من يشاء، و هو العليم الحكيم شديد العقاب لمن عصاه و هو الغفور الرحيم لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (الحشر: 21).

و من لا يؤمن به و هو (كذا) (من الضالين، و من آمن بالله و بدينه و رسله و هو فى درجات الفائزين.

و هذا كتابي: أن له ذمه الله و على (كذا) (أبنائه، على دمائهم و أموالهم فى الأرض التى أقاموا عليها، سهلها و جبلها و عيونها و مراعيها، غير مظلومين و لا مضيق عليهم، و من قرئ عليهم كتابي هذا فليحفظهم و يبروهم (كذا) (و يمنع الظلم.

عنهم، و لا يتعرض لهم بالأذى و المكاره و قد رفعت عنهم جز الناصيه و الزناره و الجزيه إلى الحشر و النشر، و سائر المؤمن و الكلف، و أيديهم مطلقه على بيوت النيران و ضياعها و أموالها، و لا يمنعوهم من اللباس الفاخر و الركوب، و بناء الدور و الإصطبل و حمل الجنائز، و اتخاذ ما يتخذونه فى دينهم و مذاهبهم، و يفضلوهم على سائر الملل من أهل الذمه، فإن حق سلمان (رضى الله عنه) (كذا) (واجب على جميع المؤمنين - يرحمهم الله - (كذا) (و فى الوحي إلى أن الجنة إلى سلمان أشوق من سلمان إلى الجنة، و هو ثقتي و أميني، و ناصح لرسول الله (صلى الله عليه و سلم) (و للمؤمنين، و سلمان منا، فلا يخالفن أحد هذه الوصيه مما أمرت به من الحفظ و البر،

و الذى لأهل بيت سلمان و ذراريتهم من أسلم منهم أوقام (كذا) (على دينه، و من قبل أمرى فهو فى رضى الله تعالى، و من خالف الله و رسوله فعليه اللعنه إلى يوم الدين، و من أكرمهم فقد أكرمنى و له عند الله خير، و من آذاهم فقد آذانى و أنا خصمه يوم القيامة، و جزاؤه نار جهنم و برئت منه ذمتى و السلام عليكم، و التحية لكم من ربكم.

و كتب على بن أبى طالب بأمر رسول الله (صلى الله عليه و سلم)، بحضور أبى بكر و عمر و عثمان و طلحه و زبير (كذا) (و عبد الرحمن بن عوف، و سلمان و أبو (كذا) (ذر و عمار و صهيب، و بلال و مقداد بن الأسود، و جماعه من المؤمنين رضوان الله عليهم و على الصحابه أجمعين هذا الخاتم كان فى كتف النبى العربى، محمد القرشى صلى الله عليه و على آله و صحبه و سلم تسليما كثيرا".

و لا يخفى على المتتبع المتأمل ما فى الكتابين من الاشكال بل الاشكالات و إن كان الأول أقل إشكالا من الآخر..

بر پژوهشگر و محقق مخفى نماند كه اين دو پيمان خالى از اشكال بلكه اشكالات نيست اگرچه اشكال اولى كمتر از دومى است.

مكاتب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 3، ص: 291

ماهم بعلت طولانى بودن از ترجمه آن بفارسى، صرف نظر كرديم.

14 - پيمان آن حضرت صلى الله عليه و آله در باره فديه

(وقيمت) سلمان

هذا ما فادى محمد بن عبد الله رسول الله (صلى الله عليه و آله) فدى سلمان الفارسى من عثمان بن الأشهل اليهودى ثم القريظى بغرس ثلاثمائة نخله و أربعين أوقيه ذهباً، فقد برأ محمد بن عبد الله رسول الله (صلى الله عليه و آله) (لثمن سلمان الفارسى، و ولاؤه لمحمد بن عبد الله رسول الله و أهل بيته، و ليس لأحد على سلمان سبيل.

این فدا (قيمتى است كه) محمد بن عبدالله (صلى الله عليه و آله) برای خرید سلمان فارسى، به عثمان بن أشهل يهودى قريظى (تعهد) داد كه سيصد نخل خرما و چهل وقيه طلا، محمد بن عبدالله قيمت سلمان را تبرئه (و پرداخت) نمود و دوست داشتن او را برای خود و اهل بيتش واگذار كرد و هيچكس (بعد ازين) به سلمان راه

ص: 402

(ادعاء) ندارد (و بردگی بیرون آمد و آزاد است).

و شهد علی ذلك: أبو بكر الصديق، و عمر بن الخطاب، و علی بن أبي طالب و حذیفه بن الیمان و أبو ذر الغفاری و المقداد بن الأسود و بلال مولى أبي بكر و عبد الرحمن بن عوف.

و كتب علی بن أبي طالب يوم الاثنين في جمادى الاولى مهاجر محمد بن عبد الله رسول الله (صلى الله عليه و آله و ..).

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 3، ص: 401

المصدر:

تهذیب تاریخ ابن عساکر 6:199) و الوثائق السیاسیه: 278

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 3، ص: 401 از منابع زیاد دیگر.

#### 15 - پیمان با سه طایفه بزرگ یهود

این پیمان غیر از آن پیمانی مشهوری است که پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم مدینه و یهودیان این شهر به امضاء رساندند. (یهودیان بعد از کشته شدن کعب بن اشرف به قصد گلاویه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: « او ما را آزار داد و در شعر خود به ما ناسزا گفت در صورتی که از هیچ یک از شما چنین کاری سر نزده است که در پی آن شمشیر به میان آمده باشد.» سپس دو طرف موافقت کردند که پیمان نامه ای بین طرفین به امضا برسد. بر پایه این پیمان، یهودیان متعهد شدند که احدی از دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش را به زبان و با دست و با سلاح و سپردن حیوانات در خفا و آشکارا کمک ندهند. در صورت عهد شکنی یهود، بر رسول خداست که خونشان را بریزد و زنان و کودکانشان را به اسارت بگیرد و اموالشان را تصاحب کند. سپس حضرت با هر یک از این قبایل، پیمان جداگانه امضاء کردند. (بعلاوه اینکه مقریزی، در کتاب خود (امتاع الاسماع) تنها به ذکر کتابت چنین پیمانی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله اکتفا کرده است. (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، اسلامیه، ج 19، ص 111. طبرسی، حسن بن فضل، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص 158.

ص: 403

« ایله شهری است کوچک و آباد از آن یهود بر ساحل دریای سرخ از سوی شام.

گویند که این شهر پایان حجاز و آغاز سرزمین شام است.» (حموی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت، دار صادر، چاپ دوم، 1995، ج 1، ص 292.

متن این پیمان بدین قرار است:

در هنگام بستن این پیمان مردم ایله سیصد نفر بودند و مریحنه (نام وی را یوحنا هم گفته اند). بن رؤیه فرمانروای این شهر بود؛ از واقدی نقل شده که هنگامی که مردم دومه الجندل، ایله و تیماء از پذیرش اسلام اعراب آگاه شدند، از آن واهمه داشتند که همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله سپاهی به سوی اکیدر گسیل داشت به سوی آنان نیز گسیل دارد از این رو پادشاه ایله به همراه مردم جریاء و اذرح نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده با ایشان صلح کردند، حضرت صلی الله علیه و آله برای ایشان جزیه ای معین نمود و برای هر یک آنان پیمان نامه ای نوشت. (واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ سوم، 1989، ج 3، ص 1031. ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، ص 221. جزیه ای که حضرت بر ایشان قرار داد پرداخت یک دینار در سال به ازاء هر فرد بالغ در ایله بود. (بلاذری، فتوح البلدان، بیروت، دار مکتبه الهلال، 1988، ص 67.

مسعودی، التنبیه و الاشراف، تصحیح عبدالله اسماعیلی الصاوی، قاهره، دارالصاوی، بی تا، ص 236.

مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، امتاع الاسماع، تحقیق محمد عبدالحمید نمبسی، دارالکتب العلمیه، 1420 ق، چاپ اول، ج 2، ص 66.

که با توجه به جمعیت آنها، این فقره از سیصد دینار بالغ می شد و بر ایشان شرط کردند که هر مسلمانی که بر آنان می گذرد از وی پذیرایی کنند. بر اساس این عهدنامه آنها مورد حفظ و حمایت مسلمین قرار گرفتند. (بلاذری، فتوح البلدان، بیروت، دار مکتبه الهلال، 1998، ص 67.

## 17 - پیمان با مردم جریاء و اذرح

میان جریاء و اذرح دو سه شب، راه است حضرت صلی الله علیه و آله پیمان نامه ای را با این دو طایفه امضاء کردند که متن آن بدین قرار است:

ص: 404

به نام خداوند بخشنده مهربان

این نوشته ای است از سوی محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم اذرح

ایشان در پناه خدا و محمدند صلی الله علیه و آله برایشان است که در هر ماه رجب یکصد دینار تمام و سره بپردازند. (بلاذری، فتوح البلدان، بیروت، دار مکتبه الهلال، 1988، ص 67.

در برابر نیک اندیشی و نیکی ایشان به مسلمانان و به آن دسته از پیروان اسلام که هنگام ناامنی و به انگیزه هراس از دشمن و آزار وی، به آنان پناه می برند. خداوند سرپرست ایشان خواهند بود آنان در آرامش و آسایش خواهند بود؛ مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله پیش از بیرون رفتن خود فرمانی تازه صادر کند.» (ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، ص 221. بیهقی، ابوبکر، دلائل النبوه، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، 1405، ج 5، ص 347. ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السنا و دیگران، بیروت، دار المعرفه، بی تا، ج 1، ص 225 226. ابن کثیر، اسماعیل بن محمد، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، 1407 ق، ج 5، ص 51

18 - پیمان با مردم مقنا

مقنا در نزدیکی ایله واقع شده است و از سرزمین هایی بود که یهودیان و مسیحیان را در خود جا داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین قرار با آنها صلح کردند:

به نام خداوند بخشنده مهربان

از محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خدا به بنی جنبه و مردم مقنا

پس از حمد و سپاس الهی؛ نمایندگان شما هنگام بازگشت به سرزمین تان نزد من آمدند زمانی که این نوشته بدست شما برسد، شما در پناه خدا و پیامبر وی خواهید بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همه کرده های شما و گناهاتتان چشم پوشید و بی گمان، بی آنکه هیچ گونه ستمی بر شما رود در پناه خدا و پیامبرش خواهید بود.

بی شک پیامبر خدا از هر گزندی که خود را از آن نگره می دارد، شما را نیز از آن نگاه خواهد داشت. جامه های شما و همه بردگان و اسب و سلاح تان به جز آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله یا فرستاده وی آن را ندیده گیرند، از آن پیامبر خداست

ص: 405



به علاوه بر شماسست که یک چهارم خرما و یک چهارم صید ماهی خود را به همراه یک چهارم از نخهای بافته شده زنانان را پردازید، شما پس از پرداخت آنچه که گفته شد از دادن هر گونه جزیه و بیگاری به دور خواهید بود. چنانچه سخن بشنوید و فرمان برید بر رسول خداست که نیکوکار شما را گرامی دارد و گنهکارانتان را ببخشاید هر کس، مردم مقنا را به کاری نیک آگاه سازد آن نیکی از آن خود وی خواهد بود هر کس آنان را به کاری بد آشنا کند به خود بدی ساخته است. هیچ کس جز از خود شما یا از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر شما فرمان نخواهد راند.» محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، ص 221. و اسناد دیگر در مکاتب الرسول.

این پیمان توسط امام علی علیه السلام در سال نهم هجری نوشته شد.

#### 19 - نامه به قبیله عبدالقیس

از محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا به اکبر بن عبدالقیس

ایشان با وجود لغزش های بزرگ و کارهای ناروایی که در جاهلیت مرتکب شده اند در پناه خدا و پیامبر او هستند بر ایشان است که بر پیمان خویش استوار باشند کسی نباید راه خواری بر ایشان ببندد و از آب باران بازشان دارد نیز نباید هنگام رسیدن میوه ها آنان را از چیدن آنها جلوگیری کند علاء بن حضرمی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بر صحرا و دریا و شهر و بزرگان آنجا و آنچه از آنجا به دست می آید نماینده اوست؛ مردم بحرین در برابر ستم و ستمگر و در میدان کارزار یاران و پشتیبان اویند در برابر محتوای این نوشته بی آنکه سخنی را جا به جا کنند و یا آنکه تفرقه در سر پروراندند با خدا پیمان بسته اند. بر سپاهیان اسلام است که ایشان را از فیه بهره مند سازند در داوری، راه عدالت در پیش گیرند و در رفتار میانه رو باشند این فرمانی است که هیچ یک از دو گروه نباید آن را دگرگون سازند خدا و پیامبرش بر ایشان گواهند.» ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، ص 216.

#### 20 - پیمان با مسیحیان نجران

ص: 406

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی درخواست صلح از سوی سید و عاقب نمایندگان مردم نجران یمن، با ایشان قرار داد صلحی را به امضا رساندند:

به نام خداوند بخشنده مهربان

این نوشته محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست برای مردم نجران

رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی بر ایشان فرمان می راند که همه دارایی های آنان را، بدست خودشان سپرد که در برابر آن سالانه دو هزار دست جامه از جامه های اوقی تقدیم کنند هزار جامه در ماه رجب هر سال و هزار جامه دیگر در ماه صفر، هر سال بهای هر دست جامه یک اوقیه نقره باشد که وزن آن چهل درهم است و اگر حله ای دهند که بیش از یک اوقیه بیارزد زیاده با ایشان حساب آید و اگر ارزشش کمتر از یک اوقیه باشد، کاستی آن در محاسبه منظور خواهد شد و اگر به جای حله ها چیزی مثل اسلحه، اسب یا شتر و یا هر متاعی به همان قیمت دهند، عوض حله ها از آنها پذیرفته می شود. هزینه زندگی و آسایش فرستادگان به یمن به مدت بیست روز یا کمتر از آن به عهده مردم نجران خواهد بود و نباید فرستادگان من، بیش از یک ماه نزد آنان نگاه داشته شوند.

بر مردم نجران است که هنگام پدید آمدن شورش و هجوم دشمنان در یمن، سی زره، سی راس اسب و سی نفر شتر، به امانت به مسلمانان بدهند آنچه از زره ها و اسب و شتر و کالاها که به عاریت به فرستادگان من داده اند تباه گردد فرستادگان من باید عوض آنها را به ایشان بازگردانند.

دارایی های مردم نجران و مردم پیرامون آن، جانهایشان، آیین و پرستش گاههایشان، کسان حاضر و غایب و بستگان نزدیک ایشان و آنچه از اندک و بسیار در دست دارند در پناه خدا و در حمایت فرستاده خدا محمد رسول خداست هیچ اسقفی از مقام خویش و هیچ راهب و کاهنی از مقام خود بر کنار نخواهد شد؛ هیچ گونه پستی و خون زمان جاهلیت دامن ایشان را نخواهد گرفت برای پیکار با دشمنان اسلام گسیل نخواهند شد یک درهم دارایی از ایشان ستانده نخواهد شد پای هیچ لشکری به سرزمین آنان نخواهد رسید. هر کس از ایشان حقی بخواد، دادگری و انصاف در میانشان حاکم خواهد بود به گونه ای که نه ستم کنند و نه ستم ببینند؛ از این پس هر که رباخواری کند از پیمان و امان من بدور است هیچ کس از

مردم نجران نباید به جرم ستمکاری کسی دیگر کیفر ببینند تا آنگاه که اینان نیکخواه و در پیمان خویش درستکار و از سنگینی گناه ستمگری، به دور باشند پناه خدا و تعهد محمدرسول خدا صلی الله علیه و آله بر این پیمان نامه استوار خواهد بود تا آنکه خداوند فرمان خویش را به کار گیرد.

تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، چاپ دوم، 1988، ج 2، ص 81. ابن کثیر، اسماعیل بن محمد، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، 1407 ق، ج 5، ص 66. و چندین سند دیگر در مکاتب الرسول.

## 21 - پیمان با خزاعه

در روز حدیبیه نمایندگان خزاعه، پیمان نامه ای که سالها قبل با عبدالمطلب بسته بودند نزد حضرت آورده تقاضای تجدید پیمان کردند متن این پیمان نامه چنین بود:

« آنگاه که سران و اندیشمندان خزاعه نزد عبدالمطلب بن هاشم آمدند این پیمان میان او و خزاعه بسته شد کسانی از خزاعه که حضور ندارند به تصمیم حاضران قبیله خویش گردن می نهند بی گمان پیمان ها و پیوندهای آفریدگار و آنچه که هرگز به فراموشی سپرده نخواهد گشت، میان ما و شما استوار گشته است تا آنگاه که خورشید از کوه ثبیر سرزند و کوه حرا بر جای است و دریایی است که پشمی را تر کند دست های ما و شما و پیروزی هایمان یکی است و پیوسته و برای همیشه میان ما و شما چیزی جز استواری بر پیمان فزونی نخواهد یافت.» (بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، 1996، ج 1، ص 71-72)

پیامبر صلی الله علیه و آله به شرط افزودن یک بند دیگر به این پیمان نامه، با این تقاضا موافقت کردند و آن اینکه دو طرف به هیچ ستمگری یاری نرسانند و تنها به یاری ستمدیده برخیزند. (ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، 207. واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ سوم، 1989، ج 2، ص 281-282.)

## 22 - پیمان با بنی غفار

ص: 408

بی گمان ایشان از مسلمانان و در سود و زیان نیز با آنان برابرند پیامبر خدا به حقیقت دارایی ها و جانهای ایشان را در پناه خدا و پیامبر او نهاده است. بنی غفار در برابر کسی که به ایشان ستم آغاز کند از یاری مسلمانان برخوردار خواهند گشت.

هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به یاری خویش فرا خواند تا زمانی که دریایی پشیمی را ترکند باید به ندای او پاسخ دهند و به یاری او بشتابند؛ مگر آنکه با دین به پیکار برخیزد. این نوشته جلو گناهی را نخواهد گرفت.» (یعنی در صورتی که یکی از طرفین پیمان نامه مرتکب گناهی می شود این نوشته نمی تواند او را از کیفر گناه برهاند. (ابن حبیب، ابو جعفر محمد، المحبر، تحقیق ایلزه لیختن شتیر، بیروت، دارالافاق الجدیده، بی تا، ص 111. ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، ص 210.

23 - پیمان صلح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با مشرکان مکه).

قبلا شرح آن گذشت.

24 - پیمان به رعبه و مردم ایلا

بسم الله الرحمن الرحيم،

این تضمینی است از طرف خدا و محمد، پیامبر خدا، به یوحنا بن رعبه و مردم ایلا. به موجب این پیمان، کشتی ها و وسایل نقلیه، در خشکی و دریا، در تحت حمایت و امان خدا و محمد پیامبر خدا هستند و تمام کسانی که همراهشان هستند؛ چه از شام و چه از یمن، در امان اند. افرادی که موجب بروز حادثه گردند، اموالشان هرگز مایه نجات آن ها نخواهد بود و هرگاه در اسارت قرار بگیرند، به تملک در می آیند. بر مردم ایلا حرام است که مانع آب شوند و یا سد طریق نمایند.» (ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، قاضی ابرقوه، با تصحیح اصغر مهدوی، تهران: خوارزمی، 1361 ش. چاپ دوم، ج 2، ص 974.

اشاره

دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

معاونت آموزش و پژوهش

گروه علوم اجتماعی

الگوی نبوی گفتگوی اسلام و مسیحیت

(واکاوی پیمان نامه تاریخی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مسیحیان از کتاب مکاتیب الرسول مرحوم علی احمدی).

نام طلبه دانشجو: طاهر امینی گلستانی

مقطع: دکترا

رشته: فرهنگ و ارتباطات

عنوان درس: جامعه شناسی ادیان در جهان معاصر

1393

بسم الله الرحمن الرحيم

الگوی نبوی گفتگوی اسلام و مسیحیت

(واکاوی پیمان نامه تاریخی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان از کتاب مکاتیب الرسول).

طاهر امینی گلستانی

چکیده

پرسش از ضرورت های گفتگوی بین ادیان، یکی از مهم ترین سئوالات دانشمندان دینی شرکت کننده در جلسات گفتگوی بین دینی در دو دهه اخیر بوده

ص: 410

است. این پرسش نه از موضع بیان تردید و تزلزل در لزوم و اصل انجام گفتگو، بلکه به منظور شفاف تر شدن الزامات، ضرورت ها و فواید گفتگوی ادیان مطرح شده است. ضرورت های «معرفت شناختی»، «دین شناختی»، «توهم زدایانه» و «تعامل جویانه» متعددی قابل شمارش می باشند که در جهان کنونی، گفتگوی بین دینی را اجتناب ناپذیر کرده اند. بدیهی است از طریق گفتگوی بین دینی، درک و شناخت روشن و نزدیک از معارف ادیان دیگر حاصل می شود، بسیاری از سوء تفاهمات بینشی و نگرشی مرتفع می گردد و راه برای همگرایی اعتقادی، ارزشی و رفتاری هموار می شود. ارتباطات میان دینی در عصر حاضر که مشهور به عصر (برخورد تمدنها) یا (جنگ جهانی سوم، جنگ ادیان) است از اهمیت خاصی برخوردار است. پراختن به این مساله از چند جهت دارای اهمیت است؛ ابتدائاً اینکه خط بطلانی است بر شبهه خشونت طلب بودن دین اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اثبات دیالوگ محور و صلح مدار و حامی اقلیت های دینی بودن آن حضرت و دین اسلام است که این مضاف بر معرفی تمدن اسلامی و جایگاه ارتباطات در آن است. از سوی دیگر به لحاظ اثر جامعه شناختی، این بحث باعث ایجاد الفت و دوستی بین پیروان ادیان بویژه رهبران دینی می شود؛ مهمتر از همه اینکه پرداختن به این مساله با الگوگیری از اندیشه های ناب اسلامی باعث شناساندن صلح مدار بودن این دین کامل به جهان و معارف اهل بیت علیهم السلام و زمینه ساز مناسب جهت نیل به جهان مملو از عدالت، صلح، دوستی و همزیستی مسالمت آمیز می گردد. در این میان، این صلح و دوستی بین دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت که بیش از نصف جمعیت جهان را تشکیل می دهند، چه بلحاظ پراکندگی و چه بلحاظ تنوع کشورها از اهمیت ویژه تری برخوردار است. این نوشتار می کوشد با تکیه بر یک سند مهم تاریخی که در واقع نامه آن حضرت به راهبان و اسقفان صومعه سنت کاترین که در محرم سال دوم هجری انشا نمودند و امام علی علیه السلام آن را نوشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را مهر کردند به الگوگیری پردازد. پیامبر صلی الله علیه و آله این پیمان را از عهدنامه ای با مسیحیان اعلام نمودند که شکستن آن عهد را شکستن عهد با خداوند دانسته و این پیمان را پیمانی تاروز قیامت نامیدند. با استناد به مفاد این نامه و ذکر چند سند قرآنی، روایی و تاریخی دیگر با روش اسنادی

تحلیل مضامین، به الگوگیری خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: ارتباطات میان دینی، الگوی نبوی، اسلام و مسیحیت.

## 1 - طرح تحقیق

### 1-1 مقدمه و بیان مساله

دین، تمدن و فرهنگ، بالاترین سطوح هویتی اجتماعی آحاد یک جامعه می باشند که افراد با این مؤلفه ها خودشان را تعریف میکنند. کشورها هر کدام معیاری برای تبیین تمدن (تمامیت فرهنگی) اظهار می دارند که مهمترین معیارهای آن معمولاً میان کشورها و فرهنگ های مختلف مشترک است.

تمدن اروپا محور، توسط گفتمان دفاعی و پایان تاریخ «فوکویاما» مطرح شد و با بیان پارادایم (ستیز تمدنها) یا (برخورد تمدنها) توسط هانتینگتون تکمیل شد.

(مستقیمی، 1384)؛ وی ساختار جهانی برخورد تمدنها را به این صورت کالبدشکافی می کند که هشت تمدن در جهان در حال برخورد با همدیگر هستند.

این تمدنها عبارتند از: تمدن غرب، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوس، تمدن ژاپنی، تمدن هندو، تمدن ارتدوکس، تمدن آمریکای لاتین و آفریقا.

هانتینگتون برای تحکیم نظریه دشمن فرضی، غرب را از نزدیک شدن تمدن اسلامی به تمدن کنفوسیوس و اتحاد احتمالی این دو تمدن می ترساند.

(Huntington, Samuel, 3991). البته پیش بینی وی بر این است که در نهایت تمدن غربی در برابر تمدن اسلامی پیروز می شود. در مقابل، هانس کونگ، یکی از فیلسوفان و متالهین آلمانی در ذیل سه گزاره معروف به یک نتیجه مهم کاربردی اشاره دارد. وی می گوید: 1 - هیچ صلحی میان ملتها صورت نخواهد گرفت مگر با صلح میان ادیان؛ 2 - هیچ صلحی میان ادیان نخواهد بود مگر با دیالوگ میان ادیان؛ 3 - هیچ دیالوگی میان ادیان نخواهد بود مگر با جستجو و شناخت اصول یکدیگر (Hans K ng, 5002).

از درون دو نظریه بالا می توان به دو مساله پی برد؛ اول اینکه در آینده نزدیک بین تمدنها که عمدتاً بر پایه ادیان بنا نهاده شده اند تصادمی صورت خواهد گرفت؛

دوم اینکه، اگر قرار است بین این تمدنها و ملتها دوستی و صلحی برقرار شود، بهترین راه مراجعه به همان ادیان و گفتگوی میان ادیان و شناخت اصول همدیگر و احترام به آن اصول است. با مراجعه به تاریخ آنچه عمدتاً مشاهده می شود تلاطم میان ادیان و مذاهب بوده است. از جنگهای صلیبی و عصر بازخیزی و تفتیش عقاید و انقلاب فرانسه گرفته تا کشتارهای دینی ج قومیتی دو جنگ جهانی، قتل عام مردم بی گناه بوسنیایی در دهه های قبل، توهین به مقدسات دینی، کشتار مسلمانان در فلسطین و میانمار، جنگهای داخلی سوریه بالجمله نشانگر جریان و سریان جنگها و درگیریهای مذهبی و اعتقادی در دل آنها بوده است. این وضعیت همچنان هم در جریان بوده و تحقق یافتن پیش بینی های مربوط به گسل میان ادیان و تمدنها دور نمی نماید. در این شرایط است که برجسته سازی بحث کلامی، اجتماعی و ارتباطاتی قضیه ارتباطات میان دینی و میان تمدنی رخ می نمایند و جملگی نظریه پردازان و متالهین را بر آن می دارد تا در این راستا قلم فرسایی کنند.

واقعیت دیگری که هست این است که در یک نگاه غرب از زمانی که خواست با حربه دیگر سازی، منافع خود را دنبال کند، پدیده ای به نام شرق ساخت و مسایل شرق شناسی خود را سامان داد، تا خود را مظهر پیشرفت، ترقی و تمدن و دیگری یعنی شرق را مظهر عقب ماندگی، توحش و بربریت نشان دهد. این مساله، خود را در تئوری ها نشان می دهد، حال چه تئوری شرق شناسی باشد و چه تئوری هایی که در قالب توسعه مطرح شده است. باید با تحلیل مناسب از دیگر سازی غرب، گفت وگویی مدنی فرهنگی انجام شود. این گفت وگو بین نهادهای رسمی نیست بلکه بین نهادهای مدنی است. نهادهای مدنی در واقع همان نهادهایی هستند که رهبران دینی و پیروان ادیان مختلف از آن جمله اند بویژه در کشورهای مولتی کالچرالیزم یا چند فرهنگی و چند دینی. پیرو چنین تحولی است که همزیستی مسالمت آمیز صورت خواهد پذیرفت.

حال سوال مهمی مطرح می شود که چرا در میان ادیان مختلف، به لحاظ جامعه شناختی، گفتگو و ارتباط اسلام و مسیحیت از اهمیت بالاتری برخوردار است.

بلحاظ کلامی قرآن کریم از ادیان مختلفی نام برده است. در میان ادیان دین مسیحیت به عنوان یکی از بزرگترین ادیان الهی یاد شده است. این نکته اهمیت و



عظمت دین مسیحیت را برای مخاطبین روشن میکند. تعداد آیات و روایاتی که در باره حضرت مسیح علیه السلام، حضرت مریم، حواریون و تشریح خود دین مسیحیت آمده بسیار بیشتر از پیروان دیگر ادیان می باشد. در خلال این نوشتار به چند مورد مهم اشاره خواهیم داشت. بلحاظ جمعیت و پراکندگی جغرافیایی نیز این دودین در صدر جدول قرار دارند. جمعیت مسیحیان در حال حاضر 2.1 میلیارد نفر می باشد که 31.59% جمعیت فعلی جهان و جمعیت مسلمانان 1.5 میلیارد نفر است که 23.2% جمعیت کل جهان می باشد که با تجمیع این دو 53.79% این نتیجه گرفته می شود که بیش از نیمی از جمعیت جهان را در مقایسه با 6 دین بزرگ دیگر مورد بررسی واقع شده مرکز تحقیقات دینی پیو در سال 2012 می باشد. البته تعداد واقعی تمامی ادیان در جهان که البته بشکل دقیق مشخص نیست، متجاوز از 2000 می باشد. می توان از آمار بالا- چنین نتیجه گرفت که اگر پیروان و رهبران دینی این دو دین بزرگ باهم متحد گردند، درواقع نصف جهان در صلح و دوستی بوده و این می تواند یک الگور واقعی برای دوستی میان ادیان و ملتها باشد.

برای به دست آوردن یک نظام الگویی ارتباطی بین این دو دین بزرگ، بهترین گزینه رجوع به منابع دینی این دودین بزرگ می باشد و از آنجایی که در این نوشتار تلاش بر آن بوده که الگوی صحیح ارتباطات میان دینی از دیدگاه اسلام و بویژه مکاتیب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد، لذا مبادرت اصلی بر رویکرد اسلامی است و انشالله در مقاله ای دیگر میتوان به منابع مسیحی نیز رجوع کرد که البته در این مقاله هم به مختصر به بعضی از آنها پرداخته خواهد شد.

#### 1-2 - سوالات تحقیق

سؤال اصلی این پژوهش این است که (بارجوع به سیره علمی و عملی حضرت محمد صلی الله علیه و آله بویژه مکاتیب آن حضرت می توان الگوی عملی و کاربردی در خصوص تعامل و گفتگو با مسیحیان) چه الگوی جامعه شناسانه ای می توان استخراج نمود؟ البته این تحقیق سؤال یا سوالات فرعی ای چون تعاملی بودن یا تقابلی بودن رفتار و گفتار پیامبر با مسیحیان می تواند داشته باشد.

این پژوهش از آن جهت اهمیت دارد که در راستای شناخت بهتر تاثیرات بشردوستانه و جامعه شناسانه و همچنین، شبهه زدایی از خشونت آمیز بودن دین اسلام یا رفتارهای پیامبر با اقلیتهای مذهبی زمان ایشان بویژه مسیحیان می باشد و اینکه با یک نگاه تمدنی با هدف استخراج الگوی عملی و کاربردی مناسب و انطباق آن به عصر حاضر، مانیفستی اسلامی مبتنی بر اصالت ماهیت صلح جویانه بودن اسلام و اهمیت حقوق بشر نزد اسلام اشاره داشت؛ علاوه بر آن تاکید داشت که پیامبر اکرم اسلام و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین هیچگاه به زور شمشیر یا خشونت اقلیت های مذهبی ای را به اسلام دعوت نکرده و همواره اصالت بر گفتگو و جدال احسن و تعامل بوده، نه تقابل بویژه آن زمان که اسلام در اوج قدرت و مکتب بوده است..

## 1-4 - پیشینه تحقیق

پژوهش هایی که در زمینه گفتگوی ادیان نگاشته شده زیاد است ولی عمدتاً بشکل عمومی بر ضرورت تعامل ادیان نگاشته شده و تخصیص زدن آن به اسلام و مسیحیت بویژه با رجوع به عهدنامه معروف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مسیحیان کمتر اتفاق افتاده و عمده تحقیقات تاریخی و توصیفی بوده و اهتمام به الگوگیری از سیره نبوی در منابع آن چنان یافت نشد. مهمترین تحقیقاتی که در زمینه تعاملات اسلام و مسیحیت یافت شد که به نام مذکور پرداخته باشد مربوط می شود به کتاب پیشینه تاریخی گفتگوی اسلام و مسیحیت نوشته محمدحسین طاهری آکردی، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی سال 1387. و همچنین مکاتیب الرسول علی احمدی میانجی انتشارات دارالحدیث تهران، 1419 ق که اختصاصاً به این نامه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مسیحیان پرداخته است. در بین منابع انگلیسی هم مواردی که یافت شد بیشتر از دیدگاه اهل سنت بدان پرداخته شده که بشکل نامعلوم حجم نامه مذکور در بین منابع اهل سنت که به انگلیسی نوشته شده یک سوم نامه ای است که در بین منابع شیعی یافت می شود. یکی از تحقیقات انگلیسی ای که نامه مذکور را عیناً با همان حجم اصلی ترجمه کرده مربوط به نگارنده می باشد که تحت عنوان "Theoretical

Dialogue and Communications" Approaches for Developing Muslim-Christian Interfaith  
2012 در کنفرانس "دین و اخلاق در زندگی بشری و جامعه" در رم و واتیکان ارائه شد و مؤسسه آموزشهای کوتاه مدت جامعه المصطفی  
العالمیه نیز آنرا جز، یکی از منابع درسی انگلیسی موجود در زمینه گفتگوی ادیان به شکل الکترونیکی منتشر کرد.

#### 1-5 - چارچوب مفهومی و محورهای اصلی بحث

چارچوب مفهومی بحث مبتنی بر مسأله یابی توصیفی - اکتشافی بوده و بر دو محور اصلی اصالت گفتگو محور بودن نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و اصول اخلاقی ج سیاسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان می باشد. فرضیه اصلی بحث این نوشتار مبتنی بر این است که الگوی ارتباطاتی و دیالوگ محور پیامبر اکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، یکی از جامع ترین دستورالعمل های موجود تعامل ادیان با یکدیگر می باشد. رویکر اصلی بحث نیز رویکرد اثباتی - تفسیری می باشد.

#### 1-6 - روش تحقیق

در این نوشتار روش تحقیق کتابخانه ای و روش جمع آوری داده ها اسنادی است که مدل روش تحلیل کیفی تحلیل مضمون و شبکه مضامین خواهد بود و مراجعه اصلی به جلد سوم کتاب مکاتیب الرسول نوشته احمدی میانجی می باشد. هرچند در کتاب های دیگری چون نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد نوشته محمد حمیدالله، ترجمه سیدمحمد حسینی و همچنین کتاب مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحی نوشته محمد السماک، صفحات 13 و 14 می باشد. البته ذکر این نکته لازم است که متن فارسی برگرفته از کتاب طاهری آکردی می باشد

#### 2 - متن نامه

یکی از اسناد مکتوب متقن تاریخی که مورد اتفاق جملگی تاریخ نویسان اعم از مسلمان و مسیحی می باشد، پیمانی است که پیامبر اکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در سوم

محرم سال دوم هجری درباره رابطه مسلمانان با مسیحیان در مسجدالنبی، انشا نمودند و امام علی علیه السلام آن را نوشتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را مهر کردند. اهتمام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رابطه دوستانه و مسالمت آمیز با دیگران، بخصوص مسیحیان روم و نجران، و اعتقاد ایشان به زندگی صلح آمیز امت اسلامی با دیگر ادیان، به ویژه مسیحیان، و تأکیدی که بر مدارا با ساکنان مناطق مورد جنگ و حتی بر عدم قطع درختان و نکشتن بی گناهان، اسیران، مجروحان، زنان و کودکان در زمان جنگ داشتند و امان نامه معروف ایشان به مسیحیان درباره آزادی های دینی و مدنی خود، بهترین گواه بر صلح طلب بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و خود دلیلی است که آن حضرت همواره از جنگ، خون ریزی و منازعه های بی مورد گریزان بودند و منطق گفت و گورا بر هر امر دیگر مقدم می داشتند.

متن اصلی پیمان بدین شرح است:

به نام خداوند بخشنده مهربان.

این عهدی است که محمد بن عبدالله، فرستاده خدا، برای تمام مسیحیان نوشته است. این نامه ای است که آن را محمد بن عبدالله برای همه مردم نوشته تا آنان را بشارت دهد و انذار کند... تا برای مردم بر خدا بعد از نبی حجتی نباشد، و خداوند عزیز و حکیم است. این نامه را نوشت برای اهل ملت او، و برای هر کسی که در مشرق یا مغرب زمین، مسیحی است، دور باشد یا نزدیک، عرب فصیح باشد یا عجم، شناخته شده باشد یا ناشناخته. این نامه عهدی است برای آنان، و هرکس عهد در آن را بشکند و با آن مخالفت کند و از آنچه امر شد تعدی کند، همانا عهد خدا را شکسته و میثاق خدا را نقض کرده و دین خدا را مسخره کرده و او مستوجب لعنت است، چه از حاکمان باشد یا از مسلمانان مؤمن... برای مسیحیان است، آنچه برای من، نزدیکان من، ملت من و طرف داران من است. مثل این است که آنان رعیت و اهل ذمه من هستند. ما هرگونه اذیت کردن آنان را منع می کنیم... هیچ اسقفی لازم نیست اسقفیت خود را تغییر دهد. هیچ راهبی لازم نیست که از رهبانیت خود دست کشد. هرکس در صومعه هست، بماند. هرکس در گردش است، بگردد. هیچ بنایی از کلیساها و محل تجارت آنان نباید خراب شود، و هیچ

چیز از مال کلیساها نباید در بنای مسجد و منازل مسلمانان وارد شود. هرکس این کار را بکند، عهد خدا را شکسته و با رسول او مخالفت ورزیده است. بر راهبان و اسقفان، نه جزیه است نه غرامت، و من ذمه آنان را در هر جا که باشند، حفظ می کنم؛ در خشکی یا بیابان، در شرق یا غرب، در جنوب یا شمال، آنان در ذمه و میثاق من هستند و از هر بدی در امان اند. و همچنین هرکس که در کوه ها یا مواضع مبارک، عبادت می کند، این گونه است و از محصول زراعتشان خراج و زکات نگیرد... با آنان مگر به چیز خوب مجادله نکنید... هرکس با عهد خدا مخالفت ورزد و برخلاف آن عمل کند، میثاق خدا را مخالفت کرده و با رسول خدا مخالفت ورزیده است... کسی تا دنیا زنده است نباید به این عهد مخالفت ورزد تا دنیا به آخر برسد.

افرادی مثل ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، ابوالدرداء، ابوهریره، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبدالله، سعد بن معاذ، سعد بن عباد، ثابت بن نفیس و زید بن ثابت شاهد بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله مفاد این پیمان نامه را بیان فرمودند و علی بن ابیطالب علیه السلام هم آن را نوشتند.

نقل است که اصل نسخه پیمان نامه که سلطان سلیم آن را به دست آورد، در دیر طور مصر موجود است. در چندین جا نیز اصل بحث به چاپ رسیده است؛ از جمله در سال 1630 م در پاریس به زبان عربی با ترجمه لاتین، در سال 1655 م در لندن به عربی و لاتین و در 28 شوال 1298 ق (22 سپتامبر 1881) در مصر. این سند تاریخی بهترین گواه بر روحیه صلح طلبی و سیره مبتنی بر گفت و گوی آن حضرت است که شاید بتوان آن را شاهکار دفاع از حقوق اقلیت های دینی که امروزه شعار کشورهای به ظاهر دموکراتیک جهان است دانست. (طاهری آکردی، 1387)

در این که آیا این نامه در خطاب به کدام گروه از مسیحیان نوشته شده دو قول مشهور وجود دارد که یا خطاب به مسیحیان نجران در جنوب عربستان نوشته شده که ابتدا بیت پرست بوده ولی قبل از اسلام مردمش به دعوت مبشر و عابد و زاهد و صاحب معجزات فیمیون به دیانیت نصرانیت مسیحی گرویدند و در زمان حیات پیامبر هم مسیحی ماندند، و یا اینکه بنا خطاب به اسقفان و راهبان مستقر در

صومعه سنت کاترین جنوب مصر در حوالی کوه سینا نوشته شده است. این نامه در واقع امان نامه ای است که به درخواست خود متصدیان این صومعه از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) درخواست شده و محتوای این پیمان نامه نیز گواه بر این مطلب است.

برای بررسی بهتر مفاد نامه به بررسی عبارتهای مهم آن می پردازیم که در واقع مدخلی خواهد بود برای نتیجه گیری و اقتباس الگوی صائب از آن.

### 3 - تحلیل محتوای مضامین نامه

مقوله بندی محتوای نامه با رویکرد تحلیل محتوای مضمونی یا تماتیک نتایج مهم تری را منتج می سازد و از شایع ترین روشهای تحلیل محتوای کیفی است.

بدین معنا که درون مایه و مضمون کلیدی هرفراز را که پیام اصلی را داراست بدست آورده و سپس با کنار هم قراردادن مضامین ترسیم شبکه مضامین و شناور ساختن آنها به رابطه آنها راحت تر پی برد و در نهایت می توان به الگوی نهایی رسید.

### 3-1 - مضمون جاودانه بودن پیمان

اولین جمله و آخرین جمله این نامه بسیار حیاتی و تعیین کننده است. اول اینکه پس آغاز نامه با نام خدا و آوردن صفات رحمانیت و رحیمیت خداوند باری تعالی، نامه را تخصیص به گروه خاصی از مسیحیان زنده و آنرا به تمامی نصاری تعمیم داده است: «این عهدی است که محمد بن عبدالله، فرستاده خدا، برای تمام مسیحیان نوشته است». و حال اینکه عده خاصی از آن حضرت امان نامه درخواست کرده بوده اند. جمله آخر این پیمان نامه نیز آنرا همیشگی و زنده تا روز قیامت دانسته؛ پس در واقع این یک پیمان نامه ای است برای جملگی مسیحیان تا روز قیامت که پایندی به آن برای تمامی مسلمانان اعم از عرب و عجم، امیر و اسیر و غنی و فقیر مفترض بوده و تعدی از آن مساوق تعدی عن عهد الله می باشد:

"کسی تا دنیا زنده است نباید به این عهد مخالفت ورزد تا دنیا به آخر برسد."!

پس عمومیت نامه و همیشگی بودن یا ابدی بودن آن دو مضمون اصلی جملات اولیه و البته استثنا جملہ آخر می باشد که بسیار مورد توجه خود

### 3-2 - مضمون اصلی پیمان نامه

دومین مضمون اصلی نامه، عهدنامه بودن نامه است. نکته قابل توجهی که در ابتدای نامه وجود دارد تعبیر لفظ عهد یا پیمان است و آن را از صرف نامه که معمولاً جنبه اخباری یا دعوت دارد خارج می کند. وقتی عهدی بسته شود در ضمیره ایقانات و لازم الاجرا خواهد بود و جنبه شرعی پیدا می کند. در مفردات الفاظ قرآن کریم ذیل تفسیر آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» عقد و عهد را از عموم هصوص مطلق دانسته و عمل به پیمان های صحیح و انسانی را واجب کرده است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمودند: «آن کسی که حرمت پیمان را نگاه ندارد، دین درستی ندارد» (یا در حدیثی آمده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کان اوفی الناس بدمه یعنی از همه مردم نسبت به آنچه (پیمان بسته و) تعهد کرده بود، با وفادارتر بود. در قرآن مجید، راجع به نکوهش پیمان شکنی در قسمتی از آیه 13 سوره مائده چنین آمده است: «فَبِمَا نَقُضُوا مِنْهُم مِّيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...» پس به خاطر این پیمان شکنی ایشان، آنها را لعنت کردیم و دلهایشان را به سختی مبتلا نمودیم..

لذا از آنجایی که این امان نامه صرفاً یک نامه نبوده و از آن تعبیر به عهد و پیمان شده، حیثیت حقوقی پیدا کرده و متعهد بودن به آن واجب است؛ از اینرو همان گونه که وفای به عهد و پیمان موجب قدرت و شوکت و پیشرفت است، پیمان شکنی سبب ضعف و ناتوانی و نابودی است. عدم وفای به عهد و پیمان شکنی هم نوعی خیانت محسوب می شود و سبب نابودی افراد و ملتها می گردد.

آن نظام و سازمانی که پایبند به قراردادها و پیمانها و وعده های خود نیست، به سوی هلاکت سیر می کند، چنانکه احمد بن حنبل آورده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مردم هرگز هلاک نمی شوند؛ مگر آنکه به خیانت و پیمان شکنی افتند». نمونه آن: عهد شکنی یهود بنی قینقاع و بنی نضیر و سرنوشت آنها. پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچنانکه خود سخت پایبند به عهد و پیمانها بودند و به اصحاب و یاران خود تاکید و توصیه می فرمودند، با پیمان شکنان ج بخصوص زمانی که پای مصالح عمومی جامعه در میان بود ج به شدت بر خورد میکردند.

این پیمانی هم که فی الحال مشغول بررسی آن هستیم پیمانی است از سوی حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به تمام مسلمانان تا روز قیامت و تخطی از آن موجبات آزدگی آن حضرت و جزء مغضوبات الهی است. پس سومین مضمون تحلیل شده، مضمون عهد بودن این نامه و لزوم تعهد به آن است.

### 3-3 - مضمون تبشیری و تنذیری بودن پیمان نامه

مضمون این نامه طبق فحوای آن هم بشارت دهنده است و هم بیم دهنده.

بشارت دهنده مسلمانان عمل کننده به پیمان به صلح و دوستی و ماجور بودن و بیم به تخطی از مفاد نامه که در واقع به سخریه گرفتن پیمان بوده و متخطی مستحق عقاب خواهد بود.

در یکی از آیات می خوانیم: «ما تو را بحق برای بشارت و انذار فرستادیم و هر امتی در گذشته انذارکننده ای داشته است!». «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذارکننده». همین قدر که در انجام وظیفه (بشارت) و (انذار)، کوتاهی نکنی برای تو کافی است، تو ندای خود را به گوش آنان برسان، به پاداشهای الهی بشارت ده، و از کیفیهای پروردگار آنها را بترسان، خواه پذیرا شوند یا بر سر عناد و لجاج بایستند.

نکته این است که گویی لحن این آیه نیز تنذیری است که ای پیامبر، تو وظیفه ات را انجام بده، اگر پذیرفتند که ماجور بوده و به راه صواب رفته اند و اگر سخنان تو را به سخریه گرفتند، خداوند توانا و حکیم به عقوبت آنهاست و آوردن دو صفت عزیز و حکیم بلافاصله بعد از جمله قبلی از این رو می باشد که برگرفته از آیه 165 سوره نساء میباشد: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، و بر همه اتمام حجت شود (و خداوند، توانا و حکیم است).

و این دو صفت خود ماهیت انذاری دارد همانگونه که دز آیه 56 همین سوره می خوانیم: "کسانی که به آیات ما کافر شدند، بزودی آنها را در آتشی وارد می کنیم که هر گاه پوستهای تشنان) در آن (بریان گردد) و بسوزد (، پوستهای دیگری به جای آن



قرار می دهیم، تا کیفر) الهی (را بچشند. خداوند، توانا و حکیم است) و روی حساب، کیفر می دهد".

اگر در آیه 24 سوره فاطر بیشتر روی انذار تکیه شده بود به خاطر آن بود که سخن از جاهلان لجوجی در میان بود که همچون مردگان قبرستان پذیرای هیچ سخنی نبودند، اما در اینجا وظیفه انبیاء را به طور کلی بیان می کند که دارای هر دو جنبه بشارت و انذار است، منتها در پایان این آیه مجدداً روی نذیر تکیه می کند چرا که بخش اصلی دعوت انبیا در برابر مشرکان و ظالمان از طریق "انذار" بوده است.

. پس مضمون تبشیری و تذیری بودن، دیگر مضمون مهم این پیمان نامه است

### 3-4 - مضمون تجری ناپذیری و معذور نبودن متعدی از پیمان

مضمون مهم دیگر این پیمان نامه، بهانه بردار نبودن آن است.. هیچ گونه تجری و جرات تخلف از این پیمان جایز نیست. حجت بودن از دو جنبه منطقی و اصولی قابل بررسی است که بلحاظ اصولی، برای حجیت چند معنا ذکر شده که مشهورترین آنها «معدّرت (و) منجزیت» است. بر این اساس پیامبر اکرم مفاد نامه را بینه و حجت می داند و می فرمایند که این نامه حجت را تمام می کند و هیچ عذری برای تخطی از قول نبی را موجه نمی داند.

### 3-5 - مضمون فراگیری و مجاورت دینی

"...این نامه را نوشت برای اهل ملت او، و برای هر کسی که در مشرق یا مغرب زمین، مسیحی است، دور باشد یا نزدیک، عرب فصیح باشد یا عجم، شناخته شده باشد یا ناشناخته. این نامه عهدی است برای آنان..."

طبق مفاد این عبارات، در پیمان و امان نامه ای که حضرت ابراز می دارند، فراگیری زمانی، زبانی، مکانی و انسانی مشهود است؛ بدین معنا که تمام مسیحیان جملگی تحت ذمه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بیرق اسلام هستند و این امان نامه مختص فرقه یا مذهب خاصی از مسیحیان در منطقه خاص یا زبان خاص نمی باشد و ملیت متمایزی رادر بر نمی گیرد، لذا مجاورت فیزیکی ملاک نیست بلکه مجاورت فکری

و اعتقادی مهم است.

این فراز از پیمان نامه حقیقتا شاه برگ دفتر حقوق بشر از دیدگاه و تمدن اسلامی است که پیام ضد نژادپرستانه داشته و از پیام طرفداری حقوق بشر و اقلیتهای مذهبی طرفداری می کند. این همان الگویی است که مسلمانان امروزه در مخالفت با نظریه نبرد تمدن های هانتینگتون و حتی به گونه ای پایان تاریخ فوکویاما قلم فرسایی کنند. یعنی غربی ها با توجه به همان دیگرسازی های تاریخی خود، این مساله را آغاز کردند، دامن زدند و به انحاء مختلف سعی کردند جهان را به این سمت هدایت کنند، اما این واقعی نیست. آنچه عملا امروزه اتفاق می افتد اغلب با جنگ های رسانه ای، تبلیغات، القائات و این اغواءهایی که صورت می گیرد، در حال سامان دادن به آن اهداف استراتژیک، بلندمدت، میان مدت و کوتاه مدت خود هستند و مابا برجسته سازی این الگوی بشردوستانه نبوی می توانیم تئوری سازی، فرهنگسازی و تمدن گشایی کنیم.

... چه از حاکمان باشد یا از مسلمانان مؤمن....

جنبه دیگر این فراگیری، جنبه حکومتی آن است که حتی حاکمان که صاحبان قدرتند و شخصیت حقوقی دارند جایگاهی همانند جایگاه افراد حقیقی داشته و در تعامل با اقلیتها حق زورگویی ندارند و حتی مسئولیتشان سنگین تر است.

اینجاست که جمله معروف حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام تداعی می شود که خطاب به مالک اشتر فرمودند: «الناس صنفان: إما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق»؛ مردم دو دسته اند: یا برادر دینی تو هستند و یا انسانند و از نظر آفرینش با تو یکسان. پس مضمون فراگیری زمانی، مکانی و انسانی به همراه مضمون مجاورت اعتقادی و فکری بجای مجاورت فیزیکی پیام این فراز از پیمان نامه می باشد.

3-6 - مضمون مغضوب و ملعون الهی بودن متعدی از پیمان

"...این نامه عهدی است برای آنان، و هرکس عهد در آن را بشکند و با آن مخالفت کند و از آنچه امر شد تعدی کند، همانا عهد خدا را شکسته و میثاق خدا را نقض کرده و دین خدا را مسخره کرده و او مستوجب لعنت است...."

ص: 423

عجیب است که این فراز از پیمان سه بار در متن نامه آمده و متعددی از این بند و بندهای دیگر امان نامه در حکم ناقض میثاق الهی و به سخریه گیرنده دین خداست و مخالف و محارب بارسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد. این انذارها و فرازها بسیار تکان دهنده است و گویی نگرانی خاصی ذهن مبارک آن حضرت را در بر گرفته بوده که گویی حضرتش از وضعیت یابیشامدی در آن زمان یا زمان آینده ناخرسند و نامطمئن بوده اند که مدام ناقض پیمان نامه را ناقض عهد خدا دانسته اند. البته شاید هم بیراه نبوده چراکه آنچه در زمان تعدادی از خلفا رخ داد اخراج مسیحیان از سرزمین مسلمانان بود و آنچه ما در زمان جنگهای صلیبی در تاریخ می خوانیم که پس از 800 سال قرابت و دوستی بین مسلمانان و مسیحیان چه در آندلس گذشت و یا آنچه امروزه از اهانت کشیشان مسیحی به اسلام می بینیم یا آنچه که بر مسیحیان ساکن بعضی از کشورهای مسلمان توسط تندروهای مسلمان نما می گذرد می بینیم، متوجه می شویم که نگرانیهای آن حضرت بیجا نبوده است و حقیقتاً « وَ مَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَا » چه بسا اگر از این الگوی نبوی و مانیفست حقوق بشری حضرت پیروان تمامی ادیان بهره می جستند، تاریخ این تعداد از کشتارها و نسل کشی ها را به چشم نمی دید.

در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها آن دسته از یهودیانی که بر ضد اسلام فتنه انگیزی کرده و پیمان خود را با پیامبر شکستند از حجاز تبعید شدند. بنابراین، بررسی سیره عملی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیانگر حق اقامت اهل کتاب در حجاز و به طور کلی جزیره العرب است. اینکه عمر، حدیث لایجمع دینان فی الجزیره العرب را به پیامبر نسبت می دهد با سیره نظری و عملی پیامبر مطابقت ندارد.

پس مضمون اصلی و پیام مرکزی این فراز از نامه مورد غضب الهی بودن و ملعون بودن ناقض این عهدنامه می باشد..

3-7 - مضمون اصل همزیستی مسالمت آمیز و ممنوعیت ایذاء مسیحیان

"...برای مسیحیان است، آنچه برای من، نزدیکان من، ملت من و طرف داران من

است. مثل این است که آنان رعیت و اهل ذمه من هستند. ما هرگونه اذیت کردن آنان را منع می کنیم..."

طبق این اصل از اصول بشری مکنون در دل این نامه، اصل همزیستی مسالمت آمیز و صلح مدارانه است که حضرت با ذمی خواندن مسیحیان ایشان را تحت تکفل خود دانسته و آنان را خویشاوند خود شمرده است. همانطور که در درون یک خانواده، اعضای آن اصول مجاورت را رعایت می کنند و در عین داشت اختلافات احتمالی، در مواجهه با اهل خارج از خانه خود را متحد نشان می دهند، مسیحیان و مسلمانان نیز همچو دو برادر می بایستی با صلح و دوستی کنار هم باشند و اختلافات فتنه برانگیز را کنار گذارند.

حکم اقامت اهل کتاب در سرزمین اسلامی بلحاظ فقهی اینگونه بوده است که آنان در قلمرو حکومت اسلامی بین سه امر مخیر بودند: پذیرش اسلام، جنگ یا التزام به شرایط ذمه. با پذیرش امر سوم، موظف به پرداخت جزیه بودند. جزیه اصطلاحاً به مالیاتی اطلاق می شود که دولت اسلامی از اهل کتاب در قبال اقامت آنان در بلاد اسلامی و مصونیت از تعرض دیگران به آنان، بر اساس قرارداد ذمه، دریافت می کند و حکم گرفتن جزیه - به تصریح قرآن و سنت - نه تنها مشروع، بلکه واجب است و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پس از آن حضرت از اهل کتاب دریافت می شد. پس ذمه به معنای امان است و کافر یا اهل کتاب ذمی آن است که در کشور اسلامی زندگی می کند و با مسلمانان، پیمان بسته که مقررات اجتماعی آنان را مراعات کند و مالیات معینی هم پردازد و در مقابل، جان و مال وی در امان باشد. این عده را اهل ذمه یا ذمی می نامند.

نتیجه گیری می شود که هر آنکس از اهل کتاب و حتی کافران تحت ذما اسلام درآمد، حفظ جان و مال و ناموس آنان مانند دیگر شهروندان هم کیش واجب است و ایذاء ایشان شرعاً حرام است. حتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پارا فراتر می نهد و رهبران دینی اعم از راهبان و اققان را از پرداخت جزیه معاف می داند.

3-8 - مضمون امنیت اعتقادی و اجتماعی و اصل اخوت

"...هیچ اسقفی لازم نیست اسقفیت خود را تغییر دهد. هیچ راهی لازم نیست که از رهبانیت خود دست کشد. هرکس در صومعه هست، بماند. هرکس در گردش است، بگردد. هیچ بنایی از کلیساها و محل تجارت آنان نباید خراب شود، و هیچ چیز از مال کلیساها نباید در بنای مسجد و منازل مسلمانان وارد شود. هرکس این کار را بکند، عهد خدا را شکسته و با رسول او مخالفت ورزیده است..."

آزادی عقیده، امنیت اعتقادی و اجتماعی مضمون و اصل دیگر مقتبس از این پیمان نامه نبوی است. با رویت این فراز است که معنای حقیقی لا إكراه فی الدین تفسیر می گردد. همانگونه که از شان نزول آیه استفاده می شود، بعضی از ناآگاهان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خواستند که او همچون طاغوت و حکام جبار با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم (هر چند در ظاهر کند، آیه فوق صریحا به آنها پاسخ داد که دین و آیین چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد، به خصوص اینکه در پرتو دلایل روشن و معجزات آشکار، راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست.

این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که تصور می کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است. جایی که اسلام اجازه نمی دهد پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده تحت فشار قرار دهد، تکلیف دیگران روشن است، اگر چنین امری مجاز بود، لازم بود این اجازه، قبل از هر کس به پدر در باره فرزندش داده شود، در حالی که چنین حقی به او داده نشده است.

و از اینجا روشن می شود که این آیه تنها مربوط به اهل کتاب نیست آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند، و همچنین حکم آیه هرگز منسوخ نشده است آن چنان که بعضی دیگر گفته اند بلکه حکمی است جاودانی و هماهنگ با منطق عقل.

سپس به عنوان یک نتیجه گیری از جمله گذشته می افزاید: "پس کسی که به طاغوت (بت و شیطان و انسانهای طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی دست زده است که گسستن برای آن وجود ندارد «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا» چراکه طاغوت و حاکمان جبار در پی تفرقه افکنی و انقطاع اتحاد میان آحاد اجتماع است. چه

زیباست همخوانی این آیه و آیه «واعتصموا بحبلِ اللهِ جميعاً و لا تفرقوا» می باشد که همواره دعوت به اخوت و دوستی می کند.

بلحاظ امنیت اجتماعی نیز استفاده کردن از ابنیه مربوط به اقلیتهای مذهبی، مصادره اموال ایشان و تعدی به مملوکات ایشان حرام شمرده شده و حساسیت این مساله بلحاظ سیاسی بویژه در عصر حاضر بسیار بالاتر از دیگر زمانها می نماید که اسلام و مسلمانان متهم به خشونت هستند.

حقیقتاً این بخش از عهد نامه بسیار آگاهی ساز و دلنشین است و همانا به سبب وجود همین فرازها می باشد که این نامه را جاودانه ساخته که پس از 14 قرن هنوز تازگی داشته و همچو دری نایاب رخ می نماید. اینکه هیچ اسقفی لازم نیست از اسقفیت دست بکشد یا راهبی از رهبانیت دست بردارد، بسیار آموزنده است. و چه زیبا و بجاست که اطمینان بخشی قرآن کریم در شان مسیحیان و راهبان و اسقفان را اینجا گوشزد نماییم: «وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» - و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند: « ما نصاری هستیم » این بخاطر آن است که در میان آنها، افرادی عالم و تارک دنیا) راهب (هستند و آنها) در برابر حق (تکبر نمی ورزند).

3-9 - مضمون احترام ویژه به رهبران دینی و مصونیت خاص اجتماعی ....

بر راهبان و اسقفان، نه جزیه است نه غرامت، و من ذمه آنان را در هر جا که باشند، حفظ می کنم؛ در خشکی یا بیابان، در شرق یا غرب، در جنوب یا شمال، آنان در ذمه و میثاق من هستند و از هر بدی در امان اند....

این بخش از نامه با بخش 3-7 و 3-8 به نوعی هم پوشانی دارد ولی از آن جهت که راهبان و اسقفان مسیحی را که در واقع رهبران دینی مسیحیت شمرده می شوند از مشمولیت پرداخت ذمه معاف می داند، متمایز ساخته و این بنوعی تجلیل از مقام رهبران دینی بشمار می آید و مضاف بر آن، ایشان را از مزیت مصونیت از تمامی شرور و بدی های اجتماعی نیز برخوردار می داند.

.... و همچنین هرکس که در کوه ها یا مواضع مبارک، عبادت می کند، این گونه است و از محصول زراعتشان خراج و زکات نگیرد.....

احترام گذاشتن و تقدیس اماکن مقدس مسیحیان و دیگر پیروان اهل کتاب و معافیت ایشان از پرداخت ذمه، جزیه، خراج و زکات باز از نکات مهم این عهدنامه است. متأسفانه در برهه هایی از تاریخ مشاهده شده که از اماکن مقدس پس از تسخیر و تصرف یک کشور، بعنوان اسطبل یا محل نگهداری غنائم استفاده می شده که طبق این فراز، جان و مال ساکنین این مواضع مبارک محترم و حفظ این ابنیه از ملزومات است.. در ذیل آیه 40 سوره حج می خوانیم: «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيُنصَرْنَ لِلَّهِ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» - «و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند) و از آیینش دفاع نمایند (یاری می کند خداوند قوی و شکست ناپذیر است)».

آری اگر افراد با ایمان و غیور دست روی دست بگذارند و تماشاچی فعالیت های ویرانگرانه طاغوتها و مستکبران و افراد بی ایمان و ستمگر باشند و آنها میدان را خالی بینند اثری از معابد و مراکز عبادت الهی نخواهند گذارد، چرا که معبدها جای بیداری است، و محراب میدان مبارزه و جنگ است، و مسجد در برابر خود کامگان سنگر است، و اصولاً هر گونه دعوت به خدا پرستی بر ضد جبارانی است که می خواهند مردم همچون خدا آنها را بپرستند! و لذا اگر آنها فرصت پیدا کنند تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد..

نتیجه می توان گرفت که مشیت الهی بر آن است که اماکن مبارکه و مقدسه تکریم شده و در حفظ آنها کوشا بود و تعبیر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از عبادتگاه های اهل کتاب به مواضع مبارکه و تطبیق آن با آیه مذکور، اهمیت و جایگاه دینی و اجتماعی آن مشخص می گردد.

... با آنان مگر به چیز خوب مجادله نکنید...

می توان شاه بیت این عهدنامه را که بسیار در آیات و روایات بدان پرداخته شده، همین مضمون جدال احسن دانست.

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» ج «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و) به آنها (بگویید: «ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم!»

در آیات قبل از این آیه بیشتر سخن از نحوه برخورد با (بت پرستان) لجوج و جاهل بود که به مقتضای حال با منطقی تند، با آنها سخن می گفت، و معبودانشان را سستتر از تارهای عنکبوت معرفی می کرد، و در آیات مورد بحث، سخن از مجادله با (اهل کتاب) است که باید به صورت ملایمتر باشد، چه اینکه آنها حد اقل بخشی از دستوره‌های انبیاء و کتب آسمانی را شنیده بودند و آمادگی بیشتری برای برخورد منطقی داشتند که با هر کس باید به میزان عقل و دانش و اخلاقش سخن گفت. تعبیر به «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روشهای صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن. بنا بر این مفهوم این جمله آن است که الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن که در یک جمله کوتاه یک دنیا معنی نهفته است.

اینها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله برتری جویی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف تاثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است. حتی بسیار می شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده، زودتر انعطاف نشان می دهد چرا



که انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقمند است.

در ذیل تفسیر آیه علامه طباطبایی (ره) می آورند که مجادله وقتی نیکو به شمار می رود که با درشتخویی و طعنه و اهانت همراه نباشد، پس یکی از خوبیهای مجادله این است که: با نرمی و سازش همراه باشد، و خصم را متاثر نکند که در این صورت مجادله دارای حسن و نیکی است، یکی دیگر اینکه شخص مجادله کننده از نظر فکر با طرفش نزدیک باشد، به این معنا که هر دو علاقه مند به روشن شدن حق باشند، و در نتیجه هر دو با کمک یکدیگر حق را روشن سازند، و لجاجت و عناد به خرج ندهند، پس وقتی این شرط با شرط اول جمع شد، حسن و نیکویی مجادله دو برابر می شود، آن وقت است که می توان گفت این مجادله بهترین مجادله ها است.

تمام نکات مذکور و دیگر تکنیک های ارتباطات میان فردی همگی در این فقره قابلیت بکارگیری دارند و می توان از آنها بهره جست. تکنیکهایی چون گشودگی (17) Openness هم‌دلی (18) Empathy حمایتگری (19) Supportiveness مثبت گرایی (20) Positiveness تساوی (21) Equality زبان بدنی (Body language) (و دیگر تکنیکهای ارتباطی بهره جست.

### 3-10-1 - اقسام جدل

قرآن عمدتاً به چهار نوع جدال اشاره دارد. به نظر می رسد که نمی توان همه گونه های جدل را به عنوان روش درست گفت و گو پذیرفت. گونه هایی که قرآن برای جدال ذکر می کند می توان به جدال احسن، جدال باطل، جدال جاهلانه و جدال عالمانه اشاره کرد.

### 3-10-1-1 - جدال احسن

جدال احسن به حکم پسندیدگی به طور طبیعی امری مستحب است ولی به حکم و دستور خاص الهی امری واجب و لازم شده است. قرآن پیامبرش را در مجادله با اهل کتاب به مجادله احسن دعوت می کند تا با تکیه بر اصول و اعتقادات پذیرفته شده و باور همگانی هر دو طرف مجادله آنان را به حق بخواند. آن چه در این دستور مورد اهتمام است، تاکید بر اصول پذیرفته شده دو طرف است که به نظر

می رسد به مولفه اصلی در مجادله اشاره دارد. به این معنا که در مجادله احسن آن چه مولفه اساسی و اصلی را شکل می بخشد، اهتمام و توجه به اصول مشترک و باورهای دو سوی مجادله است.. این نکته را می توان با اشاره و تاکید دیگر قرآن در همین آیه تقویت کرد؛ زیرا به مسلمانان دستور می دهد که ظالمان و ستمگران اهل کتاب به مجادله بر نخیزد؛) همان (چون ستمگران در این آیه کسانی هستند که حق را نادیده گرفته و با علم به آن، کتمان حق کرده و به مجادله با اهل حق می پردازند.

چنین افرادی چون به اصول و باورهای مشترک خود پای بند نیستند و آن را به ستم نادیده می گیرند، در مقامی قرار می گیرند که امکان جدال احسن با ایشان وجود نخواهد داشت. بنابراین جدال احسن و تکیه و تاکید بر اصول و باورهای مشترک، امری لغو و بیهوده خواهد در زمانی که سویه دیگر مجادله آن را کتمان کرده و به ظلم آن را نادیده می گیرد.

یکی از مهمترین مثالهای مناظراتی متکی بر مشترکات مناظرات امام رضا علیه السلام می باشد که بشکل تفصیلی در کتاب سیره پیشوایان مهدی پیشوایی و دیگر کتب تاریخی بشکل کبسوط آمده است. امام رضا علیه السلام در مواضع متعددی با اهل کتاب و رهبران دینی به گفتگو پرداخته اند. هدف امام رضا (علیه السلام) در مناظرات خود با سران ادیان به دنبال برتری جویی نبودند یا اینکه که اعتقادات اسلام را برای طرف مقابل حق بالقوه فرض کند، بلکه از طریق استدلال عقلی و براساس مشترکات اعتقادی و دینی به رفع اشکالات می پرداختند و با منط و اصول عقلایی به جدال احسن می پرداختند چراکه بدون تعقل نمی توان تناقضات بین ادیان را رفع نمود. این شیوه، یک روش ضابطه مند در مناظرات است و غیر از این، مناظرات راه به جایی نخواهد برد.

پس در واقع جدال احسن، از روش هایی است که در تبلیغ دین پس از به کارگیری روش های دعوت برهانی و حکیمانه و پند و اندرز مورد توجه و تاکید قرآن قرار گرفته است. برخی بهره گیری از خود قرآن و برخی از آیات آن را همان جدال احسن بر شمرده اند. به این معنا که قرآن در برخی از آیات خود به مجادله رو آورده و با مشرکان به زبان جدل سخن می گوید و آنان را به اسلام دعوت می کند..

3-10-1-2 - جدال باطل

ص: 431

جدال باطل، در تعبیر قرآنی، جدالی است که در آن یک سوی مجادله به استهزاء و تمسخر روی می آورد و هدف از آن کوبیدن حق است. به این معنا که یک سوی استهزا هم در روش و آداب مجادله، رعایت ادب را نمی کند و به حيله تمسخر و استهزا روی می آورد تا طرف مقابله را از نظر شخصی و شخصیت خرد و کوچک نماید و هم با علم به حق بودن آن را نادیده گرفته و بکوشد تا آن را بکوبد و یا نابود سازد. این روش در بیشتر مواردی که در قرآن از آن یاد شده، مواردی است که از سوی مشرکان و کافران مورد بهره برداری قرار گرفته است و به عنوان روش اصلی مخالفان پیامبران به کار رفته است.

### 3-1-10-3 - جدال جاهلانه

جدال جاهلانه از سوی کسانی به کار می رود که از اهل کتاب و علم و دانش نیستند و در حقیقت توده مردمی هستند که بدون هیچ علم و دانشی تنها بر پایه تقلید کورکورانه از نیاکان به چیزی باور داشته و از آن حمایت می کنند. قرآن درباره این گونه از جدال های بیان می کند که اهل مجادله باطل، بدون داشتن هیچ دانشی نظری و یا هدایت و کتاب آسمانی و دلیل وحیانی و یا شهودی تنها بر پایه پیروی از شیطان و یا نیاکان خود به مجادله با اهل حق و خود حق می پردازند. هدف مجادله گران جاهل نیز بقا در گمراهی خود و گمراه سازی دیگران است؛ زیرا بدون آن که حق را بشناسند و تنها بر پایه باورهای خرافی و غلط می کوشند آن را حفظ و یا ترویج کنند.

### 3-1-10-4 - جدال عالمانه

جدال عالمانه، مجادله ای است که با توجه به داده های علمی، دلیل معتبر عقلی و یا نقلی و یا شهود معتبر و مانند آن انجام می گیرد. این روش مورد توجه و تایید قرآن است. روشی است که از سوی خردمندان و پیامبران مورد استفاده بوده و هست.

### 3-10-2 - آداب قرآنی جدال احسن

برای این که شخص در هنگام جدال نیکو گرفتار نابهنجاری ها نشده و از دایره اخلاق خارج نشود مجموعه ای از مسایل را به عنوان آداب جدال نیک بیان می

شود که برخورد منطقی، حسن معاشرت، گوش دادن، پرهیز از قضاوت سریع، صبر و شکیبایی، تسلط به مباحث مورد بحث، مخاطب شناسی، عدم تمسخر، عدم تعصب، میانه روی در بحث، خضوع و تواضع در بحث، قول لین و پرهیز از تندخویی و دیگر آداب از جمله آدابی است که بسیار در گفتگو و ارتباطات میان دینی موثر می افتد. روش های صحیح گفتگو و جدال نیکو از دیدگاه قرآن می تواند در برگزیده موارد زیر باشد:

1. از رقیب، دلیل بخواهد. «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»

2. از اول خود را برتر نبیند. «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» .

آن چه را حق است بپذیرد گرچه به دلیل مصلحت آن را رد کند. «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»

4. به رقیب، فرصت فکر کردن بدهد. «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ»

5. ادب و متانت را رعایت کند. «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»

6. منصف باشد و همه را به یک چشم نبیند. «إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي»

7. تقوای در کلام داشته و سخن منطقی بگوید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»

8. سخن نرم بگوید. «قَوْلًا لَيِّنًا»

9. عدم پافشاری در «کلام لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ»

10. خوب گوش دادن «يَقُولُونَ هُوَ أذنٌ قُلْ أذنٌ خَيْرٌ لَكُمْ»

11. پیشی گرفتن تکریمی از مخاطب «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها».

12. رد کردن کریمانه «فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها».

13. مخاطب شناسی «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ».

4 - تحلیل شبکه مضامین عهدنامه

در ابتدا لازم است توضیحی در خصوص تحلیل شبکه مضامین داده شود.

شبکه مضامین روش مناسبی در تحلیل مضمون است که آتراید - استیرلینگ (2001)، آن را توسعه داده است. آنچه شبکه مضامین عرضه می کند نقشه ای شبیه تارنما به مثابه اصل سازمان دهنده و روش نمایش است. شبکه های مضامین به صورت گرافیکی و شبیه تارنما نشان داده می شوند تا باعث شناوری مضامین شود و بر وابستگی و ارتباط متقابل میان شبکه تاکید شود. با این حال، لازم است توجه شود که این شبکه ها صرفاً ابزاری تحلیلی هستند و نه خود تحلیل. وقتی یک شبکه مضمونی ساخته شد میتوان از آن به مثابه ابزاری تصویری برای تفسیر متن استفاده کرد تا نتایج حاصل از متن و خود متن برای محقق و خوانندگان تحقیق، روشن و فهمیدنی شود.

در عهدنامه مذکور نیز با ترسیم شبکه مضامین به راحتی می توان همگی مضامین پایه و اصلی را کنار هم دید تا بتوان به یک تصمیم گیری شفاف و سهل رسید. در عهدنامه مذکور 11 مضمون کنار هم گذاشته شده اند تا الگوی نبوی دیالوگ محور و مجاورت صلح مدارانه مسلمانان و مسیحیان را استخراج نمود.

تمامی این مضامین در ارتباط تنگاتنگ و تاثیرگذاری در الگوگیری و تفسیر آنها مهم می باشند.

نمودارنهایی شبکه مضامین

الگوی نبوی دیالوگ محور و مجاورت صلح مدارانه مسلمانان و مسیحیان مستخرج از عهدنامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مبتنی بر تحلیل مضمون و شبکه مضامین

5 - الگوی کارکردی ارتباطات میان دینی

به گفته تالکوت پارسونز چهار کارکرد برای تمامی نظام ها ضروری است؛ تمام نظام ها اگر بخواهند بقا یابند باید در چهار مجموعه فعالیت که هدفش برآوردن نیازهای آنها است شرکت کنند. این فعالیت ها عبارتند از:

1. سازگاری و تطبیق،

یک نظام باید با محیطش سازگار شود و محیط را با نیازهایش تطبیق دهد. به طور مشخص تر، یک نظام باید با حوادث و خطرات محلی بیرونی مقابله کند. یک

ص:434

نظام نمی تواند برای مدت طولانی با محیطش اختلاف داشته باشد.

2. دستیابی به هدف،

شامل نیاز یک نظام به تعریف کردن و رسیدن به اهداف اصلی اش می شود.

هدف غایی هر نظامی آن است که نه تنها در آینده باقی بماند، بلکه در عین حال رشد کند و و گسترش یابد.

3. یکپارچگی و انسجام،

منظور آن است که هر نظامی در صدد تنظیم کردن روابط اجزای سازنده اش است. یکپارچگی همچنین متضمن مدیریت رابطه میان سه کارکرد دیگر است.

4. حفظ الگو یا پایداری،

نظام باید انگیزه های افراد، هنجارها و ارزش هایی را که از چنین نظامی حمایت می کنند، تولید، حفظ و تجدید کند. (ریترز، 1389، ص 139-135)

با اینکه پارسونز مهمترین نظریه پرداز کارکردگرایی ساختی است؛ اما شاگردش رابرت کی. مرتون، سه فرض اصلی تحلیل کارکردی را مورد انتقاد قرار داد:

1. وحدت کارکردی؛ اگر چه وحدت کارکردی ممکن است برای جوامع بدوی کوچک درست است، نمی توان آن را در مورد جوامع بزرگتر و پیچیده تر بسط داد.

2. کارکردگرایی مثبت؛ اینکه تمام ساختارها و اشکال فرهنگی و اجتماعی یکدست شده، کارکردهای مثبت دارند. مرتون به کارکردهای منفی (کژکارکردها) اشاره می کند.

3. ضرورت؛ بر اساس این اصل، تمام جوانب یکدست شده جامعه نه تنها کارکرد مثبت دارند؛ بلکه به لحاظ کارکردی برای جامعه ضروری اند... مرتون این اصل را رد می کند. (همان، ص 155).

با اقتباس از نگاه قبادی و علی پور (1391) در خصوص مراسم های دینی در بعد فرهنگی، می توان این گونه برداشت کرد که گفتگوی هیئت های ادیانی دربردارنده این کارکردها هستند: کارکرد نمادی، آموزشی، هویتی و تحمل پذیری.

در بعد اجتماعی نیز شامل این کارکردها هستند: انسجام اجتماعی، حیات اجتماعی، انتظام بخشی و پیوند بین نسلی.

کارکرد نمادین به معنای نمادگرایی است. کارکرد هویتی ناظر به دو بعد خرد و

کلان است. از یک سو فرد با حضور در مراسم گفتگوی دینی هویت کسب می کند و از سوی دیگر انجام مراسم ها و مناسک دینی مشترک، بخشی از هویت میان فرهنگی را به شکل فرامنطقه ای شاکله می بخشد. کارکرد تحمل پذیری به معنای تحمل پذیر ساختن صدای مخالف بلحاظ کلامی و اعتقادی و همچنین فرعنگی - اجتماعی است که مراسم و مناسک به شیوه ای سامان مند نسبت به برطرف کردن یا کاهش سوء تفاهمات ختم می شود.

منظور از کارکرد پیوند بین نسلی آن است که نشست های گفتگوی میان دینی و فرهنگی، میان نسل های مختلف با رویکردهای دینی - فرهنگی مختلف، بر اساس بسترهای واحد یا چند گانه فرهنگی با وحدت رویه، صورت های عملی یکسان دارند و در چنین فضایی است که توافق اجتماعی و فرهنگی شکل می گیرد.

(قبادی و علی پور، 1391، صص 80 ج 89).

با اقتباس از نگاه محسن حسام مظاهری (1390) کارکردهای آشکار هیئت ها گفتگوی ادیان عبارتند از نقش آفرینی سیاسی، اسوه سازی، تقویت باورهای دینی؛ کارکردهای پنهان نیز عبارتند از تقویت همبستگی میان فرهنگی، تثبیت نظام اخلاقی جهانی، حفظ الگوی جامعه و اخذ ادیان ابراهیمی.

#### 1-5 - کارکردهای اجتماعی ارتباطات میان دینی

فهرست الزامات، ضرورت ها و فواید گفتگوی بین دینی به اندازه ای بلند است که در اینجا چاره ای بجز اکتفا به اهم موارد آن نیست.

1 - گفتگوی ادیان، تنها راه مستقیم رسیدن به درک متقابل اعتقادی و دینی از ادیان یکدیگر است.

2 - گفتگوی ادیان، مسیر حل و فصل اختلافات بین ادیان را هموارتر و کوتاه تر می کند و با کاهش مناقشات بین ادیان، دنیای امن تری برای پیروان ادیان و عموم انسان ها می سازد.

3 - بسیاری از کسانی که در گفتگوی ادیان شرکت کرده اند، نه تنها با ادیان و سنت های دینی و میان فرهنگی یکدیگر آشنا شده اند و توانسته اند دوستی های پایدار با پیروان آنها برقرار کنند، بلکه شناخت بهتری نیز نسبت به سنت دینی

خویش پیدا کرده اند.

4 - تعامل با مؤمنان ادیان دیگر بویژه مسیحیت، موجب افزایش روحیه دینی بسیاری از شرکت کنندگان در گفتگوی ادیان شده و آنان را بر آن داشته است که با دین خود تجدید بیعت کنند.

5 - برای فهم درست ادیان و جامعه شناسی دین، علاوه بر اطلاع از تاریخ گذشته ادیان، آگاهی از وضعیت کنونی ادیان نیز ضرورت دارد. گفتگوی ادیان این فرصت را در اختیار رهبران و دانشمندان ادیان می گذارد که از وضعیت ادیان دیگر از نزدیک آشنا شوند. (گزارش همایش، 1384).

6 - غایت گفتگوی ادیان، همدلی رهبران و پیروان ادیان نسبت به ادیان و مقدسات است. پیامبران رسالت خود را در همدلی دیده اند. در مرحله عرفان، ادیان با همدلی کامل می توانند با یکدیگر گفتگو کنند. در مرحله فقه و کلام، فاصله و مجادلات بین ادیان بیشتر است و گفتگو با دشواری های خاص خود روبروست.

(گزارش همایش، 1381، شورای جهانی کلیساها، WCC).

7 - تلاش برای درک اصطلاحات و استعارات درون دینی از سوی گفتگوکنندگان، خودداری از توهین و دور شدن از تعصبات و امتیازاتی که هر طرف برای خود قائل است، سه شرط اصلی و راهگشای مسیر گفتگوی ادیان است.

8 - هدف از گفتگوی بین دینی، نباید منحصر به همزیستی ادیان شود، بلکه هدف رسیدن به جایگاهی متعالی تر است که همان گفتگوی ادیان و حل مشکلات بین دینی است. هر دینی که مخاطبان خود را به تفکر و اندیشیدن توصیه کرده و پیروان خود را به تفاهم با پیروان ادیان دیگر سفارش کرده باشد، می تواند جایگاه مؤثری در گفتگوی ادیان احراز کند. (مجموعه مقالات، 1374).

9 - امروزه جهان، نیازمند نوآوری دینی است. ادیان مختلف دارای مشترکاتی هستند که برنامه ریزی برای آن ها ضروری است؛ چراکه دین قصد ماندن دارد و به منظور برنامه ریزی برای پر کردن خلأ- معنویت بشر آمده است. گفتگوی بین دینی می تواند به برنامه ریزی های مشترک ادیان منجر شود.

10 - از مهم ترین مشخصه های جامعه کنونی جهان، کثرت گرایی عام است و تفاوت ها و گوناگونی های دنیای امروز باعث می شود پیرون ادیان الهی گرد هم



آیند و با همکاری و مشورت با یکدیگر درباره مشکلات و موضوعاتی که منافع کل بشریت را تهدید می کند، چاره اندیشی کنند. هماهنگی و تعامل بین ادیان و پیروان آن ها، بویژه اسلام و مسیحیت، یکی از ملزومات ضروری این برهه از زمان به شمار می آید.

11 - امروزه در شرق و غرب که زمانی به طور سنتی خاستگاه ادیان بودند و مرزبندی های دینی و قومی وجود نداشت، همه ملت ها و پیروان ادیان در همجواری هم زندگی می کنند. این امر ناشی از تداوم گفتگوها و معاشرت های بین دینی تاریخی و مستمر است و ضروری است که در دنیای کنونی نیز همان راه ادامه یابد.

12 - همزیستی پیروان ادیان، قدمتی به بلندای قرن ها دارد و این مراودت ها به تکامل دوستی ها، نزدیکی سنت ها و یافتن نقاط مشترک انجامیده است. این مراودت ها و معاشرت ها بویژه میان مسیحیان و مسلمانان، اگرچه همیشه صلح آمیز نبوده و گاهی منازعات و مناقشات و تضادها، روابط و معاشرت میان آنان را بحرانی کرده است، اما همه این ها به همزیستی مسالمت جویانه منجر شده اند. در جهان کنونی نیز، گفتگوی ادیان می تواند به این معاشرت ها درخشندگی و ویژگی خاص ببخشد. می توان به تفاوت های میان ادیان به عنوان گنج و ثروتی نگاه کرد که بشریت را به سوی تعامل و ترقی بیشتر و بهره مندی متقابل از توانمندی ها هدایت می کند.

13 - دنیا پر از انسان های گوناگون و پیرو ادیان متنوع است. جهان هستی به روایت همه پیامبران، در تنوع و رنگارنگی شکل گرفته و این خلقت الهی است.

گفتگوی بین دینی، موقعیت های فعلی و گذشته طرف های گفتگو را با حفظ تنوع انسان ها به یکدیگر نزدیک می کند و بینش ها و نگرش های پیروان ادیان را توسعه می دهد و از تعصب ها و جزمیت های دینی یکسویه می کاهد.

14 - ادیان مهم ترین عامل شکل گیری و تنوع فرهنگ هایند. گفتگوی ادیان به دلیل تقدس حوزه دین، دشوارترین سطح گفتگوها میان دانشمندان و عموم انسانهاست. لذا وقتی ادیان گفتگو را بپذیرند و سنت گفتگو میان آنها نهادینه شود، راه برای گفتگو در تمامی عرصه های فرهنگ ها و تمدن ها باز می شود و تعامل

15 - در برابر مسائل و معضلاتی که همه ادیان را در معرض نگرانی‌ها و تهدیدات مشترک قرار داده، نه تنها گفتگوی ادیان ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، بلکه اکنون می‌بایست پا را از حوزه گفتگو فراتر گذاشته و عملاً برای مقابله با تهدیدات و نگرانی‌های موجود، با اشتراک مساعی ادیان، خط مشی واحد و سیاستگذاری مشخص و مشترکی را اتخاذ کرد. ادیان باید با یکدیگر گفتگو کنند و یافته‌هایی را که تاکنون از گفتگوها منتج شده است را با مشارکت و همفکری و تعمیم و گسترش همکاری‌ها، از قوه به فعل در آورند.

16 - بشریت همواره با مسائلی همچون لزوم احیای روحیه ظلم‌ستیزی و گسترش عدالت و صلح مبتنی بر برابری انسان‌ها و عدالت، دست و پنجه نرم کرده است. این مسائل فارغ از ماهیت سیاسی‌شان، اولاً و بالذات ماهیت دینی دارند و ادیان نقش مهمی در تبیین و تحقق آنها ایفا می‌کنند. این که چگونه می‌توان صلح مبتنی بر عدالت برقرار کرد، چگونه می‌توان حقوق بشر را رعایت کرد، و یا جوامع بشری روابط متقابل خود را چگونه بر اساس وظایف، تکالیف و تعهدات و حقوق متقابل پایه‌ریزی کنند، از جمله مسائلی‌اند که می‌بایست ادیان با هم اندیشی و تبادل اصول و موازین و تجربیات خود، آنها را ترسیم نمایند و جوامع را هدایت کنند. (گزارش همایش، 1384، سازمان فرهنگ).

17 - امروزه بخش بزرگی از آلام و مصایب بشری نظیر نژادکشی‌ها، قتل عام‌ها و کشتارها، مسائل ذاتاً سیاسی نیستند بلکه موضوعاتی معنوی و اخلاقی و مرتبط با حقوق بشرند. ادیان در این موارد مواضع روشنی دارند و هر گونه اقدام جنایت‌آمیز، قتل و نژادکشی را محکوم می‌کنند. کشتن نفس آدمی، کشتار انسان‌ها به دست قدرت‌های برتر، نابودکردن ارزش‌های معنوی، دینی و اخلاقی، مورد محکومیت بی‌چون و چرای همه ادیان است. این موارد می‌تواند در گفتگوی بین ادیان به سرعت تبدیل به ارزش‌ها و مواضع اجماعی ادیان شود و وضعیت نامطلوب کنونی را دگرگون سازد.

18 - گفتگوی ادیان می‌تواند تبدیل به حرکتی گسترده برای ایجاد عدالت اجتماعی جهانی شود. در حقیقت، به رغم تمامی تمایزات دینی ادیان، ارزش‌های

ادیان در زمینه توجه به نیازمندان و ضعیفان، مشترک و مورد اتفاق نظر است و از این روست که تنها ادیان صلاحیت پرچمداری برقراری عدالت در دنیای کنونی را دارند. بدیهی است تلاش برای حرکت بر پایه ارزش های مشترک میان ادیان، نباید شیوه خاص یک دین را برای تحقق آن ارزش ها تحلیل ببرد.

19 - دادوستد معنوی به رغم تفاوت ها و تمایزات سنن و مناسک دینی ادیان، وجوه مشترک فراوانی را میان ادیان نشان می دهد. این راهی برای ابراز احترام نسبت به سنت های گوناگون جهان و راهی برای یافتن عناصری در میان تکالیف معنوی هر دین است که پیروانش را با قدرت و اطمینان کامل مخاطب قرار می دهد.

گفتگوی ادیان می تواند موفق به کشف یا پرورش مناسک معنوی مشترکی شود که شرکت کنندگان را با همان قدرت و قاطعیت موجود در متون مقدس دینی شان مورد خطاب قرار دهد! بدیهی است دادوستد معنوی باید طوری انجام گیرد که هیچ دینداری مجبور نشود از مناسک مذهبی ادیان دیگر تبعیت کند.

20 - امروزه ادیان نیازمند تشریک مساعی عملی اند. اگرچه در شرایط دشوار کنونی، گفتگوی بین دینی صرفاً گفتگو نیست، بلکه نوعی عمل برای حرکت به سوی همگرایی و همزیستی مسالمت آمیز پیروان ادیان مختلف است، در عین حال باز هم طرح این مسئله مهم است که چگونه برنامه های مختلف گفتگوی ادیان، می تواند منجر به فعالیت های عملی ملموس تر شود. حرکت های نمادینی که توسط رهبران دینی ادیان صورت پذیرند، حائز اهمیت اند. این موارد می توانند به صورت اعتراف به اشتباهات گذشته و اظهار پشیمانی از آنها بیان شوند و یا به شکل یک سفر زیارتی به احترام ادیان یکدیگر باشد. پی ریزی ساختارهای لازم که بتواند جوامع مذهبی را قادر سازد در کنار هم نشسته و در مورد خوب و بد مسایلی که شامل حال همه می شوند صحبت کنند، از ضرورت های غیرقابل اغماض گفتگوی بین ادیان است.

#### 5 - جمع بندی و نتیجه گیری

با تجزیه و تحلیل شبکه مضامین موجود در متن عهدنامه و سه اصل اساسی محبت، مراعات و مدارا و تکیه بر روش های صحیح ارتباطات میان دینی، میان

فرهنگی و میان تمدنی الگوی مقتبس از فحوای این عهدنامه می تواند الگوی نبوی دیالوگ محور و مجاورت صلح مدارانه مسلمانان و مسیحیان باشد. در واقع این مدل برگرفته از روح جاری در متن عهدنامه می باشد که اصل را دیالوگ و گفتگو گذاشته نه اجبار به تشرف به اسلام یعنی دیالوگ برای دیالوگ و همزیستی براساس صلح و اتحاد در برابر دشمن واحد که همانا الحاد و بت پرستی بوده است. پیامبر کرم (صلی الله علیه و آله) در این نامه مجاورت فکری و فیزیکی مسالمت آمیز را بسیار حیاتی و تعیین کننده میدانند و تأکیدهای مکرر عدم تعدی و تخطی از این پیمان و همچنین تکریم رهبران دینی مسیحی، معافیت پرداخت زکات، جزیه و خراج از ایشان و همچنین احترام به اماکن و مواضع مبارک ایشان را دست مایه اصلی یک دعوت حکم آمیز به دیالوگ و گفتگوی صلح مدارانه دوطرفه می دانند. در سیره ائمه اطهار علیهم السلام که در مقاله مختصرا به بعضی موارد اشاره شد نیز تکیه بر همین الگو و اصل است. با اقتباس از مفاد این عهدنامه، می توان کارکردهای مهمی را در خصوص بحث گفتگوی ادیان ترسیم نمود که به شکل مشروح بیان شد.

## 6- تقدیر و تشکرات

ضمن تقدیر از استاد عزیز و فرزانه جناب حجت الاسلام پارسانیا، که بنده حقیقتا استفاده های فراوانی از کلاس درس ایشان داشتم و درس های اخلاقی متهددی از ایشان کسب نموده ام، با اجازه ایشان، بنده ثواب نگارش این مقاله را تقدیم میکنم به روح برادر عزیز و بزرگوارم مرحوم حجت الاسلام آقای دکتر حاج حسن امینی گلستانی که در سن 41 سالگی، در سال 1392/9/21 شمسی، به رحمت خدا رفته و در قطعه 12 خانوادگی بهشت معصومه، شهر مقدس «قم» بخاک سپرده شدند رحمه الله علیه.

منابع اصلی

1. 1389، درآمدی بر علم اصول، قم، لیله القدر

2. ابن هشام عبدالملک، سیره النبویه، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، کتابچی، چاپ هفتم، 1384) ج 1، صص 333

ص: 441

3. ابن هشام، سیره النبویه، ج 2، ص 50-53 و ص 199-212.

4. - آخوند خراسانی، کفایه الاصول، ص 405؛ سید حسین بروجردی، لمحات الاصول، ص 410؛ سید مصطفی خمینی، تحریرات فی الاصول، ج 6، ص 22؛ سید محمد باقر صدر، دروس فی علم الاصول، ج 2، ص 35 و ج 4 ص 193

5. پیشینه تاریخی گفتگوی اسلام و مسیحیت نوشته محمد حسین طاهری آکردی، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی سال 1387.

6. جواهر الکلام، ج 21، ص 227

7. - دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی (صلی الله علیه و آله)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، (1373)، ج 3، ص 447.

8. ریترز، جرج، 1389، مبانی نظریه های جامعه شناختی معاصر و ریشه های کلاسیک آن، تهران، ثالث

9. سورین، ورنر جی و جیمز دلبلیو تانکارد، 1388، نظریه های ارتباطات، تهران، دانشگاه تهران

10. سید عباس نبوی - نشریه در گستره فرهنگ بین الملل - مقاله رهیافت های پیشنهادی در گفتگوهای بین دینی دهه های اخیر

11. شریعتی، سارا، 1392، تشیع؛ امر نزدیکی که از آن غافلیم (سخنرانی)، قابل دسترسی در:

www.socio-shia.com (تاریخ بازیابی: 24/8/93)

12. صفایی حائری، علی، 1388، مسئولیت و سازندگی، قم، لیلہ القدر

13. عماد افروغ "ضرورت های پیش رو جهان اسلام" 1392

14. قبادی، علیرضا و پروین علی پور، 1391، تحلیل کارکردی مراسم و مناسک دینی، فصلنامه اسلام و علوم اجتماعی، سال چهارم، شماره 8، پاییز و زمستان 1391، صص 74-92

15. قصص انبیاء، جزایری، باب فی قصه اصحاب الاخدود وهمچنین ذیل تفسیر آیات 1 تا 8 سوره بروج.

16. - کریمی فریدنی، علی، برگردانی از نهج الفصاحه، قم: انتشارات حلم، چاپ اول، (1384) ص 464

17. کوئن، بروس، 1388، مبانی جامعه شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، سمت

18. گزارش همایش «دین و معنویت برای دنیای پر از صلح» - مؤسسه گفتگوی ادیان - تهران - شهریور

19. گزارش همایش « ضرورت گفتگوی ادیان » - دفتر مطالعات و تحقیقات وزارت امور خارجه - تهران - اسفند 1379
20. گزارش همایش « ضرورت گفتگوی ادیان » - شورای جهانی کلیساها و مؤسسه گفتگوی ادیان - تهران - تیرماه 1381
21. گزارش همایش « ضرورت گفتگوی دینی و نقش دین » - مرکز گفتگوی ادیان - سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی - تهران - مرداد 84
22. گیدنز، آنتونی و کارن بردسال، 1392، جامعه شناسی، تهران، نی
23. مجموعه مقالات دومین سمپوزیوم بین المللی اسلام و مسیحیت ارتدوکس - نشر مرکز تحقیقات فرهنگی بین المللی - 1374
24. محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ترجمه سیدمحمد حسینی، ص 636632 با توضیح اختلاف نسخ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 3، ص 762757 / محمد السماک، مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحی، ص 13 و 14.
25. مستدرک الوسائل، ج 13، ص 160، ح 15018
26. مظاهری، محسن حسام، 1390، رسانه شیعه؛ جامعه شناسی آیین های سوگواری و هیئت های مذهبی در ایران، تهران، بین الملل
27. - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه (تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، 1362)، ج 11، ص 383.
28. مستقیمی، بهرام و مشیرزاده، حمیرا، گفتگوی تمدن ها، مجموعه مقالات، ترجمه، تهران، دانشگاه تهران 1384 ص 46
29. - منصوری، خلیل؛ گفتمان جدلی در قرآن

منابع لاتین

1. Hans K. University opening of the Exhibit on the World's Religions at Santa Clara 1996 by Continuum, and also stated in March 31, 2005, at the ng , Christianity: Essence, History, Future

ص: 443

Retrieved 18 March 2013 Religion Victoria Clarke 6. Guest, Greg (2012). Applied thematic . 2012 analysis. Thousand

Thematic Network, Attridge-Stirling, 1002- .5

University, Qom, Iran, and the University of St. Thomas, June in Life and Society "A Conference 9-6, 2102 between Al-Mustafa 4. "Muslim-Christian Dialogue: "Religion and Spirituality

.Muqtedar Khan, 0102 3. Prophet Muhammed's Promise to Christians, Dr

Affairs; Summer 1993; 72, 3; ABI/INFORM Global 2. The clash of civilizations? Huntington, Samuel P, Foreign

### مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل روستای گلستان.

تخصص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (38). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف از مراجع و غیرهم (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهم قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل نزدیک شهرستان (نیر) به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و

ص: 444

غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدو زانی و غیرهم) استفاده نموده ام، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و مراجع دیگر و شیخ مجتبی لنگرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی و سید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر و غیره)، استفاده نموده ام. و در تاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیبه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده ام. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته ام.

مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2 - احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 - تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

5 - اگر عمری باقی باشد در فضای حیاط آن حوزه علمیه خواهران، تأسیس نمایم انشاءالله.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغات اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده ام.

ص: 445



در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته ام. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر و کارهای مربوط به روحانیت شده ام. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدم.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، دوباره به آنجا رفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره ها و کاشیکاریهای آنرا انجام دادم.

در این سفر باز در سرعین و اطراف، به کارهای امور خیر شروع و ادامه دادم از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد، و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که اگر عمری باقی باشد، تأسیس حوزه علمیه برادران و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایم انشاءالله.

2 - در زادگاهم روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساندم.

3 - در سال 1382 مسجد مجللی در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 - احداث غسل خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 - با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمودم.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته ام، که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانم.

### تالیفات چاپ شده از مؤلف.

1 - سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 - سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دو جلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی و اقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

### خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر مجالس روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و در نهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضا علیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم در مجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا (یعنی من) رو برو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود

ص: 447

و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هر هفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود: به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء الله مورد قبول آن آخرین امید شیعیان، قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشار مختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدلله.

3 - از مباحثه تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباحثه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان با سرگذشت پنج تن آل عبا علیهم السلام و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 - والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار و گفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمایی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 - کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده

و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ اُشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بيت في ذلك الزمان الا وفيه شيطاناً أریل).

کلمه اریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن اریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی اُمّتی یُخربون قباب الأئمه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!! دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرّمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوج الرجال بالرجال و یتزوج النساء بالنساء، و روایت لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری. پیشگوئی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نوآوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر از نزدیکان نسبی و سببی ام و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و بیلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساساً قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد و زیری 1480 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - جلد اول «ولایت شرط قبولی اعمال» در 320 صفحه در باره ولایت امیر مؤمنان و شاید ائمه علیهم السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

12 - شرح دعا‌های روزانه ماه مبارک رمضان در 328 صفحه که طی مصاحبه نشریه حوزه علمیه قم با اینجانب ضبط و هر روز در اینترنت پخش گردید.

13 - جلد دوم «ولایت شرط قبولی اعمال» در 510 صفحه زیر چاپ.

14 - کتاب «اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان» در 2 جلد (همین کتاب) که برای چاپ آماده می شود.

### کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا - درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در باره امیر مؤمنان و فاطمه زهراء علیهما السلام و به زیر سؤال بردن آنها در عمل نکردن به این دلایلها و اسناد خودشان.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی از منبرهای 55 ساله مؤلف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنندگان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب

- مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.
- 5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.
- 6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/6/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی ام را می نویسم.
- 7 - دعای عرشیان بفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.
- 8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.
- 9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.
- 10 - مرز خوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.
- 11 - نواذر - روایات و سرگذشت ها و نواذر جریان های گوناگون به صورت کَشکول در 7 جلد.
- 12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهایی درباره وی.
- 13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبودند.
- 14 - یاد داشتهای انترنتی ام در سایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله (مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوز هم ادامه دارد.
- 15 - متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.
- و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.
- 16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.
- 17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.
- 18 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هیچکدام بیوه نبود.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمکران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، در پایگاه اندیشوران قم به سی دی ریخته می شود که همه بتوانند از آن استفاده نمایند و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

قرآن کریم

نهج البلاغه

الف:

22 - آثار ملی اصفهان: ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات اعجاز آثار ملی ایران، 1352 ه ش 1369 ش، 294.

23 - آشنایی با ادیان بزرگ: حسین توفیقی،

24 - آشنایی با علوم قرآنی،

25 - آن چه باید از قرآن بدانیم،

26 - از مباحثه تا عاشورا: محمد امینی گلستانی.

27 - ادیان در جوامع امروز، گروه نویسندگان، جهان مذهبی: ترجمه ی دکتر عبدالرحیم گواهی، دفتر

28 - ادیان زنده جهان، رابرت ا. هیوم، ترجمه دکتر عبدالکریم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، نشر فرهنگ اسلامی، چ اول،  
(1374)

29 - أعيان الشيعة 266-43.

30 - اسلام و حقوق بین الملل، ضیایی بیگدلی، محمد رضا.

31 - اسلام و حقوق بین الملل، خلیلیان، سیدجلیل.

32 - اسلام و حقوق بشر بوزار، مارسل، ترجمه: محسن مؤیدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1358 ش

33 - اسلام و حقوق بین الملل عمومی، رشید، احمد، تهران: دانشگاه تهران.

34 - اسلام و همزیستی مسالمت آمیز.

35 - اسلام و حقوق بین الملل عمومی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. تهران،

36 - اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان،



- 37 - اسلام شناسی غرب،
- 38 - اسلام شناسی، علی شریعتی،
- 39 - اسباب النزول واحدی نیشابوری (چاپ الهندیه مصر).
- 40 - اساس البلاغه، زمخشری،
- 41 - اعترافات دانشمندان بزرگ جهان،
- 42 - اخبار الطوال، دینوری،
- 43 - اتحاف السائل بمالفاطمه من الفضائل: مناوی.
- 44 - اعلام الوری، طبرسی، حسن بن فضل، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- 45 - أمتاع الاسماع، مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، تحقیق محمد عبدالحمید نمیسی، دارالکتب العلمیه، 1420 ق، چاپ اول.
- 46 - امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، سراج، محمد ابراهیم،
- 47 - امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی جرداق، ترجمه ی هادی خسرو شاهی  
امام علی علیه السلام از نگاه اندیشمندان غیر شیعه، اسد علیزاده، اکبر.
- 48 - امام خمینی، صحیفه نور
- 49 - احکام القرآن، ابن الاثیر، علی بن محمد الشیبانی، تهران؛ اسماعیلیان، 1397 ق.
- أحسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، أبو عبد الله محمد بن أحمد مقدسی، ص 420، إقليم فارس.
- 50 - العبر: ابن خلدون، عبد الرحمن؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،  
1363.
- 51 - احکام القرآن، ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله؛ تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت:  
دارالمعرفه، 1378 ق.
- 52 - اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی: الحسن بن علی الطوسی، دانشگاه مشهد، دانشکده الهیات، 1348 ه. ش
- 53 - اشیاء مقدسه اصفهان: مجله ایرانشهر، شماره 7، سال 1305 ه. ش

54 - اسطوره یا تاریخ؟ رابرتسون، آرچیبالد، عیسیٰ:، ترجمہ حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذہب، 1378.

55 - انجمن کلیمیان تہران.

56 - المقنع فی الامامہ، سدآبادی، عبیداللہ بن عبداللہ، تحقیق شاکر شیع، قم، جامعہ مدرسین،

ص:454

- 57 - إمتاع المقریزی
- 58 - امام علی مشعلی و دژی، سلیمان کتانی، ترجمه جلال الدین فارسی.
- 59 - ابوالشهاد، ص 181
- 60 - امام حسین آفتاب تابان ولایت.
- 61 - امام حسین (علیه السلام) و ایرانیان کورت فریشر، ترجمه ذبیح الله منصورى.
- 62 - اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل: قوام سید عبدالعلی، تهران: سمت؛ 1370 ش.
- 63 - ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری،
- 64 - المكاسب، انصاری، شیخ مرتضی، تبریز، 1357 ش.
- 65 - الأمالی، مفید.
- 66 - الارشاد، محمّد بن محمّد نعمان،
- 67 - المقنع فی الامامه، / عبیدالله بن عبدالله سدآبادی، تحقیق شاکر شبع.
- 68 - الاعلام: خیر الدین زرکلی، ناشر بی نام، بی تا
- 69 - اعیان الشیعه: سید محسن امین، بیروت - لبنان، دار التعارف للمطبوعات، 1403 هـ. ق/ 1983 م
- 70 - امام علی بن ابی طالب علیه السلام: عبدالفتاح عبدالمقصود، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، انتشارات شرکت سهامی انتشار، 1363 هـ. ش
- 71 - السیره النبویه، ابن هشام، ابو محمد عبد الملک، قاهره: حلبی، 1955.
- 72 - انساب الاشراف، البلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی؛ تحقیق محمّد حمیدالله، قاهره: 1959 م.
- 73 - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی مکتبه مدبولی القاهره 1411 قمری / 1991 میلادی الطبعه الثالثه.
- 74 - اسد الغابه فی معرفه الصحابه عز الدین بن الاثیر ابو الحسن علی بن محمد الجزری دار الفكر بیروت 1409 قمری/ 1989 میلادی.

75 - النوادر: ابو مسحل اعرابي،

76 - الامام على بن ابيطالب، عبدالفتاح عبد المقصود، (مقدمه).

77 - الطبقات الكبرى، ابن سعد، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، ط الأولى، 1990 م

78 - الاكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلّم) و الثلاثة الخلفاء حميري

ص:455

كلاعى، ابو الربيع، بيروت، دارالكتب العمليه، چاپ اول، 1420.

79 - البدايه و النهايه، ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن محمد، بيروت، دارالفكر، 1407 ق، ج 5، ص 51

80 - الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، اندلسى، قاضى عياض، عمان، دارالضيحاء، چاپ دوم، 1407، 81 - انساب الاشراف، بلاذرى، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، 1996.

82 - احقاق الحق قاضى نور الله شوشترى طبع جديد

83 - افكار جديده فى علاقه المسلم بنفسه و بالآخرين، الطالبى د. محمد، عيال الله؛ سلسله ثقافه التسامح يرئسها الدكتور عبدالجبار الرفاعى، الناشر: مدين، الطبعة الاولى، 1427 ه / 2006 م، مطبعة سرور.

84 - الكامل لابن عدى

85 - المعجم الكبير للطبرانى

86 - الاصابه حافظ احمد بن حجر عسقلانى (چاپ مصطفى محمد - مصر).

87 - الفصول المهمه ابن صباغ مالكى (چاپ نجف).

88 - السيره النبويه، ابن هشام، تحقيق مصطفى السقا و ديكران، بيروت، دار المعرفه، بى تا، ج 1، 89 - الروض الانف فى شرح السيره النبويه، سهيلى، عبدالرحمن، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، 1412.

90 - الفائق فى غريب الحديث، الزمخشري، محمود بن عمر، تحقيق على محمد البجاوى و محمد ابوالفضل ابراهيم، لبنان؛ دارالمعرفه، 1997.

91 - التاريخ السياسى والعسكرى لدوله المدينه فى عهد الرسول (صلى الله عليه و آله)، معطى، على؛ بيروت: مؤسسه 92 - المعارف، 1419.

93 - الدرر الثمينه فى تاريخ المدينه النجّار، محمد بن محمود؛، قاهره: 1956.

94 - المنار، محمد رشيد رضا، بيروت: دار المعرفه (،

95 - الاحكام السلطانيه، تأليف ماوردى و ابويعلی

96 - الاسلام؛ بين الدوله الدينيه و الدوله المدينه، عبد الكريم، خليل، قاهره: مركز السينا للنشر، 1996.

97 - التشريع الدولى فى الاسلام، فاروق حماده، رباط مراكش، كليه الاداب و العلوم الانسانيه بالرباط، 98 - التنبيه و الاشراف، المسعودى، ابى الحسن على بن الحسين؛ ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران: علمى و فرهنگى، 1365.



- 100 - الدرہ الثمینہ فی تاریخ المدینہ النجّار، محمد بن محمود؛، قاہرہ: 1956.
- 101 - السیر و المغازی، ابن اسحاق، محمّد، تہران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، 1368.
- 102 - السیرہ النبویہ، الصلابی.
- 103 - اسفار پنج گانہ «باروخ اسپینوزا»، مصنّف واقعی، ترجمہ علیرضا آل بویہ، ہفت آسمان.
- 104 - الاحتجاج، طبرسی، احمد بن علی، تہران، اسوہ، چ دوم، 1416 ق.
- 105 - الحوار الاسلامی المسیحی (المبادئ، التاريخ، الموضوعات، و الاهداف (، عجک، بسام داود، دمشق، دارقٹیہ، 1998 م.
- 106 - الارشاد، مفید، محمّد بن نعمان، قم، مؤسسہ آل البيت لإحياء التراث، 1374.
- 107 - المقنع فی الامامہ، اسدآبادی، عبیداللہ بن عبداللہ، تحقیق شاکر شیع، قم، جامعہ مدرسین، 1414 ق.
- 108 - المغازی، واقدی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسہ اعلمی، چاپ سوم، 1989، ج 3، ص 1031.
- 109 - المحبر، ابن حبیب، ابو جعفر محمد، تحقیق ایلزہ لیختن شیتیر، بیروت، دارالافاق الجدیدہ، بی تا، ص 111.
- 110 - المفسر، الراوی لتفسیر الإمام العسکریّ علیہ السلام، محمّد بن القاسم الأسترآبادیّ شیخ ابن بابویہ،
- 111 - النہایہ فی غریب الحدیث و الاثر، الجزری، مبارک بن محمد، تحقیق طاہر احمد الزاوی - محمود محمد الطناحی، بیروت؛ مکتبہ العلمیہ، 1979.
- 112 - الوفاء بأحوال المصطفی:
- 113 - الوثائق السیاسیہ، محمّد حمیداللہ، نامہ ہا و پیمان های سیاسی حضرت محمّد.
- 114 - الكامل فی التاريخ: معز الدین ابن اثیر، بیروت - لبنان، دار صادر، 1385 هـ. ق/ 1965 م
- 115 - الوثائق: محمد حمید الله، ترجمہ محمد مہدوی دامغانی، قم، مکتبہ الشہید الصدر، 1363 هـ. ش
- 116 - التراتیب الاداریہ، کتّانی، ج 1، ص 142.)
- 117 - الملل والنحل محمد بن عبد الکریم بن ابی بکر احمد الشہرستانی تحقیق محمد سید کیلانی دار المعرفہ بیروت 1404 قمری.
- 118 - اسلام ایرانیان و عمر بن خطاب محمدعباس عطایی اصفہانی حضرت عباس علیہ السلام قم 1388 شمسی.

- 119 - الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم مسلم بن الحجاج ابو الحسين القشيري النيسابوري تحقيق 28. تحقيق في كلمات القران الكريم مصطفوى حسن بنگاه ترجمه و نشر كتاب تهران 1360 شمسى.
- 120 - الجامع لاحكام القران قرطبي محمد بن احمد انتشارات ناصر خسرو تهران 1364 شمسى چاپ اول.
- الغدیر فی الكتاب و السنه و الادب علامه عبد الحسين امینی مركز الغدير للدراسات الاسلاميه قم 1416 قمرى چاپ اول.
- 121 - الأربعون فی أن حملة العلم فی الإسلام أكثرهم العجم.
- 122 - البدء و التاريخ، مطهر بن طاهر المقدسى، بور سعيد وقعه الجسر.
- 123 - اسلام ايرانيان و عمر بن خطاب، محمدعباس، عطائى اصفهانى به نقل از: فتوح البلدان،
- 124 - الايضاح، فضل بن شاذان نيشابورى، تحقيق: سيد جلال الدين ارموى؛ تاريخ (54).
- 125 - أسد الغابه فى معرفه الصحابه، عز الدين بن الأثير أبو الحسن على بن محمد الجزرى، أمه ابنه الفارسية.
- 126 - الغارات، ثقفى، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، محقق / مصحح: محدث، جلال الدين غاره سفيان بن عوف الغامدى على الأنبار و لقيه أشرس بن حسان البكرى و سعيد بن قيس؛ (82). رساله صراط مستقيم فتاوى صحابى كبير سلمان فارسى، كمره اى، خليل.
- 127 - التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، مصطفوى حسن، واژه عرب.
- 128 - التشريع الدولى فى الاسلام، فاروق حماده، (رباط مراکش، كلية الاداب و العلوم الانسانيه بالرباط، 1997
- 129 - التوضيح فى بيان حال الانجيل و المسيح، تأليف محمد حسين كاشف الغطاء.
- 130 - الوفاء بأحوال المصطفى،
- 131 - المحقق: البرهان فورى،
- 132 - السيره النبويه: الصلابى.
- 133 - السيره الحلبيّه.
- 134 - التراتيب الاداريه، كتّانى،
- 135 - الجامع لأبى زيد القيروانى:
- 136 - المصنف لعبد الرزاق.





137 - المحبر، ابن حبيب، ابو جعفر محمد، تحقيق ايلزه ليختن شتير، بيروت، دارالافاق الجديده، بي تا،

138 - الأموال لأبي عبيد:

139 - الأموال لابن زنجويه

ب:

140 - بحار الانوار، مجلسي، محمد باقر، تهران، اسلاميه.

خميني، 1383.

برخورد تمدنها، برنارد لوئيس، ترجمه بهمن دخت اويسي، نشر و پژوهش فرزنان، 1380 ش، 8.

141 - بين الدوله الدينيه و الدوله المدنيه، عبد الكريم، خليل، الاسلام؛ قاهره: مركز السينا للنشر، 1996.

142 - بيست مقاله: علامه محمدبن عبدالوهاب قزويني، بمبئي، انجمن زرتشتيان بمبئي، 1307 ه.

ق/ 1928 م

143 - بررسي تاريخي صلح هاي پيامبر، منتظري مقدم، حامد، قم، مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني، 1383.

144 - برخورد آراي مسلمانان و مسيحيان: تقاهمات و سوء تقاهمات، وات، ويليام مونتكمرى، 1373، ترجمه محمدحسين آريا، بي جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.

145 - بستان السياحه شيرواني زين العابدين بن اسكندر سنابي تهران بي تا چاپ اول.

پ -

146 - پايگاه اطلاع رساني حوزه: نامه جامعه خرداد 1386، شماره 33

147 - پايگاه اطلاع رساني حوزه - گنجينه معارف

148 - پايگاه اطلاع رساني دفتر آيت الله مكارم شيرازي

149 - پايگاه جامع فرق، اديان و مذاهب)

150 - پاسخ به شبهات

151 - پرسشكده < مذهب

152 - پدر آریوس.

153 - پاسدار اسلام: دی 1387 ج شمار

154 - پیام امام امیر المومنین علیه السلام ناصر مکارم شیرازی تهیه و تنظیم جمعی از فضلاء دارالکتب

ص: 459

الاسلاميه تهران 1386 شمسی چاپ اول.

155 - پیامبر: زین العابدین ره‌نما.

156 - پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از نظر دانشمندان شرق و غرب،

157 - پیشرفت سریع اسلام،

158 - پنجگام،

159 - پاسخ ما به مشکلات جوانان، جلد 2،

ت:

160 - تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی (مرکز مطالعات و پاسخگوئی به شبهات).

161 - تابش اسلام در اروپا،

162 - تاریخ و شناخت ادیان

163 - تاریخ ادیان و مذا‌هب جهان، عبدالله مبلغی، قم، انتشارات منطق، چاپ اول، 1373

164 - تاریخ تحلیلی اسلام، تاریخ تحلیلی اسلام، زرگری نژاد، غلامحسین، تهران: انجمن معارف اسلامی ایران، 1381 ش.

165 - تاریخ و معارف اسلامی، 1368.

166 - تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی محمدی ملایری محمد انتشارات توس تهران 1379 شمسی چاپ اول.

167 - تاریخ تمدن اسلام و عرب.

168 - تاریخ الدیانه الیهودیه، احمد، محمد خلیفه حسن، قاهره، دار‌قباء للطباعه و النشر والتوزیع، 1998 م.

169 - تاریخ طبری المعروف بتاريخ الرسل والملوک: محمدبن جریر الطبری، بیروت، لبنان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1403 ه. ق.

170 - تاریخ الاسلام السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی، حسن، ابراهیم حسن، بیروت، دارالاندلس، 1964 م.

171 - تاریخ کامل، ابن اثیر، عزالدین، ترجمه حسین روحانی، تهران، اساطیر، 1374.

172 - تاریخ تحول دولت و خلافت در اسلام جعفریان، رسول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1373.

173 - تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، سال 1378

174 - تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، 1362

ص:460

175 - تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، انتشارات دلیل، سال 1380

176 - تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، چاپ دوم، 1988.

(تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1371 ش،

177 - تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهلیم، قم: در راه حق، 66).

178 - تاریخ سیاسی اسلام، دکتر ابراهیم حسن، حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان، 1362، چاپ پنجم )

179 - تاریخ ادیان، جان. بی. ناس، ترجمه ی علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج چهارم، 1370)،

180 - تاریخ تمدن، ویل دورانت، گروه مترجمین، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،

181 - تاریخ الطبری، ابی جعفر محمدبن الجریر الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت:

روائع التراث العربی،

182 - تاریخ طبری، طبری، محمد بن جریر؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، 1375.

183 - تاریخ الاسلام. محمدحسین طاهری، ابراهیم حسن، حسن؛ بیروت: دارالاندلس، 1964.

184 - تاریخ تحول دولت و خلافت در اسلام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1373.

185 - تاریخ صدر اسلام، زرگری نژاد، غلامحسین؛ تهران: سمت، 1378.

186 - تاریخ الخلفاء، سیوطی، جلال الدین؛ بیروت: دارالمکتبه العلمیه، 1994.

187 - تاریخ صدر اسلام، زرگری نژاد، غلامحسین؛ تهران: سمت، 1378.

188 - تاریخ الدیانه الیهودیه،

189 - تاریخ تحول دولت در اسلام

190 - تاریخ عرب و اسلام، امیرعلی، 1366، ترجمه فخرداعی گیلانی، تهران، گنجینه.

191 - تاریخ اسلام، حسنی، علی اکبر، تهران: دانشگاه پیام نور، 1378 ش.

192 - تاریخ اسلام، سبحانی، جعفر، قم: لوح محفوظ و امام عصر (علیه السلام)، 1377).

193 - تاریخ پیامبر اسلام، 10. آیتی، محمد، 236؛

194 - تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد 4 عصر ایمان، 260.

195 - تاریخ جنگهای صلیبی، استیون رانسیمان، ترجمه منوچهر کاشف.

ترجمه تفسیر المیزان، 1. طباطبایی، محمد حسین، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1363 ش.

ص: 461

- 196 - تاریخ جرجان سهمی حمزه بن یوسف عالم الکتب بیروت 1407 قمری چاپ چهارم.
- 197 - تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی محمدی ملایری محمد انتشارات توس تهران 1379 شمسی چاپ اول.
- 198 - تاریخ صدر اسلام، غلامحسین زرگری نژادتهران، انتشارات سمت، 1378 ش، چاپ اول.
- 199 - تاریخ ایران اسلامی از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی جعفریان رسول کانون اندیشه جوان تهران 1378 شمسی چاپ هفتم.
- 200 - تاریخ گزیده حمد الله بن ابی بکر بن احمد مستوفی قزوینی تحقیق عبدالحسین نوایی تهران امیر کبیر 1364 شمسی چاپ سوم.
- 201 - تاریخ بخاری نرشیخی / تعریب امین عبدالمجید بدوی - نصرالله مبشر طرازی نرشیخی محمد بن جعفر دارالمعارف قاهره بی تا چاپ سوم.
- 202 - تاریخ ایران اسلامی) از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی (، جعفریان، رسول.
- 203 - تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، جعفریان، رسول.
- 204 - تاریخ ایران از زمان بسیار قدیم، پیرنیا، حسن، شاهنشاهی ساسانی، تورج دریایی، 205 - تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی،
- 206 - تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والأعلام، شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، سلمان الفارسی.
- 207 - تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی زط و سیابجه؛
- 208 - تاریخ أصبهان، ابو نعیم، احمد بن عبد الله، محقق / مصحح: حسن، سید کسروی، سلمان الفارسی؛ معجم البلدان، شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی.
- 209 - تاریخ جرجان، سهمی، حمزه بن یوسف، ص 19، تاریخ جرجان و ترتیبه و رواته و النقل عنه.
- 210 - تاریخ کلیسای کاتولیک؛ کونگ، هانس؛ حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1384 ه ش، چاپ اول.
- 211 - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه ابوالقاسم طاهری.
- 212 - تاریخ کلیسای کاتولیک؛ کونگ، هانس؛ حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1384 ه ش، چاپ اول.
- 213 - تاریخ اسلام: حسنی، علی اکبر. به نقل از: طبقات الکبری.
- 214 - تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی.





- 215 - تاریخ اسلام، حامد، نامه ی معاونت امور اساتید، 1381 ش.
- 216 - تاریخ جامع ادیان، جان. بی. ناس.
- 217 - تاریخ جامع ادیان، جان بی. ناس،
- 218 - تاریخ مختصر ادیان بزرگ، فلیسین شاله،
- 219 - تاریخ قرآن، زنجانی.
- 220 - تاریخ جهانی، دولاندن،
- 221 - تاریخ دنیا، ولز؛ ترجمه رضا افشار،
- 222 - تاریخ و علوم قرآن،
- 223 - تاریخ تمدن اسلام و عرب، هادی خاتمی
- 224 - تاریخ الخمیس:
- 225 - تاریخ المدینه لابن شبه
- 226 - تاریخچه سیاسی اقتصادی صدر اسلام، حسینی، سید مجتبی، تهران) چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، (1378)
- 227 - تأملی بر رویکرد تبشیر کاتولیکی در جوامع اسلامی صانعی، مرتضی، 1392،، معرفت ادیان، ش 14، ص 98-115.
- 228 - تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، نجفی، موسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، (1377)،
- 229 - تحقیقی در دین مسیح، جلال الدین آشتیانی.
- 230 - تحف العقول
- 231 - تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر صلی الله علیه و آله، محمود خیرالهی.
- 232 - تفتیش عقاید، دبورا بکراش، ترجمه مهدی حقیقت خواه.
- 233 - تذکره الخواص ابن جوزی (چاپ نجف).
- 234 - تهذیب تاریخ ابن عساکر.
- 235 - تعلیم خط: حبیب الله فضاییلی، تهران، انتشارات سروش، 1363 ه. ش

236 - تفسير العياشى ابى النضر محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى، تهران: المكتبه العلميه الاسلاميه، بى تا، ج 1، صص 49-50.

237 - تفسير الجواهر فى تفسير القرآن الكريم، طنطاوى، بيروت: دار احياء التراث العربى، چ چهارم،

ص: 463

238 - تفسیر الدر المنثور فی تفسیر الماثور سیوطی جلال الدین کتابخانه ایه الله مرعشی نجفی قم 1404 قمری.

239 - تفسیر المیزان، علامه طباطبائی.

240 - تفسیر مجمع البیان، طبرسی.

241 - تفسیر نمونه، نیز مکارم شیرازی.

242 - تفسیر طبری چاپ میمنیه - مصر).

243 - تفسیر فخر رازی (چاپ البهیة مصر).

244 - تفسیر قاضی بیضاوی (چاپ مصطفی محمد مصر).

245 - تفسیر روح المعانی آلوسی چاپ منیریه مصر

246 - تفسیر الجواهر طنطاوی (چاپ مصطفی البابی الحلبی - مصر).

247 - تفسیر الکشاف زمخشری (چاپ مصطفی محمد - مصر).

248 - تفسیر المراغی، مراغی احمد بن مصطفی.

249 - تفسیر المنار،

250 - تفسیر السراج المنیر

251 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن علامه قرطبی (چاپ مصر سال 1936).

252 - سنن ابی داود

253 - سیره ابن اسحاق، محمد بن اسحاق،

254 - تمدن و علوم اسلام،

ج:

255 - جامع الاحادیث نور

256 - جنگ و صلح در اسلام شلتوت، شیخ محمود، ترجمه: رحمانی؛ شریف، تهران: بعثت، 1354 ش.

257 - جنگ و صلح در اسلام، خدوری، ص 348.

258 - جامع الاصول ابن اثیر (طبع السنه المحمديه - مصر).

259 - جهان مذهبی.

260 - جان والوورد،

ص: 464

261 - جهاد نوری همدانی حسین دفتر نشر فرهنگ اسلامی قم 1376 شمسی چاپ هشتم.

262 - جمهره انساب،

263 - جوامع الجامع،

264 - جمهره رسائل العرب

چ -

265 - چهارده معصوم، مظاهری، حسین،

ح -

266 - حسین بن علی را بهتر بشناسیم، ص 223

267 - حقوق در اسلام، خدوری، مجید، ترجمه: رهنما، زین العابدین، تهران، اقبال، 1366 ش.

268 - حقوق دیپلماتیک کنسولی صدر جواد،، تهران: دانشگاه تهران، 1376 ش.

269 - حقوق بین الملل در اسلام میری زاده، حسین،، تهران: دانشگاه پیام نور، 1380 ش.

270 - حقوق اقلیت ها، عمید زنجانی، عباسعلی تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1362، چاپ سوم

271 - حقیقت اسلام در نظر دیگران،

272 - حیاة القلوب، علامه مجلسی،

273 - حلیه الاولیاء، ابونعیم.

خ:

274 - خداوند ما عیسی مسیح، جان والوورد، ترجمه ی مهرداد فاتحی، ( کلیسای جماعت ربانی )، ص

275 - خلقت اسلام در نظر دیگران

د -

دانشنامه آزاد ویکی پدیا.

276 - داستان غدیر، جمعی از دبیران،

278 - دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشان الاکبر

279 - تاریخ ابن خلدون عبد الرحمن بن محمد بن خلدون تحقیق خلیل شحاده دار الفکر بیروت 1408 قمری / 1988 میلادی الطبعة الثانية.

280 - دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، اسلام و حقوق بین الملل عمومی، تهران: سمت، 1382 ش.

281 - دانشجوی دکتری ادیان و عرفان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. دریافت:

282 - دائره المعارف الشيعيه العامه: شيخ محمد حسين الاعلمى العائرى، بيروت لبنان، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، 1413 هـ. ق/ 1993 م.

283 - دو فرمان از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و حضرت امير المؤمنين عليه السلام: ل.

ميناسيان، اصفهان، چاپخانه داد، 1376 هـ. ش

284 - دلائل النبوه، بيهقى، ابوبكر، بيروت، دار الكتب العلميه، چاپ اول، 1405.

285 - دلائل النبوه حافظ ابو نعيم اصفهانى چاپ حيدر آباد

286 - دلائل النبوه، بيهقى، ابوبكر، بيروت، دار الكتب العلميه، چاپ اول،

287 - دولت رسول خدا (صلى الله عليه و آله) احمد العلى، صالح، ترجمه هادى انصارى، قم: پژوهشكده حوزه و دانشگاه، 1381

288 - در آستانه آفتاب رضايى، عبدالرحمن،

289 - ديپلماسى و رفتار سياسى در اسلام موسوى، سيد محمد، تهران: انتشارات باز، 1382 ش.

290 - دعوت و جنگ و صلح در قرآن شيرخانى، على، فصلنامه ي علوم سياسى، سال چهارم، ش 15، پاييز 1381 ش.

291 - دلائل النبوه و معرفه احوال صاحب الشريعه، ابوبكر احمد بن الحسين البيهقى، المحقق: عبد المعطى قلجى. ذكر سبب اسلام سلمان الفارسى، رضى الله عنه.

292 - ديوان المبتدأ و الخبر فى تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الأکبر) تاريخ ابن خلدون (، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، تحقيق: خليل شحاده، الفصل الثالث.

293 - درسى كه حسين به انسانها آموخت.

294 - درسهائى از مكتب اسلام، سال 14، ش 4

295 - درس هاى از مكتب اسلام، ش 10، ص 3533.

296 - درآمدى به مسيحيت، ويور، مرى جو؛ ترجمه حسن قنبرى، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب 1381

297 - دارالمنهل اللبنانى شريعتمدارى، بيروت، 1996، فصلنامه هفت آسمان، شماره

298 - دليل إلى قراءه تاريخ الكنيسه؛ كمبى، الأب جان؛ دار المشرق، 1994 م، چاپ اول



299 - ذخائر العقبي، ابو نعيم.

ص: 466

ر:

300 - راسخون.

301 - روزنامه کیهان، 4/11/1385

302 - روزنامه ی پرتو، ش 356 354، شرح حال و زندگی نامه ی پاپ بندیکت شانزدهم.

303 - رهبر آزادگان: رجبعلی مظلومی.

304 - راه تکامل، جلد 3

305 - رسالات نبویه:

ز:

306 - زرقانی 9/289

307 - زاد المعاد: مجلسی.

308 - زندگانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نویسنده: رسولی محلاتی.

س:

309 - ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ثقفی، سید محمد، قم: هجرت، 76).

310 - سامانه نشریات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی محمد طاهری.

311 - سالنامه کشور ایران، سال 1335

312 - سایت پژوهه، برگرفته از مقاله « معاهده پیامبر با طوایف عربستان »،

313 - سایت قرانی پارس قران، قران کریم (ترجمه ی فارسی فولادوند.

314 - سایت پاسخ به شبهات.

315 - سایت پرسشکده (مذهب).

316 - سایت (خانه)

317 - سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد محمد بن یوسف، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1414.

318 - سایت حوزه و حدیث لایب.

319 - سخنان پاپ خشم مسلمانان را برانگیخت، وبگاه بی بی سی فارسی

320 - سرگذشت زکریا و مریم. اندیشه قم.

321 - سفر حزقیال، 6-5:9.

ص:467

322 - سرور شهیدان امام حسین (علیه السلام)، شهداد محمّد.

323 - سیره رسول خدا، رسول جعفریان،

324 - سیره: زینی دحلان

325 - سیره رسول خدا، رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی.

326 - سیاست خارجی در قرآن»، فصلنامه ی علوم سیاسی، سال چهارم، ش 15، پاییز 1381 ش.

327 - سیاست خارجی از دیدگاه، امام علی علیه السلام سجادی، عبدالقیوم، فصلنامه ی علوم سیاسی، ش 11، ص 99.

328 - سیر اعلام النبلاء شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی مؤسسه الرساله بیروت 1413 قمری / 1993 میلادی الطبعة التاسعه.

329 - سیرت رسول الله قاضی ابرقوه، تهران، تحقیق اصغر مهدوی، خوارزمی، چاپ سوم، 1377، 330 - سیره نبوی دلشاد تهرانی، مصطفی،

331 - سیره ابن اسحاق السیر و المغازی، ابن اسحاق، محمّد، تهران، دفتر مطالعات

332 - سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جعفریان، رسول؛، قم: نشر دلیل، 1380.

ش -

333 - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

334 - شرح نهج البلاغه، محمدتقی جعفری.

335 - شهبوار کربلا.

336 - شرح فقه اکبر.

337 - شرح تجرید ملاً علی قوشچی

338 - شناخت مسیحیت، رسول زاده، عباس و باغبانی، جواد، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول.

339 - شورای واتیکان دو، میعادگاه کلیسای کاتولیک با تجدّدگرایی مصطفوی کاشانی، لیلی، 1378، تهران، انتشارات بین الملل الهدی.

ص:

340 - صحيح البخارى محمد بن اسماعيل ابو عبدالله البخارى الجعفى تحقيق مصطفى ديب البغا دار ابن كثير اليمامة بيروت 1407  
قمرى ج 1987 ميلادى الطبعه الثالثه.

341 - صحيح مسلم بن حجاج نيشابورى

ص: 468

342 - صحیح الترمذی،

343 - صحاح سته، سید محمد شفیعی مازندرانی، پیام حوزه، تابستان 1377، شماره.

344 - صوره الارض ابن حوقل محمد بن حوقل دار صادر بیروت 1938 میلادی چاپ دوم.

345 - صفوه السقا: بکری حیانی

346 - صوت العدالة الاسلامیه، شماره، 4 ص 76

347 - صحنه های صلح و آشتی در خشش در کارنامه ی رسول خدامنتظری مقدم،

ط:

348 - طبقات مفسرین شیعه،

349 - طبقات الکبری، ابن سعد، محمد بن سعد، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990.

350 - طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها ابو الشیخ عبد الله بن محمد محقق / مصحح بلوشی عبدالغفور عبدالحق حسین  
موسسه الرساله بیروت 1412 قمری چاپ دوم.

ع:

351 - علی علیه السلام فراسوی ادیان، کریم خانی، صمدانی،

352 - علی علیه السلام اسوه تقوا و عدالت، احمد احمدی بیرجندی.

353 - عهدنامه حضرت علی علیه السلام با مسیحیان: تهران، انتشارات گلر، 1378 ه. ش

354 - عهدنامه حضرت علی علیه السلام با مسیحیان: دکتر محسن جعفری مذهب، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره 10، 1379 ه. ش

355 - عهدنامه منسوب به حضرت علی علیه السلام در موزه چهلستون اصفهان: عبدالحسین سپنتا، ماهنامه وحید، شماره 9

356 - عیسی: اسطوره یا تاریخ؟، رابرتسون، آرچیبالد ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1378.

357 - عقل و اعتقاد دینی: درآمدی بر فلسفه دین، پترسون، مایکل و دیگران، 1379، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چ سوم،  
تهران، طرح نو.

358 - عیسی: اسطوره یا تاریخ؟ آرچیبالد، رابرتسون، ترجمه حسین توفیقی / محمد خلیفه حسن احمد، تاریخ الدیانه الیهودی،

359 - علی (علیه السلام) و ایرانیان، دکتر محسن حیدر نیا، مجله صحیفه مبین، شماره 25.

ص: 469

360 - علل شکل گیری خوارج، شکرالله خاکرند.

361 - عهد عتیق، کتاب اشعیاء باب چهل و پنج.

362 - علی علیه السلام ابر مرد مظلوم: رهبر، محمد تقی،

363 - علل الشرائع: صدوق.

364 - علل گسترش اسلام: آرنولد سرتوماس.

غ:

365 - غایه المرام

366 - غیث الامم، تألیف امام الحرمین جوینی

367 - فقه سیاسی: حقوق بین الملل اسلامی عمید زنجانی، عباسعلی، تهران: امیر کبیر، 1364 ش.

368 - فقه سیاسی: حقوق تعهدات بین المللی و دیپلماسی در اسلام، تهران: سمت، 1379 ش.

فروپاشی دولت ساسانی و گروه ایرانیان به اسلام، علوی مجتبی، نشریه هفت آسمان، بهار 80.

369 - فقه سیاسی، شکوری، ابوالفضل، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1377 ش.

370 - فضائل فاطمه: لابن شاهین.

371 - فتوح البلدان، بلاذری، بیروت، دار مکتبه الهلال، 1988.

372 - فروغ ابدیت، جعفر سبحانی. (قم: دفتر تبلیغات، 1372).

373 - فروغ جاویدان.

374 - فرهنگ عاشورا.

375 - فرهنگ ادیان جهان، هیلنز، جان، آر؛ ترجمه گروه مترجمان، قم، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

376 - فی ظلال القرآن، سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، ج 6، ص 3566، سوره جمعه، آیات 1 الی 11.

377 - فتح الباری: عسقلانی.

378 - فعالیت‌های اسلامی ایرانیان.



ق:

379 - قرآن بر فراز آسمانها،

380 - قرآن و کتاب های دیگر آسمانی،

381 - قرائه سیاسیه للسیره النبویه، قلعه جی، محمد رواس؛ بیروت؛ دار النفائس، 1996.

ص: 470

382 - قرآن در نظر اروپاییان،

383 - قرآن و دیگران،

384 - قصه های قرآن، محمد اشتهاوردی،

385 - قیام حسین و یارانش، ص 20

ک -

386 - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به تصحیح احمد سرروش.

387 - کیف نعمل علی ازاله الاحکام الخاطئه وضعف الثقه التی لا زالت تفرق بیننا، ابراهیم د. غزالدین، موسسه الظواهر، 15 فبرایر 1976.

388 - کتابهای دیگر آسمانی

389 - کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تهران: نشر اسلامی، 1395 ق.

کنز العمال: متقی هندی.

گ:

390 - گنجینه معارف حوزه علمیه.

391 - گلستان قرآن «شماره 84» صفحه 25

ک:

392 - کتاب سلیم بن قیس الهاللی هاللی سلیم بن قیس محقق / مصحح انصاری زنجانی خوینی محمد الهادی قم 1405 قمری چاپ اول.

393 - کتاب مقدس مسیحیت، نوشته حسین توفیقی.

394 - کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، علاء الدین علی بن حسام الدین الممتقی الهندی البرهان فوری، المحقق: بکری حیانی - صفوه السقا، ج 12، ص 90، ح 34126.

395 - کری ولف، درباره ی مفهوم انجیل ها، ترجمه ی محمد قاضی، انتشارات فرهنگ، چ دوم، ص 20 21.

396 - کتابخانه احادیث شیعه.

ل:

397 - لوقا، باب اول / 38 26 و نیز متی، باب اول، / 25 18.

398 - لغت نامه دهخدا: علی اکبر دهخدا، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، 1377 ه ش 399 - لسان العرب ابن منظور  
محمد بن مکرم دار صادر بیروت 1414 قمری چاپ سوم.

ص: 471

- 400 - محمد پیامبر و سیاستمدار، وات مونتهگمری،
- 401 - محمد و قرآن،
- 402 - موسسه گفتگوی ادیان
- 403 - مستدرک الصحیحین: جاکم نیشابوری.
- 404 - مسند احمد بن حنبل،
- 405 - مبادی اسلام و فلسفه احکام، (مودودی، ابو الأعلى، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، انتشارات شفق 1342 ش، 108.
- 406 - مروج الذهب و معادن الجوهر ابو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی تحقیق سعد داغر دار الهجره قم 1409 قمری چاپ دوم.
- 407 - مدینه البلاغه:
- 408 - موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت عليهم السلام
- 409 - مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. دانشجوی دکتری ادیان و عرفان.
- 410 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت عليهم السلام باب کراهه الافتخار.
- 411 - مستدرک حاکم (چاپ حیدر آباد دکن).
- 412 - مستدرک سفینه البحار نمازی شاهرودی علی جامعه مدرسین قم 1418 قمری چاپ اول.
- 413 - مستدرک الوسائل للعلامه النوری) رحمه الله
- 414 - معجم الرجال الحديث، موسوی الخویی، سیدابوالقاسم، تالیف: حسینی بغدادی، محمد جواد، سلمه بن الخطاب.
- 415 - (مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات.
- 416 - مرکز ملی پاسخ گویی به سؤالات دینی

417 - مجله دراسات اسلاميه مسيحيه: ميشل لاكارد،

418 - مجله كلام اسلامي: جعفر سبحاني به پاپ،

419 - مجله فرهنگ كوثر

420 - مجله الكترونيكي

421 - مجله گلبرگ، شماره 36

ص: 472

422 - مجله نور دانش، شماره 3، سال 1341 ش

423 - مجله شاهد، شماره 307، ص 25.

424 - متی، باب دوم.

425 - مجله صباح از سایت اندیشه قم Andisheqom.com

426 - مجموعه الوثائق، محمد حمیدالله،

427 - محمد (صلی الله علیه و آله) در مکه، عاطف الزین، سمیح؛ ترجمه مسعود انصاری، تهران: جام، 1379.

428 - محمد حسین طاهری.

429 - مروج الذهب و معادن الجوهر، المسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین؛ بیروت: دارالاندلس، 1996 م / 1416 ه. ق.

430 - مرکز پاسخگوئی به سؤالات دینی

431 - مجمع الزوائد

432 - مسیحیت از لابلای متون، وان وورست، رابرت وان، ترجمه جوادباغبانی وعباس رسول زاده، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1384 چاپ اول.

433 - مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، استاد شهید مرتضی مطهری

434 - مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحی، سماک، محمد، بیروت، دارالفنایس، 1998 م.

435 - مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحی، محمد السماک.

مقارنه الادیان، دکتر احمد شلبی (مسیحیت)، قاهره: مکتبه النهضه العصریه، چ دهم، 1998 م

436 - مسند احمد بن حنبل: چاپ مصر).

437 - مرقس، باب اول، متی، باب سوم، لوقا، باب های سوم و چهارم.

438 - مصنف واقعی اسفار پنج گانه باروخ اسپینوزا، «، ترجمه علیرضا آل بویه، هفت آسمان.

439 - من الفقه السیاسی فی الاسلام، الظالمی، محمد صالح، بیروت: دارالمکتبه للحیاه، 1979، م.

440 - معجم البلدان شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی بیروت دار صادر 1995 میلادی الطبعه الثانيه.

441 - مقدمه الى الحوار الاسلامى المسيحى، محمد السماك،

442 - مقارنة الاديان، دكتور احمد شلبي، (،) مسيحيات (،) قاهره: مكتبه النهضه العصريه، ج دهم، 1998 م (،) ص 138.

443 - مكاتيب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، احمدى ميانجى، على، 3 جلد، دار الحديث - ايران؛

ص:473

قم، چاپ: اول، 1419 ق.

444 - مناقب آل ابی طالب: ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی، بیروت - لبنان، دار الاضواء، 1374 ه. ش.

445 - معجم البلدان شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی بیروت دار صادر 1995 میلادی الطبعه الثانيه.

446 - معانی الاخبار، شیخ صدوق،

447 - مقاله علی فصیحی

448 - مقاله داود فیرحی

449 - مقاله محمد مهدی کریمی نیا

450 - مقاله حسن فصیحی.

451 - مقاله حسن تهرانی

452 - مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحی، سماک، محمد، بیروت، دارالفنایس، 1998 م.

453 - مقتل ابی مخنف، ترجمه حجت الله جودکی.

454 - مهر تابان، حسینی تهرانی، محمد حسین، انتشارات باقر العلوم، 267.

455 - منشور جاوید، سبحانی، جعفر، (قم: توحید، 1375)،

456 - منتخب الاثر: صافی گلپایگانی.

457 - میزان الحکمه: محمد محمدی ری شهری.

ن:

458 - ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، محمد تقی لسان الملک سپهر.

459 - نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، حمیدالله، محمد، ترجمه سید محمد حسینی، تهران، سروش، 1374.

460 - نامه دانشوران ناصری، ج 9، ص 298؛ مرآه العقول، ج 8، ص 496؛ بصائر، ش، 7.

461 - نفس الرحمن فی أحوال سلمان للعلامه المحدث النوری) رحمه الله (

462 - نقش ایرانیان در حرمین شریفین، محمد جواد طبسی نژاد.



463 - نبرد با اسلام! واتیکان و مفهوم همزیستی مسالمت آمیز!، خسروشاهی، سیدهادی، 1344،

464 - نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)،

465 - نهج البلاغه: ترجمه و شرح حاج سید علینقی فیض الاسلام، تهران، انتشارات فیض الاسلام،

ص:474

466 - نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و اسناد صدر اسلام، حمید الله، محمد؛ ترجمه سید محمد حسینی، تهران: سروش، 1374.

467 - نوادر الاصول فی احادیث الرسول، الترمذی، ابو عبدالله محمد بن الحکیم، بیروت؛ دار الجیل، 1992.

468 - نهاییه الارب فی فنون الادب، نویری، قاهره، دارالکتب و الوثائق القومیه، چاپ اول، 1423.

469 - نوادر الاصول فی احادیث الرسول، الترمذی، ابو عبدالله محمد بن الحکیم، بیروت؛ دار الجیل، 1992.

470 - نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ترجمه ی محمود تفضلی، انتشارات امیرکبیر، چ نهم، 1372،

471 - نشأه الدوله الاسلامیه:

472 - نویسنده - محمد مهدی کریمی نیا

و:

473 - واتیکان: کلیسای جهانی کاتولیک عبدخدایی، مجتبی، 1385، چ دوم، تهران، بین المللی الهدی.

474 - وبگاه بی بی سی فارسی

475 - وفاء الوفاء، سمهودی، بیروت؛ 1955.

476 - ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

477 - ویکی فقه دانش نامه حوزوی.

ی:

478 - یوحنا باب بیستم / 17 و نیز باب هشتم / 31 و 40 و باب هفدهم 3.

479 - یوم مهران و هو یوم النخیله. بلاذری، احمد بن یحیی، ص 249،

منابع لاتین

.First Edition, London, Geoffrey Chapman

,Bea, Augustin, 1966, The Church and the Jewish People



.Vol 3, ed. Herbert Vorgrimler, New York, Herder and Herder

Nostra aetate), in Commentary on the Documents of Vatican II, Osterreicher, John M, 1969, Introduction and  
Commentary )on

.Catholic University of America, USA, Vol. 4, pp 303–306

Theology of", The New Catholic Encyclopedia, Second Edition, ?rsy, L. M. , 2002, "Councils, General  
,((Ecumenical

.University Press

Renewal within Tradition, First Edition, New York, Oxford Lamb, Matthew Levering, Matthew, 2008,  
:Vatican II

.tory, translated by John Bowden, The Modern Library

Kung ,Hans , 2001, The Catholic Church: A Short His

USA, Thomson Gale, Vol. 3, pp 2074–2077 Encyclopedia of Religion, ed.: Lindsay, Jones, Second , 2005  
:Eddition

,"Froehlich, Karlfried, 1987," Crusades: Christian Perspective

.USA, Catholic University of America, Vol. 4, pp 298–303

History of", The New Catholic Encyclopedia, Second Edition, Dvornik, F., 2002, "Councils, General  
,((Ecumenical

.USA, Thomson Gale, Vol. 3, pp 2039–2046 , 2005

:Encyclopedia of Religion, ed.: Lindsay, Jones, Second Eddition

,"Daley, E. Brain, 1987, " Councils: Christian Councils

.Edition, the University of Michigan, McGraw-Hill

Von Galli, Mario, 1966, The Council and the Future, First

.Vatican II, First Edition, London, I.B.Tauris

Movements, Religious Practice and the Papacy from Nicaea to Tanner, Norman, 2011, The Church in  
Council, Conciliar

.Michigan, Georgetown University Press

Nicaea I to Lateran V, First Edition, the University of Tanner, Norman, 1990, Decrees of the Ecumenical  
:Councils

.Gale, v.14, p 9533-9539

Lindsay, Jones, Second Edition: 2005, USA, Thomson Vatican II [First Edition]", Encyclopedia of  
:Religion, ed

:Rahner, Karl Darlap, Adolf, 1987, "Vatican Councils

.Garden City Publishing Co, 6391 -

translated From The German By Hunter Paterson, New York, Kastein, Josef, History And Destiny of The  
,Jew

.New York, Continuum, 6991 -

,Kung, Hans, Judaism: Between Yesterday and Tomorrow

Abraham Malamat, "Origins and Formative period", in: A Hans Kung, Judaism: Between Yesterday and -  
Tomorrow, P. 48 65/Josef Kastein, History And Destiny of The Jew, P. 9

.Cambridge, Harvard University Press, 4991

History of the Jewish People, ed. by: H. H. Ben-Sasson, Malamat Abraham, "Origins and Formative period",  
in: A

.Between Yesterday and Tomorrow, p. 48

:History of the Jewish People, p. 28 Hans Kung, Judaism

.p1128

, (Britannica Encyclopedia of World Religions, (Encyclopedia Britannica INC, 2006 .]17]

ص:478

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

